باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۰۴۳۱

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۲ س ۳۲۱ ن

سرشناسه: سپهر، عباسقلی، ۱۲۶۸ - ۱۳۴۲ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: ناسخ التواریخ: جلد دوم از مجلد هشتم از کتاب دوم

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: [بی‌تا]

صفحه شمار: ۸۰۰ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۳۲٫۵ x ۲۰ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: عباس مخیمی تاریخ ثبت: آذر ۱۳۶۲

یادداشتها: ۱. مفهرس به فهرست. ۲. معلق به حواشی توضیحی و تصحیح.
۳. جلد دوم از کتاب احوال امام محمد باقر علیه السلام می‌باشد.
۴. عنوان دیگر: ۱. احوال حضرت امام محمد باقر علیه السلام
۲. جلد دوم از کتاب احوال

موضوع(ها): ۱. محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ۵۷ - ۱۱۴ ق. - سرگذشتنامه
۲. محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ۵۷ - ۱۱۴ ق. - احادیث. ۳. محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ۵۷ - ۱۱۴ ق. - کلمات قصار. ۴. محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ۵۷ - ۱۱۴ ق. - معجزات

شناسه(های) افزوده: الف. مخیمی، عباس، اهداکننده.
ب. عنوان.

فهرستنگار: رستم‌زاده تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۹

۹۴۸۵

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: ناسخ التواریخ ج ۸ کتاب دوم امام محمد باقر (ع)

مؤلف: محمد تقی سپهر

موضوع: تاریخ زبان: فارسی

سال چاپ .... محل چاپ ....

شماره عمومی: ۱۰۴۲۱ کتابخانه / بخش ....

وقفی / خریداری .... تاریخ ....

طول: ۳۲/۵ عرض: ۲۰ شماره صفحه ها: ۸۰۰

ملاحظات ....

مصوّر ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

اسیدزدایی شد
۸۸/۹/۲۴

۹۲۸۵

۹۴۲۵

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

دوازدهم
ناسخ التواریخ
جلد دوم
امام محمد باقر (ع)

ربیع الثانی
صورت کاپار محمد حسین

چارقات	۴ بون	اطلس
۴ عدد	۶ ذرع	۳ ذرع نیم
چیت	الوصیه	الوم چیت
۴ ذرع نیم	۱ ذرع	۳ ذرع

ح ۲

چیت	ناحریه	
۳ ذرع نیم	۳ ذرع	
قران	۱۲ قران	

چیت	ناصریه	چیت
۷ ذرع چارک	۱ ذرع چارکیه	۱ ذرع سه چارک
قران	۵ قران	۶ قران
شاهی	۵ شاهی	

الوم چیت	بون	ترمی
۳ ذرع	۳ ذرع	۵ ذرع
۳ قران		ذرعی ۳ قران
۱۰ شاهی		

سه ذرع اقابانو
ذرعی و قران ده
شاهی

پهارذرع اطلس
زرعی دوازده
قران

اطلس قرمز
۳ ذرع
ذرعی ۲ قران

ناریه راه راه
ذرع سه چارک
ذرعی ۵ قران

بانو
۱ ذرع سه چارک
ذرعی ۲ قران ۱۰ شاهی

چیت
۲ ذرع
ذرعی ۵ قران

چارقات قلس

بمیمنت
السلطان مظفرالدین شاه
قاجار
که در زمان معدلت
بنیان ملک الملوک عجم
یادگار کاوس و جم ظل اللهی فی العالمین
سلطان السلاطین قهرمان الماء والطین
خسرو نشان اعظم فرمانگذار افخم نصرة الدنیا
والدین امین البریة فی الارضین شهریار خورشید
آیت جمشید رایت فریدون آهنگ هوشنگ
درایت السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
دام ملکه ودولته وابد
سلطانه
وشید برهانه وخلد
ارکانه واعان
اعوانه

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

جلد
دوم از کتاب
احوال شرافت اتصال
حضرت
باقر علوم الانبیاء
والمرسلین صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین از مجلدات ناسخ التواریخ را
بدر الامرا شمس الصدور صدر الوزرا
فخر الدهور شخص اول ایران ثانی آصف سلیمان
امیر نویان حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع اعظم
امنع اسعد اکرم شاهزاده معظم عین الدولة العلیة
صدر اعظم دام ظله العالی که از تالیفات فایقه
قواماً للمجد والکمال جناب مستطاب اجل افخم
وزیر تالیفات میرزا عباسقلیخان سپهر ثانی
اول دیوان اعلی وزیر مجلس شورای کبری
وفقه الله تعالی میباشد
مقرر فرمودند
بحلیه طبع وانتشار محلی
ومزین گردید

کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد
شماره ثبت ۵۴۹
تاریخ

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الباری الفاطر العالم علی الباطن و الظاهر و علی کل من سواه قادر و الصلوة و السلام
علی نبیه القاهر و وصیه الغالب الصابر و علی آله و اوصیائه الواقفین علی الضمائر الی یوم تبلی السرائر
پس از حمد خداوند ودود و درود رسول و آل محمود همی گوید بندهٔ خدا و امت مصطفی و شیعت مرتضی
و چاکر ظل خدا ستاینده شاهنشاه فرشته صفات وزیر تالیفات عباسقلی سپهر مستوفی اول دیوان اعلی
و وزیر مجلس شورای کبری جعل الله تعالی آخره خیراً من الاولی که برحسب فرمان لازم الاذعان خداوند
تاج کیان و زیبنده تخت پیشدادیان خدیو کشور ایران خسرو کیهان و جهان شاهنشاه جمجاه اسلام پناه
خورشید پیشگاه جمشید بارگاه دارا دستگاه فریدون انتباه فلاطون آگتناه دارای تخت و کلاه صاحب
گنج و سپاه ملجأ سفید و سیاه قهرمان طین و میاه مایه خضرمی شجر و گیاه نتیجه گردش سال و ماه ساجد حضرت اله
سجده گاه خدود و جباه کاسر کسر اکاسره جابر جبر جبابره ماحی حیف قیاصره ملک الملوک عجم ظل الله فی العالم
مطاع ترک و دیلم یادگار کاوس و جم حامی اسلام و مسلمین حافظ تاج و نگین السلطان الاعظم الامجد
و الخاقان الافخم الاوحد ابو النصر و الظفر پادشاه آسمان پیشگاه (مظفر الدین پادشاه)
لازالت شموس عدالته مشرقة علی معاد النصر و الاقبال و بدور سلطنته منیرة علی بروج الفتح و الاجلال
جلد دوم از کتاب احوال سعادت منوال حضرت پیشوای بادی و حاضر و ولی خداوند عالم قاهر
امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه که متمم مجلدات ناسخ التواریخ تالیف پدر ستوده سیرم
مرحوم مغفور میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک طاب ثراه است بانجام خاتمت پیوست و نیز از تحریر
جلد چهارم از مجلدات احوال خلفای بنی امیه بپرداخت و بتوفیق خداوند آسمان و زمین و اقبال
سلطان السلاطین بنگارش جلد سوم آن و پنجم این شروع نمود و از خالق کواکب و انجم و کردگار بی نیاز

دیباچه

بنده بواز انجام این آغاز و اتمام این کتب سرافراز امسئلت و نیاز میبرد انه قادر علی ما یشاء و فعال لما یرید
مکشوف باد که شاهنشاه کارآگاه فریدون انتباه را باشارات غیبیه و امارات سلطنتیه رای جهان آرای مبارک
بر آن علاقه پذیرفت که در این اوان معدلت بنیان مملکت ایران را رونقی بیش و جمع و خرج دولت را
که مدار انتظام و قوام تمام ممالک بر آن است تعدیلی افزون از پیش و تقویت ملک و ملت را
جمالی بکمال و تشیید دین و دولت را کمالی بجمال پدیدار آید لاجرم بامر رای رزین و حکم عقل متین
و اشارت اندیشه دوربین یکی از مجربین ضبیر شاهزادگان عظام را که در این دوره سلطنت بنجم
چون آفتاب در میان انجم تابشی خاص و نمایشی مخصوص دارد بریاست کلیه و امارت مطلقه بر مسند
صدارت عظمی و وسادهٔ امارت کبری برنشاند و بلقب نبیل فخیم صدر اعظم ملقب گردانید و هو
البدر المنیر و الصدر الکبیر بانی مبانی عدل و انصاف قامع آثار جور و اعتساف شمس الصدور بدر البدور
ملاذ الوزراء معاذ الامراء اشرف امجد اعطف اسعد الطف اوتد ارفع اوحد امنع اشید صمد دولت
ظهر مملکت شاهزاده آزاده بلند وساده چاکر سلطان سلطان نشان سلطان عبد المجید میرزای
عین الدوله صدر اعظم و دستور مفخم لازال محفوظاً من العین و العیوب و محظوظاً من العین و العیون خداوند بیچون
می نمائیم که در این عهد همایون و این صدارت میمون از حسن تدابیر و یمن قوانینش دولت
جاوید عدت ایران را از طرح مطارح مفیده و وضع قواعد سدیده و رفع موانع خطیره و اخذ
منافع کثیره بنائی بلند اساس و بهائی فزون از حد قیاس حاصل گردد که اوست باری نسم
و خالق نعم و دافع نقم و کاشف کروب و عالم غیوب و سامع اصوات و مجیب دعوات
و قاضی حاجات از این پیش در طی کتاب احوال شرافت اشتمال حضرت امام زین العابدین
و الساجدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باز نمودیم که
نواب غفران مآب شاهزاده وجیه الله میرزا سپهسالار اعظم دولت علیه ایران طیب الله رمسه و جعل الله
تعالی غده خیراً من امسه برادر عظیم الشان کهتر این شاهزادهٔ اکبر والا اختر در اوقاتیکه از طرف دولت
جاوید بنیان بحکومت سمنان و دامغان روز بپایان میرسانید همت بر آن برنهاد و با خداوند خود عهد
بر آن بربست که بهر نیت که خود داشت و هر مطلوب که خود میخواست بطبع و نشر آن کتاب مستطاب که فاتحهٔ
ابواب سعادت دارین و برخورداری نشأتین است اهتمام نماید پس مبلغی کثیر در مصرف آن امر خطیر بکار برد و کوی
سعادت ابدی از میدان فتوت سرمدی ببرد و بنائی ارجمند که از هیچ حادثه اش گزندی نیست برکشید و نامی بلند که از هیچ نهیبش
آسیب نرسد در کنار لیالی ایام باز گذاشت از حکومت سمنان بسپهسالاری اعظم ایران نایل گشت و در میان شاهزادگان
ایران بوفور جاه و اقبال و بضاعت و مال و عظمت و احتشام چون شمس آسمان از دیگر کواکب رخشان
نمایان شد از آنجا که این جهان ناپایدار کشت زار آن سرای جاوید قرار است و من صلح معاشه صلح معاده

دیباچه

۲۲ معلوم است در آن دار مخلّد نیز بواسطهٔ این خدمت مؤبد جای در فردوس برین مصاحبت با غلمان و حور العین وارد خداوندش بر درجات آن جهانی بیفزاید هم اکنون برادر بلند اخترش که امروز شخص اوّل ایران و دوم آصف سلیمان است مدّتیست همّت والا نهمت را بر آن مصروف فرموده بود که از مجلّدات حالات ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم را که از تألیفات این بندهٔ حقیر است بحلیهٔ طبع محلّی و زینت اصقاع جهان و افادت بخش اسماع مردم کیهان گرداند و اثر جمیلش را برای میمنت این سفر خیر اثر ممالک فرنگستان و مزید اقبال و اجلال و عظمت و حشمت سلطنت شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه خلّد الله ملکه و سلطانه مخصوص و موقوف بفرماید و نیز از برکات کثیره اش روح مبارک جدّ بزرگوارش خاقان فردوس آشیان صاحبقران فتحعلی شاه و حضرت نایب السلطنه عباس میرزا و شاهنشاه رضوان جایگاه محمّد شاه و اعلیحضرت ساکن فرادیس نعم ذو القرنین اعظم ناصر الدین شاه اعلی الله مقامهم و انار الله برهانهم و پدر فرخنده اخترش نواب مستطاب فردوس مآب شاهزاده عضد الدوله امیر در بین شاهزادگان شادان و فرحان گرداند و مقاصد خویش را در استحکام مبانی سلطنت و استقرار قوانین مملکت این شاهنشاه جوان بخت همایون تخت و سعادت هر دو سرا را از درگاه این امام و الا مقام محمود و مسعود که هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود بر آورده خواهد هانا تمام عقلای ممالک آسیا و اروپا متحد القول و متفق العقیده هستند که روزگارها و قرنهای بسیار بر سر گذشت و در تختگاه ایران وزیری بلند تدبیر و کیّسی صافی ضمیر چون مرحوم مبرور مشکور میرزا تقیخان فراهانی امیر نظام و اتابک اعظم و شخص اوّل و صدر افخم این دولت جاوید مدّت با آن حسن تدبیر و لطف کیاست و فرّ فراست و کمال حزم و جمال عزم و رزانت رای و متانت عقل و نهایت عدل و وفور انصاف و اطلاعات وافیه از قوانین خارجه و داخله و عدم طمع و غرض و قوّهٔ مدرکه و همّت عالی بر مسند صدارت عظمی و امارت مطلقه ننشست چنانکه آثار جمیله و آیات جلیلهٔ آن مرحوم و ترقیات کاملهٔ دولت علیه در آن مدّت قلیل که با دول معظم فرنگ هم سنگ شد بر این سخن حجّتی باهر است هزاران دریغ که زمانش چنانچه باید ممتد نگشت و خیالات عالیه اش ظاهر نشد در تمام روزنامه‌ها و تواریخ روی زمین بالسنهٔ مختلفه ممدوح و مذکور است و نیز در انظار اولو الابصار مشهود است که اگر محرّرین مجاری ایّام را در تبیان محامد آثار سعیده اش که از چشمهٔ خورشید روشن‌تر است قصوری رفته از آن است که اسم مجاری نگاری با آنها و رسم آن بمیل و اشارت حاسدان با قدرت بوده است و گرنه آفتاب را نتوان بگل اندود و ماه را نتوان تاریک خواند اگر خدای موفّق دارد در تاریخ این دولت جاوید مدّت را بطوری خاص که آینده جاوید بمناص اشارت رفته و مقداری در حیز نگارش در آمده است در مقام اتمام رساند آنچه مستور مانده مسطور و آنچه مکتوم افتاده معلوم میدارد

و از جمله محسنات این شاهزادهٔ معظم و همین دستور مفخم این عهد مبارک این است
که اغلب آداب و شیم آن وزیر مبرور معظم و قوانین آن امیر کبیر مفخم را پیشنهاد میفرماید
و امیدوار بسیار میرود که با این سبک و سلیقت در اندک مدّتی تفاوتی بسیار
در ترقیات کاملهٔ دولت و ملّت پدیدار آید اللهم حصّل مقاصده

اسامی کتب مؤلفهٔ مؤلف

حمد خدایرا

که در این زمان میمنت توامان کتب تألیف و تصانیف این کمتر بندهٔ خداوند پاینده با اینکه جز خداوندم یار و جز توجّه ائمهٔ اطهارم معین و نگاهداری نیست قریب بنهصد هزار بیت تحریر تقریب میجوید و اگر معاصرین منصف بدیدهٔ انصاف بنگرند میدانند که در هیچ قرنی از یکنفر بندهٔ ضعیف بدون اینکه هیچکس با او همراه و ناصر و معین و ممدّ و مشوّق و بعلاوه اغلب اوقات دچار پریشانی حواس و اختلال احوال و بیک اندازه گرفتار دفاع معاند و رفع شر بدخواه باشد این چند تحریر و انتقاد و انتخاب از پانصد مجلد بلکه برافزون کتب تواریخ و اخبار و احادیث و آثار بالسنهٔ مختلفه و ترتیب و اسلوب مخصوص و حکایت و روایت و داستان منصوص بحیز نگارش نیامده این نیز شکری دیگر و فخری دیگر دارد که خداوند چنین مقدّر فرمود و توجّه ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم اجمعین چنین عنایت نمود و این بندهٔ حقیر را مصدّع هیچکس نخواستند و از این بعد نیز نمیخواهند و نمیخواهم و همیخواهم اگر حضرت نمیفرمایند باری اهانت نکنند و بزحمت نیفکنند با هیچکس در هیچ شغلی و منصب و بضاعت و مکنت رشکی و حسدی و تقاضائی و تمنائی نیست دوستانرا و همه نعمتی [illegible]

اشکو بثّی و حزنی الی الله و افوّض امری الیه و اتوکّل علیه انّه نعم المولی و نعم النصیر

- ارشاد الاخلاق فی خلاصهٔ احوال رسول خدا صلّی الله علیه و آله
- جلد اوّل تاریخ بنی امیه از ابو سفیان و معویه
- جلد دوم ایضاً
- جلد سوم ایضاً
- جلد چهارم بنی امیه ایضاً
- وقایع یکسالهٔ شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام
- طراز المذهب در احوال حضرت زینب علیها السلام که مکرر بطبع رسیده
- جلد اوّل حضرت سجاد علیه السلام که مکرر طبع شده
- و نیز جلد دوم احوال آنحضرت که مکرر بطبع رسیده
- جلد اوّل احوال حضرت باقر علیه السلام که طبع شده
- و نیز جلد دوم آنحضرت که شروع بطبع شده
- جلد اوّل حضرت صادق علیه السلام
- جلد دوم احوال آنحضرت
- جلد سوم احوال آنحضرت
- جلد چهارم ایضاً
- جلد پنجم آنحضرت نیز مشغول نگارش است
- جلد اوّل احوال حضرت کاظم علیه السلام که شروع شده
- جلد اوّل احوال حضرت امام رضا علیه السلام که مشغول نگارش است
- ربع اوّل مشکوة در ترجمهٔ مشاهیر تاریخ ابن خلکان
- ربع دوم مشکوة الادب تاریخ سلطان محمود غزنوی موسوم بمجمع التواریخ
- بقیهٔ ربع دوم
- جلد اوّل از ربع سوم مشکوة الادب
- جلد دوم از ربع سوم مشکوة الادب
- جلد اوّل شامل التواریخ در احوال سلاطین مغول
- جلد دوم شامل التواریخ
- احوال سلاطین بنی عباس و بابل
- خلاصهٔ تاریخ تاج المآثر
- خلاصهٔ تاریخ اکبر شاه هندی
- مختصر احوال اجداد سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم
- احوال اولاد امجاد شاهنشاه شهید ناصر الدین شاه ذو القرنین اعظم
- رسالهٔ سلوک الملوک
- تحفهٔ مظفری بخط خانزادهٔ دولت کمال السلطنه
- ترجمهٔ احتجاج ابو الهذیل با مجنون در بغداد در اثبات ولایت مطلقه
- تذکرهٔ ناصری در احوال شعرای عصر
- اوصاف ناصری که بطبع رسیده
- رسالهٔ برهان النبوه که بطبع رسیده
- منتخب بعضی لغات فارسی
- مستجمع الاجوبة الحاضره
- بعضی جوابهای عرایض [illegible] که بفارسی قدیم نوشته شده
- بعضی دیباچها برای بعضی کتب
- دیوان اشعار بندهٔ حقیر
- ترجمهٔ رسالهٔ روزنامهٔ انگلیس
- خلاصهٔ سفرنامهٔ مرحوم میرزا فضل الله خان در ماچین
- بعضی مطالب دولتی بطریق روزنامه
- رساله در نتایج احوال اوّل روی زمین
- ترجمهٔ شرح جامی
- شرح عوامل جرجانی
- فارسی عوامل جرجانی
- فارسی عوامل ملا محسن
- جلد اوّل شبستان اندرز
- جلد دوم ایضاً
- جلد سیم ایضاً

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر اخبار و احادیثی که از حضرت باقر صلوات الله علیه در حق حضرت آدم علیه السلام مخصوصاً مأثور است

اخباریکه در حق آدم علیه السلام رسیده است

در کتاب حیوة القلوب و بحار و کتب احادیث و اخبار مسطور است که شخصی در حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد یا ابن رسول الله همانا مردمان روایت کنند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اِنّ الله خَلَقَ آدَمَ عَلی صُورَتِه خدا خلق کرد آدم را بر صورت او فرمود خدا بکشد ایشانرا همانا اول حدیث را ساقط کرده اند بدرستیکه رسول خدای گذشت

معنی ان الله خلق آدم علی صورته

بر دو شخص که یکدیگرا دشنام میراندند و شنید که آن یک با آن یک گفت خدای نکوهیده دارد چهره ترا و چهره آنکس را که با تو میماند آنحضرت فرمود ای بندهٔ خدای چنین مگوی با برادرت همانا خدایتعالی آدم را بصورت وی آفریده است و این ضمیر صورته راجع بآن شخص میشود که دشنام داده شد و بعضی گفته اند راجع بخداست و مراد از صورت صفت است یعنی آدم را مظهر صفات کمالیه خود گردانیده است یا مراد همان صورت ظاهر باشد و اضافه برای تشریف است یعنی صورتیکه پسندیده و برگزیده بود برای او و بعضی بر آن رفته اند که ضمیر بآدم علیه السلام راجع است یعنی صورتی مناسب و لایق این بود یا او را از آغاز آفرینش او بآنصورتی بیافرید که دیگران در آخر خلقت خودشان ظاهر میشوند و مانند دیگران بتدریج بزرگی و نمایش نگرفت و بنفارق در صورت و احوال و تغییر بهم نرسید چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بطریقیکه ازین پیش اشارت رفت پرسیدند که معنی این حدیث چیست فرمود اینصورت محدثه آفریده شده است که خدایتعالی برگزیده و اختیار کرده بود بر سایر صور مختلفه پس از انجود نسبت داد چنانکه کعبه را بخود منسوب داشت و فرمود خانهٔ من و روح را بخود نسبت داد و فرمود دمیدم در وی از روح خود

در خلقت آدم و ذریات آدم

در کتاب حیوة القلوب بسند موثق از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدایتعالی از آن پیش که خلایق را بیافریند فرمود آب شیرین باش تا از تو خلق کنم بهشت و اهل طاعت خود را و آب شور و تلخ باش تا از تو خلق کنم جهنم و اهل معصیت خود را آنگاه بفرمود تا آن دو آب بهم در آمیختند پس باین علت کافر از مؤمن و مؤمن از کافر بهم میرسد پس از آن خاکی از زمین برگرفت و بر هم بمالید و بیفشاند پس مانند مورچگان بجنبش آمدند آنگاه با اصحاب دست راست فرمود بسلامت بسوی بهشت شوید و با اصحاب دست چپ فرمود بسوی آتش بروید و پروا ندارم و در روایت حسن فرمود قبضهٔ از خاک تربت آدم علیه السلام برگرفت پس آب شیرین بر آن ریخت و چهل صباح بر این بگذشت و چون آن طینت خمیر گردید جبرئیل آنرا بر هم بمالید مالیدنی سخت پس بیرون رفتند مانند مورچهای ریزه از دست راست و دست چپ پس امر کرد تا آتشی برافروختند و آن جمله فرمان کرد تا بآتش اندر شوند و آتش بر ایشان سرد و سلامت باشد و اصحاب دست چپ ترسیدند و بآتش اندر نرفتند

و از آن نور اطاعت و معصیت ایشان ظاهر گردید پس از آن فرمود باز خاک شوید باذن من و از آن پس آدم را از آن خاک بیافرید و هم در آن کتاب در حدیث حسن از آنحضرت مسطور است که چون یزدان تعالی ذریت آدم را از پشت او بیرون آورد تا پیمان پروردگاری خود و نبوت هر پیغمبری از ایشان بگیرد نخست پیغمبری را که پیمانش را اخذ فرمود محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود و آنگاه خدای عز و جل بحضرت آدم وحی فرستاد که نظر کن چه می بینی پس آدم علیه السلام بذریت خود نظر افکند و ایشان ذرات بودند و آسمانرا پر کرده بودند آدم عرض کرد چه بسیار فرزندان من و برای امر بزرگ ایشانرا خلق کرده پس بچه سبب از ایشان پیمان گرفتی فرمود تا مرا عبادت کنند و هیچ چیز را با من انباز ندارند و به پیمبران من ایمان بیاورند و با ایشان پیروی نمایند عرض کرد پروردگارا از چیست که بعضی از این ذرات را از برخی بزرگتر میبینم و بعضی بالاصاله پر نورند فرمود از اینروی ایشانرا چنین بیافریدم تا در تمامت حالات امتحان فرمایم ایشانرا آدم عرض کرد پروردگارا مرا رخصت تکلم عطا میفرمائی فرمود بگو سخن کن عرض کرد پروردگارا اگر ایشانرا بر یک مثال و بیک مقدار و یک طبیعت و یک خلقت و یک رنگ و یک عمر و یک روزی خلق میفرمودی هرآینه بعضی با بعضی بظلم و ستم نمیرفتند و حسد و دشمنی و اختلاف در میان ایشان در هیچ چیز پدید نمیگشت خدایتعالی فرمود به نیروی روح برگزیده من سخن کردی و بضعف طبیعت خود تکلم نمودی چیزیرا که ترا بآن علمی نیست و منم خالق علیم و بعلم خود اختلاف قرار دادم میان خلقت ایشان و بمشیت من جاری میشود در میان ایشان امر من و بازگشت همه بسوی تقدیر و تدبیر من است و خلق مرا تبدیل نیست و بیافریدم جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بیافریدم بهشت را برای کسی که مرا عبادت و اطاعت کند و رسولان مرا پیروی نماید و پروا ندارم و آفریده ام آتش جهنم را برای کسیکه با من کافر گردد و معصیت نماید و با فرستادگان من متابعت نورزد و پروا ندارم و آفریده ام ترا و فرزندان ترا بدون اینکه مرا بتو یا بایشان احتیاجی باشد و ترا و ایشانرا نیافریدم مگر اینکه بیازمایم شمارا تا کدام یک نیکو کارتر بوده در زندگی دنیا و آخرت و مردن و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را و چنین اراده کرده ام در تقدیر و تدبیر خود و بعلم من که بر تمامت احوال ایشان احاطه کرده است مختلف گردانیدم صورتها و بدنها و رنگها و عمرها و روزیها و طاعتها و معصیت ایشانرا پس قرار دادم در میان ایشان شقی و سعادتمند و بینا و نابینا و کوتاه و بلند و خوش روی و نکوهیده روی و دانا و نادان و مالدار و پریشان و مطیع و عاصی و تندرست و بیمار و صاحبان دردهای مزمن و کسانیکه هیچ درد ندارند تا نظر کند صحیح به بیماره و مرا سپاس گذارد که او را عافیت دادم و بیمار بصحیح بنگرد و در پیشگاه من باب دعا بر گشاید و مسئلت نماید تا لباس عافیت بر اندامش بیارایم و بر بلای من صبوری نماید تا او را بعطای بزرگ خود اجر و مزد بخشم و دولتمند به نیازمند بنگرد و مرا حمد و سپاس گذارد که او را هدایت کرده ام پس برای این بیافریدم که آزمایش فرمایم ایشانرا در خوشی حال و سختی روزگار و در آن عافیت که با ایشان عنایت کنم و در آن بلا که ایشانرا بآن مبتلا میگردانم و در آنچه با ایشان عطا میکنم و از آنچه از ایشان باز میدارم و منم خداوند سلطان قادر و مراست که جاری فرمایم آنچه را که مقدر فرموده ام بهر نحو که تدبیر نموده ام و مرا باشد که دیگرسان کنم از آنجمله آنچه را خواهم بسوی آنچه خواهم و مقدم دارم آنچه را واپس افکنده ام و واپس افکنم آنچه را مقدم داشته ام در تقدیر خود و منم خداوندیکه هرچه خواهم میتوانم کرد و هیچکس را نرسد و نتواند از کرده من پرسش کند و من از آنچه مخلوق نمایند سؤال مینمایم

راقم حروف گوید شرح و بیان و تاویل این احادیث مشکله با بسط کلامی مفصل نیازمند است که در این مقام مناسبت

ندارد و در بحار الانوار اشارت بآن شده است معذلک چنانکه باید درباره این مسائل فهم و ادراک رسا نیست ورا قابل دریافت آنگونه

مطالب نداند و رأی دیگر ندارد همانقدر که خداوند تعالی را حکیم و عادل و عزیز و بی نیاز و عطوف و رئوف و عالم و قادر

میدانیم برای اینکه تعبداً هرچه فرموده اند قبول نمائیم کافی است والسلام علی من اتبع الهدی و نیز در کتاب مذکور بسند معتبر

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اگر آدم گناه نورزیدی هیچ مؤمن هرگز گناه نمیکرد و اگر خدای تعالی

توبهٔ آدم را نمی پذیرفت توبهٔ هیچ گناهکاری را هرگز قبول نمیفرمود و هم در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر

علیه السلام منقول است که حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که درنگ آدم و حوا در بهشت تا هنگامیکه بیرون کردند شان از

هفت ساعت از روزهای دنیا بود تا خدا در همان روز ایشان را بزمین فرستاد و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر

علیه السلام مسطور است که گفت آدم و حوا در بهشت تا بیرون آمدن هفت ساعت بود از ساعات روزگار و چون از آن

درخت خوردند خدای تعالی در همان روز ایشان را بزمین فرستاد آدم علیه السلام عرض کرد پروردگارا پیش از آنکه مرا خلق کنی

این گناه و هرچه مرا واقع گردد مقدر فرمودی یا بر من مقدر نکرده بودی و شقاوت من بر من چیره گشت و این گناه

از من صادر شد خدای تعالی فرمود ای آدم ترا بیافریدم و تعلیم کردم که ترا و جفت ترا در بهشت ساکن میکردم و بنعمت

آن قوت و جوارحی که من بتو داده ام بر معصیت من نیرو یافتی و از دیدهٔ من پنهان نبودی و علم من بفعل تو احاطه داشت

گفت پروردگارا ترا بر من حجت است خدای فرمود ترا بیافریدم و صورت ترا درست کردم و ملائکه را بسجدهٔ تو امر فرمودم

و نام ترا در آسمانهای خود بلند ساختم و درباره تو بکرامت بدایت نمودم و ترا در بهشت خود سکون دادم و اینجمله را

جز برای خوشنودی من از تو و برای آزمایش تو بدون اینکه عملی نموده باشید و مستوجب آن در حضرت من شوید نکردم آدم

عرض کرد پروردگارا خیر و خوبی از تست و شر و بدی از من است خدای فرمود ای آدم منم خداوند کریم بیافریدم خیر را

از آن پیش که شر بیافریدم و خلق فرمودم رحمت خود را قبل از غضب خود و گرامی داشتن را بر خوار کردانیدن و اتمام حجت

قبل از عذاب و عقوبت مقدم نمودم ای آدم آیا نهی نفرمودم ترا از آن درخت و نگفتم که شیطان دشمن تو و زوجه تو است

و از آن پیش که به بهشت اندر شوید شما را خبر نفرمودم و نگفتم اگر از آن درخت بخورید از ستمکاران بر نفس خود و عاصی من

خواهید بود ای آدم عاصی ظالم در بهشت مجاور من نباشد عرض کرد بلی ای پروردگار من همانا حجت تو بر ما تمام است

ستم کردیم بر نفس خود و نافرمانی کردیم و اگر بیامرزی ما را و رحم نفرمائی از زیان کاران خواهیم بود چون در حضرت یزدان بعصیان خود اعتراف

ورزیدند و با تمام حجت پروردگار عزت اقرار آوردند رحمت خداوند رحیم ایشان را دریافت و توبهٔ ایشان در پیشگاه یزدان کریم درجهٔ

قبول پذیرفت فرمود ای آدم با جفت خود بزمین فرود شو اگر کار خود را باصلاح آورید شما را باصلاح آورم و اگر بهوای من

عمل بپای آورید شما را بر دو هم و اگر خویشتن را در معرض رضای من درآورید بخوشنودی و مسرت شما سارعت جویم و اگر از من

خائف باشید شما را از عذاب خود ایمن گردانم پس آدم و حوا بگریستند و گفتند پروردگارا با ما یاری فرمای تا خویشتن را باصلاح

آوریم و بآنچه ترا خوشنود گرداند عمل نمائیم خدای رئوف فرمود اگر بدی کنید بسوی من تائب گردید تا توبت شما را قبول فرمایم

چه من بسیار توبه قبول کننده و مهربانم آدم عرض کرد پروردگارا پس ما را غرقه رحمت خود گردان و بآن بقعه که از تمامت

بقاع در حضرت تو محبوب تر است در آور پس خداوند تعالی با جبرئیل وحی فرمود که ایشان را بسوی شهر با برکت مکه پائین بر جبرئیل

ایشان را بیاورد و آدم را در صفا و حوا را بر مروه فرود آورد و هر دو بر پای بایستادند و سر بآسمان بر کشیدند و در درگاه خدا صدا

بگریه بلند کردند و گردنهای خود را بخضوع کج نمودند پس از جانب خدا ندا با ایشان رسید که از چه روی گریه کنید بعد از آنکه من

از شما راضی شدم عرض کردند پروردگارا همانا گناهان ما بگریه در آورده است ما را و از جوار پروردگار ما بیرون و دور ساخت ما را

و از ما مخفی شد تسبیح و تقدیس ملئکه خدا و عورتهای ما بر ما ظاهر شد و معاصی ما ناچار ساخت ما را بزراعت دنیا و خوردن و

آشامیدن دنیا و از این جدائی که در میان ما انداخته بوحشتی شدید دچار شدیم پس یزدان رحیم رحمان ایشان را رحم کرد و با

جبرئیل وحی فرمود که منم خداوند رحمن رحیم و چون آدم و حوا بحضرت من شکایت آوردند ایشان را رحم کردم خیمهٔ از خیمه های

بهشت بسوی ایشان ببر و ایشان را در مفارقت بهشت تعزیت گوی و بشکیبائی راهنمائی کن و جمع کن در میان آدم و حوا در آن

خیمه که رحم کردم ایشان را برای گریه ایشان و وحشت و تنهائی ایشان و نصب کن خیمه برای ایشان بر آن بلندی که در میان

جبال مکه است یعنی جای خانه کعبه و پیهای آن که از آن پیشتر ملائکه بلند کرده بودند پس جبرائیل خیمه را بیاورد و آن خیمه مساوی

ارکان و پیهای کعبه بود و در آنجا بر پای کرد و آدم را از صفا و حوا را از مروه فرود آورد و هر دو را در میان خیمه جای داد

و عمود خیمه از یاقوت سرخ بود و چون نور و فروز آن عمود تمامت جبال مکه و حوالی آنها را روشن ساخت و آن روشنائی از هر طرف

باندازه حرم امتداد یافت بسبب حرمت آن عمود و خیمه که از بهشت بود حرم محترم گشت و باین سبب خدای تعالی حسنات را در حرم

مضاعف گردانید و گناهان را نیز در آنجا مضاعف ساخت و طنابهای آن خیمه را که از اطراف کشیدند بقدر مسجد الحرام

بود و میخهایش از شاخهای بهشت و بروایت دیگر از طلای خالص بهشت و طنابش از شاخهای ارغوانی بهشت بود پس خدای

با جبرئیل وحی فرستاد که هفتاد هزار ملک در خیمه فرود فرست تا از متمردان جن خراب نکنند آن را و این ملائکه مونس آدم و حوا

باشند و برای تعظیم خیمه و کعبه بر دور خیمه طواف دهند پس آن فرشتگان در آن خیمه نازل شدند و از گزند شیطان و سرکشان

حراست نمودند و در پیرامون ارکان خانه و خیمه طواف میکردند و ارکان کعبه در زمین برابر بیت المعمور است که در آسمان است

خدای تعالی وحی فرستاد از آن پس بسوی جبرئیل که بسوی آدم و حوا شو و ایشان را از مواضع پیهای خانه من دور کن میخواهم

گروهی از ملائکه خود را بر زمین خود فرود گردانم پس برافرازند پایهای خانه مرا برای ملائکه من و سایر آفریدگان من

از فرزندان آدم پس جبرئیل با آدم و حوا نازل شد و ایشان را از خیمه بیرون نمود آدم

و حوا علیهما السلام با جبرئیل گفتند آیا بغضب خدای ما را از این مکان دور کردی و در میان ما جدائی افکندی یا از روی

خوشنودی خدا و آن مصلحت که برای ما دانسته و مقدر ساخته است جبرئیل گفت از روی خشم و غضب نبود لکن در حضرت

یزدان تعالی از آنچه کند کسی سؤال نمیتواند کرد ای آدم بدرستیکه هفتاد هزار ملک بزمین فرستاد که مونس تو باشند

و طواف نمایند در پیهای کعبه و خیمه خداوند ملائکه خواستار شدند که بجای خیمه خانه برای ایشان بنا کنند محاذی بیت المعمور را

پیرامون آن طواف دهند چنانکه در آسمان در دور بیت المعمور طواف میکردند پس خدای با من وحی فرستاد که تو را

از آنجا دور کنم و خیمه را بآسمان برم آدم گفت بتقدیر و امر خدای خوشنود شدم و از آن بعد آدم در صفا

و حوا در مروه روی بنهادند و آدم را از جدائی حوا وحشتی عظیم واندوهی بزرگ روی داد و از صفا فرود گردید و از شوق حوا روی بمروه نهاد تا برا و سلام کند و در میان صفا و مروه وادی بود که کوه داشت در آنحال که آدم بر فراز صفا بود حوا را می نگریست چون بآن وادی اندر رسید مروه و حوا از نظرش ناپدید گردید پس در آن وادی همی دوید تا مبادا راه را یاوه کرده باشد چون از آن وادی بالا آمد و مروه را بدید آن دویدن و شتاب را فرو گذاشت و بمروه بر شد و حوا را سلام داد و هر دو تن بجانب کعبه روی نهادند و نظر کردند تا بنیان خانه بلند شده بود از خدا تعالی مسئلت نمودند که ایشان را بمکان خویش باز گرداند چون آدم از مروه بزیر آمد و نظر نمود روی بصفا نهاد و بر صفا بایستاد و بجانب کعبه توجه نمود و بدعا زبان گشود و مشتاق دیدار حوا شد و از صفا بزیر آمد و بهمان طریق سابق بمروه روی آورد و بر این نهج سه دفعه برفت و سه دفعه باز آمد و چون بصفا بازگشت زبان بدعا برگشود تا خدا او را با زوجه اش قرین گرداند حوا نیز بهمین دعا نمود و یزدان تعالی در همان ساعت دعای ایشانرا استجابت کرد و این هنگام زوال آفتاب بود پس جبرئیل بآدم فرود شد و اینوقت آدم بر صفا روی بجانب کعبه ایستاده بدعا مشغول بود جبرئیل گفت ای آدم از صفا فرود آی و با حوا ملحق شو آدم از صفا فرود گشت و بسوی مروه چون بیکرد فعات روی نهاد و بکوه مروه بر شد و حوا را از آنچه جبرئیل گفته بود خبر داد و هر دو تن بسیار مسرور و شادخوار شدند و سپاس پروردگار را بگذاشتند از این روی مقرر گردید که شش شوط میان صفا و مروه بنحویکه آدم علیه السلام بجای آورد سعی کنند آنگاه جبرئیل بیامد و با ایشان خبر داد که خداوند تعالی فرشتگانرا بفرستاده است که بنیان خانه محترم خدا را سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل السلام که در نجف اشرف است برکشند پس خدا تعالی با جبرئیل وحی فرستاد که این خانه را بنا کن و با تمام رسان جبرئیل بفرمان یزدان جلیل آن چهار سنگ را از آنجای که بودند بر بال خود بگرفت و در آنجا که خدا فرمان کرده بود در ارکان خانه در این بنیان خانه که خداوند جبار مقدر فرموده بود بگذاشت و علامتش را نصب نمود آنگاه خداوند با جبرئیل وحی فرستاد که این خانه را با آن سنگی که در کوه ابو قبیس سپرده شده یعنی حجر الاسود تمام کن و دو در گاه از بهرش یکی از طرف مشرق و دیگری از جانب مغرب مقرر بدار و چون فارغ شد ملائکه بر گرد آن طواف همی دادند چون آدم و حوا فرشتگانرا در پیرامون خانه بطواف بدیدند برفتند و هفت شوط در خانه طواف کردند آنگاه بیرون شدند تا در طلب ماکولی برآیند و این هنگام هنوز بود که بزمین بودند و هم بسند صحیح در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسطور است که چون حضرت آدم کعبه را بنا کرد و بر دور کعبه طواف داد و گفت هر عملی از دی باشد و من عمل بجای آورده ام بدو وحی رسید که ای آدم سؤال کن عرض کرد خداوندا گناه مرا بیامرز وحی رسید که آمرزیده شدی ای آدم عرض کرد ذریه مرا بعد از من بیامرز بدو وحی رسید که ای آدم هر کس از ایشان چنانکه تو بگناه خود اقرار نمودی و بگناه خویش اعتراف نماید او را هم می آمرزم و هم بسند صحیح در آن کتاب از حضرت باقر سلام الله علیه مسطور است که آن کلماتیکه حضرت آدم بآن تکلم نمود و توبه اش مقبول افتاد این کلمات باشد اللّهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انی عملت سوءً و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت التواب الرحیم لا اله الا انت و بحمدک انی عملت سوءً و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت خیر الغافرین و نیز در آن کتاب در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که از آن حضرت از تفسیر این آیه شریفه وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ ای آدم

و حوا باین درخت نزدیک نشوید پرسش کردند فرمود یعنی مخورید از این درخت و هم در آن کتاب بسند موثق از حضرت باقر سلام الله علیه منقول است همانا خدای عزوجل بسوی حضرت آدم عهد فرمود که نزدیک آن درخت نرود چون آدم در آنوقت که خدای میدانست که در آن هنگام خواهد خورد فرا رسید و ترک نمود آن وصیت را و از آن درخت بخورد چنانکه خدای میفرماید وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا او را بزمین فرستاد و هابیل و خواهرش برای او در یک شکم و قابیل و خواهرش در یک شکم متولد شدند پس حضرت آدم علیه السلام هابیل و قابیل فرمان کرد که قربانی در حضرت یزدان بگذرانند و هابیل صاحب گوسفندان خوب بود و قابیل صاحب زراعت پس هابیل گوسفند نیکوئی را قربانی کرد و قابیل از زراعتش آنچه پاک نشده بود قربان نمود و گوسفند هابیل بهترین گوسفندهایش بود و زراعت قابیل پاک نکرده بود پس قربانی هابیل در پیشگاه کردگار جلیل درجه قبول یافت و قربانی قابیل مقبول نگشت چنانکه خدای فرماید وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ تا آخر آیات شریفه و در آنزمان هرگاه قربانی کسی در حضرت الهیه پذیرفته میگشت آتشی فرود میشد و آنرا پاک میسوخت پس قابیل بنیان آتشکده نهاد و او نخستین کسی بود که از بهر خود آتش خانه بساخت و گفت من آتش را می پرستم تا قربان مرا قبول کند و دشمن یزدان شیطان با قابیل گفت که قربان هابیل قبول شد و از آن تو نشد و اگر او را زنده بجای گذاری فرزندان از وی پدید گردد که بر فرزندان تو افتخار جویند پس قابیل هابیل را بکشت و چون بخدمت حضرت آدم باز شد پرسید هابیل کجاست عرض کرد ندانم مرا نفرستاده بودی که حافظ و راعی او باشم چون حضرت آدم برفت و هابیل را کشته یافت گفت ای زمین لعنت خدای بر تو باد که خون هابیل را پذیرفتار شدی و آنحضرت چهل شب بر هابیل بگریست و از پروردگار خود مسئلت نمود که پسری بدو عطا فرماید پس پسرش بوجود آمد و او را هبة الله نام کرد چه خدا تعالی او را بدو بخشیده بود و حضرت آدم آن پسر را سخت دوست میداشت و چون پیغمبری آدم تمام شد و ایام عمر او باخر پیوست خدای بدو وحی فرستاد ای آدم همانا پیامبری تو تمام شد و روزهای عمر تو بپایان رسید پس آن علمی که نزد تو است و آن ایمان و نام بزرگ یزدان و علم و آثار پیغمبری را در عقب از فرزندان خود نزد پسرت هبة الله بگذار بدرستیکه من قطع نمیفرمایم علم و ایمان و اسم اکبر و میراث و علم و آثار پیغمبری را از عقب آن ذریت تو تا روز قیامت و هرگز زمین را بدون عالمی که بوجود آن دین من و طاعت مرا بشناسند نمیگذارم پس او اسباب نجات و رستگاری خواهد بود برای هر کس که متولد شود میان تو و میان نوح و حضرت آدم نوح علیه السلام را یاد کرد و فرمود خدا تعالی پیغمبری خواهد فرستاد که نامش نوح است و او مردم را بحضرت کردگار خواهد خواند و او را بدروغ نسبت خواهند داد و خداوند قوم او را بطوفان هلاک خواهد کرد و در میان آدم و نوح ده تن پدر فاصله بود که بجمله پیغمبران یزدان بودند و حضرت آدم با هبة الله وصیت نهاد که هر کس نوح را دریابد بدو ایمان بیاورد و او را پیروی نماید و تصدیق کند تا از بلای غرق نجات یابد ثُمَّ إِنَّ آدَمَ مَرِضَ الْمَرْضَةَ الَّتِي مَاتَ فِيهَا فَأَرْسَلَ هِبَةَ اللهِ فَقَالَ لَهُ إِنْ لَقِيتَ جَبْرَئِيلَ أَوْ مَنْ لَقِيتَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ يَا جَبْرَئِيلُ إِنَّ أَبِي يَسْتَهْدِيكَ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ يَا هِبَةَ اللهِ إِنَّ أَبَاكَ قَدْ قُبِضَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَمَا نَزَلْنَا إِلَّا لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَارْجِعْ فَرَجَعَ فَوَجَدَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُبِضَ فَأَرَاهُ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ يُغَسِّلُهُ فَغَسَّلَهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ قَالَ هِبَةُ اللهِ يَا جَبْرَئِيلُ تَقَدَّمْ فَصَلِّ عَلَى آدَمَ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ

إنّ اللّه أمرنا أن نسجد لأبيك آدم وهو في الجنّة فليس لنا أن نؤمّ شيئاً من ولده فتقدّم هبة الله فصلّى على أبيه آدم وجبرئيل خلفه وجنود الملائكة وكبّر عليه ثلاثين تكبيرة فأمر جبرئيل فرفع من ذلك خمساً وعشرين تكبيرة والسنّة اليوم فينا خمس تكبيرات

چون آدم بمرض موت دچار گشت هبة الله را طلب ساخت و فرمود اگر جبرئیل یا دیگری از ملئکه را بنگری سلام مرا بدو برسان و بگو پدرم از میوهای بهشت از تو همی مطلبد هبة الله جبرئیل را دریافت و آن پیام بگذاشت جبرئیل گفت ای هبة الله همانا پدرت بعالم قدس انتقال فرمود و ما نازل نشدیم مگر برای نماز نهادن بر او چون هبة الله باز شد نگران گردید که حضرت آدم دار فنا را وداع کرده است پس جبرئیل با آنحضرت بنمود و تعلیم کرد که چگونه او را غسل دهند و او را غسل داد و چون وقت نماز شد هبة الله گفت ای جبرئیل مقدم بایست و بر آدم نماز بگذار جبرئیل گفت ای هبة الله خدای ما را فرمان کرد که در بهشت پدرت را سجده بریم ما را نشاید که هیچیک از فرزندان او را امامت کنیم پس هبة الله پیش ایستاد با گروهی از فرشتگان و سی تکبیر بر وی بگفت خداوند با جبرئیل فرمان کرد که بیست و پنج تکبیر را از فرزندان آدم بردار از این روی امروز در میان ما پنج تکبیر است و رسول خدای بر اهل بدر هفت تکبیر و نه تکبیر هم بفرمود چون هبة الله آدم علیه السلام را دفن کرد قابیل نزد هبة الله شد و گفت ای هبة الله من نگران شدم که پدرم تو را از علم بچیزی اختصاص داد که مرا بآن مخصوص نداشت و آن همان علم است که برادرت هابیل خدای را بآن بخواند و قربانیش مقبول شد وإنّما قتلته لكيلا يكون له عقب فيفتخرون على عقبي فيقولون نحن أبناء الذي تقبّل منه قربانه وأنتم أبناء الذي تُرك قربانه و من از این روی او را بکشتم که از وی نسلی بجای نماند تا بر اعقاب من مفاخرت و فزونی جویند و گویند ما پسران آن پدر هستیم که قربانی وی از او پذیرفته شد و شما فرزندان آنکس هستید که قربانیش مقبول نشد و تو اگر از آن علم که پدرت تو را بآن مخصوص داشت اظهار کنی چیزی را تو را میکشم چنانکه برادرت هابیل را کشتم از این روی هبة الله و فرزندانش آنچه نزد ایشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث و آثار علم پیغمبری پنهان همی کردند تا حضرت نوح علیه السلام مبعوث شد و ظاهر گشت وصیت هبة الله چون در وصیت آدم نظر کردند معلوم ساختند که پدر ایشان آدم علیه السلام بشارت داده است بوجود نوح پس با آنحضرت ایمان آوردند و او را پیروی و تصدیق نمودند و چنان بود که حضرت آدم با هبة الله وصیت نهاده بود که در هر سالی این وصیت را تعاهد و ملاحظه نماید و آن روز در هر سالی برای ایشان عیدی باشد و ایشان برحسب وصیت تعاهد و ملاحظه همی نمودند تا زمان بعثت نوح علیه السلام و همین سنت با وصیت هر پیغمبری تا زمان سعادت توامان بعثت محمد صلی الله علیه وآله جاری بود و نوح را نشناختند مگر بواسطه آن علمی که نزد ایشان بود و این است معنی آیه مبارکه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ تا آخر آیه و در میان آدم و نوح پیغمبران بودند که بعضی خود را پنهان و پاره خود را آشکار ساختند و بانجمله ذکر ایشان در قرآن مخفی شده است و نام برده نشده چنانکه آن انبیا که آشکار بودند ذکر ایشان و نام ایشان در قرآن آشکار است چنانکه خدای تعالی میفرماید وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ یعنی و رسولی چند که داستان ایشان را بر تو خوانده ایم و فرستادگانی چند که قصه ایشان را نخوانده ایم بر تو حضرت فرمود یعنی نام آنها را که پنهان بوده اند نبرده است چنانکه نام آنها را که آشکار بوده اند برده است پس حضرت نوح هفتصد و پنجاه سال در میان قوم خود درنگ فرمود و هیچکس در پیغمبری با آن حضرت

شریک نبود لکن آنحضرت مبعوث شده بود بر آن گروه که تکذیب کرده بودند آن پیغمبرانرا که در میان نوح و آدم بودند چنانکه خدای تعالی میفرماید کذّبت قوم نوح المرسلین یعنی آنها را که در میان او و آدم بودند و چون زمان نبوت و ایام زندگانی نوح بپایان رسید خداوند تعالی با آنحضرت وحی فرستاد که ای نوح نبوت تو را زمان بپایان رفت و روزگار زندگانی تو را هنگام بانجام رسید پس آن علمی را که نزد تو است و ایمان و نام بزرگ خدا و میراث علم و آثار علم پیغمبری را در عقب ذریت خود سام قرار بده چنانکه قطع نفرموده ام اینجمله را از خانواده های پیغمبرانی که در میان تو و آدم بودند و هرگز زمین را بدون عالمی که باو دین و طاعت من شناخته شود و سبب نجات آن گردد که در ایام فترت و ما بین نبوت پیغمبری تا مبعوث شدن پیغمبری که آشکارا دعوت کند نگذارم و بعد از سام نبود مگر هود علیه السلام پس در میان نوح و هود پیغمبران بودند بعضی پنهان و برخی آشکارا و نوح فرمود که خدای تعالی پیغمبری را میفرستد که او را هود نامند و او قوم خود را بحضرت خدای دعوت کند و آنحضرت را تکذیب نمایند لاجرم خداوند قادر قوم او را هلاک خواهد کرد پس هرکس از شما او را دریابید البته با و ایمان بیاورید و پیروی او را بنمائید چه هر کس جز این کند از عذاب خدای رستگاری نیابد و نوح با پسر خود سام فرمان کرد که این وصیت را در هر سال ملاحظه و تعاهد نماید و آن روز برای ایشان عید باشد پس پیوسته تعاهد میکردند آن روز مبعوث شدن حضرت هود را و زمانی را که در آن زمان بیرون خواهد آمد و چون خداوند هود را مبعوث گردانید نظر کردند در آنچه نزد ایشان بود از علم و ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوت و هود را همان پیغمبر دیدند که پدر ایشان نوح بظهور او بشارت داده بود پس با وی ایمان آوردند و او را تصدیق و پیروی کردند و بسبب او از عذاب نجات یافتند چنانکه خدای تعالی میفرماید وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا و میفرماید كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ تا آخر آیه و فرموده است وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ فرموده است که بخشیدیم با ابراهیم اسحق و یعقوب را و هر یک را هدایت کرده ایم یعنی برای آنکه پیغمبر را در اهل بیت او قرار دهیم و نوح را هدایت کردیم پیشتر یعنی برای آنکه پیغمبری را در اهل بیت او قرار دهیم پس مأمور شدند عقب از ذریت پیغمبران که پیش از ابراهیم بودند که خبر دهند بآمدن حضرت ابراهیم و تعاهد وصیت با آنحضرت نمایند و میان هود و ابراهیم ده پشت بودند از پیغمبران و سنت خداوندی چنان بود که میان هر پیغمبری از مشاهیر انبیا علیهم السلام و میان پیغمبر دیگر از مشاهیر ایشان ده پشت یا هشت پدر یا نه پدر فاصله بود که بجمله پیغمبر بودند و هر پیغمبری بمبعوث شدن پیغمبر بعد از خود وصیت میکرد و امر میفرمود اوصیای خود را که تعاهد آن وصیت را نمایند چنانکه آدم و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام کردند تا منتهی گردید بیوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم سلام الله علیهم و بعد از یوسف در فرزندان برادرش جاری شد و ایشان اسباط بودند تا بحضرت موسی بن عمران علیه السلام منتهی شد و میان یوسف و موسی ده نفر بودند از پیغمبران پس یزدان تعالی موسی و هارون را بسوی فرعون و هامان و قارون فرستاد و بعد خدای تعالی پیاپی پیغمبران فرستاد و هر امتی که پیغمبر ایشان با ایشان میآمد او را تکذیب میکردند و خدای تعالی هر یک از ایشان را بعد از دیگری عذاب میکرد و از ایشان بغیر از قصه و حکایتی بر جای نماند و گروه بنی اسرائیل را کار بر آن رفت که یکروز چهار پیغمبر را بکشتند تا بدانجا رسید که در یکروز هفتاد پیغمبر کشته میشد و هیچ پروائی نداشتند و بازار سبزی فروشی ایشان تا آخر روز برقرار بود یعنی با این جسارت عظیم و گناه بزرگ هیچ غمی نداشتند و در اوضاع ایشان

تغییری نپذیرفت حتی بازار سبزی فروشی ایشان از گردش نمی افتاد گوئی هیچ خیانت و جبارتی نکرده اند چون توریة بموسی علیه السلام نازل گردید بشارت داد بمحمد صلی الله علیه وآله و در میان یوسف و موسی علیهما السلام ده تن پیغمبر بودند و وصی حضرت موسی بن عمران یوشع بن نون علیه السلام بود و اوست فتائی که خدا تعالی در قرآن میفرماید وَاِذْ قالَ مُوسی لِفَتیهُ پس پیوسته پیغمبران بشارت میدادند بمحمد صلی الله علیه وآله چنانکه خدا تعالی فرموده است یَجِدُونَهُ یعنی مییابند یهود و نصاری صفت و نام محمد صلی الله علیه واله را مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْریةِ وَالْاِنْجیلِ تا آخر آیه یعنی نوشته شده است نزد ایشان در توریة و انجیل که امر میکند ایشان را به نیکیها و نهی میکند ایشان را از بدیها و حکایت کرده است از عیسی بن مریم وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ یعنی و حال آنکه بشارت دهنده است برسولی که میآید بعد از او که نامش احمد است پس بشارت دادند پیغمبران بعضی بعضی تا رسید بمحمد صلی الله علیه وآله تمام شد و عمر مبارکش بپایان رسید خدا تعالی بآنحضرت وحی فرستاد که ای محمد همانا پیغمبری خود را تمام کردی و ایام بانجام رسید پس آن علم که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار پیغمبری بعلی بن ابیطالب علیه السلام باز گردان چه انجمله را از فرزندان تو قطع نخواهم کرد مثل آنکه قطع نشد از خانهای پیغمبرانیکه میان تو و میان پدرت آدم بودند چنانکه در قرآن مجید میفرماید اِنَّ اللهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْراهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ یعنی خدای برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان در آنحال که ذریت چندند که بعضی از ایشان از بعضی هستند و خداوند شنوا و داناست و محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله داخل آل ابراهیم علیه السلام هستند پس وحی فرمود که خدا تعالی علم را جهل نگردانیده یعنی امر علمائی را که صاحب علم الهی هستند مجهول نگذاشته است بلکه بر هر عالمی و پیغمبری و امامی نص کرده است و ایشان را بمردم شناسانده تا آنکه کسی را بر خلق بخلاف تعیین نکند که بعضی از احکام و مصالح خلق جاهل باشد پس فرموده است که واگذار نکرده است امر دین خود را بملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی ولکن فرستاده است رسولی از ملکه را بسوی پیغمبر خود و امر فرموده است او را بآنچه میخواهد و نهی فرموده است از آنچه نمیخواهد و خبر میدهد او را بعلم گذشته و آینده پس بدانستند این علم را پیامبران یزدان و برگزیدگان ایزد منان از پدران و برادران و ذریتی که بعضی از ایشان از بعضی هستند چنانکه در قرآن فرموده است بتحقیق عطا کردیم بآل ابراهیم کتاب و حکمت را و دادیم بایشان پادشاهی بزرگ و اما کتاب همانا پیغمبری است و اما حکمت همانا ایشان حکیمان و دانایان هستند از جماعت پیغمبران و برگزیدگان و همه از آن ذریت باشند که بعضی از بعضی دیگرند که خدا تعالی در ایشان نبوت را مقرر داشته و در ایشان عاقبت نیکو و نگاهداری پیمان قرار داده تا گاهی که جهان پایان بگیرد پس ایشان هستند دانایان و والیان امر یزدان و اثبات کنندگان علم خداوند دیان و هدایت کنندگان جهانیان پس این است بیان فضیلتی که حضرت احدیت ظاهر کرده است در جماعت پیمبران و رسولان و حکما و پیشوایان هدایت و خلیفه های یزدان که ولات امر او هستند و استنباط کنندگان علم او و اهل آثار علم او میباشند از ذریتی که پاک از پاک بهم رسیده از برگزیدگان بعد از آل پیغمبران و برادران و ذریت از خانواده های پیغمبران پس کسیکه عمل کند بعلم ایشان نجات یابد بیاری ایشان و کسیکه والیان امر خلافت یزدان و اهل استنباط علم حضرت سبحان را در غیر آنکسان که برگزیدگان از خاندان پیغمبران هستند مقرر دارد همانا بر خلاف امر خداوند کار کرده

و جهال را در امر ایزد متعال ولایت عهد داده است و هر کس گمان کند که آنکسان که خویشتن را عالم میشمارند و علم بر خود می بندند بدون اینکه از جانب خدا هدایت یافته باشند چنین مردم اهل استنباط علم خدائی هستند پس بر خدای دروغ بسته اند و از وصیت و اطاعت فرمان خالق بریت کناری کرده اند و فضل خدا را آنجا که نهاده نگذاشته اند و ایشان گمراه شدند و اتباع خویش را در ورطه ضلالت درافکنده و ایشان را در قیامت حجتی نخواهد بود و همیشه حجت در آل ابراهیم چه خدای فرموده است وَلَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْراهیمَ الْکِتابَ تا آخر آیه پس حجت برای پیغمبران و اهل خاندان ایشان است تا هنگام قیامت زیرا که کتاب خدای باین وصیت خدای ناطق است خبر داده است که این خلافت کبری در فرزندان انبیاء و در خاندان ایشان جاوید است که خدا تعالی ایشان را رفعت و برتری داده است بر سایر مردم و فرموده است فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ بعد از آیه نور که در شان اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه وآله نازل شده این آیه را فرو فرستاده و فرموده است در آن خانهای که رخصت داده است خدا و مقدر و مقرر فرموده است که بلند گردانیده شوند آنها و در آنها نام خدا یاد کرده شود حضرت فرمود که اینخانها آیا خانه آبادهای پیغمبران و رسولان و دانایان و پیشوایان هدایت است این است بیان عروه ایمان که پیشینیان شما باعتصام بآن نجات یافته و بعد از شما نیز هر کس متابعت هدایت کننده نماید رستگار شود همانا خدا تعالی در کتاب خود میفرماید که نوح را هدایت کردیم پیشتر از ذریت او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را و نیکوکاران را چنین پاداش میفرمائیم و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را هر یک از ایشان از شایستگان باشند و اسمعیل و الیسع و لوط هر یک را فضیلت دادیم بر عالمیان و از پدران و ذریتهای ایشان و برادران ایشان و برگزیدیم ایشان را و هدایت کردیم ایشان را براه راست ایشان هستند آنکسان که دادیم بایشان کتاب و حکم و پیغمبری را پس اگر کافر شوند بآنها ای گروه پس موکل کرده ایم بآنها قومی را که کافر نیستند بآنها حضرت میفرماید یعنی اگر کافر شوند امت پس موکل کرده ایم اهل بیت تو را بآن ایمان که ترا بآن فرستادیم پس کافر نمی شوند بآن هرگز و من ضایع نمیگردانم ایمانی را که ترا بآن فرستاده ام اهل بیت ترا بعد از تو نشانه راه هدایت در میان امت تو و والیان امر خلافت بعد از تو و اهل استنباط علم خود دادم و در آن دروغی و گناهی و وزری و طغیان و ریائی نیست این است بیان آنچه خدا تعالی آشکارا فرموده است از امر این امت بعد از پیغمبر ایشان همانا یزدان تعالی مطهر و معصوم گردانیده است اهل بیت خود را و مودت ایشان را در ازای اجر رسالت آنحضرت گردانیده و برای ایشان ولایت و امامت را مجری داشته و ایشان را اوصیا و اولیا و امامان قرار داده است در میان امت آنحضرت بعد از او پس بعبرت اندر شوید ای مردمان و در آنچه گفتیم از روی تفکر شوید که خدا تعالی امامت و اطاعت و مودت و استنباط علم و حجت خود را در کجا گذاشته پس آنرا قبول کنید و بآن تمسک جوئید تا رستگار شوید و شما را در آن حجتی در روزگار باشد و بفلاح و نجات اندر شوید چه ایشان وسیله و واسطه هستند در میان شما و پروردگار شما و جز بواسطه ایشان ولایت شما بخدا نمیرسد پس هر کس اینکار را بجای آورد بر خدا تعالی لازم است که او را گرامی دارد و بعذاب دچار نکند و هر کس تعزز از آنچه خدای او را فرمان کرده ایشان نماید بر خدای لازم افتد که او را ذلیل و خوار و معذب و زار گرداند همانا جمعی از پیغمبران رسالت ایشان مخصوص بجمعی بوده و رسالت بعضی عام بوده است اما نوح علیه السلام همانا بسوی هر که در زمین بود به پیغمبری عام رسالت یافت و رسالت او شامل بود و اما هود بقوم عاد به پیامبری مخصوص فرستاده شد و اما صالح بجماعت ثمود که اهل یکده کوچک بودند در کنار دریا

که چهل خانه نشده مبعوث گردید و امّا شعیب علیه السلام فرستاده شد با هل مدین که چهل خانه تمام نشده و امّا ابراهیم علیه السلام جای
پیغمبری آنحضرت در کوثار بود که دهی است از دهات عراق و اوّل پیغمبری آن حضرت در آنجا بود و از آن پس از آنجا برای قتال
مهاجرت کردند چنانکه خدایتعالی میفرماید که ابراهیم گفت اِنّی مُهاجِرٌ اِلی رَبّی سَیَهْدِین یعنی من هجرت کننده ام
بسوی پروردگار خود بزودی مرا هدایت فرماید و هجرت ابراهیم بقتال بود و امّا اسحق سلام الله علیه نبوتش بعد از ابراهیم بود
و امّا یعقوب پس نبوتش در زمین کنعان بود و از کنعان بمصر رفت و در مصر بعالم بقا ارتحال فرمود پس بدن مبارکش را برداشته
و بزمین کنعان آوردند و در آنجا دفن کردند و خوابی که حضرت یوسف علیه السلام دیده بود که یازده کوکب و آفتاب و ماه او را
سجده کردند همانا ابتدای نبوتش در زمین مصر بود دیگر اسباط دوازده نفر بودند بعد از حضرت یوسف پس فرستاد موسی
و هارون را بزمین مصر پس خدایتعالی فرستاد یوشع بن نون را بسوی بنی اسرائیل بعد از موسی و ابتدای نبوت آنحضرت در آن
صحرا بود که بنی اسرائیل حیران شده بودند و از آن پس پیغمبران بسیار بودند که حکایت بعضی ایشانرا خدایتعالی برای محمد صلی الله
علیه و آله مذکور فرموده است و بعضی را مذکور نفرموده است آنگاه خدایتعالی عیسی بن مریم علیهما السلام را بسوی بنی اسرائیل
بفرستاد خاصّةً و پیامبری او در بیت المقدس بود و بعد از آنحضرت دوازده تن حواریون بودند و پیوسته ایمان پنهان
بود در بقیۀ اهل او و از آنروز که خدایتعالی عیسی را بآسمان برد خداوند دیان محمد صلّی الله علیه و آله را بجنیان و آدمیان
مبعوث فرمود و آنحضرت آخر پیغمبران است و بعد از وی دوازده وصی مقرر فرمود بعضی را ما دریافتیم و بعضی از پیش
بگذشتند و پاره ازین پس بیایند پس اینست امر پیغمبری و رسالت و هر پیغمبری که بسوی بنی اسرائیل مبعوث شد خواه خاص
و خواه عام او را وصی بوده است و سنّت براین نهج جاری شده و اوصیائی که بعد از محمد نه بر سنّت اوصیای عیسی هستند
و امیر المؤمنین بر سنّت عیسی مسیح است اینست بیان سنّت و امثال اوصیای بعد از پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین
در کتاب حیات القلوب مسطور است که بسند معتبر ابو المقدام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کرد خدایتعالی حوّا
علیها السلام را از چه چیز بیافرید فرمود مردم چه میگویند عرض کرد مردمان همیگویند که حوّا را خدا بیافرید از دندۀ از دنده های آدم
فرمود دروغ میگویند خدا اگر عاجز بود که جز از ضلع او بیافریند عرض کرد فدای تو شوم از چه چیز خلق نمود او را فرمود خبر داد
مرا پدرم از پدرانش که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود خدایتعالی قبضۀ از خاک را بدست قدرت خود برگرفت و آدم
از آن بیافرید و از آن خاک چیزی فزون آمد و حوّا را از آن بیافرید و نیز در آن کتاب بسند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که چون حضرت حوّا از حضرت آدم علیهما السلام بارور گردید و فرزندش بجنبش درآمد بحضرت آدم عرض کرد چیزی
در شکم من جنبش کند آدم فرمود آنچه در شکم تو بجنبش اندر است نطفه است که از من در رحم تو قرار گرفته است و خدایتعالی ازین نطفه
خلقی بخواهد آفرید که ما را در وی بیازماید پس شیطان نزد حوّا آمد و گفت در چه حال باشید گفت اگر نیت کنی که او را عبد الحارث
نام سازی پسر خواهد بود و زنده بخواهد ماند و اگر این نیت نکنی از پس زائیدن بشش روز خواهد مرد و حوّا از سخن شیطان چیزی بدل
اندر افتاد و با آدم باز گفت آدم فرمود آن خبیث نزد تو بیامد تا ترا فریب دهد سخن او را قبول مکن و من امیدوارم که این فرزند
برای ما بجای بماند و خلاف گفته او عمل بیاید و در نفس آدم نیز از سخن آن ملعون چیزی بهم رسید پس از حوّا فرزندی متولد گردید

الی آخر الخبر راقم حروف گوید که آن همی رود که پاره کسان را از کج خیالی در قرائت اینگونه اخبار که در انظار بیرون از
غرابت نیست وسوسه بخاطر اندر افتد و چنان دانند مردمان بصیر را بقرائت پارۀ اخبار غرابت آثار عنایتی بنا بستی
رفت و مانیز گوئیم که این خبر را از دهان مبارک معصوم بشنیدیم که البته بایست بهرچه فرموده آمنّا و صدّقنا گفت
و نیز بضمانت میگیریم که حتّی این خبر و نظایر آن جزء بجزء مقرون بصحّت است امّا میگوئیم که مورخین معتبر که بعضی
با امام علیه السلام قریب العهد بوده اند اغلب این اخبار را مستند بمعصوم داشته و مذکور ساخته اند تا در تواریخ خود
بسی حکایات و قصص عجیبه را یاد کرده اند و متون کتب خویش را بآن بیاراسته اند و در حکایات حضرت آدم
و حوّا و اولاد و ذراری ایشان و حور العین با جان سخنان کرده اند و در مسئلۀ شجرۀ منهیه بیانات آورده اند
و هیچیک را نفی نکرده اند بلکه قبول ایشان بر نکول تقدم دارد چنانکه ابو الفرج غریغور یوسن بن اهرون
طبیب ملطی معروف بابن العبری در تاریخ مختصر الدول در باب ثمرۀ منهیه و مدت مکث آدم و حوّا علیهما السلام
در بهشت و دنیا و حکایت قابیل و هابیل و قربانی ایشان در پیشگاه سبحانی بیاناتی دارد که با اخبار مأثوره
بسی موافق و مقارن است و ابن اثیر در تاریخ الکامل و مسعودی در مروج الذهب و دیگر مورخین
و محدثین و حکمای متالهین و عرفای موحدین باین مسائل اشارت کنند و خبر کتب آسمانی و صحف
پیغمبران سبحانی و اخبار ائمۀ یزدانی متمسک نتوانند شد چنانکه خطب مبارکه امیر المؤمنین و کلمات ائمه
معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین براین جمله دلالت نماید راقم حروف در طی کتب احوال
ائمه علیهم السلام در اکثر مواضع مذکور داشته است و این معنی معیّن است که بعد از طوفان و غرقه اهل
جهان موافق عقاید اغلب اهل ملل و ادیان جز آن زمرۀ معدود که از کشتی فرود شدند کسی نبود که تاریخ نگار
و حکایت سپار و از اخبار پیشینیان مستحضر باشد ناچار هر خبری که از پیش دارند همه از انبیاء عظام و اوصیای
فخام خواهد بود و این بیان برای آن است که پارۀ اشخاص کوتاه نظر کوتاه دانش که چنان همی دانند که هر
خبری که بیرون از معیار سلیقت و میزان مدرکات ناقصۀ ایشان و عقول نارسای این مردم است و با تمام
تواریخ عالم متحد نیست چندان محل اعتماد نشاید شمرد و پارۀ که چندان سست عقیدت نیستند بر عدم صحت
روات حدیث حمل کنند و آنانکه عقیدت استوار ندارند بدیگر مطالب محمول دارند که از رکاکت و فضاحتش
قابل اشارت نیست بدانند که تواریخ نیز در چنین مطالب و آثار که نهائی برای آن و اتصال سندی در آن
ممکن نیست آخر الامر باخبار و احادیث تمسک و استناد جوید و اگر جز این باشد یا باید مورخ مدعی علم غیب و مستورات
باشد یا از روی کذب و دروغ داستانی را بهم پیوسته دارد و هر دو بیرون از عادت و رسم مورخین معتبر و روزگار است
پس بهتر آنست که چون بر خبری موثق که بائمۀ اطهار منسوب است بگذریم بر صحت موکول داریم و نیز در آن کتاب از حضرت باقر
علیه السلام مرویست که حضرت آدم سلام الله علیه هزار مرتبه پیاده بزیارت کعبه آمد هفتصد مرتبه برای حج و سیصد
مرتبه برای عمره بود و هم در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود

چون خدا تعالی آدم را بزمین فرستاد با وی فرمان کرد که بدست خود زراعت نماید و بعد از بهشت و نعمتهای بهشتی بتعب و کوشش خود بخورد آدم دویست سال در مفارقت بهشت ناله و زاری و افغان نمود و خدای را سجده برد و سه روز و سه شب سر از سجده برنداشت آنگاه عرض کرد ای پروردگار من آیا مرا خلق نفرمودی فرمود خلق کردم عرض کرد آیا از روح خود در من نه میدی فرمود دمیدم عرض کرد آیا مرا در بهشت خود ساکن نکردی فرمود کردم گفت آیا رحمت تو بر غضب تو در من پیشی نجست فرمود آری آنگاه خدا تعالی فرمود آیا شکر و صبر نمودی آدم عرض کرد لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ پس خدای بر وی رحم کرد و توبه او را قبول نمود بدرستیکه اوست تواب و رحیم و هم در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که خدا تعالی از بهشت حوریه بآدم علیه السلام بفرستاد و آدم آن حوریه را با یکی از پسرانش تزویج نمود و پسر دیگرش از جنیان زنی تزویج کرد هر دو با هم فرزند آوردند از نیروی در بنی آدم هر کس را جمالی و نیکی خلقی است از حوریه است و هر که را نکوهیدگی خلق است از دختر جن است و آنحضرت انکار فرمود که آدم دختر انش را با پسرانش تزویج فرموده باشد و باین حدیث از این پیش اشارت رفت و هم در آن کتاب بسند معتبر منقول است که وقتی حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که مردم در تزویج کردن آدم فرزندانش را چه میگویند راوی گفت که میگویند حوا در هر شکمی پسری و دختری بیاورد و پس هر پسر را به دختری که از شکم دیگر بود تزویج نمود امام علیه السلام فرمود چنین نبوده لکن چون هبة الله متولد گردید و بیالید و از خداوند مسئلت نمود که زنی با و کرامت فرماید پس خداوند حوریه از بهشت برای او بفرستاد و آدم حوریه را با و تزویج نمود پس از آن حوریه چهار پسر متولد شد آنگاه پسری دیگر برای آدم تولد یافت و بزرگ گردید و چون بزرگ شد دختری از اولاد جان را بخواست و چهار دختر برای او بهم رسید و پسران شیث آن دختران را بخواستند و تزویج کردند پس هر چه حسن و جمال در بنی آدم است از طرف حوریه است و هر علم و بردباری که هست از جهت آدم علیه السلام و هر خفت و سفاهتی که در ایشان پدید گردد از جهت جان است و چون از ایشان فرزندان بهم رسید حوریه بآسمان رفت و بسند معتبر دیگر فرمود که آدم را چهار پسر متولد شد و خداوند چهار نفر از حور العین بسوی ایشان بفرستاد پس هر یک از ایشان را بیکی از پسران خود داد و چون فرزندان از ایشان پدید شدند خداوند آن حوریان را بآسمان برد و این چهار نفر چهار تن از جن تزویج کرده و از ایشان نسل بهم رسید پس هر حلم و بردباری که در مردم است از آدم است و هر حسن و جمالی که هست از جهت حور العین است و هر زشتی صورت و نکوهیدگی سیرت و خوی که در بنی آدم موجود است از جن است و اینحدیث تغیری در ذیل احادیث و اخبار سابقه مذکور گشت و نیز در آن کتاب از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون قابیل را درباره تزویج با هابیل نزاع افتاد آدم علیه السلام با ایشان امر کرد که هر یک تقدیم قربانی نمایند ایشان رضا دادند پس هابیل که صاحب گوسفندان بود از بهترین گوسفندان کره و شیری بگرفت و قابیل که صاحب زراعت بود مقداری از پست تر زراعت خود برگرفت و هر دو تن بر کوه بر شدند و هر یک قربانی خود را بر فراز کوه بگذاشتند پس آتشی فرود گشت و قربانی هابیل را فرو خورد و قربانی قابیل بحال خود بماند و آدم علیه السلام در آنوقت نزد ایشان نبود و بفرمان یزدان بمکه رفته بود تا کعبه را زیارت کند پس قابیل گفت بعد از آنکه قربانی تو در حضرت یزدانی مقبول بود از آن من مردود گردد و زندگانی من در سرای امانی نشاید تو همی خواهی خواهر نکوی مرا بگیری و من خواهر زشت ترا بگیرم پس هابیل آن جواب بگفت که خدا تعالی در قرآن فرموده و قابیل

سنگی بر سر هابیل بزد و او را بکشت و هم بسند معتبر از آن حضرت مسطور است که چون دو پسر آدم علیه السلام قربانی کردند و از هابیل مقبول شد و از قابیل مقبول نشد قابیل را رشک و حسد بسیار عارض شد و پیوسته در کین او روز می نهاد و در جستجو از پی او میرفت تا روزی او را از آدم تنها یافت و بقتل رسانید و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسند معتبر مرویست که چون آدم علیه السلام از کشته شدن هابیل اطلاع یافت بسی جزع نمود و بحضرت احدیت شکایت برد خداوند بآنحضرت وحی فرستاد که من عطا میفرمایم تو را پسری که خلف و عوض هابیل باشد پس شیث علیه السلام از حوا متولد گردید و چون از تولدش هفت روز برگذشت شیث نام یافت و خدای بآدم وحی فرستاد که من ترا از دار دنیا بجوار رحمت خویش میبرم و تو وصیت خویش را با بهترین فرزندانت که او بخششی است که با تو بخشیده ام بگذار و او را وصی خود کردان و آنچه را از اسامی بتو تعلیم کرده ام بدو تسلیم کن چه من دوست میدارم که زمین خالی نباشد از عالمی که علم مرا بداند و بحکم من حکم براند و او را بر خلق خود حجت گردانم اینوقت آدم علیه السلام جمله فرزندان خود را از زن و مرد انجمن فرموده با ایشان گفت ای فرزندان من همانا یزدان تعالی مرا وحی فرمود که ترا از این جهان میبرم و مرا فرمان کرد تا وصیت خویش را با بهترین فرزندانم هبة الله که خدایش پسندیده و اختیار فرموده است برای من و شما بعد از من بگذارم سخن او را گوش سپارید و امر او را اطاعت نمائید که او وصی و خلیفه من است بر شما فرزندان آدم همه گفتند می شنویم و اطاعت می نمائیم و فرمان او را مخالفت نمی کنیم آدم بفرمود تا بوتی با خشید و علم خود را و اسماء و وصیت را در آن بگذاشت و بهبة الله پسر خود فرمود ای هبة الله نگران باش چون من بمردم مرا غسل بده و کفن کن و بر من نماز بگذار و مرا در قبر جای بده و چون هنگام وفات تو نزدیک شود و آثار آن در خود بیابی از فرزندان خود هر کس نیکوتر و مصاحبتش با تو بیشتر و فاضلتر باشد طلب کن و همانگونه وصیت که من با تو گذاشتم با او بگذار و زمین را بی عالمی از ما اهل بیت مگذار ای فرزند همانا خدا تعالی مرا بزمین فرستاد و خلیفه خود گردانید در زمین و حجت خود فرمود بر خلق خود و من ترا حجت خود گردانیدم بعد از خود در زمین و تو نیز بدون اینکه حجتی از خدا بر خلق و وصی بعد از خود مقرر داری از جهان بیرون مشو و بوصی خود تابوت را و آنچه در آن است تسلیم کن چنانکه من با تو تسلیم کردم و او را اعلام کن که بزودی از فرزندان من پیغمبری پدید گردد که نامش نوح باشد و قوم او بطوفان غرق شوند فَمَنْ رَكِبَ فِي فُلْكِهِ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْ فُلْكِهِ غَرِقَ هر کس در کشتی نوح بنشیند از بلای طوفان نجات یابد و هر کس تخلف جوید در بحر هلاک غرقه گردد و با وصی خود وصیت کن که تابوت را و آنچه در آن است حفظ نماید و امر کن او را که چون هنگام وفات او در رسد بهترین فرزندان خود را وصی خود گرداند و هر وصی وصیت خود را در تابوت گذارد و هر یکی با دیگری باین امور وصیت نماید و هر یک از ایشان که نوح علیه السلام را دریابند با او بکشتی سوار شوند و باید که تابوت را با هر چه در آن است بکشتی برند و هیچکس از وی تخلف نورزد آنگاه فرمود ای هبة الله و ای سایر فرزندان من از قابیل ملعون و اولادش حذر کنید فَقَدْ رَأَيْتُمْ مَا فَعَلَ بِأَخِيكُمْ هَابِيلَ فَاحْذَرُوهُ وَوَلَدَهُ وَلَا تُنَاكِحُوهُمْ وَلَا تُخَالِطُوهُمْ وَكُنْ أَنْتَ يَا هِبَةَ اللّٰهِ وَإِخْوَتُكَ فِي أَعْلَى الْجَبَلِ وَاعْزِلْهُ وَوَلَدَهُ وَدَعِ الْمَلْعُونَ قَابِيلَ فِي أَسْفَلِ الْجَبَلِ همانا دیدید که چگونه برادر شما هابیل را بکشت پس از وی و فرزندان او بر حذر باشید و با ایشان مواصلت و مخالطت نجوئید و تو با برادران خود در بالای کوه جای گیرید و آن ملعون و فرزندانش را در اسفل جبل گذارید و از وی برکنار شوید و چون روز وفات آدم که صدا

او را از بیرون شدن از این سرای فنا خبر داده بود فرا رسید حضرت آدم برای بیرون شدن از این عالم آماده گشت و بر خویش مقرر ساخت و چون ملک الموت نازل شد آدم علیه السلام گفت شهادت میدهم بوحدانیت خداوند که او را شریک و انبازی نیست و گواهی میدهم که من بنده خدا و خلیفه او هستم در زمین با من باحسان ابتدا کرد وَخَلَقَنِی بِیَدِهِ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقًا بِیَدِهِ سِوَایَ وَنَفَخَ فِیَّ مِنْ رُوحِهِ ثُمَّ أَجْمَلَ صُورَتِی وَلَمْ یَخْلُقْ عَلَی خَلْقِی أَحَدًا قَبْلِی و مرا بدست قدرت خود بیافرید و جز من هیچ مخلوقی را بدست خود نیافرید و چهره مرا جمیل گردانید و هیچکس را پیش از من بمانند خلقت من خلق نفرمود و ملائکه را بسجده من فرمان کرد و اسما را بجمله با من تعلیم فرمود و پس مرا در بهشت خود ساکن گردانید و بهشت را دار قرار من و خانه توطن من نگردانیده بود و مرا خلق نفرمود مگر برای سکون و رزیدن در زمین برای آنچه خود خواسته بود و اراده نموده بود از تقدیر و تدبیر و کفن آدم علیه السلام را با حنوط و پیل جبرئیل از بهشت آورده بود و هفتاد هزار ملک با جبرئیل نازل شده بود که در جنازه آدم حاضر شوند پس هبة الله بمعاونت جبرئیل آدم را غسل داد و کفن و حنوط کرد آنگاه جبرئیل با هبة الله گفت پیش بایست و بر پدرت نماز بگذار و بیست و پنج تکبیر بروی بگوی و ملائکه قبر آدم را حفر کردند و آدم را بقبر در آوردند و هبة الله در میان سایر فرزندان آدم بطاعت الهی قیام نمود و چون هنگام وفات هبة الله فرا رسید با پسرش قینان وصیت نهاد و تابوت را باو تسلیم کرد پس قینان در میان برادرانش و فرزندان آدم بطاعت یزدان قیام ورزید و چون زمان وفات او نزدیک شد با پسرش مهلائیل وصیت نهاد و تابوت و آنچه در آن بود و وصیت عظام آدم علیه السلام را به وی سپرد و مهلائیل بوصیت او کار کرد و در مقام او قیام ورزید و بسیرت او برفت و چون مهلائیل را هنگام وفات فرا رسید برد را وصی خویش گردانید و تابوت و آنچه در تابوت بود به وی تسلیم نمود و از نبوت نوح به وی باز گفت و چون هنگام جای سپردن برد نزدیک رسید پسرش اخنوخ را که ادریس باشد وصی گردانید و تابوت و هرچه در آن بود به وی سپرد و اخنوخ بدان امر قیام ورزید و چون پایان روزگار اخنوخ نزدیک گرفت خدایتعالی به وی وحی فرستاد که من ترا با آسمان بر میبرم تو با پسرت خرقائیل وصیت بگذار اخنوخ بفرمان حق رفتار کرد و خرقائیل بوصیت اخنوخ قیام ورزید و چون زمان وفات خرقائیل فرا رسید با پسر خود نوح وصیت نهاد و تابوت را بدو تسلیم فرمود و آن تابوت پیوسته در خدمت نوح علیه السلام بود تا با خود بکشتی برد و چون هنگام وفات نوح باز آمد با پسرش سام وصیت کرد و تابوت را با آنچه در آن بود بسام تسلیم فرمود و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است

پیغام حضرت آدم با جبرئیل علیهما السلام

که حضرت آدم علیه السلام پسرش را نزد جبرئیل فرستاد و پیام کرد که مرا از زیت آن درخت زیتون که در فلان موضع است در بهشت طعام بده جبرئیل فرزند آدم را ملاقات کرد و گفت بسوی پدرت باز شو همانا او وفات یافته است و ما بکار سازی او مأموریم و باید بروی نماز گذاریم و چون از غسل آدم بپرداختند جبرئیل گفت ای هبة الله پیش بایست و بر پدرت نماز بگذار پس هبة الله پیش بایست و بر پدرت نماز بگذار پس هبة الله پیش بایستاد و هفتاد و پنج تکبیر بگذاشت هفتاد تکبیر برای تفضیل آدم و پنج تکبیر برای سنت و فرمود که آدم پیوسته در مکه بعبادت خدای مشغول بود چون مشیت خدای بقبض روح او علاقه گرفت فرشتگان را بفرستاد تا تختی و حنوطی و کفنی از بهشت بیاوردند چون حوا ملائکه را بدید برفت تا در میان ملائکه و فرشتگان حایل شود آدم گفت مرا با رسولان پروردگارم بگذار پس ملائکه روح پاکش را قبض کردند و جسدش را بد

مدت عمر حضرت آدم

غسل دادند و برای قبرش لحد مقرر ساختند و گفتند این سنت فرزندان اوست بعد از او و عمر آدم نهصد و سی و شش سال بود و در مکه مدفون شد و فاصله میان آدم و نوح علیهما السلام هزار و پانصد سال بود و نیز در کتاب مذکور باسناد صحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که خدایتعالی اسامی پیغمبران و عمرهای ایشان را بحضرت آدم عرض داد چون بنام حضرت داود علیه السلام رسید مدت عمرش را چهل سال یافت عرض کرد پروردگارا چه بسیار کم است عمر داود و چه بسیار است عمر من پروردگارا اگر من از عمر خود سی سال و بروایتی شصت سال بر عمر او بیفزایم آیا ثبت میفرمائی وحی رسید که بیفزایم آدم گفت پس من از عمر خود سی سال یا شصت سال بر عمر داود بیفزودم پس بر عمر او بیفزای و از عمر من بکاه خدایتعالی چنان کرد و چون زمان زندگانی آدم بپای رسید ملک الموت برای قبض روحش بیامد آدم گفت ای ملک الموت سی سال یا شصت سال از عمر من بجای مانده ملک الموت گفت ای آدم آیا برای فرزند خود داود قرار ندادی و در آن هنگام که در وادی روحا بودی و نامهای پیغمبران و عمرهای ایشان از ذریت ترا بر تو عرض میدادند از عمر خود نینداختی آدم گفت بخاطر ندارم ملک الموت گفت ای آدم انکار مکن آیا تو سؤال نکردی از خدا که از عمر تو بیرون کند و بر عمر داود ثبت نماید و خدا ثبت نمود در زبور و محو نمود از ذکر آدم گفت تا بیاد آدم بیاید حضرت باقر علیه السلام میفرماید آدم راست می گفت که در خاطر نداشت و فراموش کرده بود و پس از آن روز خدا مقرر فرمود که هر گاه بکسی قرض دهند یا معامله کنند و مدتی مقرر دارند نامه در این باب بنویسند تا انکار نکنند معلوم باد مجلسی میفرماید که چون موافق عقیدت حقه شیعه سهو و نسیان بر انبیا جایز نیست لهذا چنین احادیث و اخبار را بر تقیه باید حمل نمود و نیز از این پیش مذکور شد که سی تکبیر بر آدم بگذاشتند و در حدیث دیگر هفتاد و پنج تکبیر مذکور شد شاید سی تکبیر محمول بر تقیه و پنج تکبیر محمول بر واجب و هفتاد تکبیر برای فضیلت حضرت آدم مستحب باشد چنانکه در ذیل حدیث اشارت رفت و نیز در آن کتاب بسند معتبر چنانکه از این پیش نیز مذکور شد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که قبر حضرت آدم علیه السلام در حرم خداوند تعالی است و دیگر در کتاب مزبور در حدیث موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسطور است که در آن سوی بلاد هند شخصی هست که او را بر پای باز داشته اند و بالای بدنش او را ده تن بروی موکل هستند و چون تنی از آن موکلان بمیرد اهل آن قریه بدل او را بیرون فرستند و مردمان همیشه و آن ده تن کم نشوند و چون آفتاب طلوع نماید روی او را بروی آفتاب باز میگردانند و همچنین پیوسته روی او را مقابل آفتاب میگردانند تا آفتاب غروب نماید و در هوای سرد آب سرد بر بدن او میریزند و در هوای گرم آب گرم بر روی میریزند وقتی مردی بر وی بر گذشت و گفت ای بنده خدای تو کیستی آن شخص بآن مرد نظر کرد و گفت یا از تمامت مردم گول تری یا از همه دانا تری همانا از آغاز جهان تاکنون من اینجا ایستاده ام و جز تو هیچکس از من نپرسیده است که تو کیستی امام علیه السلام فرمود میگویند او پسر آدم است که برادرش را کشت و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت همین مضمون منقول است و در آنجا اشعار فرموده که خود در آنجا تشریف قدوم داده و او را دیده بودند و از وی سؤال نموده و در آنجا مذکور است که فصل تابستان در برش آتش برافروزند و در سرمای زمستان آب سرد بروی بریزند و نیز بسند معتبر از آن حضرت منقول است که شخصی بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا رسول الله امری عظیم مشاهدت کرده ام فرمود چه چیز دیدی عرض کرد [illegible] داشتم

وبرای او آبی نشان داد از چاه احقاف که مردمان از آن شفا میطلبند و آن آب در وادی برهوت است پس مهیای آن کار شدم و مشکی و قدحی برداشتم چون خواستم از آن آب برگیرم و در مشک بریزم ناگاه از آسمان چیزی مانند زنجیر ظاهر شد و میگفت مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم پس سر فراز کردم و قدح آب را بسوی او داشتم تا او را آب دهم ناگاه مردی را دیدم که زنجیر در گردن داشت چون برفتم تا قدح را باو دهم کشیده شد تا بچشمه آفتاب رسید و چون دیگرباره خواستم آب بردارم فرود آمد و همی گفت العطش العطش مرا آب بده که میمیرم چون قدح را بلند کردم کشیده شد تا بچشمه آفتاب آویخته شد و سه مرتبه چنین کرد و من مشک را برداشتم و بستم و او را آب ندادم رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود وی قابیل پسر آدم است که برادرش را کشت و اینست معنی قول خدایتعالی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ یعنی آنانکه میخوانند بیرون از خدایتعالی خدایان دیگر را آن خدایان ایشانرا بچیزی استجابت نمی نمایند مگر مانند کسیکه دراز کننده باشد دستهایش را بسوی آب برای آنکه بدهان خود برساند و نتواند رسید و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی و هم بسند معتبر از آنحضرت منقولست که چون قابیل پسر آدم را بسوی سرش آویخته و او را در چشمه آفتاب میگردانند هر کجا که میگردد در سرما و گرمای خود تا روز قیامت چون روز قیامت در آید خدا او را باتش برد و بروایت دیگر از آنحضرت پرسیدند که فرزند آدم حالتش در جهنم چگونه خواهد بود فرمود سبحان الله خدایتعالی از آن عادلتر است که عقوبت دنیا و آخرت را از بهر او فراهم کند معلوم باد که این حدیث مخالف سایر احادیث است و ممکن است که مراد این باشد عذاب دنیا برای او سبب تخفیف عذاب آخرت میگردد و داراین پس مکالمه طاوس یمانی با حضرت باقر علیه السلام درباب قابیل و هابیل در جای خود مذکور میشود و دیگر در معالم العبر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که خدایتعالی بحضرت آدم علیه السلام وحی فرمود که من تمامت خیر و خوبیها را بچهار کلمه برای تو فراهم میفرمایم وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ لِي وَوَاحِدَةٌ لَكَ وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ فَأَمَّا الَّتِي لِي فَتَعْبُدُنِي وَلَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا وَأَمَّا الَّتِي لَكَ فَأُجَازِيكَ بِعَمَلِكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَأَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَعَلَيْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَيَّ الْإِجَابَةُ وَأَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ فَتَرْضَى لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ از آن چهار کلمه یکی از بهر من و یکی از بهر تو و یکی مابین تو و مردمان است اما آن یک که برای من است این است که مرا پرستش کنی و هیچ چیز را با من انباز نداری و آنکه برای تست این است که در پاداش عمل تو بآنچه از همه چیز بآن نیازمندتری ترا پاداش کنم و اما آنکه در میان من و تست بر تست خواندن و بر من است اجابت فرمودن و آنکه در میان تو و مردمانست این است که برای مردمان رضا دهی آنچه را که برای خود رضا میدهی در کتاب حیات القلوب باسناد صحیح از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود علمی که با آدم نازل شد بالا نرفت و هیچ عالمی نمیرد که علم او بر طرف شود و علم بمیراث میرسد و زمین هرگز بی عالمی نباشد و هر دانائی که بمیرد البته بعد از او عالمی هست که بدانش علم او را یا برافزون مقصود آن است که آن علم که مخصوص به نبی و ولی بود و خدایتعالی آدم علیه السلام فرستاد دیگرباره بعد از آدم بآسمان برنگشت چه آن علم راجع باحکام و اسرار الهی و حفظ و بقا و دوام اهل جهان بود و حافظ آن علم انبیاء عظام و اولیاء فخام هستند و بعد از آنحضرت نوبت بنوبت

۴۰ بپیغمبری و وصی و ولی انتقال یافت تا اکنون که آن امانت نزد ما اهل بیت که اولیای یزدان و خلفای پیغمبر آخرزمانیم رسیده است و ما بآن کار کنیم و نزد ما و قائم ما تا قیامت باقی خواهد بود و از این پیش در ذیل احادیث سابقه باین خبر بتقریبی اشارت رفت والسلام علی من اتبع الهدی و در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام راقم حروف پاره حالات آدم علیه السلام و اولادش را مذکور نمود

ذکر بعضی احادیث و اخبار که از حضرت امام محمد باقر در احوال حضرت ادریس علیهما السلام مأثور است

در کتاب حیات القلوب بجای از جناب امام محمد باقر علیه السلام مأثور است که بدایت نبوت حضرت ادریس سلام الله علیه چنان بود که در زمان آنجناب شهریاری جبار بود و روزی بعزم سیر و گشت سوار شد و بزمینی سبز و خرم و خوش آیند که ملک یکتن از رافضیان بود یعنی مومنان خالص که ترک دین باطل کرده و از اهل آن بیزاری میجستند بگذشت و آن زمین در نظر پادشاه خوش افتاد از وزرای پیشگاه پرسش گرفت که این زمین از آن کیست گفتند از آن بنده از بندگان پادشاه که فلان شخص رافضی است پادشاه او را بطلبید و زمینرا از وی بخواست در جواب گفت عیال من از تو باین زمین نیازمندترند پادشاه گفت بمن بفروش قیمتش را میدهم گفت نه می بخشم و نه میفروشم نام این زمین را فرو گذار شهریار در خشم شد و دیگرگون و غمناک و اندیشه مند گشت و با اهل خود باز شد و او را زنی از ازارقه بود که سخت آن زن را دوست میداشت و در کارها با وی بمشورت میرفت چون پادشاه در مجلس خود استقرار گرفت زن را بخواست تا بمشورت سخن کند چون زن پادشاه را در نهایت غضب دید پرسش نمود ای پادشاه ترا داعیه چیست که اینگونه خشم و غضب در تو مینگرم شهریار داستان زمین را بدو بگذاشت و آنچه بصاحب آن زمین گفته و آنچه از ایشان بپاسخ بشنیده بود بدو باز گفت زن گفت ای پادشاه اندوه مخور چه غم و غضب برای کسی است که نیروی تغییر و انتقام نداشته باشد و اگر نمیخواهی بدون حجتی او را بقتل برسانی من در قتل او تدبیری از بهر تو بیندیشم تا زمین بدست تو در آید و در نزد اهالی مملکت خویش معذور باشی پادشاه گفت آن تدبیر کدام است گفت جماعتی از ازارقه را که اصحاب من هستند میفرستم او را بیاورند و در خدمت تو گواهی دهند که وی از دین تو بیزار است لاجرم برای تو کشتن او و گرفتن زمین او جایز میشود پادشاه گفت چنین کن و آن زن را یارانی چند از ازارقه بودند که بر کیش آن زن بودند و کشتن رافضیان از مؤمنان را جایز میشمردند پس آن زن ایشان را طلب کرد و نزد پادشاه بیامدند و گواهی دادند که آن مرد رافضی است و از دین و آئین سلطان تبری جسته است پادشاه باین دست آویز او را بکشت و زمینش را ببرد و خدایتعالی بر اینکار خشمناک شد و بادریس وحی فرمود که نزد آن جبار شو و با او بگوی بهمان راضی نشدی که بنده مرا بدون جهت بکشتی تا زمین او را نیز برای خود گرفتی و عیال او را نیازمند و گرسنه گذاشتی سوگند بعزت خودم که در قیامت انتقام او را از تو باز کشم و در اینجهان سلطنت را از تو سلب کنم و شهر ترا ویران گردانم و عزت ترا بذلت برگردانم و گوشت زن ترا بخورد سگان دهم آیا حلم من ترا ای آزمایش یافته مغرور ساخت پس حضرت ادریس بر پادشاه درآمد و این هنگام پادشاه در مجلس خود نشسته و اصحابش در اطرافش جلوس کرده بودند با پادشاه گفت ای جبار

41 من رسول پروردگارم بسوی تو و رسالت خود را تمامت گذاشت آن جبار با آنحضرت گفت از مجلس من بیرون شو که جان از دست من بیرون نخواهی برد آنگاه زنش را طلب کرد و رسالت ادریس را با او بیان نمود زن گفت از رسالت خدای ادریس مترس همانا من کسی را بفرستم تا ادریس را بقتل رساند و رسالت خدای و آنچه تو پیام آورده باطل شود پس دست آنگاه ایکار بپای کند و حضرت ادریس را اصحابی چند از افضیان مؤمنان بودند که در مجلس انجمن همی نشستند و در صحبت مانوس بودند و آنحضرت نیز با ایشان مؤانست میورزید پس ایشان را از وحی خدایتعالی و رسالتی که بآن جبار کرده بود آگاه ساخت ایشان از ادریس و کشته شدن او بترسیدند و آن زن چهل تن از ازارقه را بفرستاد تا ادریس را شهید نمایند چون آن جماعت بآن مکان که ادریس با یاران خود می نشست بیامدند و آنحضرت را نیافتند و بازگشتند و از آنطرف اصحاب بدانستند که آن گروه باهنگ قتل آنحضرت بیامده بودند متفرق شدند و ادریس را دریافتند و عرض کردند بر حذر باش که این جبار نابکار آهنگ کشتن ترا دارد و امروز چهل تن از ازارقه را برای قتل تو بفرستاده بود از این شهر بیرون شو و آن حضرت در همان روز با جماعتی از یاران خود از آنشهر بیرون شد و چون هنگام سحرگاهان درآمد در پیشگاه قاضی الحاجات مناجات کرد و عرض کرد پروردگارا مرا بسوی جباری بفرستادی و من رسالت ترا بگذاشتم و مرا بکشتن تهدید نمود و اینک باهنگ قتل من برآمده اگر بر من دست یابد مرا بکشد خدایتعالی با ادریس وحی فرستاد که از شهر بیرون شو و بکناری برو و مرا با او بگذار که بعزت خودم سوگند که امر خود را در وی جاری کردانم و گفته تو و رسالت ترا در حق او راست بیاورم ادریس عرض کرد پروردگارا حاجتی دارم فرمود سؤال کن تا عطا کنم ادریس عرض کرد مسئلت من آن است که باران بآن شهر و نواحی و حوالی آن شهر نباری تا من خواستار شوم که بباری خدایتعالی فرمود ای ادریس شهر ایشان خراب میشود و مردمش بگرسنگی و مشقت مبتلا میشوند ادریس عرض کرد هر چه میشود مسئلت من این است خدا فرمود هر چه مسئلت کردی تو عنایت فرمودم و باران بایشان نفرستم تا از من سؤال کنی و من در وفای بعهد از همه کس سزاوارترم این هنگام حضرت ادریس یاران خود را بآنچه از خدای مسئلت کرده بود در منع باران از ایشان و از آنچه خدای بدو وحی فرمود خبر داد و گفت ای گروه مؤمنان ازین شهر بشهرهای دیگر بیرون روید پس ایشان بیرون رفتند و شمار ایشان بیست نفر بود و در شهرها پراکنده شدند و در بلدان و امصار خبر ادریس و مسئلت او در حضرت یزدان شایع گردید و ادریس علیه السلام بغاری که در کوهی رفیع بود برفت و پنهان گشت و خدایتعالی فرشته را بفرستاد و بروی موکل ساخت و هر شب برای او طعام میآورد و روزها بروزه بود و خدایتعالی سلطنت آن جبار را سلب کرد و او را بکشت و شهرش را ویران و گوشت زنش را خوراک سگان فرمود و اینجمله بسبب غضب خدایتعالی بجای آن مؤمن بود و در آن شهر جباری دیگر بمعصیت برخاست پس بیست سال بعد از بیرون رفتن ادریس علیه السلام نزیستند و یکقطره باران بر ایشان نبارید و آن جماعت سخت در مشقت افتادند و حالت ایشان به شد و از شهرهای دور آذوقه همی آوردند و چون کار بر ایشان بسیار دشوار گشت با یکدیگر گفتند که این بلا که ما را فرو گرفته است بسبب آن باشد که ادریس از خدای خواسته است که تا او سؤال نکند باران از آسمان نبارد و از ما پنهان شده و حالش را نمیدانیم و خدا بما رحیم تر است از او پس جملگی اندیشه بر آن نهادند که بحضرت احدیت توبت و انابت برند و بدعا و تضرع و استغاثه پردازند و مسئلت نمایند که باران آسمان بر ایشان و حوالی آن شهر ببارد پس پلاسها بر تن بیاراستند و بر روی خاکستر ایستادند

42 و خاک بر سر همی بریختند و بحضرت خدای بتوبه و استغفار و زاری و تضرع بازگشت نمودند تا خدایتعالی با ادریس وحی فرستاد که ای ادریس اهل شهر تو بسوی من صدا بگریه و توبه و استغفار و تضرع بلند کردند و منم خداوند رحمن و رحیم توبه را قبول میفرمایم و از گناه عفو مینمایم و بر ایشان ترحم نمودم و اکنون جز آن مسئلت که تو نموده بودی که تا از من خواستار نشوی باران بر ایشان نبارم هیچ مانع از اجابت مسئول ایشان نیست پس ای ادریس از من بخواه تا باران بفرستم ادریس عرض کرد خداوندا سؤال نمیکنم خدایتعالی فرمود ای ادریس سؤال کن عرض کرد نمیکنم پس خدایتعالی بآن فرشته که مأمور بود هر شب برای ادریس طعام ببرد وحی فرمود که طعام را از ادریس حبس کن و برای او مبر چون شام شد طعام نرسید ادریس محزون و گرسنه ماند و شکیبائی نمود چون روز دوم طعام نرسید گرسنگی و اندوهش عظیم و صبرش اندک شد و مناجات کرد پروردگارا روزی مرا از من از آن پیش که جانم را بگیری باز داشتی خداوند بدو وحی کرد ای ادریس سه شبانه روز طعام تو را حبس کردم بجزع آمدی و جزع مینمائی و پروا نداری از گرسنگی و مشقت اهل شهر خود در مدت بیست سال و من از تو خواستم که ایشان در مشقت هستند و من بر ایشان رحم کرده ام از من بخواه تا باران بر ایشان بفرستم مسئلت نکردی و بر ایشان بخل ورزیدی که سؤال نمائی و من گرسنگی را بتو بچشانیدم و شکیبائی تو اندک شد و جزعت ظاهر گردید از این غار بزیر آی و برای خود طلب معاش کن چه من ترا بخود گذاشتم تا چاره روزی خود را بنمائی و طلب کنی ادریس از غار بزیر آمد تا دفع جوع را در طلب خوردنی برآید چون نزدیک بشهر رسید بخانه خانی گردید که از پاره سرایها بالا مرود بدانسوی روی نهاد و درون خانه رفت و نظر کرد پیرزالی دو گرده نان را تنگ گرفته بر روی آتش افکنده است گفت ای زن مرا طعام بده که از زحمت جوع بیطاقت شده ام آن زن گفت ای بنده خدای همانا نفرین ادریس نانی برای ما بجای نگذاشته است که دیگر کس را بخورانیم و سوگند بخورد که بیرون از این دو گرده نان مالک هیچ نیستم و گفت براه خویش رو و بغیر از مردم این شهر طلب طعام کن ادریس گفت اینقدر طعام بمن بده که جان خود را بآن نگاه بدارم و پایم را نیروی رفتار پدیدار گردد تا در طلب معاش بروم زن گفت این دو گرده نان بیش نیست یکی از آن من باشد و آن یک از آن پسرم اگر قوت خویش با تو گذارم جان از تن فرو سپارم و اگر قوت پسر خویش با تو سپارم جان از کالبد فرو گذارد و این برافزون چیزی در اینجا نیست که ترا دهم ادریس گفت پسر تو کوچک است و نیمی از یک گرده نانش کافی است و نیمی دیگر نیز مرا کافی است که بآن زنده بمانم و من و او هر دو بیک گرده نان اکتفا میتوانیم نمود پس آن زن گرده نان خود را بخورد و گرده نان پسر را در میان او و ادریس قسمت کرد چون آن پسر نگران شد که ادریس از قسمت او میخورد چندان اضطراب نمود تا بمرد مادرش گفت ای بنده خدا فرزند مرا کشتی ادریس علیه السلام گفت این جزع بگذار که من باذن حضرت پروردگار هم اکنون او را زنده میکنم پس دو بازوی پسر را بدو دست مبارک بگرفت و فرمود ای روحی که از بدن این پسر بیرون شده باذن خدا بتن او بازگرد منم ادریس پیغمبر و روح آن طفل باذن یزدان بدو برگشت چون آن زن سخن ادریس را بشنید و پسرش را بعد از مردن زنده دید گفت گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری آنگاه از خانه بیرون شد و در میان شهر بصدای بلند فریاد کرد بشارت باد شما را بگشایش همانا ادریس بشهر شما آمده است و ادریس برفت و در موضعی که شهر آن جبار اول بود بر فراز تلی فرو نشست و گروهی از مردم شهر نزد او فراهم شدند و گفتند ای ادریس آیا بر ما رحم نکردی در این بیست سال که ما بمشقت و تعب و گرسنگی روز میگذاشتیم

اکنون خدا را بخوان تا بر ما باران ببارد ادریس فرمود تا این پادشاه جبار و تمامت اهل شهر شما با پای برهنه نیایند و از من سؤال نکنند
تا دعا کنم دعا نمیکنم چون آن جبار آن سخن را بشنید چهل تن را بفرستاد تا ادریس را نزد او حاضر نمایند چون بخدمت ادریس بیامدند
گفتند ما را جبار بفرستاده تا ترا نزد او بریم ادریس بر آنها نفرین کرد تا بجمله بمردند چون این خبر به جبار رسید پانصد نفر را به
احضار او روانه داشت چون بیامدند و کیفیت را با ادریس باز گفتند ادریس گفت با این چهل تن بنگرید که چگونه بجمله بمردند اگر با من
نشوید شما را نیز چنین کنم گفتند ای ادریس در مدت بیست سال ما را از گرسنگی بکشتی و اکنون نفرین بمرگ میکنی آیا تو را رحم نباشد
گفت من نزد آن جبار نمیروم و دعای باران نکنم تا جبار شما با جمیع اهل شهر شما پیاده و پای برهنه نزد من بیایند پس آن گروه
نزد آن جبار بیامدند و سخن ادریس را بگفتند و از وی التماس کردند که با مردم شهر پیاده و برهنه پای نزد ادریس برود
تا آنحضرت دعا نماید پس بجمله بیامدند و با خضوع و شکستگی نزد ادریس بایستادند و خواستار شدند که ادریس خدای را
بخواند تا با ایشان باران ببارد ادریس پذیرفتار شد و از خداوند بخواست که بر آن شهر و نواحی آن باران بفرستد این هنگام
ابری بر فراز سر ایشان غران شد و رعد و برق نمودار گشت و در همان ساعت چنان بارانی شدید ببارید که گمان بردند غرق
خواهند شد و هرچه زودتر خود را بخانهای خود رسانیدند معلوم باد که چون عصمت انبیا علیهم السلام بدلایل عدیده صحیحه
معتبره مبرهن و معین است لاجرم گوئیم امر خدای تعالی ادریس را بدعای باران باید نه بر سبیل حتم و وجوب باشد بلکه بر سبیل تخییر
و استحباب بوده باشد و غرض آنحضرت از تاخیر دعا نمودن و طلب کردن قوم را به آنحالت تذلل نه از برای طلب رفعت
دنیوی و انتقام کشیدن نه بدلالت غضب نفسانی است بلکه غضب مقربان درگاه الهی بر ارباب معاصی برای خدای تعالی است
و بسا باشد که ایشان از شدت محبت الهی با آنانکه از اوامر و نواهی الهی تمرد ورزند بیشتر از حضرت احدیت در غضب شوند
و چون وسعت رحمت و عظمت و حلم خدائی را ندارند تاب مشاهده مخالفت پروردگار خود را نمی توانند با اینکه این بهانه نیز
عین شفقت و عطوفت بود که نسبت با آنقوم ظاهر میشد تا متنبه شوند و دیگر در مقام طغیان و عصیان و فساد و کفران
بر نیایند و مستحق عذاب و عقوبت خداوند نگردند و دیگر در کتاب حیات القلوب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه مسطور است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که فرشته از فرشتگان را در حضرت یزدان
منزلتی بود و خدای تعالی او را بسبب تقصیری بزمین فرستاد آن ملک بحضرت ادریس آمد و عرض کرد در حضرت پروردگار
خویش در حق من شفاعت کن حضرت ادریس سه روز بدون اینکه افطار نماید روزه بداشت و سه شب عبادت کرد بدون
اینکه نائم شود و سستی بورزد آنگاه در سحرگاهان در حضرت خداوند سبحان بشفاعت آن ملک زبان گشود خدای تعالی آن
فرشته را رخصت داد تا باسمان بر شود و چون آن ملک خواست باسمان برود با ادریس گفت میخواهم در ازای این نعمت
که از تو بمن رسید ترا مکافات نمایم حاجتی از من بجوی تا بتقدیم رسانم فرمود حاجت من این است که ملک الموت را
بمن بنمائی شاید با او مانوس شوم چه با یاد او هیچ نعمت بر من گوارا نگردد پس آن ملک بالهای خود را بگشود و گفت
سوار شو و ادریس را باسمان بالا برد و ملک الموت را در آسمان اول طلب کرد گفتند بالا رفته است پس ادریس را
بالا برد تا در میان آسمان چهارم و پنجم ملک الموت را بدید و با عزرائیل گفت از چه روی ترش کرده گفت تعجب اندرم

دعای ادریس درباره ملک

زیراکه

قبض روح ادریس علیه السلام

زیراکه در زیر عرش بودم و خدای تعالی مرا امر فرمود که روح ادریس را در میان آسمان چهارم و پنجم قبض نمایم چون
ادریس این سخن را بشنید بر خود بلرزید و از بال ملک بیفتاد و ملک موت در همان جا روح او را قبض نمود چنانکه خدای تعالی
میفرماید وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا سید بن طاوس
در کتاب سعد السعود مذکور فرموده است که در صحف ادریس علیه السلام یافتم که نزدیک است مرگ بر تو نزول کرد
و بلاء او بر تو شدید شود و جبین تو خوی گیرد و لبهایت کشیده گردد و زبانت شکسته شود و آب دهانت خشک آید
و سپیدی چشمت بسیاهی غالب گردد و دهانت کف کند و تمامت اندامت بلرزه اندر آید و شدتها و تلخیها و دشوارهای
مرگ بر تو فرود آید و هرچند ترا آواز کنند نشنوی و در میان خود و اهل خود مرداری افتاده گردی و مر دیگران را عبرت
باشی پس عبرت بگیر از معانی مرگ که البته بر تو نازل خواهد شد و هر زندگی و روزگاری هرچند دراز گردد بزودی فنا گیرد
زیراکه آنچه آمدنی است نزدیک است و بدانکه مرگ از اهوال روز قیامت که بعد از مرگ در آید آسانتر است و در جای دیگر
از صحف نوشته است که بیقین بدانید که پرهیزکاری از معاصی خدا حکمت کبری و نعمت عظمی و سببی است خواننده
بسوی خیر و گشاینده ابواب خیر و فهم و عقل زیراکه چون یزدان تعالی بندگانش را دوست داشت عقل را بایشان
بخشید و مخصوص فرمود پیغمبران و دوستانش را بروح القدس پس گشوده نداز برای بندگان پردها از اسرار
دیانت و حقایق حکمت تا ترک نمایند گمراهی را و متابعت نمایند رشد و صلاح را تا در نفس ایشان قرار گیرد چه خداوند
و ایشان از آن بزرگتر است که افکار بر او احاطه کند یا ابصار او را دریابد یا حقیقت حال او را تحصیل نماید و اوهام او را تحدید
کند او را و احوال همانا خدای تعالی بعلم و قدرت خود بر همه چیز احاطه کرده است و همه چیز را چنانکه خواهد تدبیر فرماید و بکارها
او پی نتوان برد و غرضهای او را نتوان دریافت و اندازه و اعتبار بر وی واقع نشود و فطانت و تفکر و توانائی
آفریدگان بشناخت ذات او منتهی نگردد و در جای دیگر فرموده است در اکثر اوقات پروردگار را بخوانید و در خواندن
خدای با یکدیگر یاری کنید چه خدای چون شما را مدد کار و یاور یکدیگر بداند دعای شما را مستجاب میکند و حاجات شما را
بر میآورد و شما را بآرزوهای خویشتن نائل میگرداند و از خزینهای خود که هرگز فانی نمیشوند عطای خود را بر شما میریزد و در جای
دیگر فرموده است که چون بروزه اندر شوید نفوس خویشتن را از هر چرکی و نجاستی پاک دارید و با دلهای خالص و صاف
و منزه از افکار ناخوب و خیالات ناستوده برای خدا روزه بدارید بدرستیکه خداوند حبس میفرماید دلهای آلوده و نیتهای
مشوب را و باید چنانکه دهنهای شما از خوردن بروزه اندر است اعضاء و جوارح شما از گناهان بروزه باشد چه خدای تعالی
بهمان راضی نمیشود از شما که فقط از خوردن بروزه اندر باشید بلکه باید از تمامت قبایح و معاصی روزه دار باشید و چون
در نماز اندر شوید خاطرها و فکرهای خود را بنماز بگردانید و در حضرت خدای متعال با تضرع و توسل تمام و دعای خوش
باشید و حاجات و منافع و مصالح خود را با خضوع و خشوع و شکستگی و خاکساری طلب کنید و چون بسجده روید افکار
دنیائی و خیالات ناخوب را و کردهای ناشایسته را از خود دور دارید و مکر و نیرنگ و خوردن حرام و تعدی و ستمرانی و کینه را
در خاطر مسپارید و این صفات نکوهیده را از خود بیفکنید و در هر روز سه وقت نماز واجبی را بجای آورید در بامداد و هنگام شش

مواعظ صحف ادریس

[illegible]

و عددش هشت سوره است و در هر سوره سه سجده باید کرد به تسبیح و در همه روز پنج سوره و هنگام فرو کشیدن آفتاب پنج سوره با سجودهای آن اینهاست آن نمازها که بر شما واجب است و هرکه از این بر افزون بنافله گذارد و ثواب بش باشد ات معلوم باد که اگر اختلافی در پاره احادیث با احادیث دیگر پدید گردد یا با آنچه مورخین نگاشته اند بینونتی مشهود آید با راقم حروف سخنی نیست چه وظیفه او در این موارد نقل اخبار معصوم علیه السلام است نه اجتهاد در آن و تطابق با دیگر احادیث و اخبار و غیره

ذکر اخبار و احادیثی که از حضرت امام محمد باقر در باب حضرت نوح علیهما السلام ماثور است

احوال نوح علیه السلام (۱) در حیات القلوب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شریعت نوح علیه السلام آن بود که خدا را به یگانگی و اخلاص عبادت کنند و ترک کنند آنچه شریک و همانند پروردگار نموده اند و این فطرتی است که خداتعالی همه را بر این خلق کرده است و پیمان گرفت از نوح و دیگر پیغمبران که خدا را بپرستند و با او شرک نیاورند و امر فرمود او را بنماز و امر و نهی و حلال و حرام و در شریعت او احکام حدود و میراث نبود پس هفتصد و پنجاه سال در میان ایشان بماند که ایشان را پنهان و آشکارا دعوت میفرمود پس چون از قبول دعوت اباء و امتناع و طغیان ورزیدند نوح عرض کرد پروردگارا من مغلوب هستم انتقام مرا بکش خدای بدو وحی کرد که از قوم تو جز آنها که ایمان آورده اند کسی با تو میگرود و از کردهای ایشان اندوهگین مباش از این روی چون حضرت نوح بر ایشان نفرین میفرمود گفت فرزند نمی آورند مگر فاجران و کافران یعنی این علم نوح بر اولاد و اعقاب ایشان از آن بود که خداتعالی بدو از آن پیش خبر داده بود چنانکه در خبر دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سبب این امر حدیثی مذکور شده است و دیگر در کتاب

کاشتن درخت خرما (۲) مسطور از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مذکور است که نوح علیه السلام از کشتی فرود آمد درختها در زمین بکاشت درخت خرما نیز در میان آنها بکاشت و با اهل خود برگشت شیطان ملعون بیامد و درخت خرما را بکند چون نوح بازگشت درخت خرما را نیافت و شیطان را نزد اشجار ایستاده دید و در این حال جبرئیل بیامد و با نوح خبر داد که شیطان درخت خرما را کنده است نوح بشیطان فرمود از چه روی درخت خرما را بکندی چه از این درختها که بکاشته ام هیچیک را از درخت خرما بیشتر دوست نمیدارم سوگند با خدای ترک نمیکنم آنرا تا بکارم ابلیس گفت هرگاه بکاری من میکنم برای من نصیبی در آن مقرر دار تا بکنم نوح علیه السلام ثلث از بهرش قرار داد شیطان راضی نشد نوح نصف از برایش قرار داد و او راضی نشد و نوح نیز بر آن بیفزود جبرئیل بنوح علیهما السلام گفت ای پیغمبر خدای احسان کن چه نیکی کردن از تو است نوح بدانست که خداتعالی او را در اینجا سلطنتی قرار داده است پس دو ثلث از برای او قرار داد و باین سبب مقرر شد که عصیر را بگیرند و بجوشانند تا دو ثلث آن که بهره شیطان میباشد برود حلال نشود و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله

آمدن شیطان نزد نوح علیه السلام وسلامه علیه مرویست که چون حضرت نوح علیه السلام بر قوم خود نفرین فرمود و ایشان غرق شدند شیطان بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد ترا بر من نعمتی است که میخواهم ترا بر آن نعمت پاداش نمایم فرمود گوی آن نعمت چیست گفت آن است که بر قوم خود نفرین کردی و ایشان را غرق ساختی و کسی نماند که من او را گمراه کنم از این روی براحت اندرم تا قرن دیگر بهم رسند

و آنها را گمراه نمایم نوح فرمود مکافات تو چیست عرض کرد در سه موطن مرا یاد کن چه نزدیکترین احوال من بسوی بندگان وقتی است که در یکی از این سه حال باشند چون در حال غضب و خشم باشی مرا یاد کن و چون در میان دو تن حکومت فرمائی بیاد من انداری و چون با زنی در مکانی خلوت باشی که ثالثی با شما نباشد مرا از خاطر فرو مگذار یعنی در چنین مواقع از شر و سوء من بخداوند پناهنده باش چه نفس سرکش چنان مستولی شود که وسوسه مرا پذیره کردند و از خدای نپرهیزند و از این پیش باین تقریب حدیثی مذکور شد و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه منقول است در تفسیر قول خداتعالی که ایمان نیاوردند با نوح مگر اندکی که هشت نفر بودند راقم حروف گوید شاید فرزند و فرزندزادگان خویش از بیگانگان همین قدر ایمان آورده باشند و با آنها هشتاد تن میشده اند و دیگر در کتاب مزبور از آن حضرت ذی منقبت مسطور است که حیض نجاستی است که خداتعالی زنان را بآن مبتلا گردانیده است و در زمان نوح علیه السلام زنها در سالی یک مرتبه حایض میشدند تا گاهیکه در آن هنگام هفتصد تن از زنان از پرده های خویش بیرون شدند و جامه های معصفر بیاراستند و خود را بزیورها آرایش دادند و در شهرها پراکنده شدند و در مجالس رجال حاضر گشتند و با ایشان در اعیاد جمع میشدند و در صفوف ایشان می نشستند پس خداوند مبتلا فرمود خصوصا زنان بدکردار را باآنکه در هر ماه یک حیض میدیدند از آن پس ایشان را از میان مردم بیرون کردند و آن جماعت بحیض خود مشغول شدند و بسبب زیادتی خون حیض شهوت ایشان شکسته شد و دیگر زنها بعادت مقرره بهر سال یکمرتبه خون میدیدند تا چنان شد که بهدیگر مزوج شدند و چون آنها که در هر ماه حیض میدیدند حیضشان صافی تر و مستقیم تر بود و از ایشان بیشتر فرزند بهم میرسید و از غیر ایشان کمتر مولود پدید میآمد از این روی آنها که هر ماه یک حیض میدیدند بسیار شدند و آنها که هر سال حایض میشدند کمتر شدند و دیگر در کتاب مسطور از آن حضرت علیه السلام و حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که در تفسیر این آیه شریفه که خداتعالی در صفت نوح فرموده است اِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً یعنی بتحقیق که نوح بود بنده بسیار شکر کننده فرمودند که آن حضرت را باین علت عبد شکور نامیدند که در هر صبح و شام این دعا را قرائت میفرمود اَللّٰهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنَّهُ ما اَصْبَحَ وَ اَمْسىٰ بی مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ عافِيَةٍ فی دينٍ اَوْ دُنْيا فَمِنْکَ ... و در لفظ این دعا اختلاف قلیلی در روایات وارد است که علامه مجلسی علیه الرحمه در کتاب مستطاب بحار الانوار بیان فرموده است

[illegible]

ذکر احادیث و اخباریکه از حضرت باقر در احوال هود و صالح علیهم السلام وارد است

احوال هود و صالح علیهم السلام

کیفیت قوم عاد

در کتاب حیات القلوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدای را خانه بادی میباشد که بر آن قفل بر زده اند اگر آن قفل را برگشاید آنچه در میان آسمان و زمین است بهوا برود و نابود گردد و از آن باد بر قوم عاد فرستاده نشده است مگر بقدر انگشتری و هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم بعربی سخن میکردند و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که قوم هود چندان بلند بالا بودند که مانند درخت خرمای بسیار بلند بودند یکی از آن مردم دست بر کوهی می انداخت و قطعه از آن را میکند و دیگر در کتاب مسطور بسند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مذکور است

47 مذکور است که رسول خدای صلّی الله علیه وآله از جبرئیل علیه السلام از کیفیت هلاکت قوم صالح سلام الله علیه سؤال فرمود
جبرئیل عرض کرد یا محمد همانا صالح علیه السلام در تن شانزده سالگی مبعوث شد و چندان در میان قوم خود بماند تا عمرش
بصد سال پیوست و آن جماعت در هیچ چیز آن حضرت را اجابت نمیکردند و هفتاد بت داشتند که بیرون از حضرت
احدیت عبادت میکردند چون حضرت صالح این حال از ایشان مشاهدت فرمود گفت ای قوم من از شانزده سالگی بشما مبعوث شدم
و اکنون یکصد و بیست ساله ام و دو چیز را بر شما عرض میدهم اگر خواهید سؤال کنید از من تا سؤال کنم از خدا تا آنچه سؤال کردید
آید خداوند مستجاب فرماید و اگر خواهید من سؤال کنم از خدایان شما اگر آنچه سؤال کردم اجابت نمودند از میان شما بیرون شوم و دیگر
بسوی میروم چه من از شما ملال آمده ام و شما از من دلتنگ شده اید گفتند ای صالح بانصاف آمدی پس روزی را میعاد نهادند
که بصحرا بیرون شوند و در روز موعود آن قوم گمراه بتهای خود را بصحرا بیرون بردند و طعام و شراب خود را کشیدند و خوردند
و آشامیدند چون فراغت یافتند حضرت صالح را طلب ساختند و گفتند ای صالح سؤال کن آنحضرت نزد بت بزرگ ایشان آمد
و پرسید نام این بت چیست ایشان نامش را معروض داشتند صالح بآن نام آن بت را بخواند و از بت جوابی نرسید صالح فرمود
از چه روی جواب نمیگوید گفتند دیگری را بخوان از آنهم جوابی نرسید و بدینگونه تمامت اصنام را با نامهای ایشان بخواند
و هیچیک جواب نگفتند این هنگام آنحضرت با آنجماعت فرمود ای قوم نگران شدید که من جمله خدایان شما را بخواندم و از هیچیک
با من پاسخ نرسید اکنون شما از من خواستار شوید تا من از خدای خود بخواهم تا در ساعت شما را اجابت فرماید آن جماعت
روی با اصنام آوردند و گفتند از چه روی جواب صالح را نگفتید هیچ پاسخی از آنها ظاهر نشد گفتند ای صالح از ما دور شو
و ما را با خدایان خود بگذار چون آنحضرت دور شد آنجماعت فرشها و ظرفها را بیفکندند و در پیش آن بتها در خاک بغلطیدند
و گفتند اگر امروز جواب صالح را نمیگوئید ما رسوا میشویم آنگاه گفتند ای صالح بیا و سؤال کن تا جواب بگویند آنحضرت
یک یک را ندا کرد و از هیچیک جوابی نرسید صالح فرمود ای قوم روز برفت و از ایشان بمن جواب نرسید اکنون از من
سؤال کنید و هستند عی کردید تا از خدای خود مسئلت نمایم تا در همین ساعت شما را اجابت فرماید آنجماعت از میان خود هفتاد
کس از برگزیدگان و سرکردگان و بزرگان خویش را انتخاب کردند ایشان گفتند ای صالح ما از تو سؤال می کنیم فرمود
فرمود این قوم بجمله بشما راضی باشند گفتند آری اگر آنجماعت ترا اجابت کنند ما نیز ترا پذیرفتار شویم آن هفتاد تن گفتند ای صالح ما
از تو سؤال مینمائیم اگر پروردگار تو اجابت نمود ما را ما ترا اجابت و اطاعت کنیم و تمامت اهل شهرها متابعت تو روند صالح فرمود
آنچه میخواهید از من سؤال کنید ایشان بکوهی که در نزدیکی ایشان بود اشارت کردند و گفتند ای صالح بیا تا نزدیک این کوه
شویم تا در آنجا سؤال نمائیم چون نزدیک کوه شدند عرض کردند ای صالح از پروردگار خویش بخواه که هم در این ساعت از این کوه
شتر سرخ موئی ماده که بسیار سرخ و پرکرک و ده ماهه آبستن باشد و از پهلو تا پهلوی دیگرش یک میل یعنی ثلث فرسخ باشد بیرون بیاورد
صالح فرمود از من چیزی بخواستید که بر پروردگار من بسیار سهل و آسان است پس از خدای مسئلت کرد و در همان ساعت کوه بر
شکافت و بانگی عظیم ظاهر شد که نزدیک بود از شدت آن عقلها پرواز گیرد و آن کوه مانند زنی که در هنگام وضع حمل اضطراب نماید
مضطرب گردید و ناگاه ناقه سر از شکاف کوه بنمود و هنوز گردنش بتمامت از کوه بدر نشده بود که شروع به نشخوار نمود و جمله بدنش

عصیان قوم صالح

مکالمه قوم با صالح

قوم گفتند

کیفیت از صالح

٣

48 بیرون آمد و بر روی زمین درست بایستاد چون آن جماعت این حالت غریب را مشاهدت کردند گفتند ای صالح چه بسیار
زود اجابت فرمود پروردگار تو از پروردگار خود بخواه که فرزندش را نیز بیرون آورد آنحضرت از خداوند مسئلت نمود و در
همان ساعت فرزند از ناقه جدا شد و بر گرد ناقه میگردید صالح فرمود ای قوم دیگر چیزی ماند گفتند نی بیا نزد قوم خود تا ایشان را
بآنچه دیدیم خبر دهیم تا با تو ایمان بیاورند پس ایشان باز شدند و از آن هفتاد تن پیش از آنکه بقوم برسند شصت و چهار تن
مرتد شدند و گفتند سحر نمود و شش تن ثابت بماندند و گفتند آنچه دیدیم حق بود و در میان ایشان سخن فراوان شد و آنجماعت
بیرون از آن شش تن بتکذیب صالح برگشتند پس از آن شش نفر یک نفر نیز بشک آورد و در آخر کار در میان ایشان بود که ناقه را
پی کردند راوی گفت که من در شام دیدم آن کوه را که شکاف آن یک میل است و جای پهلوی ناقه
از دو طرف کوه پیداست که در کوه اثر کرده است والصلوة والسلام
علی نبینا وآله و علیهم اجمعین

ذکر اخبار و احادیثی که از حضرت امام محمد باقر در بعضی حالات حضرت خلیل الرحمن علیهما السلام وارد است

احوال حضرت خلیل الرحمن علیه السلام

خلت ابراهیم علیه السلام

در کتاب حیات القلوب مجلسی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون خدای تعالی
ابراهیم را خلیل خود فرمود ملک الموت بشارت خلت را در صورت جوانی سفید که دو جامه سفید
پوشیده و از سرش آب و روغن میریخت بیاورد و چون خواست درون سرای شود نگران شد که
آنحضرت بیرون می آید و ابراهیم علیه السلام سخت غیور بود و چون از پی مهمی بیرون میرفت در را می بست
و کلیدها را با خود بر میداشت پس روزی از پی کاری برفت و در را ببست چون باز شد در را گشوده
یافت ناگاه مردی را در نهایت حسن و جمال بدید و آن حضرت بغیرت اندر شد و گفت ای بنده خدای
کدام کس ترا درون سرای من کرده است گفت پروردگار خانه مرا بسرای در آورده است ابراهیم گفت
پروردگار سرای از من سزاوارتر است تو کیستی گفت من ملک الموتم آنحضرت خائف شد و گفت
برای قبض روح من بیامدی گفت نی لکن خدای تعالی بنده را خلیل خود گردانیده است بیامده ام
تا این بشارت با او گذارم ابراهیم علیه السلام فرمود آن بنده کیست شاید خدمت او را انجام تا بمیرم
گفت توئی آن بنده پس آنحضرت نزد ساره بیامد و گفت خداوند مرا خلیل خود گردانیده است
و از این پیش بتقریبی باین حدیث اشارت شد و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله
علیه مسطور است که ابراهیم علیه السلام یکروزی را صبح نمود در ریش خویش موئی سفید بدید گفت
الحمد لله رب العالمین که مرا باین سن رسانید و در یک چشم بهم بر زدن معصیت خدا را نکردم و هم در آن کتاب
از آنحضرت علیه السلام مرویست که مردمان در پیشین زمان بیخبر میمردند چون زمان ابراهیم علیه السلام در آمد

عرض کرد پروردگارا برای مرگ علتی مقرر فرمای که میت بآن سبب ثواب یابد و باعث تسلی صاحبان مصیبت گردد پس خداوند تعالی از نخست مرض ذات الجنب و سرسام را فرستاد و از آن پس امراض دیگر را و دیگر در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مسطور است که روزی ابراهیم علیه السلام بیرون میرفت و در شهرها می گشت تا از مخلوقات عبرت بگیرد پس در بیابانی بگذشت ناگاه شخصی را نگران شد که ایستاده است و نماز میگذارد و صدایش بلند گشته و جامه هایش از مو است ابراهیم نزد او بایستاد و از نماز او در عجب همی شد پس بنشست و انتظار همی برد تا از نماز فارغ شود و نماز او بطول انجامید و آنحضرت با دست خود او را حرکت داد و فرمود مرا با تو حاجتی است نماز ترا سبک کن آن شخص چنان کرد و با ابراهیم بنشست ابراهیم بدو گفت برای که نماز میکنی گفت برای خدای ابراهیم فرمود خدای کیست گفت آنکه ترا و مرا بیافریده است ابراهیم فرمود طریق تو مرا خوش آمد و من دوست میدارم که با تو برادری کنم برای خدا اکنون باز گوی تو را منزل کجاست که اگر خواهم بملاقات و زیارت تو شوم توانم عابد گفت تو بآنجا آمدن نتوانی چه در میان دریائی است که از آن عبور کردن نمیتوانی ابراهیم فرمود تو چگونه عبور میکنی گفت من بر روی آب میروم ابراهیم علیه السلام گفت شاید آنکس که آب را برای تو مسخر کرده است برای من نیز مسخر گرداند برخیز تا برویم و امشب با تو در یک وثاق باشیم چون بکنار آب رسیدند آمرد بسم الله گفت و بر روی آب روان برفت ابراهیم نیز بسم الله گفت و بر فراز آب روان شد آمرد در عجب رفت و چون بمنزل رسیدند ابراهیم علیه السلام فرمود معیشت تو از کجاست عرض کرد میوه این درخت را فراهم کنم و در تمامت سال بآن زندگی نمایم ابراهیم فرمود کدام روز از جمله روزها عظیم تر است گفت آنروز که خداوند تعالی آفرندگان را برای افعال ایشان جزا میدهد ابراهیم علیه السلام گفت بیا تا دست بدعا برداریم تا خداوند تعالی ما را از شر آنروز نگاه بدارد و در روایات دیگر آن است که ابراهیم علیه السلام گفت یا تو دعا کن تا من آمین گویم یا من دعا میکنم تو آمین بگوی عابد گفت دعا برچه کنم گفت برای گناه کاران مؤمنان عابد گفت نکنم ابراهیم علیه السلام فرمود چرا گفت برای اینکه سه سال است دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده است و دیگر شرم دارم که از خدا حاجتی بطلبم و مسئول من باجابت مقرون نشود ابراهیم علیه السلام فرمود چون خداوند بنده را دوست میدارد دعایش را حبس میفرماید تا بمناجات و سؤال پردازد و از خداوند طلب نماید و چون بنده را دشمن میدارد دعوتش را زود اجابت میفرماید یا بدلش اندر نومیدی می افکند که لب از دعا بر بندد آنگاه ابراهیم علیه السلام فرمود آن مطلب چیست که در اینمدت از خداوند طلب کرده عابد گفت یکی روز در مصلای خویش نماز بودم ناگاه کودکی سخت نیکو جمال بگذشت که از جبینش نور ساطع و کاکل از قفا افکنده بود و گاوی چند را میچرانید که گوئی روغن بر آنها مالیده بودند و گوسفندی چند در نهایت فربهی و خوش آیندگی همراه داشت من از آنچه دیدم بسیار مرا خوش افتاد گفتم ای کودک زیبا از کیست

این گاوها و گوسفندها گفت از من است گفتم تو کیستی گفت من اسمعیل پسر ابراهیم خلیل خدا هستم من دست بدعا برآوردم و از خداوند مسئلت کردم که خلیل خود را با من باز نماید ابراهیم علیه السلام فرمود منم ابراهیم خلیل الرحمن و آن طفل پسر من است عابد گفت الحمد لله رب العالمین که دعای مرا مستجاب فرمود آنگاه عابد هر دو گونه مبارک ابراهیم را ببوسید و دست بگردن آنحضرت درآورد و عرض کرد هم اکنون دعا فرمای تا من آمین بگویم بر دعای تو پس ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه و علی نبینا و آله برای مؤمنین و مؤمنات دعا کرد که خداوند گناهان ایشان را از آن هنگام تا روز قیامت بیامرزد و از ایشان راضی باشد و عابد بر دعای آنحضرت آمین گفت امام محمد باقر سلام الله علیه میفرماید که دعای ابراهیم سلام الله تعالی علیه تا روز قیامت کامل و شامل شیعیان ما هست و در بعضی روایات وارد است که نام آن عابد ماریا پسر اوستن بود و ششصد و شصت سال در این سرای پر ملال بزیست و دیگر در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مسطور است که آن دعای ابراهیم که در آنروز آن حضرت را در آتش میانداختند این بود يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ پس خداوند تعالی بآتش وحی فرمود که بر ابراهیم سرد و سلامت باش و سه روز در روی زمین کسی از آتش منتفع نمیشد و آب گرم نگشت و عمارتی رفیع برای نمرود بنیان کرده بودند بعد از سه روز با آزر بر آن عمارت برآمد و بر آتش مشرف شد و ابراهیم را بدید که در میان باغ سبزی نشسته با مرد پیری سخن میفرماید نمرود با آزر گفت چه بسیار گرامی است پسر تو بر پروردگارش آنگاه با ابراهیم علیه السلام گفت از مملکت من بیرون رو و با من در یکدیار مباش و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مذکور است که ابراهیم علیه السلام گرفت شترمرغ و طاوس و مرغابی و خروس را و پرهای آنها را بکند و بعد از کشتن در هاون نهاد و بکوبید و اجزای آنها را در جبال اردن پراکنده ساخت و در آنروز ده کوه بود و بر هر کوهی جزوی از آنها را بگذاشت آنگاه آن طیور را بنامهای آنها بخواند و بسرعت نزد آنحضرت بیامدند معلوم باد که در تعیین مرغها اختلافی واقع است شاید بعضی محمول بر تقیه باشد و بطریق عامه واقع شده باشد و هم احتمال دارد که چند مرتبه واقع شده باشد ولیکن بعید است و دیگر در کتاب مذکور از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در احادیث معتبره بسیار منقول است که چون ابراهیم و اسمعیل سلام الله علیهما بنای کعبه را بپایان بردند و خداوند تعالی ابراهیم را فرمان کرد که مردم را بحج ندا کند آنحضرت بر رکنی از ارکان و بروایتی بر مقام بایستاد و مقام چندان بلند گشت که برابر ابوقبیس مشرف شد و مردم را بحج طلبید خداوند تعالی صدای آنحضرت را با آنانکه در پشت پدران و شکم مادران بودند و تا روز قیامت متولد شوند بازرسانید پس مردمان در اصلاب آباء و ارحام امهات لبیک داعی الله لبیک داعی الله گفتند پس هر کس یکبار لبیک گفت یکبار بحج میرود و هر که دو دفعه گفت دو مرتبه حج می نماید و هر که پنج کرت گفت پنج حج میگذارد

و هر کس لبیک نگفت حج بگذارد و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مأثور است که دختران پیغمبران حایض میشوند و حیض عقوبتی است و اول دختری که از دختران پیغمبران حایض گردید ساره بود و دیگر در کتاب مسطور بسند موثق عالی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما منقول است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام مناسک حج را بجای آورد بشام بازگشت و روح مقدسش بعالم قدس ارتحال فرمود و سبب این بود که ملک الموت بقبض روح آنحضرت بیامده بود و ابراهیم مرگ را نخواست پس ملک الموت بحضرت پروردگارش بازشد و عرض کرد ابراهیم از مرگ کراهت دارد خدای تعالی فرمود ابراهیم را بگذار چه او میخواهد مرا عبادت کند تا گاهی که ابراهیم مردی بسیار پیر را بدید که آنچه میخورد در ساعت از طرف دیگرش بیرون میرفت این هنگام زندگی را نخواست و مرگ را دوست داشت پس یکی روز آنحضرت بخانه خود آمد و در آنجا صورتی بس نیکو نگریست که هرگز ندیده بود فرمود تو کیستی گفت ملک الموت هستم گفت سبحان الله کیست که قرب تو و زیارت ترا نخواهد و تو با این صورت نیکو باشی ملک الموت گفت ای خلیل الرحمن هر وقت خدای تعالی خیر بنده را خواهد مرا نزد او باین صورت میفرستند و اگر به بنده بد خواهد مرا در غیر این صورت بدو میفرستد پس آنحضرت در شام برحمت الهی واصل گردید و اسمعیل بعد از آن حضرت بلقای خداوندی فایز شد و عمر مبارک اسمعیل یکصد و سی سال بود و در حجر اسمعیل مدفون گردید نزد مادرش معلوم باد که طلب زندگانی دنیا اگر برای تمتعات و لذات فانیه دنیا باشد مذموم است لکن اگر برای عبادت یزدان و تحصیل سرای جاویدان باشد محبت آخرت است نه دوستی بدنیا و دوستی با خدا باشد نه محبت بما سوی و از این روست که در ادعیه کثیره وارد است که در طلب عمر دعا شده است و مرتبه کمال آنست که آدمی بقضای الهی راضی باشد و هرچه خدا خواهد همان را خواهد

ذکر اخبار و احادیثی که از حضرت امام محمد باقر درباره حالات لوط و قوم آنحضرت علیهما السلام وارد است

در کتاب حیات القلوب در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول که رسول خدای تعالی صلی الله علیه و آله از جبرئیل از هلاکت و کیفیت قوم لوط علیهما السلام سؤال کرد جبرئیل عرض کرد قوم لوط مردم شهری بودند که خود را از غایت پاکیزه نمیداشتند و در جنابت خویشتن را نمی‌شستند و در طعام خود بخل میورزیدند و حضرت لوط سی سال در میان ایشان بماند و غریب بود و از ایشان نبود و در میان آن جماعت قوم و عشیرت نداشت و ایشان را بخدا و ایمان با خدا و متابعت خود میخواند و از اعمال قبیحه نهی می‌نمود و باطاعت خدای ترغیب میفرمود و ایشان آنحضرت را اجابت و اطاعت نمودند چون مشیت الهی بعذاب آن گروه علاقه یافت رسولی چند با ایشان بفرستاد

تا آن جماعت را خائف کنند و حجت بر ایشان تمام فرمایند طغیان ایشان برافزون گردید لاجرم ملکی چند بفرستاد تا مؤمنان را از شهر ایشان بیرون کنند و ایشان در آنشهر جز یک خانه از مسلمانان نیافتند پس ایشان را خارج کردند و با لوط گفتند که امشب اهل خود را بغیر از زنت از این شهر بیرون بر چون شب بنیمه رسید لوط با دخترانش راه برگرفت و زنش بازگشت و بسوی قوم خود شتابان برفت تا ایشان را از بیرون رفتن لوط خبر دهد چون صبح درآمد از عرش الهی با من ندا رسید که ای جبرئیل قول خدا لازم و امرش متحتم شده است در عذاب قوم لوط پس بشهر قوم لوط فرود شو با آنچه احاطه کرده است با آن و آنجمله را از طبقه هفتم زمین برکن و بآسمان برآور و نگاهدار تا فرمان پروردگار جبار در گردانیدن آنها بتو بازرسد و سرای لوط را تا نشانی روشن و آیتی هویدا باشد بجای بگذار که برای عبورکنندگان عبرتی گردد پس من بسوی آن گروه ستمگر فرود شدم و بال راست خود را بر طرف شرقی آنشهر بزدم و بال شرقی خود را بر طرف غربی آن بزدم و کندم ای محمد از زیر طبقه هفتم زمین بغیر از منزل آل لوط را که آنرا برای راه گذریان علامتی گذاشتم و آنجمله را در میان بال خود بالا بردم و در جائیکه اهل آسمان صدای خروس ایشان را می‌شنیدند باز داشتم چون آفتاب سر برکشید از جایگاه عرش کبریا ندا رسید که ای جبرئیل شهر را بر این قوم برگردان پس شهر را برگردانیدم چنانکه زیرش زبر گردید و خدای تعالی سنگها از سجیل که هر یک دارای علامت یا منقط بودند بر ایشان ببارید و این عذاب از ستمکاران امت تو یا محمد که بکردار ایشان بروند بعید نیست رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ای جبرئیل شهر ایشان در کجا بود عرض کرد آنجا که امروز بحیره طبریه است در نواحی شام آنحضرت پرسید که چون شهر را بر ایشان برگردانیدی آنشهر کجا افتاد عرض کرد یا محمد در میان دریای شام تا مصر بیفتاد و در میان دریا تلها گردید و در حدیث موثق دیگر از آن حضرت منقول است که چون ملائکه برای هلاک نمودن قوم لوط بیامدند گفتند ما اهل این شهر را هلاک کنند و بیشم چون ساره این سخن را بشنید از قلت ملائکه و کثرت آن گروه در عجب شد و گفت کی میتوانند با این قوم با این قوت و کثرت ایشان برابری کنند پس آنحضرت را باسحق و یعقوب بشارت دادند ساره چون بشنید بر روی خود بزد و گفت پیره زالی که هرگز فرزند نیاورده چگونه فرزندش از او پدید شود و در این وقت ساره نود ساله بود و از عمر شریف حضرت ابراهیم علیه السلام یکصد و بیست بپای رفته بود آنگاه ابراهیم علیه السلام در باب قوم لوط شفاعت کرد و لکن مؤثر نگشت پس جبرئیل با دیگر ملائکه نزد لوط علیهم السلام آمدند و چون قومش بدانستند که لوط مهمان دارد بجانب سرایش دوان و شتابان شدند لوط بیامد و دست بر روی نهاد و ایشان را سوگند داد و گفت از خدای بترسید و مرا در کار مهمانان من رسوا مکنید گفتند ما نگفتیم مهمان بسرای اندر میاور لوط فرمود اینک دختران من اند ایشان را

بنکاح حلال شما میدهم تا از میهمانان من دست بردارید گفتند ما را در دختران تو حقی نیست و تو خود دانستی
که ما چه خواهیم لوط گفت چه بودی اگر قوتی یا پناهگاهی میداشتم جبرئیل میگوید کاش میدانست که او را قوتی
هست پس لوط را نزد خود طلبید و آنجماعت در را گشودند و اندر شدند جبرئیل با دست خود بآنجماعت اشارت
کرد و همه کور شدند و دست بر دیوار میگرفتند و قسم میخوردند که چون بامداد شود احدی از آل لوط را باقی
نگذاریم جبرئیل گفت همانا ما رسولهای پروردگار توایم لوط گفت زود باشش گفت بلی باز گفت ای جبرئیل
زود باشش جبرئیل گفت موعد ایشان بامداد است آیا بامداد نزدیک نیست آنگاه جبرئیل با لوط گفت
تو با فرزندان خود از این شهر بیرون روید تا بفلان موضع برسید گفت ای جبرئیل الاعجل این ضعیف
هستند گفت بار کن و از این شهر بیرون رو لوط بار برنهاد و چون هنگام سحرگاه در رسید جبرئیل فرود
شد و بال خود را در زیر آن شهر بیفکند و چون بسیار بلند کردانید بر آنقوم برگردانید و دیوار ها
شهر را نگونسار ساخت و زن لوط بانگی عظیم بشنید چنانکه از هیبتش هلاک شد و نیز در آن کتاب
بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله بهر صبح و شام
از بخل ورزیدن بخداتعالی پناه میبرد و ما نیز از بخل بخدا پناه میبریم باریتعالی میفرماید هر کس
نگاه داشته شود نفسش از بخل چنین کس از رستکاران باشد و ترا از فرجام نکوهیده بخل خبر
میدهم همانا قوم لوط مردم شهری بودند که بر طعام خود بخل میورزیدند و این صفت ایشان را بدردی
مبتلا کردانید در فرجهای ایشان که دوا نداشت آنگاه فرمود که شهر قوم لوط در سر گذرگاه
قافله هائی که بشام و مصر میرفتند واقع بود و اهل قوافل نزد ایشان فرود آمدندی و ایشان را
ضیافت کردندی چون کار ضیافت بسیار شد سینههای آنجماعت بسبب بخل و زبونی نفس تنگی گرفت
از اینروی چون میهمانی بر ایشان فرود شدی بفضیحتش سر برآوردند و بدون اینکه میل و خواهشی بلواط
و آن کردار شنیع داشته باشند با وی درمی آویختند و قصد ایشان از این کردار قبیح جز آن نبود
که قوافل بشهر ایشان اندر نشوند و بضیافت ایشان ناچار نکردند و این عمل شنیع از ایشان در امصار
و بلدان شهرت یافت و قوافل از آنقوم حذر می نمودند و صفت بخل بلائی بر آنجماعت وارد ساخت
و مسلط کردانید که از خویشتن باز داشتن نتوانستند تا اینکه میل نفس ایشان بآن عمل قبیح بآنجا پیوست
که مردان را از شهرها با جرتها طلب مینمودند تا این عمل نکوهیده را بپای گذارند پس کدام درد از
بخل بدتر و در حضرت خدای از بخیل بودن رسواتر و قبیح تر است راوی سؤال کرد که آیا مردم
شهر لوط بجمله گرد اینکار می گشتند فرمود بلی مگر یک سرای از مسلمانان مگر نشنیده که خدای فرموده است
که بیرون کردیم در آنشهر هر که از مؤمنان بود و نیافتیم مگر یک خانه از مسلمانان آنگاه آنحضرت
فرمود لوط سی سال در میان آنقوم بماند و ایشان را بحضرت یزدان بخواند و از عذاب الهی

حذر میداد و ایشان قومی بودند که از غایط پاکیزه نبودند و از جنابت غسل نمیکردند و لوط پسر خاله
ابراهیم علیه السلام بود و ساره زوجهٔ ابراهیم خواهر لوط بود و لوط و ابراهیم دو پیغمبر مرسل بودند
که مردم را از عذاب خدا تخویف میدادند و لوط مردی سخی و کریم بود و هر میهمانی بروی فرود میشد او را
ضیافت میفرمود و ایشان را از شر قوم خود تحذیر می نمود چون قوم لوط این حال را از وی مشاهدت کردند
گفتند آیا ترا از جملهٔ عالمیان نهی نکردیم که میهمانی که بر تو وارد شود او را ضیافت مکن و اگر چنین کنی
ضیافت ترا مفتضح سازیم و ترا نزد ایشان خوار و ذلیل میکردانیم از این روی چون میهمانی بر لوط
وارد شدی از آن بیم که مبادا قوم او میهمان را فضیحت رسانند پنهان میفرمود چه لوط را در میان
ایشان قبیله و عشیرتی نبود و لوط و ابراهیم پیوسته متوقع بودند که عذاب بر آنقوم نازل شود و ابراهیم
و لوط علیهما السلام را در حضرت یزدان منزلتی شریف بود و هر وقت خدایتعالی بعذاب قوم لوط
اراده میفرمود مودت و خلت ابراهیم و محبت لوط را ملاحظه فرموده عذاب ایشان را بتاخیر می افکند
چون غضب خدای بر ایشان شدید کردید و عذاب آنجماعت را مقدر فرمود مقرر کردانید که ابراهیم را
در ازای عذاب قوم لوط به پسری دانا که در مصیبتی که در هلاک قوم لوط بآنحضرت میرسد اسباب
تسلی باشد عوض دهد پس فرستادگان خدای آنحضرت را باسمعیل بشارت بیاوردند و در
شب درآمدند و آنحضرت بیمناک کردید و از ایشان بترسید که دزد باشند چون ملائکه او را هراسان
و ترسان دیدند سلام کردند آنحضرت جواب سلام بازداد و فرمود من از شما ترسانم گفتند ترسان
مباش چه ما رسولان پروردگار توئیم بشارت میدهیم ترا به پسری دانا امام محمد باقر علیه السلام فرمود
پسر دانا اسمعیل بود از هاجر پس ابراهیم با رسولان فرمود آیا بشارت میدهید مرا که در اینحال پیری فرزندی
از من پدید شود همانا عجیب امری بامن بشارت میدهید گفتند بشارت میدهیم ترا بحق و راستی از نومیدان
مباش آنگاه فرمود بعد از بشارت بچه کار دیگر آمده اید گفتند باین مجرمان قوم لوط فرستاده شدیم که ایشان
گروهی از فاسقان بوده اند تا بترسانیم ایشان را از عذاب پروردگار عالمیان ابراهیم فرمود همانا لوط در میان
ایشان است گفتند ما بهتر دانیم که در اینجا کیست البته او را و اهل او را مگر زن او را نجات میدهیم چه او از باقی
ماندگان در عذاب است چون رسولان نزد آل لوط آمدند لوط گفت شما را نمی شناسم گفتند بلکه بسوی تو
آمده ایم برای آنچه قوم تو در عذاب خدا شک می نمودند و براستی بسوی تو آمده ایم که قوم ترا از عذاب
بترسانیم و ما از راستگویانیم چون هفت روز و هفت شب دیگر بگذرد در نیمه شب اهل خود را از این قوم
بیرون بر و هیچیک از شما نگاه بعقب نکند مگر زن تو که میرسد باو آنچه بقوم میرسد و برو بدر
آن شهر که مامور خواهید شد و با لوط گفتند چون صبح شود همهٔ قوم هلاک شوند و چون صبح روز هشتم
طالع شد دیگرباره خدایتعالی رسولها بسوی ابراهیم بفرستاد که آنحضرت را باسحق بشارت دهند و او را

تعزیت و تسلی فرمایند بهلاکت شدن قوم لوط چنانکه در جای دیگر فرموده است بتحقیق که آمدند رسولان ما
بسوی ابراهیم با بشارت و سلام کردند و ابراهیم جواب ایشان را باز داد و درنگی نکرد که عجلی حنیذ آورد
فرمود یعنی ذبح شده و بریان و نیکو پخته شده چون ابراهیم علیه السلام نگران گردید که ایشان بآن بریان
دست دراز نکنند از آنها ترسید چه در آن زمان جمعی که از طعام یکدیگر میخوردند از شر همدیگر ایمن بودند و طعام
نخوردن نشان دشمنی بود گفتند مترس همانا ما بسوی قوم لوط فرستاده شده ایم و زنش ایستاده پس او را باسحق و از
عقب اسحق بیعقوب بشارت دادند ساره از شگفتی سخن ایشان بخندید و گفت یا ویلتا آیا از من فرزندی
بهم خواهد رسید و من پیره زالم و اینک شوهرم پیر است همانا امریست عجیب گفتند آیا از امر خدا در عجب میروی
و برکات خدا بر شما اهل بیت لازم و نازل است که او حمید و مجید است چون ابراهیم بشارت اسحق را بشنید
و خوف از دلش زایل شد در حضرت خدای شروع بمناجات کرد و بشفاعت قوم لوط پرداخت که
خدا بلا را از ایشان بگرداند پس یزدان تعالی بآنحضرت وحی فرستاد ای ابراهیم از این امر در گذر
چه فرمان پروردگار تو آمده و عذاب من بایشان میرسد بعد از طلوع آفتاب همین روز و این حتم است
و بازگشتن ندارد و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که قوم لوط
بهترین قومی بودند که خدای تعالی ایشانرا خلق فرموده است و ابلیس در گمراه ساختن ایشان بسیار میکوشید
و از نیکی و خوبی ایشان آن بود که چون از پی مهمی میرفتند مردان بجمله میرفتند و زنها را تنها میگذاشتند
شیطان چاره که در کار ایشان کرد این بود که چون آنجماعت از مزارع و اموال و امتعهٔ خود باز میشدند
شیطان بیامدی و آنچه ایشان بساخته بودند ویران کردی ایشان با هم گفتند باید کمین سازیم تا این
شخص که متاع ما را خراب میکند بدانیم پس در کمین بنشستند و او را بگرفتند ناگاه پسری را در نهایت حسن و جمال
دیدند گفتند توئی که امتعهٔ ما را خراب میکردی گفت آری منم که همه دفعه متاعهای شما را خراب میکردم
ایشان را رای بر آن قرار گرفت که او را بکشند پس او را بشخصی بسپردند چون شب در رسید شیطان فریاد
برکشید آن شخص گفت ترا چیست گفت پدرم مرا در شب بر روی شکم خود میخوابانید گفت بیا بر روی
شکم من بخواب شیطان بخوابید و حرکتی چند بنمود که آنمرد را بر آن داشت و با او تعلیم نمود که با او لواط
کند پس با شیطان بیاموخت و لذت دریافت آنگاه شیطان از ایشان بگریخت و چون صبح شد
آنمرد در میان قوم آمد و ایشان را از کردار دوش با خبر ساخت و آنجماعت را خوش افتاد چه از آن پیش
بآن فعل با خبر نبودند پس بآن عمل قبیح مشغول شدند تا بجائی که مردان بمردان اکتفا ورزیدند و کمین
بر می نهادند و هر کس را که از بهر ایشان گذر افتادی میگرفتند و بادی در می سپوختند تا گاهیکه مردم
شهر ایشان را ترک نمودند و ایشان زنان را بگذاشتند و با پسران پرداختند چون شیطان بدانست
که نیرنگ خود را در کار مردان استوار ساخت بصورت زنی برآمد و نزد زنها شد و گفت همانا

مردان شما بیکدیگر مشغول شده اند شما نیز با یکدیگر مساحقه نمائید پس زنان نیز بیکدیگر اشتغال یافتند
و هر چند لوط علیه السلام ایشانرا پند میداد سود نمیداد تا وقتی که حجت یزدان بر ایشان تمام گردید پس
خداوند تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بصورت پسران ساده روی با قباها بر تن و عمامها بر سر بر ایشان بفرستاد
و ایشان بر لوط نازل شدند و این وقت لوط مشغول زراعت بود با ایشان گفت بکجا میروید همانا هرگز از شما
بهتر ندیده ام گفتند آقای ما ما را باین شهر فرستاده است لوط گفت مگر خبر مردم این شهر بآقای شما نرسیده است
که چه میکنند سوگند با خدای مردان را میگیرند و آن چند با وی گردار نگوهیده میورزند که خون بیرون میآید
گفتند آقای ما با فرمان کرده است که در میان این شهر راه برویم لوط گفت پس مرا با شما حاجتی است
گفتند کدام است گفت درنگ نمائید تا هوا تاریک گردد پس ایشان نزد لوط بنشستند و آنحضرت دختر
خویشرا بفرستاد تا از بهر ایشان نانی بیاورد و آبی در کدو کند و عبائی بیاورد تا بر خود بپوشند و سرما نخورند
چون دختر روانه شد و باران ببارید و وادی مملو گردید لوط بترسید که سیلاب ایشان را غرق نماید گفت
بپای شوید تا برویم و لوط بنزدیک دیوار میرفت و ایشان در میان راه عبور میکردند لوط با ایشان میگفت
ای فرزندان من بکنار راه بیائید و ایشان می گفتند آقای ما فرموده است که در میان مردم راه سپاریم
و لوط غنیمت همی شمرد که تاریک گردد و ایشانرا قوم او نگرند پس ابلیس طفل لوط را در چاه بیفکند از این روی
مردم شهر همه در خانهٔ لوط فراهم شدند چون آن پسران را در خانهٔ لوط بدیدند گفتند ای لوط تو نیز در عمل ما داخل شدی
گفت اینها میهمان من باشند این فضیحت و رسوائی را در کنار نهید گفتند ایشان سه تن باشند یکی را خود
نگاه بدار و آن دو تن را با ما گذار لوط ایشان را بحجره در آورد و گفت کاش اهل بیتی و عشیرتی میداشتم
که مرا از شر شما نگاه میداشتند ایشان خود را بزور در آوردند و در را بشکستند و لوط را انداختند و بخانه
اندر آمدند اینوقت جبرئیل بلوط گفت ما رسولان پروردگار توایم و ایشان نتوانند بتو ضرری آورند پس
جبرئیل کفی از ریگ برگرفت و بر روی آنجماعت زد و گفت شاهت الوجوه یعنی قبیح باد روهای شما
پس اهل شهر بجمله کور شدند پس از آن لوط از ایشان بپرسید که ای رسولان پروردگار من شما را بچه چیز
امر فرموده است گفتند ما را فرمان کرده است که در سحرگاهان ایشان را بگیریم گفت مرا حاجتی است
گفتند چیست گفت این است که هم در این ساعت ایشانرا بگیرید گفتند ای لوط موعد ایشان صبح است
آیا صبح برای آنکس که بخواهیم او را بگیریم نزدیک نیست پس تو دختران خود را بگیر و برو و زن خود را
بگذار امام علیه السلام میفرماید خدای رحمت کند لوط را اگر میدانست که با او در حجره کیست هر آینه میدانست
که یاری کرده شده است و در آن هنگام که میگفت کاش بر شما نیروئی میداشتم یا بر رکنی شدید پناه میبردم
چه کدام رکن از جبرئیل که با او در حجره بود شدید تر است پس خدای تعالی فرمود این عذاب از امت تو
که ستمکار باشند دور نیست اگر عمل قوم لوط را مرتکب بشوند راقم حروف گوید مگر در طی این کتب

مسطور گشته است که اخباری که بائمه هدی سلام الله علیهم منسوب است در صورتیکه بسندی موثق و صحیح مستند و محل استعجاب و غرائب باشد نبایست در مقام انکار برآمد زیرا که اخبار و کلمات ایشان معانی و رموزات دارد که توضیحش برای همه کس و هر فهم و ادراکی آسان نیست و تکلیف مورخ نقل اقوال از کتب معتبره است نه اجتهاد در آن خواه نسبتش محل غرابت نباشد یا باشد چه عوالم قدرت الهی از آن برتر است که عقول و افهام نارسای خود را در قبول آن شرط بدانیم و چون از برکت وجود مرحمت نمود حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله السلام اغلب آن عذابها و نکالهای سخت که بر تمام امم سالفه نازل میشد از امت ناجیه این حضرت ختمی مرتبت مرتفع گردید میفرماید چون این عمل قبیح بیاره نکوهیده و گناهی سخت عظیم است دور نیست که با اینکه در این امت آن گونه عذابهای امم سالفه نازل نمیشود این عذاب از ستمکاران این امت در صورت ارتکاب عمل قوم لوط مرتفع نگردد همانا در میان علما در عرض نمودن لوط دخترهای خود را بر آنقوم اختلاف است بر چند وجه بعضی گفته اند که مراد از دختر ها جنس نسای ایشان بود زیرا که هر پیغمبری پدر امت خود میباشد پس غرض لوط آن بوده است که زنهای شما پاکیزه تر و بهتر باشند از پسران چرا آنها که بر شما حلال هستند رغبت نجوئید و بعضی گفته اند که ایشان از نخست خواستگاری دخترهای آنحضرت مینمودند و باعتبار کفر ایشان قبول نمی فرمود در این هنگام از روی اضطرار راضی شد و ایشان قبول نکردند و این نیز بر دو وجه میتواند بود اول آنکه در آن شریعت دختر بکافران حلال بوده باشد دوم اینکه بشرط ایمان آوردن تکلیف کرده باشد و گفته اند دو تن در میان ایشان بودند که سرکردهٔ آن جماعت بودند و تمامت آن مردم باین دو تن مطیع بودند لوط همی خواست که دو دختر خود را بآن دو تن بدهد شاید آنقوم باین سبب از اذیت و آزار آن حضرت دست باز دارند والله تعالی اعلم

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بارهٔ ذوالقرنین وارد شده است

در کتاب حیوة القلوب بکلی باسانید صحیحه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که ذوالقرنین پیغمبر نبود لکن بندهٔ شایسته خدا بود و خدا را دوست میداشت و اطاعت و فرمان برداری حضرت یزدان را می نمود و خداوند او را اعانت و یاری فرمود و او را در میان ابر صعب و ابر نرم و هموار مختار ساخت و ذوالقرنین ابر نرم را اختیار نمود و بر آن سوار شد و بهر گروهی که میرسید رسالت خویش را خود بایشان میرسانید که مبادا رسولان او دروغ بگویند و در حدیث معتبر دیگر فرمودند ذوالقرنین را میان دو ابر مخیر ساختند و او ابر نرم و ملایم را اختیار کرد و ابر صعب را برای حضرت صاحب الامر گذاشت سؤال کردند صعب کدام است فرمودند ابریست که در آن رعد و صاعقه و برق بوده باشد

و حضرت قائم صلوات الله علیه بر چنان ابری بر نشیند و با اسباب آسمانهای هفت گانه بالا خواهد رفت و هفت زمین را خواهد گردید که پنج زمین آباد است و دو زمین خراب و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدای تعالی مبعوث نفرمود پیغمبری را در زمین که پادشاه باشد مگر چهار نفر بعد از نوح علیه السلام ذوالقرنین که نام او عیاش بود و داود و سلیمان و یوسف علیهم السلام اما عیاش پس مالک شد ما بین مشرق و مغرب را و اما داود پس مالک شد ما بین شامات و اصطخر فارس را و این چنین بود ملک سلیمان و اما یوسف مالک شد مصر و صحراهای آنرا و بدیگر جای تجاوز نکرد راقم حروف گوید پیغمبری ذوالقرنین شاید بر سبیل تغلیب و مجاز باشد چه مقام او نزدیک برتبت پیغمبری بود و در عداد ایشان مذکور شد و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر سلام الله منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آن موضعی که ذوالقرنین نگران گردید که آفتاب در چشمهٔ گرم فرو میرود شهر جابلقا بود و هم بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام مرویست که ذوالقرنین با ششصد هزار سوار بحج رفت چون داخل حرم گردید بعضی از اصحاب او تا خانه کعبه مشایعت کردند و چون برگشت گفت شخصی را دیدم که از او نورانی تر و خوشتر ندیده ام گفتند و بیبی ابراهیم خلیل الرحمن است چون این سخن بشنید فرمود چهارپایان را زین بر نهید پس زین بر نهادند آن ششصد هزار اسب را در آن مقدار از زمان که یک اسب را زین نهند ذوالقرنین فرمود سوار نمیشوم بلکه بسوی خلیل خدا پیاده میروم و ذوالقرنین و اصحابش پیاده بیامدند تا حضرت ابرهیم علیه السلام را ملاقات کرد ابراهیم از وی پرسید بچه چیز عمر خود را قطع کردی تا دنیا را طی نمودی گفت بیازده کلمه سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَاقٍ لَا یَفْنَی سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ لَا یَنْسَی سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَافِظٌ لَا یَسْقُطُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَصِیرٌ لَا یَرْتَابُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَیُّومٌ لَا یَنَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مَلِکٌ لَا یُرَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَزِیزٌ لَا یُضَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مُحْتَجِبٌ لَا یُرَی سُبْحَانَ مَنْ هُوَ وَاسِعٌ لَا یَتَکَلَّفُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا یَلْهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا یَسْهُو و از این پیش در ذیل مجلدات مشکوة الادب برحسب مناسبت مقام باحوال ذی القرنین و اینکه وی غیر از اسکندر رومی است اشارت رفته است و چنانکه در قرآن مجید رسیده است که ذوالقرنین پیروی کرد سببی را تا رسید بمحل طلوع کردن آفتاب دید که آفتاب طلوع مینماید بر گروهی که نگردانیده ایم برای آن بجز آفتاب ستری را که ایشان را از آن بپوشاند در حدیث معتبر در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمودند ندانسته بودند خانه ساختن را یعنی نداشتن ستر که خدای فرموده این میباشد

ذکر بعضی اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در بارهٔ حضرت یعقوب و یوسف علیهم السلام مأثور است

در کتاب حیوة القلوب بسند حسن مرویست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که

جلد دوم از کتاب امام محمد باقر علیه السلام

٥ که حضرت یعقوب علیه السلام در آنحال که با فرزندان خود فرمود بروید و تفحص کنید از یوسف و برادرش
آیا میدانست که او زنده است و حال اینکه بیست سال بود که از وی مفارقت کرده و از بسیاری گریستن
بر یوسف چشمهایش نابینا شده بود فرمود بلی میدانست وی زنده میباشد چه در سحرگاهان در حضرت
یزدان دعا کرد تا ملک الموت را نزد او فرستد ملک الموت با روئی بس نیکو و بوئی بس خوش بروی
نازل شد یعقوب گفت تو کیستی گفت ملک الموت هستم که از خدای خواستی مرا بتو فرستد با من چه حاجت
داری ای یعقوب گفت مرا خبر ده که ارواح را از اعوان خود مجتمعه قبض میکنی یا بتفاریق میگیری گفت متفرق
میگیرم گفت قسم میدهم ترا بخدای ابراهیم و اسحق و یعقوب که خبر دهی مرا آیا روح یوسف بتو رسیده است
گفت نی اینوقت یعقوب بدانست که یوسف زنده است و با فرزندان خود گفت ای فرزندان من
بروید و از یوسف و برادرش تفحص نمائید و از رحمت خدا نا امید مشوید چه جز گروه کافران از رحمت
یزدان نومید نمیشوند و از این پیش در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام حدیثی باین تقریب
مذکور شد و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است که تأویل خوابیکه
حضرت یوسف دیده بود که یازده ستاره با آفتاب و ماه او را سجده کردند آن بود که پادشاه مصر
خواهد شد و پدر و مادر و برادرانش نزد وی خواهند رفت پس آفتاب مادر یوسف بود که راحیل نام
خواب حضرت یوسف داشت و ماه حضرت یعقوب بود و یازده ستاره برادران او بودند چون بر آنحضرت در آمدند
خدای را همگی سجده کردند که یوسف را زنده دیدند و این سجده برای خدا بود نه از برای یوسف
و بسند معتبر از آن حضرت روایت است که یوسف علیه السلام یازده برادر داشت و بن یامین از آنها
بود که با وی از یک مادر بودند و یعقوب را اسرائیل الله میگفتند یعنی خالص از برای خدا یا برگزیده خدا
بود و او پسر اسحق پیغمبر خداوند و اسحق پسر ابراهیم خلیل خدا بود و چون یوسف آن خواب را بدید
در سن نه سالگی بود و چون آنخواب را در خدمت یعقوب معروض داشت یعقوب فرمود ای فرزند
عزیز من خواب خود را با برادران خود مگوی چه اگر بگوئی در کار تو مکر نمایند بدرستی که شیطان برای انسان
دشمنی است که دشمنی خود را ظاهر کننده است یعنی برای دفع تو حیلتی خواهند نمود پس یعقوب با یوسف
فرمود چنانکه این خواب را دیدی برخواهد گزید ترا پروردگار تو و ترا تعلیم خواهد فرمود از تأویل احادیث
یعنی تعبیر خوابها یا اعم از آن و از سایر علوم الهی و تمام خواهد فرمود نعمت خود را برای تو به پیغمبری
چنانکه تمام فرمود نعمت خود را بر دو پدر تو پیش از تو که ایشان ابراهیم و اسحق بودند بدرستیکه پروردگار تو
دانا و حکیم است و یوسف در حسن و جمال بر تمامت مردم و در کار خویش فزونی داشت و یعقوب
بسیارش دوست میداشت و بر سایر فرزندان اختیارش میفرمود از این روی برادرانش را حسد مستولی
شده با یکدیگر گفتند چنانکه خدای میفرماید که یوسف و برادرش محبوب ترهستند بسوی پدر ما از ما

از جلد هشتم از کتاب دوم ناسخ التواریخ

٨٠ و حال آنکه ما عصبه ایم فرمود یعنی جماعتی هستیم بدرستیکه پدر ما در اینباب در گمراهی هویداست پس تدبیر
همی ساختند که یوسف را بکشند تا شفقت پدر اختصاص یابد لاوی از میانه گفت کشتن او جایز نیست بلکه
او را از دیدهٔ پدر خود پنهان میکنیم تا پدر او را نه بیند و با ما مهربان گردد پس بخدمت پدر آمدند و عرض کردند
ای پدر چرا ما را بر یوسف امین نمیگردانی با اینکه خیرخواه او هستیم بفرست او را تا بچرد فرمود یعنی گوسفند بچراند
و بازی کند همانا ما او را محافظت و نگاهبانی کنیم پس خداوند بر زبان یعقوب جاری کرد که گفت مرا اندوه
می آورد بردن شما او را میترسم که گرگ او را بخورد و شما از وی غافل باشید عرض کردند اگر گرگ او را بخورد
با اینکه ما عصبه ایم و با او همراه هر آینه از زیان کاران خواهیم بود فرمود ده نفر تا سیزده نفر را عصبه میگویند
چون یوسف را بردند و اتفاق کردند که او را در تهٔ چاه بیندازند و ما وحی کردیم بسوی یوسف در چاه که تو
خبر خواهی داد ایشان را باین امر در وقتیکه ندانند و نشناسند حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرماید
یعنی جبرئیل نازل شد در چاه و با او گفت ترا عزیز مصر و جلالت خواهیم کرد و برادران ترا
نصیحت یعقوب به یوسف محتاج مینمائیم که بسوی تو بیایند و تو ایشان را خبر دهی بآنچه امروز نسبت با تو کردند و ایشان نشناسند
ترا که یوسفی و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که یعقوب
ایمان زلیخا بیوسف علیهما السلام فرمود ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا میکند پرهایش میریزد راقم حروف
گوید میتوان گفت که چون حضرت یعقوب حالت یوسف و زلیخا را بعلم نبوت میدانست از نخست
این نصیحت با وی گذاشت و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسند معتبر
مذکور است که چون زلیخا پریشان و نیازمند گردید بعضی با او گفتند نزدیک یوسف بیا که اکنون
عزیز مصر است تا ترا اعانت فرماید و برخی با او گفتند از آن میترسم که اگر نزدیک او شوی بسبب آن
آزارها که با او رسانیدی ترا آسیبی رساند زلیخا گفت از آنکس که از خدای میترسد نمیترسم چون بخدمت
یوسف رفت یوسف را بر تخت سلطنت بدید گفت سپاس خداوندی را سزاست که بندگان را
بطاعت خود پادشاه گردانید و پادشاهان را بمعصیت خود بنده گردانید پس یوسف علیه السلام او را
بعقد خود درآورد و زلیخا را دوشیزه یافت و با او فرمود آیا این بهتر و نیکوتر نیست از آنچه تو بحرام
طلب میکردی زلیخا گفت من در کار تو بچهار چیز مبتلا شده بودم من مقبول ترین اهل زمان خود
بودم و تو از اهل زمان خود در حسن و جمال ممتاز بودی من باکره بودم و شوهر من عنین بود بالجمله
چون یوسف بن یامین را در خدمت خویش نگاه بداشت یعقوب با آنحضرت نامه بنوشت
و نمیدانست که وی یوسف است و ترجمهٔ نامه این است بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست
از یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل خدا بسوی عزیز آل فرعون سلام بر تو باد بدرستیکه
مذکور میدارم خداوند را که جز او خداوندی نیست اما بعد بدرستیکه ما اهل بیتی هستیم که اسباب بلا

بسوی ما متوجه است جدم ابراهیم را در طاعت پروردگارش بآتش در انداختند و خدا آتش را
بروی سرد و سلامت فرمود و خداوند با جدم امر فرمود که پدرم را بدست خود ذبح کند پس خداوند
فدا داد بآنچه فدا داد و مرا پسری بود و عزیزترین مردم بود نزد من و او از پیش من ناپدید شد و اندوه او نور
دیده مرا تباه ساخت و برادری داشت که از مادر وی بود هرگاه آن گمشده را یاد میکردم برادرش را بسینه خود
می چسبانیدم و شدت اندوه مرا تسکین میداد و او نیز بتهمت دزدی محبوس گردیده است و من ترا
گواه میگیرم که من هرگز دزدی نکرده ام و فرزند دزد از من بهم نرسیده است چون یوسف این نامه را
بخواند بگریست و فریاد کرد و گفت این پیراهن مرا ببرید و بر روی او بیفکنید تا بینا شود و او با اهل خویش
نزد من بیایند و دیگر در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بزغاله را بکشتند
و پیراهن یوسف را بخون بیالودند چون ایتکار بپای بردند لاوی با ایشان گفت ای قوم ما فرزندان
یعقوبیم اسرائیل فرزند اسحق پیغمبر خدا فرزند ابراهیم خلیل خدا صلوات الله علیهم آیا گمان می کنید
که خداوند این خبر را از پیغمبر خود مخفی خواهد داشت گفتند پس چه چاره سازیم گفت برخیزیم و غسل نمائیم
و نماز بجماعت بگذاریم و بحضرت خدا تعالی تضرع میبریم تا این خبر را از پدر ما پنهان بدارد
همانا خدا تعالی بخشنده و مهربان و کریم است پس برخاستند و غسل کردند و در سنت ابراهیم
و اسحق و یعقوب چنان بود که تا یازده تن انجمن نمیکردند نمی توانستند نماز بجماعت گذاشت و ایشان
ده تن بودند گفتند چه سازیم که پیشوای نماز نداریم لاوی گفت خدا را امام نماز کردانیم پس نماز بگذاشتند
و بگریستند و بدرگاه ایزد دادار تضرع نمودند که این خبر را از پدر ایشان پنهان فرماید و هنگام خفتن
بخدمت پدر خویش با دیدهٔ گریان بیامدند و پیراهن بخون آلودهٔ یوسف را بیاوردند و عرض کردند
ای پدر همانا ما برفتیم تا بگرو دویدن کنیم و یوسف را با متاع خویش بگذاشتیم پس گرگ بیامد و او را
بدرید و تو سخن ما را باور نداری هر چند ما راست گویان باشیم و پیراهن یوسف که بخون دروغ
بیالوده بودند بیاوردند یعقوب علیه السلام فرمود بلکه زینت داده است نفوس شما برای شما
امری را پس من بصبوری و شکیبائی جمیل کار کنم و از خدای بر شکیبائی بر آنچه شما در امر یوسف گوئید
یاری میجویم آنگاه فرمود چه بسیار شدید بوده است این گرگ با پیراهن او که یوسف را بخورده و پیراهنش را
ندریده است پس اهل قافله یوسف را بمصر بردند و بعزیز مصر بفروختند چون عزیز آن حسن و جمال
و نور و عظمت و جلال مشاهدت رفت با زوجهٔ خویش زلیخا سفارش نمود که منزل وی را گرامی دار
یعنی منزلت او را بزرگ شمار شاید از وی بما سودی برسد یا او را بفرزندی خویشتن برگیریم و عزیز را
فرزند نبود پس یوسف را گرامی بداشتند و تربیت نمودند و چون بحد بلوغ رسید زن عزیز
بروی عاشق شد و هیچ زنی را بچهر یوسف نظر نیفتادی جز آنکه از درد عشقش بیتاب شدی

و هیچ مردی در روی نگران نگردیدی مگر آنکه در محبت او از قرار بر کنار افتادی و نور جمالش مانند ماه
شب چهارده لمعان داشتی پس زلیخا همی در آن سعی و کوشش بود که یوسف را بخویشتن مایل گرداند
و با او همخوابه شود تا روزی درهای سرای بر روی او فراز کرد و گفت بشتاب و مرا کامیاب کن یوسف فرمود
ازین کردار نکوهیده و عمل ناستوده که مرا بآن دعوت کنی بخدا پناه میبرم همانا عزیز مرا تربیت کرده و محل مرا
نیکو مقرر داشته بدرستیکه ایزد دادار ستمکاران را رستگار نمیفرماید زلیخا در یوسف درآویخت و در آنحال
یوسف چهرهٔ یعقوب را در کنار خانه بدید که انگشت خود را بدندان میگزد و میفرماید ای یوسف در آسمان
ترا از پیغمبران نوشته اند آشکار مکن که ترا در زمین از زناکاران بنویسند و دیگر در کتاب مسطور است معتبر
از ابوبصیر منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که یعقوب علیه السلام در مفارقت
یوسف اندوهش سخت شدید گردید و آن چند بگریست که دیده اش سفید شد و بر افزون پریشانی
و نیازمندی نیز با وی دست یافت و بهر سال دو دفعه از مصر برای عیال خود در زمستان و تابستان
گندم می طلبید پس جمعی از فرزندان خود را با قلیل مایه با جمعی از رفقا که روانه مصر بودند بمصر فرستاد
چون بخدمت یوسف رسیدند و این در آن هنگام بود که عزیز حکومت مصر را بآنحضرت گذاشته بود
ایشان را بشناخت لکن ایشان بسبب آن هیبت پادشاهی و عزت او را نشناختند پس با ایشان فرمود
مایهٔ خویش را پیش از رفقای خویش بیاورید و با ملازمان فرمان کرد کیل ایشان را زود و تمام بدهید
و چون فارغ شوید مایه ایشان را در میان بار ایشان بگذارید بطوریکه ایشان مطلع نشوند آنگاه
یوسف با برادران فرمود شنیده ام شما دو برادر پدری داشتید ایشان چه شدند گفتند بزرگ را
گرگ خورد و کوچک را با پدرش گذاشته ایم چه او را از خود جدائی فرماید و بسیار بروی ترسان است
یوسف فرمود همیخواهم چون مرتبهٔ دیگر برای خریدن طعام بیائید او را با خود بیاورید و اگر نیاورید
شما را طعام ندهم و بنزد خود طلب نکنم چون بنزد پدر خود باز شدند و متاع خود را بر گشودند سرمایه خود را
در میان طعام خود دیدند گفتند همانا این سرمایه ماست که بما باز پس داده اند و یک شتربار زیاده
از دیگران بما باز گذاشته اند ازین پس برادر ما را با ما بفرست تا بآنجا شویم و طعام بگیریم و او را
محافظت می نمائیم چون شش ماه برگذشت و آذوقه نیافتند یعقوب علیه السلام ایشان را
با سرمایهٔ اندکی بفرستاد و بنیامین را همراه کرد و پیمان خدا را از ایشان بگرفت که تا اختیار
از دست ایشان بیرون نشود البته او را باز گردانند چون بمجلس یوسف علیه السلام درآمدند
پرسید بنیامین با شما است عرض کردند آری بر سر بارهای ماست فرمود او را بیاورید چون
آوردند یوسف بر مسند پادشاهی جلوس کرده بود فرمود بنیامین تنها بیاید و برادران او
با او نیایند چون نزد یوسف رسید آنحضرت او را در بر کشید و بگریست و گفت من برادر تو یوسفم

حزن یعقوب ... علیه السلام

آمدن بنیامین بمصر

خون آلود کردن پیراهن یوسف را

اندوه

آزرده مباش از آنچه برای مصلحت با تو روا میدارم و از آنچه ترا خبر دادم با برادران داستان مران و اندوه
مبر آنگاه او را نزد برادران فرستاد و با ملازمان فرمان کرد که آنچه اولاد یعقوب آورده اند بخرید
و بزودی طعام برای ایشان کیل کنید و چون فارغ شوید کیل خود را در میان بار بنیامین بیندازید
چون ملازمان آن فرمان بپایان بردند ایشانرا مرخص کرد و بار فقار روانه شدند یوسف با ملازمان
از پی ایشان برفتند و با ایشان ملحق گشتند و در میان ایشان ندا برکشیدند ایها مردم قافله همانا
شما دزدان باشید گفتند چه چیز شما پیدا نیست ملازمان یوسف گفتند صاع پادشاه پیدا نیست
و هر که او را بیاورد باریک شتر گندم باو میدهیم چون بارهای ایشانرا بجستند صاع در میان بار
بنیامین پدید شد و یوسف فرمود تا او را بگرفتند و محبوس نمودند چندانکه برادران در خلاص او
کوشش کردند سود نیافتند چون مأیوس شدند بحضرت یعقوب بازگشتند یعقوب از شنیدن آن
قضیه گفت انا لله و انا الیه راجعون و بگریست و حزنش بسیار شد چندانکه پشت مبارکش
بخمید و جهان بر یعقوب و اولاد یعقوب دشوار ورزید تا بدانجا که سخت نیازمند شدند و آذوقه
بر ایشان قلت گرفت این وقت با فرزندانش فرمود بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید
و از رحمت الهی مأیوس نباشید پس جمعی از ایشان با قلیل مایه روانه مصر شدند و یعقوب علیه السلام
بعزیز مصر نامه نوشت تا او را بر خود و فرزندان خودش مهربان فرماید و فرمود از آن پیش که مایه
خویش را آشکار دارید این نامه را بعزیز بدهید و در آن نامه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست بعزیز مصر و ظاهر کننده عدل و تمام دهنده کیل از جانب یعقوب بن اسحق بن
ابرهیم خلیل خدا که نمرود برای سوختن او هیزم و آتش فراهم کرد و خداوند بروی سرد و سلام ساخت
و او را نجات داد ای عزیز خبر میدهم ترا که ما خانه اباده قدیمیم که بلا از جانب خدا پیوسته بما تند
میرسد تا ما را در هنگام ورود بلا و فرود فرسایش آزمایش نماید بیست سال است که مصائب پیاپی
بمن فرا میرسد نخستین آن بود که پسری بنام یوسف داشتم که از میان فرزندان من مایه شادی و سرور
من و نور دیده و میوه دل من بود و برادران پدری وی از من خواستار شدند تا او را ببازی و شادی
با ایشان بفرستم و او را بامدادان با ایشان روان ساختم و هنگام خفتن بگریستن باز آمدند و پیراهنی
بخون دروغ آغاز کردند و گفتند گرگ او را بخورد و در امر او حزن و فراق من سخت گردید و در مفارقتش
چندان از دیده اشک بگذاشتم که دیده های من از اندوه سپید گردید و یوسف را برادری
از خاله او بود که سخت او را دوست میداشتم و او مونس من بود هرگاه یوسف را بیاد آوردم او را
بر سینه خود بچسبانیدم و از آن اندوه من قدری سکون میگرفتم برادرانش با من نقل کردند ای عزیز
که تو او را حال بپرسیدی و گفتی که اگر او را نزد تو نیاورند گندم بایشان ندهی من او را با ایشان روان داشتم

نامه یعقوب بعزیز

که برای ما گندم بیاورند و برگشتند و او را نیاوردند و گفتند کیال پادشاه را بدزدیده است و ما
خانواده نیستیم که دزدی کنیم اینک او را حبس کرده و دل مرا بدرد آورده و اندوه من در مفارقت او
چنان سخت گردید که پشتم بخمید و با آن مصیبتهای پیاپی که بر من فرود گردید مصیبتم عظیم شد اکنون
در گشودن راه او و رها کردن او را از حبس بر من منت گذار و برای ما گندم نیکو بفرست و در نرخ آن
جوانمردی کن و ارزان بده و آل یعقوب را زود روانه کن چون فرزندان روان شدند و نامه را بردند
جبرئیل بر یعقوب علیهما السلام نازل شد و گفت ای یعقوب پروردگارت تو میفرماید کدام کس ترا بمصیبتها
مبتلا نمود که بعزیز مصر نوشتی یعقوب عرض کرد پروردگارا تو مرا برای عقوبت و تادیب من مبتلا فرمودی
یزدان تعالی فرمود آیا غیر از من کسی قادر است که آن بلاها را از تو دفع نماید عرض کرد پروردگارا هیچکس
قادر نیست فرمود پس شرم نیاوردی که شکایت مصیبت مرا از من بغیر من آوردی و بمن استغاثت نیاوردی
و شکایت بلای خود را بمن ننمودی یعقوب عرض کرد الها خداوندا من از تو طلب آمرزش میکنم و بحضرت تو
توبت میکنم و از حزن و اندوه خود بتو شکایت مینمایم خدای تعالی فرمود تادیب تو و فرزندان
خطاکاران ترا بنهایت رسانیدم ای یعقوب اگر از مصیبتهای خود در آن هنگام که بر تو نازل شد بمن شکایت
میکردی و بحضرت من از گناه خود استغفار و توبت مینمودی هر آینه آن بلاها را از آن پس که بر تو مقدر
فرموده بودم از تو دفع میکردم لکن شیطان یاد مرا از خاطر تو فراموش کرد و نومید شدی از رحمت من
و منم خداوند بخشنده کریم و دوست میدارم بندگان استغفار کننده و توبه نماینده را که بحضرت من
رغبت مینمایند ای یعقوب آنچه از رحمت و آمرزش من در حضرت من است برمیگردانم بسوی تو یوسف
و برادرانش را و باز میگردانم بسوی تو آنچه از مال و گوشت و خون تو رفته است و دیده ترا بینا میکنم
و پشت کمانی ترا مانند تیر راست میسازم پس خاطرت شاد و دیده ات روشن باد و آنچه کرده ام با تو تادیبی
از بهر تو بود پس تادیب مرا قبول کن اما از آنسوی چون فرزندان یعقوب بخدمت یوسف رسیدند
و این هنگام آنحضرت بر سریر سلطنت جای داشت عرض کردند ای عزیز بما ناداری و اهل ما را پریشانی
دریافته است و بد حالی چنگ در زده است و اندک مایه بیاورده ایم کیل ما را تمام بده و بر ما تصدق کن
بنیامین را و این نامه پدر ما یعقوب است که بتو نوشته و در امر برادر ما خواستار شده است که بر وی
منت گذاری و فرزندش را بدو باز فرستی یوسف نامه یعقوب را بگرفت و ببوسید و بر هر دو چشم نهاد
و بگریست و آواز گریستنش بلند گشت چندانکه آن پیراهن که بر تن داشت از آب دیده اش تر شد
آنگاه خود را با برادران بشناخت گفتند همانا حضرت گزیدی ترا بر ما اختیار کرده است امروز ما را
عقوبت و رسوا مگردان و از گناهان ما درگذر یوسف گفت امروز شما را ملامت و سرزنشی نیست
خداوند شما را می آمرزد اکنون این پیراهن مرا که باشک دیده ام تر گردید ببرید و بر روی پدرم بیندازید

نازل شدن جبرئیل بر یعقوب

فرستادن پیراهن یوسف

تا چون

با من بوی مرا بشنود چنانکه دو تمامت اهل خود را بجانب من بیاورید آنگاه در همان روز کار ایشان را بساخت و هر چه بدان حاجت داشتند بداد و بحضرت یعقوب فرستاد چون قافله از مصر بیرون شدند یعقوب بوی پیراهن یوسف را بشنید و با آن فرزندان که در خدمتش حاضر بودند فرمود بوی یوسف را میشنوم و فرزندانش همه جا بسرعت با فرح و شادی راه میسپردند و با آنچه از حالت سلطنت و عزتی که حضرت احدیت بیوسف عنایت فرموده و ایشان بآن سبب معزز شده بودند مسرور بودند و از مصر تا بادیه که یعقوب در آنجا بود در مدت نه روز بیامدند چون بشیر وارد شد پیراهن را بر چهره یعقوب بیفکند و آنحضرت بینا گردید و سؤال فرمود بن یامین چه شد عرض کردند نزد برادرش گذاشتیم بنیکوترین حالی آنحضرت سپاس یزدان بگذاشت و سجدهٔ شکر بتقدیم آورد و دیده اش بینش یافت و پشتش راست گردید و با فرزندانش فرمود که هم در این روز کار سفر بسازید و جانب راه گیرید پس ایشان در کمال سرعت و شتاب با حضرت یعقوب و یامیل خالهٔ یوسف بجانب مصر روی نهادند و پس از مدت نه روز بمصر اندر شدند چون بمجلس یوسف اندر آمدند دست بگردن پدر در آورد و روی او را ببوسید و بگریست و یعقوب را با خالهٔ خویش بر تخت سلطنت بالا برد و بدرون خانه شد و روغن خوش و بر خود بمالید و بچشم اندر سرمه کشید و جامهای پادشاهانه پوشید و بخدمت ایشان بیرون آمد و چون او را دیدند ایشان از پی تعظیم او و شکر خداوند عالمیان همه بسجده در آمدند یوسف در آن هنگام گفت همانا این است تاویل خواب من که از این پیش بدیدم و پروردگار من براستی و حق باز گردانید گاهیکه مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بادیه بمن رسانید از آن پس که شیطان در میان من و برادران من فساد در افکنده بود و چنان بود که یوسف در آن بیست سال روغن نمی مالید و سرمه نمی کشید و خود را خوشبو نمیفرمود و نمی خندید و نزدیک زنان نمیرفت تا خداوند تعالی شمل یعقوب را انجمن کرد و پراکندگانش را فراهم فرمود و یعقوب و یوسف و برادرانش را بیکدیگر باز رسانید معلوم باد که ازین حدیث و بسیاری از احادیث دیگر چنان معلوم می شود که مدت مفارقت یوسف از یعقوب بیست سال بوده است و مفسران و مورخان در این باب بخلاف سخن کرده اند پاره بر آن رفته اند که فاصلهٔ ما بین خواب حضرت یوسف و اجتماع او با پدر فرخنده سیرش هشتاد سال بود و بعضی هفتاد سال دانسته اند و برخی چهل سال و گروهی هیجده سال گفته اند و از حسن بصری روایت کرده اند که در آنحال که یوسف علیه السلام را بچاه افکندند هفده ساله بود و در بندگی و زندان و پادشاهی هشتاد سال بماند و از آن پس که پدر و خویشاوندان خود را دریافت بیست و سه سال روزگار شمرد و تمامت عمر آن حضرت یکصد و بیست سال بود و از پاره روایات شیعه نیز مفهوم میشود که مدت مفارقت

زنده ماندن یعقوب

ملاقات یعقوب در مصر با یوسف

از جلد ...

از بیست سال بر افزون است و نیز ازین حدیث معلوم گردید که بنیامین از مادر یوسف نبوده بلکه از خاله آنحضرت است و جمعی کثیر از مفسران بر این عقیدت همزبان باشند و گویند در آنچه روایت رسیده است که ابوین خود را بر تخت بالا برد بر سبیل مجاز است و مراد از ابوین در اینجا پدر و خاله است و خاله را مادر گویند چنانکه عم را پدر خوانند و راحیل مادر یوسف فوت شده بود و گویند خداوند راحیل را زنده ساخت تا خواب او درست گردد و بعضی گفته اند که مادرش در آنوقت هنوز زنده بود و قول اول اقوی است چنانکه در حدیث معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که در آن هنگام که یعقوب نزد یوسف آمد چند پسر همراه او بودند فرمود یازده پسر و پرسش کردند که بنیامین فرزند مادر یوسف بود یا فرزند خالهٔ او فرمود فرزند خالهٔ او و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مسلم بسند صحیح منقول است که وی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال نمود که یعقوب از آن پس که بمصر رسید چند سال زندگانی کرد فرمود دو سال فرمود در آنحال یعقوب در زمین حجت خدا بود یا یوسف فرمود یعقوب حجت خدا بود و پادشاهی از یوسف بود و چون بعالم قدس ارتحال نمود یوسف جسد مبارکش را در تابوت گذاشته بزمین شام برد و در بیت المقدس مدفون ساخت و یوسف پس از یعقوب حجت خدا بود و محمد بن مسلم سؤال کرد که یوسف رسول و پیغمبر بود فرمود بلی مگر در قرآن نشنیدهٔ که خدا میفرماید مؤمن آل فرعون گفت که آمد یوسف بسوی شما با بینات و معجزات و پیوسته در او شک میکردید تا چون وی هلاک شد گفتند بعد از وی خدا رسولان نخواهد فرستاد معلوم باد که در مدت توقف حضرت یعقوب نیز باختلاف سخن کرده اند و دیگر در کتاب مسطور بسند موثق منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند آیا فرزندان یعقوب پیغمبران بودند فرمود نبودند لکن اسباط و اولاد پیغمبران بودند و از دنیا بیرون نشدند مگر سعادتمندان بدی احوال خود را متذکر شدند و توبه نمودند و دیگر در آن کتاب باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما منقول است که صبر جمیل آنست که هیچگونه شکایت بسوی مردم با او نباشد بدرستیکه خدایتعالی یعقوب را نزد راهبی از رهبان و عابدی از عباد برسالتی فرستاد چون راهب را نظر بر آن حضرت افتاد گمان کرد ابراهیم است برجست و دست بگردنش در آورد و گفت مرحبا بخلیل یعقوب فرمود من ابراهیم نیستم من یعقوب بن اسحق بن ابراهیم هاشم راهب گفت پس از چه اینچنین پیر شدهٔ فرمود غم و اندوه مرا پیر کرده است چون بازگشت هنوز از عتبهٔ خانهٔ راهب بیرون نشده بود که از حضرت پروردگار بدو وحی رسید ای یعقوب شکایت مرا بسوی بندگان من بردی پس در همانجا بسجده افتاد و عرض کرد پروردگارا دیگر بچنین کاری اعادت نجویم پس وحی خداوند بدو رسید که ترا آمرزیدم دیگر

مدت توقف یعقوب در مصر

کاشان اولاد یعقوب علیه السلام

دیگر چنین کاری مکن و آنحضرت از آن بعد از هر چه بدو از مصائب دنیا رسید با احدی شکایت نکرد مگر اینکه روزی گفت شکایت میکنم حزن و اندوه خود را بخداوند و میدانم از خدا آنچه نمیدانید شما مکشوف باد که در قصص حضرت یعقوب از علما پارهٔ اشکالات وارد شده است و علامهٔ مجلسی آن اشکالات وجواب آن در حیات القلوب اشارت فرموده است هرکس خواهد از آنجا باز داند

احوال حضرت ایوب علیه السلام

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در بارهٔ ایّوب علیه السّلام وارد است

ابتلای ایوب ببلا

در کتاب حیوة القلوب و بحار از ابن بابویه علیه الرّحمه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام مروی است که ایوب علیه السّلام هفت سال بدون اینکه گناهی از وی سرزده باشد مبتلا گردید زیرا که پیغمبران معصوم و مطهّرند و گناهی نمی ورزند و بباطل مایل نمیشوند و مرتکب معاصی کبیره و صغیره نمیکردند و فرمود حضرت ایوب بسبب آن بلاهای عظیم که بآن جمله ابتلا یافته بود بویش ناخوش و چهره اش نامطلوب گردید و چرک و خون از آن بیرون نمی آمد و چنان نگشت که هرکس او را ببیند متنفر گردد تا هرکس آنحضرت را مشاهدت نماید وحشت کند و در بدنش کرم نیفتاد و همچنین یزدان تعالی

عصمت انبیا از معاصی

هرکس را از پیغمبران و دوستان که در حضرتش گرامی هستند مبتلا میگرداند و مردم بسبب فقر و پریشانی و بی چیزی از آنحضرت اجتناب میورزیدند و علت دیگر آنکه در نظر ایشان بی قدر شده بود زیرا که بقدر و منزلتی که آنحضرت را در پیشگاه اله بود جاهل بودند و گمان می بردند که استدادیه آنحضرت از بیقدری او در حضرت خدا و نداست و حال آنکه رسول خدای صلّی الله

در عظمت بلای انبیا

علیه و آله فرمود که بلای پیغمبران از همه کس عظیمتر است و بعد از ایشان هرکه نیکوتر است بلایش بیشتر است و خدا ابتلا فرمود بچنین بلائی که در نظر مردم سهل باشد تا چون معجزات عظیم از وی مشاهدت نمایند برای او دعوی خدائی نکنند و حقتعالی نعمتهای بزرگ باو کرامت فرماید و برای آنکه استدلال کنند بر اینکه ثواب خداوند بر دو قسم است یکی از روی استحقاق

سبب ابتلای انبیا علیهم السلام

بعمل میباشد و دیگر از روی اختصاص ببلا میشود و برای اینکه حقیر نشمارند ضعیفی را بسبب ضعف او و نه فقیری را بعلت فقر او و نه بیماری را بجهت بیماری او و بدانند که خدا هر کرا میخواهد بیمار میکند و هر کرا خواهد شفا عطا میفرماید و بهر هنگام که میخواهد اراده میفرماید میگرداند این بلا یا را عبرتی برای هر که خواهد و شقاوتی برای هر کس که خواهد و سعادتی برای هر که خواهد و در جمیع امور عادلست در قضایای خود و حکیم است در افعال خود و جز آنچه را که صلح حال بندگان او باشد و توانائی ایشان

با دوست نسبت بآنها نمیفرماید معلوم باد چنانکه مجلسی اعلی الله مقامه اشارت میفرمایند بلائی که بر اکثر ناس وارد میشود برای آن است که کفارهٔ ذنوب ایشان باشد لکن در انبیای عظام که از معاصی کبیره و صغیره معصوم میباشد برای علو درجات است مثل استغفار بالنسبه بمعصوم و غیر معصوم که در غیر معصوم موجب انحطاط گناهان و در معصوم اسباب علو درجات است

احوال موسی و هارون علیهما السلام

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در بارهٔ حالات حضرت موسی و هارون سلام الله علیهما وارد است

حمل و ولادت موسی

در کتاب حیات القلوب بسند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام مرویست که چون مادر موسی بموسی حمل یافت تا زمانیکه وضع حمل نمود حملش ظاهر نشد و چون بافرعون خبر کرده بودند که بنی اسرائیل میگویند در میان ما مردی بهم خواهد رسید که نام او موسی بن عمران است و هلاک فرعون و اصحابش بدست اوست فرعون زنی چند از قبطیان را بزنان بنی اسرائیل موکّل ساخته بود تا محافظت ایشان کنند یعنی بر حمل ایشان نگران باشند و گفت البته مردان و فرزندان ایشانرا نخواهم گذاشت تا آنچه خواهند نشود و در میان مردان و زنان جدائی افکند و مردان را در زندانها محبوس ساخت چون موسی علیه السّلام متولد گردید و مادرش را با و نظر افتاد غمگین و اندوهناک شد و بگریست و گفت در همین ساعت او را میکشند خدایتعالی دل آن زن را که با مادر موسی موکل ساخته بودند

بهیمن ابن موسی در دریا

بروی مهربان فرمود و با مادر موسی گفت از چه روی رنگت زرد شده گفت از آنکه همی ترسم که فرزندم را بکشند گفت بیم ندارد چنان بود که هرکس را نظر بر روی موسی افتاد از محبتش بیتاب میشد چنانکه خدایتعالی بآنحضرت خطاب فرمود که افکندم بر تو محبتی از جانب خود و آن زن قبطیه که موکل آنحضرت بود ویرا دوست بداشت و خداوند تابوتی از آسمان برای مادر موسی بفرستاد و بدو ندا رسید که فرزند خود را در تابوت بگذار و بدریا درافکن و بیم ندار و اندوهناک مباش همانا ما او را بسوی تو بازگردانیم و او را از جملهٔ پیغمبران مرسل میفرمائیم پس موسی را در تابوت بگذاشت

دیدن آسیه موسی را

و در تابوت را ببست و برود نیل درانداخت و فرعون را در کنار رود نیل قصرها بود که از بهر نزهه و سیر بنیان ساخته و با آسیه در یکی از آن قصرها نشسته بود ناگاه نظرش در میان رود نیل بر سیاهی افتاد که موج آبش بلند همی کند و باد بر آن میزند تا بدر قصر فرعون رسید فرعون بفرمود آن تابوت را گرفته نزد او بیاوردند چون درش را برگشودند پسری در میانش بدیدند فرعون گفت این از بنی اسرائیل است و خداوند از موسی محبت شدیدی در دل فرعون افکند و آسیه نیز در محبت او

بیتاب شد و چون فرعون آهنگ کشتن وی درآمد آسیه گفت او را مکش شاید بما سود بخشد یا بفرزندیش
برداریم لکن نمیدانستند که آن فرزند موعود که از وی میترسند همین فرزند است و فرعون اولاد نداشت
پس فرمان کرد تا از بهر او دایه طلب کنند تا او را تربیت نماید پس زنان بسیاری بیاوردند که
فرزندهای ایشان را کشته بود و موسی شیر هیچیک را نمی خورد چنانکه خدای تعالی فرمود از نخست
و پیشتر زنان شیرده را بر وی حرام کردیم و چون بمادر موسی خبر رسید که فرعون او را گرفته است سخت
اندوهناک شد چنانکه خدای تعالی فرموده است که دل مادر موسی از بسیاری اندوه از عقل و شعور
خالی گردید و نزدیک بود که در و پنهان خود را اظهار نماید یا بمیرد و اگر نه آن بود که ما دل او را
محکم ساختیم تا بوعده‌های خدا از ایمان آورندگان باشد پس بتایید الهی خود را ضبط کرد و صبر نمود
و بخواهر موسی گفت از پی برادر خویش برو و از وی خبر باز گیر پس خواهرش در سرای فرعون بنزد
وی شد و از دور بر وی نگران گردید و ایشان نمیدانستند که وی خواهر موسی است و موسی
هیچیک از آنجماعت را قبول نمیکرد و فرعون سخت بیمناک شد خواهر موسی گفت میخواهید شما را
باهل بیتی دلالت کنم که او را محافظت نمایند و نیکخواه وی باشند گفتند آری پس مادرش را بسرای
فرعون بیاورد چون مادرش موسی را بدید بدامن گرفت و پستان بدهانش بگذاشت موسی پستان
بچسبید و بشوق تمام تناول نمود فرعون و اهلش شادی کردند و مادر را گرامی داشتند و گفتند این
طفل را برای ما تربیت کن که با تو چنان و چنین کنیم و وعده‌های بسیار باو بدادند چنانکه یزدان تعالی
فرموده است باز آوردیم موسی را بسوی مادرش تا دیده‌اش روشن شود و اندوهناک نباشد و تا بداند
وعدهٔ ما حق است لکن بیشتر مردم نمیدانند و فرعون هر فرزندی از بنی اسرائیل متولد میگشت میکشت
و موسی را تربیت مینمود و گرامی میداشت و نمیدانست هلاکش بدست او خواهد بود چون موسی را اتفاق افتاد
روزی نزد فرعون بود فرعون عطسه بزد موسی گفت الحمد لله رب العالمین فرعون این سخن را
بر وی انکار ورزید و لطمه بر چهره‌اش بزد و گفت این چیست که گوئی موسی بر جست و بر ریش فرعون
بچسبید و قدری از آن برکند و فرعون را ریشی دراز بود پس بقصد قتل موسی برآمد آسیه گفت
طفلی است خردسال چه داند چه میکند و چه میگوید فرعون گفت چنین نیست بلکه دانسته میگوید و میکند
آسیه گفت اگر خواهی او را بیازمائی طبقی از خرما و طبقی از آتش نزد او بگذار اگر در میان خرما
و آتش تمیز گذارد چنان باشد که تو گوئی چون هر دو طبق را نزد موسی نهادند و خواست بجانب
خرما دست دراز کند جبرئیل نازل شد و دستش را با آتش بگردانید اخگری برداشت و بدهان نهاد
و زبانش بسوخت و فریاد برزد و بگریست آسیه با فرعون گفت نگفتم او نمی فهمد فرعون از وی بگذشت
راوی با امام علیه السلام عرض کرد چندگاه موسی از مادرش غایب بود تا باز گردید فرمود سه روز

گرفتن موسی ریش فرعون را

سوختن زبان موسی

پرسید

پرسید که هارون با موسی از یک پدر و مادر بود فرمود بلی پرسید بهر دو وحی نازل میشد فرمود وحی
بموسی نازل میشد و موسی بهارون وحی میکرد عرض کرد حکمرانی و قضا فرمودن و امر
و نهی کردن با هر دو تن بود فرمود موسی با پروردگار خود مناجات میکرد هارون خلیفه موسی بود در میان
قوم موسی عرض کرد کدام یک پیشتر فوت شدند فرمود هارون قبل از موسی وفات کرد و هر دو تن در تیه
فوت شدند سؤال کرد حضرت موسی فرزند داشت فرمود او فرزند نداشت و اولاد از هارون بود آنگاه
فرمود موسی در خدمت فرعون بکمال عزت و کرامت بود تا بحد مردان رسید و موسی از مراتب توحید سخن
میکرد و فرعون بر وی انکار مینمود تا آهنگ کشتن آنحضرت برآمد موسی از پیش فرعون بیرون شد و بشهر
اندر آمد و دو مرد را بدید که با هم بجنگ و جدال اندرند یکی قائل بقول موسی علیه السلام و آن دیگری بقول فرعون
قائل بود موسی بایشان نزدیک شد و مشتی بسینهٔ آنکه بقول فرعون قائل بود بزد چنانکه در ساعت هلاک شد
موسی از آن بیم در شهر پنهان گردید چون روز دیگر در آمد دیگری بیامد و با شخصیکه بقول موسی علیه السلام
قول داشت درآویخت و آنمرد همچنان از موسی یاری خواست آن فرعونی بموسی گفت آیا میخواهی مرا
بکشی چنانکه دیروز کسی را بکشتی موسی دست از او برداشت و روی بفرار نهاد و کنجور فرعون با موسی
ایمان آورده بود و ششصد سال ایمان خود را پنهان داشته بود چنانکه خدای تعالی فرموده است و گفت
مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را مکتوم میداشت آیا میکشید مردی را بسبب آنکه میگوید پروردگار من
پروردگار عالمیان است و چون فرعون از کشتن موسی آنمرد را با خبر شد در جستجوی موسی برآمد تا او را بجست
مؤمن آل فرعون بموسی پیام فرستاد که اشراف قوم فرعون مشورت همی کنند تا ترا بقتل رسانند
از این شهر بیرون شو همانا من ترا از نیک خواهانم پس آنحضرت چنانکه خدای میفرماید ترسان و منتظر آنکه
رسولان فرعون او را دریابند بیرون رفت و بجانب راست و چپ نظر همیکرد و عرض میکرد پروردگارا
از گروه ستمکاران مرا نجات بخش و روانه شهر مدین شد و در میان او و مدین سه روز راه فاصله بود
چون بدروازهٔ مدین رسید چاهی بدید که مردم برای خود و چهارپایان خود آب همی کشند پس در کناری
بنشست و آنوقت سه روز برگذشته که چیزی تناول نفرموده بود پس او را بر دو دختر نظر افتاد که
در کنار ایستاده و گوسفندی چند همراه داشتند و بچاه نزدیک نمیشدند موسی با ایشان فرمود از چه آب
نمی کشید گفتند انتظار بازگشتن راعیان را همی کشیم و پدر ما مردی پیر است از نیروی ما آب دادن گوسفندان
بیامده ایم موسی را بر ایشان ترحم رفت و نزدیک چاه شد و با آن شخصی که بچاه نزدیک ایستاده بود
فرمود بگذار تا آب بکشم و یک دلو برای شما و یک دلو از برای خود آب برآورم و چنان بود که هر دلو ایشان را
ده تن میکشیدند موسی علیه السلام یکتنه یک دلو از بهر دختران شعیب آب برکشید تا گوسفندان ایشانرا
آب داد آنگاه بسایه برفت و گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر و سخت گرسنه بود

[illegible]

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چون موسی کلیم خدا این دعا کرد از خدا سؤال نمود کم‌نانی که بخورد
چه در آن مدت سبزهٔ زمین خوردی و خضرت گیاهها از پشت آنحضرت از کمال نزاری وی دیده میشد
بالجمله چون دختران شعیب بخدمت پدران خویش باز شدند فرمود امروز زود باز شدید ایشان داستان
موسی را با پدر خود باز گفتند حضرت شعیب علیه السلام بیکی از آن دو دختر فرمود برو آنمزد را که از بهر ما آب
کشید با خود بیاور تا اجرت آب کشی او را بدهیم آن دختر با کمال شرم و آزرم بخدمت موسی بیامد و گفت پدرم
ترا خواسته است که در ازای آب کشیدن برای ما مزد دهد موسی برخاست و با او بجانب خانهٔ شعیب روی
نهاد و چون باد بر جامه‌های آن دختر میوزید و حجم بدنش نمودار میگردید موسی با او فرمود از دنبال من بیا
و مرا راه بنمای من از آن مردم هستم که از پی زنان نظر نمی‌کنند چون موسی با شعیب ملاقات نمود و داستانها
خود را با آنحضرت باز نمود شعیب فرمود مترس نجات یافتی از ستمکاران آنگاه یکی از دختران شعیب گفت
ای پدر او را اجیر کن که بهتر کسی است که او را اجاره کنی و نیرومند و امین است شعیب فرمود توانائی و قوت
او را بآنکه دلو را بتنهائی کشید بدانستی امانت او را از کجا معلوم ساختی گفت بآنکه راضی نشد من از پیش
روی او راه سپارم تا مبادا نظرش بر عقب من بیفتد پس شعیب با موسی علیه السلام گفت همی خواهم که
یکی از دو دختران خود را در نکاح تو در آورم بصداق اینکه در مدت هشت سال اجیر من باشی و اگر
مدت را بده سال تمام کنی اختیار تراست و نمیخواهم کار بر تو دشوار کنم و اگر خدای بخواهد بزودی مرا
از شایستگان خواهی یافت موسی گفت این است شرط میان من و تو و هر یک از دو وعده را بانجام رسانم
بر من تعدی نیست اگر خواهم ده سال بکنم و اگر خواهم هشت سال و خدای بر آنچه گوئیم وکیل و گواه است
از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند موسی کدام وعده را بپای آورد فرمود ده سال را پرسیدند
قبل از اتمام وعده زفاف شد یا بعد از آن فرمود پیشتر سؤال کردند اگر شخصی زنی را خواستگاری کند
و برای پدرش اجارهٔ دو ماه را شرط نماید آیا جایز است فرمود موسی میدانست شرط را تمام خواهد کرد
این مرد چگونه میداند شرط را اتمام می‌نماید پرسید شعیب کدام دختر را بعقد او در آورد فرمود آن دختر را
که رفت موسی را طلبیده با پدر خود گفت که او را باجاره بگیر که توانا و امین است مع الحدیث چون موسی
مدت ده سال را بپایان برد با شعیب گفت ناچار باید بوطن خود باز شوم و مادر و اهل خود را دریابم چه چیز
بمن میدهی شعیب گفت هر گوسفند ابلقی که امسال از گوسفندان من پدید شود از آن تست چون موسی
خواست گوسفندان نر را بر ماده برجهاند عصای خود را ابلق کرد و از پوست آن چیزی را بکند و برخی را
بجای گذاشت و عصا را در میان گلهٔ گوسفند نصب فرمود و عبائی ابلق بر آن بیفکند آنگاه گوسفندان نر را
بر ماده برجهانید و در آن سال هر بره که از گوسفندان پدید گردید ابلق بود چون سال بپایان رفت موسی
زن خود را با گوسفندان برگرفت و بیرون آمد و شعیب با ایشان توشه بداد موسی گفت عصائی از تو خواهم

اجیر شدن موسی در حضرت شعیب

[illegible]

که با من باشد و عصاهای پیغمبران همه بشعیب بمیراث رسیده و در خانه بنهاده بود با موسی گفت باین خانه
در آی و یک عصا بردار چون داخل خانه شد عصای نوح و ابراهیم علیهما السلام برجست و بدست موسی آمد
چون آن عصا را بخدمت شعیب آورد گفت این را باز گردان و دیگر عصائی برگیر و باز همان عصا در کف
و بدست او آمد و بر اینگونه سه دفعه بگذشت شعیب علیه السلام چون این حالت مشاهدت فرمود گفت
این عصا را برگیر که خداوند ترا بدین عصا مخصوص داشته است پس موسی روی بمصر نهاد و در اثنای راه
در شبی تار به بیابانی رسید و باد و سرمائی عظیم او را و اهلش را فرو گرفت موسی نظر افکند و از دور
آتشی بدید چنانکه خدای تعالی در قرآن میفرماید که چون موسی مدت اجاره را تمام نمود و با اهل خویش روانه شد
از جانب کوه طور آتشی بدید با اهل خود گفت درنگ نمائید همانا آتشی بدیدم شاید برای شما از آن آتش خبر
یا پارهٔ از آنرا بیاورم تا گرم شوید پس بجانب آن آتش روان شد ناگاه درختی را بدید که آتش در آن
فروزیدن گرفته چون نزدیک شد تا آتش برگیرد آتش بدو گرائیدن گرفت موسی بترسید و بگریخت
و آتش سوی درخت باز شد چون موسی نگران گردید دید آتش برگشت دیگر باره روی بدرخت نهاد
و همچنان آتش بدو شعله ور گشت و موسی بگریخت تا سه کرت کار بدینگونه بگذشت و در مرتبهٔ سوم
بگریخت و روی باز پس نکرد پس خدای تعالی او را ندا فرمود ای موسی منم خداوند ملک پروردگار
عالمیانم موسی گفت دلیل بر این چیست فرمود چیست آنکه بدست راست تواست ای موسی
عرض کرد این عصای من است فرمود بینداز آنرا چون عصا را بیفکند ماری گردید موسی بترسید
و بگریخت خداوند با او ندا کرد که بگیر آنرا و مترس بدرستیکه از ایمنانی و دست خود را بگریبان خود اندر آر
که چون بیرون بیاوری سفید و نورانی خواهد بود بدون علت و مرضی چه موسی سیاه چرده بود چون
دست را از گریبان بیرون آورد عالم را نورانی دید خدای تعالی فرمود این دو معجزه و دلیل است
بر حقیقت تو باید بسوی فرعون و قوم او بروی بدرستیکه ایشان گروهی فاسق هستند موسی عرض کرد
پروردگارا من از ایشان آدمی بکشته‌ام و میترسم که ایشان مرا بکشند برادر من هارون زبانش
از من افصح است او را با من بفرست که معین و یاور من باشد و مرا در ادای رسالت تصدیق نماید
همانا میترسم که مرا تکذیب کنند خدای تعالی فرمود قوی مینمایم بازوی ترا به برادر تو هارون و قرار
میدهیم برای شما قوت و برهانی و ضرر ایشان بشما نمیرسد بسبب آن آیات و معجزاتیکه بشما داده‌ام
و هر که متابعت شما را نماید غالب خواهد بود و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام
مرویست که چون موسی علیه السلام مدت اجاره را بپای برد و با اهل خود بجانب بیت المقدس
روی نهاد در راه بغلط شد پس آتشی از دور بدید و از پی آتش برفت و هم در آن کتاب در حدیث
معتبر از آن حضرت منقول است که فرمود عصای موسی از حضرت آدم بشعیب رسیده بود

وازشعیب بموسی علیه السلام رسید واکنون نزد ماست و دراین نزدیکی آن عصا را دیده ام وماننده
ومانند روزیکه ازدرختش جدا کردند سبز است و چون با او سخن کنی حرف میزند وبرای قائم آل محمد
صلّی الله علیه وآله مهیا شده است وبا آن عصا آنکند که موسی علیه السلام بآن میکرد و هر وقت
بخواهیم بحرکت میآید وآنچه فرمان کنیم فرو میبرد و چون امر نمایند که چیزیرا فرو برد کام خودرا می گشاید
یکطرف را بزمین ویکطرف را بسقف و دهانش بقدر چهل ذرع گشوده میشود وبزبان خود هرچه نزدش
حاضر است میرباید وبروایت دیگر فرمود آن عصارا حضرت آدم ازبهشت آورد بزمین واز درخت عوسج *در خروج موسی*
بهشت بود ودیگر درکتاب مذکور از حضرت باقر علیه السلام مسطور است که موسی سلام الله علیه خروج نکرد
تا گاهی که پیش از آن حضرت چهل تن کذاب از بنی اسرائیل بیرون آمدند که هر یک دعوی همیکردند که منم آن
موسی بن عمران که یوسف خبرداده است وازین خبر بفرعون پیوست که بنی اسرائیل چنین کسی را وصف کنند
که ذهاب ملک تو بدست وی خواهد بود فرعون کاهنان وساحران را طلب کرد ایشان گفتند هلاک تو
ودین وقوم تو بردست پسری خواهد بود که امسال درمیان بنی اسرائیل متولد میشود فرعون قابلها نزد
زنان بنی اسرائیل بفرستاد و فرمان کرد هر پسری که دراینسال متولد گردد بقتل رسانند ویک تن قابله
بمادر موسی موکل ساخت چون بنی اسرائیل این واقعه را دیدند گفتند اگر پسرها را بکشند ودختران را
باقی بگذارند ما بجمله هلاک میشویم ونسل ما باقی نخواهد ماند باید با زنان نزدیکی نکنیم عمران پدر موسی گفت
با زنان خود مباشرت کنید چه هرچه فرمان خدای باشد واقع میشود وآن فرزند موعود متولد میگردد
هرچند منکران نخواهند وهرکس مقاربت با زنان را بر خود حرام کند من حرام نمی کنم وهر که ترک کند
من نخواهم کرد وبا مادر موسی مباشرت نمود واو حامله گردید پس قابله را بر مادر موسی موکل کردند که اورا *در فرمان قتل اطفال بنی اسرائیل*
حراست همیکرد وهرگاه مادر موسی برمیخواست او نیز برمیخواست وهر وقت می نشست او نیز می نشست
وچون بموسی حامله گردید محبتی از وی در دلها جای گزید وحجتهای خدا همه چنین میباشند پس قابله با وی
گفت چیست ترا که اینگونه زرد وگداخته همی شوی گفت مرا براینحال ملامت مکن چگونه چنین نشوم با اینکه
چون فرزندم متولد گردد مقتول خواهد شد قابله گفت اندوهناک مباش که فرزند ترا از ایشان پوشیده
خواهم داشت مادر موسی این سخن را از وی باور نداشت چون موسی متولد و قابله نمودار شد مادر موسی
شروع باضطراب نهاد قابله گفت من نگفتم فرزند ترا پوشیده میدارم پس قابله موسی را برداشت
وبمخزن برد واورا در جامها درپیچید وبنزد پاسبانان فرعون که در سرای او انجمن کرده بودند بیامد
وگفت بازشوید که ازوی قطعه خونی ساقط شد وفرزندی درشکم نداشت پس مادر موسی اورا ترسان
شیر میداد تا مبادا صدائی ازوی آشکار شود وقوم فرعون مطلع گردند خدایتعالی بدو وحی کرد
که تابوتی بسازد و موسی را در آن تابوت گذاشته سرش را ببندد و شب هنگام اورا بکنار رود نیل

برده درآب مصر بیندازد مادر موسی چنان کرد وچون تابوت را در آب انداخت بسوی او برگشت وهرچند
با دست دور میساخت بسوی او باز می گشت تا آن تابوت را در میان آب انداخت وباد آنرا بر روی
آب روان کرد وچون دید آب آنرا میبرد بیتاب شد وخواست که فریاد برآورد خدایتعالی شکیبائی دردلش
بیفکند وسکون گرفت وآسیه زن فرعون که از صلحای زنان بنی اسرائیل بود با فرعون گفت اینک
ایام بهار است بفرمای تا قبه در کنار رود نیل برزنند ومرا بآنجا بیرون بر تا دراین ایام بسیر وتنزه شوم
فرعون بفرمود قبه از بهر او درکنار رود نیل بپای کردند روزی در آن قبه نشسته بود ناگاه تابوتی را نگران
گردید که روی بدو میآید باکنیزان خود گفت آیا آنچه من بر روی آب مینگرم شما نیز می بینید گفتند آری سوگند
بخدای ای سیده وخاتون ما چیزی چون تابوت می بینیم چون تابوت نزد او رسید بجهت وثبوی
آب رفت ودست بسویش دراز کرد ونزدیک بآن شد که آب اورا فرو گیرد خدمه او فریاد برآوردند
وهر تدبیر که بود اورا از آب بیرون آورده درکنار خود گذاشت وچون تابوت را در برگشود پسری
درنهایت حسن وجمال ودلربائی بدید ومحبتی عظیم از وی در دلش جای گیر شد واورا در دامن خود نشاند
وگفت این پسر من است ملازمانش گفتند بلی ای خاتون تو فرزندی نداری وپادشاه را فرزندی نباشد
این پسر زیبا را بفرزندی خود بردار پس آسیه برخاست ونزد فرعون رفت وگفت فرزندی طیب
ونیکو بیافتم که بفرزندی برداریم وچشم من وتو بآن روشن گردد تو اورا مکش فرعون گفت تو
از کجا این پسر را بیاوردی گفت ندانم فرزند کیست وبر آب بیاورد واز روی آب بگرفتم وچندان
التماس وسعی در خواست نمود تا فرعون راضی گردید چون مردمان شنیدند فرعون پسر را
بفرزندی خود برداشته است از امرای پیشگاه فرعون واشراف مصر زنان خود را بفرستادند
تا موسی را شیر دهند ونگهداری نمایند وموسی پستان هیچیک را نمی گرفت تا شیر بنوشد
زن فرعون گفت دایه از بهر پسر من طلب کنید وهیچکس را حقیر مشمارید هر که باشد بیاورید وهر کرا
می آوردند موسی شیرش را نمیگرفت پس مادر موسی بخواهر موسی گفت برو وتفحص کن باشد که اثری
از موسی ظاهر شود خواهر موسی تا بدر سرای فرعون بیامد وگفت شنیده ام که شما از بهر فرزند خود
در طلب دایه میباشید در اینجا زنی صالحه میباشد که فرزند شما را میگیرد که شیر دهد ونگاهداری کند
چون این خبر با زن فرعون گذاشتند گفت اورا بیاورید چون خواهر موسی را نزد آسیه بردند پرسید
از کدام طایفه باشی گفت از بنی اسرائیل گفت ای دختر بازشو که ما را با شما کاری نیست آنزنها با آسیه
گفتند خدای ترا عافیت دهد بیا ونگر آیا پستان اورا قبول میکند یا نمی کند آسیه گفت اگر قبول کند
آیا فرعون راضی میشود که طفل از بنی اسرائیل ودایه از بنی اسرائیل باشد هرگز باین کار راضی
نخواهد شد گفتند چه باشد ما اورا امتحان کنیم آیا شیر اورا می پذیرد یا نمی پذیرد آسیه گفت اورا بیاورید

خواهر موسی نزد مادرش شد و گفت زن پادشاه ترا میطلبد چون نزد آسیه آمد موسی را در دامنش
بگذاشتند بر پستان او بچسبید و شیر در کاویش میریخت و بشادی میخورد چون آسیه نگران شد که پسرش شیر او را
پذیرفتار گردید بیتاب شد و رو بسوی فرعون کرد و گفت برای پسرم دایه بیافتم و شیر او را قبول کرد پرسید دایه
از کدام طایفه است گفت از بنی اسرائیل فرعون گفت هرگز نمی شاید که این طفل از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی
اسرائیل باشد آسیه گفت ازین طفل که در دامن تو بزرگ میشود و پسر تو است چه بیم داری و چندان وجوه
برشمرد و التماس نمود که فرعون راضی گردید و از اندیشهٔ خود باز شد و موسی در میان آل فرعون نشو و نما
گرفت و مادرش و خواهرش و قابله اش امر او را مخفی داشتند تا گاهیکه مادرش و قابله اش وفات کردند
و موسی بزرگ شد و بنی اسرائیل از وی خبر نداشتند و در طلب او بودند و خبر او را میپرسیدند و بر ایشان پنهان
بود چون ایشان بشنیدند که آنجماعت در تفحص و تجسس آن فرزندهستند سختی و عذاب را بر ایشان شدید تر کرد
و در میان ایشان جدائی افکند و آنانرا از خبر دادن آمدن او و پرسش از حال او نهی فرمود از آن پس بنی
اسرائیل در شبی ماهتاب روشن بیرون رفتند و نزد مرد پیر عالمی که در میان ایشان در صحرا بود انجمن شدند
و گفتند ما آن راحتی که ازین شدتها و محنتهامی یافتیم بخبرها و وعدهها بود پس تا کی و تا چند باین بلا اندر باشیم
گفت سوگند با خدای پیوسته در این بلا باشید تا خداوند بفرستد پسری از فرزندان لاوی پسر یعقوب را که
نام او موسی بن عمران است و او پسری بلند پیچیده موی خواهد بود در این سخن بودند که ناگاه موسی علیه السلام
بر استری سوار نزد ایشان بیامد و بایستاد چون آن پیر بآنحضرت نظر کرد بآن اوصاف که خوانده و شنیده بود
آنحضرت را بشناخت و از وی پرسید نام تو چیست خداوند ترا رحمت کند فرمود موسی پرسید پسر کیستی فرمود
پسر عمران آن پیر بپای جست و بر دستش بچسبید و ببوسید و بنی اسرائیل بر گرد آنحضرت هجوم آورده و پای
مبارکش را ببوسیدند موسی ایشانرا بشناخت و ایشان او را بشناختند و آنجماعت را شیعه خود کرد آنگاه

شناختن بنی اسرائیل موسی را

و بعد از آن مدتی چند که برگذشت روزی موسی بیرون آمد و داخل یکی از شهرهای فرعون شد ناگاه
نگران گردید که مردی از شیعیانش با مردی از قبطیان از آل فرعون جنگ می کند شیعه او بآنحضرت
استغاثه بردی که او را بر آن قبطی که دشمن موسی بود یاری فرماید موسی دستی بر سینه قبطی بزد تا او را در
کند آن قبطی بیفتاد و بمرد و خدایتعالی در جسم و بدن موسی گشادگی بشدت و قوت عظیمی عطا کرده بود
و مردمان این واقعه را همی مذکور داشتند و این امر شیوع یافت و همی گفتند موسی مردی از آل فرعون را
بکشت موسی علیه السلام در آنشهر ترسان بامداد کرد و مترقب اخبار بود چون روز دیگر شد ناگاه آن
شخصی که بروز گذشته از موسی در طلب یاری برآمده بود همچنان از آنحضرت بر دیگری طلب یاری نمود موسی
علیه السلام با او گفت همانا تو گمراهی ظاهر کننده گمراهی دیروز با مردی منازعه کردی و امروز با مردی
منازعه میکنی و چون خواست تا بگیرد دشمن هر دو بود بخشم و ستیز رود آنمرد گفت ای موسی میخواهی مرا بکشی

چنانکه دیگری را دیروز کشتی همانا هیچ اراده نداری مگر آنکه در زمین جباری باشی و هیچ نمیخواهی از مصلحان باشی
و مردی از اقصای شهر بسرعت و شتاب بیامد گفت ای موسی اشراف قوم فرعون با یکدیگر در قتل تو شورت
می نمایند ازین شهر بیرون رو همانا من ترا از ناصحان باشم پس موسی علیه السلام از شهر مصر بیرون از پشت
دنیاهی و چارپائی و خادمی خارج شد و همه جا بپا بنهادرمی نوشت تا بشهر مدین رسید و در زیر درختی
جای کرد ناگاه در آنجا چاهی بدید که گروهی از مردمان فراهم شده آب میکشند و از یک سوی دو دختر
ضعیف بدید که گوسفندی چند بیاورده اند که آب بدهند و از دور بایستاده اند از ایشان پرسید
که شما بچه کار آمده اید گفتند پدر ما مردیست پیر و ما دو دختر ضعیفیم و توانائی مزاحمت با مردان نداریم درنگ
همی کنیم تا مردمان از آب کشیدن فراغت یابند از آن پس گوسفندان خود را آب میدهیم موسی را بر ایشان
ترحم افتاد دلو ایشانرا بگرفت و فرمود گوسفندان خویش را پیش بیاورید و آب بکشید و گوسفندان را
سیراب ساخت و ایشان پیش از دیگر مردم بامداد اندر بازگشتند و موسی بازگشت و در زیر آن درخت
قرار گرفت و عرض کرد پروردگارا برای آنچه از خیر بمن بفرستی فقیر و محتاجم در روایت است که در آنحال
که موسی علیه السلام این دعا میکرد به نیمهٔ یک خرما نیازمند بود چون آن دخترها بخدمت پدر خود شعیب
بازگشتند گفت چگونه باین زودی بازشدید گفتند مرد صالح رحیم مهربانی را دریافتیم که برای ما آب کشید شعیب
علیه السلام با یکی از دختران فرمود برو و آنمرد را برای من طلب کن پس آن دختر با نهایت آزرم و حیا نزد موسی شد
و گفت پدرم ترا میخواهد تا در ازای آب کشیدن مزد بدهد روایت رسیده است که موسی با و فرمود که را ه
بنمای و از عقب من راه بسپار که ما از فرزندان یعقوبیم نظر در عقب زنان نمی افکنیم چون موسی نزد شعیب
علیهما السلام بیامد و حکایات خود را برای آنحضرت نقل کرد شعیب گفت بیم مدار همانا از گروه ستمکاران
نجات یافتی پس یکی از آن دختران گفت او را با جاره بگیر چه بهتر کسی است که با جاره بگیری او را و قوی
و امین باشد شعیب بموسی گفت میخواهم یکی از این دو دختر را بنکاح تو در آورم و تو خود را در مدت
هشت سال اجیر من گردانی و اگر به ده سال با تمام آوری باختیار تو است در روایت رسیده است
که موسی آن عمل را به ده سال که تمامتر بود بپای برد زیرا که پیغمبران اخذ نمیفرمایند مگر آنچه بهتر و تمام
تر است چون موسی وعده را بانجام برد و زنش را برداشت و بجانب بیت المقدس روان گردید
در شبی تار راه را یاوه کرد پس آتشی از دور بدید و با اهل خویش فرمود در اینجا درنگ نمائید که من آتشی
همی بینم شاید پارهٔ از آن آتش یا خبری از بهر شما باز آورم چون بآتش فرا رسید درختی سبز و خرم را
نگران شد که از تمامت آن آتش برافروخته چون بآن نزدیک شد از وی دوری گرفت موسی باز شد
و در خویشتن احساس خوفی فرمود پس آتش بدو نزدیکی گرفت و از طرف یمین وادی در بقعهٔ مبارکه
از آن درخت ندائی باو رسید ای موسی همانا منم خداوندیکه پروردگار عالمیانم و ندا رسید که

 عصای خود را بیفکن موسی علیه السلام آن عصا را اژدهائی بدید که جنبش همیکرد و همی برجست و بشابه
درخت خرمائی بگردید و از دندانهایش صدای عظیم برخاست و از دهانش زبانه آتشی شعله ور گشت چون
موسی اینحال را بدید بترسید و روی برتافت و گریزان گردید پس ندائی با او رسید باز گرد موسی
بازگشت در حالتی که اندامش بهم بلرزید و زانوهایش بر یکدیگر همیخورد عرض کرد خداوندا این سخن
که من میشنوم کلام تو باشد فرمود بلی مترس چون باین خطاب مستطاب نایل گردید ایمن شد
و پای خود را بر دم اژدها بر نهاد و دست بدهانش اندر برد پس برگشت و همان عصای نخستین شد
خطاب بدو رسید که نعلین خود را بکن همانا تو در وادی مقدس و مطهری که آن طور است روایت
شده است که ازین روی خدایتعالی فرمان کرد که نعلین خود را بکند که از پوست مردار حماری بود
و در روایت دیگر وارد است که مراد از افکندن نعلین دو خوف بود که او را بدل اندر بود یکی
ترس ضایع ماندن عیالش و دوم بیم از فرعون پس خداوند او را بسوی فرعون و اشراف قوم او
با دو معجزه بزرگ یکی عصا و آندیگر ید بیضا برسالت فرستاد و دیگر در کتاب مسطور از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون موسی علیه السلام باهل خویش بازگشت زنش
پرسید که از کجا میآئی فرمود از حضرت پروردگار این آتش که دیدی پس صبحگاهی نزد فرعون آمد
سوگند با خدای گویا در نظر من است که دستهای بلند داشت و براندامش موی بسیار داشت و گندم
گون بود و جبه موئین برتن و عصا بدستش اندر و لیف خرمائی برکمر بسته و نعلینش از پوست دراز گوش
و بندهایش از لیف خرما بود پس بفرعون عرض کردند که بر در قصر جوانی ایستاده و میگوید من فرستاده
پروردگار عالم هستم فرعون باآنکس که شیربان بود گفت زنجیر از شیرها برگشاید و او را عادت چنین بود
که هرگاه بر کسی خشم میگرفت شیرها را رها میکردند تا او را بر دریدند این هنگام موسی علیه السلام عصای
خود را بر در اول بکوفت و بمحض اینکه آن عصا بدر اول آشنائی گرفت نه دروازه که فرعون از بهر
حراست خویش بر روی خود در بسته بود همه بیکدفعه گشوده گشت چون شیرها بخدمت آنحضرت آمدند
سرهای خود را بپای مبارک آنحضرت میسودند و دمها بر زمین میسائیدند و با تضرع و تذلل بر گرد آن
حضرت میگردیدند چون فرعون آنحالت عجیب بدید با مجلسیان گفت چنین چیزی هرگز دیده بودید
چون موسی علیه السلام بمجلس فرعون وارد شد در میان ایشان سخنان بگذشت که خدایتعالی در قرآن
یاد فرموده فرعون با یکی از اصحابش گفت برخیز و دستهای موسی را بگیر و با دیگری گفت گردنش را
بزن هر کس بحضرت موسی آمد جبرئیل او را با شمشیر بکشت تا شش تن از یارانش کشته شدند فرعون گفت
دست از وی بردارید و موسی دست خود را از گریبان خود بیرون آورد و مانند آفتاب نورانی
دیدارها را نیروی دیدار آن نبود چون عصا را انداخت اژدهائی شد که ایوان فرعون را در میان

رفتن موسی
نزد فرعون

 دهان خود خواست فرو برد پس فرعون بموسی استعانت نمود که مرا مهلت بده تا فردا و بعد از آن
در میان ایشان گذشت آنچه گذشت و دیگر در کتاب مسطور از آنحضرت سلام الله علیه منقول است
که خدایتعالی با موسی علیه السلام فرمان کرد که بنی اسرائیل را بارض مقدس که کفار از آنجا بیرون شوند
و خود در آنجا سکون گیرند و در آن هنگام جمعیت بنی اسرائیل ششصد هزار تن می پیوست موسی علیه السلام
با ایشان فرمود یا قوم من بارض مقدس اندر آئید که خدای برای شما نوشته و مقدر فرموده است
مبادا مرتد شوید و واپس باز گردید و زیان کار شوید و گفتند ای موسی در ارض مقدس گروهی
چند هستند که جباران باشند و ما را توان مقاومت با ایشان نیست تا آنها از شهر بیرون نروند
ما هرگز بشهر در نیائیم دو تن از میان ایشان که از خدای ترسان بودند و بطاعت و فرمان بردار
موفق یعنی یوشع بن نون و کالیب بن یوقنا که دو پسر عم موسی علیهم السلام بودند گفتند ای بنی اسرائیل بر
جباران یعنی عمالقه از دروازه شهر ایشان در آئید چه اگر چنین کنید بر ایشان غالب شوید و با خدای توکل
جوئید اگر با او ایمان دارید گفتند ای موسی ما هرگز باین شهر که این جباران در آنجا هستند اندر نمی شویم تو و
پروردگارت بروید و جنگ نمائید ما در همینمکان نشسته ایم موسی گفت پروردگارا من مالک نیستم جز جان خود
و برادر خود را پس جدائی بیفکن در میان ما و گروه فاسقان خدایتعالی فرمود چون قبول نکردند که بارض
مقدس اندر شوند پس در آمدن در آن زمین بر ایشان تا چهل سال حرام است و در زمین حیران خواهند بود
و تو بر کردار فاسقان اندوهناک مباش و اینجمله ترجمه آیات بود حضرت باقر علیه السلام فرمود که در چهار
فرسنگ از زمین تا چهل سال حیران بماندند بسبب اینکه فرمان خدای را رد کردند و بدر آمدن در شهر رضا
ندادند چون شب در میرسید ندای ایشان ندا همیکرد که شام شد بارها را بر بندید و ایشان بار میگرفتند
و روانه میشدند و تا هنگام سحر کاهان حدی و رجز همی خواندند و خدایتعالی زمین را فرمان میکرد تا ایشان را
بهمان منزل که از آنجا بار کرده بودند باز میگردانید و چون روشنی روز دامن در می افکند خود را در همان
منزل سابق میدیدند و می گفتند همانا خوش بخطا راه سپردیم و شب دیگر بارها را حمل کرده روانه میشدند
و بامدادان در مکانهای خود بودند و چهل سال بر اینحال بماندند و خدایتعالی من و سلوی برای ایشان
میفرستاد و بهر جا که فرود میآمدند سنگی با ایشان بود و موسی علیه السلام عصای خود را بر آن سنگ
میزد و دوازده چشمه برای اسباط دوازده گانه از آن جریان میگرفت و بهر سبطی چشمه جاری میشد چون
میخواستند بموضع دیگر نقل کنند آبها باز میگردید و بسنگ اندر میشد و آن سنگ را بر روی چهارپایان
حمل کرده روانه میشدند و آنجمله در آن بیابان طی بمردند مگر یوشع بن نون و کالیب بن یوقنا که از در آمدن
بارض مقدس اباء و امتناع نورزیدند و موسی و هارون نیز در طی برحمت الهی پیوستند و در احادیث بسیار
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است که خدایتعالی برای ایشان مکتوب

حیران ماندن بنی اسرائیل
در تیه

جلد دوم از کتاب امام محمد باقر علیه السلام

ومقدر فرموده بود که بارض مقدس داخل شوند و چون اجابت فرمان نکردند برخود ایشان حرام فرمود و مقدر نمود که فرزندان ایشان آن زمین اندر شوند لاجرم آنگروه بجمله در صحرای طی بمردند و فرزندان ایشان داخل شهر شدند با یوشع بن نون و کالیب بن یوفنا و خدا یتعالی هرچه را میخواهد محو میفرماید و هرچه را میخواهد اثبات مینماید و نزد اوست ام الکتاب و در روایت دیگر وارد است که فرزندان ایشان نیز بآن زمین مقدس در نیامدند بلکه فرزندزادکان ایشان درآمدند و نیز در آن کتاب از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که نیکو زمینی است زمین شام و بدمردمی هستند مردم آن و بدترین شهرهاست شهر مصر و این شهر زندان آنکسان است که یزدان از برای ایشان غضب افکند و درآمدن بنی اسرائیل بآن شهر هیچ علت نداشت مگر بسبب غضب خدای بر ایشان بعلت گناه ایشان چه خدا یتعالی با ایشان فرمان کرد که بارض مقدس یعنی شام که خدای از بهر شما مکتوب فرموده و ایشان اباء و امتناع ورزیدند و چهل سال در مصر و بیابانهای مصر حیران بماندند و بعد از چهل سال داخل شدند و بیرون شدن ایشان از مصر و درآمدن در شام خبر پس از توبت و انابت ایشان و خوشنودی یزدان از ایشان روی نداد و آنحضرت علیه السلام فرمود من مکروه میشمارم که از طعامی که در سفال مصر پخته شده باشد تناول نمایم و دوست نمیدارم سر خود را از گل مصر بشویم از آن بیم که مبادا خاکش باعث مذلت من گردد و غیرت مرا برطرف نماید و هم در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول خدا یتعالی وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً منقول است که فرمود در هنگامی بود که موسی از زمین تیه بیرون آمد و داخل معموره شدند بنی اسرائیل و گناهی کرده بودند خدا یتعالی خواست ایشان را اگر توبه کنند از آن گناه نجات بخشد و از ایشان درگذرد پس با ایشان گفت که چون بدر شهر برسید سجده کنید و بگوئید حطة تا گناه شما حط و زایل گردد آنگروه که نیکوکاران بودند چنان کردند و توبت ایشان مقبول گردید و آنانکه ستمکاران بودند بجای حطة حنطة حمراء یعنی گندم سرخ طلبیدند لاجرم عذاب بر ایشان نزول یافت و نیز در آن کتاب از حضرت جعفر صادق و امام محمد باقر صلوات الله علیهما منقول است که چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از مکه ظاهر شود و اراده کوفه فرماید منادی آنحضرت در میان اصحاب آنحضرت ندا کند که هیچکس توشه و آب با خود برندارد و سنگ حضرت موسی را با خود بردارد و آن سنگ بار یک شتر است بهر منزل که فرود آید چشمه از آن سنگ جاری گردد هر گرسنه و تشنه که بخورد سیر و سیراب گردد و توشه ایشان همین باشد تا گاهی که آنحضرت با اصحاب خود در نجف اشرف نزول اجلال فرمایند معلوم باد که مفسران اختلاف ورزیده اند که ارض مقدسه کدام است بعضی بیت المقدس و برخی دمشق و پاره فلسطین و جماعتی شام و گروهی طور و حوالی آنرا دانسته اند و نیز خلاف کرده اند که آیا موسی علیه السلام بارض مقدس درآمد یا درنیامد و از ظاهر احادیث معتبره چنان نمودار میشود که آنحضرت در تیه بعالم قدس ارتحال فرمود و یوشع بن نون وصی آنحضرت

بنی اسرائیل را از تیه بارض مقدس برد و نیز خلاف کرده اند که آیا حطه در تیه بود یا بعد از بیرون شدن از تیه اکثر ایشان بر آن عقیدت رفته اند که بنی اسرائیل بعد از بیرون رفتن مامور شدند که این چنین داخل درگاه بیت المقدس یا دروازه شهر اریحا بشوند و بنابراین صورت باید موسی علیه السلام در تیه قبه ساخته بود که روی بآن نماز میکردند و آنحضرت با ایشان فرمان کرد که از درگاه آن قبه از روی تواضع خم گردیده داخل شوند و در طلب آمرزش گناهان خود برآیند و با اینحالت مراد از سجود رکوع خواهد بود و بعضی بر آن رفته اند که مراد از سجود خضوع و شکستگی و تواضع است و بعضی گفته اند که مراد آن است که بعد از داخل شدن بسجده روند و طلب آمرزش نمایند و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و از مفسران خاصه و عامه نیز منقول است که چون معجزه عصا ظهور گرفت ساحران بحضرت موسی ایمان آوردند و فرعون مغلوب گردید لکن باز ایمان نیاورد و بر کفر خود باقی ماند و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مذکور است که بنی اسرائیل بحضرت موسی علیه السلام استغاثه کردند که دعا فرمای خدا یتعالی ما را از بلیه فرعون نجات بخشد پس خداوند تعالی وحی فرمود ای موسی ایشان را شب از مصر بیرون بر موسی عرض کرد پروردگارا دریا در پیش روی ایشان است چگونه این جماعت را از دریا عبور باشد خدا یتعالی فرمود دریا را فرمان میکنم که با طاعت تو باشد و برای تو شکافته میشود پس حضرت موسی بنی اسرائیل را شب هنگام برداشت و روانه ساحل دریا شد چون فرعون از رفتن ایشان با خبر شد با لشکر خویش بتعاقب ایشان برفت چون بکنار دریا رسیدند موسی علیه السلام بدریا خطاب فرمود که از بهر من بر شکاف گفت بی فرمان یزدان شکافته نمیشوم در اینحال طلیعه لشکر فرعون نمایان شدند بنی اسرائیل گفتند ما را فریب دادی و هلاک ساختی اگر میگذاشتی که آل فرعون ما را در بندگی میداشتند از آن بهتر بود که اکنون بدست ایشان پایمال و هلاک و دمار شویم موسی علیه السلام فرمود نه چنین است همانا پروردگار من با من است و مرا براه نجات هدایت میفرماید و سفاهت آن جماعت بر آنحضرت دشوار گردید و همی گفتند تو با ما وعده نهادی که دریا از بهر ما بشکافد اینک فرعون و لشکرش ما را دریابند موسی علیه السلام دعا کرد و خدا یتعالی وحی فرمود که عصا را بدریا بزن چون عصا را بدریا زد شکافته شد موسی و قوم موسی بدریا درآمدند در آنحال فرعون بکنار دریا رسید چون دریا را بر اینحال مشاهدت کردند با فرعون گفتند آیا از این حال در شگفت نیستی گفت من چنین کرده ام و بفرموده من دریا شکافته شد بدریا اندر شوید و از پی ایشان راه برگیرید چون فرعون و آنانکه با وی بودند همه بدریا درآمدند و بمیان دریا رسیدند یزدان تعالی بدریا امر فرمود تا ایشان را فرو گرفت و بجمله غرق شدند و چون فرعون را غرق دریا فرو گرفت گفت ایمان آوردم نیست خدائی بجز خدائیکه بنی اسرائیل باو ایمان آورده اند

ومن از مسلمانانم پس خداتیعالی فرمود اکنون ایمان می آوری وپیشتر عاصی بودی و در زمین فساد
میراندی پس امروز بدن ترا نجات میدهم میفرماید قوم فرعون همه بدریا فرو رفتند واحدی از ایشان
دیده نشد و از دریا بجهنم شدند و خداتیعالی بدن فرعون را به تنهائی بساحل بیفکند تا او را ببینند

مناجات جبرئیل علیه السلام

وبشناسند تا برای آنانکه بعد از او مانند آیتی باشد و در هلاکت او هیچکس را شک و شبهت نرود
وچون او را پروردگار خود میشمردند مردار او را در ساحل با ایشان نموار ساخت که مردم را عبرت
وموعظتی باشد ودیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
که در آن هنگام که فرعون طغیان کرده بود جبرئیل در حضرت پروردگار مناجات کرد پروردگارا
فرعون را مهلت میدهی ومیگذاری او دعوی خدائی میکند ومیگوید انا ربکم الاعلی خداتیعالی

گذشتن موسی و دیگر انبیا از ...

فرمود که این سخن را بنده مثل تو میگوید که میترسد چیزی از او فوت شود بعد از آن بعمل نتواند آورد
یعنی این مطالب در دستگاه قادر مختار و خالق لایزال که نه بدایت دارد و نه نهایت بجز شئی

احرام بستن موسی

شمرده نیست ووجود و عدمش مساوی است و در مقام قدرت بیک اشارت کن فیکون
میکردد واگر جمله کاینات کافر ومشرک بجز دند بر دامن الهیت و قدرت تامه ومشیت کامله

رفع کوه طور

گردی نمی نشیند ودیگر در کتاب مسطور بسند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که موسی بن عمران با هفتاد پیغمبر بر شترهای روحا گذشتند و همه را عباهای قطوانی یعنی کوفی
بر تن بود ولبیک عبدک وابن عبدک می گفتند وهم از آن حضرت مسطور است که موسی علیه السلام
از رمله مصر احرام بست و بر سنگستان روحا بود ومیگفت لبیک یا کریم لبیک ودیگر در آن کتاب از آنحضرت

شکستن موسی الواح را

علیه السلام نوشته است که وقتی از آنحضرت سؤال کردند کدام مرغ است که خداتیعالی در قرآن
یاد کرده است که یکمرتبه پرواز نمود ونخواهد نمود فرمود طور سینا است که خداتیعالی پاره از آنرا بر سر
بنی اسرائیل باز داشت با انواع عذابها که در آنکوه بود تا قبول کردند توریه را چنانکه خداتیعالی میفرماید

مأمور شدن موسی در طلب خضر

یاد کن آن وقتی را که کوه را بر کندیم و بر فراز سر بنی اسرائیل مانند سقفی باز داشتیم و ایشان گمان همی بردند
که بر سر ایشان فرو خواهد افتاد ودیگر در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست که چون موسی
سلام الله علیه الواح را بینداخت بر سنگی بخورد وبشکست آنچه شکسته شد آن سنگ فرو برد و در میان
سنگ بود تا حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله مبعوث گردید وآن سنگ بآنحضرت رسانید
ودیگر در کتاب مذکور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسطور است که روزی
حضرت موسی در میان اشراف بنی اسرائیل جلوس کرده بود ناگاه شخصی بآنحضرت گفت گمان ندارم
کسی بخدا از تو اعلم باشد موسی فرمود من نیز گمان ندارم پس خداتیعالی بموسی وحی فرستاد
بلکه خضر از تو اعلم است برو و او را پیدا کن هر جا که ماهی ناپیدا میشود خضر را در آنجا باز خواهی دید

وهم در آنکتاب از آنحضرت مرویست که چون موسی از خضر سؤالها کرد و پاسخ شنید بجائی شدند پرستوکی
در میان دریا صدا میکند و پرواز می نماید و پست و بلند میگردد حضرت خضر با موسی گفت هیچ میدانی
این پرستک چه میگوید همانا میگوید بحق آسمانها و زمین و پروردگار دریا که علم شما در مقام علم خدا نیست
مگر بمقدار آنچه من بمنقار خود از این دریا برگیرم بلکه کمتر در جلد مفدهم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر

مفارقت خضر با موسی علیه السلام

علیه السلام مرویست که چون موسی و خضر از هم مفارقت کردند موسی بخضر گفت مرا وصیتی بکن
خضر گفت اَلْزِم مالایَضُرُّكَ مَعَهُ شَيْءٌ کما لایَنْفَعُكَ مِنْ غَيْرِهِ شَيْءٌ اِیّاكَ وَاللَّجاجَةَ وَالْمَشْيَ
اِلی غَيْرِ حاجَةٍ وَالضِّحْكَ فی غَيْرِ تَعَجُّبٍ يابْنَ عِمْرانَ لاتُعَيِّرَنَّ اَحَداً بِخَطيئَتِهِ وَابْكِ عَلی خَطيئَتِكَ یعنی همیشه با خداوند
باش چه اگر با او باشی از هیچ چیز زیان نیابی چنانکه جز او از هیچ چیز سود نه بینی از لجاجت و دویدن
بسوی غیر حاجت و خندیدن بدون تعجب بپرهیز ای پسر عمران هرگز کسی را بخطای او نکوهش مکن بلکه
بر خطای خود گریستن کن ودیگر در کتاب مسطور از آنحضرت سلام الله علیه مرویست که ملک الموت
بر موسی علیهما السلام در آمد و بآنحضرت سلام فرستاد موسی گفت بچه کار آمدی گفت بقبض روح تو آمدم
اما مامور شده ام که هر وقت تو خود اراده فرمائی روح ترا قبض نمایم پس از آن ملک الموت بیرون رفت

وفات موسی علیه السلام

وبعد از مدتی موسی یوشع را طلب کرد و او را وصی خویش فرمود و از قوم خود غایب شد و در مدت غیبت
روزی بملکی چند برسید که قبری میکندند برسید این گور از بهر که اکس میکنید گفتند سوگند بخداتیعالی برای
بنده می کنیم که در حضرت یزدان بسیار گرامی است موسی فرمود که باید این بنده را نزد پروردگار منزلتی
بزرگوار باشد زیرا که هرگز قبری باین نیکوئی ندیده بودم فرشتگان عرض کردند ای برگزیده خدا میخواهی

در فضیلت ...

تو آن بنده باشی فرمود میخواهم عرض کردند پس باین گور در آی و بخواب و بحضرت کردگار خود متوجه شو
موسی علیه السلام بقبر اندر شد تا بنگرد چگونه است این وقت جای خود را در بهشت جاوید بدید و از خدا
مرگ طلبید و در همانجا روح شریفش را قبض کرده فرشتگان جسد مبارکش را دفن کردند وهم در آن کتاب
مسطور بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مذکور است که حضرت موسی سلام الله علیه
مناجات کرد پروردگارا مرا بآنچه قضا راندهٔ رضا دادم و خوشنودم آیا بزرگ را میمیرانی و کودک
خورد سال را میگذاری خداتیعالی وحی فرستاد ای موسی آیا خوشنود نیستی که من روزی دهنده

در سبب ...

ومتکفل ایشان باشم موسی عرض کرد خوشنودم تو نیکو وکیل و نیکو کفیلی ودیگر در کتاب مسطور است
که بنی اسرائیل بحضرت موسی علیه السلام شکایت کردند که پیسی در میان ما پیدا شده است پس
خداتیعالی بحضرت موسی وحی فرستاد امر کن بخوردن گوشت گاو و چغندر ودیگر در کتاب مسطور است
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که موسی سلام الله علیه از خداتیعالی سؤال نمود که اول
زوال شمس را که اول هنگام ظهر است باو بشناساند پس خداتیعالی فرشته را موکل ساخت

چون [illegible] زوال فرا رسد آنحضرت را اعلام نماید پس روزی آن ملک گفت ای موسی زوال شد موسی [illegible] گفت همانوقت که گفتم و تا این احوال را پرسش کردی آفتاب پانصد سال راه را در نوشت یعنی آنچند شدید الحرکت و سریع السیر است که در این اندک زمان پانصد سال راه نوشت

ذکر پاره اخبار که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بعضی مناجات و مواعظ و حکم حضرت موسی علیه السلام مأثور است

مناجات موسی با خدا

در کتاب [illegible] از ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرٰىةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ اَنَّ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَئَلَ رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ اَقَرِيبٌ اَنْتَ فَاُنَاجِيكَ اَمْ بَعِيدٌ فَاُنَادِيكَ فَاَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ يَا مُوسٰى اَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي فَقَالَ مُوسٰى فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ اِلَّا سِتْرُكَ قَالَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَاَذْكُرُهُمْ وَيَتَحَابُّونَ فِيَّ فَاُحِبُّهُمْ فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ اِذَا اَرَدْتُ اَنْ اُصِيبَ اَهْلَ الْاَرْضِ بِسُوءٍ ذَكَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ یعنی نوشته شده است در توراتی که تغییر نیافته است که موسی از پروردگار خود سؤال نمود آیا نزدیکی با من تا با تو آهسته راز گویم یا دوری تا ترا بخوانم و ندا نمایم پس خداوند بآنحضرت وحی فرستاد ای موسی من همنشین آنکس هستم که مرا یاد کند موسی عرض کرد پروردگارا در آنروز که جز سایه عرش تو و پرده جلال تو سایه نباشد کدام کس در سایه تو است فرمود آنانکه بیاد من باشند و من ایشانرا یاد میکنم و در رضای من باهم محبت میروند پس ایشان را دوست میدارم و ایشان آن گروه باشند که هر وقت خواهم مردم زمین را بعذابی پای کوب دمار و عقاب فرمایم ببرکت وجود ایشان باز میدارم و در کتاب حیوة القلوب در دنباله این حدیث مسطور است که موسی عرض کرد پروردگارا مرا حالی چند می افتد که ترا از آن بزرگتر میدانم که در آنحال یاد کنم فرمود ای موسی در همه حال مرا یاد کن که یاد من در همه حال نیکوست و ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام باین حدیث اشارت رفت معلوم باد شاید مراد حضرت موسی علیه السلام این باشد که آیا آداب خواندن تو این است که بروش نزدیکان ترا بخوانم و آهسته دعا نمایم یا بروش دعوت دوران فریاد کنیم فرمود مرا همنشین خود دانید و آهسته بخوانید چه موسی علیه السلام میدانست که خدایتعالی با علمیت بهمه چیز نزدیک است و از همه چیز قریب تر و ممکن است که این سؤال را مانند سؤال رؤیت از جانب خود کرده باشد در کتاب حیوة القلوب در حدیث حسن از حضرت امام محمد باقر

ایضا مناجات موسی

علیه السلام منقول است که در توریة مسطور است ای موسی من ترا از بهر پیغمبری خود بیافریدم و برگزیدم و برای طاعت خود نیرو بخشیدم و ترا بطاعت فرمان دادم و از معصیت خود نهی فرمودم اگر مرا اطاعت کنی ترا بر طاعت خود یاری نمایم و اگر با من معصیت بورزی ترا بمعصیت خود یاری نمی فرمایم ای موسی

مرا است منت بر تو در طاعت تو و مزد مرا است و در معصیت ورزیدن تو حجت مرا است ای موسی از من در پوشیده امر خود بترس تا عیوب ترا از عیون بپوشانم و در خلوتهای خود بیاد من باش و هنگام طلوع خواهشهای نفسانی و لذتهای خود جلالت و انتقام مرا در خاطر بسپار تا ترا در غفلتهای تو یاد کنم و از لغزشها محفوظ دارم و خشم خویش را از آنانکه من ترا برایشان مسلط داشته ام نگاه بدار تا غضب خود را از تو باز دارم و رازهای پوشیده مرا در دل خود پوشیده بدار و مدارای با دشمن من و دشمن خود را در علانیه ظاهر نمای و سر مرا نزد ایشان افشا مکن که ایشان مرا ناسزا گویند و تو در آنحال و ناسزا و گناه با ایشان شریک باشی موسی عرض کرد پروردگارا کدام کس در حظیرهٔ قدس ساکن میشود فرمود آنانکه دیدهٔ ایشان نگران زنا نشده و اموال ایشان بار با و سود مخلوط نگردیده و در امر حق رشوه نگرفته اند و دیگر در ثواب الاعمال و حیوة القلوب از حضرت ابی جعفر علیه السلام منقول است قَالَ كَانَ فِي مَا نَاجَى اللهُ مُوسٰى عَلَى الطُّورِ اَنْ يَا مُوسٰى اَبْلِغْ قَوْمَكَ اَنَّهُ مَا يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي وَمَا تَعَبَّدَ لِيَ الْمُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي وَمَا تَزَيَّنَ لِيَ الْمُتَزَيِّنُونَ بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا عَمَّا بِهِمُ الْغِنَا عَنْهُ قَالَ فَقَالَ يَا مُوسٰى يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ فَمَاذَا اَثَبْتَهُمْ عَلَى ذٰلِكَ فَقَالَ يَا مُوسٰى اَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي فَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْاَعْلٰى لَا يُشْرِكُهُمْ فِيهِ اَحَدٌ وَاَمَّا الْمُتَعَبِّدُونَ لِي بِالْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي فَاِنِّي اُفَتِّشُ النَّاسَ عَنْ اَعْمَالِهِمْ وَلَا اُفَتِّشُهُمْ حَيَاءً مِنْهُمْ وَاَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ اِلَيَّ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا فَاِنِّي اُبِيحُهُمُ الْجَنَّةَ بِحَذَافِيرِهَا يَتَبَوَّؤُنَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاؤُنَ فرمود از جمله کلماتیکه خدایتعالی در کوه طور با موسی علیه السلام مناجات نمود این بود ای موسی قوم خود را تبلیغ کن تقرب نیابند تقرب جویندگان بحضرت من بمانند گریستن از ترس من و عبادت نمی کنند عبادت کنندگان بمانند پرهیزکاری از آنچه من حرام فرموده ام یعنی معنی عبادت اطاعت فرمان است و زینت نمی یابند زینت کنندگان بمانند ترک نمودن ایشان آنچه را که در دار دنیا نیاز مند آن نباشند موسی عرض کرد که ای بخشنده ترین بخشندگان این جماعت را بر این اعمال چه مزد و ثواب میدهی فرمود ای موسی اما آنانکه بگریستن از بیم من بمن تقرب جویند مقام ایشان در برترین منازل بهشت خواهد بود و هیچکس در این رتبت با این جماعت شراکت نجوید اما آنکسان که بترک محرمات من بمن تقرب خواهند همانا من در قیامت از اعمال مردم تفتیش میفرمایم لکن از تفتیش احوال ایشان شرم میگیرم و اما آنانکه بترک دنیا بحضرت من تقرب خواهند تمامت بهشت را برای ایشان مباح میگردانم تا بهر جا که خواهند سکون گیرند و دیگر در کتاب معالم العبر از ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مرویست قَالَ قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلٰهِي مَنْ اَصْفِيَاؤُكَ مِنْ خَلْقِكَ قَالَ النَّدِيُّ الْكَفَّيْنِ الْبَرِيُّ الْقَدَمَيْنِ يَقُولُ صَادِقًا وَيَمْشِي هَوْنًا فَاُولٰئِكَ يَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا يَزُولُونَ قَالَ اِلٰهِي فَمَنْ يَنْزِلُ دَارَ الْقُدْسِ عِنْدَكَ قَالَ الَّذِينَ لَا تَنْظُرُ اَعْيُنُهُمْ اِلَى الدُّنْيَا وَلَا يُذِيعُونَ اَسْرَارَهُمْ فِي الدِّينِ وَلَا يَاْخُذُونَ عَلَى الْحُكُومَةِ الرُّشَا الْحَقُّ فِي قُلُوبِهِمْ وَالصِّدْقُ عَلَى اَلْسِنَتِهِمْ فَاُولٰئِكَ فِي سِتْرِي فِي الدُّنْيَا وَفِي دَارِ الْقُدْسِ عِنْدِي

فرمود موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد الهی برگزیدگان از آفریدگان تو کیست فرمود آنکسان باشند
که دست و قدم ایشان برای مردمان باثمر باشد و بصدق و راستی سخن کنند و برفق و ملایمت قدم برگیرند
وایشان مردم چنان ثابت و بر دوام هستند که اگر جبال را زوال افتد در ارکان ثبات و دوام ایشان تزلزل راه
نکند موسی عرض کرد الهی کدام مردم در سرای قدس بهشت جاوید در حضرت تو نزول یابند فرمود آنانکه
بدینا تنگر ند و اسرار دینی خود را فاش نکردانند و در حکومت و احقاق حقوق اخذ رشوت نفرمایند دلهای ایشان
آکنده بحق و زبانهای ایشان آراسته بصدق باشد و چنین مردمی هر دار دنیا در پرده حفظ و حراست و در ظل عنایت
و عطوفت محفوظ و در آخرت در بهشت قدس در حضرت من محفوظ هستند و دیگر در حیات القلوب در حدیث
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدای تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که مرا دوست
بدار و نزد خلق من دوست بگردان موسی عرض کرد پروردگارا تو خود میدانی که هیچکس نزد من از تو محبوب‌تر نیست
اما دلهای بندگانرا چگونه خدای تعالی بدو وحی فرستاد که نعمتهای مرا بیاد ایشان بیاور تا مرا دوست بدارند
و از این پیش در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام باین حدیث اشارت رفت و دیگر در کتاب مسطور
و بجار از حضرت امام باقر صلوات الله علیه منقول است که خدای تعالی بموسی علیه السلام وحی نمود هر گاه یکی
از بندگان من بیک حسنه بمن تقرب جوید او را در بهشت حکم دهم تا هر کجا خواهد باو بدهند عرض کرد آن حسنه
کدام است فرمود آن است که در حاجت برادر مؤمن خود راه سپارد و دیگر در کتاب مزبور در حدیث معتبر
از آنحضرت مسطور است که موسی علیه السلام مناجات کرد پروردگارا کدام یک از بندگانرا مبغوض‌تر دشمن میداری
فرمود آنکس که در شب مانند مردار در فراش خواب بخسبد و روز خود را ببطالت بپای گذارد عرض کرد پروردگارا
چه ثواب دارد کسیکه بیمار را عیادت کند فرمود فرشته را بروی متوکل فرمایم که او را در قبر عیادت کند
تا محشور گردد عرض کرد پروردگارا چه ثواب دارد کسیکه مرده را بشوید فرمود او را از گناهان بیرون می‌آورم
مانند آنروز که از مادر زاده باشد پرسید پروردگارا چه ثواب دارد آنکس که جنازه مؤمنی را تشییع نماید فرمود
فرشته چند را بروی موکل سازم که ایشانرا علمها باشد که از محشر او را مشایعت نمایند پرسید چه ثواب دارد
کسیکه فرزند مرده را تعزیت گوید فرمود او را در سایه عرش جای میدهم در آنروز که سایه بجز سایه عرش نباشد
و دیگر در کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که حضرت موسی علیه السلام
با پروردگار خود مناجات کرد و عرض نمود پروردگارا کدام یک از آفریدگان را دشمن‌تر داری
فرمود آنکس که مرا متهم دارد فرمود موسی عرض کرد پروردگارا از مخلوق تو کسی باشد که ترا متهم دارد
فرمود آری آنکس که از من طلب خیر میکند و من آنچه خیر او در آن است از بهر ششن مقدر میگردانم و با آن
خوشنود نمی‌گردد و مرا متهم میدارد و باین حدیث از این پیش اشارت رفت و دیگر در کتاب مسطور

۸۷ بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه مذکور است که موسی علیه السلام مناجات کرد پروردگارا مرا وصیتی کن
فرمود وصیت میکنم ترا بمن و برعایت حق من و عدم نافرمانی من و آنحضرت سه دفعه این سؤال کرد و خدای تعالی
چنین جواب فرمود چون در مرتبه چهارم عرض کرد پروردگارا مرا وصیت کن فرمود وصیت میکنم ترا برعایت
حق مادر بار دیگر سؤال کرد باز جواب شنید و در مرتبه ششم پرسید فرمود وصیت میکنم ترا برعایت حق پدر
تو امام علیه السلام میفرماید باین سبب گفته اند دو ثلث نیکی برای مادر و یک ثلث برای پدر است
و دیگر در معالم العبر و حیات القلوب بسند معتبر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که فرمود
إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ حُبِسَ عَنْهُ الْوَحْيُ ثَلَاثِينَ صَبَاحاً فَصَعِدَ عَلَى جَبَلٍ بِالشَّامِ يُقَالُ لَهُ أَرِيحَا فَقَالَ يَا رَبِّ لِمَ
حَبَسْتَ عَنِّي وَحْيَكَ وَكَلَامَكَ لِذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ فَهَا أَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَاقْتَصَّ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا وَإِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ
عَنِّي وَحْيَكَ وَكَلَامَكَ لِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَعَفْوُكَ الْقَدِيمُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَتَدْرِي لِمَ
خَصَصْتُكَ بِوَحْيِي وَكَلَامِي مِنْ بَيْنِ خَلْقِي فَقَالَ لَا أَعْلَمُهُ يَا رَبِّ قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى خَلْقِي
اطِّلَاعَةً فَلَمْ أَرَ فِي خَلْقِي أَشَدَّ تَوَاضُعاً مِنْكَ لِي ثُمَّ خَصَصْتُكَ بِوَحْيِي وَكَلَامِي مِنْ بَيْنِ خَلْقِي قَالَ
فَكَانَ مُوسَى إِذَا صَلَّى لَمْ يَنْفَتِلْ حَتَّى يُلْصِقَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ بِالْأَرْضِ وَخَدَّهُ الْأَيْسَرَ بِالْأَرْضِ
یعنی سی صباح وحی از موسی بن عمران حبس شد و آنحضرت بر فراز کوهی در شام که اریحا نام داشت برشد و عرض کرد
پروردگارا از چه روی وحی و کلام خود را از من حبس کردی آیا بسبب گناهی است که از من روی داد پس هم اکنون
من در حضور تو ایستاده‌ام چندان مرا عقاب فرمای که خوشنود گردی و اگر برای گناهان بنی اسرائیل حبس فرمودی
عفو و بخشش قدیم تو در حق ایشان مسلت مینمایم خدای تعالی بآنحضرت وحی فرستاد ای موسی میدانی چرا ترا
از میان تمامت آفریدگان خود بوحی و سخن کردن اختصاص داده‌ام عرض کرد پروردگارا نمیدانم فرمود ای موسی
علم من بجمله آفریدگان احاطه کرده است و در میان ایشان هیچکس را ندیدم که شکستگی و تواضع و خاکساری
او در حضرت من از تو بیشتر باشد لهذا ترا بوحی و کلام خود مخصوص نمودم و چنان بود که موسی علیه السلام هر وقت
نماز بگذاشتی از جای نماز خویش برنخاستی تا گونه راست و گونه چپ خود را بر زمین گذاشتی بنده نگارنده گوید
خضوع و خشوع مطلقا اسباب ترقی ظاهری و باطنی مخلوق است چنانکه اگر درست بنگرند هر کس خاضع‌تر است
بلندتر است در تمام آفرینش هیچکس بخضوع حضرت ختمی مرتبت و اوصیای او نیست و مالک دنیا و آخرت هستند
در عالم ظاهر نیز هر کس خاضع‌تر است رفعتش بیشتر است مثلا سلاطین جهان بالنسبه بمقامات عالیه خودشان
از تمامت آن مردم که در تحت سلطنت و حکومت ایشان هستند خاضع‌تر و رئوف‌ترند و از این مقام که فرود آیم
ابنای ملوک و اجله وزراء و امراء بحسب درجات خودشان بهمین حالت و روییت باشند و در طبقه علما بلکه تمامت
اصناف عالم چون بنگریم بالنسبه با آنانکه از ایشان فروترند در این صفت مزیت دارند محققا علمای اعلام که صاحب
مسند سلطنت حقیقی هستند هر یک در علم و زهد و فضل و قدس برترند در فروتنی و شکستگی و تواضع مسلم‌ترند

و سلاطین

وسلاطین که مالک الرقاب هستند از وزراء و امراء متواضع‌تر بوده و فروتن‌تر و همچنین تمامت حکام و امراء و رؤسا از محکومین و مأمورین و مرؤسین متواضع‌ترند حتی هر معماری از بنا و استادی از شاگرد و مزدوری متواضع‌تر است و اگر وقتی بدون مقدمه تابع متبوع و ماموری آمر گردد البته مفاسد بزرگ روی نماید چنانکه این بوده شد بارها

ذکر بعضی اخبار که از حضرت باقر علیه السلام در باب پاره حالات خضر و یوشع و حزقیل علیهم السلام وارد است

حکایت چشمهٔ حیات

در کتاب حیات القلوب با سانید موثقه حسنهٔ معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون ذوالقرنین شنید که در دنیا چشمه ایست که هر کس از آن چشمه بیاشامد تا گاهی که صور را بدمند زنده میماند در طلب آن چشمه روی براه نهاد خضر سپهسالار لشکر وی بود و او را از جمله لشکر خود بیشتر دوست میداشت پس همچنان برفتند تا بجائی رسیدند که سیصد و شصت چشمه در آنجا بود پس ذوالقرنین سیصد و شصت تن از یاران خود را طلب کرد و خضر علیه السلام در شمار ایشان بود و هر یک را ماهی نمک سوده بداد و گفت هر یک ماهی خود را در یکی از این چشمها بشوئید و برای من بیاورید خضر چون ماهی خود را بآن چشمه فرو برد زنده شد و از دست وی رها گردیده بمیان آب برفت خضر جامهٔ خود را از تن بیداخت و خویشتن را در طلب ماهی بآب در افکند و مکرر سر بآب فرو برد و از آن آب بخورد و ماهی بدستش در نیامد و بیرون آمد چون بخدمت ذی القرنین باز گردیدند و ماهیان را جمع نمود گفت یکی کم است تفحص کنید تا معلوم گشت که خضر ماهی خود را باز نیاورده است چون خضر را طلب کرد و از آن حضرت پرسش نمود حضرت قصهٔ ماهی را باز راند ذوالقرنین فرمود تو چه کردی گفت من از پی آن ماهی بآب فرو رفتم و ماهی را نیافته بیرون آمدم پرسید از آن آب بیاشامیدی گفت آری و از آن پس هر چند ذوالقرنین در طلب آن چشمه برآمد نیافت و با خضر گفت همانا تو بهر آن چشمه خلق شده بودی و برای تو مقدر شده بود

در باب گنج زیر دیوار

و دیگر در کتاب مزبور با سانید بسیار معتبر از حضرت امیرالمؤمنین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا صلوات الله و سلامه علیهم منقول است که گنج آن دو پسر که در زیر دیوار بود لوحی از طلا بود که این مواعظ را در آن نقش کرده بودند لا اله الا الله محمد رسول الله عجب دارم از کسیکه بداند مرگ حق است چگونه مسرور میباشد و عجب دارم از آنکس که بقضا و قدر خدا ایمان دارد چگونه نمیترسد و بروایت دیگر چگونه اندوهناک میشود از بلاها و عجب دارم از کسی که جهنم را بیاد میآورد چگونه میخندد و عجب دارم از کسیکه به بیند دنیا را و گردیدن دنیا را از حالی بحالی چگونه دل بدنیا می‌بندد و بروایت دیگر عجب دارم از کسیکه بحساب آخرت یقین دارد چگونه گناه میکند و آنکس را که عقل ربانی و فرد یزدانی روزی شده است سزاوار است که متهم نگرداند خدا را در آنچه مقدر فرموده است

یعنی تصدیق کند که البته خیر او در آن است و در دیر رسیدن روزی خود بر خداوند اعتراض نکند و از این پیش در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه بهمین تقریب باین حدیث اشارت شد و در کتاب مسطور بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است سوگند بخدای که آن گنج از طلا و نقره نبود و جز لوحی که این چهار کلمه در آن بود نبود منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست محمد رسول من است عجب دارم از کسیکه بمرگ یقین داشته باشد چرا دندانش بخنده نمایان میگردد و عجب دارم از آنکس که بتقدیر یقین داشته باشد از چه روی غم روزی میخورد یا چرا اکراه میکند که خدا روزی او را دیر خواهد فرستاد و عجب دارم از آنکس که نشأهٔ دنیا را می‌بیند چگونه منکر نشأهٔ آخرت میشود معلوم باد که در باب حضرت خضر و موسی در میان مورخین و مفسرین اختلاف رفته است مورخین میگویند آن موسی که با خضر علیهما السلام ملاقات کرد موسی اول بود نه موسی بن عمران زیرا که موسی بن عمران از خضر علیه السلام اعلم بود و مفصل این خبر و اخبار حضرت موسی و بنی اسرائیل در مجلدات ناسخ التواریخ تألیف پدر نامور مرحوم مبرور لسان الملک اعلی الله مقامه مسطور است و دیگر در کتاب مسطور از حضرت باقر سلام الله علیه در حدیث معتبر منقول است که زن موسی علیه السلام بر یوشع بن نون سلام الله علیه خروج نمود و بر زرافه سوار شد که جانوری است که بشتر و گاو و پلنگ شبیه است و در اول روز زن موسی غالب و در آخر روز وصی موسی بروی فیروز شد آنگاه پاره از حاضران بیوشع عرض کردند او را سیاست فرمای یوشع گفت چون موسی در کنار او خفته است من حرمت موسی را در حق او رعایت میکنم و انتقام او را با خدا میگذارم راقم حروف گوید سخت شبیه است این داستان با وقعهٔ جمل و عایشه با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و دیگر در کتاب مسطور از حضرت باقر علیه السلام منقول است که شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد هر سنگی را که از روی زمین برمیداشتند از زیرش خون تازه میجوشید تا طلوع صبح و همچنین بود شبی که یوشع بن نون در آن شب شهید گردید راقم حروف عرضه میدارد در باب وفات و شهادت یوشع بی تأمل شاید بود و العلم عند الله و دیگر در کتاب مسطور بسند حسن منقول است که حمران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید آیا چیزی در بنی اسرائیل بوده است که در این امت مانندش نباشد آنگاه از تفسیر این آیت و انی و لات سؤال کرد اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ آیا نظر نمی‌کنی بداستان آن جماعت که بیرون شدند از خانهای خود از بیم مرگ و ایشان چند هزار تن بودند پس یزدان بایشان فرمان کرد بمیرید و از آن پس ایشان را زنده گردانید بدرستیکه خدای تعالی بر جمله مردمان صاحب فضل و احسان است لکن اکثر مردم شکر او را نمیگذارند با جمله حمران پرسید بعد از آنکه زنده شدند همان مقدار بزیستند که مردمان در همان روز ایشان را دیدند و بجانهای خود برگشتند

بمردند فرمود بلکه زنده شدند و بخانهای خود باز شدند و سکون کرفتند و زنها بنکاح در آوردند و مدتها
زنده بماندند و از آن پس با جلهای خود بمردند و آنانکه در این امت در هنکام رجعت زنده خواهند شد چنین
خواهند بود راقم حروف کوید این حکایت نیز بر حقیقت رجعت شاهدی بزرک و مخالفین را طاردی استوار است
چه احادیث مکرره وارد است که هر چه در بنی اسرائیل روی داده در این امت واقع میشود و نیز در کتاب مسطور
در حدیث معتبر حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مأثور است که چون تفسیر آیهٔ مذکوره را
از ایشان پرسیدند فرمودند که ایشان مردم شهری از شهرهای شام و هفتاد هزار خانه بودند و طاعون
در میان ایشان نمایان شد و هر وقت اثر طاعون ظاهر میکشت توانکران که نیروی حرکت داشتند
بیرون میرفتند و مردم پریشان از ناتوانی در شهر میماندند و آنانکه می ماندند بسیار میمردند و آن کسان که
بیرون میرفتند کمتری مردند لاجرم آنانکه بیرون می شدند میکفتند اکر در شهر بجای میماندیم بسیار بهلاک ودمار
میرسیدیم و آنها که در شهر میماندند میکفتند اکر از شهر بیرون میشدیم این چند از ما نمی مردند پس رای ایشان
بر این قرار یافت که چون نشان طاعون نمایان کردد همه از شهر کریزان کردند و چون مرتبی دیکر نشان
طاعون نمودار شد از شهر خویش همه بیرون شدند و در بلدان و امصار همی بکشتند تا بشهری ویران
رسیدند که مردمش همه از بلای طاعون تباه شده بودند و خانهای ایشان از صاحبانش خالی مانده بود
پس بارهای خود را در آنشهر فرود آوردند و بجمله در آنشهر سکون ورزیدند آنکاه خدای تعالی فرمود همه بمیرید
و در یکساعت بمردند و مرده بماندند تا استخوان شدند و آنشهر در سر راه کاروانیان بود و مردم قافله استخوانهای
ایشانرا از جلو راه دور کرده بیک موضع جمع نمودند پس از آن یکی از پیغمبران بنی اسرائیل که حزقیلش نام بود
از آن مکان عبور فرمود چون آن استخوانهای فرسوده را نکران شد فراوان بکریست و عرض کرد
پروردکارا اکر خواهی در اینساعت ایشانرا زنده میتوانی فرمود چنانکه ایشانرا در یکساعت بمیرانیدی
تا شهرهای ترا آباد کنند و بندکان تو از ایشان بوجود آیند و با دیکر عبادت کنندکان بپرستش تو قیام
ورزند پس خدای تعالی بدو وحی نمود که آیا میخواهی ایشانرا زنده فرمایم عرض کرد آری ای پروردکار من
پس خداوند اسم اعظم را بدو وحی فرمود که مرا باین نام بخوان تا ایشانرا زنده فرمایم چون حزقیل اسم اعظم
الهی را بخواند استخوانها را همی بدید که بسوی یکدیکر پرواز میکردند تا بدنهای ایشان درست شد و همه
بهدیکر نظر میکردند و تسبیح و تهلیل میکفتند حزقیل علیه السلام کفت کواهی میدهم که خدای تعالی
بهمه چیز قادر است

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام درباره حالات حضرت الیاس و لقمان و اشموئیل وارد است

در کتاب حیوة القلوب در حدیث معتبر از موسی بن اکیل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول میباشد
که روزی بدر سرای آنحضرت رفتم و خواستم رخصت حاصل کرده بحضرتش تشرف جویم ناکاه صدای مبارک
آنحضرت را بشنیدم که بکلامی جز عربی تکلم میفرمود ما را کمان رفت که لغت سریانی است پس آنحضرت بسیار
بکریست و ما نیز بدان کریستن بکریدیم پس غلامی بیرون آمد و ما را بار داد چون در آمدیم من عرض کردم
فدای تو شوم ما بر در سرای شدیم که بسخنی تکلم میفرمودید که عربی نبود و ما را آن توهم رفت که سریانی است
تو کریستی و ما نیز بکریهٔ تو بکریستیم فرمود آری بخاطر آوردم الیای پیغمبر علیه السلام را که از عباد پیغمبران
بنی اسرائیل بود و دعائیکه آنحضرت در سجده میخواند من خواندم و شروع فرمود بخواندن آن دعا بزبان
سریانی سوکند بخدای که هیچیک از علمای یهود و نصاری را ندیدم که بآن فصاحت قرائت نمایند
پس بعربی برای ما ترجمه نمود و فرمود که در سجده میکفت أَتُرَاكَ مُعَذِّبِي وَقَدْ أَظْمَأْتُ لَكَ هَوَاجِرِي
أَتُرَاكَ مُعَذِّبِي وَقَدْ وَضَعْتُ لَكَ فِي التُّرَابِ وَجْهِي أَتُرَاكَ مُعَذِّبِي وَقَدِ اجْتَنَبْتُ لَكَ الْمَعَاصِيَ أَتُرَاكَ
مُعَذِّبِي وَقَدْ أَسْهَرْتُ لَكَ لَيْلِي یعنی آیا می بینی خود را که مرا عذاب فرمائی با اینکه در روزه داشتن برای تو در هواهای
کرم عطشان بپایان بردم آیا خود را عذاب کننده من می بینی با اینکه در پیشکاه تو روی نیاز بر خاک مالیده ام
آیا می بینی خود را که مرا معذب داری با اینکه محض رضا و خوشنودی تو از ارتکاب معاصی و لذات آن دوری
کرفته ام آیا می بینی خود را که مرا بعذاب کیری با اینکه شبهای خود را برای توبه به بیداری کذرانیده ام پس
خدای تعالی باو وحی فرستاد که سر بردار که من ترا عذاب نمی کنم پس الیا مناجات کرد که پروردکارا اکر بکوئی
من ترا عذاب میکنم و از آن پس کنی چه خواهد شد آیا نیستم من بندهٔ تو و تو پروردکار من پس خدای تعالی وحی فرمود
که سر بردار من بوعده که نهاده ام البته وفا میکنم و بروایت دیکر این حدیث بعینه از حضرت صادق علیه السلام
مرویست و در آن روایت بجای الیا الیاس مسطور است و دیکر در کتاب مسطور و کتاب اصول کافی
و دیکر کتب اخبار از حضرت ابی جعفر ثانی امام محمد تقی صلوات الله علیه مرویست که فرمود قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ بَيْنَا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قُيِّضَ لَهُ فَقَطَعَ عَلَيْهِ أُسْبُوعَهُ حَتَّى
أَدْخَلَهُ إِلَى دَارٍ جَنْبَ الصَّفَا فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَكُنَّا ثَلَاثَةً فَقَالَ مَرْحَباً يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي وَقَالَ بَارَكَ اللهُ فِيكَ يَا أَمِينَ اللهِ بَعْدَ آبَائِهِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْنِي
وَإِنْ شِئْتَ فَأَخْبَرْتُكَ وَإِنْ شِئْتَ سَلْنِي وَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ وَإِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِي وَإِنْ شِئْتَ
صَدَقْتُكَ قَالَ كُلَّ ذَلِكَ أَشَاءُ قَالَ فَإِيَّاكَ أَنْ يَنْطِقَ لِسَانُكَ عِنْدَ مَسْأَلَتِي بِأَمْرٍ تُضْمِرُ لِي غَيْرَهُ قَالَ
إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ مَنْ فِي قَلْبِهِ عِلْمَانِ يُخَالِفُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ وَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبَى أَنْ يَكُونَ لَهُ
عِلْمٌ فِيهِ اخْتِلَافٌ قَالَ هَذِهِ مَسْأَلَتِي وَقَدْ فَسَّرْتَ طَرَفاً مِنْهَا أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ
اخْتِلَافٌ مَنْ يَعْلَمُهُ قَالَ أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ فَعِنْدَ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَمَّا مَا لَا بُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ فَعِنْدَ

الاوصیاء قال ففتح الرجل عجرته واستوی جالساً وتهلل وجهه وقال هذه اردت ولها اتیت زعمت
ان لا علم ما لا اختلاف فیه من العلم عند الاوصیاء فکیف یعلمونه قال کما کان رسول الله صلی الله علیه وآله
یعلمه الا انهم لا یرون ما کان رسول الله صلی الله علیه وآله یری لانه کان نبیاً وهم محدثون
وانه کان یفد الی الله جل جلاله فیسمع الوحی وهم لا یسمعون

حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود روزی پدرم امام محمد باقر علیه السلام در طواف بود ناگاه مردی که عمامه
بر بسته و ذقن را در پیچیده با آنحضرت باز خورد و طواف آنحضرت را قطع کرد و آنحضرت را بجانبه که پهلوی صفا بود
ببرد و بمن فرستادند و مرا طلبیدند و بیرون از ما سه تن هیچکس نبود پس دست خود بر سر من بر نهاد و گفت مرحبا
ای فرزند رسول خدای ای کسیکه بعد از پدران خودش امین خداوند است خداوند برکت دهد در علوم و کمالات
تو بعد از پدرت آنگاه با پدرم روی کرد و گفت اگر میخواهی تو مرا خبر گوی و اگر میخواهی من ترا خبر میدهم و اگر میخواهی
تو از من سؤال کن و اگر میخواهی من از تو سؤال میکنم و اگر میخواهی تو بصدق من سخن بگوی و اگر میخواهی من بصدق تو
سخن کنم پدرم فرمود همه را میخواهم گفت پس زنهار در آن هنگام که من از تو سؤال مینمایم چیزی را بزبان نیاوری
که در دلت غیر از آنرا احتمال دهی کنایت از اینکه عدم توافق زبان و جنان بسبب عدم بصیرت و علم بحقیقت است
و اینحال از شؤونات علمای حقه خارج است پدرم فرمود اینکار را آنکس کند که در دلش دو علم مخالف یکدیگر باشد
و علمش از روی اجتهاد و گمان باشد یعنی شأن علمای ظاهر چنین است و در علم خدائی اختلاف نباشد گفت
سؤال من همین بود و پاره از آنرا از بهر من تفسیر نمودی اکنون مرا خبر ده آن علمی که در آن اختلافی نیست کدام کس
میداند پدرم فرمود تمامت آن علم در حضرت خداوند است و آنچه برای امر معاش و معاد مردمان ضرورت
دارد در خدمت اوصیای پیغمبران است اینوقت آنمرد نقاب از صورت برگشود و راست بنشست و از شادی
و سرور چهره اش درخشان و دندانش خندان گردید گفت من همین را میخواستم و برای این بیامده ام همانا
چنان میدانی که آن علمی که در آن اختلافی نیست و برای مردم ضرورت دارد نزد اوصیا میباشد باز گو اوصیا
چگونه میدانند فرمود بآن نظر یکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا میدانست ایشان نیز میدانند و بایشان
الهام میرسد و صدای ملک را میشنوند مگر اینکه ایشان ملک را نمی بینند چنانکه رسول خدای میدید چه او پیغمبر بود
و ایشان محدث یعنی از ملک سخن گفته شده اند پیغمبر بمعراج میرفت و بدون واسطه کلام حق را می شنید و ایشان
آن معنی حاصل نمی گردید فقال صدقت یا ابن رسول الله سأتیک بمسألة صعبة اخبرنی
عن هذا العلم ما له لا یظهر کما کان یظهر مع رسول الله صلی الله علیه وآله قال فضحک ابی
علیه السلام وقال ابی الله ان یطلع علی علمه الا ممتحناً للایمان به کما قضی علی رسول الله ان یصبر
علی اذی قومه ولا یجاهدهم الا بامره فکم من اکتتام قد اکتتم به حتی قیل له اصدع بما تؤمر و
اعرض عن المشرکین وایم الله لو صدع قبل ذلک لکان آمناً ولکنه انما نظر فی الطاعة وخاف

الخلاف فلذلک کفّ فوددت ان عینیک تکون مع مهدی هذه الامة والملائکة بسیوف
آل داود بین السماء والارض تعذب ارواح الکفرة من الاموات وتلحق بهم ارواح اشباههم
من الاحیاء ثم اخرج سیفاً قال ها ان هذا منها قال فقال ابی ای والذی اصطفی
محمداً علی البشر قال فرد الرجل اعتجاره وقال انا الیاس ما سألتک عن امرک
وبی منه جهالة غیر انی احببت ان یکون هذا الحدیث قوة لاصحابک

یعنی آنشخص گفت یا ابن رسول الله براستی سخن بیاراستی هم اکنون از مسئله دشوار پرسش میکنم باز گوی
از چه روی اکنون علم اوصیا پنهان و چرا تقیه مینمایند و بهمه کس چنانکه پیغمبر اظهار میفرمود نمیفرمایند پدرم بخندید
و فرمود خدا ایتعالی نخواسته است که بر علم خود آگاه گرداند مگر کسی را که دلش را بایمان امتحان فرموده باشد
چنانکه سالها پیغمبر صلی الله علیه و آله بامر الهی در مکه بر آزار قوم خود شکیبائی فرمود و رخصت نیافت که با ایشان
جهاد فرماید و مدتی دین خود و پیغمبری خود را از قوم خود پوشیده میداشت تا خدای تعالی بآنحضرت وحی فرمود
که ظاهر و آشکار بدار آنچه را بدان امر کرده ایم و از مشرکان اعراض کن و حال آنکه سوگند باخدای اگر پیشتر هم
میگفت از گزند آنها امین بود برای این نگفت که میخواست وقتی بفرماید که بامر او اطاعت کنند و از مخالفت
مردمان ترسان بود و باین سبب از اظهار فرمودن کناره گرفت ما نیز اظهار نمی کنیم که میدانیم اطاعت ما را
نمی کنند و از جانب خداوند مامور بجهاد با ایشان نیستیم دوست همیدارم که بچشم خود به بینی آنزمان را که مهدی
این امت ظاهر میشود و فرشتگان شمشیرهای آل داود را در میان آسمان و زمین برکشند و ارواح کافران گذشته را
در میان هوا عذاب کنند و ارواح اشباه ایشان را از زنده ها بآنها ملحق دارند پس آنشخص شمشیری بیرون
آورد و گفت این شمشیر از آن شمشیرها و من نیز از انصار آنحضرت خواهم بود پدرم فرمود بلی بحق آن خداوندیکه
محمد را از همه آفریدگان برگزیده است چنین است که میگوئی اینهنگام آنمرد دیگر باره نقاب را بر چهره خود
بربست و گفت منم الیاس آنچه از تو در کار تو پرسیدم نه آن بود که مرا در آن جهلی باشد و شما را نشناخته ام
لکن میخواستم قوت ایمان اصحاب تو بشود وسأخبر بآیة انت تعرفها ان خاصموا فیها فلجوا
قال فقال له ابی علیه السلام ان شئت اخبرتک بها قال قد شئت قال ان شیعتنا ان قالوا
لاهل الخلاف لنا ان الله عز وجل یقول لرسول الله صلی الله علیه وآله انا انزلناه فی لیلة
القدر الی آخرها فهل کان رسول الله صلی الله علیه وآله یعلم من العلم شیئاً لا یعلمه فی تلک اللیلة
او یأتیه به جبرئیل علیه السلام فی غیرها فانهم سیقولون لا فقل لهم فهل کان لما علم بدّ من ان یظهر
فیقولون لا فقل لهم فهل کان فیما اظهر رسول الله صلی الله علیه وآله من علم الله عز ذکره
اختلاف فان قالوا لا فقل لهم فمن حکم بحکم الله فیه اختلاف فهل خالف رسول الله صلی الله علیه وآله
فیقولون نعم فان قالوا لا فقد نقضوا اول کلامهم فقل لهم ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم

فَإنْ قالُوا مَنِ الرّاسِخُونَ فِي العِلْمِ فَقُلْ مَنْ لا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ فَإنْ قالُوا فَمَنْ هُوَ ذاكَ فَقُلْ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صاحِبَ ذٰلِكَ فَهَلْ بَلَّغَ أوْ لا فَإنْ قالُوا قَدْ بَلَّغَ فَقُلْ فَهَلْ ماتَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَعْلَمُ عِلْماً لَيْسَ فِيهِ اخْتِلافٌ فَإنْ قالُوا لا فَقُلْ إنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللّٰهِ مُؤَيَّدٌ وَلا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللّٰهِ إلّا مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَإلّا مَنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إلّا النُّبُوَّةَ فَإنْ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَسْتَخْلِفْ فِي عِلْمِهِ أحَداً فَقَدْ ضَيَّعَ مَنْ فِي أصْلابِ الرِّجالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ

وزوده است که خبر دهم ترا بآیتی که خود میشناسی و میدانی آن آیت را اگر در آن آیت با مخالفین مخاصمت نمایند فیروز گردند پدرم فرمود اگر میخواهی ترا بآن آیه خبر دهم الیاس علیه السلام گفت البته خواهانم فرمود همانا شیعیان ما اگر با مخالفین ما گویند که خدای عزوجل با رسول خود صلی الله علیه وآله میفرماید بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر تا آخر سورهٔ مبارکه آیا رسول خدای صلی الله علیه وآله دانست از آن علم چیزی را که نمیدانست در این شب آن یا جبرئیل علیه السلام در غیر آن شب بحضرت میرساند مخالفین خواهند گفت چنین نیست یعنی رسول خدای بهمه آن عالم بود پس با ایشان بگوی آیا برای آنچه میدانست چاره و گریزی از اظهار آن بود خواهند گفت نبود پس با ایشان بگوی آیا در آنچه رسول خدای از علم خدای عزوجل ظاهر فرمود اختلافی است اگر گویند اختلافی نیست با ایشان باز گوی پس هرکس حکم نماید بحکم خدای که در آن اختلاف باشد آیا با رسول خدای مخالفت ورزیده است خواهند گفت آری مخالفت کرده چه اگر گویند مخالفت نکرده اول کلام خود را که گفته‌اند در حکم خدا اختلافی نیست نقض کرده‌اند پس با ایشان بگو تأویل آنرا جز خدای تعالی و آنانکه در علم راسخ باشند نمیدانند اگر گویند رسوخ کنندگان در علم کدام مردم باشند بگو کسی که در علم او اختلاف نباشد اگر گویند چنین کس باین صفت در کجاست بگو رسول خدای صاحب این علم بود آیا این علم را بدیگری رسانید یا نرسانید اگر گویند تبلیغ فرمود بگوی آیا رسول خدای صلی الله علیه وآله چون وفات نمود و بعد از آنحضرت خلیفه بود آن خلیفه علمی که در آن اختلاف نباشد عالم بود اگر گویند نبود بگو همانا خلیفهٔ رسول الله مؤید است و رسول خدای جز آنکس را که بحکم او حکم نماید خلیفه نمیفرماید و الا که آنکس جز در رتبت نبوت همانند آن حضرت خواهد بود و اگر رسول خدای صلی الله علیه وآله هیچکس را در علم خود خلیفه نفرمود پس تکلیف آنانکه در پشت پدران خود هستند و بعد از آن حضرت بجهان میآیند و امر دین و دنیای ایشان را ضایع گذاشته چه خواهد بود فَإنْ قالُوا لَكَ

فَإنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كانَ مِنَ الْقُرْآنِ فَقُلْ حم وَالْكِتابِ الْمُبِينِ إنّا أنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إلى قَوْلِهِ إنّا كُنّا مُرْسِلِينَ فَإنْ قالُوا لَكَ لا يُرْسِلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إلّا إلى نَبِيٍّ فَقُلْ هٰذا الْأمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِي يُفْرَقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ الَّتِي تَنْزِلُ مِنْ سَماءٍ إلى سَماءٍ أوْ مِنْ سَماءٍ إلى الْأرْضِ فَإنْ قالُوا مِنْ سَماءٍ إلى سَماءٍ فَقُلْ فَلَيْسَ فِي السَّماءِ أحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طاعَةٍ إلى مَعْصِيَةٍ فَإنْ قالُوا مِنْ سَماءٍ إلى أرْضٍ وَأهْلُ الْأرْضِ أحْوَجُ الْخَلْقِ إلى ذٰلِكَ فَقُلْ فَهَلْ لَهُمْ بُدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحاكَمُونَ إلَيْهِ فَإنْ قالُوا فَإنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكَمُهُمْ فَقُلْ اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إلى النُّورِ إلى قَوْلِهِ خالِدُونَ لَعَمْرِي ما فِي الْأرْضِ

وَلا فِي السَّماءِ وَلِيٌّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ إلّا وَهُوَ مُؤَيَّدٌ وَمَنْ أُيِّدَ لَمْ يُخْطِ وَما فِي الْأرْضِ عَدُوٌّ لِلّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إلّا وَهُوَ مَخْذُولٌ وَمَنْ خُذِلَ لَمْ يُصِبْ كَما أنَّ الْأمْرَ لا بُدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّماءِ يَحْكُمُ بِهِ أهْلُ الْأرْضِ كَذٰلِكَ لا بُدَّ مِنْ والٍ فَإنْ قالُوا لا نَعْرِفُ هٰذا فَقُلْ لَهُمْ قُولُوا ما أحْبَبْتُمْ أبَى اللّٰهُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ أنْ يَتْرُكَ الْعِبادَ وَلا حُجَّةَ عَلَيْهِمْ

پس اگر در جواب تو بگویند همانا علم رسول خدای صلی الله علیه وآله از قرآن بود یعنی دانائی آنحضرت و منشأ علم و آگاهی آنحضرت فقط بقرآن منوط بود و قرآن بر آنحضرت نازل گردیده بود پس بگوی خدای در قرآن میفرماید

حم وَالْكِتابِ الْمُبِينِ إنّا أنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إنّا كُنّا مُنْذِرِينَ فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أمْرٍ حَكِيمٍ أمْراً مِنْ عِنْدِنا إنّا كُنّا مُرْسِلِينَ

یعنی سوگند بحم و منت مجید و باین کتاب روشن و هویدای بتمامت انام یعنی قرآن که محض کرمت است و انعام بدرستیکه فرو فرستادیم آنرا در شبی با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این فیروز شب است که قرآن کریم رب قدیم که واسطهٔ منافع دینیه و دنیویه است در این شب از لوح محفوظ باسمان دنیا عز نزول و شرف وصول ارزانی داشت و چنانکه از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام رسیده مراد ازین شب مبارک لیلة القدر است بالجمله حقتعالی میفرماید بدرستیکه ما هستیم ازبیم کنندگان بانزال قرآن در شبی که از جمله برکات آن شب این است که در آن شب بیان کرده و تفصیل داده شود هر کاری که حکم کرده شده است در تمامت سال از قسمت ارزاق و جمیع منافع و مضار عباد در دنیا چون بلندی و پستی و خشم و خوشنودی و پذیرفتن و رد کردن و پیوستن و جدائی افتادن و بدبختی و نیک بختی و امید و نومیدی و تعیین عمرها و مدتها و جز آن از دیگر احوال بر آن وجه که در هیچ حال قابل زیاده و نقصان و پذیرای فزونی و کمی نباشد و این امری بود که از جانب ما حاصل شد بدرستیکه ما هستیم فرستنده قرآن امام محمد باقر علیه السلام فرمود اگر با تو گویند خداوند جز بسوی پیغمبری ارسال نمیفرماید بگو این امر حکمی است که در آن تفریق میشود از ملائکه و روحی است که از آسمانی باسمانی بگو همانا در آسمان هیچکس نیست که از طاعت بمعصیت رجوع نماید و اگر گویند باید از آسمان بزمین آید زیرا که حاجت مردم ارض بآن بیشتر است بگو آیا برای مردم زمین هیچ چاره و گریزی هست از سید و آقائی که بدو محاکمه برند اگر گویند همان خلیفه خود در میان ایشان حکم باشد پس بگوی خداوند است ولی آنانکه ایمان آورده‌اند بیرون میآورد ایشانرا از تاریکیهای جهل و ضلالت بروشنائی علم و هدایت تا باخر خالدون یعنی آیه آخر آیة الکرسی سوگند بزندگانی من در زمین و آسمان ولی از برای خدای عزوجل نیست مگر اینکه از جانب خدای بعلم و رشادت مؤید باشد و آنکس که از جانب حق مؤید است هرگز کار بخطا نکند و هیچ دشمنی برای خدای عز ذکره در زمین نیست مگر اینکه مخذول و بحال خود گذاشته شده باشد و هرکس مخذول و بی تأیید باشد در هیچ کار بصواب نرود و چنانکه این امر ناچار باید از آسمان برسد و اهل زمین بوسیلهٔ آن حکم کنند همچنین ولی و والی لازم دارد پس اگر گویند نمی‌شناسیم او را بگو هرچه دوست دارید و خوب میشمارید بگوئید

... اما خداوند تعالی ابا و امتناع دارد که بعد از محمد صلی الله علیه و آله بندگان خود را بدون
حجت گذارد و حجتی برایشان نباشد قال ابو عبد الله علیه السلام ثم وقف فقال ههنا یا ابن رسول الله
باب غامض أرأیت إن قالوا حجة الله القرآن قال إذن أقول لهم إن القرآن لیس بناطق یأمر
وینهی ولکن للقرآن أهل یأمرون وینهون وأقول عرضت لبعض أهل الأرض مصیبة ما هی فی السنة
والحکم الذی لیس فیه اختلاف ولیست فی القرآن أبی الله لعلمه بتلک الفتنة أن تظهر فی الأرض و
لیس فی حکمه راد لها ومفرج عن أهلها فقال ههنا تفلجون یا ابن رسول الله أشهد أن الله عز ذکره قد علم
بما یصیب الخلق من مصیبة فی الأرض أو فی أنفسهم من الدین أو غیره فوضع القرآن دلیلا قال فقال
الرجل هل تدری یا ابن رسول الله دلیل ما هو قال ابو جعفر نعم فیه جمل الحدود وتفسیرها عند الحکم
فقد أبی الله أن یصیب عبدا بمصیبة فی دینه أو فی نفسه أو فی ماله لیس فی أرضه من حکمه قاض بالصواب
فی تلک المصیبة فقال الرجل أما فی هذا الباب فقد فلجتم بحجة إلا أن یفتری خصمکم علی الله فیقول
لیس لله جل ذکره حجة ولکن أخبرنی عن تفسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم قال فی فلان
وأصحابه واحدة مقدمة وواحدة مؤخرة لا تأسوا علی ما فاتکم مما خص به علی علیه السلام
ولا تفرحوا بما آتاکم من الفتنة التی عرضت لکم بعد رسول الله صلی الله علیه وآله فقال
الرجل أشهد أنکم أصحاب الحکم الذی لا اختلاف فیه ثم قام الرجل وذهب فلم أره
حضرت ابی عبد الله علیه السلام میفرماید چون سخن بدین مقام پیوست آنمرد توقف کرد و گفت یا بن رسول الله
در اینجا بابی غامض و مسئلهٔ دشوار پدیدار آید چه میفرمائی اگر گویند حجت خدای قرآن است یعنی اگر مخالفان بگویند
حجت خدای در میان خلیقت همان قرآن است که بر پیغمبر رحمت بفرستاد و او در میان خلق گذاشت و خلق را
همان کافی است و به حجت دیگر حاجت نیست پاسخ چیست فرمود در این هنگام با ایشان میگویم که قرآن ناطق
و گویا نیست که بمعارف امر و از مناهی نهی فرماید ولکن برای قرآن اهلی است که بر ظاهر و باطن و محکم و متشابه
و تأویل و تفسیر و تعبیر آن عالم هستند و امر و نهی فرمایند و میگویم چنان می افتد که برای مردم زمین مصیبتی و فتنتی
روی میدهد که حکم و تکلیف آن در سنت و حکمی که در آن اختلاف نبوده نیست و در قرآن نیز حکمش ظاهر نیست
و خدایتعالی ابا دارد که چنین فتنه برای اهل زمین روی دهد و در حکم الهی رادی برای آن نباشد و برای آنان
که بآن دچار شده اند مفرجی نباید و چارهٔ نه بینند کنایت از اینکه اگرچه همهٔ احکام و تکالیف در قرآن است لکن
قرآن را ظاهری است و بواطن کثیره دارد که استنباط و استدراک و تأویل و تفسیرش را جز اهلش که راسخون در علم هستند
ندانند لاجرم اگر ایشان نباشند اهل زمین در اغلب تکالیف و احکام دینی و دنیوی خود معطل بمانند و بیچاره
و گمراه گردند پس بر خداوند تعالی لازم است که در میان اهل ارض همیشه حجتی خواه ظاهر مشهور یا غایب مستور بجای
گذارنده حدود و احکام یزدانی و گشاینده رازها و بواطن آیات قرآنی باشد و امور دین و دنیای انام را

٩٧ در تحت قاعده و انتظام بدارد و مشکل ایشان را در هر حال برگشاید چه خداوند عالم چون قرآن را بفرستاد تمامت
مایحتاج بنی آدم را تا پایان روزگار در آن بنهاد لکن علمش را با اهلش گذاشت اگر قرآن شامل نبود ناقص بود اگر
حجت خدای در خلق نبود که مبین احکام الهی باشد بر خلق مجهول میماند و خلق در اغلب تکالیف متحیر و معطل میماندند
و چگونه تواند شد که خدایتعالی مصیبتی و فتنه باهل ارض بفرستد لکن کاشف و مفرجی نباشد و اگر بهمان ظاهر
قرآن حکم نمایند کافی نخواهد بود و اغلب مسائل مبهم خواهد ماند آن شخص گفت در اینجا شما فیروز و غالب میشوید
یعنی برای مخالفین راه سخن نمی ماند یا بن رسول الله گواهی میدهم که خدایتعالی میدانست که مردم زمین را
اصابه مصیبتی در زمین یا در نفوس ایشان یا در دین و جز آن میشود لاجرم قرآن را دلیل و راهنما فرمود
آنگاه گفت یا بن رسول الله آیا میدانی دلیل کدام است فرمود آری جمل حدود و تفسیر آن عند الحکم در آن است
و خدایتعالی ابا دارد که بنده را در دین او یا نفس او یا مال او مهمی و مصیبتی روی دهد و در زمین خدای حاکمی
که در آن مصیبت بصواب حکم براند نباشد آنمرد گفت اما در اینباب همانا فیروزی و غلبه با شماست و حجت
غالب شدید و هیچ راهی برای خصم نمی ماند مگر اینکه بر خدای افترا بندد و بگوید برای تعالی حجتی نیست
یعنی بر جهل و ضلالت و خصومت خود محض شقاوت بپاید وگرنه راهی دیگر از بهر او باقی نیست و لکن مرا
از تفسیر آیه شریفه لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم یعنی برای اینکه نومید نشوید بر آنچه
از شما فوت شده و شادان نگردید بآنچه بشما روی آورده خبر فرمای فرمود این آیه در حق فلان و اصحاب
اوست یکی مقدم و یکی مؤخر میفرماید دریغ و افسوس نخورید بر آنچه از شما فوت شده از آن مراتب
و مقامات و خصایصی که علی علیه السلام بدان اختصاص یافت و خرسند مشوید بآن فتنه که بعد از رسول
خدای صلی الله علیه و آله شما را معروض گردید این هنگام آن شخص گفت شهادت میدهم که شمائید اصحاب
آن حکمی که اختلاف در آن نیست پس از آن آنمرد برخاست و ناپدید گردید معلوم باد که از این حدیث
و دیگر احادیث معلوم میگردد که حضرت الیاس نیز مانند حضرت خضر علیهما السلام در زمین است و زنده است
و تا زمان حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نخواهد بود و از طرق عامه نیز پارهٔ روایات رسیده است
که مؤید آن است چنانکه ابن شهرآشوب علیه الرحمه بدان اشارت فرموده است و ممکن است که الیاس
و الیا هر دو نام یکتن باشد و چون قصهها و حکایات و نام ایشان با هم شبیه است ارباب تفسیر و تاریخ الیا را
مذکور نداشته باشند و شیخ طبرسی میفرماید علما در الیاس خلاف کرده اند بعضی او را ادریس دانسته اند
و بعضی از انبیای بنی اسرائیل از نسل هارون بن عمران و پسر عم الیسع دانسته اند و مشهور این است
که آنحضرت بعد از حزقیل علیه السلام بعثت یافت و بعد از آنکه بآسمان بر شد الیسع نبوت یافت
و بعضی گویند الیاس در بیابانها گمشده کان را هدایت و درمانده کان را اعانت فرماید و خضر در جزایر
دریاها و هر روز عرفه در عرفات یکدیگر را ملاقات فرمایند و بعضی بر آن عقیدت رفته اند که الیاس

ذوالکفل است وبعضی خضر والیاس را یکی دانسته اند وگویند یسع پسر اخطوب است واو را ابن العجوز
میگفتند اما اصح اقوال این است که ادریس علیه السلام غیر از الیاس است واز رفع ادریس تا رفع الیاس
قریب سه هزار سال فاصله است ولفظ الیاس والیاسین که در قرآن رسیده معرب الیا باشد والیا
در زبان عبری یعنی بزرگوار من خداست ونیز آن احبار را الیاهو گویند ونام دیگرش در توریة فینحاس است
که آنرا فینحس نیز گویند که در لغت عبری بمعنی شفقت کرده شده باشد ونام دیگر آنحضرت ابیتای است
که بمعنی راستگوست وخضر نیز یک نام آن حضرت است لکن غیر از خضر اول است ونیز ذوالکفل
لقب حضرت حزقیل میباشد وحزقیل معرب یحزقیل است وهم آنحضرت را ابن العجوز گویند چه مادرش
در کبر سن باو حامله شد والیسع که معرب الیشع است پسر شافاط است وبعد از حضرت الیاس نبوت
یافت وتشریح وتوضیح این مسائل در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ مشروح ومبسوط است ودر اینجا
بآنچه که حاجت دعوت میکرد اشارت رفت در کتاب حیوة القلوب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر (بهترین حکمتهای لقمان)
علیه السلام منقول است که از لقمان علیه السلام پرسیدند کدام حکمت از حکمتهای تو است که بآن
معتقدی وهرگز متروک نمیداری فرمود مرتکب نمیشوم امری را که خدا برای من متکفل شده است
وآنچه را که بمن باز گذاشته است که بجای آورم بیهوده نمیگذارم ودیگر در قصص الانبیاء وحیات القلوب
در حدیث معتبر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مرویست قال کان فیما وعظ به لقمان علیه السلام (از مواعظ لقمان علیه السلام)
ابنه ان قال یا بنی ان تک فی شک من الموت فارفع عن نفسک النوم ولن تستطیع ذلک وان
تک فی شک من البعث فادفع عن نفسک الانتباه ولن تستطیع ذلک فانک اذا فکرت فی
هذا علمت ان نفسک بید غیرک وانما النوم بمنزلة الموت وانما الیقظة بعد النوم بمنزلة البعث
بعد الموت وقال قال لقمان علیه السلام یا بنی لا تقترب فیکون ابعد لک ولا تبعد فتهان کل
دابة تحب مثلها وابن آدم لا یحب مثله لا تنشر بزک الا عند باغیه وکما لیس بین الکبش والذئب
خلة کذلک لیس بین البار والفاجر خلة من یقترب من الزفت تعلق به بعضه کذلک من یشارک
الفاجر یتعلم من طرقه من یحب المراء یشتم ومن یدخل مدخل السوء یتهم ومن یقارن قرین السوء
لا یسلم ومن لا یملک لسانه یندم وقال یا بنی صاحب مائة ولا تعاد واحدا یا بنی انما هو خلاقک
وخلقک فخلاقک دینک وخلقک بینک وبین الناس فلا تتبغضن الیهم و
تعلم محاسن الاخلاق یا بنی کن عبدا للاخیار ولا تکن ولدا للاشرار یا بنی
اد الامانة تسلم دنیاک وآخرتک وکن امینا فان الله تعالی جل وعلا
لا یحب الخائنین یا بنی لا تر الناس انک تخشی الله وقلبک فاجر
میفرماید از جمله مواعظ لقمان علیه السلام با پسرش این بود که ای فرزند اگر در مرگ شک داری بخواب

این نتوانی واگر در زنده شدن بعد از مرگ بگمان اندری بیدار مشو واین نتوانی وچون در این دو حال
بنظر بینش ودیده دانش بنگری بازدانی که جان تو بدست دیگری است وخواب بمنزله مرگ وبیداری
بمنزله مبعوث شدن پس از مرگ است ای فرزند با مردم بسیار میامیز که از تو گریز گیرند ونه چندان
بپرهیز که خوار وذلیل گردی تمامت حیوانات همال وهمانند خود را دوست میدارند وفرزندان آدم
یکدیگر را دوست نمیدارند نیکی واحسان وسرمایه وبضاعت خویش را جز در خدمت آنکس که طالب
وراغب آن باشد پهن وگسترده ونموده مدار چنانکه در میان گرگ ومیش دوستی وخویشی نیست
در میان نیکوکار وبدکردار دوستی ویگانگی نباشد چنانکه هرکس با قیر نزدیک باری بعضی از آن باوی
بچسبد همچنین هرکس با فاجر مجاور گردد لابد از شیمت وسیرت او بیاموزد هرکس مجادلت ومخاصمت
با مردمان را نیکو شمارد لابد دشنام شنود هرکس بمجالس ناستوده اندر شود متهم گردد وهرکس با بدان
هم نشین شود از بدیهای ایشان بسلامت نرود وهرکس بر سخن خویش مختار نباشد وعنان زبان بدست
ندارد پشیمان گردد ای فرزند با صد تن بمودت ومصاحبت باش وبا یکتن بخصومت وعداوت روز
مسپار ای فرزند برای آدمی بیرون از خلاق وخلقی نیست خلاق تو دین توست وخلق تو میان تو
ومیان مردمان است پس ببغض وکین مرو ومحاسن اخلاق را دریاب ای فرزند بنده اخیار باش
وفرزند اشرار مباش ای فرزند چند که توانی در ادای امانت بکوش تا در هر دو جهانت سالم بمانی
وامین باش وکار بامانت گذار که پروردگار جل وعلا خیانت کاران را دوست نمیدارد ای فرزند
مردمان را چنین منمای که از خدای میترسی لکن بدل اندر فاجر وبدکار باشی در کتاب حیوة القلوب
باسانید حسنه وصحیحه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که بنی اسرائیل بعد از موسی
بی گناه ورزیدند ودین یزدان را دیگرسان کردند امر بمعروف ونهی از منکر فرمود واورا اطاعت
نکردند پس یزدان تعالی جالوت را که از پادشاهان قبط بود بر ایشان مسلط فرمود وجالوت ایشانرا
خوار وذلیل نمود مردان ایشان را بکشت وآنجماعت را از ملک ومال ومسکن ودیار خود بیرون کرد
وزنان ایشانرا بکنیزی برد آنگروه به پیغمبر خود پناهنده شدند واستغاثت نمودند که از خدای تعالی
مسئلت کن که پادشاهی از بهر ما برانگیزد تا در راه خداوند با کافران مقاتلت جوئیم ودر بنی اسرائیل
چنان بود که نبوت در خاندانی وسلطنت در دودمانی دیگر بود وخدای تعالی سلطنت ونبوت برای
آنجماعت در یک خاندان فراهم نداشته بود ازین روی گفتند برانگیز از برای پادشاهی که با او جهاد کنیم
قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا پیغمبر ایشان با ایشان گفت آیا حالت شما
بآن نزدیک شده است که اگر بر شما فرمان قتال نویسند وخدای تعالی مقاتلت را بر شما واجب گرداند
اینکه جنگ نکنید قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا

100 کفتند چیست ما را که قتال نکنیم در راه خدا با اینکه بیرون کرده اند ما را از خانهای ما و پسران ما فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا اِلّا قَلِیلاً مِنْهُمْ وَاللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ پس چون قتال بر ایشان رقم کردید پشت کردند و جز اندکی از آنجماعت اطاعت ننمود و خدا تعالی بر ستمکاران داناست وَقالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ اِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً و پیغمبر ایشان با ایشان فرمود همانا خداوند تعالی طالوت را بسلطنت شما بر انگیخته قالُوا اَنّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ کفتند او را از کجا پادشاهی بر ما باشد با اینکه ما از وی بسلطنت سزاوارتریم و او را در مال و دولت کشادکی و وسعت نیست امام محمد باقر علیه السلام میفرماید نبوت در فرزندان لاوی و سلطنت در اولاد یوسف بود و طالوت از فرزندان بن یامین برادر اعیانی یوسف بود نه از خانوادهٔ نبوت و نه از دودمان سلطنت بود قالَ اِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَاللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ پیغمبر ایشان با ایشان فرمود همانا خدا تعالی طالوت را برکزیده و اختیار فرموده است او را بر شما و کشادکی در علم و جسم او را زیاد فرموده و خدا تعالی عطا میفرماید سلطنت را بهر کس که میخواهد و بخشش او کشاده است و بمصلحت بندکان خود داناست امام علیه السلام میفرماید طالوت بحسب بدن از همه بزرکتر و شجاع و قوی و از تمامت آنجماعت داناتر بود اما فقیر بود پس ایشان او را بفقر نکوهیدند و کفتند خداوند او را وسعت و مکنت نداده است وَقالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ اِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ اَنْ یَأْتِیَکُمُ التّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَبَقِیَّةٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَآلُ هرُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَةُ اِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ پیغمبر ایشان با ایشان کفت همانا علامت سلطنت او این است که بیاید بسوی شما تابوت که در آن سکینه هست از جانب پروردکار شما و در آن است بقیه از آنچه کذاشتند آل موسی و آل هارون در حالیکه بردارند فرشتکان آن تابوت را بسوی شما بیاورند همانا درین کار برای شما علامتی است اکر باشید ایمان آورندکان حضرت باقر علیه السلام میفرماید آن تابوتیکه خدا تعالی برای موسی علیه السلام از آسمان فرستاد تا مادرش موسی را در آن کذاشت و بدریا در افکند در میان بنی اسرائیل بود و ایشان بآن تبرک می جستند چون هنکام وفات حضرت موسی فرارسید الواح توریة و زره خود را و آنچه از آثار پیغمبری نزد آنحضرت بود همه را در میان تابوت نهاد و بوصی خود یوشع سپرد و از آن پس پیوسته آن تابوت در میان ایشان بود تا کاهی که احترام تابوت را فروکذاشتند و خوار و خفیف انکاشتند تا بدانجا که در میان طرق اطفال بآن تابوت بازی میکردند و تا آنجنه که تابوت در میان بنی اسرائیل بود بعزت و شرف برخوردار بودند و چون کناه بسیار ورزیدند و بامر تابوت باستخفاف رفتند خدا تعالی تابوت را از میان ایشان برداشت و در این وقت برای ایشان باز فرستاد و در حدیث صحیح فرمود فرشتکان تابوت را برای بنی اسرائیل آوردند و بسند معتبر دیکر فرمود که ملائکه بصورت کاو تابوت را بسوی بنی اسرائیل آوردند و بسند حسن فرمود که مراد از بقیه ذریت پیغمبران است

101 که تابوت نزد ایشان می بود در تفسیر سکینه فرمود که تابوت را بنی اسرائیل در میان صف مسلمانان و کافران میکذاشتند پس از آن باد خوشبوی نیکوئی بیرون میآمد و آنرا صورتی بود مانند صورت آدمی و باین سبب کفار فرار میکردند پس از آن خدا تعالی بسوی پیغمبر ایشان وحی فرستاد که جالوت را کسی میکشد که زره حضرت موسی بر اندامش درست بیاید و او مردیست از فرزندان لاوی که نام او داود و پسر ایشان است و ایشان مردی شبان بود که ده پسر داشت و از همه کوچکتر داود بود چون طالوت بنی اسرائیل را برای قتال جالوت انجمن ساخت کس بایشان فرستاد که با فرزندان خود حاضر شو چون حاضر شدند فرزندان او را تن بتن طلب فرموده زره را بر او بر پوشانیده بر اندام هیچیک راست نیفتاد بر بعضی بلند و بر برخی کوتاه بود طالوت بایشان کفت آیا هیچیک از فرزندان خود را کذاشته باشی که با خود نیاورده باشی کفت بلی کوچکترین ایشان را بچرانیدن کوسفندان کذاشته ام طالوت در طلب او بفرستاد و او داود علیه السلام بود و چون داود بخدمت طالوت روی نهاد فلاخن و توبرهٔ همراه داشت و در عرض راه سه سنک او را بخواندند که ای داود ما را بکیر داود هر سه را بر کرفت و در توبرهٔ خود افکند و آنحضرت در نهایت قوت و شجاعت بود چون نزد طالوت بیامد و زره موسی علیه السلام را بر تن بیاراست بر قامت مبارکش موزون بایستاد پس طالوت با لشکر خود بجانب جالوت روی نهاد چنانکه خدا تعالی میفرماید فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ اِنَّ اللّهَ مُبْتَلِیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَمَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَاِنَّهُ مِنِّی اِلّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ اِلّا قَلِیلاً مِنْهُمْ چون طالوت با لشکرهای خود روانه شد کفت همانا خدا تعالی شما را به نهری آزمایش خواهد فرمود پس هر کس از آن نهر بیاشامد از من نیست و هر کس از آب نیاشامد از من است مکر کسیکه یک کف بدست خود آب بیاشامد پس همه از آن آب بخوردند مکر اندکی از ایشان امام علیه السلام فرمود یعنی نهری در این بیابان بر سر راه شما پدیدار خواهد شد پس هر کس از آن نهر بیاشامد از خدا نیست و هر که نیاشامد از خدا و فرمانبرداران خدا باشد و چون بنهر رسیدند ایزد تعالی تجویز فرمود که هر کس خواهد یک کف بیاشامد پس از آن نهر جز اندکی از آنجماعت بیاشامیدند و آنانکه بخوردند شصت هزار تن بودند و این آزمونی بود که خداوند تعالی ایشان را بدان بیازمود و بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن قلیلی که نخوردند شصت هزار کس بودند و بروایتی که از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله باز کفته اند آن مردم قلیل سیصد و سیزده تن بودند بالجمله چون از نهر بکذشتند و لشکرهای جالوت و آن قوت و صولت را مشاهدت کردند آنانکه از آن آب بخورده بودند کفتند امروز ما تاب مقاومت جالوت و لشکرهای او نداریم چنانکه خدا تعالی فرموده است فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجالُوتَ وَجُنُودِهِ چون از آب نهر بکذشتند طالوت و آنانکه

102 با او ایمان آورده بودند گفتند امروز تاب مقاومت جالوت و لشکرهای او را نداریم چنانکه خدای تعالی فرموده است
وَقَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ گفتند آنانکه
یقین بخدا و روز جزا داشتند چه بسیار گروهی اندک غالب شدند بر مردم بسیار بتوفیق و یاری حضرت
پروردگار و خدا با آن کسان باشد که شکیبائی جویند و در شداید صبوری کنند وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ
جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و چون در برابر
جالوت و سپاه او حاضر شدند عرض کردند ای پروردگار ما صبری عظیم و شکیبائی بزرگ بر ما فرود آور
و قدمهای ما را استوار گردان تا از جنگ روی بر نتابیم و ما را بر گروه کافران یاری ده امام علیه السلام
فرمود این سخنان را آنکسان گفتند که از آب ننوشیده بودند پس داود علیه السلام بیامد و در برابر جالوت
بایستاد و آنوقت جالوت بر فیلی سوار و او را تاجی بر سر بود و یاقوتی بر پیشانیش بود که فروغش ساطع بود
و لشکرش نزد او صف برکشیده بودند پس حضرت داود یکی از آن سه سنگ را که در عرض راه با خود برداشته
بود بفلاخن گذاشت و بطرف میمنه سپاه او بیفکند پس آن سنگ در هوا بلند شد و بر میمنه لشکر او فرود آمد
و بر هر کس میخورد او را میکشت تا همه بگریختند و سنگ دیگر را بطرف میسره لشکر بیفکند تا همه بگریختند و سنگ
سوم را بجانب جالوت بینداخت و آن سنگ بلند گردید و بر آن یاقوت که در پیشانی جالوت منصوب بود
بخورد و یاقوت را بسفت و بمغز سرش نشست و بهمان سنگ جالوت بر زمین افتاده بدوزخ جای گرفت
چنانکه خدای تعالی میفرماید فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ
وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
پس منهزم ساختند کفار را باذن خداوند و داود بکشت جالوت را و خدای تعالی عطا فرمود
بداود حکمت و پادشاهی را و بیاموخت او را از آنچه میخواست و اگر نه خدای تعالی مردمان را بعضی ببعضی
دفع میفرماید هر آینه زمین فساد گیرد ولکن خداوند صاحب فضل و احسان است بر عالمیان معلوم باد
که سموئل علیه السلام که معرب اشموئیل است پسر القانا بن یرحوم علیه السلام و از احفاد قارون است
چون متولد گردید مادرش بحسب نذری که نموده بود او را با شیلو آورده در خدمت امام عَلِی بفتح عین مهمله
که از جمله انبیا بود بسپرد تا در تمامت عمر خادم بیت الله باشد و سموئل در خدمت امام علی ببود تا رتبت
نبوت یافت و بعد از فوت علی علیه السلام کار شریعت را تقویت میکرد و آل اسرائیل را از گزند اهل
فلسطین محفوظ میداشت تا گاهی که مشایخ بنی اسرائیل در خدمت آنحضرت از فرزندانش شکایت بردند
و خواستار شدند که سلطانی از بهر ایشان منصوب فرماید و آنحضرت شاول بن قیس بن ابیل را که
از اولاد بن یامین بن یعقوب علیه السلام و مردی تمام خلقت و شجاع و دلیر و از تمامت مردم بنی اسرائیل
یک سر و گردن بلندتر بود بفرمان یزدان بر ایشان سلطان کرد و او را طالوت گویند و طالوت معرب

شاؤل است و جلیات معرب کلیات است که هم آنرا جالوت گفته اند و او از فرزندان عوج است 103
و در ارض جات روز می نهاد و درازی قامتش را شش ذراع و یک شبر نوشته اند و چون جوشن بر تن
بیاراستی و جامهٔ حرب بپوشیدی چون پاره کوه آهنین نمودی و مردم فلسطین بوسیلهٔ او نیرو گرفته
و بجنگ بنی اسرائیل شتافته و جالوت بدست داود علیه السلام کشته گشت چنانکه مسطور گشت و تفصیل آن
در کتاب ناسخ التواریخ مرقوم است

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در بیان حالات حضرت داود علیهما السلام ماثور است

در کتاب حیات القلوب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است
که خدای تعالی چون بعد از نوح علیه السلام پیغمبریکه پادشاه باشد مبعوث نگردانید مگر ذوالقرنین
و داود و سلیمان و یوسف علیهم السلام و سلطنت داود از بلاد شام تا اصطخر فارس بود و دیگر
در کتاب مسطور بسند صحیح از آنحضرت منقول است که حضرت داود از پروردگار خود مسئلت نمود که یک
قضیه از قضایای آخرت را که در میان بندگان خود خواهد فرمود بدو بازنماید خدای تعالی بدو وحی
فرستاد که آنچه از من سؤال کردی هیچکس از آفریدگان خود را بر آن آگاه نداشته ام و سزاوار نیست
که جز من هیچکس بدانگونه قضیه براند داود دیگرباره استدعا نمود پس جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت چیزی
از پروردگارت سؤال کردی که قبل از تو هیچیک از پیغمبران چنین سؤالی نکرده اند و خدای تعالی دعای
ترا مستجاب فرمود و در نخست قضیه که فردا بر تو وارد میشود حکم آخرت را بر تو معلوم خواهد کرد چون
بامداد چهره نمود و داود در مجلس قضا بنشست مرد پیری بیامد در آنحال که بر جوانی آویخته و آنجوان را خوشهٔ
از انگور بدست بود و آنمرد پیر گفت ای پیغمبر خداوند همانا این جوان بباغ من اندر شده و درختهای
تاک مرا خراب کرده و بیرخصت من انگورم را بخورده است داود با آنجوان فرمود چگوئی آنجوان اقرار نمود
که آنچه دعوی کننده کرده ام پس خدای تعالی بداود وحی فرستاد که اگر بحکم آخرت در میان ایشان حکومت کنی
دولت بر نمی تابد و بنی اسرائیل قبول نخواهند کرد ای داود این باغ از پدر این جوان بود و این مرد پیر بباغ او
برفت و او را بکشت و چهل هزار درهم مال او را بغصب برد و در کنار باغ دفن نمود اکنون شمشیر بآن جوان
بده تا گردن آن مرد پیر را بقصاص پدر بزند و باغ را بآنجوان تسلیم کن و فرمان کن که فلان موضع باغ را بکند
و مال خود را بیرون بیاورد پس داود بترسید و این حکم را موافق فرمان یزدان بپایان رسانید
و دیگر در کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که یکی روز حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] درآمد و جوانی [illegible] که [illegible] آن حضرت می آ[illegible]

106 یا بر روی سنگ سخت اثر پای مرا دیده داود گفت نه کرم گفت بدرستیکه یزدان جهان صدای پا و آواز نفس مرا
می شنود و اثر رفتار مرا بر روی سنگ سخت می بیند صدای خود را پست کن و آنقدر در پیشگاه کبریای او
فریاد مکن و دیگر در کتاب مسطور از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود اوریا کشته نشده بود و بعد از آنکه
حضرت داود توبه فرمود در طلب اوریا بفرستاد و از آن پس که اوریا بیامد هشت روز زنده بزیست و از این جهان
بدر و بعد از وفات او حضرت داود نامزد او را بخواست معلوم باد که چنانکه گاهی اشارت رفت که ضروری
دین شیعه است که باید انبیاء معصوم باشند پس اگر گاهی بپارهٔ روایات بگذریم که بر خلاف آن باشد
باید بر تقیه یا وجه دیگر حمل نمائیم چنانکه قصهٔ میل داود با نامزد اوریا و فرستادن اوریا را بجنگ تا کشته شود
و زن او را خویشتن در نکاح آورد از آنجمله است و از افترای عامه است و از حضرت صادق علیه السلام
مروی است که اگر با آنکس که گوید داود بزن اوریا دست نهاد دست یابم هر آینه بر روی دو حد فرود آورم
یکی برای فحش و یکی برای ناسزا از دن بپیغمبر خدا علمای تفسیر را در باب استغفار حضرت داود وجوه
و دلایل عدیده است که درین مقام حاجت بنگارش نیست چنانکه در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که مراد از گمان یعنی اینکه در آیهٔ شریفه میفرماید وظن داود الی آخره علم است
یعنی یقین دانست که خداوند او را امتحان فرمود فَغَفَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفیٰ وَحُسْنَ مَآبٍ
پس آمرزیدیم برای او این و بدرستیکه داود را در خدمت ما قرب و منزلت و بازگشت نیکو است
يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ ای داود بدرستیکه گردانیدیم ما ترا جای نشین خود در زمین
فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ پس حکم کن در میان مردم براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ
سَبِيلِ اللّٰهِ و پیروی مکن خواهش خود را پس گمراه کند ترا از راه خدا اِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ
سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند از راه خدا ایشان
راست عذابی سخت بفراموش کردن ایشان روز حساب را و دیگر در کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدایتعالی گروهی از فرشتگان را در وادی روحا که در میان مکه
و طایف واقع است بر آدم علیه السلام بفرستاد و بفرمان خداوند جهان ذریت او در عالم ارواح که مانند
مورچگان بودند بجمله از پشت آدم علیه السلام بیرون آمده مانند مگس نحل در کنار وادی جمع شدند پس
خدایتعالی بآدم وحی فرستاد نظر کن که چه میبینی عرض کرد که مورچگان ریزهٔ بسیاری در کنار وادی
بخوانم فرمود اینان فرزندان تواند که از پشت تو بیرون آورده ام که از آنها عهد و پیمان بپروردگاری خود
و نبوت محمد بستانم چنانکه در آسمان از ایشان پیمان گرفتم آدم عرض کرد پروردگارا چگونه این جمله را
بجامت در پشت من گنجایش دادی فرمود ای آدم بصنع لطیف و قدرت نافذ خود همه را در پشت تو جای
دادم عرض کرد پروردگارا درین پیمان از ایشان چه خواهی فرمود آنرا خواهم که در معبودیت و الهیت

107 هیچ چیز را با من انباز نخوانند و همال و همتا نشمارند عرض کرد پروردگارا آنکس که ترا اطاعت کند جزای او چیست
فرمود او را در بهشت خود مسکن دهم عرض کرد هر کس ترا معصیت کند کیفر او چیست فرمود او را در جهنم
مسکن دهم عرض کرد پروردگارا در کار ایشان عدالت فرمودی و اگر با ایشان توفیق ندهی و نگاهداری نفرمائی
اگر ایشان بمعصیت توخواهند رفت آنگاه خدایتعالی اسامی پیغمبران و مدت زندگانی ایشانرا بآدم علیه السلام
عرضه داد چون آدم بنام داود علیه السلام رسید و عمر او را چهل سال بدید عرض کرد خداوندا چه بسیار اندک است
عمر داود و چه بسیار است عمر من و بقیهٔ خبر در ذیل احوال آدم علیه السلام مذکور شد حاجت باعادت نیست
و دیگر در قصص الانبیاء و حیات القلوب بسند معتبر از حضرت ابی جعفر علیهما السلام مروی است
قَالَ بَيْنَا دَاوُدُ جَالِسٌ وَعِنْدَهُ شَابٌّ رَثُّ الْهَيْئَةِ يُكْثِرُ الْجُلُوسَ عِنْدَهُ وَيُطِيلُ الصَّمْتَ اِذْ اَتَاهُ
مَلَكُ الْمَوْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَاَحَدَّ مَلَكُ الْمَوْتِ النَّظَرَ اِلَى الشَّابِّ فَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ نَظَرْتَ اِلىٰ هٰذَا فَقَالَ نَعَمْ اِنِّي اُمِرْتُ بِقَبْضِ رُوحِهِ اِلىٰ سَبْعَةِ اَيَّامٍ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ
فَرَحِمَهُ دَاوُدُ فَقَالَ يَا شَابُّ هَلْ لَكَ امْرَاَةٌ قَالَ لَا وَمَا تَزَوَّجْتُ قَطُّ قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأْتِ
فُلَانًا رَجُلًا كَانَ عَظِيمَ الْقَدْرِ فِي بَنِي اِسْرَائِيلَ فَقُلْ لَهُ اِنَّ دَاوُدَ يَأْمُرُكَ اَنْ تُزَوِّجَنِي ابْنَتَكَ وَ
تُدْخِلَنِيهَا اللَّيْلَةَ وَخُذْ مِنَ النَّفَقَةِ مَا تَحْتَاجُ اِلَيْهِ وَكُنْ عِنْدَهَا فَاِذَا مَضَتْ سَبْعَةُ اَيَّامٍ فَوَافِنِي
فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ فَمَضَى الشَّابُّ بِرِسَالَةِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَزَوَّجَهُ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ وَاَدْخَلَهَا عَلَيْهِ وَاَقَامَ
عِنْدَهَا سَبْعَةَ اَيَّامٍ ثُمَّ وَافَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الثَّامِنِ فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا شَابُّ كَيْفَ
رَاَيْتَ مَا كُنْتَ فِيهِ قَالَ مَا كُنْتُ فِي نِعْمَةٍ وَلَا سُرُورٍ قَطُّ اَعْظَمَ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اِجْلِسْ فَجَلَسَ وَدَاوُدُ يَنْتَظِرُ اَنْ تُقْبَضَ رُوحُهُ فَلَمَّا طَالَ قَالَ انْصَرِفْ اِلىٰ مَنْزِلِكَ فَكُنْ مَعَ اَهْلِكَ
فَاِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّامِنِ فَوَافِنِي هٰهُنَا فَمَضَى الشَّابُّ ثُمَّ وَافَاهُ يَوْمَ الثَّامِنِ وَجَلَسَ عِنْدَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ
اُسْبُوعًا آخَرَ ثُمَّ اَتَاهُ وَجَلَسَ فَجَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ اِلىٰ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ دَاوُدُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَيْهِ اَلَسْتَ حَدَّثْتَنِي بِاَنَّكَ اُمِرْتَ بِقَبْضِ رُوحِ هٰذَا الشَّابِّ اِلىٰ سَبْعَةِ اَيَّامٍ قَالَ بَلىٰ فَقَالَ قَدْ مَضَتْ ثَمَانِيَةٌ
وَثَمَانِيَةٌ وَثَمَانِيَةٌ قَالَ يَا دَاوُدُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ رَحِمَهُ بِرَحْمَتِكَ لَهُ فَاَخَّرَ فِي اَجَلِهِ ثَلٰثِينَ سَنَةً
میفرماید یکی روز حضرت داود علیه السلام جلوس فرموده و جوانی در خدمت آن حضرت در نهایت
پریشانی و جامهای فرسوده نشسته و پیوسته بخدمت آنحضرت شدی و فراوان نشستی و خاموش بودی
پس ملک الموت درین روز بخدمت داود بیامد و سلام فرستاد و بآنجوان بتندی نظر همی کرد داود گفت
همانا باین جوان ناظر و نگرانی گفت فرمان یافته ام که از پس هفت روز دیگر جان وی را در همین مکان بگیرم
داود را بر آنجوان ترحم افتاد و فرمود آیا زن داری آنجوان عرض کرد ندارم و هرگز زنی تزویج نکرده ام
فرمود نزد فلان مرد که از عظمای بنی اسرائیل است برو و بگو داود ترا امر فرموده است که دختر خود را

۱۰۸ بعقد من در آوری و هم امشب باید زفاف دهی و آنچه در بایست تو است بر گیر و نزد او میباش و پس از هفت روز در همین مکان نزد من حاضر شو آنجوان پیام حضرت داود را بآن مرد بگذاشت و آنمرد دختر خود را بعقد او در آورد و بدو فرستاد و چون هفت روز نزد آن زن بماند بروز هشتم بحضرت داود حاضر شد داود فرمود ای جوان حالت تو در این ایام چگونه بود عرض کرد هرگز نعمت و مسرتی باین عظمت نیافته ام داود علیه السلام فرمود بنشین و منتظر در آمدن ملک الموت بود که روح او را قبض فرماید چون مدتی دراز بگذشت فرمود بخانه خویش باز شو و نزد زوجه خویش باش و روز هشتم نزد ما بیا پس آنجوان برفت و در روز هشتم بآنحضرت باز شد چون ملک الموت باز نیامد همچنان او را مرخص فرمود و گفت روز هشتم باز آی در مرتبه سیم که باید ملک الموت نزد داود آمد حضرت داود گفت مگر نه آن بود که گفتی مأمور شده ام که هفت روز دیگر روح اینجوان را قبض نمایم گفت بلی فرمود سه هفته بر گذشت و او زنده است ملک الموت گفت ای داود خدای تعالی بسبب رحم تو بر او ترحم فرمود و او را سی سال مرگ او را واپس افکند و دیگر در حیات القلوب و معالم العبر بسند صحیح از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست فرمود كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَابِدٌ فَأَعْجَبَ بِهِ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُعْجِبْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ مُرَاءٍ قَالَ فَمَاتَ الرَّجُلُ فَأُتِيَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ لَهُ مَاتَ الرَّجُلُ فَقَالَ ادْفِنُوا صَاحِبَكُمْ قَالَ فَأَنْكَرَتْ ذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَقَالُوا كَيْفَ لَمْ يَحْضُرْهُ قَالَ فَلَمَّا غُسِّلَ قَامَ خَمْسُونَ رَجُلًا فَشَهِدُوا بِاللَّهِ مَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً فَلَمَّا صَلَّوْا عَلَيْهِ قَامَ خَمْسُونَ رَجُلًا فَشَهِدُوا بِاللَّهِ مَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَشْهَدَ فُلَاناً قَالَ الَّذِي أَطْلَعْتَنِي عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِهِ قَالَ بَلَى كَانَ كَذَلِكَ وَلَكِنْ شَهِدَهُ قَوْمٌ مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ فَشَهِدُوا لِي مَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً فَأَجَزْتُ شَهَادَتَهُمْ عَلَيْهِ وَغَفَرْتُ لَهُ عِلْمِي يعنی در بنی اسرائیل مردی بود که بعبادت خدای روز مینهاد و داود علیه السلام در عبادت او بعجب بود و او را خوش می افتاد یزدان تعالی بداود وحی فرستاد که از کار و کردار او هیچ خوش مباش چه کار بریا کند و برای خوش آمد مردم بعبادت میرود و چون آنمرد وفات کرد در خدمت داود شدند و مرگ او را بعرض رسانیدند فرمود او را دفن کنید و بجنازه اش حاضر نشد بنی اسرائیل اینحال را پسندیده نداشتند و از عدم حضور آنحضرت عجب کردند و چون جسدش را غسل دادند پنجاه کس برخاستند و گفتند در حضرت یزدان گواهی میدهیم که جز نیکی چیزی از وی نمیدانیم و چون بروی نماز گذاشتند همچنان پنجاه کس بایستادند و بدانگونه شهادت دادند میفرماید پس خدای تعالی بداود علیه السلام وحی فرستاد از چه روی بجنازه فلان مرد حاضر نشدی عرض کرد بسبب آنچه از حال او مرا بیاگاهانیدی خدای تعالی فرمود بلی چنین بود لکن جمعی از احبار و رهبان در جنازه او حاضر شدند و گواهی دادند که جز نیکی از او ندانستیم پس شهادت ایشانرا پذیرفتم و آنچه در او من داشتم بیامرزیدم و در گذشتم

طهارت عابد ... علیه السلام با علم

ذکر پاره اخبار که از حضرت باقر صلوات الله و سلامه علیه در احوال سبت رسیده است ۱۰۹

احوال اصحاب سبت

در حیات القلوب بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که در کتاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرقوم است جمعی از مردم بلده بصره از قوم ثمود بودند و خدای تعالی برای آزمایش ایشان در روز شنبه ماهی فراوان بآنها میفرستاد چنانکه بدر خانهای ایشان می آمدند و در تمامت آبگیرها و جویهای آنجماعت لذت میشدند و روزهای دیگر نمی آمدند پس جماعتی از سفهای ایشان در روز شنبه بشکار ماهی شروع کردند و مدتی بر این کردار ناهنجار بپائیدند و علما و عباد ایشان در صدد منع برنمی آمدند تا گاهی که شیطان نزد طایفه از ایشان بیامد و گفت خدای تعالی شما را نهی فرموده است که در روز شنبه ماهی نخورید لکن از شکار ماهی در روز شنبه منهی نداشته شما در روز شنبه بشکار کنید و دیگر ایام بخورید و ایشان سه شعبه شدند یک طایفه گفتند ما شکار ماهی میکنیم در شنبه که حلال است و یکطایفه براه راست رفتند و گفتند ما شما را نهی میکنیم که خلاف امر الهی را پیش نهاد مکنید و یک طایفه بجانب چپ شدند و شکار میکردند و ایشان را نیز نصیحت نمی نمودند و با آنکسان که به نصیحت آنجماعت مبادرت میکردند میگفتند از چه روی موعظه گروهی که خدای تعالی ایشانرا هلاک یا بعذابی دردناک دچار خواهد فرمود زبان میگشائید پس آن طایفه که به پند و موعظت آنجماعت سخن میکردند گفتند سوگند بخدای ما امشب با شما که بمعصیت خدای پرداخته اید درین شهر نمی مانیم تا مبادا بلائی بر شما نازل شود و ما را فرو گیرد پس از آنشهر بصحرائی نزدیک بآنشهر بیرون شدند و در زیر آسمان بخفتند چون بامداد شد روی بشهر نهادند تا حالت اهل معصیت را بنگرند چون بدر شهر رسیدند دروازه شهر را بسته دیدند هر چند در بکوفتند صدا و جوابی از آدمیزاد نشنیدند بلکه صداها چون صدای جارپایان بگوش ایشان میرسید پس نردبانی بر دیوار شهر نهادند و شخصی را بفراز بفرستادند چون آنمرد بر آن شهر مشرف و مطلع گردید نگران شد که بجمله بچهره بوزینه شده اند و دمها بهم پیوسته و بآواز میمون فریاد میکشند چون در را بشکستند و بشهر در آمدند و آن میمونها خویشاوندان خود را بشناختند و نزد ایشان می آمدند لکن اینها که بشکل انسان بودند آنها را نمی شناختند و گفتند آیا شما را از مخالفت خدای تعالی نهی نکردیم و هم در کتاب مسطور از حضرت باقر علیه السلام در آیه شریفه فَجَعَلْنَاهَا نَكَالاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ یعنی پس گردانیدیم مسخ کردن اصحاب سبت را عقوبتی و زجر کننده مر آنچه پیش روی آنها و پشت سر آنها بود و پندی برای پرهیزکاران مرقوم هست یعنی که عبرتی گردید برای آنها که در زمان ایشان بودند و بعد از ایشان آمدند چنانکه از داستان ایشان پند میگیریم

مسخ اهل سبت

ذکر پاره اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در پارهٔ حالات حضرت سلیمان علیهما السّلام وارد است

احوال حضرت سلیمان

در کتاب حیات القلوب از حضرت باقر علیه السلام مرویست که خدا یتعالی سلطنت مشرق و مغرب زمین را بسلیمان علیه السلام عطا فرمود و هفتصد سال و هفت ماه در تمام دنیا پادشاهی کرد و جن و انس و چارپایان و مرغان و درندگان همه بفرمان او بودند و علم هر چیز و زبان هر چیز را خداوند تعلیم کرده بود و در زمان آنحضرت صنایع عجیبه پدیدار گردید که مردمان یاد همی کنند معلوم باد که این حدیث بدو جهت غرابت دارد یکی از حیثیت اشتمال بر مقدار عمر و سلطنت آنحضرت و دیگر سلطنت او در تمام عالم و با دیگر احادیث و اخبار مخالفت دارد و چنانکه ازین پیش نیز نگارش یافت از حضرت باقر علیه السلام منقول است که ملک سلیمان مابین بلاد اصطخر تا بلاد شام بود و ممکن است که در آغاز سلطنت آنحضرت این مقدار مملکت داشته است و دیگر در کتاب مسطور در احادیث صحیحه و معتبرهٔ کثیره از حضرت باقر و صادق و امام علی نقی صلوات الله علیهم منقول است که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است و یکی از آن اسامی نزد آصف وزیر حضرت سلیمان بود که بآن تکلم نمود که شکافته یا فرو رفت آنمقدار زمین که مابین او و تخت بلقیس بود تا بدست خود تخت را بگرفت و بروایات دیگر دو قطعه زمین بیکدیگر رسید و تخت از آن قطعه باین قطعه در کمتر از چشم برهم زدن منتقل و زمین بحال خود برگشت از آن اسمای اعظم خدا یتعالی هفتاد و دو اسم را بما داده و یکی مخصوص بخداوند است که باحدی از آفریدگان خود نداده است و دیگر در کتاب مسطور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که شبی بعد از هنگام خفتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از سرای بیرون شده آهسته همی فرمود که امام شما بسوی شما بیرون آمده است و پیراهن آدم علیه السلام را بر تن و انگشتری سلیمان و عصای موسی علیهما السلام در دست اوست و هم در آن کتاب بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت سلیمان را قلعهٔ بود که شیاطین از بهر آن حضرت بنیان نهاده بودند و در آن قلعه هزار حجره و در هر حجره یکزن از زنان آنحضرت بود که هفتصد تن کنیز قبطی و سیصد تن زن نکاحی بودند و خدا یتعالی نیروی آنحضرت را برای مباشرت با زنان باندازه چهل تن فرموده بود تا در هر شبانه جملهٔ ایشانرا بدیدی و بمباشرت خود بازرسانیدی و آنحضرت شیاطین را فرمان کرده بود که از موضعی بموضعی دیگر سنگ میبردند پس ابلیس ایشان را بدید و از حال ایشان برسید چنانکه ازین پیش مذکور گردید و نیز در کتاب مسطور بسند حسن از حضرت باقر علیه السلام منقول است که حضرت سلیمان علیه السلام جنیان را فرمان داد تا از بهرش قبهٔ از آبگینه بساختند و در میان دریا گذاشتند و حضرت سلیمان بآن قبه درآمد و بر عصای خویش تکیه فرموده تلاوت زبور مینمود و شیاطین در برابرش

در سلطنت سلیمان

در اسم اعظم

انگشتری سلیمان علیه السلام

در قلعهٔ سلیمان علیه السلام

بخدمت مشغول بودند و آنحضرت ایشانرا میدید و ایشان او را میدیدند و اینحدیث نیز ازین پیش نگارش یافت و دیگر در کتاب مسطور در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقول است که حضرت سلیمان علیه السلام بحج خانه کعبه بر روی هوا برفت و جنیان و آدمیان و مرغان در خدمت آنحضرت بودند و خانه کعبه را از جامهای قبطی پوشش فرمودند و دیگر در کتاب مسطور مذکور است که زراره و فضیل بن یسار از حضرت باقر صلوات الله علیه از تفسیر این آیه شریفه پرسش کردند إِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا بدرستیکه نماز بر مؤمنین واجب گردیده شده و وقت معین شده بود فرمود موقوت بمعنی مفروض و واجب است و مراد آن نیست که اگر بدون اختیار وقت از دست بدر شود یا مطلقا وقت فضیلت بگذرد و بعد از آن نماز را بگذارند آن نماز باطل باشد و اگر چنین بودی ببایست سلیمان بن داود هلاک شود که نماز او ترک شد تا وقت از دست برفت لکن هر که نماز را فراموش کند هر وقت او را بیاد افتد بجای میآورد راقم حروف گوید ازین خبر چنان برمی آید که آفتاب بغروب رفته بود تا نماز آنحضرت فوت شده باشد بلکه در پشت کوه و دیوارها پنهان گشته و فضیلت وقت فوت شده بود لاجرم آفتاب را برگردانید تا نماز را بوقت و فضیلت بجای گذارد چنانکه اخبار نیز مؤید این است و دیگر در کتاب مزبور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت سلیمان علیه السلام فرمود خدای عطا فرموده است بما آنچه را که بمردم عطا کرده و آنچه را که بایشان عطا نفرموده و بما تعلیم فرموده است آنچه را که بمردم بیاموخته و آنچه را که نیاموخته پس نیافتیم چیزی را بهتر از خوف خدا در حضور مردم و در غیبت ایشان و اقتصاد و میانه روی کار کردن و انفاق نمودن در حال توانگری و در زمان پریشانی و سخن حق گفتن در حال خوشنودی و در حالت غضب و در هر حال بحضرت خدای تضرع نمودن و هم در آن کتاب در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است هیچیک یعنی داود و سلیمان حکم نکردند بلکه با یکدیگر گفتگو همیکردند و منتظر وصول وحی الهی بودند و خدا یتعالی حکم آنقضیه را بحضرت سلیمان وحی فرمود تا فضیلت آنحضرت را ظاهر گرداند مقصود در باب حکم در میان آن شخصی است که او را باغ انگوری بود و گوسفندان شخصی شب هنگام بآن باغ درافتادند و افساد کردند و صاحب باغ صاحب گوسفندان را برای داوری بخدمت داود آورد و آنحضرت بسلیمان رجوع فرمود

ذکر بعضی از اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در پاره حالات حضرت یحیی بن زکریا علیهم السّلام وارد است

احوال یحیی علیه السلام

در کتاب حیات القلوب از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که چون حضرت زکریا بولادت یحیی علیهما السلام بشارت یافت از پس پنجسال آنحضرت متولد گردید یعنی از آنوقت که آنحضرت مژده یافت

مسطور است چون تربیت مریم با حضرت زکریا علیهما السلام قرار گرفت و آنحضرت را در یکی از غرفات
مسجد اقصی جای داد هرگاه از نزد مریم بیرون شدی در بر رویش بربستی و چون باز آمدی در بگشودی
ناگاهی که مریم علیها السلام نه ساله شد از کمال زهد و تقوی و نهایت پرهیزکاری بر تمامت زهاد
و عباد چشمی داشتی و پیوسته مطهر بودی و با لایش زنانگی آلوده نشدی چنانکه خدای تعالی فرماید وَاِذْ
قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ الی آخرها و آنحضرت در میان مردم به بزرگواری ذات و طهارت
نفس و جمال تقوی مشهور بود و ازین بیانات معلوم میشود که آنحضرت از ابتدای ولادت بطهارت
نفس ممتاز بوده و آیه شریفه را برین مضمون مشعر شمرده اند و دیگر در کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که برای کفالت مریم قرعه میافکندند چه پدر و مادرش هردو فوت
شده بودند و او یتیم ماند و مخاصمه آخر که خدای تعالی فرموده است برای کفالت عیسی علیه السلام بود گاهی که
متولد گردید و در حدیث معتبر دیگر فرمود که نخست کسیکه از بهرش قرعه بیفکندند مریم دختر عمران بود آنگاه
امام علیه السلام این آیه شریفه را قرائت فرمود وَما كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ
مَرْيَمَ وَما كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُونَ و حاضر نبودی تو نزد ایشان در آن هنگام که قلمهای خود را برای قرعه زدن
می افکندند که کدام یک از ایشان بحکم قرعه کفیل مریم باشند فرمودند حاضر در آنوقت که مخاصمه و منازعه
میکردند بالجمله امام فرمود که سهام قرعه شش عدد بود معلوم باد ازین حدیث معلوم میشود شش تن در کفالت
مریم نزاع داشته اند و این برخلاف مشهور است در ناسخ التواریخ مسطور است که چون انا ام مادر مریم
که معروفش حنه است و عمران پدر مریم در کار مریم متحیر ماندند از پیشگاه کبریا بحضرت زکریا خطاب رسید
بکه این دختر را بجای پسر رتبت قبول ارزانی داشته ایم که در مسجد اقصی محرر باشد انا ام ازین بشارت
کبریائی مسرت یافت و مریم علیها السلام را در خرقه پیچیده بمسجد آورده نزد خدام بیت الله نهاد چون نژاد مریم
با نبیاء عظام و سلاطین با احتشام بنی اسرائیل ارتسام میگرفت هریک از خدام بیت الله در طلب پرستاریش
برآمدند و کفالتش را بر ذمت همت نهادند زکریا علیه السلام فرمود من خود این کفالت را بیشتر از دیگران
لیاقت دارم چه اشیاع که در سرای من است خواهر اوست و من از دیگران بدو نزدیکتر باشم گفتند این سخن
چندان استوار نباشد چه مادرش از همه کس بدو نزدیکتر بود و اینک اورا در مسجد بگذاشته و از تربیتش دست
بازداشته چون سخن بسیار شد قرار بر قرعه رفت و سخن بر آن نهادند که قلمهای خود را که از فولاد بود و کتاب
توریه بدان میکردند بآب در افکنند قلم هرکس بر روی آب بایستد کفالت مریم بدو حوالت باشد چنانکه در
آیه شریفه اشارت شد و چون اقلام را بآب در افکندند بر روی آب جز قلم زکریا کسب آبرو نکرد و آن
حضرت کفیل مریم گردید و دیگر در کتاب حیات القلوب مسطور است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود
خدای تعالی دو مرتبه برگزیدگی را از بهر مریم اثبات فرمود نخست آنکه آنحضرت را از نسل پیغمبران برگزیده

کفالت کردن زکریا مریم علیها السلام را

ایضا تحقیق در مطلبی

در تفضیل مریم علیها السلام

گردانیده تا احتمال زنا در نسبش از جانب پدر و مادر نرود و برگزیدگی دوم آنست که او را از زنهای عالمیان
اختیار بخشید باینکه بدون نزدیکی مردی عیسی علیه السلام از وی بوجود آمد و تاویل برگزیدن دیگر آنست که قصه آنحضرت را
برای حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بتعظیم یاد فرمود معلوم باد که در احادیث معتبره وارد است که خداوند
جهان مریم را بر زنان عالمیان زمان خود برتری و بهتری بخشید و بهترین تمامت زنان جمیع عالمیان حضرت
صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها است و دیگر در کتاب مسطور منقول است که از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام پرسیدند آیا عمران پیغمبر بود فرمود آری پیغمبر مرسل بود بسوی قوم خود حنه زن عمران
و حنانه زن زکریا خواهر بودند و حنه را از عمران مریم پدید شد و چنانکه لسان اغلب کتب تواریخ و اخبار برین مطلب
اشارت دارد و حنانه را از زکریا یحیی بهم رسید و از مریم عیسی پدید گردید و عیسی پسر دختر خاله یحیی و یحیی پسر خاله
مریم و خاله مادر بمنزله خاله است ازین روی عیسی و یحیی را خاله زاده یکدیگر میگفتند معلوم باد چنانکه اشارت
رفت ایشاع خواهر مریم دختران عمران زوجه حضرت زکریا و مادر حضرت یحیی سلام الله علیهما است و عیسی
و یحیی پسر خاله یکدیگرند و جمع احادیثی که دلالت میکند بر آنکه مادر یحیی خواهر مریم بوده و احادیثی که دلالت
مینماید بر آنکه خاله او بوده است مشکل است مگر بتاویلات بسیار بعید و ممکن است یکی محمول بر تقیه باشد اگرچه
هردو قول در میانه عامه مذکور است بنا بر آن که مقول در آن اعصار اشهر بوده باشد دیگر خدای بهتر داند
و دیگر در کتاب مسطور با سانید معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که روزی حضرت
امیرالمومنین بحضرت فاطمه صلوات الله علیهما فرمود آیا چیزی داری تا ما بخوریم عرض کرد سوگند میخورم
بآن خداوند یکه حق ترا عظیم گردانیده است سه روز بر میگذرد که در خانه ما چیزی نیست بجز آنچه ترا بر خود اختیار
کردم و برای تو حاضر نمودم فرمود از چه روی با من خبر نگفتی عرض کرد رسول خدای مرا نهی فرمود که از تو چیزی
بطلبم امیرالمومنین علیه السلام بیرون شد و از شخصی یک دینار بقرض بگرفت و باز شد تا مگر بخانه بیاورد در سطح
راه مقداد رضی الله عنه را ملاقات فرمود فرمود برای چه بیرون آمده عرض کرد از شدت گرسنگی بیرون
شده ام فرمود فرمود من برای همین بیرون آمده ام و یکدینار بهم رسانیده ام و ترا بر خود برمی گزینم پس آن
آن دینار را بمقداد عطا فرمود و تهیدست بخانه مراجعت نمود و چون بسرای اندر شد رسول خدای را
صلی الله علیه و آله از یکسوی نشسته و فاطمه علیها سلام را در نماز و در میان ایشان چیزی بر نهاده دید که رویش
پوشیده بود چون فاطمه علیها سلام از نماز بپرداخت آن ظرف سر پوشیده را نزد ایشان بگذاشت و سرش را
برگشود و کاسه پر گوشت و در جوش با نانی گرم بدید امیرالمومنین علیه السلام فرمود این از کجا آوردی عرض کرد
از جانب خدای آمد همانا خدای تعالی روزی میدهد هرکه را میخواهد بیحساب آنگاه رسول خدای صلی الله
علیه و آله فرمود میخواهی بیان کنم از برای تو مثل تو و مثل او را عرض کرد بلی فرمود مثل تو مثل زکریا است
که در محراب بمریم درآمد و نزد او روزی و رزق یافت پرسید این روزی برای تو از کجا آمد مریم همین جواب را گفت

در تفضیل مریم علیها السلام

جلالت صدیقه طاهره صلوات الله علیها

در نسب عمران

جلالت حضرت صدیقه و مریم علیهما السلام

116 که فاطمه بگفت پس یکماه اهل بیت از آنکاسه میخوردند و هیچ از آن کاسه نمیشد حضرت باقر علیه السلام فرمود
که آن کاسه نزد ماست و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه آن کاسه را ظاهر خواهد ساخت و طعام بهشت را
از آن بخواهد خورد

ذکر بعضی اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در پارهٔ حالات حضرت عیسی بن مریم علیهم السلام وارد است

احوال حضرت عیسی علیه السلام

در کتاب حیات القلوب از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه منقول است که چون خدا یتعالی بشارت داد
بعیسی روزی مریم در محراب نشسته ناگاه جبرئیل بصورت مردی بروی متمثل شد و آب دهان خویش را
در گریبان او بیفکند مریم در همانساعت بعیسی علیه السلام حمل گرفت و بزودی آنحضرت متولد گردید و در *آمدن جبرئیل نزد مریم*
آن اوقات در روی زمین هیچ درختی بی میوه و خار نبود تا گاهیکه فجار فرزندان آدم نسبت زن و فرزند
بحضرت خداوند بدادند لاجرم زمین بر خود بلرزید و درختها از میوه بیفتادند و خار برآوردند و شیاطین در
شب ولادت آنحضرت نزد شیطان ملعون فراهم شدند و گفتند همانا امشب فرزندی متولد گردیده
که هر بتی که بر روی زمین بود بسبب او سرنگون گردید ابلیس مضطرب گردید و در تفحص حال آن مولود در
مشرق و مغرب زمین برآمد چیزی نیافت تا بسرای دیر رسید و نگران شد که فرشتگان در خانه انجمن کردند
خواست درون سرای شود فرشتگان بروی بانگ زدند و در شو پرسید پدر این فرزند کیست ملائکه
گفتند مثل او مثل آدم است که خدا یتعالی او را بی پدر بیافرید ابلیس گفت چهار خمس از مردم را بسبب
این فرزند بگمراهی در افکنم و هم در آنکتاب از آنحضرت مروی است که ولادت عیسی علیه السلام در روز
عاشورا بود و هم در آنکتاب از آنحضرت منقول است که هفتاد زن از بنی اسرائیل بودند که مریم را
تهمت زدند و افترا بستند و با وی خطاب کردند لَقَدْ جِئْتِ شَیْئًا فَرِیًّا همانا آمدی بچیزی عجیب
و بدیع که در میان اهل تو مانند این نبوده و نیست و از چون توئی چنین صورت متصور نبود یعنی امری
نکوهیده و ناستوده بما آوردی خدا یتعالی عیسی علیه السلام را بسخن آورد و بآن زبان خطاب فرمود
وای بر شما افترا می بندید بر مادر من منم بنده که خداوند مرا پیغمبر فرموده و بمن کتاب داده سوگند میخورم
بخداوند که هر یک از شما را حد بخواهم زد بعلت آن فحشا که با مادر من گفتید و آنحضرت بعد از نبوت همه را
حد بخش بزد فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ قَالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا چون این سخنان را مریم بگفتند با ایشان
پاسخ نراند و بعیسی اشاره کرد که بدو سخن گوئید و از وی جواب جوئید آنجماعت گفتند چگونه سخن کنیم با آنکس *سخن گفتن عیسی در گاهواره*
که در گاهواره و کودک شیرخواره است قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیًّا عیسی بفرمان
خدا در روز اول ولادتش بسخن آمد و گفت همانا من بندهٔ یزدانم و مرا کتاب داده است یعنی

الخ

یعنی انجیل را برای من خواهد فرستاد و مرا پیغمبر گردانیده است وَجَعَلَنِی مُبَارَکًا أَیْنَ مَا کُنْتُ و مرا 117
بابرکت فرموده است هر کجا که باشم و دیگر در کتاب حیات القلوب بسند صحیح منقول است که شخصی
از حضرت باقر صلوات الله علیه پرسید که حضرت عیسی علیه السلام گاهی که در گاهواره تکلم نمود آیا بر مردم زمان
خود حجت یزدان بود فرمود در آنوقت پیغمبر خدا و بر اهل روزگار خود حجت پروردگار بود اما پیغمبر مرسل نبود
مگر نشنیدهٔ که خدا یتعالی میفرماید عیسی در گهواره گفت من بنده خدا هستم و خدا مرا کتاب داده و پیغمبر
گردانیده است راوی پرسید پس در آنوقت که جای در مهد داشت بر زکریا حجت خدا بود فرمود در آنحال
آیتی برای مردم و رحمت خدا برای مریم بود که سخن راند و پاکی مریم را از گمانهای بد مردم ظاهر ساخت و پیغمبر
و حجت خدا بود بر هرکس که در آنحال سخن او را بشنید از آن پس خاموش گردید و تا گاهیکه دو سال بروی برگذشت سخن
نکرد و در آن دو سال که عیسی خاموش بود زکریا علیه السلام بر مردم حجت خدای بود آنگاه زکریا برحمت
خدای وصول یافت و پسرش یحیی در حال کودکی و صغارت کتاب و حکمت را از وی وارث گردید نشنیدهٔ
خدا یتعالی میفرماید ای یحیی بگیر کتاب را بقوت و حکمت و نبوت را باو دادیم در کودکی چون عیسی هفت ساله شد
دعوی پیغمبری نمود و رسالت فرمود و از خداوند وحی میرسید پس عیسی بر یحیی و تمامت مردم دیگر حجت
الهی گردید و از آنوقت که خدای آدم را بیافرید تا پایان جهان زمین بدون حجت خدای بر مردم باقی نماند
و هم در کتاب مسطور از حضرت باقر صلوات الله و سلامه علیه منقول است که جبرئیل گریبان پیراهن
مریم را بگرفت و در آن بدمید و هم در ساعت وجود عیسی در زهدان کمال پذیرفت چنانکه دیگر فرزندان
در ارحام امهات در مدت نه ماه جمال کمال بپذیرند چون مریم از جای غسل خود بیرون آمد مانند زن بارور
سنگینی بود که هنگام زائیدنش نزدیک شده باشد چون خاله او را بروی نظر افتاد در عجب شد مریم از آن شرمساری *حمل مریم بعیسی*
از خاله و زکریا کناری گرفت چنانکه خدا یتعالی میفرماید فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکَانًا قَصِیًّا یعنی پس بعیسی
حمل یافت و تنهائی گرفت و از مردم عزلت گزید و در مکانی بسیار دور از مردم مهجور ماند و در حدیث معتبر دیگر
از آنحضرت منقول است که فرزندیکه شش ماهه متولد گردد زنده نمی ماند مگر عیسی و امام حسین علیهما السلام که *چند ماه*
هر یک شش ماهه متولد شدند راقم حروف گوید تواند بود که در حدیث شریف یحیی وارد شده باشد و راویان
بعیسی اشتباه کرده باشند یا اینکه گوئیم ابتدای ماه ولادت عیسی شش ماه پیشتر بقدرت خدای قادر در رحم
مادر منعقد و مستقر شده باشد و از وقت دمیدن که روح در آن دمیده شد و حمل ظاهر گردید تا هنگام وضع حمل
نه ساعت بوده باشد و ممکن است که یکی بر وجه تقیه وارد شده باشد فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ
قَالَتْ یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَکُنْتُ نَسْیًا مَنْسِیًّا یعنی رنج زائیدن بیاورد او را بسوی درخت خرما چون عیسی
متولد گردید مریم گفت چه بودی اگر پیش از آنکه اینحال را مشاهدت نمایم مرده بودم و نام من از خاطرهای مردم
برفته بود و از این روی آرزوی مرگ نمود که مبادا در بارهٔ او گمان بد برند و هم در آن کتاب از آنحضرت

مریم

منقول است که آن نهری که برای مریم بجوشید نهری بود که سالها بخوشیده بود و خداتعالی در آنوقت آب
در آن جاری کرد وَهُزّی اِلَیکِ بِجِذعِ النَّخلَةِ تُساقِط عَلَیکِ رُطَباً جَنِیّاً یعنی بجنبش و مایل ساز بخود ساق درخت (نهر برای مریم)
خرمای خشک را تا فرو ریزد بر تو رطبی رسیده و چیده شده و هم در کتاب حیات القلوب از آن حضرت
منقول است که آن زن تازه وضع حمل نموده باشد بچیزی بهتر از رطب استشفا نمی کند که خداتعالی رطب را
بعد از آنکه مریم وضع حمل نمود طعام او فرمود و فرمود آن درخت خشک شده و بی بار بود چه اگر میوه می داشت (خاصیت رطب برای زن زاینده)
حاجت نیفتد که مریم را امر کنند که درخت را جنبش دهد و آن هنگام که وی خواهش کرد فصل زمستان بود
و در هیچ درختی رطب نبود و خداتعالی برای ظهور اعجاز او در همان ساعت آن درخت را برگ سبز و رطب تازه
رسیده خرم و بارور فرمود و نیز در کتاب مسطور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که چون عیسی متولد گردید در یکروز آن چند بالیدن گرفتی و بزرگ شدی که دیگر فرزندان
در دو ماه بزرگ شدندی چون هفت ماه از مدت ولادتش برگذشت حضرت مریم آن فرزند مکرم را
بدبستان آورد و در حضور آموزگار بنشانید معلم گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم عیسی بگفت معلم گفت بگو ابجد (بردن مریم عیسی را بدبستان)
عیسی سر بر آورد و فرمود معنی ابجد میدانی چیست معلم تازیانه برکشید تا بروی زند عیسی علیه السلام فرمود ای
معلم مرا مزن اگر میدانی بگو اگر نمیدانی از من بپرس تا من بگویم گفت بگو فرمود الف آلاء و نعمتهای خداست
با حجت بهجت و صفت کمالیه خداوند است جیم جمال الهی است دال دین خداست هوز ها هول جهنم است واو
اشاره بویل لاهل النار است یعنی وای باهل جهنم زا زفیر یعنی فریاد دوزخ و خروشیدن آن است بر گناهکاران (معنی کلمات ابجد)
حطی یعنی کم میشود و برطرف میگردد معاصی از آنانکه استغفار نمایند کلمن کلام خداست و کلمات و وعدهای
خدا را کسی دیگرگون نتواند کرد سعفص یعنی در قیامت جزا خواهند داد صاعی را بصاعی و کیلی را بکیلی قرشت
یعنی همه را در قبرها از هم میپاشد و در قیامت زنده میگرداند معلم گفت ای زن دست پسر خود را بگیر چه او عالم
ربانی است و بآموزگار نیازمند نیست و هم در کتاب مسطور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقول است که روزی حضرت عیسی علیه السلام ابلیس ملعون را بدید از وی پرسید آیا از دامهای مکر تو چیزی بمن (ملاقات عیسی با ابلیس)
رسیده است گفت چه توانم کرد و حال آنکه جدهٔ تو در آن هنگام که مادر تو را بزائید عرض کرد پروردگارا پناه
میدهم او را و ذریت او را از شر شیطان رجیم و تو از ذریت اوئی و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که چون حضرت عیسی سلام الله علیه با بنی اسرائیل فرمود که من از جانب خدای
بسوی شما رسول هستم از گل مرغ میسازم و زنده اش میگردانم و کور مادرزاد را شفا میبخشم بنی اسرائیل
گفتند اینها جمله سحر و جادو است آیتی دیگر بنمای تا تو را تصدیق کنیم فرمود اگر شما را آنچه میخورید و آنچه در خانهها (معجزات عیسی علیه السلام با بنی اسرائیل)
ذخیره میکنید خبر گویم صدق سخن مرا خواهید دانست گفتند آری پس همه روز ایشان را اخبار میکرد که امروز
فلان چیز را بیاشامیدید و فلان چیز را ذخیره کردید و از آن مردم پارهٔ ایمان آوردند و برخی بر کفر خویش

بپایند و دیگر در کتاب مسطور بسند حسن منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردند آیا
شخص مؤمن بمرض خوره و پیسی و امثال این بلاها مبتلا میگردد فرمود آیا بلا جز از برای مؤمن میباشد همانا مؤمن (بلا برای مؤمن است)
آل یس خوره داشت و بروایت حسن دیگر فرمود انگشتهایش به پشت دستش خمیده بود گویا مینگرم بجانب دست
با قوم خود اشارت میکرد و ایشان را نصیحت مینمود و میگفت یا قَومِ اتَّبِعُوا المُرسَلینَ چون دیگر نصیحت ایشان
بپایان آورد بکشتند و خداتعالی در جای دیگر فرموده است وَاِذ اَوحَیتُ اِلَی الحَوارِیّینَ اَن آمِنُوا بی وَبِرَسُولی
قالُوا آمَنّا وَاشهَد بِاَنَّنا مُسلِمُونَ یعنی بیاد آور آنوقت را که بسوی حواریون عیسی که خواص اصحاب آن
آنحضرت بودند وحی فرستادم که ایمان بیاورید بمن و برسول من یعنی عیسی علیه السلام گفتند ایمان آوردیم گواه (وحی بحواریون عیسی علیه السلام)
باش که مسلمان و منقاد شدیم و گفته اند که وحی بآنجماعت بر زبان پیغمبران بود که از جانب یزدان با ایشان گفتند
و در حدیث معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که خداتعالی ایشان را الهام فرمود و هم در آن کتاب
بسند موثق از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه منقول است که یزدان تعالی حضرت عیسی را بر بنی اسرائیل
مبعوث گردانیده بود و نبوت آنحضرت در بیت المقدس بود و از آن پس دوازده تن از حواریان انصار و (نزول مائده بر بنی اسرائیل)
یاوران آنحضرت بودند و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که
بر بنی اسرائیل مائده نازل شد بزنجیرهای طلا از آسمان آویخته بود و نه رنگ طعام و نه گرده نان بود و دیگر
در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق سلام الله علیهما منقول است که خداوند تعالی این سخن را
یعنی آنکه خدای در قرآن میفرماید ای عیسی بن مریم آیا تو با مردم گفتی که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدا بغیر خداوند
عالمیان هنوز بعیسی خطاب نفرموده است بلکه از این پس در قیامت خطاب خواهد فرمود در آن هنگام که (خطاب خداوند با عیسی)
نصاری را با آنحضرت حاضر گردانند و از برای اتمام حجت بر نصاری که آنچه میگویند بر عیسی افترا کرده اند
و عیسی نگفته است این سؤال را از عیسی خواهند کرد با اینکه خود بهتر میداند که او نگفته است و خداتعالی
هر امر واقع شدنی را که بیان میفرماید بعنوان امر واقع شده و گذشته تعبیر میفرماید قالَ سُبحانَکَ ما یَکُونُ لی
اَن اَقُولَ ما لَیسَ لی بِحَقٍّ یعنی عیسی عرض کرد پاک و منزه میدانم ترا از آنکه ترا در خداوندی شریک و انباز باشد
نشاید مرا که بگویم چیزی را که مرا گفتن آن حق و سزاوار نیست اِن کُنتُ قُلتُهُ فَقَد عَلِمتَهُ تَعلَمُ ما فی
نَفسی وَلا اَعلَمُ ما فی نَفسِکَ اِنَّکَ اَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ اگر من این سخن گفته باشم تو آنرا میدانی و میدانی آنچه در نفس (اسم اعظم)
من است یعنی در خاطر خود پنهان کرده ام و من نمیدانم آنچه را در خود پنهان فرموده از معلومات خود
از مردم همانا دانندهٔ پوشیدهها و اطلاق نفس در خداتعالی بر سبیل مجاز است و بسند معتبر از حضرت باقر
علیه السلام در تفسیر این آیه کریمهٔ مذکوره منقول است که اسم اعظم ایزد متعال هفتاد و سه اسم است
و خداتعالی یک اسم را پنهان فرموده و بهیچکس تعلیم نفرموده و هفتاد و دو اسم را بآدم علیه السلام تعلیم فرمود
و انبیاء علیهم السلام از آنحضرت بمیراث بردند تا بعیسی علیه السلام رسید پس معنی کلام عیسی که مید

120 آنچه در نفس من است یعنی هفتاد و دو اسم را که بمن تعلیم فرمودی و من نمیدانم آنچه در نفس تست یعنی آن یک نام را که بخود مخصوص فرمودی معلوم باد که اینحدیث با احادیث کثیرهٔ دیگر که فرموده اند آن هفتاد و دو دو اسم بحضرت ختمی مرتبت و اوصیای معصومین خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین اختصاص دارد و مخالفت می نماید مگر اینکه این اسماء غیر آن اسماء بوده باشد و خدای میفرماید مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنِی بِهِ اَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّی وَ رَبَّكُمْ نگفتم با ایشان مگر آنچه را که امر فرمودی مرا بآنکه عبادت کنید خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ اَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و من بر ایشان گواه بودم تا گاهیکه در میان ایشان بودم و چون مرا از میان ایشان بردی تو بر احوال ایشان گواه و مطلع بودی و تو بر همه چیز گواه و مطلعی اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اگر عذاب کنی ایشان را همانا بندگان تواند و اختیار ایشان با تو است و اگر بیامرزی ایشان را همانا توئی عزیز و غالب بر آنچه اراده فرمائی و دانائی بحکمتها و مصلحتها و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که عیسی علیه السلام در آنشب که خدایتعالی آنحضرت را بآسمان برد با اصحاب خود که همه در خدمتش حاضر بودند وعده فرمود و ایشان دوازده تن بودند پس ایشان را بخانه اندر برد و در آنجا چشمه بود و در آن چشمه غسل فرمود و بجانب ایشان بیرون آمد گاهی که آب از سر مبارکش میریخت و فرمود خدایتعالی با من وحی فرموده است که در این ساعت مرا بآسمان برد و از لوث یهود پاک فرماید اکنون از میان شما کدام یک قبول میکنید که شبح و مثال من بروی افتد و او را بشباهت من بکشند و بردار کشند و در قیامت در بهشت با من باشد و در درجهٔ من باشد از میان ایشان جوانی گفت ای روح الله من اینکار کنم عیسی علیه السلام فرمود تو خواهی کرد آنگاه فرمود یکتن از شما پیش از آنکه صبح بردمد دوازده مرتبه با من کافر خواهد شد یکی از آنجماعت عرض کرد من آن کسم فرمود اگر در نفس خود چنین حال را می یابی تو آن خواهی بود آنگاه فرمود بعد از من سه فرقه خواهید شد دو فرقه بر خدا افترا کنند و بجهنم خواهید شد و یک فرقه تابع وصی من شمعون خواهند گردید و بر خدا افترا نخواهند کرد و به بهشت اندر خواهند شد پس خدایتعالی عیسی علیه السلام را از گوشهٔ سرای بآسمان برد و ایشان نگران بودند پس مردم یهود در طلب آنحضرت بیامدند و آنکس را که عیسی فرمود کافر خواهد شد مأخوذ داشتند و آنجوانرا که شباهت یافتن بعیسی را پذیرفته بود بکشتند و بردار زدند و آندیگر تا بامداد دوازده مرتبه کافر شد چنانکه عیسی علیه السلام خبر داده بود و دیگر در کتاب مسطور باسانید کثیره معتبره از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که از حضرت صاحب الامر سنت چهار پیغمبر است یکی سنت عیسی علیه السلام است که میگویند مرد یا کشته شد و نمرده و کشته نشده است و دیگر در کتاب مسطور باسانید کثیره معتبره منقول است که وقتی حجاج شهر بن حوشب را ... تفسیر این آیهٔ شریفه وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ

رفتن عیسی ع به آسمان

121

بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیستند هیچیک از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مگر اینکه پیش از مردن عیسی بعیسی ایمان خواهند آورد پرسش کرد و گفت از تفسیر این آیه عاجز شده ام مکرر از مردم یهود و نصرانی بقتل رسانیده ام و نگران بوده ام که لب خود را جنبش نداده تا مرده است پس چگونه ایمان میاورد شهر بن حوشب گفت ای امیر معنی آیهٔ شریفه نه چنان است که تو فهمیده ای بلکه مراد آن است که عیسی علیه السلام قبل از آنکه قیامت بپای شود از آسمان بدنیا فرود میآید و هر صاحب ملتی که باشد از جماعت یهود و جز ایشان بآنحضرت ایمان بخواهند آورد و در پشت سر مهدی صلوات الله علیه نماز خواهد کرد حجاج گفت این تفسیر را از کدام کس شنیدی گفت از حضرت امام محمد باقر گفت همانا این زلال علم را از چشمهٔ صافی مأخوذ داشته و هم در آن کتاب و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که بر مردم زمانی بیاید که ندانند خدا چیست و توحید الهی چه معنی است تا گاهیکه دجال بیرون آید و عیسی علیه السلام از آسمان فرود شود و دجال را بقتل برساند و در پشت سر حضرت قائم علیه السلام نماز بگذارد اگر ما از پیغمبران بهتر نبودیم عیسی در پشت سر ما نماز نمیکرد

ذکر احوال ارمیا و دانیال و عزیر علیهم السلام موافق اخباریکه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است

قوله تعالی اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلٰى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوشِهَا آیا دیده ای مانند کسی که گذشت بر قریه که خالی بود دیوارش بر سقفهایش افتاده بود و ویران شده بود چنانکه از این پیش اشارت رفت بعضی گفته اند آن شخص عزیر بود چنانکه از حضرت صادق منقول است و بعضی گفته اند ارمیا بود چنانکه از حضرت باقر صلوات الله علیهما مأثور است و دیگر در کتاب حیات القلوب مسطور است که از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه سؤال کردند آیا صحیح است که حضرت دانیال بتعبیر خواب آگاه بوده و این علم را بمردم تعلیم فرموده است فرمود بلی خدایتعالی بدو وحی میفرمود و او پیغمبر بود و از آنان بود که خداوند علم تعبیر خواب بایشان تعلیم فرموده بود و بسیار راست گفتار و درست کردار و حکیم و دانا بود و عبادت خدایتعالی را بمحبت اهل بیت می نمود و هیچ پیغمبر و ملکی نبوده است جز آنکه پرستش میکرده است خدا را بمحبت ما اهل بیت و دیگر در کتاب مسطور بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون خدایتعالی بداود علیه السلام وحی نمود نزد بندهٔ من دانیال شو و با وی بگو همانا مرا نافرمانی کردی همچنان آمرزیدم اگر در کرت چهارم بمعصیت روی ترا نخواهم آمرزیدن داود نزد دانیال علیهما السلام شد و رسالت حضرت داود را تبلیغ نمود دانیال گفت آنچه در تبلیغ رسالت تکلیف داشتی بجای گذاشتی و چون هنگام سحرگاهان در رسید دانیال از روی تضرع و ابتهال دست

بدرگاه حضرت ذو الجلال برداشت و بازبان عجز و انکسار در پیشگاه قادر قهار مناجات کرد پروردگارا همانا پیغمبر تو داود مرا خبر داده که سه مرتبه در حضرت تو نافرمانی کرده ام و بآمرزش یزدانی معفو گردیده ام واگر در مرتبه چهارم بنافرمانی روم مرا نخواهی آمرزید بعزت و جلال تو سوگند میخورم که اگر توفیق و عظمت تو نگاهبان نشود هسپنجان بمعصیت تو خواهم رفت معلوم باد که ملاقات داود و دانیال نزدیک بپانصد سال فاصله است مگر اینکه روزگاری بس دراز شمرده باشد یا این دانیال جز دانیال مشهور باشد که معاصر بخت نصر بوده است و چنانکه ازین پیش اشارت رفت اینداستان سابق را که پارهٔ بعزیز و بعضی به ارمیا منسوب شمرده اند بجونی همیکال که از صلحای بنی اسرائیل است نسبت کرده اند و عزیر معرب عزرا علیه السلام پسر ساریا است که ملقب به سوفر میباشد و نیز یک نام دیگر آن حضرت در توریة نحمیا است و تواند بود بر راویان نحمیا و یرمیا مشتبه شده باشد و ارمیا معرب یرمیا علیه السلام است که پسر شلیکو و از جمله انبیای بنی اسرائیل سلام الله علیهم است و نسب آنحضرت بخاندان بنیامین بن یعقوب علیهما السلام پیوسته میگردد و نیز در کتاب حیات القلوب مسطور است که بعضی بر آن عقیدت هستند که در آن قریه مذکوره که عزیر یا ارمیا بر آن بگذشت و ویران و خراب و سقفها را بروی هم فرو خوابیده دید بیت المقدس بود که بخت النصر خراب نموده بود و بعضی بر آن رفته اند که ارض مقدسه بود و هم بعضی را عقیدت چنانست که قریه بود که چند هزار کس از آنجا از بیم هلاکت و تباهی بمه فرار کردند و بجمله بمردند ازین روی آن حضرت چون بدید آن کلمات بگفت

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در پارهٔ احوال حضرت یونس علیه السلام مأثور است

احوال یونس علیه السلام

در کتاب حیات القلوب بسند معتبر منقول است که حضرت باقر علیه السلام فرمود که در پاره از کتابهای امیر المؤمنین علیه السلام دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که خدایتعالی یونس بن متی علیه السلام را گاهی که سی سال از عمر شریف بپای رفته بود بر قوم او مبعوث فرمود و او مردی تندخو بود و صبر و شکیبائی چندان نداشت و با قومش اندک مدارا کردی و تاب حمل احمال ثقیله نبوت را نداشت و به برداشتن بار نبوت تن نمی افکند و آن بار را راهی فرو می افکند چنانکه شتر جوان از برداشتن بار گران امتناع میورزد و آنحضرت سی و سه سال در میان قوم خود بماند و ایشان را بایمان بخدا و تصدیق نبوت و متابعت خود دعوت میکرد و از تمامت قوم او جز دو تن ایمان نیاوردند و نام این دو تن یکی روبیل و دیگری تنوخا بود و روبیل از خانوادهٔ علم و نبوت و حکمت بود و با یونس علیه السلام از آن پیش که به نبوت مبعوث گردد مصاحبت دیرین داشت و تنوخا مردی ضعیف العقل و زاهد و عابد بود

ایمان روبیل و تنوخا

و در بندگی خدای بسیار سعی و مبالغه داشت لکن از علم و حکمت بی بهره بود و روبیل گوسفند چرانی کردی و معاش خویش از آن کار بساختی و تنوخا هیزم کشی کردی و بشهر بیاوردی و بفروختی و از کسب خود بخوردی و چون روبیل را علم و حکمت و با حضرت یونس از قدیم صحبت بود منزلت و مقامش در خدمت یونس از تنوخا برتر بود چون یونس نگران گردید که قوم او اجابت او را نمی کنند و بدو ایمان نمی آورند دلش تنگی گرفت و قلت صبر و جزع خویش را مشاهدت کرد و در جمله شکوای خود ازین حالت در حضرت احدیت شکایت برده عرض کرد پروردگارا مرا در تن سی سالگی بر قوم خود مبعوث گردانیدی و سی و سه سال در میان ایشان بماندم و این گروه را بایمان آوردن بتو و تصدیق برسالت خود دعوت کردم و از عذاب و عقاب و خشم تو تخویف دادم و ایشان مرا تکذیب کردند و بامن ایمان نیاوردند و نبوت مرا انکار کردند و رسالت مرا سبک شمردند و مرا تهدید همی کنند و من بیمناک هستم که مرا بکشند پس عذاب خود را بر ایشان فرو فرست چه ایشان ایمان پذیر نیستند خدایتعالی بآنحضرت وحی فرستاد که در میان ایجماعت زنهای باردار و اطفال نابالغ و مردان پیر و زنان ضعیف و ضعفای اندک خرد باشند و منم خداوندی حاکم و عادل و رحمت من بر عذاب من پیشی گرفته و خردان را بگناه بزرگان قوم خود ای یونس عذاب بکنم و ایشان بندگان و آفریدگان و مخلوق منند در شهرهای من و در روزیخوار من هستند میخواهم با ایشان تأنی و رفق و مدارا فرمایم و انتظار همی برم شاید توبه نمایند و ترا بر ایشان برانگیخته ام که حافظ و نگاهبان ایشان باشی بسبب خویشاوندی که با ایشان داری و تأنی و مدارا باشی برای رأفت پیغمبری و بر اعمال ناستودهٔ ایشان شکیبائی جوئی چه بردباری رسالت و ایشانرا مانند طبیبی بمدارا و دوا باشی نسبت به بیمار باشی پس تو به تندی رفتی و با ایشان مدارا نمودی و بطریقت پیغمبران و شفقتهای ایشان با ایجماعت سلوک نکردی و اکنون که شکیبائی تو قلت گرفته و میدان خلق و خویت تنگ شده بدون تأمل از بهر ایشان در طلب عذاب بر آمدی و بندهٔ من نوح صبرش از تو افزون و صحبتش با قومش نیکوتر و تأنی و شکیبائیش بیشتر و عذرش تمامتر بود و من غضب کردم از برای او گاهیکه خشم گرفت از برای من و مستجاب کردم دعای او را گاهیکه مرا بخواند یونس علیه السلام عرض کرد پروردگارا من بر ایجماعت غضبان نشوم مگر بسبب مخالفت ورزیدن در حضرت تو و ایشان را نفرین نکردم مگر بعلت معصیت نمودن با تو بعزت تو سوگند میخورم که هرگز بر ایشان مهربان نخواهم شد و ایشان را پند و نصایح مشفقانه نخواهم گفت از آن پس که ایشان در اینحدیث با تو کافر شدند و مرا تکذیب کردند و نبوت مرا انکار نمودند عذاب خود را بر ایشان فرو فرست که هرگز ایمان نمی آورند خدایتعالی فرمود ای یونس ایشان زیاده از صد هزار تن آفریدگان من باشند و شهرهای مرا آبادان کردانند و بندگان من از ایشان بوجود میآیند و من دوست میدارم که با ایشان بسبب آنچه از احوال ایشان و احوال تو در علم من بوده است تأنی و مدارا فرمایم و تقدیر و تدبیر من جز علم و تقدیر تست تو پیغمبر مرسلی و من پروردگار حکیم

 بعلمم باحوال ایشان ای یونس همانا در علومی که نزد من است باطن و مخفی هست و کسی منتهای آنرا ندانسته و علم تو
بظاهر احوال ایشان نظر دارد و از باطن ایشان و پایان امر ایشان با خبر نیستی ای یونس دعای ترا در حق ایشان
باجابت مقبول داشتم و عذاب بر ایشان میفرستم و این استجابت دعوت تو موجب مزید ثواب تو از من
نخواهد شد و برای درجه قرب و منزلت تو نیکو نخواهد بود و عذاب من در روز چهارشنبه نیمه شهر شوال بعد از
سر بر زدن خورشید بر ایشان نازل خواهد شد و تو از این واهمه ایشان را اعلام کن یونس علیه السلام سخت
شاد و مسرور گردید و هیچ افسرده نگشت و ندانست که پایان آن چگونه خواهد بود پس نزد تنوخای عابد شد
و او را باز نمود که عذاب یزدان در فلان روز بر ایشان نازل خواهد شد تنوخا گفت از چه روی ایشان را
خبر میدهی بگذار در کفر و معصیت خویش بمانند تا ناگهان عذاب بر ایشان نازل گردد هم اکنون نزد روبیل شویم
و با او سخن شوری افکنیم چه او مردی دانا و از خاندان پیغمبران است چون نزد روبیل شدند یونس گفت
ای روبیل خداوند تعالی مرا خبر داده است که در روز چهارشنبه نیمه شهر شوال بعد از طلوع آفتاب
بر قوم من عذاب میفرستد هم اکنون بگوی صلاح در چیست با ایشان شویم و خبر دهیم روبیل گفت در کار
عذاب ایشان بحضرت پروردگار مراجعت جوی و در حق ایشان شفاعت کن چنانکه پیغمبران بردبار
و رسول با کرم بزرگوار نمایند تا یزدان تعالی عذاب را از ایشان بگرداند چه خداوند جهان از عذاب
ایشان بی نیاز است و نرمی و مدارای با بندگان خود را دوست میدارد و این از بهر تو سودمندتر و موجب
فزونی قرب و منزلت تو است در پیشگاه او و ممکن است که قوم تو پس از آنکه کفر و انکار ایشان را مشاهدت
کرده روزی ایمان بیاورند پس بصبوری و تأنی و مدارا باش تنوخا گفت وای بر تو ای روبیل این چه
صلاح و بدآست که از بهر یونس بکار می بندی که در باره این قوم بعد از آنکه بخدا کافر شدند و انکار
پیغمبری او را نمودند و او را از خانهای خود بیرون کردند و همی خواستند او را سنگسار نمایند شفاعت نماید
روبیل با تنوخا گفت خاموش باش که مردی عابد باشی و بدین امر عالم نیستی و دیگر باره با یونس روی
آورد و گفت باز گوی اگر خداوند بر قوم تو عذاب بفرستد جمله را هلاک خواهد نمود یونس گفت از خدا چنین طلبیدم
و مرا بر ایشان هیچ ترحم نبود تا در حضرت احدیت شفاعت کنم که عذاب را از ایشان برگرداند روبیل
گفت ای یونس تواند بود که هیچ که عذاب بر ایشان نازل شود و ایشان نشان عذاب را نگران کرده
در حضرت یزدان توبت و استغاثت شوند و خداوند بر ایشان ترحم فرماید چه خدای ارحم الراحمین است
و از آن پس که تو با ایشان خبر داده باشی که در فلان روز عذاب بر شما نازل میشود عذاب را از ایشان
برگرداند لاجرم ترا تکذیب نمایند و دروغزن بشمرند تنوخا گفت وای بر تو ای روبیل سخنی بزرگ
و نا خوب از تو پدیدار گشت همانا پیغمبر مرسل با تو خبر میدهد که خدای تعالی بدو وحی فرستاده است که عذاب
بر ایشان نازل میشود و تو چنین سخن میکنی و رد قول خدای و رسول او شک مینمودی برو که عمل تو حبط
و باطل گردید روبیل گفت ای تنوخا همانا رأی تو ضعیف و اندیشه تو سخیف است دیگر باره روی بیونس کرد

کلمات روبیل با یونس

حکایت روبیل و تنوخا

 و گفت هرگاه بر قوم تو عذاب نازل شود و همه هلاک شوند و شهرهای ایشان ویران گردد آیا نه چنان
خواهد بود که خدای تعالی نام ترا از دیوان پیغمبران محو خواهد کرد و رسالت تو برطرف میشود و مانند پاره از ضعفای
ناس خواهی بود و در دست تو صد هزار تن بهلاکت میرسد یونس بوصایا و نصایح روبیل گوش نکرد و با تنوخا
از شهر دور شدند و از آن پس یونس بازگشت و قوم خود را باز نمود که خدای تعالی در روز چهارشنبه نیمه شهر
شوال بعد از طلوع آفتاب بر ایشان عذاب میفرستد آن جماعت قول آن حضرت را مردود ساختند و او را
تکذیب نمودند و از شهر خود با عنف و اهانت بیرون کردند پس یونس و تنوخا از شهر دور شدند و منتظر همی بودند
که بر ایشان عذاب نازل شود روبیل در میان قوم خود بماند و چون اول ماه شوال چهره برگشود روبیل بر کوه
بلندی برشد و بآواز بلند قوم خود را ندا کرد و گفت منم روبیل و با شما مشفق و مهربانم اینک ماه شوال در رسید
و یونس پیغمبر شما و رسول پروردگار شما با شما خبر داد که خدای تعالی بدو وحی فرستاده است که در چهارشنبه
نیمه این ماه بعد از طلوع آفتاب عذاب بر شما نازل میگردد خدای تعالی آنچه با رسولان و فرستادگان خود
میعاد نهاده خلاف نفرماید پس نیک بیندیشید که چه خواهید نمود از سخنان روبیل بترس و بیم درآمدند و بر
نزول عذاب یقین کردند و بجانب روبیل دوان و شتابان شدند و گفتند تو چه مصلحت می بینی همانا تو مردی
دانا و حکیم هستی و ما همیشه ترا با خویشتن مشفق و مهربان دیدیم و شنیدیم که در خدمت یونس از باب ما شفاعت
کردی هر چه بصلاح و ثواب دانی بفرمای تا بآن رفتار نمائیم روبیل گفت مرا رای و اندیشه چنان است
که چون بامداد روز چهارشنبه نیمه ماه که روز وعده نزول عذاب است طالع گردد زنان و اطفال شیر
خواره را از یکدیگر جدا سازید و زنان را در دامنه کوه باز دارید و اطفال را در میان دره ها و گذرگاه
سیلاب بگذارید و اطفال حیوانات دیگر را از مادرها جدا کنید و این جمله همه پیش از طلوع آفتاب باشد آنگاه
چون نگران شدید که بادی زرد از طرف مشرق در میرسد بزرگ و کوچک بجمله صدا بگریه و استغاثت
برکشید و در حضرت یزدان بتضرع و توبه و استغفار پردازید و سرها بسوی آسمان برافرازید و عرض کنید
پروردگارا بر خویشتن ستم راندیم و پیغمبر ترا تکذیب نمودیم اینک از معاصی خود بحضرت تو توبت می آریم
اگر نیامرزی ما را و بر ما ترحم نفرمائی همانا از زیانکاران و شکنجه و عذاب شدگان باشیم پس توبه ما را قبول
فرمای و بر ما رحمت آور ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و نباید شما را تا غروب آفتاب یا بیشتر از گریه و ناله
و تضرع ملال افتد تا عذاب از شما برطرف شود بالجمله تمامت آن مردم بفرمان روبیل اتفاق کردند و چون
روز موعود فرا رسید روبیل از شهر بموضعیکه صدای ایشان را می شنید و عذاب را اگر نازل گردد میدید برشد
چون صبح بردمید آنچه روبیل بفرموده بود جمله را بکار بستند و از هنگام طلوع آفتاب بادی زرد و تیره
با صدائی عظیم بسختی و تندی وزیدن گرفت و چون ایشان بر آن باد نگران شدند یکدفعه صدا بگریه
و ناله و تضرع و استغاثه بلند کردند و توبت و استغفار پرداختند و اطفال در طلب شیر گریه و نفیر برآوردند

نزول آثار [illegible] قوم یونس

وبچهٔ چارپایان و حیوانات جدای شیرها در ناله برآوردند و بگریستند و حیوانات در طلب آب و علف فریاد
همی برکشیدند و یونس و تنوخا بانگ ناله و گریستن ایشانرا می‌شنیدند و همی نفرین مینمودند که خدایتعالی عذاب را
بر ایشان غلیظ‌تر فرماید و روبیل صدای ایشانرا می‌شنید و عذاب را میدید و همی دعا میکرد که خدای جهان
عذاب را از آنان بردارد چون اول ظهر دررسید درهای آسمان گشوده شد و غضب یزدان بر آنان سکون
گرفت و خداوند بخشندهٔ مهربان بر ایشان ترحم فرمود و دعای ایشانرا مستجاب و توبت ایشانرا پذیرفتار
و بر گناه ایشان بخشایش فرمود با اسرافیل وحی نمود که بسوی قوم یونس شو چه ایشان ناله و تضرع نمودند و بتوبت
و استغفار پرداختند و من بر ایشان رحم نمودم و توبهٔ ایشانرا قبول فرمودم منم خداوند بسیار پذیرندهٔ
توبها و مهربان بر بندگان خود و زود قبول میفرمایم توبهٔ بنده‌ را که از گناهان خود پشیمان شود و بنده و رسول
من یونس در حضرت من مسئلت نمود که بر قوم او عذاب بفرستم و فرستادم و من سزاوارترم از همه کس بوفا
کردن بوعدهٔ خود و بوعده وفا نمودم و عذاب را فرستادم و یونس از من شرط نگرفت که ایشانرا هلاک
کنم ملکه گفت عذاب بر ایشان بفرستم هم اکنون جانب زمین بسپار و عذاب مرا که بر ایشان نازل کرده
از ایشان بگردان اسرافیل عرض کرد پروردگارا عذاب تا بدوشهای ایشان رسیده است و نزدیکست
ایشانرا هلاک نماید و تا من برسم ایشانرا هلاک نموده است خدایتعالی فرمود ملائکه را امر کرده‌ام که عذاب
بر فراز سرهای ایشان بازدارند و فرود نیاورند تا امر و فرمان من با ایشان برسد ای اسرافیل برو و

رفع بلا از قوم یونس

عذاب را از ایشان بسوی جبالی که در ناحیهٔ مجاری چشمها و سیلها است بگردان و ذلیل کن باین عذاب
کوههای بلندی را که بر دیگر کوهها سرکشی میکنند و آنها را ذلیل و نرم گردان تا آهن شوند پس اسرافیل فرود
آمد و بال خود را برگشود و عذاب را از آنجاعت بازتافت و بر آن جبال که ایزد ذوالجلال فرمان کرده بود
برگردانید و این همان جبال است که در ناحیهٔ موصل است و آن کوهها تا زمان قیامت همه آهن شده‌اند
چون قوم یونس نگران شدند که عذاب از ایشان بازگشت از قلل جبال فرود آمدند و بجاهای خود
بازگشتند و زنان و فرزندان و اموال خویش را باز گردانیدند و سپاس یزدان را بگذاشتند و چون
روز پنجشنبه رخ نمود یونس و تنوخا صدای ایشانرا نشنیدند یقین کردند که از نزول عذاب پای کوب
عقاب و هلاک شده‌اند و هنگام طلوع آفتاب بکنار شهر بیامدند تا بنگرند چه بلائی بر ایشان نازل گردیده
و چگونه دستخوش هلاک شده‌اند دیدند هیزم کشان و شبانان میآیند و مردم بحال خود باقی هستند
یونس با تنوخا گفت همانا آنچه با من رسیده بود تخلف یافته و قوم من مرا دروغزن خواهند دانست دیگر
مرا در نزد ایشان روی و عزت نخواهد بود و از همانجا خشمناک بنحویکه هیچکس او را نشناسد بناحیهٔ دریا
بگریخت و در حذر بود که احدی از قوم او آنحضرت را بنگرند و تکذیب نمایند و تنوخا بشهر باز شد روبیل
گفت ای تنوخا کدام رای بصواب‌تر و بمتابعت سزاوارتر بود رأی من یا رأی تو تنوخا گفت رأی تو

بصواب‌تر بود و آنچه تو بآن اشاره کردی رای حکما و علما بود و من پیوسته گمان همیکردم از تو بهترم چه زهد
و عبادت من از تو بیش بود هم اکنون فضل و فزونی تو بر من آشکار گشت بسبب فزونی علم تو و آنچه خدای

رفتن یونس بجانب دریا

بتو عطا کرده همانا حکمت و تقوی از زهد و عبادت بدون علم کامل بهتر است پس باهم مصاحب شدند
و در میان قوم خود ببودند و یونس در روز پنجشنبه روی بساحل دریا نهاد و هفت روز برفت تا بدریا رسید
و هفت روز در شکم ماهی بود و چون از شکم ماهی بیرون آمد هفت روز در بیابانها در زیر درخت کدو بزیست
و هفت روز دیگر مراجعت نمود تا بقوم خود رسید و ایشان بآنحضرت ایمان آوردند و بتصدیق و متابعتش
پرداختند و نیز در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت مرویست که چون قوم یونس آنحضرت را آزار کردند
بر ایشان نفرین فرمود خدایتعالی وعده نهاد که بر ایشان عذاب بفرستد پس در روز اول رویهای
ایشان زرد شد و بروز دوم چهرهای ایشان سیاه گردید و عذاب خداوند نزدیک بر ایشان رسید
چنانکه نیزهای ایشان بآن میرسید پس جدا کردند فرزندان را از مادران ایشان و فرزندان حیوانات را
از مادرهای آنها و پلاس و جامهای پشمینه بر تن و ریسمانهای در گردنها و خاکستر بر سرهای خود ریختند
و همه بیک صدا و آهنگ بدرگاه پروردگار خویش ناله برکشیدند و گفتند بخدای یونس ایمان آوردیم
پس خدایتعالی عذاب را از ایشان بسوی جبال برتافت و چون بامداد روز دیگر چهر گشود یونس را
گمان چنان میرفت که ایشان هلاک شده‌اند و چون ایشانرا در عافیت بدید خشمناک گردید و بسوی

درآمدن یونس بکشتی

دریا روی نهاد و بکشتی درآمد و دو تن دیگر در آن کشتی بودند چون در وسط دریا فرا رسید مضطرب
گردید کشتیبان گفت میباید گریخته‌ در این کشتی باشد یونس گفت منم آن گریزنده که از آقای خود
بگریخته‌ام پس برخاست تا خویش را بدریا درافکند چون نگران گردید ماهی عظیمی دهان برگشوده بود بترسید
و آن دو مرد با وی درآویختند و گفتند ما دو تن دیگر باشیم شاید علت اضطراب کشتی وجود یکتن

[illegible] یونس [illegible] علیه السلام

از ما باشد پس قرعه بینداختند همچنان بنام یونس برآمد پس سنت چنان جاری شد که هرگاه
سهام قرعه سه باشد خطا نکند پس یونس خود را بدریا درافکند و ماهی او را ببلعید و هفت روز بدریاها
بگردانید تا داخل دریای مسجور شد که قارون را در آنجا عذاب میکردند قارون صدای ذکر نمودن
یونس علیه السلام را بشنید از آن فرشته که او را عذاب میکرد پرسید صدای کیست گفت صدای

[illegible] قارون [illegible]

یونس است که خدایتعالی او را در شکم ماهی محبوس فرموده قارون گفت فرصت میدهی تا با وی
سخن کنم ملک او را اجازت داد قارون سؤال کرد ای یونس موسی چه شد گفت بعالم بقا رفت
قارون بگریست و پرسید هارون چه شد گفت او نیز برحمت پروردگار وصول یافت قارون سخت
بگریست و جزعی بس عظیم نمود و پرسید کلثوم خواهر موسی که نامزد من بود چه شد گفت او نیز
برحمت الهی بازرسید قارون بگریست و فراوان جزع کرد خدایتعالی بآن فرشته که بر قارون

موکل بود وحی فرمود که بسبب آن رقت که قارون بر خویشاوندان خود نمود عذاب را در بقیهٔ ایام
جهان از وی بر دارد و هم در آن از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مدت لبث یونس در شکم ماهی
سه روز بود و چون در تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب ندا کرد لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین خدایتعالی دعای او را استجاب فرمود و ماهی او را بساحل گذاشت و خدایتعالی
درخت کدوئی از بهرش برویانید که مانند شیر از پستان آن آب می‌کشید و در سایه‌اش میگذرانید
و موهای بدنش بریخته و پوستش نازک شده بود و خدا را تسبیح می‌نمود و روز و شب بذکر او مشغول
بود و چون نیرو گرفت و اندامش استوار گردید خدایتعالی کرمی را بفرستاد تا ریشهٔ درخت کدو را
خوردن گرفت و آن درخت بخشکید این حال بر یونس بسیار گران گردید و اندوهناک شد خدایتعالی
بدو وحی فرستاد ای یونس این اندوه از چیست عرض کرد پروردگارا این درخت که مرا از وی
سود میرسد کرمی را مسلط فرمودی تا خشکش ساخت فرمود ای یونس آیا برای درختی که خود نکاشته
و آب نداده و بشانش اعتنا نداشتی اندوهناک میشوی تا چرا خشک شد با اینکه از آن مستغنی شدی
و برای زیاده از صد هزار تن از مردم نینوی که عذاب میخواهی بر ایشان نازل گردد اندوهناک
نمیشوی همانا اهل نینوی ایمان بیاوردند و پرهیزکار شدند بسوی ایشان بازگرد یونس علیه السلام
بسوی قوم خود باز شد و چون با شهر نینوی نزدیک شد شرم همی کرد که بشهر اندر شود پس شبانی باز رسید
و بدو فرمود برو و مردم نینوی را اکنون که اینک یونس بیامده است شبان گفت دروغ میگوئی
آیا از چنین دعوی شرمنده نمیشوی همانا یونس بدریا غرق شد یونس علیه السلام فرمود این
گوسفندان تو گواهی میدهند که من یونسم چون گوسفند بسخن آمد و گواهی داد که وی یونس است
شبان گوسفندان را برداشت و بقوم خود شتافت و چون ندا برکشید که یونس بیامده خواستند او را
بزنند شبان گفت بر آمدن یونس گواه دارم گفتند کیست گفت این گوسفند گواهی میدهد که یونس بیامده است
چون گوسفند بسخن آمد و بر صدق قول او شهادت داد و گفت خدایتعالی یونس را بسوی شما باز گردانید
قوم آنحضرت بجانب او شتافتند و یونس را بشهر در آوردند و با آنحضرت ایمان آوردند و ایمان ایشان
نیکو گردید و خدایتعالی ایشان را تا زمان مدت معلوم و اجل محتوم زنده بداشت و از عذاب خود امان
بخشید و نیز در انتخاب در حدیث معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که نخست کسی که برای
او قرعه زدند حضرت مریم بود بعد از وی برای حضرت یونس علیهما السلام بود گاهی که با آن جماعت
در کشتی سوار شد و کشتی در میان دریا بایستاد پس سه مرتبه قرعه زدند و بنام یونس بیرون آمد
پس یونس علیه السلام بطرف پشت کشتی برفت و نگران شد که ماهی بزرگی دهان برگشوده است

درنگ یونس در شکم ماهی

پس خویشتن را بدهان ماهی در افکند معلوم باد که جمع مین احادیث مختلفه که در مدت مکث آنحضرت در شکم ماهی
وارد شده بی اشکال نیست ممکن است بعضی موافق روایات عامه بر وجه تقیه وارد شده باشد و در کتب
تواریخ ابتلای یونس را در شکم ماهی قبل از مامور شدن بنصیحت و دعوت قوم نوشته اند و در اینجا حاجت
بشرح و بسط نمیرود و لفظ یونس معرب یونا می باشد و لفظ یونان در زبان عبری بمعنی کبوتر است و یونس
علیه السلام فرزند ارجمند الیاس علیه السلام است که نام آنحضرت امتای بود و امتای را معرب کرده
متی خواندند از این روی آنحضرت بیونس بن متی مشهور است و در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ
شرح حال آنحضرت مفصلاً مشروح است

ذکر پاره اخبار که از حضرت باقر صلوات الله علیه در بعضی حکایات اصحاب کهف و رقیم وارد است

احوال اصحاب کهف و رقیم

در کتاب حیات القلوب مسطور است قال الله تعالی لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً
اگر بر ایشان یعنی اصحاب کهف مطلع شوی و با ایشان بنگری هر آینه روی واپس کنی و از ایشان فرار جوئی
و از بیم ایشان آکنده گردی بسبب آن هیبتی که خدای در ایشان بنهاده یا بعلت عظمت جثهٔ ایشان و باز بودن
دیده های ایشان یا بعلت وحشت مکان ایشان از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مراد باین خطاب
حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله نیست بلکه خطاب عام است برای بیان حال ایشان و دهشت امر ایشان
و دیگر در کتاب مسطور باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه منقول است و عامه نیز باسانید کثیره
خصوصاً ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است که شبی رسول خدای صلی الله علیه چون از نماز فراغت یافت روی
بگورستان بقیع نهاد و ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را طلب کرد و فرمود بجانب اصحاب
کهف شوید و از من با ایشان سلام برسانید ای ابوبکر اول تو سلام فرست چه تو در سن از ایشان بیشتر روزگار
شمرده پس از آن تو ای عمر پس از آن تو ای عثمان اگر جواب گفتند کی از شما سلام مرا برسانید و اگر جواب
ایشان را باز نگفتند تو ای علی پیش برو و بر ایشان سلام فرست آنگاه رسول خدای باد را بفرمود تا ایشان را
برگرفت و در هوا بلند ساخت و بر در غار اصحاب کهف بر زمین نهاد و بروایت دیگر ایشان را بر بساطی
برنشانید و باد را فرمان کرد تا ایشان را بغار رسانید پس ابوبکر پیش شد و باصحاب کهف سلام فرستاد
و پاسخ نیافت پس دور شد و عمر پیش رفت و سلام فرستاد و وی نیز جواب نشنید و بر آنگونه عثمان سلام کرد
و پاسخ نشنید پس امیرالمؤمنین علیه السلام پیش رفت و فرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ای اهل کهف
که پروردگار خویش ایمان بیاوردید و خدایتعالی بر هدایت شما بیفزود و دلهای شما را برای ایمان استوار
ساخت همانا از جانب رسول خدای بسوی شما رسول هستم این هنگام اصحاب کهف صدا برکشیدند و گفتند

مرحبا بر رسول خدا و بفرستادهٔ او و بر تو باد سلام ای وصی رسول خدا و رحمت و برکات خدا امیرالمؤمنین ۱۳۰
فرمودند چگونه بدانستید من وصی پیغمبرم عرض کردند زیرا که بر گوشهای ما حجاب بر زده اند که جز با پیغمبر و وصی
پیغمبری سخن نکنیم رسول خدا را به چه حال گذاشتی و چگونه است شکر او و حال او و در پرسش احوال آنحضرت
مبالغه ورزیدند و عرض کردند با رفیقان خود خبر فرمای که ما جز با پیغمبری یا وصی پیغمبری سخن نکنیم امیرالمؤمنین
علیه السلام بآن جماعت روی کرد و فرمود آنچه اصحاب کهف گفتند شنیدید عرض کردند بلی شنیدیم
فرمود گواه باشید آنگاه روی بجانب مدینه آوردند و باد ایشان را برداشت و در حضور حضرت رسول خدای
صلی الله علیه و آله بر زمین نهاد و آنحضرت را از آنچه دیده و شنیده بودند خبر دادند رسول خدای با ابوبکر
و عمر و عثمان فرمود دیدید و شنیدید پس شاهد و گواه باشید عرض کردند بلی پس رسول خدای صلی الله علیه و آله
آرزوی دیدار اصحاب کهف را فرمود جبرئیل بیامد و عرض کرد یا رسول الله تو ایشان را در این جهان
نخواهی دید اما جمعی از اصحاب را بفرست تا ایشان را بدین تو بخوانند رسول خدای فرمود چگونه
بفرستم عرض کرد مانند سلیمان بن داود بساط جای کنند و باد را که مسخر سلیمان بود از خدای تعالی بطلب
تا ایشان را برداشته بآنجا برد پیغمبر فرمان کرد تا بساطی بگستردند امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوذر
و سلمان و ابوبکر و عمر و عثمان در آن بساط نشستند رسول خدای فرمود هر کس را که اصحاب کهف جواب
سلامش را باز دهند وی وصی من است پس رسول خدای از خدای بخواست تا باد را بفرستاد
و بساط را برداشته بآنجا که غار اصحاب کهف است برد چون فرود آورد آمدند سنگی بر در غار بود بردا شتند
سگ ایشان روشنائی بدید بانگ در گرفت و حمله در آورد اما چون چشمش بر ایشان افتاد دم لابه آغاز نهاد
و با سر اشارت کرد در آئید پس ایشان در آمدند امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر فرمود سلام کن
وی سلام کرد و جواب نشنید همچنین عمر و عثمان و سایر یاران سلام کردند پاسخی نیافتند چون
امیرالمؤمنین سلام کرد جواب دادند و عرض کردند علیک السلام و رحمة الله و برکاته فرمود
من رسول رسول خدای هستم از جانب آن حضرت نزد شما آمده ام تا شما را بدین او دعوت کنم عرض
کردند مَرْحَبًا بِكَ وَبِهِ آمَنَّا وَصَدَّقْنَا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
سلام میرساند عرض کردند وَعَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ وَعَلَيْكَ بِمَا بَلَّغْتَ و چون
دین اسلام را بپذیرفتند و بنبوت خاتم النبیین و ولایت سید الوصیین ایمان آوردند دیگرباره
بمضاجع خود تکیه نهادند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باد را بفرمود تا بساط را برداشت و تا مسجد رسول
بیاورد و از آن پیش که بساط برسد جبرئیل با رسول خدای از آنچه در میان اصحاب کهف و امیرالمؤمنین
بگذشته بود خبر باز داده بود رسول خدای با امیرالمؤمنین فرمود آنچه در میان شما بپای رفته
تو میگوئی یا من عرض کرد یا رسول الله تو بیان فرمای پس رسول خدای از آنچه مابین اصحاب کهف

۱۳۱ و امیرالمؤمنین بگذشته بود باز فرمود مروی است که بار دیگر در هنگام خروج مهدی صلوات الله علیه
بیدار شوند و آنحضرت بر ایشان سلام کند و جواب دهند و بمیرند و در قیامت مبعوث شوند معلوم باد
که در معنی رقیم مفسران را اختلاف رفته است از ابن عباس و ابن ضحاک مرویست که رقیم نام بیابانیست
که کوه بنافلوس که غار اصحاب کهف که حیرا نام دارد در آنکوه واقع است و در حوالی دار الملک
دقیانوس بوده در آن بیابان است و حسن گوید رقیم اسم آنکوه است که غار در آن بوده است
و بروایت کعب و سدی رقیم نام قریه ایست که اصحاب کهف از آن قریه بیرون آمدند و از
سعید بن جبیر علیه الرحمه منقول است که رقیم لوحی است از آبگینه یا حجر که اسامی اصحاب کهف
و تاریخ ایشان در آن مرقوم است و آن لوح را از در آن غار بیاویخته اند و گویند چون آن لوح
از عجایب امور بود همیشه در خزائن ملوک می بود و ابن زید بر آن عقیدت رفته که رقیم کتابی بود
مشتمل بر اخبار عجیبه که خدای تعالی در قرآن یاد نفرموده و نعمان بن بشیر در حدیث مرفوع بحضرت
رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده است که اصحاب رقیم سه تن بودند که برای پارهٔ
حوائج خود از شهر بیرون شدند و باران ایشان را فرو گرفت بغاری پناهنده شدند چون بالدرون
غار در آمدند سنگی عظیم بر در غار بیفتاده راه بیرون شدن مسدود نمود و این حدیث از این پیش
در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور شد باعادت حاجت نیست در این
موضع بحسب اقتضای مقام اشارت رفت تا ناظرین را بصیرت اندک بدست باشد

در بیان معنی رقیم

ذکر پارهٔ اخبار که از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه در بعضی حالات اصحاب اخدود مأثور است

در کتاب حیات القلوب بسند معتبر از حضرت باقر سلام الله علیه منقول است که حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عالم مضاری را که در نجران جای داشت طلب فرمود و داستان اصحاب اخدود را
از وی پرسش نمود عالم مضاری داستان ایشان را بعرض رسانید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چنان نیست
که تو گفتی و من از قصهٔ ایشان با تو خبر میدهم همانا یزدان تعالی پیغمبری را از مردم حبشه بفرستاد پس او را
تکذیب کردند و با او جنگ و قتال دادند و بیشتر یارانش را بکشتند و آن پیغمبر را با باز ماندگان یارانش
اسیر ساختند و نقبها در زمین در زدند و در آنها آتش در افروختند بر آنان که بر کیش پیغمبر یزدان بودند
گفتند از وی و از دین وی بر کنار شوید هر کس باز نشود او را در این آتش در افکنیم پس جمعی کثیر از دین
او برگشتند و جمی غفیر را در نار سعیر در انداختند تا زنی را بیاوردند که طفل یکماهه بر دوش داشت با آن زن
گفتند آیا از این دین بیزاری میجوئی یا تو را در این آتش در اندازیم آن زن همیخواست خود را با آتش در افکند

چون نظرش

چون نظرش با پسرش افتاد مهرش بر او بجنبید یزدان جهان آن پسر را بسخن در آورد و گفت ای مادر مرا وخود را با آتش در افکن سوگند بخدای این سوختن برای رضای خداوند ذوالمنن برای ما اندک است پس آن زن خود را با آن طفل با آتش بینداخت و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که عمر شخصی را بسرداری برکشید و او را با لشگری بیکی از شهرهای شام روان داشت چون آن شهر را بگشودند و مردمش مسلمانی گرفتند ایشان مسجدی برپای ساختند و با تمام رسانیدند مسجد ویران شد دیگر باره اش آبادان ساختند همچنان ویران شد تا سه کرت کار براین برگذشت پس این خبر را بعمر برداشتند عمر اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله انجمن ساخت هیچیک سبب آنرا نفهمیدند چون در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بعرض رسانیدند فرمود علتش این است که خدای تعالی پیغمبری را بر گروهی برانگیخت و آنگروه پیغمبر خود را بکشتند و در مکان این مسجد مدفون ساختند و او هنوز بخون خویشتن آلوده و ارد هم اکنون بسردار خود بنویس تا آن زمین را بشکافند و چون چنین کند جسد مبارکش را تازه دریابند بروی نماز کنند و در فلان موضعش بخاک بسپارند و مسجد را بنیان نهند که خراب نخواهد شد چون بفرمان ولی یزدان عمل کردند و مسجد را بنیان نهادند ویران نگردید و در روایت دیگران است که علی علیه السلام در جواب فرمود بوالی خود بنویس که جانب یمین مسجد را حفر نماید در آنجا شخصی خواهند یافت که نشسته و دست در بینی خود گذاشته است عمر گفت این شخص کیست فرمود بدو بنویس که آنچه من گفتم چنان کند و بعد از آنکه آنچه من گفتم ظاهر کردد میگویم کیست انشاءالله تعالی پس از مدتی مکتوب والی باز رسید که آنچه نوشته بودی یافتم و آنچه گفته بودی بعمل آوردم و مسجد را بنا نهادم و خراب نشد عمر عرض کرد یا علی اکنون بفرمای او کیست فرمود پیغمبر اصحاب اخدود است و داستان او در قرآن مجید معروف است بالجمله تفصیل اصحاب اخدود در ناسخ التواریخ مذکور است

بیان ابر… من احوال اصحاب اخدود

داستان … اصحاب اخدود

ذکر پارهٔ اخبار که از حضرت باقر سلام الله علیه در پارهٔ حالات خالد بن سنان علیه السلام منقول است

احوال خالد بن سنان علیه السلام

در کتاب حیات القلوب باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود ناگاه زنی بخدمت آنحضرت بیامد رسول خدای او را ترحیب فرمود و دستش را بگرفت و در پهلوی خود بر فراز ردای خود بنشاند و فرمود این دختر پیغمبریست که قومش او را ضایع نمودند و او خالد بن سنان نام داشت و عبسی بود و ایشان را بحضرت یزدان میخواند و با او ایمان نیاوردند و هر ساله در میان ایشان آتش پدید میگشت و برخی از آن مردم را میسوخت و برد آتش دیگر هر روز بیرون میآمد و هرچه بدو نزدیک بود از حیوانات ایشان و جز آن بسوخت و آن آتش را نار الحرتین میگفتند و در زمانی معین از غاری که نزدیک ایشان بود بیرون می آمد پس خالد بن سنان با ایشان گفت

آمدن دختر خالد نزد رسول خدای

حکایت پسر از خالد بن سنان

اگر من آتش را از شما باز گردانم بمن گرویدن میگیرید گفتند آری چون آتش نمایان شد آنحضرت آتش را بدو ردای خود بقوت تمام باز گردانید و از دنبالش برفت تا با آن آتش بدرون آن غار شد و قومش بر در غار بنشستند و گمان همی بردند که آتش او را بسوخته است و از غار بیرون نخواهد شد پس بعد از ساعتی بیرون آمد و سخنی میفرمود که مضمونش این است که این کار من و امر من و آنچه میکنم از جانب خدا و قدرت اوست و بنو عبس یعنی قبیله او گمان کردند که من بیرون نخواهم آمد اینک بیرون آمدم و از جبینم خوی میریزد آنگاه فرمود اکنون بمن بگروید گفتند نی همانا آتشی بود بیرون آمد و بازگشت پس از آن فرمود من در فلان روز بخواهم مرد چون بمردم مرا دفن کنید و پس از آن فرمود من در فلان روز بخواهم مرد چون بمردم مرا دفن کنید و پس از چندی گلهٔ از گورخر بر سر گور من خواهند آمد و در پیش ایشان گورخر دم بریده خواهد بود و بر سر قبر من خواهند ایستاد در اینوقت گور مرا بشکافید و مرا بیرون آورید و هرچه خواهید از من باز پرسید تا شما را از آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت خبر دهم چون آنحضرت وفات کرد و او را دفن نمودند روز وعده که فرموده بود فرا رسید بهمان نحو که خبر داده بود گلهٔ وحشیان بهمان نشان بیامدند و بر سر قبرش بایستادند و قوم او بیامدند و خواستند آنحضرت را از قبر بیرون بیاورند بعضی گفتند در زمان زندگانیش با او ایمان نیاوردید از پس فوتش چگونه ایمان می آورید و اگر او را از گور بیرون آورید در میان عرب برای شما ننگی خواهد بود لاجرم او را بحال خود گذاشتند و باز شتافتند و خالد بن سنان در ما بین زمان حضرت عیسی و حضرت پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله بود و شرح حال این جناب در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ تالیف پدرم لسان الملک اعلی الله مقامه چنانکه باید مشروح است معلوم باد که در ترتیب ظهور انبیای عظام که بعد از حضرت عیسی علیه السلام بجهان آمده اند موافق آنچه در کتب تواریخ و کتاب ناسخ التواریخ که بترتیب سنین مرقوم است نگاشته اند بعد از حضرت عیسی حضرت حنظلة بن صفوان علیه السلام ظهور نمود و آنحضرت باسمعیل بن ابراهیم علیهم السلام نسب میرساند و از کمال صدق و راستی حنظلة الصادقش میخواندند و اصحاب آنحضرت را اصحاب الرس نامند و از زمان رفع عیسی علیه السلام تا ظهور آن حضرت قریب سیصد سال است و بعد از آنحضرت خالد بن سنان عبسی علیه السلام که نسب باسمعیل ذبیح سلام الله علیه میرساند ظهور فرمود و مردم را بشریعت عیسی علیه السلام دعوت نمود و از زمان رفع حضرت عیسی تا ظهور آنحضرت پانصد سال بر افزون فاصله بود و مجلسی علیه الرحمه نیز باین مطلب اشارتی بفرموده و حکایت اصحاب کهف و اخدود چنانکه اشارت یافت بعد از عیسی علیه السلام است

ذکر پارهٔ از اخبار که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بیان احوال بعضی از پیغمبرانی که باسم ایشان تصدیع نشده وارد است

خطاب خدا بیکی از انبیا

درکتاب حیات القلوب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که یزدان تعالی به پیغمبری از پیامبران خود وحی فرستاد که چون بامداد کنی نخست چیزی که در برابر تو بیاید آنرا بخور دوم را پنهان دار سوم را قبول کن چهارم را نومید مگذار و از پنجمین بگریز چون صبح پدیدار شد پیغمبر روانه گشت کوهی سیاه و بزرگ در برابرش پدیدار گشت پیغمبر بایستاد و با خویشتن همی گفت که پروردگار من مرا فرمان کرده است این کوه را بخورم و حیران بماند که چگونه این کوه را بخورد پس او را بخاطر افتاد که پروردگار من مرا بچیزی که بیرون از طاقت من باشد فرمان نمیکند پس روی بکوه نمود و هرچه بکوه نزدیکتر شد آنکوه کوچکتر گشت چون نزدیک بکوه رسید کوه را باندازه لقمه بدید و تناول فرمود و چندان لذت یافت که از هیچ طعامی آن چند لذت نیافته بود و چون چندی دیگر راه بسپرد طشتی از طلا بدید و گفت پروردگار من با من فرمان کرده است که این را پنهان دارم پس گودی برآورد و طشت را در گودی بیفکند و خاک بر زبرش بریخت و برفت و چون مقداری دیگر راه بپیمود و در عقب نگران شد آن طشت را پدیدار بدید گفت آنچه از یزدان فرمان یافتم بپایان بردم از پدیدارش بر من حرجی نیست آنگاه چندی دیگر زمین در نوشت مرغی را بدید که بازی از دنبالش میتاخت و آن مرغ میگریخت تا بآن پیغمبر رسید و بر گرد آن حضرت میگردید پس گفت همانا پروردگار من با من فرمان کرده است که وی را بپذیرم پس آستین خود برگشود و آن مرغ را بآستین گرفت باز گفت شکارم را گرفتی و من چند روز است از پیش میگردم پیغمبر با خود گفت پروردگار من با من امر کرده است که این را ناامید نکنم پس پارهٔ از ران خود را بکند و بسوی باز افکند و روی براه نهاد تا بمرداری گندیده رسید که در آن کرم افتاده بود گفت پروردگارم با من بفرموده است از این بگریزم پس از وی بگریخت و برگشت چون شب درآمد و بخواب اندر شد در خواب بدید کسی با وی گفت آنچه یزدان بتو فرمان کرده بود بجای آوردی آیا میدانی آنجمله چه بود گفت ندانم آن شخص گفت اما آن کوه غضب و خشم بود زیرا که در حالت خشم و غضب بنده خویشتن را نمی شناسد و قدر خود را از فزونی غضب نمیداند و چون خود را نگاه بدارد و قدر خویشتن را بشناسد و خشم خویش را ساکن کرد عاقبتش مانند آن لقمهٔ طیب و نیکو میگردد که خوردی و آن طشت عمل صالح و کردار نیک است و چون بنده عمل صالح خود را مکتوم دارد و از مردم بپوشد البته خداوند آشکارش میدارد تا او را در دنیا در دیدهٔ مردم زینت بخشد تا آنچه از برای او از اجر و ثواب آخرت ذخیره میفرماید و آن مرغ صورت شخصی بود که از بهر نصیحت نزد تو آمد تا ترا پند و نصیحت دهد باید نصیحت او را قبول کنی و آن باز بصورت شخصی است که از بهر حاجتی نزد تو بیاید پس او را نومید و مأیوس مگردان و آن گوشت گندیده و مردار عفن غیبت راندن است از مرد و زن پس از آن گریزان باش و از این پیش در مجلدات مشکوة الادب باین خبر اشارت رفته است

ذکر وقایع سال یکصد و یازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و عزل اشرس بن عبدالله از ایالت خراسان و نصب جنید بن عبد الرحمن

در اینسال هشام بن عبدالملک اشرس بن عبدالله را از ایالت خراسان معزول ساخت و سبب این بود که شداد بن خلید باهلی در آستان هشام بشکایت زبان برگشود لاجرم هشام اشرس را عزل نمود و جنید بن عبدالرحمن بن عمرو بن الحارث بن خارجة بن سنان بن ابی حارثة المرّی بجای او منصوب فرمود و سبب نصب او این بود که وقتی قلادهٔ از جواهر برای ام حکیم دختر یحیی بن الحکم زوجهٔ هشام هدیه فرستاد و هشام را از آن گردن بند و بها و نمایش عجب افتاد و چون جنید بن عبدالرحمن بدانست که این چند این قلاده در حضرت هشام مطبوع بیفتاده قلادهٔ دیگر بخدمت هشام هدیه کرد لاجرم هشام او را والی مملکت خراسان و فارس بلاد آن سامان نمود و هشت روزه طی راه نمود و با پانصد تن بخراسان در آمد و از آنجا بماوراء النهر روی نهاد و خطاب بن محرز السلمی که از جانب اشرس در خراسان خلیفه بود در رکاب او راه پیمود بالجمله جیحون را در سپردند و جنید که در اینوقت با مردم بخارا و صغد مقاتلت میداد بسوی اشرس پیام کرد که مرا بخیل و مرکب مدد کن چه بیمناک بود که نزد او راه بسپارد پس بفرمان اشرس عامر بن مالک الحمّانی بجانب جنید راه گرفت و چون بپارهٔ طرق رسید جماعتی از مردم ترک و سغد با وی دچار شدند جنید در حصاری استوار و دیواری پایدار درآمد و از معابر آن حائط با ایشان جنگ در افکند و این هنگام ورد بن زیاد بن ادهم بن کلثوم برادرزادهٔ اسود بن کلثوم و واصل بن عمرو القیسی با وی همراه بودند پس واصل و عاصم بن عمیر سمرقندی با بعضی مردم دیگر بیرون شدند و از هر جانب گردیدن گرفتند تا بدنبالهٔ ایشان در آنجا بود و باز رسیدند آنگاه چوب و نی فراهم ساخته بدستیاری آن از آب بگذشتند و خاقان ترکستان از همه جا بیخبر ناگاه بانگ تکبیر مسلمانان را از عقب خویش بشنید و جنگ آوران اسلام چون نهنگ دمان و پلنگ غرّان بر مردم ترک حمله بیاوردند و بازار پیکار بیاراستند و جنگی بزرگ بباختند و بزرگی از بزرگان آنجماعت را در میدان مقاتلت بکشتند لاجرم مردم ترک پشت بهزیمت و جنگ و روی بهزیمت و ننگ بدادند و عامر بجانب جنید راه گرفت و او را دریافت و با وی روی براه نهاد و اینوقت عمارة بن حریم در مقدمة الجیش جنید راه مینوشت چون بدو فرسنگی بیکند رسیدند با مردم ترک بازخوردند و بازار مکافحت و مقاتلت فزایش و آسیاب مناطحت و مجادلت گردش گرفت چندانکه بیم آن همی رفت که جنید و هر کس با او هست پای کوب هلاک و دمار شوند لکن خدای ایشانرا پیروزی و نصرت داد و همچنان برفت تا بلشکرگاه رسید و جنید را نصرت و ظفر افتاد و خاقان و لشکریانش بجانب ایشان

شتابان بیامدند ونزدیک زرمان که از بلاد سمرقند بود آمدند و سپاه جنگجوی با یکدیگر ملاقات کردند و این هنگام قطن بن قتیبه در ساقه لشکر جنید جای داشت و جنگها در میانه بگذشت و برادرزاده خاقان ترک بدست جنید اسیر گردید و جنید او را بدرگاه هشام روان نمود و چنان بود که جنید در این غزوه که بپای برد مجشر بن مزاحم سلمی را در مرو بجای خود خلیفه نمود و سورة بن الحر التمیمی را در بلخ ولایت داد و آنچه در این فتوحات بدست آورده بود بحضرت هشام وفود داد و مظفر و منصور بشهر بلخ مراجعت نمود خاقان گفت این غلام یعنی جنید پسری تازه کار و تازه چرخ است در اینسال مرا هزیمت داد لکن من در سال آینده او را پایکوب هلاک و دمار گردانم بالجمله جنید عمال و حکام خویش را در بلدان و امصار منصوب ساخت و جز از ردم مضر هیچکس را امارت و حکومت نداد قطن بن قتیبه را بولایت بخارا برکشید و ولید بن قعقاع عبسی را حکومت هراة مفتخر ساخت و حبیب بن مرة العبسی را بر شرطه خود امیر گردانید و مسلم بن عبد الرحمن باهلی را والی بلخ ساخت و از تخت نصر بن سیار در مدینه بلخ فرمانگذار بود و چنان افتاد که در میان نصر بن سیار و باهلیین بسبب آنچه در بروقان در میانه ایشان بپای رفته بود تباعد و تنافری روی نمود و مسلم بن عبد الرحمن باحضار نصر فرمان داد و او را در جامه خواب دریافتند و بدانگونه اش با قمیصی بدون آزار با حالی ناگوار بیاوردند یکی از مشایخ مضر چون او را بدانحال بدید گفت چرا او را بدینحال بیاوردید ازین روی جنید مسلم را از بلخ معزول و یحیی بن ضبیعه را بجای او منصوب نمود و شداد بن خلید باهلی را بر خراج سمرقند بگذاشت

ذکر بعضی از حوادث و سوانح سال یکصد و یازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

غزوه صایفه — حکومت حکم بن قیس در شام و مصر — حکومت جراح در ارمینیه — فتح شهر بیضا

در اینسال معاویة بن هشام با مردم صایفه یسری و سعید بن هشام با اهل صایفه یمنی جنگ در انداختند چندانکه سعید بجانب قیساریه رسید و عبدالله بن ابی مریم در بحر کار حرب بساخت و حکم بن قیس بن مخرمة بن عبد المطلب بن عبد مناف را هشام بن عبد الملک بر عموم مردم شام و مصر امارت و حکومت داد و نیز در اینسال مردم ترک بسوی آذربایجان بتاختند و حارث بن عمرو با ایشان روی کارزار روی شد و آنجماعت را هزیمت فرستاد و هم در اینسال هشام بن عبد الملک جراح بن عبدالله حکمی را بولایت ارمنیه برکشید و برادرش مسلمة بن عبد الملک را معزول نمود جراح بن عبدالله از ناحیه تفلیس داخل بلاد خزر گردید و شهر ایشان بیضا را مفتوح ساخت و بسلامت بازگشت چون مردم خزر این حال بدیدند براجتماع و احتشاد برافزودند و روی ببلاد مسلمانان آوردند و این کار اسباب قتل جراح گردید چنانکه ازین پس بخواست یزدان در مقام خود مسطور گردد و هم در اینسال عبیدة بن عبد الرحمن که فرمانگذار افریقیه بود عثمان بن سعد را از امارت

اندلس معزول نمود و پس از وی هیثم بن عبید کنانی را بجای او بنشاند و عبید در محرم سال یکصد و یازدهم باندلس درآمد و در ذی الحجه همان سال بدیگر جهان روی نهاد مدت ولایتش ده ماه بود و در این سال ابراهیم بن هشام مخزومی حج اسلام با مردمان بگذاشت و در این سال عمال ممالک و حکام ولایات همان کسان بودند که در سال گذشته نامبردار شدند مگر مملکت خراسان که جنید فرمانگذار گردید و ارمنیه که جراح بن عبدالله حکومت میفرمود چنانکه اشارت شد

ذکر وقایع سال یکصد و دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و قتل جراح حکمی

در آنسال که هشام بن عبد الملک بر مسند خلافت جای کرد جراح بن عبدالله حکمی در زمین شکی مقیم بود هشام بدو نامه کرد و او را بمحاربت با مردم خزر امر فرمود و بدو وعده نهاد جراح از شکی کوچ کرد و بحصین بردعه درآمد و از آنجا ببیلقان درشد و از آنپس باردبیل راه نوشت و درنگ نمود و سپاهیان را بجمله بموقان و جیلان و اردبیل فرستاد و در قتل و نهب اسر کوتاهی نکرد ملک خزر بخاقان ترکستان کس فرستاد و از جمله اصناف کفره یاری جست و بحرب مسلمانان دعوت نمود همه اجابت کردند و بیامدند و خاقان پسر خویش را بر آن مردم امیری داد و روی براه آوردند و بارجیک بن خاقان با سیصد هزار مرد برفت و روی باذربایجان نهاد و از تخت بورقان آمد و آنجا را بجمله فرو گرفت و گروهی را از تیغ بگذرانید و روی بجراح نهاد و اینوقت اصناف و اعوان جراح در شهرهای آذربایجان پراکنده بودند لاجرم مردم خزر دلیر شدند و دست بکشتن درآوردند و هر کرا از مسلمانان بهر جانب دریافتند بکشتند طبری در تاریخ خود میگوید پس جراح با سپاه روی براه نهاد و بجائی فرود آمد که سیلان نام دارد و مردی از مردم آذربایجان که مروان شاه نام داشت در خدمت جراح بود با جراح گفت ایها الامیر لشکر تو اندک و دشمن بسیار است و این نه واجب است که لشکر اندک با سپاه بزرگ در بیابانی پهناور پرخاشگر شوند اینک کوه سیلان نزدیک است آنجا برو و فرود شو و کوه را پشت گیر و صبوری پیشه جوی تا مددهشام با تو پیوسته گردد آنگاه با دشمن خدای عز و جل حرب کن جراح گفت ای مروان شاه اگر چنین کنیم زنان شما از پی ما حدیث کنند و گویند که من در حرب دشمنان خدای بددل شدم پس جراح برفت تا بدیهی که شهران نام دارد فرود گشت و سراپرده خویش را در آنجا برزد و خزریان فراز آمدند جراح سپاه خود را بیاراست و هر دو لشکر روی در روی آمدند مروانشاه بجانب جراح فراز آمد و گفت نه شما را دین و آیین بر آنست که هر کس مخالف اسلام باشد و از آن پس شهادت آورد و در روی مشرکان شمشیر زند و کشته شود جای در بهشت گیرد گفت آری چنین است ای مروانشاه هیچ شک و شبهتی در این نرود مروانشاه مسلمانی گرفت و هم در ساعت غسل نمود و روی بکافران آورد و حرب

مباخت تا بجمیرای رخت کشید این هنگام هر دو گروه را جنگ سخت گشت و خزریان بکوشیدند و روز
بر مسلمانان تیره ساختند و بر ایشان چیره شدند لشکر اسلام روی بفرار نهادند غلامی از جراح آواز داد
و گفت ای مسلمانان روی به بهشت نهید نه بدوزخ براه خدای اندر شوید نه براه دیو چون غلام این سخنان
بگذاشت مسلمانان پیش بایستادند و بر صف شدند و جراح بتن خویشتن حرب پیوست و برزد و بکشت تا کشته شد
خزریان چون این حال نگران شدند در مسلمانان شمشیر در نهادند و خلقی انبوه بکشتند و سر جراح را بر گرفتند و زنان
و فرزندان و پردگیانش را اسیر ساختند پس از هزیمتیان گروهی بشام آمدند و این داستان در آستان هشام
بگذاشتند هشام در اندوه شد و فراوان گریستن نمود مسلمانان بر این حال سخت بگریستند و خزریان در اردبیل
فرود آمدند و شهرها بحصار گرفتند مردم اردبیل یکچند بصبوری و شکیبائی درنگ فرمودند و چون کار در بندان
بر ایشان سخت شد و هیچکس بفریاد و امداد ایشان نرسید ناچار شهر را بدادند و خزریان بشهر در آمدند
و سالاران را بجمله بکشتند و زنان و کودکان را اسیر کردند و اموال ایشان را برداشتند و در روستاها
پراکنده شدند و از مسلمانان همی دریافتند و سر برداشتند و بفسق و فجور پرداختند و با زنان مسلمانان
در آمیختند هشام بن عبد الملک با وزرای پیشگاه و عقلای درگاه مشورت نمود تا کدام کس را بمحاربت
آن جماعت اختیار نماید بجمله یک سخن شدند که جز سعید بن عمرو الجرشی هیچکس درخور نباشد ابن اثیر
در کامل التواریخ در وقایع سال یکصد و دوازدهم میگوید در این سال جراح بن عبد الله حکمی شربت
شهادت چشید و سبب آن بود که از پیش یاد شد که در بلاد خزر در آمد و مردم خزر را منهزم نمود و چون
آن جماعت بهزیمت رفتند دیگر باره ایشان و مردم ترک از ناحیهٔ الان انجمن کردند جراح بن عبد الله
با آنکه از مردم شام با او بودند با آن جماعت مواجهت کردند و جنگی سخت بپای بردند و هر دو گروه پای
بر دامن صبوری در پیچیدند سرانجام مردم خزر و ترک بر مسلمانان تکاثر و تظاهر فزودند و جراح
و آنانکه با او بودند در مرج اردبیل کشته و قتیل افتادند و چنان بود که جراح برادر خود حجاج بن عبد الله را
در ارمینیه خلیفه ساخته بود و چون جراح بقتل آمد مردم خزر بطمع و طلب در آمدند و در بلاد مسلمانان
تاخت و تاز همی آوردند تا بموصل رسیدند لاجرم کار بر مسلمانان بزرگ شد و روزگار دشوار گشت
و جراح مردی نیکوکار و فاضل و از عمال عمر بن عبد العزیز بود و چون شهادت یافت جمعی کثیر از شعرا
در مرثیه او شعرها سرودند و بعضی گفته اند قتل او در بلنجر روی داد و بروایت طبری در
شهران شهید گردید

ذکر مأمور شدن سعید بن عمرو الجرشی از جانب هشام بمحاربت مردم خزر

چون امرای پیشگاه در مأمور شدن سعید بن عمرو یک سخن شدند بروایت طبری سعید بن عمرو در شهر منبج بود
هشام بدو نامه کرده او را بخواند و با او گفت دانسته باش که جراح و مسلمانان را در زمین آذربایجان
کاری بس گران پیش افتاده هم اکنون باید ساختهٔ حرب شوی و با سپاه مسلمانان روی براه نهی و کین
جراح و مسلمانان را باز کشی پس هشام بدست خویش سعید را لوائی بربست و سی هزار مرد دلاور برگزید
و رزق و روزی بداد و بخواسته آراسته کرد و با سعید سپرد و نیز سعید را صد هزار درهم بداد سعید
با آن لشکر پرخاشجوی از جای بجنبید و جانب آذربایجان گرفت اما ابن اثیر گوید چون خبر جراح بهشام
پیوست سعید حرشی را بخواند و او را گفت که مرا چنان گفته اند که جراح از مشرکان دوری گرفته است سعید گفت
یا امیر المؤمنین هرگز چنین چیزی نبوده است جراح بخداوند تعالی از آن اعرف است که از مشرکان منهزم
شود لکن شهید گردیده است هشام گفت باز گوی رای تو در اینکار چیست گفت مرا بر چهل دابه از دواب
برید حمل فرمای و از آن پس بهر روز چهل مرد بسوی من بفرست و سرداران سپاه نامه کن بجانب من روی
نهند و بمن پیوسته شوند هشام همان کرد که او گفت و حرشی جانب راه گرفت و بهیچ شهری وارد نشدی
مگر آنکه مردمش را بمحاربت دشمن دعوت کردی و هر کس آهنگ جهاد داشتی با وی همعنان شدی
و بر اینگونه کار فرمود تا بشهر ارزن رسید در این وقت گروهی از یاران جراح با دل خسته و خاطر آشفته
خدمتش را دریافته زار بگریستند حرشی بر آن گریستن بگریست و ایشان را بخواسته و مال و سلاح و مرکب
امداد کرده با خویشتن ببرد و بر آنگونه هر کس از اصحاب جراح را بدید نوازش فرموده با خود همعنان ساخت
تا بدر خلاط رسید که سخت حصین و استوار بود و گروهی از کفار در آنجا مسکن داشتند آن شهر را بحصار
در افکند و روزی چند درنگ فرمود تا بگشود و جمعی را بکشت و غنیمتی فراوان دریافت و در میان یاران
قسمت نمود و از آنجا کوچ کرده در هر قلعه و دژ که در پیش روی آمد مفتوح ساخت تا به بردعه رسید
مسلمانان بدو شادمان شدند پس در آنجا نزول کرد و مردمان را خطبه براند و خدای را حمد و ثنا کرد
و گفت ای گروه مسلمانان با یکدیگر مواسات کنید و هر کس از شما توانگر باشد نیازمند و درویش را
بعطا کامروا کنید که امروز نه روز گرد کردن است و نصرت از خدای بطلبید و پسر خاقان در این وقت
در مملکت آذربایجان بنهب و قتل و اسر و غارت پرداخته مدینه ورثان را بمحاصره انداخته بود حرشی
بیمناک شد که مبادا آن شهر را فرو گیرد پس پارهٔ از یاران خود را پنهان با اهل ورثان بفرستاد و از وصول
لشکر اسلام آگاهی و بصبر و شکیبائی فرمان کرد آن پیک روی براه نهاد و از مردم خزر او را دریافته
مأخوذ داشتند و از حالش بپرسیدند حدیث خویش را براستی با ایشان بگذاشت با وی گفتند اگر آنچه ما تو را
گوئیم بجا آوردی با تو نیکی و احسان نمائیم وگرنه بخاک و خون در افکنیم گفت اراده شما چیست گفتند
با مردم ورثان بگو شما را یار و مددی نخواهد بود و هیچکس نباشد آشفتگی کار شما را اصلاح نماید بهتر است

که شهر خویش را بمردم خزر گذارید و آسوده روز سپارید آن شخص قبول کرد و چون شهر ورثان نزدیک شد
در جائیکه مردم شهر کلامش را می شنیدند بایستاد و گفت آیا مرا می شناسید گفتند آری فلان شخص باشی
گفت دانسته باشید که حرشی در فلان مکان رسیده و لشکری افزون از شمار در خدمتش رهسپار هستند
و شما را میفرماید که شهر را محفوظ دارید و کار بصبوری گذارید چه در این دو روز با شما پیوسته خواهد شد اهل شهر
شادمان شدند و بانگ بتکبیر و تهلیل برکشیدند و مردم خزر آن مرد را بکشتند و از کنار شهر ورثان بکوچیدند
طبری گوید چون سعید در برذعه خطبه براند و مردمان را بمواسات و مساوات وصیت نهاد از برذعه به
بیلقان شد و در آنجا فرود گردید مردی روستائی بیامد و گفت اصلح الله الامیر همانا مردی محنت زده
واندوه رسیده سخن مرا بشنو بدانکه بادجیک بن خاقان جراح را بکشت و از جانب خود طرخانی
باین روستا فرستاده و او یاران خویش را در این دهات بپراکند و دختران مرا بگرفت و ببرد و اکنون
در این روستا این آسوده بدهی فرود گردیده بیارمیده و از آمدن تو هیچ آگاهی ندارد و بامداد
و شبانگاه مست و مخمور بیفتاده است از یاران خویش بدو فرست باشد که خدای عزوجل او را گرفتار کند
و من این دختران خویش را باز یابم چون سعید این خبر بشنید غمناک شد و یکی از خویشاوندان خویش را که او را
عبدالملک بن مسلم العقیلی میخواندند بخواند و گروهی از یاران خود را بدو بسپرد و ایشان برفتند و بآن
ده درآمدند و بناگاه بآنخانه اندر شدند و آن مرد طرخان را مست و خفته دریافتند و دختر آن مرد روستا
بر بالینش جای داشت پس تیغ در نهادند و اندام طرخان را لخت لخت از هم بریختند و دختر آن مرد را
بیاوردند و با پدرش باز سپردند و هر کس از مردم خزر را در آن ده بدیدند بکشتند و غنیمت بسیار بیافتند
و نزد سعید شدند و او را بیاگاهانیدند و این نخستین فتحی بود که بسعید را روی نمود و از آن سوی چون خزریان
قاصد سعید را که یزدک نام داشت چنانکه اشارت رفت بکشتند و خویشتن از کنار ورثان برخاستند و آن شهر
کوشش سعید شد بفرمود تا هیزم بسیار بسوختند و دخانش بهوا بر شد آن مردان و زنان بدانستند که سعید
فرا میرسد و خزریان چون آن دود بدیدند بدشت بلانجان روی نهادند و سعید بیامد و با لشکر خویش با شهر
رسید مردم شهر نزل و علوفه بسیار بیاوردند و دو هزار مرد از ایشان بدو پیوست و در این هنگام نخستین
از خزریان در آن مکان بر جای نبود پس از آنجا بر پی خزریان راه گرفتند و مردم خزر از وی بگریختند
و بناحیت اردبیل شدند و در آنجا مسکن گرفتند و سعید در طلب ایشان باردبیل درآمد مردم خزر چون
اینحال بدیدند از آنجا نیز بکوچیدند و حرشی در باجروان فرود گشت در اینحال مردی که بر اسبی سفید
برنشسته جامهای سفید بر تن داشت پدید شد و سعید را اسلام فرستاد و سعید پاسخ داد و گفت کیستی
گفت بنده از بندگان یزدان عزوجل هستم ایها الامیر باز گوی آیا در طلب جهاد و غنیمت هستی گفت اینحال
چگونه بدست آید گفت اینک ده هزار تن از مردم خزر هستند که در فلان مکان فرود گشته اند و پنجهزار تن

از مسلمانان در سبی و اسر ایشان هستند و از آن مکان که فرود شده اند تا این زمین چهار فرسنگ طول مسافت است
اگر آهنگ ایشان بستی هم اکنون وقت را از کف مگذار این بگفت و برفت سعید بفرمود تا منادی بجهاد ندا کرد
و شبانگاه برنشست و در پایان شب ایشان را در خواب دریافت و یاران خویش را بر چهار سوی ایشان پراگنده
داشت و بروایت طبری بر دیرا که ابراهیم بن عاصم عقیلی میخواندند از پیش بجاسوسی بفرستاد و ابراهیم زبان
خزری نیک میدانست پس جامه خزریان بر تن بیاراست و در میان لشکر همی بگشت و نگران شد که طرخان
کنیزکی از آن جراح را باسیری برده و او را رنجه همی کرد و همیخواست با وی بناشایست کاری بپای بردن آن کنیزک
همی بگریستی و گفتی پروردگارا مرا جز تو هیچکس نیست نگران هستی که ما بچه بلیت دچار هستیم و وعده تو راست است
چون پسر عاصم این ناله بشنید چنان بجوش و خروش آمد که میخواست بتازد و طرخان را بخاک و خون درکشد
اما بیندیشید که بقتل رسد و سعید برادوست نیابد پس بیامد و سعید را آگاه ساخت سعید بجریدت و شتاب
بیامد و ایشان را چنانکه اشارت یافت دریافت و بناگاه از چهار سوی بانگ بتکبیر برخاست و آن اسیران
بدانستند که گشایش رسید و از این سوی مسلمانان هنگام سپیده دم شمشیر در خزریان بگذاشتند و تا برزدن
خورشید جهانتاب تمامت آن ده هزار تن خزریان مگر معدودی که بخاقان گریختند و خبر گفتند بکشتند
و بروایت ابن اثیر جز کمتر جان بسلامت نبرد آنگاه حرشی اسرای مسلمانان را رها کرده با غنیمت بیرون از حد
و حصر بسوی باجروان باز شتافت و هنوز فرود نشده بودند که آن مرد صاحب اسب سفید فرا رسید و سلام
بگذاشت و تحیت بگفت سعید پاسخش به نیکو براند و گفت ایزد همانا مردی ناصح و راهنمائی و تو را خلعتی نیکو
میگذارم گفت ای امیر این صله نزد تو بماند که استوارتر باشد اما اگر امیر را بغنیمت حاجت باشد دلالت
کنم گفت بگوی گفت اینک سپاهی از خزریان فرا میرسند و اموال مسلمانان و حرم جراح و اولاد ایشان
در فلان مکان با ایشان است و روی ببلاد خویش دارند اگر آهنگ ایشان کنی وقت است این بگفت
و برفت سعید یاران خود را انجمن کرده چون برق جهنده و باد وزنده رونده شدند و خزریان از هر کنار
بیخبر بودند که بناگاه سعید چون بلای آسمان و قضای یزدان ایشان را دریافت و تیغ در ایشان بگذاشت
و مردم خزر از بیست هزار تن افزون بودند و گروهی از مسلمانان را اسیر داشتند و سعید و یارانش بانگ
بتکبیر برکشیدند و آن جماعت را بشمشیر فرو گرفتند و همی بکشتند و بخون درکشیدند چندانکه از آن گروه جز شماری
جز معدودی رستگار نشدند و اموال ایشان تمامت بهره مسلمانان گشت و مردان و زنان مسلمانان را
از قید اسیری نجات دادند و فرزندان جراح را رها ساختند و زنان و کنیزکان جراح را بسلامت باز
آوردند سعید با ایشان بسی اکرام و احسان ورزید و بر ایشان بجریت و بسیاری عطا فرمود و جمله را
با جروان باز آورد خاقان چون این اخبار دهشت آثار بشنید سخت برآشوبید و جهان فراخ بروی
تنگ گردید و لشکریان خود را بملامت و نکوهش درگرفت و بعجز و سستی سرزنش نمود آن جماعت نیز بنکوهش بگذرانید

142 زبان برگشودند و همی یکدیگر را بر تحریض و ترغیب فزودند و حملکی جنگ سعید را بر ذمت همت واجب
شمردند و ساخته حرب و آماده طعن و ضرب شدند و از هر سوی سپاهیان خود را انجمن کردند چون
سعید حرشی این خبر بدانست لشکر خود را از ورثان و بیلقان و برذعه و دیگر بلاد ارمینیه و دیگر بلاد
و امصار فراهم ساخت این هنگام خداوند اسب سفید فرا رسید و گفت السلام علیک ایها الامیر
سعید گفت علیک السلام و رحمة الله و برکاته ای نیک مرد همانا مرا چند بار بغنیمت و شهادت دلالت
کردی و ترا در خدمت من صله و جایزهٔ فراوان فراهم گردیده است از چه باز نگیری گفت نزد امیر باشد
تا گاهی که بکار آید لکن اگر امیر را جهاد و غنیمت و فرو گرفتن پسر خاقان رغبتی است دلالت کنم سعید گفت
سخت آرزومندم خداوند بارهٔ سفید گفت پسر خاقان با لشکری گران بحرب تو فرا میرسد و چهل هزار
تن از اسرای مسلمانان با اوست اگر آهنگ ایشان داری هم اکنون وقت آنست این بگفت و برفت
سعید با جمله سپاهیان برنشست و زمین در نوشت تا بارض در بند رسیدند و بار جنگ پسر خاقان را در آنجا
دریافتند و دو لشکر برخاسکر چون بحر خروشان و کوه آتش فشان با تیغ و سنان خروش بر آوردند و
صفها بیاراستند و هنگام نماز دیگر حرب پیوستند و خزریان سخت بکوشیدند و جنگی عظیم بپای بردند چندانکه
مسلمانان را از جای برآوردند و بدامنهٔ کوه بتاختند چون سعید آنحال بدید خود از سر برگرفت و با درون تافته
و دل پر اندیشه مردمان را بجنگ و جهاد تحریص نمود و بصبر و شکیبائی و پایداری وصیت فرمود مسلمانان دیگرباره
با دل شیر و حدت شمشیر روی باز گردانیدند و خزریان را در هم شکستند و از آنسوی اساری اسلام زبان
باستغاثت برگشودند و بتکبیر و تهلیل و دعا بگذاشتند و بر غیرت و حمیت مجاهدین برافزودند لشکر اسلام بتحریض
یکدیگر پرداخته بر حال اسیران گریان و از کردار عدوان در غم و اندوه ان شدند در اینحال خداوند اسب
سفید پدید گردید و گفت ایها الامیر برخیز و برنشین و لشکریان را برنشان که هم اکنون بار جنگ پسر خاقان
دشمن یزدان با جمله یارانش که پراکنده بودند فرا میرسند و بتو روی نهاده اند لکن بیم مدار و کار ایشان را
خرد کن شمار که خدای عز و جل بر دشمن ترا نصرت دهد این بگفت و برفت سعید منادی کرد که از بزرگ و کوچک
بجمله با جامه جنگ برنشینند آنگاه سعید گروهی را بر غنیمت با جروان بگذاشت و خود با پنجاه هزار مبارز شام
و عراق و جزیره و برذعه و ورثان روی بجنگ نهاد و بار جنگ با صد هزار تن در آنجا بود و سپاه مسلمانان
در کنار رود ارس با ایشان روی در روی شدند و هر دو سپاه بزرگ خواه صف برکشیدند سعید گفت
ای مردمان هیچکس از شما هست که مکان خاقان را بداند گفتند در آنجا که آن سری باشد ایستاده گفت
آن سر کیست گفتند سر جراح بن عبدالله سعید را چشم پر آب شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون آیا برای
سنگ نیست که در زندگانی ما سر چنان برادر مسلمان در جنگ کافران باشد پس حمله برد و مسلمانان نیز حمله ور شدند
و سعید چون طوفان بلا و صرصر فنا باره برجهانید و خویشتن را بخاقان رسانید و ضربتی بر تاجش بر دوانید

جنگ سپاه اسلام و کفار

143 و او را از اسب در گردانید چنانکه بر زمین بیفتاد و خزریان از اسبان فرود آمدند و او را فرو گرفتند و از جنگ
مرکش نجات دادند اینوقت تنور حرب مشتعل و آتش جنگ بلند شد حربی سخت برفت و خلقی بی اندازه از
کافران تلف شد و خزریان روی بفرار نهادند مسلمانان را چندان غنیمت بهره گشت که اندازه نداشت
آنگاه سعید مظفر و منصور و فیروز و مسرور آن غنایم را فراهم کرده بباجروان بیاید و خمس آنرا بیرون کرده
با فتح نامه بدرگاه هشام فرستاد و دیگر غنایم را بر مسلمانان تقسیم نمود چنانکه هر مرد را یکهزار و هفتصد دینار
رسید و سعید از پس هزیمتیان همی بتاخت تا بزمین شروان و در آنجا بایستاد و چشم همی داشت تا از هشام بن
عبدالملک چه فرمان رسد

فتح مسلمانان

ذکر ولایت مسلمة بن عبدالملک در ارمینیة و احضار سعید حرشی بدربار هشام

ولایت مسلمه در ارمینیه و آذربایجان

بروایت ابن اثیر سعید حرشی در باجروان منتظر صدور فرمان نشست و هشام بن عبدالملک پاسخ
او را بنگاشت و او را بر آن فتوحات و زحمات تمجید و تحیت گذاشت و از آن پس مکتوب نمود
که آن ولایت که تو داری بمسلمه باز گذاشتم چون بتو رسد کار بدو گذار و خویشتن بخدمت ما راه سپار
مسلمه بفرمانگذاری ارمینیه و آذربایجان روان گشت و سعید چون از فرمان هشام خبر یافت گفت فرمان
بردارم و در اثر ترک در زمستانی بس سخت برفت و در پی ایشان شهرها و دیارها در نوشت و مسلمه بشروان
در آمد چون سعید در خدمت او باز رسید گفت ای سعید نه ترا نامه کردم که با خزریان جنگ در میفکنی تا من
بیایم از چه روی خود را در افکندی و مسلمانان را بخطر در انداختی گفت ایها الامیر نامهٔ تو گاهی بمن رسید که
خدای عز و جل خزریان را هلاک فرمود و مسلمانان را بر ایشان دست داده بود و اگر نامهٔ تو پیشتر رسیدی
از فرمان تو سر بر نتافتمی مسلمه گفت دروغ میگوئی و همی خواستی که همگنان گویند سعید چندین هزار کس بکشت
سعید گفت این نخواستم بلکه کار براه خدای بپای بردم و تدبیر همان بود که من کردم و امیر میداند که چنین است
مسلمه را خشم فرو گرفت و بفرمود تا مشتی چند بر گردنش بزدند و رایت بر سرش بشکستند و بزندان بردند
باز داشتند چون این خبر بعرض هشام رسید سخت بتوفید و بمسلمه نامه کرد اما بعد بمن رسید آن خطاها که از تو
پدید گشت و سعید را دشنام دادی و رایت بر سرش بشکستی و بزندانش باز داشتی و من میدانم آنچه کرد
بجمله از آن حسد بود که خدای عز و جل او را نعمت فیروزی و غنیمت داد هم اکنون اگر بر کرده پشیمان نشوی
و او را ننوازی و از آنچه با وی بپای بردی معذرت نجوئی و دلش را بدست نیاوری از تو پسندیده ندارم
چون این نامه بمسلمه رسید از آنچه با سعید کرده بود سخت پشیمان گشت و نامهٔ هشام را بدو فرستاد و عذر بخواست
و اندوه او را بکاست و خاطرش را خشنود ساخت و فرستادگان هشام بزندان شدند و سعید را بیرون آوردند

شکست مسلمه
حبس سعید

مسلمه او را بسیار بنواخت و خلعت و صله بداد و غیر تش بداد و چند جای را باقطاع ایشان بگذاشت طبری گوید هم اکنون آن اقطاع با ایشان معروف است آنگاه مسلمه لشکر بکشید و در زمین شروان بر در قلعه فرود آمد و مردمان آنجا را اطاعت بخواند ایشان اجابت نکردند پس مسلمه ایشان را در بندان داد تا کار خوردنی بر ایشان تنگی گرفت ناچار از مسلمه در طلب زنهار برآمدند بآن شرط که هیچکس از ایشان را نکشد لکن ندانستند که شرط را چگونه باید گذاشت و در قلعه را برگشادند و همه فرود آمدند و ایشان هزار تن مردم کارزار بودند مسلمه نهصد و نود و نه تن را گردن بزد و یکتن را زنده بگذاشت و هرکس در آن قلعه بود بتمامت بکشت آنگاه بفرمود تا آن قلعه را ویران کردند

قتل نهصد و نود و نه تن

در بندان بروزن فرزندان بمعنی محاصره کردن است

ذکر وقعهٔ جنید بن عبد الرحمن در شعب و پاره حالات او

وقعهٔ شعب ۱۱۲

در اینسال جنید بن عبد الرحمن آهنگ جنگ بیرون شد و ارادهٔ طخارستان داشت پس عمارة بن حریم را با هشت هزار تن مرد کارزار بطخارستان رهسپار نمود و ابراهیم بن بسام لیثی را با ده هزار مرد نیز بجانبی دیگر رهسپار ساخت از آنسوی مردم ترک بجوش و خروش درآمدند و بسمرقند روی کردند و درین هنگام سورة بن الحر در سمرقند ولایت داشت پس بسوی جنید نامه نوشت که خاقان مردم ترک را بجوش درآورده و من بدفع ایشان بیرون شدم و آن نیرو ندارم که باروی سمرقند را محفوظ بدارم فالغوث الغوث چون جنید از مضمون نامهٔ او مستحضر شد مردمان را فرمان کرد تا از رود جیحون عبور کنند مجشر بن مزاحم السلمی و ابن بسطام ازدی و جز ایشان در خدمتش پای شدند و گفتند مردم ترک چون دیگر مردم نیستند و ایشان نه با تو صف برکشند و نه روی باروی جنگ در افکنند اینک تو سپاهیان خود را پراکنده ساختی مسلم بن عبد الرحمن در فیروزکوه و بختری در هراة و عمارة بن حریم غایب است در طخارستان و والی مملکت خراسان با کمتر از پنجاه هزار مرد کارزار از رود جیحون عبور نباید بکند اکنون بعماره مکتوب کن تا بخدمت تو بیاید و چندی درنگ فرمای و این عجله و شتاب فروگذار جنید گفت پس حال سورة و آن مسلمانان که با وی هستند چگونه است اگر جز در بنی مرة یا آنانکه از شام با من پدید شوند نباشم همانا رود جیحون را در سپارم و این شعر بخواند

اَلَیْسَ اَحَقُّ النّاسِ اَنْ یَشْهَدَ الْوَغیٰ	وَاَنْ یَقْتُلَ الْاَبْطالَ ضَخْماً عَلیٰ ضَخْمٍ

و نیز این بیت بگفت

ما عِلَّتی ما عِلَّتی ما عِلَّتی	اِنْ لَمْ اُقاتِلْهُمْ فَجُزُّوا لِمَّتی

بالجمله جنید از نهر بگذشت و در شهر کش نزول نمود و ساخته سیر گردید چون این خبر بمردم ترک رسید آبار و کاریزها و برکهائی را که در طریق کش بود انباشته ساختند جنید با مردم خود گفت کدام راه بطرف سمرقند اصلح است گفتند طریق محترقه مجشر گفت کشته شدن بشمشیر بر ما بهتر است از هلاک شدن بنار همانا طریق المحترقه با اشجار بسیار و حشیش فراوان سالها در آن زمین زراعت نشده اگر خاقان ما را بنگرد تمامت آن اشجار و برگ و خار را آتش در زند و ما را از آسیب نار و دخان بهلاک و دمار رساند بهتر آن است که طریق العقبه را پیش گیری چه این راه در میان ما و ایشان یکسان است

جنید طریق العقبه را پیش گرفت و از کوه برشد مجشر زمام دابهٔ او را بگرفت و با جنید گفت همانا چنان گفته اند که مردی مترف و جنگجوی از مردم قیس را لشکری از جنود خراسان بدستش ناچیز گردد ما پرهیز داریم که آنکس تو باشی جنید گفت همانا روع و بیم توجه نهاده است گفت ما چون مانند توئی در میان ما باشد از هیچ چیز بیم دگرنه بینیم پس آن شب را در اصل عقبه بیتوته کردند آنگاه با مردمان روی براه نهادند و همی زمین در سپردند تا گاهی که در میان او و سمرقند چهار فرسنگ فاصله بماند و بشعب درآمد از آنسوی خاقان ترکستان با لشکری گران بامدادان با ایشان دچار گشت و اهل صغد و فرغانه و شاش و طایفهٔ از ترک بدو پیوستند و خاقان بر مقدمهٔ لشکر مسلمانان که عثمان بن عبد الله بن الشخیر بر ایشان امیر بود حمله آورد آنجاعت بلشکرگاه خود روی آوردند ترکان از دنبال ایشان شتابان شدند و از هرسوی راه بر ایشان بر بستند جنید مردم تمیم و ازد را در میمنهٔ لشکرگاه و میسره را که بپهلوی کوه واقع بود با ربیعه گذاشت و بر مجففه خیل بنی تمیم عبد الله بن زهیر بن حیان و بر مجرده عمرو بن جرفاس منقری و بر جماعت بنی تمیم عامر بن مالک الحمانی و بر طایفهٔ ازد عبد الله بن بسطام ابن مسعود بن عمرو و بر مجففه و مجرده فضیل بن هناد و عبد الله بن حوذان سرکرده و سردار بودند پس این دو سپاه روی در روی شدند و سپاه دشمن آهنگ میمنه نمود چه در میسره بسبب ضیق راه کار دشوار بود این هنگام حسان بن عبد الله بن زهیر در حضور پدرش پیاده شد پدرش فرمان کرد تا بر مرکب برنشست و لشکر دشمن بر میمنه سپاه اسلام احاطه کردند جنید چون اینحال بدید نصر بن سیار را بیاری ایشان بفرستاد نصر بن سیار با آنانکه با وی بودند بر سپاه دشمن بشوریدند و ایشان را از جای برآوردند و دیگرباره مردم ترک بتاختند و جنگ درانداختند و عبید الله بن زهیر و ابن جرفاش و هذیل بن هناد را بکشتند و سپاه میمنه از جای بجوشید و این هنگام جنید در دل لشکر جای داشت چون آنحال را نگران گردید روی بمیمنه سپاه آورد و در زیر علم ازد بایستاد و چنان بود که مردم ازد را از جنید آزار رسیده بود پس صاحب رایت با جنید گفت همانا ما بهلاک و دمار نرسیده ایم که از پی تکریم و احسان با ما پیاده باشی لکن چون بدانستی که تا از ما یکتن زنده باشد هیچکس با تو دست نیابد بدینجا شدی هم اکنون اگر مظفر و منصور شدیم این نصرت و ظفر بنام تو است و اگر کشته و تباه شدیم بر ما نخواهی گریست این بگفت و روی بجنگ نهاد و کشته گشت پس از وی ابن مجاعه رایت برگرفت و قتال داد و بقتل رسید و همچنان و همچنین هیجده تن بتن علم برگرفتند و دیگر جهان علم برکشیدند و در این روز از طایفهٔ ازد هشتاد نفر مقتول شدند و مردمان بصبوری و شکیبائی همی کار کردند و با ابطال رجال و نبرده سواران آهنین چنگال جدال و قتال همی نمودند چندانکه خسته و مانده شدند و شمشیرها از کثرت کار از کار بیفتاد و بندگان و ممالک ایشان بدستیاری چوب و خشت بطعن و ضرب پرداختند تا از کار نیز مانده و ملول شدند این هنگام با مشت و دندان همدیگر را بیازردند پس از آن از حرب دست بازداشتند و در این جنگ از طایفهٔ ازد عبد الله بن بسطام و محمد بن عبد الله بن حوذان و حسن بن شیخ و فضیل صاحب خیل و یزید بن فضل الحدانی راه آن جهانی گرفتند و این یزید حج بنهاده بود و در اقامت آن کار یکصد و هشتاد هزار

درهم انفاق نمود و با مادرش گفت خدایا بخوان که مرا بشرف شهادت نایل فرماید مادرش این دعا بگرد و سنشی
تلیها بشفاد و یزید از پس سیزده روز که از حج بازشده بود بشهادت فایز گشت و دیگر نضر بن راشد عبدی از مردم
ازد شهید گشت و چنان بود که برزنش برآمد و این وقت مردمان در عرصهٔ جدال بقتال اشتغال داشتند
و خون ابطال میریختند نضر بن راشد با زوجه‌اش گفت چگونه باشی چون جامهٔ مرا بخون من گلگون بینی آن زن
گریبان چاک ساخت و بر سر خاک ریخت و بانگ ویل و وای برآورد نضر گفت کافی است تورا همانا اگر بمامت
زنهای روزگار بر من ناله و زاری برآورد بسبب آن شوق که بجوار العین دارم برخلاف رای ایشان کار کنم آنگاه
بمیدان کارزار مراجعت کرد و همی قتال داد تا بیزدان ذوالجلال پیوست و درین حال که مردمان بکار جنگ اشتغال
داشتند ناگاه غباری برخاست و سواران کارزار نمودار شدند منادی جنید ندا برآورد و گفت بجمله بر زمین فرود شوید
پس جنید پیاده شد و مردمان نیز پیاده شدند آنگاه ندا برکشید که هر سرهنگی خندقی در پیرامون خود برآورد پس
خندقها برآوردند و خویشتن را محفوظ بداشتند و در آن وقت یکصد و نود نفر از طایفهٔ ازد شهید شده بودند
و این جنگ در روز جمعه روی داده بود و چون روز شنبه چهره گشود خاقان ترکستان هنگام ظهر آهنگ ایشان فرمود
و هیچ موضعی برای قتل و قتال بهتر از موضع بکر بن وائل نیافت و زیاد بن حارث سردار آن جماعت بود پس آهنگ
ایشان بتاخت و چون نزدیک شدند مردم بکر بر ایشان بتاختند و ایشان را دور ساختند جنید سجدهٔ شکر بنهاد و جنگ سخت شد

مقتل سورة بن الحر

ذکر احضار نمودن جنید بن عبدالرحمن سورة بن الحر را و شهادت سورة بن الحر

۱۱۲

چون نایره قتال اشتعال یافت و ابطال رجال یال و کوپال برافراختند و همگنان را در خاک و خون
بینداختند جنگ بزرگ و مصیبت عظیم سترگ و بلیت عمیم گردید پدر از حال پسر بیخبر و پسر در کار پدر متحیر ماند
و جنید را شدت حال و تنگی کار پدیدار شد با اصحاب خویش سخن بشورا درافکند عبیدالله بن حبیب گفت
از دو کار یکی را اختیار کن یا خود را بهلاک و دمار درانداز یا سورة بن الحر را جنید گفت هلاکت سوره
بر من سهلتر است عبیدالله گفت بدو نامه کن تا با مردم سمرقند بجانب تو رهسپار شود زیرا چون مردم
ترک عزیمت او را بازدانند بدو روی کنند و با وی قتال دهند جنید مکتوبی باحضار او بنوشت چون این نامه
بدو رسید حلیس بن غالب شیبانی با سوره گفت همانا مردم ترک در میان تو و جنید حایل هستند اگر تو
ازین جا بیرون شوی آن گروه بیشمار بر تو بتازند و تو را چنانکه مرغ دانه را از میان برچینند سوره بسوی جنید
مکتوب نمود که مرا نیروی بیرون شدن نیست جنید آشفته شد و در پاسخ او بدشنام زبان برگشود و نوشت

محصور شدن در کارزار

البته بایست بیرون شوی وگرنه شداد بن خلید باهلی را بسوی تو بیرون تازم و شداد با وی دشمن بود
بزودی بیرون شو و از آب برکنار مرو سوره ناچار کار راه بیرون بساخت و گفت اگر برود جیحون عبور کنم

تا دو روز بدو نرسم لکن ازین راه در میان من و او افزون از یکشب فاصله نباشد چون چند چندی سکون گیرد
راه بر گیرم و از آن سوی عیون و جواسیس اتراک کلمات سوره را با ترکان خبر دادند و سوره از جای جنبش کرد
و موسی بن اسود حنظلی را از جانب خود در سمرقند خلیفه ساخت با دوازده هزار تن راه برگرفت و بامدادان بر
کوهی برآمد و این وقت سه فرسنگ راه نوشته بود خاقان ترکستان در همان بامدادان او را دریافت و در این وقت
در میان سوره و جنید یک فرسنگ مسافت بود خاقان با ایشان کار قتال بساخت و جنگی بسیار سخت بپای بردند
و بصبوری و شکیبائی کار کردند غوزک با خاقان گفت امروز سخت گرم است با ایشان قتال مده تا جامهٔ جنگ
بر اندام ایشان بیک تافته شود آنوقت با ایشان روی در روی شو و آتش در حشیش درافکن و در میان ایشان
و آب حایل باش چون سوره بر این حال نگران شد با عباده گفت یا ابا سلیم درین کار چه می اندیشی گفت چنان میدانم
که مردم ترک آهنگ غنیمت دارند هم اکنون چارپایان را عقر کن و در امتعه آتش درافکن و شمشیرها از نیام برکش
چه ایشان چون چنین بینند ما را براه خود گذارند و اگر با ما از طریق ممانعت درآیند بدستیاری نیزه و سنان بجنگ
درآئیم و کار حرب بسازیم چه از اینجا تا لشکرگاه جنید یک فرسنگ بیش نیست سوره گفت نه من نیروی اینکار را
دارم نه فلان و فلان و جماعتی از رجال را نام برد لکن خیل را فراهم کنم و بر ایشان بگویم و بتازم خواه بسلامت بیرون شوم
یا بهلاکت شوم پس مردمان را فراهم ساخت و بر مردم ترک حمله ور شدند و ایشان را از جای برآوردند
غبار برخاست و ابصار را از دیدار بقیهٔ ترک بازداشت و آن آتش که در پس مردم ترک مشتعل بود نمی دیدند
لاجرم ایشان و ترکان و مسلمانان بآتش درافتادند سوره نیز بآتش درافتاد و رانش را از آن آتش سوزان
آسیبی بزرگ بازرسید لاجرم مردمان از هر سوی پراکنده شدند و مردمان ترکستان ایشان را بهلاک و دمار درآوردند
و از تمامت ایشان بیرون از دو هزار تن و بروایتی هزار تن رستگار نرفت و از جمله آنانکه جان بسلامت بردند
عاصم بن عمیر سمرقندی بود و حلیس بن غالب شهید گردید و مهلب بن زیاد عجلی با هفتصد تن بسوی رستاقی
که مرغاب نام داشت برفتند و در قصری که در آن رستاق بود فرود شدند اشکند صاحب نسف با ایشان روی
روی نهاد غوزک نیز با وی بود پس غوزک آن جماعت را زنهار داد قریش بن عبدالله عبدی با ایشان گفت
بزنهار اینجماعت امیدوار نباشید بجای خود بپائید تا چون شب درآید بر ایشان بیرون تازیم و بسمرقند فرار کنیم
لکن نصیحت او را بچیزی نشمردند و بزنهار بیرون شدند غوزک ایشان را بخدمت خاقان براند خاقان گفت
زنهار غوزک را تجویز نمیکنم ناچار و حف بن خالد و مسلمانان بقتال درآمدند و سرانجام جز سه تن از مسلمانان
بجای نماند و سورة بن الحر نیز در آتش تباه شد و چون سوره مقتول شد جنید از شب بیرون آمد
و بجانب سمرقند مبادرت گرفت خالد بن عبدالله با او گفت راه برگیر و یکی شتاب مجشر گفت فرود آی
و لگام دابه اش را بگرفت و مردمان نیز با او فرود شدند و هنوز درست نزول نکرده بودند که مردم ترک
چون آفتاب با طلوع نمودند مجشر با وی گفت اگر این جماعت با ما دچار شده بودند و ما در حال راه سپار بودیم

[illegible]

[illegible]

آیا ما را بهلاک و دمار بیاورند چون هر دو سپاه را فروغ صباح پدیدار گشت از جای برآمدند و مردمان جولان گرفتند جنید گفت ای مردمان اینک آتش سوزان است که فروزان است لاجرم مراجعت گرفتند جنید ندا برآورد که هر بنده قتال دهد آزاد است پس جمله بندگان روی بمیدان قتال درآوردند و چنان جنگی سخت بپای بردند که مردمان بشگفتی درآمدند و از شکیبائی ایشان مسرور شدند و مردمان نیز صبوری کردند تا دشمنان هزیمت شدند و برفتند و موسی بن النعر گفت با آنچه از جنید نگران شدید شادان گشتید همانا شما را از این جماعت روزی ناخوش باشد بالجمله جنید روی بسمرقند نهاد و عیال آنان را که با سورة بن حر بودند بمرو کوچانید و خویشتن چهار ماه در سغد سمرقند اقامت کرد و در آن ایام مجشر بن مزاحم و عبدالرحمن بن صبیح الخلقی و عبیدالله بن حبیب هجری در کار حرب و نبرد خراسان صاحب رأی و اشارت بودند و مجشر در فرود آوردن و ترتیب مردمان در زیر رایت جنگ و اسلحه نبرد از همه کس داناتر بود و چون در کار حرب امری عظیم روی دادی هیچکس چون او نیکو رأی نبود و در تعبیه قتال و آراستن صفوف نبرد و جدال هیچکس بعلم و دانش عبیدالله نبود و از موالی نیز مردمی چند در رأی و رویت و مشورت و علم بمحاربت مانند این جماعت بودند از جمله ایشان فضل بن بسام مولای لیث و عبدالله بن ابی عبدالله مولای سلیم و بختری بن مجاهد مولای شیبان بودند بالجمله چون ترکان منصرف شدند جنید بن عبدالرحمن نهار بن توسعه را که یکتن از بنی تیم اللات بود و زبل بن سوید مرّی را بخدمت هشام بن عبدالملک روان داشت و بدو برنگاشت که سورة در فرمان من عصیان ورزید چه من بدو امر کردم از کنار آب کناری نجوید و او مخالفت کرد و اصحابش از وی پراکنده شدند یکطایفه نزد من آمدند و طایفه دیگر بسوی نسف شدند و یکطایفه بطرف سمرقند رهسپر شدند و سورة با بقیه اصحابش بمعرض هلاک و دمار درآمدند چون هشام این نامه بدید از نهار بن توسعه از حقیقت خبر بازپرسید و نهار آنچه بدیدار آورده بود بعرض رسانید آنگاه هشام در پاسخ جنید برنگاشت که ده هزار تن از مردم بصره و ده هزار نفر از لشکر کوفه با سی هزار نیزه و سی هزار سپر بسوی تو رهسپر داشتم بالجمله کار بفرمای و در میدان قتال و نبرد ابطال استعمال نمای همانا بافزون از پانزده هزار ترا حاجت نباشد و چون هشام از هلاکت سورة خبر یافت گفت انا لله و انا الیه راجعون همانا مصیبت سورة در خراسان و مصیبت جراح در باب الابواب سخت گران گردید و نصر بن سیار را در آنروز بلائی حسن دچار شد و جنید شب هنگام مردی را بفرستاد و گفت بنگر تا مردمان چه میگویند و حال این جماعت چون است آن مرد برفت و باز شد و گفت همه را نیک حال و نیک مقال و در انشاد اشعار و قرائت قرآن باشتغال دیدم جنید از این خبر مسرور شد عبید بن حاتم بن النعمان میگوید فسطاطی چند در میان آسمان و زمین در خواب نگران شدم پرسیدم این فساطیط از آن کیست گفتند از آن عبدالله بن بسطام و یاران اوست و چون بامداد شد بجمله بفر شهادت نایل شدند مردی گفت بعد از چندی بآن موضع که ایشان بشهادت رسیدند بگذشتم و بوی مشک بمشامم دریافتم مع الحدیث جنید در سمرقند بماند و خاقان بسوی بخارا برآمد

و در اینوقت قطن بن قتیبة بن مسلم امیری آنجا داشت چون جنید از جنبش خاقان و کوشش ترکان با خبر شد بر قطن بن قتیبه خشمناک شد و با اصحاب خویش بمشورت سخن راند بعضی گفتند در سمرقند میمانیم و بعضی گفتند از سمرقند بار می بندیم و به ربنجن و از ربنجن بکش و از کش بسوی نسف می شویم و از آنجا بارض زم اتصال یافته جیحون را در می سپاریم و در آمل نازل میشویم و بر خاقان ترکان راه عبور مسدود میداریم جنید با عبدالله بن ابی عبدالله مولی بنی سلیم سخن بمشاورت آورد و از رای و تصویب آنجماعت باز نمود عبدالله از نخست با جنید شرط نهاد که آنچه در کار وی بصواب بیند و در ارتحال و نزول و قتال بصلاح مقرون شمارد فرونگذارد جنید گفت آنچه بصواب بینی بجای آورم عبدالله گفت خصلتی چند از تو خواهانم جنید گفت آن چیست گفت بهر کجا فرود آئی در گرد خویش خندقی برآور و اگر چند در کنار رود فرود آمدی از حمل آب بغفلت مباش و بهر کجا نزول کردی و از هر کجا کوچیدی از اطاعت من بیرون مشو جنید گفت چنین کنم عبدالله گفت اما اینکه ترا در اقامت بسمرقند اشارت کردند تا مدد بتو رسد این مدد هرگز ترا نرسد و اما اینکه طایفه دیگر با تو گفته اند که از طریق کش و نسف راه برگیر این نیز بصواب نباشد چه اگر چنین کنی از نیروی بازوی ایشان بکاهی و رشته ایشان را درگسلی و البته از دشمن خویش شکسته شوند و خاقان بر تو جری و جسور و دلیر گردد و امروز خاقان در فتح بخارا امیدوار شد و مردم بخارا در خودداری پایداری دارند و با تمامت رنج و مشقت شهر را از دست نمیگذارند و اگر تو بیرون از جاده راه سپاری و این خبر با اهل بخارا رسد در ارکان ثبات ایشان تزلزل افتد و از تو مأیوس شوند و شهر را تسلیم نمایند لکن اگر از طریق اعظم مصمم شوی و از آن راه مرور دهی دشمن از تو براندیشد و بیم تو در دل فرو گیرد و هم اندیشه و رای چنانست که عیال آنجماعت را که با سورة بن حر مقتول آمدند برگیری و بر عشایر ایشان تقسیم کنی و ایشان را با خود حمل دهی اگر چنین کنی امیدوار چنانم که حضرت پروردگار ترا بر دشمن نصرت کند و بباید هر کس را که در سمرقند بجای بجای میماند هزار درهم و یک اسب عطا فرمائی چون عبدالله عقیدت خویش را بتمامت بنمود جنید قبول فرمود و عثمان بن عبدالله بن شخیر را با چهارصد تن سواره و چهارصد تن پیاده در سمرقند بگذاشت مردمان چون چنین دیدند زبان بدشنام عبدالله بن ابی عبدالله برگشادند و گفتند خبر هلاکت ما را میخواهد بالجمله جنید بیرون شد و آن عیال و اطفال را با خویش حمل فرمود و اشحب بن عبید حنظلی را با ده تن دیدبان از پیش روان داشت و گفت هر منزلی در سپردی یکتن بمن فرست تا از چگونگی حال با من خبر دهد آنگاه جنید روی براه نهاد و بشتاب سحاب زمین در نوشت عطاء دبوسی با وی گفت بضعیف ترین شیخی از مشایخ عسکر بنگر و او را اسلحه جنگ بتمامت بده و تیغ و نیزه و سپر و کیش بده و گذار آنگاه بآنطور که او تواند با اسلحه خویش راه سپارد تو نیز راه بسپار چه ما را آن نیرو نیست که بشتاب راه سپاریم و بدیرنگ جنگ نمائیم جنید چنان کرد که عطاء دبوسی گفت و بملایمت و سکون راه نوشت و در تمامت منازل هیچ عارضی متعرض مردمان نشد تا از اماکن مخوفه بیرون شدند و بطواویس نزدیک رسیدند و از آنسوی خاقان در روز اول رمضان در گرمینیه

مقاتله ترکان و مسلمانان

بدیشان روی کرد و بازار جنگ و قتال گرم شد آنگاه گرفت در اینحال عبدالله بن ابی عبدالله خندان بجانب جنید پویان شد جنید گفت اکنون روز خنده نیست عبدالله گفت سپاس خداوند را که این مردم ترک ترا در کوههای بی آب و گیاه بهنگام ظهر دریافتند و فتی ترا دچار آمدند که خندق بر گرد خویش بخندی و ایشان در پایان روز با تو بجنگ در آمدند و زاد و توشهٔ ما با توست بالجمله ترکان قتالی قلیل بدادند و باز گشتند عبدالله با جنید گفت هم اکنون ازینجا بکوچ زیرا که خاقان بیک خواهان است که در اینجا بمانی و هر وقت خواهد با تو جنگ در افکند پس جنید کوچ فرمود و این هنگام عبدالله در ساقهٔ سپاه جای داشت پس از آن با جنید فرمان داد تا فرود آمد جنید نزول نمود مردمان آب بجوزند و شب را بیتوته کرده بامدادان بکوچیدند عبدالله گفت من یقین دارم که خاقان امروز بر ساقهٔ لشکر پرخاشگر شود و صدمتی فرود آورد و بیابیست با ابطال رجال و مردان

آمدن مسلمانان به بخارا

قوی چنگال مدد و نیرو داد جنید جمعی از شجعان سپاه و دلیران رزمخواه را بیاری بفرستاد که در ساقه روز و ساعت دلیران ترک بیامدند و بر ساقهٔ لشکر پرخاشگر شدند و جنگی سخت در میانه برفت و هشام بن اجوز تکین از عظمای ترک را بکشت و مردم ترک اینحال را نامیمون شمردند و از طواویس انصراف جستند و مسلمانان همچنان راه پیما شدند تا در روز مهرگان در بخارا در آمدند و اهل بخارا ایشان را بدراهم بخارائیه ملاقات کردند و ده درم ده درم بدادند عبدالمؤمن بن خالد میگوید عبدالله بن ابی عبدالله را از آن پس که بمرد بخواب بدیدم گفت مردمان با آنچه من در یوم الشعب رأی زدم حدیث می کنند یعنی آنچه رأی زدم بصواب و موجب فلاح

هیفه یعنی کفار است قاله ابن الاثیر فی الکامل

و نجاح ایشان گردید و جنید بن عبدالرحمن هر وقت خالد بن عبدالله را بخاطر آوردی گفتی زبدة من الزبد صنبور من صنبور قل من قل هیفة من الهیف یعنی وی زبدهٔ از زبدهای روزگار و یگانه شرزهٔ از شرزهای لیل و نهار و یکه شجاعی از یکه شجاعان عرصهٔ کارزار و کفتاری از کفتارهای بیشهٔ حیله و پیکار است بالجمله از کوفه لشکری بامداد جنید بیامد و جنید حوثرة بن زید عنبری را با جمعی با ایشان بفرستاد و بعضی بر آن عقیدت هستند که وقعة الشعب در سال یکصد و سیزدهم روی داده است و نصر بن سیار در این

اشعار از وقعهٔ یوم الشعب یاد میکند

إِنِّي نَشَأْتُ وَحُسَّادِي ذَوُو عَدَدٍ   يَا ذَا الْمَعَارِجِ لَا تَنْقُصْ لَهُمْ عَدَدَا
إِنْ تَحْسُدُونِي عَلَى مِثْلِ الْبَلَاءِ لَكُمْ   يَوْمًا فَمِثْلُ بَلَائِي جَرَّ لِي الْحَسَدَا
يَأْبَى الْإِلَهُ الَّذِي أَعْلَى بِقُدْرَتِهِ   كَعْبِي عَلَيْكُمْ وَأَعْطَى فَوْقَكُمْ عَدَدَا
أَرْمِي الْعُدَاةَ بِأَفْرَاسٍ مُكَلَّمَةٍ   حَتَّى اتَّخَذْتُ عَلَى حُسَّادِهِنَّ مَدَا
مَنْ ذَا الَّذِي مِنْكُمُ فِي الشِّعْبِ إِذْ وَرَدُوا   لَمْ يَتَّخِذْ حَوْمَةَ الْأَثْقَالِ مُعْتَمَدَا
هَلَّا شَهِدْتُمْ دِفَاعِي عَنْ جُنَيْدِكُمُ   وَقْعَ الْقَنَا وَشِهَابُ الْحَرْبِ قَدْ وَقَدَا

و این شعر را ابن عرس در مدح نصر گوید

يَا نَصْرُ أَنْتَ فَتَى نِزَارٍ كُلِّهَا   فَلَكَ الْمَآثِرُ وَالْفَعَالُ الْأَرْفَعُ
فَرَّجْتَ عَنْ كُلِّ الْقَبَائِلِ كُرْبَةً   بِالشِّعْبِ حِينَ تَخَاضَعُوا وَتَضَعْضَعُوا
يَوْمَ الْجُنَيْدِ إِذِ الْقَنَا مُتَشَاجِرٌ   وَالنَّحْرُ دَامٍ وَالْخَوَافِقُ تَلْمَعُ
مَا زِلْتَ تَرْمِيهِمْ بِنَفْسٍ حُرَّةٍ   حَتَّى تَفَرَّجَ جَمْعُهُمْ وَتَصَدَّعُوا
فَالنَّاسُ كُلٌّ بَعْدَهَا عُتَقَاؤُكُمْ   وَلَكَ الْمَكَارِمُ وَالْمَعَالِي أَجْمَعُ

معلوم باد که در تاریخ طبری باین حکایت باندک اختلافی اشارت شده بیم اطالت را بتکرار مبادرت نرفت

ذکر پارهٔ از حوادث و سوانح سال یکصد و دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

وقایع سال ۱۱۲

فتح خرشنه

در اینسال معاویة بن هشام با مردم صائفه جنگ در انداخت و خرشنه را مفتوح ساخت و ابراهیم بن هشام مخزومی و بقولی سلیمان بن هشام بن عبدالملک مردمان را حج اسلام بگذاشت و در این سال از آن پس که هیثم امیر اندلس بدرود جهان نمود مردم اندلس محمد بن عبدالملک اشجعی را بر خویش بامیری بر گرفتند و محمد مدت دو ماه با مارت بزیست و از آن پس عبدالرحمن بن عبدالله الغافقی با یالت اندلس منصوب گردید و عمال امصار و حکام بلدان در اینسال همان کسان بودند که در سال گذشته نامبردار شدند و در اینسال عبدالجبار بن وائل بن حجر حضرمی رخت بدیگر ان کشید و چون پدرش وائل بسرای دیگر واصل گردید مادرش بدو حامل بود ازین روی آن احادیث و اخبار که از پدرش وائل روایت می کنند بدو انقطاع گیرد یعنی بعبدالجبار منصوب و متصل نگردد

حج ابراهیم بن هشام مردمان را

امارت عبدالرحمن در اندلس

وفات عبدالجبار بن وائل

وفات رجاء بن حیوة

۱۱۲

ذکر وفات ابی المقدام رجاء بن حیوة مجالس عمر بن عبدالعزیز بن مروان

در اینسال ابوالمقدام رجاء بن حیاة بن جرول کندی که در شمار علما و با عمر بن عبدالعزیز بود روی بدیگر سرای نهاد از این پیش حالات او در این کتاب در ذیل احوال عمر بن عبدالعزیز و سلیمان بن عبدالملک مسطور گردید و نیز در ذیل مجلدات مشکوة الادب در حرف راء مهمله مسطور شد و او را با عمر بن عبدالعزیز اخبار و حکایات است چنان افتاد که روزی ابوالمقدام مذکور در خدمت عبدالملک بن مروان حضور داشت و از مردی در خدمت عبدالملک سخن میرفت و از اطوار ناهنجارش گره میگشود عبدالملک گفت سوگند با خدای اگر خداوند مرا بر وی دست دهد هر آینه با وی چنین و چنان کنم و چون خدای تعالی

عبدالملک را بر وی فیروزی دست داد در آن اندیشه رفت تا بدو آسیبی رساند رجاء بن حیوة مذکور در خدمتش حضور داشت پس روی بعبدالملک آورد و گفت یا امیرالمؤمنین قد صنع الله لک ما احببت فاصنع ما یحب الله من العفو خدای با تو همان کرد که دوست میداشتی اکنون با وی بعفو و بخشش گرای که خدای دوست میدارد چون عبدالملک بن مروان این سخن از رجاء بشنید از جریرت آمزد درگذشت و با وی احسان ورزید ابن خلکان میگوید رجاء بن حیوة موی سرش سرخ و موی ریشش سفید و بیضا بود یافعی در تاریخ مرآة الجنان میگوید رجاء بن حیوة کندی شامی مردی فقیه و فاضل و نبیل و کامل العقل بود و بعضی گفته اند افقه از وی نیافتیم مکحول او را نیز در شمار علمای شام می ستاید و سمته او را بتمجید می نماید

ذکر وفات ابی عبدالله مکحول شامی که از مشاهیر فقهاست

در اینسال ابی عبدالله مکحول بن عبدالله شامی که از سبایای کابل است وفات کرد در سال وفات او باختلاف رفته اند ابن اثیر در سال یکصد و دوازدهم و یافعی در سال یکصد و سیزدهم و برخی در صد و هیجدهم و بعضی در شانزدهم و گروهی در یکصد و چهاردهم رقم کرده اند با جمله ابن خلکان نوشته است که ابن عایشه گوید مکحول مولای زنی از طایفه قیس و از مردم سند و زبانش از فصاحت بی بهره بود واقدی او را از موالی زنی از مردم هذیل و بعضی از موالی سعید بن عاص میداند و بقولی مولای یکی از بنی لیث بود خطیب گوید جدش ساذل و بقولی شادل از مردم هرات بود و دختر یکی از ملوک کابل را در تحت نکاح در آورد و در حالتی آن زن را حامله گذاشت و فات کرد آن زن بعد از وفات او بسوی اهلش بازگشت و سهراز و بقولی سهراب را بزاد و سهراب بهمان در میان اخوال خود در کابل ماه و سال گذرانید تا مکحول از بهرش متولد شد و بقولی ان مکحول از بهرش متولد شد چون مکحول ببالید اسیر گردید و بسعید بن عاص رسید سعید او را بزنی از مردم هذیل بخشید و آن زن وی را آزاد ساخت و مکحول بتعلیم اوزاعی و سعید بن عبدالعزیز میپرداخت زهری میگوید علما چهار تن میباشد سعید بن مسیب است در مدینه و شعبی است در کوفه و حسن بصری در بصره است و مکحول در شام و در زمان مکحول هیچکس در علم فتاوی به دانش و بینش وی نبود و هرگز فتوی نراندی تا گفتی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چنین است برای من و رای خطاء و صواب مینماید در دمشق مسکن داشت و در زبانش عجمه ظاهر بود و پاره حروف را در حالت تکلم بپاره مبدل میساخت نوح بن قیس میگوید بعضی از امراء عهد از مسئله قدر از وی پرسش کرد گفت آیا من ساحرم یعنی ساحرم و از نخست بمذهب قدریه عقیدت داشت بعد از آن از آن عقیدت بازگشت وقتی با مردی گفت ما فعلت تلک الحاجة و مقصودش حاجت بود و مردم سند را این عجمه بکلام غالب است ابو عطاء سندی شاعر حکایت کرده اند که در زبانش بر این گونه عجمه بود که وقتی حماد عجرد و حماد راویه

و حماد بن زبرقان نحوی و بکر بن مصعب مزنی شبی گرد هم نشستند و از هر طرف سخن در پیوستند آنگاه گفتند امشب همه نعمتی برای صحبت ما فراهم است و اگر ابو عطاء سندی را نیز حاضر سازیم تکمیل مجلس بیفزاید پس کس بفرستادند و او را بانجمن خویش بخواندند حماد بن زبرقان گفت کدام یک شما توانید تدبیری بکار بندید تا ابو عطا لفظ جراده و زج و شیطان را بر زبان بگذراند حماد راویه گفت من این حیلت بسازم و این الفاظ را از آن روی اختیار کردند که ابو عطاء در ازای جیم زاء و در عوض شین با نقطه سین بی نقطه می گفت با جمله چیزی برنگذشت تا ابو عطاء بیامد و با آن جماعت گفت هیاکم الله و مقصودش حیاکم الله بود و مخرج حاء حطی نداشت آن جماعت نیز بزبان او گفتند مرهبا مرهبا یعنی مرحبا مرحبا آنگاه با وی گفتند تعشی بجای نیاوری گفت قد تعشیت یعنی تعشیت آیا نبیذ داری گفتند آری پس چندی نبیذ از بهرش حاضر کردند و او چندان بخورد تا سست گشت حماد راویه بدو گفت یا ابا عطا معرفت تو در لغز چگونه است گفت هسن است یعنی حسن است پس حماد این شعر را در لغز جراده انشاد و قرائت کرد

فما صفراء تکنی ام عوف ... کأن سویقتیها منجلان

ابو عطا گفت این لغز در زراده است یعنی جراده حماد گفت راست گفتی آنگاه این شعر را در لغز زج بخواند که معنی آهن دنباله نیزه است

فما اسم حدیدة فی الرمح ترسی ... دوین الصدر لیست باللسان

ابو عطا گفت زز است یعنی زج است آنگاه این شعر را در لغز مسجدی که در جوار بنی شیطان در بصره واقع است بخواند

اتعرف مسجداً لبنی تمیم ... فویق المیل دون بنی ابان

گفت این مسجد در بنی سیطان یعنی بنی شیطان است حماد گفت احسنت آنگاه تا سحرگاهان در عیش و لذتی نیکو خوش بنشستند و خوش بگفتند و بخوردند و بخفتند و ابن ابو عطاء در جمله شعرای مجیدین است و آخر بود یعنی شکافته گوش در کتاب حماسه مقاطیع نادره از وی مذکور شده است یافعی میگوید ابو عبدالله مکحول مولای بنی هذیل فقیه هشام از جماعتی از صحابه سماع و از جماعتی روایت داشت ابو حاتم گفته است در مملکت شام افقه از مکحول ندیده ام و سعید بن عبدالعزیز میگفت مکحول را ده هزار دینار عطا کنید با اینکه با دیگران افزون از پنجاه دینار عطا نمیکرد و هم در اینسال بروایت یافعی در مرآة الجنان قاسم بن عبدالرحمن دمشقی که مردی جبار و فاضل بود و خدمت چهل تن از مهاجرین و انصار را دریافت بدیگر جهان راه بر داشت و هم در اینسال بروایت یافعی طلحة بن مطرف همدانی کوفی روی بدیگر سرای نهاد و او را سید القراء میخواندند ابو معشر گوید بعد از وی هیچکس مانند او نیامد

ذکر بعضی مناظرات و مکالمات و احتجاجات حضرت باقر العلوم

بالدلالات لا یجور فی حکمه ذلک الله لا اله الا الله فرمود پروردگار قهار را با چشم سر نتوان دیدار نمود بلکه به نیروی حقایق ایمان بچشم سر توان دید و آن ذات مقدس متعال را بهیچ خبر قیاس نتوان کرد و بحواس ادراک نشاید نمود و با مردمان همشان نتوان شمرد بلکه او را بمخلوقات و مصنوعات و آیات و علامات قدرت توان دانست و خدای سبحان را در حکم و فرمان جور و ظلم نباشد و جز او خداوندی نیست چون مرد خارجی این کلمات بشنید بیرون شد و همی گفت خدا تعالی بهتر میداند که رسالت خود را در کدام خانواده فرود آورد و نیز در آن کتاب از حمران بن اعین مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه از قول خدای عز و جل وَرُوحٌ مِنْهُ سؤال کردم این روح چیست قَالَ هِیَ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَ اللهُ بِحِكْمَتِهِ فِی آدَمَ وَفِی عِیسَی عَلَیْهِمَا السَّلَامُ فرمود این روحی است آفریده شده که خدای تعالی بحکمت خود در حضرت آدم و در حضرت عیسی علیهما السلام بیافرید و نیز در آن کتاب مسطور است که نافع بن الازرق بخدمت علی بن الحسین علیهما السلام در آمد و در حضور مبارکش بنشست و از مسئله چند در حلال و حرام پرسش نمود حضرت ابی جعفر علیهما السلام در عرض کلام فرمود قُلْ لِهَذِهِ الْمَارِقَةِ بِمَا اسْتَحْلَلْتُمْ فِرَاقَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَفَكْتُمْ دِمَاءَكُمْ بَیْنَ یَدَیْهِ فِی طَاعَتِهِ وَالْقُرْبَةِ إِلَی اللهِ تَعَالَی بِنُصْرَتِهِ فَسَیَقُولُونَ لَكَ إِنَّهُ حَكَّمَ فِی دِینِ اللهِ فَقُلْ لَهُمْ قَدْ حَكَّمَ اللهُ تَعَالَی فِی شَرِیعَةِ نَبِیِّهِ رَجُلَیْنِ مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ جَلَّ اسْمُهُ فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ یُرِیدَا إِصْلَاحًا یُوَفِّقِ اللهُ بَیْنَهُمَا وَحَكَّمَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ فِی بَنِی قُرَیْظَةَ فَحَكَمَ فِیهِمْ بِمَا أَمْضَاهُ اللهُ أَوَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّمَا أَمَرَ الْحَكَمَیْنِ أَنْ یَحْكُمَا بِالْقُرْآنِ وَلَا یَتَعَدَّیَاهُ وَاشْتَرَطَ رَدَّ مَا خَالَفَ الْقُرْآنَ مِنْ أَحْكَامِ الرِّجَالِ وَقَالَ حِینَ قَالُوا لَهُ حَكَّمْتَ عَلَی نَفْسِكَ مَنْ حَكَمَ عَلَیْكَ فَقَالَ مَا حَكَّمْتُ مَخْلُوقًا إِنَّمَا حَكَّمْتُ كِتَابَ اللهِ فَأَیْنَ تَجِدُ الْمَارِقُونَ تَضْلِیلَ مَنْ أَمَرَ بِالْحُكْمِ بِالْقُرْآنِ وَاشْتَرَطَ رَدَّ مَا خَالَفَهُ لَوْلَا ارْتِكَابُهُمْ فِی بِدْعَتِهِمُ الْبُهْتَانَ یعنی با این جماعت مارقه و کسانیکه از دین خود چون تیر از کمان بیرون شدند و از امیرالمؤمنین علیه السلام روی برتافتند بگو بکدام حجت و برهان کناری گرفتن از امیرالمؤمنین را روا شمردید با اینکه از نخست در خدمتش جان بر کف داشتید و طاعت او را واجب میشمردید و نصرت او را بحضرت احدیت اسباب قربت میدانستید و از خون خویشتن میگذشتید و در رکاب او بقتال با مخالفان آن حضرت از خون و جان و مال خود چشم بر می گرفتید همانا این مردم در پاسخ تو خواهند گفت امیرالمؤمنین در دین یزدان بحکومت حکمین رضا داد یعنی این کار بصواب نبود و تولید فساد نمود با ایشان بگو همانا خداوند تعالی در شریعت پیغمبرش دو تن از مخلوق خویش را حکم فرموده و میفرماید چون در میان مرد و زوجه اش مناقشتی و مخالفتی رود پس برانگیزید حکمی را از کسان آن مرد و حکمی را از کسان آن زن اگر آهنگ اصلاح نمایند خداوند در میان ایشان وفق و وفاق میدهد و رسول خدای صلی الله علیه و آله سعد بن معاذ را در جماعت بنی قریظه حکم گردانید و سعد بن معاذ در ما بین ایشان آنچه خداوندش ممضی کرده بود حکم داد و آنچه خداوندش ممضی کرداشید

سلام الله علیه با علمای معاصرین

از این پیش در کتاب احوال حضرت سید سجاد پاره از احتجاجات و مناظرات حضرت باقر سلام الله علیهما که از امام زین العابدین روایت فرموده پاره آنحضرت در پاره موارد باز نمود شهید بجای برده بحسب اقتضای مقام مسطور کرده و نیز در این کتاب مستطاب در ذیل کلمات آنحضرت در مراتب توحید و هنگام سفر شام در مقام خود مذکور شد و هم از این بعد ان شاء الله تعالی پاره در جای خود مرقوم میگردد و در این مقام نیز آنچه مناسب باشد اشارت میرود بمنه تعالی و حسن توفیقه در کتاب احتجاج از محمد بن مسلم مرویست که حضرت باقر سلام الله علیه در قول خدای تعالی وَمَنْ كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمَی یعنی هر کس در اینجهان کور است در آن جهان نیز دیده بصیرتش بی نور است میفرمود مَنْ لَمْ یَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَدَوَرَانُ الْفَلَكِ بِالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْآیَاتُ الْعَجِیبَاتُ عَلَی أَنَّ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرًا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمَی قَالَ فَهُوَ عَمَّا لَمْ یُعَایِنْ یعنی کسی را که آفریده شدن این آسمانهای با شکون و این زمین با سکون و این گردشهای گوناگون لیل و نهار و دوران فلک بآفتاب و ماه و آیات عجایب آثار دلالت نکند بر اینکه در پس آن امریست که از آن بزرگتر است پس چنین کس در آنجهان کور است فرمود پس چنین شخص از آنچه معاینه کرده است نابیناتر و از راه راست گمراه تر است ظاهر مقصود چنان مینماید که آدمیزاد از ابتدای خلقت تا گاهیکه باین جهان در آید در هر عالمی که هست و انتقال بعالمی دیگر میکند عالم بعد از آن عالم که بآن اندر است عظیمتر و کار او بزرگتر است چنانکه از پشت پدر برحم مادر اندر آید و نیز در رحم عوالم چند ادراک نماید هر عالمی از عالم پیش عظیمتر است پس بباید بنظر بصیرت بنگرد که در این عالم تکلف که در آمد و این آیات بزرگ خلقت مشاهدت نمود و نیز بدانست که از این عالم نیز بدر میرود و محل مسکن او عالم دیگر است پس بباید بیک معلوم و مفهوم بدارد که از پس اینجمله نیز عالمی ادراک نماید که نسبت باین عالم چون نسبت این عالم بعالم رحم بلکه برتر و عظیمتر است و از این انقلابات و ارتحالات نیز دریابد که آنکس که خالق اوست او را برای امری معظم بیافریده است پس بحسب استطاعت و نیروی قوای نفسانی و روحانی ساختگی سفر آن جهانی را مهیا کرده و بیهوده و بغفلت جهان بسپارد و بی زاد و توشه بچنان سفر پرخطر راه نگیرد و بی فروز توحید و فروغ معرفت خداوند مجید و پیغمبر حمید و امام سعید در دریای جهل ظلمات و ظلمات هلکات کورانه طی راه ننماید و در لوای ضلالت بهلاکت نرسد و نیز در آن کتاب از عبدالله بن سنان مرویست که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام حضور یافتم و یکتن از خوارج در خدمتش در آمد و عرض کرد یا اباجعفر چه چیز را می پرستی فرمود خدای را عرض کرد او را دیده باشی قَالَ بَلَی لَمْ تَرَهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ لَا یُعْرَفُ بِالْقِیَاسِ وَلَا یُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا یُشَبَّهُ بِالنَّاسِ مَوْصُوفٌ بِالْآیَاتِ مَعْرُوفٌ

حکم نمود آیا نشنیده که امیرالمؤمنین علیه السلام با حکمین فرمان کرد که موافق قرآن حکم نمایند و از قرآن تجاوز ننمایند
و نیز شرط نهاد که هرچه بر خلاف قرآن حکم برانند مردود باشد و در آنحال که بعضی بآن حضرت عرض کردند که
ابوموسی را بر نفس خویش حکم ساختی و او بر زبان تو حکم خواهد کرد فرمود من هیچ آفریده را حکم نساختم بلکه کتاب
خدایرا حکم فرمودم پس اینجماعت مارقه چگونه کسی را که امر کرده است که بقرآن حکم نمایند و شرط فرموده است
که هرچه مخالف قرآن باشد مردود گردد گمراه میشمارند اگرنه بدعت بهتانی را مرتکب گردند چون نافع بن ازرق
این کلام را بشنید گفت سوگند با خدای هرگز چنین کلامی بگوش من نرسیده و در خاطر من نگذشته است انشاءالله
تعالی سخن راست و حق همین است و دیگر در کتاب مسطور از ابوالجارود مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام
فرمود ای اباالجارود در حق حسن و حسین علیهما السلام چه میگویند یعنی آنانکه مخالف هستند در باب فرزند بودن
ایشان از رسول خدای صلی الله علیه و آله چه سخن میکنند عرض کردم بر ما انکار میورزند که ایشان پسران رسول خدای
باشند فرمود بکدام چیز بر ایشان احتجاج میورزید یعنی جواب مخالفان را بکدام دلیل و برهان تدارک می نمائید
عرض کرد بقول خدای تعالی که در حق عیسی بن مریم میفرماید وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ تا قول خدای وَكُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ
که عیسی را از جانب مادر از ذریهٔ ابراهیم شمرده و هم بقول خدای بر ایشان احتجاج کنیم که میفرماید قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ فرمود ایشان چه میگویند عرض کردم
میگویند فرزند دختر از ولد است لکن از صلب نیست ابوالجارود میگوید فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
اللّٰهِ يَا أَبَا الْجَارُودِ لَأُعْطِيَنَّكُمَا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ آيَةً تُسَمِّي لِصُلْبِ رَسُولِ اللّٰهِ لَا يَرُدُّهَا إِلَّا كَافِرٌ ابوجعفر
علیه السلام فرمود ای اباالجارود سوگند با خدای آیتی از کتاب خدای برای شما باز نمایم که باز نماید حسنین
علیهما السلام از صلب رسول خدای صلی الله علیه و آله هستند و غیر از کسی که کافر باشد او را باز نگرداند
عرض کردم فدای تو شوم خداوند در کجا فرموده است فرمود در آنجا که میفرماید حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ إِلَى قَوْلِهِ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ یعنی حرام است بر شما نکاح نمودن
زنهای پسران شما که از اصلاب شما هستند پس ای اباالجارود از این جماعت بپرس آیا برای رسول خدای
صلی الله علیه و آله حلال است که حلیله های حسنین را در نکاح خود درآورد فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ فَكَذَبُوا وَاللّٰهِ فَإِنْ
قَالُوا لَا فَهُمَا وَاللّٰهِ ابْنَا رَسُولِ اللّٰهِ لِصُلْبِهِ وَمَا حُرِّمْنَ عَلَيْهِ إِلَّا لِلصُّلْبِ اگر گویند جایز و حلال است
برای رسول خدای سوگند با خدای دروغ گفته باشند و اگر گویند حلال نیست پس حسن و حسین بخداوند
سوگند که فرزند صلبی رسول خدای هستند و جز بسبب صلب حلیلهٔ ایشان بر آنحضرت حرام نشده است یعنی
در کتاب خدای میفرماید مِنْ أَصْلَابِكُمْ و چون حلیلهٔ حسنین بر رسول خدای حرام است معلوم میشود که ایشان
از صلب رسول خدای صلی الله علیه و آله باشند و دیگر در کتاب مسطور از ابان بن تغلب مسطور است
که طاوس یمانی با رفیق خود بطواف خانهٔ خدای درآمد ناگاه حضرت ابی جعفر علیه السلام را که در آنوقت

احتجاج در فرزندی حسنین علیهما السلام

احتجاج الخضر [illegible]

جوانی نورسیده بود بطواف بدید با رفیق خود گفت همانا این جوان عالم است چون آنحضرت از طواف فراغت
یافت دو رکعت نماز بگذاشت آنگاه جلوس فراغت یافت دو رکعت نماز بگذاشت آنگاه جلوس فرمود و مردمان
بخدمتش روی آوردند طاوس با صاحب خود گفت بحضرت ابی جعفر شویم و از مسئله پرسش کنیم که بینم دانشی
بآن دارد یا ندارد پس هر دو تن بآنحضرت شدند و سلام بدادند آنگاه طاوس عرض کرد یا اباجعفر آیا میدانی
کدام روز بود که یک ثلث مردمان در آنروز بمردند فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ لَمْ يَمُتْ ثُلُثُ النَّاسِ قَطُّ إِنَّمَا أَرَدْتَ
رُبُعَ النَّاسِ قَالَ وَكَيْفَ ذٰلِكَ قَالَ كَانَ آدَمُ وَحَوَّاءُ وَقَابِيلُ وَهَابِيلُ فَقَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ فَذٰلِكَ رُبُعُ
النَّاسِ قَالَ صَدَقْتَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَدْرِي مَا صُنِعَ بِقَابِيلَ
قَالَ لَا قَالَ عُلِّقَ بِالشَّمْسِ يُنْضَحُ بِالْمَاءِ الْحَارِّ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ فرمود ای اباعبدالرحمن هرگز ثلث مردم
نمردند همانا اراده ربع مردم را کرده باشی طاوس عرض کرد این کیفیت چگونه است فرمود آدم و حوا و قابیل
و هابیل این چهار تن بودند یعنی در آنوقت ایشان درجهان بودند پس قابیل هابیل را بکشت و این است ربع
مردمان طاوس عرض کرد براستی فرمودی آنگاه ابوجعفر علیه السلام با طاوس فرمود هیچ میدانی با قابیل
چه کردند عرض کرد ندانم فرمود او را بآفتاب بیاویختند و آب گرم او را نضح میدهند تا قیامت برپای شود
راقم حروف گوید در این خبر بی تأمل نشاید بود چه مطابق اخبار کثیره سبب کشتن قابیل هابیل را تزویج خواهر
بطنی او را با هابیل و خواهر بطنی او را با قابیل است و در این صورت چگونه است که چهار تن بیش نبودند بلکه کمتر از
شش تن نبوده اند و اگر گوئیم زن را از این شمار خارج شمردند حوا علیها السلام نیز زن است و اگر گوئیم عداوت
و حسد قابیل بهابیل فقط در امر صابت بوده است و ایشان را حوریه از آسمان بیامد و هم بالین کردید با آن خبرها
بی ملائم که حضرت حوا در هر شکم یک پسر و یک دختر توأم فرو نهادی چه سازیم و دیگر در کتاب مسطور مرویست که
وقتی سالم بحضرت ابی جعفر صلوات الله علیه درآمد و عرض کرد باین حضرت شده ام تا در امر این مرد با تو
مکالمت نمایم فرمود کدام عرض کرد علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود در چه امر از امور او عرض کرد در احداث
او یعنی بدعتهای او فرمود بنظر درآور آنچه نزد تو از آنچه رواة از آباء خود باز نموده اند چه استقرار گرفته
سالم نسب رواة را برشمرد آنگاه فرمود ای سالم أَبَلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ
سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ بِرَايَةِ الْأَنْصَارِ إِلَى خَيْبَرَ فَرَجَعَ مُنْهَزِمًا ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ بِرَايَةِ الْمُهَاجِرِينَ وَ
الْأَنْصَارِ فَأُتِيَ بِسَعْدٍ جَرِيحًا وَجَاءَ عُمَرُ يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَيُجَبِّنُونَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
هٰكَذَا تَفْعَلُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا لَيْسَ بِفَرَّارٍ يُحِبُّهُ
اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ قَالَ نَعَمْ وَقَالَ الْقَوْمُ جَمِيعًا أَيْضًا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَا سَالِمُ إِنْ قُلْتَ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ

قُلتُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَحَبَّهُ وَهُوَ يَعْلَمُ ما هُوَ صانِعٌ فَاَيَّ حَدِيثٍ تُرِيدُ يعني آياتی رسيده است که رسول خدای صلّی الله علیه وآله سعد بن معاذ را با رایت انصار بجنگ اهل خیبر بفرستاد و او برفت و منهزم بازگشت آنگاه رسول خدای عمر بن الخطاب را با لشکر مهاجر و انصار بفرستاد و سعد را مجروح بیاورد و عمر بیامد و اصحاب آنحضرت را بیمناک همی ساخت و ایشان او را دورهی ساختند چون رسول خدای بر اینحال نگران شد فرمود مهاجرون و انصار چنین کنند و این سخن را سه دفعه بفرمود آنگاه فرمود هر آینه در فش جلادت و سعادت را فردا بمردی دهم که فرار کننده نیست و خدای و رسول او را دوست میدارند و او خدای و رسول را دوست میدارد سالم و سایرین که حاضر بودند عرض کردند چنین است پس ابو جعفر علیه السلام فرمود ای سالم اگر گوئی خدای عزّ و جلّ علی را دوست میداشت و او بر کار و کردار و افعال و اقوال آنحضرت دانائی نداشت همانا کافر شده باشی و اگر خدای عزّ و جلّ او را دوست میداشت و به افعال او و آنچه بپای برد دانا بود پس چه حدث و بدعتی را در حق او ثابت می بینی چون سالم اینکلمات بشنید عرض کرد دیگر باره بر من اعادت فرمای و آنحضرت اعادت فرمود سالم عرض کرد هفتاد سال است خدای را بضلالت و گمراهی عبادت کرده ام و هم در آن کتاب و کتاب بحار الانوار از ابو بصیر مسطور است

احتجاج آنحضرت با طاوس

که گفت چنان بودی که مولای ما ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلام در حرم جلوس فرمود جماعتی از دوستانش در حضرتش انجمن بودند ناگاه طاوس یمانی با گروهی از یاران او بخدمت آن حضرت بیامدند طاوس با آنحضرت عرض کرد آیا رخصت سؤال عنایت میفرمائی فرمود ترا اذن فرمودیم سؤال کن عرض کرد مرا خبر گوی کدام روز بود که ثلث مردم هلاک شدند فرمود ای شیخ تو هم ننمودی و خواستی بگوئی کدام روز چهار یک مردم هلاک شدند و آن قضیه در روزی بود که قابیل هابیل را بکشت و ایشان چهار تن بودند آدم و حوا و قابیل و هابیل پس ربع ایشان هلاک شد طاوس عرض کرد من بخطا رفتم و تو بصواب فرمودی بفرمای از این دو تن کدام یک پدر مردم هستند آیا قاتل یعنی قابیل یا مقتول یعنی هابیل فرمود هیچیک از این دو تن نبودند بلکه پدر مردمان شیث بن آدم است طاوس عرض کرد آدم را از چه روی آدم نامیدند قالَ لِاَنَّهُ رُفِعَتْ طِينَتُهُ مِنْ اَدِيمِ الْاَرْضِ السُّفْلىٰ فرمود برای اینکه گل او را از ادیم یعنی ظاهر زمین فرودین بیافریدند عرض کرد حوا را از چه روی حوا نام کردند قالَ لِاَنَّها خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعِ حَيٍّ فرمود زیرا که آفریده شد از ضلع حی و زنده یعنی از ضلع آدم عرض کرد بچه علت ابلیس را ابلیس خواندند قالَ لِاَنَّهُ اُبْلِسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلا يَرْجُوها فرمود بسبب اینکه از رحمت خدای مأیوس و مهجور است و بآن امید وار نیست عرض کرد بچه جهت جن را جن گویند قالَ لِاَنَّهُمْ اسْتَجَنُّوا فَلَمْ يُرَوْا فرمود زیرا که اجنه از مردم پوشیده میشوند و دیده نمیشوند و جن را پوشیده میگویند طاوس عرض کرد مرا خبر گوی از نخست دروغی که ابتدر در وغزن آن آشکار شده قالَ اِبْلِيسُ حِينَ قالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فرمود اول دروغزن ابلیس بود که در حضرت خدای عرض کرد من از آدم بهترم

چه مرا از آتش بیافریدی و او را از گل عرض کرد مرا از آن قوم خبر گوی که شهادت بحق دادند و ایشان دروغگویان بودند قالَ الْمُنافِقُونَ حِينَ قالُوا لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ فرمود آنگروه که بحق شهادت دادند و دروغگویان هستند جماعت منافقان هستند در آنحال که در حضرت رسول خدای صلّی الله علیه وآله عرض کردند که شهادت میدهیم که تو رسول خدای هستی و این شهادت را از روی نفاق میدادند و خدا میداند که تو رسول خدائی درست میگویند اما در آنچه ادعا می کنند که این سخن را از صمیم قلب و جهت مسلمانی میرانند دروغگویان هستند یعنی از روی قلب تصدیق ندارند و از جان مسلمان نیستند طاوس عرض کرد مرا از پرنده خبر گوی که یکدفعه پرواز کرد و از آن پیش پرواز نکرد و از آن پس پرواز نکند و خدایتعالی در قرآن کریم آنرا یاد فرموده است فَقالَ طُورُ سَيْناءَ اَطارَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلىٰ بَنِي اِسْرائِيلَ حِينَ اَظَلَّهُمْ بِجَناحٍ مِنْهُ فِيهِ اَلْوانُ الْعَذابِ حَتّىٰ قَبِلُوا التَّوْراةَ وَذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا اَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ الْآيَة فرمود این طایر که خدای در قرآن یاد فرموده است کوه طور بود که خدایتعالی بر فراز سر بنی اسرائیل پرواز داد کاهیکه بجانبی از آن که در آن الوان و انواع عذاب بود ایشان را بسایه افکند تا ایشان توریة و احکامش را گردن نهادند و این است که خدای عزّ و جلّ میفرماید که بیاد آور کاهیکه کوه طور را از بیخ و بن بر کندیم و بر بالای سر ایشان بداشتیم مانند سحاب و ایشان را گمان و بیم همیرفت که آن کوه بر ایشان فرو می افتد تا آخر آیه مبارکه طاوس عرض کرد خبر گوی مرا از آن رسولی که خدایتعالی و را برانگیخت و آن رسول از جنس جن و انس و ملائکه نبود و خدای در قرآنش یاد فرموده است قالَ الْغُرابُ حِينَ بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُرِيَ قابِيلَ كَيْفَ يُوارِي سَوْاَةَ اَخِيهِ هابِيلَ حِينَ قَتَلَهُ قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَبَعَثَ اللهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْاَةَ اَخِيهِ فرمود آن رسول که از جنس جن و آدمیان و فرشتگان نبود کلاغ بود در آن هنگام که خدایش برانگیخت تا بقابیل بنماید و تعلیم کند که چگونه جسد برادرش هابیل را که کشته بود و بر دوش داشت و متحیر بود چگونه در خاک پوشیده دارد چنانکه خدای عزّ و جلّ میفرماید پس خدایتعالی غرابی را مبعوث داشت تا زمین را بکند و غرابی دیگر را در خاک نهفت تا قابیل را تعلیم نماید که جسد برادرش هابیل را چسان در خاک پنهان دارد عرض کرد خبر گوی مرا از آنکس که قوم خود را بیم و انذار نمود و از نوع جنیان و آدمیان و فرشتگان نبود و خدایتعالی در کتاب خود مذکور فرموده است قالَ النَّمْلَةُ حِينَ قالَتْ يا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ فرمود وی مورچه است در آن هنگام که گفت ای جماعت مورچگان بمساکن و اماکن خود اندر شوید تا پایکوب لشکر سلیمان نگردید عرض کرد خبر ده مرا از آنکه بروی دروغ بستند و آن از جنس جن و آدمی و ملک نبود و خدای عزّ و جلّ در قرآن یاد فرموده است قالَ الذِّئْبُ الَّذِي كَذَبَ عَلَيْهِ اِخْوَةُ يُوسُفَ فرمود گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده است طاوس عرض کرد مرا از آن چیز خبر گوی که اندکش حلال و بسیارش حرام و در کتاب خدایتعالی مذکور است قالَ نَهَرُ طالُوتَ قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ

فرمود آن نهر طالوت است که در آن هنگام که بنی اسرائیل بر آن عبور کردند خدایتعالی برای آزمایش ایشان 160
آشامیدن از آنرا نهی فرمود و بعد از آن اجازت داد که باندازه یک کف بیاشامند و آن مقدار قلیل را حلال
فرمود طاوس عرض کرد مرا خبر فرمای از آن صلوة فریضه که بدون وضو ادا میشود و از آن روزه که مانع اکل و شرب
نیست قَالَ اَمَّا الصَّلٰوةُ بِغَيْرِ وُضُوءٍ فَالصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاَمَّا الصَّوْمُ فَقَوْلُ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا فرمود اما صلوة بدون وضو درود
بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله است اما روزه که مانع اکل و شرب نیست آن است که خدایتعالی در قرآن مجید میفرماید
که زکریا گفت من در حضرت یزدان نذر کرده ام روزه بدارم پس با هیچ آدمیزادی سخن نمیکنم یعنی مقصود از این
روزه دهان بستن از سخن راندن با مردمان است معلوم باد صلوة در لغت بمعنی دعا و درود و صوم بمعنی حبس کردن
و دهان باز بستن است و از آن پس صلوة در اصطلاح بمعنی ثانوی بمعنی ادای ارکان مخصوصه و صوم بمعنی
روزه داشتن و دهان بربستن از اکل و شرب است و چون در این آیه شریفه هر دو بمعنی اول است این است که امام
علیه السلام آنطور بیان فرمود مع الحدیث طاوس عرض کرد خبر ده مرا از آنچه فزودن و کاستن گیرد
و از آن چیزی که افزون شود اما نکاهد و از آنچه کاستن گیرد لکن افزودن نیابد فَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اَمَّا الشَّيْءُ الَّذِي يَزِيدُ وَيَنْقُصُ فَهُوَ الْقَمَرُ وَالشَّيْءُ الَّذِي يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ فَهُوَ الْبَحْرُ وَالشَّيْءُ
الَّذِي يَنْقُصُ وَلَا يَزِيدُ فَهُوَ الْعُمْرُ حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود اما آن چیز که
فزودن و کاستن گیرد همانا ماه است که گاهی هلال و گاهی بدر میشود و آن چیز که زیاد میگردد و نقصان نمی پذیرد
دریاست و آنچیز که نقصان میگیرد و فزودن نمی پذیرد همانا ایام عمر و روزگار زندگانی است راقم حروف گوید
شاید مراد از بحر مطلق بحار و آب باشد و گرنه گاهی میشود که در بحر بیکران نقصان آید اما مطلق آب را فزایش است
چه اگر از نقطه کاهش گیرد در نقطه دیگر فزایش رود بعلاوه از وصول بارش نیز جنبش و نمایش بیفزاید و نیز نقصان
و اکمال قمر نیز بحسب گردش آن و نمود از افق است و گرنه قمر را فزایش و کاهش نباشد چه در آنحال که در افقی هلال
نماید در دیگر افق بدر تمام در آید و کذالک بالعکس بالجمله لختی از صدر این خبر از این پیش مسطور شد و چون باد بناله
مربوط بود مکرر گشت و دیگر در کتاب احتجاج از عبدالله بن سلیمان مسطور است که گفت در خدمت حضرت
ابی جعفر علیه السلام بودم مردی از اهل بصره که او را عثمان بن اعمی مینامیدند عرض کرد حسن بصری چنان گمان میکند
که آنانکه علم را کتمان مینمایند گند شکم ایشان دوزخیان را رنجه میدارد فرمود فَهَلَكَ اِذًا مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ
وَاللّٰهُ مَدَحَهُ بِذٰلِكَ وَمَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ
نُوحًا فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَوَاللّٰهِ لَا يُوجَدُ الْعِلْمُ اِلَّا هٰهُنَا یعنی اگر چنین باشد
که حسن گفته پس مؤمن آل فرعون که علم خویش و ایمان خود را مکتوم میداشت باید هالک باشد و حال آنکه یزدان
تعالی او را بدین صفت مدح میفرماید و از آن هنگام که خدای عزوجل رسول خود نوح علیه السلام را مبعوث فرمود

احتجاج در... (marginal note)

همه وقت علم پوشیده و مکتوم بود همانا حسن بیمین و شمال دوان و شتابان است یعنی کورانه از هر سوی بدانسوی
میشود و بعلم ظاهر میپردازد سوگند باخدای یافته نمیشود علم مگر در اینجا یعنی علم صحیح و دانش حقیقی جز در خدمت محمد 161
و آل محمد صلی الله علیه و آله بدست نیاید و دیگر در کتاب بحار الانوار از عیسی بن عبدالله علوی مروی است
که عبدالله بن نافع ازرق میگفت که اگر بدانم در تمامت جهان کسی باشد که بدستیاری مطایا بدو راه سپارم با او
مکالمت و مخاصمت نمایم و بتواند بر من ثابت گرداند که علی علیه السلام اهل نهروان را از روی عدل و حق بکشت
بسوی او راه میسپارم باوی گفتند بسوی فرزندانش نمیشوی گفت مگر در فرزندان علی عالمی هست گفتند این اول
جهل و نادانی تو است که چنین سخن کنی و حال آنکه ایشان فرزند عالم و وارث علم و دانش هستند عبدالله گفت
امروز دانای ایشان کیست گفتند محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام است پس عبدالله نافع با جماعتی از صنادید
یاران‌ش بار بست و زمین در نوشت تا بمدینه در آمد و اجازت طلبید تا بخدمت آنحضرت در آید پس بحضرت باقر
علیه السلام عرض کردند اینک عبدالله نافع است فرمود او را با من چه کار است با اینکه در تمامت روز از من و از
پدرم بیزاری میجوید ابو بصیر کوفی عرض کرد فدای تو گردم این شخص چنان گمان میکند که اگر در تمامت روی زمین
و مشرق و مغرب جهان کسی باشد که اشترها او را بوی برسانند و او بر وی فائق گردد که علی علیه السلام اهل
نهروان را بدون ظلم و ستم بکشت بسویش میکوچد ابو جعفر علیه السلام فرمود چنان می پنداری که با من مناظرت
خواهد نمود عرض کرد آری فرمود ای غلام بیرون شو و بار او را فرود آور و با وی بگو چون بامداد شود بخدمت
بیا میگوید چون بامداد دیگر در رسید عبدالله بن نافع با صنادید اصحابش بیامدند و ابو جعفر علیه السلام
ابناء مهاجرین و انصار را احضار فرمود و جمله را فراهم ساخت آنگاه آنحضرت در دو جامه ممغر یعنی مصبوغ
بطین احمر بیرون آمد و چون فلقه قمر بر مردمان روی آورد فَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مُحَيِّثِ الْحَيْثِ وَمُكَيِّفِ الْكَيْفِ
وَمُؤَيِّنِ الْاَيْنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا تَاْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلٰى آخِرِ الْآيَةِ وَاَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ اِلٰى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَكْرَمَنَا بِنُبُوَّتِهِ وَاخْتَصَّنَا بِوِلَايَتِهِ فرمود سپاس خداوندی را
که نماینده مکان و آفریننده آن و پدید آورنده دهر و زمان و اوست علة العلل و گرداننده آن و نماینده
آنست سپاس خداوندیرا که خواب و پینکی را در حضرتش راه نیست و آنچه در آسمانها و زمین است مخصوص اوست
و شهادت میدهم که جز او خدائی نیست و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست او را برگزید و براه
راست هدایت فرمود و سپاس خداوندی که ما را بنبوت خود تکریم و بولایت خود تخصیص داد یَا مَعْشَرَ اَبْنَاءِ
الْمُهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ مَنْقَبَةٌ لِعَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَقُمْ وَلْيُحَدِّثْ فرمود
ای گروه فرزندان مهاجرین و انصار هر کس منقبتی از علی بن ابیطالب علیه السلام عالم است بپای شود و بپای گذارد
پس مردمان بپای شدند و از مناقب و فضایل امیرالمؤمنین فراوان بر رشته بیان در آوردند عبدالله گفت

مناظره ... عبدالله بن نافع (marginal note)

من این مناقب را ازین مردم روایت خواهم کرد و حال اینکه بعد از تحکیم حکمین حدیث بر کفر انداده ام بالجمله
انجماعت از مناقب آنحضرت مذکور همی ساختند تا در جمله مناقب بحدیث خیبر بپایان جستند که رسول خدای
صلی الله علیه و آله فرمود لأعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله كرّاراً
غير فرّار لا يرجع حتّى يفتح الله على يديه يعنی عطا میکنم رایت جنگ را
فردا بمردی که خدا و رسول را دوست میدارد و خدای و رسولش او را دوست میدارند و در عرصهٔ کارزار غیر
فرار است برنمیگردد تا خدای بدست او فتح و نصرت عنایت فرماید پس از آن ابوجعفر علیه السلام با عبدالله بن
نافع فرمود در این حدیث چگوئی عرض کرد این حدیث مقرون بحق است و هیچ شک و شبهتی در آن نمی‌بود
لکن از آن پس احداث کفر نمود فقال ابوجعفر عليه السلام ثكلتك امّك اخبرني عن الله عزّ وجلّ
احبّ عليّ بن ابي طالب عليه السلام يوم احبّه وهو يعلم انّه يقتل اهل النهروان ام لم يعلم
قال فان قلت لا كفرت قال فقال قد علم قال فاحبّه الله على ان يعمل بطاعته او على ان يعمل بمعصيته
فقال على ان يعمل بطاعته فقال له ابوجعفر عليه السلام فقم مخصوماً فقام وهو يقول
حتّى يتبيّن لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر الله اعلم حيث يجعل رسالته حضرت باقر علیه السلام فرمود
مادر بعزایت بنشیند با من بازگوی که خدای عزّ و جلّ دوست میداشت علی بن ابیطالب سلام الله علیه را در
آنروز که دوست میداشت و میدانست که علی اهل نهروان را خواهد کشت یا نمیدانست اگر بگوئی خداوند
عالم نبود همانا کافر شده باشی عبدالله بن نافع عرض کرد خدای عالم بود که علی اهل نهروان را می کشد
فرمود خدای تعالی علی را دوست میداشت که بطاعت خدای کار کند یا بمعصیت او عمل نماید عرض کرد دوست
میداشت که بطاعت او عمل کند حضرت ابی جعفر علیه السلام با او فرمود مخصوماً بپای شو کنایت از اینکه
تو در این مطلب مدعی و در شک و شبهت بودی و هیچکس با تو متفق نبود و اکنون آن شبهت از تو مرتفع شد
پس عبدالله نافع بپای شد و همی این آیه مبارکه قرائت کرد که میفرماید تا روشن گردد و امتیاز یابد برای شما
خیط سفید از خیط سیاه از فجر کنایت از اینکه امام علیه السلام در این مسئله آن گونه دقت و موشکافی
و اقامت حجت و برهان فرمود که راه شک و شبهت برجای نگذاشت و خدای بهتر داند که رسالت خود را
در کدام خاندان قرار بدهد و حاصل الزام امام علیه السلام این است که خدای تعالی کسی را دوست میدارد
که بطاعتش عمل نماید و علی علیه السلام را از این روی دوست میداشت که بطاعتش کار میکرد و آنکس را که
بزعم فاسد تو کافر و تمامت اعمالش باطل و بی ثواب است چگونه دوست میدارد و دیگر در کتاب مسطور از زید
شحام مذکور است که قتاده بن دعامه بحضرت ابی جعفر علیه السلام درآمد فرمود ای قتاده توئی فقیه اهل بصره
عرض کرد چنین می پندارند فرمود بمن پیوست که قرآن را تفسیر مینمائی عرض کرد بلی فقال له ابوجعفر عليه
السلام بعلم تفسّره ام بجهل قال لا بعلم فقال له ابوجعفر عليه السلام فان كنت تفسّره بعلم

[illegible] با قتاده

فانت انت وانا اسئلك قال قتادة سل قال اخبرني عن قول الله عزّ وجلّ في سبأ وقدّرنا
فيها السير سيروا فيها ليالي واياماً آمنين فقال قتادة ذلك من خرج من بيته بزاد وراحلة
وكراء حلال يريد هذا البيت كان آمناً حتّى يرجع الى اهله فقال ابوجعفر عليه السلام نشدتك
الله يا قتادة هل تعلم انّه قد يخرج الرجل من بيته بزاد حلال وكراء حلال يريد
هذا البيت فيقطع عليه الطريق فتذهب نفقته ويضرب مع ذلك ضربة فيها
اجتياحه قال قتادة اللهمّ نعم فقال ابوجعفر عليه السلام ويحك يا قتادة ان
كنت انّما فسّرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت واهلكت وان كنت
اخذته من الرجال فقد هلكت واهلكت ويلك يا قتادة ذلك من خرج
من بيته بزاد وراحلة وكراء حلال يروم هذا البيت عارفاً بحقّنا يهوانا قلبه
كما قال الله عزّ وجلّ واجعل افئدة من الناس تهوي اليهم ولم يعن البيت
فيقول اليه فنحن والله دعوة ابراهيم عليه السلام التي من هوانا قلبه
قبلت حجّته والّا فلا يا قتادة فاذا كان كذلك كان آمناً
من عذاب جهنّم يوم القيامة قال قتادة لا جرم والله لا فسّرتها
الّا هكذا فقال ابوجعفر عليه السلام ويحك يا قتادة انّما يعرف القرآن من خوطب به
حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود از روی علم و دانش قرآن را تفسیر کنی یا بجهل و نادانی عرض کرد از روی
جهل نیست بسیاری علم است فرمود اگر از در علم تفسیر میکنی همانا توئی یعنی اگر دارای آن مقام و رتبت
باشی که بر تفسیر قرآن از روی علم عالم هستی تو آن عالم متوحد و دانشمند متفردی که بمدح و وصف [illegible]
و شایسته چنان باشد که همه کس در مراتب علمیه بتو رجوع نماید و من از تو سؤال مینمایم قتاده عرض کرد بپرس
فرمود خبر گوی مرا از قول خدای عزّ و جلّ در حق مردم سبا که میفرماید و تقدیر کردیم در آن دهات و مزارع و آبادانی
و مراتع سیر نمودن و راه سپردن مردم را سیر کنید و طی راه نمائید در آن دهات شبها و روزها در حالتیکه ایمن
و آسوده باشید قتاده عرض کرد این آیت در حق آنکس باشد که از سرای خویش با زاد و توشهٔ حلال و کرایهٔ حلال بیرون
شود و باهنگ خانهٔ خدای سفر کند چنین شخص از هنگامیکه بیرون میشود تا گاهیکه باهل خویش بازگردد ایمن و آسوده
باشد ابوجعفر علیه السلام فرمود ترا بخدای میخوانم و سوگند میدهم ای قتاده هیچ دانسته باشی که مرد از سرای
خویش با زاد حلال و کرایهٔ حلال آهنگ خانهٔ خدای بیرون شده باشد و در طی راه قطاع الطریق و راهزنان
بر وی تاخته باشند و نفقهٔ او را برده بلکه بعلاوه ضربتی بر وی رسیده که موجب هلاک او شده باشد قتاده گفت
بارخدایا چنین است ابوجعفر علیه السلام فرمود ویحک ای قتاده اگر قرآن را برای و نمایش و گذارش نفس
خویش تفسیر میکنی همانا خود را و آنکس را که بسخن تو رود بهلاکت افکنده باشی و اگر از دیگر مردم اخذ نموده باشی همچنان

خویشتن را و آنانکه از تو فرا گیرند تباه نموده باشی و یحک ای قتاده کسی این است که از سرای خویش بیرون شود و با زاد
و راحله و کریه حلال آهنگ خانهٔ خدای لایزال نماید سپارد در حالیکه بحق ما عارف و دلش بمهر ما آکنده باشد
چنانکه خدایتعالی در قرآن میفرماید که ابراهیم علیه السلام عرض کرد بگردان دلهای مردمان را که بشتابند و مایل باشان
باشند یعنی مایل و شتابان بسوی ذریهٔ من باشند و نه آن است که مقصود میل قلوب بسوی بیت باشد چه اگر مقصود
ابراهیم در دعای خود میل قلوب بسوی بیت بود عرض میکرد میل بده دل ایشان را که شتابان و مایل بسوی بیت
باشند بلکه غرض ابراهیم علیه السلام این بود که خدایتعالی بگرداند آن ذریهٔ آنحضرت که در مکه و نزد بیت الله ساکن
هستند یعنی پیغمبران و خلفای پیغمبر که قلوب مردمان بایشان گرایان باشد پس حج نهادن وسیله باشد برای
وصول یافتن بجانب ایشان و خدایتعالی این دعا را در حق خاتم النبیین و اهل بیت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین
مستجاب فرمود پس دعوت ابراهیم ایشان میباشند بالجمله امام علیه السلام میفرماید سوگند بخدای با تیم آن دعوت
ابراهیم علیه السلام که دلش بما گرائید حجش پذیرفته شده والا مقبول نشد ای قتاده چون کسیکه حج نهد بر اینحال
باشد در روز قیامت از آتش دوزخ آسوده و ایمن بماند چون قتاده این کلمات معجز سمات بشنید عرض کرد سوگند
بخداوند البته و لامحاله جز باین طریق این آیت وافی دلالت را تفسیر نکنم ابوجعفر علیه السلام فرمود و یحک
ای قتاده کسی بر تفسیر قرآن عارف است که مخاطب بآن باشد یعنی کسانیکه بتفسیر و تاویل قرآن آگاهی دارند که
بر ایشان و خاندان ایشان نازل شده و با ایشان در قرآن خطاب شده باشد در تفسیر صافی مسطور است
که این حدیث را در نسخ کافی بدینگونه مذکور یافتم لکن چنان نمودار میشود که جزئی از آن ساقط شده باشد زیرا که
آنچه قتاده مذکور میدارد بقول خدایتعالی سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین چه در اینجا مذکور نیست که این
هی من الارض و حال اینکه متعلق است بقول خدایتعالی فمن دخله کان آمنا و همچنین آنچه را امام
علیه السلام فرموده است و در آن حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام رسیده از سؤال کردن آنحضرت
از تفسیر دو آیهٔ مبارکه از ابوحنیفه بر این مطلب که اشارت کردیم دلالت کند و این سقوط را باز نماید و آن حدیث
در علل الشرایع و تفسیر صافی مسطور است جمله اش این است که حضرت صادق علیه السلام با ابوحنیفه فرمود
فان کنت تقول و لست کما تقول فاخبرنی عن قول الله تعالی سیروا فیها لیالی
و ایاما آمنین این ذلک من الارض فقال احسبه ما بین مکة و المدینة الی آخر الحدیث و از این پیش در کتاب
احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بیان احوال اصحاب آنحضرت و ابوحمزهٔ ثمالی بهمین تقریب
از حضرت باقر علیه السلام حدیثی مذکور گشت معلوم باد که قتادة بن دعامه از مشاهیر محدثین و مفسرین عامه است
جزری در کتاب خود میگوید و از این باب است حدیث و سأخبرکم باول امری دعوة ابراهیم و بشارة عیسی
و مراد از دعوت ابراهیم همان است که خدایتعالی میفرماید وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک
و بشارت عیسی علیه السلام این است که یزدان تعالی میفرماید و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد

و دیگر در کتاب بحار الانوار از زراره مسطور است که گفت در کنار حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه نشسته بودم و آنحضرت
دست را کرد زانو بر آورده نشسته و روی با قبله داشت و فرمود آگاه باشید که نظر کردن بطرف قبله عبادت است در اینحال
مردی از مردم بجیله که او را عاصم بن عمر میخواندند بخدمت آن حضرت حضور یافت و عرض کرد کعب الاحبار میگفت در هر بامداد
کعبه به بیت المقدس سجده می آورد ابوجعفر علیه السلام با عاصم فرمود تو در آنچه کعب گوید چگونی عرض کرد سخن صدق
همان است که کعب گوید ابوجعفر علیه السلام فرمود کذبت و کذب کعب الاحبار معک تو در این کلام خود که ذکر
داشتی دروغ گفتی یعنی در اینکه گفتی سخن صدق آنست که کعب الاحبار میگوید و کعب الاحبار نیز در این کلام خود دروغ
گفته است و آنحضرت خشمناک شد زراره میگوید هرگز ندیده بودم که آنحضرت در روی کسی بفرماید دروغ میگوید
مگر در روی عاصم ثم قال ما خلق الله عز و جل بقعة فی الارض احب الیه منها ثم اومی بیده نحو
الکعبة و لا اکرم علی الله عز و جل منها آنگاه فرمود خدای عز و جل در روی زمین هیچ بقعه را نیافریده است که
در حضرت او از این بقعهٔ مبارکه محبوب تر باشد پس از آن با دست مبارک بطرف کعبه اشارت کرد و فرمود و هم چنین
در حضرت خدای عز و جل هیچ بقعه از آن اکرم نیست و دیگر در کتاب مسطور از ابوالقاسم الکانی در شرح حجج اهل السنه
مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام در مسجد قاعد بود ابوحنیفه با آنحضرت عرض کرد اجلس یعنی رخصت میدهی
تا جلوس نمایم فقال ابو جعفر علیه السلام انت رجل مشهور و لا احب ان تجلس الی امام محمد باقر علیه السلام فرمود
تو مردی مشهوری در السنهٔ ناس بپاره مراتب نامدار باشی و من دوست ندارم با من بنشینی راوی میگوید ابوحنیفه
بآنحضرت ملتفت نشد و بنشست آنگاه با آنحضرت عرض کرد توئی امام فرمودنی عرض کرد همانا قومی در کوفه هستند که تو را
امام میپندارند فرمود با ایشان چکنم گفت بایشان بنویس و خبردار کن قال لا یطیعونی انما نستدل علی من غاب
عنا بمن حضرنا فقد امرتک ان لا تجلس فلم تطعنی و کذلک لو کتبت الیهم ما اطاعونی فلم
یقدر ابو حنیفة ان یدخل فی الکلام فرمود مرا اطاعت نمی کنند همانا ما آنکه از ما غایب هستند
بآن کسان که حاضرند استدلال مینمائیم و قول ایشان را برای خود در کار آنانکه حاضر نیستند سند میشماریم و از حاضر بغایب
پی میبریم همانا من با تو فرمان کردم تنشین مرا اطاعت نکردی و همچنین است اگر بایشان بنویسم فرمان پذیر نشوند چون ابوحنیفه
این جواب بشنید قدرت سخن کردن نیافت و دیگر در کتاب مسطور مرویست که عبدالله بن معمر اللیثی بحضرت ابی جعفر
علیه السلام عرض کرد مرا رسیده که در متعه نمودن فتوی میرانی فقال احلها الله فی کتابه و سنها رسول
الله صلی الله علیه و آله و عمل بها اصحابه فرمود خدایتعالی متعه را در قرآن حلال فرمود و رسول خدای صلی الله
علیه و آله سنت نهاد و اصحاب آنحضرت معمول داشتند عبدالله عرض کرد عمر متعه را نهی کرده است فرمود فانت علی
علی قول صاحبک و انا علی قول رسول الله صلی الله علیه و آله تو با سخن صاحب خود باش و من بفرمان رسول خدای
کار بکنم آن حبور عرض کرد تو را مسرور میدارد که زنهایت چنین کنند قال ابو جعفر علیه السلام و ما ذکر
النساء ههنا یا انوک ان الذی احلها فی کتابه و اباحها لعبادة اغیر منک و ممن نهی عنها

احتجاج با ابوحنیفه

احتجاج با عبدالله بن معمر

ازدواج زنان متعه

تكلفا بل بلغني ان بعض حرمك تحت حائك من حاكة يثرب نكاحا قال لا قال عليه السلام
فلم تحرم ما احل الله قال لا احرم ولكن الحائك ما هو لي بكفو قال فان الله ارتضى عمله ورغب
فيه وزوجه حورا افترغب عمن رغب الله فيه وتستنكف ممن هو كفو لحور الجنان كبرا وعتوا
قال فضحك عبدالله وقال ما احسب صدوركم الا منابت اشجار العلم فصار لكم ثمره وللناس ورقه

حضرت ابی جعفر سلام الله علیهما السلام فرمود ای احمق در اینجا نام زنان از چیست همانا آنکس که در کتاب خود متعه را حلال و برای بندگانش مباح گردانیده از تو و از آنکس که از روی تکلف نهی داشته غیورتر است بلکه مسرور میدارد ترا که بعضی از حرم تو در زیر بافنده و جولاهی از بافندگان یثرب بنکاح اندر باشد عرض کرد مسرور نمی شوم فرمود پس از چه روی حرام میگردانی چیزیرا که خدایتعالی حلال گردانیده است عرض کرد حرام نمیشمارم لکن حایک با من کفو و همال نیست فرمود همانا خداوند کار و عمل او را پسندیده میدارد و بدو بنظر رحمت میرود و حوری را با وی تزویج میفرماید آیا تو از آنچه خدای بدو راغب است بیزار میشوی محض کبر و سرکشی از آنکس که همال حور جنان است استنکاف و استکبار میورزی چون عبدالله این کلام معجز نظام بشنید بخندید و گفت سینه های شما را جز منابت اشجار علم و دانش نمی پندارم همانا بار و ثمر آن اشجار بهرهٔ شما گردیده و در دست دیگر مردمان جز برگ و ورق نمانده و دیگر در کتاب مسطور از ابوحمزه ثمالی

مناظرهٔ ابوحمزه با قتادة بن دعامه

رضوان الله علیه مرویست که گفت در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله نشسته بودم ناگاه مردی بیامد و سلام گفت بعد از آن گفت ای بندهٔ خدای کیستی گفتم مردی از مردم کوفه هستم فرمود باز گوی تا چه حاجت داری گفت آیا ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام را میشناسی گفتم آری ترا با او چه حاجت است گفت چهل مسئله غامض برای پرسیدن از او مهیا ساخته ام تا هر یک را حق بگوید ماخوذ دارم و هر یک را باطل بدیدم متروک نمایم ابوحمزه میگوید با او گفتم آیا ما بین حق و باطل را تمیز میگذاری گفت آری گفتم اگر عارف ما بین حق و باطل هستی ترا با او چه حاجت است با من گفت ای مردم کوفه شما قومی هستید که تاب و طاقت ندارید هر وقت ابوجعفر را بدیدی با من خبر گوی و هنوز کلام او قطع نشده بود که حضرت ابی جعفر علیه السلام نمودار شد و مردم خراسان و جز ایشان در پیرامون آنحضرت از مناسک حج سؤال میکردند پس آنحضرت برفت تا در مجلس خود جلوس فرمود و آن مرد نزدیک آن حضرت بنشست ابوحمزه میگوید من نیز در جائی نشستم که سخن ایشان را میشنیدیم و جماعتی انبوه در اطراف امام علیه السلام بودند چون از قضای حوائج آن جماعت فراغت یافت و آنها برفتند با آن مرد التفات نمود و فرمود کیستی عرض کرد من قتادة بن دعامهٔ بصری هستم حضرت ابی جعفر علیه السلام بدو فرمود تو فقیه اهل بصره هستی عرض کرد آری فرمود ویحک ای قتادة بن دعامة ان الله عز و جل خلق خلقا فجعلهم حججا على خلقه فهم اوتاد في ارضه قوام بامره نجباء في علمه اصطفاهم قبل خلقه اظلة عن يمين عرشه بدرستیکه خدای عزوجل خلقی را بیافرید و ایشان را حجتهای خود در میان آفریدگان خود گردانید و ایشان اوتاد زمین و قوام امر پروردگار عالمین و در علم او نجیب و برگزیده اند و خدایتعالی قبل از همه آفریدگان خود ایشان را برگزید و در یمین عرش خدایتعالی

گوهرهای مجرد و منزه و مقدس بودند ابوحمزه میگوید قتاده مدتی دراز خاموش ببود آنگاه عرض کرد اصلحک الله سوگند با خدای در حضور فقها و ابن عباس فراوان بنشستم و در حضور هیچیک از ایشان مضطرب القلب نشدم چنانکه در حضور مبارک تو مضطرب القلب گردیدم فقال له ابوجعفر علیه السلام اتدري اين انت بين يدي بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله واقام الصلوة وايتاء الزكوة فانت ثم ونحن اولئك ابوجعفر علیه السلام فرمود هیچ میدانی در چه مقام هستی در پیش روی خانهائی هستی که خدایتعالی دستوری داد یعنی فرمان کرد که عظیم القدر و بلند مرتبه شمارند آنرا و یاد کرده شود در آن خانها نام خدا و مقصود ازین بیوت مساجد است که اشرف اماکن است و تسبیح و تنزیه کرده شود ذات احدیت او از آنچه شایستهٔ او نباشد در آن بیوت در بامداد و شبانگاه تسبیح گویند و نماز گذارند در آن مساجد مردانیکه از نهایت استغراق در عبادت و اجتهاد در اطاعت و انقیاد در اوامر حضرت احدیت مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا هیچگونه تجارتی که امید سود بآن رود نه در فروش و نه در خرید از یاد کردن خدایتعالی و بپا داشتن نماز واجب و مندوب و از اداء زکوة مفروضه و مستحبه از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مرویست انهم قوم اذا حضرت الصلوة تركوا التجارة وانطلقوا الى الصلوة وهم اعظم اجرا یعنی این جماعت کسانی هستند که چون هنگام نماز پدید آید ترک تجارت گویند و بنماز و نیاز روی کنند و اجر و مزد ایشان در حضرت یزدان عظیمترین اجرها باشد بالجمله امام علیه السلام با قتاده فرمود تو در چنین بیوت هستی و ما آن مردمان هستیم که یزدان وصف فرموده است قتاده عرض کرد سوگند با خدای براستی سخن فرمودی خدایتعالی مرا فدای تو گرداند قسم بخداوند این بیوت از سنگ و گل نیست یعنی از علم و دانش و فضل و بینش برپای شده است آنگاه قتاده عرض کرد از پنیر یعنی حرمت آن و حلال بودن آن خبر گوی امام علیه السلام بخندید و فرمود رجعت مسائلك الى هذا آن مسائل که داشتی بهمین راجع شد عرض کرد فراموش نمودم فرمود باکی نیست قتاده عرض کرد بسا میشود که مایه و شیردان حیوان مرده را در پنیر بکار میبرند قال علیه السلام ليس بها بأس ان الانفحة ليس لها عروق ولا فيها دم ولا لها عظم انما تخرج من بين فرث ودم ثم قال وانما الانفحة بمنزلة دجاجة ميتة اخرجت منها بيضة فهل تأكل تلك البيضة قال قتادة لا ولا آمر باكلها فقال له ابوجعفر علیه السلام ولم قال لانها من الميتة قال له فان حضنت تلك البيضة فخرجت منها دجاجة اتأكلها قال نعم قال فما حرم عليك البيضة واحل لك الدجاجة ثم قال عليه السلام فكذلك الانفحة مثل البيضة فاشتر الجبن من اسواق المسلمين من ايدي المسلمين ولا تسئل عنه الا ان يأتيك من يخبرك عنه امام علیه السلام فرمود هیچ باکی در آن نیست زیرا که مایه و شیردان عروقی نیست و هم خون ندارد و برای آن استخوان نباشد یعنی روحی در آن نبوده که از آن خارج شود و حکم میته پیدا کند بلکه از میان سرگینی که در شکنبه است و خون خارج میشود آنگاه فرمود که انفحه یعنی مایه و شیردان

بمنزلهٔ جاجهٔ مرده ایست که تخمی از آن خارج شود آیا تو آن بیضه را میخوری قتاده عرض کرد میخورم و نه کسی را بخوردن آن فتوی میدهم ابو جعفر علیه السلام فرمود از چه روی عرض کرد زیرا که از میته است فرمود اگر این تخم را مرغی در زیر پر بگیرد و مرغی از آن بیرون آید آیا این جاجه را میخوری عرض کرد بلی فرمود چه چیز بیضه را بر تو حرام و دجاجه را حلال کرده است آنگاه فرمود انفحه نیز حکم بیضه را دارد و پنیر را از بازار مسلمانان از دست مسلمانان خریدار شو و از آن مپرس و تفتیش مکن مگر اینکه کسی بیاید و ترا از کاری آگاهی دهد مکشوف باد انفحه بکسر همزه و فتح فا شکنبه بره و بزغاله را گویند که هنوز علف نخورده باشد و همچنین است منفحه بکسر و انافح جمع آن است صاحب مجمع البحرین میفرماید انفحه مخففه شکنبه شتر و بزغاله را گویند مادامیکه چیزی نخورده باشد و چون علف بخورد شکنبه اش را کرش گویند و در لغت معرب انفحه انجدی بکسر همزه و فتح فاء و تخفیف و تشدید حاء مهمله بهر دو صورت آمده و گاهی منفحه نیز گویند و آن چیزیست که از شکم بزغاله بیرون میاید زرد و در پارچه پشمی که با شیر تر کرده باشند فشرده میشود و مانند پنیر غلیظ میگردد و جز در ذی کرش پدید نمیشود و فرث بمعنی سرگین در شکنبه و جمعش فروث است و دیگر در کتاب مسطور از احمد بن اسمعیل کاتب از پدرش مرقوم است که حضرت ابی جعفر علیه السلام بمسجد الحرام در آمد جمعی از قریش بآنحضرت نگران شدند و گفتند این شخص کیست با ایشان گفتند امام و پیشوای مردم عراق میباشد یکی گفت نیکو چنان است که یکی را بدو فرستید تا سؤالی از وی کند پس جوانی از آنان بخدمت آن حضرت آمد و عرض کرد یا عم بگوی اکبر کبائر و بزرگترین گناهان کدام است فرمود شرب خمر است پس آن جوان نزد آن جماعت شد و آن خبر بگذاشت با او گفتند دیگر باره بدو شو پس برفت و دیگر باره پرسید فَقَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ يَا ابْنَ اَخِ شُرْبُ الْخَمْرِ اِنَّ شُرْبَ الْخَمْرِ يُدْخِلُ صَاحِبَهُ فِي الزِّنَا وَ السَّرِقَةِ وَ قَتْلِ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فِي الشِّرْكِ بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اَفَاعِيلُ الْخَمْرِ تَعْلُو عَلَى كُلِّ ذَنْبٍ كَمَا تَعْلُو شَجَرُهَا عَلَى كُلِّ شَجَرٍ فرمود ای فرزند برادر آیا با تو نفرمودم که آشامیدن خمر بزرگترین گناهان است همانا شرب خمر مفاسد بزرگ را تولید نماید و شاربش را بزنا و سرقت و قتل نفسی که خدای حرام فرموده و بشرک آوردن با خدای عز و جل انباز دارد و افاعیل خمر بر هر معصیتی برتری جوید چنانکه درخت انگور بر هر درختی برتری گیرد و دیگر در کتاب مسطور از عبد الله بن مسکان از زراره مسطور است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام بودم مردی نیز از انصار در حضرتش حاضر بود در اینحال جنازه را بگذرانیدند پس آن شخص انصاری بپای ایستاده و ابو جعفر علیه السلام قیام نفرمود و من نیز با آنحضرت نشسته بماندم و آن مرد انصاری همچنان بایستاد تا آن جنازه را ببردند آنگاه بنشست حضرت باقر علیه السلام فرمود مَا اَقَامَكَ چه چیز ترا بپای داشت عرض کرد حسین بن علی علیهما السلام را بدیدم که چنین فرمود فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللهِ مَا فَعَلَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا قَامَ لَهَا اَحَدٌ مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ قَطُّ فرمود سوگند با خدای حسین علیه السلام چنین نکرده است و هیچیک از ما اهل بیت هرگز برای جنازه یعنی وقتی که جنازه را می برند بپای نشده است چون انصاری این کلام بشنید عرض کرد اصلحک الله همانا مرا اشک در افکندی

یعنی اینکه فرمودی هرگز چنین چیزی نبوده و حسین علیه السلام بپای نشده مراد از آنچه میدانستم بشک در انداختی چه من چنان گمان میکردم که اینحال را دیده ام و دیگر در کتاب مسطور در باب نوادر اخبار آنحضرت از منهال بن عمرو مرقوم است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم ناگاه مردی در خدمت آنحضرت شد و سلام بداد و پاسخ بشنید آنگاه عرض کرد حال شما چگونه است حضرت باقر علیه السلام فرمود اَوَمَا اٰنَ لَكُمْ اَنْ تَعْلَمُوا كَيْفَ نَحْنُ اِنَّمَا مَثَلُنَا فِي هٰذِهِ الْاُمَّةِ مَثَلُ بَنِي اِسْرَائِيلَ كَانَ يُذَبَّحُ اَبْنَاؤُهُمْ وَ تُسْتَحْيَى نِسَاؤُهُمْ اَلَا وَ اِنَّ هٰؤُلَاءِ يُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَنَا وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَنَا یعنی آیا هنوز وقت آن نرسیده است که شما بدانید حال ما چگونه است همانا مثل ما در میان این امت مثل بنی اسرائیل است که فرعون پسرهای ایشان میکشت و زنان ایشان را زنده میگذاشت این امت نیز با ما همین معاملت کنند پسران ما را میکشند و زنهای ما را زنده میگذارند زَعَمَتِ الْعَرَبُ اَنَّ لَهُمْ فَضْلًا عَلَى الْعَجَمِ فَقَالَتِ الْعَجَمُ وَ بِمَا ذٰلِكَ قَالُوا كَانَ مُحَمَّدٌ مِنَّا عَرَبِيًّا قَالُوا لَهُمْ صَدَقْتُمْ وَ زَعَمَتْ قُرَيْشٌ اَنَّ لَهَا فَضْلًا عَلَى غَيْرِهَا مِنَ الْعَرَبِ فَقَالَتْ لَهُمُ الْعَرَبُ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ بِمَا ذَاكَ قَالُوا كَانَ مُحَمَّدٌ قُرَشِيًّا قَالُوا لَهُمْ صَدَقْتُمْ فَاِنْ كَانَ الْقَوْمُ صَدَقُوا فَلَنَا فَضْلٌ عَلَى النَّاسِ لِاَنَّا ذُرِّيَّةُ رَسُولِ اللهِ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً وَ عِتْرَتُهُ لَا يُشْرِكُنَا فِي ذٰلِكَ غَيْرُنَا یعنی چنان میدانند مردم عرب که ایشان را بر مردم عجم فضل و فزونی است ایشان را عرب گفتند این فضیلت از چیست گفتند محمد پیغمبر خداوند صمد از ما است و عرب است عجم گفتند بصداقت سخن کردید و طایفه قریش چنان میدانند که ایشان را بر تمامت طوایف و طبقات عرب برتری و فزونی است سایر اعراب با ایشان گفتند این سخن از چیست قریش گفتند بعلت اینکه محمد صلی الله علیه و آله قرشی است همه گفتند بصدق و راستی گویند همانا اگر ایشان در آنچه گفتند صادق هستند پس ما را بر تمامت مردمان فضیلت و برتری است چه ما ذریت محمد و اهل بیت او هستیم خاصة و عترت او میباشیم و هیچکس غیر از ما در این مقام و مرتبت با ما شریک نیست آنمرد چون این کلمات بشنید عرض کرد سوگند با خدای شما اهل بیت را دوست میداریم قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاتَّخِذْ لِلْبَلَاءِ جِلْبَابًا فَوَاللهِ اِنَّهُ لَاَسْرَعُ اِلَيْنَا وَ اِلَى شِيعَتِنَا مِنَ السَّيْلِ فِي الْوَادِي وَ بِنَا يَبْدُو الْبَلَاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَ بِنَا يَبْدُو الرَّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ امام علیه السلام فرمود چون دوستدار ما هستی پس آمادهٔ بلا باش و جلباب بلا بدست گیر و تن را بآن بپوش سوگند با خدا که با بسوی ما و بسوی شیعیان ما از آن سیل که در بیابان شتابان گردد سریعتر است و بلا از نخست بما آشکار شود پس از آن بشما چنگ در اندازد و رخا و نعما بدایت آنگاه با شما آشنائی جوید و دیگر در کتاب بحار الانوار مروی است که وقتی مردی بخدمت ابی جعفر علیه السلام در آمد و قصیدهٔ عرضه داشت که مطلعش این بود عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا اَبَا جَعْفَرٍ امام علیه السلام دربارهٔ او عطیتی نفرمود آن مرد عرض کرد با اینکه در آنحضرت قصیدهٔ مدحت آوردم مرحمتی در حق من مبذول نشد فرمود تو مرا تحیتی که برای اموات شایسته است بگذاشتی مگر نشنیدی قول

شعر: الا طرقتنا آخر اللیل زینب   علیک سلام الله ما فات مطلب   فقلت لها حییت زینب خدنکم   تحیة میت وهو فی الحی یشرب 170

بآنکه ترا کافی بود که گوئی سلام علیک یا ابا جعفر معلوم باد که جزری در حدیث علی علیه السلام مذکور داشته است مَنْ اَحَبَّنا اَهْلَ الْبَیْتِ فَلْیُعِدَّ لِلْفَقْرِ جِلْباباً یعنی هر کس ما اهل بیت را دوست میدارد باید جلباب فقر و دریوزگی بر تن بیاراید یعنی باید در دنیا زاهد باشد و بر فقر شکیبائی گیرد چه غنا و توانگری از احوال اهل دنیاست و در میان حب دنیا و حب اهل بیت امکان اجتماع نیست و در خبری دیده ام که شخصی بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کرد خدایرا دوست میدارم فرمود مستعد بلا باش عرض کرد ترا دوست میدارم فرمود مستعد فقر باش و از این پیش در ذیل مجلدات مشکوة الادب با تحقیقی مخصوص و مشروح بنگارش در آورده ام و حدیث مناظره و احتجاج آنحضرت با حسن بصری در ذیل کتاب امام زین العابدین علیه السلام در باب احوال اصحاب آنحضرت و همچنین مکالمه با شیخی که محب اهل بیت علیهم السلام بود و همچنین مکالمه حضرت امام زین العابدین با خضر علیهم السلام در فتنه ابن زبیر که بعضی بحضرت باقر علیه السلام منسوب داشتند مذکور شد

ذکر وقایع یکصد و سیزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و قتل عبد الوهاب ابن بخت

ذکر وقایع ۱۱۳ قتل عبد الوهاب بن بخت

درین سال عبد الوهاب بن بخت مقتول گردید و سبب قتلش این بود که در ارض روم با عبد الله البطال نایره قتال را اشتعال داد و مردمان از بطال انهزام یافتند عبد الوهاب را خون غیرت در عروق حمیت بجوشید و حمله برآورد و همی گفت فرس جبان ترا ز تو ندیدم خدای خون مرا بریزد اگر خون ترا نریزم آنگاه خود از سر برگرفت و فریاد برکشید منم عبد الله بن بخت آیا از بهشت گریزان میشوید آنگاه خویشتن را بلشکر دشمن در افکند و بمردی برگذشت که همی و اعطشاه گفت عبد الوهاب گفت پیش جوی که سیراب شدن پیش روی تو است پس با آن جماعت مخلوط شد و خود و اسبش کشته شدند

ذکر جنگ مسلمه در بلاد خان ترکستان و فتح مدائن و حصون و معاودت بجای خود

فتوحات مسلمه در ترکستان ۱۱۳

درین سال یکصد و سیزدهم بروایت ابن اثیر و طبری مسلمة بن عبد الملک روی بباب الابواب نهاد و لشکریان را ببلاد خاقان متفرق ساخت و شهرها و حصنها بدستش گشوده شد و جمعی را بکشت و اسیر گرفت و بسی جاها را بسوخت و بهر جا که گذشت مردمان آنشهر با وی صلح کردند و ملکان با سپاه نزدیک او می آمدند و در خدمتش فراهم و اوامر و نواهیش را مسلم میشمردند تا مردمان جبال بلنجر بخدمتش انجمن شدند و خراج گذار گردیدند و با او بشهر باب الابواب آمدند و پسر خاقان ترک مقتول گردید لاجرم جماعت خزر

و جز ایشان بجمله گرد شدند و چندان مردم انجمن شدند که جز خداوند شمار ایشان را نداند و مسلمه از بلنجر 171 بگذشت و از ایشان خبری نیافت پس با اصحاب خود فرمان کرد تا آتشها برافروختند آنگاه خیام و اثقال ایشانرا بجای گذاشت و با لشکر خود بطور جریده بازشد و ضعیفان را مقدم و شجعان را موخر داشت و دو منزل یکی را سپردند تا بنیمه جان بباب الابواب پیوستند طبری میگوید چون مسلمه بباب الابواب برسید در آنروز در قلعه باب الابواب هزار تن سکن داشتند از طرخان که خاقان ایشانرا در آنجا بگذاشته بود مسلمه ایشان را نیازرد و بگذشت و بحصین شد و در آنجا دو حصار بود و هیچکس را در آنجا نیافت و روی بخاقان نهاد و لشکر کفار روی بمسلمه نهادند و از کفار چندان لشکر جرار انجمن شده بود که شمارش را کس ندانست چون مسلمه از آنحال آگاهی یافت یاران خویش را بفرمود تا آتشها برافروختند و خیمه ها بگذاشتند و بگذشتند و بباب الابواب بازشدند بار جبک پسر خاقان ترکستان با مردم خزر با گروهی بسیار روی بدو آوردند چون مسلمه ایشان را بدید فرمانگذاران جبال را بخواند و با ایشان گفت در این کار چه می بینید و با این دشمن چه اندیشید گفتند ما را در این جنگ مقدم بدار چه اگر کافران ما را بکشتند بهشت جاویدان شویم و اگر مظفر شویم فتح نمائیم مسلمه گفت در مشورت نصیحت کردید آنگاه از جای برجست و سپاه خویشرا بیاراست و میمنه و میسره بساخت و فرمانگذاران جبال را در جلو بداشت چون خاقان چهره مسلمه را بدید بطرخانان و مبارزان روی کرد و گفت اگر امروز برانیم دم دست بیابیم هرگز نیابیم پس طرخانی با سپاهی گران بیرون آمدند و روی بمسلمانان آوردند مروان بن محمد بن عبد الملک اسب برانگیخت و بانگ برزد و گفت ای مسلمانان پدر و مادرم برخی شما باد در جنگ سستی درنگ ننمائید و سخن مرانید که در جنگ سخن بسیار راندن از بددلیست و بگرید تا جز در راه خدا شمشیر نزنید پس هر دو سپاه پیش شدند و جنگ برانگیختند در این هنگام مروان بن محمد در میمنه لشکر و سلیمان بن هشام در میسره و عباس بن ولید در قلب و هذیل بن زفر در جناح سپاه جای داشتند هر دو لشکر با هم درآویختند حرب سخت و جنگ بزرگ شد و از دو سپاه آن اندازه از هر دو گروه انبوهی بقتل رسیدند اینوقت یکتن از مردم خزر نزد مسلمه شد و مسلمانی گرفت و گفت ایها الامیر خاقان ملک خزر را میخواهی مسلمه گفت در کجاست گفت در آن گردون که برابر تو است و دیبا بر آن افکنده اند مسلمه مروان را احضار کرد و گفت آن گردون را که دیبا بر آن افکنده اند می بینی گفت می بینم گفت آن گردون خاقان است و خاقان در آنجاست مروان گفت من این کار را کفایت کنم یکی از مسلمانان گفت ایها الامیر این شتاب نیست چه خاقان بدون حراست گروهی از گردان در آن گردون ننشیند تدبیر چنان است که یکتن از مبارزان را بر گزینی و لشکری بزرگ بدو گذاری تا بخاقان حمله ور گردد مسلمه گفت رای بصواب است پس ثابت نهرانی را بخواند و هزار مرد نبرد بدو داد و گفت اگر امروز خویشتن را بآن گردون خاقان رسانی از من بسی احسان بینی ثابت با آن هزار تن حمله آورد و نبردی مردانه بکرد و خویشتن را بگردون رسانید و شمشیر بیفکند چنانکه دیبای قبه را پاک داد و بخاقان رسید خان ترکستان گریزان شد و مسلمانان یکباره حمله ور شدند و مردم خزر یکباره پشت بجنگ دادند و مسلمه چندان غنیمت بیافت که اندازه اش برتصور نیاید پس خمس آن بیرون کرد و بقیه را بمسلمانان بخشید و لشکر برداشت

و بباب الابواب آمد و در آن قلعه هزار خانه از خزریان جای داشتند مسلمه ایشان را بحصار گرفت و روزی چند بماند
و کاری نساخت و همی خواست تا باز گردد مردی از آن در با نزد او شد و گفت اصلح الله الامیر اگر من این قلعه با تو سپارم
مال و زن و فرزندان من باز گذاری مسلمه گفت میدهم گفت صد راس گاو و گوسفند با من گذار تا من قلعه را با تو
گذارم مسلمه بفرمود تا آنجمله بدو دادند آن مرد در آن چشمه آب که نوشیروان بن قباد بیرون آورده و بدان قلعه گذارا
بود بیامد و مسلمانان را گفت این جایگاه را بکنید بکندند و بآب رسیدند آنگاه گفت این گاو و گوسفندها را در این مکان خون
بریزید ایشان چنان کردند و خون با آب روان شد و بدان حصنها و اماکن ایشان برفت و چون بدانست بحوضهای
آنان در آمد بفرمود تا آب را بربستند و بر رود جاری ساختند چون خزریان آن روز حوضهای خویش را پر خون بدیدند
و یکشب برنیامد که در حوضها کرم افتاد و تشنگی برایشان مستولی گردید آن مرد نزد مسلمه شد و گفت ایها الامیر همانا ایشان
از تشنگی ناچیز شدند اکنون تو لختی پیشتر شو تا ایشان گریزان کردند و قلعه را بگذارند مسلمه چنان کرد و چون شب در رسید
مردم خزر دروازه ها بر گشودند و بیرون شدند و بگریختند و مسلمانان بقلعه اندر آمدند مسلمه بفرمود تا آن حوضها را
پاک بشستند و آن شهرستان را بر چهار بخش نمود یک بخش را با دمشقیان و یک بخش را با اهل کوفه و بخش سیم را با لشکر جزیره
و چهارم را با سپاه حمص گذاشت چنانکه تا کنون بنام ایشان باز خوانند آنگاه مسلمه مردی را بخواند که او را فرزدین
الاسود الثعلبی گفتند و ولایت باب الابواب را بدو گذاشت و بفرمود تا بر چهار حد شارستان برای غله و اسلحه
جاها بسازند و کنگرها برکشند و دری آهنین بگذارند پس از آن مسلمه آلخان را که در آن شارستان جای بداد
روزی و وجیبه مقرر نمود و از آن پس مروان بن محمد را خلیفه ساخت و خویشتن روی بشام و خدمت هشام نهاد
و چون خزریان بدانستند که مسلمه بشام مراجعت کرد بشهرهای خویش بازگشتند و از نیسوی مروان بن محمد این خبر
بدانست مردمان را انجمن ساخت و بیشتر از چهل هزار مرد عرض داد و بزمین بلنجر شد و از آنجا بارض خزر آمد
و جماعتی را بکشت و ستورهای آنها را براند و بشارستان بازشد و زمستان را در آنجا بماند و این غزو را غزو الطین
نام کردند یعنی کارزار گل چه در این غزوه باران فراوان بارید و در این جنگ بود که مروان با لشکریان فرمان کرد
تا دمهای اسبها را ببریدند چه آنچند گل و لای بود که در دم فرو میگرفت زیرا که فصل بهار و باران بسیار و طغیان
آبار و انهار بود بالجمله هشام بن عبدالملک مروان را معزول ساخت و سعید بن عمرو الحرشی را بجای او بفرستاد
و سعید بیامد و در باب الابواب بنشست و همی جنگ نمود و هیچ فایده سود چندانکه چشمهای او را آب سیاه فرو گرفت
و نابینا شد و از حال خود بهشام بن عبدالملک نوشت لاجرم هشام او را بخواند و مروان را مأمور نمود و مروان
با یکصد و بیست هزار مرد کارزار از شام بیرون شد و بارمینیه رفت و نزدیک بردع در مکانیکه آنرا کسال نامند
فرود آمد و بحرب دست گشاد چندانکه فرمانگذاران ارمنیه همه مطیع و منقاد شدند و تمامت بلاد ارمنیه را
مفتوح ساخت آنگاه با آن سپاه که در باب الابواب بودند نامه کرد و ایشان را احضار فرمود پس از آن مروان
منادی کرد و سپاه برگرفت و بدره در شد که باب اللان گویند و همی برفت تا بسمندر رسید و سمندر یکی از

از شهرهای

از شهرهای خزر است و در اینوقت لشکریان از باب الابواب بامردی که او را اسید بن الهلام میگفتند فرارسیدند و این هنگام
یکصد و پنجاه هزار مرد در رکاب مروان انجمن شدند و مروان از آنجا بگذشت و آن شهر را در پس پشت افکند و در کنار
رود سقلاب فرود آمد و در جبل خانه های کفار بتاخت و غارت کرد و بکشت و بیست هزار خانه را ویران ساخت این هنگام
بدو خبر آوردند که خان ترکستان مردی را که هزار طرخانش گفتند با چهل هزار مرد جنگی بحرب او بفرستاده است مروان مردی
از سپاه خویش را برگزید و چهل هزار مرد بدو داد و بدان راه که هزار طرخان همی آمد بفرستاد و خود از پس او راه برگرفت
و آن دو سپاه کینه خواه باهم دچار شدند و کارزار کردند و هزار طرخان را بکشتند و گروهی از سپاهش را اسیر کردند
و غنیمتی بسیار بدست آوردند و مروان از همان مکان بازشد و این خبر بخاقان پیوست و سخت در جزع شد
و فروتن گردید و کس بمروان رسید که تا پایان ملک من در رسیدی اکنون چه خواهی تا آن کنم مروان گفت
آن خواهم که مسلمان شوی وگرنه ترا بکشم و این سلطنت از تو برگیرم و بدیگری بگذارم رسول بازشد و این خبر
با خاقان بگذاشت جواب داد کسی را بمن فرست تا شرایط اسلام را بگوید مروان بن محمد نوح بن السائب که از بنی اسد
بود و عبدالرحمن الحولانی را نزد خاقان فرستاد و این هر دو برفتند و مسلمانی بدو عرض دادند خاقان گفت
می و مردار را بمن حلال کنید عبدالرحمن با نوح گفت من چنان بینم که بروی حلال کنی تا مسلمانی گیرد آنگاه
گوئی این هر دو حرام است نوح گفت من حلال را حرام و حرام را حلال نکنم و اگر تو مسلمان شوی خون و مردار و
گوشت خوک و می و هر چیزی که در مذهب اسلام حرام است خدای حلال نکند و بر تو حرام باشد پس خاقان
مسلمان شد و مروان او را بشهر خویش بداشت و هدایای او را بپذیرفت و بازگشت و بباب الابواب
آمد و بجانب هشام مکتوب نمود و او را از آن فتح خبر داد و خمس غنایم بفرستاد و آن زمستان در آنجای بایستاد
چون زمستان را بگذاشت عزیمت بر آن بر نهاد که بزمین سریر شود پس راه برگرفت و رود جیحون را در نوشت
و بشهری که تک نام داشت و قلعه سخت استوار و پایدار بود درآمد و یکماه بر در آن قلعه بماند و در فتحش عاجز شد
پس بفرمود تا عمودها از آهن بساختند و چوبها بیاوردند و میخها بتراشیدند و چون نماز شام بگفت آن عمودها را
در پس قلعه فرو بردند و لوحها بر سر آنها بربستند و بهم پیوستند و چون بامداد شد چهار هزار مرد با اسلحه تمام
بر سر قلعه برشده بودند و بانگ تکبیر برآوردند و در قلعه را برگشودند و مروان با دیگر یاران بقلعه درآمدند و شمشیر
درنهادند و مبارزان را بجمله دستگیر نمودند و مروان بر در قلعه بنشست و ایشان را یک یک همی بیاوردند و جمله را
گردن بزدند و زنان و فرزندان و اموال و اثقال ایشان را بجمله بیاران بخشید و بفرمود بارو ی قلعه را
با زمین یکسان ساختند آنگاه بحصنی دیگر روی نهاد که آنرا حصن غمی گویند و بدرش فرود شد و حربی سخت
در میانه بگذشت و فیروز گردید و آن حصن را ویران کرد و چون مهتر سریر این خبر بشنید بگریخت و بقلعه دیگر که
استوارتر بود جای کرده مروان سوگند خورد که از در قلعه برنخیزم تا بقلعه در شوم یا بمیرم و مردمان او فرمان داد
تا قلعه در برابر آن بنیان نهادند و یکسال در آنجا درنگ نمود و چون هیچ چاره نیافت برخاست و سر تن

بشت

در برابر قلعه بداشتند و ایشان را هیبت و صلابتی فرو گرفت و مردمان قلعه زینهار بخواستند مروان همه را زینهار بداد و بهمان جای که بودند بجای خود بگذاشت و مقرر فرمود که هر سالی ده خروار طعام بمدینة الباب دهند و از آن پس مروان برفت و بزمین آذربایجان شد و با مردمان موقان جنگ در افکند و خلقی بسیار بکشت و بیشتر از ده هزار سر اسیر بیاورد و بمسلمانان بخشید آنگاه بسوی برده روی نهاد و در آنجا فرود شد و تمامت بلاد آذربایجان و ارمینیه مفتوح و صافی گردید و هیچکس را نیروی مخالفت نبود و بجمله مطیع و منقاد گردید مکشوف باد که این حکایت بتمامت از تاریخ طبری نقل شد و چون بگرشته بود نخواست انقطاع پذیرد و بملاحظه ترتیب سنین انفصال جوید

ذکر قتل عبد الرحمن بن عبد الله امیر اندلس و ولایت عبد الملک بن قطن

در اینسال یکصد و سیزدهم عبد الرحمن بن عبد الله الغافقی که از جانب عبیدة بن عبد الرحمن السلمی امارت اندلس داشت غزو نهاد و چنان بود که هشام بن عبد الملک عبیده را در سال یکصد و دهم بر افریقیه و اندلس ولایت داده بود چون عبیده بافریقیه آمد نگران شد که مستنیر بن حارث حریشی در صقلیه مشغول غزوات و در آنجا بماند تا سورت زمستان نمایان شد پس کوس مراجعت بکوفت و هر کس با وی بود متفرق گردید و مستنیر بدست او در آمد و عبیده او را محض عقوبت محبوس نمود و با تازیانه بیازرد و او را در قیروان شهره مرد و زن ساخت و از آن پس عبیده عبد الرحمن بن عبد الله را بر اندلس عمل داد و عبد الرحمن با مردم افرنجه جنگ در انداخت و در اراضی ایشان بهر طرف بتاخت و غنایم موفوره بدست آورد و از جمله غنایمی که بدست آورد پائی از طلا مرصع و مکلل بدر و زمرد و یاقوت بود پس آنرا در هم شکست و در میان مردمان قسمت نمود و چون این خبر بعبیده رسید سخت آشفته شد و نامه از در تهدید بدو نوشت عبد الرحمن مردی صالح بود در جواب عبیده نگاشت اما بعد فَإِنَّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ لَوْ كَانَتَا رَتْقًا لَجَعَلَ اللّٰهُ لِلْمُتَّقِينَ مِنْهُمَا مَخْرَجًا کنایت از اینکه خدای تعالی راه و مخرج را بر بندگان متقی خود مسدود نداشته است و از آن پس خیمه برکشید و آهنگ جنگ روی بدیار فرنگ نهاد و بعضی این حکایت را در سال یکصد و چهاردهم نوشته اند و این روایت اصح است بالجمله کارزار نمود چندانکه خود و آنانکه با وی بودند بفوز شهادت فائز شدند و از آن سوی عبیده با هدایا و کنیزان و غلامان و دواب و جز آن اشیاء کثیره روی بدرگاه هشام نهاد و از امارت و ولایت استعفا نمود هشام استعفایش را اجابت فرمود و او را معزول ساخت و چنان بود که بعد از قتل عبد الرحمن بن عبد الله عبد الملک بن قطن عامل اندلس گردید و از آن پس چون عبیده از امارت افریقیه معزول گردید هشام بن عبد الملک عبید الله بن الحبحاب را ولایت افریقیه داد و او در مصر والی بود پس در سال یکصد و شانزدهم

ثبت وحش بر کرانه و او پس جامه طباخان بتن بیاراست و عمامه چرکین بر سر نهاد و از خویشتن نامه بر نوشت من مروان بن محمد الی صاحب سریر اما بعد بدانکه من سوگند خورده ام که تا در این قلعه نیایم و یک نظر در آن نکنم باز نگردم باید که سوگند مرا راست کنی و عهد و پیمان نهی تا بقلعه در آیم و بیرون شوم پس میان بر بست و نامه بر گرفت و بدر قلعه شد و تنها بایستاد و بار خواست و بقلعه در آمد و نزد ملک بایستاد و نامه بداد ملک نامه را ترجمانی بداد تا برخواند و با ملک باز گفت ملک گفت دست او را بگیرند و در همه قلعه بگردانند تا بنگرد که بدین جای نتوان آمد پس مروان را گرد قلعه بگردانیدند مروان بهر طرف نظر همی انداخت تا جائی را بدید که از آنجا بقلعه توان شد پس آن مردمان روی کرد و گفت مرا نانی دهید تا بخورم که گرسنه ام و همی بترسم مروان برود و من بدو نرسم پس دو گرده نان بدو بدادند و نیز پاره گوشتش بدادند و او را از قلعه بیرون آوردند و مروان بجایگاه خود باز شد و نامه بمهتر سریر بنگاشت بدانکه من مروان بن محمد بودم که برسولی نزد تو آمدم و من آن سوگند که بخوردم راست آوردم و بقلعه در آمدم و همه راهها را بدانستم و امید دارم که دیگر بار جنگ کنم چون مکتوب مروان بدو رسید چندی بر اندیشید و صلاح در صلح دید و بر پانصد هزار درم و صد غلام و کنیزک و پانصد خروار طعام مصالحت نمود که مروان آنجمله را دریافت داشت و بدر حصنی که حمران نام داشت بیامد و با مردمان آنجا حرب نمود و آن جماعت گروهی از مسلمانان را بکشتند مروان چون بر این روز کار نگران شد گفت ای مردمان هر کس از شما بدین قلعه اندر شود او را هزار دینار با کنیزکی با ده دیدار عطا کنم مردی از بنی حیان برجست و گفت اصلح الله الامیر من اندر میشوم پس در جائیکه کاریزی ساخته بودند بحیلت برفت و بقلعه بر شد مردمان ناچار قلعه را بدادند مروان آنمرد را هزار دینار بداد و گفت چنانکه خواهی کنیزکی اختیار کن آنمرد کنیزکی سخت زیبا برگزید و دستش را بر گرفت و از قلعه بزیر همی آورد آن کنیزک برجست و آنمرد را ببر در گرفت و خویشتن را با او از قلعه بزیر افکند چنانکه هر دو بر زمین بمردند مروان سخت بر آشفت و هر کس در قلعه بود بکشت و از آن پس پای حصلبار استوار کرد و هر قلعه و حصنی بود بر گشود تا تمامت بلاد حمران گشوده گشت آنگاه باز گشت و بباب الابواب باز آمد و آن زمستان بپای برد و چون طلایع بهار نمودار گردید قصد ما گذاران جبال را بجمله احضار کرد و ایشان بجز اویس بن سفار که با گروهی از یارانش بیرون از آگاهی مروان بگریخت در خدمتش انجمن شدند و اویس بر غلامی شبان بگذشت و با یارانش فرمان کرد از این غلام گوسفندی بستانید ایشان بگرفتند و اویس بیامد و بجائی بنشست و یارانش پراکنده شدند و هر یک بکاری پرداختند و آن غلام شبان برفت و تیر و کمان برداشت و از پس درختی تیری بر اویس بیفکند و او را بکشت یاران اویس چون این بدیدند تیر بدید نگر بگشیدند و غلام در میان دیه شد و این خبر با پدر خود بگذاشت پدرش بمدینة الباب شد و اینداستان را باسپید بگذاشت اسپید بیامد و سر اویس را برداشت و بسوی مروان فرستاد مروان را شگفتی فرو گرفت و گفت ما چنین می پنداشتیم که صاحب این سر در قلعه است پس بفرمود تا سر اویس را بر چوبی کرده

عبیدالله بسوی افریقیه شد و مستنیر را از زندان بیاورد و والی تونس گردانید و از آن پس عبیدالله سپاهی را با
حبیب بن ابی عبیده تجهیز نمود و بارض سودان روان داشت و چنان بر آنجماعت مظفر و منصور گردید که هیچکس
باینگونه ظفر بهره ور نشده بود و هرچه خواستی بدست آورد آنگاه در بحر حرب در افکنده بجای خود بازگشت

ذکر سوانح و حوادث سال یکصد و سیزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در اینسال عدی بن ثابت انصاری رخت بدیگر جهان کشید و هم در اینسال معاویة بن قرة بن ایاس مزنی
پدر ایاس قاضی بصره که در هوش و ذکاء مضروب المثل بود چنانکه ازین پیش مذکور گردید رحل اقامت
بدیگر سرای بربست وقتی با معویة بن قرة گفتند پسرت ایاس از بهر تو چگونه است گفت نِعْمَ الْاِبْنُ کَفَانِی
اَمْرَ دُنْیَایَ وَفَرَّغَنِی لِآخِرَتِی پسری خوب است چه امر دنیای مرا کفایت کند و برای عبادت و تحصیل
سرای آخرت مرا کفایت و فراغت دهد و نیز در اینسال ابوسعید حرام بن سعید بن محیصه بدرود جهان گفت
و هفتاد سال از عمرش سپری شده بود حرام بفتح حاء و راء مهملتین و محیصه بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید
یاء حطی و با صاد مهمله است و هم در اینسال طلحة بن مصرف ایامی روی بدیگر جهان نهاد و دیگر عبدالله بن
عبیدالله بن عمیر اللیثی بدرود روان و وداع جهان گفت و نیز در اینسال عبدالرحمن بن ابی سعید مکنی بابی جعفر
بدیگر سرای رهسپر گردید و هفتاد و هفت سال در این سرای پر ملال غنوده و باتصال برده بود و نیز در اینسال
وهب بن منبه الصنعانی روی بسرای جاودانی نهاد وی از برادرش همام کوچکتر بود و ایشان پنج برادر
بودند همام و وهب و غیلان و عقیل و معقل و بعضی وفات وهب را در سال یکصد و دهم هجری نوشته اند
در رجال ابی علی مسطور است که وهب بن منبه صنعانی برادر همام از ابن عباس و ابن عمر راوی بود
و او مردی قاضی و علامه و صدوق و صاحب کتب بود و در سال یکصد و چهاردهم وفات کرد در تاریخ
ابن خلکان مسطور است ابوعبدالله وهب بن منبه بن کامل یمانی صاحب اخبار و قصص و عارف باخبار
اوائل و قیام دنیا و احوال انبیای عظام صلوات الله علیهم و سیر ملوک بود و میگفت هفتاد و دو کتاب
آسمانی را قرائت کرده ام و او را در ترجمه ملوک حمیر و اخبار و قصص و قبور و اشعار ایشان تصنیفی مفید است
و از ابوهریره روایت داشت و او از جمله ابناء معدود است و معنی قول عرب که گویند فلان من الابناء
این است که ابومرة سیف بن ذی یزن حمیری صاحب یمن در آنحال که مردم حبشه بر مملکتش مستولی شدند
بدرگاه انوشیروان عادل روی نهاد و از ملک الملوک عجم امداد طلبید چنانکه در تواریخ بتفصیل مذکور است
شاهنشاه ایران هزار و پانصد تن سوار ببرداری وهرز بادی روان داشت و ایشان بجانب یمن شدند
و لشکر حبشه را منهزم ساخته از بلاد یمن بیرون کردند و سیف بن ذی یزن و وهرز در یمن بماندند و چهار
سال بگذرانیدند و چنان بود که سیف بن ذی یزن جماعتی از سیاهان حبشه را برای خدمت خویش

وفات معاویة بن قرة

وفات حرام بن سعید

وفات طلحة بن مصرف

وفات عبدالله بن عبید بن عمیر

وفات عبدالرحمن بن ابی سعید

وفات وهب بن منبه

برداشته بود روزی در شکارگاه او را تنها یافته بکشتند و خود بشواهق جبال فرار کردند یاران سیف چون بدانستند
در طلب ایشان برآمده جملگی را بدست آورده بقتل رسانیدند و از آن پس سلطنت مستقله در یمن نماند و در هر ناحیه
مردی از یمن چون ملوک طوایف حکمران طایفه گردید تا زمان اسلام فرا رسید با جمله آن لشکر فرس که در یمن وطن
جستند در آنجا مزاوجت و مصاحبت نمودند و فرزندان بیافتند و فرزندان ایشان و نتایج ایشان را ابناء
نامیدند چه از ابناء این جماعت فرس بودند و طاوس بن کیسان یمانی نیز از آنجمله است وفات وهب مذکور
بقولی در سال یکصد و دهم و بروایتی چهاردهم و بقولی یکصد و شانزدهم در صنعاء یمن روی داد در اینوقت نود سال
و بروایتی هشتاد سال روزگار شمرده و هم در اینسال حر بن یوسف امیر موصل وفات نمود و در گورستان قریش
که در موصل است مدفون گردید و این قبرستان محاذی سرای او که معروف بمنقوشه است بود وفاتش در شهر
ذی الحجه روی داد و هشام بن عبدالملک ولید بن تلید عبسی را بجای او منصوب ساخت و او را فرمان کرد که در
اتمام نهری که در شهر حفر میکردند مجاهدت نماید ولید در آن امر شروع نمود و اهتمامی تام معمول آورد و هم در اینسال
معاویة بن هشام در ارض روم جنگ در افکند و در ناحیه مرعش ساختگی حرب کرد آنگاه مراجعت نمود و هم
در اینسال جماعتی از داعیان دولت بنی عباس بخراسان روی نهادند چند مردی از ایشان را بگرفت و بکشت
و گفت هر کس از ایشان بدست بیاید خونش هدر باشد و در اینسال سلیمان بن هشام بن عبدالملک و بقولی
ابراهیم بن هشام بن اسمعیل مخزومی مردمان را حج اسلام بگذاشت و عمال و فرمانگذاران ممالک همانکسان
بودند که ازین پیش مذکور شدند و هم در اینسال بروایت یافعی در مرآة الجنان شهر بن حوشب بدیگر جهان شتافت
و ازین پیش بوفات او اشارت شد و نیز درین سال گرگوار سیم که پاپ بود در اروپا جلوس نمود و نیز در این سال
مالک بن شعیب و عبدالوهاب در سیواس از خاک روم کشته شد چنانکه بقتل عبدالوهاب بن بخت اشارت رفت
و چون بشهادت مالک اشارت نشد در اینجا مرقوم افتاد

ذکر پاره مناظرات و مجاری اوقات اصحاب حضرت باقر علیه السلام و خود آنحضرت با خلفا و پاره معاصرین آن حضرت

ازین پیش پاره از مکالمات و مجاری حالات شرافت آیات حضرت باقر علیه السلام با عمر بن عبدالعزیز
و هشام بن عبدالملک سبقت نگارش یافت و از احتجاجات آنحضرت نیز لختی سمت گذارش گرفت هم اکنون
از برخی مکالمات و مناظرات اصحاب آنحضرت و خود آنحضرت با خلفای معاصرین و علمای روزگار همایونش
مسطور میگردد در کتاب بحار الانوار از ابوبصیر مسطور است که در خدمت حضرت باقر سلام الله علیه بودیم
حمران نیز در حضرتش حاضر بود ناگاه غلامی از وی بخدمتش درآمد و عرض کرد فدای تو گردم اینک عکرمه
در سکرات مرگ و غمرات موت است و عکرمه برای و مذهب خوارج بود و بحضرت ابی جعفر علیه السلام انقطاع داشت

امام علیه السلام فرمود نگران نباشید تا با شما باز شوم عرض کردم بها چیزی بر نگذشت که آنحضرت مراجعت فرمود
فقال اما انی لو ادرکت عکرمة قبل ان تقع النفس موقعها لعلمته کلمات ینتفع بها ولکنی
ادرکته وقد وقعت النفس موقعها فرمود هان اگر عکرمه را از این پیش که کارش از کار بگذرد و جانش بدانجا که باید
برسد جای گیرد دریافته بودم کلماتی بدو تعلیم میکردم که برای آخرتش سودمند باشد لکن وقتی او را دریافتم
که جانی در تن نداشت عرض کردم فدای تو شوم این کلام چه بود فقال هو والله ما انتم علیه فلقنوا موتاکم
عند الموت شهادة ان لا اله الا الله والولایة فرمود سوگند با خدای همان است که شما بر این عقیدت
هستید پس تلقین کنید موتی خود را بشهادت بوحدانیت خدا و ولایت ائمه هدی و دیگر در کتاب مسطور از
سلیمان بن عبد الله مرقوم است که حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود اتدری ما مثل المغیرة بن سعید بچه میدانی
مثل و نظیر مغیرة بن سعید چیست عرض کردم ندانم قال مثله مثل بلعم الذی اوتی الاسم الاعظم
الذی قال الله اتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین فرمود مثل او

تحقیق در حال مغیرة بن سعید

مثل بلعم باعور است که اسم اعظم باو عطا شد و خدای در حق او میفرماید دادیم باو علمهای بآیتهای ما یعنی علم
بکتب منزله و اسم اعظم را پس بسبب کفر و عناد طبیعی بیرون آمد و اعراض کرد از آن و کافر گردید و با شیطان ملحق شد
و سرانجام آن داننده آیات و بینات در شمار گمراهان گردید بالجمله مقصود این است که مغیرة بن سعید نیز که برپاره
مطالب دانا و بر مراتب و مقامات و مناقب و فضایل خاندان رسالت پناه بود سرانجام بکفر و نفاق رفت
و با شیطان الحاق پذیرفت چنانکه بلعم باعور که بر کتب سماوی و اسم اعظم آگاهی و با مستجاب دعوات مفاخرت
داشت سرانجام بتوسط زوجه خویش فریفته حطام دنیوی گردید و نهی خدا تعالی را بچیزی نشمرد و در حق بنی اسرائیل
حیلت کرد و ایشان را بزنا راه نما گشت و در مکافات این کردار زبانش چون سگ از دهان بیرون آمد
و چون سگ نفس همی زد تا بقتل رسید چنانکه خدا تعالی در صفت او فرماید فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه
یلهث او تترکه یلهث یعنی صفت او در دنائت و خست چون صفت سگ است اگر برانی او را زبان از دهان
بیرون افکند یا او را بگذاری همچنان زبان از دهان بیرون افکند یعنی همانطور که سگ باین صفت است بلعم باعور
یا امیة بن صلت ثقفی شاعر که از کتب سماوی بر بعثت رسول خدای صلی الله علیه و آله آگاهی یافته و از آن پس
بسبب بغض ... فرشد و از گوشه خاطر خویش محو و منسی داشت و بقولی ابو عامر بن نعمان صیفی راهب که پیغمبر
او را فاسق لقب کرد بآن صفت باشد در منهج الصادقین از حضرت باقر علوم الاولین والآخرین صلوات الله
علیهم اجمعین مرویست که خدا تعالی مثل زد برای کفار بلعام بن باعور را که هوای نفس خویش را بر زهد و صلاح
برگزید و این بلعام از شهر بلغار بود و سالف پادشاهی آنرا بدار داشت مع القصه شرح حال او مفصلا در کتاب
ناسخ التواریخ و دیگر کتب احادیث و اخبار مسطور است و دیگر در بحار الانوار از کتاب اعلام الدین دیلمی
مسطور است که وقتی مردی با عبد الملک بن مروان گفت اگر مرا امان دهی با تو مناظرت کنم گفت در امان هستی

آنمرد گفت خبر گوی مرا از این سلطنت و امارت که بتو رسید آیا از جانب خدای و رسول خدای منصوص شده ای
گفت نی گفت آیا امت اجتماع نموده اند و بامارت تو رضا داده اند گفت نی گفت آیا بیعتی از تو بر گردن داشتند
و در این امر ناچار بودند عبد الملک گفت نداشتند گفت آیا اهل شوری ترا اختیار کردند گفت نی گفت آیا نه چنین است
که بر امور ایشان بقهر و غلبه دست یافتی و در اموال ایشان خویشتن را بر ایشان برگزیدی گفت چنین است
قال فبای شیء سمیت امیر المؤمنین ولم یؤمرک الله ولا رسوله ولا المسلمون آنمرد گفت
اگر از اینجمله هیچیک نیست پس بکدام سند و برهان امیر المؤمنین نام یافتی با اینکه نه خدای و نه رسول خدای و نه امت
آنحضرت و نه گروه مسلمانان ترا بر خویشتن امارت دادند چون عبد الملک این سخن بشنید سخت برآشفت و گفت
از بلاد من بیرون شو والا سر از تنت برگیرم آنمرد گفت جواب مردم عادل چنین نبوده و نیست و این پاسخ از روی
عبد الملک از روی انصاف نیست آنگاه از حضور او بیرون شد و دیگر در کتاب مسطور از ابو حمزه ثمالی مذکور است
که گفت حدیث راند مرا کسیکه نزد عبد الملک بن مروان حاضر بود که هنگامیکه عبد الملک مردمان را خطبه میراند و چون در
قرائت خطبه بتلاوت موعظه پرداخت مردی بدو برخاست فقال له مهلا مهلا انکم تأمرون ولا تأتمرون
وتنهون ولا تنتهون وتعظون ولا تتعظون افاقتداء بسیرتکم ام طاعة لامرکم فان قلتم
اقتداء بسیرتنا فکیف یقتدی بسیرة الظالمین وما الحجة فی اتباع المجرمین الذین اتخذوا مال
الله دولا وجعلوا عباد الله خولا وان قلتم اطیعوا امرنا واقبلوا نصحنا فکیف ینصح غیره من لم ینصح
نفسه ام کیف تجب طاعة من لم تثبت له عدالة وان قلتم خذوا الحکمة من حیث وجدتموها واقبلوا
العظة ممن سمعتموها فلعل فینا من هو افصح بصنوف العظات واعرف بوجوه اللغات منکم
فتزحزحوا عنها واطلقوا اقفالها وخلوا سبیلها ینتدب لها الذین شردتموهم فی البلاد ونقلتموهم
عن مستقرهم الی کل واد فوالله ما قلدناکم ازمة امورنا وحکمناکم فی
اموالنا وابداننا وادیاننا لتسیروا فینا بسیرة الجبارین غیر انا نصبر انفسنا لاستیفاء
المدة وبلوغ الغایة وتمام المحنة ولکل قائم منکم یوم لا یعدوه وکتاب لابد
ان یتلوه لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
آنمرد با عبد الملک گفت آهسته باش و آرام گیر همانا شما مردمان را بمعروف امر میکنید و خود معروف کار نمی کنید
و از منکر نهی مینمائید و خود مرتکب میشوید و بمحاسن شیم و محامد اخلاق و محاسن افعال موعظت میگوئید
و خویشتن پند و نصیحت نمیگیرید آیا اینجمله بسبب اقتدا بسیرت و پیروی بروش شما باشد یا برای اطاعت امر شما
خواهد بود اگر گوئید برای اقتدا بسیرت و پیروی بروش شما باشد یا برای اطاعت امر شما خواهد بود اگر گوئید
برای اقتدا بسیرت ماست چگونه بکردار و رفتار و اطوار ستمکاران و ظالمان همعنان توان بود و چه برهان
و چه حجت در متابعت مجرمان اقامت توان کرد که مال خدا را بظلم و ستم فراهم کنند و بهوای نفس خویشتن

درکار خود و مطوعان نفوس خبیثه خود بکار بندید و از اهلش باز گیرند و بندگان خدای را خدمتکاران خود گردانند و اگر گوئید امر ما را اطاعت کنید و نصیحت ما را بپذیرید چگونه کسی دیگران را پند و موعظت کند با اینکه خویشتن را آماده پند و اندرز نگردانده و چگونه واجب میشود فرمان برداری کسیکه عدالتش ثابت نیست و اگر گوئید شمارا با این سخنان چکار و با این اندیشها چه حاجت بلکه دانش و حکمت را از هر کجا بیابید ماخوذ دارید و نصیحت را از هر زبان بشنوید و بکار بندید و بگوینده و محل منکر مپیچید پس شاید در میان ما کسی باشد که در صنوف مواعظ و وجوه لغات از شما فصیح تر است پس واجب میکند که شما از این امور که نه درخور آن هستید کناری جوئید و این اقفال را که بخصومت و عدوان بر ابواب مروت و دانش بر زده اید باز گشائید و سنگلاخ راه نگردید و با اهلش باز گذارید تا آنانکه پراگنده کردید ایشان را در بلاد و امصار و بیرون کردید آنها را از مستقر و مقام خود به بیابانها و جبال اجابت نمایند و بحق و عدل و خوشنودی خدای و رسول کار فرمایند و مردمان را از ضلالت بهدایت دلالت فرمایند و براه راست و رشادت باز رسانند سوگند با خدای از ائمهٔ امور خویش را با شما باز نگذاشتیم و شما را در اموال و ابدان و ادیان خویشتن حکومت ندادیم که با ما بسیرت و روش جبابره و فراعنه کار کنید یعنی نه آن است که شما را نشناخته باشیم و زمام امور را بکف شما از روی تسلیم و رضا نهاده باشیم و ساکت و صامت نشسته باشیم لکن ما نفوس خویشتن باستیفاء مدت و بلوغ غایت و تمام محنت بنیا بیاشیم یعنی میدانیم که تقدیر ایزدی بهیچ جهت بر ما بر این نسق رفته است و شما را هر یک مدتی معین و زمانی معلوم است که بغایت بقهر و غلبه و ظلم و ستم فرمان گذار امم و سلطان اهل عالم باشید و از آنچه مقررات ساعتی بیش و کم نشود و آنچه در قلم تقدیر نگارش یافته البته باید ملاقات شود و هیچ صغیره و کبیره نباشد جز آنکه آن مکتوبش احصا نماید و زود است که بدانند آنکسان که ظلم و ستم رانند در کدام جایگاه منزل و مأوا خواهند یافت ابوحمزه میگوید پس بعضی از اصحاب دولت برخواستند و آنمرد را ماخوذ داشتند و آنروز پایان عهد ما با او بود و ندانستیم از آن پس حالت او بر چگونه گذشت و دیگر در بحار الانوار از ابوالحسن لشکری از عمرو بن العلا مرویست گفت از یونس نحوی لغوی شنیدم میگفت در مجالس خلیل بن احمد عروضی حاضر شدم خلیل گفت وقتی در مجلس ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان حضور داشتم و آن ملعون در سب علی علیه السلام جسارت می نمود و در ارکان منابش که ثلمه پذیر نیست میخواست ناگاه مردی اعرابی بدو نمایان شد که بر ناقه سوار بود و از سرعت حرکت و تندی شتاب از بن کوشهای ناقه خون همی فرو چکید چون ولید او را بر آنحال بدید گفت این اعرابی را رخصت بدهید چه من میدانم که آهنگ ما آمده است پس اعرابی بیامد و ناقه را عقال نهاد و دستوری بخواست و قصیده که هیچ گوشی بآن جودت و فصاحت نشنیده بعرض رسانید تا بدین شعر خود رسید

وَلَمَّا اَنْ رَاَيْتُ الدَّهْرَ اَلّٰى عَلَيَّ وَلَجَّ فِي اِضْعَافِ حَالِي

دفاتر

وَقَدْتُ اِلَيْكَ اَبْغِي حُسْنَ عُقْبَى اَسُدُّ بِهَا خَصَاصَاتِ الْعِيَالِ

وَفَاَمَّلْتُ اِلَى مَنْ قَدْ رَاٰهُ يَؤُمُّ وَمَنْ يُرَجّىٰ لِلْمَعَالِي

فَقُلْتُ اِلَى الْوَلِيدِ اَؤُمُّ قَصْدًا وَقَاهُ اللّٰهُ مِنْ غِيَرِ اللَّيَالِي

هُوَ اللَّيْثُ الْهَصُورُ شَدِيدُ بَاْسٍ هُوَ السَّيْفُ الْمُجَرَّدُ لِلْقِتَالِ

خَلِيفَةُ رَبِّنَا الدَّاعِي عَلَيْنَا وَذُو الْمَجْدِ التَّلِيدِ اَخُو الْكَمَالِ

چون این اشعار را ولید بشنید بپسندید و او را عطائی جسیم بگذاشت و با او گفت یا اخا العرب همانا مدیحه تورا پذیرفتار شدیم و جایزه تورا نیکو بگذاشتیم هم اکنون برای خوشنودی ما باید علی ابوتراب را هجو کنی چون اعرابی این سخن بشنید مانند شیر درنده غرنده گشت و از سینه نفیر برآورد و چون شتر شتابنده برجست و با کمال خشم و تیز گفت وَاللّٰهِ اِنَّ الَّذِي عَنَيْتَهُ بِالْهِجَاءِ لَهُوَ اَحَقُّ مِنْكَ بِالْمَدِيحِ وَاَنْتَ اَوْلَى مِنْهُ بِالْهِجَاءِ سوگند با خدای آنکس را که آهنگ هجو او را کردی از تو بمدح سزاوارتر است و تو خود در خور هجا باشی حاضران مجلس برآشفتند و با اعرابی گفتند خاموش باش که خدای خیر و برکت از تو برگیرد اعرابی گفت بر چه امیدوار گشته و بچه بشارت گوئید نه سخنی نادلپذیر گفتم و نه کلامی بغلط راندم و نه براهی غلط رفتم بلکه چون علی بن ابی طالب علیه السلام بر ولید تفضیل دادم که در فضل فضیلت بروی اولویت دارد الَّذِي تَجَلْبَبَ بِالْوَقَارِ وَنَبَذَ الشَّنَارَ وَعَافَ الْعَارَ وَعَمَدَ الْاِنْصَافَ وَاَبَدَ الْاَوْصَافَ وَحَصَّنَ الْاَطْرَافَ وَتَاَلَّفَ الْاَشْرَافَ وَاَزَالَ الشُّكُوكَ فِي اللّٰهِ بِشَرْحِ مَا اسْتَوْدَعَهُ الرَّسُولُ مِنْ مَكْنُونِ عِلْمِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ النَّامُوسُ وَحِبَاءً مِنْ رَبِّهِ وَلَمْ يَقْتَرِفْ طَرْفًا وَلَمْ يَصْمُتْ اَلِفًا وَلَمْ يَنْطِقْ خَلْفًا الَّذِي شَرَفُهُ فَوْقَ شَرَفِهِ وَسَلَفُهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ اَكْرَمُ مِنْ سَلَفِهِ لَا نَعْرِفُ الْمَكْرُمَاتِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ اِلَّا بِهِمْ وَلَا الْفَضْلَ اِلَّا فِيهِمْ صِفَةُ مَنِ اصْطَفَاهَا اللّٰهُ وَاخْتَارَهَا فَلَا يَغْتَرُّ الْجَاهِلُ بِاَنَّهُ قَعَدَ عَنِ الْخِلَافَةِ بِمُثَابَرَةِ مَنْ تَابَعَ عَلَيْهَا وَجَالَدَ بِهَا وَالسَّلَامُ لَا لِلْمَارِقَةِ وَلَا الْاَعْوَانِ الظَّالِمَةِ یعنی علی علیه السلام آنکس باشد که بر اندام مبارکش جلباب وقار بریده اند و دور باش فتوت و غیرت و جلالتش جیوش عیب و عار و نکوهش و شنار را در شارستان شرافتش هرگز راه نگذاشته و جز بعدل و انصاف روز کار نسپرده و جهان را از محاسن اوصاف و محامد شیم بیاگنده و جهانیان را باخلاق حمیده و اطوار سعیده آموزگار گشته و اطراف و اکناف را در ظل صیانت و دیانت و امانت مصون و محفوظ ساخته و قلوب اشراف را با قسام مکارم و انواع مراحم تالیف فرموده و بآن علوم مکنون و سر مکتوم که از رسول خدا در سینه مبارکش مخزون است مردم را بحلیه دین و ایمان بیاراسته و زنگ شک و ریب را از مرآت قلوب ایشان بپرداخت و یکطرفة العین در عبادت و اطاعت پروردگار و تکالیف خویشتن سستی و فتور نرفت و هرگز برای خوشنودی دیگران و تالیف قلوب ایشان یکحرف از سخن حق خاموش نمانده و هیچوقت بمیل نفس و طبیعت خویش تکلم نفرمود و شرف او بر شرف ولید پیشی دارد و سلف او در زمان جاهلیت

الف بفتح اول دوستان
رفیق گرفتن بحی

وحبا

خلف بفتح اول
سخن نا سنجیده

 هیچوقت انجاح مرام خود به پیشگاه اسلاف کرامش آشنا نبود و فضل و فضیلت جز در این دودمان مبارک هویدا نگشت
و آن صفت در ایشان بود که خدای همان را مختار و برگزیده فرمود پس مردم جاهل و نادان بنابیست مغرور گردند
که اگر آنحضرت از جلوس بر مسند خلافت قعود ورزید برای آن بود که آن مردم که از دین بیرون شدند و خزیه ظلم
و عدوان و معاونت ستمکاران روزگار نهادند بر آن حضرت برتری داشتند وَلَئِنْ قُلْتُمْ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ اِنَّمَا
اسْتَحَقَّهَا بِالسَّبْقِ فَبِاللهِ مَا لَكُمُ الْحُجَّةُ فِي ذٰلِكَ هَلَّا سَبَقَ صَاحِبُكُمْ اِلَى الْمَوَاضِعِ الصَّعْبَةِ وَالْمَنَازِلِ
الشَّعْبَةِ وَالْمَعَارِكِ الْمُرَّةِ كَمَا سَبَقَ اِلَيْهَا عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ بِالْقُبَعَةِ
وَلَا الْهُبَعَةِ وَلَا مُضْطَغِنًا آلَ اللهِ وَلَا مُنَافِقًا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَذُودُ عَنِ الْاِسْلَامِ
كُلَّ اُصْبُوحَةٍ وَيَذُبُّ عَنْهُ كُلَّ اَمْسِيَةٍ وَيَلِجُ بِنَفْسِهِ فِي اللَّيْلِ الدَّيْجُورِ الْمُظْلِمِ الْحُلْكُوكِ مُرْصِدًا لِلْعِدَى وَهُوَ
ذَلَّ تَارَةً وَيُصَكْصِكُ اُخْرَى وَيَارُبَّ لَزْبَةٍ اَتَتْهُ قَتَبَةٍ وَآوَانٍ آرْوَنَانٍ قَذَفَ بِنَفْسِهِ فِي
لَهَوَاتٍ وَشِجَةٍ وَعَلَيْهِ زَغْفَةُ ابْنِ عَمِّهِ الْفَضْفَاضَةُ وَبِيَدِهِ خَطِّيَّةٌ عَلَيْهَا سِنَانٌ لَهْذَمٌ فَبَرَزَ عَمْرُو بْنُ
عَبْدِ وُدٍّ الْقَرْمُ الْاَوَدُّ وَالْخَصْمُ الْاَلَدُّ وَالْفَارِسُ الْاَشَدُّ عَلَى فَرَسٍ عَنْجُوجٍ كَاَنَّمَا يَخُزُّهُ بِالْيَلَنْجُوجِ
فَضَرَبَ قَوْنَسَهُ ضَرْبَةً فَتَعَ مِنْهَا عُنُقَهُ اَوَنَسِيتُمْ عَمْرَو بْنَ مَعْدِيكَرِبَ الزُّبَيْدِيَّ اِذْ اَقْبَلَ يَسْحَبُ ذَلَاذِلَ
دِرْعِهِ مُدِلًّا بِنَفْسِهِ قَدْ زَحْزَحَ النَّاسَ عَنْ اَمَاكِنِهِمْ وَنَهَضَهُمْ عَنْ مَوَاضِعِهِمْ يُنَادِي اَيْنَ الْمُبَارِزُونَ يَمِينًا وَشِمَالًا
فَانْقَضَّ عَلَيْهِ كَسُودَنِيقٍ اَوْ كَصَيْخُورَةِ مَنْجَنِيقٍ فَوَقَصَهُ وَقْصَ الْقِطَامِ بِحَجْرِ الْحِمَامِ وَاَتَى بِهِ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْبَعِيرِ الشَّارِدِ يُقَادُ كَرْهًا وَعَيْنُهُ تَدْمَعُ وَاَنْفُهُ يَرْمَعُ وَقَلْبُهُ يَجْزَعُ هٰذَا وَكَمْ
لَهُ مِنْ يَوْمٍ عَصِيبٍ بَرَزَ فِيهِ اِلَى الْمُشْرِكِينَ بِنِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَبَرْزٍ غَيْرَةٍ وَهُوَ اَكْشَفُ اَصْيَلُ اَجَمُّ اَعْزَلُ اَلَا
وَاِنِّي مُخْبِرُكُمْ بِخَبَرٍ عَلَى اَنَّهُ مِنِّي بِاَوْبَاشٍ كَالرَّاطَةِ بَيْنَ لَغُوطٍ وَجِبَابِهِ وَفِدَامِهِ وَمُغْذِمِرٍ وَمُهَذْرِمٍ حَمَلَتْ
بِهِ شَوْهَاءُ شَهْوَاءُ فِي اَقْصَى مَهْبَلِهَا فَاَتَتْ بِهِ مُحْضًا مُجَحًّا وَكُلُّهُمْ اَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ سَعْدَانَةِ بَغْلٍ اَفَمِثْلُ هٰذَا
يَسْتَحِقُّ الْهِجَاءَ وَعَزْمُهُ الْحَاذِقُ وَقَوْلُهُ الصَّادِقُ وَسَيْفُهُ الْفَالِقُ وَاِنَّمَا يَسْتَحِقُّ الْهِجَاءَ مَنْ سَامَهُ الْبَيْهِ وَاَخَذَ الْخِلَافَةَ
وَاَزَالَهَا مِنَ الْوُرَّاثِ وَصَاحِبُهَا يَنْظُرُ اِلَى فَيْئِهِ وَكَانَ الشَّبَارِعَ تَلَبَّسُهُ حَتَّى اِذَا لَعِبَ بِهَا فَرِيقٌ بَعْدَ فَرِيقٍ وَخَرِيقٌ بَعْدَ
خَرِيقٍ اقْتَصَرُوا عَلَى ضَرَاعَةِ الْوَهْرِ وَكَثْرَةِ الْاَبْرِ وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَى سَمْتِ الطَّرِيقِ وَالْمَرَطِ الْبَسِيطِ وَالنَّامُوسِ الْعَزِيزِ
الْفَوْهُ قَائِمًا وَاضِعًا الْاَشْيَاءَ فِي مَوَاضِعِهَا لَكِنَّهُمُ انْتَهَزُوا الْفُرْصَةَ وَاقْتَحَمُوا الْغُصَّةَ وَبَاؤُوا بِالْحَسْرَةِ
و اگر گوئید اینجمله که گوئید چنانست که گوئید لکن این استحقاق و خلافت را بسبب سبقت و تقدم یافتند پس ما را
در این سخن شگفت و اندیشه ناستوده است بنگرید که شما را در این دعوی چه حجت و برهان میباشد اگر صاحب شما را استحقاق
این امر خطیر بود از چه روی در کار دین و دفع مشرکین در کوه و هامون و دریا و صحرا آهنگ جنگ نکرد و تلخی کارزار
و سختی پیکار و شدائد عرصه قتال و پهنه جدال را احتمال ننمود و چون علی بن ابیطالب علیه السلام مانند شیر درّا نهنگ
خویشتن را در معرکه جنگ در نیفکند و بدون اینکه هیچ سستی و زبونی گیرد یا چون زن در پرده خفا جای کند یا مانند

 مردم جبان عنان فرار و گذار و در میدان کارزار و نمایش تنهای شیر بادچار نگشت و چون آنحضرت بدون اینکه
یک نفس کینه و عداوت آل رسول بگذارند یک قدم در نفاق رسول خدای صلی الله علیه و آله گام سپارد و بهر صبح و شام
گزند کفار را از اسلام بگردانند و در شبهای تار مانند شیر سیاه در کمین کفار بپاید و در دفع مخالفان دین خندان شتابان گردد
و در کمال شدت و جلادت در روزگارهای صعب و دشواری ایشان را بهلاک و دمار در افکند و زره جنگ بر تن بیاراید
و نیزه خطی بدست بیاید و درع رسول خدای را بپوشد و تیغ آب عرصه نبرد را بنوشد و با چون عمرو بن عبدود که شیر عرصه
شجاعت و نهنگ بحر جلادت بود و بر مرکبی کوه پیکر بستیز و آویز درآید و با تیغ کبود خودش را در هم بشکافد و تیغ از گردنش
بگذارند قدم جلادت در میدان مبارزت نگذاشت آیا فراموش کردید مردی و دلیری عمرو بن معدیکرب زبیدی را که شاکی
السلاح در کمال غنج و دلال به پهنه رنج و قتال روی نهاد و از نهایت غرور و شجاعت دامن کشان آهنگ میدان
نمود و مسلمانان را از هیبت و صلابت خویش از منزل و موطن اهل و پیوند دور ساخته و بکوه و هامون تاخته بود و از یمین
و شمال بانگ جنگ و قتال می افکند و ابطال و رجال را دعوت می نمود و هیچکس را نیروی مقابلتش نبود و علی
علیه السلام چون شیر شرزه و مار گرزه و اژدهای دمان و نهنگ غران و سنگ منجنیق و شاهین تیز چنگ بروی بتاخت
و چون کبوترش بال و پرش را در هم نواخت و او را با کمال عجز و انکسار با دل ترسان و قلب خائف و چشم گریان و خاطر
پژمان زار و خوار بحضرت رسول خدای رهسپار داشت و گرنه او را از مسلمانان فرو گذاشت ای بسا روزگاران
سخت و ایام درشت که علی علیه السلام در قلع کفر و رفع رایت دین پروردگار بپای برد و با نیت صادق و قلب مطمئن
با گروه مشرکین و معاندین دین آراسته پیکار و آماده کارزار شد لکن دیگران هر یک آهنگ میدان و دفع مشرکان
کردند همه با دل جبان و قلب ترسان روی آوردند و اگر جامه جنگ بر تن داشتند گوئی نداشتند و اگر تیغ برنده
بکف درآوردند گوئی نیاوردند و هنوز تیغی نیاخته و پیکاری نساخته روی برتافتند و فرار اختیار کردند و چون اوباش
و سفله و رشک و شپش هرسوی فرو ریختند و چون زنهای زبون ننگ را از میدان مردی و مردانگی فرار کردند
و با کمال بغض و خشم و حسد بار ننگ را از میدان جنگ بر دوش نهادند و علی علیه السلام کار جنگ بساخت و خار
و دشوارهای میدان پیکار را در پای سپرد و غبار عار و فرار را بر دامن جلادت و شجاعت نگذاشت و گوی شجاعت
و دلیری را از عرصه مبادرت برداشت و رایت اسلام را برافراخت و درفش کفار را نگونسار ساخت آیا مانند علی علیه السلام
با این فضایل و مخائل و این عزم حاذق و قول صادق و سیف فالق مستحق هجا و کلام ناروا است بلکه در خور هجو و بست
آنکس باشد که بادی مخالفت گردد و مقام خلافت را بغصب برد و میراث را از وراث زایل گردانید در آن حال
که صاحب آن با آمال و آن حق که او راست نگران بود و ایشان مانند کژدم که همواره بطبیعت نیش بکین برکشیده
کار کردند و حقوق دیگران را ببردند و بمیل خویش بهر کس که خواستند بدون استحقاق بدادند و از آنکس که اهلش بود
بازگرفتند و با عنف و ظلم و جور حق او را بزیر پای کردند گاهی چون روباه کار بحیلت راندند و بینی و کمیدت
هرسوی تاختند و گاهی چون خرگوش دم و گوش نمودند و بهمین کام اقتصار جستند و اگر کار را با اهلش گذاشته

١٨٤ جز بعدل و انصاف نمی سپرد و در کار حق قیام می نمود و هر چیز را در جای خود بکار می بست لاجرم ایشان منتهز فرصت
بودند و بوقت چشم داشتند تا چه وقت کار بکام کنند و بر بارهٔ مقصود راه سپار کردند و آخرت را بدنیا بفروشند
و در هلاک و گمراهی نفس بکوشند چون ولید بن یزید این سخنان درشت و کلمات سخت بشنید رنگش بگشت و خاطرش
برآشفت و آب در کامش بخشکید و هر دو چشمش چنان سرخ گردید که گوئی عصیر غوره در آن بیفشانده اند آنانکه حاضر
و بر آن کلمات ناظر بودند این خشم و ستیز را در ولید مشاهدت کردند بآن مرد اعرابی اشارت کردند که از این مجلس بیرون شو
و اعرابی یقین همیدانست که بقتل خواهد رسید پس از مجلس ولید بیرون شد و تنی از اعراب را که بر ولید در می آمد
بدید و باو گفت هیچ مایل باشی که این خلعت صفراء و زرد رنگ را از من بستانی و خلعت سیاه رنگ خود را بمن بازدهی و بعلاوه از آنچه بمن جایزه دادند بهره برگیری آنمرد چنان کرد و آن اعرابی آن جامه را بپوشید و بر راحلهٔ خویش
برنشست و جانب بیابان در نوشت و آن مرد دیگر که آن جامهٔ عصفر را بر تن داشت بدست اعوان ولید بقتل رسید
چه گمان بردند که این همان اعرابی است پس سرش را از تن جدا کرده بحضور ولید آوردند چون ولید آن سر بدید
خاطرش بیشتر برآشوبید و گفت ایمرد آن اعرابی نیست بلکه دوست و مصاحب ما میباشد پس گروهی از سواران جنگجو را
از دنبال اعرابی شتابان روان کرد و آن جماعت از پس رنج و مشقت او را دریافتند چون اعرابی ایشان را بدید
آمادهٔ دفاع گردید و تیر از کنانه همی برکشید و همی تیر بر زه نهاد و تنی را بدوزخ فرستاد تا از آن گروه چهل تن را با تیر
جگردوز بکشت و دیگران چون روباه پلنگ دیده و ماهی نهنگ یافته فرار کردند و آشفته و پژمرده ولید را از کار آگاهی دادند ولید از این حال چندان در کلال و ملال شد که یکروز و شب بی خویشتن بیفتاده بود باو گفتند این حال
چیست و ترا چه میرسد گفت از رفتن این اعرابی و بچنگ نیامدنش باری چون کوه از اندوه بدل دارم و دلی چون
لخت جگر مانند کوه بر دل سپیچ پارم معلوم باد که علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در پایان این حکایت میفرماید اگرچه
نسخه بس سقیم بود و بیشتر از این حکایت بدون تصحیح بماند لکن محض غرابت و لطافتش اشارت رفت راقم حروف گوید
چنانکه از اشعار اعرابی معلوم گردید این حکایت در ایام خلافت او روی داده و خلافت او سالها بعد از
بعد از وفات حضرت باقر صلوات الله علیه روی داده و چون راوی این داستان یونس و خلیل هستند نمیتوان بدیگر خلفا
منسوب داشت چه تولد خلیل در سال یکصدم هجری است و در زمان هشام او را آن روزگار در رتبتی نبود که در
پیشگاه خلافت حاضر شود و هشام نیز هرگز در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجسارت نمیرفت چنانکه در سفر گذشته آن
اشارت رفت و ذکر این حکایت در اینموقع مگر بمناسبت راوی آن خبر باشد که از اصحاب حضرت باقر بوده
و بعد از آن حضرت در روزگار بجای مانده است و اگر مانده است البته در شمار اصحاب حضرت صادق سلام الله علیه
نیز بوده است و با این تفصیل نگارش این خبر در ذیل احوال صادق آل محمد صلی الله علیه و آله انسب می نمود
اما این بنده بفاضل مجلسی اقتدا نمود و این اقتدا او را افضل شمرد و الله تعالی اعلم بحقایق الامور
در تاریخ اعثم کوفی و روضة الصفا مسطور است که یکروز هشام بن عبد الملک بتفرج برنشست و بصحاری و بوادی

ملاقات هشام بن عبد الملک با اعرابی

در نوشت ناگاه غباری پدیدار دید و ملتزمین رکاب را فرمان کرد تا از جای نشوند و خود با تنی از غلامان بدان سوی ١٨٥
روان شد چون گرد برشکافت کاروانی را با هرگونه متاع بازنگریست و در میانه چشمش بر چهرهٔ پیری ستوده منظر و
نکو مخبر بیفتاد که از تمام مردم قافله امتیاز داشت هشام بدو روی کرد و پرسید از کجائی و بکدام بلد نسبت داری
گفت مولد و منشاء من در شهر کوفه است باز گوی ترا با این چکار است چه اگر من بگرامی ترین قبایل عرب منسوب باشم
ترا سودی نرساند و اگر بذلیل ترین ایشان نسب رسانم زیانی نباشد و از آنچه ترا نه در آن سودی و خسرانیست
پرسیدن از چیست هشام گفت همانا ازین سخن معلوم افتاد که ترا شرم و آزرم همی باز دارد که از حقیقت حال
خویشتن با من سخن کنی و چون هشام بکراهت منظر و کاژی دیده اختصاص داشت آن پیر در خنده شد و گفت
نیک دانسته باش که من ازین کراهت منظر و قباحت مخبر و زشتی دیدار که تراست دنائت نسب و پستی نژاد
ترا بدانستم و اگر از تعریف خویشتن چاره نباشد بدانکه من از فلان قبیله ام و فلان و فلان از خویشاوندان
من هستند هشام گفت حضرت سبحان ستوده باد همانا نسبی ناستوده و نژادی نکوهیده داری و آنکس را که با قبیله
و عشیرت تو نسبت نباشد چه شکرها از حضرت احدیت واجب است پیر گفت با این طلعت زیبا و دیدهٔ شهلا
که تراست جای آن دارد که بعیب دیگران نگران باشی باری تو باز گوی با کدام قوم نسب میرسانی و بکدام مردم
بزرگ و آزادگان ستیرگ حسب میکشانی هشام گفت مردی از مردم قریش هستم پیر گفت قریش قبیلهٔ بزرگ باشند
و در میان ایشان بزرگ و کوچک و پست و بلند بسیار باشند تو از کدام بطنی و هنر چه داری هشام گفت در شمار
اشراف و اعیان بنی امیه هستم و هیچکس را در شرف و بزرگواری با ایشان نیروی برابری نیست و هیچ آفریده را
از آن طایفه قدرت انتقام نباشد پیر چون این سخن بشنید قاه قاه بخندید و گفت مرحبا بک یا اخا بنی امیه
نسب پاک خود را از من پوشیده داشتی و حسب پاک خویش را مخفی ساختی و مرا در نسبت خود بغلط افکندی
چه نیکو کردی که هم اکنون پرده از راز برگرفتی و گرد این اندیشه از مرآت قلب من برفتی الحق نیکو نسبی و
گزیده تباری و پسندیده خاندانی و بلند دودمانی که تراست سر مست باد از این نسب و آزرمت باد از این نژاد
مگر نشنیدی که بنی امیه در ایام جاهلیت ربا خوار بودند و در دولت اسلام بحقوق خاندان نبوت چپاول و تنقار در آغاز
کردند و بزرگترین رؤسای شما در زمان پیشین خمار بود و اینک جار است قبیله تو در چهل معرکه پشت بجنگ نموده اند
و روی بانگشت آورده اند و مبارزان خود را بباد فنا داده آبروی خویشتن را تباه ساخته و در فرو زانتش
انتقام بیچاره مانده اند و در میان مردان روزگار ذلیل و خاکسار بوده اند همانا جماعتی که مذهب و سیرت
و مردانگی و شجاعت ایشان چنین باشد و معذلک بگواهی رسول خدای صلی الله علیه و آله شما از اهل دوزخ
هستید و مردان شما از عار نسب روی نتوانند گشود و زنان شما از خبث طینت و غلبهٔ شهوت سر بر نتوانند
افراخت سزاوار بزرگی و فرزانگی و مباهات و افتخار توانند بود عتبة بن ابی سفیان که در روز بدر صاحب
درفش مخالفان و منافقان بود بشما منسوب است و هند زناکار و جگرخوار که تمامت عیوب روزگار

برخوردار است شما تعلق داده صخر بن حرب یعنی ابو سفیان که در ایام جاهلیت بخماری و بیطاری روزگار میبُرد و چون اندکی ترقی نمود چند نوبت بجنگ رسول حضرت احدیت لشکر کشید و از آن پس که در حوزهٔ اسلام و رشتهٔ مسلمانان انتظام یافت هرگز بحسن اعتقاد توفیق نیافت از شماست و معاویة بن ابی سفیان که حضرت رسالت مرتبت هفت نوبت با او چنین و چنان فرمود رأس و رئیس و مقتدای بزرگ و پیشوای سترگ شماست و او با پسر عم مصطفی و وصی رسول خدا حرب برانگیخت و زیاد فرزند زنا را در نسب با خود ملحق ساخت و ذات اقبالرا که منکوحهٔ او بوده طلاق داده و در حبالهٔ نکاح درآورد و چون دولتش بپایان رسید و نوبتش بانجام کشید پسر پلیدش یزید پلید را بولایت عهد برکشید تا سنن سنیهٔ سید المرسلین را برافکند و بجای هر سنتی بدعتی نهاد و او را در اراقت دماء دلیر و مأذون ساخت و بر شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام مسلط نمود و عقبة بن ابی معیط که رسول خدای صلی الله علیه و آله نسبش را از قریش منفی کرده بود بخود ملحق ساختید و از اقربای خویشتن بدو زن دادید و او جهودیه از مردم صفوریه بود که امیر المؤمنین علیه السلام بفرمان خیر الخلائق اجمعین گردنش را بزد و عارش را بشما اتصال داد و چنین شخصی ناستوده و ناپسندیده نزد شما ستوده و پسندیده است و پسرش ولید بن عقبه که در کوفه خمر بخورد و سکران مردمان را بنماز امامت کرد و بجای دو رکعت نماز بامدادان چهار رکعت بجای نماز بگذاشت و خدای تعالی او را در قرآن مبین فاسق خوانده چنانکه میفرماید اَفَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ واین کس محمود و مرضی و پسندیدهٔ شماست و عبد الملک بن مروان که فاضلترین یاران و عادلترین امیران او حجاج ملعون بود بزرگترین شماست و جماعتی بدکاران و خیانت ورزان و غداران که فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشتند و منجنیق نهاده سنگ و پلیدی بجانب خانهٔ کعبه افکندند از جملهٔ اعوان و انصار شما هستند اول شما بدکار و اوسط شما طرار و آخر شما مکار و شریف شما خوار و وضیع شما غدار است چون آن پیر هوشیار ازین سخن شِعار فراغت یافت هشام در شش تحیرت مات و متحیر بماند و ندانست تا چگونه پاسخ بیاراید مغموم و مهموم عنان عزیمت بصوب سپاه انعطاف داده با غلام خویش گفت هیچ دیدی ازاین پیر بر ما چه رسید ازین کلمات چیزی بر خاطر بسپردی تا توانی باز گفت غلام گفت سوگند با خدای ازکلمات او چنان متحیر و مدهوش گردیدم که نام خویشتن از خاطر ببردم و از آن مهملات هیچ بیاد نتوانم سپرد و مگر نخواستم تیغ برکشم و سرش برگیرم زهی کافر پیرکی و فصیح شیخکی و قبیح مردکی بود هشام گفت اگر بخلاف این مسکفی تنت را از بار سر سبک میساختم زنهار که اگر از آن سخنان چیزی بخاطرت مانده باشد با کس نگوئی که در عرصهٔ تلف اندر شوی بالجمله چون هشام بملازمان خویش پیوست گفت پیری باین شکل و شمایل بفلان موضع اندر است بشتابید و نزد منش بیاورید آن جماعت در آن بیابان بهر سوی شتابان و بجستجوی او گرایان شدند و او را نیافتند چه بعد از مراجعت هشام آن پیر را در ضمیر بگذشت که آن سوار فرمانگذار روزگار است و از پی او جمعی معجله و شتاب بخواهد فرستاد لاجرم بشتاب سحاب و گردش آفتاب از آن راه که بیرون

از معتاد بود برفت و هشام هماره از آن پس در اندیشه گرفتاری آن پیر بود و از آن تکاهل که در آن روز رفت و پیر را از دست بداد و انتقام خویش را نگرفت یکسره باندوه و افسوس میگذرانید و آن غلام حکایت کرد که از سخنان آن شیخ یک حرف از خاطرم سترده نگشته بود و آن کلمات را بتمامت از آن بیاد داشتم که سورهٔ حمد را یاد دارم لکن مصلحت چنان دیدم که در جواب هشام بدانگونه انکار نمایم و سر بسلامت برم و تا هشام زنده بود آن داستان را با هیچکس در میان نگذاشتم در کتاب بحار الانوار از حضرت باقر علیه السلام مرویست قال علیه السلام اِنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ لَمّا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ مُسِخَ وَزَغاً فَكانَ عِنْدَهُ وُلْدُهُ وَلَمْ يَدْرُوا كَيْفَ يَصْنَعُونَ وَذَهَبَ ثُمَّ فَقَدُوهُ فَاَجْمَعُوا عَلى اَنْ اَخَذُوا جِذْعاً فَصَنَعُوهُ كَهَيْئَةِ رَجُلٍ فَفَعَلُوا ذلِكَ وَاَلْبَسُوا الْجِذْعَ ثُمَّ كَفَّنُوهُ فِي الْاَكْفانِ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ اَحَدٌ مِنَ النّاسِ اِلّا وُلْدُهُ وَاَنَا یعنی چون عبد الملک را مرگ دچار شد بصورت وزغی مسخ گردید و ان هنگام فرزندانش بر بالینش حضور داشتند چون اینحال بدیدند ندانستند چکار کنند و آن وزغ برفت و او را نیافتند پس چنان رای زدند که شاخ درخت خرمائی برگیرند و مانند مردی بسازند پس چنان کردند و جامه اش بپوشانیدند و در کفنی چندش کفن کردند بر اینحال جز فرزندان عبد الملک و من هیچیک از کسان او و مردمان آگاهی ندارند و دیگر در کتاب مسطور از بکر بن صالح مذکور است که عبد الله بن المبارک بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه آمد و عرض کرد مرا از پدران تو فتح روایت کرده اند که هر فتحی که بضلال باشد مخصوص بامام است یعنی غنایم آن بامام اختصاص دارد فرمود بلی عبد الله عرض کرد فدای تو شوم همانا اینجاعت مرا از پاره فتوحی که بضلال شده بیاوردند و من بسببی از اسباب خود را از چنگ آنانکه مالک من شده بودند نجات دادم و اینک مسترقّا و مستعبدا باین حضرت شده ام فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ قَدْ قَبِلْتُ فرمود پذیرفتار شده ام و چون زمان خروج عبد الله بمکهٔ معظمه در آمد عرض کرد از آن هنگام که حج نهاده ام و تزویج کرده ام کسب از آن است که اخوان من با من عطوفت نموده اند و مرا جز آن هیچ نیست اکنون آنچه فرمان تو است با من فرمان کن فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ انْصَرِفْ اِلى بِلادِكَ وَاَنْتَ مِنْ حَجِّكَ وَتَزْوِيجِكَ وَكَسْبِكَ فِي حِلٍّ امام علیه السلام فرمود بسوی بلاد خویش باز همانا از حج و تزویج و کسب خویش در حل و گشایشی و از آن پس بعد از شش سال عبد الله بخدمت آن حضرت باز شد و از عبودیت خود که بر نفس او لازم بود مذکور نمود آنحضرت فرمود اَنْتَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللهِ تو در راه خدا آزادی عبد الله عرض کرد و در اینباب بیانی و عهدی برای من مرقوم فرمای پس مکتوب آنحضرت بدینصورت برآمد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هذا كِتابُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهاشِمِيِّ الْعَلَوِيِّ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُبارَكِ فَتاهُ اِنّي اَعْتَقْتُكَ لِوَجْهِ اللهِ وَالدّارِ الْآخِرَةِ لا رَبَّ لَكَ اِلّا اللهُ وَلَيْسَ عَلَيْكَ سَيِّدٌ وَاَنْتَ مَوْلايَ وَمَوْلى عَقِبي مِنْ بَعْدِكَ وَكُتِبَ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةَ ثَلاثَ عَشَرَةَ وَمِاَةٍ وَوَقَّعَ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِخَطِّ يَدِهِ وَخَتَمَهُ بِخاتَمِهِ یعنی این نوشتهٔ محمد بن علی هاشمی علوی است برای عبد الله بن المبارک فتی و خادم محمد بن علی همانا من ترا برای خوشنودی خدا و روز جزا و پاداش آن آزاد کردم جز پروردگار جهان ترا ربی و خداوندی نیست و برای تو سید

 و آقائی نباشد و اینک تو آزاده و آزادکرده من و اعقاب من باشی و از این پس هیچکس ترا بنده تواند بخواند و بر تو حقی ندارد و این مکتوب را در محرم الحرام سال یکصد و سیزدهم مرقوم داشت و بخط مبارک محمد بن علی نوشت و بختم مبارک مختوم فرمود

ذکر ضرب سکه اسلامی و مکالمه عبد الملک بن مروان با حضرت باقر علیه السلام در اینباب

ابو البقاء کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری در کتاب حیات الحیوان در ذیل حال عبد الملک بن مروان میگوید اول کسیکه در اسلام چهره درهم و دینار را بسکه اسلام افتخار داد عبد الملک بود و از آن پیش دنانیر را بسکه رومی و دراهم را بسکه فارسی مضروب میداشتند دمیری میگوید و مرا این سکه را سببی است و آن چنان است که من در کتاب المحاسن و المساوی تصنیف ابراهیم بن محمد بیهقی دیده ام که روزی کسائی در پیشگاه هارون الرشید درآمد و این هنگام هارون در ایوان خویش جای داشت و مالی فراوان در حضورش موجود بود و بدره چند از آن بر شکافته و بفرموده بود تا در میان خدام خاصه بخش نمایند و بدستش درهمی بود که نقش و کتابتش درخشان بود و هارون نظر در آن همیکرد و چون با من فراوان حدیث میراند فرمود هیچ میدانی اول کس که این نقش در زر و سیم سنت نهاد که بود گفتم یا سیدی عبد الملک بن مروان بود گفت چه سبب داشت گفتم ندانم گفت من این خبر با تو میگذارم همانا در مملکت روم کاغذ پارها طراز کرده بر روی امتعه و اقمشه خویش مضروب میداشتند و بیشتر مردم مصر که در آن ایام بر دین و آئین مردم روم بودند و در شمار نصاری میرفتند بطراز رومیه تطرز داشتند و طراز ایشان بر طبق عقیدت ایشان لفظ اب و ابن و روح بود و بر اینگونه در صدر اسلام نیز بپای میبردند تا کار اینکه عبد الملک بن مروان خلیفه زمان گردید و چون بکیاست و فطانت اشتهار بود یکی روز قرطاسی را بدید و بطرازش نظر کرد و فرمان داد تا بزبان عرب ترجمه کردند چون بدانست این کلمات در ممالک اسلام رایج است سخت انکار نمود و گفت همانا انکار در دین و آئین بسیار ناپسندیده و موهن است که این کلمات و این نقش در ظروف و البسه در بلاد اسلام بگردد و در ممالک اسلام با آن وسعت و کثرت اموال و عدت رجال طراز مصر و روم بهر مرز و بوم زینت هیاکل و زیور محافل باشد پس فرمان کرد تا نامه بعبد العزیز بن مروان برادر خودش که از جانب او ایالت مصر داشت برنگاشتند که این نقش و طراز و نشان را از هر چه بر آن است باطل و زایل گرداینده و در ازای آن بطراز سوره توحید و کلمه شهد الله انه لا اله الا الله مطرز و مزین دارند چنانکه اکنون بهمان طراز امتعه و اقمشه فرنگ را میاورند هیچ فزوده و ناقص نمیدارند و نیز فرامین اکیده بحکام ولایات و عمال ممالک در بطلان آن طراز و اثبات این طراز صادر شد و مقرر گشت که از آن پس نزد هر کس چنان طرازی بنگرند بضرب وجیع و حبس طویل معاقب دارند و چون این طراز جدید ثابت و مقرر و در بلاد روم و سلطان ایشان منتشر گشت و ملک روم

ترجمه آن را بدانست بروی دشوار گشت و سخت انکار نمود و بخشم و ستیز درآمد و بعبد الملک نامه کرد که این نقش و نگار
قراطیس همی از مصر و روم زینت بخش هر مرز و بوم بود و هیچکس از خلفای ماضی بابطال آن راضی نبودند اکنون تو بر خلاف روش پیشینیان بابطال آن فرمان کردی اگر آن خلفا که پیش از تو بودند و تعرض نمودند بصواب رفتند بازی تو بخطا باشی و اگر تو کار بصواب راندی ناچار ایشان بخطا رفته اند هر یک ازین دو شق را خواهی دوست میداری اختیار کن هم اکنون من هدیه که درخور مقام و منزلت تو باشد بحضرت تو تقدیم نمودم و همی خواهانم که این طراز را بهر چه علاقه داشت بحالت نخست باز گردانی تا ترا سپاس گذارم و هم بقبض این هدیه فرمان کنی و آن هدیه بسیار نفیس و پربها بود چون عبد الملک آن نامه را بخواند رسول را بیاگاهانید که این مکتوب را جوابی نشاید و هم آنچه هدیه آورده بودند باز گردانید چون رسول بخدمت قیصر روم باز گشت و داستان خویش را باز گذاشت ملک روم آن هدیه را دو چندان ساخت و دیگرباره رسول را بدرگاه عبد الملک باز فرستاد و گفت گمان من چنان افتاد که این هدیه را اندک شمردی ازین روی نپذیرفتی و کتاب مرا پاسخ نراندی اینک هدیه را مضاعف ساختم و از تو خواستارم که خاطر مرا شادی بخشی و رنجیده نداری و این نگار و نشان را بصورت نخست باز گردانی عبد الملک نامه ملک روم را بخواند و همچنان پاسخ نراند و هدیه را باز پس فرستاد قیصر بیشتر برآشفت و دیگرباره بدرگاه عبد الملک رسولی بفرستاد و پیام و مکتوب کرد که پاسخهای مکتوب مرا باز ده و گفت همانا مکاتیب و هدایای مرا سبک شمردی و حاجت مرا بجای نگذاشتی و من چنان همی دانستم که آن هدیه را اندک شمردی لاجرم در کرت ثانی مضاعف کردم و تو بر روش نخست رفتی و هدیه را باز فرستادی اکنون آن هدیه و تحف را سه برابر نخست کردم و بحضرت مسیح علیه السلام سوگند یاد میکنم که بباید فرمان کنی تا طراز را بصورت نخست آغاز نمایند و تو میدانی این طراز و نقوش از مملکت روم بهر شهر و دیار میرود اگر جواب بکام من ندهی و چنانکه میخواهم نکنی فرمان میکنم تا در تمام بلاد و امصار مملکت من دشنام پیغمبر ترا بر درهم و دینار نقش کنند اکنون بنگر تا محبوب و مطلوب تو چیست چون عبد الملک این مکتوب را بدید جهان بروی تنگ شد و کار بر او دشوار گشت و گفت همانا مشئوم ترین مولودی در اسلام منم که اسباب جنایت و آزار رسول پروردگار باشم و آثار این کار در تمامت بلاد و امصار عرب در صفحه روزگار بماند و بنام من مخلد گردد پس دانایان اهل اسلام را فراهم ساخت و با ایشان بمشورت سخن کرد و از هیچیک رای و اندیشه بصواب نیافت از میانه روح بن زنباع با عبد الملک گفت یا امیر المؤمنین تو چاره این کار و مخرج ازین تنگنای را میدانی لکن بعمد فرو میگذاری عبد الملک گفت ویحک آن راه چیست گفت حل این مشکل را از حضرت باقر علیه السلام که در خاندان نبوت پرورش یافته عبد الملک گفت براستی گفتی لکن من بغفلت بودم پس بعامل مدینه مکتوب کرد که حضرت باقر صلوات الله علیه را با تشریف لایق و توقیر بسزا بجانب من فرست یکصد هزار درهم در تجهیز سفر آن حضرت بکار بر و سیصد هزار درهم برای نفقه عیال آنحضرت تقدیم کن و آنحضرت و اصحاب ایشان را با وسعت معیشت و راحت روانه کن آنگاه

فرمان کرد

آنگاه فرمان کرد تا رسول ملک روم در پیشگاهش بماند تا آنحضرت قدوم شریف ارزانی دارد و چون حضرت باقر العلوم بدمشق رسید عبد الملک آن داستان را از آغاز تا انجام بخدمتش معروض داشت فقال علیه السّلام لا یعظم هذا علیک فانّه لیس بشیء من جهتین احدهما انّ الله عزّ وجلّ لم یکن لیطلق ما تهدّدک به صاحب الرّوم فی رسول الله صلّی الله علیه و آله والاخری وجود الحیلة فیه قال وما هی قال تدعو فی هذه السّاعة بصنّاع فیضربون بین یدیک سککاً للدّراهم والدّنانیر وتجعل النّقش علیهما سورة التّوحید وذکر رسول الله صلّی الله علیه و آله احدهما فی وجه الدّرهم والدّینار والآخر فی الوجه الثّانی وتجعل فی مدار الدّرهم والدّینار ذکر البلد الّذی یضرب فیه والسّنة الّتی یضرب فیها تلک الدّراهم والدّنانیر وتعمد الی وزن ثلاثین درهماً من الاصناف الثّلاثة الّتی العشرة منها وزن عشرة مثاقیل وعشرة منها وزن ستّة مثاقیل وعشرة منها وزن خمسة مثاقیل فتکون اوزانها جمیعاً احداً وعشرین مثقالاً فتجزّءها من الثّلاثین فتصیر العدّة من الجمیع وزن سبعة مثاقیل حضرت باقر صلوات الله علیه با عبد الملک بن مروان فرمود این کار را چندان برخویشتن دشوار مدار چه از دو جهت شمرده نیست نخست آنکه یزدان عزّ وجلّ ملک روم را بر آن اندیشه ناصواب مسلّط و مختار نمیدارد تا در حضرت رسول خدای صلّی الله علیه و آله بدانگونه جسارت مبادرت جوید وجه دوم آن است که راه چاره و تدبیر در آن موجود است عبد الملک عرض کرد آن تدبیر چیست فرمود هم در این ساعت ضرّابان و عملهٔ این کار را احضار کن تا در حضور تو دراهم و دنانیر بسکّه آورند و بر یکروی آن سورهٔ مبارکهٔ توحید و بر روی دیگر شهادت حضرت رسول خدا را مقرّر دار و بر دور دراهم و دنانیر که نام دار الضّرب و سال ضرب را بنگارند و در اوزان آن از اینگونه ما خذ بگیر با اینکه از اصناف ثلاثه که در آن ایّام معمول بود و بوزن مختلف زده میشد یک قسم این بود که ده عدد سی ده مثقال بود و آن درهم رایج است و صنف دوم ده عددش شش مثقال و صنف سوم از دراهم رایجه ده عددش پنج مثقال چون از این سه وزن سی عدد را اخذ میکردند بجمله بیست و یک مثقال میشد و چون این بیست و یک مثقال را بر سه قسمت کنی هر یک ثلث بحسب تقسیم هفت مثقال میشود و باید بفرمائی تا قالبهای ضرب از قاروره بریزند که در وزن زیاده و نقصان نشود پس دراهم را بوزن ده مثقال و دنانیر را بوزن هفت مثقال سکّه میزنی و در آنوقت دراهم کسرویّه دایر بود که امروز بغلیه گویند چه رأس البغل در زمان اسلام برای عمر بن خطّاب بسکّه کسرویّه مضروب داشت و بر روی آن صورت پادشاه و در زیر کرسی بخطّ فارسی مکتوب بود نوش خور و هر درهمی از دراهم کسرویّه پیش از اسلام یکمثقال بود و آن دراهمی که ده عدد آن شش مثقال و ده عددش پنج مثقال بود سمریّه خفاف و ثقال نام داشت و نقش فارسی منقوش بود بالجمله عبد الملک بدستور العمل آنحضرت فرمان کرد و عملهٔ مسکوکات را حاضر ساخته از آن تاریخ که سال هفتاد و ششم بود در اسلام دینار و درهم مسکوک شد و نیز باشارهٔ آنحضرت بتمامت عمّال ممالک فرمان صادر کرد که از آن بعد آن دراهم و دنانیر رایج و با آن مسکوک

اسلامی معامله نمایند و هر کس از این فرمان تقاعد ورزد و سیاست بیند و هر کس مسکوکات خارجیّه دارد بسکّهٔ اسلامی تبدیل نماید و چون عبد الملک این کارها را بانجام رسانید رسول ملک روم را با سکّهٔ جدیده باز فرستاد و نوشت که خدای عزّ وجلّ تو را از اقدام بآنچه اراده کرده بودی باز میدارد و من بتمامت عمّال بلاد چنین و چنان و ابطال سکّه و طراز روم فرمان کردم چون این خبر بملک روم پیوست پاره از مقرّبان حضرت عرض کردند آنچه ملک عرب را بدان تهدید میکردی بپایان رسان گفت من آن هنگام همی خواستم او را بآن مطلب بخشم آورم چه تا آن هنگام سکّه ها و طرازها همه رومی بود امّا اکنون این کار نکنم چه از این پس اهل اسلام باین سکّه و طراز معامله نخواهند کرد و کرداری بیحاصل خواهد بود مع الحدیث عبد الملک باشارت آنحضرت از آن بلیّت برست و آنچه آنحضرت فرمود تا کنون ثابت بماند و چون هارون الرّشید از این داستان بپرداخت آن درهم را بپاره از خدام عطا کرد و برای آنکه این سکّه در دست کفّار و اشخاص نجس العین می افتد و با آیهٔ شریفه لا یمسّه الّا المطهّرون درست نمیآید حضرت باقر سلام الله علیه بفرمود تا کلمهٔ قل هو را از سورهٔ مبارکهٔ توحید در نقوش دینار و درهم حذف نمایند تا آن سورهٔ مبارکه از مصداق قرآن بودن خارج باشد و این عیب وارد نیاید معلوم باد که ابن اثیر در کامل التّاریخ در وقایع سال هفتاد و ششم بضرب دینار و درهم اشارت کرده تفصیلی مرقوم داشته و با آنچه در اینجا مسطور گردید یکسان نیست محض اطلاع مطالعه کنندگان اشارت شد و ابتدای سکّهٔ دینار و درهم در سال نهم خلافت عمر بن الخطّاب مطابق بیست و یکم هجری روی داد بر یکپاره کلمهٔ طیّبهٔ لا اله الّا الله و بر چهرهٔ پاره لفظ الحمد لله منقوش نمودند و نیز مکشوف باد که حضرت باقر صلوات الله علیه در سال هفتاد و ششم هنوز بیست سال از زمان سعادت اقترانش بپای نرفته توانند بود که عبد الملک بن مروان حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را طلبیده باشد و آنحضرت چون دائماً بعبادت مشغول و بانزوا میسگذرانیدند فرزند برومندش باقر صلوات الله علیهما را بجای خود بدمشق فرستاده باشند و این نیز خالی از تأمّل و تعقّل و بر متأمّل پوشیده نخواهد بود و آنچه ابن اثیر رقم کرده موید همین است

ولایت مروان بن محمد در ارمینیه و آذربایجان ۱۱۴

ذکر وقایع سال یکصد و چهاردهم هجری نبوی صلّی الله علیه و آله و ولایت مروان بن محمّد در مملکت ارمینیه و آذربایجان

در اینسال هشام بن عبد الملک پسر عمّش مروان بن محمّد بن مروان را در مملکت جزیره و آذربایجان و ارمینیه ولایت داد و سبب این بود که مروان بن محمّد در لشکرگاه مسلمة بن عبد الملک گاهیکه با مردم خزر حرب میکردند و روزی در ارمینیه بود چون مسلمه معاودت نمود مروان به پیشگاه هشام راه گرفت و بدون اینکه هشام از ورود او آگاهی داشته باشد بخدمت هشام بار جست هشام از سبب قدومش پرسیدن گرفت گفت در و نم از غم و اندوه آکنده گردیده و هیچکس را نیافتم که آنرا حمل کند و بعرض رساند مگر خودم هشام گفت کیفیّت چیست مروان عرض کرد در آمدن مردم خزر

 بشهرهای اسلام و کشتن سرداری چون جراح و دیگران از مسلمانان وهنی بزرگ در ارکان اسلام درافکند
و امیرالمؤمنین چنان بصواب شمرد که برادر خود مسلمة بن عبدالملک را بقلع و قمع و تادیب و تبعید ایشان مامور فرماید
سوگند باخدای تعالی مسلمة جز بادفع بلاد خزر راه نسپرد و از آن پس چون کثرت سپاه اسلام را بدید در شگفت ماند و بمردم
خزر مکتوب کرد که با ایشان محاربت خواهد کرد و سه ماه برانحال بماند و آن جماعت بر احتشاد و اعتضاد و استعداد
بیفزودند و چون بزمین ایشان برف کاری نساخت و غبار آن ننگ و عار را برنتافت و جز سلامت خویش رشته
تدبیر و اندیشه نبافت و این وهن و ضعف و ذلت را بر مسلمانان باقی بداشت هم اکنون ملتمس و استدعا چنان است
که مرا رخصت دهی تا بروم و با آن جماعت جنگ درافکنم و جنگ دراندازم و غبار این عار را از چهره مسلمانان برگیرم
و انتقام از دشمن ناپجام برکشم هشام گفت ترا رخصت دادم عرض کرد ببایست یکصد و بیست هزار مرد نبرد مرا مدد
فرمائی گفت چنان کردم گفت از افراد ایشان این امر را پوشیده داری هشام فرمود چنین کنم و ترا در ارمنیه امارت
دادم پس مروان بن محمد با هشام وداع کرده با امارت و حکومت ارمنیه روی براه نهاد و از آنسوی بفرمان هشام
لشکرهای بزرگ از شام و عراق و جزیره بجانب او روی آوردند چندانکه یکصد و بیست هزار تن مردم کارزار در حدمتش
انجمن شدند و مروان با مردمان گفت بحرب مردم لان آهنگ بلاد ایشان عزیمت بر بسته ام و بملک خزر
پیام کرد و از وی در طلب مهادنه و صلح برآمد ملک خزر مسئول او را باجابت مقبول داشت و رسولی برای
تقریر صلح بفرستاد مروان بن محمد فرستاده ملک خزر را نزد خویش بداشت تا از تجهیز لشکر و آنچه مقصود داشت
فراغت یافت آنگاه از روی درشتی و سختی سخن آغاز کرد و بجنگ و قتال تکلم نمود و بحرب و مقاتلت دعوت
فرمود و آن رسول را با آن پیام بجانب ملک خزر گسیل ساخت و کسی را با او همعنان داشت که از طریقی دورتر
رهسپر شود و خود براهی که نزدیکترین طرق بود روی نهاد و رسول بخدمت سلطان ترکستان نرسید مگر وقتی مروان
و آن سپاه گران بآن سامان فرارسیدند رسول آن داستان را بعرض رسانید و از احتشاد و استعداد و ساختگی
و پرداختگی مروان و آن لشکر بی پایان باز نمود ملک خزر با بزرگان درگاه و اعیان پیشگاه سخن بشور درافکند
گفتند مروان ترا بفریفت و بشهر و دیار تو بیرون از آگاهی تو درآمد اکنون اگر در این مکان بامید فراهم گشتن
سپاهی گران نشینی جز بدتلی دراز حاصل نشود و مروان مقصود خویش را از تو دریابد ملک خزر رای ایشان را بصواب
شمرد و بدانسوی که ایشان رای زدند راه سپرد مروان بدون مانع و دافع بشهر و دیار ایشان درآمد و بهر کجا
خواست برفت و خراب کرد و غنیمت برد و اسیر گرفت تا بپایان بلاد ایشان درآمد و روزی چند در آن بلاد
و دیار اقامت کرد تا تمامت ایشان را خوار و زار و دشمن بکام ساخت و در بلاد ملک السریر درآمد و مردمش را
پای کوب رنج و قتال بساخت و قلعه چند برگشود و ملک فرمانش را مطیع و منقاد گردید و مصالحه نمود و
مال المصالحه را یکهزار و پانصد تن غلام و پانصد جاریه سیاه گیسو و یکصد هزار مد گندم که بباب الابواب
حمل نماید مقرر داد و نیز مروان با اهل تومان بیکصد تن جاریه نوجوان و بیست هزار مد گندم مصالحت نمود

آنگاه بزمین زرکیران درآمد و بافرمانگذار آن سامان نیز تقریر مصالحت داد و از آن پس بزمین خمرین شد و خمرین از مصالحت
روی برتافت لاجرم مروان ایشان را بحصار درافکند و دژ ایشان را برگشود و از آنجا بجانب سغدان گرفت و از در
صلح مفتوح ساخت و بر طبرشانشاه ده هزار مد گندم موظف و مقرر ساخت که بباب الابواب حمل کنند آنگاه بر قلعه
صاحب لکز نزول نمود و صاحب لکز از اداء وظیفه امتناع ورزیده بود و ملک لکز بیرون شد تا بخدمت ملک خزر
پیوندد مردی شبان که او را بشناخته نیز داشت تیری بدو افکنده او را بکشت ناچار مردم لکز با مروان صلح نمودند
و مروان عاملی از جانب خود بر ایشان برگماشت و روی بشروان نهاد و شروان در کنار بحر بود مردم شروان
در خدمت مروان جانب طاعت و انقیاد سپردند آنگاه مروان بسوی دودانیه شد و با ایشان جنگ درافکند
و معاودت کرد

ذکر پاره حوادث و سوانح سال یکصد و چهاردهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در اینسال معویة بن هشام با مردم طایفه یسری جنگ درافکند و تا بروی اقرن بتاخت و مردمش را برنج و خسران
درانداخت و عبدالله بطال با قسطنطین برابر شدند و از این روی جمعی کثیر حاضر بودند و بطال آنجماعت را بهزیمت
براند و هم در اینسال سلیمان بن هشام با مردم صایفه یمنی غزو نمود و تا شهر قیساریه را درسپرد و نیز در اینسال هشام بن
عبدالملک ابراهیم بن هشام مخزومی را از امارت مدینه طیبه باز کرد و خالد بن عبدالملک بن الحرث بن الحکم را
در شهر ربیع الاول بجای او نصب کرد و مدت امارت ابراهیم در مدینه هشت سال بود و نیز ابراهیم را از حکومت
مکه معظمه و طائف باز کرد و محمد بن هشام مخزومی را نصب نمود و بعضی گفته اند که محمد در سال یکصد و سیزدهم
ولایت یافت و چون ابراهیم معزول شد محمد را بجای او مقرر داشتند و هم در اینسال شهر واسط را بلای طاعون
درسپرد و در اینسال مسلمة بن عبدالملک بعد از هزیمت خان ترکستان بترکستان روی نهاد و کار آن سامان را
محکم و استوار و باب الابواب را بنا نهاد و در اینسال خالد بن عبدالملک بن الحرث و بقولی محمد بن هشام مردمان را
حج اسلام بگذاشت و عمال ولایات و حکام ممالک همان کسان بودند که در سال ماضی حکم میراندند جز اینکه
در مدینه طیبه خالد بن عبدالملک و در مکه و طائف محمد بن هشام و در ارمنیه و آذربایجان مروان بن محمد امارت
و ایالت داشتند و در اینسال حکم بن عتیبة بن النهاس مکنی بابی محمد که مولای زنی از طایفه کنده بود درخت
بدیگر جهان کشید تولدش در سال پنجاهم هجری بود و نیز در اینسال ابوسهل عبدالله بن بریدة بن الحصیب الاسلمی
که در مرو قضاوت و از عایشه روایت میراند بدیگر سرای روی نهاد تولدش در سال سیم خلافت عمر بن
الخطاب بود و در اینسال بروایت یافعی ابومحمد علی بن عبدالله بن عباس جد سفاح و منصور و وهب منبه
که بجال هرد و اشارت شد وفات کردند

فوت عطاء بن ابی رباح
۱۱۴

ذکر احوال ابی محمد عطاء بن ابی رباح مکی فقیه حجاز و وفات او

در امثال ابو محمد عطاء بن ابی رباح و قیل اسلم بن صفوان مولی بنی فهر یا جمح المکی و بقولی مولای ابی میسرة الفهری از مردم یمن بود و در مکه معظمه برای تجارت جل اقامت کشید و مولدش در جند بفتح جیم که شهری مشهور است در یمن روی داد وی از اجلاء فقهاء و تابعین مکه و زهاد آنجا است از عایشه و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و ابن زبیر و جمعی کثیر از صحابه استماع داشت و عمرو بن دینار و زهری و قتاده و مالک بن دینار و اعمش و اوزاعی و گروهی بسیار از وی روایت نمودند و فتوی مکه در زمان او و مجاهد با ایشان پایان میگرفت قتاده میگوید در مناسک حج داناترین مردمان عطاء بن ابی رباح است در تاریخ ابن خلکان و وافی مسطور است که عطاء وطی جواری را باجازت ارباب ایشان مباح میدانست و چون جمعی بضیافت طلبیدی از جواری خویش برای میهمانان تقدیم کردی لکن ابن خلکان میگوید اگرچه مباح میدانست اما از غیرت و مروت دور است که خود مرتکب گردد و او را چهره سیاه و موئی پیچیده و بینی پهن و دستی شل و پائی اعرج بود و از آن پس نابینا شد سلیمان بن رفیع گوید در مسجد الحرام درآمدم و مردمان را در پیرامون مردی انجمن دیدم بدانسوی روی نهادم و عطاء بن ابی رباح را مانند کلاغی سیاه نشسته دیدم از وکیع حکایت کرده اند که ابو حنیفه نعمان بن ثابت با من گفت در مکه معظمه در پنج باب از مناسک حج خطا کردم و حجامی با من بیاموخت و این داستان چنان بود که خواستم موی از سر بسترم حجام گفت تو مردی اعرابی هستی گفتم آری و از نخست بدو گفته بودم اجرت تو برای تراشیدن موی از سر من چیست گفت در مناسک شرط نمی کنند فرو نشین پس منحرف از قبله نشستم گفت روی بجانب قبله کن و همی خواستم سرم را از جانب ایسر بستره گفت طرف راست رایش دار آنگاه شروع بتراشیدن موی کرد و من خاموش بودم گفت تکبیر گوی و من تکبیر همی گفتم تا بپای خاستم تا بروم گفت بکجا میشوی گفتم ببار و بنه خویش می شوم گفت دو رکعت نماز بگذار آنگاه بهر کجا خواهی برو با خود گفتم این علم و دانش در خور حجامی نیست و با او گفتم اینجمله که با من امر کردی از کجا حاصل کردی گفت عطاء بن ابی رباح را دیدم چنین میکرد سلیمان بن عبدالملک روزی با فرزندان خود می گفت هرچند توانید در کسب علم بکوشید و این شرف از دست مگذارید بوکه با غدا هرگز آن خفت و ذلتی که مرا در حضور این سیاه یعنی عطاء روی داد فراموش نمیشود و در سال وفات او اختلاف کرده اند پاره در سال یکصد و پانزدهم نیز نگاشته اند و در آنوقت هشتاد و هشت سال از عمرش بپای رفته بود ابن ابی لیلی میگوید عطاء بن ابی رباح هفتاد حج بگذاشت و یکصد سال عمر کرد شرح حال او در ذیل مجلدات مشکوة الادب مسطور است و در این کتاب نیز گاهی اشارت یافته است

ذکر بعضی کلمات و اخبار حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در مراتب و فواید علم و عالم و معلم و تعلم مأثور و مسطور است

۱۹۵ در جلد اول کتاب بحار الانوار از فضیل مسطور است که در خدمت حضرت باقر صلوات الله از معنی آیه شریفه وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی هر کس نفسی را زنده بدارد چنان است که جمله مردمان را زنده کرده باشد سؤال کردم قَالَ مَنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ فرمود هر کس نفسی را از بلای سوختن و غرق شدن نگاهداری فرماید عرض کردم اگر کسی بیرون بیاورد او را از گمراهی بهدایت و رستگاری چگونه است فرمود ذَلِكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ یعنی تفسیر و تأویل بزرگ این آیه شریفه این است و از این کلام معجز نظام چنان مستفاد میشود که حیات جاوید و احیای حقیقی نفوس هدایت یافتن بصراط مستقیم است و هادی خیر عالم تواند بود و نیز در کتاب مزبور از ابو جعفر سلام الله علیه مسطور است مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى كَانَ لَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ أُولَئِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ لَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ أُولَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ هر کس بابی از هدایت را بمردمان تعلیم نماید اجر و مزد آنانکه بآن علم عمل نمایند او راست و هیچ از اجر و مزد آنکسان نیز کاسته نمیشود و هر کس تعلیم نماید بابی از ضلالت و گمراهی را وزر و وبال آنکسان که بآن علم عمل نمایند او را باشد و هیچ از اوزار و آثامی که بر آنجماعت وارد است کاسته نمی گردد یعنی بهره عالم در هرچه تعلیم نماید با متعلمین برابر است و نیز در آن کتاب از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در معنی و تفسیر آیه شریفه مذکوره مسطور است که فرمود لَمْ يَقْتُلْهَا أَوْ أَنْجَاهَا مِنْ غَرَقٍ أَوْ حَرَقٍ وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ يُخْرِجُهَا مِنْ ضَلَالَةٍ إِلَى هُدًى کنایت از اینکه احیای حقیقی و زنده داشتن همیشگی نفس آنست که از ضلالتش بهدایت درآورند و هم در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در معنی آیه شریفه مذکوره مرویست که فرمود مَنْ أَخْرَجَهَا مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ یعنی زنده کردن نفس اخراج او از کفر بایمان است و هم در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است قَالَ لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوِ اسْتَطَاعُوا أَنْ يُحِبُّونَا لَأَحَبُّونَا میفرماید با مردمان برای دوست بودن ایشان و محبت یافتن ایشان با ما مخاصمت و مناظرت بجوئید چه اگر ایشان استطاعت داشته باشند که ما را دوست بدارند دوست میداشتند علامه مجلسی علیه الرحمه میفرماید شاید مراد آن حضرت نهی فرمودن از مجادله و مخاصمه با مخالفین باشد کاینگونه از مکالمه و اتیان براهین اثری در نفوس خبیثه ایشان راه نکند و در راهنمائی ایشان سودی نرسد و این مطلب را تعلیل فرموده است باینکه این جماعت بسبب سوء اختیار خودشان چنان از راه حق و حق دور افتاده اند که قبول حق را سخت و دشوار میشمارند چنانکه گوئی استطاعت قبول حق ندارند یا اینکه بسبب سوء اختیار که بنموده اند از پذیرفتن حق و راه حق بی استطاعت شده اند راقم حروف گوید خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه میفرماید

نطفه پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

و نیز در کتاب مسطور از حضرت ابی جعفر منظور است قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ إِلَّا شَيْءٌ أَخَذُوهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِحَقٍّ وَعَدْلٍ وَصَوَابٍ إِلَّا مِفْتَاحُ

ذٰلِكَ الْقَضاءِ وَ بابُهُ وَ اَوَّلُهُ وَ سَبَبُهُ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فَاِذَا اشْتَبَهَتْ 196
عَلَیْهِمُ الْاُمُورُ کانَ الْخَطاءُ مِنْ قِبَلِهِمْ اِذَا اَخْطَاُوا وَ الصَّوابُ مِنْ قِبَلِ عَلِیِّ بْنِ اَبی
طالِبٍ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ میفرماید آنچه حق و صواب و سخن بحق و راه بصواب است بجمله از چشمه سارهای بحار علوم
و ینابیع عام حکم و فنون ما آل البیت ماخوذ است هر نقش بدیع که آید پیش جز مبدع او در او نیندیش و هیچکس از
مردمان حکومتی بحق و عدل و صواب نرانند چرا که کلید آن قضاوت و باب آن و اول آن و سبب آن حضرت
علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است و در هر کاری که مردمان بشبهت روند و بآن علت بخطا کار کنند آن خطا از
جانب ایشان است و صواب از جانب علی بن ابیطالب سلام علیه است و در حقیقت این کلام مبارک راجع باین
کلام معجز نظام است اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ و دیگر در کتاب مسطور از زرارة مروی است که
گفت در حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم مردی از اهل کوفه با من گفت از این کلام امیر المؤمنین علیه السلام
سَلُونی عَمّا شِئْتُمْ وَ لا تَسْئَلُونی عَنْ شَیْءٍ اِلّا اَنْبَأْتُکُمْ بِهِ بپرسید از من از آنچه خواهید و پرسش نخواهید کرد
از من چیزی را جز آنکه شما را از آن خبر میکنم از این حضرت سؤال کن زرارة میگوید سؤال نمودم فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ
اِنَّهُ لَیْسَ اَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَیْءٍ اِلّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ فَلْیَذْهَبِ النّاسُ حَیْثُ
شاؤُا فَوَاللّٰهِ لَیَأْتِیَنَّ الْاَمْرُ اِلیٰ هٰهُنا وَ اَشارَ بِیَدِهِ اِلیٰ صَدْرِهِ فرمود دانش هیچ چیز نزد
هیچکس نیست جز اینکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمده پس مردمان بهر سوی که میخواهند بروند
و گرایان کردند سوگند با خدای آن امر باینجا راجع است و با دست مبارک بسینه مبارکش اشارت کرد کنایت
از اینکه اسرار الهی و علوم نامتناهی در حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین موجود است
و جمله مردمان باید از حضرت ایشان بهره یاب و بسعادت هر دو جهان کامیاب شوند و دیگران بی بهره اند از جرعه
کاس الیقین پس بهر کجا شوند حاصل نیابند و بخیر دنیا و عقبی واصل نشوند و در تیه ضلالت و بادیه جهالت غافل
و جاهل باشند و از حلیه صلاح و صواب و علوم معاش و معاد عاطل گردند و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم
مسطور است که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود اِنَّهُ لَیْسَ عِنْدَ اَحَدٍ مِنْ حَقٍّ وَ لا صَوابٍ وَ لَیْسَ
اَحَدٌ مِنَ النّاسِ یَقْضی بِقَضاءٍ یُصیبُ فیهِ الْحَقَّ اِلّا مِفْتاحُهُ عَلِیٌّ فَاِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْاُمُورُ کانَ الْخَطاءُ
مِنْ قِبَلِهِمْ وَ الصَّوابُ مِنْ قِبَلِهِ او کما قال یعنی چنانکه در حدیث مذکور فرمود مِنْ قِبَلِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ و هم بروایت محمد بن
محمد بن مسلم از آنحضرت مسطور است که میفرمود اَما اِنَّهُ لَیْسَ عِنْدَ اَحَدٍ عِلْمٌ وَ لا حَقٌّ وَ لا فُتْیا اِلّا شَیْءٌ
اَخَذَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ وَ عَنّا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ ما مِنْ قَضاءٍ یُقْضیٰ بِهِ بِحَقٍّ وَ صَوابٍ اِلّا بَدْءُ ذٰلِكَ وَ مِفْتاحُهُ
وَ سَبَبُهُ وَ عِلْمُهُ مِنْ عَلِیٍّ وَ مِنّا فَاِذَا اخْتَلَفَ عَلَیْهِمْ اَمْرُهُمْ قاسُوا وَ عَمِلُوا بِالرَّأْیِ وَ کانَ الْخَطاءُ مِنْ
قِبَلِهِمْ اِذا قاسُوا وَ کانَ الصَّوابُ اِذَا اتَّبَعُوا الْآثارَ مِنْ قِبَلِ عَلِیٍّ مقصود آن است که چون بسبب نفاق و شقاق در میان
امت کار با ختلاف آراء افتد و علم صریح را بگذارند و آنچه از معادن علم رسیده است زمین بگذارند و از عالم حقیقی

استنباط نکنند ناچار در قضا و فتاوی و احکام بقیاس پردازند و بآراء ناقصه و عقاید باطله خویش کار کنند و بخطا 197
و زلل دچار گردند و در عاقبت بوخامت و ندامت گرفتار شوند پس باید از طریق امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین
فرا گیرند تا بخطا و کردار ناروا ماخوذ نیابند و نیز در کتاب مسطور از جابر از ابی جعفر باقر سلام الله علیه ماثور است اِنّا اَهْلُ
بَیْتٍ مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ عَلِمْنا وَ مِنْ حُکْمِهِ اَخَذْنا وَ مِنْ قَوْلِ الصّادِقِ سَمِعْنا فَاِنْ تَتَّبِعُونا تَهْتَدُوا یعنی ما مردم
آن خانواده ایم که از علوم جلیله خاصه الهی عالم هستیم و از حکمتهای بی پایان خدائی فرا گرفته ایم و از قول پیغمبر
صادق شنیده ایم پس اگر در آنچه فرمائیم ما را متابعت کنید هدایت یابید و نیز از ابو مریم مرویست که حضرت ابی جعفر
سلام الله علیه با سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود شَرِّقا وَ غَرِّبا لَنْ تَجِدا عِلْماً صَحیحاً اِلّا شَیْئاً یَخْرُجُ
مِنْ عِنْدِنا اَهْلَ الْبَیْتِ یعنی در جمله جهان علمی صحیح المأخذ و کامل الارکان و شامل العنوان نیابید مگر آنچه
از ینابیع بحار علوم ما اهل البیت بر حسب اقتضای زمان و حفظ مراتب معاش و معاد جهانیان تراوش کرده باشد
و دیگر در کتاب مسطور از ابوحمزه ثمالی مذکور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از معنی قول خدای عز و جل
وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللّٰهِ کیست گمراه تر از آن کسی که متابعت هوای نفس خویش را
نماید بدون اینکه از جانب خداوندش هدایت و هادی باشد سؤال کردم قالَ یَعْنی اللّٰهُ بِها مَنِ اتَّخَذَ
دینَهُ رَأْیَهُ مِنْ غَیْرِ اِمامٍ مِنْ اَئِمَّةِ الْهُدیٰ یعنی مقصود آن کسی است که برای و اندیشه باطل خود دین و آئین
اختیار نماید و از ائمه هدی سلام الله علیهم فرا نگیرد و نیز در کتاب مسطور از جابر جعفی ماثور است که از حضرت
ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّ لَنا اَوْعِیَةً نَمْلَؤُها عِلْماً وَ حُکْماً وَ لَیْسَتْ لَها بِاَهْلٍ فَما
نَمْلَؤُها اِلّا لِتُنْقَلَ اِلیٰ شیعَتِنا فَانْظُرُوا اِلیٰ ما فِی الْاَوْعِیَةِ فَخُذُوها ثُمَّ صَفُّوها مِنَ
الْکُدُورَةِ تَأْخُذُونَها بَیْضاءَ نَقِیَّةً صافِیَةً وَ اِیّاکُمْ وَ الْاَوْعِیَةَ فَاِنَّها وِعاءُ سَوْءٍ یعنی ما را اوعیه
و ظروف است که از علم و حکمت مملو و آکنده ساخته ایم لکن آن ظروف بجمله اهلیت آن ندارند و ما این ظروف را
پر ساخته ایم مگر اینکه بشیعیان و پیروان خویش منتقل داریم پس شما نگران آنچه مظروف است باشید و آنجمله را
برگیرید و از آلایش آن ظروف پاک و صافی گردانید تا بزلالی پاک و بیرون از کدورت و در کمال سفیدی
و پاکیزگی و صفا نایل و بهره ور گردید لکن از اوعیه و ظروف پرهیز گیرید چه وعائی نکوهیده و ظروفی ناخجسته اند
و آنجمله را باژگون و سرنگون سازید از مفاد این کلام حکمت نظام چنان مستفاد میشود که اُنْظُرُوا اِلیٰ ما
قالَ وَ لا تَنْظُرُوا اِلیٰ مَنْ قالَ علم را باید فرا گرفت و اگر حاملش صافی نباشد و بهوای نفس و رای
ناستوده خویشتن و امثال خویشتن بتعبیرات و تغییرات و تاویلات ناشایست نموده و از غبار پندارهای
ناستوار خویش در آن زلال سعادت منوال کدورتی افکنده و از زنگار آراء ناستوده خود در آن مرآت
حقایق سمات ظلمتی انداخته و از ظلمت گوهر ناستوده جهالت و غوایت خویشتن سوادی ناخجسته نهاده در آن
گوهر نفیس رخشنده عارض نموده باشد بصیقل صفای تشیع و ایمان و زلال تجارب و اسلام پاک و روشن دارند

و آن گوهرها از دهن سگ برگیرید و بزلال مودت و بینش بشوئید و آن سگ را با آخال خباثت و دنائت نگونسار
گردانید و از وی بر کنار باشید و دیگر در کتاب مسطور از حضرت باقر سلام الله علیه ماثور است
كُلَّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هٰذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ هرچه از خانواده رسالت و امامت بیرون نیامده باشد باطل است
یعنی آن علومیکه از معادن و مخازن اهل بیت اطهار نباشد باطل است یعنی آنچه دیگران با آرا و هوای نفس خویش
مموه و مشوب ساخته و دستخوش ریب و شبهت داشته باشند باطل بالعرض است و گرنه دیگران چه دارند که از خود
دارند و بالاصاله و بالذات تمامت موجودات و ممکنات بطفیل وجود این انوار مواهب آیات حلیه وجود و ترتبه
نمو یافته اند چنانکه از حدیث پیش که نیز دیگران را او حیه شمرده اند همین مطلوب و مقصود مشهود میشود و نیز
در جلد اول بحار الانوار از زید شحام مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کرد که اینکه خدای
میفرماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ یعنی باید انسان بطعام خود نگران شود طعام او چیست قَالَ عِلْمُهُ الَّذِي
يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ یعنی طعام انسان علم اوست که فرامیگیرد از آنکه فرامیگیرد مجلسی اعلی الله مقامه
میفرماید این معنی یکی از بطون آیه کریمه است و موافق این تاویل مراد از آب آن علومی است که از خدای تعالی
فایض میشود چه آن علوم سبب حیات قلوب و عمارت دلهاست و مراد بارض قلوب و ارواح خواهد بود
و مراد بآن اثمار ثمرات این علوم میباشد و دیگر در کتاب مسطور از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که فرمود قَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ لَمْ يَضُرَّكُمْ مِنْ نَتْنِ الْقَطِرَانِ إِذَا أَصَابَكُمْ
سِرَاجُهُ خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَىٰ عَمَلِهِ یعنی حضرت مسیح علیه السلام فرمود
ای گروه حواریین گند و عفونت قطران شما را زیان نمی افکند گاهیکه از فروز چراغش سودمند شوید علم را
که سراج فروزنده قلب است از هر کس توانید فرا گیرید و بکردار آن کس نگرید یعنی شما را نور و فروز چراغ
بکار است با بوی ناخوش و محل نامطلوب آن چکار است پس اگر در سینه منافقی علمی باشد فرا گیرید و آنچه بر نهج
شرع مستقیم است بکار بندید و بکردار و عمل منافق منگرید و آراء باطله اش نگروید و دیگر در کتاب
اصول کافی از مسعدة بن صدقه مرویست که حضرت امام جعفر از پدرش حضرت امام محمد باقر مرا حدیث فرمود
که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِيَاسِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي الْتِبَاسٍ
وَ مَنْ دَانَ اللّٰهَ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي ارْتِمَاسٍ هر کس خویشتن را برای قیاس ورزیدن در احکام منصوب
و آماده دارد روزگار خویش را برنج و بلیت التباس بپای برد و هر کس خدای تعالی را باراءت رای نکوهیده
خود عبادت نماید عمر خویش را بضلالت و ارتماس و وسوسه و وسواس بانجام رساند و میفرماید که ابو جعفر
علیه السلام میفرمود مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ اللّٰهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَ مَنْ دَانَ اللّٰهَ بِمَا لَا
يَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللّٰهَ حَيْثُ أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ هر کس برای ناستوار خویش مردمان را فتوی دهد خدای را
در آنچه بآن عالم نیست عبادت کرده باشد و هر کس خدای را در آنچه نمیداند و بیرون از علم بدان کار کرده

عبادت نماید همانا در احکام و اوامر و حلال و حرام خدای بسبب عدم علم خویش بمخالفت و ضدیت رفته باشد یعنی
بسا میشود که بعلت عدم علم و بصیرت در حلال خدای حکومت حرام کند و در حرام حکم حلال را جاری گرداند و نیز
در کتاب مزبور از معمر بن خلاد مسطور است که مردی از اهل فارس در حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کرد آیا شما
علم غیب آگاه میباشید فرمود قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبْسَطُ لَنَا الْعِلْمُ فَنَعْلَمُ وَ يُقْبَضُ عَنَّا فَلَا
نَعْلَمُ وَ قَالَ سِرُّ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَسَرَّهُ إِلَىٰ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَسَرَّهُ جَبْرَئِيلُ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ وَ أَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ إِلَىٰ مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ابو جعفر علیه السلام فرمود علم بر ما منبسط میشود پس میدانیم و از ما مقبوض میکرد
پس نمیدانیم و فرمود خدای تعالی علم خود و سر خود را بطور پوشیده با جبرئیل گذاشت و جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول
خدای صلی الله علیه و آله تقدیم کرد و محمد صلی الله علیه و آله با آنکس که خدای میخواست باز نمود راقم حروف میگوید
کلمات ائمه اطهار سلام الله علیهم چنانکه خود فرموده اند صعب و مستصعب است گاهی بر حسب فهم و ادراک مخاطب سخن فرمایند
شاید اگر بوجه دیگر بیان کنند او را ظرفیت آن نباشد یا بکفر و غلو او منتهی شود گاهی نظر بزیان تقیه دارند گاهی ملاحظه
نفاق و شقاق مخاطب را فرمایند و کذلک غیر ذلک و نیز چنانکه در فرقان یزدان تاویلات و تفسیرات واردات
در کلمات معجز آیات ایشان نیز وارد است و چون ریاست مطلقه با علمیت مطلقه مشروط و مربوط است و تا عالم مطلق
نباشند رئیس مطلق نشوند و نیز تا باعلی درجه کمال و اقصی مراتب تکمیل نایل نباشند پیشوای مطلق و امام بر حق نخواهند
بود ناچار این ممنوع انوار هدایت و اشعه آفتاب ولایت که آفتاب عالمتاب از تابش انوار ساطعه ایشان فروز
و مشاعل فروز بخش روزگار از نمایش آثار لامعه ایشان فروغی است و ماسوی الله تعالی از لمعات وجودات
مبارکه ایشان نمایشی است باید تمامت درجات کمال و لمعات انوار تکمیل را دارا باشند و درجات تکمیل و کمال
جز بعلم و اعلمیت نتواند بود و عدم علم و اعلمیت عین نقصان و موجب زوال مدارج کمال است و اگر مدارج کمال را
ایشان که ولی کارخانه یزدان هستند حاوی و دارا نباشند کدام کس خواهد داشت و اگر گاهی بسبب قبض علم
دچار نقصان باشند جهة تقدم و تفوق و ریاست و امارت و امامت و ولایت مطلقه چیست و آن اخبار
نه شامل اخبار ما کان و ما یکون و امثال آنست از کیست پس اگر گاهی باقتضای زمان بچنین اخبار سخن فرمایند
باید بر کلام صعب مستصعب حمل نمود و بصعوبت و تردید گرفتار نگشت و الهی چه میدانیم که مراد امام علیه السلام
از این لفظ علم که در این مقامات میفرماید کدام علم است لا یعلمه الا الله و الراسخون فی العلم سعدی از آنجا
که فهم اوست سخن گفت ورنه خیالات و وهم کی رسد آنجا و نیز در اصول کافی از ابو بصیر از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مسطور است قَالَ إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ
وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ فرمود خدای عز و جل را
دو گونه علم است یک علم مخصوص بذات مقدس والا صفات اوست و جز او هیچکس دارا و دانای آن نیست
و علم دیگر است که فرشتگان و فرستادگان خود را بآن دانا فرموده است و آنچه را بملائکه و پیغمبران خود

تعلیم کرده است ما بدان آگاهیم معلوم باد که از این کلمه فخیمه معظمه مشهود میگردد که ائمه علیهم السلام در این علم بر تمامت ملائکه همسران جز حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله سبقت دارند چه میفرماید ما میدانیم آن علم را که خدای تعالی بملائکه و رسل خود بیاموخته است و گرنه میفرمود آنچه با ایشان تعلیم فرموده است بما نیز تعلیم فرموده و نیز لطیفهٔ دیگر در این کلام معجز نظام مندرج است که عبارت از اخبار بآن علم دیگر حضرت پروردگار است که این آگاهی از چه راه است و جز مردم دقیقه یاب آگاه از چنین مسائل دقیقه فیض یاب نتوانند بود و در چنین مراتب خطرناک سخن نتوان راند که بخطر نزدیک و طریقی سخت باریک است خدا میداند و آنچه که رفته است و ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام و تحقیق در لولا محو الله ما یثبت باین مطلب اشارتی کافی کردید و نیز در کتاب مسطور از سدیر صیرفی ماثور است که گفت از حمران بن اعین شنیدم که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این قول خدای تعالی بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ پرسش نمود فرمود اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اِبْتَدَعَ الْاَشْیَاءَ کُلَّهَا بِعِلْمِهِ عَلیٰ غَیْرِ مِثَالٍ کَانَ قَبْلَهُ فَابْتَدَعَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرَضِینَ وَلَمْ یَکُنْ قَبْلَهُنَّ سَمٰوَاتٌ وَلَا اَرَضُونَ اَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالیٰ وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ معلوم باد که ابداع در لغت بمعنی نو بیرون آوردن است که نه بر مثالی باشد یعنی مسبوق بشبه و مثالی نباشد و بدیع بمعنی مبدع و از صفات خدای تعالی است بالجمله میفرماید خدای تعالی تمامت اشیاء مخلوقه را بعلم خود بدون اینکه پیش از آن مثل و مثالی موجود باشد از نو پدید آورد پس آسمانها و زمینها را بتمامت بدون اینکه پیش از آنها آسمانها و زمینهائی باشد از نو و تازه بیافرید مگر نشنیده که خدای تعالی میفرماید عرش خدای بر آب بود یعنی آنوقت آسمانی و زمین و محلی دیگر که تا تخت عرش باشد جز آب نبود پس خلقت آسمانها و زمینها همه از روی بدعت است حمران عرض کرد در قول خدای عز و جل عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ اَحَدًا یعنی عالم بغیب است و هیچکس را بغیب خود دیر و مند و ظاهر نمی آورد چیست مانی آنحضرت فرمود اِلَّا مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ وَکَانَ وَاللّٰهِ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِمَّنِ ارْتَضَاهُ وَاَمَّا قَوْلُهُ عَالِمُ الْغَیْبِ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ فِیمَا یُقَدِّرُ مِنْ شَیْءٍ وَیَقْضِیهِ فِی عِلْمِهِ قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَهُ وَقَبْلَ اَنْ یُفْضِیَهُ اِلَی الْمَلَائِکَةِ فَذٰلِکَ یَا حُمْرَانُ عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ اِلَیْهِ فِیهِ الْمَشِیَّةُ فَیَقْضِیهِ اِذَا اَرَادَ وَیَبْدُو لَهُ فِیهِ فَلَا یُمْضِیهِ فَاَمَّا الْعِلْمُ الَّذِی یُقَدِّرُهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَیَقْضِیهِ وَیُمْضِیهِ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِی انْتَهیٰ اِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثُمَّ اِلَیْنَا یعنی در این کلام ایزدی علام استثنائی منظور میباشد چه میفرماید مگر برای آنکسی که از فرستاده خدای مرضی باشد و محمد صلی الله علیه و آله بخدای سوگند از آنان بود که خدایش مرضی داشته بود و اما قول خدای تعالی عالم الغیب همانا خدای عز و جل بآنچه از مخلوقش پوشیده است عالم است در آنچه از چیزی مقدر نماید و در علم خویش بآن حکم بفرماید پیش از آنکه آنرا بیافریند و پیش از آنکه بملائکه خود باز رساند پس این است ای حمران علمی که در حضرت خدای موقوف است و در آن مشیت باشد و هر وقت خواهد بمقام قضا میرساند و برای خدای تعالی بداء دست میدهد از این روی

بمقام امضا نمیرسانند اما آن علمیکه خدای تعالی مقدر میفرماید آنرا و بمقام قضا و امضا میرساند آن علمی است که بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و از آن پس بما منتهی میشود و دیگر در کتاب اصول کافی از زرارة از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود لَوْلَا اَنَّا نَزْدَادُ لَاَنْفَدْنَا یعنی اگر ما را علم نیفزاید علم ما فانی میشود یعنی ائمه از جانب پروردگار مستفیض میشویم و ینابیع علوم ما را از بحار علوم ربانی مدد میرسد زرارة میگوید عرض کردم چیزی از برای شما افزوده میشود که رسول خدای صلی الله علیه و آله ندا ند قَالَ اَمَا اِنَّهُ اِذَا کَانَ ذٰلِکَ عُرِضَ عَلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثُمَّ عَلَی الْاَئِمَّةِ ثُمَّ انْتَهیٰ الْاَمْرُ اِلَیْنَا فرمود آگاه باشید که هر وقت اینحال پیش آید از نخست آن علم را بحضرت رسول خدای معروض دارند پس از آن بر ائمه یعنی ائمه که پیش از ما بودند آنگاه بما منتهی شود و نیز در اصول کافی از زرارة بن اعین مسطور است که در خدمت ابی جعفر از مسئله پرسش کردم و جوابی با من باز راند آنگاه مردی بیامد و از آن مسئله از آن حضرت سؤال کرد و جوابی بر خلاف آن جواب که با من فرموده بود بازگفت پس از آن مردی دیگر بیامد و هم از آن مسئله پرسیدن گرفت و آنحضرت جوابی بر خلاف آنچه با من و آنمرد صاحب سخن بفرموده بود با وی براند چون آندو مرد از خدمتش بیرون شدند عرض کردم یا ابن رسول الله دو تن از مردم عراق از شیعیان شما باین حضرت قدوم نمودند و از مسئله پرسش کردند و تو با هر یک بر خلاف آنچه بصاحبش جواب داده پاسخ راندی فَقَالَ یَا زُرَارَةُ اِنَّ هٰذَا خَیْرٌ لَنَا وَلَکُمْ وَاَبْقیٰ لَنَا وَلَکُمْ وَلَوِ اجْتَمَعْتُمْ عَلیٰ اَمْرٍ وَاحِدٍ لَصَدَّقَکُمُ النَّاسُ عَلَیْنَا وَلَکَانَ اَقَلَّ لِبَقَائِنَا وَبَقَائِکُمْ فرمود ای زرارة همانا این نهج از بهر ما و شما نیکوتر و ما و شما را پاینده تر است و اگر شما بر یک امر اجتماع ورزید مردمان بتصدیق مینمایند شما را بر ما لکن برای بقای ما و شما اقل خواهد بود و ازین کلام چنان معلوم میشود که این اختلاف برای رفع استبداد و استحکام دشمنی و عقاید عدوان و عدم طغیان بغض و حسد ایشان و استقامت در مخاصمت با اولیای یزدان بهتر و مصلحت نزدیکتر است و اگر اختلاف نباشد و همه بر یک سخن و یک عقیدت باشند اگرچه برای تصدیق پارهٔ از مردمان بهتر است لکن آتش حسد و بغضاء عدوان زبانه زدن گیرد و در آزار و هلاکت اولیاء خدا و ائمه هدی بیشتر کوشش نمایند و ازین گذشته این اختلاف اجوبه نیز بر مراتب عالیه و فنون متعالیهٔ علوم بی پایان ائمه هدی سلام الله علیهم دلیلی بزرگ است چه اگر جز این بودی و تمامت علوم و حکم و مصالح امور در حضرت ایشان مخزون نبودی در پاسخ هر مسئله بنهجی دیگر سخن نمیفرمودند چنانکه برای دیگران این اختیار و اعتبار نیست بالجمله زرارة میگوید بعد از آن در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم اگر شیعیان خودتان را بنوک نیزه ها یا خون بار یا بر شراره نار بر نشانید و حکم فرمائید بر آنجمله عبور کنند لکن چون از حضرت شما بیرون میآیند بحالت اختلاف هستند یعنی در سنن و احکام اختلاف دارند زرارة میگوید آنحضرت همان جواب که پدرش با من فرموده بود باز راند و دیگر در کتاب اصول کافی از ابو بصیر از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام مروی است اِنَّ اللّٰهَ لَمْ یَدَعِ الْاَرْضَ بِغَیْرِ عَالِمٍ وَلَوْلَا ذٰلِکَ لَمْ یُعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ یعنی خدای تعالی زمین را

بدون عالم نمیگذارد و اگر جز این باشد حق از باطل شناخته نمیشود و این کلام معجز نشان مؤید تحقیقات
سابقه است چه مقصود از عالم مطلق امام برحق است چنانکه از اخبار دیگر و همچنین از نظر عقل مشهود و معلوم است
پس همچنانکه زمین از امام خالی نیست باید امام نیز هیچوقت از علم خارج نباشد چه اگر باشد عالم نیست و اگر عالم نباشد
زمین از عالم خالی خواهد بود و چون خالی باشد از مفاسد بزرگ آسوده نماند و حق از باطل شناخته نیاید و مردمان
بضلالت افتند و از مصالح امور معاش و معاد بیخبر باشند و چون بیخبر مانند بهلاکت و تباهی دچار گردند از این
روی بر خداوند لازم است که همیشه در زمین کسی را که بتمامت این امور عالم است باز گذارد و مردمان را با طاعت
و ریاست مامور فرماید تا از این مخاطر آسایش گیرند و این رئیس ناچار امام عالم و از تمامت علماء اعلم خواهد بود
چه اگر رتبت اعلمیت را دارا نباشد ریاستش متفق علیه نخواهد بود و دیگر در کتاب مسطور از ضریس کناسی
ماثور است که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود و این هنگام جماعتی از اصحابش در خدمتش
حضور داشتند عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ یَتَوَلَّوْنَا وَیَجْعَلُونَا أَئِمَّةً وَیَصِفُونَ أَنَّ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَیْهِمْ کَطَاعَةِ
رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثُمَّ یَکْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَیَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ فَیَنْقُصُونَا
حَقَّنَا وَیَعِیبُونَ ذٰلِکَ عَلَی مَنْ أَعْطَاهُ اللهُ بُرْهَانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنَا وَالتَّسْلِیمَ لِأَمْرِنَا أَتَرَوْنَ أَنَّ اللهَ تَبَارَکَ
وَتَعَالَی افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِیَائِهِ عَلَی عِبَادِهِ ثُمَّ یُخْفِی عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَیَقْطَعُ
عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِیمَا یَرِدُ عَلَیْهِمْ مِمَّا فِیهِ قِوَامُ دِینِهِمْ یعنی در عجب هستم از آن قومی که بتولای ما روز میگذرانند و ما را پیشوایان
و ائمه میشمارند و طاعت ما را چون طاعت رسول خدای صلی الله علیه و آله بر خود فرض میخوانند اما حجت
خویش را درهم میشکنند و بسبب ضعف قلوب خودشان با نفوس خویش بمخاصمت میروند و از حق ما میکاهند
و بر آنکس که خدایتعالی برهان حق معرفت ما و تسلیم با مر ما را با وی عطا فرموده است باین سبب و این حال نکوهش
مینمایند آیا چنان میدانید که خدای تبارک و تعالی طاعت اولیای خویش را بر بندگانش فرض و واجب
میفرماید آنگاه اخبار آسمانها و زمین را از ایشان پوشیده میدارد و مواد علمرا که قوام دین بندگان با
آن است از ایشان مقطوع میگرداند حمران عرض کرد فدای تو گردم آیا در امر قیام علی بن ابی طالب
و حسن و حسین علیهم السلام و خروج و قیام ایشان بدین خدای عز و جل و مغلوب و مقتول شدن ایشان
بدست طواغیت و دشمنان دین مبین چه میفرمائی فرمود یا حُمْرَانُ إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی قَدْ کَانَ قَدَّرَ ذٰلِکَ
عَلَیْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَمَهُ عَلَی سَبِیلِ الْاِخْتِیَارِ ثُمَّ أَجْرَاهُ فَبِتَقَدُّمِ عِلْمٍ إِلَیْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ
آلِهِ قَامَ عَلِیٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَبِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا وَلَوْ أَنَّهُمْ یَا حُمْرَانُ حَیْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ
أَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِظْهَارِ الطَّوَاغِیتِ عَلَیْهِمْ سَأَلُوا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ یَدْفَعَ عَنْهُمْ ذٰلِکَ وَأَلَحُّوا عَلَیْهِ فِی طَلَبِ
إِزَالَةِ تِلْکَ الطَّوَاغِیتِ وَذَهَابِ مُلْکِهِمْ إِذًا لَأَجَابَهُمْ وَدَفَعَ ذٰلِکَ عَنْهُمْ ثُمَّ کَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِیتِ
وَذَهَابُ مُلْکِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِلْکٍ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ وَمَا کَانَ ذٰلِکَ الَّذِی أَصَابَهُمْ یَا حُمْرَانُ لِذَنْبٍ

اقْتَرَفُوهُ وَلَا لِعُقُوبَةِ مَعْصِیَةٍ خَالَفُوا اللهَ فِیهَا وَلٰکِنْ لِمَنَازِلَ وَکَرَامَةٍ مِنَ اللهِ أَرَادَ أَنْ
یَبْلُغُوهَا فَلَا تَذْهَبَنَّ بِکَ الْمَذَاهِبُ فِیهِمْ یعنی ای حمران همانا خدای تعالی و تبارک
این شهادت و مصیبت را برای ایشان مقدر و بقضا و امضا مقرون ساخته و بر سبیل اختیار ایشان ختم فرموده
بود و از آن پس در محل اجرا در آورد و بسبب تقدم علمی که از جانب رسول خدای صلی الله علیه و آله با ایشان
رسیده بود علی و حسن و حسین علیهم السلام با مردین و مقاتلت با مشرکین قیام ورزیدند و نیز بسبب همان علم
صامت گردید هر کس از ما صامت است ای حمران اگر در آنحال که نازل گردید بر ایشان آنچه از امر خدای نازل گشت
و طواغیت امت بر ایشان نیرومند شدند از خدای عز و جل مسئلت میکردند که آن حادثه و نازله را از ایشان
دفع نماید و در طلب زوال ملک این طواغیت و خود آنها الحاح میورزیدند خدایتعالی مسئول ایشان را باجابت مقرون
میساخت و آن بلیت را از ایشان بر میگرفت اما ایشان بخواست خدا رضا دادند و ملک و سلطنت زمین بسیار
بسیار اندک بود و از تبدد و پراکندگی دانهای رشته منظوم که آن رشته گسیخته باشند و از هم پراکنده گردند زودتر
پراکنده و متفرق گردیدند یعنی مصیبتی اندک و سلطنتی اندک و اجری بزرگ بود و باین چند روزه جهان و بلیات آن
اقتضائی نفرمودند و دولت باقی و رضوان بی پایان را دریافتند ای حمران نه آن است که این مصیبتی که ایشان را دریافت
بسبب گناهی بود که ایشان مرتکب شده باشند یا بعلت عقوبت معصیتی بود که در مخالفت خدای شده باشد بلکه بواسطه
ادراک منازل و کرامتی از خدایتعالی بود که خدای میخواست آنجمله را بالغ گردند پس بپرهیز از آنکه درباره ایشان
بعقاید و مذاهب دیگر دچار شوی و نیز در کتاب مسطور از ابوحمزه ماثور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام
میشنیدم میفرمود لَا وَاللهِ لَا یَکُونُ عَالِمٌ جَاهِلًا أَبَدًا عَالِمًا بِشَیْءٍ جَاهِلًا بِشَیْءٍ ثُمَّ قَالَ اللهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَکْرَمُ
مِنْ أَنْ یَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ یَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ ثُمَّ قَالَ لَا یَحْجُبُ ذٰلِکَ عَنْهُ یعنی سوگند با خدای
هرگز عالم جاهل نمیشود که عالم باشد بچیزی و جاهل گردد بچیزی دیگر یعنی اگر عالم کامل که او را عالم مطلق توان گفت
بیک چیز عالم و بچیزی دیگر جاهل باشد چنین کس را عالم نتوان گفت پس عالم همیشه عالم و بهمه چیز آگاه و از شوائب
جهل مصون و محفوظ است آنگاه فرمود خدایتعالی اجل و اعز و اکرم از آن است که طاعت بنده را که علم آسمان و زمین
او از وی پوشیده و محجوب باشد فرض و واجب گرداند پس از آن فرمود این علم بر وی پوشیده و محجوب نیست
راقم حروف گوید این نیز مؤید مطالب و تحقیقات سابقه است و از این باز میرسد که ائمه هدی صلوات الله علیهم
همه وقت بهمه چیز عالم هستند و هرگز بنقصان جهل دچار نشوند و اگر نشوند عالم مطلق و امام برحق نخواهند بود پس اگر
گاهی برحسب اقتضای زمان در پاره مطالب اظهار عدم علم فرمایند آن اظهار نیز عین علم و اطلاع از قلب مخاطب
و معتقدات و مقرراتی است که خود بر آن آگاهند مثلاً اگر صاحب خانه و دارای ذخیره در حضور راهزنان و مخالفان
از ذخایر خود نفی علم نماید بر عدم علمش حمل نمیشود بلکه آن اظهار عدم علم نیز نشان بر علمی دیگر و خبری دیگر است
یا اگر دانشمندی کودکان یا ابلهان کودک نشان را در خور پاره افادات و افاضات نشمارد بلکه موجب مفاسد

بداند و از آنان مکتوم دارد بر معلم تا نقصان نیاید بلکه این کتمان نیز بر مراتب علم و کمالش برهانی قاطع است یا اوعیه صدور ضیقه پاره کم ظرفان را در خور گنجایش بحور افاضات نداند و از ترشحات معالی سمات امساک فرماید بحر را تهی دست و بی بهره نتوان خواند بلکه این تقصیر را از آن ظرف باید دانست نه از بحر ژرف و شگرف و اگر سفال را از تابش آفتاب بهمال رونق لآل نیافت از مهر جهانتاب نباید چهر برتافت بلکه قصور و عدم استعداد و کمال را از سفال باید شناخت و بعلاوه این سفال را نیز از معدن فیض فیاض بی بهره نباید شمرد چه مدتی بر حسب مصلحت بهره سفال خواهد بود و هم در سرانجام کار و مرور روزگار بهره لآل خواهد جست و آنچه خواهد حاکم مطلق همان خواهد شدن پس اگر بدیده دانش و بینش بنگریم هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست و این بی اندامی را نیز اگر بنظر تعقل و تفکر نگران شویم عین درست اندامی که در مدارج نمو و نامی است و در حضرت صانع کل بسیار عزیز و گرامی است اما امروز اقتضای حکمت چنین است و دیگر روز بحکم مصلحت برونقی دیگر و مقامی دیگر آراسته و مکین خواهد بود من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست که از آن دست که می پروردم میرویم پس طائفه بی بصران و زمره بیخبرانیم که خبیران را بیخبر و بصیران را بی بصر و دانشمندان را بیدانش و گردندگان را بی گردش میخوانیم و این وهم شامل را علم کامل می انگاریم و افعال ائمه انام و برگزیدگان ایزد علام را تابع اوهام ناخجسته فرجام و خیالات ناستوده انجام خویش میخواهیم و از هر کجا که دست خیال زشت منوال و پای وهم سست آمال خود را قاصر و فهم نادرست را عاجز دیدیم منکر میشویم و گوئیم چون از عرصه فهم و بهنه وهم خارج است از حیز امکان و قدرت یزدان ممتنع است با اینکه می بینیم و میدانیم و از کمال عدم بصیرت و قلت دانش از خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی نامشان و ننگشان لکن آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه رویان بستان خداست و اینجمله همه از عدم علم صحیح و نقصان آنست

ذکر اخبار و کلمات حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه در لزوم طلب علم و فضل طالب علم و معلم

در جلد اول کتاب بحار الانوار از ابو بصیر مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرمود کان فی خُطَبِ اَبی ذَرٍّ رَحِمَهُ اللّٰهُ یا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ لا یَشْغَلْکَ اَهْلٌ وَ مالٌ عَنْ نَفْسِکَ اَنْتَ یَوْمَ تُفارِقُهُمْ کَضَیْفٍ بِتَّ فیهِمْ ثُمَّ غَدَوْتَ عَنْهُمْ اِلیٰ غَیْرِهِمْ اَلدُّنْیا وَ الْآخِرَةُ کَمَنْزِلٍ تَحَوَّلْتَ مِنْهُ اِلیٰ غَیْرِهِ وَ ما بَیْنَ الْمَوْتِ وَ الْبَعْثِ اِلّا کَنَوْمَةٍ نِمْتَها ثُمَّ اسْتَیْقَظْتَ مِنْها یا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ اِنَّ قَلْباً لَیْسَ فیهِ شَیْءٌ مِنَ الْعِلْمِ کَالْبَیْتِ الْخَرابِ لا عامِرَ لَهُ یعنی جناب ابی ذر را در ضمن خطبه این معنی مندرج بود ای جوینده علم و خواهنده دانش بنگر تا هیچ چیزت از اهل و مال و دولت و عیال ترا مشغول ندارد همانا تو در آنروز که از ایشان مفارقت جوئی مانند میهمانی باشی که یکی شب با ایشان بپایان آورده باشی و بامدادان بگاه بدیگر راه شوی

همانا دنیا و آخرت مانند منزلی است که از آن منزل بدیگر جای شوند و فاصله میان مردن و انگیزش یافتن جز مانند خوابی نباشد که بخسبی آنگاه بیدار شوی ای که براه علم پوینده و برای دانش کوشنده بدرستیکه آن دل که نه علم و دانش را منزل است چون سرائی ویران است که از عمارتش نه نشان و از این کلام حکمت بنیان معلوم گردید که معنی علم و طلب علم و طالب علم چیست و کیست معلوم باد که ممکن است که مراد باین کلام ما بین الموت والبعث این باشد که با قطع نظر از نعیم قبر یا عذاب قبر مدتی سریع الانقضا است و امر آدمی یا بنعیم یا بعذاب قبر بدون حساب منتهی میشود و جزا یا ولی ندارد چه عذاب قبر و نعیم آن هر دو بدنیا اتصال دارد و پس این کلام یا بر سبیل تنزل است یا نظر بآنان دارد که بلغو و لهو دچار هستند نه تمامت مردمان و دیگر در کتاب مسطور از حضرت ابی جعفر علیه السلام مأثور است که فرمود اُغْدُ عالِماً خَیِّراً وَ تَعَلَّمْ خَیِّراً یعنی چنان بامداد کن که عالمی نیکو باشی و بفیروزی خوب و خوش تعلم جوئی یعنی باید روزگارت بر اینگونه بپایان رود و دیگر در کتاب مذکور از ابو عبیده از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست قالَ اِنَّ دَوابَّ الْاَرْضِ لَتُصَلّی عَلیٰ طالِبِ الْعِلْمِ حَتَّی الْحیتانِ فِی الْبَحْرِ یعنی بدرستیکه جنبندگان زمین حتی ماهیان دریا بر کسیکه در طلب علم باشد درود و تحیت میفرستند و دیگر در کتاب مسطور از حضرت باقر صلوات الله علیه مأثور است که فرمود اِذا جَلَسْتَ اِلیٰ عالِمٍ فَکُنْ عَلیٰ اَنْ تَسْمَعَ اَحْرَصَ مِنْکَ عَلیٰ اَنْ تَقُولَ وَ تَعَلَّمْ حُسْنَ الْاِسْتِماعِ کَما تَتَعَلَّمُ حُسْنَ الْقَوْلِ وَ لا تَقْطَعْ عَلیٰ اَحَدٍ حَدیثَهُ یعنی چون در حضرت عالمی جلوس نمودی یکباره اندیشه خویش را فراهم کن تا از وی بشنوی و از علوم او بهره گیری نه آنکه همی خواهی خود سخن کنی و افاده نمائی بلکه کار باستفاده گذار و چنانکه خواهی حسن قول را بیاموزی حسن استماع را بیاموز و در این کار حریص باش و هرگز حدیث هیچکس را قطع مکن یعنی این نیز علمی است که باید آموخت و در میان حدیث و حکایت سخن نراند و حدیث او و رشته اش را قطع نگرداند و دیگر در کتاب مسطور از جابر از حضرت باقر سلام الله علیه مذکور است قالَ ما مِنْ عَبْدٍ یَغْدُو فی طَلَبِ الْعِلْمِ وَ یَرُوحُ اِلّا خاضَ الرَّحْمَةَ خَوْضاً فرمود هیچ بنده نیست که بامداد و شامگاه خویش را در طلب و خواهش دانش بپای برد جز اینکه در بحار رحمت خوض خواهد نمود و نیز در آن کتاب از جابر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که فرمود قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَلْعالِمُ وَ الْمُتَعَلِّمُ شَریکانِ فِی الْاَجْرِ لِلْعالِمِ اَجْرانِ وَ لِلْمُتَعَلِّمِ اَجْرٌ وَ لا خَیْرَ فی سِویٰ ذٰلِکَ یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود آموزنده و آموزگار در اجر و مزد شریک هستند اما برای آنکس که دیگری را بیاموزد دو اجر و برای آنکه بیاموزد یک اجر است و بیرون از این دو خیری در چیزی نیست و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مسطور است که فرمود اِنَّ الَّذی تَعَلَّمَ الْعِلْمَ مِنْکُمْ لَهُ مِثْلُ اَجْرِ الَّذی یُعَلِّمُهُ وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَیْهِ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَةِ الْعِلْمِ وَ عَلِّمُوهُ اِخْوانَکُمْ کَما عَلَّمَکُمُ الْعُلَماءُ یعنی هر کس که در میان شما بتعلم علم پردازد او را اجر و مزدی است مانند اجر و مزد معلم او لکن اجر معلم بر متعلم افزونتر است فرا گیرید علم را از حاملان علم و ببرادران خویش بیاموزید چنانکه دانایان شما را بیاموختند یعنی بدون اینکه تحریفی در آن نمایند

و ممکن است کاف که از برای تعلیل باشد معلوم باد که حمله علم صحیح و حقیقی ائمه هدی سلام الله علیهم هستند پس بر جماعت لازم است که بهمان طور که از ایشان رسیده است بدون تحریف و تغییر محفوظ دارند و متقلین را بیاموزند و گرنه هر مفسده پدید شود و هر ضلالتی پیش آید معصیتش بر ایشان وارد است در اصول کافی از عبد الله بن عجلان از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که در این قول خدای عز و جل فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ یعنی سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما خود نمیدانید میفرمود رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الذِّکْرُ اَنَا وَ الْاَئِمَّةُ عَلَیْهِمُ السَّلاٰمُ اَهْلُ الذِّکْرِ یعنی رسول خدای صلوات الله علیه همان ذکری است که در آیه شریفه مذکور است و من و سایر ائمه سلام الله علیهم اهل الذکر هستیم و در این قول خدای تعالی وَ اِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ میفرمود نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ یعنی مراد بقوم او و مسئول مائیم و نیز در کتاب مسطور از ابو بکر حضرمی ماثور است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم در این هنگام ورد برادر کمیت در خدمتش در آمد و عرض کرد خدای مرا فدای تو گرداند هفتاد مسئله اختیار کرده بودم تا در حضرت تو سؤال نمایم و از آن جمله یک مسئله مرا در خاطر نیست فرمود وَ لاٰ وَاحِدَةً یا وَرْدُ یعنی فرمود یک مسئله هم نمانده است عرض کرد آری یک مسئله مانده است فرمود آن مسئله چیست عرض کردم قول خدای تبارک و تعالی فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ مقصود از اهل ذکر کیست فرمود مائیم عرض کرد ما را سزاوار و لازم است که از شما از مسائل پرسش کنیم فرمود آری عرض کرد بر شما سزاوار میباشد که آنچه بپرسیم پاسخ دهید فرمود ذٰلِکَ اِلَیْنٰا یعنی باختیار ماست اگر مصلحت بدانیم جواب میدهیم و گرنه پاسخ نمیرانیم و نیز در کتاب مسطور از محمد بن مسلم مرویست که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد اِنَّ مَنْ عِنْدَنٰا یَزْعَمُونَ اَنَّ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ اَنَّهُمُ الْیَهُودُ وَ النَّصٰاریٰ یعنی جماعتی از آنانکه با ما هستند گمان همی برند که اهل الذکر جماعت یهود و نصاری میباشند قٰالَ اِذاً یَدْعُونَکُمْ اِلیٰ دِینِهِمْ فرمود اگر چنین باشد و شما باید از ایشان پرسش کنید ایشان شما را بدین خودشان خواهند خواند آنگاه دست بر سینه مبارک نهاد و فرمود نَحْنُ اَهْلُ الذِّکْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ اهل الذکر مائیم و مسئول مائیم و دیگر در کتاب مسطور از جابر مذکور است که حضرت ابی جعفر در این قول خدای عز و جل هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ اِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْاَلْبٰابِ یعنی آیا دانا با نادان مساوی است همانا دارایان عقل و خرد متذکر هستند میفرمود نَحْنُ الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ عَدُوُّنٰا الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ وَ شِیعَتُنٰا اُولُوا الْاَلْبٰابِ یعنی مائیم آنانکه همه چیز دانا هستند و دشمنان ما آنکسان هستند که نادان باشند و شیعیان ما اولوا الالباب و خردمندان میباشند و نیز در کتاب مسطور از برید بن معاویه از حضرت باقر یا حضرت صادق صلوات الله علیهما در این قول خدای تعالی وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ اِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یعنی نمیداند تاویل آنرا مگر خدای تعالی و آنانکه رسوخ کننده گان در علم هستند میفرمود فَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَفْضَلُ الرّٰاسِخِینَ فِی

الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَمِیعَ مٰا اَنْزَلَ عَلَیْهِ مِنَ التَّنْزِیلِ وَ التَّأْوِیلِ وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُنْزِلَ عَلَیْهِ شَیْئاً لَمْ یُعَلِّمْهُ تَأْوِیلَهُ وَ اَوْصِیٰاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ یَعْلَمُونَهُ کُلَّهُ وَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ تَأْوِیلَهُ اِذٰا قٰالَ الْعٰالِمُ فِیهِمْ بِعِلْمٍ فَاَجٰابَهُ اللّٰهُ بِقَوْلِهِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله از تمامت راسخین در علم افضل است و خدای آنحضرت را بتمامت آنچه بر آنحضرت از تنزیل و تاویل فرود کرده دانا ساخته است چه خدای چیزی را بروی فرود نمی ساخت که بتاویل آنش دانا نگرداند و اوصیای آنحضرت بعد از آنحضرت آنجمله را بتمامت میدانند و اما آنانکه بر تاویل و تفسیر آن چنانکه باید دانائی ندارند چون دانای تاویل و تفسیر که عبارت از راسخین فی العلم و ائمه هدی صلوات الله علیهم هستند تاویل و بیان آنرا از بهر ایشان چنین فرمودند بزبان حال بتصدیق و تسلیم پردازند چنانکه خداوند تعالی از طرف ایشان بآنکه راسخ در علم هستند جواب میدهد که ایمان آوردیم و اینجمله بتمامت از جانب پروردگار ما میباشد و در آیات مبارکات قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ هست و راسخون در علم بتمامت این تاویلات و معانی عالم و دانا میباشند و نیز در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که آنحضرت در این آیه شریفه بَلْ هُوَ آیٰاتٌ بَیِّنٰاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ یعنی بلکه این آیات روشنی است در صدور آنانکه بعلم خدائی نایل شده اند بسینه مبارکش اشارت می نمود یعنی مقصود از آن صدور که در آیت وافی هدایت است سینهای ما باشد و هم در کتاب مرقوم از ابو بصیر مسطور است که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام این آیت مبارک را بَلْ هُوَ آیٰاتٌ بَیِّنٰاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ بفرمود آنگاه فرمود اَمٰا وَ اللّٰهِ یٰا اَبٰا مُحَمَّدٍ مٰا قٰالَ بَیْنَ دَفَّتَیِ الْمُصْحَفِ سوگند با خدای ای ابو محمد تمام قرآن یزدان در گنجینه صدور ایشان است عرض کردم فدای تو شوم ایشان کیان هستند قٰالَ مَنْ عَسیٰ اَنْ یَکُونُوا غَیْرَنٰا فرمود جز ما که آنکس خواهند بود چه این کلام بر سبیل انکار است و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مسلم مرویست که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود نَزَلَ جَبْرَئِیلُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بِرُمّٰانَتَیْنِ مِنَ الْجَنَّةِ فَلَقِیَهُ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ فَقٰالَ مٰا هٰاتٰانِ الرُّمّٰانَتٰانِ اللَّتٰانِ فِی یَدِکَ فَقٰالَ اَمّٰا هٰذِهِ فَالنُّبُوَّةُ لَیْسَ لَکَ فِیهٰا نَصِیبٌ وَ اَمّٰا هٰذِهِ فَالْعِلْمُ ثُمَّ فَلَقَهٰا رَسُولُ اللّٰهِ بِنِصْفَیْنِ فَاَعْطٰاهُ نِصْفَهٰا وَ اَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ نِصْفَهٰا ثُمَّ قٰالَ اَنْتَ شَرِیکِی فِیهِ وَ اَنٰا شَرِیکُکَ فِیهِ قٰالَ فَلَمْ یَعْلَمْ وَ اللّٰهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَرْفاً مِمّٰا عَلَّمَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلاّٰ وَ قَدْ عَلَّمَهُ عَلِیّاً ثُمَّ انْتَهَی الْعِلْمُ اِلَیْنٰا ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلیٰ صَدْرِهِ یعنی جبرئیل علیه السلام دو دانه انار از جنت بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله بیاورد و پس علی علیه السلام آنحضرت را بدید و عرض کرد این دو انار که در دست مبارک دارای چیست فرمود این انار همانا نبوت و پیغمبری است و تو را در آن نصیبی نباشد و اما این یک پس علم و دانش است آنگاه رسول خدای صلی الله علیه و آله این یک را بدو نصف ساخت و یک نیمه اش را بعلی علیه السلام عطا فرمود و آن نیمه دیگر را رسول خدای ماخوذ داشت آنگاه با علی علیه السلام فرمود سوگند با خدای

۲۰۸ رسول خدای هیچ حرفی از آنچه خدای بدو تعلیم فرموده نمیدانست جز اینکه علی صلوات الله علیه بیاموخت آنگاه آن علم با پوست و دست مبارک بر سینهٔ خود نهاد و هم در اصول کافی از حمران مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه از آنچه مردمان حدیث همی رانند که صحیفهٔ مختومه بجناب ام سلمه رضی الله عنها داده اند پرسش نمودم فَقَالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَمَّا قُبِضَ وَرِثَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ عِلْمَهُ وَسِلَاحَهُ وَمَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ اِلَی الْحَسَنِ ثُمَّ صَارَ اِلَی الْحُسَیْنِ فَلَمَّا خَشِینَا اَنْ نُغْشَی اسْتَوْدَعَهَا اُمَّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَبَضَهَا بَعْدَ ذٰلِكَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ فرمود چون رسول خدای صلی الله علیه و آله همی خواست بدیگر جهان شود علم و سلاح خویش و آنچه در خاندان مبارکش بود بجمله علی علیه السلام وارث گشت و بعد از علی بحسن و بعد از حسن بحسین علیهم السلام پیوست و چون حسین علیه السلام جانب کربلا سپرد نزد ام سلمه رضی الله عنها بودیعت بنهاد و بعد از حسین سلام الله علیه علی بن الحسین علیهما السلام از ام سلمه باز گرفت حمران میگوید عرض کردم چنین است که میفرمائی و بدرت از ام سلمه بگرفت و بعد از آن حضرت امر امامت بتو پیوست و آن صحیفه و امانت بتو رسید فرمود آری و نیز در کتاب مسطور از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام مروی است که فرمود قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِینَا كَمَثَلِ التَّابُوتِ فِی بَنِی اِسْرَائِیلَ اَیْنَمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمُلْكُ وَاَیْنَمَا دَارَ السِّلَاحُ فِینَا دَارَ الْعِلْمُ ابوجعفر علیه السلام فرمود مثل سلاح در میان ما مثل تابوت را در بنی اسرائیل دارد که هر کجا تابوت میگشت ملک و سلطنت دوران داشت و تا آن چند که سلاح در میان ما میگردد علم در میان ما گردش دارد و دیگر در کتاب مسطور از عبد الواحد بن المختار مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لَوْ كَانَ لِاَلْسِنَتِكُمْ اَوْكِیَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِءٍ بِمَا لَهُ وَعَلَیْهِ وکا بند سر مشک و اوکیه جمع آنست میفرماید اگر برای زبانهای شما بند باشد یعنی بتوانید حفظ اسرار نمائید و مفتاح اوعیه قلوب را که زبان است باختیار خود بدارید هر کس را آنچه سود و زیان اوست خبر میدهم یعنی تمام مصالح و مفاسد امور شما نزد ما آشکار است و بتمامت احوال شما و نیک و بد شما عالم هستم اما شما را آن ظرفیت نیست زیرا هر چه بشنوید مستور دارید و بایگانگان آشکار مسازید تا منجر بپاره مفاسد نشود ازین روی از شما پوشیده میداریم و نیز در کتاب مسطور از جابر مرویست که گفت بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدم و اینوقت جوان بودم فرمود کیستی عرض کردم از مردم کوفه ام و برای طلب علم باین حضرت شده ام پس آنحضرت کتابی بمن افکند و با من فرمود اِنْ اَنْتَ حَدَّثْتَ بِهِ حَتّٰی تَهْلِكَ بَنُو اُمَیَّةَ فَعَلَیْكَ لَعْنَتِی وَلَعْنَةُ آبَائِی وَاِنْ اَنْتَ كَتَمْتَ مِنْهُ شَیْئًا بَعْدَ هَلَاكِ بَنِی اُمَیَّةَ فَعَلَیْكَ لَعْنَتِی وَلَعْنَةُ آبَائِی اگر پیش از هلاکت بنی امیه ازین کتاب حدیث کنی پس بر تو باد لعنت من و لعنت پدران من و اگر تو مکتوم و پوشیده داری ازین کتاب چیزی را بعد از آنکه بنی امیه هلاک شدند پس بر تو باد لعنت من و لعنت پدران من آنگاه کتابی دیگر بمن بداد و فرمود وَهَاكَ هٰذَا فَاِنْ حَدَّثْتَ بِشَیْءٍ مِنْهُ اَبَدًا فَعَلَیْكَ

لَعْنَتِی وَلَعْنَةُ آبَائِی و ازین کتاب مخصوص اگر در تمامت عمر چیزی باز گوئی پس بر تو باد لعنت من و لعنت پدران من راقم حروف گوید ازین خبر مبارک اظهار چند معجزه معلوم میشود یکی اینکه جابر را در آنحال جوانی لایق بارهٔ اسرار و ودایع شمرده اند دیگر اینکه از زوال ملک بنی امیه خبر داده اند دیگر اینکه از بقای جابر بعد از زوال و هلاک بنی امیه باز نموده اند معذالک در اینحدیث بی تأمل نشاید بود چه جابر در آن سن بآنحضرت رسیده باشد و با اینکه ظاهراً معروف حضور مبارکش نباشد و مستودع چنین ودایع باشد خالی از غرابت نیست اما افعال معصوم را قیاس نتوان کرد در صورت صحت خبر البته آنچه کرده اند از روی بصیرت تامه و عین مصلحت و حکمت است چنانکه آن خبر جابر که حضرت باقر سلام الله علیه نود هزار یا هفتاد هزار یا سی هزار حدیث با من بفرمود که هرگز با هیچکس در میان ننهاده ام و هرگز باز نخواهم گفت چنانکه تمامش ازین پیش مسطور شد مؤید این خبر است و آن خبر که از حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه از روایات جابر سؤال کرده اند و جواب آنحضرت بذریح محاربی فرموده دَعْ ذِكْرَ جَابِرٍ فَاِنَّ السَّفِلَةَ اِذَا سَمِعُوا بِاَحَادِیثِهِ شَنَّعُوا یا اینکه فرموده اَذَاعُوا چنانکه در جلد اول مسطورات وجهی دیگر را میتواند حامل باشد و دیگر در کتاب مسطور از یحیی حلبی از پدرش مرویست که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام بودم و مردی در حضرتش حاضر بود و عرض کرد که حسن بصری روایت همی کند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود مَنْ كَتَمَ عِلْمًا جَاءَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مُلْجَمًا بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ هر کس علمی و دانشی را مکتوم و پوشیده بدارد روز قیامت میآید در حالتی که بلگامی از آتش اورا لگام کرده اند فرمود كَذِبَ وَیْحَهُ فَاَیْنَ قَوْلُ اللهِ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَكْتُمُ اِیمَانَهُ اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا اَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللهُ یعنی حسن دروغ میگوید اگر چنین است پس چیست قول خدای عز و جل که میفرماید و گفت مردی از آل فرعون که ایمان خویش را پوشیده میداشت آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من خداوند معبود است آنگاه ابوجعفر علیه السلام صوت مبارک را بلند فرمود فَقَالَ لِیَذْهَبُوا حَیْثُ شَاؤُوا اَمَا وَاللهِ لَا یَجِدُونَ الْعِلْمَ اِلَّا هٰهُنَا فرمود بهر کجا میخواهند بروند دانسته باشید سوگند با خدای نمی یابند علم را مگر در اینجا پس ساعتی سکوت نمود آنگاه فرمود عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ یعنی علم نزد آل محمد صلی الله علیه و آله است و هم در کتاب مسطور از ابو بصیر مروی است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم حَمِّلْنِی حَمْلَ الْبَازِلِ مرا حملی گران و باری ثقیل از علم حمل فرمای با من فرمود اِذًا تَنْفَسِخُ یعنی اگر چنین شود طاقت حملش را نیاوری و هلاک میشوی و هم در کتاب مذکور از حمران از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در این قول خدای تعالی اِنَّ الَّذِینَ یَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدٰی مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْكِتَابِ یعنی بدرستیکه آنانکه مکتوم میدارند آنچه را از بینات و هدایت فرو فرستادیم بعد از آنکه روشن داشتیم آنرا برای مردمان در کتاب یعنی در قرآن میفرمود یعنی بذلك نَحْنُ وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ یعنی مقصود ازین جمله ما میباشیم و خداوند مستعان است و نیز در آن کتاب از زید شحام مسطور است که گفت از حضرت ابی عبد الله از کیفیت عذاب قبر سؤال میکردند فرمود

حضرت ابی جعفر علیه السلام ما را حدیث کرد که مردی نزد سلمان فارسی شد و گفت مرا حدیث بران سلمان سکوت کرد و آن مرد دیگر باره در طلب حدیث برآمد سلمان همچنان خاموش بود پس آن مرد روی برتافت و همی گفت و این آیت مبارک را قرائت کردی اِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَالْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنّاهُ فِی الْکِتابِ سلمان با آن مرد فرمود روی برتاب اگر ما برای حفظ احادیث خودمان شخصی امین در یابیم از بهر حدیث می کنیم لکن آماده منکر و نکیر باش و استعداد دیدار ایشان را دریاب کاهی که در قبر تو آیند و از رسول خدای از تو پرسش گیرند پس اگر در آنحضرت شک بیاوری یا در هم نیچی چنان مطرقه بر فرق تو میزنند که بهمان ضرب مطرقه خاکستر شوی را آوی میگوید عرض کردم بعد از آن چه میشود فرمود دوباره زنده میشوی و دیگر باره معذب میگردی عرض کردم منکر و نکیر چیست قالَ هُما قَعیدا الْقَبْرِ فرمود منکر و نکیر آنان هستند که مصاحب و مجالس تو هستند در قبر عرض کردم آیا منکر و نکیر دو فرشته اند که مردمان را در قبور ایشان عذاب مینمایند فرمود آری و هم در جلد اول بحار الانوار مسطور است که از حضرت باقر محمد بن علی سؤال کردند رهانیدن اسیری مؤمن از دوستان خودمان را از چنگ ناصبی که بخواهد او را به نیروی و فسونی زبان و بیانش از راه بگرداند و بضلالت دچار سازد افضل است یا رهانیدن اسیری را از چنگ کفار مردم روم حضرت باقر در پاسخ آن فرمود اَخْبِرْنی اَنْتَ عَمَّنْ رَأی رَجُلاً مِنْ خِیارِ الْمُؤْمِنینَ یَغْرَقُ وَعُصْفُورَةً تَغْرَقُ لا یَقْدِرُ عَلی تَخْلیصِهِما بِاَیِّهِما اشْتَغَلَ فاتَهُ الْآخَرُ اَیُّهُما اَفْضَلُ اَنْ یُخَلِّصَهُ یعنی مرا خبر گوی از آن کسیکه مردی از نیکان مؤمنان را نگران شود که بگرداب غرق اندر است و گنجشکی را در حالت غرقه نیز بنگرد و نیروی خلاصی هر دو را در یکزمان نداشته باشد و بخلاصی هر یک از آن دو روی کند آن دیگر از دست بشود خلاص کردن کدام یک از دیگری افضل است آن مرد عرض کرد نجات دادن آن مرد را که از نیکان مؤمنان است افضل است قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ فَبُعْدُ ما سَئَلْتَ فِی الْفَضْلِ اَکْثَرُ مِنْ بُعْدِ ما بَیْنَ هٰذَیْنِ اِنَّ ذٰلِکَ یُوَفِّرُ عَلَیْهِ دینَهُ وَجِنانَ رَبِّهِ وَیُنْقِذُهُ مِنْ نیرانِها وَهٰذَا الْمَظْلُومُ اِلَی الْجِنانِ یَصیرُ فرمود بعد و دوری آنچه پرسیدی اکثر است از بعد ما بین این دو یعنی فضیلت نجات دادن اسیری مؤمن را از چنگ ناصبی خبیث که همیخواهد دین او را بر باد دهد و بضلالت و گمراهیش باز گرداند و آخرتش را بر وی تباه سازد اسباب حفظ و زیادتی و استحکام دین او و برخورداری از جنان و رضوان یزدان و رستگاری از درکات نیران است لکن آنکه بدست مردم روم اسیر و مظلوم است خدایش بپاداش رنج مظلومیت از جنان جاویدان برخوردار کند کنایت از اینکه آنان دشمن دل و جان هستند و ناصبیان دشمن دین و ایمان آنان روح را نابود خواهند ناصبیان ابواب فلاح و فتوح را مسدود کردند زین فنا تا آن فنا فرقی است ژرف و نیز در کتاب مسطور از جابر از حضرت ابی جعفر ماثور است که فرمود قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِنَّ مُعَلِّمَ الْخَیْرِ یَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوابُّ الْاَرْضِ وَحیتانُ الْبَحْرِ وَکُلُّ ذی رُوحٍ فِی الْهَواءِ وَجَمیعُ اَهْلِ السَّماءِ وَالْاَرْضِ وَاِنَّ الْعالِمَ وَالْمُتَعَلِّمَ فِی الْاَجْرِ سَواءٌ یَأْتِیانِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ کَفَرَسَیْ رِهانٍ یَزْدَحِمانِ

رسول خدای صلّی الله علیه و آله فرمود که آنکس که معلم علم خیر و نیک باشد تمامت جنبندگان زمین و ماهیان دریا و پرندگان هوا و جمله ساکنین ارض و سما از بهرش طلب مغفرت نمایند و آموزنده و آموخته در اجر و مزد مساوی هستند و در روز قیامت و برداشتن رایت فضیلت و سعادت و اجر و ثواب چنان با هم همعنان تازند که مانند دو اسبی که خواهند گوی سباق از یکدیگر بربایند همدیگر را زحمت افکنند یعنی هر یک خواهد از آن یک پیشی و بیشی جوید لاجرم در میدان سابقت سینه بسینه و پهلو بپهلو تازند و همدیگر را زحمت اندازند تا هیچیک از دیگری واپس نماند و گوی سبقت رباید معلوم باد که ازین کلام مبارک چنان مستفاد میشود که چون متعلم نیز بالنسبه بدیگری که بی بهره است عالم است و آن جاهل را به اکتساب علم و عالمیت دلالت و دعوت می نماید یا دارای آن نیت است که این توفیق را دارا شود لهذا با معلم در اجر و مزد مساوی است و گرنه چنانکه از اخبار سابقه مشهود گشت اجر معلم دو برابر متعلم است و نیز در کتاب مزبور از ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است عالِمٌ یُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ سَبْعینَ اَلْفَ عابِدٍ یعنی عالمی که از علمش سود یاب شوند از عبادت هفتاد هزار عابد افضل است و یکی از نکات این کلام حکمت آیات این است که عابد در عبادت جز سود خویش را در دنیا و آخرت نطلبد و از افعالش سودی با مثالش نرسد لکن عالم معلم به ابناء جنس خویش فواید تامه عالیه رساند و ایشان را از ظلمتکده جهل و مقام عمی بروشنائی علم و مقام رفیع دانش و بینش ارتقاء دهد و بسرافرازی معرفت و سود دنیا و آخرت نایل فرماید و دیگر در کتاب مسطور از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ قِوامُ الدّینِ بِاَرْبَعَةٍ بِعالِمٍ ناطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ وَبِغَنِیٍّ لا یَبْخَلُ بِفَضْلِهِ عَلی اَهْلِ دینِ اللّٰهِ وَبِفَقیرٍ لا یَبیعُ آخِرَتَهُ بِدُنْیاهُ وَبِجاهِلٍ لا یَتَکَبَّرُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ فَاِذا کَتَمَ الْعالِمُ عِلْمَهُ وَبَخِلَ الْغَنِیُّ بِمالِهِ وَباعَ الْفَقیرُ آخِرَتَهُ بِدُنْیاهُ وَاسْتَکْبَرَ الْجاهِلُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ رَجَعَتِ الدُّنْیا اِلی وَرائِها الْقَهْقَری فَلا تَغُرَّنَّکُمْ کَثْرَةُ الْمَساجِدِ وَاَجْسادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ قیلَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ کَیْفَ الْعَیْشُ فی ذٰلِکَ الزَّمانِ فَقالَ خالِطُوهُمْ بِالْبَرّانِیَّةِ یَعْنی فِی الظّاهِرِ وَخالِفُوهُمْ فِی الْباطِنِ لِلْمَرْءِ مَا اکْتَسَبَ وَهُوَ مَعَ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود قوام دین و استحکام آئین بچهار کس میباشد نخست بدانشمندی که با مفتاح زبان از گنجینه دانش قفل برگشاید و از لآلی علم و کواکب دانش جهان را چون صفحه آسمان درخشان فرماید دوم بتوانگری که در مال خویش بخل نورزد و در مزرع آنانکه مرتع قلوب خویش را از دین یزدان خرم میخواهند چون سحاب نیسان ببارد سیم به نیازمندی که بسبب شدت روزگار و نکد ایام در طلب حطام بی دوام این جهان زشت فرجام آخرت خود را بدنیا نفروشد چهارم بنادانیکه در طلب دانش تکبر نورزد و در اخذ آن کوهر جلیل در خدمت معلم ذلیل گردد و پس نزد تمامت کسان محترم و جمیل شود و چون عالم نجمان علم ورزد و توانگر از بخشایش امساک جوید و نیازمند گوهر ارجمند آخرتش را بدنیای زبون بفروشد و نادان از طلب گنجینه گرانبار دانش استکبار نماید دنیا پست و زبون میشود و بقهقری باز میگردد پس شمار اکثرت مساجد و اجساد قوم مختلف بغرور نیفکند عرض کردند یا امیر المؤمنین زندگانی در چنین زمان نکوهیده بنیان را

من احب و انتظر و امع ذلک الفرج من الله عز و جل

برچه سان بپایان باید برد فرمود در چنین زمان و چنان مردمان باید در ظاهر مخالطت و در باطن مخالفت ورزید چه
برای مرد همان می ماند که اکتساب نماید و در طلبش رنج برد و با آنچه او را محبوب میشمارد مصاحب خواهد بود و مع ذالک
منتظر باشید تا از خداوند آب و آتش فرج و گشایش رسد و دیگر در کتاب مسطور از حسن صالح مروی است که گفت
از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود مَا شِيبَ شَيْءٌ بِشَيْءٍ أَحْسَنُ مِنْ حِلْمٍ بِعِلْمٍ کنایت
از اینکه هیچ چیز بهتر از آن نیست که علم و حلم با هم توامان باشند زیرا که اگر عالم حلیم نباشد اسباب انزجار صدور
و قلوب میشود و مردمان از افاده اش برکنار و آن متاع نفیس مکتوم می ماند و دیگر در جلد اول بحار الانوار از
ابواب ابو الجارود مسطور است که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا عَلِيّاً
فِي الْمَرَضِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ ادْنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أَسَرَّ اللَّهُ إِلَيَّ وَ ائْتَمِنَكَ عَلَى مَا ائْتَمَنَنِي
اللَّهُ عَلَيْهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَعَلَهُ عَلِيٌّ بِالْحَسَنِ وَ فَعَلَهُ
حَسَنٌ بِالْحُسَيْنِ وَ فَعَلَهُ الْحُسَيْنُ بِأَبِي وَ فَعَلَهُ أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ
یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بخواند و این هنگام رسول خدا دچار آن مرض بود که در آن
وفات نمود پس فرمود ای علی با من نزدیک شو تا اسرار الهی را که با من گذاشته با تو گذارم و در آنچه خدای مرا
بحفظ آن امین گردانیده ترا امین فرمایم پس رسول خدا با علی علیهما السلام بدانگونه معاملت فرمود و علی علیه السلام
با حسن و حسن با حسین و حسین با پدرم علی بن الحسین و پدرم با من این معاملت ورزید و هر یک در حال وفات
ودایع خود را با امام دیگر صلوات الله علیهم باز گذاشت و نیز در همان کتاب از ابو بصیر مروی است که گفت از حضرت
ابی جعفر علیه السلام شنیدم فرمود أَسَرَّ اللَّهُ سِرَّهُ إِلَى جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَسَرَّهُ جَبْرَئِيلُ إِلَى
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ إِلَى عَلِيٍّ وَ أَسَرَّهُ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ إِلَى مَنْ
شَاءَ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ و بروایت ابی بصیر فرمود سِرٌّ أَسَرَّهُ اللَّهُ إِلَى جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ و در پایان حدیث فرمود
وَ أَنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ بِهِ فِي الطَّرِيقِ کنایت از اینکه چنین سری با این صیانت و مقام و جلالت را که با این ترتیب
بما پیوسته است و ما هر یک از شما را سزاوار یافتیم با آنچه مناسب شماریم برخوردار داریم نبایستی نقل مجالس ساخت
و بدون تقیه با هر کس در میان گذاشت و دیگر در کتاب اصول کافی از ابو بکر حضرمی از حضرت ابی جعفر علیه السلام
مرویست که فرمود عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلِيّاً أَلْفَ حَرْفٍ كُلُّ حَرْفٍ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ
یعنی رسول خدای هزار حرف بعلی صلوات الله علیهما هزار حرف الهی بیاموخت که هر حرفی هزار حرف را مفتوح ساخت
معلوم باد چنانکه از اخبار دیگر مستفاد میشود مقصود این است که هزار باب از دانش و علم بود که از هر بابی هزار باب
مفتوح میشد و هم در آن کتاب از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مروی است قَالَ إِنَّ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ ادْنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا
أَسَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَيَّ وَ ائْتَمِنَكَ عَلَى مَا ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ فَفَعَلَ چون امیر المؤمنین

هنگام وفات در رسید با پسرش حسن علیهما السلام فرمود با من نزدیک شو تا آنچه رسول خدای صلی الله علیه و آله
با من پوشیده باز گذاشت با تو گذارم و امین گردانم ترا بر آنچه آنحضرت مرا بر آن امین گردانیده است پس
بدانگونه بپای برد و دیگر در اصول کافی از زراره مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى
اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إِنْ قَلَّ و نیز در آن کتاب بروایت دیگر فرمود مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ
إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَمَلٍ يُدَاوَمُ عَلَيْهِ وَ إِنْ قَلَّ یعنی بهترین اعمال در حضرت خداوند عز و جل آن است
که بآن مداومت نمایند اگر چند اندک باشد و از این اخبار معلوم میشود که مداومت بعلم و عمل بآن دارای چه مقام است
چنانکه در کتاب مسطور از حضرت ابی عبد الله از آبای کرامش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم مروی است
که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَ لَا قَوْلَ وَ لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَ لَا قَوْلَ وَ عَمَلَ وَ نِيَّةَ
إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ یعنی قولی جز بعمل و هیچ قول و عملی جز به نیت صادق و هیچ قول و عمل و نیتی جز باصابه سنت
درخور اعتنا و اعتماد نیست و دیگر در اصول کافی از محمد بن مروان مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام
شنیدم میفرمود مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ الْتِمَاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ أُوتِيَهُ وَ إِنْ لَمْ
يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ یعنی هر کس حدیثی شنیده باشد که خدای تعالی برای فلان عمل فلان ثواب را عطا
میفرماید و آنگاه بطمع و التماس و استدعای آن ثواب بآن عمل بپردازد همان ثواب را که گمان برده است نایل
میشود اگر چند آن حدیث چنانکه باو رسیده است نبوده باشد در کتاب اول بحار الانوار از حضرت امام جعفر
علیه السلام از پدرش حضرت باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت امیر المؤمنین علی سلام الله علیه میفرمود
إِيَّاكُمْ وَ الْجُهَّالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَ الْفُجَّارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةُ كُلِّ مَفْتُونٍ بپرهیزید و بر حذر باشید
از متعبدان نادان و دانایان فاجر چه ایشان فتنه هر مفتونی هستند و حکمت این کلام معجز نشان این است که چون
این دو طبقه بمقامی عالی متظاهرند و مردمان با ایشان روی می آورند و اقوال و اعمال ایشان را محل اعتنا
می شمارند و با ایشان میگروند لاجرم چون جاهل و فاجر باشند فتنه ایشان بزرگ و اثر جهل و فجور ایشان در صدور
پیروان فراوان میشود پس باید از ایشان دور بود

ذکر پاره کلمات و اخبار حضرت باقر علیه السلام در حدیث و آداب حدیث و محدثین که از بحار مسطور میشود

در کتاب جلد اول بحار الانوار از فضیل مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا فضیل إِنَّ
حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ ای فضیل حدیث ما دلها را زنده میگرداند معلوم باد چون احادیث اهل بیت به
راجع باحکام دینی و دنیوی و تربیت عبادات و کسب سعادات و روشن کردن چراغ دل و مرآت قلب

وصفای باطن و توجه بمبدأ فیض و منبع خیرات ازاین روی اسباب زنده کردن قلب میشود و نیز
در آن کتاب از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود سَارِعُوا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ
لَحَدِيثٌ وَاحِدٌ فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ تَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا حَمَلَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ
وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَإِنْ كَانَ عَلِيٌّ لَيَأْمُرُ
بِقِرَاءَةِ الْمُصْحَفِ یعنی در طلب علم شتاب گیرید سوگند بآن خداوند که جان من بدست قدرت اوست
که حدیث که راجع بحکم حلال و حرام و مبین روا یا نا روا باشد اگر از محدثی راستگوی فراگیری از دنیا و حملهای
زر و سیم بهتر است و این چنان است که خدایتعالی میفرماید و آنچه بیاورد شما را فرستاده خدای مأخوذ دارید
و آنچه از آن نهی فرماید روی برتابید و کناره جوئید و بدرستیکه علی علیه السلام بقرائت مصحف فرمان کرده است
مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید از استشهاد امام علیه السلام باین آیه شریفه چنان ظاهر میشود که اخذ کردن وراء آن
شامل بتعلم و عمل است و اگرچه محتمل است که استشهاد از آن جهت باشد که علم بر عمل توقف دارد و معلوم باد
اِنْ در وان کان مخففه از مثقله است که در این مقام افاده تأکید و تشدید کلام سابق را می نماید و نیز
در کتاب مسطور از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرقوم است یَا جَابِرُ وَاللَّهِ لَحَدِيثٌ تُصِيبُهُ مِنْ صَادِقٍ
فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى تَغْرُبَ با من فرمود ای جابر سوگند با خدای
یک حدیثی را که در حلال و حرام رسیده باشد اگر از مردی راستگوی و راوی صادق القول دریابی برای تو بهتر است
از هرچه آفتاب بر آن طلوع مینماید تا غروب میکند یعنی از تمامت جهان برای تو نیکوتر است و نیز در همان کتاب
مسطور است که سدیر گفت از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام شنیدم میفرمودند لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا
إِلَّا بِمَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ یعنی در احادیث و اخباریکه از ما میشنوید تا مطابق کتاب
خدای و سنت رسول رهنمای نباشد تصدیق مکنید راقم حروف گوید هر کس در همین یک فقره خبر بدقت
نظر کند و بچشم تعقل بنگرد مراتب و مقامات و خلوص قلوب مبارکه عالیه ائمه علیهم السلام بروی آشکار میشود
و معلوم میگردد که جز اجرای احکام الهی و سنن حضرت رسالت پناهی و متابعت قرآن یزدانی و احکام آسمانی
دستخوش هیچگونه آمال و امانی نیستند و تمامت اوقات شرافت آیات ایشان برای حفظ و بقاء سلسله بنی آدم
و نظام عالم و صلاح امر معاش و معاد امم است صلوات الله و سلامه علیهم و دیگر در کتاب مذکور از حضرت
ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که در ضمن حدیث خود فرمود كُلُّ مَنْ تَعَدَّى السُّنَّةَ رُدَّ إِلَى السُّنَّةِ
یعنی هرکسی که از قواعد سنت تعدی و تجاوز نماید باید پشت برگردانید یعنی اگر خلاف معمول و قانون سنت را
بنماید باید بسنت بازگردانید و متابعت سنت را بفرماید و در حدیث دیگر فرمود مَنْ جَهِلَ السُّنَّةَ رُدَّ
إِلَى السُّنَّةِ یعنی اگر کسی در تقریر احکام از قانون سنت جاهل بماند و جاهلانه حکمی نماید باید بقواعد
سنت بازگشت و دیگر در کتاب مسطور از جابر مروی است که گفت با حضرت ابی جعفر علیه السلام معروض داشتم

اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه در مسح نمودن بر خفین اختلاف ورزیدند فقال كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَسْمَعُ
مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْحَدِيثَ فَيَغِيبُ عَنِ النَّاسِخِ وَلَا يَعْرِفُهُ فَإِذَا أَنْكَرَ مَا خَالَفَ
مَا فِي يَدِهِ كَبُرَ عَلَيْهِ تَرْكُهُ وَقَدْ كَانَ يَنْزِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَعْمَلُ بِهِ زَمَانًا ثُمَّ
يُؤْمَرُ بِغَيْرِهِ فَيَأْمُرُ بِهِ أَصْحَابَهُ وَأُمَّتَهُ حَتَّى قَالَ أُنَاسٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تَأْمُرُنَا بِالشَّيْءِ حَتَّى إِذَا
اعْتَدْنَاهُ وَجَرَيْنَا عَلَيْهِ أَمَرْتَنَا بِغَيْرِهِ فَسَكَتَ النَّبِيُّ عَنْهُمْ فَأَنْزَلَ عَلَيْهِ قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ فرمود چنان بود که از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و آله مردی حدیثی از آن حضرت میشنید لکن از ناسخ آن خبر با خبر و عارف نمیگشت و چون مخالف
آن حکم و خبر را که در دست داشت میدید و بآن دانا نبود ترکش بروی گران میگردید و چنان بود که چیزی
و حکمی بر رسول خدای صلی الله علیه و آله از جانب خدای میرسید و زمانی بر طبق آن امر کار میکردند بعد از آن بر حسب تقاضای
زمان و حکمت یزدان بر خلاف آن و بغیر آن فرمان میشد و آنحضرت اصحاب خود و امت خود را بآنگونه امر میفرمود
چندانکه جماعتی گفتند یا رسول الله همانا تو ما را بچیزی فرمان میکنی و چون بآن کار و آن رفتار عادت کردیم و مجری داشتیم
ما را بغیر آن فرمان میدهی رسول خدای صلی الله علیه و آله سکوت نمود و با ایشان چیزی نفرمود پس خدایتعالی این
آیه شریفه را بر آنحضرت فرو فرستاد که با صحابه و یاران خویش و آنانکه این بحث را بر تو می نمایند بگو من اول رسولی نیستم
که فرستاده شده است یعنی پیش از من نیز فرستادگان دیگر هم بهمین رفتار بوده اند و جز آنچه را که از جانب خدای بمن وحی میشود
متابعت نمیکنم و من جز بیم دهنده روشن و آشکار نیستم یعنی تکلیف من تبلیغ احکام پروردگار و متابعت فرمان خداوند
دادار است هرچه بر حسب مصلحت بندگان و تقاضای حکمتش بر من فرو فرستد تبلیغ مینمایم و در کتاب مجمع البحرین نوشته است
بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ یعنی مَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أُرْسِلَ مِنَ الرُّسُلِ قَدْ كَانَ قَبْلِي رُسُلٌ كَثِيرَةٌ
و نیز میگوید خف آنچیزی است که بر پای میکشند و جمعش خفاف بر وزن کتاب است و از این است حدیث سبق الکتاب
الخفین و مراد این است که کتاب خدای امر کرده است بمسح پای نه خف پس مسح بر خفین بعد از آن حادث شده است
و پاره از شارحین گفته اند که از اطلاقات مردم حرمین و از تتبع احادیث را ظاهر گردید که اطلاق خف بر همان چیزی
میشود که پشت دو پای را بپوشاند خواه چون چکمه ساق دار باشد یا بی ساق باشد پس جهت حکم نمودن مسح بر ساقین
معلوم نیست چنانکه در کتاب مسطور از ابوالورد مروی است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم ابوظبیان
با من حدیث راند که علی علیه السلام را نگران شد که از تخت آب بریخت آنگاه خفین مبارک را مسح فرمود فقال كَذَبَ
أَبُو ظَبْيَانَ أَمَا بَلَغَكَ قَوْلُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيكُمْ سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفَّيْنِ فرمود ابوظبیان
دروغ گفته است آیا بتو نرسیده است قول علی علیه السلام در میان شما چیست که گفته است کتاب خدای و امر بمسح بر خفین
چنانکه بدان اشارت شد عرض کردم آیا در این کار رخصت و اجازتی ممکن است یعنی در مسح نمودن بر خفین بهیچ مردم سنی
فرمود لَا إِلَّا مِنْ عَدُوٍّ تَتَّقِيهِ أَوْ ثَلْجٍ تَخَافُ عَلَى رِجْلَيْكَ یعنی جایز نیست مگر هنگامی که از دشمنی بیم باشد

۲۱۶ یا از رسیدن برف و گزند سرما بر دو پای خویش بیمناک باشی یعنی شاید اگر پای را برای مسح برهنه داری از برف و سرما
آزار بینی یا در حال ترس از دشمن و تقیه باشی اینوقت جایز است که مسح را بر روی پای پوش کنی و نیز در آن کتاب
از زراره و ابو بصیر از حضرت باقر و صادق سلام الله علیهما مرویست که فرمودند اِنَّما عَلَیْنا اَنْ نُلْقِیَ اِلَیْکُمُ الْاُصُولَ
وَعَلَیْکُمْ اَنْ تُفَرِّعُوا یعنی بر ما باید باشد که اصول احکام را بشما القا نمائیم و بر شماست که در آن جمله
از روی علم و بصیرت و زکاوت و دراست و دانش و فراست ترتیب فروع نمایند و بر آن اصول متفرع گردانید و هم در آن کتاب

در باب احکام متعارضه

از حضرت باقر علیه السلام مرویست که زرارة بن اعین در خدمتش عرض کرد فدای تو گردم دو خبر یا دو حدیث که با یکدیگر متعارض
هستند بما میرسد کدام یک چنگ در اندازیم و معمول داریم فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ یا زُرارَةُ خُذْ بِما اشْتَهَرَ
بَیْنَ اَصْحابِکَ وَدَعِ الشّاذَّ النّادِرَ فرمود ای زراره هر وقت دو حدیث یا دو خبر بتو رسد که با هم تعارض داشته باشند
بآن خبر و حدیثی که در میان یاران و اصحاب تو مشهور است کار کن و هر کدام شاذ و نادر است فرو گذار عرض کردم ای سید
من هما این دو حدیث یا دو خبر هر دو مشهور و مروی و ماثور هستند از شما فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ خُذْ بِقَوْلِ اَعْدَلِهِما
عِنْدَکَ وَاَوْثَقِهِما فی نَفْسِکَ فرمود هر یک را که نزد خود اعدل و در نفس خویش اوثق شمردی همان را ماخوذ و معمول
دار عرض کردم هر دو عدل و مرضی و موثق هستند فرمود اُنْظُرْ ما وافَقَ مِنْهُما مَذْهَبَ الْعامَّةِ فَاتْرُکْهُ وَخُذْ بِما خالَفَهُمْ
یعنی چون چنین باشد نظر کن تا هر یک با مذهب عامه توافق دارد متروک دار و با دیگر که مخالف عامه است عمل کن عرض
کردم بسیار میشود که این دو خبر یا حدیث که با هم متعارض میشوند یا هر دو موافق با مذهب عامه یا هر دو مخالف با مذهب
عامه اند من چسازم فرمود اِذَنْ فَخُذْ بِما فیهِ الْحائِطُ لِدینِکَ وَاتْرُکْ ما خالَفَ الْاِحْتِیاطَ در این حال
هر یک را برای حفظ ارکان دین اقرب باحتیاط بینی ماخوذ و آن دیگر که با مراتب احتیاط مخالفت دارد متروک بدار عرض کردم
اگر هر دو با هم موافق احتیاط یا مخالف احتیاط باشند چگونه نمایم فرمود اِذَنْ فَتَخَیَّرْ اَحَدَهُما فَتَأْخُذُ بِهِ وَ
تَدَعُ الْاٰخَرَ یعنی بنیروی علم و اجتهاد و تصویب خود یکی را ماخوذ و معمول و آن دیگر را متروک و مخذول بدار

در بیان ... اخبار

و در روایتی دیگر فرمود اِذَنْ فَاَرْجِهْ حَتّی تَلْقی اِمامَکَ فَتَسْأَلَهُ چون حال بر این منوال باشد بحال خود
بگذار تا امام و پیشوای خود را دریابی و از حقیقت پرسش نمائی علامه مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید که این خبر دلالت
بر آن میکند که موافقت نمودن با احتیاط از جمله مرجحات خبرین متعارضین است و دیگر در کتاب مسطور از معمر بن
یحیی بن سام مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از آنچه از ... روایت می نمایند از
امیر المؤمنین علیه السلام از اشیائی یعنی از احکامی یا اخباری در باب فروج که خود و فرزندان خود را آنها
امر و نهی میفرمود عرض کردم اینحال چگونه تواند بود فرمود یک آیتی حلال نموده است آنرا و آیتی دیگرش حرام
ساخته است عرض کردیم آیا چنان میتواند بود که یکی از این دو آیه آن دیگر را نسخ کرده باشد یا هر دو محکم باشند و شاید

در منسوخ بودن اخبار

هر دو عمل کرد فرمود قَدْ بَیَّنَ لَهُمْ اِذْ نَهی نَفْسَهُ عَنْها وَوَلَدَهُ یعنی در آنحال که خود و فرزندانش را
از آن نهی میفرمود برای ایشان آشکار و روشن داشت عرض کردیم چه چیز آنحضرت را مانع بود که اینحال را برای

مردمان بیان فرماید فرمود خَشِیَ اَنْ لا یُطاعَ وَلَوْ اَنَّ اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ ثَبَتَ قَدَماهُ اَقامَ ۲۱۷
کِتابَ اللهِ کُلَّهُ وَالْحَقَّ کُلَّهُ یعنی آنحضرت بیمناک بود که اگر برای مردمان مبین دارد او را اطاعت ننمایند و اگر امر
امیر المؤمنین را اطاعت میکردند و کارش استوار میگردید آنچه در کتاب خدای وارد شده بجمله را بپای میداشت
و آنچه موافق حق است جزءً و کلاً معمول میگردانید و نیز در آن کتاب از جمله وصایای حضرت ابی جعفر علیه السلام است
وَاِنِ اشْتَبَهَ الْاَمْرُ عَلَیْکُمْ فَقِفُوا عِنْدَهُ وَرُدُّوهُ اِلَیْنا حَتّی نَشْرَحَ لَکُمْ مِنْ ذٰلِکَ ما شُرِحَ لَنا
هر وقت در خبری شبهتی برای شما در حق و باطل و صحیح و سقیم روی داد توقف نمائید و بما بازگردانید تا از بهر شما شرح
داریم آنچه را که برای ما شرح داده اند و هم در آن کتاب از ابو سعید الزهری از حضرت ابی جعفر یا ابی عبدالله علیهما السلام
مرویست که فرمود اَلْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَیْرٌ مِنَ الْاِقْتِحامِ فِی الْهَلَکَةِ وَتَرْکُکَ حَدیثاً لَمْ تُرْوِهِ خَیْرٌ مِنْ
رِوایَتِکَ حَدیثاً لَمْ تُحْصِهِ یعنی توقف در مقام شبهت بهتر است از اقتحام و بدون اندیشه
تاختن در مورد هلاکت و فرو نهادن حدیثی را از روایت کردن یعنی روایت نکردن حدیثی را که در روایتش از روی
درایت نباشی بهتر است از روایت نمودن حدیثی را که باطراف و احوالش احصا نداشته باشی و دیگر در کتاب مزبور
از جابر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مسطور است که فرمود اِنّا لَوْ کُنّا نُحَدِّثُکُمْ بِرَأْیِنا وَهَوانا لَکُنّا مِنَ الْهالِکینَ
وَلٰکِنّا نُحَدِّثُکُمْ بِاَحادیثَ نَکْنِزُها عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ کَما
یَکْنِزُ هٰؤُلاءِ ذَهَبَهُمْ وَفِضَّتَهُمْ ای جابر اگر ما شما را برای و میل خودمان حدیث برانیم از جمله هالکان هستیم
لکن ما شما را بآن احادیث که از رسول خدای در گنجینه صدور خود مخزون ساخته ایم حدیث میرانیم چنانکه این مردم زر و
سیم را مخزون میدارند و نیز در آن کتاب از فضیل از آن امام والا مقام علیه السلام مرویست قالَ لَوْ اَنّا حَدَّثْنا
بِرَأْیِنا ضَلَلْنا کَما ضَلَّ مَنْ کانَ قَبْلَنا وَلٰکِنّا حَدَّثْنا بِبَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّنا بَیَّنَها لِنَبِیِّهِ فَبَیَّنَ لَنا
فرمود اگر ما برای خود حدیث نمائیم گمراه میشویم چنانکه گمراه ماندند پیشینیان ما لکن ما از روی بینه و روشنائی از جانب
پروردگار خود حدیث میکنیم که پروردگار ما برای پیغمبرش و پیغمبرش برای ما روشن ساخته است و هم در آن کتاب از تمام
از جابر مرویست که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا جابِرُ وَاللهِ لَوْ کُنّا نُحَدِّثُ النّاسَ اَوْ حَدَّثْناهُمْ
بِرَأْیِنا لَکُنّا مِنَ الْهالِکینَ وَلٰکِنّا نُحَدِّثُهُمْ بِاٰثارٍ عِنْدَنا مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ
یَتَوارَثُها کابِرٌ عَنْ کابِرٍ نَکْنِزُها کَما یَکْنِزُ هٰؤُلاءِ ذَهَبَهُمْ وَفِضَّتَهُمْ ای جابر سوگند
با خدای اگر ما مردمان را چیزی تازه بیاوریم یا برای خودمان حدیث برانیم از جمله تباه شوندگان میشویم لکن ما مردمان را
بآن آثار که از رسول خدای صلی الله علیه و آله نزد ما میباشد و کابراً عن کابر بمیراث رسیده است حدیث میکنیم و این
گوهرهای نفیس را در اوعیه صدور و مخازن قلوب مخزون و محفوظ میداریم چنانکه این مردمان زر و سیم را دفینه
و ذخیره خویش میکردانند و هم در آن کتاب از فضیل از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود
اِنّا عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّنا بَیَّنَها لِنَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ فَبَیَّنَها نَبِیُّهُ لَنا فَلَوْلا ذٰلِکَ کُنّا کَهٰؤُلاءِ النّاسِ

و هم در آن کتاب از برید عجلی مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این قول خدا تعالی فِی صُحُفٍ مُطَهَّرَةٍ
فِیهَا کُتُبٌ قَیِّمَةٌ پرسش کردم قَالَ هُوَ حَدِیثُنَا فِی صُحُفٍ مُطَهَّرَةٍ مِنَ الْکَذِبِ فرمود
مقصود از آن احادیث ما است که در صحفی است که از آلایش کذب و خبث دروغ پاک و مطهر است و هم در آن کتاب
از ابو اسمعیل جعفی مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ اللهَ بَرَّءَ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ
آلِهِ مِنْ ثَلٰثٍ اَنْ یَتَقَوَّلَ عَلَی اللهِ اَوْ یَنْطِقَ عَنْ هَوَاهُ اَوْ یَتَکَلَّفَ
معنی حدیث اینکه خداوند تعالی مبرا داشته است محمد صلی الله علیه و آله را از سه چیز یکی اینکه بر خدای کذب و افترا
بندد و دیگر اینکه بهوای نفس خود سخن فرماید سیم اینکه کار به تکلف و تصنیع گذارد و آنچه نه اهل او باشد ادعا نماید
معلوم باد این کلام بلاغت نشان اشارت بقول خداتعالی دارد وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْاَقَاوِیلِ یعنی اگر محمد صلی الله
علیه و آله پاره اقاویل را از روی کذب و دروغ و افترا بر ما بندد و اینکه افترا را تقول فرموده برای آن است
افترا عبارت از قولی است که تکلف در آن باشد و دیگر باین قول خدای اشارت کند وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَی
یعنی بمیل خویش سخن نمی کند بلکه هرچه فرماید وحی خدا است که بدو میشود و دیگر باین قول خدای اشارت دارد
وَمَا اَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ یعنی از جمله آن کسان نیستم که متکلف هستند یعنی چیزی را که در خورش نیستند ادعا
می نمایند و دیگر در کتاب مسطور از عمرو بن شمر از جابر مسطور است که بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه عرض کردم که
هر وقت مرا حدیثی بفرمائی سند دار فرمود حَدَّثَنِی اَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَنْ جَبْرَئِیلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کُلَّمَا اُحَدِّثُکَ بِهٰذَا الْاِسْنَادِ و این حدیث بهمین صورت
در جلد اول کتاب احوال حضرت باقر صلوات الله علیه در ذیل فضائل جلیله اش اشارت رفت و فرمود
یَا جَابِرُ لَحَدِیثٌ وَاحِدٌ تَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا چنانکه
از این پیش بتقریبی مسطور شد و نیز در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت باقر یا جناب صادق علیهما السلام در این
قول خدا تعالی فَبَشِّرْ عِبَادِیَ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ یعنی پس مژده و بشارت بده
آن بندگان مرا که استماع قول می کنند و احسن و بهترش را اتباع میورزند روایت می کند که فرمودند هُمُ
الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اِذَا سَمِعُوا الْحَدِیثَ اَدَّوْهُ کَمَا سَمِعُوهُ لَا یَزِیدُونَ
وَلَا یَنْقُصُونَ یعنی این جماعت آن کسان باشند که در خدمت آل محمد صلی الله علیه و آله سر تسلیم پیش دارند
و چون باستماع حدیثی سعادتمند و برخوردار شوند همانطور که شنیده اند بدون کم و زیاد ادا نمایند و نیز
در آن کتاب مستطاب از جابر جعفی از حضرت ابی عبد الله مروی است که مردی بحضرت ابی جعفر علیه السلام
عرض کرد خدای رحمت فرماید تراحدیث برانم برای اهل خود قَالَ نَعَمْ اِنَّ اللهَ یَقُولُ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ و دیگر فرموده وَ اْمُرْ اَهْلَکَ
بِالصَّلٰوةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْهَا فرمود آری اهل خود را از احادیث واجب را بازگوی چنانکه خداتعالی میفرماید

در آیه شریفه راجع بحدیث

سند حدیث

در تعلیم حدیث باهل خود

از جلد هشتم از کتاب امام محمد باقر علیه السلام

ای کسانیکه بدین یزدان گرویده اید خویشتن و اهل و عیال خویشتن را از آن آتشی که هیزم آن مردمان و سنگها میباشند
نگاه دارید و میفرماید اهل خویش را بنماز بخوان و فرمان کن و بر مشقت آن نفس خود را بازدار و اگر طبیعت بر خلاف آن
طلبد و برای راحت ترکش را جوید بقهورش گردان و بعبادت بکوش و دیگر در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر
یا از حضرت ابی عبد الله علیهما السلام مروی است که فرمود لَا تُکَذِّبُوا بِحَدِیثٍ اَتَاکُمْ اَحَدٌ فَاِنَّکُمْ لَا تَدْرُونَ
لَعَلَّهُ مِنَ الْحَقِّ فَتُکَذِّبُوا اللهَ فَوْقَ عَرْشِهِ یعنی چون حدیثی بر شما قرائت شود تکذیب مکنید یعنی بدون علم
و تحقیق تکذیب حدیث گوی را مکنید چه شما نمیدانید شاید از جانب حق باشد و از این تکذیب چنان باشد که خدای را
در فوق عرش عظمت و کبریای او تکذیب نموده باشید و هم در آن کتاب از ابو عبیده الحذاء مسطور است که از حضرت
ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود اَمَا وَ اللهِ اِنَّ اَحَبَّ اَصْحَابِی اِلَیَّ اَوْرَعُهُمْ وَ اَفْقَهُهُمْ وَ
اَکْتَمُهُمْ لِحَدِیثِنَا وَ اِنَّ اَسْوَأَهُمْ عِنْدِی حَالاً وَ اَمْقَتَهُمْ اِلَیَّ الَّذِی اِذَا سَمِعَ الْحَدِیثَ یُنْسَبُ
اِلَیْنَا وَ یُرْوَی عَنَّا فَلَمْ یَعْقِلْهُ وَ لَمْ یَقْبَلْهُ قَلْبُهُ اشْمَأَزَّ مِنْهُ وَ جَحَدَهُ وَ کَفَّرَ مَنْ دَانَ بِهِ
وَ هُوَ لَا یَدْرِی لَعَلَّ الْحَدِیثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَ اِلَیْنَا اُسْنِدَ فَیَکُونُ بِذٰلِکَ خَارِجاً
مِنْ وِلَایَتِنَا یعنی بدانید سوگند با خداوند نیکوترین و محبوب ترین اصحاب و یاران من در حضرت من
آنکس باشد که در حدیث ما اورع و افقه و پوشنده تر و اکتم باشد و بدترین ایشان در خدمت من از حیثیت حال
و در کار و مبغوض ترین ایشان در حضرت من آنکس باشد که چون بشنود حدیثی را که بما نسبت میدهند
و از ما روایت می کنند تعقل ننماید و اگر بعقل او درست نیاید و قلبش مقبول ندارد از آن حدیث مشمئز گردد و منکر شود
و آن کس که بآن اعتقاد کرده و بآن سلوک می نماید کافر شود در حالتی که هیچ ندانسته باشد که شاید این حدیث از حضرت
ما خارج شده و بما منسوب باشد و بسبب این جحد و انکار از حصن حصین ولایت ما بیرون شود از این کلام مبارک چنان
مستفاد میشود که پاره احادیث و اخبار را که غرابتی در آن باشد یا با سلیقه و طبع پاره کسان موافق یا با بعضی اخبار
دیگر مطابق یا با عقول ناقصه و افهام باطله بعضی مناسب نباشد نباید بمحض شنیدن انکار نمود و بر راوی کافر شد
چه ممکن است مروی از عیون علوم اهل بیت سلام الله علیهم باشد پس تعقل کامل شرط است و در چنین موارد باید بعلمای حدیث
در حال رجوع کرد و بلا رویه بانکار یا اقرار دچار کلفت و شقاوت نگشت زیرا که احادیث نبوی صلی الله علیه و آله در حکم
فرقان یزدان است ظاهر و باطن و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و تاویل و تفسیر دارد و هم در آن کتاب از حضرت باقر
یا حضرت صادق سلام الله علیهما مرویست که فرمودند لَا تُکَذِّبُوا بِحَدِیثٍ اَتَاکُمْ بِهِ مُرْجِیٌّ وَ لَا قَدَرِیٌّ
وَ لَا خَارِجِیٌّ نَسَبَهُ اِلَیْنَا فَاِنَّکُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ شَیْءٌ مِنَ الْحَقِّ فَتُکَذِّبُونَ اللهَ عَزَّ وَ
جَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ یعنی هر گز حدیثی را که می شنوید بدروغ نسبت نکنید اگر چه راوی آن بمذهب مرجئه یا قدری
باشد یا از کسیکه از دین ما خارج باشد بشنوید چه شما نمیدانید که شاید حق و ثواب باشد و شما در این حال خدای را
در فوق عرش عظمت و جلالش تکذیب نموده اید و هم در آن کتاب از جابر مروی است که حضرت ابی جعفر

 علیه السلام فرموده اَحَبّ اَكذَبَ عَلَى اللهِ وَلا عَلى رَسُولِهِ مِمَّن كَذَّبَنا اَهلَ البَيتِ اَو كَذَبَ عَلَينا لِاَنّا اِنَّما نُحَدِّثُ عَن رَسُولِ اللهِ وَعَنِ اللهِ فَاِذا كُذِّبنا فَقَد كُذِّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ یعنی هیچکس بر خدای و رسول خدای دروغ زن تر از آن کس نیست که ما اهل بیت را تکذیب نماید یا بر ما دروغ بندد چه ما از خدا و رسول خدای حدیث میرانیم چون ما را تکذیب نمایند چنان است که خدای و رسول خدای صلی الله علیه و آله را تکذیب نماید و نیز در همان کتاب از برید رزاز از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمود حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا بُنَیَّ اِعرِف مَنازِلَ الشّیعَةِ عَلى قَدرِ رِوايَتِهِم وَمَعرِفَتِهِم فَاِنَّ المَعرِفَةَ هِيَ الدِّرايَةُ لِلرِّوايَةِ وَبِالدِّراياتِ لِلرِّواياتِ يَعلُو المُؤمِنُ اِلى اَقصى دَرَجاتِ الاِيمانِ اِنّي نَظَرتُ في كِتابٍ لِعَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلامُ فَوَجَدتُ فِي الكِتابِ اَنَّ قيمَةَ كُلِّ امرِءٍ وَقَدرَهُ مَعرِفَتُهُ اِنَّ اللهَ تَعالى يُحاسِبُ النّاسَ عَلى قَدرِ ما آتاهُم مِنَ العُقُولِ في دارِ الدُّنيا

ای پسرک من مقام و مرتبت شیعیان را باندازه روایات و معرفت ایشان باز شناس چه اصل معرفت درایت در روایت است و در علم و دانستن روایات است که مؤمن باقصی درجات ایمان بر میشود همانا من در کتابی که از علی علیه السلام است نظر کردم و دیدم که قیمت و بهای هر مردی و قدر و منزلت او راجع بمعرفت اوست همانا خدای تعالی مردمان را در دار عقبی باندازه عقولی که در دنیا بایشان عطا شده محاسبه میفرماید راقم حروف گوید در حقیقت مردمان گروگان عقول خویش هستند و حکیم مطلق و حاکم علی الاطلاق بآن مقدار که ازین جوهر نفیس با هرکس عنایت کرده است در طلب محاسبه بر میآید و هم بدان مقدار درجه و رتبت عنایت می فرماید تا تمامت افعال از روی حق و عدل باشد

ذکر پاره اخبار که از حضرت باقر علیه السلام در حدیث ما صعب مستصعب رسیده است

ازین پیش در ذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام تبقریبی باین حدیث شریف اشارت رفت و مختصر تحقیقی نگارش گرفت در جلد اول بحار الانوار از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّ حَديثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا يُؤمِنُ بِهِ اِلّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَو نَبِيٌّ مُرسَلٌ اَو عَبدٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلاِيمانِ فَما وَرَدَ عَلَيكُم مِن حَديثِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلانَت لَهُ قُلُوبُكُم وَعَرَفتُمُوهُ فَاقبَلُوهُ وَمَا اشمَأَزَّت قُلُوبُكُم وَاَنكَرتُمُوهُ فَرُدُّوهُ اِلَى اللهِ وَاِلَى الرَّسُولِ وَاِلَى العالِمِ مِن آلِ مُحَمَّدٍ وَاِنَّمَا الهالِكُ اَن يُحَدَّثَ بِشَيءٍ مِنهُ لا يَحتَمِلُهُ فَيَقُولُ وَاللهِ ما كانَ هذا شَيئاً وَالاِنكارُ هُوَ الكُفرُ صاحب مجمع البحرین در معنی این حدیث مبارک میفرماید اِنَّ المَلَكَ لا يَحتَمِلُهُ في جَوفِهِ حَتّى يُخرِجَهُ اِلى مَلَكٍ غَيرِهِ وَالنَّبِيُّ لا يَحتَمِلُهُ حَتّى يُخرِجَهُ اِلى نَبِيٍّ غَيرِهِ وَالمُؤمِنُ

لا يَحتَمِلُهُ حَتّى يُخرِجَهُ اِلى مُؤمِنٍ غَيرِهِ كَما جاءَت بِهِ الرِّوايَةُ عَنهُم عَلَيهِمُ السَّلامُ

و در بحار الانوار از کتاب معانی الاخبار از بقطینی از بعضی از اهل مداین مرویست که گفت بحضرت ابی محمد صلی الله علیه و آله نوشتم که ما را از آباء عظام شما روایت کنند اِنَّ حَديثَكُم صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا يَحتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِيٌّ مُرسَلٌ وَلا مُؤمِنٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلاِيمانِ پس از آنحضرت جواب رسید اِنَّما مَعناهُ اَنَّ المَلَكَ لا يَحتَمِلُهُ في جَوفِهِ حَتّى يُخرِجَهُ اِلى مَلَكٍ مِثلِهِ وَلا يَحتَمِلُهُ نَبِيٌّ حَتّى يُخرِجَهُ اِلى نَبِيٍّ مِثلِهِ وَلا يَحتَمِلُهُ مُؤمِنٌ حَتّى يُخرِجَهُ اِلى مُؤمِنٍ مِثلِهِ اِنَّما مَعناهُ اَن لا يَحتَمِلَهُ في قَلبِهِ مِن حَلاوَةِ ما هُوَ في صَدرِهِ حَتّى يُخرِجَهُ اِلى غَيرِهِ ونیز در مجمع البحرین و صحاح اللغه مسطور است اِستَصعَبَ الاَمرُ عَلَينا یعنی صعب یافت. سیفرماید رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که حدیث آل محمد صعب و دشوار است یعنی دارای معانی و وجوه کثیره و مراتب و مقامات و مشارب و مشایب عالیه است و بآن ایمان نمی آورد مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده که امتحان فرموده باشد قلب او را برای ایمان پس آنچه از احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله بر شما وارد شود که بسبب آن قلب شما نرم ولین و منقاد گردد و بآن معرفت یابید پس قبول نمائید و آنچه بر شما وارد شود که قلب شما از آن اشمئزاز کرد و منکر شمارید پس بخدای و رسول خدای و بعالم از آل محمد صلوات الله علیهم باز گردانید بدرستیکه هلاک شونده آن کس باشد که چون حدیثی بشنود که احتمالش را نیاورد پس بگوید سوگند با خدای این حدیث بچیزی شمرده نشود و انکار کردن همان کفر است و هم در کتاب مسطور از حماد طائی از سعد از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود حَديثُنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا يَحتَمِلُهُ اِلّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَو نَبِيٌّ مُرسَلٌ اَو مُؤمِنٌ مُمتَحَنٌ اَو مَدينَةٌ حَصينَةٌ فَاِذا وَقَعَ اَمرُنا اَو جاءَ مَهدِيُّنا كانَ الرَّجُلُ مِن شيعَتِنا اَجرى مِن لَيثٍ وَاَمضى مِن سِنانٍ يَطَأُ عَدُوَّنا بِرِجلَيهِ وَيَضرِبُهُ بِكَفَّيهِ وَذلِكَ عِندَ نُزُولِ رَحمَةِ اللهِ وَفَرَجِهِ عَلَى العِبادِ یعنی حدیث ما و شاید در اینجا حدیث بمعنی امر امامت و ولایت باشد یعنی ولایت و متابعت بامر امامت ما بسیار سخت و دشوار است و جز ملکی مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی امتحان شده و از بوته آزمایش بیرون آمده یا شهری استوار یعنی قلبی مجتمع که بشوائب شک و ریب متفرق نشده باشد نتواند بشش احتمال نمود پس هر وقت امر ما وقوع یافت و مهدی ما صلوات الله علیه ظهور فرمود هر مردی از شیعیان ما از شیر غران و گذرنده سنان شتابنده تر و گذرنده تر خواهد بود و دشمنان ما را در زیر هر دو پای درهم نوردد و با هر دو دستش سر و مغزش درهم کوبد و اینواقعه در هنگام نزول رحمت خداوند احدیت و گشایش اوست بر بندگان خود و هم در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود اِنَّ حَديثَنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا يَحتَمِلُهُ اِلّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَو نَبِيٌّ مُرسَلٌ اَو عَبدٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلاِيمانِ پس از آن فرمود يا اَبا حَمزَةَ اَلا تَرى اَنَّهُ اختارَ لِاَمرِنا مِنَ المَلائِكَةِ المُقَرَّبينَ وَمِنَ النَّبِيّينَ المُرسَلينَ وَمِنَ المُؤمِنينَ المُمتَحَنينَ یعنی حدیث ما صعب و جز بر طایفه نتواند حمل نمود

یکی نبی مرسل دوم ملک مقرب سیم مؤمن ممتحن ای حمزه کر میدانی که اختیار کرده است امر ما را از گروه ملائکه آن طبقه را که مقرب هستند یعنی ملائکه مقرب وغیر مقرب دارند واما آنکه مقرب هستند اختیار امر ما را کرده اند امر ما را آنان که مرسل هستند و باین رتبت جلیل نایل شده اند یعنی ازین جماعت بعضی مرسل هستند وبعضی غیر مرسل واختیار امر ما را آن طایفه نموده اند که برتبت رسالت تشرف یافته اند واختیار کرده است امر ما را از جماعت مؤمنان آنانکه امتحان شده اند یعنی مؤمنان بر دو صنف هستند بعضی ممتحن وبرخی غیر ممتحن واختیار امر ما را ممتحنین از مؤمنین نموده اند یعنی از هر صنفی طبقه اعلای ایشان اختیار کرده اند و این مقام چندان صعب وعالی است که جز این صنف ازین اصناف حمل نتوان نمود ودیگر در کتاب مسطور از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام

ایضاً روایت دیگر

مسطور است که گفت از آنحضرت علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّ حَدیثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ثَقیلٌ مُقَنَّعٌ اَجْرَدُ ذَکْوانٌ لایَحْتَمِلُهُ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّهُ لِلْاِیمانِ اَوْ مَدینَةٌ حَصینَةٌ فَاِذا قامَ قائِمُنا نَطَقَ وَصَدَّقَهُ الْقُرْآنُ

ایضاً در آن باب

ونیز در کتب اخبار در همان کتاب از مفضل مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ حَدیثَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ذَکْوانٌ اَجْرَدُ لایَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلا عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِیمانِ اَمَّا الصَّعْبُ فَهُوَ الَّذی لَمْ یُرْکَبْ بَعْدُ وَاَمَّا الْمُسْتَصْعَبُ فَهُوَ الَّذی یُهْرَبُ مِنْهُ اِذا رُئِیَ وَاَمَّا الذَّکْوانُ فَهُوَ ذَکاءُ الْمُؤْمِنینَ وَاَمَّا الْاَجْرَدُ فَهُوَ الَّذی لایَتَعَلَّقُ بِهِ شَیْءٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ وَهُوَ قَوْلُ اللّهِ اَللّهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدیثِ فَاَحْسَنُ الْحَدیثِ حَدیثُنا لایَحْتَمِلُ اَحَدٌ مِنَ الْخَلائِقِ اَمْرَهُ بِکَمالِهِ حَتّی یَحُدَّهُ لِاَنَّ مَنْ حَدَّ شَیْئاً فَهُوَ اَکْبَرُ مِنْهُ ونیز در کتاب مسطور

ایضاً در این باب

از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود اِنَّ حَدیثَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ اَجْرَدُ ذَکْوانٌ وَعْرٌ شَریفٌ کَریمٌ فَاِذا سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَیْئاً وَلانَتْ لَهُ قُلُوبُکُمْ فَاحْتَمِلُوهُ وَاحْمَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ وَاِنْ لَمْ تَحْتَمِلُوهُ وَلَمْ تُطیقُوهُ فَرُدُّوهُ اِلَی الْاِمامِ الْعالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ فَاِنَّمَا الشَّقِیُّ الْهالِکُ الَّذی یَقُولُ وَاللّهِ ما کانَ هذا ثُمَّ قالَ یا جابِرُ اِنَّ الْاِنْکارَ هُوَ الْکُفْرُ بِاللّهِ الْعَظیمِ اکنون بخلاصه ترجمه این چند حدیث قریب المضمون اشارت میرود در کتاب مجمع البحرین مسطور است حَدیثُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ذَکْوانٌ اَجْرَدُ مُقَنَّعٌ راوی عرض کرد ذکوان را تفسیر فرمای فرمود آن کسی است که همیشه زیرک وتیز خاطر وتیز هوش باشد عرض کرد اجرد کدام است فرمود آن است که همیشه امرد وساده باشد وهرگز از حق تغییر نپذیرد عرض کرد مقنع چیست فرمود یعنی مستور است بالجمله میفرماید حدیث آل محمد صلی الله علیه وآله صعب مستصعب است که چون بشنوند ازوی فرار گیرند وذکوان است یعنی ذکار مؤمن است ودست غیر بدو نرسد واجرد است یعنی هیچ چیز از پیش روی آن واز دنبالش بدو تعلق نتواند گرفت واین است قول خدای تعالی که میفرماید خداوند فرو فرستاد نیکوترین حدیث را پس بهترین حدیث ونیکوتر همان

معنی حدیث صعب مستصعب

حدیث ما میباشد که هیچیک از آفریدگان احتمال امرش را بحد کمال نتوانند دریابند چه هر کس بر حدی بدرجه کمال عالم ومحیط شد ناچار خودش اکبر از آن است ودر حدیث ثالث میفرماید حدیث ما صعب مستصعب است وعر وشریف وکریم است ووعر ضد سهل است از زمین یعنی جاهای سخت ودشوار از زمین که آسان نتوان بر آن بر شد پس هر وقت از احادیث ما چیزی بشنوید که قلوب شما بآن نرم شود یعنی مقبول القلوب باشد پس اقبال نمائید وخدای را بدریافت آن سپاس گذارید واگر حمل نتوانید کرد یا نیروی فهم شما از ادراکش عاجز باشد وعجیب شمارید وطاقت حملش را نیابید آن حدیث را بامامی عالم از آل محمد صلی الله علیه وآله باز گردانید یعنی بمحض اینکه فهم شما از ادراک آن قاصر وعاجز باشد منکر نشوید بلکه بآنکس که عالم آل محمد است وامام وقت است عرضه دهید وباو باز گردانید چه شقی تباه وبدبخت نامه سیاه آنکس باشد که چون چنین احادیث غریبه دشوار صعب را بشنود بلا تامل گوید سوگند باخدای چنین نیست آنگاه فرمود ای جابر همانا انکار نمودن همان کفر ورزیدن بخداوند عظیم است ونیز در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است حَدیثُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لایُؤْمِنُ بِهِ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِیمانِ فَما عَرَفَتْ قُلُوبُکُمْ فَخُذُوهُ وَما اَنْکَرَتْ فَرُدُّوهُ اِلَیْنا وهم در آن کتاب از جابر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مسطور است که فرمود اِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ عَلَی الْکافِرینَ لایُقِرُّ بِاَمْرِنا اِلّا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِیمانِ ودیگر در کتاب مذکور از خان از پدرش مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا اَبَا الْفَضْلِ لَقَدْ اَمْسَتْ شیعَتُنا وَاَصْبَحَتْ عَلی اَمْرٍ ما اَقَرَّ بِهِ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِیمانِ ونیز در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است اِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ عَلَی الْکافِرینَ لایُقِرُّ بِاَمْرِنا اِلّا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِیمانِ ودر این حدیث شریف میفرماید امر ما بر کافر که قلبش از فروغ ایمان ونور ایزدی بی بهره است صعب ومستصعب است ودر این حدیث لفظ امرنا شاید دلالت بر امامت وولایت نماید که بر کافر قبولش دشوار است واز این است که امرنا فرمود نه حدیثنا زیرا که قبول احادیث واخبار باین معنی متداول فرع قبول امر امامت وولایت است ونیز در کتاب مسطور از ابو حمزه ثمالی مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لایَحْتَمِلُهُ اِلّا ثَلاثَةٌ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِیمانِ ثُمَّ قالَ یا اَبا حَمْزَةَ اَلَسْتَ تَعْلَمُ اَنَّ فِی الْمَلائِکَةِ مُقَرَّبینَ وَغَیْرَ مُقَرَّبینَ وَفِی النَّبِیّینَ مُرْسَلینَ وَغَیْرَ مُرْسَلینَ وَفِی الْمُؤْمِنینَ مُمْتَحَنینَ وَغَیْرَ مُمْتَحَنینَ قُلْتُ بَلی قالَ اَلا تَری اِلی صَفْوَةِ اَمْرِنا اِنَّ اللّهَ اخْتارَ لَهُ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُقَرَّبینَ وَمِنَ النَّبِیّینَ مُرْسَلینَ وَمِنَ الْمُؤْمِنینَ مُمْتَحَنینَ معلوم باد کلام آنحضرت الی صفوة امرنا بمعنی

ایضاً در این باب

ایضاً در این باب

الی خالص امر ماست و ممکن است که صفوة مصدر باشد و هم در آن کتاب از ابو ربیع شامی مسطور است که گفت در حضرت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم پس نگران شدم که آن حضرت بپای شد و سر مبارک باسمان بلند کرد و فرمود یا ابا الرّبیع حدیثٌ تَمضَغُهُ الشِّیعَةُ بِألسِنَتِها لا تَدری ما کُنهُهُ قُلتُ ما هُوَ جَعَلَنِیَ اللهُ فِداکَ ای ابو ربیع این حدیث که شیعیان بالسنهٔ خویش آسان بشمارند نمیدانند که باطن آن چیست عرض کردم فدای تو شوم آن چیست قالَ قَولُ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ إنَّ أمرَنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا یَحتَمِلُهُ إلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أو نَبِیٌّ مُرسَلٌ أو عَبدٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلإیمانِ یا أبا الرَّبیعِ ألا تَری أنَّهُ یَکُونُ مَلَکٌ وَلا یَکُونُ مُقَرَّباً وَلا یَحتَمِلُهُ إلّا مُقَرَّبٌ وَقَد یَکُونُ نَبِیٌّ وَلا یَکُونُ مُرسَلاً وَلا یَحتَمِلُهُ إلّا مُرسَلٌ وَقَد یَکُونُ مُؤمِنٌ وَلَیسَ بِمُمتَحَنٍ وَلا یَحتَمِلُهُ إلّا مُؤمِنٌ قَد امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلإیمانِ

و نیز در آن کتاب از جابر بن یزید مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا جابر حَدیثُنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ أمرَدُ ذَکوانُ وَعِرٌ أجرَدُ لا یَحتَمِلُهُ وَاللهِ إلّا نَبِیٌّ مُرسَلٌ أو مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أو مُؤمِنٌ مُمتَحَنٌ فَإذا وَرَدَ إلَیکَ یا جابِرُ شَیءٌ مِن أمرِنا فَلانَ لَهُ قَلبُکَ فَاحمَدِ اللهَ وَإن أنکَرتَهُ فَرُدَّهُ إلَینا أهلَ البَیتِ وَلا تَقُل کَیفَ جاءَ هذا أو کَیفَ کانَ وَکَیفَ هُوَ فَإنَّ هذا وَاللهِ الشِّرکُ بِاللهِ العَظیمِ معلوم باد که ذکوان بمعنی توقد و افروختگی و التهاب است یعنی همیشه و همه وقت خلق را روشنائی میدهد و اجرد آن است که موی بر بدن نداشته باشد و چنین کسی همیشه طری و تازه و نیکوست پس اجرد در این کلام معجز نظام برای طراوت و حسن استعاره شده است و نیز در جلد اول بحار الانوار بسند بحضرت ابی جعفر علیه السلام منتهی میشود که میفرماید إنَّ حَدیثَنا هذا تَشمَئِزُّ مِنهُ قُلوبُ الرِّجالِ فَمَن أقَرَّ بِهِ فَزیدُوهُ وَمَن أنکَرَهُ فَذَرُوهُ إنَّهُ لا بُدَّ مِن أن تَکُونَ فِتنَةٌ یَسقُطُ فیها کُلُّ بِطانَةٍ وَوَلیجَةٍ حَتّی یَسقُطَ فیها مَن کانَ یَشُقُّ الشَّعرَ بِشَعرَتَینِ حَتّی لا یَبقی إلّا نَحنُ وَشیعَتُنا در مجمع البحرین مسطور است قول خدا تعالی وَلَم یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللهِ وَلا رَسُولِهِ وَلا المُؤمِنینَ وَلیجَةً ای بِطانَةً وَدَخلاً مِنَ المُشرِکینَ وَوَلیجَةُ الرَّجُلِ بِطانَتُهُ وَدَخلَتُهُ وَخاصَّتُهُ وَما یَتَّخِذُهُ مُعتَمِداً عَلَیهِ و ولیجه هر چیزی است که در چیزی دیگر بششی در آوری اما از آن نباشد. بالجمله میفرماید این حدیث ما قلوب رجال از آن مشمئز است پس هر کس بآن اقرار کند به وی بیفزائید و هر کس آن اقرار ندارد او را بحال خویش گذارید همانا ناچار فتنه و زمان امتحانی پدید آید که هر بطانه و ولیجه و خاصه کسان را ساقط نماید چندانکه ساقط نماید آنانکه یک موی را بدو موی میشکافتند تا آنکه جز ما و شیعیان ما هیچکس باقی نماند معلوم باد که در این خبر شریف احتمال میرود که اشارت بزمان و سعت دامنهٔ فتنه و قوت خلفای جور و ضعف شیعیان باشد که آنانکه در مراتب دین و بیان احادیث و اخبار و آثار موشکاف بودند بسبب فتن روزگار و ضعف عقاید یا حالت تقیه از عقاید و مراتب خویش باز شوند و جز شیعیان خالص بحال خویش استقامت نجویند

بیانی در این معنی

و احتمال دارد که اشارت بزمان ظهور حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و رجعت اهل بیت و شیعیان خالص و روزگار امتحان و آزمایش باشد و نیز حال منافقان یا آنانکه ضعیف العقیده بودند بر این صورت گذرد و سرانجام بنیان کفر و شقاق و نفاق برافکنده و جهان از لوث وجود ایشان پاک گردد و نیز احتمالات دیگر دارد و الله تعالی اعلم بحقایق الاحوال و المطالب اکنون پاره تحقیقات بازنمائیم در کتاب مذکور در دنباله حدیث مسطور یعنی بعد از إلّا نَحنُ وَشیعَتُنا مرقوم است وَذَکَرَ أبو جَعفَرٍ مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ أنَّهُ وَجَدَ فی بَعضِ الکُتُبِ وَلَم یَروِهِ بِخَطِّ آدَمَ بنِ عَلِیِّ بنِ آدَمَ قالَ عُمَیرٌ الکُوفِیُّ فی مَعنی حَدیثُنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا یَحتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرسَلٌ فَهُوَ ما رَوَیتُم أنَّ اللهَ تَعالی لا یُوصَفُ وَرَسُولُهُ لا یُوصَفُ وَالمُؤمِنُ لا یُوصَفُ فَمَنِ احتَمَلَ حَدیثَهُم فَقَد حَدَّهُم وَمَن حَدَّهُم فَقَد وَصَفَهُم وَمَن وَصَفَهُم بِکَمالِهِم فَقَد أحاطَ بِهِم وَهُوَ أعلَمُ مِنهُم وَقالَ یُقطَعُ الحَدیثُ عِندَ صَعبٍ فَمَن دُونَهُ فَیُکتَفی بِهِ لِأنَّهُ قالَ صَعبٌ فَقَد صَعُبَ عَلی کُلِّ أحَدٍ حَتّی قالَ فَالصَّعبُ لا یُرکَبُ وَلا یُحمَلُ عَلَیهِ لِأنَّهُ إذا رُکِبَ وَحُمِلَ عَلَیهِ فَلَیسَ بِصَعبٍ یعنی ابو جعفر محمد بن الحسن میگوید در پاره کتب بخط آدم بن علی بن آدم دیده است که نوشته بود عمیر کوفی گفته است که معنی این حدیث شریف که از ائمه هدی سلام الله علیهم رسیده است حَدیثُنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا یَحتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرسَلٌ از قبیل آن روایت است که شما می نمائید که خدای تعالی را صفت نتوان کرد و رسول خدای صلی الله علیه و آله را موصوف نتوان نمود و مؤمن را توصیف نشاید نمود چه صفت کردن وقتی صحت دارد که واصف بر مراتب و مقامات موصوف محیط و عالم باشد و چون کسی بر اینحال محیط و عالم نیست پس ایشان را چنانکه سزاوار مراتب ایشان است توصیف نتوانند نمود بلکه هر کس هر چه گوید باندازهٔ فهم و ادراک خویش گفته است و چون سخن باینجا آوردیم گوئیم هر کس بتواند حدیث ائمه علیهم السلام را که با حضرت ختمی مآب نور واحد و اصل واحد هستند حمل نماید پس ایشان را محدود نموده باشد و هر کس ایشان را محدود نماید پس موصوف تواند داشت و هر کس بحد کمال ایشان زبان بوصف ایشان گشاید پس با ایشان احاطه کرده باشد و هر کس بر ایشان احاطه جوید البته از ایشان اعلم خواهد بود و چون ایشان اعلم از تمامت مخلوق و محیط بر آنجمله هستند ناچار دیگران احتمال حدیث ایشان را نتوانند نمود و میگوید در صورتیکه بهمان صدر حدیث هم اکتفا نمائیم یعنی بقیهٔ حدیث را هم محذوف داریم و بهمان صعب مستصعب کفایت ورزیم همان مفهوم و مقصود را متضمن خواهد بود و ملک مقرب و نبی مرسل را شامل میگردد چه همین کلام که میفرماید حدیث ما صعب است بناچار بر هر کس دشوار خواهد بود چه صعب را نمیتوان سوار گردید و نه میتوان چیزی بر آن حمل کرد چه اگر مرکوب و محمول واقع شود صعب نخواهد بود معلوم باد که این ابو جعفر همان ابو جعفر صفار میباشد و حاصل مطلب و کلام عمیر کوفی آنست که آن استبعادی را که در انظار کوتاه نظران حاصل میشود که حدیث ایشان را نه ملک مقرب و نه نبی مرسل حمل میتواند نمود و این معنی را با مراتب ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین غریب میشمارند رفع نماید باینکه میگوید هر کس بکنه علم مردی و تمامت کمالاتش احاطه نماید ناچار باید بجمیع آن علم و کمالات

تحقیق در این حدیث شریف

بر وجه کمال و نهایت احاطه متصف باشد زیرا که ظاهر است که هر کس بر کمالی بوجه کمال متصف نباشد برای او
ممکن نخواهد شد که بر آن کمال بحد کمال معرفت یابد بلکه چنانکه وجدان نیز حکم مینماید باید هر کس بر کنه احوال
کسی اطلاع داشته بروی فوقیت داشته باشد و با این صورت و این بیان بهیچوجه استبعادی نخواهد داشت
که ملائکه و سایر انبیائی که در مراتب کمالیه بدرجه ائمه هدی سلام الله علیهم نایل نیستند از احاطه بکنه کمالات این
شاغل شبستان ولایت و ادراک غرایب حالات و عجایب مقامات و مقالات ایشان قاصر باشند و عمیر کونی
میگوید معذلک ما لخت آخر حدیث را که هم از شما تصدیق آن ابا و امتناع دارید حذف مینمائیم یعنی لا یحتمله
ملک مقرب و لا نبی مرسل را نذکور میداریم و همان صدر حدیث را که حدیثنا صعب مستصعب باشد عنوان مینمائیم
و همان صدر حدیث قناعت می کنیم و با شما احتجاج میورزیم چه این لخت اول در اخبار کثیره وارد است و برای شما
انکارش امکان ندارد و بهمین صدر حدیث آخر حدیث را ثابت میگردانیم یعنی مفاد و مطلوب خودمان را
که در این حدیث مبارک مندرج است در صورتیکه بسبب انکار پاره کسان لخت آخر حدیث را هم محذوف داریم
از لخت اول ثابت میگردانیم زیرا که صعب بمعنی آن شتری است که بهیچوجه تمکین رکوب و حمل را بر خود نمیدهد
و این مطلب ظاهر است که مراد در اینجا همان امتناع است از ادراک و فهم و ظاهرش شمول کل من هو غیرهم
میباشد یعنی مقصود آن است که باز نمایند که ادراک و فهم دیگران از این احتمال عاجز است و این کلام بهیچ
باشد که در این استثناء هر کس را که غیر از خود ائمه هدی سلام الله علیهم است شامل باشد و این مطلب و مطلوب
از همان لفظ صعب مستصعب مستفاد میگردد و حاجت بلخت آخر حدیث نیست پس با این حالت انکار و عدم
انکار لخت آخر حدیث مساوی است چه از همان لخت اول آنچه از تمام حدیث مفهوم میگردد معلوم و مفهوم
میشود فاضل مجلسی اعلی الله مقامه در این بیان میفرماید ممکن است که من در عمن دونه بمعنی ما استعمال
شده باشد و نیز میفرماید ممکن است که مراد بقطع حدیث عمن دونه این باشد که با نکار آنکس که این را فهم
نمیکنند و انکار مینمایند مبالاتی نیست و مراد بمن دون الحدیث کسی باشد که عقلش ادراک آنرا نمیتواند
اما معنی و تحقیق اول اظهر است و در پایان این بیان میفرماید این است نهایت آنچه نظر قاصر من در حل این
عباراتی که افهام ثاقبه را در آن حیرت افتاده وصول یافته است راقم حروف گوید اگر چه در مقامی که علامه
بحار اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم اینگونه اظهار عدم بضاعت فرماید امثال این بنده بی‌بضاعت را
مجال درنگ و مقام نفس برکشیدن نیست لکن محض توسل باذیال شرافت اتصال اولیای خداوند
لایزال عرضه میدارد چنانکه از خود اختلاف روایات این حدیث شریف مستفاد میشود باید در معنی
این حدیث قائل بتفصیل بود مثلاً در پاره مقامات از لفظ حدیث همان مروی عنهم را باید قائل شد
چنانکه خود میفرمایند هر وقت شنیدید و عقل شما از قبولش قاصر ماند انکار نکنید و بعالم از آل محمد صلی الله
علیه و آله باز گردانید و در مقامی دیگر باید بر پاره اسرار حمل نمود چنانکه از آن جوابی که از حضرت ابی محمد

تحقیقی درباره مطلب

علیه السلام رسید و فرمود بجهت حلاوت آن که در سینه موجود شده است در قلب نمیتوان احتمال نمود و در بعضی
مقامات باید بر امانت حمل نمود چنانکه میفرماید حدیثنا ثقیل است و همه کس نتواند حمل نمود و در پاره مراتب
باید بر قبول ولایت حمل نمود چنانکه میفرماید کافر حمل نمیتواند نمود و در پاره مقامات باید حمل بر بعضی بر مراتب
ایشان نمود چنانکه هیچکس از مخلوق بحد کمالش را احتمال نتواند نمود و در بعضی مقامات باید بر مراتب کامله
و تمامت مقامات ایشان حمل نمود چنانکه میفرماید نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که قلبش را در ایمان
امتحان کرده باشند میتواند بر تافت یعنی هیچیک از مخلوق بهر مقام و رتبت هم که نایل باشند در این مقام
شریک نتوانند بود و قلب هیچکس گنجایش احتمال این مراتب را ندارد چنانکه میگویند علی را قدر پیمبر شناسد
یا علی را خدا شناخت و در پاره مراتب باید بر احکام وارده ایشان حمل نمود که قلوب از ادراک حکمت و علتش
عاجز است و در شک و ریب می افتد و باید بر حسب تعبد قبول نمود چنانکه میفرمایند همه کس بآن اقرار میکند
و در پاره مراتب باید بر بعضی مدارج ایشان حمل نمود که در این مقدار ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و مؤمنین
ممتحنین میتوانند دارای رتبت و مقام باشند و این است که ایشان را از سایر مخلوق مستثنی فرموده اند
و در پاره مقامات بر خوارق عادات و معجزات ایشان باید حمل نمود و در بعضی مقامات بر عجایب اخلاق
و اوصاف و معجزات نفسانیه ایشان باید محتمل شمرد و در بعضی مقامات باید بر ظهور حضرت قائم آل محمد
صلی الله علیه و آله موقوف داشت چنانکه در ضمن پاره کلمات ایشان که در ذیل این حدیث شریف فرموده اند
مذکور است پس در هر صورت استبعادی در این حدیث نمیرود زیرا که مراتب محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله
که نور واحد و علت غائی خلقت و انوار محفل هدایت و صادر اول و اشرف موجودات هستند و هر چه
مخلوق شده است بواسطه وجود مسعود ایشان است از حد ادراک عقول بیرون میباشد و جز خود ایشان
هیچ مخلوقی دارای مراتب ایشان بلکه نزدیک بآن مقامات نتواند بود و مقام و مرتبت و منزلت ایشان
از آن برتر است که ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و مؤمنین ممتحنین توانند احتمال نمود بلکه هر مقام
و منزلتی که دیگر کسان بادراک آن نایل شده اند بفیض و فضل خود ایشان است و با این حالت و
مقام بر ما سوی الله عالم و محیط هستند و همه مخلوق در تحت مراتب ایشان اندراج دارند و بر شوامخ عالیه
ایشان صعود نتوانند نمود پس چگونه احاطه توانند داشت پس جز یزدان پاک بر تمامت مدارج و
مقامات کامله این انوار مقدسه عالم و محیط نیست و همینطور که هیچکس از کنه کمالات و علوم و مقامات
ایشان آگاه نتواند بود همچنین از تمامت وجوه معانی کلمات و اخبار ایشان عالم نتواند شد چنانکه از
حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مرویست که فرمود من بیک کلمه واحده تکلم مینمایم که هفتاد وجه
برای آن باشد اگر بخواهم بآن وجه اخذ می نمایم و اگر بخواهم بوجهی دیگر اخذ میکنم چنانکه در جلد اول بحار
الانوار از صالح بن میثم مرویست که گفت در آنحال که دینار را می سپردم ناگاه اصبع بنانه

مرا بدید و گفت و یحک ای میثم همانا حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که بسیار صعب بود و سخت دشوار می نمود پس کدام یک از ما چنین میباشیم یعنی دارای فهم و ادراک چنین معانی و مطالب گفتم آن حدیث چیست گفت شنیدم میفرمود اِنَّ حَدیثَنا اَهلَ البَیتِ صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا یَحتَمِلُهُ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَو نَبِیٌّ مُرسَلٌ اَو عَبدٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلایمانِ میثم میگوید در ساعت از جای برخاستم و بخدمت آنحضرت مشرف شدم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین حَدیثٌ اَخبَرَنی بِهِ الاَصبَغُ عَنکَ یعنی حدیثی را اصبغ بمن خبر داد و از آن شگفتی شتابان باین حضرت تشرف جستم فرمود آن حدیث چه بود داستان را بعرض رسانیدم میگوید آنحضرت تبسم فرمود آنگاه گفت بنشین ای میثم اَوَ کُلُّ عِلمٍ یَحتَمِلُهُ عالِمٌ اِنَّ اللهَ تَعالی قالَ لِلمَلائِکَةِ اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرضِ خَلیفَةً قالوا اَتَجعَلُ فیها مَن یُفسِدُ فیها وَیَسفِکُ الدِّماءَ وَنَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قالَ اِنّی اَعلَمُ ما لا تَعلَمونَ میفرماید آیا هر علمی را میتواند عالمی و دانائی حمل نماید همانا خدای تعالی با ملائکه خطاب فرمود که من در زمین خلیفه مقرر میدارم ملائکه عرض کردند آیا کسی را در زمین مقرر میفرمائی که در زمین فساد میکند و خون ریزی نماید و حال اینکه ما بحمد تو تسبیح مینمائیم و ترا تقدیس میکنیم خدای تعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید فَهَل رَاَیتَ المَلائِکَةَ احتَمَلُوا العِلمَ پس آیا هیچ می بینی که ملائکه احتمال علم نموده باشند و این کلام مبارک دو وجه دارد یکی اینکه هیچ گمان می بری که خدای تعالی در آن علم ملائکه را دانا کرده باشد از قبیل استفهام انکاری یعنی نکرده است یا اینکه هیچ میدانی که علمی را حمل کرده باشند یعنی علوم دیگر حمل نکرده اند پس غرابتی نیست که ملائکه حدیث ما را حمل نکنند میثم میگوید عرض کردم سوگند با خدای این حدیث از شما از این مطلب بزرگتر است یعنی شما گوئید ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و مؤمنین ممتحنین حمل نمی کنند فرمود و آن فقره دیگر یعنی آنکه گوئیم جز انبیای مرسلین حمل نمی نمایند همانا خدای تعالی توریة را بر موسی علیه السلام نازل فرمود و موسی چنان گمان کرد که هیچکس از وی اعلم نیست پس خدای تعالی او را بیاگاهانید که در میان مخلوق من کسی هست که از تو اعلم است وَذلِکَ اِذ خافَ عَلی نَبِیِّهِ العُجبَ و این کار برای آن بود که مبادا پیغمبرش را عجب فرو گیرد پس حضرت موسی از پروردگار خود مستدعی شد که او را بآن عالم ارشاد فرماید میفرماید پس خدای تعالی او را با خضر علیهما السلام بیکجای فراهم ساخت و خضر کشتی را بشکست و موسی احتمال آن را نیافت و خضر آن پسر را بکشت و همچنان موسی طاقت احتمالش را نداشت و آن دیوار را که میخواست فرو افتد بپای داشت و موسی نیروی احتمالش را نداشت یعنی نتوانست آنچه خضر در نهان میداند بداند و اما مؤمنون همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز عید غدیر خم دست مرا بگرفت و عرض کرد اَللّهُمَّ مَن کُنتُ مَولاهُ فَاِنَّ عَلِیّاً مَولاهُ هیچ دیدی و دانستی که آنان که در لباس ایمان بودند توانستند احتمال این مطلب را نمایند مگر آنکه از میان آنجماعت بعصمت خدای نایل بودند پس بشارت باد شما را که خدای تعالی اختصاص داد و شما را بچیزی که اختصاص نداده است

ملائکه و پیغمبران را در آنچه شماها از امر و علم رسول خدای احتمال نموده اید یعنی شماها آن مؤمن ممتحن هستید که باین مراتب عالیه نایل شده اید با اینکه ملائکه و انبیا نایل نشدند راقم حروف گوید بهر صورت این حدیث شریف نیز خود از احادیث صعب مستصعب است و جز کسی که دلش بنور ایمان کامل روشن باشد دریافت تواند نمود

در جلد اول بحار الانوار از ابوبصیر مرویست که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم بآنحضرت عرض کردند که سالم بن ابی حفصه از تو روایت میکند که بهفتاد وجه تکلم میفرمائی و برای تو از آنها مخرج است فَقالَ ما یُریدُ سالِمٌ مِنّی اَیُریدُ اَن اَجیءَ بِالمَلائِکَةِ فَوَاللهِ ما جاءَ بِهِمُ النَّبِیّونَ وَلَقَد قالَ اِبراهیمُ اِنّی سَقیمٌ وَاللهِ ما کانَ سَقیماً وَما کَذَبَ وَلَقَد قالَ اِبراهیمُ بَل فَعَلَهُ کَبیرُهُم وَما فَعَلَهُ کَبیرُهُم وَما کَذَبَ وَلَقَد قالَ یوسُفُ اَیَّتُهَا العیرُ اِنَّکُم لَسارِقونَ وَاللهِ ما کانوا سَرَقوا وَما کَذَبَ معلوم باد که چون سالم بن ابی حفصه در مراتب ایمان و اذعان بامامت ائمه یزدان سلام الله علیهم ثابت قدم نبود از روی طعن آن سخن را گفته بود چه اگر اذعان و ایمان میداشتی باید بر آنچه از حضرات اهل البیت صلوات الله علیهم صادر گردد تسلیم نماید این است که میفرماید سالم بعد از آنکه آنچه دیگر انبیاء از معجزات و خوارق عادات ظاهر کرده اند از من مشاهدت نموده است از چه روی ایمان و تصدیقی ندارد و از آن برافزون از من چه میجوید آیا میخواهد که تمامت فرشتگان را برای او بیاورم تا مشاهدت نماید و همه بر امامت من گواهی دهند اگر این است که سوگند با خدای این کار را پیغمبران نیز نکرده بودند و با ایشان ایمان آوردند و اگر سالم ایمان و اذعان دارد که دیگر مجال طعن و انکار نمی ماند و بر وی واجب است که بآنچه از ما صادر میشود تسلیم نماید و بعد از این بیان بازمی نماید که توریه برحسب مصلحت از انبیا علیهم السلام نیز ظهور یافته است چنانکه در قرآن مجید خدای حمید یاد میفرماید که گفت ابراهیم من سقیم و بیمارم سوگند با خدای نه بیمار بود و نه دروغ گفت و نیز ابراهیم صلوات الله علیه وقتی که گفتند این بتان را کدام کس شکسته است و بایشان در آورده است فرمود بلکه بزرگ این بتان این کار را کرده است و حال اینکه نه بت بزرگ این کار را کرده بود و نه ابراهیم سلام الله علیه دروغ فرمود و یوسف علیه السلام با کاروان کنعان فرمود ای کاروان شما دزد میباشید سوگند با خدای نه آن قافله دزدی کرده بود و نه یوسف بدروغ سخن راند پس در کلام ایشان توریه بود و وجهی دیگر داشت پس اگر از ائمه هدی نیز بحسب مصلحت وقت یا تقیه اخبار متعارضه و وجوه متغایره و معانی مختلفه ظهور نماید نباید مستبعد شمرد بلکه باید تسلیم نمود

ذکر اخباری که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در علوم فقهیه و شأن فقه و فقهاء ماثور است

در کتاب اصول کافی از ابوالصباح کنانی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود

در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند هر کس شهادت بدهد بوحدانیت خدای و رسالت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله مؤمن میباشد قَالَ فَأَيْنَ فَرَائِضُ اللهِ فرمود پس فرایض خدا کجا میرود یعنی
بهمین شهادتین کافی نیست مؤمن را مؤمن نتوان خواند بلکه باید آنچه خدای فرض کرده بداند و بجای بیاورد
و اگر خود نداند از عالم سؤال کند و معمول دارد و فرمود کَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ
كَلَاماً لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ صَوْمٌ وَلَا صَلَوٰةٌ وَلَا حَلَالٌ وَلَا حَرَامٌ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود
اگر ایمان بهمان کلمه شهادتین کامل بود در شرایط ایمان صوم و صلوة و حلال و حرام نازل نمی گردید میگوید
بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم همانا نزد ما جماعتی هستند میگویند چون کسی بوحدانیت خدا و رسالت
رسول رهنما گواهی بدهد مؤمن است قَالَ فَلِمَ يَضْرِبُونَ الْحُدُودَ وَلِمَ تُقْطَعُ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلَقَ اللهُ عَزَّ
وَجَلَّ خَلْقاً أَكْرَمَ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُؤْمِنٍ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ خُدَّامُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ جِوَارَ اللهِ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ الْجَنَّةَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ الْحُورَ الْعِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ
كَانَ كَافِراً فرمود اگر عنوان ایمان و مؤمن بهمین میزان است و بهمان اقرار بشهادتین مؤمن خواهد بود
پس از چه روی بر این کسان حد میزنند و از چه روی دستشان را قطع مینمایند یعنی در ارتکاب معاصی و سرقت
از چه روی حدود شرعیه بر ایشان وارد می شود و حال اینکه خدای عز و جل هیچ مخلوقی را نیافریده است که در
حضرت خدای از مؤمن گرامی تر باشد زیرا که ملائکه با آن شأن و منزلت خدام مؤمنین هستند و جوار یزدان
مخصوص بمؤمنان و بهشت جاویدان از ایشان و حور العین از برای ایشان است آنگاه فرمود اگر بهمین
شهادتین مؤمن خواهند بود از چه روی هر کس اقرار بآن داشته باشد لکن منکر فرائض گردد کافر می شود
در جلد اول بحار الانوار از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مسطور است قَالَ تَفَقَّهُوا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ
وَإِلَّا فَأَنْتُمْ أَعْرَابٌ معلوم باد فقه بکسر اول بمعنی دانستن است فقیه بمعنی دانشمند است گفته می شود
فُلَانٌ لَا يَفْقَهُ وَلَا يَنْقَهُ و گفته میشود افقهته یعنی اعلمته و در اصطلاح بمعنی علم شریعت است و هر کس
بآن دانا باشد او را فقیه گویند بالجمله امام علیه السلام میفرماید در احکام حلال و حرام که از شریعت مطهره
وارد است دانشمند و فقیه بشوید و الا شما اعراب هستید یعنی مانند جماعتی هستید که بسبب جهل و نادانی
باحکام شرعیه خدای تعالی در حق ایشان میفرماید الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً و اعراب سکان
بادیه هستند و برای این لفظ واحدی نیست و بر اعاریب جمع بسته میشود و نیز در کتاب مسطور از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقّاً
فرمود امیرالمؤمنین سلام الله علیه آیا خبر ندهم که فقیه بحق کیست عرض کردند آری خبر گوی ما را یا امیرالمؤمنین
قَالَ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللهِ وَلَمْ
يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللهِ وَلَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ

وجوب تفقه

در حقیقت فقه

فِيهِ تَفَهُّمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهٌ
فرمود فقیه بحق آن کسی است که مردمان را نه از رحمت خدای مأیوس و نه از عذاب خدای مطمئن و غافل
کرداند و ایشان را در ارتکاب معاصی خدای رخصت ندهد و از قرائت قرآن محض عدم رغبت بآن
و رغبت ورزیدن بغیر آن باز نماند و متروک نداده و دانسته باشید که هیچ خیری در آن علم نیست که در آن تفهم
نباشد و هیچ خیر در آن قرائت قرآن نیست که در معانی و مطالبش تدبر نباشد و هیچ خیر در آن عبادت
نیست که در آن تفقه نباشد یعنی در هر کار معرفت و علم شرط است و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام مأثور است که فرمود که حضرت ابی جعفر علیه السلام را از مسئله پرسش کردند و آنحضرت جوابی
بفرمود سائل عرض کرد که فقهاء زمان چنین نگفته اند پدرم فرمود و یحک إِنَّ الْفَقِيهَ الزَّاهِدُ فِي
الدُّنْيَا الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ یعنی فقیه کسی است که باین جهان ناپایدار
بی میل و رغبت و در سرای پایدار آخرت با رغبت و بسنت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله متمسک باشد
و در اصول کافی این حدیث شریف باین نهج مسطور است عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هٰذَا فَقَالَ يَا
وَيْحَكَ وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهاً قَطُّ إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ
الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ صلعم و دیگر در جلد اول بحار الانوار از حماد بن عثمان مسطور است که حضرت
ابی جعفر علیه السلام در این قول خدای تعالی وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ یعنی مردم گمراه متابعت شعرا
می نمایند میفرمود هَلْ رَأَيْتَ شَاعِراً يَتَّبِعُهُ أَحَدٌ إِنَّمَا هُمْ قَوْمٌ تَفَقَّهُوا لِغَيْرِ الدِّينِ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا
یعنی هیچ دیده باشی که هیچکس شاعری را متابعت کرده باشد همانا این شعرا که در آیه شریفه مسطور است
آن جماعتی باشند که بیرون از نهج دین مبین تفقه جویند و باراء و فکر بر گشایند و گمراه شوند و مردمان را
گمراه نمایند معلوم باد که اینکه این نوع فقها را بشعراء تعبیر فرموده اند برای آن است که این جماعت
نیز که باوهام خویش مذهبی پیش میگیرند احکام و آراء ایشان منوط بر خیالات باطله است چنانکه شعرا نیز
بر اینحال و این رتبت میباشند و دیگر در همان کتاب از ابو عبیده از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است
قَالَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ
الْعَذَابِ وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ فرمود هر کس فتوی و حکم براند مردمان را بدون علم و هدایت
از جانب خدای یعنی بدون واسطه علماء نبویه و پایه علوم ائمه علیهم السلام و ظنون معتبره شرعیه و احکام
شریعت مطهره و علوم علمای دینیه لعنت میفرستند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و گناه تمامت آنان که
بفتوای او عمل نموده باشند بدو ملحق گردد و نیز در آن کتاب از ابو جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام
مروی است که فرمود مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللهُ أَعْلَمُ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ بِالْآيَةِ مِنَ الْقُرْآنِ

يَخِرُّ فِيهَا أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ یعنی آنچه را از احکام شرعیه و آیات مبارکه بدان عالم و آگاه و عارف هستید بگوئید و بدان فتوی برانید و در آنچه موافق قانون شرع و فرمایش ائمه هدی سلام الله علیهم عالم نیستید محض اظهار علم و عار نادانی حکمی نرانید و اظهار علم نکنید و بگوئید خدای بهتر میداند چه مرد بسبب نزع یک آیه از کلام خدای یعنی معنی راندن بیک آیه برای خود چنان از مقامات عالیه خود ساقط می‌شود و از رحمت خدای بعید

الیضاً در این معنی

می افتد که از بعد میان آسمان و زمین بیشتر است یا اینکه در عمل آخرت خویش آنچند زیان و خسران میبرد که زیانش از زیان آنکس که در دنیا از آسمان بزمین ساقط گردد افزون است یا اینکه اگر باندیشه خود حکم را آنقدر از مراد خدایتعالی دور میشود که از دوری آسمان بزمین بعیدتر است و هم در آن کتاب از حضرت باقر یا حضرت صادق علیه السلام مسطور است قَالَ لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُهُ أَنْ يَقُولَ

الیضاً در این باب

اللهُ أَعْلَمُ وَلَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ فرمود برای عالم سزاوار است که چون مسئله از وی پرسش نمایند و در آن مسئله عالم نباشد بگوید خدای بهتر میداند اما برای کسی که عالم نیست جایز نیست آن کلام را بگوید یعنی شخص عالم که بمراتب عالیه علم نایل باشد میتواند در یک مسئله که در آن آگاه نیست بگوید خدای بهتر میداند و خود را بجهل نسبت ندهد و از شأن خویش نکاهد اما کسیکه عالم نیست دارای چنین شأن و مقام نمی‌باشد بلکه باید بگوید نمیدانم و هم در آن کتاب از زراره از آن حضرت مرویست که فرمود لَوْ أَنَّ

در اعطای رسول خدا علوم کثیره را

الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا لَمْ يَجْحَدُوا وَلَمْ يَكْفُرُوا یعنی اگر بندگان خدای هر وقت در امری جاهل باشند توقف نمایند و برای و سلیقت خویشتن سخن نرانند هرگز جاحد و کافر نشوند و دیگر در کتاب مذکور از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مذکور چنانست که میفرمود إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَالَ فِي النَّاسِ وَأَنَالَ وَأَنَالَ وَإِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَأَبْوَابُ الْحِكَمِ وَضِيَاءُ الْأَمْرِ یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله اعطاء و افاده فرمود علوم کثیره را در میان مردمان و ما جماعت اهل بیت معاقل علم و بابهای حکمت و ضیاء امر هستیم

الیضاً در این باب

یعنی رسول خدای برای حفظ امور معاش و معاد مردمان هرچه باید بفرمود و آنچه لازم بود از علوم مخزونه و احکام شرعیه باز نمود لکن معیار و فصل بین آنچه حق یا مفتری است و تفسیر آنچه آن حضرت فرمود همه نزد ما اهل بیت است پس در آن علومی که نزد مردمان است جز وقتی که باهل بیت صلوات الله علیهم رجوع نمایند سودمند نگردند چه ایشان حصون علم و ملجاء اهل عالم هستند و بوجود مبارک آنحضرت توانند رسید و نیز بوجود مقدس منور ایشان آنچه باید برای مردمان روشن و آشکار میگردد و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَالَ فِي النَّاسِ وَأَنَالَ وَأَنَالَ وَإِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ عُرَى الْأَمْرِ وَأَوَاخِيهِ وَضِيَاؤُهُ یعنی بدرستیکه رسول خدای صلی الله علیه و آله آنچه برای مردمان در حفظ معاش و معاد ایشان لازم بود عطا فرمود اما بوجود ما اهل بیت سخت

و محکم میگردد امر دین و علوم دینیه هرگز از ما جدائی ندارد معتصم باد عروه آن چیزی است که از ریسمان محکم و جز آن بدان متمسک میشوند و آخیه معروف آنگه داوبه را بآن می بندند و جمعش اخایا و اواخی است و نیز در کتاب مسطور از محمد بن مسلم مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَالَ فِي النَّاسِ وَأَنَالَ وَعِنْدَنَا عُرَى الْأَمْرِ وَأَبْوَابُ الْحِكْمَةِ وَمَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَضِيَاءُ الْأَمْرِ وَأَوَاخِيهِ فَمَنْ عَرَفَنَا نَفَعَتْهُ مَعْرِفَتُهُ وَقُبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا لَمْ تَنْفَعْهُ مَعْرِفَتُهُ وَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ عَمَلُهُ مقصود آن است که رسول خدای در تبلیغ احکام و اعطای بمردمان بتکلیف خود عمل فرمود لکن نام امر و ابواب حکمت و معاقل علم و ضیاء امر و استحکام آن و تفسیر و تبیان جملگی نزد ماست پس هرکس ما را با مامت و ولایت بشناخت از معرفت و شناسائی خویشتن سودمند میشود و عملش از وی پذیرفته میگردد و گرنه

الیضاً در این باب

مقبول نخواهد شد و نیز در کتاب مسطور از ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مروی آمده که می فرمود إِنَّ أَبِي نِعْمَ الْأَبُ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ يَقُولُ لَوْ وَجَدْتُ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ أَسْتَوْدِعُهُمُ الْعِلْمَ وَهُمْ أَهْلٌ لِذَلِكَ لَحَدَّثْتُ بِمَا لَا يُحْتَاجُ فِيهِ بَعْدِي إِلَى حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ پدرم نیکو پدری بود رحمت خدای بروی باد میفرمود اگر سه رهط دریابم یعنی سه گروه که ایشان سی نفر بر سند که علم را با ایشان بودیعت گذارم و آن جماعت اهلیت این فیض بزرگ را داشته باشند هرآینه آنقدر حدیث برانم که تا قیامت در هیچ حکمی در حلال و حرام محتاج و معطل نمانند و دیگر در کتاب مسطور از ابوعبیده مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود يَا زِيَادُ مَا تَقُولُ لَوْ أَفْتَيْنَا رَجُلًا مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا بِشَيْءٍ مِنَ التَّقِيَّةِ فرمود چه میگوئی در اینکه ما پاره از دوستان خود را بچیزی از تقیه فتوی دهیم عرض کردم فدای تو شوم تو دانا تر هستی قَالَ إِنْ أَخَذَ بِهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَعْظَمُ أَجْرًا و در روایتی دیگر فرمود إِنْ أَخَذَ بِهِ أُوجِرَ وَإِنْ تَرَكَهُ وَاللهِ أَثِمَ آنحضرت فرمود اگر بتقیه رفتار نماید برای او بهتر و اجرش عظیم‌تر است یا اینکه اگر بتقیه رفتار نماید ماجور است و اگر فرو گذار نماید سوگند با خدای عاصی و آثم است و نیز در آن کتاب از زراره مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود حدیثی کن از بنی اسرائیل ای زراره و حرجی نیست عرض کردم فدای تو شوم در حدیث شیعه چیزی هست که از احادیث بنی اسرائیل اعجب است فرمود کدام چیز است ای زراره زراره میگوید اینوقت آن مطلب از قلبم بر تافت و ساعتی درنگ نمودم و آنچه اراده داشتم فراموش کردم فرمود لَعَلَّكَ تُرِيدُ التَّقِيَّةَ شاید میخواهی تقیه را بگوئی عرض کردم آری قَالَ صَدِّقْ بِهَا فَإِنَّهَا حَقٌّ فرمود به تقیه تصدیق کن زیرا که از روی حق است و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام در این قول خدایتعالی وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا میفرمود الْاقْتِرَافُ التَّسْلِيمُ لَنَا وَالصِّدْقُ عَلَيْنَا وَأَنْ لَا يُكْذَبَ عَلَيْنَا یعنی اقتراف بمعنی تسلیم و تصدیق نمودن با ما و دروغ نراندن

۲۳۴ بهاست و دیگر در کتاب مسطور از ابولبید بحرانی مسطور است که گفت مردی بحضرت ابی جعفر
علیه السلام در مکه بیامد و عرض کرد ای محمد بن علی توئی آنکس که چنان بیدانی که برای هر چیزی حدی
و حکمی است و هیچ چیزی نیست جز آنکه برای آن حدی مقرر است آن حضرت فرمود نَعَمْ اَنَا اَقُولُ
اِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللهُ صَغِيراً اَوْ كَبِيراً اِلّا وَقَدْ جَعَلَ اللهُ لَهُ حَدّاً اِذَا جُوِزَ بِهِ
ذٰلِكَ الْحَدُّ فَقَدْ تُعُدِّيَ حَدُّ اللهِ فِيهِ آری من میگویم که هیچ چیزی از مخلوق خدای تعالی
خواه کوچک خواه بزرگ نیست مگر اینکه خدای تعالی برای آن حدی و حکمی مقرر فرموده و چون از آن حد
بگذرند از حد خدای بیرون تاخته است آنمرد عرض کرد حد و حکم این مائده تو چیست قال تَذْكُرُ
اسْمَ اللهِ حِينَ تُوضَعُ وَتَحْمَدُ اللهَ حِينَ تُرْفَعُ وَتَقُمُّ مَا تَحْتَهَا معلوم باد قم به تشدید بمعنی جاروب کردن است
و گفته میشود قُمّ الرَّجُل یعنی آنچه بر خوان طعام بود مأکول داشت بالجمله میفرماید حد خوان طعام
این است که چون بر زمین نهند نام خدای را بر زبان بیاوری یعنی چون شروع باکل نمائی ابتدا بنام خدا
کنی و چون از پیش روی برگیرند شکر خدایرا بجای گذاری و آنچه از آن فرو ریخته باشد برگیری
و تناول کنی عرض کرد حد این کوزهٔ آب تو چیست قال اَلّا تَشْرَبَ مِنْ مَوْضِعِ اُذُنِهِ وَلَا مِنْ مَوْضِعِ
كَسْرِهِ فَاِنَّهُ مَقْعَدُ الشَّيْطَانِ وَاِذَا وَضَعْتَهُ عَلىٰ فِيكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللهِ وَاِذَا رَفَعْتَهُ عَنْ فِيكَ
فَاحْمَدِ اللهَ وَتَنَفَّسْ فِيهِ ثَلَاثَةَ اَنْفَاسٍ فَاِنَّ النَّفَسَ الْوَاحِدَ يُكْرَهُ فرمود
حدش آن است که از موضع گوشهٔ آن نیاشامی و نیز از جای شکستهٔ اش نیاشامی چه آنجا محل قعود
شیطان است و چون کوزه را بر لب گذاری نام خدای را بر زبان بیاوری و چون از دهان برگیری
حد مائده سپاس خدای تعالی را بگذاری و به سه نفس بیاشامی چه آشامیدن بیک نفس مکروه است شاید
سبب کراهتش این باشد که یکدفعه آشامیدن برای معده و امعا زیان میرساند در کتاب سما و عالم
مسطور است که از ابوسلمه مذکور نموده اند که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که عبد الله بن
علی بن الحسین بحضرت پدرم علیه السلام درآمد و رخصت طلبید تا عمرو بن عبید و واصل مولی ابن هبیره
حد کوزه و شیره حال را در خدمتش درآورد آن حضرت ایشان را رخصت داد پس بحضرتش درآمدند و جلوس
نمودند پس عرض کردند یا ابا جعفر تو میفرمائی برای هر چیزی حدی است که بآن منتهی میشود فقال
اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدّاً يَنْتَهِي اِلَيْهِ مَا مِنْ شَيْءٍ اِلّا وَلَهُ حَدٌّ فرمود آری برای هر چیزی
حدی است که بدو منتهی میشود و هیچ چیزی نیست جز آنکه برای آن حدی و حکمی است حضرت ابی عبد الله
علیه السلام میفرماید پس از آن خوان طعام بیاوردند و بر زمین نهادند آن جماعت با خود همی گفتند
سوگند با خدای برابو جعفر تمکن یافتیم آنگاه بآن حضرت عرض کردند آیا این خوان در جمله اشیاء میباشد
فرمود آری عرض کردند حدش چیست قَالَ حَدُّهُ اِذَا وَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ قَالَ بِسْمِ اللهِ وَاِذَا رَفَعَهَا

۵۳۲ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَيَاكُلُ كُلُّ اِنْسَانٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا يَتَنَاوَلُ مِنْ قُدَّامِ الْآخَرِ فرمود حد مائده این است
که چون مرد دست بر آن نهد تا از آن مأکول دارد بسم الله بر زبان آورد و نام خدایرا یاد کند و چون از زمینش
برگیرند بسپاس خدای پردازد و الحمد لله گوید و هر کسی از پیش روی خودش طعام برگیرد و از حضور دیگری برنگیرد
و میفرماید بعد از آن حضرت ابی جعفر علیه السلام آب خواست تا آنجماعت بیاشامند عرض کردند این کوزه از
اشیاء شمرده میشود فرمود آری عرض کردند حدش چیست فرمود اَنْ يُشْرَبَ مِنْ شَفَتِهِ الْوُسْطىٰ وَيُذْكَرَ اسْمُ
اللهِ عَلَيْهِ وَلَا يُشْرَبَ مِنْ اُذُنِ الْكُوزِ فَاِنَّهُ مَشْرَبُ الشَّيْطَانِ وَيَقُولَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي سَقَانِي
عَذْباً فُرَاتاً وَلَمْ يَجْعَلْهُ مِلْحاً اُجَاجاً یعنی حدش این است که از لب میانش آب بخورند و در حال
آشامیدن نام خدای را ببرند و از گوشهٔ کوزه نیاشامند که مشرب شیطان در آنجاست و بعد از آشامیدن
بگویند شکر خداوندی را که مرا آبی خوش و خوشگوار بیاشامانید و بسبب گناهان من شور و ناگوار نگردانید و نیز
در کتاب اول بحار الانوار از ابو حمزه مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله
در خطبهٔ خود در حجة الوداع فرمود اَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللهَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ
النَّارِ اِلّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَاَمَرْتُكُمْ بِهِ ای مردمان از خدای بترسید همانا هیچ چیزی نیست که شما را بجنان جاویدان نزدیک
و از آتش نیران دور بدارد جز آنکه شما را از آن نهی و بدان امر فرموده ام یعنی من چیزی را فرو گذار نکرده ام و تکالیف
شما را بالجمله باز نموده ام و نیک و بد شما را بتمامت باز گفته ام و برای شما عذری باقی نگذاشتم که در قیامت بدان
معذور باشید پس از خدای بترسید و بتکلیف خویش کار کنید در اصول کافی از سدیر مسطور است که گفت در
حضرت ابی جعفر سلام الله علیه عرض کردم موالی ترا در حال اختلاف بجای گذاشتم چنانکه بعضی از بعضی بیزاری
می جستند یعنی در احکام بحالت اختلاف بودند و هر جماعتی بعقیدتی میرفتند فرمود وَمَا اَنْتَ وَذَاكَ اِنَّمَا
كُلِّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةً مَعْرِفَةَ الْاَئِمَّةِ وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَالرَّدَّ اِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ یعنی ترا
باین کار چکار است همه مردمان به سه چیز مکلف هستند یکی شناختن ائمه را بدانند امام ایشان کیست دیگر در آنچه
بر ایشان وارد میشود تسلیم نمایند یعنی بعد از شناسائی امام هر چه از اوامر و نواهی امام را بشنوند بدون
چون و چرا سر تسلیم ورضا پیش آورند سیم اینکه در هر چه از احکام شرعیه اختلاف ورزند با ایشان عرضه دهند
تا شبهات ایشان مرتفع گردد و دیگر در جلد اول بحار الانوار از جابر مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام
فرمود یَا جَابِرُ لَوْ كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَاْيِنَا وَهَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَلٰكِنَّا نُفْتِيهِمْ بِآثَارٍ مِنْ رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاُصُولِ عِلْمٍ عِنْدَنَا نَتَوَارَثُهَا كَابِراً عَنْ كَابِرٍ نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ هٰؤُلَاءِ
ذَهَبَهُمْ وَفِضَّتَهُمْ ای جابر اگر مردمان را برأی خودمان فتوی برانیم در شمار هالکان باشیم لکن ما ایشان را بآن آثار
و اصول علمی که از رسول خدای تعالی کابراً عن کابر نزد خود داریم فتوی میرانیم و آن آثار و اصول علم را در مخازن
جلیله صدور شریفه خویش مخزون میداریم و دیگر در کتاب مسطور از سلیمان بن خالد مأثور است که مردی

از اهالی بصره بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد که عثمان اعمی از حسن بصری روایت میکند که گفت
آن کسانیکه علم خود را پنهان میدارند ریح بطون ایشان اهل جهنم را بعذاب می افکند آن حضرت فرمود
اگر چنین است مؤمن آل فرعون هلاک شده است یعنی مؤمن آل فرعون که ایمان خود را مکتوم میداشت
باید هلاک شود كَذَبُوا اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ فُرُوجِ الزُّنَاةِ وَمَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا قَبْلَ قَتْلِ ابْنِ آدَمَ فَلْيَذْهَبِ
الْحَسَنُ يَمِينًا وَشِمَالًا لَا يُوجَدُ الْعِلْمُ اِلَّا عِنْدَ اَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ فرمود
اینکه گویند ریحی است که اهل نار را آزار میرساند ریحی است که از فروج زناکاران است بمشام اهل نار میرسد
نه آنچه حسن میگوید و همیشه علم مکتوم بوده است از آن پیش که فرزند آدم علیه السلام مقتول گردد پس حسن از راست
و چپ بهر کجا میخواهد برود علم جز نزد اهل بیتی که جبرئیل بر ایشان نازل شده است موجود نیست یعنی حسن هرچه
رنج بر خود و بیرون از جادهٔ مستقیم و خدمت اهل بیت راه سپارد ملکه تحصیل نماید و خود را عالم شمارد برای
او سودی ندارد مگر اینکه از معادن علم اخذ نماید و ازین پیش در باب علم و عالم حدیثی قریب باین مضمون
مسطور گردید و دیگر در کتاب مسطور از عبدالرحیم قصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود
كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ اَمْرٌ مَا نَزَلَ بِهِ كِتَابٌ وَلَا سُنَّةٌ رَجَمَ فَاَصَابَ قَالَ
اَبُو جَعْفَرٍ وَهِيَ الْمُعْضَلَاتُ یعنی هر وقت بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام امری وارد میشد که در کتاب خدای
و سنت رسول رهنمای چیزی در آن باب نازل نشده بود و امر مشکل میگشت از خدای تعالی ملهم میگردید
و از روی صواب حکومت میفرمود معلوم باد که در اینجا مقصود از رجم قول بظن نیست بلکه قول بالهام
خدای تعالی است یعنی عمل بظن نمود بلکه از جانب خدای ملهم میگردید و هم در آن کتاب از عبدالرحیم مسطور است
که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ اَمْرٌ لَمْ يَجِئْ بِهِ كِتَابٌ
وَلَا سُنَّةٌ رَجَمَ بِهِ يَعْنِي سَاهَمَ فَاَصَابَ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ وَتِلْكَ الْمُعْضَلَاتُ
و نیز در آن کتاب از عبدالرحیم قصیر مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود كَانَ عَلِيٌّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا سُئِلَ فِيمَا لَيْسَ فِي كِتَابٍ وَلَا سُنَّةٍ رَجَمَ فَاَصَابَ وَهِيَ الْمُعْضَلَاتُ یعنی
علی علیه السلام هر وقت امری پیش آمدی که در کتاب خدای و سنت رسول رهنمای حکمی در آن نازل نبود
از روی قرعه استعلام میفرمود و از روی صواب کار میکرد معلوم باد که این مسئله دو احتمال دارد یکی
اینکه مراد باین امر مذکور هر گاه قضیه مشتبه باشد که شارع مقدس استعلامش را بقرعه مقرر فرموده باشد و با این
صورت قرعه افکندن از قبیل اشتباه در اصل حکم نخواهد بود بلکه در مورد خودش واقع است و با دیگر اخبار
منافی نخواهد بود زیرا که قرعه نیز از احکام قرآن و سنت است و احتمال دوم این است که مراد باین امر آن
احکام کلیه باشد که استنباط آن از کتاب و سنت بر ایشان مشکل گردد پس از کتاب و سنت بر ایشان
مشکل گردد پس از کتاب و سنت بر طریق قرعه استنباط فرمایند و این کار از خصایص ائمه اطهار خواهد بود

در حکومت علی علیه السلام

زیرا که قرعهٔ امام علیه السلام را هرگز خطا نخواهد افتاد لکن احتمال اول با صول احکام اوفق و با سایر اخبار
اظهر است اگر چه احتمال اخیر ظاهرتر مینماید زیرا که اگر با احتمال دوم رویم و اینحال را از خصایص ائمهٔ اطهار
سلام الله علیهم شماریم کار بر دیگر علماء و فقهاء دشوار میشود زیرا که ایشان مقام و منزلت معصوم ندارند تا
از خطا مصون باشند والله اعلم و دیگر در کتاب مسطور از حضرت ابی جعفر از پدر گرامی گوهرش صلوات الله
علیهما مسطور است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي فِي اخْتِلَافِ اُمَّتِي كَانَ
لَهُ اَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ هر کس تمسک بجوید بسنت من یعنی بآنچه من سنت نهاده ام در حال اختلاف
امت من یعنی هنگام اختلاف ایشان در احکام شرعیه برای او اجر و مزد یکصد تن شهید است و دیگر در
اصول کافی از زراره ابن اعین مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود قَالَ كُلُّ مَنْ تَعَدَّى
السُّنَّةَ رُدَّ اِلَى السُّنَّةِ و نیز در آن کتاب از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مروی است اَلسُّنَّةُ
سُنَّتَانِ فِي فَرِيضَةٍ الْاَخْذُ بِهَا هُدًى وَتَرْكُهَا ضَلَالَةٌ وَسُنَّةٌ فِي غَيْرِ فَرِيضَةٍ الْاَخْذُ
بِهَا فَضِيلَةٌ وَتَرْكُهَا اِلَى غَيْرِ خَطِيئَةٍ یعنی هر کس از سنت نبوی تعدی نماید و در هرچه از سنت
تجاوز شده باشد بسنت باز میگردد یعنی اگر عالمی در حکمی و صدور حکمی از سنت تعدی نماید یا اگر حکمی را
نگران شوند که از سنت تعدی کرده باید بسنت باز گردانید و احتمال میرود که مقصود از این کلام پاره
اخبار و احکام اهل سنت و جماعت باشد و امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید سنت بر دو قسم است یکی
سنتی است که در فریضه است و اخذ و حفظ این سنت هدایت است و ترکش موجب ضلالت و یک
سنتی است که در غیر فریضه است و مؤکد نیست و اخذ و عمل باین سنت موجب فضیلت و ازدیاد درجات است
و فرو گذاشتن آن اسباب خطیئت نیست و نیز در آن کتاب از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است
که فرمود مَا مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَلَهُ شِرَّةٌ وَفَتْرَةٌ فَمَنْ كَانَتْ فَتْرَتُهُ اِلَى سُنَّةٍ فَقَدِ اهْتَدَى وَمَنْ كَانَتْ
فَتْرَتُهُ اِلَى بِدْعَةٍ فَقَدْ غَوَى یعنی هیچکس نیست مگر اینکه برای او نشاط شباب و سکون پیری است پس
هر کس در حال کهولت سکونش بر سنت باشد همانا هدایت یافته و هر کس فترتش با بدعتی توامان شده باشد
همانا بغوایت دچار بیت است و هم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مسطور است
که فرمودند كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا اِلَى النَّارِ یعنی هر بدعتی که در دین و احکام دین
گذارند اسباب ضلالت و گمراهی است و هر ضلالت و گمراهی جایش در آتش است و از این کلام چنان مستفاد
میشود که چون خدای تعالی بر حسب حکمت بالغه و رحمت شامله در آنچه از لوازم حفظ معاش و معاد این
مخلوق است احکام و سننی بزبان معجز نشان پیغمبر خود صلی الله علیه و آله باین مردم نازل ساخت
پس اگر دیگری از روی جهل و نادانی یا کفر و نفاق بدعتی گذارد لابد آن بدعت اسباب اختلال امر معاد
و معاشش خواهد بود و هر کس بدان کار کند از نهج مستقیم گمراه خواهد شد و آخر الامر در آتش دوزخ جای

خواهد گرفت ونیز در اصول کافی از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه مردمان را خطبه میراند فرمود أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالاً فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ عَلَى ذِي حِجًى وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ لَمْ يَكُنِ اخْتِلافٌ وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعاً فَهُنَالِكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَنَجَى الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ الْحُسْنَى یعنی ای مردمان همانا ابتدای وقوع فتنهای جهان این است که مردمان متابعت هوای نفس خویش را نمایند و احکامی را بدعت نهند که با کتاب خدای مخالف باشد و باین سبب پاره مردمان بر پاره ولایت و حکومت جویند همانا اگر امری که باطل است خالص باشد یعنی مخلوط بحق ومشتبه نباشد بر هیچ عاقلی بینیاک پنهان نبود یعنی ناچار هر کس را عقلی باشد باطل را از حق تمیز میگذارد و از آن اجتناب میورزد و دچار عقوبت وبلیت نمی گردد و اگر حق خالص باشد یعنی با باطل آمیزش نیافته باشد هیچ اختلافی در میان نمیرود یعنی این زحمات و اختلافات از بابت اختلاط حق وباطل است که مردمان را دچار شبهات و بلیات نموده اند ازین روی که باهم مخلوط هستند ناچار آنانکه از بواطن امور واز خالص حق وباطل با خبر نیستند یک قبضه رطب ویابس از آن ویک قبضه رطب ویابس از این بر میگیرند و باهم ممزوج میدارند وهر دو را باهم بازی مینمایند و اینوقت شیطان را میدان بدست می آید و بر والیان این کار مسلط میشود وهر کس که از جانب یزدان بسعادت وحسن عاقبت مسبوق باشد از این بلیت رستگاری میشود مطلب ومقصود این است که پیغمبر صلی الله علیه وآله دو چیز آورد کتاب وسنت وهر دو برای نظام جهان واحکام حلال وحرام کافی است لکن چون پاره کسان بدعتی نهند وحق وباطل را ممزوج نمایند لابد موجب اختلاف میشود وچون اختلاف پدید شد اسباب اختلال امور میکند و مردمان دچار شبهات می گردند و در ضلالت می افتند مگر ائمه هدی و وارثان علوم نبوی و خواص اصحاب ایشان که از روز ازل الست بنور خدا وفروز ایزدی ازین بلیات آسوده اند لکن دیگران در ورطه ضلالت وهلاکت دچار می شوند

ونیز در جلد اول کتاب بحار الانوار از حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه بروایت جابر مسطور است که فرمود لَعَنَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ نَظَرَ إِلَى فَرْجِ امْرَأَةٍ لا تَحِلُّ لَهُ وَرَجُلاً خَانَ أَخَاهُ فِي امْرَأَتِهِ وَرَجُلاً احْتَاجَ النَّاسُ إِلَيْهِ لِيُفَقِّهَهُمْ فَسَأَلَهُمُ الرِّشْوَةَ یعنی رسول خدای صلی الله علیه وآله لعن فرمود آنکس را که بفرج زنی که بدو حلال نباشد نگرد ولعن فرمود مردی را که با برادر دینی خود در حق زوجه اش بخیانت رود ولعن فرمود مردی را که مردمان بدو حاجتمند باشند که ایشان را فقیه ودانشمند نماید واو از ایشان در طلب رشوت باشد و خواستار اجرت گردد

ذکر پاره اخبار که از حضرت باقر علیه السلام در شان حکمت و معرفت وارشاد ومخاصمه با اصحاب کلام وشان اعانت ائمه علیهم السلام بلسان وارد است

در جلد اول بحار الانوار از ابو بصیر مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً معنی ظاهر آیه مبارکه این است که هر کس را حکمت عنایت کردند همانا خیر بسیاری یافته است قَالَ الْمَعْرِفَةُ فرمود حکمت معرفت است وهم در آن کتاب از ابو بصیر مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً قَالَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَاجْتِنَابُ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْجَبَ اللهُ عَلَيْهَا النَّارَ فرمود حکمت الهی شناختن امام علیه السلام و دوری جستن از معاصی کبیره است که خداوند مرتکب آنرا واجب النار و سزاوار آتش ابد قرار فرموده است و دیگر در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مسطور است با آن حضرت عرض کرد أَدْعُو النَّاسَ إِلَى مَا فِي يَدَيَّ یعنی بخوانم مردمان را بآنچه در دست من است یعنی بآن دین وعلوم واحکام وقوانین شرعیه که اصل وحقیقت وبیرون از مخلوط با باطلش بدست شما اهل البیت است واز شما بما افاضه شده است مردمان را بآن دعوت کنیم فَقَالَ لا فرمود نخوانید عرض کردم اگر کسی از من در طلب ارشاد بر آید او را ارشاد نمایم قَالَ نَعَمْ إِنِ اسْتَرْشَدَكَ فَأَرْشِدْهُ فَإِنِ اسْتَزَادَكَ فَزِدْهُ فَإِنْ جَاحَدَكَ فَجَاحِدْهُ فرمود آری اگر کسی از تو استرشاد نماید پس او را ارشاد کن واگر در طلب از دیاد ارشاد وعلم بر آید در ارشادش بیفزای واگر با تو در مقام انکار بر آید و در امور دینیه چیزی را بر تو بر گرداند اعتقاد خود را بروی آشکار مساز معلوم باد که در این کلام مبارک ممکن است که مراد این باشد که در سؤال اول که فرمود تو مردمان را بآنچه در دست داری مخوان برای آن باشد که امام علیه السلام هر کس مصلحت بداند و او را محرم شمارد باندازه ظرف او بدو افاضه فرماید لکن آنکس که مستفیض شده است این تکلیف ندارد که آن سر و معلومات خود را با دیگران در میان نهد چه اولاً از حقیقت حال مردمان ومحرمیت ایشان یا شقاق ونفاق یا سعاوت واتفاق باطنی ایشان با خبر نیست وچون از آنگونه مطالب با بیگانه در میان آورند اسباب ظهور مفاسد بزرگ شود یا اینکه آن علم که برای امام علیه السلام در مراتب مردمان و مدرکات واستعدادات وعقول ایشان واقتضای وقت وزمان میباشد برای دیگران نیست پس ممکن است هر کس در خور افشای سری ومحرم القای مطلبی باشد دیگران مقدارش را ندانند وآنچه بآن مستفیض شده اند اگر با ایشان گذارند منجر بمفاسد وخلل در عقاید ودین ایشان میگردد چه ممکن است سری ومطلبی را بشنوند واگر چند موافق باشند

اما آن مطلب آن سرچندان از حد ادراک و قبول عقول ایشان بعید باشد که اسباب تحیر و تفکر و لغزش ایشان
میگردد و بعد از آن عرض میکند اگر کسی در صدد ارشاد بر آید او را ارشاد کنم میفرماید ارشاد کن یعنی از افاده در باره
مستفیض قصور نباید نمود لکن اگر بواسطه عدم استحضار تو از مراتب استعداد و قوت دین او پاره مطالب
بر زبان بگذرانی که اسباب تحیر و انکار مخاطب گردد و در خیال او حالت لغزش پدید آید و در تو شک و ریب
افتد عقیدت خویش و معلومات خود را از وی پوشیده بدار تا اسباب خصومت و سستی عقیدت و اضطراب
و حیرت او نشود و دیگر در کتاب مسطور از ابن حمزه مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود
إِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخُرْسُ یعنی شیعیان و متابعان من خاموشان و گنگان هستند احتمال دارد که مقصود
این باشد که باید شیعیان ما که از پاره اسرار ما و علوم ما بابهره هستند تا گاهی که لازم نشود خاموش باشند و در کشف
اسرار و تکلم فراوان احتیاط ورزند و با دهانهای پر از نکته لب خاموش و بسته دارند تا موجب پاره مفاسد و جنبش
بغض و عدوان اعدا و مخالفان نشود و دیگر در کتاب مسطور از خدا مروی است که از حضرت ابو جعفر علیه السلام
فرمود إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ وَتُحْبِطُ الْعَمَلَ وَتُرْدِي صَاحِبَهَا
وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ الرَّجُلُ بِالشَّيْءِ لَا يُغْفَرُ لَهُ یعنی ای زیاد بپرهیز از خصومات چه این کار مورث شک و بطلان اجر و ثواب
عمل و در هم شکستن صاحب آن است و تواند بود که شخص بچیزی تکلم نماید که در آن آمرزش نباشد معلوم باد
که شاید مراد بخصومت در آن چیزها باشد که از تکلم در آن نهی شده باشد از قبیل تفکر در ذات باریتعالی
یا در کنه صفات خدای عز و جل یا در مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار و امثال آن که عقول ناقصه از ادراک آن ناتوان
بود و هر چه بیشتر مخاصمت و مکالمت رود بیشتر اسباب بهت و تحیر میشود و ممکن است در بین اینگونه مکالمات
کلمتی کفر آمیز بر زبان بگذرد که از آمرزش بعید افتد و دیگر در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر سلام الله
علیه مسطور است که فرمود لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوِ اسْتَطَاعُوا أَنْ يُحِبُّونَا لَأَحَبُّونَا إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ
مِيثَاقَ النَّاسِ فَلَا يَزِيدُ فِيهِمْ أَحَدٌ أَبَداً وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ أَحَدٌ أَبَداً یعنی با مردمان مخاصمت نورزید
چه اگر مردمان استطاعت میداشتند که ما را دوست بدارند دوست خواهند داشت همانا خدایتعالی اخذ میثاق
مردمان را بفرمود و از آن جمله که از ایشان اخذ میثاق شده نه یکتن زیاد میشود و نه یکتن هرگز نقصان میگیرد
و از این پیش باین تقریب حدیثی مسطور و از این پس نیز انشاء الله تعالی در مقام خود مذکور میشود و هم در آن کتاب
از ابو عبیده الحذاء مروی است که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام گاهی که در حضرتش حضور داشتم
فرمود إِيَّاكَ وَأَصْحَابَ الْكَلَامِ وَالْخُصُومَاتِ وَمُجَالَسَتَهُمْ فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ وَتَكَلَّفُوا
مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ خَالِطِ النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَزَايِلْهُمْ
بِأَعْمَالِهِمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلًا حَتَّى يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی بپرهیز
از اصحاب کلام و خصومات و مجالست این جماعت چه ایشان آنچه را به دانستن آن مامور هستند فرو گذاشته اند

و بآنچه بعلمش مامور نیستند خویشتن و دیگران را بتکلیف و تکلف افکنده اند چندانکه میخواهند بعلم سماوی خود را مکلف
و مطلع دارند ای ابو عبیده با مردمان موافق اخلاق ایشان مخالطت جوی لکن با عمال ایشان اتصال مجوی
ای ابو عبیده همانا ما مردی را فقیه و دانا نمی شماریم مگر گاهی که از لحن در قول عارف باشد و این است که خدایتعالی
میفرماید باید ایشان را از لحن قول عارف گردانی و نیز در آن کتاب از ابو عبیده الحذاء مروی است که گفت
از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ وَالْكَذَّابِينَ فَإِنَّهُمْ
تَرَكُوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلًا حَتَّى
يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ ثُمَّ قَرَأَ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ و دیگر در کتاب مسطور
از حضرت ابی عبد الله از پدرش حضرت ابی جعفر علیهما السلام مروی است که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله
فرمودند أَرْبَعٌ يُمِتْنَ الْقَلْبَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ وَ
مُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَيَقُولُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتَى فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتَى یعنی چهار چیز است
که دل را بمیراند نخست گناه روی گناه ورزیدن دوم فراوان با زنان حدیث راندن سیم ممارات و مجادلت با
احمق که هی تو بگوئی و او بگوید و خیری در آن روی نکند چهارم مجالست موتی است عرض کردند یا رسول الله
موتی کدام است فرمود آن توانگرانی که در لذات جهان متنعم و در بحار حطام بی دوام این سرای زشت فرجام
مغرور و غافل باشند و هم در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله از پدرش حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است
که فرمود مَنْ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ عَلَى عَدُوِّنَا أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ مَوْقِفِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ
یعنی هر کس اعانت نماید بزبان خودش ما را بر دشمنان ما خدایتعالی در آنروز که او را برای عرض حساب در حضرت
او باز میدارند بحجت خودش ناطق میگرداند و نیز در آن کتاب از خیثمه مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام
شنیدم با من میفرمود تَزَاوَرُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لِأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا
یعنی در خانهای خود یکدیگر را زیارت و ملاقات نمائید چه این کار زندگانی است برای امر ما خداوند
رحمت فرماید بنده را که زنده گرداند امر ما را معلوم باد که احتمال دارد که مقصود این باشد که چون شیعیان
و یاوران ائمه هدی بملاقات و مراودت پردازند و همدیگر را در سراهای خود بسیار دیدار و از احادیث و اخبار
و فضایل و مآثر آل اطهار مذاکرات فرمایند موجب ازدیاد اتحاد و محبت و مودت و اعلای کلمه حق و قوت
ایمان و دین و علو اسلام و ضعف معاندین و مشرکین میگردد و در حقیقت احیای امر ائمه هدی
سلام الله علیهم بهمین راجع است

ذکر کلمات و اخباریکه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در باب مراتب قرآن مجید وارد است

در اصول کافی از سعد الخفاف از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود یا سعد تعلّموا القرآن
فانّ القرآن یأتی یوم القیمة فی احسن صورة نظر الیها الخلق والناس صفوف عشرون ومائة
الف صف ثمانون الف صف امّة محمّد صلّی الله علیه وآله واربعون الف صف من
سائر الامم فیأتی علی صف المسلمین فی صورة رجل فیسلّم فینظرون الیه ثم یقولون
لا اله الّا الله الحلیم الکریم انّ هذا الرجل من المسلمین نعرفه بنعته وصفته غیر انّه کان اشدّ اجتهاداً
منّا فی القرآن فمن هناک اعطی من البهاء والجمال والنور ما لم نعطه ثم یأتی علی صف الشهداء فینظر الیه الشهداء
ثم یقولون لا اله الّا الله الربّ الرحیم انّ هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته وصفته غیر انّه من شهداء
البحر فمن هناک اعطی من البهاء والفضل ما لم نعطه یعنی ای سعد قرآن را بیاموزید زیرا که قرآن در روز قیامت
در نیکوتر صورتی که مردمان بدان نگران هستند میآید و در قیامت مردمان برکشیده و بیست صف آراسته میشوند
وازین جمله هشتاد صف امت محمد صلی الله علیه وآله باشند و چهل صف از سایر امتها هستند پس قرآن
در چهرهٔ مردی مسلمان بر صف مسلمین نمایش میگیرد چون مسلمانان بر آن چهره فروزان نگران می گردند
از کمال شگفتی و تحیّر از قدرت خداوند قدیر میگویند نیست خدائی جز خداوند حلیم کریم همانا این مرد از زمره
مسلمانان است و ما او را بسمت و صفت او شناسنده ایم لکن اینکه وی از تمامت مسلمانان اجتهاد و کوشش
او در قرآن شدیدتر و فزونتر بود وازین جهت است که آن فروز و بهاء و جمال و نور عطا یافته است که ما
نیافته ایم و از آن بعد بر صف شهدا عبور میدهد و شهداء در آن چهرهٔ تابندهٔ نورانی می نگرند و می گویند
نیست خداوندی جز خداوند پروردگار مهربان همانا این مرد از جمله شهداء است و ما از نشان و صفت
او باین مرتبه اش میشناسیم لکن اینکه وی از شهداء بحر است وازین در باشد که آن بهاء و فضل بدو عطا رفته
که بما عطا نشده است وقال فیتجاوز حتّی یأتی علی صفّ شهداء البحر فی صورة شهید فینظر الیه
شهداء البحر فیکثر تعجّبهم ویقولون انّ هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته وصفته غیر انّ الجزیرة التی
اصیب فیها کانت اعظم هولاً من الجزیرة التی اصبنا فیها فمن هناک اعطی من البهاء والجمال والنور ما لم
نعطه ثم یتجاوز حتّی یأتی صفّ النبیّین والمرسلین فی صورة نبیّ مرسل فینظر النبیّون والمرسلون
الیه فیشتدّ لذلک تعجّبهم ویقولون لا اله الّا الله الحلیم الکریم انّ هذا النبیّ مرسل
نعرفه بسمته وصفته غیر انّه اعطی فضلاً کثیراً میفرماید بعد از آن قرآن مجید از صف شهداء میگذرد
تا بصف شهداء بحر میرسد یعنی آنجماعت که در راه دین در بحر جهاد کرده اند و جهاد ایشان از سایر طبقات
شهداء شدیدتر و جمیل تر است پس در صورت شهیدی بایشان نمایش میگیرد و شهداء بحر بآن بهاء و جمال
نگران میشوند و تعجب و تحیّر ایشان فراوان میشود و میگویند همانا این مرد از شهداء بحر است و از سمت
و صفتش بر ما معلوم و معروف گردیده لکن اینکه آن جزیره که وی در آنجا جهاد کرده و ضربت و شهادت یافته

از آن جزیره که ما در آن جا بشهادت فایز شده ایم هول و هراسش افزون بوده است وازاین جهت باشد که آن
بهاء و جمال و نور بدو عطا شده است که ما را عطا نفرموده اند پس از آن قرآن از جماعت شهداء بحر میگذرد
چندانکه بصف پیغمبران و مرسلان در صورت نبی مرسل نمایش میجوید پس انبیاء و مرسلان بدو نگران می شوند
واز آن نور و بهاء که او راست سخت در عجب میروند و میگویند نیست خدائی جز خداوند حلیم کریم همانا این پیغمبر
مرسل است چه از سمت و صفت و نشان او بر ما هویداست لکن فضلی بسیار و فزونی بشمار بدو عطا شده است
قال فیجتمعون فیأتون رسول الله صلّی الله علیه وآله فیسألونه ویقولون یا محمّد من هذا فیقول لهم او ما
تعرفونه فیقولون ما نعرفه هذا ممّن لم یغضب الله علیه فیقول رسول الله هذا حجّة الله علی خلقه
فیسلّم ثم یتجاوز حتّی یأتی صفّ الملائکة فی صورة ملک مقرّب فینظر الیه الملائکة فیشتدّ
ذلک تعجّبهم ویکبر ذلک علیهم لما رأوا من فضله ویقولون تعالی ربّنا وتقدّس انّ هذا العبد
من الملائکة نعرفه بسمته وصفته غیر انّه کان من اقرب الملائکة الی الله عزّ وجلّ مقاماً فمن
هناک البس من النور والجمال ما لم نلبس میفرماید پیغمبران و مرسلان فراهم می شوند
و بحضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله می آیند و می پرسند و عرض می کنند یا محمد این مرد کیست رسول خدای
میفرماید آیا او را می شناسید عرض می کنند و یرا نمی شناسیم همانا این کس از آن مردمی است که خدای تعالی
هیچوقت بروی خشم نگرفته است یعنی از این بهاء و صفاء و نور و جمال که در وی مشهود است معلوم می شود
که هرگز نور جمالش را غبار غضب ایزد ذوالجلال مکدّر و تیره نداشته است رسول خدای صلی الله علیه وآله
میفرماید این حجت خدای است بر آفریدگانش پس او سلام میدهد و میگذرد چندانکه بصفوف ملائکه در چهرهٔ
فرشته مقرّب جلوه گر میشود پس ملائکه بدو بنظاره میشوند واز آن بهاء و فروغ و جمال و نور شگفتی میگیرند
و آن فضل و فزونی که در وی مشاهدت می کنند بر ایشان بزرگ می افتد و عرض میکنند پروردگار ما
متعال و متقدس است همانا این بنده از جمله ملائکه است و بسمت و صفت او می شناسیم او را یعنی از
شمایل و مخایل که در وی نگران هستیم پدیدار است که ان هو الّا ملک کریم لکن معلوم می شود که
از تمامت فرشتگان از حیثیت منزلت و مقام بحضرت خدای عزّ و جلّ نزدیکتر است واز این روی میباشد
که از نور و جمال بدان لباس متلبس است که ما نیستیم ثمّ یتجاوز حتّی ینتهی الی ربّ العزّة تبارک و
تعالی فیخرّ تحت العرش فینادیه تبارک وتعالی یا حجّتی فی الارض وکلامی الصادق الناطق ارفع
رأسک وسل تعط واشفع تشفّع فیرفع رأسه فیقول الله تبارک وتعالی کیف رأیت عبادی
فیقول یا ربّ منهم من صاننی وحافظ علیّ ولم یضیّع شیئاً ومنهم من ضیّعنی واستخفّ بحقّی وکذّب بی
وانا حجّتک علی جمیع خلقک فیقول الله تبارک وتعالی وعزّتی وجلالی وارتفاع مکانی
لاثیبنّ علیک الیوم احسن الثواب ولاعاقبنّ علیک الیوم الیم العقاب پس قرآن از ایشان میگذرد تا بحضرت

رب العزة تبارک و تعالی میرسد و در زیر عرش سر بسجود میگذارد و خدای تبارک و تعالی او را ندا می نماید
ای حجت من در زمین و کلام صادق ناطق من سر برگیر و سؤال کن تا بتو عطا شود و شفاعت نمای تا پذیرفته
گردد پس سر برمیگیرد و خدای تبارک و تعالی با او میفرماید بندگان مرا چگونه دیدی عرض میکند از ایشان
جماعتی بودند که بحفظ و صیانت من میکوشیدند و ضایع میگذاشتند و پارهٔ دیگر بودند که مرا ضایع گذاشتند
و حق مرا سبک و خفیف گردانیدند و مرا تکذیب کردند با اینکه من حجت تو بر تمامت مخلوق تو بودم پس
خدای تبارک و تعالی میفرماید سوگند بعزت و جلال و رفعت من هر آینه امروز بسبب تو بندگان خود را
به نیکوترین ثواب پاداش میکنم و امروز سخت تر و دردناک تر عقاب کیفر میفرمایم قال فیرفع القرآن
رأسه فی صورة اخری میفرماید این وقت قرآن بصورتی دیگر نمایان میشود راوی عرض میکند
یا اباجعفر بچه صورت باز میگردد قال فی صورة رجل شاحب متغیر یبصره اهل الجمع فیأتی
من شیعتنا الذی کان یعرفه و یجادل به اهل الخلاف فیقوم بین یدیه فیقول ما تعرفنی
فیقول نعم فیقول القرآن انا الذی اسهرت لیلک و انصبت عیشک و سمعتا لاذی و
رجمت بالقول فیّ الا و ان کل تاجر قد استوفی تجارته و انا وراءک الیوم و فرمود بازمیگردد قرآن بصورت نزار و متغیر
و دیگرگون می بینند او را تمامت اهل محشر پس قرآن نزد مردی از شیعیان ما که بقرآن عارف بوده و با آیات
آن با اهل خلاف مجادلت می نمود می آید و در حضورش می ایستد و میگوید مرا می شناسی آن مرد میگوید
آری میشناسم ترا پس قرآن میگوید من همان کس هستم که شب در قرائت من بیدار ماندی و همیشه نصب العین
تو بودم یعنی همه در دار دنیا مرا قرائت میکردی و شبها را بقرائت من زنده میداشتی و مرا همواره پیشنهاد
نظر میساختی و بسبب من سخنان ناخوش میشنیدی و هدف سهام ملامت مخالفان بودی دانسته باش
که هر تاجری استیفای سود تجارت خویش را می نماید و من امروز پیشرو تو و راهنمای تو میباشم قال
فینطلق به الی رب العزة تبارک و تعالی فیقول یا رب عبدک و انت اعلم به قد کان نصبا فیّ
مواظبا علیّ یعادی بسببی و یحب فیّ و یبغض فیقول الله عز و جل ادخلوا عبدی جنتی و اکسوه
من حلل الجنة و توجوه بتاج فاذا فعل به ذلک عرض علی القرآن فیقال له هل رضیت
بما صنع بولیک فیقول یا رب انی استقل هذا له فزده مزید الخیر فیقول عز و جل و عزتی
و جلالی و علوی و ارتفاع مکانی لانحلن له الیوم خمسة اشیاء مع المزید له و لمن کان بمنزلته الا
انهم شباب لا یهرمون و اصحاء لا یسقمون و اغنیاء لا یفتقرون و فرحون لا یحزنون و احیاء لا یموتون
ثم تلا هذه الآیة لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی میفرماید پس قرآن یزدان آن شخص را
به پیشگاه خداوند مهر و ماه می آورد و عرض میکند ای پروردگار من این یک بندهٔ تو است و تو بکارهای او دانا تری
همانا در دار دنیا بقرائت تلاوت و تعلیم و تعلم من مراقب و بر من مواظب بود و دوستی و دشمنی و محبت و بغض او

برای من بود پس خداوند عز و جل میفرماید بنده مرا به بهشت من درآورید و از حله های بهشتش جامه کنید و بر سرش
تاج نهید پس بفرمان یزدان تعالی این معاملت با وی میبرند و او را باین موهبت و کرامت بر قرآن عرض نمایند
و با قرآن میگویند آیا باین موهبت و کرامت بر قرآن عرض میدهند و با قرآن میگویند آیا باین موهبت که با ولی
تو بجای آوردند خوشنود هستی قرآن عرض میکند ای پروردگار من همیخواهم که بر خیر او بیفزائی چه این جمله
برای او اندک است خدای عز و جل میفرماید قسم بعزت و جلال و ارتفاع مکان من که امروز پنج چیز با و عنایت
میفرمایم و هم برا و می افزایم و هر کس که در منزلت او باشد نیز او را باین مواهب برخوردار میگردانم همانا ایشان
جوانانی هستند که زحمت پیری نیابند و تن درستانی باشند که صدمت رنجوری نبینند و توانگرانی باشند که
نکبت درماندگی نجویند و شادمانانی باشند که کلفت اندوه نگیرند و زندگانی باشند که بلطمه مرگ دچار نشوند
پس این آیت مبارک را قرائت فرمود که خدایتعالی میفرماید نمی چشند در آنجا مرگ را مگر همان مردن نخستین را
یعنی همان موتی را که از پیش چشیده بودند و دیگر از بهر ایشان مردنی نباشد راوی میگوید عرض کردم فدای تو گردم
ای ابوجعفر آیا قرآن تکلم مینماید آنحضرت تبسم فرمود و آنگاه فرمود رحم الله الضعفاء من شیعتنا انهم
اهل تسلیم ثم قال نعم یا سعد و الصلوة تتکلم و لها صورة یعنی رحمت کند خدایتعالی ضعفای
از شیعیان ما را همانا ایشان اهل تسلیم هستند یعنی در مراتب علم و دانش و تفکر و تعقل ضعیف میباشند و از قدرت
و عظمت خدای بیخبر هستند آنگاه فرمود ای سعد آری قرآن تکلم می نماید و همچنان نماز تکلم خواهد نمود و او را صورت
و خلقتی است و امر و نهی میفرماید سعد میگوید ازین حال رنگ رخساره ام دیگرگون شد و عرض کردم این
مطالب را نمیتوانم با مردمان در میان گذارم فرمود و هل الناس الا شیعتنا فمن لم یعرف الصلوة
فقد انکر حقنا ثم قال یا سعد اسمعک کلام القرآن یعنی آیا این مردم جز شیعیان ما هستند یعنی آنان که
در صدد استماع حدیث و اخبار ما میباشند جز شیعیان ما که بنماز عارف نباشد همانا انکار نموده است حق ما را آنگاه
فرمود ای سعد کلام قرآن را با تو بشنوانم یعنی میخواهی بدانی کلام قرآن چیست عرض کردم آری صلی الله علیک
فقال ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر میفرماید آیت وافی دلالت این است که نماز
نهی مینماید از فحشا و منکر و هر آینه ذکر و یاد خدای از آن اکبر است فالنهی کلام و الفحشاء و المنکر رجال
و نحن ذکر الله و نحن اکبر یعنی کلمه که نهی در آیهٔ شریفه است کلام و فحشا و منکر مردان باشند و ذکر الله
ائیم و اکبر مائیم و دیگر در اصول کافی از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مسطور است قال رسول الله
صلی الله علیه و آله انا اول وافد علی العزیز الجبار یوم القیمة و کتابه و اهل بیتی ثم
امتی ثم اسئلهم ما فعلتم بکتاب الله و اهل بیتی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود من اول
کسی هستم که در روز قیامت بر خداوند عزیز جبار وفود و ورود می نمایم و کتاب خدای و اهل بیت من و پس از ایشان
امت من می آیند پس از آن از امت خود سؤال میکنم که چه کردید با کتاب خدای و اهل بیت من و نیز در آن کتاب

وَحَلُّ تَأمُرُ وَ تَنهی

انظر

از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود یَجِیءُ الْقُرْآنُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِی اَحْسَنِ مَنْظُورٍ اِلَیْهِ
صُورَةً فَیَمُرُّ بِالْمُسْلِمِینَ فَیَقُولُونَ هٰذَا رَجُلٌ مِنَّا فَیُجَاوِزُهُمْ اِلَی النَّبِیِّینَ فَیَقُولُونَ هُوَ مِنَّا فَیُجَاوِزُهُمْ اِلَی
الْمَلٰائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ فَیَقُولُونَ هُوَ مِنَّا حَتّٰی یَنْتَهِیَ اِلٰی رَبِّ الْعِزَّةِ فَیَقُولُ یَا رَبِّ اِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اَظْمَأْتُ
هَوَاجِرَهُ وَاَسْهَرْتُ لَیْلَهُ فِی دَارِ الدُّنْیَا وَفُلَانَ بْنَ فُلَانٍ لَمْ یَظْمَأْ هَوَاجِرَهُ وَلَمْ یُسْهِرْ لَیْلَهُ فَیَقُولُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی اَدْخِلْهُمُ ایضا در باب قرآن
الْجَنَّةَ فَیَتْبَعُونَهُ فَیَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ اقْرَءْ وَارْقَهْ قَالَ فَیَقْرَءُ وَیَرْقٰی حَتّٰی یَبْلُغَ کُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنْزِلَتَهُ الَّتِی هِیَ لَهُ فَیَنْزِلُهَا
یعنی قرآن در روز قیامت به نیکوترین صورت که نگرندگان بدان نظاره کنند و بدیدار مردم پدیدار میشود و بگروه مسلمانان
مرور می نماید و ایشان گویند وی از جماعت ما مسلمانان است پس از ایشان میگذرد و به انبیاء علیهم السلام
پیوسته میشود ایشان میفرمایند وی از ماست و از گروه انبیا بجماعت فرشتگان مقرب مرور میکند ملائکه میگویند
همانا وی از ماست و از گروه انبیا بجماعت فرشتگان مقرب مرور میکند ملائکه میگویند همانا وی از ماست تا
گاهیکه بحضرت رب العزة میرسد و عرض میکند فلان پسر فلان در دنیا در روزهای گرم و هنگام نیمه روز که عین
گرماست رنج عطش کشید یعنی صائم بود و شبها را بیدار بود یعنی بعبادت بپای میرسانید و فلان پسر فلان
نه آن صدمت روز و نه آن زحمت شب را متحمل گردید خدایتعالی میفرماید این جماعت را یعنی این کسان را که این
زحمت و صدمت در دنیا بر خویش بر نهاده اند در بهشت در منازلی که برای ایشان مقرر است در آور پس قرآن
می ایستد و ایشان باوی متابعت میجویند پس بامرد مؤمن میگوید قرآن را قرائت کن و ارتقا جوی پس مرد
مؤمن همی قرائت میکند و بالا میرود تا هر کس از ایشان بآن منزلتی که از بهرش آماده است میرسد و در آنجا منزل
میجوید و دیگر از جابر در کتاب مسطور از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَا مَعَاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فِی مَا حَمَّلَکُمْ مِنْ کِتَابِهِ فَاِنِّی مَسْؤُولٌ
وَاِنَّکُمْ مَسْؤُولُونَ اِنِّی مَسْؤُولٌ عَنْ تَبْلِیغِ الرِّسَالَةِ وَاَمَّا اَنْتُمْ فَتُسْئَلُونَ عَمَّا حُمِّلْتُمْ مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ وَسُنَّتِی رسول خدای
صلی الله علیه وآله فرمود ای گروه قاریان قرآن از خدای بیمناک باشید آنچه از کتاب خود بر شما حمل فرموده است
یعنی در آن احکام و اوامر و نواهی که در قرآن وارد است و باید بآن عمل کرد شما که قاریان قرآن هستید از خدا
بترسید که معمول ندارید و بآن سزاها و کیفرها که در قرآن وعده شده گرفتار شوید همانا من مسئول هستم و شما هم
مسئول هستید از من از تبلیغ رسالت سؤال خواهند کرد که در رسالت آنچه مامور بودم بشما ابلاغ نمودم یا فرو گذاشت
نمودم اما از شما میپرسند که در آنچه من از احکام قرآن و سنت خویش با شما تبلیغ کردم و همه را بر شما روشن نمودم
و اتمام حجت فرمودم بجای بردید یا ناقص و باطل گذاشتید پس بترسید که در ادای تکلیف و اطاعت اوامر و نواهی ایضا در حق قرآن
چیزی را فرو گذاشت نمائید که بعذاب و عقاب گرفتار شوید و دیگر در اصول کافی از جابر مسطور است که گفت
از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود وَقَعَ مُصْحَفٌ فِی الْبَحْرِ فَوَجَدُوهُ وَقَدْ ذَهَبَ مَا فِیهِ اِلَّا
هٰذِهِ الْاٰیَةَ اَلَا اِلَی اللّٰهِ تَصِیرُ الْاُمُورُ یعنی مصحف در دریائی بیفتاد چون بیرونش آوردند یافتند آنچه در آن بود

باب رفته بود مگر این آیت مبارک بدانید که جمله امور بخداوند تعالی باز میگردد و نیز در آن کتاب از عمر بن قیس
مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی لَمْ یَدَعْ
شَیْئًا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ الْاُمَّةُ اِلَّا اَنْزَلَهُ فِی کِتَابِهِ وَبَیَّنَهُ لِرَسُولِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَجَعَلَ
لِکُلِّ شَیْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَیْهِ دَلِیلًا یَدُلُّ عَلَیْهِ وَجَعَلَ عَلٰی مَنْ تَعَدّٰی ذٰلِکَ الْحَدَّ حَدًّا بدرستیکه خدای
تعالی فرو گذار نفرمود چیزی را که امت بدان حاجتمند باشد جز اینکه در کتاب خود نازل و برای رسول خود صلی الله
علیه وآله روشن فرمود و برای هر چیزی حدی قرار داد و بر آن دلیلی مقرر کرد این که دلالت بر آن کند
و نیز برای هر کس که از آن حد تجاوز و تعدی جوید حدی مقرر فرمود و دیگر در کتاب مسطور از زراره از حضرت
ابی جعفر علیه السلام ماثور است قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ وَاحِدٍ وَلٰکِنَّ الْاِخْتِلَافَ
یَجِیءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ فرمود قرآن واحد است و از جانب یکی نازل شده است یعنی از جانب خدای واحد
رسیده است لکن این اختلافات وارده از جانب راویان مختلفه وارد است و هم در آن کتاب از ابو بصیر
از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود نَزَلَ الْقُرْآنُ اَرْبَعَةَ اَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِینَا وَرُبْعٌ فِی عَدُوِّنَا
وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَاَمْثَالٌ وَرُبْعٌ فَرَائِضُ وَاَحْکَامٌ یعنی قرآن بچهار بخش نازل شده است یک بخش آن در حق ما اهل البیت
و ربع دیگر درباره دشمنان ماست و یک ربع دیگرش حاوی سنن و امثال است و یک ربع دیگرش شامل
فرائض و احکام باشد و در تفسیر صافی مسطور است که عیاشی در تفسیر خود در پایان این حدیث شریف این کلمه را
نیز مذکور داشته است وَلَنَا کَرَائِمُ الْقُرْآنِ و نیز در آن تفسیر از صافی از خیثمه از حضرت ابی جعفر
علیه السلام مروی است که فرمود اَلْقُرْآنُ نَزَلَ اَثْلَاثًا ثُلُثٌ فِینَا وَفِی اَحِبَّائِنَا وَثُلُثٌ فِی اَعْدَائِنَا وَ
عَدُوِّ مَنْ کَانَ قَبْلَنَا وَثُلُثٌ سُنَّةٌ وَمَثَلٌ یعنی قرآن بر سه قسم نازل شده است یک قسمتش در حق ما و در حق
دوستان ما و یک ثلث درباره دشمنان ما و دشمنان آنانکه پیش از ما اولیاء الله بوده اند و یک ثلثش
حاوی سنت و مثل است وَلَوْ اَنَّ الْاٰیَةَ اِذَا نَزَلَتْ فِی قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ اُولٰئِکَ الْقَوْمُ مَاتَتِ الْاٰیَةُ لَمَا بَقِیَ
مِنَ الْقُرْآنِ شَیْءٌ وَلٰکِنَّ الْقُرْآنَ یَجْرِی اَوَّلُهُ عَلٰی اٰخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَلِکُلِّ قَوْمٍ
اٰیَةٌ یَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَیْرٍ اَوْ شَرٍّ یعنی و اگر آیتی چون در حق قومی نازل شود و از آن پس آن قوم بمیرند
این آیت نیز بمیرد از قرآن چیزی باقی نمی ماند لکن قرآن اولش بر آخرش جاری میگردد مادامیکه آسمانها
و زمین باشند و مر هر قومی را آیتی است که تلاوت مینمایند و ایشان از آن آیت هستند از شر یا خیر
معلوم باد که منافی در این اخبار نیست زیرا که بنای این تقسیم بر سبیل تسویه حقیقیه نیست و همچنین بر سبیل تفریق
از جمیع وجوه نمیباشد پس اگر اختلافی در آن بادید آید از حیثیت تثلیث یا تربیع از آن بیشتر یا کمتر یا دخول
بعضی بر بعضی بحثی بر آن وارد نخواهد بود و دیگر در اصول کافی از عبدالله بن سلیمان از حضرت ابی جعفر علیه السلام
مروی است که فرمود مَنْ قَرَءَ الْقُرْآنَ قَائِمًا فِی صَلٰوتِهِ کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَمَنْ

۲۴۸ قَرَءَ فِی صَلوٰتِهِ جالِساً کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ خَمْسِینَ حَسَنَةً وَمَنْ قَرَءَ فِی غَیْرِ صَلوٰتِهِ کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ
در ثواب قرائت قرآن — بِکُلِّ حَرْفٍ عَشَرَ حَسَناتٍ یعنی هر کس قرائت کند قرآن را در آنحال که در نماز خود بپای ایستاده خدایتعالی
در عوض هر حرفی یکصد حسنه برای او مینویسد و هر کس قرائت کند قرآن را در نماز خود گاهی که نشسته است
خدایتعالی ... در ازای هر حرفی پنجاه حسنه برای او مینویسد و هر کس قرائت نماید در غیر از نماز خود خدایتعالی در عوض
هر حرف ده حسنه برایش مکتوب میفرماید و هم در آن کتاب از ابوحمزه ثمالی از آنحضرت علیه السلام مروی است
که فرمود مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَکَّةَ مِنْ جُمُعَةٍ اِلیٰ جُمُعَةٍ اَوْ اَقَلَّ مِنْ ذٰلِکَ اَوْ اَکْثَرَ وَخَتَمَهُ فِی یَوْمِ
الْجُمُعَةِ کُتِبَ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ وَالْحَسَنَةِ مِنْ اَوَّلِ جُمُعَةٍ کانَتْ فِی الدُّنْیا اِلیٰ آخِرِ جُمُعَةٍ تَکُونُ فِیها
ایضاً در این باب — وَاِنْ خَتَمَهُ فِی سائِرِ الْاَیّامِ فَکَذٰلِکَ یعنی هر کس ختم کند قرآن را در مکه معظمه از جمعه تا جمعه دیگر یا در مدتی کمتر
از آن یا بیشتر از آن و ختم نماید در روز جمعه خداوند از اولین روز جمعه که در دنیا خلق شده است تا آخرین
جمعه که تا قیامت خواهد آمد برای او اجر و حسنه مینویسد و اگر در سایر ایام ختم نماید بر اینحال میباشد
یعنی اگر فرضاً روز شنبه هم ختم نماید از اول شنبه روزگار تا آخر شنبه روزگار اجر و حسنه برایش می نویسند
و نیز در کتاب مسطور از سعد بن طریف از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود رسول خدای
ایضاً در ثواب قرآن — صلی الله علیه و آله فرموده اند مَنْ قَرَءَ عَشَرَ آیاتٍ فِی لَیْلَةٍ لَمْ یُکْتَبْ مِنَ الْغافِلِینَ وَمَنْ قَرَءَ خَمْسِینَ
آیَةً کُتِبَ مِنَ الذّاکِرِینَ وَمَنْ قَرَءَ مِائَةَ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْقانِتِینَ وَمَنْ قَرَءَ مِائَتَیْ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْخاشِعِینَ
وَمَنْ قَرَءَ ثَلٰثَمِائَةِ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْفائِزِینَ وَمَنْ قَرَءَ خَمْسَمِائَةِ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِینَ وَمَنْ قَرَءَ
اَلْفَ آیَةٍ کُتِبَ لَهُ قِنْطارٌ مِنْ بِرٍّ اَلْقِنْطارُ خَمْسَ عَشَرَ اَلْفَ مِثْقالٍ مِنْ ذَهَبٍ وَالْمِثْقالُ اَرْبَعَةٌ
وَعِشْرُونَ قِیراطاً اَصْغَرُها مِثْلُ جَبَلِ اُحُدٍ وَاَکْبَرُها ما بَیْنَ السَّمٰاءِ وَالْاَرْضِ
یعنی هر کس در شب خود ده آیت تلاوت نماید در زمره غافلین نوشته نمیشود و هر کس پنجاه آیه قرائت کند
از جمله ذاکرین نوشته میشود و هر کس صد آیه قرائت نماید از جمله قانتین نوشته میشود و هر کس دویست آیه بخواند
از جمله خاشعین مکتوب میشود و هر کس سیصد آیت تلاوت کند در زمره فائزین مکتوب میشود و هر کس پانصد
آیه بخواند در زمره مجتهدین نوشته میشود و هر کس یکهزار آیه قرائت نماید نوشته میشود در اجر و ثواب او
یک قنطار بر که قنطار پانزده هزار مثقال طلا و یک مثقال آن بیست و چهار قیراط باشد که کوچک ترین
قیراطش مانند کوه احد و بزرگترش مثل ما بین آسمان و زمین است معلوم باد در پاره حواشی اصول کافی
مسطور است که تبر آن طلا و نقره ایست که مضروب و مسکوک نباشد و از زجاج نوشته اند که تبر هر جوهریست
که هنوز در مقام استعمال نیامده باشد مثل نحاس و صفر و جز آن و در امالی صدوق علیه الرحمه مسطور است
وَمَنْ قَرَءَ اَلْفَ آیَةٍ کُتِبَ لَهُ قِنْطارٌ وَالْقِنْطارُ خَمْسُونَ اَلْفَ مِثْقالٍ اِلیٰ آخِرِ الْحَدِیثِ و دیگر در کتاب
امالی و کتاب خصال صدوق رضی الله تعالی عنه از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما

۲۴۹ مرویست که فرمود قُرّاءُ الْقُرْآنِ ثَلٰثَةٌ رَجُلٌ قَرَءَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضاعَةً وَاسْتَجَرَّ بِهِ الْمُلُوکَ وَ
اسْتَطالَ بِهِ عَلَی النّاسِ وَرَجُلٌ قَرَءَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَضَیَّعَ حُدُودَهُ وَرَجُلٌ قَرَءَ الْقُرْآنَ
فَوَضَعَ دَواءَ الْقُرْآنِ عَلیٰ داءِ قَلْبِهِ وَاَسْهَرَ بِهِ لَیْلَهُ وَاَظْمَاَ بِهِ نَهارَهُ وَقامَ بِهِ فِی مَساجِدِهِ وَتَجافیٰ
بِهِ عَنْ فِراشِهِ فَبِاُولٰئِکَ یَدْفَعُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْبَلاءَ وَبِاُولٰئِکَ یُدِیلُ اللّٰهُ عَلَی الْاَعْداءِ
وَبِاُولٰئِکَ یُنَزِّلُ اللّٰهُ الْغَیْثَ مِنَ السَّماءِ فَوَاللّٰهِ لَهٰؤُلاءِ فِی قُرّاءِ الْقُرْآنِ اَعَزُّ
مِنَ الْکِبْرِیتِ الْاَحْمَرِ میفرماید قاریان قرآن بر سه طبقه هستند مردی است که قرآن را قرائت
میکند تا بآن سبب سلاطین وقت را بدام فریب صید کند و بر مردمان بدستیاری ایشان دست تطاول بر آورد
و مردی است که قرآن میخواند و حروفش را محفوظ و حدودش را باطل و ضایع میگرداند و مردی است که قرآن را
تلاوت مینماید و کنوز رموز و معانیش را دوای درد دل دردناک مینماید و به هدایت و دلالت قرآن شبها را بنماز
و نیاز بپای و روزها را بروزه و عطش بپایان میبرد و همه گاه در حضرت بی نیاز بسجده و نماز مداومت
و از بستر راحت مباعدت میورزد همانا خدایتعالی بچنین مردم و بسبب وجود شرافت نمود ایشان بلا را
دفع مینماید و دشمنان را مقهور و ناچیز میفرماید و بسبب جلالت مقام ایشان باران از آسمان میبارد
در ترجیع صوت — پس سوگند بخداوند که چنین جماعت قراء از کبریت احمر نایاب تر و گرامی تر باشند و دیگر در اصول کافی
و تفسیر صافی از ابو بصیر مسطور است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم هر وقت قرآن
قرائت میکنم و آواز خویش را بقرائتش بلند میگردانم شیطان می آید و با من میگوید همانا میخواهی اهل خود
و مردمان را بشنوانی و ریاکاری کنی و با ایشان باز نمائی فرمود یا اَبا مُحَمَّدٍ اِقْرَءْ قِراءَةً ما بَیْنَ الْقِراءَتَیْنِ
تُسْمِعُ اَهْلَکَ وَرَجِّعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَکَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ یُرَجَّعُ فِیهِ تَرْجِیعاً
فرمود ای ابو محمد قرآن را ما بین القرائتین قرائت کن نه آنچند صوت خویش را برکش که بیرون از
سرای دیگران نیز بآن صوت باخبر گردند نه آنچند آهسته بخوان که اهل و عیال تو مستفیض نشوند بلکه
صوت خویش را بحد وسط بدار و قرائتی با ترجیع صوت بگذار چه خدایتعالی دوست میدارد صوت
نیکوئی را که با ترجیع باشد یعنی در قرائت قرآن صوتی که با ترجیع باشد مستحسن است و از این پیش در کتاب
احوال سید سجاد سلام الله علیه از صوت دلپذیر آنحضرت در حال قرائت قرآن مسطور گردید و نیز
در تحسین صوت در قرائت — در دنباله همان حدیث است وَکانَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ اَحْسَنَ النّاسِ صَوْتاً یعنی حضرت ابو جعفر علیه السلام
از تمامت مردمان در قرائت قرآن صوت مبارکش نیکوتر بود رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید
لِکُلِّ شَیْءٍ حِلْیَةٌ وَحِلْیَةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ برای هر چیزی زینت و زیوری است و زینت قرآن
آواز نیکو است معلوم باد که جناب فیض رحمة الله علیه در تفسیر صافی میفرماید که آنچه از این اخبار
مستفاد میشود که تغنی و ترجیع در قرائت قرآن جایز بلکه استحبابش معلوم میشود پس آن اخبار که متضمن نهی

از غناء است که بر لحون اهل فسق و کبایر و آن تغنیات که در زمان ائمه هدی سلام الله علیهم در میان خلق ناس و سلاطین بنی امیه یا بنی العباس معمول بود که زنان را تغنی و رقص می آموختند و در مجالس مردان اجنبی بلهو و لعب و اباطیل و خواندن و نواختن میپرداختند حمل نمائیم راقم حروف گوید چون بدقت بنگرم هر فعلی که از فاعلی سر بر زند اگر در مقامش باشد مستحسن و اگر در غیر مقام باشد مستقبح است وگرنه آلات و ادوات را جریرتی نیست چه اگر از هر جهت دارای زیان و منقصت بشود خداوند حکیمش از کتم عدم بعرصه وجود نیاوردی مثلاً صفت غضب مذموم است لکن در مقامش از حلم نیکوتر است یا صفت بذل و بخشش مستحسن است لکن در غیر مقامش پسندیده نیست یا مطلق دیدن نیکوست اما در حرام نکوهیده است یا مطلق شنیدن نیکوست اما استماع اباطیل و مناهی نکوهیده است همچنین مطلق صوت حسن حسن است اما در آنچه منهی عنه است حرام است و در آنچه منهی عنه نیست مستحسن است مثلاً در قرائت قرآن یقین است هر چه دلپذیرتر و نیکوتر قرائت شود از برای میل دیگران و رواج آن و توجه طباع مطبوع تر خواهد بود و مردمان و شنوندگان را از خواب غفلت بهتر بیدار کند و بآخرت بیشتر مایل گرداند و زنگ شقاوت و غفلت را بیشتر از آئینه قلب بزداید و مردمان را از مکاید شیطان و عقوبت نیران باخبر نماید چنانکه ازین پیش در ذیل احوال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام اشارت رفت که مردی از آن حضرت از خریدن جاریه با صوت سؤال کرد فقال مَا عَلَيْكَ لَوِ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَّرَتْكَ الْجَنَّةَ فرمود باکی بر تو نیست اگر چنین جاریه را خریدار شوی تا بهشت را بیاد تو بیاورد یعنی از بهر تو قرآن و زهد و فضایلی بخواند که اسباب یاد آوردن بهشت و چگونگی دریافت آن باشد لکن اگر بوجهی دیگر و مقصودی دیگر یا لذت نفس باشد مجاز نیست چنانکه در اصول کافی از جابر مروی است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم جماعتی هستند که چون چیزی از قرآن را مذاکره نمایند یا بآن حدیث فرمایند یکتن از ایشان فریاد و صعقه بر میآورد چنانکه از حالت او آن حال مشاهدت میرود که هر دو دست و هر دو پای او را قطع نمایند مشعور به او نمی شود فقال سُبْحَانَ اللَّهِ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ مَا بِهَذَا نُعِتُوا إِنَّمَا هُوَ اللِّينُ وَالرِّقَّةُ وَالدَّمْعَةُ وَالْوَجَلُ فرمود سبحان الله بروز این احوال و نمایش این افعال همه از وساوس شیطان است هرگز در قرائت قرآن یزدانی و تلاوت فرقان سبحانی بنمایش چنین حالات و مخایل شیطانی اشارت نشده است بلکه باید در قرائت قرآن تفکر و تعقل رفت و معانی و مطالبش را نیک بیندیشید همانا قرائت قرآن آنست که آدمی بحالت نرمی و رقت قلب و اشک دیدگان و ترس و بیم از معاصی یزدان و آتش نیران اندر شود یعنی آنچه از قرائت قرآن باید نمایان شود این احوال است لکن آن حالات دیگر همه از وسوسهٔ شیطان است پس در حال قرائت اشک شوق بهشت و رضوان خدای یا ترس از عقوبت و نکال آن سرای مطلوب است و دیگر در اصول کافی از جابر مسطور است

ایضاً در صوت در قرآن

که حضرت ابی جعفر سلام الله علیه فرمود لِكُلِّ شَيْءٍ رَبِيعٌ وَرَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ یعنی برای هر چیزی بهاری است و بهار قرآن شهر رمضان است یعنی هر چیزی را بهار و گردش و رونق بازار و روز کاری است که از دیگر اوقات رواجش بیشتر است و شرایط و لوازمش فراهم تر و چون شهر رمضان المبارک از دیگر شهور اشرف و مراعات عبادت در آنماه بیشتر است رواج قرائت قرآن نیز در آنماه از دیگر شهور برتر و شرایط حفظ مراتب قرائت و تلاوت نیز موجودتر است

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که علم و تفسیر قرآن در حضرت امیر المؤمنین و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است

در اصول کافی بسند بجابر میرسد که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أُنْزِلَ إِلَّا كَذَّابٌ وَمَا جَمَعَهُ وَحَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یعنی جز شخصی کذاب و بسیار دروغگوی هیچکس ادعا نیتواند نما که تمامت قرآن را بآنگونه که نازل گردیده جمع نموده و هیچکس جز علی بن ابیطالب و امامانی که بعد از آنحضرت هستند قرآن را بطوریکه خداوندش فرستاده است جامع و حافظ نیست و نیز در آن کتاب از جابر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که فرمود مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ یعنی هیچکس را آن استطاعت نیست که مدعی گردد که جمیع قرآن بتمامت ظاهرا و باطنا نزد اوست مگر اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و ازین کلام معجز نظام مفهوم میشود که جز رسول خدا و ائمهٔ هدی که خزان علم یزدانی و معادن حکم سبحانی هستند و راسخون فی العلم میباشند هیچ فردی از افراد آفریدگان اولین و آخرین را الی یوم الدین از هر طبقه و طایفه و صنف که خواسته باشد نتواند که تواند آن استطاعت و بضاعت و لیاقت و استعداد و ظرفیت و رتبت و منزلت و جلالت نیست که جامع قرآن خدای و عالم بر ظاهر و باطنش باشد و ازین کلام نیز معلوم میشود که قرآن خدا را با اصل خود باقی نگذاشته اند چنانکه اغلب اخبار براین سخن گواه است و آیتی است که خدای تعالی تمامت احکام و قوانینی که برای حفظ نوع و دین تا قیامت لازم است در قرآن یاد فرموده و هر چه باید و شاید در آن نازل ساخته چنانکه لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و بعضی آیات دیگر براین شاهد است لاجرم جز آنانکه حاکم کارخانه کن فکان و حافظ دین و شریعت یزدان و عالم بر ما یکون و ما کان و واقف بر احوال و اسرار جمله آفریدگان و عارف بر تمامت ودایع یزدان و بحار علوم ایزد منان و راعی جملهٔ خلقان و مصلح امور هر دو جهان ایشان هستند و خدای سبحان ایشان را رتبت و منزلت اعلمیت و افضلیت و اقدمیت و اشرفیت

252 وکمال ظرفیت عطا فرموده ومظاهر ذات ذی الجمال عدیم المثال خویش گردانید ورشته تمام آفرینش را
بدست ایشان باز داده ودارای ارواح مقدسه مخصوصه واز تمامت مخلوقات امتیازات بخشیده است
تواند دارای معانی ومراتب ظاهریه وباطنیه قرآن باشد ودیگر در کتاب مسطور از سلمة بن محرز مسطور است
که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّ مِنْ عِلْمِ مَا اُوتِینَا تَفْسِیرَ الْقُرْآنِ وَاَحْکَامَهُ وَ
عِلْمَ تَغْیِیرِ الزَّمَانِ وَحَدَثَانِهِ اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ خَیْراً اَسْمَعَهُمْ وَلَوْ اَسْمَعَ مَنْ لَمْ یَسْمَعْ لَوَلّٰی مُعْرِضاً
کَاَنْ لَمْ یَسْمَعْ ثُمَّ اَمْسَکَ هُنَیْئَةً ثُمَّ قَالَ وَلَوْ وَجَدْنَا اَوْعِیَةً اَوْ مُسْتَرَاحاً لَقُلْنَا وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ
میفرماید بدرستیکه از علمی که بما رسیده است تفسیر قرآن واحکام قرآن وعلم تغاییر زمان وحوادث آن است
همانا چون خدایتعالی در باره قومی اراده خیر فرماید بشنواند ایشان را واگر بشنواند کسی را که نشنود باینکه آن کار
نکند چنین کسی از قرآن معرض اروی برتافته است چنانکه گویا هیچ نشنیده است یعنی با نشنیده مساوی است
واین کلام باین آیت مبارک اشارت است وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِیهِمْ خَیْراً لَاَسْمَعَهُمْ وَلَوْ اَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ آنگاه چندی
خاموش گردید پس از آن فرمود اگر اذن واعیه وقلوب حافظه میدیدیم یا مکانی بیرون از کلفت
اغیار می یافتیم آنچه باید میفرمودیم ویزدان تعالی مستعان است راقم حروف گوید ازین کلام حکمت
نظام چنان میرسد که ائمه انام علیهم السلام علاوه بر تفسیر واحکام قرآن وعلم بحدثان زمان بعلومی دیگر
که خود میدانند نیز فایز وعارف اند وما ذلک علی الله بعزیز خدا میداند وآنکس که داند ودیگر در تفسیر
صافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود لَنَا حَقٌّ فِی کِتَابِ اللّٰهِ الْمُحْکَمِ لَوْ مَحَوْهُ فَقَالُوا
لَیْسَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اَوْ لَمْ یَعْلَمُوا لَکَانَ سَوَاءً یعنی مارا در کتاب الله محکم حقی است اگر محو ونابود کردانند
آنرا وگویند از جانب خدای چیزی نیست یا ندانند آنرا مساوی است یعنی آنچه در حق ما وارد است
ثابت واز شوایب زوال محفوظ است خواه محو وانکار نمایند یا بآن عالم نباشند وهم در تفسیر مذکور
از تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با و فرمودند یَا اَبَا مُحَمَّدٍ اِذَا سَمِعْتَ
اللّٰهَ ذَکَرَ قَوْماً فِی هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِخَیْرٍ فَنَحْنُ هُمْ وَاِذَا سَمِعْتَ اللّٰهَ ذَکَرَ قَوْماً بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضٰی فَهُمْ عَدُوُّنَا
یعنی ای ابو محمد هر وقت نگران شدی که خدایتعالی قومی را در این امت به خیر ونیکی مذکور فرمود یعنی در
قرآن کریم بنیکی مذکور فرمود همانا مائیم آن جماعت وچون نگران شدی وشنیدی که خدایتعالی در کتاب
خود قومی را ببدی یاد فرمود از آن مردمی که گذشته اند ایشان دشمنان ما هستند پس ازاین خبر
معلوم گردید که قرآن کریم هم شامل مناقب ائمه علیهم السلام ومثالب دشمنان ایشان است

ذکر آنکسان که بدون علم ودانش وبینش حقیقی در معنی وتفسیر قرآن کریم سخن نمایند

(حاشیه: اشتمال علم امام بر تفسیر قرآن وتغیر زمان)
(حاشیه: نفی حق الی کتاب به محکم)
(حاشیه: آنچه در قرآن خوب است از ائمه است)
(حاشیه: تکلم در قرآن بدون علم)

از اصول

در اصول کافی از محمد بن سالم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود اِنَّ نَاساً تَکَلَّمُوا فِی هٰذَا 253
الْقُرْآنِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَذٰلِکَ اَنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی یَقُولُ هُوَ الَّذِی اَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ
مُحْکَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الْکِتَابِ وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَاَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ
وَابْتِغَاءَ تَاْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیلَهُ اِلَّا اللّٰهُ الْاٰیَةَ یعنی بدرستیکه مردمانی باشند که سخن می کنند وتکلم می نمایند در این
قرآن بدون علم واین آن است که خدای تبارک وتعالی میفرماید اوست کسیکه فرو فرستاد بر تو قرآن را
بعضی از آن کتاب یعنی قرآن نشانهائی است که محکم ومتقن اند یعنی آیتهای آن مفصل ومبین است که
در لفظ ومعنی آن هیچ اشکالی نیست ومحفوظ است از اجمال آن آیات محکمه اصل ومعظم قرآن است
که غیر آن بآن رد کرده میشود وقیاس امهات است وافراد آن بنا بر تأویل کل واحده است یا بنا بر آنکه
کل بمنزله آیه واحده است وآیتهای متشابهات هستند یعنی مانند بیکدیگر ومحتمل بمعانی متعدده که روشن
ومتضح نیست بجهه اجمال یا مخالفت با ظاهر مقصود آن مگر تفحص ونظر تا بآن سبب فضل علما ظاهر گردد وحرص
ایشان فزوده شود در اجتهاد در تدبر در آن وتحصیل علومیکه راجع باستنباط واستدراک آن معانی باشد
واز روی توفیق آن متشابهات را با محکمات استخراج معانی مقصوده را امکان یابند وبمعالی درجات
فایز شوند حاصل مقصود اینکه آیات قرآنی بعضی محکم هستند احتمال غیر از آن معنی که از آن مفهوم میگردد
ندارند مانند اِنَّ اللّٰهَ لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً وَلَا یَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وامثال آن وبعضی متشابه باشند که محتمل معنی مقصود
وغیر مقصود است وبا نظر دانش وفکر عمیق ممکن است بمعنی مقصود راه یافت مانند وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰی عِلْمٍ و
ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ وامثال آن واما ازین کلام خدای الر کِتَابٌ اُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ظاهر میشود که جمله
آیات قرآنی از رکاکت لفظ وفساد معانی محفوظ میباشند وازین کلام مبارک کِتَاباً مُتَشَابِهاً
معلوم میشود که بعضی از آن با بعضی دیگر متشابه میباشد در صحت معنی وجزالت لفظ پس در میان آیه مذکوره
واین دو آیه تناقض نباشد معلوم باد که پاره از مفسرین گفته اند که محکم ناسخ است که بر آن عمل باید کرد
ومتشابه منسوخ است که بدان ایمان باید آورد وعمل بآن نباید کرد ابن عباس میفرماید محکم حلال وحرام
وفرایض احکام است ومتشابه مواعظ وامثال وجائی گوید آیات محکمات آن آیاتی است که برای آن
افزون از یک وجه نباشد ومتشابه آن است که احتمال وجوه متعدده داشته باشد وجابر بن عبد الله
گوید محکم آن است که تعیین تأویلش معلوم باشد ومتشابه آن است که چنین نباشد مانند قیام ساعت
وبعضی گویند مراد از متشابه همان حروف مقطعه اند ویهود ونصاری از روی حساب جمل بآن حروف
بمدت دولت اسلام استدلال میکردند وچون در حساب این مقطعات تفاوت بسیار بود آنچه
طلب میکردند بر آن مشتبه میشد گفتند ما بآن ایمان نداریم خدایتعالی فرمود اما آن کسانیکه از روی
تقلید وتعصب در دلهای ایشان کجی وتباهی یا شکست در سخن الهی است پس پیروی می کنند آن چیزی را

که متشابه و معنی آن مشکل است از کتاب و آن احتجاج میجویند بر امر باطل بسبب طلب فتنه و کفر و شرک و تکذیب قرآن
و طلب کردن و اتباع متشابهات و طلب تأویل آن بر وفق مدعا و مقصود خود که خلاف حق است و نمیدانند
تأویل آیات متشابهات را مگر خداوند تعالی که آنرا فرو فرستاده است الی آخر الآیه و بقیهٔ آیت شریفه این است
وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ یعنی تأویل
متشابه را نمیدانند مگر خداوند و کسانیکه ثابت قدم هستند در دانش و متمکن هستند در بینش که علمای اهل ایمانند
و این علما میگویند تصدیق کننده ایم بمتشابه همه محکمات و متشابهات از حضرت پروردگار ماست و یاد نکنند
و پند نگیرند مگر خداوندان عقول صافیه از ادناس اختلال و از جانس اعوجاج و این مدح راسخان است
بجودت ذهن و حسن نظر و اشاره باآنچه مستعد شده اند بر آن برای اهتدا بتأویل متشابه و از اینجا معلوم میشود
که راسخان نیز بتأویل متشابه عالم هستند و نیز خداوند تعالی کتاب خود را بلغت عربی فرستاده و این کتاب مبارک را
از الغاز و تعمیه مجرد ساخته جز آنکه بعضی بتدبر و تأمل معلوم میشود تا بسبب رنج تفحص و تدبر مثاب کردند
و نیز منافی حکمت است که خداوند تعالی با رسول خود بکلامی خطاب فرماید که نه او داند و نه امت او و البته رسول
او و اهل بیت او که اعلم تمامت جهانیان هستند بآن دانا میباشند و همچنین آنانکه بحلیهٔ علم و دانش از میان
امتان او آراسته باشند دانا خواهند بود و در تفسیر اهل البیت مذکوره است که مراد از راسخان علم همان
اهل بیت نبوت میباشند چه علم ایشان از علم رسول و علم رسول از تلقین جبرئیل و علوم جبرئیل از لوح محفوظ
و کتابت لوح از جانب پروردگار عالمیان است معلوم باد که پارهٔ از مفسرین گفته اند که چون قرائت کننده باین
مقام میرسد وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ باید وقف نماید تا راسخان فی العلم و حمل آن بر معنی الا الله که بعد از این
مذکور میشود در دانستن تأویل داخل نکردند چه جز خداوند تعالی از روی حقیقت بتأویل آن عالم نیست و بنابراین
مراد به متشابه هر چیزی است که خداوند تعالی علمش را بخود مخصوص داده مانند بقاء دنیا و هنگام
قیام ساعت و خواص اعداد چون عدد زبانیه و امثال آن و یا هر چیزیکه دلیل قاطع دلالت می نماید که معنی
مراد آن کدام است و بروایت مأثوره از حضرت ابی جعفر علیه السلام و قول ابن عباس و مجاهد و جمعی
دیگر والراسخون فی العلم عطف است بر الله چنانکه بمعنی آن اشارت رفت در تفسیر صافی میگوید
از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود یعنی تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ یعنی تأویل تمام قرآن را
جز خدای و راسخان فی العلم هیچکس نمیداند و هم در این تفسیر مذکور است که در کتاب کافی از حضرت
باقر علیه السلام مروی است إِنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ یعنی رسوخ کنندگان
در علم کسانی هستند که در علم باختلاف نروند یعنی چنان بر ایشان روشن و متقن باشد که بهیچوجه بتردید
و اختلاف نشوند چه اختلاف بسبب عدم اتقان و ایقان است بالجمله حضرت ابی جعفر علیه السلام بعد از ذکر
آیهٔ شریفهٔ مسطوره میفرماید فَالْمَنْسُوخَاتُ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ وَالْمُحْكَمَاتُ مِنَ النَّاسِخَاتِ

یعنی آیات محکمه ناسخ آیات متشابه توانند شد و بآیات متشابه باید ایمان آورد لکن عمل نکرد و بآیات محکمه عمل نمود
چنانکه از این پیش اشارت رفت إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ
وَأَطِيعُونِ یعنی خدای عزوجل نوح علیه السلام را بقوم خودش مبعوث گردانید که با ایشان گوید خدا را
عبادت کنید و از او بپرهیزید یعنی از معصیت و نافرمانی و عقوبت ایزد سبحانی بترسید و مراد در آنچه امر و نهی کنم
اطاعت ورزید ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَحْدَهُ وَأَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا پس از آن نوح علیه السلام
ایشان را بخدای بتنهائی دعوت نمود و بعبادت خدای و شرک نیاوردن و شریک نساختن چیزی را
با خدای بخواند ثُمَّ بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ بَلَغُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا پس از آن خداوند تعالی دیگر پیغمبران را بر تقریر این دین
و آئین که نوح علیهم السلام بدان مأمور و مبعوث شد برانگیخت تا گاهی که باینحال و این نهج بمحمد صلی الله
علیه و آله پیوستند پس آنحضرت نیز ایشان را بعبادت یزدان و توحید خداوند سبحان بخواند و قال
شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ
أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی خدای فرمود بیان کرد و روشن ساخت خداوند تعالی برای شما دینی را که بآن
تمسک جوئید آنچه فرموده بود بآن نوح پیغمبر علیه السلام را و آنچیزیکه وحی کردیم بتو این التفات است از غیبت
بتکلم و آنچه امر کرده بودیم بآن ابراهیم و موسی و عیسی این سه پیغمبر را از اصول دین یعنی خدای هویدا
گردانید برای شما اصول دینی را که مشترک است میان دین نوح و محمد صلی الله علیهما و آنانکه در میان
ایشان از پیغمبران صاحب شریعت واقع شده اند و آن توحید خدا و تصدیق بتمامت رسولان و کتب
ایشان و بروز آخرت است و قوله ان اقیموا الدین منصوب المحل است بر آنکه بدل مفعول شرع باشد
یعنی روشن فرمود برای شما اینکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن
واجب باشد از اصول دینیه و میتواند که مرفوع المحل باشد بر سبیل استیناف در حکم جواب و ما ذلک المشروع
یعنی آن مشروع اقامت نمودن باصل دین و متمسک شدن بآن است و میتواند مجرور المحل باشد بر آنکه
بدل ضمیر به باشد یعنی بیان کرد برای شما آنچه امر کرد بآنکه اقامت اصول دینیه کنید و متفرق و پراکنده نشوید
در آن یعنی در اصول دین اختلاف نورزید اما فروع شرایع بحسب اختلاف ازمنه و مصالح مختلف است
کقوله تعالی لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا بالجمله میفرماید بزرگ است و دشوار و گران است
بر مشرکان آنچه میخوانی ایشان را بآن از توحید و اخلاص و نفی شرک خدای میکشد و جمع میکرداند
بسوی آنچه تو میخوانی ایشان را از دین اسلام هر کرا میخواهد از مطیعان و راه نماید توفیق و ارشاد بدین
حق هر کرا که باز میگردد و بحق یعنی آنکس را که از همه اعراض و بحق روی کند فَبَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ إِلَى قَوْمِهِمْ

شهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء به من عند الله فمن آمن مخلصا ومات على ذلك ادخله الله
الجنة بذلك فقط وذلك ان الله ليس بظلام للعبيد وذلك ان الله لم يكن يعذب عبدا
حتى يغلظ عليه في القتل والمعاصي التي اوجب الله عليه بها النار لمن عمل بها فلما
استجاب لكل نبي من استجاب له من قومه من المؤمنين جعل لكل نبي منهم شرعة
ومنهاجا والشرعة والمنهاج سبيل وسنة پس خداوند تعالی برانگیخت انبیا را بسوی
قوم خودشان تا بوحدانیت یزدان گواهی دهند و بآنچه پیغمبران از حضرت سبحان تبلیغ نمایند اقرار کنند
پس هر کس بوحدانیت خدای گواهی دهد و از روی اخلاص بآنچه پیغمبر از جانب خداوند داور آورده ایمان
آورد و بهمان ایمان بدیگر جهان شود خداتعالی بسبب همین ایمان و اخلاص و اقرار او را به بهشت اندر برد
چه خداتعالی با بندگان ستم نورزد و هیچ بنده را تا بروی در ارتکاب معاصی که موجب نیران است اتمام
حجت نفرماید معذب نگرداند و چون هر پیغمبر را جماعتی مطیع و منقاد شدند و بدو ایمان آوردند آنوقت
از بهر پیغمبر ایشان شرعة و منهاجی مقرر میدارد و شرعة و منهاج یعنی سبیل و سنت است وقال الله لمحمد
صلى الله عليه وآله انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والنبيين من بعده خداتعالی با محمد
صلی الله علیه وآله فرمود بدرستیکه ما وحی نموده ایم بسوی تو چنانکه وحی فرمودیم نوح علیه السلام که آدم
ثانی و شیخ المرسلین و نخست کسی است که مشرکان را بیم کرد و بدعای او هلاک شدند و به پیغمبران بعد از او
چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وامر كل نبي بالاخذ بالسنة وكان من السبيل والسنة التي امر الله
عز وجل بها موسى عليه السلام ان جعل عليهم السبت وكان من اعظم السبت ولم يستحل ان يفعل
ذلك من خشية الله ادخله الله الجنة ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله عليه من العمل
الذي نهاه الله عنه فيه ادخله الله عز وجل النار وذلك حيث استحلوا الحيتان واحتبسوها واكلوها
يوم السبت غضب الله عليهم من غير ان يكونوا اشركوا بالرحمن ولا شكوا في شيء مما جاء به موسى صلى
الله عليه قال الله عز وجل ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين
و خدای امر فرمود هر پیغمبری را که آن سبیل و سنتی را که خداتعالی برای او مقرر ساخته نگاهبان و بآن عامل
گردد و قوم او بدان طریقت سلوک و اطاعت گیرند و از جمله سبیل و سنتی که خداتعالی با حضرت موسی
علیه السلام مقرر داشته بود که قومش بدان عمل نمایند این بود که حرمت روز شنبه را از دست ندهند
و هر کس آنروز را بزرگ گرفتی و حرمتش را از دست ندادی و حلال نشمردی و از بیم خدای بر کنار شدی
خدایش به بهشتش در آورد و هر کس قدر آنروز را سبک گرفتی و آن صید ماهی را که خداتعالی در آن روز
نهی فرموده و حرام ساخته بود حلال و آسان شمردی باتش دوزخ معذب شدی و این عذاب و عقاب
بسبب همان حلال شمردن صید ماهیان و حبس کردن ماهیان را در پایان روز شنبه بحیلت و مکیدت

وصید کردن در روز یکشنبه و خوردن آن بود بدون اینکه در حضرت خداوند رحمن مشرک شده باشند یا در آنچه
حضرت موسی علیه السلام از جانب خدای آورده شک نموده باشند خدای عز وجل در کلام مجید میفرماید در خطاب
بیهود هر آینه یک دانسته اید احوال آنان را که در زمان داود علیه السلام از حد فرمان بیرون شدند از طوایف
شما در حکم روز شنبه که منع فرموده بودیم ایشان را که در آنروز صید ماهی نمایند و ایشان مخالفت کرده بحیله
صید می نمودند معلوم باد حکایت یوم سبت ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین مفصلا
مسطور گردید دیگر باعادت حاجت نیست ثم بعث الله عيسى صلى الله عليه بشهادة ان لا اله الا الله
والاقرار بما جاء من عند الله وجعل لهم شرعة ومنهاجا فهدمت السبت الذي امروا به ان يعظموه
قبل ذلك وعامة ما كانوا عليه من السبيل والسنة التي جاء بها موسى فمن لم يتبع سبيل عيسى
ادخله الله النار وان كان الذي جاء النبيون جميعا ان لا يشركوا بالله شيئا ثم بعث الله محمدا صلى الله
عليه وآله وهو بمكة وصلى عشر سنين فلم يمت بمكة في تلك العشر سنين احد يشهد ان لا اله الا
الله وان محمدا صلى الله عليه وآله رسول الله الا ادخله الله الجنة باقراره وهو ايمان التصديق
ولم يعذب الله احدا ممن مات وهو متبع لمحمد صلى الله عليه وآله على ذلك الا من اشرك بالرحمن
وتصديق ذلك ان الله عز وجل انزل عليه في سورة بني اسرائيل بمكة وقضى ربك ان لا
تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا الى قوله تعالى انه كان بعباده خبيرا بصيرا ادب و
عظة وتعليم ونهي خفيف ولم يعد عليه ولم يتواعد على اجتراح شيء مما نهى عنه
آنگاه خداتعالی عیسی صلی الله علیه را برانگیخت تا قوم خود را بوحدانیت خدای و اقرار بآنچه آن حضرت
از جانب حضرت احدیت آورده دعوت نماید و برای ایشان تقریر سبیل و سنت فرمود لکن ایشان بآنعهد
و پیمان نپائیدند و آن سبت را که بتعظیمش مامور بودند ویران کردند و بیشتر آن سنت و سبیلی که باتباع و اقامتش
محکوم شدند ناچیز ساختند و آن سبیل و سنت را موسی علیه السلام آورده بود یعنی همان شریعت موسی
که عیسی علیه السلام حافظ و مکمل بود پس هر کس بآنراه که عیسی علیه السلام نموده بود متابعت نورزید
خداوندش بآتش در افکند اگرچند تمامت پیغمبران که بعثت یافتند تبلیغ ایشان این بود که با هیچ چیز را
با خدای انباز نگرفت پس از آن خدای سبحان محمد صلی الله علیه وآله را مبعوث فرمود و آنحضرت در مکه
معظمه بود و در آنجا ده سال نماز بگذاشت و در مدت این ده سال هیچکس در مکه نمرد که بشهادت بوحدانیت
خدای و رسالت رسول رهنمای فائز شده باشد جز آنکه خداوندش بسبب همان اقرار که ایمان تصدیقی است
او را به بهشت در آورد و هیچکس از آنانکه در این باب با محمد صلی الله علیه وآله متابعت کرده باشد و بمرده
باشد خداوندش عذاب نفرمود مگر کسیکه در حضرت یزدان شریک و انباز آورده باشد و این آیت
شریفه که در سوره مبارکه بنی اسرائیل و در مکه نازل شده مصدق این است که میفرماید و حکم کرد پروردگار تو

ای محمد بر جملهٔ مکلفان از روی جزم و قطع باینکه پرستش نمائید مگر او را و باینکه با پدر و مادر نیکوئی نمائید نیکوئی کردنی تا آنجا که خدای میفرماید بدرستیکه خدای تعالی بمصالح بندگان خود دانا و بیناست و در این آیات مبارکه ادب و پند و موعظت و پند و تعلیم و نهی حنیف اندراج یافته و وعیدی بر آن مترتب و بر اکتساب آنچه از آن نهی شده است بیم و تواعدی نیاشده و از پاره چیزهای دیگر آیت نهی نازل فرموده و از ارتکاب آن حذر داده لکن بغلظت نفرموده و وعیدی بر آن نیاورده و فرموده است وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبِيراً وَلا تَقْرَبُوا الزِّنى إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَساءَ سَبِيلاً وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً وَلا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلاً وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً وَلا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً وَلا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً كُلُّ ذلِكَ كانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً ذلِكَ مِمّا أَوْحى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلا تَجْعَلْ مَعَ اللهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقى فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً

این آیات مبارکه بعد از آیتی چند از آیات مذکوره است که در سورهٔ بنی اسرائیل و بالوالدین احساناً نازل شده و بآن اشارت رفت بالجمله میفرماید مکشید فرزندان خود را از بیم درویشی ما روزی دهیم ایشان و شما را پس اندوه روزی ایشان را مخورید بدرستیکه کشتن ایشان خطائی بزرگ است چه موجب قطع تناسل و انقطاع نوع است و بزنا نزدیک مشوید زیرا که زناکاری فعلی زشت و ظاهر القبیح و راهی بد و ناستوده است چه آن غصب البضاع است که بقطع انساب و هیجان فتن و ابطال مواریث و رحم و حقوق آباء بر اولاد است و مکشید آن نفسی را که حرام کرده است خدا قتل او را که اهل ایمان و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشت مگر بحکم راستی که قصاص است یا ارتداد یا زنا بشرط احصان و جز آن از وجوه سابقه در شرع خداوند و با آنها و هر کس کشته شود بظلم و ستم یعنی بدون اینکه متوجب کشتن باشد پس بدرستیکه ما گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم برای وارث او که بعد از قتل او متولی امر اوست تسلطی و نیروئی برای قصاص و اگر آن قتل بعمد باشد یا اخذ دیه اگر بخطا باشد پس باید که آن ولی اسراف نکند و از اندازه بدر نرود در قتل باینکه غیر از قاتل را بکشد یا قاتل را مثله کند بدرستیکه ولی مقتول منصور است در قصاص یعنی بمعونه و معاونت امر حکام و یا مقتول منصور است در دنیا به ثبوت قصاص بقتل او و در آخرت بصواب و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بطریقه که شرعاً و عرفاً بهتر است یعنی معامله کنید تا اصل مایه برایش بماند و از ربحش معاش نماید یا بوجوه دیگر که موافق شرع باشد تا گاهیکه یتیم حد بلوغ را دریابد و آثار رشد در وی ظهور جوید و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای از تکالیف شرعیه یا در آن پیمانیکه با هم می بندید و یا در آن پیمان که با یزدان

بندید بدرستیکه از صاحب عهد و پیمان از وفای به پیمانش پرسش میکنند تا جزا و سزا لیس دهد بر وفق آن و پیمانه را تمام بپیمائید کیل را چون برای دیگری میسنجید و بسنجید با ترازوی راست که این تمام نمودن بهتر است برای شما از خیانت ورزیدن و نیکوتر است از روی عاقبت و از پی مرو آن چیز را که ترا بآن دانش نیست یعنی به تقلید و گمان تبعیت کار را مجوی همانا گوش و چشم و دل را از هر یک سؤال خواهند کرد یعنی از این اعضا خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده است یا از گوش خواهند پرسید چه شنیدی و از چشم میپرسند چه دیدی و از دل میپرسند چه دانستی از چیزهای روا یا ناروا و عقاید حقه یا باطله ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود در بامداد قیامت بندهٔ قدم از قدم برندارد تا او را از چهار خصلت سؤال نکنند عُمُرَكَ فِيما أَفْنَيْتَهُ وَجَسَدَكَ فِيما أَبْلَيْتَهُ وَمالَكَ مِنْ أَيْنَ كَسَبْتَهُ وَأَيْنَ وَضَعْتَهُ وَعَنْ حُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ نخست اینکه عمر و زندگی خویش را در چه کار بپایان بردی دوم اینکه بدن خود را در چه کردار فرسوده ساختی سوم آنکه آن مال که بدست آوردی از چه راه کسب کردی و در چه کار بمصرف آوردی چهارم از دوستی ما اهل بیت سؤال می نمایند و خدای در خطاب برسول صلی الله علیه و آله میفرماید و مراد امت آن حضرت هستند چه آن حضرت بهیچ صفتی ذمیم و خصلتی مذموم متصف نبوده پس میفرماید از روی کبر و خویشتن بزرگ خواندن در زمین گام مزن چه تو زمین را با پای نتوانی برشکافت و از روی درازی قامت و تطاول و سرکشی بکوهها نمیرسی یعنی چون این گونه ضعیف و ناتوان هستی هرچند فروتنی نمائی نیکوست نه کبریائی و جمله این خصال بیست و پنجگانه که از لا تجعل مع الله الهاً آخر باشد تا اینجا که یازده امر و چهارده نهی است بدی و نکوهیدگی آن در حضرت خدای مکروه است آن احکام آن مقدمه از آن چیزی است که وحی کرده است بتو پروردگار تو از علمی که مؤدی بمعرفت فعل حسن و قبیح است و در میان این دو فرق نهد یا مراد بحکمت شناختن حق است لذاته و دانستن چیزی برای عمل کردن بآن و فرا مگیر با خدای تعالی خدای دیگر یعنی بخدای شرک نیاور تا افکنده شوی در دوزخ در آن حال سرزنش شده و دور کرده شده از رحمت خدا باشی وَاتْلُ لَهُمْ فِي وَاللَّيْلِ إِذا يَغْشى فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظّى لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلّى فَهذا مُشْرِكٌ یعنی خدای تعالی در سورهٔ واللیل این آیت را فرو فرستاد و فرمود پس بیم میدهیم شما را ای اهل مکه بآتشی که زبانه زند در نیابد آن آتش را مگر بدبخت ترین مردمان بسبب توغل در کفر و عصیان آنکس که تکذیب نمود امر معاد و احوال آخرت را و برگشت از اطاعت حضرت عزت بالجمله امام علیه السلام میفرماید این کس مشرک است وَاتْلُ لَهُمْ إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ وَأَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً وَيَصْلى سَعِيراً إِنَّهُ كانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلى فَهذا مُشْرِكٌ یعنی خدای تعالی در سورهٔ انشقت میفرماید و اما آنکه داده شود نامهٔ کردارش از پس پشت او بدست چپ او و این حال

چنان است که دست راست او را بر گردن او ببندند و دست چپ او را از پس پشت او بیرون آورند
و از آن طرف نامه عملش را بدست چپش داده و گویند بخوان نامه خود را او گوید چگونه از پس پشت
بخوانم پس گردن او را باز پس کشند تا نامه خود را تاریک و سیاه بنگرد عاجز و متحیر شود و نتواند بخواند پس
زود است که بخواند یعنی آرزومند گردد هلاکت را یا گوید واثبوراه و این کلمه نیز در طلب هلاکت است و در آ
بآتش افروخته بدرستیکه این کس در دنیا در میان کسان خود بمال فانی و جاه ناپایدار شادمان بود
و گمان برده بود که بخدای باز نگردد یعنی بعث و حشری برای او نیست بلی او را بازگشت خواهد بود بالجمله
امام علیه السلام میفرماید پس این کس مشرک است وَأَنزَلَ فِي تَبَارَكَ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا
أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ فَهَؤُلَاءِ مُشْرِكُونَ
و خدای تعالی در سورة الملک میفرماید هرگاه انداخته شوند در دوزخ گروهی از اهل شرک و کفر سؤال کند
ایشان را خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان او از زبانیه که ای مشرکان آیا نیامد شما را بیم کننده یعنی پیغمبری
مبعوث نشد که شما را بخدای بخواند و از عذاب بترساند غرض از این سؤال توبیخ و ملامت ایشان است
تا اندوه ایشان و عقوبت ایشان برافزون گردد کافران در جواب ایشان گویند آری بتحقیق آمد ما را پیغمبران
بیم دهنده پس رد کردیم قول آن جماعت را و در تکذیب ایشان افراط ورزیدیم و با ایشان گفتیم فرو نفرستاد
خدای تعالی هیچ چیزی از آنچه شما گوئید از وعد و وعید و امر و نهی بالجمله امام علیه السلام گوید این گروه مشرکان
هستند یعنی تعبیر و تفسیر بدینگونه است و ما که عالم بباطن و ظاهر و محکم و متشابه قرآنیم بر این معنی واقفیم نه دیگران
وَأَنزَلَ فِي الْوَاقِعَةِ وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ فَهَؤُلَاءِ
مُشْرِكُونَ و خدای در سوره مبارکه واقعه نازل فرموده اما اگر باشد میت از تکذیب کنندگان
خدای و رسول خدای را و منکر باشد انگیزش را و از گمراهان از طریق حق باشد پس او راست پیشکشی
در قبر از آب گرم شده در دوزخ و درآوردن در آتش در روز قیامت در اینجا امام علیه السلام میفرماید
این گروه از مشرکان باشند وَأَنزَلَ فِي الْحَاقَّةِ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ
كِتَابِيَهْ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ إِلَىٰ قَوْلِهِ إِنَّهُ كَانَ
لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ فَهَذَا مُشْرِكٌ و خدای در سوره مبارکه الحاقه میفرماید و اما آنکس
که داده شود نوشته کردار او بدست چپ او و سیئات اعمال خویش را بنگرد و بر افعال قبیحه خود وقوف
گیرد پس از راه ندامت گوید ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن داده نشدی نامه اعمال من و این رسوائی ندیدمی
و کاش ندانستمی که امروز حساب من چیست چه غیر از شدت عقوبت و صعوبت عذاب حاصلی ندارد ای کاش
همان مردنی که در دنیا آن بردم بودی حکم رانندهٔ بفنای ابدی تا دیگر زنده نشدم و چنین روز بد ندیدم
چه مرارت و شدت این روز از مرارت موت دنیا بمراتب شدیدتر و سخت‌تر است یا کاش هرگز

از عدم بوجود نیامدم پس از آن بر سبیل حسرت گوید غنی نساخت یعنی عذاب را از من بر نتافت مال من یعنی آنچه مرا
بود در دنیا از اموال کثیره و خدم و حشم و این بر آن وجه است که ما را موصوله گیرند تا آنجا که خدای تعالی میفرماید بدرستیکه
این چنین کس در دنیا ایمان نمی‌آورد بخدای بزرگ بالجمله امام علیه السلام میفرماید این کس مشرک است
وَأَنزَلَ فِي طسم وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ
يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ
تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ
یعنی در روزیکه ظاهر کرده شود آتش دوزخ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را مشاهدت کنند
و بر غم و الم ایشان افزوده آید و فرشتگان بفرمان یزدان از روی توبیخ از ایشان پرسان شوند که آیا
کجا هستند آنانکه همواره ایشان را پرستش مینمودید بجز از خدا آیا هیچ یاری میدهند شما را در دفع عذاب از
از شما یا انتقام میکشند برای شما از آنکس که شما را عذاب مینماید یا اینکه میتوانند عذاب را از خویشتن
دفع نمایند چه در آن روز تمامت کفار با اصنام و اوثان خود بآتش دوزخ گرفتارند پس بروی افکنده
شوند در آتش دوزخ بتان و گمراهان تا در قعر دوزخ جای گیرند و بدوزخ انداخته شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان او
از عصاة یا اعوان و ذراری او بجملگی گویند کافران در آنحال که ایشان در دوزخ دشمنی ورزند با یکدیگر یعنی
عبده اصنام با بتان گویند در آن وقتی که خدای تعالی بتان را گویا کرده باشد و میتواند بود که این تخاصم در میان
گناهکاران و شیاطین باشد یعنی کفار با دیوان مخاصمت ورزیده گویند سوگند بخدای بدرستیکه ما بودیم
در گمراهی آشکارا گاهیکه برابر میساختیم شما را در استحقاق عبادت بپروردگار عالمیان و گمراه نکردند ما را
مگر بدکاران از بزرگان و پیشوایان ما که بایشان اقتدا میکردیم بالجمله امام علیه السلام میفرماید جنود ابلیس که
در آیه شریفه است ذریه ابلیس است از گروه شیاطین و قول خدای وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ یعنی
آن مشرکین که این جماعت بایشان اقتدا میکردند و در شرک ایشان بایشان متابعت نمودند همان قوم
محمد صلی الله علیه و آله باشند و در میان ایشان از یهود و نصاری هیچکس نیست و این قول خدای تعالی
مصدق این مطلب است كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ و در میان ایشان یهودی
نبودند که میگفتند عزیر پسر خدای است و نصارائی نبودند که میگفتند مسیح پسر خداوند است زود است که
خدای تعالی یهود و نصاری را بآتش درآورد و هر قومی را بحسب اعمال ایشان بآنجا که شایسته ایشان است
درآورد و قول ایشان که گمراه نساختند ما را مگر مجرمون یعنی گاهیکه ما را بطریقت خودشان دعوت کردند
چنانکه خدای تعالی در باره ایشان در آنحال که ایشان را بآتش دوزخ فراهم کند فرماید قَالَتْ أُخْرَاهُمْ
لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ یعنی گویند آنها که پس روان ایشان
بوده باشند در دنیا یا از پی درآیندگان ایشان در دوزخ برای اولی که پیشوایان هستند یعنی درباره ایشان

 گویند ای پروردگار ما این گروه گمراه کردند ما را پس بده ایشان را عذابی دوچندان که ما را از آتش دوزخ نباشد وَقَوْلُهُ کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَکُوا فِیهَا جَمِیعًا و این صدر آیه مذکوره است یعنی هرگاه درآیند گروهی در دوزخ لعنت کنند گروهی دیگر را یعنی پیشروان خود را در ضلالت تا اینکه چون بیکدیگر رسند در آتش همه ایشان بالجمله حضرت ابی جعفر علیه السلام بعد از لفظ جمیعاً میفرماید بَرِئَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَلَعَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَنْ یَحْجُجَ بَعْضًا رَجَاءَ الْفَلْجِ فَیَنْفَلِتُوا مِنْ عَظِیمِ مَا نَزَلَ بِهِمْ وَلَیْسَ بِأَوَانِ بَلْوَى وَلَا اخْتِبَارٍ وَلَا قَبُولِ مَعْذِرَةٍ وَلَاتَ حِینَ نَجَاةٍ چون همه بآتش درآیند در آنحال محنت انفصال را دریابند پاره کسان که در دار دنیا یکزبان و یکزبان بودند بیزاری جویند و بعضی بر بعضی لعن فرستند و راه احتجاج برگشایند شاید باین وسیله راه رستگاری دریابند و از آن عذاب و عقاب و بلیت و شدت که بر ایشان فرود گردیده بتفصّل و تحوّلی یابند لکن این خیالات و افعال در آنحال هیچ سود مند نشود و ابواب نجات و فلاح گشوده نگردد وَالْآیَاتُ وَأَشْبَاهُهُنَّ مِمَّا نَزَلَ بِهِ بِمَکَّةَ وَلَا یُدْخِلُ اللَّهُ النَّارَ إِلَّا مُشْرِکًا یعنی و همین معنی و تأویل است اشباه این آیات مذکوره که در اوقات توقف رسول خدای صلی الله علیه و آله در مکه معظمه نازل شده است و خدایتعالی در نمی آورد بآتش مگر مشرک را فَلَمَّا أَذِنَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی الْخُرُوجِ مِنْ مَکَّةَ إِلَى الْمَدِینَةِ بَنَى الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاةِ وَحَجِّ الْبَیْتِ وَصِیَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ یعنی چون خدایتعالی رخصت داد که محمد صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه شود این هنگام دامنه دین را وسیع و احکام را روشن و مفصل و مکلفین را بر تکالیف برافزود و بنای اسلام را بر پنج رکن رکین مقرر فرمود یکی گواهی بوحدت حضرت احدیت و دیگر شهادت برسالت جناب ختمی مرتبت و دیگر بپای داشتن نماز در اوقات مقرره و دیگر ادای زکوة بنهج معین و دیگر حج نهادن بکعبه معظمه و دیگر روزه داشتن در کمال رمضان المبارک وَأَنْزَلَ عَلَیْهِ الْحُدُودَ وَقِسْمَةَ الْفَرَائِضِ وَأَخْبَرَهُ بِالْمَعَاصِی الَّتِی أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَیْهَا النَّارَ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا و نیز برای اسلام حدودی مشخص ساخت و فرائض مقرر فرمود و رسول خدای را بآن واقف گردانید و از آن معاصی که خدایتعالی برای مرتکبین آن دوزخ را کیفر گردانیده باخبر فرمود و در بیان قاتل یعنی در مجازات و سزای قاتل این آیت مبارکه را در آن هنگام بر آن حضرت نازل فرمود وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِیمًا یعنی و هر کس بکشد مؤمنی را بعمد و حلال داند کشتن او را پس پاداش او دوزخ است در حالتیکه جاویدان در آن بماند و خشم گرفته است خدای بر او و رانده است و دور ساخته است او را از رحمت خود و آماده ساخته است برای او عذابی بزرگ بسبب ارتکاب این گناه بزرگ بالجمله در آیات سابقه که در مکه فرود گشته بود چون هنوز ابتدای امر رسالت سید الرسل صلوات الله علیهم بود همه از در تأدیب و موعظت و نهی خفیف بود و متضمن

وعید نبود چنانکه بدان اشارت شد و این هنگام که رسالت آنحضرت قوت گرفت و مردمان باحکام شریعت آشنائی و عادت گرفتند این آیات بطور نهی شدید و متضمن وعید فرود گردید اگرچه در بعضی از همان معاصی بود که در آیات سابقه نازله در مکه نهی خفیف از آن شده بود چنانکه صاحب کنز العرفان گوید که خدایتعالی در این آیه مبارکه در تعظیم شأن قتل مؤمن و در مبالغت در توعد بر آن پنج کیفر را یاد فرموده که هر یک از آنها در عظمت این جرم و جریرت کافی است که یکی در آوردن بجهنم و دیگر خلود در جهنم و سوم غضب خدای بر قاتل و چهارم لعنت نمودن خدای او را و پنجم اعداد عذاب عظیم از بهر او و آن بنده گوید بلکه میتوان شش کیفر شمرد زیرا که یکی عذاب میباشد و دیگر عذاب عظیم نه غیر عظیم وَلَا یَلْعَنُ اللَّهُ مُؤْمِنًا و خدای لعن میفرماید و از رحمت خود دور و مهجور نمیدارد هیچ بنده مؤمنی را چنانکه میفرماید إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکَافِرِینَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِیرًا خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا لَا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا یعنی بدرستیکه خدایتعالی لعن کرده است و از رحمت خود دور فرموده است ناگروندگان را یعنی منکران حشر و نشر را و آماده فرموده است برای عذاب ایشان آتشی بغایت افروخته که طبقه از طبقات جهنم است در حالتی که همیشه در آن سعیر باشند و دوست و نصیری نیابند وَکَیْفَ یَکُونُ فِی الْمَشِیَّةِ وَقَدْ أَلْحَقَ بِهِ حِینَ جَزَاهُ جَهَنَّمَ الْغَضَبَ وَاللَّعْنَةَ وَقَدْ بَیَّنَ ذَلِکَ مِنَ الْمَلْعُونِینَ فِی کِتَابِهِ و چگونه قاتل در مشیت خداوندی میباشد و حال اینکه خداوند او را کیفر کردارش بکفار و عذاب بانجمی و در آیه مسطوره مبین داشته غضب و لعنت او در قرآن خود روشن فرموده است که جماعت ملعونان و دور شدگان از رحمت سبحان کدام و کیان هستند و نیز در باب مال یتیم که بظلم و ستم ببرند و بخورند میفرماید إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا یعنی بدرستیکه آنانکه از روی جرئت میخورند مالهای یتیمان را و در معرض تلف می افکنند از روی بیداد و ستمکاری همانا میخورند در شکمهای خود آتشی یعنی پر می نمایند شکمهای خود را بآنچه راجع میسازد ایشان را بآتش سوزانی که از آن عظیمتر نباشد در منهج الصادقین از حضرت باقر علیه السلام مروی است که خدایتعالی در روز رستاخیز گروهی از گورهای خود شان انگیزش دهد که از دهان ایشان آتش بیرون آید اهل عرصات گویند ایشان چه کسانند ندا آید إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا زود باشد که در انداخته شوند این جماعت که مال یتیم را میخورند در آتش افروخته و اگر بقرائت حفص بصیغه معلوم بخوانند معنی این است که زود درآیند در آتشی که افروخته و زبان کشیده باشد وَذَلِکَ أَنَّ آکِلَ مَالِ الْیَتِیمِ یَجِیءُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَالنَّارُ تَلْتَهِبُ فِی بَطْنِهِ حَتَّى یَخْرُجَ لَهَبُ النَّارِ مِنْ فِیهِ یَعْرِفُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ أَنَّهُ آکِلُ مَالِ الْیَتِیمِ حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید که بروزگار قیامت خورنده مال یتیم بعرصات درآید و آتش از درونش زبانه زند چنانکه شراره و دودش از دهانش بیرون آید و بدین علامت همه کس بشناسند که وی خورنده مال یتیم است وَأَنْزَلَ فِی الْکَیْلِ وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ و خدایتعالی در آن هنگام که آنحضرت

در مدینه بود در باب کیل و میزان این آیت نازل فرمود که ویل یعنی جمله بدیها و عذابها و عتابها و شدت و محنت مرکب بنده که تنهای کیل و وزن است وَلَمْ یَجْعَلِ الْوَیْلَ لِاَحَدٍ حَتّٰی یُسَمِّیَهُ کَافِرًا یعنی و خدای تعالی ویل را برای هیچکس مقرر نداشته تا او را کافر نخوانده باشد چنانکه میفرماید فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ یعنی پس ویل و وای مرآنکسان راست که کافر شدند از حاضر شدن زمان در آن روز بزرگ یعنی روز قیامت و شداید و اهوال آن و مقصود این است که در آن هنگام که حضرت رسالت مرتبت در مکه بود آیاتیکه در باب اکل مال یتیم و کیل و وزن نازل گردیده متضمن نهی خفیف و ادب و موعظت بود و شامل وعید و تهدید عظیم نبود اما چون بمدینه آمد و امر دین استوار گشت در همین مطالب این آیات که متضمن تهدید و وعید و نهی شدید است نازل شد و دانستن این مطالب و علم مخصوص براسخون و ائمه معصومین است و دیگران را که از علم حقیقی عارف نیستند نمیرسد در قرآن تکلم نمایند و اُنْزِلَ فِی الْعَهْدِ اِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَاَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلًا اُولٰئِکَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَلَا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَا یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ یعنی و خدای تعالی در آنزمان که رسول یزدان در مدینهٔ طیبه جای داشت در باب عهد و شکستن آن نازل فرمود بدرستیکه آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدی را که با خدای بسته اند که ایمان بامحمد و لزوم طاعت و ترک معصیت یا هر چیزی است که عقل بحسن و قبح آن حکم مینماید و بسوگند آن دروغ خود که در باب مخالفت پیغمبر با آنچه در توریة است میخورند بهای اندک چه متاع این جهان هر چند کثیر باشد در جنب آخرت حقیر است و با عوام میگفتند که صفاتیکه در توریة است خلاف صفات محمد صلی الله علیه و آله است این گروه عهدشکنان و بدروغ سوگندخوران هیچ نصیبی برای ایشان در آخرت نیست حضرت ابی جعفر میفرماید خلاق یعنی نصیب است و سخن نکند خدا با ایشان بسخنی که بآن خوشدل شوند یا اصلا با ایشان سخن نکند و بنظر رحمت خود با ایشان ننگرد در روز رستخیز و پاک نسازد ایشان را از لوث معاصی و یا ثنا و مدحت ایشان را ننماید و مر ایشان راست عذابی که درد بخش جدائی بخوید پس در این آیهٔ شریفه که راجع بعهد است این تهدید و تهویل را مندرج فرمود بخلاف آن آیت که در مکه نازل و بدان اشارت رفت و خدای در مدینه این آیت را نازل فرمود اَلزَّانِی لَا یَنْکِحُ اِلَّا زَانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لَا یَنْکِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذٰلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ مرد زناکننده نکاح نمی کند مگر زن زناکننده یا شرک آورنده را و زن زناکننده را در نکاح در نیاورد مگر مرد پلیدکار یا شرک آورنده یعنی غالب چنین است و حرام کرده شد این تزوج بزوانی بر مؤمنان بجهت تشبه بفساق و تعرض تهمت و تسبب سوء مقاله و طعن در نسب و مفاسد دیگر معلوم باد در این آیه وافی دلالت چند وجه است یکی اینکه مراد بنکاح عقد است و مراد به نفی نهی است و مؤید این است این روایت که در صافی از حضرت باقر و در منهج از حضرت باقر و صادق

علیهما السلام مروی است که فرمودند هُمْ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ کَانُوا عَلٰی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ مَشْهُورِینَ بِالزِّنَا فَنَهَی اللّٰهُ عَنْ اُولٰئِکَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالنَّاسُ الْیَوْمَ عَلٰی تِلْکَ الْمَنْزِلَةِ فَمَنْ شُهِرَ بِشَیْءٍ مِنْ ذٰلِکَ اَوْ اُقِیمَ عَلَیْهِ الْحَدُّ فَلَا تُزَوِّجُوهُ حَتّٰی تُعْرَفَ تَوْبَتُهُ یعنی این جماعت مردان و زنانی چند بودند که در عهد رسول خدای صلی الله علیه و آله بزنا کاری مشهور شدند پس خدای تعالی بمزاوجت و مناکحت با این مردان و زنان نهی فرمود و چنین کسان در این روز نیز بر این منزلت هستند پس هر کس شبهه از این فعل مشهور باشد یا بروی حد زنا فرود آورده باشند با وی مزاوجت مجوئید تا از توبت او عارف شوید و اصح این است که این نهی تنزیهی است نه تحریمی پس نکاح زانی و زانیه مکروه است نه حرام دوم این است که در اینجا نکاح بمعنی وطی است یعنی وطی نمی نماید زانی مگر زانیه یا مشرکه و زانیه را وطی نکند مگر زانی یا مشرک و این حکم بر سبیل اغلبیت است بجهت جنسیت و نظیر این است قول خدای تعالی اَلْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ سیم اینکه مراد نهی است اما این حکم در اوایل اسلام بوده بعد از آن بآیت مبارکه وَاَنْکِحُوا الْاَیَامٰی مِنْکُمْ منسوخ است چهارم اینکه مراد بنکاح عقد است و این حکم مخصوص است بکسیکه زنا کند چه در اینصورت جایز نیست که با و متزوج شود و فقهای امامیه گویند اگر زن زانیه متزوجه باشد بر زانی حرام شود مؤبد اما اگر غیر متزوجه باشد حرام نشود فَلَمْ یُسَمِّ اللّٰهُ الزَّانِیَ مُؤْمِنًا وَلَا الزَّانِیَةَ مُؤْمِنَةً امام علیه السلام میفرماید پس نامید خدای تعالی مرد زانی را مؤمن و زن زانی را مؤمنه وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ لَیْسَ یَمْتَرِی فِیهِ اَهْلُ الْعِلْمِ اَنَّهُ قَالَ لَا یَزْنِی الزَّانِی حِینَ یَزْنِی وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا یَسْرِقُ السَّارِقُ حِینَ یَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاِنَّهُ اِذَا فَعَلَ ذٰلِکَ خُلِعَ عَنْهُ الْاِیمَانُ کَخَلْعِ الْقَمِیصِ رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اهل دانش و بینش را هیچ شک و شبهت نخواهد بود از اینکه آنحضرت فرمود مرد زناکار زنا نمی کند و در حال زنا مؤمن باشد و دزد دزدی نمی نماید و حال اینکه در حالت سرقت مؤمن باشد چه اینکس در اینحال که فاعل اینگونه افعال باشد حلیهٔ ایمان از وی خلع شود چنانکه پیراهن از بدن بیرون شود وَنَزَلَ بِالْمَدِینَةِ و خدای نازل فرمود در آن هنگام که رسول خدای صلی الله علیه و آله در مدینه جای داشت وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَاْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبَدًا وَاُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَاَصْلَحُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز در این حکم اندر است و اینکه در آیهٔ شریفه محصنات مذکور شده اند بجهة خصوص واقعه یا بسبب این است که قذف زنان اغلب و اشنع است و رمی بمعنی قذف بزناست و احصان در اینجا عبارت است از بلوغ و کمال عقل و حریة و اسلام و عفت و در آنکس که رامی باشد تکلیف شرط است پس معنی این است که آنانکه مکلف باشند مرد یا زنی را که جامع این پنج صفت باشد

بزنا و دشنام دهند و از آن پس چهار تن شاهد عادل بر اثبات آنچه رمی کرده اند در خدمت ائمه یا ولات ایشان نیاورند پس بزنید ای حکمرانان ایشان را هشتاد تازیانه و در قذفی که در غیر زنا باشد چون فاسق یا قذف بزنا نسبت بغیر محصن باشد تعزیر است نه حد و اینکه عدد ضرب قاذف از زانی کمتر است چه آن صد تازیانه و این هشتاد است بجهت ضعف سبب آن است نسبت بزنا و قبول میفرماید از آنانکه قذف کردند و بر اثباتش ایشان شاهد نموده و بآن جهت هشتاد تازیانه بخوردند هیچ شهادتی را هرگز در هیچ باب مگر وقتیکه تائب گردند از آن و این گروه قاذفان فاسقان باشند یعنی بفسق محکوم شده اند و در شهادت عدالت شرط است مگر آنانکه توبه کنند از پس این قذف خواه حد بر ایشان جاری شده باشد یا نشده باشد و باصلاح بیاورند نیت خود را در ترک قذف و عزم بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول الشهاده شوند همانا خدای تعالی آمرزنده است گناه بندگان را و مهربان است برجاعت توبه کنندگان در کنز العرفان میگوید در این مبحث فواید عدیده است نخست اینکه در حد مقذوف خواه مرد باشد یا زن فرقی نیست دوم اینکه قذف لواطه با قذف بزنا در یک حکم است و سحق نیز در این حکم یکسان است امّا قذف بکفر یا شرب یا دیگر معاصی موجب تعزیر است سوم اینکه مقذوف را جامه بر تن تازیانه زنند بخلاف زانی که برهنه‌اش مضروب دارند و ضرب در قذف متوسط است لکن در زنا در کمال شدت و از حضرت صادق یا باقر علیهما السلام مروی است که یُجْلَدُ الرَّجُلُ قائِماً وَ الْمَرْئَةُ قاعِدَةً مرد را ایستاده و زن را نشسته تازیانه بزنند چهارم حریّه و بلوغ و اسلام در مقذوف شرط است چه اگر بر خلاف این باشد همان تعزیر کافی است پنجم آنکه حد قذف حقی است لازم و اقامت آن بر مطالبه دنیویه موقوف است و بتوبت ساقط نمیشود مگر با عفو از مقذوف قبل از ثبوت نه بعد از ثبوت و رضای مقذوف جزء توبه است و حد توبه اکذاب نفس است اگر کاذب باشد و تخطئه نفس است اگر صادق باشد و بدون این حال شهادت وی پذیرفته نخواهد شد فَبَرَّأَهُ اللهُ ما کانَ مُقیماً عَلَی الْفِرْیَةِ مِنْ اَنْ یُسَمّی بِالْایمانِ امام علیه السلام میفرماید پس خدای تعالی بری فرمود آن شخص قاذف را مادامیکه بر آن فریه و گناه خویش مقیم است از اینکه در جمله مؤمنان شمرده شود قالَ اللهُ تَعالی اَفَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ خدای میفرماید آیا آنکس که مؤمن باشد مثل کسی است که فاسق باشد هیچ با هم مساوی نیستند وَ جَعَلَهُ اللهُ مُنافِقاً و خدای فاسق را منافق خوانده است و فرموده است اِنَّ الْمُنافِقینَ هُمُ الْفاسِقُونَ یعنی آنکه ظاهر و باطنشان در اسلام و ایمان یکسان نیست ایشان فاسقان و زشت کاران باشند وَ جَعَلَهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ اَوْلِیاءِ اِبْلیسَ یعنی خدای تعالی فاسق را از اولیاء شیطان میشمارد و میفرماید اِلّا اِبْلیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ یعنی جمله فرشتگان بحضرت آدم بفرمان خداوند عالم سجده آوردند مگر ابلیس که از جن بود پس بیرون رفت از فرمان پروردگارش وَ جَعَلَهُ مَلْعُوناً یعنی خداوند شخص اگر قاذف محصنه باشد

ملعون

ملعون فرموده است چنانکه میفرماید اِنَّ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ بدرستیکه آنانکه رمی میکنند و قذف مینمایند زنان عفیفه را که بیخبرانند از آنچه قذف میکنند ایشان را بآن و از آلایش آسوده اند گرویدگان بخدا و رسول هستند یعنی آن زنها ایمان دارند دور کرده شده اند آن چنان کسان در دنیا از نام نیک و در آخرت از رحمت یعنی در این دنیا مطرود و مردود بندگان و در آن جهان ملعون و مبغوض پروردگار رحمن باشند یا در این جهان بعقوبت حد و رد شهادت دچار بلیت و در آن دنیا معذب بانواع نکال و عقوبت هستند مستقر است این عذاب مر ایشان را در روزیکه گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان بافک و بهتان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند از جرایم و گناهان قذف و افک و جز آن وَ لَیْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوارِحُ عَلی مُؤْمِنٍ اِنَّما تَشْهَدُ عَلی مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید جوارح و اعضا بر کسیکه مؤمن باشد گواهی نمیدهد بلکه بر آنکس گواهی میدهد که مستحق کلمهٔ عذاب گردیده است در تفسیر صافی در ذیل بیان آیه شریفه مذکوره وَ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا که از حضرت باقر علیه السلام درباره زنیکه قذف نماید مردی را یعنی مرد محصنی را ماثور است که فرمود تُجْلَدُ ثَمانینَ جَلْدَةً یعنی او را هشتاد تازیانه بزنند یعنی زن و مرد در این حد یکسان هستند بالجمله حضرت باقر علیه السلام در بقیه حدیث مسطور میفرماید فَاَمَّا الْمُؤْمِنُ فَیُعْطی کِتابَهُ بِیَمینِهِ یعنی جوارح بر غیر مؤمن شهادت میدهد امّا آنکس که مؤمن است در زمان رستاخیز نامه اعمالش را بدست راستش میدهند و این علامت سعادت و رستگاری اوست و ملائکه از این علامت میدانند که مقام او در بهشت است قالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَاُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتیلاً خدای عز و جل میفرماید پس هرکه داده شود نامه عملش بدست راستش پس این گروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن نامه عملهای نیکو بینند و ستمدیده نشوند در اجر و مزد خود بمقدار فتیله از وسخ که بین الاصبعین است یا رشته که در میان استخوان خرماست وَ سُورَةُ النُّورِ اُنْزِلَتْ بَعْدَ سُورَةِ النِّساءِ یعنی خدای تعالی سوره نور را بعد از سوره نساء نازل فرمود و تصدیق وَ تَصْدیقُ ذلِکَ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْزَلَ عَلَیْهِ فی سُورَةِ النِّساءِ وَ اللّاتی یَأْتینَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبیلاً و مصدق اینکه سوره نور بعد از سوره نساء وارد و نازل گردیده است این است که خدای عز و جل در سوره مبارکه نساء میفرماید و آن زنانیکه بسبب متابعت هوای نفس خود بزنا پردازند از زنان شما یعنی در حالتی که شوهردار و محصنه باشند پس ای حکام شریعت طلب گواه کنید بر فعل فاحشه این زنان چهار مرد عاقل بالغ عادل از خودتان را که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند پس اگر این چهار مرد بزنای ایشان گواهی دهند پس این زنان را نگاه دارید و حبس کنید در خانها تا گاهی که مرگ در ایشان

چنگ زنند یا اینکه خداوند مقرر و پیدا دارد برای ایشان راهی یعنی تعیین حدی فرماید که از حبس خلاصی یابند
واصح آنست که در اول اسلام احکام عقوبت زنان زانیه براین وجه بود که ایشان را در خانه‌های حبس جای دهند
والسبیل الذی قال الله عزّ وجلّ سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ
إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
یعنی وآن راه و سبیلی که خدای تعالی در آیه مبارکه مذکوره أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا فرموده این است که میفرماید
از جمله آنچه وحی کرده ایم تو سوره ایست که از عالم قدس فرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل و فرض کردیم آنچه را
که دراوست از احکام و فرو فرستادیم در او آیتهای روشن واضح الدلالات بر معنی مقصود که حدود و احکام
و بیان حلال و حرام است شاید شما پند گیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله احکام این است که بزن زناکننده و
ومرد زناکار را چون غیر محصن باشند بزنید هریک از این هر دو را یکصد تازیانه این حکم مخصوص بغیر محصن است
چه اگر محصن باشد باتفاق واجماع فقهاء حدش سنگباران نمودن است و باید که فرا نگیرد شما را ای ائمه و ولات
بر زانی و زانیه مهربانی و عطوفتی در حفظ دین خدا یا در اطاعت یا در حکم او که اقامت حد است بروجه مأمور اگر بخدا
و روز جزا ایمان دارید و باید که حاضر شوند در وقت عذاب و اقامت حد بر زانیه یا زانی گروهی از مؤمنان تا این عمل
شنیع و فضیح تشهیر یابد در تفسیر صافی مأثور است که حضرت باقر علیه السلام مروی است که در آیه شریفه وَلْيَشْهَدْ
عَذَابَهُمَا میفرمود ضربهما یعنی عذاب ایشان بمعنی زدن ایشان است طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی
يَجْمَعُ لَهُمَا النَّاسُ إِذَا جُلِدُوا یعنی مردمان در آن هنگام که زانی و زانیه را تازیانه میزنند حاضر شوند و در منهج الصادقین
از حضرت باقر علیه السلام مروی است که أَقَلُّهَا وَاحِدٌ یعنی کمترین طایفه یکی است و هم در تفسیر مذکور مسطور است
که بعضی گویند سبیل یعنی حکم ناسخ است و از این روی چون آیه مبارکه در سوره نور نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا یعنی خدای از بهر ایشان در این حکم راه و سبیل مقرر فرمود الْبِكْرُ بِالْبِكْرِ جَلْدُ مِائَةٍ
وَتَغْرِيبُ عَامٍ وَالثَّيِّبُ بِالثَّيِّبِ جَلْدُ مِائَةٍ وَالرَّجْمُ معلوم باد که مراد بمحصن آن مردی است
که او را زوجه و طرف برابری مملوک باشد بعقد دائم یا بملک یمین که صبح و شام با وی تواند مباشرت کرد بدون آنکه
مانعی در کار او باشد و محصنه زنی باشد که او را زوجی باشد بعقد دائم که صبح و شام بر او اتیان نماید و کم بعقیدت بعضی
ما عدای محصن است و گویند آن مردی است که نکاح کرده باشد لکن دخول کرده باشد و طلاق رجعی منافی احصان نیست
با بقای عده بخلاف باین اگرچه ایام عده باقی باشد پس بحکم این حدیث مبارک امساک بموت منسوخ شده و اشهاد
واستشهاد باقی ماند و احتمال دارد که مراد بآن توبه باشد و در این هنگام سبیل بمعنی توفیق خواهد بود و در احکام
امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که در یک روز پنج تن را بخدمت آن حضرت آوردند بزنا بر ایشان گواهی
دادند آنحضرت فرمان کرد تا یکی را در سنگباران تباه ساختند و دیگری را حد زدند و شخص دیگر را نیم حد زدند

و یکی دیگر را تعزیر کردند و دیگر را رها نمودند عرض کردند یا امیرالمؤمنین قضیه یکی است و توبیخ حکم مختلف رانده ای
در جواب فرمود اگرچه قضیه یکی است لکن احوال مختلف است چه آنرا که برجم امر کردم محصن بود و بر محصن رجم است باجماع
وسنت و آنرا که حد زدم محصن نبود و بر غیر محصن تازیانه وارد است نه رجم و آنرا که بضرب نیم حد فرمان کردم
بنده بود و بر بنده نیم حد آزاد است و آنرا که تعزیر کردم کودک بود و بر او حدی نیست بلکه تأدیب است تا دیگر مرتکب
این امر نشود و آنرا که رها کردم دیوانه بود و بر دیوانه تکلیف نیست و هم در منهج الصادقین از رسول خدای صلی الله
علیه و آله مروی است يَا مَعْشَرَ النَّاسِ اتَّقُوا الزِّنَا فَإِنَّ فِيهِ سِتَّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ
أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يُذْهِبُ الْبَهَاءَ وَيُورِثُ الْفَقْرَ وَيَنْقُصُ الْعُمْرَ وَأَمَّا
اللَّوَاتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُوجِبُ السَّخَطَ وَسُوءَ الْحِسَابِ وَالْخُلُودَ فِي النَّارِ ای مردمان
از زنا بپرهیزید که در آن شش خصلت است سه در دنیا و سه در عقبی اما آن سه خصلت و حالت که در دنیا است که آب
وحسن و صفای روی را ببرد و درویشی بیاورد و عمر را بکاهد و آن سه که در آخرت باشد آن است که موجب شدت
خشم یزدان و مستلزم بدی و سختی حساب و مخلد بودن در آتش دوزخ بانواع عذاب گردد و معلوم باد که حضرت
ابی جعفر علیه السلام در ذکر این حدیث طویل بیان و پایه آیات مبارکه و بیان نزول آنها خواست بفرماید که اگر علم امام
شامل نباشد بر آیات قرآنی و فهم آن فایز نتوانند گردید بلکه در پایه مواد و اختلاف بعضی آیات دچار شک
و شبهت بزرگ گردند پس بدون علم صحیح و صریح نبایست در قرآن کریم تکلم نمود در تفسیر صافی از جابر مسطور است
که از حضرت ابی جعفر علیه السلام چیزی از تفسیر قرآن را سؤال کردم و آن حضرت پاسخ مرا باز داد و در دفعه دوم
از همان مطلب پرسش کردم و آنحضرت بنوعی دیگر با من جواب براند عرض کردم فدای تو گردم همانا در جواب
این مسئله که امروز سؤال کردم روز دیگر پاسخی دیگر راندی فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَلِلْبَطْنِ بَطْنٌ
وَظَهْرًا وَلِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ
إِنَّ الْآيَةَ لَيَكُونُ أَوَّلُهَا فِي شَيْءٍ وَآخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَهُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ يَتَصَرَّفُ عَلَى وُجُوهٍ
آن حضرت با من فرمود ای جابر همانا برای قرآن باطنی است و برای آن باطن بطنی دیگر است و قرآن را
ظاهری است و هر ظاهر را ظهری است ای جابر هیچ چیز دورتر نیست از ادراک عقول مردمان از تفسیر قرآن زیرا که
بسا هست که آیتی آغازش در چیزی و پایانش در چیزی است و قرآن کلامی متصل و بهم پیوسته و یک رشته است
و بر چندین وجه تصرف میشود و هم در تفسیر مذکور از حمران بن اعین مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام
فرمود ظَهْرُ الْقُرْآنِ الَّذِينَ نَزَلَ فِيهِمْ وَبَطْنُهُ الَّذِينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ یعنی ظاهر قرآن برای آنانست
که در ایشان نازل شده و باطنش برای آن کسانی است که عمل کنند مانند اعمال آنانکه قرآن در ایشان نازل
گردیده است و هم در آن تفسیر از فضیل بن یسار مروی است که گفت سؤال کردم از حضرت ابی جعفر علیه السلام
از این روایت مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ وَمَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ وَلِكُلِّ حَدٍّ مُطَّلَعٌ یعنی در قرآن

هیچ آیتی نیست جز آنکه برای آن ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر اینکه برای آن حدی است
و برای هر حدی است مطلعی عرض کردم مقصود اینکه برای قرآن ظهری و بطنی است چیست فرمود ظَهْرُهُ تَنْزِیلُهُ
وَبَطْنُهُ تَأْوِیلُهُ مِنْهُ مَا مَضیٰ وَمِنْهُ مَا لَمْ یَکُنْ بَعْدُ یَجْرِی کَمَا یَجْرِی الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ کُلَّمَا جَاءَ مِنْهُ
شَیْءٌ وَقَعَ قَالَ اللهُ تَعَالیٰ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ اِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ یعنی مقصود
از ظاهر قرآن تنزیل آن و از باطن قرآن تأویل آن است و از آن تأویل بعضی گذشته و بعضی هنوز نگذشته است
و حالت قرآن چون حالت شمس است و قمر که هر وقت اثری را مترتب شدند واقع میشود و تا نشده اند نمیشود و بعد
میشود خدا یتعالی میفرماید نمیداند تأویل قرآن را مگر راسخون در علم آن حضرت میفرماید ما میدانیم تأویل قرآن را
در جلد هفتم بحار الانوار از ابن اذینه مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این روایت پرسش
کردم مَا مِنْ آیَةٍ اِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ وَمَا فِیهِ حَرْفٌ اِلَّا وَلَهُ حَدٌّ وَمَطْلَعٌ که معنی ظهر و بطن
چیست فرمود ظَهْرٌ وَبَطْنٌ هُوَ تَأْوِیلُهَا مِنْهُ مَا قَدْ مَضیٰ وَمِنْهُ مَا لَمْ یَجِئْ یَجْرِی کَمَا یَجْرِی الشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ کُلَّمَا جَاءَ تَأْوِیلُ شَیْءٍ مِنْهُ یَکُونُ عَلَی الْاَمْوَاتِ کَمَا یَکُونُ عَلَی الْاَحْیَاءِ قَالَ اللهُ تَعَالیٰ
وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ اِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ علامه مجلسی میفرماید شاید
مراد بحد منتهی و بمطلع مبداء ظهور باشد اَیْ کُلَّمَا فِیهِ مِنَ الْاَخْبَارِ الْآتِیَةِ فَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلیٰ وَقْتِ
حُدُوثِ ذٰلِکَ الْاَمْرِ وَنِهَایَتِهِ و مراد بحد زمان حدوث امر و بمطلع زمان ظهورش بر امام باشد چنانکه
پاره اخبار بر این معنی گواهی دهد و هم ممکن است که مراد بحد حکم و بمطلع کیفیت استنباط از آن باشد و قول
امام عَلَیْهِ السَّلَامُ یَجْرِی یَعْنِی یَجْرِی الْاُمُورُ الْکَائِنَةُ الَّتِی یَدُلُّ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ وَیَقَعُ تَدْرِیجًا کَجَرَیَانِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ
اینکه میفرماید یکون علی الاموات یعنی جمله آنچه از امور بدائیه از قرآن در آن وقتیکه اراده فرموده است
خدا یتعالی افاضت آن را بر امام عصر عجل الله فرجه اولاً افاضه میشود بر آن ائمه علیهم السلام که از جهان گذشته اند
آنگاه بر امام عصر صلوات الله علیه افاضه می شود تا اینکه امام آخرین از ائمه پیشین اعلم نباشد چنانکه اخبار دیگر
بر این معنی دلالت دارد معلوم باد که مطلع بتشدید طاء مهمله و فتح لام بمعنی مکان اطلاع از موضع عالی است
و جایز است که بفتح میم بر وزن مصعد باشد و معنی این باشد مصعد یصعد الیه من معرفة علمه و محصل معنایش
نزدیک است بمعنی تأویل و بطن چنانکه معنی حد قریب است بمعنی تنزیل و ظهر و از جمله این احادیث و غیر این
مشهود گردید که علم تأویل و تفسیر قرآن با ائمه علیهم السلام و دیگران بی بهره اند از جرعه کاس الیقین
و سر این مطلب چنانکه مرحوم فیض اعلی الله مقامه در کتاب تفسیر صافی بیان میفرماید این است که چون خدایتعالی
اراده فرمود که خود را بمخلوق خود بشناساند تا بعبادتش کار کنند و معرفت یزدان جز بوجود انبیا و اوصیا
عبادت تامه و معرفت کامله حاصل میشود نه بوجود دیگران و چون وجود انبیا و اوصیا نیز جز بخلق سایر
آفریدگان آسان نمی گشت چه ایشان با ایشان مأنوس و اسباب معاش انبیاء و اوصیا در دار دنیا هستند

برای باز مخلوق میسر نبود جز بوجود ایشان

لاجرم خدایتعالی سایر مخلوق را نیز بسبب شرافت وجود این جماعت بیافرید آنگاه آفریدگان را بمعرفت
و ولایت انبیا و اوصیا خود مأمور و به تبری از اعدای انبیا و اوصیا محکوم ساخت تا باین وسیله لیاقت
آن را دریابند که از نعمتی که انبیاء و اوصیا را مقرر است بهره یاب گردند چه جمله نعمتها همه از بهر ایشان و ایشان
از بهر عبادت و معرفت هستند و دیگران بسبب وجود ایشان آفریده شدند آنگاه جملگی آفریدگان را بمعارف
الهیه برخوردار گردانید یعنی بمقدار معرفت ایشان بانبیاء عظام و اوصیاء فخام چه بعلت معرفت مخلوق بانبیا
و اوصیا خدای را شناسا میشوند و بسبب ولایت ایشان بانبیا و اوصیا بخدای ولایت یابند و چون سخن
بدینجا آوردیم معلوم میگردد که جمله بشارتها و بیمها و اوامر و نواهی و نصایح و مواعظی که از خدایتعالی رسیده
همه برای تکمیل این مطلب است و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله سید انبیا و وصی او سید اوصیا است چه این دو
وجود مبارک جامع جمیع کمالات انبیاء و اوصیا و مقامات ایشان هستند بعلاوه فضل و فزونی که بر جمله
دارند و هر یک از این دو نور مبارک نفس آن دیگر است لهذا درست و صحیح است که نسبت دهند بهر یک از این دو
نور ضیا بخش تمامت فضایلی که در تمامت انبیاء و اوصیا است زیرا که بر کل اشتمال دارد و فضایل کل را
جامع است و چون اکمل پدید گردید لابد کامل در آنجا موجود میشود چونکه صد آمد نود هم پیش ماست
لاجرم تأویل آیات گاهی خصهما برسول خدا و علی مرتضی و بسایر اهل البیت که منها ذریة بعضها من بعض اختصاص
و انحصار یافت و کلمه جامعه همان ولایت ائمه علیهم السلام است چه ولایت مشتمل است بر معرفت و محبت
و متابعت و سایر آن چیزها که چاره از آن نیست و نیز چنانکه در مقامات خود ثابت و معنون است احکام
سبحانی بر حقایق کلیه و مقامات نوعیه جاری میشود نه بخصایص افراد و آحاد پس هر کجا در آن قومی
بخطابی مخاطب گردند یا فعلی با ایشان منسوب شود هر کس از سنخ این قوم و طینت ایشان باشد در این خطاب
و این فعل داخل است و این مطلب در خدمت علما و خردمندان ثابت است پس آنانکه صفوة الله هستند
هر وقت در قرآن یزدان بمکرمتی مخاطب شوند یا بنفوس شریفه ایشان مکرمتی منسوب آرند این مکرمت و این
فعل تمامت آنانکه از سنخ ایشان و از طینت ایشان است از جماعت انبیاء و اولیاء مقربین و همچنین است
حالت شیعیان ایشان که هر وقت مخاطب گردند بخیری یا منسوب گردد با ایشان خیری و مخاطب گردند
دشمنان ایشان بسوئی و بدی یا منسوب شود با ایشان سوئی داخل خواهد شد در خطاب بخیر و فعل خیر هر کس
از سنخ شیعیان ایشان و طینت دوستان ایشان باشد و داخل خواهد گردید در خطاب بسوء و عمل سوء
هر کس از سنخ دشمنان ایشان و طینت مبغضین انبیاء و اولیا است از تمامت آفریدگان اولین
و آخرین و دلیل این مسئله این است که هر کس را که خدای و رسول خدای او را دوست بدارد البته
هر کس که بخدای و رسول ایمان آورده باشد از ابتدای خلق تا انتهایش او را دوست خواهد داشت
و هر کس را که خدای و رسول خدای او را مبغوض بدارد البته هر مؤمنی او را مبغوض میدارد و آنکس

که مبغوض است دشمن محبوب خدای و رسول است پس هر مؤمنی که در عالم است خواه از قدیم یا تازه تا روز قیامت
ناچار از شیعیان و دوستان ائمه اطهار سلام الله علیهم است و هر جاحدی که در عالم آمده باشد قدیماً و حدیثاً
تا روز قیامت ناچار از جمله مخالفین و مبغضین ایشان خواهد بود چنانکه در کتاب علل الشرایع از مفضل بن عمر
مسطور است که در حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه عرض کردم بچه سبب حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله
و سلامه علیه قسیم بهشت و دوزخ گردید قال لان حبه ایمان و بغضه کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان
و النار لاهل الکفر فهو علیه السلام قسیم الجنة و النار لهذه العلة
و الجنة لا یدخلها الا اهل محبته و النار لا یدخلها الا اهل بغضه فرمود
ازین روی که حب علی ایمان است و بغضش کفر است و خلقت بهشت برای مومنین و دوزخ برای کافرین است به
ازین سبب علی علیه السلام قاسم بهشت و دوزخ است و جز دوستانش در بهشت و جز دشمنانش در دوزخ در نیایند
مفضل عرض کرد یابن رسول الله پس جماعت انبیاء و اوصیاء آیا علی علیهم السلام را دوست میداشتند
و دشمنان ایشان دشمن وی بودند فرمود آری عرض کرد این حال چگونه می شود قال اما علمت ان النبی
صلی الله علیه و آله قال یوم خیبر لاعطین الرایة غداً رجلاً یحبه الله و رسوله و یحب
الله و رسوله ما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه فرمود آیا ندانسته باشی که رسول خدای صلی الله
علیه و آله در روز جنگ خیبر فرمود که رایت جنگ را بامدادان بمردی میدهم که خدای و رسولش او را دوست میدارند
و او خدای و رسولش را دوست میدارد عرض کردم آری میدانم که چنین فرمود قال اما علمت ان رسول
الله صلی الله علیه و آله لما اوتی بالطائر المشوی قال اللهم ائتنی باحب خلقک الیک
یأکل معی هذا الطیر و عنی به علیاً علیه السلام فرمود آیا ندانسته که رسول خدای صلی الله علیه و آله
در آن هنگام که مرغ بریان را در خدمتش بیاوردند عرض کرد خداوندا برسان بمن کسی را که از جمله آفریدگان تو
در حضرت تو محبوب تر است تا این مرغ بریان را با من بخورد و مقصود آن حضرت علی علیه السلام بود مفضل میگوید
عرض کردم آری چنین است قال یجوز ان لا یحب انبیاء الله و رسله و اوصیاؤه رجلاً یحبه
الله و رسوله و یحب الله و رسوله فرمود جایز تواند بود که پیغمبران و فرستادگان و اوصیاء یزدان دوست
نداشته باشند چنین کسی را که خدای و رسولش او را دوست بدارند و او خدا و رسول را دوست بدارد عرض کردم نه
جایز نتواند بود قال فهل یجوز ان یکون المؤمنون من اممهم لا یحبون حبیب الله و حبیب رسوله و انبیائه
فرمود آیا سزاوار و جایز است که آنکسان که از امتهای پیغمبران هستند دوست ندارند کسی را که محبوب خدای
و رسول خدای و پیغمبران میباشد عرض کردم جایز نمی باشد قال فقد ثبت ان جمیع انبیاء الله و رسله
و جمیع المؤمنین کانوا لعلی بن ابی طالب علیه السلام محبین و ثبت ان المخالفین لهم کانوا
له و لجمیع اهل محبته مبغضین فرمود پس ثابت گردید که تمامت پیغمبران یزدان و فرستادگان ایزد سبحان

و جمیع مومنان دوست و محب علی بن ابیطالب هستند و ثابت گردید آنانکه با این جماعت جلیل مخالفت میورزند
با امیرالمؤمنین و دوستانش دشمن میباشند عرض کردم آری ثابت و محقق شد قال فلا یدخل الجنة الا
من احبه من الاولین و الآخرین فهو اذن قسیم الجنة و النار فرمود پس داخل نخواهد شد در بهشت
مگر کسیکه دوستدار علی باشد از اولین و آخرین و در این هنگام علی علیه السلام قاسم جنت و نار میباشد راقم
حروف گوید چنان مینماید که ازین عبارت لختی از قلم کاتب ساقط شده باشد و باین تقریب خواهد بود و لا یدخل
النار الا من ابغضه من الاولین و الآخرین و بآتش دوزخ در نخواهد رفت مگر کسی که دشمن علی علیه السلام
باشد از آفریدگان نخستین و واپسین بالجمله مفضل بن عمر شکر آن حضرت را در حل این غامض بپای برد و عرض کرد از آنچه
خدایت تعلیم فرموده بر من بیفزای فرمود ای مفضل بپرس عرض کرد یابن رسول الله پرسش میکنم که علی بن ابیطالب
علیه السلام دوست خود را داخل بهشت و دشمن خود را داخل آتش میفرماید یا رضوان خازن بهشت و مالک دوزخ
فقال یا مفضل اما علمت ان الله تعالی و تبارک بعث رسوله و هو روح الی الانبیاء و هم
ارواح قبل خلق الخلق بالفی عام فرمود ای مفضل آیا ندانستی که خدای تعالی رسول خویش را صلی الله
علیه و آله گاهی که روح بود یعنی هنوز در این عالم ترکیبی یا عالم جسم نبود بسوی پیغمبران فرستاد و برانگیخت گاهی که
ایشان نیز در حالت روحانی بودند دو هزار سال پیش از آفریدن آفریدگان عرض کرد آری میدانم قال اما
علمت انه دعاهم الی توحید الله و طاعته و اتباع امره و وعدهم الجنة علی ذلک و اوعد
من خالف ما اجابوا الیه و انکره النار فرمود آیا ندانسته باشی که رسول خدای
ایشان را بتوحید خدای و طاعت و متابعت امرش دعوت کرد و ایشان را بپاداش آن بهشت جاویدان وعده
نهاد و هر کس را که مخالفت نمود آنچه را ایشان اجابت کردند و انکار ورزید بآتش دوزخ وعید داد مفضل عرض کرد آری
میدانم قال او لیس النبی ضامناً لما وعد و اوعد عن ربه عز و جل فرمود آیا پیغمبر ضامن نیست بآنچه ایشان را
از جانب پروردگارش میعاد نهاد عرض کرد آری ضامن است قال او لیس علی بن ابی طالب علیه السلام
خلیفته و امام امته فرمود آیا علی بن ابیطالب علیه السلام خلیفه آنحضرت و امام و پیشوای
امت آن حضرت نبود عرض کرد آری بود قال او لیس رضوان و مالک من جملة الملائکة و المستغفرین
لشیعته الناجین بمحبته فرمود آیا رضوان و مالک از جمله فرشتگان و طلب آمرزش کنندگان
برای شیعیان آنحضرت که بسبب محبت علی علیه السلام از شداید و عذاب رستگار هستند نیستند عرض کردم
آری هستند فرمود فعلی بن ابیطالب اذن قسیم الجنة و النار عن رسول الله صلی الله علیه
و آله و رضوان و مالک صادران عن امره بامر الله تبارک و تعالی یا مفضل خذ هذا فانه
من مخزون العلم و مکنونه لا تخرجه الا الی اهله پس علی علیه السلام در این هنگام و چنین
حال از عوض پیغمبر صلی الله علیه و آله قسیم جنت و دوزخ است و رضوان و مالک صادر هستند از امر علی علیه السلام

بار خدای تبارک و تعالی آنگاه حضرت صادق علیه السلام میفرماید ای مفضّل این مسئله و مطلب و حلّ این مشکل را
سخت نیکو بدار چه این مطلب که شنیدی از مخزون و مکنون علم است و جز برای کسیکه اهل آن باشد ظاهر کردن آن جمله
این حدیث مبارک بابی است از علم که هزار باب از آن انفتاح تواند یافت و از این قبیل است خطاب خدای تعالی
با آن جماعت بنی اسرائیل که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند بآنچه با اسلاف ایشان بجای آورد یا اسلاف
ایشان بجای بردند مثل نجات دادن اسلاف ایشان را از غرق اما میفرماید کاهی شما را نجات دادیم و ایشان را
مخاطب بآن خطاب میکرداند یا شقاوت ایشان را از جمله تکذیب نمودن اسلاف ایشان آیات و جز آنرا که اخلاف را
بآن خطاب یا نسبت مخاطب منسوب میفرماید و این برای آن است که این اخلاف از سنخ اسلاف و بآنچه اسلاف
رضا میداده اند راضی و بآنچه ایشان سخط داشته دشمن بوده اند و نیز قرآن چون بلغت عرب نازل گردیده
و از جمله عادات عرب است که آنچه قبیلهٔ مردی بجای آورده باشند بآن مرد که نسب بآن قبیله منسوب میدارند اگر چه
این مرد خود فاعل آن فعل نباشد و با ایشان روز نسپرده باشد چنانکه از این پیش در کتاب حضرت امام زین
العابدین علیه السلام در ضمن کلمات آنحضرت اشارت رفته و با این تحقیق بسیار مشکلات و شبهات در تأویل آیات
وارده از ائمه علیهم السلام حل میشود و بعد از معرفت این اصل اولو الالباب را تردیدی در این تأویلات نمی ماند
و نیز در تفسیر مذکور از حضرت صادق علیه السلام مسطور است کِتَابُ اللهِ عَلَى اَرْبَعَةِ اَشْيَاءَ الْعِبَارَةُ وَ
الْاِشَارَةُ وَاللَّطَائِفُ وَالْحَقَائِقُ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَالْاِشَارَةُ لِلْخَوَاصِ وَاللَّطَائِفُ
لِلْاَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْاَنْبِيَاءِ یعنی کتاب خدای بر چهار چیز شامل است یکی عبارت و دیگری اشارت
برای مردم عوام است و اشارت یعنی ادراک اشارت برای مردم خواص است و درک لطایف مخصوص باولیا
و فهم حقایق در خور انبیاء علیهم السلام است فیض علیه الرحمه میفرماید و اما تحقیق قول در باب متشابه و
تأویل آن چنین است که گوئیم برای هر معنی از معانی حقیقتی و روحی و برای آن صورتی و قالبی است و گاهی
حقیقت واحده را صور و قوالب متعدده موجود میشود و همانا وضع شده است الفاظ برای حقایق و ارواح
و در الفاظ استعمال میشود الفاظ در حقایق و ارواح بر سبیل حقیقت بجهت آن اتحاد تامی که در مابین آنها است
مثلاً لفظ قلم وضع شده است برای آن آلتی که نقش نماید صور را در الواح بدون اینکه وقتی که قلم میگویند
از این لفظ تعبیر نمایند که قلم از نی یا از آهن یا جز آن است بلکه متعرض نخواهند بود که جسم است و همچنین متعرض
نخواهند بود که آن نقش محسوس است یا معقول یا اینکه آن لوح از جنس کاغذ یا چوب است بلکه مجض منقوش
فیه بودن آن منظور و مقصود است و این است حقیقت لوح و حد آن و روح آن و اگر در عالم وجود موجودی باشد
که بواسطهٔ آن نقوش علوم در الواح قلوب منتظر شود باید حکم فرمائی بر اینکه همان موجود قلم است و بر این تقدیر
قلم حقیقی همان ذات واجب الوجود است زیرا که موجد روح و حد و حقیقت قلم همان ذات مقدس است
بدون معاونت امر خارجی چه فاعل کل و غایت کل و قادر کل اوست زیرا که آفریننده جمله اشیاء است

تحقیق در متشابه و تأویل آن

و رجوع جمیع اشیاء بدوست انا لله و انا الیه راجعون چنانکه خدا در قرآن میفرماید عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ
مَا لَمْ يَعْلَمْ بلکه این قلم حقیقی است چه روح قلم در آن یافت میشود و حقیقت اوست به تنهائی بدون
اینکه با او چیزی باشد که از آن خارج باشد و همچنین است میزان مثلاً چه میزان موضوع است برای آن
معیاری که مقادیر و اندازها بدان سنجیده گردد و برای این مقصود معنی واحدی است که حقیقت و روح آنست
و مر آنرا قوالب مختلفه و صورتهای متشتته است که بعضی از آنجمله جسمانی و بعضی روحانی است زیرا که پاره
موازین اجرام و اثقال سنجیده میشود مثل ترازوی دو کپه و قپان و آنچه بدان مشابه است و پاره مواقیت
و ارتفاعات سنجیده میگردد مثل اسطرلاب و پارهٔ دوایر و قسی را میسنجند مثل پرگار و پارهٔ بنایان و کارکنان
اعمده و پیها و پایهای عمارات را میسنجند مثل شاقول و پارهٔ خطوط سنجیده میدارند مثل مسطر و پاره
اشعار را بمیزان می آورند مثل عروض و بعضی علم فلسفه را بمیزان میآورند مثل منطق و پاره بعضی مدرکات را
می سنجند مثل حس و خیال و پارهٔ علوم و اعمال را می سنجند مثل آن میزانی که در روز قیامت می نهند و پاره
کل را میسنجند مثل عقل کامل که میزان کل است الی غیر ذلک من الموازین و بالجمله هر چیزیکه از جنس میزان باشد
او را میزان گویند و لفظ میزان حقیقه است در کل آنجمله بر حسب اعتبار حد آن میزان و حقیقت موجوده
در آن میزان و بر این قیاس است هر لفظ و معنی و چون توازین عالم ترکیبی و جنبهٔ حیوانی و ثقل مرکز عنصری
بدستیاری هادیان طریقت مستقیم بعالم روحانی هدایت یابی و روحانی گردی و ابواب عالم ملکوت بر تو
گشوده و از ظلمکدهٔ عالم ناسوت گران عالم ملکوت شوی و شایستهٔ موافقت ملاء اعلی و حسن اولئک
رفیقا گردی ترا مکشوف افتد که هر چه در این عالم حس و شهادت است مثال و نمونه ایست از برای امر روحانی
در عالم ملکوت چنانکه در تفسیر آیه شریفه وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ و اخبار و احادیث
مأثوره در باب عرش در این کتاب و کتاب امام زین العابدین علیه السلام و نیز در اخباریکه از اثر
ضربت ابن ملجم علیه اللعنه بر تمثال مبارک امیر المؤمنین و همچنین بر تمثال مبارک حضرت سید الشهداء علیهما
السلام که در آسمان هستند حکایت همین معنی استفاده میشود و میر فندرسک علیه الرحمه نیز بمطلب مسطور اشارت
کند و فرماید صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی و آن روح ملکوتی روح و حقیقه صرفه همان عالم حس
و شهادت است زیرا تمام موجوداتیکه در این عالم مشهودند بجمله از عالم بالا هستند چه ترتیب سببی
و مسببی عقل اول تا هیولای اولی همه بفعل حقتعالی موجودند و قبل الوجود بهمین ترتیب در علم ازلی کائن بودند
جف القلم بما هو کائن پس عقول جمهور در حقیقه مثال است برای عقول انبیاء و اولیاء عظام علیهم السلام
تکلّمی نفرمودند با جمهور انام کرباتیان امثال مولوی معنوی باین مطلب اشارت فرماید و گوید

چون سر و کارت بکودک اوفتاد ... هم زبان کودکی باید گشاد

چه این جماعت نبیل مأمورند که باندازهٔ عقول مردمان با مردمان سخن فرمایند و مقدار عقول کسان

و از این است که انبیای عظام و اولیای فخام سلام الله علیهم

باین مقدار تواند بود که این گروه بنسبت آن نشاة در عالم خواب هستند و در اغلب اوقات برای شخص نائم خبر نمایش ۲۱
مثال چیزی مکشوف می‌افتد و ازین است که گفته‌اند بارها از کسان که حکمت را بغیر از اهلش آموزگاری کردی
در خواب چنان دیدی که گوهر رخشان اندر گردن خنازیر و خوک بیاویختی و آنکس که در شهر رمضان المبارک قبل از
دمیدن فروغ فجر اذان گفتی بخواب اندر چنان دیدی که بر افواه و فروج مردمان خاتم بر نهادی و کار بر این قیاس است
و نیز حالت بسبب آن علاقه خفیه‌ایست که در میان نشات است فالناسُ نِیامٌ فَاِذا ماتُوا انْتَبَهوا
مردمان در این عالم عنصری و ناسوتی همه در خواب هستند یعنی از ادراک عوالم ملکوتی بحقیقت باخبر نیستند و اگر بحیز
واقف شوند بر طریق نمونه و مثال است چنانکه شخص نائم همین حکم را دارد و چون بمیرند و این جامه عنصری را فرو گذاشتند
و عالم روحانی را دریافتند و بسیر عالم ملکوت برخوردار شدند و آنچه را بنمونه و مثال ادراک میکردند بحقیقت دریافتند
آنوقت ازین خواب غفلت و حالت نوم بیدار و بحقایق آن چیزها که بطریق مثال استماع میکردند عالم و شاد
خوار شوند و بر ارواح آنجمله عارف میگردند و بدرستی در خواهند یافت که آن امثله که بآن گوش داشتند همه قشر
و پوست بوده نه مغز و همه باندازه عقول ناقصه ایشان بوده نه حقیقت همانا خدای تعالی در قرآن کریم میفرماید
اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً یعنی فرو فرستاد
از جانب آسمان آبی را که رودخانها از آن روان شد باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بگنجید پس برداشت
این آب روان کف بلندی را یعنی کف را بر زبر آورد از کمال تموج و غلیان پس خداوند تعالی در این آیه
شریفه مثل زده است علم را بآب و قلوب را باودیه و ضلال را بزبد آنگاه در پایان این مبارک آیت منیفه فرموده است
باینکه میفرماید کَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثالَ یعنی بر این طریق که مذکور شد خدای تعالی میزند
مثلها را برای تعقل و تأمل در آن در منهج الصادقین مسطور است که بعضی از ارباب تاویل و تحقیق بر آن رفته‌اند
که مراد از آب صافی قرآن است که حیات دل اهل ایمان است و اودیه قلوب هستند که اگرچه اندک باشند
فراخور استعداد خود از آن فیض یاب میشوند و مراد از زبده بر روی آن هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است
پس هر چه را که فهم تو نیروی احتمال و ادراکش را نتواند قرآن خدایت برآنوجهی که در نوم هستی و روح تو مطالعه
لوح محفوظ را می نماید بر تو القا می نماید تا اینکه تمثال مناسبی را برای تو متمثل گرداند و این حال محتاج بتعبیر است
پس تاویل جاری مجرای تعبیرات و با این صورت دوران مفتقر بقشر و قشریت است و چون چنانکه نگارش یافت
با مردمان باندازه عقول و مقامات ایشان تکلم میفرمایند پس در آنچه کل را با آن مخاطب فرموده است
که برای کل در آن نصیبی باشد پس جماعت قشریه از ظاهر متن جز معانی قشریه را ادراک نمی‌کنند چنانکه آن
انسان که از مراتب انسانیت جز پوست و بشره را دارا نیست جز بقشر این معانی که ما فی الجلد است و العلاف
از سواد و صور بحری دیگر نایل نمیشود چه خود نیز قشر است لکن روح و سر و حقیقت این معانی را جز اولو الالباب
که راسخون در علم هستند ادراک نتوانند نمود و رسول خدای صلی الله علیه و آله بهمین معنی اشارت کنند

و دربارهٔ بعضی از اصحابش دعا فرماید اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ فِي التَّاْوِيلِ و برای هر یک ۲۷۷
ازین جماعت حظ و بهره ایست خواه کم خواه زیاد و ذوقی است خواه ناقص یا کامل و در جائی است در ارتقاء
باطوار و اغوار و اسرار و انوار آن ابلوغ و رسیدن برای استیفاء و وصول بدرجه اقصی برای هیچ آفریده
مطمعی در آن نیست وَلَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً الشَّجَرِهِ وَالْاَشْجارُ اَقْلاماً چنانکه حقتعالی میفرماید قُلْ لَوْ كانَ
الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً
یعنی بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین است مداد و سیاهی برای نگاشتن سخنان پروردگار من یعنی
معلومات حکم و مقدورات او یا معانی قرآن هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا چه آب دریا جسم است و هر جسم
متناهی است پس آن آب بنهایت رسد از آن پیش که معانی و علوم پروردگار من بنهایت رسد زیرا که غیر متناهی است
و آنچه متناهی است بپایان نرسد و اگرچه بیاوریم مثل دریای محیط مدد آن مداد را و بر آن بر افزائیم معلوم است
اگرچه کلمات بر وزن جمع قلت است ممکن در اینجا مراد از آن جمع کثره است و استعمال جمع قلت بمعنی کثره در کلام عرب
شایع است و ازین قبیل است قول خدای تعالی وَهُمْ فِي الْغُرُفاتِ آمِنُونَ زیرا که غرف جنت از حد حصر
و احصا بیرون است راقم حروف گوید تواند بود که در اینجا بهمان معنی جمع قلت باشد و معنی آن باشد که کلمات
اندک پروردگار تو را که نازل فرموده است اگر بخواهند تفسیر و تاویل آن کلمات و علوم را بنمایند و آب دریای
محیط و دریائی دیگر بمانند آنرا امداد کردانند بنهایت نرساند تا چه رسد بکلمات و علوم کثیره آن ذات مقدس
متعال باجمله میفرماید ازین جمله که مذکور گردید بسبب اختلاف ظواهر آیات و اخبار وارده در اصول الدین معلوم گردد
و این برای آن است که آن ظواهر و اخبار بطوایف شتی و عقول مختلفه خطاب شده است پس واجب می شود که
هر طایفه را بمقدار فهم و مقامش سخن فرمایند و معذالک همه این جمله صحیح و من حیث الحقیقه غیر مختلف است و مجازی
در آن نمیرود اصلاً و مثال این بداستان کوران و فیل اعتبار میجوید چه حکایت کرده‌اند که وقتی فیلی در شهری که
جماعتی کور در آنجا بودند در آمد و آن جماعت هر یک عضوی از اعضایش دست همی سود یکی بر سرش یکی بر چشمش
و یکی بر خرطومش دست می سود و هیچیک نمیدانستند وی چه چیز است و هر یک باندازه لمس خود او را شناختی
و معرفت بندگان بنسبت بخدای تعالی باین مشابه میباشد که هر یک بقدر قابلیت و فهم و ادراک خود
پروردگارش را بشناسد و علیهذا پس آن جماعت و کسان که چیزی از متشابهات را نتوانند بفهمند بجهت
اینکه اگر حمل بر ظاهر نماید بحسب ظاهر مناقض میگردد با اصول صحیحه دینیه و عقاید حقه یقینیه نزد او سزاوار
و نیکو چنان است که بهمان صورت لفظ اقتصار نماید و بتغییر و تبدیل معنی نپردازد و دانش آنرا بخدای تعالی
و راسخون فی العلم حوالت کند آنگاه مترصد وزیدن بادهای رحمت و نسیم معرفت از جانب حضرت احدیت
و متعرض ظهور نفحات ایام روزگار خود که از آن پس بر سر خواهش جمید از جانب خداوند مجید شود لَعَلَّ اللّٰهَ يَأْتِيَ
لَهُ بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ وَيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْراً كانَ مَفْعُولاً و معذالک شأن وادی این کی رسد برای

که چند سال بجان خدمت شعیب کند — موسی که بچراغی نخواند آتش طور — چارهٔ تیره شب وادی ایمن چکنم

یارب کی آن صبا بوزد کز نسیم او — گردد شمامهٔ کرمش کارساز من

پس ازین است که خدای تعالی مذمت فرموده است قومی را که بیرون از علم و دانش صحیح تأویل متشابهات میکرده اند وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ معنی این آیه وافی دلالت در ابتدای این باب سعادت نصاب مشروح گشت بالجمله بیانات فیض آیات جناب فیض طیب الله رمسه با آنچه بآن متضمن گردید درین مقام باختتام رسید و فی الجمله معلوم افتاد که مقام قرآن سبحانی و مراتب فرقان یزدانی چیست و تکلیف امثال ما کوتاه نظران و بی بصران در تعبیر و تفسیر و تأویل آیات وافی دلالات چگونه است لکن

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق — شرط این بود که جز ره این شیوه نسپریم

تا بو که دست در کمر او توان زدن — در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

و از جمله این بیانات و نگارش اخبار و آیات که در طی ابواب این کتاب مستطاب بشرح رفت و گاهی نیز در ذیل تحقیقات متعدده اشارت یافت مشهود و مبرهن گردید که خدای تعالی بزرگترین کتاب خود را بر بزرگترین پیغمبران خود نازل و تمامت احکام حلال و حرام را تا قیامت درین نامهٔ آسمانی مندرج فرمود و با این ایجاز و اختصار اگر بهمان مفهوم ظاهر قناعت ورزیم از ادراک اغلب احکام و مسائل محروم شویم و اگر بهوای نفس خویش از پی تفسیر و تأویل رویم بمفاسد و مخاطر عظیمه مبتلا گردیم و زیان کار دنیا و آخرت شویم پس ناچار باید باذیال رحمت و عنایت راسخون فی العلم که از ظاهر و باطن امور آگاهند متوسل آئیم تا بر احکام حلال و حرام و تکالیف دین و شریعت خیر الانام واقف و عارف گردیم و چندانکه نیرو و امکان یابیم از تعلم علم عربیت بی بهره نشویم و در غرایب قرآن و پارهٔ الفاظ مبهمه و مبدله در آن و نیز در اقتصار و حذف و اضمار و تقدیم و تأخیر و آنچه متعلق بناسخ و منسوخ و خاص و عام و رخص و عزائم و محکم و متشابه و جز این از وجوه آیات است بهمان سماع و نقل قناعت ورزیم و نیز در معرفت وجوه آیات مفتقره بسماع بفهم خویش کفایت نجوئیم چه اگر چنین باشد و بهمان علم عربیت باستنباط معانی مبادرت رود غلط بسیار افتد و آنوقت در شمار آنان رویم که مفسر برای باشیم پس اولا در ظاهر تفسیر نقل و سماع دخیل است تا از موضع غلط پرهیز شود و بعد از آن بر دامنهٔ فهم و استنباط وسعت دهند چه ظاهر تفسیر جاری مجرای لغتی است که برای فهمیدن آن از دانش آن ناچار اند و آنچه از سماع در آن چاره نیست فنون کثیره است از آن جمله پارهٔ آیات مجمله است که ظاهرش از آنچه مراد بآن است منفصلا وافی نیست مثل آیهٔ شریفهٔ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ چه ازین مجمل جز امر بصلوة و زکوة چیزی معلوم نشود و محتاج است به بیان پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطهٔ وحی خدای یا و تا تفصیل اعیان صلوة و اعداد رکعات و مقادیر نصاب در زکوة و آن مالی که در آن زکوة واجب است یا نیست

معلوم

معلوم و مشخص گردد و امثال این بسیار است و شروع در چنین مسائل بدون نص و توقیف ممنوع است و پارهٔ ازین آیات است که محض ایجاز شامل حذف و اضمارات است مثل آیه شریفه وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا که معنی این است وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ بِقَتْلِهَا و آنکس که بظاهر عربیت نگران باشد گمان میبرد که مراد بآن این است که ناقه بینا بوده است نه کور و هم نخواهد دانست که این جماعت بچه ظلم کردند آیا بغیر ظلم کردند یا بنفوس خود شان و در پارهٔ آیات مبارکه تقدیم و تأخیر رفته و بحکم ظاهر عربیت را گمان غلط میرود مثل آیه شریفه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى که معنیش این است وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ وَأَجَلٌ مُسَمًّى لَكَانَ لِزَامًا و بهمین جهت لفظ اجل درینجا مرفوع است وگرنه باید مثل لزاما منصوب باشد و ازین قبیل آیات بسیار است چنانکه در کتب تفاسیر شریفه بآن اشارت کرده اند همانا اسمعیل بن جابر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خبر میدهد که فرمود إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَحَرَّمَ حَرَامًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِ شَرْعُكُمْ وَخَبَرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَبَعْدَكُمْ وَجَعَلَهُ النَّبِيُّ عَلَمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيَائِهِ فَتَرَكَهُمُ النَّاسُ وَهُمُ الشُّهَدَاءُ عَلَى كُلِّ زَمَانٍ وَعَدَلُوا عَنْهُمْ ثُمَّ قَتَلُوهُمْ وَاتَّبَعُوا غَيْرَهُمْ وَأَخْلَصُوا لَهُمُ الطَّاعَةَ حَتَّى عَانَدُوا مَنْ أَظْهَرَ وِلَايَةَ وُلَاةِ الْأَمْرِ وَطَلَبَ عُلُومَهُمْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ ضَرَبُوا بَعْضَ الْقُرْآنِ بِبَعْضٍ وَاحْتَجُّوا بِالْمَنْسُوخِ وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ النَّاسِخُ وَاحْتَجُّوا بِالْمُتَشَابِهِ وَهُمْ يَرَوْنَ أَنَّهُ الْمُحْكَمُ وَاحْتَجُّوا بِالْخَاصِّ وَهُمْ يُقَدِّرُونَ أَنَّهُ الْعَامُّ وَاحْتَجُّوا بِأَوَّلِ الْآيَةِ وَتَرَكُوا السَّبَبَ فِي تَأْوِيلِهَا وَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى مَا يَفْتَحُ الْكَلَامَ وَإِلَى مَا يَخْتِمُهُ وَلَمْ يَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ وَمَصَادِرَهُ إِذْ لَمْ يَأْخُذُوهُ عَنْ أَهْلِهِ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَالْخَاصَّ مِنَ الْعَامِّ وَالْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ وَالرُّخَصَ مِنَ الْعَزَائِمِ وَالْمَكِّيَّ وَالْمَدَنِيَّ وَأَسْبَابَ التَّنْزِيلِ وَالْمُبْهَمَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي أَلْفَاظِهِ الْمُنْقَطِعَةِ وَالْمُؤَلَّفَةِ وَمَا فِيهِ مِنْ عِلْمِ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ وَالتَّقْدِيمِ وَالتَّأْخِيرِ وَالْمُبَيَّنِ وَالْعَمِيقِ وَالظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ وَالِابْتِدَاءِ مِنَ الِانْتِهَاءِ وَالسُّؤَالِ مِنَ الْجَوَابِ وَالْقَطْعِ وَالْوَصْلِ وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ وَالْجَارِي فِيهِ وَالصِّفَةِ لِمَا قَبْلُ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى مَا بَعْدُ وَالْمُؤَكَّدِ مِنْهُ وَالْمُفَصَّلِ وَعَزَائِمِهِ وَرُخَصِهِ وَمَوَاضِعِ فَرَائِضِهِ وَأَحْكَامِهِ وَمَعْنَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ الَّذِي هَلَكَ فِيهِ الْمُلْحِدُونَ وَالْمَوْصُولِ مِنَ الْأَلْفَاظِ وَالْمَحْمُولِ عَلَى مَا قَبْلَهُ وَعَلَى مَا بَعْدَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ بِالْقُرْآنِ وَلَا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ وَمَتَى مَا ادَّعَى مَعْرِفَةَ هَذِهِ الْأَقْسَامِ مُدَّعٍ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَهُوَ كَاذِبٌ مُرْتَابٌ مُفْتَرٍ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَرَسُولِهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ میفرماید خدای تعالی محمد را خاتم النبیین گردانید و بعد از او پیغمبری دیگر نیست و فرستاد بر او کتابی یعنی قرآن و قرآن خاتم کتب آسمانی شد و بعد از قرآن کتابی نازل نخواهد شد و در آن احکام حلال و حرام

مج

بجمله باز نمود چندانکه تا قیامت ثابت و برقرار خواهد بود و احکام شریعت و نهج طریقت و اخبار پیشینیان و پس
آیندگان و ماضی و مستقبل شما را حاوی است و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله این کتاب کریم را در میان او صیاء
ابرار خود پایدار کردانید لکن مردمان ایشان را باز گذاشتند با اینکه ایشان بر اهل هر زمانی شاهد و شهید هستند
و از ایشان عدول نمودند و با این نیز قناعت نورزیدند و چون ایشان دست یازیدند و بمتابعت اغیار از ائمه اطهار
روی بر تافتند و چندان از صمیم خاطر و بن دل باطاعت اغیار روزگار شمردند که با هر کس که بولایت و ولاة امر
متظاهر شدی و بطلب علوم جلیله ایشان کام زدی دشمنی آغاز نهادند خدای سبحانه میفرماید و ترک کردند
بهره تمام را از آنچه پند داده شده بودند بآن در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان چنانکه کسی چیزی را
فراموش کرده باشد و بآن سبب ترک آن گوید و همواره مطلع میشوی تو بر خیانتی از جهودان خائنه اسم از اسماء
مصادر است چون طاغیه یا صفت موصوف محذوف است ای فرقة خائنة یا اینکه بمعنی خائن و تا از برای
مبالغه است مثل علامه بالجمله امام علیه السلام میفرماید و این عدم متابعت باوصیاء و مطاوعت با مخالفین
ایشان برای این بود که این جماعت میزدند پاره از آیات قرآن را بپاره و شاید مراد از این کلام مبارک
این باشد که تاویل میکردند پاره مشابهات را بپاره دیگر بمقتضای میل و سلیقه خویش بدون اینکه از اهل
آن شنیده باشند یا بنور و هدایتی از جانب پروردگار برخوردار شده باشند و این است که میفرماید
که این گروه گمراه احتجاج میورزیدند در مسالک خویش بمنسوخ در حالتی که از عدم علم و دانش گمان
میکردند ناسخ است و احتجاج میورزیدند بآیات متشابه و از عدم دانش پنداشتند محکم است و بخاص
احتجاج می نمودند بگمان عام و باول آیه احتجاج می جستند و سبب در تاویل آن را ترک مینمودند و بافتتاح
و اختتام کلام نگران نمیشدند و موارد و مصادرش را نمی دانستند چه از اهل آن یعنی عالم بحقایق
مطالب آن فرا نمی گرفتند ازین روی هم خودشان گمراه شدند و هم متابعانشان را بورطهٔ گمراهی
در افکندند و امام علیه السلام بعد از طی این کلمات محض رافت در حق عموم مردمان و دستور العمل و تربیت
ایشان با کمال لطف و عنایت میفرماید بدانید که خداوند رحمت فرماید شما را که هر کس در کتاب یزدانی
و آیات فرقانی ناسخ را از منسوخ و خاص را از عام و محکم را از متشابه و رخص را از عزایم و آیات نازله در مکه را
و نازله در مدینه را و اسباب تنزیل را و پاره کلمات مبهمهٔ قرآن را که بعضی در الفاظ منقطعه و بعضی در
مؤلفه است و نیز آنچه در قرآن بعلم قضاء و قدر راجع است و پاره تاخیرات و تقدیمات را و مبین و عمیق
و ظاهر و باطن را و ابتداء را از انتها و سؤال و جواب و قطع و وصل را و مستثنی منه را که بداند این مستثنی
از چیست و جاری در آنچه باید که مثلاً بداند جاری در چیست و آیا در این موقع این مستثنی متصل است
یا منقطع موجب است یا منفی و مستثنی منه در کلام موجود است یا محذوف مستثنی از جنس مستثنی منه هست
یا نیست و اگر مستثنی منه مثلاً محذوف باشد این مستثنی را مفرغ گویند و اعراب آن بر حسب اقتضا

وخواهش

و خواهش عامل است و شرطش این است که در کلام نفی باشد و در اثبات هم وارد شده است و نیز
بداند که فلان صفتی که برای ما قبل میآید دلالت بر ما بعد دارد و همچنین مؤکد منه و مفصل را و غرائم قرآن و رخص
آن را و فرایض آن و احکام آن و معنی حلال آن و حرام آن را که ملحدون بسبب آن و ترک آن هالک
شدند و همچنین الفاظی را که برای وصول و آن الفاظی را که بر ما قبلش و ما بعدش محمول میشوند نداند و با این جمله
شناسا نباشد چنین کس بقرآن عالم نتواند بود و از اهلش شمرده نمی شود و هر وقت بدون اقامت دلیل مدعی
بر دانش این اقسام شوند چنین کس دروغ زنی مرتاب و بر خدای و رسول خدای افترای کذب نموده و ماوای
او در جهنم و بئس المصیر است پس ازین اخبار و آیات معلوم و مصرح گردید که قرآن متضمن تمام مسائلی است که
بمصالح امور جمهور تا یوم النشور راجع است و همانطور که حضرت ختمی مآب را آن علم و معرفت و بر تمامت انبیاء عظام
آن درجهٔ جمعیت و کلیت از خداوند احدیت بهره گردید که رتبت خاتمیت و اشرفیت را بالاستحقاق دریافت
کتاب او نیز دارای جامعیت و شمول و خصایصی گردید که بر تمامت کتب سماویه بالاستحقاق فضل و فزونی یافت
و اگر دارای این رتبت کاملیت و شمول و جامعیت و متضمن تمامت احکام حلال و حرام و مناهج شریعت طاهره
و مصالح امور انام تا یوم القیام نمی بود در خور این مقام عظیم و آن پیغمبر کریم نمیشد پس بر هر کسی لازم است که بحسب
استعداد و تمکن بحبل المتین قرآن چنگ در افکند و در طلب غرایب و عجایب و تعمق در بطون و تفکر در تخوم
و جولان دیدهٔ بینش و دانش را در آن و تبلیغ نظر را بمعانی آن ملتمس و ساعی گردد و اینحال جز برای آنکه در انقیاد
اوامر و نواهی خدای و رسول و اهل بیت رسول صلوات الله علیهم و اخذ نمودن علم را از ایشان و متابعت آثار ایشان
نیت خالص باشد و بر جمله از اسرار ایشان اطلاع یابد چندانکه رسوخ در علم و طمأنینه در معرفت از بهر ش حاصل
و چشم دلش گشوده و علم بر حقایق امور بر وی هجوم آورده و با روح الیقین مباشر و از آنچه مترفون میر مندرام شود
و با آنچه جاهلان از آن وحشت گیرند انس جوید و در دار دنیا بهمان بدن صحبت گیرد و روحش را در محل اعلی پرواز
دهد حاصل نشود و چون چنین شود آن سعادت دریابد که از پارهٔ غرایب قرآن مستفید شود و بعضی عجایبش را
استنباط نماید و چنین مواهب از کرم واهب کل بعید نیست و از وجود انسانی که برای معرفت آفریده شده
عجیب نخواهد بود چه آنانکه گمان میبرند که قرآن را جز معنی ظاهر تفسیرش که بترجمه توان دریافت معنی دیگر نیست
همانا چنین کسان از حد نفس و استعداد خود حدیث و معیار فهم خویش سخن می کنند و در اخبار از نفس خود مصیب
لکن در اینکه دیگران را نیز بجمله در حد خود میدانند مخطی است بلکه قرآن و اخبار و آثار دلالت می کنند بر اینکه در بحور
معانی قرآن و عرصات بطون قرآن برای اهل فهم و دانش پهنه وسیع و عرصه پهناور و جولانگاهی بی ابتدا
و منتها میباشد و اگر قرآن را بجز تفسیر ظواهرش معنی دیگر نبودی چگونه خدای میفرماید اَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ
اَمْ عَلٰی قُلُوبٍ اَقْفَالُهَا و نیز میفرماید وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ تِبْیَانًا لِکُلِّ شَیْءٍ و دیگر فرماید مَا فَرَّطْنَا
فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ و هم فرماید لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و رسول خدای صلی الله علیه و آله

 چگونه میفرماید اِذا جاءَکُمْ عَنّی حَدیثٌ فَاعْرِضُوهُ عَلی کِتابِ اللهِ فَما وافَقَ کِتابَ اللهِ فَاقْبَلُوهُ وَما خالَفَهُ فَاضْرِبُوا بِهِ عُرْضَ الْحائِطِ و اگر از قرآن بعبارة تفسیر ظاهر چیزی مفهوم نشود چگونه حدیث را بر آن عرض میدهند و نیز آن حضرت میفرماید اَلْقُرْآنُ ذَلُولٌ ذُو وُجُوهٍ فَاحْمِلُوهُ عَلی اَحْسَنِ الْوُجُوهِ و اگر دارای تأویل نیست چگونه میفرماید وَما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ اِلَّا اللهُ وَالرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ و چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید اِلّا اَنْ یُؤْتِیَ اللهُ عَبْداً فَهْماً فِی الْقُرْآنِ و نیز میفرماید مَنْ فَهِمَ الْقُرْآنَ فَسَّرَ بِهِ جُمَلَ الْعِلْمِ و این کلام معجز نظام اشارت بآن است که قرآن کریم بجامع علوم تمامت مشیر است و نیز چنانکه در کتاب احیاء العلوم مسطور است اگر برای قرآن سوای ترجمه منقوله ظاهری و باطنی و حدی و مطلعی نیست پس معنی این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام لَوْ شِئْتُ لَاَوْقَرْتُ سَبْعینَ بَعیراً مِنْ تَفْسیرِ فاتِحَةِ الْکِتابِ اگر بخواهم از همان تفسیر فاتحة الکتاب هفتاد شتر را گران بار میدارم چیست زیرا که تفسیر ظاهرش در نهایت اختصار است و ابوالدرداء گوید لا یَفْقَهُ الرَّجُلُ حَتّی یَجْعَلَ لِلْقُرْآنِ وُجُوهاً و بعضی از علما گفته اند لِکُلِّ آیَةٍ سَبْعُونَ اَلْفَ فَهْمٍ وَما بَقِیَ مِنْ فَهْمِها اَکْثَرُ و دیگری گوید اَلْقُرْآنُ یَحْوی سَبْعَةً وَسَبْعینَ اَلْفَ عِلْمٍ وَمِائَتَیْ عِلْمٍ چون برای هر کلمه ظاهر و باطن و حد و مطلعی است این مقدار چهار مرتبه مضاعف میشود و اینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله بسم الله الرحمن الرحیم را مکرر میکردانید فریضه تدبر باطن معانی آن نیست و ابن مسعود گوید مَنْ اَرادَ عِلْمَ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ فَلْیُثَوِّرِ الْقُرْآنَ یَعْنی یَبْحَثُ عَنْ عِلْمِهِ و این مراتب از تفسیر ظاهر قرآن به تنهائی حاصل نمیشود غزالی در کتاب احیاء العلوم میگوید علوم تمامت در افعال خدای عزوجل و صفات و الاسمائش داخل است و شرح ذات و افعال و صفات خدای تعالی در قرآن مندرج است و برای این علوم نهایتی نیست و در قرآن بمجامع آن اشارت شده و مقامات در تعمق و تفصیل آن راجع بفهم قرآن است و مجرد ظاهر تفسیر باین جمله اشارت نخواهد کرد و بالجمله احادیث و اخبار در این باب بسیار است و نیز بر مراتب باطنیه قرآن همین کافی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَعِتْرَتی چه اگر قرآن دارای آن مراتب نبود با عترت آن حضرت که با خود آنحضرت از یک نور واحدند و دین یزدان تا قیامت بوجود مبارک ایشان نمایش دارد بیک میزان نمیآورد و نیز غزالی در احیاء العلوم میگوید باید دانست که فضل خدای تعالی و الطاف خفیه اش بخلق همین بس که کلام جلیل خود را از عرش جلال خود بدرجه افهام مخلوق نزول داد و معانی کلام خود را که صفت قدیمه قائمه بذات کامل الصفات اوست برای فهمیدن آفریدگان خود بمقام ایضاح آورد و این صفت را در طی حروف و اصواتی که صفات بشر است تجلی داد زیرا که فهم بشر از وصول بافهام صفات خدای عزوجل جز بوسیله صفات نفس خودش عاجز است و اگر نه آن بودی که کنه جلالت کلامش را بکسوة این حروف بپوشش نیداد نه عرش و نه زمین برای شنیدن کلام خالق برقرار و ثابت توانست بود بلکه از عظمت سلطان و سبحات

 نور یزدان هرچه مابین آنهاست متلاشی میشد و نیز تفهیم عظمت این کلام خدای تعالی با مثله باندازه فهم خلق ممکن شود و از این است که پاره از عرفا گویند که هر حرفی که از کلام خداوندی در لوح محفوظ از کوه قاف عظیمتر است و اگر تمامت فرشتگان گرد آیند که یک حرف را بردارند و حمل نمایند طاقت نیاورند و اسرافیل که ملک لوح است حمل نمود اما باذن و رحمت خدای نه بقوت و طاقت خود بالجمله آیات و اخبار و امثله و بیانات عرفا و حکما در جلالت این کتاب کریم نه بآن مقدار است که بتوان در حیز تحریر درآورد بلکه کتابهای بزرگ اگر نوشته شود کافی نباشد و در آن جمله که بآن اشارت رفت هر چند بیرون از تطویل نبود اما چون راجع بمقصودی بزرگ است اطناب مخل نخواهد بود و از این پس چون بخواست خداوند در ذیل این کتاب بتأویلات بعضی آیات بمناسبت مقام اشارت رود و نیز تأویلاتی که مخصوصاً از حضرت ابی جعفر علیه السلام مأثور است مذکور شود بر آنچه مرقوم گردید دلیل و شاهد می گردد

ذکر اخباری که از حضرت ابی جعفر در تفسیر پاره آیات که اشاره برسول خدای و بفضیلت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین راجع است رسیده

در اصول کافی از یحیی بن سابور از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که در این آیه شریفه فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ فرمود هُوَ و در نسخه دیگر فرمود هُمْ وَاللهِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ یعنی مقصود بمؤمنون که در آیه شریفه بعد از رسول خدای مذکور است علی بن ابیطالب علیه السلام است چنانکه این حدیث مبارک نیز مؤید این معنی است که در اصول کافی از زید بن معویه مسطور است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام از مدلول این آیت وافی دلالت سؤال کردم قُلْ کَفی بِاللهِ شَهیداً بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ یعنی بگو کافی است خداوند که در میان من و شما شاهد باشد و آنکس که علم کتاب نزد او باشد شاهد است قالَ اِیّانا عَنی وَعَلِیٌّ اَوَّلُنا وَاَفْضَلُنا وَخَیْرُنا بَعْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فرمود مقصود آنکس که نزد اوست علم کتاب ماییم و علی علیه السلام اول ما و افضل ما و بهتر ماست بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز در اصول کافی از محمد بن فضیل از ابوحمزه مروی است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم همانا جماعت شیعه از معنی این آیه شریفه از تو سؤال مینمایند عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظیمِ فرمود ذلِکَ اِلَیَّ اِنْ شِئْتُ اَخْبَرْتُهُمْ وَاِنْ شِئْتُ لَمْ اُخْبِرْهُمْ یعنی این حال و بیان باختیار من است در این استفهام تفخیم است برای شأن آنچه از آن سؤال می کنند یعنی از چه میپرسند از خبر بزرگ

اگر صلاح بدانم خبر میدهم ایشان را و اگر نخواهم خبر نمیدهم باشان آنگاه فرمود لکن من ترا بتفسیر آن خبر میکویم
قُلتُ عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ قَالَ لَستُ عَرضی کردم از این آیه پرسش همی کنند آن حضرت فرمود
هِیَ فی اَمیرِ المُؤمِنینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ کانَ اَمیرُ المُؤمِنینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ یَقُولُ ما
لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ آیَةٌ هِیَ اَکبَرُ مِنّی وَلا لِلّهِ مِن نَبَاءٍ اَعظَمُ مِنّی یعنی نبأ عظیم امیرالمؤمنین
علیه السلام و این آیه درشان آنحضرت نازل شد چه آنحضرت صلوات الله علیه میفرمود خدای عز و جل را
هیچ آیتی از من بزرگتر نیست و خدای را هیچ نبأ و خبری عظیمتر از من نباشد در تفسیر صافی از حضرت امام رضا
علیه السلام مروی است که رسول خدای با علی صلوات الله علیهما و علی آلهما فرمود یا عَلِیُّ اَنتَ حُجَّةُ اللهِ
وَاَنتَ بابُ اللهِ وَاَنتَ الطَّریقُ اِلَی اللهِ وَاَنتَ النَّبَاُ العَظیمُ وَاَنتَ الصِّراطُ المُستَقیمُ
وَاَنتَ المَثَلُ الاَعلی الی آخر الحدیث و دیگر در جلد هفتم بحار الانوار از برید العجلی
مسطور است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام از معنی قول خدای تعالی اِنَّما اَنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَومٍ هادٍ
جز این نیست که تو بیم کننده و برای هر گروهی راه نماینده ایست سؤال کردم فقال المُنذِرُ رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَعَلِیٌّ الهادی وَفی کُلِّ زَمانٍ اِمامٌ مِنّا یَهدیهِم اِلی ما جاءَ بِهِ
رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فرمود منذر رسول خدای صلی الله علیه و آله و هادی علی علیه السلام
میباشد و در هر زمانی امام و پیشوائی در عالم هست که جهانیان را راهنمائی فرماید و هم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر
علیه السلام سند بعبدالرحیم قصیر میرسد که آنحضرت در قول خدای تبارک و تعالی میفرمود اِنَّما اَنتَ مُنذِرٌ وَ
لِکُلِّ قَومٍ هادٍ فرمود رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ المُنذِرُ وَعَلِیٌّ الهادی وَاللهِ
ما ذَهَبَت مِنّا وَما زالَت فینا اِلَی السّاعَةِ و هم در آن کتاب از امالی مسطور است که گفت
از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم فرمود دَعا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بِطَهُورٍ فَلَمّا فَرَغَ اَخَذَ
بِیَدِ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ فَاَلزَمَها یَدَهُ ثُمَّ قالَ اِنَّما اَنتَ مُنذِرٌ ثُمَّ ضَمَّ یَدَهُ اِلی صَدرِهِ وَقالَ
وَلِکُلِّ قَومٍ هادٍ ثُمَّ قالَ یا عَلِیُّ اَنتَ اَصلُ الدّینِ وَمَنارُ الایمانِ وَغایَةُ
الهُدی وَقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ اَشهَدُ لَکَ بِذلِکَ یعنی رسول خدای آبی از بهر طهارت بخواست
و چون فراغت یافت دست علی علیه السلام را بگرفت و همچنان با آن حضرت دست در دست بود پس از آن
فرمود همانا توئی منذر آنگاه دست مبارکش را بسینه مبارکش مضموم ساخت و فرمود برای هر قومی هادی میباشد
پس از آن فرمود ای علی توئی اصل دین و فروغ ایمان و پایان هدی و پیشرو نماز گذاران و پرستندگان
گواهی میدهم بر این و دیگر در کتاب مسطور و اصول کافی و تفسیر صافی از برید العجلی مروی است که حضرت ابی جعفر
علیه السلام در این قول خدای تعالی اِنَّما اَنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَومٍ هادٍ میفرمود رَسُولُ اللهِ صَلَّی
اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ المُنذِرُ وَلِکُلِّ زَمانٍ مِنّا هادٍ یَهدیهِم اِلی ما جاءَ بِهِ نَبِیُّ اللهِ ثُمَّ الهُداةُ

در بیان هادی علی علیه السلام

در بیان منذر و علی علیه السلام

مِن بَعدِهِ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلامُ ثُمَّ الاَوصِیاءُ واحِداً بَعدَ واحِدٍ یعنی رسول خدای صلی الله
علیه و آله منذر است و در هر زمانی از ما هدایت نماینده ایست که امت را بآنچه رسول خدای آورده است هدایت
فرماید و آن جماعت هدایت کنندگان که بعد از پیغمبر ایزد و جهان هستند نخست علی علیه السلام پس از آن دیگر اوصیا
یکتن بعد از یکتن باشند و دیگر در اصول کافی از جابر مرویست که از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از چه روی
علی علیه السلام امیرالمؤمنین نامیده شد قالَ اللهُ سَمّاهُ وَهکَذا اَنزَلَ فی کِتابِهِ وَاِذ اَخَذَ رَبُّکَ
مِن بَنی آدَمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَاَشهَدَهُم عَلی اَنفُسِهِم اَلَستُ بِرَبِّکُم وَاَنَّ مُحَمَّداً
رَسُولی وَاَنَّ عَلِیّاً اَمیرُ المُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ فرمود خداوندش این نام نهاد و بهمین طور نازل فرمود
در قرآن کریم که میفرماید و چون گرفت و مأخوذ داشت پروردگار تو و بیرون آورد از اصلاب ایشان نسل ایشان را
که قرناً بعد قرن متولد میشوند یعنی حقایق ایشان را در پیشگاه علمش پراکنده ساخت و حقایق را بالسنه قابلیات
جواهر آن و السنه استعدادات ذوات آن بسخن درآورد و دلایل ربوبیت خود را برای ایشان نصب کرد و عقول ایشان را
بآنچه دعوت نماید ایشان را باقرار نمودن بآن ترکیب داد چندانکه بمنزله اشهاد کردید پس گواه کرد ایشان را
بر انفس خودشان و فرمود آیا من باین دلائل پروردگار شما نیستم بدرستیکه محمد است فرستاده من و علی است
امیرالمؤمنین و نیز در اصول کافی از سالم حناط مسطور است که گفت بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم از
معنی این قول خدای تعالی مرا باز فرمای نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الاَمینُ عَلی قَلبِکَ لِتَکُونَ مِنَ المُنذِرینَ بِلِسانٍ
عَرَبِیٍّ مُبینٍ یعنی فرستاد آن را بمصاحبت جبرئیل بر دل تو تا باشی از بیم کنندگان بزبان عربی ظاهر یعنی
واضح المعنی قالَ هِیَ الوِلایَةُ لِاَمیرِ المُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ فرمود ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام است
که خدای تعالی فرو فرستاد و دیگر در کتاب مذکور از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود این آیه شریفه
باین طریق نازل شده بود وَلَو اَنَّهُم فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ فی عَلِیٍّ لَکانَ خَیراً لَهُم و اگر ایشان که منافقان هستند
کردندی بآنچه پند داده میشوند بآن در مطاوعت امر و متابعت علی علیه السلام از روی طوع و رغبت هر آینه
بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل و نیز در اصول کافی از ابوحمزه مروی است که فرمود جبرئیل علیه السلام این
آیه را باین وجه نازل نمود اِنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُم لَم یَکُنِ اللهُ لِیَغفِرَ لَهُم وَلا لِیَهدِیَهُم طَریقاً
اِلّا طَریقَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها وَکانَ ذلِکَ عَلَی اللهِ یَسیراً ثُمَّ قالَ یا اَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الرَّسُولُ
بِالحَقِّ مِن رَبِّکُم فی وِلایَةِ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ فَآمِنُوا خَیراً لَکُم وَاِن تَکفُرُوا بِوِلایَةِ عَلِیٍّ فَاِنَّ لِلّهِ ما فِی
السَّماواتِ وَما فِی الاَرضِ یعنی بدرستیکه آنانکه ستم کردند آل محمد صلی الله علیه و آله را در حق ایشان خداوند نمی آمرزد
هرگز ایشان را و نمی نماید ایشان را راه راست لکن راه نماید ایشان را راه دوزخ در حالتی که همیشه در دوزخ ساکن
باشند چه هر که در کفر بمیرد جاوید ان در آتش باشد و این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ بر یزدان آسان آمد
و صعب و بزرگ نیست پس از آن خدای میفرماید ای مردمان بدرستیکه آمد بشما فرستاده که محمد صلی الله علیه و آله است

سبب تسمیه علی علیه السلام

در بیان امیرالمؤمنین

در بیان آن آیه

در حالتی که متلبس است بسخن حق و حق است یا اینکه ایمان آورید خیر است شما را در حالتیکه متلبس است بولایت امیرالمؤمنین
علیه السلام از جانب پروردگار شما پس بگروید باو گرویدنی که بهتر است مر شما را چه اسباب خیر دنیا و آخرت
شماست این صفت مفعول مطلق محذوف است ای ایماناً خیراً لکم و اگر کافر شوید بولایت علی علیه السلام پس بدرستیکه
مر خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است مراد این است که اگر کافر شوید یزدان تعالی از شما بی نیاز است
و از غبار کفر و شقاق گروهی بر دامن کبریایش ننشیند چنانکه از ایمان شما نیز او را سودی نباید بلکه این سود و زیان هم (در آیه فابی اکثر الناس)
بخودتان راجع است و نیز در همان کتاب از محمد بن الفضیل از ابو حمزه مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود
جبرئیل علیه السلام این آیه شریفه را باین طریق فرود آورد فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا كُفُوراً
یعنی پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند ولایت علی علیه السلام را مگر ناسپاسی را یعنی از ناسپاسی سرباز نکشیدند
و هم آن حضرت فرمود جبرئیل علیهما السلام این آیت را باین طریق فرود آورد وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ (در آیه و قل الحق من ربکم)
یعنی و بگو سخن حق از جانب پروردگار شماست در ولایت علی علیه السلام و من بمضمون آن عمل میکنم نه بآنچه موافق
هوای نفس شما باشد پس هر که خواهد گرویدن بوی را پس بدو میگرود و اگر ناگرویدن خواهد پس بگو مگرو و این کلام باجماع
امت امر بوعید و تهدید است نه اجازه و رخصت بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران بآل محمد صلی الله علیه و آله
آتشی را و هم در کتاب اصول کافی از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام مینویسد که در این قول خدای تعالی
فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ یعنی پس آن هنگام که بنگرند (در آیه فلما راوه زلفة)
آنرا در حالتیکه نزدیک باشد زشت گردانیده شود رویهای آنانکه کافر شدند و نگرویده اند و گفته شود یعنی
مؤمنان بایشان گویند این همان است که پیوسته آن طلب میکردید و دروغ عجله داشتید بالجمله امام محمد باقر
علیه السلام در معنی این آیه میفرمود که این آیه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت است که
عَمِلُوا مَا عَمِلُوا يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي أَغْبَطِ الْأَمَاكِنِ لَهُمْ فَيُسِيءُ وُجُوهَهُمْ وَيُقَالُ لَهُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ
بِهِ تَدَّعُونَ الَّذِي انْتَحَلْتُمُ اسْمَهُ یعنی آنچه را میکردند دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام را در بهترین اماکن که مر ایشان راست
زشت گردانیده شد چهرهای ایشان و بایشان گفتند این همان است که در طلب آن بودید و اسمش را بخویشتن
میخواندید و منسوب میداشتید در منهج الصادقین در ذیل این آیه مبارکه مسطور است که از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه مروی است فَلَمَّا رَأَوْا مَكَانَ عَلِيٍّ مِنَ النَّبِيِّ سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَيْ كَذَّبُوا
بِفَضْلِهِ یعنی چون مشاهدت کردند قرب و مکان امیرالمؤمنین را در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله
تیره شد رویهای آن کسان که فضیلت آن حضرت را تکذیب می نمودند و هم باسناد صحیح از اعمش مروی است
که گفت معنی آیه شریفه این است لَمَّا رَأَوْا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الزُّلْفَى سِيئَتْ وُجُوهُ
الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی چون منکران ولایت حالت قرب و منزلت علی بن ابیطالب صلوات علیه را در حضرت احدیت

مشاهدت کردند از کمال حقد و حسد چهرهای ایشان سیاه و نکوهیده گشت در جلد نهم بحار الانوار مسطور است که
مغیره گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود لَمَّا رَأَوْا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْحَوْضِ (در آیه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم)
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا و نیز در کتاب مسطور از فضیل بن یسار مأثور است
که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام این آیه شریفه را فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا الخ تلاوت نمود
و میفرمود أَتَدْرِي مَا رَأَوْا رَأَوْا وَاللَّهِ عَلِيّاً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقُرْبَهُ مِنْهُ وَقِيلَ هَذَا
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ أَيْ تَتَسَمَّوْنَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا فُضَيْلُ لَمْ يَتَسَمَّ بِهَذَا أَحَدٌ غَيْرُ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مُفْتَرٍ كَذَّابٌ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا یعنی دانستی چه دیدند سوگند بخدای مقامی برای امیرالمؤمنین و تقربی
در حضرت رسول خدای دیدند که چهره ایشان زشت و نکوهیده گشت و بایشان گفتند این همان نام و منزلت
که در تحصیل آن کوششها میکردید و خویشتن را امیرالمؤمنین میخواستید ای فضیل تا امروز هیچکس جز امیرالمؤمنین
علیه السلام این نام بر خود ننهاده جز آنکه افترازن و بسیار دروغگوی بوده است و دیگر در اصول کافی
سند بزراره و بقولی به برید منتهی میشود که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لَقَدْ خَاطَبَ اللَّهُ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتَابِهِ یعنی خدای تعالی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در قرآن
مخاطب فرموده است عرض کردم کدام موضع قَالَ فِي قَوْلِهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا
اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى
يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ و در تفسیر صافی و جلد هشتم بحار الانوار بقیه آیه شریفه را نیز مذکور میدارد ثُمَّ لَا
يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً یعنی و اگر این منافقان آن هنگام که ستم راندند
بر نفوس خویشتن و انکار حکم ترا ورزیدند رجوع مینمودندی بحضرت تو پس طلب آمرزش کردندی بتوبت و اخلاص
و آمرزش و شفاعت جستی از بهر ایشان رسول یزدان هر آینه دانستندی خدای را پذیرنده بازگشت توبه کنندگان
مهربان بر آمرزش طلبان پس البته سوگند میخورم بحق پروردگار تو که ایمان بحقیقت نخواهند آورد تا گاهی که
حکم سازند ترا در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکومت فرمائی پس باز نیابند در نفوس خود تنگی و گرانی
از آنچه بآن حکم رانده اگرچند مخالف طبع ایشان باشد و گردن نهند و منقاد شوند بدون اعتراض و مخالفت
بالجمله حضرت باقر علیه السلام چنانکه در اصول کافی و تفسیر صافی مسطور است در تفسیر این آیت وافی دلالت
فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ میفرمود فِيمَا تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ أَمَاتَ اللَّهُ مُحَمَّداً لَا يَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ
ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْعَفْوِ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً و در جلد هشتم
بحار الانوار مسطور است که آن حضرت در این آیه شریفه میفرمود وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ يَا عَلِيُّ
فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً اینطور نازل شده پس فرمود
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ یعنی يُحَكِّمُوكَ يَا عَلِيُّ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ یعنی فیما

تعاهدوا وتعاقدوا علیه بینهم من خلافك وغصبك لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت علیهم یا محمد علی لسانك من ولایته ویسلموا تسلیما لعلی و دیگر در اصول کافی از محمد بن فضیل از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در این آیه شریفه مروی است که باین صورت قرائت میفرمود هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا بولایة علی علیه السلام قطعت لهم ثیاب من نار و هم در آن کتاب از ابوحمزه از آن حضرت مروی است که جبرئیل این آیت شریفه را باینگونه بر محمد صلی الله علیه وآله فرود آورد فبدل الذین ظلموا آل محمد علیهم السلام حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون و نیز در آن کتاب از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که این آیه مبارکه را باین طور قرائت میفرمود افکلما جاءکم محمد بما لا تهوی انفسکم بموالاة علی فاستکبرتم ففریقا من آل محمد کذبتم وفریقا تقتلون و در جلد هفتم بحار الانوار از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام در قول خدای تعالی الله نور السموات مروی است میفرمود الله نور السموات والارض مثل نوره فهو محمد فیها مصباح وهو العلم فی زجاجة فزعم ان الزجاجة امیر المؤمنین علیه السلام و علم نبی الله عنده و هم بروایتی دیگر فرمود در قول خدای تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح علمی است که در سینه رسول خدای صلی الله علیه وآله است فی زجاجة فرمود زجاجه سینه علی بن ابیطالب علیه السلام است کانها توقد من شجرة مبارکة زیتونة فرمود نور علم است یعنی آنکه از شجره مبارکه افروخته می شود نور علم است لا شرقیة ولا غربیة فرمود از حضرت ابراهیم بسوی محمد رسول خدای بسوی علی بن ابیطالب علیهم السلام است لا شرقیة ولا غربیة یعنی لا یهودیة ولا نصرانیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور میفرمود یکاد العالم من آل محمد یتکلم بالعلم قبل ان یسئل عنه و دیگر در قول خدای تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه میفرمود بیوت الانبیاء وبیت علی بن ابی طالب علیه السلام منها یعنی این بیوت که باین شرافت ممتاز است بیوت پیغمبران است و خانه علی بن ابیطالب سلام الله علیهم از آن جمله است و هم در آن کتاب از آن حضرت در این قول خدای تعالی والذین هم من خشیة ربهم مشفقون الی قوله راجعون مروی است که میفرمود در حق علی علیه السلام نازل شده است ثم جرت فی المؤمنین وشیعته هم المؤمنون حقا و هم در آن کتاب از حسن بن حسین در این قول خدای تعالی از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم وان لعلی الولایة تؤمنوا ان یشرك به من لیست له ولایة تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر و هم در آن کتاب از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که میفرمود جاءکم محمد صلی الله علیه وآله بما لا تهوی انفسکم بموالاة علی علیه السلام فاستکبرتم ففریقا من آل محمد کذبتم وفریقا تقتلون معلوم باد آیت شریفه چنین است افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم تو انکه حضرت باقر علیه السلام مفاد

آیه را مذکور فرموده باشد یا در مصحف ائمه علیهم السلام باینطور باشد و هم در جلد هفتم بحار الانوار از جابر از آنحضرت علیه السلام مسطور است که جبرئیل این آیت را بر محمد صلی الله علیه وآله بیاورد بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی بغیا و نیز فرمود جبرئیل آیه را باین طریق بر محمد صلی الله علیه وآله وارد نمود وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی فاتوا بسورة من مثله و دیگر فرمود این آیت مبارکه باین صورت نازل شده است یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما انزلنا فی علی نورا مبینا معلوم باد که اینکه میفرماید علی عبدنا فی علی علیه السلام شاید بواسطه شک و ریب آن جماعت باشد در آنچه رسول خدای صلی الله علیه وآله در شأن علی علیه السلام تلاوت میفرمود لاجرم خدایتعالی بر ایشان باز گرداند باینکه قرآن معجز است ممکن نیست جز از جانب خدای فرود شود و آیه سوم صدرش در سوره نساء چنین است یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم و آخرش در آخر این سوره این چنین است یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا شاید از خبر چیزی ساقط شده باشد و اسم علی علیه السلام در هر دو موضع بوده و آخر اولی و اول ثانیه از بین ساقط گردیده است یا در مصحف ائمه علیهم السلام یکی از این دو آیه بر این صورت باشد و نباید توهم نمایند که قول خدایتعالی مصدقا لما معکم در آیه اولی منافی در این است چه ممکن است که بر این وجه نیز خطاب بسوی اهل کتاب باشد چه ایشان نیز بسبب آن جماعتی که علی علیه السلام از ایشان بکشت با آن حضرت دشمن بودند و از قبول ولایت آن حضرت ابا و امتناع داشتند و اسم مبارک آنحضرت در کتب ایشان مثل اسم مبارک پیغمبر ثابت است و همچنین است قول خدایتعالی اوتوا الکتاب و اگر چند احتمال دارد که مراد به کتاب قرآن باشد و نیز در این کتاب از جابر مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این آیه شریفه پرسیدم شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم آن حضرت فرمود شهد الله انه لا اله الا هو خدایتعالی گواهی میدهد که خدائی جز خودش نیست فان الله تبارك وتعالی یشهد بها لنفسه وهو کما قال همانا خدایتعالی در این آیه شریفه برای خود شهادت داده و در توحید خود و نفی شریک از خود سخن کرده و چنان است که فرموده است واما قول خدایتعالی والملائکة فانه اکرم الملائکة بالتسلیم لربهم وصدقوا وشهدوا کما شهد لنفسه همانا خدایتعالی کرم داشته است فرشتگان را بتسلیم آوردن برای پروردگارشان و اینکه تصدیق نمودند و شهادت دادند در توحید خدایتعالی چنانکه خدایتعالی برای خود شهادت داد واما قول خدایتعالی واولوا العلم قائما بالقسط فان اولی العلم الانبیاء والاوصیاء وهم قیام بالقسط والقسط هو العدل فی الظاهر والعدل فی الباطن امیر المؤمنین همانا پیغمبران و اوصیاء ایشان صاحبان علم و قائم بقسط یعنی عدل در ظاهر هستند و امیر المؤمنین علیه السلام عدل در باطن است و هم در آن کتاب از محمد بن زید غلام حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که از مولای خود از این کلام خدای

پرسش کردم وَاُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فرمود هُوَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ و نیز در آن کتاب از ابو حمزه
از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مسطور است که جبرئیل علیه السلام این آیه را باین نوع بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله
فرود نمود فَاَبی اَکْثَرُ النّاسِ مِنْ اُمَّتِکَ بِوِلایَةِ عَلِیٍّ اِلّا کُفُوراً و هم در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام در آن
قول خدایتعالی مروی است که قرائت میفرمود ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ کَرِهُوا ما اَنْزَلَ اللهُ فی عَلِیٍّ فَاَحْبَطَ
اَعْمالَهُمْ و هم در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام مرویست که رسول خدای صلّی الله علیه و آله با علی
علیه السلام فرمود تو آنکس هستی که خدایتعالی در ابتدای خلقت که مخلوق را اشباحاً بپای داشته با ایشان
حجت ورزید و فرمود اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ آیا نیستم پروردگار شما عرض کردند آری پروردگار مائی فرمود آیا
محمد رسول خدای نیست عرض کردند آری رسول خدایست فرمود وَ عَلِیٌّ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ آیا علی امیر المؤمنین
نیست اینوقت تمامت خلق از روی استکبار و سرکشی از ولایت تو ابا نمودند مگر جماعتی اندک وَ هُمْ اَقَلُّ
الْقَلیلِ وَ هُمْ اَصْحابُ الْیَمینِ و ایشان که قبول ولایت ترا کردند بسیار اندک بودند و ایشان اصحاب
طرف راست هستند و هم در آن کتاب از ثمالی مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این
قول خدای عزوجل پرسیدم اِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ فرمود شما را بولایت علی علیه السلام موعظت
میفرمایم و ولایت آن حضرت همان واحده ایست که خدایتعالی میفرماید اِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ و نیز در جلد
هفتم بحار الانوار از جابر جعفی مرویست که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که جبرئیل این آیه شریفه را باین طریق
بر رسول خدای صلّی الله علیه و آله فرود نمود وَ قالَ الظّالِمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلّا رَجُلاً مَسْحُوراً
اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْاَمْثالَ فَلا یَسْتَطیعُونَ اِلی وِلایَةِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ سَبیلاً
و علی علیه السلام همان سبیل است و هم در آن کتاب از ثمالی از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که خدایتعالی
پیغمبرش را وحی فرستاد فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذی اُوحِیَ اِلَیْکَ اِنَّکَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ قالَ اِنَّکَ عَلی وِلایَةِ
عَلِیٍّ ع و علی علیه السلام همان صراط مستقیم است و هم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه
در این قول خدایتعالی هَلْ یَسْتَوی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ مروی است
که فرمود این کس امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه است که امر بعدل میفرماید و خودش بر صراط مستقیم و را
راست است و هم در آن کتاب از جابر جعفی از حضرت ابی جعفر علیه السلام در قول خدای عزوجل وَ لٰکِنْ
جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا مروی است که فرمود این نور علی علیه السلام است و در
این قول خدایتعالی اِنَّکَ لَتَهْدی اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ فرمود الی ولایة علی بن ابیطالب علیه السلام و نیز
در آن کتاب از آن حضرت در این قول خدای ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ عَنِ النَّعیمِ مروی است که فرمود
یعنی الامن و الصحة و ولایة علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی نعیم عبارت از امن و صحت و ولایت حضرت
ولایت‌رتبت صلوات الله علیه است و نیز در آن کتاب از آن حضرت مروی است که یکی روز رسول خدای

صلّی الله علیه و آله بر مرکبی برنشسته بیرون شد علی علیه السلام نیز پیاده کام سپار گشت رسول خدای با آن حضرت فرمود
یا اَبَا الْحَسَنِ اِمّا اَنْ تَرْکَبَ اِذا رَکِبْتُ وَ تَمْشِیَ اِذا مَشَیْتُ وَ تَجْلِسَ اِذا جَلَسْتُ اِلّا اَنْ تَکُونَ فی حَدٍّ مِنْ حُدُودِ
اللهِ لابُدَّ لَکَ مِنَ الْقِیامِ مِنْهُ وَ مَا اَکْرَمَنِیَ اللهُ بِکَرامَةٍ اِلّا وَ اَکْرَمَکَ بِمِثْلِها وَ خَصَّنِیَ اللهُ بِالنُّبُوَّةِ
وَ الرِّسالَةِ وَ جَعَلَکَ وَلِیّی فی ذٰلِکَ تَقُومُ فی حُدُودِهِ وَ صَعْبِ اُمُورِهِ وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّاً ما آمَنَ بی
مَنْ اَنْکَرَکَ وَ لا اَقَرَّ بی مَنْ جَحَدَکَ وَ لا آمَنَ بِاللهِ مَنْ کَفَرَ بِکَ وَ اِنَّ فَضْلَکَ لَمِنْ فَضْلی وَ اِنَّ فَضْلی لَمِنْ فَضْلِ اللهِ
یعنی ای ابو الحسن بهر حال که من باشم و تو باشی خواه سواره و پیاده و نشسته جز در حدی از حدود خدای نخواهد بود
و تو البته در آن قیام بخواهی ورزید و آنحدود را بر پای بخواهی داشت و خداوند بهر کرامتی مرا اکرم داشت ترا نیز بآن
تکریم نمود و مرا به نبوت و رسالت اختصاص داد و ترا در این رتبت ولی من گردانید تا در حدود آن امور دشوارش
قیام بورزی سوگند بآن کس که مرا براستی به پیغمبری برکشید هر کس منکر تو گردد بمن ایمان نیاورده باشد و هر کس ترا
پذیرفته نیاید بمن اقرار نیاورده خواهد بود و هر کس با تو کافر گردد بخدای ایمان ندارد همانا فضل و فزونی تو
از فضل و فزونی من است و فضل من از فضل خدای است و این است معنی قول پروردگار عزوجل قُلْ
بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ پس فضل خداوند بنبوت پیغمبر اوست و رحمتش ولایت
علی بن ابیطالب علیه السلام است فبذالک پس باین نبوت و ولایت شاد شوند یعنی شیعه شاد شوند و این
شادی و نبوت و ولایت بهتر است از آنچه جمع میاید مخالفان ایشان از اهل و مال و ولد در دار دنیا
وَ اللهِ یا عَلِیُّ ما خُلِقْتَ اِلّا لِیُعْبَدَ رَبُّکَ وَ لِیُعْرَفَ بِکَ مَعالِمُ الدّینِ وَ یُصْلَحَ بِکَ دارِسُ السَّبیلِ
وَ لَقَدْ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ عَنْکَ وَ لَنْ یَهْتَدِیَ اِلَی اللهِ مَنْ لَمْ یَهْتَدِ اِلَیْکَ وَ اِلی وِلایَتِکَ سوگند با خدای ای علی
آفریده نشدی مگر برای اینکه پروردگارت عبادت کرده شود یعنی وجود تو اسباب عبادت کردن پروردگار است
و بتو معالم دین شناخته می شود و راه کهنه و فرسوده اصلاح میگردد همانا هر کس از تو گمراه شود گمراه است و هر کز
بتو و بولایت تو هدایت نشود و این است معنی قول پروردگار عزوجل وَ اِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ
صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی بدرستیکه من آمرزنده ام آنکس را که از معاصی توبت نماید و ایمان بیاورد و کردار
شایسته نماید پس هدایت یابد یعنی بسوی ولایت تو راه بجوید و هدایت شود وَ لَقَدْ اَمَرَنی رَبّی تَبارَکَ وَ تَعالی
اَنْ اَفْتَرِضَ مِنْ حَقِّکَ مَا افْتَرَضَ مِنْ حَقّی وَ اِنَّ حَقَّکَ لَمَفْرُوضٌ عَلی مَنْ آمَنَ بی وَ لَوْلاکَ لَمْ یُعْرَفْ
عَدُوُّ اللهِ وَ مَنْ لَمْ یَلْقَهُ بِوِلایَتِکَ لَمْ یَلْقَهُ بِشَیْءٍ همانا پروردگار من تبارک و تعالی امر فرمود که
فرض و واجب گردانم حق ترا آنچه فرض و واجب است از حق من و حق هر کس که بر من ایمان بیاورد واجب است
و اگر تو نبودی دشمنان خدای شناخته نشدند و هر کس بولایت تو خدایرا دیدار نکند بهیچ چیز دیدار نخواهد کرد یعنی
اگر کسی ولایت ترا نداشته باشد هیچ عملی دیگر از وی پذیرفته نخواهد شد همانا خدای عزوجل بمن نازل فرمود
یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ای رسول تبلیغ فرمای آنچه از پروردگارت

 تو نازل شد تبلیغ بفرمائی رسالت خدای را ابلاغ نکرده باشی و اگر ابلاغ نکنم آنچه مأمور شده ام بآن از ولایت تو
لَیَحبَطَ عَمَلی هرآینه عمل من باطل خواهد شد وَمَن لَقِیَ اللهَ بِغَیرِ وِلایَتِکَ فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ
و هر کس خدایتعالی را بدون ولایت تو ملاقات نماید کردارش باطل است و عده است که خدا داد و قیامت دچار تباهی
و هلاکت میشود وَما اَقُولُ اِلّا قَولَ رَبّی تَبارَکَ وَتَعالی وَاِنَّ الَّذی اَقُولُ لَمِنَ اللهِ اَنزَلَ فیکَ
و نگویم مگر آنچه پروردگارم تبارک و تعالی فرموده و آنچه میگویم از جانب خدای است که در شأن تو فرود آورده است
در تفسیر صافی نیز در آیه شریفه قُل بِفَضلِ اللهِ بهمین معنی اشارت است و نیز در جلد هفتم بحارالانوار از آن حضرت
در این قول خدا علاماتٍ وَبِالنَّجمِ هُم یَهتَدُونَ فرمود نجم یعنی آن ستاره فروزنده و کوکب رخشنده و علامات
هدایت و رشادت که خلق جهان بآن هدایت میشوند امیرالمؤمنین علیه السلام است و هم در آن کتاب از جابر بن یزید
مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام ازین کلام خدای عزوجل پرسیدم ذلِکَ بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما
اَسخَطَ اللهَ وَکَرِهُوا رِضوانَهُ فَاَحبَطَ اَعمالَهُم یعنی این بسبب این شد که آن جماعت متابعت
ورزیدند آنچه را که خدای را بخشم میآورد و مکروه شمردند آنچه را که خدا را خوشنود میدارد پس اعمال ایشان
ناچیز و باطل گشت قالَ کَرِهُوا عَلِیّاً عَلَیهِ السَّلامُ وَکانَ عَلِیٌّ رِضَا اللهِ وَرِضا رَسُولِهِ اَمَرَ اللهُ بِوِلایَتِهِ یَومَ بَدرٍ
وَحُنَینٍ وَبِبَطنِ نَخلَةَ وَیَومَ التَّروِیَةِ وَنَزَلَت فیهِ اِثنَتانِ وَعِشرُونَ آیَةً فِی الحَجَّةِ الَّتی صُدَّ فیها رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ بِالجُحفَةِ وَبِخُمٍّ امام علیه السلام میفرماید
این جماعت کراهت داشتند علی علیه السلام را و حال اینکه آن حضرت رضای خدا و رضای رسول خدا بود خداوند
امر فرمود بولایت آن حضرت در روز جنگ بدر و روز وقعه حنین و در بطن نخله در روز ترویه و نازل شد در شأن
و ولایت آن حضرت بیست و دو آیت وافی دلالت در آنسال که رسول خدای صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام
به جحفه که مکانی است در میان مکه و مدینه و بخم یعنی غدیر خم بازداشته شد و هم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر
علیه السلام مسطور است که رسول خدای صلی الله علیه و آله در خطبه که در غدیر قرائت نمود فرمود سوگند با خدای
سوره العصر در حق علی علیه السلام نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم والعصر الی آخرها عبدالرحمن بن کثیر از حضرت
ابی عبدالله سلام الله علیه در قول خدای اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَتَواصَوا بِالحَقِّ
وَتَواصَوا بِالصَّبرِ که از سوره مبارکه عصر است میفرمود خداوند اهل صفوت خود را از مخلوق خود مستثنی داشته
در آنجا که میفرماید اِنَّ الاِنسانَ لَفی خُسرٍ اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا یعنی بدرستیکه انسان یعنی نوع انسان
دچار زیان کاری و خسارت است مگر آنانکه ایمان آوردند بپیغمبر و ایمان آوردند بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
وَتَواصَوا بِالحَقِّ ذُرِّیّاتِهِم و وصیت کردند بحق و راستی ذریات خود را و هر کس را که مخلف
گذاشتند بولایت آنحضرت وَتَواصَوا بِها وَصَبَرُوا عَلَیها و بولایت وصیت کردند و بر آن شکیبائی
ورزیدند و هم در جلد هفتم بحارالانوار از جابر مسطور است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم

آیه و علامات و بالنجم

آیه ذلک بانهم اتبعوا

سوره والعصر

آیه شریفه لَیسَ لَکَ مِنَ الاَمرِ شَیءٌ نیست از برای تو از این امر چیزی را از بهر من تفسیر فرمای فرمود
ای جابر اِنَّ رَسُولَ اللهِ کانَ حَریصاً عَلی اَن یَکُونَ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلامُ مِن بَعدِهِ عَلَی النّاسِ وَکانَ
عِندَ اللهِ خِلافُ ما اَرادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بدرستیکه رسول خدای حریص بر آن بود که بعد از خود
علی علیه السلام بر مردمان والی و امام و خلیفه باشد اما در حضرت خدای بر خلاف آنچه رسول خدای اراده داشت
بود جابر میگوید عرض کردم پس معنی این چیست قالَ نَعَم عَنی بِذلِکَ قَولَ اللهِ لِرَسُولِهِ لَیسَ لَکَ مِنَ الاَمرِ
یا مُحَمَّدُ فی عَلِیٍّ یعنی در کار علی امر با تو نیست ای محمد اَلاَمرُ اِلَیَّ فی عَلِیٍّ وَفی غَیرِهِ در حق علی و غیر او
امر من راجعست اَلَم اُنزِل اِلَیکَ یا مُحَمَّدُ فیما اَنزَلتُ مِن کِتابی اِلَیکَ آیا نازل نکرده ام بسوی تو ای محمد در آنچه نازل
کرده ام بسوی تو از قرآن خود الم اَحَسِبَ النّاسُ اَن یُترَکُوا اَن یَقُولُوا آمَنّا وَهُم لا یُفتَنُونَ الی قوله وَلَیَعلَمَنَّ
الکاذِبینَ و بقیه آیه شریفه چنین است وَلَقَد فَتَنَّا الَّذینَ مِن قَبلِهِم فَلَیَعلَمَنَّ اللهُ الَّذینَ مِن قَبلِهِم
فَلَیَعلَمَنَّ اللهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَلَیَعلَمَنَّ الکاذِبینَ یعنی آیا پنداشته اند
مردم که فرو گذاشته میشوند که گویند گرویدیم و ایشان آزموده نشوند و بتحقیق که آزمودیم آنان را که پیش از ایشان
بودند و خدای میداند آنان را که راست گفتند و میداند آنان را که دروغگویان هستند با جمله پیغمبر باید رسول
خدای صلی الله علیه و آله امر را با پروردگار تفویض نمود و هم در آن کتاب از فضیل مروی است که گفت در
خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بمسجد الحرام در آمدم و آن حضرت بمن تکیه داشت پس بمردمان نگران شد
و ما بر باب بنی شیبه بودیم فرمود ای فضیل هکَذا کانَ یَطُوفُونَ فِی الجاهِلِیَّةِ لا یَعرِفُونَ
حَقّاً وَلا یَدینُونَ دیناً یا فُضَیلُ اُنظُر اِلَیهِم مُکِبّینَ عَلی وُجُوهِهِم لَعَنَهُمُ اللهُ مِن خَلقٍ
مَمسُوخٍ بِهِم مُکِبّینَ عَلی وُجُوهِهِم یعنی در زمان جاهلیت اینگونه طواف میکردند و حق را نمی شناختند و بدینی
متدین نبودند یعنی این مردم که اکنون که زمان اسلام است در این خانه طواف میدهند با زمان جاهلیت یکسان
باشند ای فضیل نگر بسوی ایشان که بر رویهای خود افتاده اند خدا لعنت کند این جماعت را که با من شمت هستند
پس از آن این آیه شریفه را تلاوت فرمود اَفَمَن یَمشی مُکِبّاً عَلی وَجهِهِ اَهدی اَمَّن یَمشی سَوِیّاً عَلی صِراطٍ مُستَقیمٍ
آیا کسیکه بر روی افتاده گام می سپارد بسعادت هدایت برخوردارتر است یا کسیکه مستوی بر صراط مستقیم راه سپار
یعنی وَاللهِ عَلِیّاً یَعنی سوگند با خدای مقصود ازین کس که مستویاً بر صراطی مستقیم راه میرود علی علیه السلام است
آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود فَلَمّا رَاَوهُ زُلفَةً سیئَت وُجُوهُ الَّذینَ کَفَرُوا وَقیلَ هذَا الَّذی
کُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ امیرالمؤمنین و این آیه شریفه با تأویلی که در آن رفته بود مذکور شد با جمله فرمود ای فضیل لَم یَتَسَمَّ
بِهذَا الاِسمِ غَیرُ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ اِلّا مُفتَرٍ کَذّابٌ اِلی یَومِ النّاسِ هذا اَما وَاللهِ یا فُضَیلُ ما لِلّهِ عَزَّ ذِکرُهُ
حاجٌّ غَیرُکُم وَلا یَغفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا لَکُم وَلا یَتَقَبَّلُ اِلّا مِنکُم هیچکس تا امروز این نام
یعنی امیرالمؤمنین نشناخته و نامدار نباشد مگر اینکه افتراز زند و سخت دروغگوی باشد ای فضیل سوگند با خدای

آیه لیس لک من الامر شیء

افمن یمشی مکبا

 غیر از شما شیعیان خدای عزّ و جلّ را حج گذارنده نباشد یعنی اگر دیگران اقامت حج نمایند در حضرت خدای پذیرفته و در شمار حج گذاران نباشد و جز از بهر شما آمرزش گناهان نشود و جز از شما اعمالی پذیرفته نیاید وَاَنْتُمْ لَاَهْلُ هٰذِهِ الْاٰیَةِ و بدرستی که شما شیعیان باشید اهل این آیه شریفه اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَرِیماً اگر دوری گیرید از گناهان بزرگ که شما را از آن نهی کرده اند در میاوریم شما را در آوردنی نیکو یعنی در بهشت در آوریم و آن ثوابها که وعده یافته اید برخوردار شوید در تفسیر صافی مسطور است که خدای تعالی برای مرتکب آن آتش دوزخ را قرار داده و آن بیمناک فرموده است بالجمله امام محمد باقر علیه السلام فرمود یا فُضَیْلُ اَما تَرْضَوْنَ اَنْ تُقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَتُؤْتُوا الزَّکٰوةَ وَتَکُفُّوا اَلْسِنَتَکُمْ وَتَدْخُلُوا الْجَنَّةَ ای فضیل آیا خوشنود نیستید که نماز بپای دارید و زکوة بدهید و زبان خود را از ناشایست فروبندید و بهشت اندر شوید یعنی در ازای این امور سهل و آسان درون مانند روضهٔ رضوان شوید و از چنان مقام که دارای چنان اوصاف است برخوردار گردید پس از آن این آیه شریفه را قرائت فرمود اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّکٰوةَ آیا نمی بینی بآنان که با ایشان گفتند باز دارید دستهای خود را از قتال و نماز بپای دارید و زکوة ادا فرمائید و بآنچه مأمور شده اید اشتغال جوئید و این در آن هنگام بود که آنمردم در مکه جای داشتند و متمنی بودند که اجازه قتال یابند در تفسیر صافی مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ یعنی کُفُّوا اَلْسِنَتَکُمْ بالجمله امام محمد باقر علیه السلام فرمود اَنْتُمْ وَاللّٰهِ اَهْلُ هٰذِهِ الْاٰیَةِ سوگند با خدای اهل این آیه وافی هدایهٔ شما باشید و هم در آن کتاب از آن حضرت مرویست که این آیه شریفه باین طریق نازل شده است اِنْ اَتَّبِعُ اِلّا ما یُوحیٰ اِلَیَّ فی عَلِیٍّ و هم از آن حضرت صلوات الله علیه در هفتم بحار الانوار مسطور است که رسول خدای صلی الله علیه و آله یکی روز فرمود پروردگار من مرا بنصرت خویش میعاد بنهاده وَاَنْ یُمِدَّنی بِمَلائِکَةٍ وَاَنَّهُ ناصِرُنی بِهِمْ وَبِعَلِیٍّ اَخی خاصّاً مِنْ بَیْنِ اَهْلی و با من وعده فرموده است که مرا بملائکه مدد فرماید و اینکه بملائکه و بعلی علیه السلام برادرم مخصوصاً از میان اهل بیتم نصرت فرماید مرا چون منافقان این سخن بشنیدند بر ایشان ناگوار و دشوار گشت که علی علیه السلام بنصرت آن حضرت اختصاص یابد و از این کار خشمناک شدند پس خدای تعالی این آیه مبارک فرو فرستاد مَنْ کانَ یَظُنُّ اَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللّٰهُ یعنی مُحَمَّداً بِعَلِیٍّ فِی الدُّنْیا وَالْاٰخِرَةِ فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ اِلَی السَّماءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ ما یَغِیظُ ظاهر معنی آیه شریفه این است که هر کس از دشمنان رسول خدای صلی الله علیه و آله گمان برد که یزدان تعالی پیغمبر خود را در دنیا و آخرت نصرت نمیکند پس باید برای خشم و غیظ خود بکشد رسنی بسقف خانه خویش یعنی ریسمانی از سقف خانه خود بیاویزد و در خود بندد پس باید آن رسن را ببرد تا بزمین افتد و بمیرد یا رسن را در گردن افکند و خود را خفه و منقطع النفس گرداند ما ننگر آیا خشم برای این

 مستولی شده باشد و چنین میکنند و بعضی گویند معنی آن است که رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت پیغمبر کوشش ورزد یعنی هرگز این کار ممکن نشود و هیچکس نتواند نصرت خدای را از پیغمبرش بر تابد پس باید که بانظر تأمل بنگرد که با وجود این کلفتها آیا میبرد این فعل کید آمیز او آنچه بخشم میآورد او را از کار پیغمبر و این مثل چنان است که کسی خواهد کاری را بکند و کوششها بورزد و نتواند و بخشم و جوش اندر آید و با وی گویند خود را بحبلی بیاویز یا بآسمان بر شو تا بنگری که این کار از بهرت بانجام میرسد یا نمیرسد بالجمله حضرت باقر علیه السلام میفرمود یعنی هر کس گمان برد که رسول خدای را خداوند بعلی علیه السلام مدد نمیکند الی آخر الآیه و هم در آن کتاب از آن حضرت در این آیات مبارک مرویست وَیَقُولُونَ آمَنّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَاَطَعْنا ثُمَّ یَتَوَلّیٰ فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَما اُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ وَاِذا دُعُوا اِلَی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَاِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا اِلَیْهِ مُذْعِنِینَ اَفی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَمِ ارْتابُوا اَمْ یَخافُونَ اَنْ یَحِیفَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ اُولٰئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ اِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ اِذا دُعُوا اِلَی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اَنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَاَطَعْنا وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی و میگویند منافقان گرویده ایم بخدا و فرستادهٔ خدا و فرمان برداری کردیم هر دو را پس بر میگردند گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حق که حکم اوست از پس اقرار ایشان بایمان و طاعت و نیستند این گروه گرویدگان مخلص و چون خوانده شوند بکتاب خدای و حکم رسول خدای تا حکم کند پیغمبر براستی میان ایشان آنهنگام گروهی از ایشان اعراض کنندگان هستند از محکمهٔ عدلیه و اگر باشد مر ایشان را حق یعنی حکم برای ایشان باشد نه بر ایشان بیایند بسوی پیغمبر در حالتی که فرمان بر و منقاد هستند یعنی اگر نگران شوند که حکم برای ایشان واقع خواهد شد با رغبت تمام بیایند و اطاعت نمایند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر بر تابند و قبول آمدن نکنند پس از روی انکار میفرماید که آیا در دلهای ایشان بیماری است یعنی کفر و میل بظلم یا در شک افتادند در باب پیغمبر و از و تهمتی مشاهدت کردند که بسبب آن اعتقاد و اعتماد و وثوق در قول و فعل ایشان نمانده یا میترسند که خداوند جور نماید بر ایشان و میل نماید رسول خدای در حکومت از حق بباطل نه چنین است که رسول خدای محل تهمت باشد یا خدا و رسول خدای جور نماید بر کسی بلکه آنگروه ستمکاران هستند جز این نیست که هست گفتار گروندگان چون خوانده شوند بکتاب خدا و پیغمبر او تا حکم کند میان ایشان در هنگام مخاصمات آنکه گویند شنیدیم قول تو را و فرمان برداریم امر ترا اگر چه حکم بر ما باشد پس آنگروه مؤمنان حقیقی که قائل این کلام هستند رستگاران باشند بالجمله حضرت باقر علیه السلام در این آیت مبارک میفرمود که نازل شد در حق مردیکه زمینی از علی علیه السلام بخرید پس از آن پشیمان شد و اصحابش او را نادم کردند و با علی علیه السلام عرض کرد مرا حاجتی در این زمین نیست علی سلام الله علیه با وی فرمود این زمین را بخریدی و راضی شدی هم اکنون بیاید تا در حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو مخاصمه نمایم یاران آنمرد بدو گفتند این مخاصمت بحضرت رسول الله میر آنمرد بدان حضرت

عرض کرد بیا تا این مخاصمه را بسوی ابوبکر و عمر هر یک را بخواهی بریم تا در میان من و تو حکم نمایند علی علیه السلام فرمود سوگند با خدای این کار نکنم لکن بحضرت رسول خدای مخاصمت بریم تا در میانه حکم فرماید و بجز این راضی نشوم پس خدایتعالی این آیات مبارکه را فرو فرستاد در تفسیر صافی از حضرت باقر صلوات الله علیه در این قول خدایتعالی مروی است وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی و گفتند گروهی از یهود ایمان بیاورید یعنی بزبان اقرار کنید بآن چیزی که فرو فرستاده شده بآن چیزی که گرویده اند یعنی بقرآن در اول روز و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بآنچه در اول روز اقرار کرده اید شاید مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده باز گردند از دین خود بالجمله حضرت باقر علیه السلام فرمود چون رسول خدای صلی الله علیه و آله بمدینه آمد و آن حضرت بجانب بیت المقدس نماز بسوی بیت الله الحرام منصرف داشت این حال بر یهود دشوار گشت و صرف قبله در نماز ظهر بود پس گفتند محمد نماز بامداد بگذاشت و بقبلهٔ ما روی داشت پس ایمان بیاورید بآنچه نازل شده است بر محمد در اول روز و کافر شوید بآخرش یعنی بقبله گاهی که رسول خدای مسجد الحرام را قبله گردانید شاید مؤمنان بشک در آیند و بقبلهٔ ما روی باز کردانند و نیز در جلد هفتم بحار الانوار و تفسیر صافی در این آیهٔ شریفه وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا از حضرت باقر علیه السلام مروی است که میفرمود ما یوعظون به في علي نازل شده است و نیز در تفسیر صافی در آیهٔ شریفه وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ مسطور است که حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود النُّورُ عَلِيٌّ یعنی این نور که در آیهٔ مبارکه مذکور است حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام است و دیگر در تفسیر صافی در آیهٔ شریفه الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ مروی است که از باقرین علیهما السلام مروی و ماثور است که رسول کسی است که فرشته بروی آشکار آید و با وی تکلم نماید و نبی آنکس باشد که در خواب بنگرد و گاهی رسالت و نبوت برای یکتن جمع می شود مروی است که از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردند که از چه روی پیغمبر صلی الله علیه و آله را امی نامیدند فرمود منسوب بمکه است و این از قول خدای ماخوذ است لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا و ام القری مکه است از این روی آن حضرت را امی خواندند و تمام این آیهٔ شریفه این است الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی آنانکه از روی صدق پیروی کنند فرستاده خدای را که پیغمبر نانویسنده ناخواننده است آن پیغمبری که می یابند اسم و صفت او را نوشته شده نزد ایشان در توریة و انجیل امر میفرماید این پیغمبر گرامی ایشان را بنیکوئی که توحید است و توابع آن از دیگر اوامر و باز میدارد ایشانرا از کار ناشایست که شرک و لوازم آن است

آیهٔ وقالت طائفه

بیکذشت القوم را عجب فرود گرفت و چون خداوندش از بیت المقدس

آیهٔ ولو انهم فعلوا ما یوعظون به

آیهٔ واتبعوا النور الذی

آیهٔ الذین یتبعون الرسول

و حلال میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت بر خود حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن و حرام میسازد بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خوک و خون یا اموال ناروا و رشوه و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند بار گران ایشان را یعنی سبک میگرداند بر امت خود او ضاع شرع و تکالیف شاقه را و سبک میگرداند و بر میدارد غلها و بندهائیکه بود بر ایشان در زمان موسی علیه السلام مانند تعیین قصاص در عمد و خطا و قطع اعضای خاطئه و جز آن از عهود شاقه که یزدان متعال در ذمهٔ ایشان نهاده بود که بآن وفا کنند مانند غلهائی که بر گردنها باشد و از میمنت و برکت وجود مبارک حضرت رسالت پناه از گردن ایشان برگرفت پس آنانکه گرویدند باین پیغمبر امی از جماعت بنی اسرائیل و جز ایشان و تعظیم و یاری کردند او را و پیروی نمودند آن نور را که با آنحضرت فرو فرستاده شد ایشان رستگارانند و چنانکه مسطور شد در تفسیر اهل بیت علیهم السلام وارد است که مراد از این نور علی بن ابیطالب علیهم السلام است چون یهود از آن رحمت مایوس شدند مسلمانان در آن طمع بستند خدایتعالی فرمود که بهره یافتن بآن نور موقوف بمتابعت علی علیه السلام میباشد چه نور آن حضرت با نور محمدی صلی الله علیه و آله از عرش فرو فرستاده شده و در پشت آدم علیه السلام قرار یافته تا بصلب عبد المطلب رسید و نصف شد یک نیمه در صلب عبد الله و نیمهٔ دیگر در صلب ابی طالب انتقال گرفت و از این است که رسول خدای در حق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هَذَا قَرِينِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ قَرِينِي فِي ظَهْرِ آدَمَ وَآدَمُ فِي الْجَنَّةِ تا آخر خبر و نیز در تفسیر صافی در آیهٔ شریفه قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ زکریا با مریم علیه السلام فرمود از کجاست ترا این روزی که میوه ایست بیرون از هنگام آن مریم گفت از جانب خداوند است بدرستیکه خدای روزی میدهد هر کس را که میخواهد بدون شمار از حضرت باقر علیه السلام مروی است إِنَّ فَاطِمَةَ ضَمِنَتْ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَمَلَ الْبَيْتِ وَالْعَجْنَ وَالْخَبْزَ وَقَمَّ الْبَيْتِ وَضَمِنَ لَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ خَلْفَ الْبَابِ نَقْلَ الْحَطَبِ وَأَنْ يَجِيءَ بِالطَّعَامِ فَقَالَ لَهَا يَوْمًا يَا فَاطِمَةُ هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ قَالَتْ لَا وَالَّذِي عَظَّمَ حَقَّكَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ شَيْءٌ نَقْرِيكَ بِهِ قَالَ أَفَلَا أَخْبَرْتِنِي قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَانِي أَنْ أَسْأَلَكَ شَيْئًا فَقَالَ لَا تَسْأَلِي ابْنَ عَمِّكِ شَيْئًا إِنْ جَاءَكِ بِشَيْءٍ عَفْوًا وَإِلَّا فَلَا تَسْأَلِيهِ بدرستیکه فاطمه در حضرت علی علیه السلام خدمت سرای و خمیر کردن و نان پختن و خانه را بجاروب سپردن ضمانت فرموده بود و علی علیه السلام با آنحضرت خدمات بیرون از در سرای را از نقل هیزم و آوردن خورش و خوردنی بر خویشتن برنهاده بود و روزی با فاطمه فرمود در خدمت تو از ماکولات چیزی وجود دارد عرض کرد سوگند با خداوندیکه حق ترا بر جمله آفریدگان بزرگ ساخته چیزی نزد من هست و سه روز از این بر میگذرد که ما را چیزی بدست نیامده است که ترا بآن پذیرائی کنم فرمود چرا با من خبر ندادی عرض کرد رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا نهی میفرمود که از تو چیزی بخواهم و با من فرمود

از پیرعمت چیزی بخواه اگر خودش چیزی از بهرت آورد واگرنه ازوی سؤال مکن میفرماید پس علی علیه السلام
بیرون شد وازآن پس مردی را بدید و یکدینار ازوی تقرض بستد وبعد از آن با آن دینار روی براه آورد
وانوقت روز بپایان رفته بود و مقداد بن اسود را ملاقات کرد و فرمود چه چیزت دراین ساعت بیرون آورد عرض
کرد زحمت جوع وگرسنگی سوگند بآن خداوند که حق ترا ای امیرالمؤمنین بزرگ گردانیده است قَالَ فَهُوَ اَخْرَجَنِي
وَقَدِ اسْتَقْرَضْتُ دِينَارًا وَسَاُوثِرُكَ بِهِ فَدَفَعَهُ اِلَيْهِ فرمود همین حاجتمندی تو باعث بیرون شدن
من بوده است همانا دیناری برای مصارف خود قرض کرده ام اما ترا برمی گزینم پس آن دینار را بمقداد بداد فَاَقْبَلَ
فَوَجَدَ رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا وَفَاطِمَةُ تُصَلِّي وَبَيْنَهُمَا شَيْءٌ مُغَطًّى
امیرالمؤمنین علیه السلام روی بسرای آورد و رسول خدای صلی الله علیه وآله را در آنجا نشسته و فاطمه سلام الله
علیها را بنماز بدید و درمیان ایشان چیزی سرپوشیده بنگریست چون ازنماز فارغ شد آن پوشش برگرفت
و قدحی از نان وگوشت نگران شد فرمود ای فاطمه از کجا این طعام از بهر تو رسیده بر زبان الهام نشان مبارکش
رسید و عرض کرد این از جانب خدای است همانا خدایتعالی روزی میدهد هرکس را میخواهد بدون حساب و شمار
رسول خدای با علی علیه السلام فرمود آیا ترا حدیث نکنم بمانند داستان تو و مانند داستان فاطمه عرض کرد بفرمای
فرمود مانند زکریاست کاهی که بر مریم در محراب یعنی در مکانیکه جای داشت و عبادت میکرد درآمد و نزد او رزق
و روزی موجود دید گفت ای مریم این رزق از کجا برای تو رسید گفت از جانب خداوند است همانا خداوند
روزی میدهد هرکس را که میخواهد بدون حساب میفرماید ایشان یکماه از آن جفنه بخوردند واین همان قدحی است
که قائم آل محمد صلی الله علیه وآله از آن میخورد واین قدح نزد ما میباشد وهم از حضرت باقر در تفسیر این آیه شریفه
مسطور است که مریم از زنهای روزگار جمالش بیشتر بود و نماز میگذاشت و محراب از نور جمالش روشنی میگرفت
زکریا علیه السلام بروی درآمدی و میوهٔ زمستانی را در تابستان و فاکهه تابستانی را در زمستان نزد او بدیدی
پس گفت این روزی از برای تو از کجاست گفت از جانب پروردگار متعالی است ونیز در تفسیر صافی در این
آیه شریفه وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ وهرکس ارادهٔ ثواب آخرت
نماید از مثوبات اخرویه بدو میدهیم و زود باشد که پاداش دهیم سپاسگذارندگان را که شکر نعمت خدا را
بجای آورده و چیزی او را از جهاد فی سبیل الله باز نداشته مسطور است که از حضرت باقر علیه السلام مرویست
که علی علیه السلام را در وقعه احد شصت زخم برسید و رسول خدای صلی الله علیه وآله با ام سلیم و ام عطیه فرمان
کرد که بمداوای آنحضرت پردازد عرض کردند ما هر جراحتی را معالجه کنیم مکانی دیگر شکافته و مجروح میشود و سخت
بروی بیمناک هستیم و رسول خدای صلی الله علیه وآله و مسلمانان بعیادت امیرالمؤمنین علیه السلام درآمدند و آن
حضرت بتمامت مجروح و قرحهٔ واحده بود و پیغمبر همی با دست مبارک آن حضرت را مسح میفرمود و می گفت
اِنَّ رَجُلًا لَقِيَ هٰذَا فِي اللّهِ فَقَدْ اَبْلَى وَاَعْذَرَ مردی که در راه جهاد اینگونه سختی ملاقات کند در راه

فرموده همانا درمیدان فرسایش آزمایش یافته واز عرصهٔ امتحان ممتحن بیرون شده و معذور گردیده است وفرمود
که رسول خدا مسح میفرمود التیام گرفت و علی علیه السلام فرمود اَلْحَمْدُ لِلّهِ اِذْ لَمْ اَفِرَّ وَلَمْ اُوَلِّ الدُّبُرَ
سپاس خداوند را که هیچوقت از میدان پیکار و جهاد در راه خداوند داد از فرار نکردم و در محاربت مشرکین
و معاونت دین پشت برجنگ ننمودم لاجرم خداوند آنحضرت را در دو موضع از قرآن شکور داشت یکی در آیهٔ
وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ و دیگر در آیه مذکوره وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ چنانکه در تفسیر صافی در این آیه
وافی هدایه وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ وهرکس
بکفر و شقاق خود باز گردد خدایرا زیانی نرسد بلکه ضرر بخویشتن رساند و زود باشد که خدای شاکرین را
مانند امیرالمؤمنین علیه السلام و آنان را که بر طریقت وی رفته اند پاداش نیکو فرماید از حضرت باقر علیه السلام
مروی است كَانَ النَّاسُ اَهْلَ رِدَّةٍ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِلَّا ثَلَاثَةً
بعد از رسول خدای مردمان مرتد شدند مگر سه تن عرض کردند این سه کس کیست فرمود مقداد و ابوذر
و سلمان فارسی و از آن پس مردمی را باز نمودند و فرمود این جماعت هستند که دَارَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحَا وَاَبَوْا
اَنْ يُبَايِعُوا حَتَّى جَاؤُوا بِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُكْرَهًا فَبَايَعَ آسیاب دین و فلک آئین بر ایشان
همی بگشت و ابا و امتناع ورزیدند که با دیگران بیعت نمایند تا گاهی که امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام کراهت خاطر
بیاوردند و بیعت بستاندند واین است معنی قول خدایتعالی وما محمد صلی الله علیه وآله الآیه در کتاب احتجاج
در خطبهٔ غدیر است اَلَا وَاِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ
وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ همانا علی علیه السلام است که موصوف بصبر و شکر است و بعد از آن حضرت فرزندان من که
از صلب مبارک او هستند موصوف باین دو صفت بزرگ میباشند یعنی حقیقت معنی صبر و شکر در وجود
مبارک آن حضرت و فرزندان اوست و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ
بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بگو کافی است که خدای در میان من و شما گواه باشد و آنکس که
نزد اوست علم قرآن مجید مروی است که حضرت باقر فرمود اِيَّانَا عَنَى وَعَلِيٌّ اَوَّلُنَا وَاَفْضَلُنَا وَ
خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ مقصود از آنکس که میفرماید علم کتاب نزد اوست مائیم و علی علیه السلام اول ما
و افضل ما و بهتر ما میباشد بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله یعنی آنحضرت بعد از آن حضرت بر همه کس افضل است و بهتر است
در احتجاج مروی است که مردی از علی علیه السلام از برترین مناقب آن حضرت پرسش کرد علی علیه السلام این آیه
مذکوره را قرائت فرمود و بدیهی است هرکس بحقایق علم قرآن آگاه باشد دارای جمله مناقب و مآثر و مفاخر
و مدارج و مراتب و اوصاف و اخلاق کریمه جمیله شریفه عظیمه خواهد بود و فرمود اِيَّانَا عَنَى بِمَنْ
عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چنانکه مروی است که از رسول خدای صلی الله علیه وآله از معنی این آیه پرسیدند فرمود
ذَاكَ اَخِي عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ دارای علم کتاب برادرم علی بن ابیطالب است ونیز مروی است

۳۰۰ که در حضرت باقر صلوات الله علیه بعرض رسانیدند که اینک عبدالله بن سلام است که گمان میکند مقصود از این
آیه شریفه اوست فرمود دروغ میگوید وی علی بن ابیطالب علیه السلام است و هم از آن حضرت مروی است
که فرمود این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است اِنَّهُ عالِمُ هٰذِهِ الاُمَّةِ بَعْدَ النَّبِیِّ صلعم
صلی الله علیه و آله بعد از پیغمبر عالم این امت علی علیه السلام است و دیگر در صافی در تفسیر آیه شریفه اُولٰئِکَ
یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ آن گروه که باین صفات موصوف هستند میشتابند
در نیکوئیها یعنی با رغبت تمام در طاعات و عبادات و مبرات اقدام مینمایند و در انجام این امور بر دیگران
سبقت میگیرند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود هُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ
لَمْ یَسْبِقْهُ اَحَدٌ وی علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است هیچکس بروی سبقت نگرفته است
و نیز در صافی در آیه شریفه یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلیٰ یَدَیْهِ وَیَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ
سَبِیلاً و یاد کن روزی را که از فرط حسرت و ندامت و غرامت بخاید ستمکار تبه روزگار بر دستهای
خود یعنی دستهای خود را بدندان بگزد و میگوید کاشکی فرا میگرفتم با پیغمبر خدای راهی را که وی فرا گرفته
که راه نجات است از حضرت باقر علیه السلام در مع الرسول سبیلا مروی است که عَلِیًّا وَلِیًّا یعنی
کاشکی میگرفتم با رسول خدای علی را ولی خود و نیز در صافی در آیه شریفه فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَکانَ
رَبُّکَ قَدِیراً یعنی خلق کرد آدمی را از آب منی پس بگردانید او را خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشان را — ابن مجعول نسبا
بر دو قسم فرمود ذکور که نسب ایشان بدیشان بود چنانکه فلان بن فلان و اناث که مصاهرت و دامادی
با ایشان وجود گیرد از حضرت باقر از امیرالمؤمنین علیهما السلام مروی است که فرمود اَلا وَاِنِّی مَخْصُوصٌ
فِی الْقُرْآنِ بِاَسْماءٍ اِحْذَرُوا اَنْ تُغْلَبُوا عَلَیْها فَتَضِلُّوا فِی دِینِکُمْ اَنَا الصِّهْرُ یَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ
وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً دانسته باشید که من در قرآن
بچندین اسم اختصاص دارم بپرهیزید که بر آن غلبه جوئید پس در دین خود گمراه شوید منم صهر یعنی آن صهر
که در آیه شریفه مذکور است از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مسطور است که نسب آن است که نکاح آن
حرام باشد و صهر آنکه مناکحه با آن حلال باشد مانند دختران عم و عمه و از سدی که یکی از مفسران و مشاهیر
اهل سنت است روایت است که این آیه در شأن پیغمبر و علی بن ابیطالب و مناسبت بر تزویج فاطمه و علی — اما اخرجنا لهم دابه
و دامادی آنحضرت بحضرت پیغمبر صلوات الله علیهم نازل شده است و نیز در صافی در آیه شریفه وَاِذا
وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ اَنَّ النّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا
یُوقِنُونَ و چون واقع شود وعده عذاب بر ایشان بیرون آوریم برای ایشان جنبنده از زمین که سخن گوید
با ایشان بزبان عربی فصیح آنکه مردمانی بودند که بسخنان ما از وعد و وعید یا حشر و نشر تیقن نمی شدند
از حضرت باقر مروی است که امیرالمؤمنین علیهما السلام فرمود وَلَقَدْ اُعْطِیتُ السِّتَّ عِلْمَ الْمَنایا

اَلْبَلایا وَفَصْلَ الْخِطابِ وَاِنِّی لَصاحِبُ الْکَرّاتِ وَدَوْلَةِ الدُّوَلِ وَاِنِّی لَصاحِبُ الْعَصا ۳۰۱
وَالْمِیسَمِ وَالدّابَّةُ الَّتِی تُکَلِّمُ النّاسَ شش چیز بمن عطا شده است دانستن منایا و بلایا یعنی مردن
و وصول بلیت و فصل خطاب و منم صاحب کرّات یعنی صاحب رجعات که کرّه بدنیا عود میکنم و در جنگها حملهای پیاپی
مینمایم و منم صاحب عصا و میسم و آن دابه که با مردمان تکلم مینماید در جلد نهم بحار الانوار در تفسیر این حدیث شریف میفرماید
و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً یعنی و فراخ ساخت
و تمام گردانید بر شما نعمتهای خود را که آشکار است یعنی از هر چه انگارش ممکن نیست از خلق و احیا و اقدار
شما و خلق شهوات در شما و غیر از آن از انواع نعم هویدا و نعمتی که پنهان است مراد نعم محسوسه و غیر محسوسه است
از حضرت باقر علیه السلام مروی است اَمَّا النِّعْمَةُ الظّاهِرَةُ فَالنَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَما جاءَ
بِهِ مِنْ مَعْرِفَةِ اللهِ وَتَوْحِیدِهِ وَاَمَّا النِّعْمَةُ الْباطِنَةُ فَوِلایَتُنا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ
عَقْدُ مَوَدَّتِنا یعنی نعمت ظاهره پیغمبر است و آنچه از حضرت خدای آورده مانند معرفت
و توحید خداوند و اما نعمت باطنه دوستی ما اهل البیت و بستن اعتقاد بما در دل است در صافی و اما لی
از حضرت باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام فرمود قُلْ ما
اَوَّلُ نِعْمَةٍ اَبْلاکَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَاَنْعَمَ عَلَیْکَ بِها قالَ اَنْ خَلَقَنِی جَلَّ ثَناؤُهُ وَلَمْ اَکُ
شَیْئاً مَذْکُوراً باز گوی اول نعمتی که خدای عزوجل ترا بآن از مایش و متنعم ساخت چیست عرض کرد
اول نعمت این است که مرا از کتم عدم بعرصه وجود آورد و با اینکه موجود نبودم فرمود براستی سخن کردی
نعمت دوم چیست قالَ اَحْسَنَ بِی اِذْ خَلَقَنِی فَجَعَلَنِی حَیّاً لا مَواتاً عرض کرد این است که
با من احسان ورزید چون مرا بیافرید پس مرا زنده بداشت نه مرده یعنی ممکن بود چون مرا بعالم وجود
در آورد مرده باشم نه زنده چه مرده نیز از موجود است فرمود راست گفتی فَمَا الثّالِثَةُ اَنْ اَنْشَأَنِی وَلَهُ
الْحَمْدُ فِی اَحْسَنِ صُورَةٍ — وَاَعْدَلِ تَرْکِیبٍ نعمت سوم این است که در بهترین صورت و مساوی ترین ترکیب ایجاد فرمود یعنی
میشایست بصورت دیگر آفریدگان که مانند صورت و ترکیب آدمی که احسن صور و اعدل ترکیبات است
و خود در حسن و تعدیل آن میفرماید تبارک الله احسن الخالقین در آورد رسول خدای فرمود براستی
سخن بیاراستی نعمت چهارم چیست عرض کرد اَنْ جَعَلَنِی مُتَفَکِّراً واعِیاً لا ساهِیاً نعمت چهارم
این است که خداوند مرا با فکر دوربین و مراعات هرگونه کار و کردار امتیاز داد نه ساهی یعنی ممکن بود
مرا صاحب این صفت گرامی نگرداند و بر خلاف آن فرماید فرمود راست گفتی نعمت پنجم چیست عرض کرد
اَنْ جَعَلَ لِی شَواعِرَ اُدْرِکُ ما ابْتَغَیْتُ بِها وَجَعَلَ لِی سِراجاً مُنِیراً پنجمین نعمت
این است که برای من مشاعری قرار داد تا بدستیاری نور شعور بر آنچه را که در طلب آن هستم دریابم و این
فروغ شواعر را برای من چراغی نوربخش گردانید یعنی میشایست که باین صفت ممتاز سرافراز نگرداند

۳۰۲ چنانکه بسیاری را بهره نیست پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود مصداق گفتی نعمت ششم چیست علی علیه السلام
عرض کرد اَنْ هَدانِی اللهُ لِدینِهِ وَلَمْ یُضِلَّنی عَنْ سَبیلِه ششم نعمت این است
که خداوند تعالی مرا بدین مبین خود که دلیل سعادت هردو جهان است هدایت فرمود و از راه راست و مستقیم
خود گمراه نساخت چنانکه بسیاری این سعادت نیافتند فرمود راست گفتی فَمَا السّابِعَة نعمت هفتم
کدام است عرض کرد اَنْ جَعَلَ لی مَرَدّاً فی حَیوةٍ لا اِنْقِطاعَ لَها هفتمین نعمت این است که مرا
بروح انسانی و حیات جاودانی آنسرای که هرگز انقطاع نیابد برخوردار و نعمت آن جهان ابدی کامکار
ساخت یعنی بسی موجودات هستند که در این سرای بهره ور میشوند اما بدولت ادراک سرای سرمدی مشرف
نشوند و بآن درجات سامیه که معیارش را جز خداوند تعالی نداند نائل نگردند فرمود براستی گفتی
هشتم نعمت کدام است عرض کرد اَنْ جَعَلَنی مَلِکاً مالِکاً لا مَمْلوکاً نعمت هشتم اینست که مرا سلطان
و ملک و مالک گردانید نه محکوم و مملوک دیگران فرمود راست گفتی نعمت نهم چیست عرض کرد اَنْ سَخَّرَ
لی سَماءَهُ وَ اَرْضَهُ وَ ما فیهِما مِنْ خَلْقِه نهمین نعمت این است که آسمان باین عظمت و رفعت و زمین
باین پهناوری و شخونت را با آن آفریدگانش که در میان این دو میباشد مسخر و محکوم من ساخت و از این
کلام مبارک دو معنی را استفاده توان شمرد نخست اینکه خدای تعالی نوع شریف انسانی را بر تمام انواع
و اجناس برتری و فزونی داد و دست تصرف و احاطت او را بر آن جمله نیرومند ساخت و افاضات
آسمانی و فواید ارضی را برای آرامش و آسایش و تربیت و تکمیل آن هیکل مقرر داشت چنانکه محسوس و مشهود است
و گفته اند

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

یا اینکه مقصود خود امیرالمؤمنین علیه السلام است که حکمران کارخانه موجودات و ولی خداوند
ارضین و سماوات و برادر رسول مختار و پدر ائمهٔ اطهار است و تمام موجودات برحسب طبیعت
محکوم و مسخر امر و نهی آنحضرت هستند هرچند در عالم ظاهر هم خودشان بر آن واقف نباشند رسول خدای
صلّی الله علیه و آله فرمود راست گفتی نعمت دهمین چیست عرض کرد اَنْ جَعَلَنا سُبْحانَهُ ذُکْراناً قُوّاماً
عَلی حَلائِلِنا لا اِناثاً دهمین نعمت حضرت واهب العطایا این است که ما را مرد گردانید
و بر زنان خود که بر ما حلال میباشند قوام و فرمان روا گردانید و ما را زن نیافرید فرمود راست گفتی
فَما بَعْدَها بعد از این جمله چیست عرض کرد کَثُرَتْ نِعَمُ اللهِ یا نَبِیَّ اللهِ فَطابَتْ وَ اِنْ تَعُدّوا
نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصوها نعمتهای خدای ای پیغمبر بسیار و خوب و خوش است
و اگر بشمارید نعمتهای خدای متعال را احصای آنرا نتوانید نمود رسول خدای صلّی الله علیه و آله
تبسم نمود و فرمود لِیَهْنِئْکَ الْحِکْمَةُ لِیَهْنِئْکَ الْعِلْمُ یا اَبَا الْحَسَنِ فَاَنْتَ وارِثُ عِلْمی وَ الْمُبَیِّنُ

۳۰۳ لِاُمَّتی ما اخْتَلَفَتْ فیهِ مِنْ بَعْدی ای ابوالحسن حکمت و علم بر تو گوارا باد تو ئی وارث علم من و
بیان کننده برای امت من در آنچه بعد از من ایشان را در آن اختلاف نخواهد افتاد الحدیث و هم
در صافی در آیهٔ شریفه وَ اتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ اَنابَ اِلَیَّ متابعت کن راه آنکس را که بتوحید
و اخلاص در عمل بمن بازگشت و انابت جوید از حضرت باقر علیه السلام مروی است که میفرمود اِتَّبِعْ
سَبیلَ مُحَمَّدٍ یعنی متابعت کن سبیل و طریق محمد صلّی الله علیه و آله را و دیگر در تفسیر صافی در آیه
شریفه تَتَجافی جُنوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقونَ یعنی دور میشود
پهلوهای ایشان از خواب گاهها میخوانند پروردگار خود را بجهت ترس از خشم و غضب و بواسطهٔ امید در رحمت
و از آنچه روزی داده ایم ایشان را در وجوه خیر انفاق مینمایند از حضرت باقر علیه السلام مروی است
که فرمود لَعَلَّکَ تَرَی اَنَّ الْقَوْمَ لَمْ یَکونوا یَنامونَ لابُدَّ لِهذَا الْبَدَنِ اَنْ تُریحَهُ حَتّی تَخْرُجَ
نَفْسُهُ فَاِذا خَرَجَ النَّفْسُ اسْتَراحَ الْبَدَنُ وَ رَجَعَ الرّوحُ قُوَّةً عَلَی الْعَمَلِ
شاید گمان میکنی که آنقوم هیچ نمی خوابیدند برای این بدن ناچار است که راحت دهی او را تا روحش بیرون شود
و چون نفس بیرون شد بدن آسایش گیرد آنگاه روح را قوتی بر عمل پدید گردد یعنی چون روح در بدن بحیز
بماند ناچار محرک بدن است و بدن خسته و ملول و روح نیز که شاهباز عوالم روحانیه میباشد در این تنگ
قفص عنصری رنجور و کلیل گردد و چون هنگام خواب یک اندازه از بدن مفارقت جوید هم بدن راحت شود
هم روح در عالم ملکوت و فضای عوالم قدس گردش و تفرج کرده خوش و خوب بازگردیده در اعمال
خود قوتی دیگر و حالی دیگر یابد میفرماید این آیه شریفه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و اتباع آن حضرت
از شیعیان ما وارد شده است که در اول شب میخوابیدند و چون دو ثلث یا آنچه خدای میخواست می خفتند
فَزِعوا اِلی رَبِّهِمْ راغِبینَ مُرْهِبینَ طامِعینَ فیما عِنْدَهُ فَذَکَرَ اللهُ فی کِتابِهِ فَاَخْبَرَکُمْ
بِما اَعْطاهُمْ اَنَّهُ اَسْکَنَهُمْ فی جِوارِهِ وَ اَدْخَلَهُمْ جَنَّتَهُ وَ آمَنَهُمْ خَوْفَهُمْ وَ اَذْهَبَ رُعْبَهُمْ
پروردگار خود فزع میبردند گاهی که برحمت او راغب و از غضب او ترسان و در مثوبات و ذخایر حسنه که
در حضرت پروردگار است طمع کار هستند پس خداوند در کتاب خود یاد فرموده و شما را بآنچه بایشان عطا کرده
و ایشان را در جوار رحمت خود ساکن و در بهشت جاوید داخل گردانیده و بیم و دهشت ایشان را بر گرفته
و رعب و ترس ایشان را ببرده خبر داده است یعنی در آیه شریفه فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ
جَزاءً بِما کانوا یَعْمَلونَ که بعد از آیه مذکوره است مذکور فرموده است و نیز در صافی در آیهٔ
مِنَ الْمُؤْمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ
یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلوا تَبْدیلاً از گروندگان مردانی هستند که راست گفتند آنچه را که با خدای پیمان بر نهادند بر آن چیز
که ثبات بر قتال و مقاتله در رضای ایزد متعال است پس بعضی از ایشان کسی است که وفا کردند نذر خود را

 وجنگ بداد تا شهید شد وبعضی دیگر از ایشان کسی است که انتظار شهادت میکشد وپیمان خویش را
دیگرگون نساخته از حضرت باقر علیه السلام در قول خدای رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ
مروی است که فرمود لَا يَفِرُّوا اَبَدًا هرگز از میدان جهاد وشهادت وپهنهٔ کارزار فرار نکردند پس
از ایشان کسانی هستند که وفای بعهد ونذر نمود وبشهادت رسید چون حمزه وجعفر بن ابی طالب واز ایشان
کسی است که منتظر شهادت میباشد یعنی علی علیه السلام چنانکه در ذیل حدیثی که از آن حضرت از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن حکایتی که امیر المؤمنین علیه السلام با مردی یهود در روی داده فرمود من
وعمم حمزه وبرادرم جعفر وپسرعمم عبیده با خدای ورسول خدای عهد بستیم واصحاب من بر من پیشی گرفتند
یعنی شهید شدند ومن از پس ایشان باقی ماندم برای آنچه خدای خواسته بود لاجرم خدای تعالی
در حق ما نازل فرمود رِجَالٌ صَدَقُوا الآیه واز طریق عامه این خبر مذکور مسطورات ونوشته اند
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود وَاَنَا وَاللّٰهِ الْمُنْتَظِرُ سوگند با خدای منم که منتظر شهادتم ودر
خلاصة المنهج مسطور است که جمهور مفسران واصحاب اخبار بر آن رفته اند که این آیه شریفه در حق امیر المؤمنین
علیه السلام وارد شده است وآن حضرت همواره منتظر شهادت می بود وهر وقت سنگدل شقی
میفرمود چه چیز باز میدارد بدبخت ترین امت را که این لحیه را بخون سر من خضاب نمیکند تا کاسی که
عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنة والعذاب اورا شهید ساخت مروی است که چون عبیده را در بدر وحمزه را
در احد وجعفر را در موته شهید ساختند رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود بار خدایا مرا تنها بگذاشتی
بشهادت عبیده در بدر وحمزه در احد وشهادت جعفر در موته خداوندا این علی بن ابی طالب است
پس مرا تنها مگذار وپیش از وفات من اورا از جهان بیرون مبر بدرستیکه تو بهترین وارثانی پس اورا
ولی عهد وخلیفه ووصی من بگردان وهم در صافی مسطور است که حضرت باقر علیه السلام در قول خدای
تعالی وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ البته بارات گویان باشید میفرمود كُونُوا مَعَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با علی بن ابیطالب وآل محمد صلی الله علیه وآله باشید خداوند تعالی
میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَهُوَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ
الْمُطَّلِبِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللّٰهُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ودیگر
در صافی در آیه شریفه اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ بدرستیکه
ما فرستادیم ترا بدین حق که اسلام است در حالتی که مژده دهندهٔ بحق وبیم کنندهٔ از عذاب وعقوبت
ونبود هیچ از امم سابقه مگر آنکه گذشت در میان ایشان پیغمبری بیم کننده از حضرت باقر علیه السلام
مرویست فرمود لَمْ يَمُتْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِلَّا وَلَهُ بَعِيثٌ نَذِيرٌ قَالَ
فَاِنْ قِيلَ لَا فَقَدْ ضَيَّعَ رَسُولُ اللّٰهِ فِي اَصْلَابِ الرِّجَالِ مِنْ اُمَّتِهِ قِيلَ وَمَا يَكْفِيهِمُ

و از این پس این حدیث مفصلاً مذکور میشود

الْقُرْاٰنُ قَالَ بَلٰى اِنْ وَجَدَ وَاَبْنِهِ مُفَسِّرًا اَبِيلَ وَمَا فَسَّرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
قَالَ بَلٰى قَدْ فَسَّرَهُ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ وَفَسَّرَ لِلْاُمَّةِ شَانَ ذٰلِكَ الرَّجُلِ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
یعنی محمد صلی الله علیه وآله وفات ننمود جز اینکه برای او مبعوثی یعنی وصی ونذیری مشخص بود اگر گویند اورا حسن کسی
نبود وکسی را وصی ونذیر قرار نداد پس آنکسان که هنوز بدنیا نیامده وبعد از این میآیند ضایع ومتحیر گذاشته
عرض کردند قرآن ایشان را کافی نبود فرمود کافی بود در صورتیکه مفسری برای قرآن باز یابند عرض
کردند رسول خدای قرآن را تفسیر نکرد فرمود آری جز برای یک مرد بتنهائی تفسیر فرمود وشأن ومقام آن
مرد را نیز برای امت تفسیر نمود وآن مرد علی بن ابیطالب علیه السلام است راقم حروف گوید در این آیه شریفه
که خدای در حق رسول خدای میفرماید ترا بشیر ونذیر فرستادیم ودر حق امم سالفه میفرماید هیچ امتی نبود مگر آنکه
در ایشان پیغمبری نذیر بود وبشارت بحضرت خاتم الانبیا اختصاص یافته نکته لطیف وشریف است وامت
آن حضرت را مفاخرتها ومباهاتها وامیدوار بیهاست ونیز بر مراتب تکمیل ودرجات عالیه وکمال استعداد
ایشان دلیل است ودیگر در صافی در آیه شریفه قُلْ هُوَ نَبَاٌ عَظِيمٌ اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ بگو ای محمد
امت خود را که آنچه مذکور شد خبری بزرگ وامری عظیم است شما از فرط جهل وغفلت از آن روی گردانیدگان
وتکذیب کنندگان هستید از حضرت باقر علیه السلام مسطور است که فرمود هُوَ وَاللّٰهِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع
سوگند با خدای مراد از نبأ عظیم وامر بزرگ امیر المؤمنین علیه السلام است ونیز در صافی در آیه ضَرَبَ
اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیان کرد خدای تعالی مثلی را برای مشرکان وموحدان
اما برای مشرکان مثل زد که مردی را که در وی شریکان باشند یعنی بندهٔ را که مولای متعدد داشته باشد که بسبب
بدخوئی باهم مخالفت کننده باشند وباهم در شرکت آن بنده منازعه ورزند وهر شریکی اورا کاری بفرماید وهنوز آن
کار را بانجام نیاورده شریکی دیگر کاری باو رجوع کند واو هیچکدام از آن اوامر را باتمام نتواند رسانید
وباین واسطه هر کار از وی خوشنود نباشند اما از برای موحدان میفرمایند که مردی را که وارسته باشد از شرکا بدین
وخالص باشد برای مردی یعنی بندهٔ که مخصوص یک مولی باشد واو را درا وامر او خوشنود تواند داشت
آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت وصفت یعنی البته مانند یکدیگر نباشند پس حالت جماعت
مشرکین که بخدایان متعدده قائل هستند همین صورت را دارد وهمه ستایش مر خدای راست باین مثل بلکه بیشتر
ایشان حقیقت این را نمیدانند از حضرت باقر علیه السلام مروی است اَلرَّجُلُ السَّلَمُ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلِيٌّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشِيعَتُهُ یعنی آن مرد که تسلیم کرده باشد آن مرد یعنی رسول خدای صلی الله علیه وآله
علی وشیعیان آن حضرت است یا اینکه آن مرد که خالص است در عبودیت مالک خود وخدمت او مشوب

آیه نبأ عظیم

آیه رجلا سلما

بخدمت دیگری نیست امیرالمؤمنین و شیعیان او هستند در خلاصة المنهج از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است
که فرمود انا ذلک الرجل السلم لرسول الله صلی الله علیه و آله من آنمردم که بخلوص تمام بخدمتکاری حضرت رسالت
اقدام میجویم و دیگر در صافی در آیه شریفه فکیف اذا توفتهم الملائکة یضربون وجوههم وادبارهم
ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله وکرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم میفرماید
پس چگونه باشد حال ایشان چون قبض ارواح ایشان را فرشتگان نمایند بر روهای ایشان گرزهای آتشین بزنند
تا چرا از حق گردیدند و بر پشتهای ایشان زنند تا چرا پشت بر اهل حق کردند این قبض ارواح باین صفت بعلت آنست
که ایشان متابعت کردند آن چیزی را که بغضب آورد خدا را و بسبب اینکه کراهت داشتند و نخواستند خوشنودی
خدای را مانند اظهار صفات حضرت رسالت پناه و اقرار بدو و اطاعت آن حضرت و محبت اهل بیت آن حضرت
پس باطل کرد خدای باین واسطه نافرمانی و عدم ایمان اعمال ایشان را از نماز و صدقه و جز آن از حضرت باقر
علیه السلام مروی است که فرمود کرهوا علیاً امر الله بولایته یوم بدر و یوم حنین و ببطن
نخلة و یوم الترویة و یوم عرفة نزلت فیه خمس عشرة آیة فی الحجة التی صدّ
فیها رسول الله عن المسجد الحرام و بالجحفة و بخم یعنی مقصود معنی و مراد از اینکه خدای فرمود کراهت داشتند
رضوان خدای و خوشنودی او را این است که از ولایت علی علیه السلام که خدای تعالی در آن ایام و مواضع
مذکوره و در پانزده آیتی که در سال حجة الوداع بر رسول خدا نازل فرمود و تصریح شده است کراهت داشتند
پس معنی رضوان یزدان ولایت شاه مردان صلوات الله و سلامه علیه است و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه
فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین واگر هم پشت شوید بر آزردن دل مقدس حضرت
رسالت او را باکی نیست چه خداوند یار و مددکار پیغمبر است و جبرئیل نیز یار و مددکار اوست و مردی که صالح
جمیع مؤمنان و برگزیده اهل ایمان و پیشوای متقیان یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز یاری دهنده
اوست از حضرت باقر علیه السلام مروی است که صالح المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است در خلاصة المنهج
مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله دو نوبت منزلت و مقام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را
بر اصحاب شناسا گردانید یکی در آن زمان که فرمود هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست و نوبتی دیگر
که آیه شریفه صالح المؤمنین نازل شد دست امیرالمؤمنین را بگرفت و فرمود ای مؤمنان این مرد صالح مؤمنانست
و بهترین ایشان و دیگر در صافی در آیه شریفه افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا
علی صراط مستقیم قل هو الذی انشاکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما
تشکرون قل هو الذی ذراکم فی الارض والیه تحشرون ویقولون متی هذا الوعد
ان کنتم صادقین قل انما العلم عند الله وانما انا نذیر مبین فلما رأوه زلفة سیئت وجوه
الذین کفروا وقیل هذا الذی کنتم به تدعون آیا کسیکه میرود

آیه کرهوا رضوانه

آیه هو مولاه

آیه افمن یمشی

در حالیکه بر روی فرو افتاده یعنی نگونسار میرود و باین واسطه اطراف خود را نمیتواند بنگرد راه یافته تر است
و بمطلوب رساننده تر یا آنکسیکه براه راست که رساننده اوست بمقصد و مقصود اگر جاهلت کافران
جواب ندهند و گویند که ناصر خداوند است بگوای محمد با ایشان آن ناصر و رازق آنکس میباشد که بقدرت کامله
شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و پیدا کرد برای شما شنوائی را تا سخنان بشنوید و بآن پند گیرید و دیدها را
تا دلایل قدرت و بدایع فطرت را مشاهدت نمائید و دلها را تا در معانی کلمات الهی تأمل و تفکر فرمائید و از آن
عبرت گیرید و با وجود این اندک شکرگذاری کنند این نعمتها را بگوای محمد ناصر و رزاق شما است آنکس که بگذارد
شما را در زمین و هر یکی را منزل و کاری معین فرموده تا اطاعت او نمائید و بسوی او نه غیر از او باز گردیده
خواهید شد و جزای کردار خواهید یافت و میگویند مشرکان با پیغمبر از روی استهزا کی باشد وعده این خسف
و ارسال عاصف یا وعده حشر و یافتن جزای در قیامت اگر راستگوی هستید بگوای محمد در جواب ایشان
که جز این نیست که دانستن زمان عذاب در دنیا یا علم بزمان قیامت نزد خداوند است و جز خداوند بر آن
دانا نیست و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا اما بر آن زمان دانا نیستم پس آن هنگام که بنگرند وعده را
که با ایشان نزدیک باشد و مشهود ایشان گردد زشت گردانیده شود روهای آنانکه کافر شده اند و نگرویده
بوحدانیت خدای و گفته میشود یعنی مؤمنان با ایشان گویند که این همان است که پیوسته در طلب آن بودید
و بوقوعش شتاب داشتید از حضرت باقر علیه السلام مروی است القلوب اربعة قلب فیه نفاق
وایمان وقلب منکوس وقلب مطبوع وقلب ازهر انور قال فاما المطبوع فقلب
المنافق واما الازهر فقلب المؤمن اذا اعطاه الله عز وجل و در روایتی دیگر فرمود اذا اعطاه
الله عز وجل شکر وان ابتلاه صبر واما المنکوس فقلب المشرک ثم قرء هذه الآیة و ذکر الرابع
یعنی دلها بر چهار قسم است قلبی است که در آن نفاق و ایمان است و قلبی است که منکوس است و قلبی است
که مطبوع است و قلبی است که اظهر انور است اما مطبوع که مهر جهل و ظلمت بر آن بر نهاده اند قلب منافق است
اما قلب روشن و نورانی قلب مؤمن است که هر وقت خداوند او را چیزی عطا کند شاکر است و هر وقت مبتلایش
فرماید صابر است و اما قلب منکوس سرنگون دل مشرک است پس از آن این آیه شریفه مسطوره را قرائت کرده
چهارمین را یاد فرمود و در صافی و کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود هذه نزلت
فی امیرالمؤمنین علیه السلام واصحابه الذین عملوا ما عملوا یرون امیرالمؤمنین فی اغبط
الاماکن لهم فسیئ وجوههم ویقال هذا الذی کنتم به تدعون الذی انتحلتم اسمه
این آیه شریفه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت آنانکه میکردند آنچه را که میکردند نازل
شده است چه می بینند امیرالمؤمنین را در اماکن عالیه و مقامات سامیه که بسیار بآن غبطه میبرند پس از
شدت حسرت و ضجرت و غبطه روهای ایشان زشت و ناخوش میگردد و با ایشان گفته می شود این

همان است که در طلب آن عجلت داشتید و آتش را یعنی نعش امیرالمؤمنین را مرافقت کردید و خود را بآن نامیدید
و در مجمع البیان از آنحضرت مروی است فَلَمّا رَأَوا مَكانَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا يعني الَّذِينَ كَذَّبُوا بِفَضْلِهِ چون امیرالمؤمنین علیه السلام را در حضرت رسول خدای
دارای آن مکان و منزلت بدیدند که هیچ مخلوقی را آن مقام نایل ندیدند روبهای آن کسان که کافر شدند
یعنی آنانکه تکذیب فضایل آنحضرت را می‌نمودند برافروخته و زشت و نکوهیده گشت و از اعمش مروی است
که گفت لَمّا رَأَوا ما لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عِنْدَ اللهِ مِنَ الزُّلْفى سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مقام تقرب حضرت یزدانی را برای علی عمرانی بدیدند روبهای آنانکه بظلمت کفر سیاه روزگار بودند تیره و
نکوهیده گشت و ازین پیش باین آیه شریفه بتقریبی اشارت رفت و نیز در صافی و خلاصة المنهج در تفسیر سوره شریفه
ن وَالْقَلَمِ وَما يَسْطُرُونَ یعنی سوگند بدوات و قلم اعلا که از نور است و طول و دیگر سوگند بآنچه
می‌نویسند حفظه بر بندگان از احکام وحی آنچه بآن مأمور شوند ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ
لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ نیستی تو ای محمد باآنکه منعم و مکرمی بنعمت پروردگار خود که نبوت
و فطانت عقل است دیوانه و بدرستیکه مر تو راست پاداشی مزدی و ثوابی در بر کشیدن بار نبوت و تحمل مشقت بر جفای
امت در احکام حضرت عزت بدون منت یعنی خدای تعالی بدون واسطه کسیکه از وی منت باید کشید تو عطای کامل
داده و بدرستیکه تو بر خلقی بزرگی که هیچکس دارای چنان خلق و خوی نیست و حضرت باقر میفرماید عَلى دِينٍ عَظِيمٍ
و بروایتی فرمود خلق عظیم اسلام است گویند هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد صلی الله علیه و آله نبود چه او از شیئت
خود دست بداشت و خود را یکباره باحق گذاشت و کاینات در نظر او حقیر بود نه از بلا منحرف و نه از عطا
منصرف گشت و او را جز حضرت معبود مقصودی نبود در خبر است که حضرت فخر کاینات و علت غائی موجودات
با یکتن از اصحاب در بیابان مدینه طیبه بگردش اندر بود پیرزنی را نگران شد که بر سر چاهی میخواهد آب بر کشد
و تاب و طاقت ندارد سرور فخر ممکنات نزد او شد و فرمود ای عجوزه از بهرت آب بر کشم عرض کرد إِنْ
أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ اگر نیکوئی نمائید نیکوئی کرده اید بنفوس خود پیغمبر بر سر چاه آمد و دلو بر کشید
و مشک آن پیرزن پر از آب بر دوش مبارک بر نهاده با پیرزن فرمود از پیش راه بر گیر و راه خیمه خود را بمن
بنمای رفیق آنحضرت هرچند التماس کرد که مشک را بر گیرد پذیرفتار نشد و فرمود من بکشیدن بار امت
شایسته ترم پس پیرزن از پیش میرفت و رسول خدای از دنبالش روان بود تا در خیمه رسید و مشک را در آنجا
بزمین بر نهاد و برگشت و عجوزه بخیمه اندر شد و با فرزندان خود گفت برخیزید و مشک را بخیمه اندر آورید گفتند
ای مادر باین زودی چگونه مشک را از آب پر ساختی گفت جوانمردی شیرین زبان و زیبا روی با من تلطف
نمود و مشک را پر کرده برداشت و باینجا رسانید گفتند بکجا اندر شد گفت همان کس باشد که اینک براه اندر است
فرزندانش از عقب آنحضرت بر فتند و عقل کل و صاحب خلق عظیم را بشناختند بر خیمه دویدند و گفتند ای مادر

این جوانمرد همان کس باشد که بحضرتش ایمان آورده و وی پیغمبر یزدان و پیشوای هر دو جهان است عجوز از خیمه بیرون
تاخت و سراسیمه دویدن گرفت فرزندانش نیز از پی او شتابان شدند و در دست و پای مبارکش بیفتادند
رسول خدای ایشان را بلطف و عطوفت باز گردانید و جبرئیل در این حال آیه مبارکه وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ را
بیاورد و از پیغمبر در خبر است که هیچ خیر در کفه ترازوی اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و دوست ترین مردمان در
حضرت یزدان آنان هستند که نیکوخوی باشند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است إِنَّ نَهَراً فِي الْجَنَّةِ
قالَ لَهُ اللهُ كُنْ مِداداً فَجَمَدَ وَكانَ أَبْيَضَ مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلى مِنَ الشَّهْدِ ثُمَّ قالَ لِلْقَلَمِ اكْتُبْ
فَكَتَبَ الْقَلَمُ ما كانَ وَما هُوَ كائِنٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ در بهشت جوئی بود که آبش سفیدتر از شیر
و شیرین تر از شهد خداوند تعالی بآن خطاب کرد مداد شو پس غلظت گرفت از آن پس با قلم فرمود بنویس پس جوی
جامد شد و آنچه را که بود و تا قیامت خواهد بود قلم بر نوشت و نیز در آن تفسیر و خصال از حضرت باقر علیه السلام
مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله را ده نام است پنج نام در قرآن است و پنج نام دیگر در قرآن
نیست اما آن پنج نامی که در قرآن است محمد صلی الله علیه و آله و احمد و عبدالله و یس و ن است و نیز
در صافی از حضرت باقر علیه السلام در آیه شریفه فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ پس زود باشد که
ببینی ای محمد و بنگرند معاندان تو از مردم مکه یعنی گاهی که عذاب نازل شود معلوم گردد که کدام یک از شما در فتنه
جنون افتاده است مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ما مِنْ مُؤْمِنٍ إِلّا وَقَدْ خَلَصَ
وُدِّي إِلى قَلْبِهِ وَما خَلَصَ وُدِّي إِلى قَلْبِ أَحَدٍ إِلّا وَقَدْ خَلَصَ وُدُّ عَلِيٍّ إِلى قَلْبِهِ كَذَبَ
يا عَلِيُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَهُوَ يُبْغِضُكَ هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه دلش بمودت و دوستی
خالص من خورد آنکه خالص و واصل میگردد مودت من بقلب هیچکس مگر اینکه نور محبت و مودت علی قلبش را روشن میدارد
ای علی هرکس گمان کند که مرا دوست میدارد اما ترا دشمن دارد در دعوی دوستی من کاذب است عَلِيٌّ حُجَّةٌ
جُنَّةٌ قَسِيمُ النّارِ وَالْجَنَّةِ میفرماید پس دو تن از منافقان گفتند همانا رسول خدای باین غلام
مفتون شده است پس خدای تعالی آیه شریفه مذکوره فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ نازل فرمود میفرماید
تا آخر آیات در حق آن دو تن نازل گردانید در تفسیر برهان از ابوالعباس مکی مروی است که شنیدم فلان مرد
علی علیه السلام را ملاقات کرد و گفت توئی آنکس که این آیه را بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ قرائت کنی و متعرض من و رفیق من
شوی فرمود آیا خبر ندهم ترا آیتی که در حق بنی امیه نازل شده است فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ گفت بنی امیه دروغ گفته اند که از شما صله رحم را بیشتر بجای آورند
اما تو خود دشمنی بنی تیم و بنی امیه را میخواهی و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه إِلّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ
مگر آنکس را که پسندیده و برگزیده باشد از فرستاده یعنی مگر رسول خود را که بر بعضی از آن غیبی که مخصوص است
بعلم حق بر حسب مصلحت دانا میگرداند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود وَكانَ مُحَمَّدٌ مِمَّنِ ارْتَضاهُ

یعنی بود محمد صلی الله علیه و آله از آنانکه خداوند تعالی او را برگزیده و پسندیده داشت و دیگر در تفسیر برهان در آیه شریفه وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً هرکس اعراض کند از یاد کردن پروردگار خود یا نقش را کفران نماید اندر آورد خدای او را در عذابی سخت که افزون از طاقت وی باشد از جابر جعفی مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این قول خدای سؤال کردم فرمود مَنْ اَعْرَضَ عَنْ عَلِيٍّ يَسْلُكْهُ الْعَذَابَ الصَّعَدَ وَهُوَ اَشَدُّ الْعَذَابِ هرکس از علی علیه السلام روی برتابد او را بسخت ترین عذاب اندر آورد و دیگر در صافی و دیگر تفاسیر در آیه شریفه اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ بدرستیکه پروردگار تو میداند که تو برخیزی از بهر نماز کمتر از چهار دانگ شب و برخیزی نیمه شب و سه یکی از آن و برخیزند بهمین دستور طایفه و گروهی از آنان که با تو هستند و خدای اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند مقادیر ساعات آنرا و علم او بر آن احاطه دارد و میداند خدای اینکه شما هرگز نتوانید احصای آنرا نمود پس خدای بازگشت بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود پس بخوانید آنچه آسان باشد شما را از قرآن و آنچه میسر گردد شما را از نماز شب تعبیر از نماز شب بقرائت مثل تعبیر از آن است بسایر ارکان از سجود و رکوع و جز آن از حضرت باقر علیه السلام در این آیه شریفه اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله نماز شب را بجای آورد و مردمان را بآن بشارت داد و اینحال بر ایشان دشوار گشت وَعَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ وَكَانَ الرَّجُلُ يَقُومُ وَلَا يَدْرِي مَتىٰ يَنْتَصِفُ اللَّيْلُ وَمَتىٰ يَكُونُ الثُّلُثَانِ وَكَانَ الرَّجُلُ يَقُومُ حَتّىٰ يُصْبِحَ مَخَافَةَ اَنْ لَا يَحْفَظَهُ فَاَنْزَلَ اللهُ اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اِلىٰ قَوْلِهِ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ يَقُولُ مَتىٰ يَكُونُ النِّصْفُ وَالثُّلُثُ نَسَخَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ و میداند خدا که احصای آن را نتوانید کرد و چنان بود که مردی در شب برمی خاست و نمیدانست کدام وقت نیمه شب یا دو ثلث از آن است و بسا بود که مردی شب را بپای می ایستاد تا بصبح از بیم آنکه وقت را از خود فوت نکند پس خدای آیه شریفه مذکوره را فرو فرستاد و آنرا میگفت چه وقت است نیمه شب و ثلث شب پس آیه شریفه فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ یعنی نماز بسپارید آنچه را که آسان باشد از قرائت ناسخ آن آیه شد وَاعْلَمُوا اَنَّهُ لَمْ يَأْتِ نَبِيٌّ قَطُّ اِلَّا خَلَا بِصَلوٰةِ اللَّيْلِ وَلَا جَاءَ نَبِيٌّ قَطُّ بِصَلوٰةِ اللَّيْلِ فِي اَوَّلِ اللَّيْلِ دانسته باشید هرگز پیغمبر نیامده است جز اینکه نماز شب را در موقع خلوت و فراغ از امورات که در نیمه شب یا پایان شب باشد بجای آورده و هیچ پیغمبری نیامده است که نماز شب را در اول شب که هنگام امورات ذکر و قضای حوائج و مسئولات و بیان مسائل است آورده باشد راقم حروف گوید ... آن است که خدای تعالی که بر ... و سرائر و احوال دانا است ... بمقدار طاقت آفریدگان عالم نباشد تکلیفی نفرماید که در ادای آن عاجز باشند چنانکه خود میفرماید لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا بلکه پاره تکالیف ... یک اندازه دارای مشقت فوق العاده است

برای آن است که مراتب و مقامات مؤمنین و حرص و ولع ایشان در عبادت و اطاعت معلوم گردد و از یکدیگر امتیاز یابند چنانکه پاره کسان که در شمار انبیا و اولیا و اوتاد هستند دارای مراسم عبادت بطوری کوشش مینمایند که دیگران از آن کوشش و اجتهاد نیست اگرچه آنها نیز مقصر و قاصر هستند لکن ایشان دارای مقامی دیگر و امتیازی دیگر میشوند و دیگر در صافی در تفسیر آیات مبارکه قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت هرآینه هلاک و ملعون شدند خداوند شکافهای در زمین یعنی جماعتی که حفره ها و گودالها در زمین کندند و پر از آتش کردند برای عذاب کردن مومنان که آن آتشی بود خداوند هیزمی که بآن افروخته میشد هنگامی که بودند در کنار گودالهای آتش نشستگان برای افکندن اهل ایمان را در آن و اعوان پادشاه بر آنچه با مؤمنان بجای میآوردند گواهی دهندگان نزدیک پادشاه بودند و بعضی گواهی میدادند که ایشان تقصیر نکردند در آنچه ملک بایشان فرمان کرده بود یا پادشاه و یاران شاهد بودند بآنچه با مؤمنان بجای میآوردند و انکار نکردند اصحاب اخدود و از مؤمنان چیزی را با کراهت نداشتند از ایشان و عیب نکردند ایشان را مگر اینکه ایمان داشتند و میگرویدند بخداوند غالب ستوده که او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و بر همه چیز گواه و عالم است از حضرت باقر علیه السلام مروی است که امیر المؤمنین علی علیه السلام تنی را نزد اسقف نجرانی فرستاد و از وی از اصحاب اخدود پرسش فرمود وی خبر آنجماعت را بآن حضرت فرستاد فرمود لَيْسَ كَمَا ذَكَرْتَ وَلٰكِنْ سَاُخْبِرُكَ عَنْهُمْ اِنَّ اللهَ بَعَثَ رَجُلاً حَبَشِيّاً نَبِيّاً وَهُمْ حَبَشِيَّةٌ فَكَذَّبُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَتَلُوا اَصْحَابَهُ وَاَسَرُوهُ وَاَسَرُوا اَصْحَابَهُ چنین نیست که تو گفتی لکن من ترا خبر دهم همانا یزدان تعالی مردی حبشی را برسالت حبشه بفرستاد آن جماعت او را تکذیب نمودند و آن پیغمبر با ایشان قتال و آن گروه یاران او را بکشتند و خودش را با بقیه یارانش اسیر ساختند و بنائی بر نهادند و از آتش بینباشتند و مردمان را در آنجا فراهم ساختند و با ایشان گفتند هرکس بدین ما است و امر ما را اطاعت مینماید باید بیک جانب رود و هرکس بدین این جماعت است باید خود را با وی بآتش اندازد پس مؤمنان دست یکدیگر را گرفتند و خویشتن را بآتش در انداختند زنی مومنه با کودکی یکماهه در کنار آن آتش تافته آمد و خواست تا خود را در آتش در افکند دلش بر کودک بسوخت و خواست که باز گردد کودک گفت ای مادر بیم مکن و مرا و خود را در این آتش در افکن همانا این مشقت در راه خدای اندک است آنزن خویشتن را با کودک در آتش در افکند وَكَانَ مِمَّنْ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً و این کودک از جمله کودکهائی است که در گاهواره همواره سخن نموده است معلوم باد قصه اصحاب اخدود در کتب تواریخ و اخبار باختلاف روایات مسطور است و راقم حروف در جلد اول این کتاب و کتاب احوال حضرت صادق علیه السلام بآن اشارت کرده است و دیگر در صافی و کافی و برهان در آیه شریفه اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ وَاِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ بدرستیکه بسوی ما است و بحکم ما است بازگشت ایشان پس بر ما است حساب و شمار ایشان از جابر از حضرت باقر

علیه السلام مروی است که فرمود ای جابر اِذا کانَ یَوْمُ القِیمَةِ وَجَمَعَ اللهُ الاَوَّلینَ وَالاخِرینَ لِفَصْلِ
الخِطابِ دُعِیَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَدُعِیَ اَمیرُ المُؤْمِنینَ فَیُکْسی رَسُولُ اللهِ حُلَّةً خَضْراءَ تُضیءُ
ما بَیْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ وَیُکْسی عَلِیٌّ مِثْلَها وَیُکْسی رَسُولُ اللهِ حُلَّةً وَرْدِیَّةً یُضیءُ لَها ما بَیْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ
وَیُکْسی عَلِیٌّ مِثْلَها ثُمَّ یَصْعَدانِ عِنْدَها ثُمَّ یُدْعی بِنا فَیُدْفَعُ اِلَیْنا حِسابُ النّاسِ فَنَحْنُ وَاللهِ نُدْخِلُ
اَهْلَ الجَنَّةِ الجَنَّةَ وَاَهْلَ النّارِ النّارَ ثُمَّ یُدْعی بِالنَّبِیّینَ فَیُقامُونَ صَفَّیْنِ عِنْدَ عَرْشِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
حَتّی نَفْرُغَ مِنْ حِسابِ النّاسِ فَاِذا دَخَلَ اَهْلُ الجَنَّةِ الجَنَّةَ وَاَهْلُ النّارِ
النّارَ بَعَثَ اللهُ رَبُّ العِزَّةِ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلامُ فَاَنْزَلَهُمْ مَنازِلَهُمْ مِنَ الجَنَّةِ
وَزَوَّجَهُمْ فَعَلِیٌّ وَاللهِ یُزَوِّجُ اَهْلَ الجَنَّةِ فِی الجَنَّةِ وَما ذاکَ
لِاَحَدٍ غَیْرِهِ کَرامَةً مِنَ اللهِ عَزَّ ذِکْرُهُ وَفَضْلاً فَضَّلَهُ اللهُ وَمَنَّ بِهِ
عَلَیْهِ وَهُوَ وَاللهِ یُدْخِلُ اَهْلَ النّارِ النّارَ وَهُوَ الَّذی یُغْلِقُ عَلی اَهْلِ
الجَنَّةِ اِذا دَخَلُوا فیها اَبْوابَها لِاَنَّ اَبْوابَ الجَنَّةِ اِلَیْهِ وَاَبْوابَ النّارِ اِلَیْهِ
چون روز رستاخیز چهره گشاید ویزدان تعالی آفریدگان نخستین و واپسین را برای حساب وروشن ساختن حق از
باطل فراهم فرماید رسول خدای وعلی مرتضی صلوات الله علیهما را احضار کنند ورسول خدای را خلعه سبز بر قامت
رسالت مرتبت بپوشانند که تمام مشرق ومغرب را رخشنده وروشن سازد وعلی علیه السلام را بهمان گونه جامه
بر پیکر مبارک بپوشند پس از آن رسول خدا وامیر المؤمنین بمکانی بلند صعود گیرند بعد از آن ما ائمه هدی را
احضار نمایند وحساب مردمان را با ما گذارند سوگند بخدای ما ایم کسانیکه بهشتیان را درون بهشت بریم
ودوزخیان را جای در دوزخ دهیم پس از آن جماعت پیامبران را بخوانند وایشان در پیشگاه عرش خداوند علی اعلی
بر دو صف بایستند تا گاهی که از حساب خلایق فراغت یابند وچون مردم بهشتی در بهشت وآتشیان در آتش جهنم
ماوی گیرند حضرت رب العزت علی علیه السلام را برانگیزد تا اهل بهشت را در منازل مقرره خودشان فرود آورد
وایشان را با حوریان وزنان تزویج فرماید واین شأن ورتبت ومقام ومنزلت برای هیچکس جز علی علیه السلام
نیست واین فضیلتی است که خداوندش کرامت فرموده واورا باین فضل وفزونی اختصاص وامتیاز بخشیده وبروی
منت بر نهاده است سوگند بخدای علی علیه السلام است که دوزخیان را بدوزخ درآورد واوست که درهای بهشت را
بعد از آنکه اهل بهشت ببهشت اندر شدند برایشان فراز میگرداند چه بست وگشاد درهای بهشت ودوزخ باختیار واجازت
آن حضرت است معلوم باد در نقل این خبر در کتب تفاسیر واخبار باختلاف رفته اند شاید بعلت عدم نسخ صحیحه باشد
ونیز چنان مینماید که از نخست امیر المؤمنین وائمه طاهرین بحساب خلایق میرسند وتکلیف بهشتیان ودوزخیان را
مشخص وحکمش را معین میگردانند ومعلوم میفرمایند کدام طبقه اهل بهشت وکدام طایفه اهل دوزخ هستند
آنگاه پیغمبران عظام صلوات الله علیهم حاضر میشوند ومردم بهشتی ببهشت ودوزخی بدوزخ جای میگیرند

ونیز در صافی در آیه شریفه وَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ مروی است که خدای ورسول او ومؤمنان
مشاهدت فرمایند عمل شمارا از خیر وشر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که این مذکوره را یاد کرد وفرمود
هُوَ وَاللهِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ ع یعنی خدای ورسول خدای وعلی بن ابیطالب عمل شمارا در قیامت خواهند دید
وپاداش آنرا از شر وخیر میگذارند ودیگر در خلاصة المنهج مسطور است اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً کَلِمَةً
طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ آیا ندیدی ونداشتی ای بنده بینا چگونه خدای بزد مثلی را یعنی گردانید خدای کلمه پاکیزه را
که دعوت اسلام یا کلمه توحید است مانند درخت پاک از حضرت باقر علیه السلام مروی است که مراد بشجره رسول خدا
وفرع آن که در آیه شریفه مذکور است علی بن ابیطالب وغصون آن درخت فاطمه وثمره آن حسن وحسین علیهما السلام
وورق وبرگ آن شیعیان هستند بعد از آن فرمود مردیکه از شیعه ما میباشد چون وفات کند برگی از آن درخت
می افتد وچون یکی از شیعیان ما متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی دیگر بروید ودیگر در صافی وبرهان
در سوره مبارکه وَاللَّیْلِ اِذا یَغْشی وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّی سوگند بشب چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را
وسوگند بروز چون آشکارا گردد بزوال ظلمت شب یا روشن گردد بطلوع آفتاب از محمد بن مسلم مروی است
که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از قول خدای واللیل اذا یغشی پرسش کردم فرمود اللَّیْلُ فی هذَا المَوْضِعِ
الثّانی یَغْشی اَمیرَ المُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی دَوْلَتِهِ الَّتی جَرَتْ لَهُ عَلَیْهِ وَاَمیرُ المُؤْمِنینَ ع یَصْبِرُ
فی دَوْلَتِهِمْ حَتّی تَنْقَضِیَ یعنی مراد از لیل در این موضع آن شخص دوم است که امیر المؤمنین علی علیه السلام را
در ایام دولت خود فرو میپوشد وآن حضرت در ایام سلطنت ایشان صبوری میفرماید تا روزگار دولت آنها
بپای میرود محمد بن مسلم از والنهار اذا تجلی پرسید فرمود نهار همان قائم از ما اهل بیت است که چون قیام نمود دولت
باطل مغلوب میشود وَالقُرْآنُ ضُرِبَ فیهِ الاَمْثالُ لِلنّاسِ وَخاطَبَ نَبِیَّهُ بِهِ وَنَحْنُ فَلَیْسَ یَعْلَمُهُ غَیْرُنا
خدای در قرآن برای مردمان مثلها آورده است وپیمبر خدای وما آن مخاطب هستیم پس غیر از ما کسی بآن عالم نیست
وَما خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْاُنْثی قسم بآنکس که نر وماده بیافریده است در صافی ومناقب مروی است که حضرت باقر
علیه السلام فرمود الذَّکَرُ اَمیرُ المُؤْمِنینَ وَالْاُنْثی فاطِمَةُ الزَّهْراءُ یعنی مذکر امیر المؤمنین ومؤنث فاطمه صلوات الله
علیهما است شاید اشارت باین است که اطلاق مطلق منصرف بفرد کامل است در صورتیکه الف ولام عهد
ذهنی باشد ودیگر در صافی وبرهان در آیه شریفه ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَما قَلی وفرو نگذاشت
ترا پروردگار تو از تو بریده ونه مبغوض گرفت ترا یعنی که تو حبیب وبرگزیده خدائی وتا زنده باشی هرگز وحی از تو منقطع نشود
از حضرت ابی جعفر سلام الله مروی است اِنَّ جَبْرَئیلَ اَبْطَأَ عَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاِنَّهُ
کانَتْ اَوَّلُ سُورَةٍ نَزَلَتْ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ ثُمَّ اَبْطَأَ عَلَیْهِ فَقالَتْ خَدیجَةُ لَعَلَّ
رَبَّکَ قَدْ تَرَکَکَ فَلا یُرْسِلُ اِلَیْکَ همانا جبرئیل چندی در ملاقات رسول خدای وتبلیغ
وحی وآیت درنگ یافت واول سوره که بآن حضرت نازل شده سوره علق بود واز آن پس کار بدینگ

 وتانی پیوست خدیجه سلام الله علیها چون این حال را بدید بآن حضرت عرض کرد شاید پروردکارت ترا فرو کذاشته است که جبرئیل را بتو نمیفرستد پس خدایتعالی ما ودعک ربک وما قلی را فرو فرستاد و دیکر در صافی و برهان و تفسیر علی بن ابراهیم قمی در سوره مبارکه اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بخوان قرآن را در وقتیکه افتتاح کننده یا استغاثه کننده بنام پروردکار خود باشی آن خدائیکه بیافرید همه چیزها را یا خلق کرد آدم را از خاک وفرمود آفرید آدمیان را از خونهای بسته از آن پس که نطفه بودند از حضرت باقر علیه السلام ماثور است که این سوره نخستین سوره ایست که نازل شد فرمود جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل کشت وعرض کرد که ای محمد قرائت کن فرمود چه چیز قرائت نمایم عرض کرد اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی خلق نورک القدیم بیافرید نور قدیم ترا قبل الاشیاء پیش از همه چیزها و در آیه شریفه عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بیاموخت جنس آدمی را آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود یعنی عَلَّمَ عَلِيًّا مِنَ الْكِتَابَةِ لَكَ مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ دانا ساخت علی علیه السلام را از نکاهداشتن برای تو آنچه را که از پیش نمیدانست و دیکر در صافی در آیه شریفه يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا در آن روز سخن کوید زمین بزبان حال و بکوید خبرهای خود را یعنی خبر دهد که این جنبیدن و بیرون آوردن دفین شد کان از بهر چیست یا خبر دهد از اعمال هر یک از مکلفین که بر بالای آن کرده اند از خیر و شر از حضرت باقر علیه السلام مرویست که این آیه را در خدمت امیرالمؤمنین علیهم السلام قرائت کردند فرمود منم آن انسان یعنی ان انسانیکه در این سوره مبارکه و قال الانسان ما لها مذکور است و زمین اخبار خود را بحضرت من داستان می نماید

آیه اقرأ باسم ربک

آیه علم الانسان

آیه تحدث اخبارها

آیاتیکه بولایت علی علیه السلام نازل است

بیان پارهٔ آیات مبارکه قرآنی که در تفسیر آن از حضرت باقر بولایت امیرالمؤمنین علیهما السلام تاویل شده

تحقیق در این مسئله

معلوم باد چون وجوب وجود واجب الوجود بدلایل عقلیه ونقلیه وحسیه ثابت و مبرهن است و نیز مشهود و مبین است که چون مجانستی در میان واجب و ممکن و خالق و مخلوق و صانع و مصنوع نیست و اکر بودی بایستی فعل خالق از مخلوق و واجب از ممکن بروز نماید و آن حالات و تغییرات دور و تسلسل حاصل میشود و ناچار بخالقی که از اوصاف و احوال مخلوق ممتاز باشد محتاج میشویم و چون شدیم میدانیم با آن عدم مجانست و مشاهدت بدلیل عظمت و کبریای او دست رس نداریم و در امور معاشیه و معادیه و دینیه و دنیویه و اخرویه خود بهمان عقول و تدابیر ناقصه خود نمی توانیم کفایت جست و بواسطه که دارای دو جنبه یلی الربی و یلی الخلقی باشد نیازمند هستیم و آن واسطه که عبارت از نبی و رسول است چرا که بایستی اشرف و اعقل و اکمل و اعلم و اعدل و اتقی و اقدس و ارفع و الطف از تمام مخلوق باشد و آفریدکان یزدان را دلیل و معلم و مکمل و مربی و مزکی کردد و نفوس ایشان را

 تزکیه نماید و بمعالم دینیه و معارف یقینیه نائل و بعوالم ملکوت و جبروت و روحانیات و اصل فرماید نتواند بود عقل سلیم و قلب پاک و ضمیر صافی بر این جمله تصدیق مینماید و اکر دستخوش شبهت شود البته بغشاوه ظلمت جهل و شقاوت مبتلا و بیرون از درجه اعتنا است و از آنجا که بر علوم و اسرار ربانی و مقامات آیات و کلمات فرقانی همه کس نتواند واقف شد تا بتواند رشته نظام عالم و قوام امور و دوام بنی آدم و احکام دنیویه و دینیه را بدست کند و تمام مردم را این نور و استعداد و استطاعت و روح و بضاعت نیست هیچ چاره در آن نیست که چون خواهد پیغمبری ازین جهان بدیکر جهان شود البته بایستی و ودایعی را که از خدای برای آفریدکان خود و بقا و سعادت ایشان نزد او کذاشته با شخصی که لیاقت داشته بکذارد و او را وصایت و ولایت دهد و بمحافظت احکام و نظام امور انام برکارد و بدیهی است که تشخیص چنین شخص مثل تعیین شخصی است به پیامبری که جز از جانب خدای نتواند بود و بهیچ بنده عطا نمود و اکر دارای این صفات نباشد استحقاق حفظ ودیعت و نظم خلیقت را از روی حق و حقیقت نخواهد داشت و آن کار مهمل خواهد ماند و خدای از آن عظیم تر و حکیم تر است که نظم عالم را مهمل بکذارد چه اکر آن مردم بخواهند بر حسب سلیقه غیر مستقیمه و عقول و آراء سقیمه خود کسی را اختیار کنند و اکر کوئید پیغمبر در تقریر سنت و بیان احکام و تبلیغ رسالت و تعیین تکلیف چیزی فرو کذاشت نفرمود و آنچه برای امور معاشیه و معادیه امت لازم بود بکذاشت و بکذشت این نیز چنانکه در خارج شرح و بیان یافته بدون اینکه راسخون فی العلم به تبیین و تفسیر آن اقدام فرمایند کافی نیست و در مقام خود مدلل است چه بایستی آن شخص دارای آن مراتب و مقامات باشد تا در احکام و قضایا بخطا نرود و بر منایا و بلایا و حوادث و صوادر و حوایج و مآرب و اسرار و مطالب نزدیک و دور و غایب و حاضر تمام آفریدکان دانا باشد و بر انجاح آن توانا کردد تا در هر چه حکم فرماید رعایت اطراف آنرا من حیث المجموع بفرماید تا خطائی و زلتی و تعدی و تخطی در آن نفرموده باشد مثلاً اکر در کاری حکم فرماید باید چنان ملاحظه اطراف را بفرماید که بهیچیک جنبه بیرون از عدالت نرفته باشد و این حال جز برای کسیکه دارای علم لدنی الهی باشد ممکن نیست و اکر جز این باشد او را عادل و عالم و متقی و معصوم و قاضی بحق و ولی مطلق نتوان خواند و این معلوم است که در هیچ زمانی خود پیغمبر عهد وصی و ولی خود در کاه بنتواند شناخت و او را وصی و ولی و حافظ ودیعت خود نتواند ساخت و این معنی بدیهی است که تقریر این وصی و ولی و حافظ ودیعت در عهد حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله از تمام عهود واجب تر است پس چکونه میتواند بود که رسول خدای که جزئیات و کلیات امور را باز نمود و حتی هیچ چیز و تکلیف هیچکس را مبهم نمی خواهد چنین امری بزرک و عظیم را مکتوم خواهد داشت و اکر مید اشت مورد همه نوع ایرادی می بود و چون اقرار این امر بر آن حضرت واجب و لازم میباشد و اکر نمی کرد ما بلغ رسالته مصداق می کشت بنکریم در عهد مبارکش کدام یک از اصحابش برای ادراک این مقام و تفویض این منصب دارای جهات حسنه اولویت هستند و آن صفات حمیده مذکوره در کدام یک جمع است و اکر از علی بن ابی طالب علیه السلام سزاوارتری بود چکونه رسول خدای همواره از کمال علم و وفور حکمت و قضاوت و تقوای او محبت خدای و رسول خدای و دیکر صفات حمیده او سخن میکرد و ممتاز میداشت و او را برادر و وصی و ولی و طلاق دهنده زنجات

و قاضی و یون و مخی رسوم خود میکرداند و کسیکه در شأن اوست و ما ینطق عن الهوی چگونه در این مهم با ین عظمت بهوای
نفس خود سخن میراند و پیغمبری که میفرماید چون من امروز خود خرما خورده ام این حکومت نمی کنم و در چنان مسئله بسی جزئی
در حکومت امساک میفرماید چگونه در چنان امری عظیم که مسئول تمام مخلوق خداوند تا قیامت خواهد شد بدون علت
و ارادهٔ حضرت احدیت اشارت میفرماید و آنگهی صفات حمیده و مخائل سعیده و حالات و اطوار و افعال و اعمال
و علوم و تقوی و عصمت و تقدس و زهد و کمال و بصیرت آن حضرت در تمام مسائل بر مؤالف و مخالف و دوست
و دشمن چنان روشن است که هیچکس را محل تفنن و امید برابری با آن حضرت نیست سخت عجب داریم از آن مردم
که این فضایل و مراتب و شئونات عالیه را که از حد بشر بیرون است در این وجود مبارک می نگرند و آن اهتمامات
و توجهات و عناوین متعدده مکررهٔ رسول خدا را در مواضع و اماکن مختلفه در وصایت و ولایت و امامت و تفضیل
و تفوق امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیهما را میدانند و آن آثار و آیات و اخبار و علوم و حکم و معاجز و معالم
سنیه را از آن حضرت میشمارند و تصدیق دارند آنگاه برای هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و طلب دنیا و متابعت
نفس نابرو از طریق دیگر بیرون می شوند و عنوانی دیگر پیش میآورند و بتأویلات دیگر می پردازند این همه اخبار که از
رسول خدای در تخصیص ولایت و تفوق آن حضرت وارد است یاد نمی کنند و مسئلهٔ غدیر و آن تقریر پیغمبر بشیر و نذیر را
چون می بینند چاره پذیر نیست مولا را بتقدیر و تفسیری دیگر میآورند و معنی دوست می گیرند ما نمی گوئیم مولا را معانی
متعدده نیست بلکه از لغاتی است که افادهٔ معنی ضد را هم می نماید چه بمعنی آقا و غلام یعنی بنده هم آمده است
لکن آن است که معانی عدیده را مقامات مناسب است هر معنی در مقام مناسب باید استعمال شود مثلاً عین را چندین
معنی است آیا در آنجا که از عین چشم را خواهند میتوان بمعنی طلا استعمال کرد و عین مرمود را گفت بمعنی زر مرمود است
یا بالعکس پس در مولا نیز چنین است باید بملاحظهٔ مناسبت مقام و احتیاج وقت معنی کرد و الا ممکن است دیگری
بگوید بمعنی بنده نیز آمده است و مقصود پیغمبر همین معنی است آیا میتواند پیغمبر خبر بنده خدای بندهٔ دیگر کس باشد و خود را
غلام دیگری خوانده و آنگهی در این موقع افادهٔ عموم دارد و باید بندهٔ آن مردم گردد آیا پیغمبر در حق پسر عم و داماد خود
و کسیکه در اسلام و دین آن خدمات کرده و خود را برخی پیغمبر ساخته و در مقاماتیکه دیگران فرار کرده اند بحفظ
پیغمبر بجای مانده و دارای آن مراتب فضل و تقوی و زهد و قدس و عصمت و قضاوت است و پیغمبر در هنگام عقد
مواخات او را برادر خود خوانده و همواره فرموده خدای و رسولش دوست میدارد و خدای و رسول او را
دوست میدارد و انا مدینة العلم و علی بابها و فردوسی علیه الرحمه هزار سال ازین پیشتر در ترجمهٔ این کلام
مبارک می فرماید

چو گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن گفت پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن را از اوست	تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست

و مانند فردوسی علیه الرحمه حکیمی دانشمند و خبیری هوشیار و امثال و نداریم از علی بن ابیطالب سلام الله علیه
بعد از سیصد سال چه شناختند و چه دیدند و چه استنباط و استدراک نمودند و چه مراتب و فضایل عالیهٔ آن حضرت
وقوف یافتند که در حقش باین تصریح و تلویح و ایقان و ایمان گواهی میدهند و او و فرزندانش را امام و پیشوا
میخوانند و در دیگران چه یافتند که بآن اجماع و اتفاق و اقتدار که برای آنها روی داد اینگونه عقیدت
نمی ورزند و با اینکه معاصر مانند سلطان محمودی با آن تعصب بودند خاموش نمی زیستند و صریح می گوید

هر آنکس که در دلش کین علی است	ازو خوارتر در جهان گو که کیست
من از مهر این هر دو شه نگذرم	اگر بگذرد تیغ شه بر سرم
منم بندهٔ اهل بیت نبی	ستایندهٔ خاک پای وصی

هیچ ندانیم فردوسی طوسی را با علی مدنی چه سابقهٔ مودت و آشنائی و قرابت و خویشاوندی است و با دیگران
چه مباینت و مباعدت جز اینکه گوئیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نطفهٔ پاک بباید که شود قابل فیض
آیا پیغمبر مکرر نفرمود علی گوشت من است علی خون من است تا آخر نفرمود ای علی تو نسبت بمن بمنزلهٔ هارون
بموسی باید گفت مقصود و مراد آن حضرت در غدیر خم که فرمود هر کس من مولای او هستم اینک علی مولای اوست
این است که هر کس من دوست او هستم علی دوست اوست باید تأمل کنیم و بنگریم آیا کسی را که پیغمبر برادر خود و پدر
هر دو ریحانهٔ خود و دوست خدا و دوست خود و محبوب خدا و محبوب خود و گوشت و خون و نفس خود و قاضی
و دیون خود و مختار طلاق زنان خود خوانده است حاجت میرود که در پایان کار که میخواهد مقامات او را باز نماید
و جلالت او را ظاهر سازد میگوید هر کس من دوست اویم علی دوست اوست و از این بیانی روشن تر
آوریم نزد هیچ خردمند مطبوع و دلپسند می افتد که مثل حضرت ختمی مآب که صادر اول و عقل کل و خاتم رسل
و هادی سبل و صاحب قانون اسلام است و همه کس در همه چیز تا قیامت باید بدو اقتفا و اقتدا نماید و لکم فی
رسول الله اسوة حسنة شایسته است که در هنگام مراجعت از مکهٔ معظمه و زمین تافته بی آب جحفه مردمان را سه روز
و شب امر بتوقف فرماید و یکصد و بیست هزار تن را در آنجا باز دارد و منبر از پالان اشتران بیاراید و بخطبه
زبان مبارک برگشاید و در آن گرمگاه روز زیر بغل علی علیه السلام را بگیرد و از فضایل و مناقب و قدس و تقوی
و علم و شرف و سبقت اسلام و خدمت بدین یزدان و کذلک غیر ذلک برشمارد و نتیجه همهٔ این افعال و اعمال
عقل کل در آن ازدحام و بیابان تافته و گروهان گروه انتظار کشیده و زحمتها و صدمتها یافته این باشد
که بفرماید هر کس من دوست او هستم علی دوست اوست به بینیم ازین امر چه حاصل و فایده برمیخیزد و اینکه بعد از آن
عمر بن خطاب در خدمت آن حضرت زبان بتهنیت برگشود و عرض کرد بخ بخ لک یا علی اصبحت مولائی
و مولا کل مؤمن و مؤمنة خوشا و خرما ترا ای علی که بامداد نمودی کاهی که مولای من و مولای هر مرد مؤمن
و زن مؤمنه هستی آیا معنی این است که دوست من و دوست هر مؤمن و مؤمنه میباشی دوست بودن با ما

ایا تمنیت لازم ندارد و از این گذشته کم از آن پیش علی علیه السلام دوست ایشان و ایشان دوست آن حضرت
بودند و اگر بنفاق هم بودند مکرر اظهار دوستی آن حضرت را می کردند و علاوه محبت و دوستی امری قلبی است
نه از روی امر و تکلیف مگر دشمنان خود پیغمبر که این همه اظهار مودت و محبت آن حضرت را در ظاهر می نمودند در باطن
نیز دوستدار شدند و با آن مشاهدت اخلاق حسنه و اوصاف حمیده و آن همه احسان و اکرام و عطوفت و عنایتی
که از آن حضرت میدیدند در بغض و کین ایشان کم بتحقیقی میرسید بلکه شدیدتر میشد پس چگونه باین فرمایش
رسول خدای دوستدار علی علیه السلام میشدند و آنها که دوست بودند چه حاجت بسفارش میرفت و آنانکه دشمن
بودند از این کلمات و توصیه رسول خدای بر بغض و کین ایشان افزوده میشد پس ناچاریم که بگوئیم آن کردار رسول خدا
در غدیر خم و نصب علی علیه السلام بآن شرح و بسط و قرائت آن خطبه مفصله جز بامر پروردگار و امر خطیر خلافت
و وصایت و ولایت نبوده است وان لم تفعل فما بلغت رسالته عجب این است که مقر و قائل هستند که همه چیز را
رسول خدای مکشوف داشت اما در مسئله مهم وصایت و خلافت سکوت می نمایند با اینکه در حق دیگران
نیز مدعی این امر نیستند که اقلا بگوئیم بر پیغمبر ایرادی نیست بلکه نزاع در شخص خلیفه و وصی است ان هذا لشیء عجاب
اگر امروز بگویند یکی از سلاطین روزگار محضری بزرگ بیاراست و جمعی کثیر را از دور و نزدیک بخواست و جمله را
منتظر اظهار مقصود بگذاشت آنگاه بر فراز تخت بر شد و فصلی مشبع از فضل یکی از فرزندان خود در میان آورد
و مستمعان را سخت تشنه گردانید که نتیجه این اعمال و اقوال چیست از آن پس که خود و آن جمع را خسته و کسلان
گردانید آنوقت بگوید من دوست هر کس هستم اینک وی دوست اوست باید ببینیم زبان قال و حال
آن جمیع چه خواهد بود و خبر تخطئه بلکه تقیه او بر چه حمل خواهند کرد سهل است اگر یکی از وزرای دولت و امرای
مملکت چنین فعلی در این چنین موارد ظاهر گرداند او را دیوانه و از جاده خرد بیگانه خوانند خداوند رحمن بتفضل
فرماید و برحمت شامله خود بندگان خود را از ورطه جهل و بغض و غرض نجات بخشد پس با این تحقیق و بیان که در
وجوب وصی و ولی و مقام و مراتب علی علیه السلام نمودیم میتوانیم گفت که از آنجا که خلقت تمام اشیاء ارض
و سماء بطفیل وجود مبارک محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمه مجتبی صلوات الله علیهم است پس همان طور که بالطبع
والفطرة والقابلیة والکیفیة المعنویة در هر چیزی بر وحدانیت خدا تعالی آیتی و دلیلی است و بحسب طبیعت
بتسبیح حضرت احدیت می پردازند و اگر نپردازند معدوم میشوند همچنین بر رسالت رسول و ولایت ولی دلالت و
بلسان مقال و زبان حال اقرار دارند اگرچه در عالم ظاهر همچنان نباشد در باطن چنین است زیرا که
انکار هر موجودی خود شاهد بر وجود اوست و دشمن هر بزرگی خود شاهد بر عظمت اوست چه اگر نباشد منکر
نخواهد بود و اگر بزرگی نداشته باشد دشمن نخواهد داشت مثلا خفاش که عدوی آفتاب نورپاش است
و فروغ آفتاب را نتواند دید و بناسیت در بیغوله بخزد و از شمس عالم تاب بر کنار باشد خود عین دلیل وجود
آفتاب و فروغ اوست چه اگر آفتاب فاش نبودی از چه از وی گریزان شدی و اگر جهان را نورپاش

نبشدی از چه از وی همه روز پنهان زیستی و همانا که بزبان حال از شدت فروغ شمس و دورباش نورپاش آفتاب
شکایت و نکوهش میکند خود تمجید و تعظیمی نسبت بشمس است زیرا که قصور قوت دیدار او بر نقصان آفتاب مبتنی نشود
بلکه بر عظمت آن فروغ دلالت می نماید که از شدت فروغش نمیتوان چشم بر آن گشود و چشم را آن قدرت نیست
که تواند بدیدار شمس پردازد و از همه محروم تر خفاش بود   کو دلیل آفتاب فاش بود   ذم خورشید جهان ذم خود است
که دو چشمم کور و تاریک و بد است   مدح خورشید جهان مدح خود است   که دو چشمم روشن و نامرمد است
هر کسی کو حاسد کیهان بود   آن حسد خود مرگ جاویدان بود
پس آنانکه بواسطه قلت قدرت و قوت فروغ چشم سر و سیر از دیدار انوار شموس ولایت مطلقه بی بهره اند یا از قصور
استعداد و نقصان لیاقت و بضاعت نفسانیه و ضیق صدر و پستی قدر منکر مقامات عالیه یا از شدت عدم سعادت
و فقدان استطاعت و عدم مایه و پایه که مولد بغض و حسد و کین و خصومت بلا سبب است دشمن وجود کامل وا
حیث عدم همای بال نوربخش چنانکه سازی قامت قابلیت خود شان از آفتاب جهان بجرم شب تاب
و از خورشید عالم آرا بذره ناپیدای پردازند یا بعلت هواجس نفسانی و دنائت طبع از مقام علوی بدنیای دنی
حریص میگردند هیچ زیانی بآن وارد نیاید بلکه نقصانی از پس نقصانی و قصوری از پس قصوری بر خود شان وارد
می آورند و از نور سعادت سرمدی مهجور میگردند و جمله اقوال و افعال ایشان بر عظمت و جلالت و مدح و ثنا
و عزت و بقاء و شرف و ابهت و اقرار و اعتراف بوجود و بضاعت و استعداد و لیاقت وی دلیل
و شاهد است و با آن زبان که خود نمیدانند بر آنجمله مقر و معترف و شاهد و گواه شده اند و آن حالت انکار
ایشان عین اقرار و آن ذم ایشان عین مدح و آن مباینت عین معاونت و معاینت است چنانکه چون دقیقه
یابان نکته سنج دیده دانش و نظر بینش بر نتایج آن اعمال منکرند تصدیق نمایند و می بینند که در هر
انکار هر منکری نمایش کرامت و جلالت و عظمت و ابهتی دیگر شد و در ظهور خصومت هر خصمی صورت قدرت
و استطاعت دیگر جلوه گر آمد اگر دشمن بر چهره ولی ذی المنن خون نیفکندی آن حالت ربانی و للهی بآن درجه ظاهر
نمیشد و اگر حسود منکر منقبتی نمی گشت منقبتی دیگر علاوه بر آن نمی گشت و اگر انکار یکی از ادله قاطعه را نمی نمود براهین
ساطعه دیگر بروز نمی کرد و اگر بر اقوال و نصوصی که از رسول خدای در حق ولی هر دو سرای وارد است استهزا
نمی نمود به براهین لایح تر مبتلا و رنجور نمیشد پس بالصراحه توانیم گفت که نمایش اغلب این کرامات و این ادله
قاطعه و این مناقب و مآثر جمیله و بروز آن اسناد صحیحه و معجزات باهره که بدانجا کشید که مردم غالی پدید شدند
همه بواسطه اقوال و افعال جماعت منکرین و معاندین و مبغضین روی داد هم اکنون بتوفیق خداوند بیچون بجانب
مقصود گرایم که این دریای بی کران را بدایت و نهایت نیست   راز بگشا ای علی مرتضی   ای پس از
سوء القضا حسن القضا   تو بتاریکی علی را دیده ای   زین سبب غیری بر او بگزیده ای   در تفسیر صافی
از اصبغ بن نباته علیه الرحمه مروی است که گفت از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه شنیدم

۳۲۰ میفرمود اَلْقُرْآنُ نَزَلَ اَثْلاثاً ثُلْثٌ فِینا وَ فی عَدُوِّنا وَ ثُلْثٌ سُنَنٌ وَ اَمْثالٌ وَ ثُلْثٌ فَرائِضُ
وَ اَحْکامٌ یعنی قرآن بر سه بهره نازل شده است یک ثلث آن در مدح و مناقب ما و ذم و مثالب دشمنان ما
و ثلث دیگر در سنن و امثال و یک ثلث دیگر در فرایض و احکام است و چون مردم با دانش خردمند از روی فکر
بنگرند می بینند قرآن که جمله در مدح و منقبت و اثبات حق علی و اولاد آن حضرت علیهم السلام نازل شده است
زیرا که ذم دشمنان او بمدح او باز میگردد و امثال وارده در قرآن نیز همان نتیجه را میرساند و مفسر و مبلغ سنن
و احکام نیز خود آن حضرت و اولاد او هستند و آن کسان که مخالف احکام و سنن باشند دشمنان ایشان
و معوض خداوند ایشان خواهند بود و آن نیز بمدح ایشان و ذم دشمنان ایشان رجوع مینماید اینسان امثال
نیز خارج نیست که برای موافقین و مخالفین و مدح موافق و ذم منافق بازگشت مینماید و نتیجه این جمله بتمامت
این است که حب علی تمامت ایمان است و بغض او کفر صرف است و دیگر در صافی و کافی در این آیه
شریفه نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرینَ بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبینٍ فرو فرستاد
خدای تعالی بمصاحبت قرآن جبرئیل امین را بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام قرآن را فرود آورد بر دل تو تا
باشی از بیم دهندگان مر آفریدگان را بزبان عربی هویدا از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است
که فرمود هِیَ الْوِلایَةُ لِاَمیرِ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام یعنی جبرئیل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نازل نمود و نیز
در صافی در آیه شریفه وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْاِیمانِ هرکس ایمان را کافر و تارک شود از حضرت باقر علیه السلام
مروی است یعنی ولایت علی علیه السلام را کافر گردد و هم در تفسیر صافی در آیه شریفه وَ لَوْ اَنَّهُمْ اَقامُوا
التَّوْراةَ وَ الْاِنْجیلَ و اگر آن جماعت احکام توریة و انجیل را شایع میساختند و بآن قیام می ورزیدند
از حضرت باقر علیه السلام مروی است یعنی الولایة مقصود ولایت است و دیگر در کافی و کافی در آیه
شریفه اِلّا اَنْ قالُوا وَ اللهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکینَ مگر اینکه گویند بخدائی که پروردگار ما میباشد نبودیم
ما از شرک آورندگان یعنی بروجه کذب این سوگند را میخورند که ما مشرک نبودیم با اینکه میدانند از این سوگند
دروغ سودی نبرند اما از شدت دهشت و حیرت چنین گویند از حضرت باقر در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت
صادق علیهما السلام مروی است یَعْنُونَ بِوِلایَةِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ یعنی مقصود ایشان این است
که ما بولایت علی علیه السلام شرک نیاوردیم و دیگر در صافی و مجمع البیان در آیه شریفه وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ
اللهِ عَلَیْکُمْ وَ میثاقَهُ الَّذی واثَقَکُمْ بِهِ یاد کنید نعمت خدا را که بر شما انعام کرده است باسلام
و احکام شرایع آن و یاد بیاورید پیمان او را که بسته است شما را بآن از حضرت باقر علیه السلام مروی است
که فرمود فَالْمُرادُ بِالْمیثاقِ ما بَیَّنَ لَهُمْ فی حَجَّةِ الْوَداعِ مِنْ تَحْریمِ الْمُحَرَّماتِ وَ کَیْفِیَّةِ الطَّهارَةِ
وَ فَرْضِ الْوِلایَةِ وَ غَیْرِ ذلِکَ مراد از میثاق و بستن پیمان همان چیزی است که در حجة الوداع برای ایشان
از تحریم محرمات و کیفیت طهارت و فرض ولایت و غیر از آن بیین و مصرح گردانید و دیگر در صافی و کافی

آیه بلسان عربی مبین

این معنی بر قرائت نزل بتشدید است و نصب روح و امین و بنابر قرائت حفص بتخفیف نزل است و رفع روح و امین و بودن با برای تعدیه

۳۲۱ در آیه شریفه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ
وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ اِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ ای فرستاده حق
برسان بکافه آفریدگان تمامت آنچه را که بتو فرو فرستاده شده است از جانب پروردگار و اگر نرسانی
تمام آنرا پس تبلیغ رسالت و پیامهای پروردگار نکرده باشی و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان که
نتوانند ترا بقتل رسانند پس در تبلیغ رسالت جد و جهد بجای بدرستیکه خدای راه نماید کافران را تسلط بر تو
و ایشان را آنجا که تو بتمکین ندهد از حضرت باقر و ائمه هدی سلام الله علیهم مروی است که یعنی تبلیغ آنچه را
که در ولایت علی سلام الله علیه بسوی تو نازل نمودیم اگر ترک گوئی تو هیچیک از پیغامهای پروردگار خود را در استحقاق
عقوبت نرسانیده باشی و نیز در صافی و مجمع البیان در آیه شریفه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ
عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام نمودم
بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه تا روز قیامت از حضرت محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام مروی است که این آیه نازل شد بعد از آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی
علیه السلام را در روز غدیر خم در هنگام بازگشتن از حجة الوداع بخلافت خود منصوب ساخت و فرمود مَنْ کُنْتُ
مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله حسکانی باسانید صحیحه خود از ابوهارون عبدی
روایت کرده است که ابوسعید خدری گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله در هنگام نزول این آیه شریفه
فرمود اَللهُ اَکْبَرُ عَلی اِکْمالِ الدّینِ وَ اِتْمامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَی الرَّبِّ بِرِسالَتی وَ بِوِلایَةِ عَلِیِّ
بْنِ اَبی طالِبٍ مِنْ بَعْدی بزرگ است خداوند بر کامل ساختن دین و تمام نمودن نعمت و خوشنودی پروردگار به
ادای رسالت من و ولایت علی بن ابیطالب بعد از من با جمله اغلب علمای اهل سنت و جماعت مثل خوارزمی
و واقدی و ثعلبی و غیرهما به داستان غدیر خم و نصب کردن رسول خدای صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را
بخلافت خود و امارت مؤمنین اشارت کرده اند چنانکه تفصیل آن مشروحا در تواریخ و تفاسیر و کتب و اخبار
و احادیث مدون و تذکره مردوزن است و نیز اعاظم اهل سنت و اجماع اهل البیت علیهم السلام بر آن است
که آیه شریفه وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ در غدیر خم نازل شد از حضرت باقر و صادق علیهما السلام
در آیه مسطوره اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ وارد است که این آیه شریفه از آن پس نازل شد که رسول خدای
نصب کرد علی علیه السلام را علما للانام در روز غدیر خم بعد از انصراف از حجة الوداع میفرماید این آخر فریضه بود
که انزلها الله ثُمَّ لَمْ یُنْزِلْ بَعْدَها فَریضَةً فرو فرستاد خدای آنرا و از آن پس دیگر فریضه نازل نشد
و هم از آن حضرت علیه السلام مروی است که فرمود اَلْفَریضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَریضَةِ الْاُخْری وَ کانَتِ
الْوِلایَةُ آخِرَ الْفَرائِضِ فَاَنْزَلَ اللهُ اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ یعنی فریضه از پی فریضه دیگر نازل شد
و ولایت علی علیه السلام آخر همه فرایض بود و بعد از آن خدای نازل ساخت که امروز کامل ساختم برای شما

 دین شما را قال لا انزل بعد هذه فریضة قد اکملت لکم الفرائض یعنی خدا میفرماید بعد از این فریضه
که ولایت علی علیه السلام است دیگر فریضه نازل نمیکنم چه در نزول این فریضه تمام فرایض را برای شما کامل
ساختم مرحوم فیض اعلی الله مقامه در ذیل این حدیث میفرماید اینکه فرایض بولایت تکمیل یافت برای این است
که پیغمبر صلی الله علیه وآله جمیع علوم را که از خدای بودیعه داشت بعلی علیه السلام و بعد از آن بذریه آن حضرت
که جماعت اوصیا بودند واحدا بعد واحد انها فرمود و چون ایشان را در مقام خودش بپای داشت
و مردمان را در مسائل حلال و حرام ایشان برجوع بخدمت ایشان متمکن گردانید و این حال بقیام یکی از ایشان
بعد از دیگری تا قیامت استمرار گرفت دین کمال یافت و نعمت تمام شد والحمد لله تعالی و نزدیک بهمین از حضرات
ائمه علیهم السلام ماثور است راقم حروف گوید در آیه شریفه و رضیت لکم الاسلام دینا نیز لطیفه دیگر است و معنی
این است که تا گاهی که علی علیه السلام بخلافت ظاهریه منصوب نگشت دین اسلام مرضی نمیگشت چه تا آن زمان آن
که تا آنوقت دین اسلام کامل نبود و تا چیزی کامل نباشد بحقیقت مرضی نخواهد بود و نیز از حضرت باقر و سایر ائمه
علیهم السلام در سبب نزول آیه والله یعصمک من الناس اخبار کثیره وارد است که در مواقع خود مسطور است
و در اینجا حاجت بنگارشش نمیرود و اغلب علمای سنت نوشته اند که در آنروز هفتاد هزار تن حاضر بودند که علی
علیه السلام را بخلافت تهنیت و سلام دادند و قبول آن بیعت را نمودند و بعد از آن نقض آن بیعت کردند چنانکه
همین معاملت را قوم موسی در بیعت برادرش هارون علیهما السلام معمول داشتند و نیز در صافی در آیه شریفه
بعد از آیه مسطوره قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة والانجیل وما
انزل الیکم من ربکم بگوای اهل کتاب نیستید شما بر چیزی یعنی بر دینی معتد به و صحیح تا گاهی که بپای دارید حکم توریة
وانجیل را یعنی آن چیز را که خدا تعالی شما را بآن فرمان کرده و از جمله ایمان آوردن بنبوت من و تا گاهی که
بپای دارید اوامر و نواهی آنچه فرستاده است بشما از پروردگار شما یعنی قرآن از حضرت باقر علیه السلام مرویست
هو ولایة امیر المؤمنین ع یعنی مراد از ما انزل الیکم ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است
و دیگر در صافی و تفسیر علی بن ابراهیم در آیه شریفه فلما نسوا ما ذکروا به چون فراموش کردند
آنچه بآن یادآور شدند از باساء و ضراء یعنی اتعاظ بآنرا متروک نمودند از حضرت باقر علیه السلام مرویست
یعنی فلما ترکوا ولایة علی بن ابی طالب وقد امروا بها چون ولایت علی بن ابیطالب علیهما السلام را
ترک نمودند با اینکه بآن امر یافته بودند فتحنا علیهم ابواب کل شیء مفتوح ساختیم بر ایشان
ابواب هر چیزی را از صحت و وسعت رزق و دولت ایشان در دنیا و آنچه از بهر ایشان منبسط شده اخذناهم
بغتة تا گاه که آن جماعت بناز و نعمت دنیا مشغول و مغرور بودند و از همه راه بیخبر ایشان را ماخوذ داشتیم
و مقصود از این قیام قائم صلوات الله علیه است و چنان ایشان ماخوذ می شوند که گوئی هرگز از بهر ایشان
سلطنتی نبوده و اقتداری نداشته اند و هم از آن حضرت مروی است که این آیه در شان فرزندان عباس

 رسیده است و آخر آیه شریفه این است فاذا هم مبلسون در آنحال همه از نجات مایوس و بحیرت
رحمت دچار گردند و دیگر در صافی از حضرت باقر علیه السلام در سوره مبارکه اعراف در ذیل خبری که از
رسول خدای صلی الله علیه وآله مسطور کردیده که فرمود معاشر الناس انا الصراط المستقیم الذی
امرکم باتباعه ثم علی من بعدی ثم ولدی من صلبه ائمة یهدون مسطور است که آن حضرت بابرید عجلی فرمود بالحق وبه یعدلون
تدری ما یعنی بصراطی مستقیما میدانی خدای از صراط مستقیم چه خواسته عرض کردم نمیدانم فرمود
ولایت علی و اوصیا فرمود میدانی معنی فاتبعوه پس متابعت کنید او را چیست عرض کردم ندانم فرمود
مقصود علی بن ابیطالب است فرمود میدانی چیست معنی ولا تتبعوا السبل متابعت راههای دیگر نکنید
گفت ندانم فرمود سوگند با خدای مقصود ولایت فلان و فلان است فرمود و میدانی معنی فتفرق بکم عن سبیله
پس بواسطه متابعت سبل دیگر از راه او متفرق میگرداند شما را گفت ندانم فرمود یعنی راه علی علیه السلام و دیگر در صافی
و کافی در آیه شریفه یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ای کسانیکه
ایمان آورده اید اجابت کنید مر خدای را و فرستاده او را باطاعت و قبول اوامر و نواهی چون بخواند رسول خدا
شما را مر آن چیزی را که زنده گرداند شما را یعنی ایمان و علوم دینیه که زندگی دل در دنیا و عقبی همان است از حضرت
باقر و صادق علیهما السلام مروی است که این آیه در ولایت علی صلوات الله علیه نازل شده و در این آیه ولایت
آن حضرت است فان اتباعکم ایاه وولایته اجمع لامرکم وابقی للعدل فیکم همانا متابعت شما علی
علیه السلام را و ولایت او را داشتن برای امور شما جامع تر و برای بقای عدل در میان شما بهتر است و دیگر
در صافی در آیه شریفه ولقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا
بدرستیکه مکرر گردانیدیم بوجوه مختلفه برای زیادتی تقریر و بیان برای مردمان در این قرآن از هر نوع و معنی
چون ترهیب و ترغیب و قصص و اخبار و حکایت جنت و نار و مانند آن از احوال گذشتگان و آیندگان
پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند مگر ناسپاسی را که انکار حق است از حضرت باقر علیه السلام مروی است
که جبرئیل این آیه مبارکه را بدینگونه نازل گردانید فابی اکثر الناس بولایة علی الا کفورا
و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا
اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها و بگو مر کسانی را که از صحبت فقرا منع میکنند قول درست و راست
که قرآن است از حضرت پروردگار شما است و من مضمون آن عمل میکنم پس هر کس خواهد گرویدن بآن را باید
بجوید و هر کس خواهد ناگرویدن را گو مگرو بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران و ناگرویدگان آتشی را
که احاطه کنندگان بایشان پردهای آن یعنی مانند سراپرده که بر اهل خود مشتمل است آن آتش نیز بر ایشان
محیط است از حضرت باقر علیه السلام مروی است که جبرئیل علیه السلام این آیه شریفه را بدین طریق بر محمد
صلی الله علیه وآله نازل ساخت وقل الحق من ربکم فی ولایة علی فمن شاء فلیؤمن ومن

آیه فلا یستطیعون سبیلا

آیه قل انما اعظکم

آیه لیحبطن عملک

آیه فستعلمون من هو

آیه استقاموا

شاءَ فَلْیَکْفُرْ اِنّا اَعْتَدْنا لِلظّالِمینَ آلَ مُحَمَّدٍ ناراً و بروایتی دیگر که در تفسیر برهان وارد است لِلظّالِمینَ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ ناراً اَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها پس از آن قرائت فرمود اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اِنّا لا نُضیعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً یعنی بِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ و دیگر در صافی و تفسیر قمی در آیه شریفه اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْاَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطیعُونَ سَبیلاً بنگرای محمد بدیده بصیرت تا باز بینی که آن منافقان منکر چگونه مثل زدند برای تو مثلها را یعنی سخنان ناشایسته و ناخوب گفتند پس گمراه شدند از طریقی که رساننده است بمعرفت خواص انبیا و تمیز دادن ایشان را از ماسوی و در بادیهٔ غوایت و جهالت خبط نمودند پس توانائی ندارند براهی که قدح و ذم نبوت ترا نمایند و نمی یابند راهی در اقامت حجت و برهانی برای آنچه خود گویند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود اِلی وِلایَةِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ وَ عَلِیٌّ هُوَ السَّبیلُ و دیگر در کافی و صافی و تفسیر قمی در آیه شریفه قُلْ اِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ بگوای محمد بکفار مکهٔ معظمه که جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد مینمایم بخصلت یک یا کلمهٔ واحده یعنی یک چیز شما را موعظه میفرمایم در آن از حضرت باقر علیه السلام مروی است اِنَّما اَعِظُکُمْ بِوِلایَةِ عَلِیٍّ هِیَ الْواحِدَةُ الَّتی قالَ اللّهُ و نیز در صافی در آیه شریفه وَ لَقَدْ اُوحِیَ اِلَیْکَ وَ اِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ اگر شرک بیاوری بر سبیل فرض و تقدیر و اگرچه محال است هرآینه باطل باشد کردار تو و هرآینه باشی از زیان کاران مروی است که از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر این آیه وافی هدایه پرسیدند فرمود لَئِنْ اَمَرْتَ بِوِلایَةِ اَحَدٍ مَعَ وِلایَةِ عَلِیٍّ مِنْ بَعْدِکَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ اگر فرمان دهی بولایت و خلافت احدی با ولایت علی پس از خودت یعنی بیرون از علی علیه السلام دیگری را ولی و خلیفه خوانی عمل تو باطل میگردد و از جملهٔ زیانکاران خواهی شد و دیگر در صافی و کافی در این آیه شریفه قُلْ هُوَ الرَّحْمنُ آمَنّا بِهِ وَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْنا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فی ضَلالٍ مُبینٍ بگوای محمد باین کفار از روی توبیخ و نکوهش اینکه من شما را بسوی وی دعوت میکنم بزرگ بخشش است که نعم او بجمیع خلایق رسیده است گرویده ایم با و بسبب اینکه بوحدانیت و ربوبیتش علم داریم و بر او نه غیر او توکل کرده ایم و امور خود را به و واگذاشته ایم پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهدت عذاب معلوم کنید که کیست از ما و شما آنکه گمراهی آشکار اندر میباشد از حضرت باقر چنین رسیده است فَسَتَعْلَمُونَ یا مَعْشَرَ الْمُکَذِّبینَ حَیْثُ اَنْبَأْتُکُمْ رِسالَةَ رَبّی فی وِلایَةِ عَلِیٍّ وَ الْاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ هُوَ فی ضَلالٍ مُبینٍ کَذا اُنْزِلَتْ پس زود باشد که بدانید ای گروهی که تکذیب کننده بودید در آنجا که خبر دادم شما را از رسالت پروردگارم در امر ولایت علی و ائمه بعد از او کیست که او در گمراهی آشکار است این آیه بدینگونه نازل شده است و دیگر در صافی و کافی در آیه شریفه وَ اَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّریقَةِ لَاَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً و دیگر وحی کرده شده است بمن که اگر مستقیم شوند اهل کفر بر طریقه یعنی بر افضل طریقه

که دین اسلام است هرآینه بدهیم ایشان را آب بسیار مراد از آن وسعت رزق و کثرت مال و منال است که لازم باران است از حضرت باقر سلام الله علیه ماثور است یعنی لَوِ اسْتَقامُوا عَلی وِلایَةِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ وَ الْاَوْصِیاءِ مِنْ وُلْدِهِ سَلامُ اللّهِ عَلَیْهِمْ وَ قَبِلُوا طاعَتَهُمْ فی اَمْرِهِمْ وَ نَهْیِهِمْ لَاَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً یَقُولُ لَاَشْرَبْنا قُلُوبَهُمُ الْاِیمانَ اگر بر ولایت امیرالمؤمنین علی و اوصیاء از فرزندان آن حضرت صلوات الله علیهم استقامت ورزند و در امر و نهی ایشان مطیع و منقاد گردند هرآینه بیاشامانیم ایشان را آن شربت گوارای ایمان سقایت نمائیم و دیگر در صافی در آیه شریفه اِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ بدرستیکه خدای نمی آمرزد آنرا که بخدای شرک بیاورند و بیامرزد آن گناهی را که غیر از شرک باشد خواه صغیر خواه کبیر هر آنکس را که خواهد از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود یعنی اَنَّهُ لا یَغْفِرُ لِمَنْ یَکْفُرُ بِوِلایَةِ عَلِیٍّ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ یَعْنی لِمَنْ والی عَلِیّاً پس خدای در این آیه شریفه منکر ولایت علی علیه السلام را مشرک و گناه او را غیر مغفور خوانده است بالجمله از اینگونه آیات و تاویلات و تفسیرات در کتب تفاسیر و اخبار بسیار است و همانطور میباشد که اشارت نمودیم چون آیات قرآنیه را بحقیقت ادراک نمایند بجمله در شان پیغمبر و امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم وارد است اما این معنی را جز خدای و رسول خدای و راسخان در علم نتوانند باز دانند پس ببایست نیک بیندیشید که مقام و حال و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام چیست که از هریک از ائمه علیهم السلام در تفسیر آیات فرقان مجید چه اشارات جلیله بآنحضرت و ولایت آن حضرت و موافقین و مخالفین آن حضرت ماثور است و ما نتوانیم این تفاسیر و تاویلات را بمیل و طبیعت و خاطر خودشان راجع شماریم چه کلام ایشان و تاویل و تفسیر ایشان برای تمام مسلمانان حجت است و چگونه کسیکه امام زمان و پیشوای مسلمانان است و در تمام مسائل دینیه باید از ایشان استفتا نمایند و بآن عمل کنند و از مسئولیت دنیا و آخرت آسوده گردند و ایشان را صادق و مصدق و اقوال و افعال ایشان را در امور دینیه و معالم تکلیفیه سند و اخبار ایشان را از گذشته و آینده در کلیات و جزئیات امور مقرون بصدق و صحت و تصدیق و تصویب ایشان را در تمامت مسائل و مطالب معتمد و احکام ایشان را احکام الهی و حضرت رسالت پناهی و کلمات و بیانات و حکایات ایشان را بیرون از شایبه شک و ریب و نمایشگر پوشیده و غیب و مصون از هرگونه نقص و عیب بدانند در تاویلات آیات قرآن بیان مطلبی میفرمایند که نه از جانب خداوند منان است با آنکه با بهاو گناهها در منع تفسیر برای از خودشان ماثور است و برای مفترین برای عذابها و عقابها و فسادها از خودشان بازرسیده است پس چنین نفوس مقدسه آنچه گویند و کنند و خبر دهند جز حق و از حق و در حق و راجع بحق و رضای حق و قبول حق و مقبول در حضرت حق و تصدیق بحق و ماجوریت در پیشگاه حق و خوشنودی رسول حق و نبی مطلق نخواهد بود

قول ایشان سربسر قول حق است   فعلشان فعل رسول مطلق است

بیان آیات شریفه که از حضرت باقر در حق ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان تفسیر یافته

وجعلناکم امة وسطا

در کافی و صافی در آیهٔ شریفه وَکَذٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیدًا و همچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان گردانیدیم شما را گروهی برگزیده یا جمعی با عدالت بعلم و عمل تا باشید گواهان برای پیغمبران بر مردمان که منکر نبوت هستند و تا باشد فرستادهٔ من که محمد است براستی شما گواهی تعدیل کرده شده خلاصه معنی این است که از روی تأمل صحیح بدانید در آنچه برای شما منصوب شده و از کتاب خدای بر شما نازل گردیده که حقتعالی بخل نکرده و بر هیچکس ستم نفرموده بلکه طریق حق را واضح و پیغمبران را بتبلیغ رسالت و پند و موعظت و تبیین احکام شریعت بفرستاده لکن آنانکه نگرویده اند ایشان را شقاوت بر شهوات باطله دعوت کرده و منکر تبلیغ ایشان شده اند پس گواهی میدهید بر مردم روزگار خود بر کسانیکه قبل از شما بوده اند و بعد از شما پدید می آیند و رسول براستی شما گواهی میدهد از حضرت باقر علیه السلام مرویست نَحْنُ الْاُمَّةُ الْوَسَطُ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللهِ عَلَی النَّاسِ وَحُجَجُهُ فِی اَرْضِهِ وَسَمَائِهِ مائیم همان امت وسط و برگزیده که خدای در قرآن فرموده و مائیم گواهان بر خلق خدای و حجتهای یزدانی در زمین و آسمان او و در حدیث لیلة القدر از آن حضرت مرویست اَیْمُ اللهِ لَقَدْ قَضَی الْاَمْرُ اَنْ لَا یَکُونَ بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ اخْتِلَافٌ وَلِذٰلِکَ جَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ لِیَشْهَدَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلَیْنَا وَلِنَشْهَدَ عَلٰی شِیعَتِنَا وَلِیَشْهَدَ شِیعَتُنَا عَلَی النَّاسِ سوگند با خدای امر بران جاری گردید که در میان مؤمنان اختلافی نبود و از این جهت خدایتعالی ایشانرا بر مردمان گواه ساخت یعنی اگر مؤمنان را اختلافی بود نتوانستند بر جهانیان گواهی دهند و چون اختلافی نیست خدای ایشان را گواه مردمان گردانید تا محمد صلی الله علیه و آله بر ما گواه و ما بر شیعیان خود گواه و شیعیان ما بر مردمان گواه باشیم مرحوم فیض اعلی الله درجته میفرماید مقصود حضرت باقر علیه السلام از شیعه که در این حدیث یاد فرموده خواص شیعه است که با ایشان و در درجهٔ ایشان هستند چنانکه میفرماید شیعیان ما با ما و در درجهٔ ما میباشند تا با خبر سابق و دیگر اخبار منافی نباشد و نیز از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود نَحْنُ نَمَطُ الْحِجَازِ مائیم نمط حجاز عرض کردند نمط حجاز کدام است فرمود فرمود اوسط الانماط همانا خدایتعالی میفرماید وَکَذٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً وَسَطًا فرمود اِلَیْنَا یَرْجِعُ الْغَالِی وَبِنَا یَلْحَقُ الْمُقَصِّرُ آنکه در مراتب ما غلو کنند رجوع ایشان با ماست و آنانکه در حق ما تقصیر ورزند بما ملحق خواهند شد و هم در مناقب از آن حضرت مرویست اِنَّمَا اَنْزَلَ اللهُ وَکَذٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ اَئِمَّةً وَسَطًا لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیْکُمْ قَالَ وَلَا یَکُونُ شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ اِلَّا الْاَئِمَّةُ وَالرُّسُلُ فَاَمَّا الْاُمَّةُ فَاِنَّهُ غَیْرُ جَائِزٍ اَنْ یَسْتَشْهِدَهَا اللهُ وَفِیهِمْ مَنْ لَا

تَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِی الدُّنْیَا عَلٰی حُزْمَةِ بَقْلٍ گواهان بر مردمان جز ائمه و فرستادگان خدای نیستند الا امت جایز نیست که خدای ایشان را گواه گیرد و در میان ایشان کسانی هستند که در دنیا جایز نیست که بر دستهٔ سبزی گواهی دهند آخوند فیض میفرماید شاید مراد این باشد که خدای باین معنی نازل فرموده است و چون انبیا و اوصیا از کذب معصوم و برای خدای جایز است که ایشان را گواه مردمان فرماید بیرون از دیگر مردمان این است که خدایتعالی از این جماعت در هر امتی گواهی بر ایشان مقرر داشته است که شهادت دهند که خدایتعالی پیغمبر خود را با ایشان بفرستاد و حجت خود را بر آنها تمام گردانید و از آن گروه پاره اطاعت رسول را نمودند و بعضی عصیان ورزیدند تا آنگروه فردای قیامت نتوانند منکر آن گردند پس یزدان تعالی پیغمبر را بر ائمه علیهم السلام شاهد میگیرد تا بر ایشان گواهی دهد که خدای او را با ایشان فرستاده و ائمه اطاعت او را نمودند و ائمه سلام الله علیهم بر امتها گواه میشوند که حقتعالی پیغمبر خود را بآن امم بفرستاد و پیغمبر بازنماید که تبلیغ احکام و رسالت الهی بآن گروه نمود و از آن گروه بعضی اطاعت و برخی معصیت ورزیدند و همچنین پیغمبر ما صلی الله علیه و آله گواه سایر پیغمبران بر امتهای ایشان میشود که آن پیغمبران رسالات پروردگار خود را با امتهای خودشان رسانیدند و دیگر در صافی و مجمع البیان در آیهٔ شریفه وَاْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا و در آیید بخانهها در حال احرام و غیر آن از درهای آن از حضرت باقر علیه السلام مرویست آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَبْوَابُ اللهِ وَسُبُلُهُ وَالدُّعَاةُ اِلَی الْجَنَّةِ وَالْقَادَةُ اِلَیْهَا وَالْاَدِلَّاءُ عَلَیْهَا اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله درهای خدا و راههای خدا و دعوت نمایندگان بسوی بهشت و کشانندگان بجانب جنت و راه نمایندگان بر بهشت هستند تا روز قیامت و نیز در صافی از حضرت باقر علیه السلام در این آیهٔ شریفه فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی پس بتحقیق که چنگ زد به بند و دست آویزی استوار مرویست که فرمود هِیَ مَوَدَّتُنَا اَهْلَ الْبَیْتِ مقصود از عروهٔ وثقی و بند محکم دوستی با ما اهل بیت است و در آیهٔ شریفه وَالَّذِینَ کَفَرُوا اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ و آنانکه کافر شدند دوستان ایشان شیاطین و سایر گمراه نمایندگان هستند از حضرت باقر در صافی و کافی مرویست اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّوَاغِیتُ وَهُمُ الظَّالِمُونَ آلَ مُحَمَّدٍ اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ الی آخرها و این لغت اخیر در تفسیر قمی مسطور است و دیگر در صافی از حضرت باقر علیه السلام در آیهٔ شریفه وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ و صاحبان علم که قائم بعدل هستند مرویست اِنَّ اُولِی الْعِلْمِ الْاَنْبِیَاءُ وَالْاَوْصِیَاءُ وَهُمْ قِیَامٌ بِالْقِسْطِ وَالْقِسْطُ هُوَ الْعَدْلُ یعنی مقصود از صاحبان علم در این آیهٔ شریفه جماعت پیغمبران و اوصیاء ایشان هستند و ایشان میباشند که قائم بقسط یعنی بعدل هستند و دیگر در صافی در آیهٔ شریفه اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ اِبْرٰهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ بدرستیکه خدای برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان یعنی بمقام عالی رسالت و خصایص روحانیه و فضایل جسمانیه و از این جهت توانائی حمل آن مقام و منزلت بلند را نمودند از حضرت باقر سلام الله علیه مرویست که این

مبارکه را تلاوت نمود و فرمود نَحْنُ مِنْهُمْ وَنَحْنُ بَقِیَّةُ تِلْكَ الْعِتْرَةِ ما از ایشان هستیم و ما باز مانده این عترت میباشیم و دیگر در صافی در آیه شریفه وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ چنگ در زنید به بند و دین و کتاب خدای از حضرت باقر علیه السلام مروی است آلُ مُحَمَّدٍ حَبْلُ اللهِ الْمَتِینُ الَّذِی أَمَرَ بِالْاِعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعًا وَلَا تَفَرَّقُوا یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله همان حبل الله متین هستند که خدای فرمان کرده است بآن اعتصام ورزید و چنگ در زنید همگی و پراکنده نشوید و حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید خداوند تبارک و تعالی میدانست که آن جماعت بعد از پیغمبر خودشان بزودی متفرق میشوند و اختلاف می ورزند لاجرم نهی فرمود ایشان را از تفرق کَمَا نَهَى مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ فَأَمَرَهُمْ أَنْ یَجْتَمِعُوا عَلَى وِلَایَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَلَا یَتَفَرَّقُوا چنانکه پیشینیان ایشان چنین کردند پس خدای امر فرمود ایشان را که بر ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله اجتماع نمایند و متفرق نشوند و در این آیه شریفه وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَى الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باید باشد از شما گروهی که بخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی باسلام و بفرمایند به نیکی و نهی کنند از فعل ناشایست در صافی و تفسیر قمی مرویست که حضرت باقر علیه السلام در این آیه میفرمود فَهَذِهِ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ تَابَعَهُمْ یَدْعُونَ إِلَى الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ این آیه برای آل محمد صلی الله علیه و آله و متابعان ایشان است که مردمان را بخیر دعوت کنند و بمعروف فرمان دهند و از کردار ناشایسته باز میدارند و دیگر در صافی و خلاصة المنهج در این آیات مبارکه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیبًا مِنَ الْكِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَیَقُولُونَ لِلَّذِینَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا أُولَئِكَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَمَنْ یَلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیرًا أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِیرًا أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنَا آلَ إِبْرَاهِیمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَیْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِیمًا آیا نمی نگری بسوی آنانکه داده شده اند بهره از توریة که بواسطه دشمنی با مسلمانان ایمان می آورند باین دو بت که فلان و فلان باشند و با قریش هستند و میگویند جهودان برای کافران یعنی در حق ایشان که این گروه کفار قریش هدایت ایشان بیشتر است از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او از روی دین یعنی راه یافته ترند در دین و دین ایشان محکمتر و طریق ایشان صواب تر این گروه معاند متعصب در کفر آنانند که دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و هر کس را خدای براند و از رحمت خود دور سازد دیگر نیابی از بهر او یاری که عذاب را از وی دفع نماید آیا یهودان راست و این کلام بر سبیل انکار است یعنی نیست ایشان را بهره از پادشاهی و اگر فرضاً بملک و مال بهره مند شوند نهند مردمان را آن مقدار گوی که بر پشت دانه خرماست بلکه حسد میبرند بر مردمان که قبایل عرب هستند بر آنچه خدای داده است بایشان از فضل خود که آن کتاب و نبوت و بعثت رسول است پس بدرستیکه ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را که

آیات اوتوا نصیبا

موسی و عیسی و داود و محمد است کتاب توریة و زبور و انجیل و قرآن و علم حرام و حلال و دادیم ایشان را پادشاهی عظیم که نبوت است با مملکت داری از حضرت باقر علیه السلام مروی است که یَقُولُونَ لِأَئِمَّةِ الضَّلَالِ وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ میگویند آن جماعت برای پیشوایان ضلال و داعیان بسوی آتش که ایشان هدایت کننده تر اند و هدایت یافته تر اند از آل محمد صلی الله علیه و آله و نیز در أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْكِ یعنی امامت و خلافت و فرمود مائیم آن مردمی که خدای اراده کرده یعنی ناسی که در آیه شریفه است مائیم و نقیر آن نقطه ایست که در وسط دانه خرماست شاید این تخصیص برای این است که دنیا برای آل محمد صلی الله علیه و آله خلق شده و خلافت حق ایشان است پس اگر اموال دنیا در دست مبارک خودشان باشد سایر مردمان سودمند میشوند و اگر ایشان را از حقوق خودشان مانع شوند سایر مردمان نیز محروم و ممنوع میشوند پس گویا تمام مردمان ایشان هستند چنانکه این خبر مأثور است نَحْنُ النَّاسُ وَشِیعَتُنَا أَشْبَاهُ النَّاسِ وَسَائِرُ النَّاسِ نَسْنَاسٌ و در آیه مسطوره یحسدون الناس از آن حضرت مرویست که مراد از ناس پیغمبر و آل اوست و در فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب میفرماید یعنی مقرر کردانیدند از ایشان رسولان و پیغمبران و پیشوایان پس چگونه در آل ابراهیم اقرار می کنند و در آل محمد صلی الله علیه و آله منکر می کردند و فرمود ملک عظیم این است که قرار داد در میان ایشان پیشوایانی که هر کس اطاعت کرد ایشان را اطاعت کرده است خدای را و هر کس نافرمانی کرد ایشان را عصیان نموده است خدای را پس پادشاهی بزرگ و ملک عظیم همین است و دیگر در تفسیر صافی از حضرت باقر علیه السلام در این آیه شریفه إِنَّ اللهَ یَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا خدای امر میفرماید شما را که ادا کنید امانات را بخداوندان امانات مروی است إِیَّانَا عَنَى أَنْ یُؤَدِّیَ الْإِمَامُ الْأَوَّلُ إِلَى الَّذِی بَعْدَهُ الْعِلْمَ وَالْكُتُبَ وَالسِّلَاحَ ما را قصد کرده است که باید امام اول بآن امامی که بعد از وی می آید علم و کتاب و سلاح را که از ودایع امامت است باز گذارد در خلاصة المنهج بسند با اهل بیت سلام الله علیهم میرسد که دو آیه در قرآن وارد شده که برای امانت ماست و آنگاه از بهر شما آیه اول اینکه ان الله یامرکم تا آخر پس بر ما واجب است که ادای امانت کنیم با خود دوم که متضمن آن میباشد این است که بر شما لازم است که در تمام اوامر و نواهی اطاعت ما را نمائید و آن آیه این است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ ای آنکسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدای را در اوامر و فرمان بری رسول او را در احکام و اطاعت کنید خداوند امر و فرمان را از خودتان از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مروی است که اولی الامر معصومین از آل محمد صلی الله علیه و آله میباشند که ایزد تعالی طاعت ایشان را واجب ساخته بر تمام بندگان چنانکه طاعت خود و طاعت رسول خود را بر جمله مکلفان واجب فرموده است و جایز نیست که یزدان تعالی واجب کرداند اطاعت احدی را علی الاطلاق مگر وقتی که آن شخص بحلیه عصمت محلی و باطنش مانند ظاهر و از غلط و امر کردن بقبیح مأمون باشد و این صفت در اولی الامر و علمای

که غیر از ائمه معصومین باشند تحقیق نمیجوید و مؤید این مطلب این است که خداوند تعالی در میان ایشان و میان خود و رسول خود از حیثیت حکم و طاعت تسویه فرموده و طاعت ایشان را بطاعت خود و طاعت رسول خود مقرون داشته پس همانگونه که خداوند تعالی از جمله قبایح منزه است و رسول او از تمام معاصی معصوم و مطهر اولی الامر نیز باید چنین باشند و باتفاق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از ائمه اثنی عشر بصفت عصمت برخوردار نبوده اند لاجرم مراد از اولی الامر ایشان خواهند بود نه دیگران دیگر اینکه اگر مراد به اولی الامر علی العموم باشد لازم خواهد شد که در هر کجا که حاکم و عاملی بیرون از حق حکومت کند بمتابعت او باشند چه لفظ عام مشتمل ایشان نیز میشود و این باتفاق و اجماع باطل است و احادیث صحیحه نیز دلالت بر آن دارد که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم میباشند چنانکه در خبری که از رسول خدای صلی الله علیه و آله با جابر انصاری علیه الرحمه وارد است که آن حضرت در بیان اولی الامر و اسامی اوصیای عظام از علی بن ابیطالب تا حضرت قائم صلی الله علیهم شرح داده است مؤید این جمله است و از این جمله احادیث و اخبار و دلایل عقلیه و نقلیه و روایات صحیحه معلوم شد اینکه پاره از مخالفین اولو الامر را به امرائی تفسیر کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله جمعی از لشکریان را تابع ایشان ساخته بقتال فرستاد مانند خالد بن ولید و امثال او و اولی الامر را بائمه معصومین اختصاص نداده اند از روی بغض و عناد است و چگونه این معنی بصحت مقرون تواند بود با اینکه از طریق شیعه و سنت بصحت پیوسته است که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را بجانب بنی خزیمه فرستاد تا ایشان را بمسلمانی خواندن گیرد و او را بجنگ و قتال آن جماعت فرمان نداد خالد چون برفت و بآن قبیله پیوست بواسطه خصومتی که با ایشان داشت بر خلاف امر پیغمبر با آنها محاربت ورزید و چون این خبر در حضرت پیغمبر مکشوف افتاد سخت اندوه گرفت و خاطر مبارکش دیگرگون شد و برخاست و روی مبارک بقبله آورد و هر دو دست بلند کرد و این مناجات را از روی تضرع نمود اَللّٰهُمَّ اِنّی اَبْرَءُ اِلَیْکَ مِمّا فَعَلَ خالِدٌ بارخدایا از آنچه خالد بن ولید بمعصیت کرده بیزارم زیرا که امر متابعت عاصی امر بعصیان است تَعالَی اللهُ عَنْ ذٰلِکَ عُلُوّاً کَبیراً و چون بدلایل قاطعه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم عین حکمت رسالت است چه ایشان نایبان آن حضرت و حافظان و امنای شریعت وی هستند در آنچه رفتار و گفتار و کردار آورند مقام شک و ریب و طرد و دفع و مخالفت و عصیان نخواهد بود و بعد از این آیه شریفه میفرماید فَاِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللهِ وَالرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَأْویلاً پس اگر خلاف کنند در چیزی از امور دینیه پس باز گردانید او را بحکم خدا و رجوع کنید برسول او در زمان او و بسنت او که قرآن کریم آنرا از ائمه صادقین علیهم السلام بعد از وفات پیغمبر اگر از روی اخلاص ایمان آورید بخدا و روز جزا چه ایمان بخدا و ایمان بدار بقا مقتضی آن است که چون منازعه پیش آید بخدا و رسول خدا

رجوع نمائید این رجوع بهتر است برای شما و نیکوتر است برای عاقبت آخرت و نیکوتر است این رجوع نمودن از آنکه خود شما برای خودتان تأویل نمائید بدون رد باصل که کتاب خدا و سنت سید انبیاست از حضرت باقر علیه السلام مروی است که آن حضرت این آیه شریفه را باینطور تلاوت می فرمود فَاِنْ خِفْتُمْ تَنازُعاً فی اَمْرٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللهِ وَاِلَی الرَّسُولِ وَاِلیٰ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فرمود چگونه نازل شد وَکَیْفَ یَأْمُرُهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطاعَةِ وُلاةِ الْاَمْرِ وَیُرَخِّصُ فی مُنازَعَتِهِمْ اِنَّما قیلَ ذٰلِکَ لِلْمَأْمُورینَ و در روایتی لِلْمارِقینَ الَّذینَ قیلَ لَهُمْ اَطیعُوا اللهَ چگونه میشود که خدای تعالی ایشان را بطاعت و فرمان برداری والیان امر مأمور دارد و در منازعت ایشان رخصت دهد بلکه این سخن با آنانکه مأمور شده اند و بروایتی از دین بدر شده اند و با ایشان گفته اند اطاعت کنید خدا را گفته شده است و نیز از حضرت باقر در تفسیر صافی در آیه مذکوره اطیعوا الله مروی است که فرمود از اولی الامر ما را اراده کرده و جمیع مؤمنان را فرمان کرده است که تا قیامت باطاعت ما باشند و در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام مروی است که این آیه شریفه فَرُدُّوهُ اِلَی اللهِ وَاِلَی الرَّسُولِ وَاِلیٰ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ نازل شده است راقم حروف گوید اولا مخالف و مؤالف متفق هستند که رسول خدای بلکه انبیاء عظام صلوات الله علیهم معصوم هستند و حکمت عصمت معصوم جز آن نیست که در قضایا و احکام و تبلیغ رسالات خالق ارضین و سموات عالم و بصیر و خبیر باشد و در هیچ حالی و هیچ حکمی خبط و خطائی از او سر نزند چه اگر بزند علت تقریر شرایع و احکام و فواید و نتایج آن از میان میرود و حفظ این حال جز بوجود عصمت ممکن نمیشود چه بدون عصمت ناچار خبط و خطا و زلت و جفا ظاهر میشود و آن فواید و حکم بالغه مهمل و مختل میماند و چون اینحال مسلم شد ناچار چون پیغمبر از میان میرود هر کس بر جای او جای کند و حافظ شریعت و احکام او گردد البته او باید معصوم باشد چه اگر نباشد آن فسادها که مذکور شد ظاهر و نبوت و رسالت و فواید و عواید آن بیهوده و بی نتیجه می ماند و البته خداوند نگذارد چنین باشد دیگر اینکه اگر معصوم باید باشد چگونه خدای غیر معصوم را در آیه شریفه با معصوم مقارن بلکه ثالث خود و رسول خود میگرداند خالد و ولید و امثال او را که ندانیم حالت ایمان و اسلام ایشان بر چه منوال است چه مقام این است که از اولی الامر آنها تأویل شود هرگز اجتماع نور و ظلمت نمیشود دیگر اینکه در این آیه شریفه مخاطب جماعت مؤمنان هستند و شخص مؤمن دارای مقاماتی است که اولیا و اوتاد و اصفیا دارند چگونه چنین مردم را باطاعت مردمی که ندانیم دارای چه مرتبه و منزلتی هستند فرمان میدهند و ترجیح بلامرجح را و تفضیل مفضول بر فاضل را چگونه قائل شویم و در جماعت مؤمنان بساهست که مردمی باشند که مقام ایشان نزدیک بمعصوم و دارای مکاشفات و کرامات و علوم باطنیه هستند و اغلب مطالب غامضه مکنونه در خدمت ایشان مکشوف است چگونه اولی الامر را بعموم ولاة و امراء تأویل نمائیم که بیشتر آنان در زمره فسقه و فجره و ضلال و جهال و ظلمه بلکه مشرکه و کافر هستند و آن وقت

[illegible]

بگوئیم جماعت مؤمنان که احق بزرگان دین هستند بطاعت چنین مردم مامورند عقل هیچ عاقلی بر این حکم نمی کند و یقین و مبرهن است ایزد بدهد جز که سزاوار است الله یعلم حیث یجعل رسالته دیگر اینکه میفرماید رجوع بایشان نیکوتر است از تاویلی که خود از بهر خود کنید چون بنابراین باشد که تاویل جماعت مؤمنین و آراء و سلیقه و عقاید و ترتیبات ایشان در امور دینیه و دنیویه و اخرویه و احکام شرعیه خود کافی نباشد و رجوع بدیگران بهتر باشد چگونه میتوانیم بگوئیم امر و نهی و اشارت و امارت آنانکه دارای این مراتب نیستند بلکه غالبا بعکس آن میروند کافی است و چنین کسان میتوانند حکمران مؤمنان و حافظ دین و شریعت باشند و اگر گویند مراد این است که اطاعت خدای و رسول را کنید و اولی الامر را که مقصود عموم ولاة امر است هیچ که رسول خدای در جهان نیست بعد از آنحضرت چگونه اگر نزاعی در امری از امور دینیه حاصل گردد بآن حضرت رجوع دهند و اگر مؤمنان را در امری از امور و مسائل و احکام دینیه منازعتی باهم افتاد چگونه در مسئله که جماعت مؤمنان را بآن مقامات و علوم و مکاشفات عالیه کار به تنازع کشید یکی از ولاة امر که شاید فاسق و فاجر و جاهل است تواند رفع تنازع را از میان چنین مردم عالم بصیر زاهد خبیر نماید و اگر گوئیم مقصود آن است که رسول خدای آنچه برای امت تا قیامت لازم بود احکامش را مقرر و تعیین فرمود پس بچه سبب جماعت مؤمنان را در مسئله از مسائل و حکمی از احکام منازعت می افتد و اگر افتاد رجوع آن بولاة امر مطلقا خواهد شد و چگونه مؤمنان در احکامی که رسول خدای روشن و ظاهر گردانیده است تنازع مینمایند که محتاج برجوع بولاة عمومی باشند یا خودشان تصرفی و تاویلی در آن نمایند که خدای بفرماید این رجوع از تاویل خودتان برای خودتان نیکوتر است و از چه روی امر و نهی یکی از ولاة که چه فاجر و فاسق است از تاویل مؤمنان بهتر است بلکه معین و مبرهن است که در مقامی که حاجت بتاویل و اجتهاد و تفسیر باشد آنچه از جانب شخص مؤمن که دارای اوصاف ایمانیت میباشد ظاهر شود بر غیر از خودش ترجیح و تفضیل و تقدم دارد و چون پیغمبر از جهان برود اصلاح حال و ترتیب تکالیف و احکام و حدود امت از کجا ناگزیر می شود بعد از آنکه مؤمنان را که اول طبقه اهل اسلام هستند مامور باطاعت اولی الامر و احسن تاویل فرمایند پس باین جهات عدیده معلوم گردید که اولی الامر در این آیه شریفه مذکوره جز ائمه طاهرین معصومین صادقین صلوات الله علیهم اجمعین نتوانند بود و بعلاوه این جمله مراتب علوم جلیله و حکم و اخلاق و معارف و افعال و اقوال جمیله و زهد و قدس و تقوی ایشان خود شاهد است که در مسائل دینیه و بیان تکالیف و حدود شرعیه و معالم یقینیه جز بایشان رجوع نشاید و بعد از رسول خدای اطاعت امر و نهی و احکام ایشان واجب است و جز باطاعت ایشان نهج مستقیم بدست نیاید و احکام و حدود الهیه سرمدیه واضح نشود و از مقام مسئولیت بیرون نیایند و از خارجی هزار سکوئی خرد گزاهد زمان و کوشیخ راه باش و آیه شریفه وَاُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ و آیه مبارکه اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا بر این مرتبت گواهی میدهند و معلوم میشود که در اینجا جهت ایمان اختصاص

باشخاص مخصوص دارد که مطاع جمیع مؤمنان هستند و تمام مؤمنان باطاعت ایشان در آیه سابقه مامور شده اند چه در آن آیه مبارکه مخاطب باطاعت شده اند و در اینجا مقام ولایت دارند پس معلوم میشود که جز ائمه معصومین صلوات الله علیهم که استحقاق ولایت مؤمنین را دارند دیگری در این آیه شریفه اراده نشده و نمیتواند بشود و هم در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه اطیعوا الله مروی است که اولی الامر امامان از فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهما هستند تا قیام قیامت و ازین خبر نیز که اختصاص بفرزندان فاطمه یافته معلوم میشود که مؤید آیه و اولوا الارحام است چه اولاد فاطمه برسول خدای پیوسته می شوند پس اولادی که امیر المؤمنین علیه السلام را از غیر از فاطمه باشد نمیتوانند در شمار ائمه در آیند چه نسبت ایشان برسول خدای نمی پیوندد و البته اگر باولی الامر میبایست رجوع کرد بائمه هدی سلام الله علیهم که سوای آن مناقب و فضایل از خون رسول خدای وجود یافته اند بر تمام خلق جهان اولویت دارند و هم در آن تفسیر از جابر بن یزید جعفی مسطور است که بحضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام عرض کردم از چه روی جهانیان بسوی پیغمبر و امام حاجتمند هستند فرمود لِبَقاءِ الْعالَمِ عَلی صَلاحِهِ وَذٰلِكَ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يَرْفَعُ الْعَذابَ عَنْ اَهْلِ الْاَرْضِ اِذا كانَ فِيهِمْ نَبِيٌّ اَوْ اِمامٌ قالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ وَما كانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيهِمْ وَقالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النُّجُومُ اَمانٌ لِاَهْلِ السَّماءِ وَاَهْلُ بَيْتِي اَمانٌ لِاَهْلِ الْاَرْضِ فَاِذا ذَهَبَ النُّجُومُ اَتَى اَهْلَ السَّماءِ ما يَكْرَهُونَ فَاِذا ذَهَبَ اَهْلُ بَيْتِي اَتَى اَهْلَ الْاَرْضِ ما يَكْرَهُونَ برای اینکه عالم بر حال صلاح خود برقرار و پاینده باشد و این چنان است که خداوند عزوجل گاهی که پیغمبر و امامی در زمین باشد عذاب را از مردم زمین باز میگیرد چنانکه میفرماید خداوند آینده عذاب کننده ایشان نیست با اینکه تو در میان ایشان باشی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ستارگان امان اهل آسمان هستند و اهل بیت من موجب امن و امان اهل زمین میباشند و هر وقت نجوم معدوم شوند ساکنین آسمان را آنچه مکروه شمارند میرسد و اگر اهل بیت من بروند مردم زمین را آنچه ناگوار است فرو گیرد یعنی باین سبب اهل زمین به پیغمبر و پس از وی بامام حاجت دارند چه وجود مبارک ایشان اسباب بقا و سلامت اهل زمین است و اگر یک آن برکت و میمنت وجود مبارکشان شامل حال اهل جهان نباشد بجمله هلاک خواهند شد زیرا که برکات آسمان و زمین بطفیل وجود ایشان نازل و ظاهر میشود و گرنه آسمان نبارد و زمین نروید و جنبنده در زمین نپاید و نماند و نیز این حدیث مبارک بر وجود و بقا و دوام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله برهانی وافی است چه معین است که مقصود از اهل بیت آن حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم از ذریه خود آنحضرت میباشند و چون معلوم شد که خلق جهان بوجود امام حاجتمند هستند چنانکه اهل آسمان باختران درخشان و آن امام یا ظاهر است یا غایب و اگر نباشد خلق جهان تباهی گیرند ثابت میشود که حضرت صاحب الامر باقی و اکنون غایب لکن فیض و توجهش آشکار است و ...

که تا قیامت بجای هستند چنانکه ستارگان آسمان باقی میباشند ولی هم امروز که پرده بر چهره مبارک حایل شده و مردمان از دیدار انوار همایونش محروم مانده اند با اینکه توجه و نظر باطنش موجود و شامل حال است چه مفاسد و فتن و شداید در کار و چه فواحش و اشتباهات و ظلمها و تعدیها و غصبها و دردها در زایش و فزایش است و آنکسان که خود را اولی الامر یا نایب امام میدانند بسا چه خبطها و خطاها بلکه معاصی کبیره و صغیره مبتلا هستند و چگونه ناله و نفیر مردم بیچاره درمانده از فلک اثیر میگذرد و چگونه شیاطین آدمی روی امور مردم را به تلبیس و تدلیس مقرون میسازند و چه احکام بیرون از حق از صاحبان حکم باشتباه یا بعمد صادر و حق ذیحقی را باطل میسازند و چگونه اموال ایتام و ارامل را ضایع میسازند و بدین جهة کمتر مال و مکان و ملک و زن و فرزندی است که بتوان شبهه ناک نشمرد یا از چنگ سارقین دین و مال آسوده نشست اغلب امور برشوه یا بعشوه یا بمالی یا بجمالی بیرون از حق جاری میگردد و داد مظلوم ببیداد ظالم متبدل می شود بنمایش گوشه ابروئی چه آبروها بباد میرود و باظهار غنج و دلالی چه گنجها و مالها بزوال میرسد از پی دیدار زیبا پسری خون برادری از یاد میشود و برای فاحشه سیم بری مهر هزار پسر از خاطر زدوده میگردد بنگرم آیا آن اولی الامری که خدای در قرآن یاد کرده و حکم عقل و شرع بر آن گواهی میدهد اینگونه ولاة و امراء توانند بود و چنین مردمان خس ناکس را خداوند قادر حکیم برای مطاعیت و آمریت شریک خود و رسول خود میفرماید نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید الفاسده و الاقوال الباطله و نیز در تفسیر برهان و صافی از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مروی است که جابر جعفی گفت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه از آیه مبارکه اطیعوا الله پرسیدم فرمود اوصیا میباشند یعنی مراد باولی الامر ایشان هستند و در روایت ابی بصیر از آن حضرت فرمود این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است عرض کردم مردمان همی گویند چه چیزی مانع بود که خدایتعالی نام علی و اهل بیت او را در کتاب خود مذکور نماید ابوجعفر فرمود باین جماعت بگو اِنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ عَلیٰ رَسُولِهِ الصَّلوٰةَ وَلَمْ یُسَمِّ ثَلٰثاً وَاَرْبَعاً حَتّیٰ کانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هُوَ الَّذی فَسَّرَ ذٰلِکَ وَاَنْزَلَ الْحَجَّ فَلَمْ یَنْزِلْ طُوفُوا اُسْبُوعاً حَتّیٰ فَسَّرَ ذٰلِکَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ بدرستیکه خدای آیه نماز را بر رسول خود نازل کرد و واجب ساخت اما نام نبرد که سه رکعت یا چهار رکعت بپا دارند تا رسول خدای خودش تفسیر آن را بنمود و آداب و تکالیف و ترتیب رکعات و سجدات و اذکار آن را مشخص نمود و همچنین خدایتعالی آیه حج را نازل فرمود لکن مشخص و معین نکرد که هفت شوط طواف بدهند تا رسول خدای برای مردمان تفسیر و ترتیب آنرا روشن ساخت وَاللّٰهُ اَنْزَلَ اَطیعُوا اللّٰهَ وَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ و خدای این آیه شریفه را نازل ساخت و این آیه نَزَلَتْ فی عَلِیٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ علیهم السلام نازل شد در حق علی و حسنین وَقالَ فی عَلِیٍّ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ چه درباره علی علیه السلام فرمود هر کس من آقا

وولی او هستم علی آقا و ولی اوست و این معنی بدیهی است که مولا و آقا بودن رسول و علی علیهما الصلوة والسلام برای امیر دم محض حفظ دین و نفوس و دنیا و آخرت و شرافت و فضیلت ایشان است و خدای محض تفضل و رحم خداوندی چنین خواسته و جهانیان را بچنین موهبت بزرگ و سعادت سرمدی سرافراز گردانیده و گرنه پیغمبر و اوصیاء او را چه حاجت و نیازی باین امر است زیرا که بالطبیعه از ابتدای خلقت مخلوق مولا و مقتدا و علت آفرینش آفریدگان بوده اند و تمام مخلوق نیز بالطبیعه و الفطره چاکر و عبید و محتاج و فقیر ایشان بوده و میباشند والله الغنی و نحن الفقراء و البته مظاهر جلال و جمال ایزد متعال و خلفای او در زمین و آسمان فرخنده ای از همه کس بی نیاز و دیگران بهمه جهة بایشان نیازمند و محتاج هستند پس اینکه رسول خدای دست علی را بگرفت و فرمود فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ تفسیر این آیه شریفه بود که اولی الامر علی است وَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اُوصیکُمْ بِکِتابِ اللّٰهِ وَاَهْلِ بَیْتی اِنّی سَئَلْتُ اللّٰهَ اَنْ لا یُفَرِّقَ بَیْنَهُما حَتّیٰ یُورِدَهُما عَلَی الْحَوْضِ وَاَعْطانی ذٰلِکَ و رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود شما را بکتاب خدای و اهل بیت خودم وصیت میکنم بدرستیکه از حضرت یزدان مسئلت کردم که در میان آن دو جدائی نیندازد تا گاهی که در لب حوض کوثر بر من در آیند و این را بمن عطا فرمود وَقالَ فَلا تُعَلِّمُوهُمْ فَاِنَّهُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ اِنَّهُمْ لَنْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ بابِ هُدًی وَلَنْ یُدْخِلُوکُمْ فی بابِ ضَلالٍ و فرمود شما با اهل بیت چیزی نیاموزید و هرچه فرمایند بیاموزید و اطاعت کنید چه ایشان از شما داناترند و ایشان هرگز شما را از باب هدایت بیرون ننمایند و بباب ضلالت اندر نکنند یعنی مادامیکه با اوامر و نواهی ایشان کار کنید دچار باب ضلالت نشوید بلکه براه هدایت اندر خواهید بود وَلَوْ سَکَتَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَلَمْ یُبَیِّنْ اَهْلَها لَادَّعیٰ آلُ عَبّاسٍ وَآلُ عَقیلٍ وَآلُ فُلانٍ و اگر رسول خدای خاموش میشد و اهل بیت خود را باز نمی نمود که کدام کس هستند آل عباس و آل عقیل یا فلان آل دیگر که با آن حضرت سمت قرابت داشتند مدعی میشدند که مائیم آن اهل بیت رسول خدای که پیغمبر در شان و مقام ایشان چنین و چنان فرموده البته ابهام و کتمان این امر چون موجب فساد می گشت بر رسول خدای واجب گردید که برای رفع توهم امت در مقام تصریح و توضیح بر آید و جهانیان را از حالت شک و شبهت بیرون آورد میفرماید اَنْزَلَ اللّٰهُ فی کِتابِهِ اِنَّما یُریدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً خداوند آیه تطهیر را در حق اهل بیت نازل ساخت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تأویل این آیه بودند پس رسول خدای دست علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را بگرفت و ایشان را در خانه ام سلمه در زیر کسا در آورد و عرض کرد بارخدایا اِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ ثَقَلاً وَاَهْلاً فَهٰؤُلاءِ ثَقَلی وَاَهْلی همانا برای هر پیغمبر ثقلی و اهلی است و این چهار تن ثقل من و اهل من هستند و ام سلمه عرض کرد آیا من از اهل تو نیستم فرمود اِنَّکِ اِلیٰ خَیْرٍ وَهٰؤُلاءِ ثَقَلی وَاَهْلی تو بخیر و خوبی بهره یاب هستی

لکن این جماعت تنزیل اهل من میباشند و چون رسول خدای را زمان ارتحال فرا رسید علی علیه السلام را
بجای خود اقامت داد و چون پیغمبر از جهان درگذشت علی را آن استطاعت حاصل نشد و اقدام بآن امر
نفرمود که محمد بن علی یعنی محمد حنفیه یا عباس بن علی را که در کربلا شهید شد یا هیچیک از فرزندان خود را
داخل این امر نماید چه اگر چنین میشد حسنین علیهما السلام عرض میکردند خداوند تعالی در حق ما نازل فرموده چنانکه
در امر تو نازل ساخته و بطاعت ما امر کرده چنانکه بطاعت تو فرمان داده و رسول خدای صلی الله علیه و آله
در امر ما ابلاغ رسالت نموده چنانکه در کار تو ابلاغ فرموده است و رجس را از ما برده است چنانکه از تو برده است
و چون علی علیه السلام بدرود جهان فرمود حسن علیه السلام بواسطه اینکه از حسین سلام الله علیه اکبر بود باین امر اولویت
داشت و چون زمان انتقال حسن بن علی علیهما السلام فرا رسید استطاعت نداشت و این کار نمی فرمود که بگوید
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و باین واسطه امر ولایت و امامت را با یکی از فرزندان خود گذارد چه در اینوقت
حسین علیه السلام میگفت خداوند در حق من نازل فرموده چنانکه در باره تو و پدرت نازل ساخت و بطاعت من
فرمان داد چنانکه بطاعت تو و پدرت امر فرمود و از من رجس را ببرد چنانکه از تو و پدرت ببرد و چون این امر بحسین
پیوست هیچکس را آن استطاعت نبود که بگوید اگر من از پدر و برادرم حق میبرم و براینگونه این امر جاری باید باشد
که خدای عزوجل میفرماید أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ و بعد از حسین این امر بعلی بن الحسین و بعد از
علی بن الحسین بمحمد بن علی سلام الله علیهم که خود آن حضرت است پیوست پس از آن ابوجعفر علیه السلام فرمود
الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ وَاللهِ لَا نَشُكُّ فِي دِينِنَا رجس در این آیه شریفه بمعنی شک است سوگند
بخدای هرگز در دین خود شک نیاورده ایم و هم از عبدالله بن عجلان مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام
در آیه مذکوره اطیعوا الله میفرمود این آیه در حق علی و ائمه علیهم السلام میباشد جَعَلَهُمُ اللهُ مَوَاضِعَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرَ
أَنَّهُمْ لَا يُحِلُّونَ شَيْئًا وَلَا يُحَرِّمُونَهُ خداوند ایشان را در مواضع و مراتب پیغمبران قرار داده است
جز اینکه ایشان چیزی را حلال یا حرام نمیگردانند یعنی این امر راجع به پیغمبران است که صاحب شریعت هستند و
ائمه حافظ شریعت میباشند و دیگر در تفسیر صافی و برهان و منهج الصادقین در این آیه شریفه وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّابًا رَحِيمًا فَلَا وَرَبِّكَ لَا
يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ
يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و اگر این منافقان در آن هنگام که بنفاق و انکار حکم تو ستم کردند بر نفوس خود بحضرت تو
بیامدند و از مرافعه بطاغوت پشیمانی گرفتند پس بتوسط تو از خدای طلب آمرزش کردند و آمرزش طلبیدی از بهر
ایشان رسول هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را که قبول کننده توبه گناهکاران و مهربان بر آمرزش خواهان است
پس نه چنان است که گمان برده اند که با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند سوگند میخورم بحق پروردگار
تو که ایمان نخواهند آورد بهیچ وجه بحقیقت و راستی تا وقتیکه حکم سازند ترا در هر چه اختلاف افتد میان ایشان و تو

حکم کنی پس باز نیابند در نفوس خود تنگی و گرانی از آنچه حکم کرده بآن هر چند مخالف طبع ایشان باشد و گردن
نهند فرمان ترا گردن نهادنی ظاهراً و باطناً از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در این آیه شریفه میفرمودند
وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ يَا عَلِيُّ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا
اللهَ تَوَّابًا رَحِيمًا فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ يَا عَلِيُّ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ يَعْنِي فِيمَا تَعَاهَدُوا
وَتَعَاقَدُوا عَلَيْهِ بَيْنَهُمْ مِنْ خِلَافِكَ وَغَصْبِكَ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ عَلَيْهِمْ يَا مُحَمَّدُ عَلَىٰ لِسَانِكَ
مِنْ وِلَايَتِهِ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و نیز در صافی از زراره یا برید مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود همانا خدای تعالی لعلی علیه السلام
امیرالمؤمنین علیه السلام را مخاطب داشته است عرض کردم در کدام موضع فرمود در قول خدای تعالی
وَلَوْ أَنَّهُمْ ... فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ را قرائت کرد و فرمود فِيمَا تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ أَمَاتَ اللهُ مُحَمَّدًا لَا يَرُدُّوا هَذَا
الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ وَالْعَفْوِ
وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و دیگر در صافی و برهان و خلاصة المنهج در آیه شریفه وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ
مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا و هر که
فرمان برد خدای را در اوامر و نواهی و رسول را در احکام شرعی همانا این مردم مطیع در روز قیامت با آنان باشند
که منعم گردانیده است ایشان را خدای از جماعت پیغمبران و رسولان و اولوا العزم در این باب داخل هستند
و راستگویان که پیش از همه کس تصدیق کرده اند انبیا را و کشتگان در راه خدای و ستودگان در اعمال
و افعال و اقوال و نیکو هستند این جماعت از راه مرافقت و مجالست با همدیگر در بهشت برین از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مروی است که مراد از پیغمبران محمد مصطفی و از صدیقان علی مرتضی و از شهدا حسن
و حسین و از صالحان اولاد امام حسین از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولئک رفیقا
محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین میباشند و هم بروایت ابی الصباح کنانی در ذیل حدیث دیگر که در این
آیه شریفه از حضرت باقر علیه السلام رسیده مسطور است فَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنَّا الصِّدِّيقُ وَمِنَّا الشُّهَدَاءُ وَمِنَّا الصَّالِحُونَ
پیغمبر از ما و صدیق امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ما و حسن و حسین شهید و ائمه صالحین صلوات الله علیهم
از ما میباشند و دیگر در صافی و برهان در این آیه شریفه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً
وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ آیا نگران نشدی بسوی
آنانکه با ایشان گفته شد از کارزار با کفار دست بدارید تا فرمان خدای باز رسد و بپای دارید نماز را با شرایط
و ارکان و بدهید زکوة را بر مستحقان پس آن هنگام که بمدینه اندر آمدند و قتال با کافران بر ایشان واجب گردید
این هنگام گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند میترسیدند از حرب مشرکان بدانگونه که از یزدان قهار
ببایست ترسید بلکه بیشتر از آن مقدار بیم و ترس و از کمال ترس و غلبه خوف گفتند ای پروردگار ما از چه روی

 قتال کنند در ایام ما واجب ساختی چرا ما را فارغ و ایمن نگذاشتی تا باجلی که بهمه کس نزدیک است از حضرت باقر
علیه السلام در اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة مروی است که فرمود انتم والله اهل هذه الآیة و در کفوا ایدیکم مروی است
که فرمود کفوا ایدیکم مع الحسن علیه السلام کتب علیهم القتال مع الحسین علیه السلام الی اجل قریب الی خروج
القائم علیه السلام فان مع الظفر و هم از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود وَاللهِ الَّذِی صَنَعَهُ
الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَانَ خَیْراً لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ فَوَاللهِ لَقَدْ نَزَلَتْ
هٰذِهِ الْآیَةُ سوگند با خدای آن کردار حسن بن علی علیهما السلام یعنی صلح با معاویه برای این امت از تمام
آنچه آفتاب بر آن طالع میشود بهتر است سوگند با خدای این آیه شریفه در حق او وارد شد اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ قِیلَ
لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّکٰوةَ فرمود اِنَّمَا هِیَ طَاعَةُ الْاِمَامِ فَطَلَبُوا الْقِتَالَ
فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ مَعَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا اَخَّرْتَنَا
اِلٰی اَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ اَرَادَ اللهُ تَأْخِیرَ ذٰلِکَ اِلَی الْقَائِمِ و دیگر در صافی و برهان در آیه شریفه
آیه من یطع الرسول
مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ هر کس اطاعت کند رسول را همانا اطاعت کرده است خدای را از حضرت
باقر سلام الله علیه مروی است ذِرْوَةُ الْاَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْاَشْیَاءِ وَرِضَا الرَّحْمٰنِ الطَّاعَةُ
لِلْاِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ بلندی و رفعت و مفتاح و باب همه چیز و رضای خداوند رحمن در طاعت امام است بعد از معرفت امام
یعنی بعد از آنکه از روی معرفت امام را بشناختند آنوقت باید اطاعت او را بنمایند آنگاه آیه مذکوره را قرائت فرمود
و اینحال برای این است که امام علیه السلام تبلیغ مینماید و پیغمبر نیز تبلیغ مینماید و تفاوت این است که رسول ابلاغ
آیه والی اولی الامر
اوامر و نواهی الهی را مینماید و امام تبلیغ احکام شریعت را که پیغمبر آورده میفرماید و دیگر در همان تفاسیر در آیه شریفه
وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَاِلٰی اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و اگر انرا
واگذارند برای پیغمبر تا بطور مصلحت کار کند یا بتدبیر خداوندان امر از اهل اسلام هر آینه بدانند آنرا آنانکه استخراج
و استنباط و تحقیق خبر را می نمایند که پیغمبر و اولی الامر هستند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که ایشان ائمه
معصومین علیهم السلام هستند یعنی ایشان همانکسان هستند که از آیات قرآنی استنباط حقایق احکام ربانی را میکنند
و حلال و حرام را می شناسند و هم در صافی و اکمال الدین از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است مَنْ وَضَعَ
وِلَایَةَ اللهِ وَاَهْلَ اسْتِنْبَاطِ عِلْمِ اللهِ فِی غَیْرِ اَهْلِ الصَّفْوَةِ مِنْ بُیُوتَاتِ الْاَنْبِیَاءِ فَقَدْ خَالَفَ اَمْرَ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَ الْجُهَّالَ وُلَاةَ اَمْرِ اللهِ وَالْمُتَکَلِّفِینَ بِغَیْرِ هُدًی وَزَعَمُوا اَنَّهُمْ اَهْلُ
اسْتِنْبَاطِ عِلْمِ اللهِ فَکَذَبُوا عَلَی اللهِ وَزَاغُوا عَنْ وَصِیَّةِ اللهِ وَطَاعَتِهِ فَلَمْ یَضَعُوا فَضْلَ
اللهِ حَیْثُ وَضَعَهُ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی فَضَلُّوا وَاَضَلُّوا اَتْبَاعَهُمْ فَلَا تَکُونُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ حُجَّةٌ
هر کس ولایت و امارت یزدانی و اهل استنباط علوم و معارف سبحانی را با آنانکه نه از اصفیای خاندان انبیا
هستند بگذارد و فرمان خدای را بمخالفت رفته و مردم جاهل نادان را و متکلفین بیرون از راه راست را

 والیان امر خداوند منان گردانیده و اینگونه مردم که پندار همی نمایند که در خور استنباط علم ایزدی هستند همانا
بر خدای دروغ بسته اند و از وصیت و موعظت الهی بگردیده اند و از اطاعت خدای روی بر تافته اند و فضل
و فزونی خداوندی را در آنجا که خدای خود بر نهاده نگذاشته اند و خویشتن گمراه شده و متابعان خود را گمراه ساخته
آیه فضل الله ورحمة
و در رستاخیز برای خود حجتی برجای نگذاشته اند و دیگر در آیه شریفه وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ واگر
نه فضل و رحمت خدای شامل حال شما بودی از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فضل خدای رسول خداست
و رحمت خدای ائمه خدای هستند و دیگر در آیه شریفه فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مر خدای راست حجتی که در
آیه فلله الحجة البالغة
اثبات قول حق و ابطال قول شما بنهایت صحت و متانت و قوت رسیده است از حضرت باقر علیه السلام
مروی است که فرمود نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلٰی مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَفَوْقَ الْاَرْضِ و دیگر در آیه شریفه
آیه کونوا مع الصادقین
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ای گروه مؤمنان از خدای بترسید و باشید
با راستگویان در اقوال و کردار یا در دین خدای از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود اِیَّانَا عَنٰی
مقصود از صادقین ما هستیم یعنی با ما باید باشند و در مجمع البیان از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است
ومن قبله کتاب موسی
که فرمود مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ با آل محمد صلی الله علیه وآله باشید و نیز در صافی و برهان در آیه شریفه وَمِنْ قَبْلِهِ
کِتَابُ مُوسٰی اِمَاماً وَرَحْمَةً و پیش از قرآن یا پیغمبر کتاب موسی یعنی توریة که مصدق قرآن خاتم
پیغمبران و بشارت دهنده بآن است در حالیکه آن توریة پیشوا بود مر اهل دین را و سبب بخشایش و واسطه
فیض الهی در دنیا و آخرت از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در مقدمه این آیه شریفه اَفَمَنْ کَانَ
عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ یعنی رسول الله والذی تلاه من بعده الشاهد منه امیر المؤمنین ثم اوصیاؤه
واحداً بعد واحد فرمود و هم از آن حضرت مروی است که اینگونه نازل شده است اَفَمَنْ کَانَ
عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله یَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ اِمَاماً وَرَحْمَةً وَمِنْ
قَبْلِهِ کِتَابُ مُوسٰی اُولٰئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ فَقَدَّمُوا وَاَخَّرُوا فِی التَّأْلِیفِ یعنی در تألیف قرآن مقدم و موخر
آیه ولکل قوم هاد
کرده اند و دیگر در صافی و کافی در آیه شریفه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ همانا تو فرستاده
شده برای بیم دادن از عذاب و عقاب مثل دیگر پیغمبران و برای هر قومی هدایت کننده ایست که هدایت
میکند ایشان را بسوی آنچه پیغمبر خدای آورده و هادیان بعد از رسول خدای علی است پس از آن
اوصیای بزرگوار هر یک بعد از دیگری و دیگر در صافی و برهان در آیه شریفه رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ کَثِیراً
مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِی فَاِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَاِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ای پروردگار من
بدرستیکه بتان گمراه کردند مردمی بسیار را یعنی سبب گمراهی جمعی کثیر شدند از این روی بتو پناه می جویم
و مسئلت عصمت مینمایم پس هر کس پیروی کرد مرا در دین من از من و اهل ملت من است و هر کس نافرمانی کند
مرا در دین و بشرک اندر شود بدرستیکه تو آمرزنده مهربان و قادری بتوفیق طاعت و توبه از کفر و معصیت

و آمرز

و آمرزش ایشان از حضرت باقر علیه السلام مروی است هرکس دوست بدارد ما را پس از ما اهل بیت میباشد
عرض کردند از شما است فرمود سوگند با خدای از ما است مگر نشنیده قول ابراهیم علیه السلام را فَمَنْ تَبِعَنِي
فَإِنَّهُ مِنِّي وچون هرکس کسی را دوست بدارد البته در افعال و اقوال و اخلاق محبوب متابعت وی کند
وچون متابعت نمود از وی خواهد بود این است که امام علیه السلام میفرماید هرکس ما را دوست بدارد از ما است
و دیگر در تفسیر صافی و برهان در آیه شریفه رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ
الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ای پروردگار ما در ستیکه
ساکن گردانیدم پاره از فرزندان خود را یعنی اسمعیل در وادی و رود خانه بی آب وگیاه نزدیک خانه تو که
صید و قتال در آن حرام است مراد موضع ضراح است که در زمان آدم علیه السلام بود چه هنگام این دعا
ابراهیم در آنجا خانه نبود ای پروردگار ما ایشان را در آنجا سکون دادم تا نماز را بپای دارند و پرستش تو قیام ورزند
پس بگردان دلهای بعضی از مردمان را تا بخشش محبت بسوی ایشان از کمال شوق شتابان گردد از حضرت
باقر علیه السلام مروی است که فرمود نَحْنُ هُمْ وَنَحْنُ بَقِيَّةُ تِلْكَ الذُّرِّيَّةِ مائیم ایشان و مائیم بقیه این
ذریه و فرزندان و فرمود وَلَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ فَيَقُولُ إِلَيْهِ فَنَحْنُ وَاللهِ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ یعنی آنگاه که ابراهیم
دعا میفرمود از خانه کعبه خبری و قصدی در میان نبود بلکه سوگند با خدای مائیم دعوت آن حضرت
و در کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که نگران مردمان شد که در اطراف کعبه معظمه طواف
میدهند فرمود هَكَذَا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ
وَمَوَدَّتَهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ و بروایتی که بر این افزوده اند فرمود آلِ مُحَمَّدٍ آلِ مُحَمَّدٍ پس از آن فرمود
إِلَيْنَا إِلَيْنَا از روی استفهام شاید میفرماید اینگونه در جاهلیت طواف میدادند آیا مامور بودند که
باین طریق طواف دهند و بحضرت ما نیایند که از داشتن ولایت ما با ما اعلام کنند و مودت خود را نسبت بما
معلوم دارند و نصرت کردن ما را با ما عرض دهند آنگاه فرمود بسوی ما و بحضرت ما بیائید و دیگر در صافی
در آیه شریفه وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ در هر امتی رسولی
بفرستادیم که بدیشان رسالت نهاد که خدا را پرستش و از طاغوت اجتناب کنید از حضرت باقر علیه السلام
مروی است مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِوِلَايَتِنَا وَالْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّنَا خداوند تعالی هرگز پیغمبری را مبعوث نفرمود
مگر بشرط ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و این است قول خدای تعالی وَلَقَدْ بَعَثْنَا الآیه تا حقت علیه الضلاله
و دیگر در صافی در آیه شریفه فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ پس بپرسید از علما و مورخین که
باخبار امم ماضیه واقف هستند تا شما را از آنها اعلام کنند اگر خود نمیدانید که پیغمبران پیشین که مبعوث شده اند
همه بشر بوده اند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که ذکر در این آیه شریفه عبارت از قرآن و اهل
آل محمد صلی الله علیهم اجمعین میباشند که خدای امر کرده است بسؤال کردن از ایشان نه پرسیدن از جهال

آیه و لقد بعثنا

آیه فاسئلوا اهل الذکر

درکافی

در کافی مذکور است که از حضرت باقر سلام الله علیه پرسیدند که بعضی کسان که نزد ما هستند چنان گمان میبرند که
اهل ذکر که در آیه شریفه است علمای یهود و نصاری میباشند قَالَ إِذًا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ اگر چنین باشد
باید شما را بدین یهود و نصاری بخوانند پس از آن آنحضرت با دست مبارک اشارت بسینه شریف یعنی گنجینه علوم
ربانی کرده فرمود نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ مائیم اهل قرآن و مائیم که سؤال کرده میشویم و دیگر
در صافی در آیه شریفه إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ یزدان تعالی بعدل و احسان و بخشایش باقارب و خویشاوندان باندازه حاجت ایشان
امر فرموده و از فحشا و متجاوز از حدود باریتعالی و آنچه را که عقول منکر و شمارد و تطاول بر مردمان که بیرون از حق
باشد نهی نموده از حضرت باقر علیه السلام در روایت سعد مروی است که عدل محمد صلی الله علیه و آله است پس هرکس
تبولای او رود احسان ورزیده است و جای محسن در بهشت است و ایتاء ذی القربی قرابت ما است که خدای تعالی
امر کرده است بندگان را بمودت ما و ایتای بما و نهی کرده است ایشان را از فحشا و منکر یعنی بغی ورزیدن بر ما
اهل بیت و دعوت نمودن بسوی غیر از ما و هم از آن حضرت روایت است که فرمود عدل شهادت دادن است
به یکتائی خدا و رسالت محمد مصطفی و احسان امیرالمؤمنین علیه السلام و فحشا و منکر و بغی فلان و فلان و بهمان است
و دیگر در صافی و برهان در آیه شریفه وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى من نیک آمرزنده ام
آنکس را که از شرک بتوبت رود و بوحدانیت من ایمان بیاورد و عمل نیکو بجای آورد پس راه راست یافت و طریق
حق راه برد از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در این آیه شریفه فرمود أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَلَمْ تَنْفَعْهُ
التَّوْبَةُ وَالْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى وَاللهِ لَوْ جَهِدَ أَنْ يَعْمَلَ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ
آیا نمی نگری که چگونه در اینجا شرط شده است و بدون بجای آوردن آن شرط نه توبه و نه ایمان و نه عمل صالح او را
سود میرساند و آن شرط این است که در طلب هدایت برآید سوگند با خدای هرچند در عمل کوشش کند و سعی نماید
از وی پذیرفته نشود تا گاهی که طلب هدایت کند عرض کردند خدای مرا فدای تو گرداند بسوی کدام کس خواستار هدایت
شود فرمود بسوی ما و هم از آن حضرت مروی است که فرمود ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وِلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بولایت
اهل بیت هدایت جوید سوگند با خدای اگر مردی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام بعبادت خدای بپای برد
و از آن پس بمیرد و با ولایت ما نباشد خداوند او را بر روی بآتش در افکند و در کافی از حضرت باقر علیه السلام
مروی است وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْبَيْتِ إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا
وِلَايَتَهُمْ لَنَا و آن حضرت روی با خانه کعبه بود و فرمود همانا مردمان را فرمان کرده اند که باین سنگها بیایند
و با آنها طواف دهند پس از آن نزد ما آیند و ولایت ما را با ما اعلام نمایند و درجه دوستی خود را نسبت با ما بازنمایند
و دیگر در صافی و کافی و اکمال الدین در آیه شریفه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ
عَزْمًا بدرستیکه عهد برنهادیم با آدم صفی و امر کردیم او را از این پیش که پیرامون درخت منهی نگردد

واز آن نخورد پس آن عهد را فراموش کرد و برای او عزم و ثباتی در التزام امر نبود واز اولوالعزم نبود معلوم باد چون بدلایل عقلیه و براهین نقلیه عصمت انبیا از جمله معاصی کبیره و صغیره و سهو و خطا و نسیان ثابت است پس در اینجا گوئیم مراد باین امر عهد نهی تنزیه است و ترک اولی و نسیان و معنی ترک و عدم عزم او بر آن بر سبیل عهد یعنی آدم علیه السلام ترک اولی نمود و عزم را بر نخوردن جزم نکرد بلکه عمداً تناول نمود امّا از حضرت باقر علیه السلام مروی است که خدایتعالی با آدم عهد بر نهاد که بآن شجره نزدیک نشود و چون آن هنگام در رسید که در علم خدای گذشته بود که از آن درخت بخورد آن عهد را فراموش کرد و از آن بخورد و این است که خدای میفرماید وَلَقَدْ عَهِدْنَا تا آخر آیه و نیز در کافی از آن حضرت مروی است که خدایتعالی با آدم و زوجه اش فرمود باین درخت نزدیک نشوید یعنی از آن مخورید عرض کردند آری ای پروردگار ما بآن نزدیک نمی شویم و از آن نمیخوریم و در کلام خودشان که نعم عرض کردند استثنا ننمودند یعنی نگفتند اگر خدای بخواهد نزدیک نمیشویم فَوَكَلَهُمَا اللّٰهُ فِي ذٰلِكَ اِلٰى اَنْفُسِهِمَا وَاِلٰى ذِكْرِهِمَا لاجرم خدای ایشان را با خودشان و آنچه یاد کردند بگذاشت و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مسطور داشته اند که شخصی سؤال کرد که چگونه خدایتعالی آدم را بسبب نسیان ماخوذ داشت فرمود اِنَّهُ لَمْ يَنْسَ وَكَيْفَ يَنْسٰى وَهُوَ يَذْكُرُهُ وَيَقُولُ لَهُ اِبْلِيسُ مَا نَهٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ آدم فراموش نکرده بود و چگونه فراموش کرده بود با اینکه بیاد همی آورد و ابلیس با وی گفت نهی نفرمود شما را پروردگار شما ازین درخت مگر اینکه باشید دو فرشته یا از جمله مخلدان و هم در علل الشرایع و بصایر الدرجات و صافی از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود عَهِدْنَا اِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَالْاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ فِيهِمْ اِنَّهُمْ هٰكَذَا وَاِنَّمَا سُمُّوا اُولِي الْعَزْمِ لِاَنَّهُ عَهِدَ اِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَالْاَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَالْمَهْدِيِّ وَسِيرَتِهِ فَاَجْمَعَ عَزْمُهُمْ اَنَّ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ وَالْاِقْرَارُ بِهِ خدای عهد کرد و امر نهاد او را در اقرار بمحمد و امامان بعد از آن حضرت صلوات الله علیهم پس آدم ترک نمود او را در حق ایشان عزمی جزم نبود که ایشان صاحب آن مراتب و مقامات هستند و اینکه بعضی از پیغمبران را اولی العزم نامند از آن است که در حق محمد و اوصیای بعد از وی صلی الله علیه و آله و حضرت صاحب العصر و الزمان عهد بر نهادند پس ایشان عزم خود را بر آن جمیع و جزم نمودند که اینحال چنین است و بآن اقرار آوردند و هم در ذیل حدیثی در علل الشرایع از آن حضرت مروی است که فرمود وَاَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلٰى اُولِي الْعَزْمِ اَنِّي رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيٌّ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْاَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ وُلَاةُ اَمْرِي وَخُزَّانُ عِلْمِي وَاَنَّ الْمَهْدِيَّ اَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَاُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي وَاَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ اَعْدَائِي وَاُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَكَرْهاً قَالُوا اَقْرَرْنَا يَا رَبِّ وَشَهِدْنَا وَلَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَلَمْ يُقِرَّ فَثَبَتَتِ الْعَزِيمَةُ لِهٰؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَلَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْاِقْرَارِ بِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلٰى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قَالَ اِنَّمَا هُوَ فَتَرَكَ

خداوند

خداوندا از اولوالعزم عهد و میثاق باز گرفت که من پروردگار شما و محمد رسول و فرستاده من و علی امیر مومنان و اوصیائی که بعد از علی هستند والیان امر من و خازنان علم من و مهدی خاتم الاوصیا همان امام است که بوجود او دین خود را نصرت و دولت حقه را ظاهر و نیرومند و از دشمنان خود مدد و انتقام بکشم و بواسطه او جهانیان بعبادت من بپردازند طوعاً و کرهاً پیغمبران اولوالعزم گفتند پروردگارا اقرار داریم و گواهی میدهیم یعنی بر این جمله اقرار میکنیم و شهادت میدهیم و آدم علیه السلام را در این کار نه زبان انکار بود نه بیان اقرار از این روی این عزیمت و مقام اولوالعزمی برای این پنج پیغمبر در حق مهدی علیه السلام ثابت گردید چنانکه خدایتعالی در آیه مذکوره وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً باین حال اشارت فرمود و مراد ازین عزم همان اقرار در حق مهدی علیه السلام است که او متروک داشت و در آیه شریفه وَاْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰى فرمان کن اهل بیت خود را بنماز و صبر و مداومت کن بنماز نمیخواهیم از تو روزی دادن را بخودت و کسان خودت ما روزی میدهیم ترا و ایشان را و سرانجام پسندیده برای دارایان پرهیزکاری است حضرت باقر علیه السلام در این آیه مبارکه فرمود اَمَرَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ اَنْ يَخُصَّ اَهْلَ بَيْتِهِ وَنَفْسَهُ دُونَ النَّاسِ لِيَعْلَمَ النَّاسُ اَنَّ لِاَهْلِ بَيْتِهِ عِنْدَ اللّٰهِ مَنْزِلَةً لَيْسَتْ لِغَيْرِهِمْ فَاَمَرَهُمْ مَعَ النَّاسِ عَامَّةً ثُمَّ اَمَرَهُمْ خَاصَّةً خداوند تعالی در این آیه شریفه پیغمبر خود را امر فرمود که اهل بیت خود و نفس مبارک خود را بآن حال اختصاص دهد بغیر از دیگران تا مردمان بدانند که برای اهل آن حضرت در حضرت احدیت منزلت و مقامی است که برای دیگران نیست لاجرم آن حضرت امر فرمود ایشان را با مردمان عامه و از آن پس امر کرد اهل بیت خود را خاصه یعنی امر کرد اهل بیت را با مردمان علی العموم در آیه وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و از آن بعد امر فرمود با ایشان علی الخصوص بادای آن چنانکه در خبر وارد است که هر وقت رسول خدای با اهالی خود ملاقات میکرد میفرمود نماز بگذارید و این آیه بر ایشان میخواند وامر اهلک بالصلوة و بهر زمان اهل بیت پیغمبر را فقر و احتیاج در میرسید میفرمود نماز شوید و نماز بسپارید که خدایتعالی رسول خود را باین امر کرده است و دیگر در صافی در آیه شریفه اَلَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای خود که در مکه داشتند بناحق و نارواو چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب اخراج ایشان باشد مگر اینکه می گفتند پروردگار ما خدای یگانه است از حضرت باقر علیه السلام مروی است که این آیه در حق رسول خدای و علی و حمزه نازل و درباره حسین سلام الله علیهم جاری شد و در خلاصة المنهج از آن حضرت مروی است که این آیه در شأن مهاجرین نازل و در آل محمد صلی الله علیه و آله که از دیار خودشان بیرون کردند و جفا و ستم و تشنگی بر ایشان روا داشتند و ایشان را بیمناک ساختند جاری شد و در مناقب از آن حضرت مروی است که فرمود در شأن ما نازل شد و در آیه شریفه اَلَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ وَاَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ آن جماعت آنان هستند که اگر جای دهیم و تمکین بخشیم و اقتدار عطا کنیم ایشان را در زمین و زمام حکومت کف کفایت ایشان

کدام هم جای دارند نماز را بجهت تعظیم ما بپا میدارند زکوة را برای نصرت بندگان ما و فرمان دهند بآنچه در عقل و شرع پسندیده باشد و باز دارند مردمان را از زشتی بآنچه در عقل و شرع قبیح باشد و مر خدای راست سر انجام همه کارها در خلاصة المنهج از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است آنها ائمه یعنی چون منصب امامت و حکومت و سمت نامزد ما است و رتبهٔ علم و فضل و طهارت و تقوی و جملهٔ صفات کمال بهره ماست و در تفسیر صافی از حضرت باقر علیه السلام مروی است هٰذِهِ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الی آخر الآیة وَالْمَهْدِيِّ وَأَصْحَابِهِ يُمَلِّكُهُمُ اللّٰهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَيُظْهِرُ الدِّينَ وَيُمِيتُ اللّٰهُ بِهِ وَبِأَصْحَابِهِ الْبِدَعَ وَالْبَاطِلَ كَمَا أَمَاتَ الشَّقَاوَةُ الْحَقَّ حَتَّى لَا يُرَى أَيْنَ الظُّلْمُ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ این آیه تا بآخر در شان آل محمد صلی الله علیه و آله و مهدی و اصحاب آن حضرت صلوات الله علیه نازل شده که خداوند ایشان را مالک شرق و غرب عالم میفرماید و دین حق را ظاهر میگرداند و بدست او و اصحابش هر گونه بدعت و امر باطل را نابود میسازد چنانکه شقاوت راه حق میمیراند چندانکه نشان از ظلم و ستم پدید نماند و ایشان امر بمعروف و نهی از منکر خواهند کرد یعنی بدون ترس و تقیه در کمال قدرت و قوت امر بمعروف و نهی از منکر رواج خواهند گرفت و هم از حضرت باقر علیه السلام در این آیه شریفه وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و جهاد کنید با دشمنان یزدان هر چند پدران و پسران شما باشند در راه حق و بفرمان حق چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی با نیت خالص جهاد کنید برای امتثال امر ایزد متعال همانا خداوند سبحان برگزید شما را برای نصرت دین خود پس بر جهاد اکبر و اصغر ثابت قدم باشید و مقرر نفرمود بر شما در کار دین هیچ شکی یعنی در احکام دین کار را بر شما دشوار نفرمود و مراد از ملت ابراهیم علیه السلام احکام شریعت اوست که با شریعت پیغمبر ما مطابق است چه رسول بشرع هیچ پیغمبری متعبد نبوده و یاد کردن ملت وی برای آن است که همه مردمان باین ملت مایل باشند چه طبیعت انسانی بموافقت ورزیدن با پدران و نیاکان مایل هستند خدای نام نهاد شما را مسلمانان پیش از قرآن در کتب آسمانی و در قرآن نیز یا اینکه ابراهیم شما را مسلمان نام نهاده تا پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت گواه باشد بر شما بقبول دعوت و متابعت ملت ابراهیم یعنی تا بعد از تبلیغ گواهی دهد بر شما بر آنکه کدام جماعت از شما بدین اسلام اطاعت نمودید و کدام عصیان ورزیدید و قبول آن را ننمودید و تا باشید شما گواهان بر مردمان باینکه انبیا دعوت حق را بایشان رسانیدند یعنی چون پیغمبر بایمان و اطاعت شما گواهی داد و شما را تعدیل نمود لاجرم شما گواهی خواهید داد بر وجه عدالت بر امم ماضیه باینکه رسولان و فرستادگان یزدان تبلیغ دعوت کردند و ادای رسالت پروردگار خود را بایشان نمودند و آنانکه قبول دعوت رسولان را ننمودند مستوجب دوزخ و عذاب جحیم هستند و آنانکه ایمان آوردند مستحق جنت نعیم و این اشرف مراتب شماست در کتاب

از حضرت باقر علیه السلام مروی است إِيَّانَا عَنَى وَنَحْنُ الْمُجْتَبَوْنَ مراد از برگزیدگان ما هستیم و هم میفرمود از ملة ابیکم ابراهیم مخصوصاً ما را اراده فرموده و در هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ میفرماید خداوند عزوجل شما را مسلمان نامیده و در تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ میفرمود رسول خدای شاهد است بآنچه ابلاغ فرموده است بما از خداوند تبارک و تعالی و ما گواهانیم بر مردمان در روز قیامت فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقْنَاهُ وَمَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَاهُ هر کس ما را تصدیق نموده باشد یا تکذیب کار کرده باشد او را در قیامت تصدیق یا تکذیب میفرمائیم و دیگر در صافی و خلاصة المنهج و برهان در آیه شریفه اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا آخر که مفسرین بچند معنی اشارت کرده اند و از جمله این است که نور بمعنی هادی است یعنی خدای راه نماینده اهل آسمانها و زمین است بآنچه صلاح هر دو جهان در آن است از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در ذیل حدیثی فرمود أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِي أَعْطَيْتُهُ وَهُوَ نُورِيَ الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ مَثَلُ الْمِشْكَاةِ فِيهَا الْمِصْبَاحُ فَالْمِشْكَاةُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ وَالْمِصْبَاحُ نُورُهُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ وَقَوْلُهُ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ يَقُولُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَقْبِضَكَ فَاجْعَلِ الَّذِي عِنْدَكَ عِنْدَ الْوَصِيِّ كَمَا يُجْعَلُ الْمِصْبَاحُ فِي الزُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ فَأَعْلِمْهُمْ فَضْلَ الْوَصِيِّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ فَأَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ منم هادی و راه نماینده آسمانها و زمین مثل آن علمی که بمن عطا شده که آن نور است که بآن هدایت یافته باید شد مانند روزنه ایست بن بسته که در آن چراغی افروخته بسیار روشن است پس مشکوة بمعنی قلب محمد و مصباح آن نور اوست که گنجینهٔ علوم است و قول خدای که میفرماید آن چراغ افروخته در میان قندیلی از آبگینه است میفرماید میخواهم روح پاک ترا قبض نمایم پس آن نور علم و چراغ فروزنده دانش را که تاکنون با تو بود با وصی بگذار چنانکه مصباح را در قندیل بلور میگذارند و آن فروزنده چراغ که جهان را فرو گرفته مانند کوکب درخشان است پس با مردم جهان فضل و علم وصی را باز نمای و آن چراغ که در آبگینه است و از نخست افروخته شده از روغن درخت با برکت بسیار نفع بخشنده است اصل درخت مبارکه ابراهیم علیه السلام است و این است قول خدای عزوجل که میفرماید وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ و همان است که خدای میفرماید إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و اینکه خدای در آیه شریفه نور فرمود لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ یعنی شما یهود نیستید که بجانب مغرب نماز گذارید و نصاری نیستید که بسوی مشرق نماز بپای آورید بلکه بر ملت ابراهیم علیه السلام میباشید و خدای تعالی فرموده است مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و قول خدای در این آیه شریفه نور يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ نزدیک است که روغن آن درخت روشنی بخشد بنفس خود باین معنی است که مَثَلُ أَوْلَادِكُمُ الَّذِينَ يُولَدُونَ مِنْكُمْ مَثَلُ الزَّيْتِ الَّذِي يُعْصَرُ مِنَ الزَّيْتُونِ يَكَادُونَ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِالنُّبُوَّةِ وَلَوْ لَمْ يَنْزِلْ عَلَيْهِمْ مَلَكٌ فرزندان شما

 که از صلب شما پدید میشوند در حکم زیت و روغنی هستند که از درخت زیتون پدید میآید که نزدیک است اولاد شما
به نبوت تکلم نمایند اگر چند فرشته برایشان نازل نشود و در خلاصة المنهج از حضرت باقر علیه السلام حدیثی نزدیک
بحدیث مذکور وارد است و در آنجا در تفسیر نُورٌ عَلَی نُورٍ میفرماید یعنی امام مؤید بنور علم و حکمت در عقب
امامی دیگر از آل محمد و همچنین از آدم تا گاهی که قیامت قیام گیرد پس این گروه اوصیا هستند که یزدان تعالی
ایشان را خلفای خود در زمین قرار داده و حجتهای خود برآفریدگان گردانیده که در هیچ عصری زمین از ایشان
خالی نیست اکنون این فصل را بهمین تفسیر آیه نور که بنور محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله منور و مسطور است
ختم کنیم و از خداوند توفیق طلب نمائیم

بیان روایت حضرت باقر از خطبهٔ امیر المؤمنین علیهم السلام مشهور بخطبهٔ وسیله

خطبهٔ وسیله

در روضهٔ کافی از جابر بن یزید مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام در آمدم و عرض کردم یا ابن
رسول الله همانا اختلاف جماعت شیعه مثل کیسانیه و زیدیه و فرق این طایفه در مذاهب و مسائل نمودشان
قلب مرا آتش زده است فرمود ای جابر آیا ترا بمعنی اختلاف ایشان واقف نگردانم که از کجا اختلاف کردند
و از چه جهت تفرق جستند عرض کردم آری یا ابن رسول الله مرا واقف فرمای فرمود فَلَا تَخْتَلِفْ اِذَا اخْتَلَفُوا
یَا جَابِرُ اِنَّ الْجَاحِدَ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ کَالْجَاحِدِ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فِی اَیَّامِهِ یَا جَابِرُ اِسْمَعْ
وَعِ قُلْتُ اِذَا شِئْتَ قَالَ اِسْمَعْ وَعِ وَ بَلِّغْ حَیْثُ انْتَهَتْ بِکَ رَاحِلَتُکَ اِنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ
خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِینَةِ بَعْدَ سَبْعَةِ اَیَّامٍ مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ ذَلِکَ حِینَ فَرَغَ
مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ وَ تَأْلِیفِهِ پس اختلاف مجوی گاهی که اختلاف ورزند ای جابر همانا هر کس منکر صاحب زمان و امام
عهد باشد چنان است که در ایام رسول خدای صلی الله علیه و آله منکر آن حضرت شده باشد ای جابر بشنو
و فرا گیر یعنی آنچه از بهر تو اکنون میگویم بشنو و نیک در خاطر بسپار جابر عرض کرد چون میل مبارکت علاقه پذیرد
که من بشنوم بخواهی فرمود و رخصت نقل آن را میدهی فرمود بشنو و فرا گیر و بدیگران ابلاغ کن همانا امیر المؤمنین صلوات الله
علیه چون هفت روز از وفات رسول خدای بگذشت مردمان را بمدینه اندر خطبه براند و اینحال بعد از آن بود
که امیر المؤمنین از جمع و تألیف قرآن فراغت یافته بود پس فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی مَنَعَ الْاَوْهَامَ اَنْ تَنَالَ اِلَّا
وُجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ اَنْ تَتَخَیَّلَ ذَاتَهُ لِامْتِنَاعِهَا مِنَ الشِّبْهِ وَ التَّشَاکُلِ بَلْ هُوَ الَّذِی لَا یَتَفَاوَتُ فِی ذَاتِهِ
وَ لَا یَتَبَعَّضُ بِتَجْزِئَةِ الْعَدَدِ فِی کَمَالِهِ فَارَقَ الْاَشْیَاءَ لَا عَلَی اخْتِلَافِ الْاَمَاکِنِ وَ یَکُونُ فِیهَا لَا عَلَی وَجْهِ
الْمُمَازَجَةِ وَ عَلِمَهَا لَا بِاَدَاةٍ لَا یَکُونُ الْعِلْمُ اِلَّا بِهَا وَ لَیْسَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمُ غَیْرِهِ بِهِ کَانَ عَالِمًا
بِمَعْلُومِهِ اِنْ قِیلَ کَانَ فَعَلَی تَأْوِیلِ اَزَلِیَّةِ الْوُجُودِ وَ اِنْ قِیلَ لَمْ یَزَلْ فَعَلَی تَأْوِیلِ نَفْیِ الْعَدَمِ فَسُبْحَانَهُ

وَ تَعَالَی عَنْ قَوْلِ مَنْ عَبَدَ سِوَاهُ وَ اتَّخَذَ اِلٰهًا غَیْرَهُ عُلُوًّا کَبِیرًا نَحْمَدُهُ بِالْحَمْدِ الَّذِی ارْتَضَاهُ مِنْ خَلْقِهِ
وَ اَوْجَبَ قَبُولَهُ عَلَی نَفْسِهِ وَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ شَهَادَتَانِ تَرْفَعَانِ الْقَوْلَ وَ تُضَاعِفَانِ الْعَمَلَ خَفَّ مِیزَانٌ تُرْفَعَانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ
مِیزَانٌ تُوضَعَانِ فِیهِ وَ بِهِمَا الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَ الْجَوَازُ عَلَی الصِّرَاطِ وَ بِالشَّهَادَةِ تَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ وَ بِالصَّلٰوةِ تَنَالُونَ الرَّحْمَةَ اَکْثِرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَی نَبِیِّکُمْ اِنَّ اللهَ
وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیمًا
سپاس خداوندیرا که هیچ اندیشه و دوربا شرم جز بوجود او راه نیابد چرا که بالطبیعه بداند که صانعی واجب الوجود
موجود است بچیزی دیگر و کیفیتی تمام راه نمی جوید و آئینه باصفای عقول از تخیل کنه ذاتش محجوب است چه تخیل جز در
محسوسات و مادیات نشاید و اگر خداوند تعالی مادی و متخیل بودی باید با آنچه متخیل شده مشاکل و شریک با آن در
صفات امکانیه باشد با اینکه یزدان تعالی متعالی از این جمله است و اگر بگوئیم مقصود ارتسام در آئینه عقل است
چنانکه ظاهر ترا آن بر این معنی دلالت کند پس مراد این است که خدای تعالی بچیزی همانند نیست تا از برایش با آلات حکمی
و امتیازی باشد که بدستیاری آید و بعالم تصور اندر شود بالجمله میفرماید عقول از تخیل کنه ذات و الا صفاتش در
هزاران هزار حجاب اندر است چه کنه ذاتش از شبه و تشاکل امتناع دارد بلکه خداوند متعال همان وجودی است
که من حیث الذات تفاوت نکند یعنی دارای اجزای متفاوته مختلفه نه خارجیه و نه عقلیه مانند جنس و فصل نیست
احتمال دارد که مراد نفی اختلاف عوارض باشد و تعقل مستلزم این است و متبعض نمیشود بسبیل تجزیه عدد در حال
کمال خود از اشیائی که بیرون از ما سوی هستند جدا است لکن نه بر حسب اختلاف اماکن و با اشیاء اندر است
اما نه بر طریق ممزوجیت بلکه بحسب علم و قدرت و حفظ و تربیت و علم او نه بدستیاری ادات است که جز بواسطهٔ آن
علم حادث نمیشود و در میان او و معلومش علم عالمی دیگر واسطه نیست یعنی علم او حضوری است و احتمال دارد
که مراد از این کلام نفی قول بعضی از حکما باشد که گفته اند خدای تعالی عالم است بحصول صور در عقول و نفوس
فلکیه و حضور آن در حضرتش و علم او کسبی نیست که واسطهٔ دیگر لازم باشد و ممکن است که بگوئیم معنی آن
چنین است که ذات مقدس متعالش برای علم کافی است و محتاج بعلم یعنی صورت علمیه غیر از او یعنی از غیر از
ذات خود نیست و عالم بمعلوم خود بود اگر در شأن او گویند بود بر تأویل ازلیت وجود اوست یعنی اطلاق
کان از این حیث خواهد بود و اگر گویند همیشه هست پس بنا بر تأویل نفی عدم است یعنی اطلاق لم یزل بر ذات
مقدس لایزال خالق بی شبه و مثال از حیث نفی عدم است از واجب الوجود نه اینکه این اطلاقات را
رای دیگر که در خور ممکن است توان نمود پس خداوند تعالی از آن مراتب و از سخن آنکس که خدا دیگر را پرستند
برتر و عالی تر است یعنی با این شئونات مذکوره و دلایل قدرت و خلقت و براهین ازلیت و ابدیت از آن
برتر است که دیگری را پرستند و معبودی خدا گیرند سپاس میگذاریم او را بحمد و سپاسی که در حضرتش از آفریدگان

۳۴۸ پسندیده افتد و قبول آن سپاس را بحضرت بقایش واجب گردانیده و بوحدانیت او و رسالت محمد
بنده او شهادت میدهم چنان شهادتی که سخن را بحضرت خالق مهیمن بلند کند و عمل نیک را مضاعف
گرداند و آنگونه شهادتی که هر میزانی که از آن بی بهره باشد سبک و بهر میزانی اندر باشد سنگین و به برکت آن کامیابی
بهشت و نجات از دوزخ و گذشت بر صراط حاصل گردد و بدستیاری این شهادت بهشت اندر شوند و از برکت
درود بر پیغمبر و آل او از رحمت بی بدایت و نهایت حضرت احدیت نائل آیند پس چندانکه توانید درود بر پیغمبر خود را
بتواتر و تکاثر باشید همانا خدای و فرشتگان خدای بر پیغمبر خدای درود میفرستند شما ای کسانیکه ایمان آورده اید و در
شمار مؤمنان اندر هستید بر رسول خدا درود و سلام بفرستید ایها الناس انه لا شرف اعلی من الاسلام
ولا کرم اعز من التقوی ولا معقل احرز من الورع ولا شفیع انجح من التوبة ولا لباس اجمل من العافیة
ولا وقایة امنع من السلامة ولا مال اذهب بالفاقة من الرضا بالقناعة ولا کنز اغنی من القنوع
ومن اقتصر علی بلغة الکفاف فقد انتظم الراحة وتبوأ خفض الدعة والرغبة مفتاح التعب و
الاحتکار مطیة النصب والحسد آفة الدین والحرص داع الی التقحم فی الذنوب وهو داعی الحرمان والبغی
سائق الی الحین والشره جامع لمساوی العیوب رب طمع خائب وامل کاذب ورجاء یؤدی الی
الحرمان وتجارة تؤول الی الخسران الا ومن تورط فی الامور غیر ناظر فی العواقب
فقد تعرض لمفضحات النوائب وبئست القلادة الذنب للمؤمن ایها الناس انه لا
کنز انفع من العلم ولا عز ارفع من الحلم ولا حسب ابلغ من الادب ولا نسب اوضع
من الغضب ولا جمال ازین من العقل ولا سوءة اسوأ من الکذب ولا حافظ احفظ من
الصمت ولا غائب اقرب من الموت ایها الناس من نظر فی عیب نفسه اشتغل
عن عیب غیره ومن رضی برزق الله لم یأسف علی ما فی ید غیره ومن سل
سیف البغی قتل به ومن حفر لاخیه بئرا وقع فیها ومن هتک حجاب غیره انکشفت
عورات بیته ومن نسی زلله استعظم زلل غیره ومن اعجب برأیه ضل ومن
استغنی بعقله زل ومن تکبر علی الناس ذل ومن سفه علی الناس شتم ومن
خالط الانذال حقر ومن حمل ما لا یطیق عجز ایها الناس انه لا مال اعود
من العقل ولا فقر اشد من الجهل ولا واعظ ابلغ من النصح ولا عقل
کالتدبیر ولا عبادة کالتفکر ولا مظاهرة اوثق من المشاورة و
لا وحشة اشد من العجب ولا ورع کالکف عن المحارم ولا حلم کالصبر والصمت
ای مردمان هیچ شرف و بلندی برتر از دین اسلام نیست یعنی چون احکام و شریعت و قانون اسلام دارای تمام
سعادات دنیویه و اخرویه و معاشیه و معادیات است و هرکس بآن دین اندر آید و بآداب آن بگراید جامع تمام

شرف دنیا و آخرت خواهد شد پس اسلام بر همه ادیان و هر چیز که سخت شریف بنظر بیاید اشرف است و هیچ کرم ۳۴۹
و کرامتی عزیزتر از تقوی نیست چه تقوی نیز در هر کس پدید آید حاوی تمام اوصاف و اخلاق کریمه خواهد شد چنانکه خدای
تعالی فرماید ان اکرمکم عند الله اتقیکم و هیچ معقلی و پناهگاهی نگاهبان تر از ورع و ترس از خدای نیست
زیرا که هرکس باین صفت ممتاز سرافراز شد چنان بافعال حسنه اقدام و از اعمال سیئه اجتناب می ورزد که از گزند
شیاطین جن و انس و هواجس نفس اماره و نکبات دنیویه و اخرویه آسوده میشود و هیچ شفیعی نجات بخشنده تر از توبت
و انابت نیست چه توبت وقتی پذیرفته است که از روی نهایت پشیمانی و ندامت قلبی روی دهد و دیگر بکردار نخست توجه
نماید و البته شفیعی بی نفاق و شقاق است اما شفعاء دیگر میتواند شد که برای رفع طمع و آزار آن ساعت باشد
و حاکم نیز بر آن مقصر مطمئن نباشد و ناچار قبول شفاعت را هموار سازد و در آن انتظار بگذراند که گرد دیگر هنگام گناهی
دیگر از وی نمودار و بعقوبت سابق و لاحق گرفتار شود و هیچ پوششی از لباس عافیت جمیلتر نیست چه با فقدان عافیت
وجدان هیچ پوششی کفایت نکند و هیچ وقایه و نگاهداری بهتر از سلامت نیست چه وجود سلامت اسباب حصول
همه نوع وقایه و عافیت است و هیچ مالی برای بردن فقر و فاقه بهتر از خوشنودی بقناعت نیست چه اگر قناعت نباشد
اگر مال دنیا در چنگ مردی بی دست و پای اندر شود همچنان از بلای فاقت آسوده نخواهد بود و هیچ گنج توانگرتر از
قنوع و رضای بداده الهی نیست چه اگر صفت رضا نباشد اگر کوههای عالم زر و سیم گردد و بدست مردی خوار و دیهم
افتد همچنانش کافی نیست و هرکس در جهان گذران بحد وسط قانع شود و در ایام زندگانی بمقداری که موجب تن
آسانی است اقتصار ورزد با کوه راحت و آسایش بیک رشته نمایش گیرد و در بستر راحت و رامش آرام یابد و رغبت و شدت
میل بحطام این جهان زشت فرجام کلید درهای رنج و تعب و گرد نمودن مال و انباشتن در مجلس و جوال موجب
ادراک هر نوع زحمت و وبال است و حسد ورزیدن و سلب نعمت و ثروت از دیگران خواستن و برای خویشتن آرزومند
شدن و بد مردمان را تمنی شدن آفت دین است چه این صفت از اوصافی است که با عقل و دین مباینت دارد
و البته آفت دین خواهد شد و حرص و آز و امید دیرباز موجب اقتحام ورزیدن در گناهان است چه این دو صفت چون
قوت گرفت ناچار آدمی را بهر فعل نامشروعی دعوت کند اجابت نماید مثلا اگر گوسپند از ای شیری خونی بریز مضایقت
نکند و نیز بحکم اشارت حرص و آز بهر امری ناستوده و ناساز انباز گردد و علاوه بواسطه حرص دچار حرمان نیز می شوند
و بغی و ظلم و بلند پروازی در این دنیا موجب هلاکت است و شره و غلبه حرص جامع بر مساوی عیوب است
چه بسیار طمع و خواستاری که نتیجه اش زیان و خیبت و ضرر و خسارت است و آرزوهای دراز است که آخر الامر
بدروغ از فرو وقع می افتد چه آنچه آرزو بیش بیرون از حد و مقدار باشد صورت خارجی نگیرد و با صدق انباز نشود
و بسا امیدها در جا است که پاداش بحرمان میرسد و بسی تجارتهاست که انجامش دستخوش خسارتها است
دانسته باشید هرکس بدون راه و رویت و نظاره در عواقب کارها خود را در امور دنیا در افکند خویشتن را در معرض
نوائب فضیحت درانداخته است و از بهر شخص مؤمن هیچ طوقی و قلاده بدتر و سنگین بارتر از معاصی نیست ای مردمان

هیچ گنجی سودمندتر از علم و هیچ عزی رفیعتر از حلم و هیچ حسبی و روشی و شرفی ابلغ و اکمل از ادب و هیچ نسبی و انتسابی
فرودتر و پست‌تر از غضب و هیچ جمالی نزین‌تر از حلیهٔ عقل و هیچ بدی بدتر از کذب و هیچ نگاهدارنده نگاهبان‌تر از
خاموشی و هیچ غایبی نزدیکتر از مرگ نیست چه گوهر علم و دانش کلید هر گونه گنج بی‌محنت و رنج میشود و حلم و بردباری
موجب عز دنیا و آخرت میگردد زیرا که چون صفت حلم موجود شود آدمی را بر دیدار مکاره صبوری میدهد و از اینکه
تبلافی عجلت کند باز میدارد و آخر الامر مقاصد روا و عزت و ابهت حاصل میشود و زیان و زحمت انسان بیشتر از جهت
بیرون از تأمل و درنگ و اندیشه و تفکر سخن کردن است که بواسطهٔ سخن بی‌هنگام است که دچار چگونه مفاسد عظیمه
و مهالک خطیر میشوند و مرگ اگر چه ظاهر نیست لکن علائم و امارات او در هر آنی از پس آنی دیگر روشن‌تر و نماینده‌تر است
ای مردمان هر کس شغل خویشتن را در عیب نفس خود بکار برد از عیب جوئی دیگران مشغول نمیشود و هر کس برزق و روزی
که خداوندش عطا فرموده از در قلب راضی باشد هرگز بر آن دولت و نعمتی که در دست دیگران است افسوس نخورد
چه میداند خداوند حکیم عادل علیم غنی رحیم عطوف رئوف آنچه شایستهٔ اوست و صلاح او در آن است بدو عطا فرموده
و در فیض فیاض بخل و امساکی نیست لاجرم همیشه بر آنچه بدو میرسد خوشنود و از آنچه دیگران دارند بی‌رغبت و بیزار است
و هر کس چاهی برای برادر دینی خود بکند آخر الامر خود بآنچاه اندر آید چه زیان و مکافات عمل خود را البته در دنیا و آخرت
دریابد و همان عمل او منتج همان نتیجه خواهد شد و هر کس پردهٔ ناموس و حرمت دیگری را چاک زند حجاب حرمت و
عزت پردگیان سرای خود را منکشف ساخته است چه اگر او را غیرت و تعصبی در حرمت اهل خود باشد هرگز در صدد
هتک پردهٔ حرمت دیگران نمی‌آید و چون چنین باشد البته پردهٔ حرمت خود را نیز چاک زده و دست تطاول روزگار
پردهٔ حشمتش را برهم خواهد درید و هر کس لغزش و خطای خود را فراموش نماید لغزش دیگران را بزرگ شمارد چه در خاطر
ندارد که خود نیز دچار زلت و لغزش بوده از این روی چون در دیگران چنین مشاهدت کند کاهی را کوهی و مثقالی را
خرواری در نظر آرد و زبان بنکوهش و ملامت وی دراز نماید اما چون بداند خود نیز مرتکب شده است فی الفور
در مقام استغفار از بهر خویشتن و دیگران اندر شود و هر کس برای و اندیشهٔ خویشتن عجب و تکبر گیرد و بدین جهت
دیگران را حقیر شمارد گمراه میشود چه از اشارت و امارت عقول دیگران و مشاورت با ایشان گرانی و توانی جوید
و به دانش و رای خود مغرور و از راه مستقیم مهجور ماند و هر کس بعقل خود بی‌نیازی طلبد و از دیگران مشورت و راه
نمائی نجوید لغزش گیرد و هر کس با مردمان تکبر ورزد باری دستخوش ذلت و خواری شود چه مردمان با وی
دشمنی گیرند و او را از آنچه صلاح وی در آن است آگاهی ندهند و بعلاوه با آنچه زیان وی در آن است دلالت
کنند و بر توهین و تخفیف وی کمر بندند تا بانواع ذلت مبتلا شود و هر کس با مردمان بسفاهت و درشت زبانی
رود دشنام یابد و هر کس با مردمان خسیس و پست و نکوهیده اخلاق مخالطت جوید حقیر و کوچک شود چه او را
چه او را نیز مردمان بهمان چشم بنگرند که مصاحبش را می‌نگرند و هر کس افزون از اندازهٔ طاقت و قدرت و استعداد
و لیاقت خویش حمل کند ناچار عاجز و بیچاره گردد ای مردمان هیچ مالی و دولتی اعود و انفع از عقل نیست

و هیچ فقر و پریشانی و بد حالی سخت‌تر از جهل نیست چه اگر عقل باشد همه نوع بضاعت و نعمت و استطاعتی را
فراهم کند و اگر دچار جهل باشند هرچند اموال فراوان و دولت بی‌پایان بدست داشته باشند زایل گردد و اگر
بزوال هم نجوید در مصارفی بکار بندد که بر پریشانی و ذلت و زوال و هوان وی بیفزاید و هیچ واعظی ابلغ از نصیحت
و نگریستن بحوادث و مبدأ و منتهای احوال اهل روزگار نیست و هیچ عقلی مانند تدبر و نظر کردن در عواقب امور و ترتیب
و تنظیم امور معاش نیست و هیچ عبادتی چون تفکر نباشد چه بسیار عبادتها است که بدون تفکر در شئونات معبود
کل است و آن عبادات را مقامات عالیه نیست و هیچ پشتوانی و مظاهرتی مانند مشاورت نیست و هیچ وحشت
و نفرتی بدتر از عجب و تکبر نمی‌باشد چه هر کس دارای صفت عجب و کبر باشد ثمرش جز اجتناب مردمان و تنفر ایشان
نخواهد شد ناچار آن مرد همیشه بی‌مونس و وحشی خواهد بود و هیچ ورعی مانند اجتناب ورزیدن از محارم نیست
و از این کلام مبارک مستفاد میشود که ورع از محارم بر ورع از شبهات و مکروهات تقدم دارد زیرا که بسیار از مردمان
از بیشتر مکروهات متنزه باشند لکن از ارتکاب بسیار محرمات باک ندارند و هیچ حلمی مانند شکیبائی و خاموشی نباشد
و در اینجا حلم بضم حاء مهمله بمعنی عقل است و محتمل است بکسر حاء و بمعنی بردباری باشد و در پاره نسخ حکم نوشته‌اند
یعنی هیچ حکمتی مانند صبوری و خاموشی نیست چه صبوری بر اقوال و افعال ناسخته دیگران و فروبستن زبان از
سخنان بی‌موقع و ناهنجار درخت امید را ببار و گوهر مقصود را بکار و باغ مراد را اسپار و مبانی امانی را برقرار
و شاهد آرزو را در کنار و آدمی را بهر دو سرای بدولت جاوید کامکار و از محنت مخلد رستگار دارد

أيها الناس في الإنسان عشر خصال يظهرها لسانه شاهد يخبر عن الضمير وحاكم يفصل بين
الخطاب وناطق يرد به الجواب وشافع يدرك به الحاجة وواصف يعرف به الأشياء وأمير
يأمر بالحسن وواعظ ينهى عن القبيح ومعز يسكن به الأحزان وحاضر تجلى به الضغائن و
مونق يلهي به الأسماع أيها الناس إنه لا خير في الصمت عن الحكم كما أنه لا خير في القول
بالجهل واعلموا أيها الناس أنه من لم يملك لسانه يندم ومن لا يعلم يجهل ومن لا يتحلم
لا يحلم ومن لا يرتدع لا يعقل ومن لا يعقل يهن ومن يهن لا يوقر ومن لا يوقر يتوبخ
ومن يكتسب مالا من غير حقه يصرفه في غير أجره ومن لا يدع وهو محمود يدع وهو مذموم
ومن لم يعط قاعدا منع قائما ومن طلب العز بغير حق يذل ومن يغلب بالجور يغلب ومن
عاند الحق لزمه الوهن ومن تفقه وقر ومن تكبر حقر ومن لا يحسن لا يحمد

در انسان ده خصلت است که زبانش آن جمله را آشکار دارد یعنی خاصیت زبان اظهار و ابراز آن جمله است
یکی آنکه آنچه بضمیر اندر دارد و بدستیاری این آلت بر محضر شهود مشهود گرداند و از دیگر جوارح و اعضا این کار نیاید
و اگر این آلت نبود انسان نمیتوانست از آنچه در عرصهٔ اندیشه و ذهن و مخزن عقل مرتب داشته و بنتایج و مولدات
از آن حاصل میشود باز نماید و مخزونات قوهٔ عاقله را بعرصهٔ ظهور رساند و امتیاز خود را از دیگر حیوانات

۳۵۲ که بقوهٔ ناطقه و بیان مرکبات و مرتبات قوهٔ عاقله و ذهنیه است باز نماید دوم حکمرانی است که حق را از باطل
جدا میکند داگر نه زبان بودی این امتیاز از دیگر اعضا حاصل نشدی و دیگر گوینده آن است که بدستیاری
آن جواب هر مسئلت و عنوان و سئوالی را ادا می نماید چهارم واسطه و شفیع و درخواست کنندهٔ ایست
که بواسطهٔ آن ادراک حاجت توان کرد و گرنه هر حاجتی داشته باشند اظهار نمیتوانند نمود تا بانجاح آن برخوردار
شوند دیگر وصف کننده ایست که اشیا را بآن توان شناخت چه اگر زبان نبودی سایر جوارح را این بضاعت
نبودی که وصاف و معرف اشیاء توانند بود ششم فرمانفرمائی مقتدر است که بنیکی حکم می نماید و از قبیح
و نکوهیده نهی مینماید یعنی چون زبان انسانی ترجمان ترتیبات گوهر عقلانی است لاجرم بالطبیعه بکردار
خوب که موجب حسن عاقبت است امر و از افعال رذیله که اسباب وخامت و ندامت است نهی میکند اما اگر نفس
اماره غلبه نماید و بر وزاتی دیگر باز نکنند نه آن است که بالاصاله باشد بلکه بالعرض است و دیگر تعزیت گر
و تسلی سپاری است که هراندوهی را از دل برگیرد چنانکه بسی غمها دل اندر باشد که از پندار و دیدار هیچ مقصودی
و هیچ مطلوبی منکشف نشود لکن بچند کلمه سخن مردمان ضمیر دانشمند رفع میشود هشتم اسبابی حاضر و همگی که دشمنیها
و کینه های کهن را از میان برمیدارد یعنی دائم الحضور است و ضغن نفس را چاره میکند و دشمنی های قدیم را
معدوم میگرداند و بعدت و عدتی حاجت نمیرود بر خلاف سایر چیزهای که دفع خصومت و عناد را بآنها خواهند
مثل محاربات و مغالبات که هزاران لوازم و اسباب میخواهد اما چه خصومتها که زبان شیرین و بیان نمکین
و نرمی سخن و لطف عبارت چنان از میان میرود که گوئی هرگز نبوده است عجب این است که از این قطعه گوشت
چه خصومتها از میان میرود و مودتها پدید می آید و همچنین چه مودتها زایل و چه عداوتها حاصل میگردد

بیا کس که از یک حدیث درشت | بهم زد جهانی و خلقی بکشت
یکی دیگر از گفتهٔ دل پسند | میان دو صد قوم شادی فکند

و دیگر اینکه سرور بخشنده و حدیث خوب و خوش چاشنده ایست که گوشها را از آن لذت رسد اگر چه ضد آن
از زبان نیز حاصل میشود اما امیرالمؤمنین علیه السلام در این بیانی که میفرماید محسنات آن را باز می نماید چه آنچه
عکس آن باشد در حکم عرض است ای مردمان هیچ چیزی در خاموشی و فرو بستن زبان را از منطق بحکمت
نیست چنانچه هیچ چیزی در منطق و سخن راندن از روی جهل و جهالت نباشد پس هنگام گفتن نه گفتن نشاید
و هنگام ناگفتن گفتن نه زیبد بدانید ای مردمان که هر کس نتواند عنان زبان را مالک و مختار گردد در عرصه
ندامت و پهنهٔ غرامت سرگشته و پریشان بماند و هر کس بصفت علم و گوهر معرفت ممتاز نشود مجهول بماند یعنی
رتبت شناسائی و لیاقت شناخته شدن نزد خلق نیابد و هر کس بحلم و بردباری کار نکند بردباری و حلم نیابد
یعنی دیگران نیز در حق او حلم نکنند و هر کس گوهر نصایح در گوش نکشد و تلخ آب مواعظ را نوش نکند و رحمت
تربیت نیابد آئینهٔ عقلش بصیقل تجارب زدوده نشود و بر قبح قبایح تعقل ننماید و هر کس بدستیاری تفکر و نصیحت

۳۵۳ ناصحان مشفق ترک اعمال قبیحه را ننماید با اینکه ترک نمودن باین طریق حالی ممدوح است و شخص تارک نیز ستوده
و ممجد می شود آخر الامر بلکد کوب زواجر و طوارق صوادر و نزول نوازل و بلیات ترک خواهد نمود در حالیکه مذموم
نیز خواهد بود و اینگونه متارکت را مدح نخواهند نمود و هر کس با حالت تمکن و تحمل و قعود بر مقام عزت و نعمت
باهل سئوال و حاجت بخشش نماید روزگارش بآنجا کشاند که در پیشگاه دیگران بایستد و بذلت و مسکنت پرسش
نماید معذالک ممنوع و محروم گردد و هر کس بیرون از حق در طلب عزت برآید ذلیل شود و هر کس به نیروی ستم
و دستیاری ظلم غلبه یابد البته گردش زمانش دستخوش ذلت و هوان فرماید و هر کس معاند حق شود وهن و سستی
و خواری با وی ملازمت گیرد و هر کس فقیه و عالم شود و بجنب فقه و علم برآید موقر شود و هر کس تکبر نماید و خود را
بزرگ خواند حقیر و کوچک شود و هر کس نیکو نباشد و نیکوئی نکند او را ستایش نکنند یعنی انسان عبید احسان است
چون احسان بیند نیایش و ستایش نماید أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَنِيَّةَ قَبْلَ الدَّنِيَّةِ وَالتَّجَلُّدَ قَبْلَ التَّبَلُّدِ
وَالْحِسَابَ قَبْلَ الْعِقَابِ وَالْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ وَغَضَّ الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مِنَ النَّظَرِ وَالدَّهْرُ يَوْمٌ
لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطَرْ وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ فَكِلَاهُمَا تُمْتَحَنُ وَفِي نُسْخَةٍ
وَكِلَاهُمَا سَتُخْتَبَرُ أَيُّهَا النَّاسُ أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ وَلَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادٌ
مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَإِنْ مَلَكَهُ
الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَإِنْ أُسْعِدَ بِالرِّضَا نَسِيَ
التَّحَفُّظَ وَإِنْ نَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ الْغِرَّةُ وَإِنْ جُدِّدَتْ
لَهُ نِعْمَةٌ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ وَإِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْغَاهُ الْغِنَى وَإِنْ عَضَّتْهُ فَاقَةٌ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ
وَفِي نُسْخَةٍ جَهَدَهُ الْبُكَاءُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ وَإِنْ أَجْهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ
وَإِنْ أَفْرَطَ فِي الشِّبَعِ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ بِهِ مُفْسِدٌ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مَنْ
قَلَّ ذَلَّ وَمَنْ جَادَ سَادَ وَمَنْ كَثُرَ مَالُهُ رَأَسَ وَمَنْ كَثُرَ عِلْمُهُ نَبُلَ وَمَنْ أَفْكَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنْدَقَ
وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ وَمَنْ كَثُرَ مِزَاحُهُ اسْتُخِفَّ وَمَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ ذَهَبَتْ هَيْبَتُهُ فَسَدَ حَسَبُ
مَنْ لَيْسَ لَهُ أَدَبٌ إِنَّ أَفْضَلَ الْفِعَالِ صِيَانَةُ الْعِرْضِ بِالْمَالِ لَيْسَ مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ بِذِي مَعْقُولٍ
مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ فَلْيَسْتَعِدَّ لِقِيلٍ وَقَالٍ لَنْ يَنْجُوَ مِنَ الْمَوْتِ غَنِيٌّ بِمَالِهِ وَلَا فَقِيرٌ لِإِقْلَالِهِ أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ
أَنَّ الْمَوْتَ يُشْتَرَى لَاشْتَرَاهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا الْكَرِيمُ الْأَبْلَجُ وَاللَّئِيمُ الْمَلْهُوجُ
ای مردمان مرگ قبل از دنیه است یعنی بهتر این است که از آن پیش که مرد بخصال ذمیمه و اوصاف غیر پسندیده
دچار گردد بمرگ تن او بار گرفتار آید و باید سعی کردن و جلادت نمودن در طاعات و عبادات و اعمال صالحه
پیش از آن باشد که آدمی بتحیر و عجز و بیچارگی توامان شود و محاسبهٔ با نفس ما باید در این جهان بپای برد
از آن پیش که در آن جهان بعقاب و عذاب مبتلا گردد و مردن و بگور اندر خفتن نیکوتر از زندگی و دست حاجت

بسوی ناکسان دراز کردن و ناز دیدن است و چشم فرو بستن و فراوان ننگریستن بهتر است از بسیار نظر کردن و این کلام
مبارک احتمال معانی بلیغه دارد چنانکه بر اهل سلیقه مکتوم نیست و روزکار از دو حال برای تو بیرون نیست یکروز
بر سود تست و دیگر روز بر زیان تو پس در آن روز که برای نفع و فایده و حشمت و جلال تواست کردبدی و شر و
وسرکشی وطغیان مگرد و آن روز که بر زیان و رنج تواست شکیبائی برسپار چه این هردو حالت برای امتحان
بریت است ای مردمان شگفت ترین اعضای آدمی دل اوست و در مخزن دل مواد حکمت و همچنین مواد اضداد
حکمت مخزون است یعنی آنچه از گوهر عقل ذخیره کند اصل حکمت و آنچه از ماده جهل و اشارت نفس اماره دفینه نماید
عین ضلالت و غوایت است پس اگر مادهٔ رجا و امید در باره وی نمایش کیرد حالت طمع و طلب بروی چیرکی
در افکنده و او را خوار و ذلیل بگرداند و اگر صفت طمع در نهاد شما هیجان جوید حرص او را بهلاک و دمار افکند و اگر
پای کوب یأس و مملوک نومیدی گردد دریغ و افسوس او را میکشد و اگر غضب بروی مستولی گردد غیظ و خشمی
که از راه عجز بر آدمی مستولی میشود بروی سخت گردد و اگر برضا و خوشنودی خوش بختی خواهد و سعادت طلبد تحفظ
و خویشتن داری را فراموش کند با اینکه اگر روزکار بروفق مرادش بگشت و مقاصد دنیویه اش بعمل آمد بواسطهٔ
آن خوشی و خوشنودی از مراتب تکالیف شرعیه و حفظ مراتب انسانیه فرو ماند و فراموش کند و اگر بیم و خوفی
او را در سپارد یکسره مشغول حذر کردن باشد و از دیگر امور واجبه بی خبر ماند و اگر در مهد امن و عرصهٔ امان
کام سپار گردد غرور و غفلت و تکبر و غوایت بروی دست یابد و روش آدمیت و انسانیت را از وی باز گیرد
و آداب غافلان و متکبران را در وی بیفزاید و اگر نعمتی و دولتی بر ایش تجدید گرفت بالیدن و خویشتن ستائیدن
جوید و اگر بمالی و بضاعتی برخوردار شود توانگری بطغیانش در آورد و اگر دچار چنگ و دندان فقر و فاقتی گردد
بلاو بلیت او را مشغول گرداند و بنکاه و زاری او را بیقرار نماید و اگر مصیبتی او را نمودار آید چندان بحالت جزع
و عدم بردباری و طاقت شناخته گردد که منفضح شود و اگر گرسنگی بروی چیره شود فوراً چنان سست شود
که نتواند از جای بپای شد و اگر در سیر شدن و شکم انباشتن افراط نماید از پری و امتلای معده و شکم
زحمت بیند پس هرچه تقصیر رود ضرر بدو رساند و هرچه افراط جوید بفسادش افکند یعنی حالت آدمی
ازین جمله بیرون نیست و با این اختلاف احوال و ضدیت مواد چه شورها در سر و امیدها در مغز و خیالها
در دل و شرها در نهاد دارد ای مردمان همانا هرکس بقلت کوشد و در بذل و بخشش و داد و دهش کاهش و کندی
طلبد ذلیل گردد و هرکس جود و بخشش کند بزرگ شود و هرکس مالش بسیار شود ریاست یابد یعنی چون مردم در طلب
مال هستند و تا کسی دارای مال نباشد روی بدو نیاورند و مطیع و منقاد نشوند لاجرم نتیجهٔ فزونی مال ریاست
قوم است چه مطلوب ایشان در چنگ اوست و هرکس حلم و بردباریش بسیار شود نبالت و شرف و فزونی یابد
و حکمتش این است که شخص حلیم تا دانا و حکیم نباشد بصفت بردباری و توکل بر حضرت باری برخوردار نمی شود
و چون حلیم شد بر حوادث جهان و ناملایمات زمان و جفاهای اخوان نمیازد و از خداوند تعالی فرج

و گشایش میطلبد و اظهار فزع و جزع که از صفات جاهلان و بی مایگان است نمیکند چنانکه بالطبیعه بزرگ و نبیل
و صاحب فضل و شرف جلیل میگردد و هرکس در ذات خدای تفکر نماید زندیق و ملحد و کافر میشود و یکی از جهات
این حال این است که خداوند تعالی شأنه و عظم سلطانه برتر از ادراک عقول و اوهام است چه تمام ماسوی محاط
هستند و او بر همه محیط و هیچ محاطی بر محیط احاطه نتواند نمود و چون احاطه نتوان کرد شناسائی ممکن نشود و بعلاوه
با مخلوق خود مجانس نیست و چیزی که مجانس و مشابه چیزی نباشد و محسوس نیاید از ادراک عقل خارج است ازین روی
چون در چنین چیزی تفکر و تعقل نمایند عقل و فکر از ادراک کنه عاجز ماند و پریشانی و تحیر چنان روی نماید که عاقبتش
بکفر و زندقه منتهی گردد و هرکس در هرچیزی اکثار ورزید معروف بآن چیز میشود و هرکس لاغ و مزاحش بسیار شود
خفیف گردد و هرکس فراوان بخندد از هیبت بیفتد هرکس را ادب نباشد حسبش تباه گردد بهترین و فاضلترین
کارها نگاهداری و پاسبانی عرض است بدادن مال هرکس با جاهل بنشیند معقول نیست و این کلام لطیفی است
چه این دو صفت ضد یکدیگرند پس هرکس دارای یکی از آن دو باشد باکسی که دارای آن یک باشد مجانستی
نخواهد داشت پس اگر کسی خود را عاقل بخواند و با جاهل روزکار شمارد و بصحبت او مایل باشد خود نیز جاهل و در دعوی
معقولیت کاذب است هرکس با نادان همنشینی جوید باید مستعد قیل و قال شود و سخن مردم را در حق خود هموار گرداند
هیچ شخصی توانگر بواسطهٔ مالیکه دارد از چنگ مرگ رستگار نمیشود و هیچ فقیری بواسطهٔ بی چیزی از حادثهٔ موت
رهائی نیابد اگر مرگ متاعی بود که میفروختند هر کریمی میمون النقیبه و کریم الطبیعه از اهل روزکارش میخرید و هر لئیمی
حریص خریدار میشد یعنی چون کریم خوش منظر خوش مخبر همیشه میخواهد هرچه میخواهند عطا کند و البته انجال تراستی
هیچکس صورت پذیر نیست نه طمع مردم را پایانی نه جود مردم جواد را نهایتی است پس نه خواهنده و نه بخشنده چنانکه باید
و شاید بمقصود میرسد و نه امکان اجرای مقصود است ازین روی شخص کریم تمنای مرگ میکند و اگر باشد
میخرد و مردم لئیم حریص که اندازه برای طمع و خواهش ایشان نیست و یکسره چون نگاه و خرد ملک و حرص
و گراز دهان حرص و آز باز و گردن تطاول بهر سوی دراز مینمایند و با اینکه افزون از مقدار مصارف
عمر خود میربایند هیچ از درجه خواهش ایشان کاهش نمیجوید و یکسره باموال دیگران چشم میدوزند و برخود میسوزند
و از آنجا که ممکن نیست باصل مقصود برسند و مالک هفت اقلیم بلکه آسمان متین گردند رضا میدهند که مرگ را
بخرند و بمیرند و از آن اندوه و افسوس برهند بعلاوه چون حریص بصفت لئامت نیز مبتلا باشد حرصش
سخت تر میگردد زیراکه لئامت مقتضی این است که هیچکس را هیچ چیز روا ندارد و حرص نیز همه چیز را می طلبد
لاجرم مرگ را اسباب آسایش خود میشمارد لئیم مجلس با خود همیشه دل میخورد علی الخصوص که حرص ملزوم او است
و معنی دیگر این است که بگوئیم مرد کریم النفس اگر موت را میفروختند بر جان خود میخرید تا فروشنده دور
آن از آن متاع غیر مطبوع خلاصش یابد و لئیم میخرید زیراکه وی حریص است بر جمع مال و تمام چیزها حتی مرگ
یا اینکه کریم مرگ را میخرید تا مرگ از میان جمیع مردم برود و لئیم میخرید تا یکباره تمام مردمان را بمیراند

واموال ایشان را برباید ومعنی دیگر این است که مرد کریم میخرد تا از نکبت اینجهان بنعیم آن جهان برخوردار شود ولئیم خریدار میشد تا از حرص جمیع اموال دنیا ومعصیت آن برکناره واز عقوبات آن جهانی رستگار آید اما معنی اول ازین وجوه مذکوره بهتر است وازین پیش در طراز المذهب در ذیل احوال جناب عبدالله بن جعفر علیه الرحمه مذکور نمودیم که آن جواد روزگار در اواخر عمر که دست تنگ شده وچنانکه میخواست بضاعت بخشایش نداشت از خداوند قاضی الحاجات درخواست مرگ نمود جمعه دیگر بجوار رحمت کریم واهب العطایا پیوست رحمت الله علیه

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَوَاهِدَ تُجْرِي الْأَنْفُسَ عَنْ مَدْرَجَةِ أَهْلِ التَّفْرِيطِ وَفِطْنَةُ الْفَهْمِ لِلْمَوَاعِظِ مَا يَدْعُو النَّفْسَ إِلَى الْحَذَرِ مِنَ الْخَطَرِ وَلِلْقُلُوبِ خَوَاطِرُ لِلْهَوَى وَالْعُقُولُ تَزْجُرُ وَتَنْهَى وَفِي التَّجَارِبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ وَالْاعْتِبَارُ يَقُودُ إِلَى الرَّشَادِ وَكَفَاكَ أَدَباً لِنَفْسِكَ مَا تَكْرَهُهُ لِغَيْرِكَ وَعَلَيْكَ لِأَخِيكَ الْمُؤْمِنِ مِثْلُ الَّذِي لَكَ عَلَيْهِ لَقَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَغْنَى بِرَأْيِهِ وَالتَّدَبُّرُ قَبْلَ الْعَمَلِ فَإِنَّهُ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ وَمَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاءِ وَمَنْ أَمْسَكَ عَنِ الْفُضُولِ عَدَلَتْ رَأْيَهُ الْعُقُولُ وَمَنْ حَصَّنَ شَهْوَتَهُ فَقَدْ صَانَ قَدْرَهُ وَمَنْ أَمْسَكَ لِسَانَهُ أَمِنَهُ قَوْمُهُ وَنَالَ حَاجَتَهُ وَفِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ وَالْأَيَّامُ تُوضِحُ لَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ وَلَيْسَ فِي الْبَرْقِ الْخَاطِفِ مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ فِي الظُّلْمَةِ وَمَنْ عُرِفَ بِالْحِكْمَةِ لَحَظَتْهُ الْعُيُونُ بِالْوَقَارِ وَالْهَيْبَةِ وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى وَالصَّبْرُ جُنَّةٌ مِنَ الْفَاقَةِ وَالْحِرْصُ عَلَامَةُ الْفَقْرِ وَالْبُخْلُ جِلْبَابُ الْمَسْكَنَةِ وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ وَوَصُولٌ مُعْدِمٌ خَيْرٌ مِنْ جَافٍ مُكْثِرٍ وَالْمَوْعِظَةُ كَهْفٌ لِمَنْ وَعَاهَا وَمَنْ أَطْلَقَ طَرْفَهُ كَثُرَ أَسَفُهُ وَقَدْ أَوْجَبَ الدَّهْرُ شُكْرَهُ عَلَى مَنْ نَالَ سُؤْلَهُ وَقَلَّ مَا يُنْصِفُكَ اللِّسَانُ فِي نَشْرِ قَبِيحٍ أَوْ إِحْسَانٍ وَمَنْ ضَاقَ خُلُقُهُ مَلَّهُ أَهْلُهُ وَمَنْ نَالَ اسْتَطَالَ وَقَلَّ مَا تَصْدُقُكَ الْأُمْنِيَّةُ وَالتَّوَاضُعُ يَكْسُوكَ الْمَهَابَةَ وَفِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ كَمْ مِنْ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبِهِ فِي آخِرِ أَيَّامِ عُمُرِهِ وَمَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ عَيْبُهُ وَانْحُ الْقَصْدَ مِنَ الْقَوْلِ فَإِنَّ مَنْ تَحَرَّى الْقَصْدَ خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمُؤَنُ وَفِي خِلَافِ النَّفْسِ رُشْدُكَ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْاسْتِعْدَادِ أَلَا وَإِنَّ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقاً وَإِنَّ فِي كُلِّ أُكْلَةٍ غُصَصاً لَا تُنَالُ نِعْمَةٌ إِلَّا بِزَوَالِ أُخْرَى وَلِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوتٌ وَلِكُلِّ حَبَّةٍ آكِلٌ وَأَنْتَ قُوتُ الْمَوْتِ

ای مردمان قلوب را از افاضات انوار حکمت الهی ورشحات قطرات معارف نامتناهی فروز مشاهدات صنایع قدرت ازلی دلایل وشواهدی است که باز میگرداند وبیرون میکند نفوس انسان را از مدارج اهل تفریط ومسالک ومذاهب صاحبان تقصیر وبعبادت وریاضت دعوت وبمنازل متعبدین ودرجات متقربین عودت دهد وبه نیروی زکاوت فطری وفهم مواعظ بلیغه بآنچه نفس را بحذر نمودن از مخاطرات دلالت تواند نمود توجه جوید وبر صراط مستقیم درآورد چه آن شواهد ودلایل بازمی نماید که صراط مستقیم وطرق عبادت

وا طاعت حق است وخلاف آن باطل است وقلوب را برای متابعت هوا وحیل نفس اماره بالسوء که تابع قوای شهویه وغضبیه است بمقتضی طباع آن از لذات دنیویه تا بآن حد خروج از حدود شرعیه خواطر وخطورهاست لکن عقول باز میدارد ونهی میکند یعنی حکم عقل برخلاف حکم نفس است چه نفس دلالت بلذات دنیویه وشهوات غیر شرعیه نماید لکن عقل بجاده سلامت ومتابعت حق که موجب سعادت هر دو جهت است اشارت واز خلاف آن ممانعت میکند میفرماید در تجارب روزگار علمی برای بعد ازین وعبرتی برای بیرون شدن از جاده غفلت وجهالت حاصل میشود که آدمی را برشد ورشاد میکشاند واز برای ادب نفس خود همان را که مکروه میداری از بهر غیر از خودت کافی است یعنی چون دیدار افعال واخلاقی در دیگری شدی که تو ودیگران مکروه شمارند وتو ترک نمودی وگرد آن بر نیامدی برای ادب خودت کفایت میکند چه اینحال موجب اجتناب از مکروهات وارتکاب مستحبات ومشروعات است والبته تارک آن ومدرک این صاحب نفس کامل میشود وبر تو باد که از بهر برادر مؤمن خود همان را بخواهی که او از تو مستحق است وتو از وی همان خواهی هر کس برأی واندیشه خویشتن استغنا جوید در مخاطره دچار گردد وباید پیش از اینکه بکاری اقدام نماید تدبر وتدبیر ومشورت بکند زیرا که چون چنین کنی از پشیمانی آسوده مانی وهر کس آراء عقلا را استدراک نماید مواقع خطا را میشناسد وهر کس از پرگوئی وبیهوده بگوئی تامل سخن راندن وبیهوده لآلی زبان بربندد عقول مردمان رأی او را تعدیل نمایند وباشارت او اعتماد جویند وهر کس دیو شهوت را در زندان ریاضت افکند قدر وقیمت خود را صیانت فرماید وهر کس زبان خود را نگاهبان باشد در پناه وامان قوم خویشتن برخوردار وبدریافت حاجت خود کامکار است ودر گردش احوال جوهر حال شناخته شود گذر لیالی وایام سرائر کامنه وپوشیدهای مخفی را بر تو روشن نماید در برق خاطف ودرخش زود گذر برای آنکس که در بوادی ظلمت ولجج ظلمات فرو رفته است سودی نرسد وبهره نرساند کنایت از اینکه آنانکه میخواهند بحطام بی دوام ومتاع زشت فرجام دنیای نکوهیده انجام که چون برق خاطف میگذرد وچون صرصر عاصف درهم میشکند کامیاب شوند چنانست که آنکس که در بوادی ظلمت وبحار ظلمانی بگرداب حیرت اندر است از برقی خاطف تمتع گردد وحال اینکه چنان زود میگذرد که گوئی هرگز پدیدار نگشته است پس بباید باعمال وافعال واخلاقی پرداخت که موجب تحصیل نعیم ابدی سرای سرمدی گردد وهر کس بحکمت ودانش شناخته شد مردمانش بچشم وقار وهیبت از نظر بسپارند شریفترین توانگری ترک آرزوست یعنی قناعت توانگر کند مرد را چون بآرزوی دراز وآمال دیرباز همراز شوند هرچند بخواسته بی پایان برخوردار باشند همچنان محتاج ونیازمند میباشند پس توانگری در ترک آرزومندیهای دیرباز وحرص ناباز است صبوری وشکیبائی سپری از درویشی وپریشان حالی است وحرص نشان فقر است یعنی معنی توانگری عدم نیازمندی است وچون حرص درکار باشد همیشه با حالت نیاز انباز هستند وبا فقر وفاقه همراز بخل وسمالت پیراهن رسائی تجار

 مسکنت است و مودت و دوستی خویشاوندی است که تازه بدست آورده اند و هر کس صله ارحام بجای
آورد اگر اندک بضاعت یا بی استطاعت باشد بهتر از آنکس است که جافی و کثیر الحال و با ثروت باشد
اگر چند بیشتر هم بدهد و هر موعظت کهفی و پناهگاهی است برای کسی که در گوش سپارد و بعمل آورد و هر کس چشم خویش را
بهر چیز و هر کجا بر دواند دریغ و افسوسش فراوان گردد و هر کس در روزگار خویش به مسئول خود کامکار گردد سپاسگذاری
دهر بروی واجب میشود و بسیار اندک افتد که زبان در نشر قبیح یا احسان با تو بانصاف رود و هر کس خلقش تنگ و پنهه حوصله اش
کم فضا باشد کسانش از وی خسته و ملول گردند و هر کس با مال خویش نایل شود دست تطاول بر آورد و بسیار اندک افتد
که اغنیه و آرزومندیها با تو بصداقت رود یعنی چنانکه مقصود تو است بعمل آید تواضع و فروتنی جامه مهابت بر تو بپوشاند
و بعد ... از گنجهای ارزاق مندرج است چه بسیار کسان هستند که در پایان زندگانی گرفتار هوا و هوس نفسانی
و مشتهیات ایام جوانی . ارتکاب معاصی یزدانی میشوند پس شایسته چنان است که همه اوقات از معاصی پرهیز
نمایند چه هیچکس نداند روزگارش کدام وقت بآخر میرسد و همه روز ممکن است روز آخر باشد هر کس را شرم
و حیا جامه بر تن بپوشاند عیبش بر مردمان مخفی گشت در سخن کردن جانب اقتصاد و میانه روی را پیشه ساز
چه هر کس براه نصفت و اقتصاد رود و میانه روی کند کارهای دشوار و امور روزگار بروی سبک و هموار
شود رشد خود را با مخالفت نفس بغیر رشید بدان هر کس بر گردش روزگار و حوادث دهر خار شناسا باشد
از تهیه و استعداد غافل نمی ماند یعنی برای سرای جاوید و تقدیم پیشگاه پروردگار زاد و توشه از عبادت
و طاعت فراهم کند و دانسته باشید که در هر آشامیدنی احتمال گلوگیری و در هر لقمه گلوگرفتی است یعنی هیچ جا
امید آسایش و آرامش نتوان داشت و با اینکه تمام زحمات جهان و مخاطرات کیهان و ارتکاب مناهی
و معاصی برای خوردن و آشامیدنی است حالت آن نیز چنین است هیچ نعمتی را نایل نمی شوی مگر بزوال نعمتی
دیگر و این کلام معجز نظام استعداد یک کتاب شرح و بسط دارد و چندان لطیف و ظریف است که دو اقتباس مردم
لطیف ظریف است برای هر جانداری قوت و روزی مقرری است یعنی برای هر کس باندازه حفظ روزش
روزی مقرر است پس هر چند حرص بورزند سودمند نشوند و از رزق مقسوم کاسته و بر آن افزوده نگردد
برای هر دانه خورنده ایست بر سر هر دانه بنوشته عیان که فلان بن فلان بن فلان و تو قوت
موت و دانه مرگی پس با اینحال که البته تو خوراک گرگ مرگ و دانه عقاب موتی پس این حرص و طمع چیست هر چه
فربه تر گردی ... و دبرت بر باینده و بچنگال و منقار تند و تیزت ناچیز گردانند اِعْلَمُوا اَيُّهَا النَّاسُ اَنَّهُ مَنْ مَشٰى
عَلٰى وَجْهِ الْاَرْضِ فَاِنَّهُ يَصِيرُ اِلٰى بَطْنِهَا وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ يَتَنَازَعَانِ (وفی نسخة) يَتَسَارَعَانِ
فِي هَدْمِ الْاَعْمَارِ يَا اَيُّهَا النَّاسُ كُفْرُ النِّعْمَةِ لُؤْمٌ وَصُحْبَةُ الْجَاهِلِ شُؤْمٌ اِنَّ مِنَ الْكَرَمِ لِينَ
الْكَلَامِ وَمِنَ الْعِبَادَةِ اِظْهَارُ اللِّسَانِ وَاِفْشَاءُ السَّلَامِ اِيَّاكَ وَالْخَدِيعَةَ فَاِنَّهَا مِنْ خُلُقِ
اللَّئِيمِ لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَؤُوبُ لَا تَرْغَبْ فِي مَنْ زَهِدَ

فِيكَ رُبَّ بَعِيدٍ هُوَ اَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ اَلَا وَ
مَنْ اَسْرَعَ فِي الْمَسِيرِ اَدْرَكَهُ الْمَقِيلُ اُسْتُرْ عَوْرَةَ اَخِيكَ كَمَا تَعْلَمُهَا فِيكَ اِغْتَفِرْ زَلَّةَ صَدِيقِكَ
لِيَوْمِ يَرْكَبُكَ عَدُوُّكَ مَنْ غَضِبَ عَلٰى مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلٰى ضَرِّهِ طَالَ حُزْنُهُ وَعَذَّبَ نَفْسَهُ مَنْ خَافَ
رَبَّهُ كَفَّ ظُلْمَهُ (وفی نسخة) مَنْ خَافَ رَبَّهُ كَفَى عَذَابَهُ وَمَنْ لَمْ يَزِغْ فِي كَلَامِهِ اَظْهَرَ فَخْرَهُ وَمَنْ لَمْ
يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهِيمَةِ اِنَّ مِنَ الْفَسَادِ اِضَاعَةَ الزَّادِ مَا اَصْغَرَ الْمُصِيبَةَ مَعَ عِظَمِ الْفَاقَةِ
غَدًا هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ وَمَا تَنَاكَرْتُمْ اِلَّا لِمَا فِيكُمْ مِنَ الْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَمَا اَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعَبِ
وَالْبُؤْسَ مِنَ النَّعِيمِ وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَمَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ
وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ وَعِنْدَ تَصْحِيحِ الضَّمَائِرِ تَبْدُو الْكَبَائِرُ تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَتَخْلِيصُ
النِّيَّةِ مِنَ الْفَسَادِ اَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ هَيْهَاتَ لَوْلَا التُّقٰى لَكُنْتُ اَدْهَى الْعَرَبِ اَيُّهَا
النَّاسُ اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ وَعَزَّ وَعَدَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَسِيلَةَ وَوَعْدُهُ الْحَقُّ وَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ
وَعْدَهُ اَلَا وَاِنَّ الْوَسِيلَةَ اَعْلٰى دَرَجِ الْجَنَّةِ وَذُرْوَةُ ذَوَائِبِ الزُّلْفَةِ وَنِهَايَةُ غَايَةِ الْاُمْنِيَّةِ لَهَا اَلْفُ مِرْقَاةٍ
مَا بَيْنَ الْمِرْقَاةِ اِلَى الْمِرْقَاةِ حُضْرُ الْفَرَسِ الْجَوَادِ مِائَةَ عَامٍ وَهُوَ مَا بَيْنَ مِرْقَاةِ دُرَّةٍ اِلٰى مِرْقَاةِ جَوْهَرَةٍ
اِلٰى مِرْقَاةِ زَبَرْجَدَةٍ اِلٰى مِرْقَاةِ لُؤْلُؤَةٍ اِلٰى مِرْقَاةِ يَاقُوتَةٍ اِلٰى مِرْقَاةِ زُمُرُّدَةٍ اِلٰى مِرْقَاةِ مَرْجَانَةٍ اِلٰى مِرْقَاةِ كَافُورٍ
اِلٰى مِرْقَاةِ عَنْبَرٍ اِلٰى مِرْقَاةِ يَلَنْجُوجٍ اِلٰى مِرْقَاةِ ذَهَبٍ اِلٰى مِرْقَاةِ فِضَّةٍ اِلٰى مِرْقَاةِ غَمَامٍ اِلٰى مِرْقَاةِ هَوَاءٍ
اِلٰى مِرْقَاةِ نُورٍ قَدْ اَنَافَتْ عَلٰى كُلِّ الْجِنَانِ وَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَئِذٍ قَاعِدٌ عَلَيْهَا مُرْتَدٍ
بِرَيْطَتَيْنِ رَيْطَةٌ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَرَيْطَةٌ مِنْ نُورِ اللّٰهِ عَلَيْهِ تَاجُ النُّبُوَّةِ وَ
اِكْلِيلُ الرِّسَالَةِ قَدْ اَشْرَقَ بِنُورِهِ الْمَوْقِفُ وَاَنَا يَوْمَئِذٍ عَلَى الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ
وَهِيَ دُونَ دَرَجَتِهِ وَعَلَيَّ رَيْطَتَانِ رَيْطَةٌ مِنْ اُرْجُوَانِ النُّورِ وَرَيْطَةٌ مِنْ كَافُورٍ وَ
الرُّسُلُ وَالْاَنْبِيَاءُ قَدْ وَقَفُوا عَلَى الْمَرَاقِي وَاَعْلَامُ الْاَزْمِنَةِ وَحُجَجُ الدُّهُورِ
عَنْ اَيْمَانِنَا قَدْ تَجَلَّلَتْهُمْ حُلَلُ النُّورِ وَالْكَرَامَةِ لَا يَرَانَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ
وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ اِلَّا بُهِتَ بِاَنْوَارِنَا وَعَجِبَ مِنْ ضِيَائِنَا وَجَلَالَتِنَا وَعَنْ
يَمِينِ الْوَسِيلَةِ عَنْ يَمِينِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَمَامَةٌ بَسْطَةَ الْبَصَرِ
دانسته باشید ایمردمان که هر کس بر روی زمین گام سپارد تا چار روزی در شکم زمین جای گیرد چه روز و شب
در ویرانی بنیاد زندگانی و طی طومار اعمار با همدیگر بمسارعت منازعت دارند تا کدام یک بر این کار از آن یک
پیشی گیرند ای مردمان کفران نعمت پست ترین لئامت و نکوهش است چه با اینکه چیزی از وی نخواهند بلکه بدو
عطا کنند رضا نه دهد که سپاس احسان که فرمدحی بلسان نیست مکافات نماید بلکه باین مکافات که هیچ
زیانی بمال و حال او ندارد و نقصش بر نمیدگردد مصاحبت مردم جاهل شوم است یعنی از هر مصاحبتی چیزی کسب میشود

وازمصاحبت جهّال بجز جهل وضلالت اکتساب نمیتوان کرد والبتّه این حالی شوم است از علامات کرم نرمی سخن است یعنی مردم کریم که با وجود عمیم هستند سخن بنرمی آورند تا آنکس را که عطائی کرده اند متنفر و متوحش نسازند ونیز چنین نمایند که منّتی بروی دارند اما مردم غیر کریم چون بخواهند مردمان از ایشان دوری کیرند وابواب مسئلت نگشایند بدرشتی خوی وغلظت سخن پردازد تا هیچکس باندیشه دیدار واحسانش بر نیاید واز جمله عبادت بفصاحت وبلاغت زبان سخن راندن است ومُخرج صحیح قرائت کردن وسلام را روشن آوردن است پرهیز دار از خدعه وفریب چه این کردار از اخلاق لئیمان است چنان نیست که هر طالبی بمطلوب خود دست یابد وهر غایبی بمکان خود باز کردد یعنی هرچه از تو فوت شد باز نمی کردد چنانکه ازمنه کذشته وعمر بر سپرده واعمال وافعال از دست رفته را باز کشت نیست میل ورغبت کن در آن کس که در تو راغب نیست مبا بعیدی است که نزدیکتر از نزدیک است یعنی بسا چیزها است که از راه غفلت بعید میشماری با اینکه از هر نزدیکی بتو نزدیکتر است مثل مرک از تخت کار رفیق را درست کن آنوقت آهنک سفر نمای وهمسایه را بشناس آنوقت بخریداری دار برای دانسته باشد که هرکس شتابان کردد در سیر او راخواب وخستکی میرباید کنایت از اینکه در کلیهٔ امور واعمال باید حدّ وسط را از دست ندهند تا خسته ومانده وپشیمان نشوند آنچه در خویش مستور میداری درباره برادر دینی وعورات او منظور بدار کنایت از اینکه عورت او را از خود بدان لغزش دوست خود را معفو بدار برای روزیکه دشمن تو بر تو سوار شود یعنی روزکار بریک نسق نمی ماند واز همه کس قصور ولغزش نمایش کیرد پس از لغزش دیکران درکذر تا کی روز از لغزش تو درکذرند هرکس برکسیکه بتواند بدو زیانی رساند غضب نماید اندوهش دراز کرد یعنی چون برکسیکه بروی قدرت نداری غضب کنی ناچار از وی تلافی بینی واین خشم بر خشم سابق تو افزوده واندوهت طولانی شود ونفس خود را دچار رنج وعذاب نمائی هرکس از پرورد کارش بترسد از ستمکاری کناری کیرد یعنی نشانهٔ ترسیدن از خدای ظلم ناکردن وکرد ستم ناکردیدن است هرکس در سخن کردن بفصاحت کار کند وبحد وسط آهنک برآورد فخر خویش را ظاهر کرده است وهرکس خوب را از بد نشناسد بمنزلهٔ چارپایان است از جمله تباهی روزکار آدمی تباهی توشهٔ او است یعنی باید در این جهان ناپایدار توشه وزاد سرای جاویدان را مهیا ساخت تا موجب آسایش آن جهان باشد هیچ مصیبتی را جز معصیت تهی دست بودن بروز قیامت بزرک نشاید شمرد هیهات هیهات انکار آن روز وروزکار را جز بواسطهٔ معاصی وکناهانی که مرتکب شده اند نمی کنند یعنی چون آدمی از خود مطمئن نباشد وبر افعال خود این نتواند بود آنچه را که راجع بعذاب وکیفرات منکر می شود زیرا که هیچوقت طبعش مایل بوقوع نیست تا چند نزدیک است راحت بتعب وسختی بنعمت وهر سختی ورنجی وبدیکه در این جهان روی دهد وبهشت جاویدان نتیجه اش باشد آنرا شر وبد نتوان شمرد وهیچ خوبی وتن آسانی ونازونعمت را که مکافاتش جهنم باشد نعمت وخوبی نبایسته شناخت وهر نعیمی سوای بهشت حقیر است وهر بلائی سوای دوزخ عافیت است یعنی هرکونه نعمت این جهان را که در طلب ملاهی وطاعت بدست آرند وباین واسطه از ادراک

بهشت بعید افتد سخت حقیر باید خواند وهر بلائی را که در راه خداوند وعبادت واطاعت بر خود هموار دارند ودرعوض آن از آتش جهنم رستکار شوند عافیت وسلامت باید شمرد کاهی کم در مقام تصحیح ضمایر بر آیند کبایر آشکار شود اشارت باینکه چون پرده زدوهی کارها بر کیرند معلوم شود که در چکاریم همه تصفیهٔ کردار از عمل دشوار تر است یعنی از هر کسی کاری میشاید لکن تصفیهٔ آن سخت است وخالص ساختن نیت را از فساد سخت تر است بر جهانیان از طول جهاد واین کنایت از مجاهده با نفس امّاره است که جهاد اکبر است میفرماید هیهات اگر بجهت تقوی وپرهیزکاری نبودی از تمام عرب در کار ریاست وسیاست وسلطنت داناتر وبفنون خدیعت ومکر بیناتر بودم معلوم باد که ازین پیش در ذیل تاریخی که راقم حروف مخصوص باحوال خلفای بنی امیه وایام سلطنت ایشان وشرح حال واوصاف ایشان مسطور میدارد مرقوم نمود که ابن ابی الحدید که از علمای عامه وفضلا وادبای نامدار اهل سنت وجماعت است در شرح نهج البلاغه می نویسد که جماعتی از آنمردم که بر حقیقت فضل ومنزلت منیع امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه شناسائی کامل ندارند کمان چنان میبرند که اگرچه امیر المؤمنین علیه السلام از عمر اعلم بود لکن عمر در کار سیاست امور جهانیان بر آن حضرت پیشی داشت بلکه آنانکه در شمار مبغضین ودشمنان امیر المؤمنین میروند معاویه را نیز در امور دنیویه سایس تر خوانند لکن ما در این کتاب خود آن که در شرح نهج البلاغه است باز نمودیم که حسن سیاست وصحت تدبیر وکمال علم وقضاوت آن حضرت بر وفق شریعت ورفتار دیکران بیرون از نهج شرع شرحی مبسوط ومدلل میکارد وچون راقم حروف آن بیان را در آن کتاب مسطور داشته است در اینجا حاجت بتجدید ندید وچون بعضی سیاستهاست که در امور دنیویه ممدوح میشمارند لکن نه موافق قانون شرع است بلکه بحسب تکالیف سلطنت وامارت ظاهریه وغالباً مخلوط بمکر وخدیعت وکر است ونفس نفیس مبارک امیر المؤمنین ازین جمله مبرّی وهمه جهت بحلیهٔ زهد وتقوی محلّی است این است که میفرماید اگر بملاحظهٔ تقوی واجرای احکام موجب قانون شریعت سید الانام نبودی من از تمامت عرب اَدهی بودم امر دمان خداوند عزّوجلّ با پیغمبر خود محمد صلّی الله علیه وآله بوسیله میعاد نهاد وآنچه خدای وعده نهاده حق وراستی است وخدای وعدهٔ خود را تخلّف نکند دانسته باشید که وسیله برترین درجه بهشت ورفیعترین مقام تقرب بمقام قدس وپیشگاه خالق مهر وماه وپایان آرزومندیها را دریافتن است ووسیله را هزار پله ودرجات است ومابین هر پله تا پلهٔ دیکر چندان طول مسافت دارد که اسبی تیز تک وتند دو صد سال وبقولی هزار سال طی کند ودر میان پله تا پله دیکر مروارید غلطان واز پله تا پلهٔ دیکر کوهری است واز پلهٔ دیکر تا پلهٔ دیکر زبرجد است واز پلهٔ دیکر تا پلهٔ دیکر لؤلؤی درخشان واز پله تا پلهٔ دیکر یاقوتی نور افشان واز پلهٔ دیکر تا پلهٔ دیکر زمرّدی خوش رنگ واز پله تا پله مرجان جان پرور واز پله تا پله کافوری نوربخش واز پله تا دیکر پله عنبری خوشبوی واز پله تا دیکر پله عودی مانند عود بر مجمر واز مرقاتی تا دیکر مرقاة طلای خالص احمر واز مرقاتی تا دیکر مرقات ابری در هم پیوسته اند از دیده بصر واز پله تا دیکر پله هوائی روان بخش وبعد ازین جمله نور عالم آرا است که بر تمام بوستانهای بهشت

سیاسات وحسن تدبیر آنحضرت افزون از آن میزان است که عمرو امثالش ادراک توانند نمود بلکه از آن احسن

٤١٢ رضوان مشرف است و رسول خدای صلی الله علیه و آله بر بالای آن منبر وسیله نشسته و بدو جامه نازک و نرم تن مبارک را بیاراسته که یک جامه از رحمت خدای و آن دیگر از نور خداوند بهره و سرای و تاج نبوتش بر سر و اکلیل رسالتش فروغ افزای اهل محشر است و تمام موقف و زمین محشر را بنور مبارکش روشن ساخته و من در این روز بر درجه بس رفیع جای دارم و درجه من فرود تر از درجه رسول خدای است و بر تن دو جامه است یک جامه از نور برنگ ارغوان و جامه از نور برنگ کافور و جمله فرستادگان و پیغامبران بر آن پله ها ایستاده و بزرگان و اعلام از منه و ایام و حجج دهور و اعوام از جانب راست ما ایستاده و از البسه نور و کرامت بازار قیامت را فروزان ساخته اند هیچ ملکی مقرب و پیغمبری مرسل نیست مگر که از کمال نور و ضیا و جلال ما در تحیر و عجب است و از یمین منبر وسیله از جانب راست رسول خدای صلی الله علیه و آله غمامه و ابری باندازه دیدار و مد بصر است یأتی منها النداء یا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصی و آمن بالنبی الامی العربی و من کفر فالنار موعده وعن یسار الوسیلة عن یسار الرسول صلی الله علیه و آله ظلمة یأتی منها النداء یا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصی و آمن بالنبی الامی و الذی له الملک الاعلى لا فاز احد ولا نال الروح و الجنة الا من لقی خالقه بالاخلاص لهما و الاقتداء بنجومهما فایقنوا یا اهل ولایة الله ببیاض وجوهکم و شرف مقعدکم و کرم مآبکم و بفوزکم الیوم على سرر متقابلین و یا اهل الانحراف و الصدود عن الله عز ذکره و رسوله و صراطه و اعلام الازمنة ایقنوا بسواد وجوهکم و غضب ربکم جزاء بما کنتم تعملون و ما من رسول سلف و لا نبی مضى الا و قد کان مخبرا امته بالمرسل الوارد من بعده و مبشرا برسول الله صلی الله علیه و آله و موصیا قومه باتباعه و محلیه عند قومه لیعرفوه بصفته و لیتبعوه على شریعته و لئلا یضلوا فیه من بعده فیکون من هلک و ضل بعد وقوع الاعذار و الانذار عن بینة و تعیین حجة فکانت الامم فی رجاء من الرسل و ورود من الانبیاء و لئن اصیبت بفقد نبی بعد نبی على عظم مصائبهم و فجائعها بهم فکانت على سعة من الامل و لا مصیبة عظمت و لا رزیة جلت کالمصیبة برسول الله صلی الله علیه و آله لان الله حسم به الانذار و الاعذار و قطع به الاحتجاج و العذر بینه و بین خلقه و جعله بابه الذی بینه و بین عباده و مهیمنه الذی لا یقبل الا به و لا قربة الیه الا بطاعته و قال فی محکم کتابه من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولى فما ارسلناک علیهم حفیظا فقرن طاعته بطاعته و معصیته بمعصیته فکان ذلک دلیلا على ما فوض الیه و شاهدا له على من اتبعه و عصاه و بین ذلک فی غیر موضع من الکتاب العظیم فقال تبارک و تعالى فی التحریض على اتباعه و الترغیب فی تصدیقه و القبول لدعوته قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم فاتباعه صلی الله علیه و آله

محبة الله و رضاه غفران الذنوب و کمال الفوز و وجوب الجنة و فی التولی عنه و الاعراض ٤١٣
محادة الله و غضبه و سخطه و البعد منه مسکن النار و ذلک قوله و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده یعنی الجحود و العصیان له فان الله تبارک و تعالى اسمه امتحن بی عباده و قتل بیدی اضداده و افنى بسیفی جحاده و جعلنی زلفة للمؤمنین و حیاض موت على الجبارین و سیفه على المجرمین و شد بی ازر رسوله و اکرمنی بنصره و شرفنی بعلمه و حبانی باحکامه و اختصنی بوصیته و اصطفانی بخلافته فی امته فقال و قد حشده المهاجرون و الانصار و انغصت بهم المحافل

از آن غمامه و ابر ندائی برآید که ای اهل موقف و اهالی محشر خوشا و خرما بحال آنکس که وصی یعنی علی علیه السلام را دوست بدارد و با پیغمبر عربی ایمان بیاورد و هر کس با این حال کفران بورزد آتش دوزخ میعادگاه اوست و از طرف یسار منبر وسیله از جانب چپ رسول مختار صلی الله علیه و آله ظلمت و تیرگی است که از آن ندا برمیاید که ای اهل موقف خوشا و فرخا بحال آنکس که وصی یعنی علی علیه السلام را دوست بدارد و با پیغمبر امی عربی ایمان بیاورد سوگند بآنکس که ملک اعلى بدو مخصوص است هیچکس روی رستگاری نکرد و براحت و رحمت و نعیم جنت کامکاری نیابد مگر کسی که پروردگار خود را ملاقات نماید و مرتع قلبش از آب اخلاص و نور ارادت پیغمبر و وصی و ائمه هدی که شموس آسمان نبوت و امامت و اقتدای بایشان و آثار ایشان برخوردار باشد معلوم باد از این پیش در ذیل کتب ائمه هدی مرقوم داشتیم که طوبی درختی بجنت اندر است که اصلش در سرای پیغمبر و ائمه رهبر است و هر شاخی از آن بسرای مؤمنی اندر است و در این خطبه مبارک و کلام معجز نظام که میفرماید طوبی لمن احب الوصی اشارت بآن است بالجمله میفرماید ای کسانیکه بولایت پروردگار کامکار هستید بسفیدی روی و شرف مکان و آن کراماتی که از بهر شما مقرر و بکامکاری از بخت و آن تختهای شرف و کرامت که متقابل یکدیگر برای شما مشخص است یقین کنید و ای مردمی که از جاده حق و ولای ولی مطلق و روی برتافتن از خدای و یاد خدای و رسول خدای و صراط خدای یعنی علی مرتضی صلوات الله علیهما و اعلام ازمنه و ائمه هدی منصرف و منعطف شده اید بسیاهی روی و غضب پروردگار خویش بکیفر کردار خویش یقین نمائید و هیچ رسولی و پیغمبری از این پیش نیامده است مگر اینکه امت خویش را بآن رسولی که پس از وی میاید خبر داده و از ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین به بشارت سخن رانده و قوم خود را بمتابعت وی وصیت نهاده و حلیه و شمایل و اخلاق و مخائل و اوصاف و جلایل او را برای ایشان باز نموده تا او را بآن صفت و شیمت بشناسند و تابع شریعت او گردند تا از آن پس در کار او بضلالت و گمراهی نیفتند تا هر کس از آن پس بهلاکت و ضلالت رود برای وجای سخن نماند و اتمام حجت بر وی شده باشد و اعذار و انذار را با وی گذاشته باشند از این روی همیشه برامتی امید وارد بدیگر فرستادگان و ورود پیغمبران بوده اند از این جهت اگر امتی بفقدان پیغمبری دچار مصیبتی عظیم و فجیعتی عمیم شده اند اما بظهور پیغمبری دیگر امیدواری داشته اند و هیچ مصیبتی و رزیتی مانند مصیبت بوفات رسول خدای صلی الله علیه و آله عظیم و بزرگ نیفتاده و نخواهد افتاد

چه پس از آن حضرت رشتهٔ نبوت و انذار و انذار قطع و سلسلهٔ احتجاج و عذر میان خدای و خلقش پاره شد
و خداوند تعالی آن حضرت را در میان او و بندگان خود بابی شرافت نصاب کردانید و آن حضرت را
میمنی و شاهدی کردانید که جز بوجود مبارک و گواهی او هیچ خیر ندیر فتار نمیشود و جز بطاعت قربت بحضرت احدیت
صورت نه بندد و خدای در کتاب خود میفرماید هر کس اطاعت کرد رسول خدا را بحقیقت خدای را اطاعت
کرده است و هر کس روی برتابد همانا تو را ما حافظ اعمال و افعال و محاسبهٔ ایشان نکردانیده ایم و باین تکلیف
رسالت نداده ایم بلکه بلاغ بر تو و حساب بر ما میباشد پس خدای تعالی در این آیهٔ شریفه طاعت رسول را بطاعت
خود و معصیت رسول را بمعصیت خود مقرون ساخته و این وجوب طاعت رسول که در این آیه مبین است
دلیل است بر آنچه بدو مفوض گشته است و شاهد است برای او در حق هر کس متابعت او را کرده یا بعصیان
او رفته است و این مطلب را در مواضع عدیده قرآن عظیم بیان فرموده و در تحریض و ترغیب بمتابعت
و تصدیق آن حضرت و قبول دعوت وی میفرماید بگوای محمد اگر شما خدا را دوست میدارید متابعت
مرا نمائید تا خدای دوست بدارد و شما را بیامرزد و گناهان شما را پس متابعت آن حضرت را نمودن محبت
خدای است و رضای او و اسباب آمرزش گناهان و کمال فوز و برخورداری و واجب شدن بهشت است
برای چنین مردم و روی برتافتن از آن حضرت مخالفت و منازعت با خدای و مایهٔ غضب و سخط ایزد و دوری
و دوری از وی و اسباب جای گرفتن در آتش است و این است معنی قول خدای که هر کس از این احزاب
منکر رسول خدای شود و با او عصیان ورزد میعادگاهش دوزخ است میفرماید همانا یزدان تعالی بندگان
خود را بمن و ولایت من امتحان میفرماید و بدست من دشمنان و اضدادش را بقتل میرساند و منکرانش را بشمشیر من
فانی میسکرداند و مرا و ولایت و مودت مرا اسباب تقرب مؤمنان و بحر فنای جباران و تیغ بر آن ید دانی
برای تباهی مجرمان ساخت و بوجود من بر نیروی پیغمبر خویش بیفزود و مرا بنصرت او کرم و بعلم او مشرف ساخت
و باحکام شریعت او موفق و برخوردار کردانید و بوصیت او اختصاص داد و بخلافت او در امتش برگزید و رسول
خدای کاهی که جماعت مهاجر و انصار بجمله در حضرتش فراهم و مجلس شریفش را فرو گرفته بودند فرمود
اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ عَلِيّاً مِنّي كَهٰرُونَ مِنْ مُوسىٰ اِلّا اَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي فَعَقَلَ الْمُؤْمِنُونَ عَنِ
اللّٰهِ نُطْقَ الرَّسُولِ اِذْ عَرَفُوني اَنّي لَسْتُ بِاَخيهِ لِاَبيهِ وَ اُمِّهِ كَما كانَ هٰرُونُ اَخا مُوسىٰ
لِاَبيهِ وَ اُمِّهِ وَلا كُنْتُ نَبِيّاً فَاَقْتَضي نُبُوَّةً وَلٰكِنْ كانَ ذٰلِكَ مِنْهُ اسْتِخْلافاً لي كَمَا اسْتَخْلَفَ
مُوسىٰ هٰرُونَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِما حَيْثُ يَقُولُ اُخْلُفْني في قَوْمي وَاَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبيلَ الْمُفْسِدينَ
وَقَوْلُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حينَ تَكَلَّمَتْ طائِفَةٌ فَقالَتْ نَحْنُ مَوالي رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَخَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ اِلىٰ حَجَّةِ الْوَداعِ ثُمَّ صارَ اِلىٰ غَديرِ خُمٍّ فَاَمَرَ فَاُصْلِحَ لَهُ شِبْهُ الْمِنْبَرِ
ثُمَّ عَلاهُ وَ اَخَذَ بِعَضُدي حَتّىٰ رُئِيَ بَياضُ اِبْطَيْهِ رافِعاً صَوْتَهُ قائِلاً في مَحْفِلِهِ مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ

فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَكانَتْ عَلىٰ وِلايَتي وِلايَةُ اللّٰهِ وَعَلىٰ عَداوَتي عَداوَةُ
اللّٰهِ وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ في ذٰلِكَ الْيَوْمِ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَرَضيتُ لَكُمُ
الْاِسْلامَ ديناً فَكانَتْ وِلايَتي كَمالَ الدّينِ وَرِضَا الرَّبِّ جَلَّ ذِكْرُهُ وَاَنْزَلَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ
اخْتِصاصاً لي وَتَكَرُّماً نَحَلَنيهِ وَاِعْظاماً وَتَفْضيلاً مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنَحَنيهِ
وَهُوَ قَوْلُهُ ثُمَّ رُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ اَلا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحاسِبينَ فِيَّ مَناقِبُ لَوْ ذَكَرْتُها
لَعَظُمَ بِهَا الْاِرْتِفاعُ وَطالَ لَهَا الْاِسْتِماعُ وَلَئِنْ تَقَمَّصَها دُونِيَ الْاَشْقَيانِ وَنازَعاني فيما لَيْسَ لَهُما بِحَقٍّ
وَرَكِباها ضَلالَةً وَاعْتَقَداها جَهالَةً فَلَبِئْسَ ما عَلَيْهِ وَرَدا وَلَبِئْسَ ما لِاَنْفُسِهِما مَهَّدا يَتَلاعَنانِ
في دُورِهِما وَيَتَبَرَّءُ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما مِنْ صاحِبِهِ يَقُولُ لِقَرينِهِ اِذَا الْتَقَيا يا لَيْتَ بَيْني وَبَيْنَكَ بُعْدَ
الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرينُ وَيُجيبُهُ الْاَشْقىٰ عَلىٰ رُثُوثَةٍ يا لَيْتَني لَمْ اَتَّخِذْكَ خَليلاً لَقَدْ اَضْلَلْتَني عَنِ
الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جاءَني وَكانَ الشَّيْطانُ لِلْاِنْسانِ خَذُولاً فَاَنَا الذِّكْرُ الَّذي عَنْهُ ضَلَّ وَالسَّبيلُ الَّذي
عَنْهُ مالَ وَالْاِيمانُ الَّذي بِهِ كَفَرَ وَالْقُرْآنُ الَّذي اِيّاهُ هَجَرَ وَالدّينُ الَّذي بِهِ كَذَّبَ وَالصِّراطُ الَّذي
عَنْهُ نَكَبَ وَلَئِنْ رَتَعا فِي الْحُطامِ الْمُنْصَرِمِ وَالْغُرُورِ الْمُنْقَطِعِ وَكانا مِنْهُ عَلىٰ شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ لَهُما
عَلىٰ شَرِّ وُرُودٍ في اَخْيَبِ وُفُودٍ وَاَلْعَنِ مَوْرُودٍ يَتَصارَخانِ بِاللَّعْنَةِ وَيَتَناعَقانِ بِالْحَسْرَةِ
ما لَهُما مِنْ راحَةٍ وَلا عَنْ عَذابِهِما مِنْ مَنْدُوحَةٍ اِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَزالُوا عُبّادَ اَصْنامٍ وَسَدَنَةَ اَوْثانٍ
يُقيمُونَ لَهَا الْمَناسِكَ وَيَنْصِبُونَ لَهَا الْعَتائِرَ وَيَتَّخِذُونَ لَهَا الْقُرْبانَ وَيَجْعَلُونَ لَهَا الْبَحيرَةَ وَالْوَصيلَةَ وَ
السّائِبَةَ وَالْحامَ وَيَسْتَقْسِمُونَ بِالْاَزْلامِ عامِهينَ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ حائِرينَ عَنِ الرَّشادِ وَمُهْطِعينَ
اِلَى الْبِعادِ قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ وَغَمَرَتْهُمْ سَوْداءُ الْجاهِلِيَّةِ وَرَضَعُوها جَهالَةً وَانْفَطَمُوها
ضَلالَةً فَاَخْرَجَنَا اللّٰهُ اِلَيْهِمْ رَحْمَةً وَاَطْلَعَنا عَلَيْهِمْ رَأْفَةً وَاَسْفَرَ بِنا عَنِ الْحُجُبِ نُوراً لِمَنِ اقْتَبَسَهُ وَ
فَضْلاً لِمَنِ اتَّبَعَهُ وَتَأْييداً لِمَنْ صَدَّقَهُ فَتَبَوَّؤُا الْعِزَّ بَعْدَ الذِّلَّةِ وَالْكَثْرَةَ بَعْدَ الْقِلَّةِ وَهابَتْهُمُ الْقُلُوبُ وَالْاَبْصارُ
وَاَذْعَنَتْ لَهُمُ الْجَبابِرَةُ وَطَوائِفُها وَصارُوا اَهْلَ نِعْمَةٍ مَذْكُورَةٍ وَكَرامَةٍ مَنْشُورَةٍ وَاَمْنٍ بَعْدَ خَوْفٍ وَجَمْعٍ بَعْدَ كَوْفٍ
اَضاءَتْ بِنا مَفاخِرُ مَعَدِّ بْنِ عَدْنانَ وَاَوْلَجْناهُمْ بابَ الْهُدىٰ وَاَدْخَلْناهُمْ دارَ السَّلامِ وَاَشْمَلْناهُمْ ثَوْبَ الْاِيمانِ وَفَلَجُوا
بِنا فِي الْعالَمينَ وَاَبْدَتْ لَهُمْ اَيّامُ الرَّسُولِ آثارَ الصّالِحينَ مِنْ حامٍ مُجاهِدٍ وَمُصَلٍّ قانِتٍ وَمُعْتَكِفٍ زاهِدٍ يُظْهِرُونَ الْاَمانَةَ وَيَأْتُونَ الْمَثابَةَ
ای مردمان علی نسبت بمن چون هارون است نسبت بموسی یعنی همانطور که هارون وزیر و خلیفه و وصی و جانشین
و امیر امت موسی بعد از موسی بود علی نیز بعد از من همان مقام و منزلت را دارد و در همه چیز با من مساوی است
و حکم هارون را نسبت بموسی دارد جز اینکه هارون نبوت داشت اما من خاتم الانبیا هستم و بعد از من رشتهٔ
نبوت و رسالت منقطع است راقم حروف گوید چون رشتهٔ نبوت منقطع است والتبه بر وصی فضیلت
و فزونی دارد و موافق عقیدت شیعه ائمهٔ هدی بر انبیای سلف فزونی دارند پس میتوان گفت اگر امیر المؤمنین

 علیه السلام و سایر امامان از فرزندان او مقام نبوت خاصه دارا نباشند البته دارای مقام ولایت مطلقهٔ کلیه
الهیه هستند چه رتبت خلافت و وصایت نبوت خاصه از نبوت و ولایت سایر انبیاء اشرف است زیرا که ولایت
سایر انبیای عظام ولایت جزئیه است و ولایت جزئیه ادنی و تابع ولایت کلیه است و همانطور که دین مبین اسلام
اکمل و اتم ادیان بلکه ناسخ سایر مذاهب است خلیفهٔ خاتم النبیین نیز بر تمامت انبیاء و اوصیای سلف جنبهٔ افضلیت
و اتمیت دارد و اگر در صورت ظاهر بعلت مذکور دارای مقام نبوت نیستند بحسب باطن صاحب آن رتبت و مقام
بلکه درجه اعلی و اشرف آن نیز میباشند چنانکه نزول جبرئیل و ملائکه بر ایشان بر آنچه مرقوم گردید دلیلی روشن است
بالجمله امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید چون رسول خدای صلی الله علیه و آله این کلام را بگذاشت جماعت مؤمنان
بتوفیق ایزد منان معنی نطق رسول خدا را فهم کردند یعنی بدانستند که مقصود رسول خدای از این کلام
شدت ارتباط و اختلاط و اتحاد من است نسبت بآن حضرت و خلافت و وصایت بلافصل مرا خواهد چه ایشان
میدانستند که من از طرف پدری و مادری رسول خدا با آن حضرت برادر نیستم بلکه پسر عم وی میباشم اما هارون
از جانب پدر و مادر برادر موسی بود و پیغمبر نبودم که تقاضای نبوت کنم لاجرم مراد رسول خدای از این سخن که با من
فرمود تو با من بمنزلهٔ هارونی با موسی خلیفتی من از جانب آن حضرت است مثل اینکه موسی هارون علیهما السلام را
خلیفهٔ خویش ساخت چنانکه با او میگوید خلیفهٔ من در میان امت من باش و اصلاح نمای و متابعت راه
مفسدان را مکن و قول رسول خدای صلی الله علیه و آله گاهی که طایفه بتکلم درآمدند و گفتند ما موالی رسول خدای
هستیم پس آنحضرت برحسب مصلحت برای اثبات و امتحان ایشان که خود را غلام و دوستدار جنابش میخواندند
بسفر حجة الوداع بیرون شد پس از آن بغدیر خم راه برگرفت و بفرمود تا منبری از بهرش ترتیب دادند آنگاه
آنحضرت بر فراز آن بر شد و بازوان مرا بگرفت و چنان برافراشت که سپیدی زیر بغلهای شریفش پدیدار گردید
در حالتی که آوای مبارک برکشیده در آن محفل عظیم و محضر بزرگ فرمود هر کس منم مولای او پس علی مولای اوست
بار خدایا دوست بدار آنکس را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آنکس را که دشمن علی باشد پس ولایت من ولایت
خدا و عداوت من عداوت خداست یعنی هر کس دوست من است دوست خدا و آنکس که دشمن من است
دشمن خدا گردید و خداوند عز و جل در این روز غدیر خم این آیه شریفه را نازل ساخت امروز دین شما را کامل ساختم
و نعمت خود را بر شما بدرجهٔ اتمام آوردم و دین اسلام را برای شما خوشش و مرضی گردانیدم یعنی امروز که پیغمبر من بامر من ابلاغ
حکم را در شأن علی بنمود و بر خلافت و وصایت و امامت و ولایت او تصریح فرمود دین اسلام بکمال رسید و نعمت
توفیق اتمام گرفت و دین اسلام مرضی گردید پس کمال دین و رضای پروردگار آسمان و زمین بولایت من صورت
گرفت و خدایتعالی برای اختصاص و تکرم من که بمن عطا فرمود و اعظام و تفضیل من که از رسول خدای صلی الله
علیه و آله بهرهٔ من شد این آیه شریفه را نازل گردانید پس باز گردانیده شوند مردمان بسوی خدای که خداوند
ایشان و متولی امور ایشان در دست گوی وراست گردار است و حکم نفرماید مگر بحق و نکند مگر بصواب بدانید

که مراوراست حکم و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان بالجمله میفرماید رسول در آن محضر تشریف در حق من فرمود
که علی را مناقبی است که اگر باز گویم ارتفاع او عظیم و استماع بآن طولانی میشود یعنی مدتها باید گوش شنوا برگشایند
و آن مناقب را بشنوند و چشم بینا برگشایند و آن مراتب سامیه را بنگرند و اگر پوشش خلافت را دو تن دیگر برتن بیاورند
و خرمن دعوی خلافت نمودند در سرای اخروی و منازل آن جهانی بلعن و شتم یکدیگر اشتغال یافته تا چرا تحریک یکدیگر
شدند و کردار آن کار که نه سزاوار ایشان است برآمدند و در آنجا مشاهدت سختی حال آنجا هر یک از صاحب خود بیزاری
و کناری جوید و چون با صاحب خود ملاقات نماید با وی گوید کاش در میان من و تو در آن جهان با این جهان از مشرق
تا مغرب عالم فاصله بود پس بد قرینی است و صاحب بدبخش در پاسخش گوید در حالی سخت ناستوده و پست قدر
ای کاش ترا در دار دنیا از بهر خود دوست نمی گرفتم تا از آن کاشتن باین برداشتن دچار شوم چه تو مرا گمراه
گردانیدی از یاد قرآن یا ولایت علی علیه السلام بعد از آنکه بمن آمد یعنی وسوسه کردی تا من از دست بدادم و اکنون
دچار کردارم همانا شیطان رجیم انسان را مخذول میگرداند میفرماید منم آن ذکری که از آن اعراض کردند و
بگمراهی افتادند و آن سبیل و طریقی که از آن منحرف شدند و آن ایمانی که بآن کفران ورزیدند و قرآنی که بیکسوی
افکندند و از آن هجران گرفتند و آن دینی که آنرا تکذیب نمودند و آن صراطی که در آن منکوب و سرنگون افتادند و اگر
روزی چند در حطام بی دوام و غرور و فریب این جهان زشت فرجام که زود میگذرد چمیدن گرفتند و بآن علت
آتش دوزخ را از بهر خویش خریدار شدند اندکی برنیامد که بمکانی سخت ناستوده و ناهموار و بسیار بد و دشوار
ورود دادند و بوفودی که جز خیبت و خسران در کار نداشت و موردی که پست ترین و ملعون ترین و مطرودترین
موارد است دچار افتادند و یکسره لعنت بر همدیگر فریاد و حسرت و افسوس نعیق و نفیر برآوردند نه آنی براحتی آسایش
دنه دقیقه از عذاب و فرسایش خویش کاهش بینند ملعون و مطرود و معذب و محسور بگذرانند چه این قوم همواره
پرستش اصنام کردند و خدمت اوثان نمودند آداب جاهلیت را از دست ندادند و مناسک حج بیت و زیارت کعبه معظمه را
در بتکده ها بجای آوردند و در تقدیم ذبیحه و قربانی و گوسفند و شتر و استقسام بازلام و تقرر بحیره و وصیله
و سایبه و حام بقانون اسلام نرفتند و این آداب را در کار بتکده و اصنام بپای آوردند و از راه خدای گمراه و از
جادهٔ رشد و رشاد بعید گردیدند و بآن طریق که از رحمت خدای دور بود شتابان شدند شیطان بر ایشان غالب
شد و جهالت و غوایت بحار جاهلیت ایشان را فرو گرفت و بجمله دچار جهل و ضلالت شدند و خداوند تعالی ما را
بسوی ایشان برحمت و رأفت نمودار ساخت و بوجود ما موجب غوایت را بیکسوی افکند و برای هر کس که اقتباس
انوار خواهد نوری درخشان گردانید و هر آنکس را که متابعت حق نماید فضل و فزونی و برای آنکس که تصدیق
حق را بکند تأیید گردانید پس بظهور ما این مردم ذلیل عزیز و آن گروه قلیل کثیر شدند و قلوب جبابین از
ایشان ترسان و جبابرهٔ روزگار بعظمت و جلالت و تفوق ایشان اذعان ورزیدند و این مردم عرب بی نان
و دم دارای نعمتهای نامدار و کرامتهای بسیار گردیدند بعد از آنکه بروزگار هاخوفناک میزیستند این شدند

و پراکنده و بهر جانب متفرق بودند فراهم آمدند و مفاخر معد بن عدنان بطفیل وجود ما فروزنده گشت و ما ایشان را
بباب هدی و دار السلام اندر آوردیم و بجامهٔ گرامی ایمان پوشش ساختیم و بواسطهٔ ما در عالم دنیا و عقبی رستگار
و کامکار شدند و ایام سعادت فرجام سید الانام علیه و آله آلاف الصلوة و السلام آثار صالحان و نشان نیکوان را
در ایشان مؤبد و بر دوام کردانیدند چندانکه بزهد و جهاد و نیاز و نماز در حضرت خالق عباد و اعتکاف در مساجد
عبادت و اظهار امانت و اقامت حج و زیارت خانهٔ خدای برخوردار آمدند یعنی از آن آداب و شیم ناستودهٔ جاهلیت
که موجب خسران هر دو سرای بود بظهور وجود حضرت خاتم انبیاء و ائمهٔ هدی سلام الله علیهم بشرف دولت اسلام
و گوهر ایمان و آداب الهی برخوردار و کامکار و نامدار و در هر دو سرای سودمند و رستگار شدند حَتّى اِذا دَعَى
اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَفَعَهُ اِلَيْهِ لَمْ يَكُ ذٰلِكَ بَعْدُ اِلّا كَلَمْحَةٍ مِنْ خَفْقَةٍ اَوْ
وَميضٍ مِنْ بَرْقَةٍ اِلىٰ اَنْ رَجَعُوا اِلَى الْاَعْقابِ وَانْتَكَصُوا عَلَى الْاَدْبارِ وَطَلَبُوا بِالْاَوْتارِ وَاَظْهَرُوا
الْكَتائِبَ وَرَدَمُوا الْبابَ وَفَلُّوا الدّارَ وَغَيَّرُوا آثارَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَغِبُوا عَنْ
اَحْكامِهِ وَبَعُدُوا عَنْ اَنْوارِهِ وَاسْتَبْدَلُوا بِمُسْتَخْلَفِهِ بَديلاً اتَّخَذُوهُ وَكانُوا ظالِمينَ وَزَعَمُوا اَنَّ
مَنِ اخْتارُوا مِنْ آلِ اَبي قُحافَةَ اَوْلىٰ بِمَقامِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّنِ اخْتارَهُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ السَّلامُ لِمَقامِهِ وَاَنَّ مُهاجِرَ آلِ اَبي قُحافَةَ خَيْرٌ مِنَ الْمُهاجِرِيِّ الْاَنْصارِيِّ الرَّبّانِيِّ ناموسِ هاشِمِ
بْنِ عَبْدِ مَنافٍ اَلا وَاِنَّ اَوَّلَ شَهادَةِ زُورٍ وَقَعَتْ فِي الْاِسْلامِ شَهادَتُهُمْ اَنَّ صاحِبَهُمْ مُسْتَخْلَفُ رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمّا كانَ مِنْ اَمْرِ سَعْدِ بْنِ عُبادَةَ ما كانَ رَجَعُوا عَنْ ذٰلِكَ وَقالُوا اِنَّ رَسُولَ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَضىٰ وَلَمْ يَسْتَخْلِفْ فَكانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبُ
الْمُبارَكُ اَوَّلَ مَشْهُودٍ عَلَيْهِ بِالزُّورِ فِي الْاِسْلامِ ناگاهی که یزدان تعالی پیغمبر خود را بحضرت خود بالا
برد و این مردم باندازهٔ چشم بر جستن یا درخشیدن برقی بعد از آن حضرت بگذرانیدند از دین برگشتند و بکفر
و الحاد خویش رجعت نمودند و مرتد شدند چنانکه بودند و در طلب خون آباء و اجداد کافر خویش بر آمدند
و کین دیرین را ظاهر ساختند و مرد و مرکب فراهم کردند و ابواب هدایت و رشادت را مسدود و سرای نبوت
و جلالت را در هم شکستند و آثار و احکام رسول خدای صلی الله علیه و آله را دیگرگون نمودند و از احکام
آن حضرت روی بگردانیدند و از انوار دلالت او بعید شدند و بجای خلیفهٔ آن حضرت دیگری را بخلافت
برکشیدند و کار بظلم و ستم راندند و پندار همی نمودند که آنکس را که از آل ابی قحافه برای خلافت اختیار کردند
از آنکس که آنحضرت برگزیده است بمقام رسول خدای سزاوارتر است و مهاجر آل ابی قحافه از مهاجری
انصاری ربانی که ناموس هاشم بن عبد مناف میباشد بهتر است همانا اول شهادت زور و گواهی دروغی
که در اسلام وقوع یافت شهادت این جماعت در خلافت صاحب و رفیق خودشان بود و چون از پسر
سعد بن عباده آن امر پدید شد یعنی آن خطاب و عتاب که در تواریخ مذکور است از وی ظاهر شد از تقریر

خلیفه بازگشتند و گفتند رسول خدای صلی الله علیه و آله از جهان بگذشت و هیچکس را بخلافت مقرر نداشت
پس رسول خدای که طیب و مبارک است اول کسی است که در اسلام بروی دروغ بربستند وَعَنْ قَليلٍ
يَجِدُونَ غِبَّ ما يَعْمَلُونَ وَسَيَجِدُ التّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَهُ الْاَوَّلُونَ وَلَئِنْ كانُوا في مَنْدُوحَةٍ مِنَ الْمَهَلِ
وَشِفاءٍ مِنَ الْاَجَلِ وَسَعَةٍ مِنَ الْمُنْقَلَبِ وَاسْتِدْراجٍ مِنَ الْغُرُورِ وَسُكُونٍ مِنَ الْحالِ وَاِدْراكٍ مِنَ
الْاَمَلِ فَقَدْ اَمْهَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ شَدّادَ بْنَ عادٍ وَثَمُودَ بْنَ عَبُّودٍ وَبَلْعَمَ بْنَ باعُورٍ وَاَسْبَغَ
عَلَيْهِمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً وَاَمَدَّهُمْ بِالْاَمْوالِ وَالْاَعْمارِ وَاَتَتْهُمُ الْاَرْضُ بِبَرَكاتِها لِيَذْكُرُوا
آلاءَ اللهِ ثُمَّ لِيَعْرِفُوا الْاِهابَةَ لَهُ وَالْاِنابَةَ اِلَيْهِ لِيَنْتَهُوا عَنِ الْاِسْتِكْبارِ فَلَمّا بَلَغُوا الْمُدَّةَ وَ
اسْتَتَمُّوا الْاُكْلَةَ اَخَذَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَاصْطَلَمَهُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ حُصِبَ وَمِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ
الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ اَحْرَقَتْهُ الظُّلَّةُ وَمِنْهُمْ مَنْ اَوْدَتْهُ الرَّجْفَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ اَرْدَتْهُ الْخَسْفَةُ
وَما كانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ اَلا وَاِنَّ لِكُلِّ اَجَلٍ كِتاباً فَاِذا بَلَغَ الْكِتابُ
اَجَلَهُ لَوْ كُشِفَ لَكَ عَمّا هَوىٰ اِلَيْهِ الظّالِمُونَ وَآلَ اِلَيْهِ الْاَخْسَرُونَ لَهَرَبْتَ اِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِمّا
هُمْ عَلَيْهِ مُقيمُونَ وَاِلَيْهِ صائِرُونَ اَلا وَاِنّي فيكُمْ اَيُّهَا النّاسُ كَهارُونَ في آلِ فِرْعَوْنَ وَكَبابِ حِطَّةٍ
في بَني اِسْرائيلَ وَكَسَفينَةِ نُوحٍ في قَوْمِ نُوحٍ وَاِنِّي النَّبَاُ الْعَظيمُ وَالصِّدّيقُ الْاَكْبَرُ وَعَنْ قَليلٍ
سَتَعْلَمُونَ ما تُوعَدُونَ وَهَلْ هِيَ اِلّا كَلُعْقَةِ الْآكِلِ وَمَذْقَةِ الشّارِبِ وَخَفْقَةِ الْوَسْنانِ ثُمَّ تَلْزَمُهُمُ
الْمَعَرّاتُ جَزاءً فِي الدُّنْيا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ اِلىٰ اَشَدِّ الْعَذابِ وَمَا اللهُ بِغافِلٍ عَمّا يَعْمَلُونَ فَما
جَزاءُ مَنْ تَنَكَّبَ مَحَجَّتَهُ وَاَنْكَرَ حُجَّتَهُ وَخالَفَ هُداتَهُ وَحادَ عَنْ نُورِهِ وَاقْتَحَمَ في ظُلَمِهِ وَاسْتَبْدَلَ بِالْماءِ السَّرابَ
وَبِالنَّعيمِ الْعَذابَ وَبِالْفَوْزِ الشَّقاءَ وَبِالسَّرّاءِ الضَّرّاءَ وَبِالسَّعَةِ الضَّنْكَ اِلّا جَزاءَ
اقْتِرافِهِ وَسُوءَ خِلافِهِ فَلْيُوقِنُوا بِالْوَعْدِ عَلىٰ حَقيقَتِهِ وَلْيَسْتَيْقِنُوا بِما يُوعَدُونَ يَوْمَ تَأْتِي الصَّيْحَةُ
بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ اِنّا نَحْنُ نُحْيي وَنُميتُ وَاِلَيْنَا الْمَصيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً اِلَى الْحَشْرِ
و بعد از اندک مدتی عاقبت آنچه کرده اند بخواهند دریافت و زود باشد که پس آیندگان عاقبت وخیم و پایان
ذمیم آنچه را که پیشینیان سنت نهاده اند دریابند و اگر یک چند روزگاری از نعمت این جهان برخوردار
و بتن آسائی و صحت بدن و آبرومندی جسم و عیش و نوش کامکار شده اند و چندانکه بضلالت و جهالت
و غوایت بگذرانیدند محض امتحان و آزمایش در فرسایش اندک مدتی مهلت یافتند و آمال خود کامیاب کردیدند
همانا خداوند عزوجل شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور را نیز مهلت داد و ایشان را بنعمتهای ظاهری
و باطنی برخوردار فرمود و باموال و اعمار کثیره و برکات زمین کامکار کردانید تا مگر سپاس نعم یزدان تعالی را
بگذارند و خدای را بعظمت و هیبت بشناسند و بحضرتش انابت طلبند و از استکبار برکنار شوند اما چون آن مدت
که تقدیر شده و آن خوردن و نوشیدن و پوشیدن و جوشیدن و کوشیدن که تقریر رفته رسیدند ناگاه

باکجا و دست قدرت الهی ایشان را ماخوذ میدارد و دهره بلیات نامتناهی اصول و فروع کفر و غوایت ایشان را از بیخ
بر میکند و نشانی از ایشان بر جای نمی ماند پاره سنگ بارد و اتی بی آب و سنگ کردند و برخی بصیحهٔ نوازل از ناله
و آهنگ بیفتند و گروهی از دخان آتش قهر سبحانی خاک و خاکستر شوند و گروهی از طوفان نوائب و زلال بلایا خمیده
و فرسوده و انبوهی در شکم زمین فرو روند و بهلاک و دمار دچار کردند و نه چنان است که خداوند عادل بر ایشان
ستم راند بلکه خویشتن بر خویشتن ستم کرده اند یعنی خداوند تعالی ایشان را بعقل و هوش و چشم و گوش برخوردار و نعمتهای
بپایان کامکار و بارسال رسل و ایفاد کتب و تبلیغ احکام و نمودن حلال از حرام و چاه از راه و طریق هدایت
و سبیل هلاکت بیدار ساخت معذلک آنجمله را از پس گوش افکندند و بعیش و نوش هوش بسپردند و اوامر و نواهی را
فراموش کردند و بظلم و بعدوان و جور و استکبار روزگار بسپردند و کتاب خدا و نمایندگان راه تقوی را خوار و خفیف
ساختند و روز تا روز بر کفر و غوایت بیفزودند و بهیچ پند و موعظتی و وعده و وعیدی سر از خواب غفلت برنگرفتند و شرم
و آزرم بیاوردند تا گاهی که مستوجب وصول جایی و نزول نوازل و درود و دمار گردیدند همانا برای هر ملتی کتابی
یعنی مکتوبی معین و چون آن مکتوب و آن اندازه که مقدر گردیده بپایان رسید اگر پرده برگیرند و بآن بلیات و عذابها
که ستمکاران در افتاده و بآنچه زیان کاران را انجام کار بآن کشیده نگران آرزومند شوی که بحضرت یزدان عزّ و جلّ
فرار گیری تا از آنچه ایشان بر آن مقیم و بآنجا که ایشان گردش میگیرند رستگار بمانی میفرماید همانا من در میان شما
مانند هارون هستم در آل فرعون و چون باب حطّه بنی اسرائیل و این کلمه اشاره باین است که بنی اسرائیل را
فرمان شد که از باب قریه بیت المقدس بحالتی که خدا را سجده گذار باشند در آن حالی که داخل میشوند اندر آیند
و بگویند حطّه یعنی حطّ عنا ذنوبنا حطّه یعنی گناهان ما را از ما فرو ریخت چنانکه در قرآن بآن اشارت رفته و امیرالمؤمنین
علیه السلام در اینجا میفرماید من مانند این در هستم که هر کس بدو تمسک بجوید داخل دین شده و خدای و رسول را
اطاعت کرده است با جمله میفرماید من مانند باب حطّه بنی اسرائیل و بر سان کشتی نوح در قوم نوح میباشم یعنی
هر کس بمن تمسک جوید از بحر ضلالت رستگار و هر کس تخلف کند دچار هلاک و دمار میشود و منم نبأ عظیم و خبر
بزرگ یعنی ولایت من نبأ عظیم است و منم صدیق اکبر و بزودی بآنچه وعده داده شده اید آگاه می شوید
یعنی عنقریب از این جهان فریب بدیگر جهان روی میکنید و هر چه را منکر هستید دریابید و صدقش را معلوم دارید
و بحقیقت آن آگاه و بعقوبت اخروی گرفتار شوید و آیا این مدت عمر و ایام روزگار جز بمقدار لقمه بگلو فرو بردن
یا شربتی نوشیدن یا چشمی بخواب آشنا کردن است یعنی اگر هزار سال هم در جهان زندگانی کنی و بجور سپری
و بیاشامی چون زمان بپایان رسد بانتهای آید آنجمله بچشم اندر افزون از چشم بهم زدنی و آن لذت خوردن
و آشامیدن بیش از یک لقمه و یک شربت آب بنظر نمی آید و از آن پس در این دار دنیا بانواع مکاره و اقسام
معاصی و قبایح مقاسات و مکافات بینند و در قیامت صعب ترین عذاب و نکال بهمال کردند همانا خدای
عالم خبیر از آنچه میکنند غافل نیست زیرا که جزای آنکس که از راه راست اعراض نمود و از امام خود روی برتافت

و حجت خود و ولی و وصی را منکر گشت و با راه نمایندگان خود که بطریق مستقیم هدایت مینمایند مخالفت ورزید
و از نور ایمان و فروز دین و فروغ انوار ولایت بدیگر سوی بگذشت و در بوادی ظلمت اقتحام ورزید و آب
را بسراب مبدل و نعیم را با عذاب و فوز را بشقاء و خوشی و تن آسانی را ببلاء و ضراء و وسعت را بتنگی خراب خواهد بود
و آن اقتراف و سوء خلاف را غیر از این مجازات نخواهد رفت پس همی باید بر تمام وعده و وعید و بیم و امید که از روز
قیامت بایشان رسیده است یقین نمایند و این همان روز است که سر از گور برآورند و بعرصه نشور اندر شوند
اِنّا نَحنُ نُحیی وَ نُمیتُ وَ اِلَینا المَصیرُ یَومَ تَشَقَّقُ الاَرضُ عَنهُم سِراعاً ذلِکَ حَشرٌ عَلَینا یَسیرٌ نَحنُ اَعلَمُ
بِما یَقولونَ وَ ما اَنتَ عَلَیهِم بِجَبّارٍ فَذَکِّر بِالقُرآنِ مَن یَخافُ وَعیدِ بدرستیکه ما زنده می کنیم مردمان را
و بمیرانیم ایشان را و بسوی ما باشد بازگشت ایشان روزی که بشکافد زمین و دور گردد از ایشان یعنی از مردگان
پس برون آیند از گورها گاهی که شتابان هستند بسوی ندا کننده فرد بدون تاخیر و درنگ این احیای ایشان
از قبور بر انگیختنی و جمع کردنی است که با وجود تباعد دیار و قبور و تشتت و تفرق ایشان بر ما بسی آسان است
ما داناتریم بآنچه کفار در انکار قیامت و وحدانیت و نبوت میگویند تو ایشان را بجبر و قهر بایمان نیاوری
بلکه بر تو است تبلیغ و ترغیب و ترهیب ایشان پس بمواعظ قرآنی پند گوی کسی را که بترسد از آنچه از عذاب
و عقاب در روز حساب بدو وعده نهاده ام زیرا که آنانکه خائف هستند بموعظت تو سودمند میشوند و گرنه
آنکسان که بر کفر خویش اصرار نموده اند و در مقام انکار ثابت قدم هستند سودمند نگردند راقم حروف گوید
چون کسی در این خطبه مبارک بنگرد و در این پهنه پهناور کلمات معجز آثار حیدر صفدر و مهر پیغمبر و ولی داور بگذرد
و در بحار سرشار توحید و مواعظ و نصایح و وعد و وعید و بیم و امید و علوم و حکم و احتجاج و ادله واضحه
و براهین لایحه و اثبات حقوق ذیحق و ابطال دعاوی بیرون از صدق و مراتب جلال و عظمت پیغمبر
و آل پیغمبر و آل پیغمبر بزرگوار نوربخش پیشوایان اطهر شناور گردد از معیار فضل و علم و قدس و زهد و تفوق و تبحر
امیرالمؤمنین علیه السلام از هزاران هزار یکی و از بسیار آن بسیار اندکی باخبر شود و باز داند این دریای
مواج را چه موجها و این شاهباز لاهوتی پرواز را چه اوجها و این عنصر شریف را چه شرافتها و این پیکر لطیف را
چه لطافتها است که عقول از ادراکش عاجز و دیدهٔ اوهام از توهم مقدار مناقبش بسی عاجز است و نیز
او را مکشوف و مبرهن گردد که امیرالمؤمنین با آن صدق کلام و صحت خبر که متفق علیه جماعات میباشد چون
در محضری بزرگ و محفلی عظیم که از منافق و موافق و مخالف و مؤالف مرتب است اینگونه از فضایل و مناقب
خویش و مثالب و معایب بیگانگان داستان فرماید و حاضران موافق بشهادت معترف و ناطق
و شاهدان منافق از کمال بغض و حسد در ظاهر صامت و در باطن از شدت رشک و حسرت ناعق لکن
برای هیچیک مقام جحود و مجال انکار نبود و اگر بقدر شمری آب دیدند چه شناور بپا کردند و اگر بمقدار
تیر گاهی راه میدیدند چه توبرها پاره میکردند و چه آخورها لگدکوب نرخرها خراب میگشت مخصوص در مسئله

غدیر خم و قرائت آیهٔ شریفهٔ اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ چه دهانها جنبانیدند و چه شمشیرها بر زمین میزدند و چه تفسیر و تعبیرها می‌نمودند مَعْذلک از مصداق اللّهم عاد من عاداه بیرون نشدند

بیان خطبهٔ امیر المؤمنین که از حضرت باقر علیهما السلام مأثور است

در روضهٔ کافی از جابر مروی است که حضرت باقر فرمود امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مردمان را خطبه براند و فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْخَافِضِ الرَّافِعِ الضَّارِّ النَّافِعِ الْجَوَادِ الْوَاسِعِ الْجَلِیلِ ثَنَاؤُهُ الصَّادِقَةِ اَسْمَاؤُهُ الْمُحِیطِ بِالْغُیُوبِ وَمَا یَخْطُرُ عَلَی الْقُلُوبِ الَّذِی جَعَلَ الْمَوْتَ بَیْنَ خَلْقِهِ عَدْلاً وَاَنْعَمَ بِالْحَیٰوةِ عَلَیْهِمْ فَضْلاً فَاَحْیَا وَاَمَاتَ وَقَدَّرَ الْاَقْوَاتَ اَحْکَمَهَا بِعِلْمِهِ تَقْدِیراً فَاَتْقَنَهَا بِحِکْمَتِهِ اِنَّهُ کَانَ خَبِیراً بَصِیراً هُوَ الدَّائِمُ بِلاَ فَنَاءٍ وَالْبَاقِی اِلَی غَیْرِ مُنْتَهًی یَعْلَمُ مَا فِی الْاَرْضِ وَمَا فِی السَّمَاءِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی اَحْمَدُهُ بِخَالِصِ حَمْدِهِ الْمَخْزُونِ بِمَا حَمِدَهُ بِهِ الْمَلاَئِکَةُ وَالنَّبِیُّونَ حَمْداً لاَ یُحْصَی لَهُ عَدَدٌ وَلاَ یَتَقَدَّمُهُ اَمَدٌ وَلاَ یَأْتِی بِمِثْلِهِ اَحَدٌ اُؤْمِنُ بِهِ وَاَتَوَکَّلُ عَلَیْهِ وَاَسْتَهْدِیهِ وَاَسْتَکْفِیهِ وَاَسْتَقْضِیهِ بِخَیْرٍ وَاَسْتَرْضِیهِ وَاَشْهَدُ اَنْ لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ الدُّنْیَا لَیْسَتْ لَکُمْ بِدَارٍ وَلاَ قَرَارٍ اِنَّمَا اَنْتُمْ کَرَکْبٍ عَرَّسُوا فَاَنَاخُوا ثُمَّ اسْتَقَلُّوا فَغَدَوْا وَرَاحُوا دَخَلُوا خِفَافاً وَرَاحُوا خِفَافاً فَلَمْ یَجِدُوا عَنْ مُضِیٍّ نُزُوعاً وَلاَ اِلَی مَا تَرَکُوا رُجُوعاً جُدَّ بِهِمْ فِی السَّیْرِ فَجَدُّوا وَرَکَنُوا اِلَی الدُّنْیَا فَمَا اسْتَعَدُّوا حَتَّی اِذَا اُخِذَ بِکَظْمِهِمْ وَخَلَصُوا اِلَی دَارِ قَوْمٍ جَفَّتْ اَقْلاَمُهُمْ لَمْ یَبْقَ مِنْ اَکْثَرِهِمْ خَبَرٌ وَلاَ اَثَرٌ قَلَّ فِی الدُّنْیَا لُبْثُهُمْ وَعُجِّلَ اِلَی الْآخِرَةِ بَعْثُهُمْ فَاَصْبَحْتُمْ حُلُولاً فِی دِیَارِهِمْ ظَاعِنِینَ عَلَی آثَارِهِمْ وَالْمَطَایَا بِکُمْ تَسِیرُ سَیْراً مَا فِیهِ اَیْنٌ وَلاَ تَفْتِیرٌ نَهَارُکُمْ بِاَنْفُسِکُمْ دَؤُوبٌ وَلَیْلُکُمْ بِاَرْوَاحِکُمْ ذَهُوبٌ فَاَصْبَحْتُمْ تَحْکُونَ مِنْ حَالِهِمْ حَالاً وَتَحْتَذُونَ مِنْ مَسْلَکِهِمْ مِثَالاً فَلاَ تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا فَاِنَّمَا اَنْتُمْ فِیهَا سَفْرٌ حُلُولٌ الْمَوْتُ بِکُمْ نُزُولٌ تَنْتَضِلُ فِیکُمْ مَنَایَاهُ وَتَمْضِی بِاَخْبَارِکُمْ مَطَایَاهُ اِلَی دَارِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَالْجَزَاءِ وَالْحِسَابِ فَرَحِمَ اللّٰهُ امْرَأً رَاقَبَ رَبَّهُ وَتَنَکَّبَ ذَنْبَهُ وَکَابَرَ هَوَاهُ وَکَذَّبَ مُنَاهُ امْرَأً زَمَّ نَفْسَهُ مِنَ التَّقْوَی بِزِمَامٍ وَاَلْجَمَهَا مِنْ خَشْیَةِ رَبِّهَا بِلِجَامٍ فَقَادَهَا اِلَی الطَّاعَةِ بِزِمَامِهَا وَقَدَعَهَا عَنِ الْمَعْصِیَةِ بِلِجَامِهَا رَافِعاً اِلَی الْمَعَادِ طَرْفَهُ مُتَوَقِّعاً فِی کُلِّ اَوَانٍ حَتْفَهُ دَائِمَ الْفِکْرِ طَوِیلَ السَّهَرِ عَزُوفاً عَنِ الدُّنْیَا سَأَماً کَدُوحاً لِآخِرَتِهِ مُتَحَافِظاً امْرَأً جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِیَّةَ نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَی عُدَّةَ وَفَاتِهِ وَدَوَاءَ اَجْوَائِهِ فَاعْتَبَرَ وَقَاسَ وَتَرَکَ الدُّنْیَا وَالنَّاسَ یَتَعَلَّمُ لِلتَّفَقُّهِ وَالسَّدَادِ وَقَدْ وَقَّرَ قَلْبَهُ ذِکْرُ الْمَعَادِ وَطَوَی مِهَادَهُ وَهَجَرَ وِسَادَهُ مُنْتَصِبٌ عَلَی اَطْرَافِهِ دَاخِلٌ فِی اَعْطَافِهِ خَاشِعاً لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یُرَاوِحُ بَیْنَ الْوَجْهِ وَالْکَفَّیْنِ خَشُوعٌ فِی السِّرِّ لِرَبِّهِ لِدَمْعِهِ صَبِیبٌ وَلِقَلْبِهِ

وَجِیبٌ شَدِیدَةٌ اَسْبَالُهُ تَرْتَعِدُ مِنْ خَوْفِ اللّٰهِ جَلَّ ذِکْرُهُ اَوْصَالُهُ قَدْ عَظُمَتْ فِیمَا عِنْدَ اللّٰهِ رَغْبَتُهُ وَاشْتَدَّتْ مِنْهُ رَهْبَتُهُ رَاضِیاً بِالْکَفَافِ مِنْ اَمْرِهِ یُظْهِرُ دُونَ مَا یَکْتُمُ وَیَکْتَفِی بِاَقَلَّ مِمَّا یَعْلَمُ اُولٰئِکَ وَدَائِعُ اللّٰهِ فِی بِلاَدِهِ الْمَدْفُوعُ بِهِمْ عَنْ عِبَادِهِ لَوْ اَقْسَمَ اَحَدُهُمْ عَلَی اللّٰهِ جَلَّ ذِکْرُهُ وَتَعَالَی لَاَبَرَّهُ اَوْ دَعَا عَلَی اَحَدٍ نَصَرَهُ اللّٰهُ یَسْمَعُ اِذَا نَاجَاهُ وَیَسْتَجِیبُ لَهُ اِذَا دَعَاهُ جَعَلَ اللّٰهُ الْعَاقِبَةَ لِلتَّقْوَی وَالْجَنَّةَ لِاَهْلِهَا مَأْوًی دُعَاؤُهُمْ فِیهَا اَحْسَنُ الدُّعَاءِ سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ دَعَاهُمُ الْمَوْلَی عَلَی مَا آتَاهُمْ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ

سپاس خداوندیراست که جباران عنود را پست کند و آسمان کبود را بر کشد و این کلمه شامل اغلب چیزهاست که پستی و بلندی در آن است پس میتوان گفت زمین را پست و آسمان را بر افراخته یا اشرار را پست و ابرار را بلند گردانید هر کس را که مستحق عذاب داند بدان آتش سوزانش کیفر بخشد و با نواع بلیات این جهانش دچار گرداند و هر کس را شایستهٔ ثواب داند بهره و سرایش سودمند فرماید تمام موجود را از بحر جود لا انتهایش بهره یاب و تمام آفرینش در بساط عام و سفرهٔ پهناورش روزی بر و کامیاب هستند مدح و ثنایش اجل و ارفع از آن است که واصفان روزگار بدان احاطه کنند اسماء حسنی او که محیط بر غیوب و خطور قلوب است بصداقت و صادقیت ممتاز اند آن خداوندی که تمام آفرینش را ادراک مرگ یکسان گردانید تمام نفوس را از اعلی و ادنی و پست و بلند و شاه و گدا و سیاه و سفید و مرد و زن و ناطق و صامت معادل کرده اند و از روی مفضل نامتناهی آلهی نعمت زندگانی کامرانی بخشید پس زنده گردانید و بمیرانید و روزی روزیخواران را باندازهٔ مقدر و مقرر گردانید بعلم ذاتی خود از حیثیت تقدیر ارزاق را محکم و استوار و بحکمت خویش متقن فرمود که اوست خالق خبیر بصیر و روزی بخش برنا و پیر و دائمی که هرگزش گرد فنا بر دامن کبریا ننشیند و باقی که ابتدا و انتهای در حضرت بقایش نسبت نپذیرد و بر هر چه در زمین و بر زمین و در آسمان و بر آسمان و تحت الثری است دانا باشد حمد میکنم او را بسپاس خالص مخزون حضرتش بچونش که فرشتگان و ملائکه بآن سپاس حمدش سپارند آن حمدی که شمارش برایش نیست و بدایت و نهایت و مانندی نداشته باشد بخدای مؤمنم و بحضرتش متوکل و از حضرت کبریایش در هر راه هدایت و در هر کار کفایت و بهر امری خیر و خوشی قضای حاجت طلبم و رضایش را از درگاهش مسئلت میکنم و بوحدانیت خدای و رسالت محمد مصطفی که او را بهدی و دین حق بفرستاد تا بر تمام ادیان نیرویش دوام اگرچه مشرکان مکروه شمارند در وجود خدای شهادت میدهم ای مردمان این جهان ناپایدار از بهر شما محل قرار و سرای بر دوام نیست همانا شما در این سرای پنج روزه مانند سوارانی هستید که نیم شبان بمنزلگاهی از پی خواب و راحت فرود آیند و صبحگاهان بکوچ حرکت ایشان سبک و ورود ایشان سبک و از آنچه از فواید عمر و گذر روزگار بایست زاد و توشهٔ چنین سفر پر خطر دشوار را همراه دارند چیزی بدست نیاوردند و نه بآنچه مخلف و بجای گذاشتند مراجعت توانستند مرکب تیز تاز مرگ ایشان را براند و ناچار با او ره سپار شدند و بدینار کون جستند و مستعد موت و سفر آخرت نشدند تا گاهی که چنگال بلایا و حوادث حلق ایشان را بر هم فشرد

وبرای قومی که خشک شده بود اقلام ایشان وصول یافتند یعنی برای خاموشش همدم مردگان گردیدند که از
حرکات و سکنات افتاده وریشه وشاخ وبرگ ایشان از صرصر سموم خشکیده گردیده اند از بیشتر این جماعت خبر و اثری
درجهان نماند ورنگ این مردم دراین سرای ناپایدار اندک شد وانگیزش ایشان بسوی آخرت شتاب گرفت پس صبح
نمودید گاهی که در دیار ایشان ورود و حلول و بر آثار و اطوار ایشان کوچ کنندگان هستید و اشتران سبک سیر
مرگ شمارا سیر داده و در آن سیر کردن توانائی وماندگی وسستی نیست و در اینجهان چندانکه روزگار سپردید روز شما
مفوس شمارا برنج وتعب وچارهی داشت وشبهای شما ارواح شمارا می برد پس بامداد نمودید گاهی که همان را داشتند
که ایشان داشتند و بهمان طریقت رفتید که ایشان برفتند پس بزندگانی دنیا فریفته نشوید چه شما مسافرانی هستید
که مرگ بر شما فرود شود و بسهام حوادث و دندان منایا تباه گردانند و مطایای روزگار اخبار شمارا بدار ثواب و عقاب
و جزاء و حساب باز رساند پس خداوند رحمت فرماید مردیرا که مراقب پروردگار خویش باشد و روی از گناهان خود
بپردازد و با هوای نفس بد اندیش بمجادلت و مکابرت رود و اعتمادی بر آمال نفسانی و آرزوهای این جهانی که بجمله
باطل و زایل است نفرماید و از منافع این دنیای دون و فواید این سراچه سه گون چشم بپوشد و بتعمیر سرای آخرت
بکوشد و نفس سرکش را بزمام تقوی لجام بر نهد و از بیم پروردگارش بزمام درآورد آنگاهش بدستیاری آن زمام
بطاعت پروردگار بکشد و بآن لجام از معصیت باز دارد و همیشه چشم بینش بمعاد برگشاید و منتظر مرگ برآید همواره
در فکر کار خویش روزگار سپارد و از خواب غفلت و جهالت بیدار باشد و بحطام دنیای بی دوام رغبت نکند و از
اندیشه حال خویش در آن جهان طول و باصلاح آن عجول و بر حفظ احوال آبادی سرای آخرت حمول باشد مرکب
صبر را بارکش نجات و زاد و توشه تقوی را عده وفات و دوای اندوه و سختی حال خویش گرداند پس دیده عبرت
برگشاید و خویشتن را با پیشینیان و حال خود را با گذشتگان قیاس نماید و خود را در همان مقام و مخاطر شمارد که دیگر
مردمان چنین بودند روزگار خود را بآموزگاری تفقه و سداد بگذراند مخزن دل را از یاد معاد موقر و آکنده سازد
و از فراش راحت و غفلت و وساده بی خبری و جهالت دوری گزیند و همواره با خاطر پر اندیشه خویش باشد و آئینه
مصقول تفکر را در پیش گذارد و با نظر دوربین در کار خود نگران گردد و در حضرت خدای عزوجل خاشع و هر دو دستش
بدعا و انابت رافع و پیشانی خضوعش بر خاک توبت و استغفار ساجد گاهی هر دو دستش در کار دعا جنبشش را راحت دهد
و گاهی جنبش در حال سجود هر دو دستش را آسایش بخشد از خوف پروردگار اشک ندامت از هر دو دیده ببارد
و با دلی ترسنده و اشکی ریزنده و اعضائی لرزنده و قلبی از خوف و خشیت برکنده بحضرت آفریننده پناهنده
و از شرور نفس و غبار معاصی و مرکب حرون گناهان بخداوند بخشنده گریزنده و آمرزش گناهان را از ایزد آمرزنده
خواهنده و بآن مثوبتی که در پیشگاه خالق توبت پذیرنده است رغبت کننده و از بیم کردگار انتقام کشنده ترسنده
و با آنچه امر او را کافی است رضا دهنده و بمثوبات اخرویه شتابنده و از کمالات و عادات و نیات حسنه خویش
فروتر از آنچه مکتوم است بمردمان نماینده و در اظهار اعمال و افعال ستوده خود کمتر از آنچه میداند اکتفا کننده

یعنی بوعظ هر واعظی و زجر هر زاجری پذیرنده و منزجر شونده باشد این چنین مردم که با اینگونه اوصاف اتصاف
دارند ودایع باجهاء خدای هر دو سرای در بلاد ایزد و رهنمای بستند که ایزد تعالی بطفیل وجود ایشان بلیات آسمان
و زمین و مخافت عاقبت را از بندگان خود باز میگرداند و اگر یکی از ایشان خدایرا در هر مطلبی سوگند دهد خدایش
اجابت کند یا بهر کس نفرین نماید خداوندش نصرت بخشد چون در حضرت یزدان زبان بمناجات برگشاید
گوشش رحمت بشنود و اگر دعا کند دعایش را مستجاب فرماید همانا خداوند عزوجل عاقبت نیکو و پایان ستوده را
در تقوی و بهشت را برای اهلش مأوی گردانیده و چون مردم متقی اراده چیزی کنند با حسن طلب و خواهشی نیکو
عرض نمایند سبحانک اللهم و اگر سائلی پرسد از چه روی بدینگونه طلب کنند گویند نظر بآنچه مولای ایشان
بایشان عطا کرده بهشت براین را با ایشان گذاشته و پایان دعای ایشان اینست که حمد و سپاس بخدای جهان
وپروردگار عالمیان اختصاص دارد

بیان بعضی حکایات رسول خدای صلی الله علیه و آله که از حضرت باقر علیه السلام مأثور است

در روضه کافی از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَرْضِ الْخَيْلِ فَمَرَّ بِقَبْرِ أَبِي أُحَيْحَةَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَعَنَ اللهُ صَاحِبَ هٰذَا الْقَبْرِ فَوَاللهِ إِنْ كَانَ لَيَصُدُّ
عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَيُكَذِّبُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ خَالِدٌ ابْنُهُ بَلْ لَعَنَ اللهُ أَبَا قُحَافَةَ فَوَاللهِ مَا
كَانَ يَقْرِي الضَّيْفَ وَلَا يُقَاتِلُ الْعَدُوَّ فَلَعَنَ اللهُ أَهْوَنَهُمَا عَلَى الْعَشِيرَةِ فَقْداً فَأَلْقَى رَسُولُ اللهِ خِطَامَ رَاحِلَتِهِ
عَلَى غَارِبِهَا ثُمَّ قَالَ إِذَا أَنْتُمْ تَنَاوَلْتُمُ الْمُشْرِكِينَ فَعُمُّوا وَلَا تَخُصُّوا فَيَغْضَبَ وَلَدُهُ ثُمَّ وَقَفَ
فَعُرِضَتْ عَلَيْهِ الْخَيْلُ فَمَرَّ بِهِ فَرَسٌ فَقَالَ عُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنٍ إِنَّ مِنْ أَمْرِ هٰذَا الْفَرَسِ كَيْتَ
وَكَيْتَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَرْنَا فَأَنَا أَعْلَمُ بِالْخَيْلِ مِنْكَ فَقَالَ عُيَيْنَةُ وَأَنَا أَعْلَمُ بِالرِّجَالِ
مِنْكَ فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى ظَهَرَ الدَّمُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ لَهُ فَأَيُّ الرِّجَالِ أَفْضَلُ
هنگامی رسول خدای صلی الله علیه و آله بیرون شد تا خیل و سوار را از حضور مبارکش عرض دهند پس در آن اثنا
بقبر ابی احیحه بگذشت ابوبکر گفت خدای صاحب این قبر را لعنت کند سوگند با خدای مردمان را از راه باز میداشت
و رسول خدایرا تکذیب می نمود خالد پسر ابو احیحه که حضور داشت برآشفت و با ابوبکر از روی ستیز و خصومت گفت
بلکه خدا ابوقحافه را لعنت نماید سوگند با خدای هرگز مجلس نرمی با میهمان نرم نگذرانید و هرگز عرصه نبردی
باگردان کرم نسپرد پس خدای لعنت کند ازین دو تن هر یک را که مرگ ایشان در میان عشیرت و خویشاوندان
خوارتر و آسان تر بوده است یعنی خدای هرکدام یک از پدر من و پدر تو را که وجود و عدمشان یکسان تر
بوده است و آنچه بی سود و فایده تر بوده اند که بود و نابود ایشان را امتیازی و تفاوتی نبوده لعنت فرماید

این هنگام رسول خدای زمام شتر خویش را از روی خشم بر فراز کوهان و گردن شتر بیفکند و فرمود چون شما
جماعت مشرکان را لعنت در سپارید عموماً مذکور دارید نه خصوصاً که موجب رنجش خاطر و خصومت شود یعنی چون عموماً
گفته شد شامل هر ملعونی هست پس از آن رسول خدای صلی الله علیه و آله بجای بایستاد و مرد و مرکب از حضور مبارکش
برگذشت و از جمله اسبی را از سان حضور ساطع النورش بگذرانیدند عیینة بن حصین که شرف حضور داشت گفت
حال این اسب و امر آن چنین و چنین است رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود مارا بگذار همانا من با مر خیل از تو
داناترم عیینه بجسارت و جرئت مبادرت نمود و گفت من از تو در امر رجال داناترم رسول خدای صلی الله علیه و آله
چنان خشم فرو گرفت که خون در دیدار همایونش ظاهر شد و با عیینه فرمود کدام طبقه از رجال افضل هستند عرض کرد
مردانیکه در نجد هستند که شمشیرهای خویش را بر دوش حمایل کنند و نیزه های خویش را بر پیش زین جای دهند و دشمنان را
با تیغ بران از پیش بردارند رسول خدای فرمود دروغ گفتی بلکه رجال اهل یمن افضل هستند ایمان یمانی است و حکمت
یمانیه است و اگر بسبب هجرت نبودمن از اهل یمن بودم یعنی مردم یمن با ایمان کامل و حکمت شامل بر دیگران افضل
هستند و اگر نه آن بودی که خدای تعالی هجرت مرا از مکه بمدینه مقرر و مقدر فرموده است بیمن مسکن میگرفتم و این سخن از آن
فرمود که بدایت ایمان از مکه معظمه و مکه تهامه است و تهامه از ارض یمن است و ازین روی گویند الکعبة یمانیة
بالجمله فرمود اَلْجَفَاءُ وَالْقَسْوَةُ فِي الْفَدَّادِينَ جوهری میگوید فداد با فاء بر وزن شداد سخت آواز است
و فدادین که در این حدیث مذکور است آن کسان هستند که در زراعت خود و مواشی خود فریاد بر کشند و صدا بلند
گردانند و اما فدادین بتخفیف دال آن گاوی است که زمین را در هنگام زراعت حراثت نماید واحد آن فداد
بتشدید است و فدفد زمین هموار را گویند و بعضی گفته فدادین آن جماعت هستند که شتر بسیار دارند و بر نحی
گفته شتربان و جمال و شتربان هستند و ایشان خیمهای پشمینه دارند میفرماید اهل جفا و ستم و قساوت قلب جماعت
فدادین هستند که در بیابانها ماوی دارند و یکسره از دنبال شتر و گاو خروش بر آورند و فاولا را از پشم شتر بپا
کنند و از مردم شهری و آداب آدمیت دور باشند و ایشان در قبیله ربیعه و مضر جا باشند از جانب شرقی مدینه منزل
دارند و فتنه از آنجا برخیزد و قبیله مذحج قومی باشند که بیشتر ایشان جای در بهشت بگیرند و از دیگر قبایل بیشتر بهشت اندر شوند
و مردم حضرموت از قبیله عامر بن صعصعه بهترند و بروایتی فرمود از قبیله حارث بن معویه بهترند و بجلیه بهترند از مرد
قبیله رعل و ذکوان و اگر قبیله لحیان بهلاک و دمار تباه شوند هیچ باکی ندارم پس از آن فرمود خدای لعنت کند
ملوک اربعه را که جمد و مخوس و ابضعه و خواهر ایشان عمرده است معلوم باد مخوس بر وزن منبر و جمد و ابضعه و مسوح
بنی معدیکرب همان ملوک اربعه هستند که رسول خدای صلی الله علیه و آله ایشان و خواهر ایشان عمرده را لعن فرمود
این ملوک با شعث بحضرت پیغمبر وفود دادند و اسلام آوردند و از آن پس مرتد و در یوم النجیر مقتول شدند و نایحه
ایشان در سوگواری ایشان همی گفت یَا عَيْنُ بَكِّي لِلْمُلُوكِ الْأَرْبَعَةِ ای چشم اشک خونین بر سلاطین
چهارگانه بر زمین بریز لَعَنَ اللهُ الْمُحَلِّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ وَمَنْ يُوَالِي إِلَىٰ غَيْرِ مَوَالِيهِ وَمَنِ ادَّعَىٰ نَسَباً لَا يُعْرَفُ

وَالْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ وَمَنْ أَحْدَثَ حَدَثاً فِي
الْإِسْلَامِ وَآوَىٰ مُحْدِثاً وَمَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ وَمَنْ
لَعَنَ أَبَوَيْهِ خدای لعنت فرماید آنکس را که حرامی را حلال گرداند و آنکس را که حرام را از برای او
حلال نماید و لعنت کند خدای آنکس را که بسوی غیر موالی خود موالات جوید و لعنت نماید آنکس را که بنسبی
نسبت شود که بآن معروف نباشد یا مردمانش بآن نسبت منسوب نشناسند و لعنت کند خدای آن مردانی را
که خود را در هیئت و جامه بزنان همانند کنند و آن زنانی را که خویشتن را چون مردان بیارایند و خدای
لعنت فرماید کسی را که در اسلام بدعتی و منکری بپاورد و احداث حادثه نماید و لعنت کند آن کس را که چنین کس را
پناه دهد و لعنت نماید کسی را که قاتل غیر از قاتل خود باشد یعنی بکشد کسی را که اراده قتلش را نداشته یا ولی دم مقتول
نبوده و چنین کس چنان است که قاتل غیر قاتل خود باشد و خدای لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعن نماید
عرض کردند یا رسول الله آیا چنین مردی پیدا میشود که پدر و مادر خود را لعن نماید فرمود آری آنکس که پدران
و مادران مردمان را لعن کند و دشنام دهد مردمان نیز پدر و مادرش را لعن نمایند خدای لعنت کند قبیله
رعل و ذکوان را و لعن فرماید طایفه عضل و لحیان و جماعت مجذمین از قبیله اسد و غطفان و لعن فرماید ابوسفیان بن
حرب و سهیل ذو الاسنان و دو پسر ملیکة بن خزیم و مران و هوذه و هونه را راقم حروف گوید کلمات معجز آیات
رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خبر شریف غالباً نظر بعلت ازمنه دارد و هر کس تامل نماید فوراً تصدیق نماید
چه بگرانند که مراعات حلال از حرام کمتر میشود و بدعت بسیار میگذارند و قاتل غیر قاتل خود میشوند و بدروغ بنسبی
نسبت میشوند و بیشتر کسان اسباب لعن و دشنام پدران و مادران را فراهم نمایند و زنان در ترتیب جامه و روی
و موی و رفتار و کردار و عدم اقتضای مستوری و محجوری بر دامان همانند باشند بلکه چون خویشتن را بتجملات آرایش دهند
و بادمش را در محاسن غیر مستحسن در پیش چون چشیش شوهران زن صفت حوالت دهند موی سر و زلف را
با توی توی در توی بوی در بوی آورند و در پیکر سیم بر و سرین بلورین مخبر شلوار دهن اژدر و بر حقه گوهربار دو
ازار اژدها منظر بر کشند و شبها چون آفتاب بی حجاب رهشگر محضر گردند و روزها چون ماه بی نقاب پرتو افزای
هر منظر آیند چون پای بر زمین نهند مردند و چون پای در هوا کنند زن هزار مرد جز در گرمابه که کاشف اسرار و ممیّز
وارا است از مرد ممتاز نشوند و جز در هنگام زائیدن که شاهد صادق کائیدن است انثی را از ذکر جز نتوان شناخت
و همچنین پاره جوانان ساده روی که باسم مرد و رسم زن اندرند چنان در تصفیه روی و زینت چهر و نرمی آوا
و کرمی اعضا و زینت دیدار و ملاحت گفتار و لباس چاک دار و نمایش سرین آبدار و خدین آتشبار و تربیت
گیسو و اشارت ابرو و تغمز و عشوه و تزین بزینتهای زنانه و تنفر از آداب و اخلاق مردانه رفتار نمایند که گوئی
هزار زن در یک چادر اندرند و هزار دوشیزه سیم بر زینت بخش حجله شوهر است خداوند تعالی ابر غیرت را نمانده
و قطرات عفت را بارنده و مردان را بدریافت علامات مردی و مردانگی خواهنده و زنان را در طلب استار

عفت و حیا و امارات عجب و پارسائی شتابنده کرداند و پادشاه فریدون درایت اسلام پناه و کارگذاران پیشگاه فلک اشتباه را از اصلاح جامه دینیاد دین مسلمین موفق و به آهنگ و تیغ الماس کونش را بخون اعادی اسلام بنده و بی زنگ و ظهور دولت حقه و ولایت و امارت و سلطنت مطلقه را از نزدیک و روز دولتخواهان را روشن و روزگار بدسگالان را تاریک فرماید بالنبی و آله الامجاد الابرار

بیان حکایت سلمان و عمر بن خطاب که از حضرت باقر علیه السلام ماثور است

در روضه کافی از حضرت باقر علیه السلام ماثور است که جناب سلمان علیه الرضوان با تنی چند از مردم قریش در مسجد نشسته بودند و آن جماعت سخن از نسبت بیان آوردند و انساب خود را رفیع میگردانیدند تا گاهی که بسلمان رسیدند عمر بن الخطاب گفت ای سلمان با من خبرده تو کیستی و پدرت کیست و اصلت چیست فرمود اَنَا سَلْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ کُنْتُ ضَالًّا فَهَدَانِیَ اللّٰهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَکُنْتُ عَائِلًا فَاَغْنَانِیَ اللّٰهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَکُنْتُ مَمْلُوکًا فَاَعْتَقَنِیَ اللّٰهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هٰذَا نَسَبِی وَهٰذَا حَسَبِی منم سلمان پسر بنده خدای مردی گمراه بودم و خدایتعالی بفضل و کرم خود مرا بمحمد صلی الله علیه و آله هدایت فرمود و پریشان و درویش و نیازمند بودم و خداوندم بمحمد صلوات الله علیه و آله توانگر گردانید و مملوک بودم خداوند از برکت محمد صلی الله علیه و آله آزاد ساخت این است نسب من و این است حسب من پیغمبر بیامد رسول خدای بیرون شد و سلمان با آن جماعت بسخن اندر بود عرض کرد یا رسول الله چیست که از این مردم می شنیدم با ایشان نشسته بودم از انساب مردمان یادهی کردند و نسب خود را بالاهمی بردند و عمر بن خطاب گفت تو کیستی و اصل تو و حسب تو چیست فرمود ای سلمان فما قلت له در پاسخ او چه گفتی سلمان کلمات مذکوره را بعرض رسانید رسول خدای فرمود یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ اِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِیْنُهُ وَمُرُوَّتَهُ خُلْقُهُ وَاَصْلَهُ عَقْلُهُ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَاُنْثٰی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ ای جماعت قریش همانا حسب مرد و شرف و بزرگی او دین او و مروت او خوی او و اصل او عقل اوست خداوند عزوجل میفرماید ما بیافریدیم شما را از نر و ماده و شعب مختلفه عظیمه از اصل واحد گردانیدیم تا پاره بشناسید پاره دیگر را نه اینکه بآباء و قبایل افتخار بورزید و آن را اسباب مفاخرت قرار دهید چه جمله بیک پدر و مادر منتهی میشوید و اکرم شما در حضرت یزدان پرهیزکارترین شماست آنگاه رسول خدای صلی الله علیه و آله با سلمان فرمود هیچیک از این جماعت را بر تو فضیلت و فزونی نباشد مگر بتقوای خداوند عزوجل وَاِنْ کَانَ التَّقْوٰی لَکَ عَلَیْهِمْ فَاَنْتَ اَفْضَلُ و اگر تو در تقوی بر ایشان پیشی داشته باشی افضل تو ئی معلوم باد و شعب بمعنی قبیله بزرگ است که متشعب از قبایل عرب و عجم باشد شعوب جمع است و او پدر قبایلی است که بآن منسوبند و ابن الکلبی گوید

شعب از قبیله بزرگتر است و بعد از قبیله فصیله است و پس از آن عماره و پس از عماره بطن و بعد از بطن فخذ است که جمع آن افخاذ است و عمایر و بطون و فصایل صیغه جمع است و هم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله بپای ایستاد و فرمود یَا بَنِیْ هَاشِمٍ یَا بَنِیْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ وَاِنِّیْ شَفِیْقٌ عَلَیْکُمْ وَاِنَّ لِیْ عَمَلِیْ وَلِکُلِّ رَجُلٍ مِنْکُمْ عَمَلُهُ لَا تَقُوْلُوْا اِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا وَسَنَدْخُلُ مُدْخَلَهُ فَلَا وَاللّٰهِ مَا اَوْلِیَائِیْ مِنْکُمْ وَلَا مِنْ غَیْرِکُمْ یَا بَنِیْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ اَلَا لَا اَعْرِفُکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ تَاْتُوْنَ تَحْمِلُوْنَ الدُّنْیَا عَلٰی ظُهُوْرِکُمْ وَیَاْتُوْنَ النَّاسُ یَحْمِلُوْنَ الْاٰخِرَةَ اَلَا اِنِّیْ قَدْ اَعْذَرْتُ اِلَیْکُمْ فِیْمَا بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ وَفِیْمَا بَیْنِیْ وَبَیْنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اسْمُهُ فِیْکُمْ ای فرزندان هاشم ای فرزندان عبدالمطلب من از جانب خدای بسوی شما رسول هستم و بر شما شفیق و از روی مهر بر شما ترسانم مرا کرداری است که حاصلش عاید میشود و هر یک از شما را عملی است که بآن پاداش یابد با خود چنان اندیشه نکنید و نگوئید که محمد از ما است و رود باشد که بآنجا که او اندر شود ما نیز اندر میشویم یعنی چنان گمان نکنید که با من نسبت میبرید و بهمین جهت در آن سرای نیز با من در یک مقام خواهید بود و بر کردار خود دچار نخواهید شد نه چنین است سوگند با خدای ای بنی عبدالمطلب اولیای من نه از شما و نه از غیر از شما جز پرهیزکاران نیستند یقین بدانید که در روز قیامت نمی شناسم شما را زیرا که بارهای اوزار دنیا را بر پشت خود حمل کرده اید و با این حال نخواهید آمد و مردمان بحضرت من میآیند کاهی که آخرت را بردوش کشیده اند دانسته باشید که من در میان خود و شما و در میان خودم و خداوند عزوجل در حق شما معذورم یعنی آنچه باید شما بگویم و شما را بآنچه باید دلالت و از آنچه نشاید بیمناک بگردانم بجای آوردم و چیزی فروگذاشت نکرده ام راقم حروف گوید در این کلام رسول خدای صلی الله علیه و آله که میفرماید میآیند شما در روزگار رستاخیز کاهی که دنیا را بر پشت خود حمل کرده اید لطافتی است چه تباعد حاملین دنیا از پیشگاه مبارک رسول خدا و تقرب حاملین آخرت بحضرت رسالت مرتبت حال است دیگر مقصود از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب کیانند خود بهتر دانند

حکایت حضرت باقر علیه السلام از آن کس که رسول خدای صلی الله علیه و آله را در طائف میهمان کرده بود

در روضه کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله پیش از ظهور اسلام نزد مردی از اهل طایف نزول میفرمود و آن مرد در اکرام آن حضرت میکوشید و چون آن حضرت بمنصب والای رسالت ممتاز شد با آن مرد گفتند هیچ میدانی آنکه خداوندش برسالت بسوی مردمان برانگیخت

۸۰ س کیست گفت ندانم گفت منم محمد بن عبد الله پسر ابی طالب و همان کس میباشد که در فلان و فلان روز بر تو در طایف نزول اجلال ارزانی فرمودتو در تکریم مقدم مبارکش بکوشیدی پس آن مرد بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله قدوم نمود و سلام براند و سلامتی گرفت آنگاه عرض کرد یا رسول الله مرا میشناسی فرمود تو کیستی عرض کرد من صاحب همان منزل هستم که در زمان جاهلیت در فلان و فلان روز در طایف در آنجا فرود شدی و من مقدم مبارکت را گرامی داشتم رسول خدا فرمود مرحبا بر تو حاجت خویش بخواه عرض کرد خواستارم که دویست گوسفند با شبانان آن با من بخشی رسول خدای فرمان کرد که آنچه خواسته بود بدو بدادند آنگاه با اصحاب خود فرمود مَا كَانَ عَلَى هٰذَا الرَّجُلِ اَنْ يَسْئَلَنِي سُؤَالَ عَجُوزِ بَنِي اِسْرَائِيلَ لِمُوسٰى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ چه بود این مرد را که از من خواستار همان را که پیرزن بنی اسرائیل از موسی علیه السلام از موسی علیه السلام پرسیدن نمود عرض کردند وَمَا مَسْئَلَتُ عَجُوزِ بَنِي اِسْرَائِيلَ لِمُوسٰى علیه السلام پیرزن بنی اسرائیل از موسی سلام الله علیه چه خواستار شده بود فرمود خداوند عزوجل موسی را وحی فرستاد که استخوان های یوسف را از آن پیش که از مصر بزمین مقدس بیرون شوی بشام حمل کن موسی از قبر یوسف صلی الله علیهما پرسیدن گرفت مردی کهن سال بیامد و عرض کرد اگر کسی بشناسد قبر یوسف را که کجا اندر است فلانه است موسی علیه السلام در طلب آن زن بفرستاد چون حاضر شد فرمود از قبر یوسف علیه السلام آگاهی گفت آری موسی فرمود مرا بآن دلالت کن و آنچه خواهی تراست پیرزن گفت جز اینکه هرچه خود خواهم بمن دهی ترا بقبر یوسف دلالت نکنم گفت بهشت از بهر تو باشد گفت جز این نیست که این امر باید بخواهش خود من باشد در اینحال یزدان متعال بموسی علیه السلام وحی کرد بر تو نباید بزرگ باشد که این حکومت را با آن زن گذاری موسی علیه السلام با او گفت این حکم با تو است گفت حکم من این است که در قیامت در بهشت در همان درجه باشم که تو در آنی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود مَا كَانَ عَلَى هٰذَا لَوْ سَئَلَنِي مَا سَئَلَتْ عَجُوزُ بَنِي اِسْرَائِيلَ این مرد را چه افتاد که از من همان را خواستار شود که عجوز بنی اسرائیل از موسی بخواست کنایت از اینکه اگر روزی یا شبی بچندین مدت پیش از این من بطایف شدم و بمنزل این مرد فرود آمدم و در حق من اکرام ورزید کرم من مقتضی این است که او را پاداشی نمایم که از تمام نعمتهای هر دو جهانش برتر باشد

قال لا اد لك الا بحكمي

بیان بعضی حکایات رسول خدای صلی الله علیه و آله که از حضرت باقر علیه السلام وارد است

جابر بن عبد الله انصاری

در روضهٔ کافی از ابو مریم مروی است که حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود از جابر بن عبد الله شنیدم گفت یکی روز رسول خدای صلی الله علیه و آله بر ما بگذشت و ما در انجمن خود بر اشتران خود سوار بودیم و آن حضرت بر ناقهٔ خود بر نشسته بود و این هنگامی بود که از حجة الوداع مراجعت فرموده بود پس توقف نمود

و بر ما سلام براند و ما نیز سلام فرستادیم بعد از آن فرمود مَالِي اَرٰى حُبَّ الدُّنْيَا قَدْ غَلَبَ عَلٰى كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ حَتّٰى كَاَنَّ الْمَوْتَ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا عَلٰى غَيْرِهِمْ كُتِبَ وَكَاَنَّ الْحَقَّ فِي هٰذِهِ عَلٰى غَيْرِهِمْ وَجَبَ وَحَتّٰى كَاَنْ لَمْ يَسْمَعُوا وَيَرَوْا مِنْ خَبَرِ الْاَمْوَاتِ قَبْلَهُمْ سَبِيلُهُمْ سَبِيلُ قَوْمٍ سَفْرٍ عَمَّا قَلِيلٍ اِلَيْهِمْ رَاجِعُونَ بُيُوتُهُمْ اَجْدَاثُهُمْ وَيَاْكُلُونَ تُرَاثَهُمْ فَيَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مَا يَتَّعِظُ آخِرُهُمْ بِاَوَّلِهِمْ لَقَدْ جَهِلُوا وَنَسُوا كُلَّ وَاعِظٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ وَاَمِنُوا شَرَّ كُلِّ عَاقِبَةِ سُوءٍ وَلَمْ يَخَافُوا نُزُولَ فَادِحَةٍ وَبَوَائِقَ حَادِثَةٍ طُوبٰى لِمَنْ شَغَلَهُ خَوْفُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ خَوْفِ النَّاسِ طُوبٰى لِمَنْ مَنَعَهُ عَيْبُ نَفْسِهِ عَنْ عُيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ اِخْوَانِهِ طُوبٰى لِمَنْ تَوَاضَعَ لِلّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَزَهِدَ فِيمَا اَحَلَّ اللّٰهُ لَهُ مِنْ غَيْرِ رَغْبَةٍ عَنْ سِيرَتِي وَرَفَضَ زَهْرَةَ الدُّنْيَا مِنْ غَيْرِ تَحَوُّلٍ عَنْ سُنَّتِي وَاتَّبَعَ الْاَخْيَارَ مِنْ عِتْرَتِي مِنْ بَعْدِي وَجَانَبَ اَهْلَ الْخُيَلَاءِ وَالتَّفَاخُرِ وَالرَّغْبَةِ فِي الدُّنْيَا الْمُبْتَدِعِينَ خِلَافَ سُنَّتِي الْعَامِلِينَ بِغَيْرِ سِيرَتِي طُوبٰى لِمَنِ اكْتَسَبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَالًا مِنْ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَعَادَ بِهِ عَلٰى اَهْلِ الْمَسْكَنَةِ طُوبٰى لِمَنْ حَسُنَ مَعَ النَّاسِ خُلُقُهُ وَبَذَلَ لَهُمْ مَعُونَتَهُ وَعَدَلَ عَنْهُمْ شَرَّهُ طُوبٰى لِمَنْ اَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَاَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَالْفِعْلِ چیست مرا که نگران هستم دوستی دنیا چنان بر بیشتر مردمان چیره شده است که گوئی مرگ بر دیگران نوشته آمده یعنی چنان فریفتهٔ جهان هستند و بخواسته و حطام آن دل بر نهاده و بآن پیوسته اند که گوئی برات آزادی از مرگ بدست دارند و اگر مرگی هست برای همسایگان است نه از بهر ایشان و گویا حقوقی که در این دنیا مقرر است بر دیگران واجب است و گویا هرگز از حال و خبر مردگان و پیشینیان گذشتگان نشنیده اند و نه دیده اند و راه آن گذشتگان راه مسافران دانسته اند که بزودی با ایشان باز می شوند یعنی آنان که در کار دنیا و محبت دنیا اینگونه انهماک و انغمار دارند جماعت مردگان و پیشینیان جهان و رفتگان را در حکم جماعتی مسافر دانند که بسفری برفته اند و پس از اندک مدتی دیگر باره نزد ایشان باز می گردند با اینکه می بینند خانهای آنها گورهای ایشان است میراث ایشان را میخورند و گمان می برند که بعد از ایشان تا پایان روز زنده میمانند هیهات هیهات که ایشان از پیشینیان خود پند نمیگیرند و فراموش کرده اند آیات موعظت سمات کتاب الهی را و خود را از شر هر پایان ناخوبی و انجام بد فرجامی ایمن شمرده اند و از بلیاتی که گوه گران و تاب حملش نیست و حوادثی که دور زمان را طاقت مقاساتش نباشد بیمناک نباشند خوشا و خجسته حال کسی که بیم خداوند قادرش از خوف مردمان متهور مشغول دارد و از این کلمه دو معنی مستفاد تواند شد یکی اینکه چون کسی خدا را بقدرت و قهاریت و عظمت بشناسد تمام ماسوی در نظرش عاجز و مقهور شوند لاجرم قلب او از ترس و بیم خدای و اعتنای بحضرت کبریا چنان آکنده شود که بهیچکس عنایت نجوید و از هیچکس جز خدای بیمناک نباشد دیگر اینکه چون کسی را خوف خدای در دل جای کرد و عمر خویش را بعبادت

واطاعت بسیار و چنان بکار خدای مشغول و از امور دنیا و اهل دنیا منصرف شود که بهیچ وجه بکاری اقدام نکند که بالضرورة والمآل موجب ترس ناکی از خلق روزگار شود خوشا و خنکا بر حال آنکس که نگریدن بعیب نفس خویش باز دارد او را از عیب جوئی برادران دینی و خوشا بحال آنکس که برای خداوند عزوجل تواضع کند یعنی برای رضای خدا با دیگران بتواضع باشد و نه کبر کناری گیرد و در آنچه خدای از بهرش حلال گردانیده مایل گردد بدون اینکه از سیرت من روی برتابد یعنی بدون اینکه ترک نماید آنچه را که پیغمبر صلی الله علیه وآله بدان تمتع می جست از مباشرت زنان و استعمال طیب و براحت خفتن و جز آن بلکه در آنچه شبهه ناک و زواید محللاتی است که اشتغال بآن اسباب انصراف از طاعات است زهادت ورزد و ممکن است لفظ سیرت را که در این کلام مبارک وارد است تفسیر بسنت کنیم چه ما نمی توانیم احکام شریعت و آداب دین را بهمان ظواهر آیات قرآن اختصار نمائیم و حلال و حرام را بهمان محرمات و محللات قرآنی اکتفا جوئیم چه قرآن اگرچه دارای تمام مسائل و مراتب است لکن بواطنی دارد که جز پیغمبر و راسخان فی العلم و سنت بینه معبر و مفسر آن نتواند بود و این است که میفرماید بدون اینکه از سیرت من منصرف گردد چه سیرت آن حضرت برای امت سنت است چنانکه بعضی از سنن است که بمنزله فرایض و واجبات است و سنت مؤکد حکم واجب پیدا میکند از این است که علمای شیعه در باب متعه و تحریم آن اینجمله سخنان و ایرادات دارند بالجمله میفرماید خوشا بر کسیکه ترک نماید زینت و آرایش و نمایش جهان در گذران را بدون اینکه از من بگردد یعنی آنچه را که مباح است بر خویشتن حرام میکرداند و سنن را متروک و در دین بدعت گذارد چنانکه در میان اهل بدع از جماعت صوفیه شایع است خوشا و خنکا بر روزگار کسیکه بعد از من متابعت کند اخیار و نیکویان عترت مرا و اجتناب نماید از آن مردم که بصفت خیلاء و تفاخر و رغبت در دنیا دچار و بر خلاف سنت من بدعت در دین گذارند و آنچه بیرون از سنت من است بجای آورند این کلام نیز مؤید عنوان سابق است و نیز باز میرساند که بعد از آن حضرت باید در تمام احکام و فرایض و سنن و اوامر و نواهی متابعت اخیار عترت رسول را نمود لاغیر و این متابعت در این موقع معلوم است که با این جهت اختصاص بامر خلافت و ولایت متعلق است چنانکه مردمان هوشمند ازین کلام مبارک و این امر و نهی آنچه را باید استنباط نمایند خواهند فرمود میفرماید خوشا بآنکس که از مؤمنان اکتساب اموالی بدون معصیت نماید و در غیر معصیت انفاق کند یعنی بر طریق قانون اسلام کسب اموال کند و باهل مسکنت و حاجت باز گرداند خوشا بر آنکس که با مردمان به نکوئی خلق رفتار نماید و ایشان را از بذل معونت خود شاد خوار گرداند و شر خود را از ایشان بگرداند خوشا بحال آنکس که از مال خود آنچه بر افزون حوائج لازمه و مصارف وارده اوست انفاق و بذل نماید و زبان خود را از فراوان گفتن باز دارد و دیگر در آن کتاب از زراره از حضرت باقر علیه السلام مرویست که ثمامة بن اثال را اعوان و خیل پیغمبر صلی الله علیه وآله اسیر ساختند و چنان بود که آن حضرت میفرمود بار خدایا مرا بر ثمامه دست و نیرو بده چون پیغمبر او را بدید فرمود یکی از سه کار را

حکایت پیغمبر با ثمامه

اختیار میدهم میکشم ترا یعنی یکی از سه کار کشتن تو است عرض کرد در این هنگام مردی عظیم را کشته باشی یا تو را فدیه میخواهم عرض کرد مرا بس گران خواهی یافت فرمود همانا بر تو منت نهادم گفت من شهادت میدهم باینکه خدائی جز خداوند عالمیان نیست و توئی محمد رسول خدای و سوگند با خدای من در همان جای که ترا دیدم بدانستم تو رسول خدائی اما نخواستم باین شهادت زبان برگشایم با اینکه در بند و قید اندر باشم یعنی نخواستم این شهادت را بر آن حمل کنند که از خوف قید و قتل بوده است در آمالی صدوق علیه الرحمه از سلام مکی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است که مردی بحضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله بیامد که او را اشیبه هذلی مینامیدند پس عرض کرد یا رسول الله من پیری هستم که روزگارم بسیار بر سر چمیده و پشتم خمیده و از آن نماز و روزه و حج و جهاد که بر آن معتاد بوده ام سست و ضعیف گردیده ام یا رسول الله مرا کلامی بیاموز که خداوندم بدان سودمند فرماید و بر من سبک باشد رسول خدای فرمود این سخن را اعادت کن آن شیخ سه دفعه اعادت کرد رسول خدای صلی الله علیه وآله ما حولك شجرة ولا مدرة الا وقد بكت

حکایت پیغمبر با شیبه

من رحمتك فاذا صليت الصبح فقل عشر مرات سبحان الله العظيم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم هیچ درختی و سنگی در پیرامون تو نماند مگر اینکه محض رحمت بر تو بگریست چون نماز بامداد را بگذاشتی ده مره کلمات مسطوره را بزبان بگذران همانا خداوند تعالی از برکت این کلمات از رنج کوری و دیوانگی و خوره و فقر و زحمت پیری عافیت بخشد عرض کرد یا رسول الله این کار برای حاصل دنیا و فایده اینجهانی است پس برای آن جهان چیست فرمود در عقب هر نماز بگو اللهم اهدني من عندك وافض علي من فضلك وانشر علي من رحمتك وانزل علي من بركاتك بار خدایا هدایت فرمای مرا از جانب خودت و افاضت کن بر من از رشحات فضل خودت و منتشر گردان بر من از مخزن رحمت خودت و فرو فرست بر من از برکات خودت میفرماید فقبض عليهن بيده ثم مضى فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض عليها خالك فقال النبي صلى الله عليه وآله اما انه ان وافى بها يوم القيمة

دعای عقب نماز

لم يدعها متعمدا فتحت له ثمانية ابواب الجنة يدخلها من ايها شاء آن شیخ از کمال حسن نیت و صدق نیت آنجمله را چنانکه دیگر چیزها را مقبوض نمود و بعد از آن برفت و مردی از حاضران با ابن عباس گفت چه استوار گرفت خال تو این کلمات را رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود اگر با این جمله کلمات و این کردار بروز قیامت اندر شود و متعمدا از دست نگذارد درهای هشت گانه بهشت بروی گشوده آید تا از هر یک خود خواهد اندر شود و دیگر در امالی صدوق علیه الرضوان از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله خالد بن ولید را بطایفه که ایشان را بنی المصطلق مینامیدند

حکایت پیغمبر با خالد

و ایشان از بنی جذیمه بودند و از زمان جاهلیت در میان ایشان و خالد و بنی مخزوم کینی دیرین بود مأمور فرمود چون خالد بآن جماعت پیوست و آن جماعت رسول خدای را اطاعت کرده و مکتوبی از آنحضرت گرفته بودند

۳۸۴ خالد نظر بآن خصومت و حقد جاهلیت پرداخت و منادی را فرمان کرد تا مردمان را بنماز بخواند و خود نماز با ایشان
وایشان را نماز بگذاشت و چون نوبت نماز فجر در رسید همچنان بفرمود تا مردمان را باداء صلوات ندا کردند
جملگی حاضر و با خالد نماز بپای بردند و چون از نماز فراغت یافت خالد بن ولید با سواران و سپاهیان فرمان داد
تا برای آن جماعت بر یختند و بسیاری قتل و غارت کردند آنگروه آن عهدنامه که از پیغمبر داشتند بدست آوردند
و بحضرت رسول خدای آورده از کردار خالد شکایت کردند رسول خدای روی بقبله آورد و عرض کرد
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَبْرَءُ اِلَیْکَ مِمّا صَنَعَ خالِدُ بْنُ الْوَلیدِ بار خدایا از آنچه خالد بن ولید با این جماعت بپای
برده است بحضرت تو بیزاری میجویم میفرماید از آن پس مقداری جامه و متاع بحضرت رسول خدای آوردند آنحضرت
با علی علیه السلام فرمود یا علی بسوی مردم بنی خزیمه از بنی المصطلق راه بر گیر و از کردار خالد ترضیهٔ خاطر ایشان را
بجوی ثُمَّ رَفَعَ قَدَمَیْهِ فَقالَ یا عَلِیُّ اِجْعَلْ قَضاءَ اَهْلِ الْجاهِلِیَّةِ تَحْتَ قَدَمَیْکَ آنگاه
قدمهای مبارک بلند کرد و فرمود ای علی قضاوت و حکومت مردم جاهلیت و قانون حکومتی ایشان را در زیر هر دو
قدمت بگذار یعنی احکام و افعال ایشان را بچیزی مشمر پس علی علیه السلام بآن جماعت راه بر گرفت و در میان آنها بر
وفق حکم خدای حکومت فرمود و چون بحضرت پیغمبر باز گشت فرمود یا علی خبر ده مرا چه ساختی عرض کرد ای رسول
خدای عَمَدْتُ فَاَعْطَیْتُ لِکُلِّ دَمٍ دِیَةً وَ لِکُلِّ جَنینٍ غُرَّةً وَ لِکُلِّ مالٍ مالاً وَ فَضَلَتْ مَعی فَضْلَةٌ
فَاَعْطَیْتُهُمْ لِمیلَغَةِ کِلابِهِمْ وَ حَبَلَةِ رُعاتِهِمْ وَ فَضَلَتْ مَعی فَضْلَةٌ فَاَعْطَیْتُهُمْ لِرَوْعَةِ نِسائِهِمْ وَ
فَزَعِ صِبْیانِهِمْ وَ فَضَلَتْ مَعی فَضْلَةٌ فَاَعْطَیْتُهُمْ لِیَرْضَوْا عَنْکَ یا رَسُولَ اللهِ فَقالَ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یا عَلِیُّ اَعْطَیْتَهُمْ لِیَرْضَوْا عَنّی رَضِیَ اللهُ عَنْکَ یا عَلِیُّ
اِنَّما اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی
یا رسول الله بآن جماعت شدم و هر خونی را که بناحق بریخته بودند دیه و خون بها گذاشتم و در عوض هر جنینی که سقط شده و مجروح
و تلف گردیده بود بنده بدادم و از هر کس مالی بغارت برده بودند بهمان مقدار عوض دادم آنگاه از آنچه
نزد من بجا زیادت مانده بود در ازای ظرف و آوانی که برای آشامیدن سگهای قبیله و ریسمان بستن بار و پشته
گیاه و هیزم و گاو و گوسفند و اشتران ایشان بکار میرفت عطا کردم و نیز از آن امتعه چیزی بر افزون بماند برای روعه و
ترسناکی زنان و فزع کودکان ایشان بدادم و همچنان از آن اشیاء چیزی باقی بماند بایشان برای آن
مصارف که خودشان میدانستند و برای آنچه نمیدانستند یعنی من خود میدانستم گرچه موقع ایشان را الکا(؟)
خواهد بود بدادم و بعد از این جمله نیز آنچه بر جای بمانده بود بایشان عطا کردم تا از تو خوشنود باشند رسول خدای
فرمود یا علی عطا فرمودی ایشان را تا از من خوشنود شوند خوشنود باد خدای از تو یا علی همانا تو با من بمنزلهٔ
هارونی از موسی راقم حروف گوید از این پیش از بیزاری رسول خدای صلی الله علیه و آله از کردار خالد بن ولید
حکایت و شرح انت منی بمنزلة هارون من موسی اشارت و در اینجا بآنجا کفایت رفت و دیگر در امالی صدوق

وَفَضَلَتْ مَعی فَضْلَةٌ فَاَعْطَیْتُهُمْ بِما یَطْلُبُونَ لِما یَعْلَمُونَ وَ لِما لا یَعْلَمُونَ

از محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیهم السلام مروی است که روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله ۵۱۵
اصحاب را نماز بامداد بگذاشت آنگاه با اصحاب بصحبت و گذارش حدیث جلوس فرمود تا آفتاب طلوع نمود
و از حاضران مردی از پی مردی همی بپای شد و برفت تا افزون از دو کس انصاری و ثقفی در حضرتش بجای نماند
رسول خدای صلی الله علیه و آله با ایشان فرمود همانا دانستم شما را حاجتی است که همی خواهید از آن پرسان شوید
اگر میخواهید من شما را بحاجت شما خبر گویم از آن پیش که شما برسید و اگر خواهید شما خود از من پرسش گیرید عرض کردند
یا رسول الله تو خود بفرمای زیرا که چون تو خود بفرمائی دیدهٔ قلب و بینش را نیکتر روشن کند و از شک و ریب دورتر
و پردهٔ ارتیاب را نیکتر برگیرد و ایمان را ثابت تر کرداند یعنی چون اخبار از غیب بفرمائی شامل این فواید و دلایل
جمیله خواهد گشت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اَمّا اَنْتَ یا اَخَا الْاَنْصارِ فَاِنَّکَ مِنْ قَوْمٍ یُؤْثِرُونَ
عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ وَ اَنْتَ قَرَوِیٌّ وَ هٰذَا الثَّقَفِیُّ بَدَوِیٌّ اَفَتُؤْثِرُهُ بِالْمَسْئَلَةِ ای برادر انصاری
اما تو از قوم و جماعتی هستی که دیگران را بر خویش برگزیده میدارند و تو قروی و از اهل قریه هستی و این مرد ثقفی
بدوی و بیابانی است آیا او را مسئله یعنی اینکه پیش از تو پرسش کند بر خود میگزینی عرض کرد آری رسول خدای
فرمود اما تو ای برادر ثقیف برای آن بیامدی تا از من وضوی خودت و نماز خودت و آنچه برای تو در ادای این دو
اجر و ثواب است پرسش کنی دانسته باش چون برای وضو دست بر زنی و بگوئی بسم الله گناهانی که دستهای تو
کرده فرو میریزد و چون روی خویشتن شستن گیری آن گناهانی که چشم تو در نظر کردن و دهان تو بتلفظ کسب کرده
میریزد و چون هر دو ذراع خود را غسل دهی گناهان از یمین و شمال تو فرو میریزد و چون سر و هر دو قدم
خود را مسح نمائی گناهان که بآن گام زن بوده فرو میریزد فَهٰذا لَکَ فی وُضُوئِکَ بهره و ثواب تو
از وضوی تو این است و چون برای نماز بپای شوی و توجه کنی و سورهٔ ام الکتاب را و هر سوره که برایت
میسر گردد قرائت نمائی پس از آن برکوع اندر شوی و رکوع نماز را اتمام گردانی و سجودش را تمام بگذاری و
تشهد و سلام گوئی غُفِرَ لَکَ کُلُّ ذَنْبٍ فیما بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الصَّلٰوةِ الَّتی قَدَّمْتَها اِلَی الصَّلٰوةِ
الْمُؤَخَّرَةِ فَهٰذا لَکَ فی صَلٰوتِکَ آمرزیده شود هر گناهی که در میان تو و میان نمازی که تقدیم کرده
تا نماز دیگر که بجا ای گذاشت و این است ثواب تو در نماز و اما تو ای برادر انصاری برای آن بیامدی تا از حج
و عمرهٔ خود و آن ثوابی که از بهر تو در این حج و عمره است از من بپرسی پس دانسته باش که چون تو براه حج روی
نمائی و از آن پس براحلهٔ خود سوار گردی و راحلهٔ تو رهسپار گردد لَمْ تَضَعْ راحِلَتُکَ خُفّاً وَ لَمْ تَرْفَعْ
خُفّاً اِلّا کَتَبَ اللهُ لَکَ حَسَنَةً وَ مَحیٰ عَنْکَ سَیِّئَةً شتر سواری تو قدمی نگذارد و برنگیرد مگر اینکه
خدای تعالی حسنه برای تو بنویسد و سیئه از تو محو کند و چون احرام بستی و بلبیک زبان بر گشودی خدای تعالی
در هر لبیک از بهر تو ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو نماید و چون هفت دفعه خانهٔ خدای را طواف دادی
این کردار از بهر تو در حضرت خدای عهدی و ذکری خواهد بود که پروردگارت شرم میگیرد که ترا عذاب فرماید بعد از آن

وچون در مقام دو رکعت نماز بسپردی خداوند بسبب آن دو رکعت نماز دو هزار رکعت مقبول از بهر تو برنکارد و چون در میان صفا و مروه هفت شوط بپای بردی از بهر تو بپاداش اینکار در حضرت خدای عزوجل اجر و مزدی است مانند اجر آنکس که از بلاد خویش پیاده اقامت حج کند و ثواب آنکس باشد که هفتاد بندهٔ مؤمن را آزاد کرده اند و چون در عرفات تا هنگام غروب آفتاب وقوف گیری اگر گناهان تو باندازه ریگهای عالج که نام موضعی پر ریگ است در بادیه و بقدر کف دریا باشد خداوندت بیامرزد و چون بری حجار پردازی خداوند ثبات هر یکی ده حسنه از بهرت مینویسد و چون کوسفند یا شتر قربانی خود را ذبح یا نحر نمائی خداوند در هر قطره از خون آن حسنه بنویسد و برای روزگار آینده ات برنگارد و چون در خانهٔ خدای برای زیارت هفت دفعه طواف دهی و دو رکعت نماز در مقام بسپاری ضَرَبَ مَلَكٌ کَرِيمٌ عَلَى كَتِفَيْكَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا مَا مَضَى فَقَدْ غُفِرَ لَكَ فرشته کریم دست بر هر دو کتف تو زند و از آن پس گوید اما گناهان گذشته تو آمرزیده شد فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فِي مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِشْرِينَ وَمِائَةِ يَوْمٍ پس تازه گردان عمل را در میان خودت و میان یکصد و بیست روز که محض شرافت اقامت حج تو قلم از سیئات اعمال تو کشیده میدارند معلوم باد چنانکه در جلد بیست و یکم بحار الانوار از ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم در ذیل احادیث متعدده وارد است که شخصی عرض کرد از چه روی گناهان حاج را تا چهار ماه بر ایشان نمی نگارند فرمود برای اینکه خدایتعالی برای مشرکین تا مدت چهار ماه حرام را مباح ساخت و فرمود فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ یعنی چهار ماه بهر طور که خواهید در زمین سیر کنید و از آن پس اگر باطاعت نروید آماده قتال شوید پس خداوند تعالی که برای مشرکان این مدت را مهلت نهاد برای جماعت حاج که اشرف هستند این مدت غرابت ندارد

بیان رساله حضرت باقر علیه السلام بسعد الخیر و نصیحت و موعظت بدو

در روضهٔ کافی از یزید بن عبد الله سند بحضرت باقر علیه السلام منتهی میشود که آن حضرت بسعد الخیر مکتوب فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ فِيهَا السَّلَامَةَ مِنَ التَّلَفِ وَالْغَنِيمَةَ فِي الْمُنْقَلَبِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقِي عَنِ الْعَبْدِ مَا عَزَبَ عَنْهُ عَقْلُهُ وَيُجَلِّي بِالتَّقْوَى عَنْهُ عَمَاهُ وَجَهْلَهُ وَبِالتَّقْوَى نَجَا نُوحٌ وَمَنْ مَعَهُ فِي السَّفِينَةِ وَصَالِحٌ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الصَّاعِقَةِ وَبِالتَّقْوَى فَازَ الصَّابِرُونَ وَنَجَتْ تِلْكَ الْعُصَبُ مِنَ الْمَهَالِكِ وَلَهُمْ إِخْوَانٌ عَلَى تِلْكَ الطَّرِيقَةِ يَلْتَمِسُونَ تِلْكَ الْفَضِيلَةَ نَبَذُوا طُغْيَانَهُمْ مِنَ الْإِيرَادِ بِالشَّهَوَاتِ لِمَا بَلَغَهُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ حَمِدُوا رَبَّهُمْ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ وَهُوَ أَهْلُ الْحَمْدِ وَذَمُّوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى مَا فَرَّطُوا وَهُمْ أَهْلُ الذَّمِّ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاهُ وَإِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاهُ وَإِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ ثُمَّ أَمْكَنَ أَهْلَ السَّيِّئَاتِ مِنَ التَّوْبَةِ بِتَبْدِيلِ الْحَسَنَاتِ دَعَا عِبَادَهُ فِي الْكِتَابِ إِلَى ذَلِكَ بِصَوْتٍ رَفِيعٍ لَمْ يَنْقَطِعْ وَلَمْ يَمْنَعْ

دُعَاءَ عِبَادِهِ فَلَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَكَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ فَسَبَقَتْ قَبْلَ الْغَضَبِ فَتَمَّتْ صِدْقاً وَعَدْلاً فَلَيْسَ يَبْتَدِئُ الْعِبَادَ بِالْغَضَبِ قَبْلَ أَنْ يُغْضِبُوهُ وَذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْيَقِينِ وَعِلْمِ التَّقْوَى بنام خداوند بخشاینده مهربان همانا ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری از حضرت باری چه سلامت از تلف و هلاکت و غنیمت یافتن در آخرت در آن است و از نکات این کلام مبارک این است که چون در کسی تقوی و پرهیزکاری از یزدان تعالی باشد بناچار از افعال و اقوال و اطوار و اخلاقی که موجب خسارت و ندامت و هلاکت و سوء عاقبت دنیا و آخرت است اجتناب و بآنچه متضمن فواید و غنیمت و سودمندی هر دو سرای است ارتکاب جوید و سلامت دین و دنیا هر دو در این است میفرماید مدور باش که هر تقوی آنچه را که عقل بنده از آن محجوب است مکشوف فرماید و بصیقل تقوی زنگ جهالت از آینه قلب زدوده و چشم بینش و دیدهٔ دانش گشوده گردد چنانکه نوح علیه السلام و آنانکه با آن حضرت ایمان داشتند به نیروی تقوی در کشتی نجات یافتند و حضرت صالح و صالحانیکه با وی بودند بتقوی و تقوی چه پرهیز از صاعقه رستند و تیر آسمانی برستند و بدستیاری پرهیزکاری صابران دین رستگار شدند و این جماعت برگزیدگان قوم و اشراف قبایل یعنی نوح و صالح و آنانکه با ایشان بودند از مهالک و مخاطر بیاسودند و مر ایشان را بر این طریقت و روش برادرانی هستند که خواستار این فضل و فضیلت میباشند و ممکن است مراد از ایشان یعنی از برادران ارباب ایقان از اصحاب رسول خدای و امیر المؤمنین و فرزندان طاهرینش صلوات الله علیهم و متابعان ایشان تا روز قیامت باشند و بارهٔ حرون طغیان را از ورود بمیادین شهوات بتازیانه تقوی بیرون تاختند چه بر کتاب آلهی و آیات بعذاب و عقاب و هلاک و دمار عاصیان و طاغیان واقف و مستحضر گشته و نتایج سیئه و مردم بر هر کار را باز داشتند و پرازی و کناری گرفتند و خدایرا بر توفیق و اجتناب از کردار ناستوده ستایش کردند و خداوند ذات شایسته حمد و سپاس و آن مردم خویشتن را نکوهش کردند و خود مستحق مذمت میباشند زیرا که ایشان اگرچه در طاعت پروردگار خود مبالغت ورزیدند لکن چون آنگونه طاعت و عبادت که در خور پروردگار ایشان است بجای نیاوردند و نتوانستند بجای آورند مقصر و مذموم باشند و دانسته باشند که غضب خداوند حلیم علیم بر کسی وارد میشود که رضای خدایرا نجوید و از کسی منع میفرماید که عطایش را مقبول ندارد و گمراه میشود کسیکه هدایت خدایرا پذیرا نگردد پس از آن بدکاران را بتوبت ممکن گردانید تا سیئات ایشان محو و بحسنات مبدل شود بندگان خود را در کتاب خود باصوتی رفیع در مواضع عدیده بتوبت دعوت کرد و دعای بندگان خود را منقطع و ممنوع نگردانید پس خدای لعن فرماید آنان را که کتمان ما انزل الله نمایند و خداوند بر خود رحمت را واجب گردانید پس سبقت گرفت رحمت خدای قبل از غضب یعنی سبقت گرفت رحمت آلهی من حیث الصدور یا من حیث الوقوع قبل از صدور غضب و وصول یافت قبل از وصول غضب پس صدقاً و عدلاً تمام شد شاید

براد این باشد که رحمت در وقوع آن در موقعش از روی صدق و عدل و راه صواب است چه جای رحمت
که از رحمت خدای خطا روی نماید پس چنان نخواهد بود که خدای بندگان خود را بغضب و رسیاره دو از این آیمش
که دیگاه بشر منضوب کرده و اینحال بواسطهٔ علم یقین و علم تقوی است وَکُلُّ اُمَّةٍ قَدْ رَفَعَ اللّٰهُ عَنْهُمْ
عِلْمَ الْکِتابِ حِینَ نَبَذُوهُ وَوَلّاهُمْ عَدُوَّهُمْ حِینَ تَوَلَّوْهُ وَکانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْکِتابَ اَنْ
اَقامُوا حُرُوفَهُ وَحَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهُمْ یَرْوُونَهُ وَلا یَرْعَوْنَهُ وَالْجُهّالُ یُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ
لِلرِّوایَةِ وَالْعُلَماءُ یَحْزُنُهُمْ تَرْکُهُمْ لِلرِّعایَةِ وَکانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْکِتابَ اَنْ وَلَّوْهُ الَّذِینَ لا
یَعْلَمُونَ فَاَوْرَدُوهُمُ الْهَوی وَاَصْدَرُوهُمْ اِلَی الرَّدی وَغَیَّرُوا عُرَی الدِّینِ ثُمَّ وَرَّثُوهُ فِی السَّفَهِ
وَالصِّبا فَالْاُمَّةُ یَصْدُرُونَ عَنْ اَمْرِ النّاسِ بَعْدَ اَمْرِ اللّٰهِ تَبارَکَ وَتَعالی وَعَلَیْهِ یَرِدُونَ فَبِئْسَ
لِلظّالِمِینَ بَدَلاً وِلایَةُ النّاسِ بَعْدَ وِلایَةِ اللّٰهِ وَثَوابُ النّاسِ بَعْدَ ثَوابِ اللّٰهِ وَرِضَا النّاسِ بَعْدَ
رِضَا اللّٰهِ فَاَصْبَحَتِ الْاُمَّةُ کَذلِکَ وَفِیهِمُ الْمُجْتَهِدُونَ فِی الْعِبادَةِ عَلی تِلْکَ الضَّلالَةِ مُعْجَبُونَ
مَفْتُونُونَ فَعِبادَتُهُمْ فِتْنَةٌ لَهُمْ وَلِمَنِ اقْتَدی بِهِمْ قَدْ کانَ الرُّسُلُ ذِکْری لِلْعابِدِینَ و خدای تعالی از هر امتی
علم کتاب خود را برداشت گاهی که ایشان کتاب خدای را از دست بگذاشتند و دور افکندند و دشمن ایشان را
از روی جهل و ضلالت والی امر کتاب خدای و شریعت رسول رهنمای کردانیدند و چون چنان کردند بوخامت
افعال خود دچار و بقهر و غلبه و سلطنت آن ولاة نابکار که بدست شقاوت خویشتن اختیار کردند گرفتار
و ابد الدهر براه غوایت رهسپار آمدند و از جمله از دست بگذاشتن ایشان کتاب یزدان را این بود که حروف
آنرا بپای داشتند و حدودش را تحریف کردند یعنی در صحت قرائت الفاظ و اقتصار با داب صوریه علم خویش را
ظاهر ساختند و حدودش را دیگرگون نمودند و بهمان روایت قناعت کردند و بکار نبستند و ظاهرسازی نمودند
از این مردمان جاهل نادان از روایت ایشان و حفظ و درایت ایشان در عجب میشدند و فریفته میگردیدند
لکن آنکسان که عالم ربانی و حافظ الفاظ و معانی و ظواهر و بواطن بودند و مراعات حدود و احکام را
چنانکه میشایست مینمودند از کردار ایشان و عدم مراعات ایشان محزون میشدند و از آنگونه مردم
ریاکار بر کنار می نشستند و از جمله دور افکندن و دست بگذاشتن ایشان فرقان یزدان را این بود که آنانکه
بحقایق و دقایق و احکام و آیات دانا نبودند باجرای احکام بپرداختند و بیرون از علم صحیح والی آن امر شدند
و بهوای نفس خویش کار کردند و مطیع خیالات و اوهام نارسای خود شدند لاجرم بهلاک و دمار اخروی
گرفتار گردیدند و اینجماعت حلیهٔ دین و لباس بی التباس آیین را دیگرگون نمودند پس از آن ائمهٔ ایشان
که بند دیر و حیل مختلفه و تدلیس و تلبیس گوناگون آراء مردم را از حق و راه حق بگردانیدند و بمرکب سلطنت
و دولت غیر صحیح برنشستند و زمام اختیار بدست آوردند یکباره چنان مستولی شدند که خلافت یزدان را
با فرزندان سفیه و اخلاف نادان خود بوراثت بسپردند چنانکه همی گفته شد این نه خلافت است بلکه سلطنت است

و چون گوی در دست ها و کودکان بچوگان ستم اندر است همانا ولایت مردمان بعد از ولایت یزدان برخورداری
از متاع و حطام جهان بعد از تحصیل مثوبات یزدانی و فیوضات آن جهانی و خواستن رضای مردمان
بعد از ادراک رضای الهی است یعنی ولایت یزدان و مثوبات خداوند منان و رضای ایزد سبحان بر اینجمله
مقدم است باید از نخست در تحصیل این بکوشند و از آن پس بقدر میسور و حد وسط بدریافت آن پردازند
و ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش علیهم السلام را که ولایة الله است بعد از رسول خدا بر آنچه خود برای
خود اختیار نمودند بر گزینند پس امت بر اینحال بامداد کردند یعنی بر آن صورت گراهی که از علمای گمراه
یافتند و در میان ایشان جماعتی بودند که در عبادت اجتهاد می ورزیدند لکن کوشش ایشان بر طریق ضلالت
بود و بظلم و فساد خویش بشگفتی بودند و بآنچه شیطان از بهر ایشان جلوه میداد و افعال ایشان را در انظار
ایشان مطبوع میشمرد مفتون میشدند و آخرت خویش را بر باد میدادند پس آن عبادت و کوششهایی
در پرستش که نمودند چون نه از راه حق و طریق ثواب بود موجب فتنه و عقاب ایشان و پیروان ایشان گردید
همانا وجود فرستادگان یزدانی و افعال و احوال پیغمبران سبحانی برای عبادات و عبادت کاران
و پرستندگان خداوند دیان تذکره و آیتی روشن است اِنَّ النَّبِیَّ مِنَ الْاَنْبِیاءِ کانَ یَسْتَکْمِلُ الطّاعَةَ
ثُمَّ عَصَی اللّٰهَ تَبارَکَ وَتَعالی فِی الْبابِ الْواحِدِ فَخَرَجَ بِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَیُنْبَذُ فِی بَطْنِ
الْحُوتِ ثُمَّ لا یُنْجِیهِ اِلَّا الْاِعْتِرافُ وَالتَّوْبَةُ فَاعْرِفْ اَشْباهَ الْاَحْبارِ وَالرُّهْبانِ الَّذِینَ سارُوا
بِکِتْمانِ الْکِتابِ وَتَحْرِیفِهِ فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَما کانُوا مُهْتَدِینَ ثُمَّ اعْرِفْ اَشْباهَهُمْ
مِنْ هذِهِ الْاُمَّةِ الَّذِینَ اَقامُوا حُرُوفَ الْکِتابِ وَحَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهُمْ مَعَ السّادَةِ
وَالْکَثْرَةِ فَاِذَا افْتَرَقَتْ قادَةُ الْاَهْواءِ کانُوا مَعَ اَکْثَرِهِمْ دُنْیا وَذلِکَ مَبْلَغُهُمْ
مِنَ الْعِلْمِ لا یَزالُونَ کَذلِکَ فِی طَبَعٍ وَطَمَعٍ فَلا یَزالُ یُسْمَعُ صَوْتُ اِبْلِیسَ عَلی اَلْسِنَتِهِمْ
بِباطِلٍ کَثِیرٍ یَصْبِرُ مِنْهُمُ الْعُلَماءُ عَلَی الْاَذی وَالتَّعْنِیفِ وَیَعِیبُونَ عَلَی الْعُلَماءِ بِالتَّکْلِیفِ وَ
الْعُلَماءُ فِی اَنْفُسِهِمْ خانَةٌ اِنْ کَتَمُوا النَّصِیحَةَ اِنْ رَاَوْا تائِهاً ضالّاً لا یَهْدُونَهُ اَوْ مَیِّتاً لا یُحْیُونَهُ فَبِئْسَ
ما یَصْنَعُونَ لِاَنَّ اللّٰهَ اَخَذَ عَلَیْهِمُ الْمِیثاقَ فِی الْکِتابِ اَنْ یَاْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَبِما اُمِرُوا بِهِ وَاَنْ یَنْهَوْا
عَمّا نُهُوا عَنْهُ وَاَنْ یَتَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوی وَلا یَتَعاوَنُوا عَلَی الْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ فَالْعُلَماءُ
مِنَ الْجُهّالِ فِی جَهْدٍ وَجِهادٍ اِنْ وَعَظَتْ قالُوا طَغَتْ وَاِنْ عَلَّمُوا الْحَقَّ الَّذِی تَرَکُوهُ قالُوا
خالَفَتْ وَاِنِ اعْتَزَلُوهُمْ قالُوا فارَقَتْ وَاِنْ قالُوا هاتُوا بُرْهانَکُمْ قالُوا نافَقَتْ
پیغمبری از پیغمبران در مراتب طاعت و عبادت حضرت احدیت بحد کمال معرفت اما در یکباب و یک مقصد
خدایرا بفرمان نرفت یعنی در امر ولایت ائمهٔ هدی سلام الله علیهم و امارت و حکومت مطلقهٔ ایشان تأمل ورزید
و در عالم ارواح در روز میثاق توقف جست لاجرم خدایتعالی او را در شکم ماهی محبوس ساخت تا بتوبت برفت

 ومیثاق ولایت را استوار کردانید آنگاه از شکم ماهی بیرون شد و آدم ابو البشر علیه السلام بواسطه این پیغمبر
یعنی یونس که بصلبش اندر بود از بهشت بیرون شد پس اشباه و امثال احبار و رهبان و تعبد و تزهد که او صاف
و اخلاق و آیات رسول خدای صلی الله علیه و آله و حلال و حرام را کتمان و دیگرگون ساختند نیک باید بدانند
و بشناسند که این کردار و اقوال ایشان که خود را در این سوداگری سودمند خوانند هیچ نفع نرساند و راه یافته
و راه نماینده نشدند پس از آن اشباه و امثال آن جماعت رهبان و احبار از این امت که حروف قرآن را
راست بداشتند اما حدودش را دیگرسان کردانیدند یعنی جماعت پیشینیان و امم متقدمه که مطالب کتب
منزله را که بر قرآن تقدم ظهور داشت بر ظهور پیغمبر و بعضی احکام شامل بود مکتوم داشتند و علمای این امت
ظواهر حروف را محفوظ لکن حدودش را تغییر و تحریف دادند و بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی که معظم
و بزرگ ایشان بود اتصال جستند و چون آنان که سرهنگ لشکر نفس اماره و پیش آهنگ دنیای فریبنده
و راهنمای بچاه راه غوایت بودند پراکنده شدند این جماعت با بزرگ خود و گمراه نماینده خویش بگذراندند
چه مطلوب ایشان از وی بیشتر حاصل شدی و مقاصد دنیویه نزد ایشان بیکتر بدست آمدی و این است
مبلغ و مقدار ایشان از علم همواره در حالت طمع و طبیعت بر این شیمت میروند و با شیطان اخوت میجویند
همواره آوای شیطان از کلمات و آهنگ ایشان شنیده و بیهوده و باطل بسیار از السنه ایشان آشکار
و علمای ابرار از گفتار ایشان در زحمت و آزار هستند و این جماعت علمای خویش را بنکوهش و عیب برشمارند
تا چرا این مردم را بطاعات و عبادات و عدول از باطل و دعوت بحق تکلیف مینمایند و علمای روزگار از اذیت
و خیانت ایشان رنجور هستند و در تکلیف خود قاصر میباشند چه اگر ترک نصیحت و موعظت فرمایند جمعی را
سرگشته و متحیر و بیراه می بینند که از راه هدایت نکرده اند یا دل مردگان ورطه ضلالت و غوایت را می نگرند که با نوار مواعظ
زنده و از خواب غفلت بیدار نکرده اند و کاری ناخوب آورده اند چه خدای در کتاب خود بر ایشان پیمان
برنهاده که بمعروف و بآنچه مأمور بدان امر و از آنچه از آن بازداشته شده اند نهی فرمایند و بر نیکی و پرهیزکاری
معاونت کنند و بر گناه ورزی و عدوان همراهی نکنند لاجرم علمای عصر از افعال و اطوار جهال همواره
در مشقت و مجاهدت و سعی و اهتمام هستند اگر ایشان را بنصایح و مواعظ درسپارند در جواب ایشان گویند
طغیان کردید و اگر حقی را که آن جماعت متروک داشته اند با ایشان باز نمایند و بآن کردار پردازند گویند
خلاف نمودید و اگر از آن مردم جاهل برکنار شوند گویند جدائی جستی و اگر با ایشان گویند بیا آنچه گوئید
حدیث پیش آورید برهانی اقامت کنید میگویند بنفاق رفتی وَاِنْ اَطاعُوهُمْ فَضَلَّ جُهّالٌ فَمَا لا
يَعْلَمُونَ اُمِّيُّونَ فيما يَتْلُونَ يُصَدِّقُونَ بِالْكِتابِ عِنْدَ التَّعْريفِ يُكَذِّبُونَ بِهِ عِنْدَ التَّحْريفِ
فَلا يُنْكِرُونَ اُولٰئِكَ اَشْباهُ الْاَحْبارِ وَالرُّهْبانِ قادَةُ الْهَوى سادَةٌ فِي التَّرَدّي وَ
آخَرُونَ مِنْهُمْ جُلُوسٌ بَيْنَ الضَّلالَةِ وَالْهُدى لا يَعْرِفُونَ اِحْدَى الطّائِفَتَيْنِ مِنَ الْاُخْرى

 يَقُولُونَ ما كانَ النّاسُ يَعْرِفُونَ هٰذا وَلا يَدْرُونَ ما هُوَ وَصَدَقُوا تَرَكَهُمْ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْبَيْضاءِ لَيْلُها مِنْ نَهارِها لَمْ يَظْهَرْ فيهِمْ بِدْعَةٌ وَلَمْ
يُبَدَّلْ فيهِمْ سُنَّةٌ لا خِلافَ عِنْدَهُمْ وَلا اخْتِلافَ فَلَمّا غَشِيَ النّاسَ ظُلْمَةُ خَطاياهُمْ
صارُوا اِمامَيْنِ داعٍ اِلَى اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالى وَداعٍ اِلَى النّارِ فَعِنْدَ ذٰلِكَ نَطَقَ
الشَّيْطانُ فَعَلا صَوْتُهُ عَلى لِسانِ اَوْلِيائِهِ وَكَثُرَ رَجِلُهُ وَخَيْلُهُ وَشارَكَ فِي الْاَمْوالِ
وَالْوَلَدِ مَنْ اَشْرَكَهُ فَعَمِلَ بِالْبِدْعَةِ وَتَرَكَ الْكِتابَ وَالسُّنَّةَ وَنَطَقَ اَوْلِياءُ
اللّٰهِ بِالْحُجَّةِ وَاَخَذُوا بِالْكِتابِ وَالْحِكْمَةِ فَتَفَرَّقَ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ اَهْلُ الْحَقِّ وَاَهْلُ الْباطِلِ
وَتَخاذَلَ وَتَهاوَنَ اَهْلُ الْهُدى وَتَعاوَنَ اَهْلُ الضَّلالَةِ حَتّى كانَتِ الْجَماعَةُ مَعَ فُلانٍ وَاَشْباهِهِ فَاعْرِفْ هٰذَا الصِّنْفَ
وَصِنْفٌ آخَرُ فَاَبْصِرْهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ نُجَباءُ وَالْزَمْهُمْ حَتّى تَرِدَ اَهْلَكَ فَاِنَّ الْخاسِرينَ الَّذينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَاَهْليهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ
و اگر بسبل و آراء نامستقیم ایشان اطاعت نماید این جماعت جهال که نه بر الفاظ کتاب و نه بر معانی آن علم و
آگاهی دارند بهلاکت ابدی و ضلالت سرمدی دچار شوند این گروه جاهل تصدیق ظواهر الفاظ را می نمایند
لکن چون بشنوند که تغییری و تحریفی در آن است که باید از عالم آن بشنوند و متابعت نمایند تکذیب نمایند و انکار
آن تحریف را که مخرب مبانی احکام دین مبین است نکنند این مردم همانند احبار و رهبان که سرهنگ هوی
و پیش آهنگ ردی هستند یعنی مردمان را براه ضلالت و چاه هلاکت درانداختند و جماعتی دیگر هستند از این مردم
که مابین ضلالت و هدی جلوس کرده اند و این یک را از آن یک تمیز نگذارند پس نه از آن طبقه و نه از این طایفه
هستند و ایشان جماعت مستضعفین باشند یعنی این قسم مستثنیم از آن میان نتوان شمرد بلکه در شمار مستضعفین هستند
چه بر اینحال عارف هستند اما اندانند چیست و بر تارک تلت بیضا که روشن و مبرهن و بیرون از بدعت و تبدیل
سنت و خلاف و اختلافات است تصدیق مینمایند و چون جهانیان را ظلمت خطایای خودشان فرو گرفت
جمله مردمان بر دو قسم شدند یک قسم مطیع حق و راه حق و قسم دیگر مخالف و بر طریق باطل سالک شدند آن قسم
بحضرت خدای و رستگاری هر دو سرای دعوت کردند و آن قسم بطریق هلاک و بوار و دوزخ و نار خواندن گرفتند
پس در چنین حال شیطان را میدان غوایت بدست افتاد و صوت و صیت خود را بر السنه دوستان خود
رفیع کردانید مردمان دنیا طلب در شمار خیل او و سپاه او اندر شدند و سوار و پیاده او بسیار گشت و در مال و فرزند
ایشان شریک کردید هر کس شریک وی شد و از شر او بخدای پناهنده نشد کار ببدعت آورد و کتاب خدا و سنت
مصطفی را از دست بگذاشت و اما آنکه اولیای یزدان بودند بحجت و برهان سخن کردند و بکتاب و حکمت چنگ
درزدند و از آن روز اهل حق و اهل باطل از هم جدا شدند و نصرت حق را متروک و معاون اهل ضلالت و بعضی اهل
هوا را مخذول و تنها گذاشتند چندانکه هر جماعتی با فلان و اشباه او پیوستند یعنی جماعتی اهل حق و طریق ایزد
متعال و گروهی با اهل باطل و راه ضلال اتصال یافتند پس ببایست این صنف را از صنف دیگر بشناسی

۱۵۱۱۵۸۰

وبادیده بینش اهل حق و دانش راه یابی و از ملازمت ایشان روی برنتابی تا کاهی که در سرای آخرت با انبیاء
عظام و ائمه فخام و مؤمنین کرام ارتسام کیری چه مردم زیان کار آنان هستند که خویشتن و اهالی خود را در روز
قیامت دچار خسران ابدی که زیانی روشن و سرمدی است کردانند معلوم باد در روضه کافی در روایت محمد بن
یحیی در این خبر کلماتی چند برافزون دارد و محتاج بنگارش نیست و نیز بعضی این خبر را بحضرت ابی جعفر ثانی
علیه السلام نسبت داده اند لکن ضعیف است چه راوی آن ادراک زمان آنحضرت نموده است و این
سعد الخیر را حضرت باقر علیه السلام سعد الخیر مینامید و از فرزندان عبدالعزیز بن مروان اموی است
روزی در حضرت باقر سلام الله علیه درآمد و ناله و کریه برآورد فرمود ای سعد چه چیزت بکریه درآورده است
عرض کرد چکونه کریستن نیاورم با اینکه از شجره ملعونه در قرآنم فرمود تو اموی باشی که از ما اهل بیت هستی آیا
قول خدا را نشنیده باشی که از ابراهیم حکایت میفرماید فمن تبعنی فانه منی و نیز در روضه کافی بسند حمزة بن
بزیع میرسد که حضرت ابی جعفر علیه السلام بسعد الخیر مرقوم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اما
بعد فقد جائنی کتابک تذکر فیه معرفة ما لا ینبغی ترکه وطاعة من رضی الله رضاه فقبلت
من ذلک لنفسک ما کانت نفسک مرتهنة لو ترکته فتعجب ان رضا الله وطاعته ونصیحته
لا تقبل ولا توجد ولا تعرف الا فی عباد غرباء اخلاء من الناس قد اتخذهم الناس
سخریا لما یرمونهم به من المنکرات وکان یقال لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون ابغض
الی الناس من جیفة الحمار ولولا ان یصیبک من البلاء مثل الذی اصابنا فتجعل
فتنة الناس کعذاب الله واعیذک بالله وایانا من ذلک لقربت علی بعد منزلتک
واعلم رحمک الله انا لا ننال محبة الله الا ببغض کثیر من الناس ولا ولایته الا
بمعاداتهم وفوت ذلک قلیل یسیر لدرک ذلک من الله لقوم یعلمون یا اخی ان الله عز وجل
جعل فی کل من الرسل بقایا من اهل العلم یدعون الی الله فانصرهم رحمک الله فانهم
فی منزلة رفیعة وان اصابتهم فی الدنیا وضیعة انهم یحیون بکتاب الله الموتی
ویبصرون بنور الله من العمی کم من قتیل لابلیس قد احیوه وکم من تائه ضال قد هدوه
یبذلون دماءهم دون هلکة العباد ما احسن اثرهم علی العباد واقبح آثار العباد علیهم
بنام خداوند بخشاینده مهربان مکتوب تو بمن رسید خواستار شده بودی که بر آنچه ترکش شایسته نیست
و اطاعت نمودن بآنکس که یزدان تعالی رضای او را راضی است معرفت یابی تا بآنچه اگر متروک داری
نفس تو رهون بآن خواهد بود پذیرفتار کردی و اگر ترک کنی جای شکفتی است زیرا که رضای حق و طاعت و نصیحت
خدای پذیرفته و موجود و شناخته نشود کر در آن بندکان خدای که همواره در میان مردم غریب و از اطوار
و اعمال ناشایسته مخلوق بی بهره و نصیب و از اینگونه مردم برکنار هستند و مردمان نادان عاصی طاغی

این بندکان خاص یزدان را ببعضی اوصاف که منکر میشمارند و چون موافق طبع ناستوده خودشان است
ناپسند میخوانند منسوب میدارند و ایشان را استهزا میکنند و حال اینکه بزرکان دین و پیشوایان آئین
از روز نخستین فرموده اند مؤمن را مؤمن نتوان شمرد مکر اینکه مردمان فاجر نادانش او را از خرد مبغوض تر
شمارند یعنی چون نور و ظلمت باهم مباینت دارند و ابرار با فجار مؤالفت نجویند مردمان فاجر نابکار با مؤمنان
ابرار همین مخالفت و مباغضت را دارند پس شناسائی مرد مومن همان است که مردم جاهل باغی طاغی
با ایشان دشمن باشند و ایشان را مبغوض شمارند و اکر نه چنان بودی که ترا برسد بلا و آزار مردمان و تحقیر
و استهزای ایشان تو مانند آنکه بما میرسد و تو عذاب و آزار خلق را چون عذاب خدای بشماری و عذاب خدا را
اختیار نمائی و بواسطه احتراز از زیان مخلوق از خدای روی برتابی یعنی بابه بر آزار و زیان مخلوق صبر کرده عذاب
ایشان را نسبت بعذاب الهی در شمار چیزی نیاورده و بعلت احتراز از زیان ایشان که در این دو روزه روزکار
برکذر در نظر میاوری از عذاب مخلد و عقاب مؤبد غفلت نکند بلکه مانند ما صبر و شکیبائی فرماید آنکاه میفرماید
پناه میبرم ترا و خودمان را از اینحال و این کردار چه اکر چنان کنی و خدا را بر خلق اختیار نمائی یا اینکه از پیشکاه
قرب و غایت عظمت و کبریا دوری نزدیک میشوی و دانسته باش که خدایت رحمت می نماید که ما بمحبت حضرت
احدیت نایل نمی شویم مکر بدشمنی و بغض بیشتر مردمان و بولایت خدای برخوردار نمیکردیم مکر بمعادات ایشان یعنی
چون بیشتر مردمان مخالف دین یزدان و دشمن فرستادکان و اولیای خداوند منان هستند لاجرم دوستی
و موالات و ولایت حق جز ببغض و عداوت و مخالفت ایشان و صبوری بر آزار و اذیت ایشان حاصل نمی شود
و آنچه بسبب معادات این مردم از دست بیرون شود و آن منفعتی که بواسطه مخالفت این کروه از کیسه خارج کردد
نظر بآن منافع کثیره باقیه اخرویه بسیار اندک است ای برادر بدرستیکه خداوند عز و جل در زمان هر پیغمبری و طبقه هر فرستاده
بقایائی از اهل علم مقرر میدارد یعنی برای هر پیغمبری خلیفه و وصی که حافظ شرع و علم اوست بر جای میکذارد که مردم
کمراه را بشاهراه هدایت الله کنند و بنصایح و مواعظ و دلالت ایشان بصیرت یابند و بر آزار کافران و فاجران و مخالفان
صبوری نمایند داعی خدای را اجابت و جهانیان را بحضرت احدیت دعوت نمایند پس دیده بینش برکشای و ایشان را
بنظر دانش شناس چه اینمردم دارای مقامی رفیع و منزلی منیع هستند و اکر در دار دنیا در ظاهر امر در انظار جهال ایشان را
پستی در نظر آید همانا ایشان بکتاب خدای و دعوات باحکام الهی و هدایت و دلالت باوامر و نواهی زنده کنند مردکان
وادی جهالت را و روشن کردانند بنور ایزدی دیدکان قلب تار را چه بسیار کسانی باشند که شیطان بوساوس خود
ایشان را دچار بحار هلاکت داشته و اینمردم بزرکوار براه علم و هدایت زنده کرده اند ایشان را و چه بسیار سرکشتکان و در
افتادکان در بیابان غوایت و ضلالت باشند که ایشان آنان را در سبیل سعادت و رشادت اندر آورند چون بندکان خدا را
مشرف بر هلاک ببینند خون خود را برای حفظ ایشان مبذول و خویشتن را مقتول و آن جماعت را رستکار دارند
تا چه نیکوست آثار و نشان ایشان بر بندکان و چه قبیح و زشت است آثار عباد بر ایشان یعنی در عوض احسان با آن

ودلالت ونصایح ایشان بمخالفت وظلم و عدوان میروند

بیان پاره نصایح شافیه حضرت باقر علیه السلام با جابر بن یزید جعفی علیه الرحمه

در کتاب تحف العقول مسطور است که حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه با جابر بن یزید جعفی فرمود اِغْتَنِمْ مِنْ اَهْلِ زَمانِكَ خَمْساً اِنْ حَضَرْتَ لَمْ تُعْرَفْ وَاِنْ لَمْ تُزَوَّجْ غِبْتَ لَمْ تُفْتَقَدْ وَاِنْ شَهِدْتَ لَمْ تُشاوَرْ وَاِنْ قُلْتَ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُكَ وَاِنْ خَطَبْتَ لَمْ تُزَوَّجْ ای جابر از اهل روزگارت پنج چیز را غنیمت شمار نخست اینکه اگر در محافل و محاضر ایشان حاضر شوی ترا نشناسند واگر از ایشان غایب شوی تفقد تو بر نیایند[۲] واگر سخنی گوئی سخنت را پذیرفتار نشوند واگر از ایشان زوجه خواستار شوی با تو تزویج ننمایند کنایت ازینکه چون اقوال واطوار وافعال واخلاق ایشان بجمله غیر مستحسن ومخالف امر حق وقانون دین وگفتار وکردار واخلاق مؤمنین وبا اوصاف ایشان مباین است شرف تو وسعادت تو در این است که ترا نشناسند وپژوهش حال ترا نکنند واز تو مشورت نخواهند چه اگر بکنند بر خلاف آن میروند وآنچه گوئی مطبوع نشمارند واز مخالطت ومزاوجت با ایشان جز زیان دین وآخرت نیابی پس نیکو چنان است که یکباره ترا نشناسند تا ایشان را نشناسی وَاُوصيكَ بِخَمْسٍ اِنْ ظُلِمْتَ فَلا تَظْلِمْ وَاِنْ خانُوكَ فَلا تَخُنْ وَاِنْ كُذِّبْتَ فَلا تَغْضَبْ وَاِنْ مُدِحْتَ فَلا تَفْرَحْ وَاِنْ ذُمِمْتَ فَلا تَجْزَعْ وترا بپنج کار وصیت میکنم اگر با تو ستم کردند تو ستم مکن واگر با تو خیانت ورزیدند خیانت مورز واگر ترا تکذیب نمایند خشمناک مباش واگر ترا ستایش رانند خرم مگرد واگر ترا مذمت نمایند جزعناک مباش واز لطایف وحکمتهای این کلام حکمت نظام این است که چون امور خویش را بخداوند تفویض نمائی وبر کردار وگفتار اهل روزگار بسازی خدایت کفایت فرماید وبر حسنات تو بیفزاید وجزای ایشان را از تو بهتر باز دهد ونیز تو بصفت ستم راندن وخیانت ورزیدن متصف نشوی واگر مردم نابکار روزگار ترا تکذیب نمایند آن تکذیب بعین تصدیق واگر تصدیق کنند آن تصدیق عین تکذیب واگر مدح کنند عین ذم واگر ذم نمایند عین مدح است پس بر مدح ایشان شادان وبر ذم ایشان نالان نشاید بود چنانکه میفرماید فَاِنْ عَرَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ ما قيلَ فيكَ فَسُقُوطُكَ مِنْ عَيْنِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ عِنْدَ غَضَبِكَ مِنَ الْحَقِّ اَعْظَمُ عَلَيْكَ مُصيبَةً مِمّا خِفْتَ مِنْ سُقُوطِكَ مِنْ اَعْيُنِ النّاسِ وَاِنْ كُنْتَ عَلى خِلافِ ما قيلَ فيكَ فَثَوابٌ اكْتَسَبْتَهُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَتْعَبَ بَدَنُكَ وَاعْلَمْ اَنَّكَ لا تَكُونُ لَنا وَلِيّاً حَتّى لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ اَهْلُ مِصْرِكَ وَقالُوا اِنَّكَ رَجُلُ سُوءٍ لَمْ يَحْزُنْكَ ذلِكَ وَلَوْ قالُوا اِنَّكَ رَجُلٌ صالِحٌ لَمْ يَسُرَّكَ ذلِكَ وَلكِنِ اعْرِضْ نَفْسَكَ عَلى كِتابِ اللهِ فَاِنْ كُنْتَ سالِكاً سَبيلَهُ زاهِداً في تَزْهيدِهِ راغِباً

[۲] واگر نزد ایشان حاضر شده باشی با تو در مقام مشورت بر نیایند

فِي تَرْغيبِهِ خائِفاً مِنْ تَخْويفِهِ فَاثْبُتْ وَاَبْشِرْ فَاِنَّهُ لا يَضُرُّكَ ما قيلَ فيكَ وَاِنْ كُنْتَ مُبايِناً لِلْقُرْآنِ فَماذَا الَّذي يَغُرُّكَ مِنْ نَفْسِكَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنِيٌّ بِمُجاهَدَةِ نَفْسِهِ لِيَغْلِبَها عَلى هَواها فَمَرَّةً يُقيمُ اَوَدَها وَيُخالِفُ هَواها في مَحَبَّةِ اللهِ وَمَرَّةً تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَواها فَيَنْعَشُهُ اللهُ فَيَنْتَعِشُ وَيُقيلُ اللهُ عَثْرَتَهُ فَيَتَذَكَّرُ وَيَفْزَعُ اِلَى التَّوْبَةِ وَالْمَخافَةِ فَيَزْدادُ بَصيرَةً وَمَعْرِفَةً لِما زيدَ فيهِ مِنَ الْخَوْفِ وَذلِكَ بِاَنَّ اللهَ يَقُولُ اِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا اِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ پس اگر آنچه در حق تو گویند خویشتن را بشناسی پس سقوط تو از نظر رحمت وعنایت خداوند جل وعز گاهی که از گفتار ایشان خشمناک باشی مصیبتش از بهر تو بزرگتر از آن بیمناکی تست که در سقوط خودت از چشم مردمان پدید آید واگر برخلاف آن چیزی که در حق تو گویند یعنی آن ذمایم که در باره تو مذکور میدارند خلاف آن را در حق خود یابی پس بثوابی باز رسیده بدون اینکه تعبی در تن بینی یعنی از مذمت ایشان شاد شوی وترا زحمتی نرسیده باشد وتعبی وکلفتی را متحمل نشده باشی وتو دانسته باش که ولی ودوست ما نباشی مگر وقتیکه اگر تمام اهل شهر تو فراهم شوند ومتفق القول بگویند تو مردی بد هستی غمناک نگردی واگر بجمله گویند تو مردی نیکو هستی مسرور نشوی لکن نفس خود را بر کتاب خدای عرض بده پس اگر براه خدائی سالک ودر آنچه خدایت زاهد خواسته زاهد ودر آنچه راغب خوانده راغب واز آنچه خائف گردانیده خائف باشی پس ثابت وبابشارت باش یعنی چون نگران شدی که مطیع اوامر ونواهی واحکام الهی هستی هرچه دیگران در حق تو گویند از آن ترا زیانی نیست واگر چنین که مخالف احکام قرآنی پس بچه جرئت از نفس خودت مغرور میگردانی مردمان مؤمن در مجاهدت[۲] با نفس اماره یکدفعه کژیهای آنرا راست گردانند ودر محبت خدای با هوای آن مخالفت نماید وگاهی نفس سرکش اماره اش او را بر زمین افکند اما خدای تعالی او را از حال غفلت برگیرد ولغزش او را بپذیرد وبحالت تذکر اندر آید وبتوبت وانابت پناهنده وبخوف وبیم یزدانی فزع برد واین خوف وفزع موجب مزید بصیرت ومعرفت وی گردد واین بسبب این است که خدای تعالی میفرماید آنانکه از شرک ومعاصی پرهیز کرده اند واز خدای ترسیده اند چون وسوسه ومکری از شیطان بایشان برسد یاد کنند خدای را واز عقاب او اندیشه نمایند پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را یعنی از برکت یاد خدا وترسیدن از وعید خدا از وسوسه شیطان ودمدمه نفس بفرجام آسوده مانند يا جابِرُ اسْتَكْثِرْ لِنَفْسِكَ مِنَ اللهِ قَليلَ الرِّزْقِ تَخَلُّصاً اِلَى الشُّكْرِ وَاسْتَقْلِلْ مِنْ نَفْسِكَ كَثيرَ الطّاعَةِ لِلّهِ اِزْراءً عَلَى النَّفْسِ وَتَعَرُّضاً لِلْعَفْوِ وَادْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ حاضِرَ الشَّرِّ بِحاضِرِ الْعِلْمِ وَاسْتَعْمِلْ بِخالِصِ الْعَمَلِ وَتَحَرَّزْ في خالِصِ الْعَمَلِ مِنْ عَظيمِ الْغَفْلَةِ بِشِدَّةِ التَّيَقُّظِ وَاسْتَجْلِبْ شِدَّةَ التَّيَقُّظِ بِصِدْقِ الْخَوْفِ وَاحْذَرْ خَفِيَّ التَّزَيُّنِ بِحاضِرِ الْحَيوةِ وَتَوَقَّ مُجازَفَةَ الْهَوى بِدَلالَةِ الْعَقْلِ وَقِفْ عِنْدَ غَلَبَةِ الْهَوى بِاسْتِرْشادِ الْعِلْمِ وَاسْتَبْقِ خالِصَ الْاَعْمالِ لِيَوْمِ الْجَزاءِ وَانْزِلْ ساحَةَ الْقَناعَةِ بِاِتِّقاءِ الْحِرْصِ وَادْفَعْ عَظيمَ الْحِرْصِ

 بِإِيثَارِ الْقَنَاعَةِ وَاسْتَجْلِبْ حَلَاوَةَ الزَّهَادَةِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَاقْطَعْ أَسْبَابَ الطَّمَعِ بِبَرْدِ الْيَأْسِ
وَسُدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَتَخَلَّصْ إِلَى رَاحَةِ النَّفْسِ بِصِحَّةِ التَّفْوِيضِ وَاطْلُبْ
رَاحَةَ الْبَدَنِ بِإِجْمَامِ الْقَلْبِ وَتَخَلَّصْ إِلَى إِجْمَامِ الْقَلْبِ بِقِلَّةِ الْخَطَاءِ وَتَعَرَّضْ لِرِقَّةِ الْقَلْبِ
بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ فِي الْخَلَوَاتِ وَاسْتَجْلِبْ نُورَ الْقَلْبِ بِدَوَامِ الْحُزْنِ وَتَحَرَّزْ مِنْ إِبْلِيسَ بِالْخَوْفِ الصَّادِقِ
وَإِيَّاكَ وَالرَّجَاءَ الْكَاذِبَ فَإِنَّهُ يُوقِعُكَ فِي الْخَوْفِ الصَّادِقِ وَتَزَيَّنْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالصِّدْقِ فِي
الْأَعْمَالِ وَتَحَبَّبْ إِلَيْهِ بِتَعْجِيلِ الْانْتِقَالِ وَإِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَغْرَقُ فِيهِ الْهَلْكَى وَإِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ
فَفِيهَا تَكُونُ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَإِيَّاكَ وَالتَّوَانِيَ فِيمَا لَا عُذْرَ لَكَ فِيهِ فَإِلَيْهِ يَلْجَأُ النَّادِمُونَ
ای جابر رزق اندک را که از خدای بدان مرزوق هستی بسیار شمار تا بپاس آن نائل توانی شد یعنی شکر
رزق قلیل را نیز باسانی نتوان از عهده برآمد تا چه رسد بوفور نعمات الهیه و هر چند بسیار طاعت کرده‌ای همچنان از
خویشتن اندک شمار تا موجب نکوهش بر نفس و متعرض به عفو یزدان باشد و به نیروی علم حاضر شر حاضر را از خویشتن
بگردان یعنی چون میدانی که بعضی ارتکابات و افعال و اقوال موجب حصول شر وارد است بعلم خویش کار کن
و خویشتن را از آن کزند باز رهان و بعمل خالص کار بفرمای و در حصن عمل خالص از غفلت عظیم بشدت تیقظ و بیداری
از غفلت پناه جوی و شدت تیقظ را بدستیاری صدق خوف جلب نمای و از وساوس شیطانی و تسویلات
و تزیینات او که موجب فریب و غرور است در ایام زندگانی پرهیز دار و از گزاف و بیهودگانی هوای نفس بدلالت
و راهنمائی عقل خویشتن داری کن و چون هوای نفس ناپروا چیره و راه صلاح را تیره خواهد بدستیاری استرشاد علم
توقف کن و بدنبال هوای نفس اماره پوییدن مجوی و عمل خالص را برای روز جزا باقی و ذخیره ساز و حرص و آز را
نابود ساز تا بدولت قناعت برخوردار شوی و به نیروی ایثار قناعت بلای حرص بزرگ را از خود بگردان و شیرینی
زهادت را بکوتاه ساختن رشته آرزومندی جلب نمای و اسباب طمع را به تشنه یاس و سوهان نومیدی مقطوع
دار و راه عجب و خویشتن ستودن را باسد سدید نفس شناسی مسدود دار یعنی چون خویشتن را شناختی براه خودستائی
و عجب نروی و به نیروی تفویض بخداوند راحت نفس را بجوی و آسایش تن را در آسودن قلب بطلب و آسایش
قلب را از قلت خطا بخواه و رقت قلب را از کثرت ذکر و یاد خدای در خلوات خواستار شو و فروز قلب را بدوام
اندوه بدست کن و از گزند شیطان بخوف صادق یزدان خویشتن را برهان و بپرهیز که از رجاء کاذب چه این
کردارت بخوف صادق در افکند و در این کلام مبارک حکمتها و لطافتهاست اناکه دانشی لطیف دارد در زر آن
و خویشتن را در پیشگاه حضرت مهیمن بحلیه صدق و زینت راستی در کردار مزین و تعجیل در انتقال یعنی شتابندگی
در انتقال از معاصی و خطایا بحضرت واهب العطایا دوستی جوی باش و بپرهیز که در امر طاعت و عبادت
و تحصیل زاد و توشه و تعمیر سرای آخرت و تقویم رضای حضرت احدیت کار بتسویف و مسامحت افکنی چه این کار
و کردار و سهل انکاری دریائی سرشار است که هالکان وادی غفلت و جهالت را بغرق اندر افکنده و قدم

از فرق را فرق کند استوارت و بپرهیز از آنکه در آنچه آن مأموری و در ترک آن نه معذوری توانی و درنگ سپاری
و با انابت و عرض ندامت روی که بحضرت کبریائیش پناه سپرند آنگاه بر کردار خویش پشیمانی گرفته‌اند
وَاسْتَرْجِعْ سَالِفَ الذُّنُوبِ بِشِدَّةِ النَّدَمِ وَكَثْرَةِ الْاسْتِغْفَارِ وَتَعَرَّضْ لِلرَّحْمَةِ وَعَفْوِ اللَّهِ
بِحُسْنِ الْمُرَاجَعَةِ بِخَالِصِ الدُّعَاءِ وَالْمُنَاجَاةِ فِي الظُّلَمِ وَتَخَلَّصْ إِلَى عَظِيمِ الشُّكْرِ بِاسْتِكْثَارِ قَلِيلِ الرِّزْقِ
وَاسْتِقْلَالِ كَثِيرِ الطَّاعَةِ وَاسْتَجْلِبْ زِيَادَةَ النِّعَمِ بِعَظِيمِ الشُّكْرِ بِخَوْفِ زَوَالِ النِّعَمِ وَاطْلُبْ بَقَاءَ
الْعِزِّ بِإِمَاتَةِ الطَّمَعِ وَادْفَعْ ذُلَّ الطَّمَعِ بِعِزِّ الْيَأْسِ وَاسْتَجْلِبْ عِزَّ الْيَأْسِ بِبُعْدِ الْهِمَّةِ وَتَزَوَّدْ
مِنَ الدُّنْيَا بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَبَادِرْ بِانْتِهَازِ الْبُغْيَةِ عِنْدَ إِمْكَانِ الْفُرْصَةِ وَلَا إِمْكَانَ
كَالْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ مَعَ صِحَّةِ الْأَبْدَانِ وَإِيَّاكَ وَالثِّقَةَ بِغَيْرِ الْمَأْمُونِ فَإِنَّ لِلشَّرِّ
ضَرَاوَةً كَضَرَاوَةِ الْغِذَاءِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَلَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ
وَلَا عَقْلَ كَمُخَالَفَةِ الْهَوَى وَلَا خَوْفَ كَخَوْفٍ حَاجِزٍ وَلَا رَجَاءَ كَرَجَاءٍ مُعِينٍ وَلَا فَقْرَ كَفَقْرِ الْقَلْبِ وَلَا
غِنَى كَغِنَى النَّفْسِ وَلَا قُوَّةَ كَغَلَبَةِ الْهَوَى وَلَا نُورَ كَنُورِ الْيَقِينِ وَلَا يَقِينَ كَاسْتِصْغَارِكَ الدُّنْيَا وَلَا مَعْرِفَةَ
كَمَعْرِفَتِكَ بِنَفْسِكَ وَلَا نِعْمَةَ كَالْعَافِيَةِ وَلَا عَافِيَةَ كَمُسَاعَدَةِ التَّوْفِيقِ وَلَا شَرَفَ كَبُعْدِ الْهِمَّةِ وَلَا
زُهْدَ كَقَصْرِ الْأَمَلِ وَلَا حِرْصَ كَالْمُنَافَسَةِ فِي الدَّرَجَاتِ وَلَا عَدْلَ كَالْإِنْصَافِ وَلَا تَعَدِّيَ كَالْجَوْرِ وَلَا
جَوْرَ كَمُوَافَقَةِ الْهَوَى وَلَا طَاعَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَلَا خَوْفَ كَالْحُزْنِ وَلَا مُصِيبَةَ كَعَدَمِ الْعَقْلِ وَلَا
عَدَمَ عَقْلٍ كَقِلَّةِ الْيَقِينِ وَلَا قِلَّةَ يَقِينٍ كَفَقْدِ الْخَوْفِ وَلَا فَقْدَ خَوْفٍ كَقِلَّةِ الْحُزْنِ عَلَى فَقْدِ الْخَوْفِ
وَلَا مُصِيبَةَ كَاسْتِهَانَتِكَ بِالذَّنْبِ وَرِضَاكَ بِالْحَالَةِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَلَا فَضِيلَةَ كَالْجِهَادِ
وَلَا جِهَادَ كَمُجَاهَدَةِ الْهَوَى وَلَا قُوَّةَ كَرَدِّ الْغَضَبِ وَلَا مَعْصِيَةَ كَحُبِّ الْبَقَاءِ وَلَا ذُلَّ كَذُلِّ الطَّمَعِ
وَإِيَّاكَ وَالتَّفْرِيطَ عِنْدَ إِمْكَانِ الْفُرْصَةِ فَإِنَّهُ مَيْدَانٌ يَجْرِي لِأَهْلِهِ بِالْخُسْرَانِ
گناهان برگذشته را بشدت پشیمانی و کثرت استغفار و بازگشت بیزدان واداره تدارک نمای و گوی از گشت
بخدای را بدعاهای خالص و مناجات با حضرت پروردگار در دلهای شبهای تار متعرض رحمت و عفو خدای باش
و به بسیار شمردن رزق قلیل و اندک شمردن طاعت بسیار بشکر عظیم و سپاس بزرگ تخلص و توسل بورز و استجلاب
فزونی نعمت و بیم زوال نعم اشکرگذاری بسیار چاره کن و بقای عزت را بمیراندن طمع طلب فرمای و ذلت طمع را
بعزت نومیدی و نهی‌های وعز نومید را به بعد همت بدست آور یعنی چون همت خویش را عالی گردانی و حاجت
خویش را جز به پیشگاه خالق تعالی نبری بخلق از عرض حاجت مبادرت نجوی و ایشان را سزاوار قضای
حاجت ندانی و از ایشان نومید گردی و چون مایوس شدی عزیز میگردی و توشه خود را از این دنیا کوتاه
ساختن رشته آرزوی برگیر از نکات و لطایف این کلام مبارک این است که چون سلسله آمال را بجهانی
کوتاه داشتی ولی از حرص و آز و آرزوی و از روی بپرداختی چاره و لستگی تو باین جهان گذران اندک می‌شود

واوقات عزیز را در تحصیل فلس و بشیز این سرای ناچیز مصروف و مرکب آرمان را در انجام مقاصد این ویرانه زشت فرجام چندان بمهمیز نیزنی لاجرم فرصت آن یابی که تهیهٔ زاد و توشهٔ سرای جاوید پرداختن و مبادرت جوئی که در حال امکان فرصت انتهاز مطلوب و بغیت و مقصود و حاجت را از دست بگذاری و هیچ امکانی از آن ایام برگذشته و جوانی با صحت بدن بهتر تواند بود و بپرهیز از آنکه خبر با آنکس که امین باشد و وثوق گیری زیرا که برای شتر ضراوتی و جستن و درندگی میباشد مانند درندگی سگ از پی صید و اکل ازین ماکول و دانسته باش که هیچ علمی بجلالت طلب سلامت و هیچ سلامتی مانند سلامت عقل و هیچ عقلی مانند مخالفت با هوای نفس اماره و هیچ خوفی مانند خوفی که حاجز و حائل میان تو و معاصی گردد و هیچ غنی و توانگری چون توانگری نفس نیست بتکمیل و تصفیه و تقدس و تمول بدولت علم و قناعت و معرفت و هیچ قوت و نیرومندی مانند غلبه و پیروزی بر هوای نفس که جهاد اکبر است و هیچ نوری و فروزی چون نور یقین که تمام سعادتها و رشادتهای هر دو سرای را متضمن است و هیچ یقینی و علامت ایقانی مانند کوچک شمردن دنیای دون را و هیچ معرفتی مانند معرفت و شناسائی تو نفس خود را که چون شناختی گوهر سعادت و نجات و فیروزی وابدیت قرار دریافتی و هیچ نعمتی چون عافیت و هیچ عافیتی مانند مساعدت توفیق و هیچ شرفی چون همت عالی و هیچ زهدی چون کوتاهی رشتهٔ آمال و هیچ حرصی چون میل نمودن بدرجات دنیویه نیست و این کلمه را میتوان بر دو معنی آورد یکی اینکه هیچ حرصی بدتر از حرص بدرجات اینجهانی نیست یا اینکه هیچ حرصی مطبوع تر از حرص بمدارج اخرویه نباشد و هیچ عدلی چون انصاف ورزیدن و هیچ تعدی و از حد گذشتنی چون ستم راندن و هیچ جوری چون با هوای نفس بموافقت رفتن و هیچ طاعتی چون فرایض را بجای آوردن و هیچ خوفی چون برکردار ناهنجار خویشتن خائف گردیدن و هیچ مصیبتی چون عدم عقل و نبودن خرد که خسران دنیا و آخرت و تهی دستی هر دو سرای را شامل است و هیچ نابخردی چون قلت یقین نیست یعنی در آنچه انبیا و اولیا و اوصیا خبر داده اند و کتب سماویه بر آن حاکی و بدلایل خارجیه و امارات عقلیه خردمندان را محل شک و تردید نیست والبته باید بر آنجمله یقین اندر بود پس هر کس در این جمله یا در وجود صانع قلیل الیقین باشد بزبون تر ضعف عقل و خردمندی دچار است چنانکه هر کس در آفتاب تابنده یقین نکند یا منکر باشد بر ضعف یا عدم بینائی او دلیل است و هیچ قلت یقینی چون نداشتن خوف نیست زیرا که چون بر مجازات و مکافات و حساب و عقاب روز جزا یقین کامل حاصل شود خائف بباید بود ای عجب که اگر کسی را از محتسب بلد یا کدخدای دهی اندیشه گزندی رود شب تا بصبح از نهایت بیم در بستر راحت نغنود اما با هزاران معصیت و جریرت از محتسب آسمان و زمین با آن قدرت و قهاریت کامله ساعتی بیمناک نگذارند و این حالی از عدم یقین است بهرهٔ خویشتن از عمر فراموش مکن رهگذارت بحباب است نگهدار حسب و هیچ معصیتی مانند خوار شمردن گناهان خود و خوشنودی تو بر آن حالت معصیت نیست و هیچ فضیلتی مانند جهاد

امید داری چون امیدی که معین طاعت باری باشد و هیچ فقری چون تهی دستی

و هیچ جهادی چون مجاهدت با هوای نفس نیست که جهاد اکبر است و هیچ نیرومندی چون برتافتن خشم و غضب و هیچ معصیتی چون دوست داشتن بقای درین سرای نکوهیده فرجام که موجب ازدیاد میل و شوق بحطام آن و ظهور معاصی و دوری از محبوب حقیقی و مثوبات آنسرای آنیست و هیچ ذلتی چون ذلت طمع داشتن که خسارت هر دو سرای را متضمن است نباشد چه اول ذلت طمع داشتن از خلق جهان بی بهره ماندن از ایشان و گرد خواری بر دیده انباشتن و تخم نومید ماندن در مرتع امید کاشتن و از درگاه واهب العطایا روی برگاشتن و تهی دست بازگشتن و رشته خفت و مذلت رشتن و مقصود خویشتن انباز ناکشتن و بندامت و ملالت و ملامت همراز گشتن است و بپرهیز از که در حال امکان و فرصت بتفریط و تقصیر و غفلت بگذرانی چه این میدانی است که اهلش را دچار خسران میگرداند

بیان کلمات حضرت باقر سلام الله علیه در باب احکام سیوف

در کتاب تحف العقول منقول است که مردی از شیعیان حضرت باقر علیه السلام از حروب امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه سؤال نمود در جواب او فرمود بَعَثَ اللهُ مُحَمَّداً بِخَمْسَةِ اَسْیافٍ ثَلٰثَةٌ مِنْهُمْ شاهِرَةٌ لاتُغْمَدُ حَتّیٰ تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها وَلَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها حَتّیٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِها آمَنَ النّاسُ کُلُّهُمْ فی ذلِکَ الْیَوْمِ فَیَوْمَئِذٍ لایَنْفَعُ نَفْساً ایمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فی ایمانِها خَیْراً وَسَیْفٌ مَلْفُوفٌ وَسَیْفٌ مِنْها مَغْمُودٌ سَلُّهُ اِلیٰ غَیْرِنا وَحُکْمُهُ اِلَیْنا خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و آله را با پنج گونه شمشیر و کارفرمودن بآن مبعوث گردانید سه شمشیر از آن پنج شمشیر همواره بیرون کشیده است و بغلاف اندر نرود تا هنگامیکه کارزار از کارگذاری باستد و هرگز کارزار اوزار خود را فرو نگذارد تا گاهی که آفتاب از جانب غروبگاه خود طلوع نماید یعنی تا پایان زمان برین منوال میگردد و چون آفتاب از مغرب خود طلوع کند تمامت مردمان در این روز ایمان خواهند آورد لکن هر نفسی که از آن پیش ایمان نیاورده یا در ایمان خود کسب خیر و ثوابی نکرده باشد از آن ایمان در آن روز که از روی خوف و هراس و دیدار آن خبرها که منکر آن بوده آورده سودمند نشود و دیگر شمشیری در هم پیچیده و دیگر شمشیری است که بغلاف اندر است و کشیدن آن بدیگران حوالت و حکمش با ماست فَاَمَّا السُّیُوفُ الثَّلٰثَةُ الشّاهِرَةُ فَسَیْفٌ عَلیٰ مُشْرِکِی الْعَرَبِ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ فَاِنْ تابُوا ای آمَنُوا وَاَقامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّکٰوةَ فَاِخْوانُکُمْ فِی الدّینِ هٰؤُلاءِ لایُقْبَلُ مِنْهُمْ اِلَّا الْقَتْلُ اَوِ الدُّخُولُ فِی الْاِسْلامِ وَاَمْوالُهُمْ فَیْءٌ وَذَراریهِمْ سَبْیٌ عَلیٰ ما سَنَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاِنَّهُ عَفا وَقَبِلَ الْفِداءَ وَالسَّیْفُ الثّانی عَلیٰ اَهْلِ الذِّمَّةِ قالَ اللهُ سُبْحانَهُ وَقُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآیَةُ فی اَهْلِ الذِّمَّةِ ثُمَّ نَسَخَها قَوْلُهُ قاتِلُوا الَّذینَ لایُؤْمِنُونَ

 بِاللّهِ وَلا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یُعْطُوا
الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ فَمَنْ کانَ مِنْهُمْ فی دارِ الْاِسْلامِ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُمْ اِلَّا الْجِزْیَةُ اَوِ الْقَتْلُ وَمالُهُمْ فَیْءٌ وَ
ذَراریهِمْ سَبْیٌ فَاِذا قَبِلُوا الْجِزْیَةَ عَلی اَنْفُسِهِمْ حَرُمَ عَلَیْنا سَبْیُهُمْ وَحَرُمَتْ اَمْوالُهُمْ وَحَلَّتْ لَنا مُناکَحَتُهُمْ
وَلَمْ یُقْبَلْ مِنْهُمْ اِلَّا دُخُولُ دارِ الْاِسْلامِ وَالْجِزْیَةُ اَوِ الْقَتْلُ وَالسَّیْفُ الثّالِثُ عَلی
مُشْرِکِی الْعَجَمِ کَالتُّرْکِ وَالدَّیْلَمِ وَالْخَزَرِ قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ فی
اَوَّلِ السُّورَةِ الَّتی یَذْکُرُ فیهَا الَّذینَ کَفَرُوا فَقَصَّ قِصَّتَهُمْ ثُمَّ قالَ
فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّی اِذا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَاِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ
اِمّا فِداءً بَعْدُ حَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها فَاَمّا قَوْلُهُ تَبارَکَ وَتَعالی فَاِمّا
مَنًّا بَعْدُ یَعْنی بَعْدَ السَّبْیِ مِنْهُمْ وَاِمّا فِداءً یَعْنِی الْمُفاداةَ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ
اَهْلِ الْاِسْلامِ فَهؤُلاءِ لَنْ یُقْبَلَ مِنْهُمْ اِلَّا الْقَتْلُ اَوِ الدُّخُولُ فِی
الْاِسْلامِ وَلا یَحِلُّ لَنا نِکاحُهُمْ ما داموا فی دارِ الْحَرْبِ

اما آن سه شمشیر که کشیده نشود اینست که همواره بر خون اعادی دین اسلام و مخالفین شرع خیر الانام کشیده و آبدار
و شاهر و خون بار باشد یکی شمشیری است که بر مشرکان عرب شاهر و قاهر است خداوند جل و عز میفرماید بکشید
مشرکین را که با ایشان پیمان استوار نداشته اید یا ایشان بر پیمان خویشتن با شما پاینده نیاورده تا هر کجا
دریابید آنان را در حل و حرم و در اشهر حرم و با جز آن این آیه شریفه ناسخ هر آیتی است که در باب صلح وارد
شده است و بگیرید ایشان را باسیری و باز دارید ایشان را از زمین حرم و منع نمائید ایشان را از تصرف
در بلاد اسلام یا حبس کنید ایشان را نزد خودتان بقید و امر و نشیند برای قتل و اسیر ساختن ایشان در هر
گذرگاهی پس اگر باز گردند از شرک بایمان و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة اموال خود را دست بدارید از ایشان
تا بهر کجا که خواهند بروند و میفرماید پس ایشان در اینحال برادران دینی شما هستند و از ایشان جز قتل و یا دخول
در دین اسلام پذیرفته نیست و اگر بحال شرک باقی بمانند اموال ایشان بهره مسلمانان و غنیمت ایشان
و ذراری ایشان اسیر اهل اسلام خواهد بود بر آن طریق که رسول خدای صلی الله علیه و آله سنت ساخته
چه آن حضرت اسیر میگردانید و عفو میفرمود و قبول فدا می نمود و شمشیر ثانی بر اهل ذمه قاهر و شاهر است
خداوند تعالی میفرماید و بگوئید با عامه مردمان با گفتاری نیکو یعنی با خلق نیکوئی کنید و خوب و خوش
تکلم نمائید میفرماید این آیه شریفه درباره اهل ذمه نازل شده است لکن این آیه مبارکه ناسخ آن است
که میفرماید ای مومنان کارزار کنید و بکشید آن کسان را که ایمان ندارند بخدای یعنی جماعت یهود که به تشبیه
و نصاری که بتثلیث اله معتقدند این دلیل است که هیچ کافری بخدا عارف نیست و اقرار ایشان فقط بلسان است
و نه گروند بروز قیامت یعنی چنانکه شاید باحوال آن و عوالم بهشت و معاد جسمانی قائل نیستند و حرام نمیدانند

و حرام نمیدارند و نمیدانند آنچه را که خدای و رسولش در کتاب و سنت حرام فرموده است و نمی پذیرند دین
حق را که اسلام و ناسخ جمله ادیان است از آنان که داده شده است بایشان کتاب یعنی آن طوایف و امم
که توریة و انجیل را بایشان عطا کرده ایم و بمفاد آن نرفته اند با این جماعت که اهل کتاب هستند و بحکم آن نمیروند
مقاتله کنید تا وقتیکه جزیه خویش را همه ساله بمسلمانان بدهند با دست خود نه اینکه غریب یا وکیلی در ادای جزیه
معین نمایند برای اینکه موجب خواری و ذلت ایشان گردد چه قانون شرع بر این است که جزیه بدست
خود بدهند و نشینند تا گاهی که تسلیم جزیه را نمایند یا جزیه از ایشان بگیرند و مشتی بر گردن ایشان فرو کوبند
پس هر کس از این مردم در دار الاسلام باشد بغیر از جزیه یا کشتن از ایشان پذیرفته نیست و مال ایشان غنیمت است
و ذراری ایشان اسیر اما چون قبول جزیه کردند اسیر گردانیدن ایشان و بردن مال ایشان بر ما حرام است
و از ایشان زن بنکاح آوردن حلال و آنانکه از ایشان در دار الحرب یعنی معین دشمنان ما در کارزار باشند
بحکومت شرع اسلام اسیر ساختن ایشان و مال ایشان برای ما حلال و مناکحت ایشان بر ما حرام است
و هیچ چیز از ایشان پذیرفته نشود مگر در آمدن در دار الاسلام و ادای جزیه یا کشته شدن ایشان
و شمشیر سوم آن است که همواره برای مشرکین عجم مثل ترک و دیلم و خزر شاهر و کار فرمای است
خداوند جل و عز در اول سوره الذین کفروا میفرماید یعنی در سوره قتال و از داستان ایشان حکایت میکند
بعد از آن میفرماید پس بزنید گردن کافران را تا گاهی که بسرحد ثخانت و غلظت رسانید در کثرت قتل
ایشان و بعد از اسیر گردانیدن اسیران استوار گردانید بند را بر دست و پای ایشان تا نتوانند فرار
نمایند آنگاه یا منت نهید بر ایشان بعد از سخت کردن بند ایشان بآزاد کردن ایشان را بدون خواستن
عوض یا فدا بگیرید از ایشان تا هنگامی که فرو نهد حرب اسلحه حرب را یعنی جنگجویان سلاح و آلات
حرب که بدون آن نتوان بجنگ اندر شد از دست بگذارند و بر جای نماند مسلمی یا مسالمی و اما السَّیْفُ
الْمَلْفُوفُ فَسَیْفٌ عَلی اَهْلِ الْبَغْیِ وَالتَّاْویلِ قالَ اللّهُ وَاِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا
بَیْنَهُما صُلْحاً فَاِنْ بَغَتْ اِحْدیهُما عَلَی الْاُخْری فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمْرِ اللّهِ فَلَمّا نَزَلَتْ
هذِهِ الْآیَةُ قالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِنَّ مِنْکُمْ مَنْ یُقاتِلُ بَعْدی عَلَی التَّاْویلِ کَما قاتَلْتُ
عَلَی التَّنْزیلِ فَسُئِلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ هُوَ فَقالَ خاصِفُ النَّعْلِ یَعْنی اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ
عَلَیْهِ السَّلامُ وَقالَ عَمّارُ بْنُ یاسِرٍ قاتَلْتُ بِهذِهِ الرّایَةِ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَهذِهِ الرّابِعَةُ
وَاللّهِ لَوْ ضَرَبُونا حَتّی یَبْلُغُوا بِنَا السَّعَفاتِ مِنْ هَجَرٍ لَعَلِمْنا اَنّا عَلَی الْحَقِّ وَاَنَّهُمْ عَلَی الْباطِلِ وَکانَتِ
السّیرَةُ فیهِمْ مِنْ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ مِثْلَ ما کانَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی اَهْلِ
مَکَّةَ یَوْمَ فَتْحِها فَاِنَّهُ لَمْ یَسْبِ لَهُمْ ذُرِّیَّةً وَقالَ لا تُذَفِّفُوا عَلی جَریحٍ وَلا تَتْبَعُوا مُدْبِراً وَمَنْ اَغْلَقَ بابَهُ فَهُوَ آمِنٌ
وَمَنْ اَلْقی سِلاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَالسَّیْفُ الْمَغْمُودُ فَالسَّیْفُ الَّذی یُقامُ بِهِ الْقِصاصُ قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّفْسَ

بِالنَّفْسِ

بالنفس والعین بالعین فسلّمه الی اولیاء المقتول وحکمه الینا فهذه السیوف التی بعث الله بها محمداً صلی الله علیه وآله من جحدها او جحد واحداً منها او شیئاً من سیرها واحکامها فقد کفر بما انزل الله تبارک وتعالی علی محمد نبیّه صلی الله علیه وآله وسلّم.

و شمشیر ملفوف آن شمشیری است که برای اهل بغی و تأویل است خداوند تعالی میفرماید که اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر بکارزار اندر آیند پس در میان ایشان به پند و نصیحت اصلاح نمائید پس اگر ستم و تعدّی نماید یکی از این دو طایفه بر طایفه دیگر و بصلح رضا ندادند و از حکم خدای عدول نمایند پس کارزار کنید با آن گروهی که فزونی طلب و متعدّی باشند بر گروهی دیگر تا باز گردند بحکم خدا و اطاعت امر نمایند. چون این آیت فرود شد رسول خدای فرمود بدرستیکه از میان شما کسی میباشد که بعد از من بر تأویل قتال خواهد داد چنانکه من بر تنزیل قتال میدهم عرض کردند این شخص کیست فرمود خاصف النعل یعنی همان کس هست که مشغول پاره دوزی نعلین است یعنی امیرالمومنین علیه السلام است و عمّار بن یاسر علیه الرحمه فرمود با این رایت در حضرت رسول خدای با سه گروه جنگ دادم و این یک دفعه چهارم است یعنی اکنون در رکاب امیرالمومنین که در حکم رکاب پیغمبر است قتال میدهم سوگند با خدای اگر چندان ما را به تیر و شمشیر بزنند که از سعفات هجر بیرون تازند ما میدانیم و یقین داریم که بر حقیم و ایشان بر باطل هستند هجر بفتحتین قاعده بحرین و بقولی تمام ناحیه بحرین میباشد سعفات اگر اسم مکانی باشد بنظر نیامده اما سعفه بتحریک شاخ درخت خرماست. و معنی این است که اگر چندان ما را بزنند که از نخلستان بحرین بگذرانند در یقین ما و علم ما تفاوت نکند و میدانیم ما بر طریق حق هستیم و ایشان بر راه باطل میروند و سیره امیرالمومنین علیه السلام در باره ایشان مطابق سیره رسول خدای با اهل مکه در روز فتح مکه بود چه رسول خدای ذراری اهل مکه را اسیر نساخت و فرمود هر کس بسرای خویش اندر شود و در بر خود فراز نماید و آهنگ جنگ و قتال […] در امان است و هر کس آلت کارزار را از دست بگذارد ایمن است امیرالمومنین سلام الله علیه نیز در روز فتح بصره بر آن قانون برفت و مردم بصره را ندا فرمود که از ذراری ایشان کسی را اسیر نکنند و زخم داران را آسیب نرسانند و گریزندگان را از پی نتازند و هر کس بسرای اندر بر خویشتن در ببندد و جامه و اسلحه کارزار از دست بیفکند در امان اندر باشد و سیف مغمود آن شمشیری است که برای قصاص بکار آورند خداوند عز و جل میفرماید اگر کسی بکشد کسی را او را باید در عوض مقتول کشت و اگر چشمی را آسیب کند چشم او را در قصاص او تباه گردانید پس کشیدن شمشیر قصاص باختیار اولیای مقتول و حکم قصاص با ماست پس این است آن سیوفی که رسول خدای را خداوند تعالی بکار فرمودن آن مبعوث گردانیده است پس هر کس منکر این سیوف یا یکی از آن گردد یا منکر چیزی از سیره آن و احکام آن شود همانا بر آنچه خدای بر پیغمبرش نازل ساخته

بیان موعظه حضرت امام محمد باقر علیه السلام با جماعت شیعه

در تحف العقول مرقوم است که روزی جماعتی از شیعیان در حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حاضر شدند پس ایشان را بموعظت و نصیحت در سپرد و از آنچه بایست به بیم و تحذیر فرو گرفت معذلک آن جماعت را چنانکه باید و شاید گوش هوش باز و دیده عبرت فراز نبود و ساهی و لاهی بودند این بیخبری و غفلت ایشان آنحضرت را بخشم آورد و اندکی سر فرو افکند آنگاه سر بجانب ایشان بر کشید و فرمود

انّ کلامی لو وقع طرف منه فی قلب احدکم لصار میّتاً الا یا اشباحاً بلا ارواح وذباباً بلا مصباح کأنّکم خشب مسنّدة واصنام مریدة الا تأخذون الذهب من الحجر الا تقتبسون الضیاء من النور الازهر الا تأخذون اللؤلؤ من البحر خذوا الکلمة الطیّبة ممّن قالها وان لم یعمل بها فانّ الله یقول الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئك الذین هداهم ویحك یا مغرور الا تحمد من تعطیه فانیاً ویعطیك باقیاً درهم یفنی بعشرة تبقی الی سبع مائة ضعف مضاعفة من جواد کریم آتاك الله عند مکافاة هو مطعمك وساقیك وکاسیك ومعافیك وکافیك وساترك ممّن یراعیك من حفظك فی لیلك ونهارك واجابك عند اضطرارك وعزم لك علی الرشد فی اختبارك کأنّك قد نسیت لیالی اوجاعك وخوفك دعوته فاستجاب لك فاستوجب بجمیل صنیعه الشکر فنسیته فیمن ذکر وخالفته فیما امر ویلك انّما انت لصّ من لصوص الذنوب کلّما عرضت لك شهوة او ارتکاب ذنب سارعت الیه واقدمت بجهلك علیه فارتکبته کأنّك لست بعین الله او کأنّ الله لیس لك بالمرصاد یا طالب الجنّة ما اطول نومك واکلّ مطیّتك واوهی همّتك فلله انت من طالب ومطلوب ویا هارباً من النار ما احثّ مطیّتك الیها وما اکسبك لما یوقعك فیها انظروا الی هذه القبور سطوراً بافناء الدور تدانوا فی خططهم وقربوا فی مزارهم وبعدوا فی لقائهم عمروا فخربوا وانسوا فاوحشوا وسکنوا فازعجوا وقطنوا فرحلوا فمن سمع بدان بعید وشاحط قریب وعامر مخرّب وآنس موحش وساکن مزعج وقاطن مرحّل غیر اهل القبور یا ابن الایّام الثلاث یومك الذی ولدت فیه ویومك الذی تنزل فیه قبرك ویومك الذی تخرج فیه الی ربّك فیا له من یوم عظیم یا ذوی الهیئة المعجبة والهیم المعطنة ما لی اری اجسامکم عامرة وقلوبکم دامرة اما والله لو عاینتم ما انتم ملاقوه وما انتم الیه صائرون لقلتم یا لیتنا نردّ ولا نکذّب بآیات ربّنا ونکون من المؤمنین قال

حِیلَ مِنْ قَائِلٍ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا کَانُوا یُخْفُونَ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ

این سخنان پند آمیز عبرت انگیز که اولوا الابصار و ذوی العقول والافکار را قوامع مسامع و قوارع اسامع و زواجر خواطر و مناظر نواظر است اگر رخی در قلب دانای یکی از شما جای گیر شود والله آن مرد بمیرد یعنی اگر بشنود و بگوش هوش بسپارد از کمال دهشت و وفور حیرت هوش بسپارد ای کالبدهای بی ارواح و پلیتهای بی مصباح گویا چوبهای پشت بر دیوار و بتهای برپای داشته شده آیا زر سرخ را از سنگ سخت نمی گیرید آیا روشنائی را از نور از هر اقتباس میفرماید آیام وارید غلطان را از دریای بی کران بدست نمی کنید کلمهٔ طیبه و سخن ستوده حکمت آمیز را از هر کس گر گوینده آن است ماخوذ دارید اگرچه صاحب آن سخن بآن عمل نکند یعنی انظر والی ما قال ولا تنظر والی من قال همانا خداتعالی میفرماید آن کسان که گوش شنوای شوند قول حق را پس پیروی خمایند نیکوتر حق آن را این گروه کسانی هستند که خدا تعالی هدایت و راهنمائی فرموده ایشان را و اولئک هم اولوا الالباب و ایشان خداوند خردهای شنوند ای مغرور آیا سپاس و ستایش نمی کنی آنکس را که چیزی فانی بدو عطا میکنی و تورا باقی عطا مینماید چه اگر یک درهم بحاجتمندی عطا شود که فانی است در عوض آن ده درهم که هفتصد درهم که اضعاف مضاعف است از خداوند جواد کریم میرسد و باقی میماند بتو عاید میشود و ذخیرهٔ همیشگی میگردد و خدای زایل گرداند از تو عقوبت و عذاب الهی را او ست اطعام کنندهٔ تو و جامه دهنده و معافی و کافی و ساتر تو و مراعات کنندهٔ حفظ و حراست تو در شب و روز تو و اجابت میفرماید ترا در حال اضطرار تو و عزم میکند برای تو برشد در شادت تو در اختیار تو یعنی چون خواهی کاری را اختیار کنی و خیر از خدای خواهی ترا براه رشد و صواب درآورد گویا فراموش کرده باشی آن شبهائی را که گرسنه و بیمناک بودی و خدا را بخواندی و دعایت را مستجاب گردانید و مسئولت را قرین اجابت فرمود و مستوجب شکرها و سپاسهای بسیار بر آن عنایتها و تفضلها شد و تو او را فراموش کردی و آنجمله را از خاطر بسپردی وای بر تو همانا دزدی از دزدان گناهانی که بهنگام شهوتی یا ارتکاب معصیتی تو عرضه شود بسویش شتابنده و از راه نادانی با جذاب آن پوینده شوی گویا خدایت بر افعالت نگران نیست یا در کمین تو نباشد ای کسیکه خواهان بهشت جاویدانی تا چند خواب دراز و ارزویت دیریاز و بازگشت وامانده و ناساز و شاهباز همتت کوتاه پرواز است پس خداوند راست اینگونه طالب و مطلوب که توئی ای کسیکه از نار سوزنده فرار خواهی تا چند از راه غوایت و ضلالت مرکب خود را بسویش راهوار داری و چون در انجا درافکند سود نت و کسبت چیست نیک بنگرید باین قبور که از فنای لانه و در سطور و سطورش بیکدیگر نزدیک و سرای امید را تاریک ساختند و چگونه گورهای ایشان و زیارتگاه ایشان بام قریب اما لقای ایشان با یکدیگر بعید است عمارتها با خشند و ویران شدند و مؤانست جستند و تنها شدند و سکون جستند و از مسکن خود برکنده آمدند و باندیشهٔ اقامت درآمدند و کوچیدند پس از وی تعقل

باید بدید و بدیدهٔ عبرت باید شنید که آنکس نزدیکی سخت بعید و دوری بس بعید و عامری خراب گن وانسی موحش و ساکنی مزعج و قاطنی مرحل بیرون از اهل قبور شنیده است ای فرزند ایام ثلث یعنی چون بتحقیقت بنگری روزگارت هرچند بسیار باشد از سه روز افزون نیست یکی آنروز که بدنیا آمدی و روزیکه منزل بگور آوری و روزیکه بحضرت پروردگار غفور محشور شوی که روزی بس بزرگ است ای صاحبان هیئت معجبه وای کسانیکه مانند اشتران منتظر آب سرگشته و پریشان حال هستید چیست مرا که اجسام شما را آراسته و عامر و قلوب شما را تباه و دامری بینم سوگند با خدای اگر معاینت کنید آنچه را که خواهید دید و بآنجا که خواهید رسید هر آینه خواهید فرمود کاش ما بازگشته کردیم و بآیات پروردگار خود تکذیب نیاوریم و از جملهٔ ایمان آورندگان شویم خداوند جلیل در حق ایشان فرماید بلکه ظاهر شد برای ایشان آنچه را که از آن پیش نهان میداشتند و اگر بازگردند بآنچه از آن منهی میشدند و بدرستیکه ایشان دروغگویان هستند یعنی در دعوی خود کاذبند

بیان پاره کلمات حکمت آیات و قصار حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در تحف العقول مسطور است که حضرت باقر علوم اولین و آخرین سلام الله علیه و آله فرمود صَانِعِ الْمُنَافِقَ بِلِسَانِكَ وَأَخْلِصْ مَوَدَّتَكَ لِلْمُؤْمِنِ وَإِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ با مردم منافق بزبان مطبوع رفتار کن اما دوستی خود را برای مؤمن خالص بگردان و اگر شخصی یهود با تو همنشین شود مجالست او را بطوری نیکو در سپار و فرمود مَا شِيبَ شَيْءٌ بِشَيْءٍ أَحْسَنُ مِنْ حِلْمٍ بِعِلْمٍ آمیخته نشده هیچ چیزی بچیزی که نیکوتر باشد از آمیختن حلم بعلم و میفرماید الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ اعلی درجه کمال آموزگاری و تفقه در احکام دین و شکیبائی بر نوائب روزگار و باندازه آوردن امر معیشت است و میفرماید وَاللهِ الْمُتَكَبِّرُ يُنَازِعُ اللهَ فِي رِدَائِهِ سوگند با خدای شخص متکبر منازعت میکند در ردای خدای یعنی در کبریا که مخصوص بخداوند جل و علا میباشد و دیگر روزی با آنانکه در آستان مبارکش حاضر و ناظر بودند فرمود ما المروة معنی مروت چیست پس هر کسی سخنی بعرض رسانید فرمود الْمُرُوَّةُ أَنْ لَا تَطْمَعَ فَتَذِلَّ وَتَسْأَلَ فَتَقِلَّ وَلَا تَبْخَلَ فَتُشْتَمَ وَلَا تَجْهَلَ فَتُخْصَمَ معنی مروت این است که دست طمع بهیچ جا دراز نکنی تا خوار و ذلیل گردی و سؤال ننمائی تا اندک شوی و بخل نورزی تا دشنام یابی و جهالت نکنی تا دشمنی بینی عرض کردند که آنکس قادر بر این امر است یعنی میتواند این صفات را بجمله از خود دور دارد فرمود مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ كَالنَّاظِرِ فِي الْحَدَقَةِ وَالْمِسْكِ فِي الطِّيبِ وَكَالْخَلِيفَةِ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا فِي الْقَدْرِ هر کس دوست میدارد که مانند مردمک چشم در حدقه و بشرافت مشک در میان چیزهای خوشبوی و بجلالت

حلیه روزگار شما باشد یعنی چون کسی آن اوصاف رذیله را از دست بگذارد صاحب این شرف و مقام و جلالت خواهد بود روزگاری در حضرتش عرض کرد بار خدایا بی نیاز گردان مرا از جمله آفریدگان خودت حضرت ابی جعفر فرمود چنین مگوی بلکه عرض کن بار خدایا از اشرار بندگان و آفریدگان خلقت بی نیاز بدار. چه شخص مؤمن از برادر خود یعنی برادر ایمانی خود بی نیاز نتواند بود و از پیش تفسیر این حدیث اشارت شد و دیگر می فرماید قُمْ بِالْحَقِّ وَاعْتَزِلْ مَا لَا يَعْنِيكَ وَتَجَنَّبْ عَدُوَّكَ وَاحْذَرْ صَدِيقَكَ مِنَ الْأَقْوَامِ إِلَّا الْأَمِينَ مَنْ خَشِيَ اللهَ وَلَا تَصْحَبِ الْفَاجِرَ وَلَا تُطْلِعْهُ عَلَى سِرِّكَ وَاسْتَشِرْ فِي أَمْرِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللهَ تَعَالَى بحق و راستی بایست و حق را بپای دار و از دشمن خود اجتناب و دوری فرمای و از دوست خودت از تمام انواع مردمان پرهیز دار مگر آن صدیقی که امین و خدای ترس باشد و با مردم نابکار مصاحبت مجوی و او را بر اسرار خود آگاهی مپار و در امور خود با آنکسان که از خدای میترسند شورت کن و از نکات این کلام حکمت نظام این است که آنانکه از خدای ترسند البته دارای تأییدات ایزدی و الهامات یزدانی و فروغ علم و تقوای سبحانی هستند انما یخشی من عباده العلماء و چون با ایشان مشورت شود از روی علم و بینش و خیرخواهی و نمایش طریق صواب جواب دهند و بهر چه اشارت و ارشاد فرمایند عین مصلحت و متضمن خیر دنیا و آخرت است و نیروست غیب و امداد غیبی با ایشان و ارادت ایشان است لکن چون از خدای در نیک و بد و خیر و شر متشیر ندارند و نداشته و نافهمیده رائی ناستوده در میان آورند و بدون تأمل و تعقل و دور اندیشی اندیشه بکار آورند و طرف برابر را دچار هزار مهلکه و خطر و خطا کردانند و گاهی عامدا برأی ناصواب دلالت کنند و ملاحظه امانت و دیانت نکنند و سخت خرسند گردند که آن بیچاره را بلیتی ناهموار گرفتار کردانند آب نمایند و سراب باشد و براه صواب ارادت کنند و بچاه هلاک دراندازند و دیگر فرمود صُحْبَةُ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ هر کس با کسی بیست سال مصاحبت نماید خویشاوند یکدیگر ند یعنی چون بیست سال مصاحبت رود البته آزمایش و امتحان کامل در مودت حاصل خواهد شد و این دو تن چون خویشاوندی ممتحن و صدیق خواهند بود و از حضرت صادق علیه السلام نیز حدیثی بر اینگونه وارد است و دیگر فرماید إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُعَامِلَ أَحَداً إِلَّا وَلَكَ الْفَضْلُ عَلَيْهِ فَافْعَلْ اگر آن توانائی داری که با هیچکس معاملت نکنی مگر اینکه ترا بر وی فضل و فزونی باشد البته چنان کن یعنی باید تمام خود را بر آن مصروف داری که با هر کس طرف معامله واقع شدی در سود رساندن با و بر وی افضل باشی و دارای شرف و مقام محمود گردی و دیگر فرمود ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَتَحْلُمَ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ سه کار و کردار است که از مکارم هر دو سرای است

نخست

نخست اینکه از هر کس بر تو ستم رانده درگذری دیگر اینکه از هر کس از تو توانی جدائی و قطع رشته رحم گرفت با او نیکی کنی و صله رحم او را بجای آوری دیگر اینکه چون از روی جهل با تو کار کنند و شرایط حفظ مقام و حال ترا بجای نیاورند بحلم و بردباری بگذرانی زیرا که چون از ظالم بگذری تو برتبت حلم و مظلومیت و مقام عفو موصوف و ممدوح گردی و ظالم نیز یا از ظلم خود نداست گیرد و خاطر ترا خوشنود و عفو ترا خواستار شود و گرنه خداوند تعالی انتقام ترا از وی بجوید و بر مقام و رتبت تو بیفزاید و از شأن و منزلت او بکاهد و تو خود نیز او قات خود را در مدارک تلافی کردار او مصروف و از دیگر امور لازمه معطوف نداری و از آن مقام مظلومیت که درجه بس عالی است ساقط نشوی و همچنین چون با آنکس که از تو جدائی جوید باصلاح و صله پردازی او نیز از کرده خویش نادم گردد و بتلافی کوشد و الا ذخیره هر دو سرای تو شود و نیز چون از راه جهل و جهالت با تو معاملت ورزند و تو بحلم و بردباری رفتار کنی جاهل بصفت خود موصوف و مذموم و تو بحلم و زینت بردباری محلی و ممدوح باشی و قدر خود از دست نگذاشته و با جاهل انباز نشده و وقت خویش را از ادراک فواید و مقامات شریفه از دست ننهاده باشی و در حضرت ایزد وهاب مثاب و بهر دو جهان ازین فعل ثواب کامیاب گردی و دیگر فرماید الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ ظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللهُ وَظُلْمٌ يَغْفِرُهُ اللهُ وَظُلْمٌ لَا يَدَعُهُ اللهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللهُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ اللهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدَعُهُ اللهُ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ ستم بر سه گونه است ظلمی است که خداوندش نمی آمرزد و ظلمی است که خداوندش فرو نمیگذارد و اما ظلمی که خدا نیامرزد شرک بخدای است و اما ظلمی که خدا میآمرزد ظلم کردن مرد است بر خویشتن در آنچه در میان او و خداوند است و اما آن ظلم که خدا فرو نمی گذارد معامله نسیه کردن و وام دادن است یعنی اگر حق کسی نزد کسی بماند خدای از آن نمی گذرد تا احقاق بحق فرماید و دیگر میفرماید مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْتَنِعُ مِنْ مَعُونَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَالسَّعْيِ لَهُ فِي حَاجَتِهِ قُضِيَتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ إِلَّا ابْتُلِيَ بِالسَّعْيِ فِي حَاجَةٍ فِيمَا يَأْثَمُ عَلَيْهِ وَلَا يُؤْجَرُ وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَبْخَلُ بِنَفَقَةٍ يُنْفِقُهَا فِيمَا يُرْضِي اللهَ إِلَّا ابْتُلِيَ بِأَنْ يُنْفِقَ أَضْعَافَهَا فِيمَا أَسْخَطَ اللهُ هیچ بنده نباشد که از معونت برادر مسلمان خود و کوشش در قضای حاجت او خواه بر آورده شود یا نشود امتناع ورزد مگر اینکه مبتلا گردد و در سعی نمودن و کوشش ورزیدن در حاجتی که موجب گناه او شود و هیچ اجری نداشته باشد و هیچ بنده نیست که در انفاق در راه رضای خدا بخل نماید مگر اینکه مبتلا شود باینکه چندین برابر آن مبلغ را که در راه خدای بخل ورزیده بود در مصارفی که خشم خدا را برانگیزد انفاق کند و دیگر فرماید فِي كُلِّ قَضَاءِ اللهِ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ در هر چه خدای قضا فرماید برای بنده مؤمن خیرات

 و از این کلام مبارک چنان معلوم میشود که قضای خدای بجمله متضمن خیر است و اگر خیر منظور نباید برای استعداد
طرف برابر است چه این مردمان در حکم مریضان هستند و دوای هر یک بنحوی مخصوص است یکی را اینچنین و
دیگری بچنین و یکی را شربت قند و شکر و دیگری را نیش نشتر پس اگر آنکس را که نشتر بکار است شربت شکر دهند
همان زیان میرساند که با کسی که شربت شکر لازم است نشتر بکار برند پس شکر و نشتر هر یک در مقام خود
سودمند است و در غیر موقع مایه ضرر و خون جگر است پس مؤمن را داروئی و غیر مؤمن را دوائی
بکار است و هر یک در هر یک مفید فواید مشخصه است و اگر بر خلاف آن باشد زیان میرساند و نتیجه بعکس
میرساند و دیگر میفرماید اِنَّ اللهَ کَرِهَ اِلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَی بَعْضٍ فِی الْمَسْئَلَةِ وَاَحَبَّ ذٰلِكَ لِنَفْسِهِ
اِنَّ اللهَ جَلَّ ذِکْرُهُ یُحِبُّ اَنْ یُسْئَلَ وَ یُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ خداوند تعالی مکروه میدارد که
مردمان در مسئلتی که بیکدیگر نمایند الحاح و ابرام نمایند لکن دوست میدارد که در حضرت احدیتش بالحاح
و اصرار بپردازند و مسئلت نمایند و آنچه در حضرت اوست طلب کنند و از دقایق این کلام مبارک این است
که این مردم هر یک را چیزی از اموال دنیا بدست اندر است یا باندازه حاجت خودشان است یا بر افزون
از آن است اگر باندازه حاجت است خودشان بآن اولی هستند و اگر بر افزون از آن است
یا برای ضعف توکل است یا بواسطه لئامت و امساک فراهم شده است چه اگر جودی و توکلی در نهاد می‌بود
این مال فراهم نمی‌شد پس اگر حاجتمندی از ایشان بخواهد البته در قبول مسئولش کوفته و ملول شوند و اگر در
بدایت مسئلت بحسب طبیعت خود عطا کردند خوب و گرنه ابرام و الحاح از جهت این بر افزون
آن شخص نیز غنی بالذات نیست و خودش نیازمند است بلکه هر کس که غنی‌تر است محتاج‌تر است
چه هر چه علاقه و اسباب دنیویه بیشتر شود حاجت فزونتر خواهد شد که حاجتمندی نزد حاجتمندی دیگر بالحاح
و ابرام بپردازد و از خدای غافل بماند و آن شخص را کافی مهمات خواند با اینکه از کفایت کار خود عاجز است
اما خداوند تعالی که لا یشغله الحاح الملحین و شأنٌ عن شأن و هر چه عطا کند از گنجینه لا یفنی او کسر نشود
دوست میدارد که در حضرتش عرض مسئلت و الحاح نمایند و آنچه خواهند و بآن نیازمند هستند از خالق
قادر خود بطلبند و توکل و توسل بدو جویند و او را قاضی حاجات و کافل مهمات و سامع دعوات و دادار
عطیات دانند و دیگر فرمود مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظاً فَاِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِیَ
عَنْهُ شَیْئاً هر کس را که خدای خود او را برای او واعظ و پندگوئی نگرداند مواعظ دیگران او را فایدت
نرساند یعنی هر کس باید بدیده دانش در خویشتن و بدایت حال و در گردش احوال خویشتن و آنچه از روزگار
او را روی داده بنگرد و انقلابات و اختلافات زمانه را تصور نماید و نگران گردد که از زمان ولادت
بلکه از آن هنگام که در پشت پدر بود و در شکم مادر جای کرد و از آنجا بدنیا آمد حالات و ترقیات او
چه بود و چه چیزها بر سر گذرانید تا هزاران عبرت گیرد و از خواب غفلت سر برآرد و خالق خود را بشناسد

و راه را از چاه و خیر را از شر و سود را از زیان باز داند و دیگر فرماید مَنْ کَانَ ظَاهِرُهُ اَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّ مِیزَانُهُ
هر کس ظاهرش سنگین‌تر از باطنش باشد میزانش سبک باشد یعنی هر کس اعمال و اخلاق حسنه صوریه او بر
اخلاق و افعال پوشیده او ترجیح داشته و ظاهرسازی او بر باطن‌سازی او غلبه داشته و کار بریا و سمعه
برد از د در روز قیامت میزان حسنات اعمالش سبک گردد و دیگر فرماید کَمْ مِنْ رَجُلٍ لَقِیَ رَجُلاً فَقَالَ
کَبَتَ اللهُ عَدُوَّكَ وَمَا لَهُ مِنْ عَدُوٍّ اِلَّا اللهُ چه بسیار افتد که مردی با مردی دیگر ملاقات نماید و در دعا
و خوشی آمد او گوید خداوند دشمنت را سرنگون و منکوب گرداند با اینکه آن کس جز خدای دشمنی ندارد
یعنی ظاهر الصلاح و با اخلاق خوش و دوستی و دنیاسازی چنان بگذراند و بتدویر و نفاق و ریا چنان آمیزش نماید
که هیچکس با وی دشمن نباشد لکن باطنش چنان خراب و امور دینیه‌اش دستخوش اضطراب باشد
که خدای با او دشمن باشد و دیگر فرماید ثَلٰثَةٌ لَا یُسَلِّمُونَ اَلْمَاشِی اِلَی الْجُمُعَةِ وَالْمَاشِی خَلْفَ الْجَنَازَةِ
وَفِی بَیْتِ الْحَمَّامِ بر سه کس سلام نباید راند یکی آنکس که بنماز جمعه گام سپارد و دیگر کسی که از دنبال جنازه
راه میرود و دیگر کسی که در گرمخانه حمام است و از حضرت صادق صلوات الله علیه بهمین تقریب حدیثی
مذکور است و دیگر فرمود عَالِمٌ یُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ اَلْفَ عَابِدٍ دانائی که بدانشش او
سودمند شوند برتر و فزونتر است از هفتاد هزار پرستش کار زیرا که از عابد جز سودمندی خود اش
اندیشه بر نیاید لکن عالم بسی مردمان جاهل را بنور علم بیاراید و بمقام رفیع عالمیت و انسانیت دعوت کند
و چون علم حاصل شد بمعرفت خدای نایل گردند و چون معرفت یابند جز خدای معبودی نخواهند شناخت
و هر نفسی که برکشند و هر قدمی که بردارند و هر دقیقه که از عمر بسر سپارند بجمله در عبادت حضرت احدیت
خواهد بود و آن عبادت که از روی معرفت باشد شأن و رتبت دارد لیکن تواند بود که اغلب عباد
محض عادت عبادت کنند و آنگونه عبادت را مقام و منزلتی نباشد و میفرماید لَا یَکُونُ الْعَبْدُ
عَالِماً حَتّٰی لَا یَکُونَ حَاسِداً لِمَنْ فَوْقَهُ وَلَا مُحْتَقِراً لِمَنْ دُونَهُ نمیباشد بنده عالم تا
نباشد حسد برنده بر آنکس که برتر از اوست و حقیر نگرداننده آنکس را که فروتر از اوست و از
نکات این کلام مبارک این است که تا در آدمی صفت علو طبع و بعد همت نباشد بر مطلوب و مرغوبی
که با دیگران است حسد نورزد و شاهباز تیز پر رشک حسد را بصید مقصود بپرواز نده و تا رشک
نیرو زحمت نبخشد و تا غیرت نداشته باشد صفت رشک در وی موجود نگردد و حسد در اینجا بمعنی
غبطه و رشک است که ممدوح است و این صفتی است که چون در آدمی پدید گردد همی خواهد بآنچه مطلوب
و مطبوع است و دیگران نیز نایل شده‌اند او نیز برخوردار باشد نه اینکه تخم کین اندوزد که چرا
دیگران دارند و از آن اندوه شب براحت نخسبد و خویشتن بر خویشتن برآشوبد و این است که گفته‌اند
در مردم بهشت رشک هست اما حسد نیست و فرموده اند اَلْحَسُودُ لَا یَسُودُ شخص حسود بزرگی نشود

چه خلاف آزروی قلوطبع منیت بلکه از راه دناءت طبع است و میخواهد چیزی که مطلوب و ممدوح است
نه دیگران داشته باشند نه خودش بلکه دشمن وجود است و دشمن وجود را چه سود است و میفرماید از خود
فروتر را حقیر نشمارد یعنی بنظر حقارت ننگرد چه شخص عالم عارف هیچ چیز را نباید حقیر شمرد زیرا که خالق و صانع
آن خطرات و نیز چه داند که خدای در وجود همانکس که او را حقیر میشمارند چه ودایع و مراتب بر نهاده
که در بزرگان و در کار نیست و نیز حقیر شمردن دیگران اسباب ترقی خود شخص میشود و از درجهٔ عالم بخواهد
کاست و دیگر فرمود ما عَرَفَ اللّٰهَ مَنْ عَصاهُ خداوند را نشناخته است آنکس که او را گناه
و نافرمانی بورزد این نیز از آن است که هر کس خدا را بعظمت و قدرت و قهاریت و صفات جلیلهٔ الوهیت
بشناسد چنانش سطوت و هیبت در سپارد که هرگز در مراتع اندیشه تخم معصیت و مخالفت نکارد
و نیز چون حقوق خداوند را نسبت بخودش باز داند که او را از کتم عدم بعرصهٔ وجود و نعم برآورد و تمام
اشیاء را برای راحت و ترقی و تکمیل دنیا و آخرت او مقرر و مقدر ساخت میداند که نباید یک نفس
کشیدن بمعصیت چنین خالقی مهربان و صانعی قهرمان بگذراند و اگر بگذراند ظلم و ستمی بر خویشتن
نموده خواهد بود و از مراتب و مقامات عالیهٔ خود بکاسته است و حضرت باقر علیه السلام

این شعر را در این مقام انشاد فرمود

تَعْصِي الْإِلٰهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ   هٰذَا لَعَمْرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقاً لَأَطَعْتَهُ   إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعُ

خدا را نافرمانی میکنی با اینکه اظهار محبت او را مینمائی و این نافرمانی و این اظهار محبت بجان
خودت سوگند کاری بدیع و تازه است چه اگر محبت تو بصداقت توام بود خدا را در آنچه امر
فرموده است اطاعت میکردی زیرا که هر کس کسی را دوست بدارد مطیع محبوب خود خواهد شد و این
معنی برای هر محب و محبوب خادم و مخدومی مقرر است و البته در حق محبوب حقیقی و مخدوم و مطاع هر دو جهان
لزومی دیگر و مقامی دیگر و وجوبی دیگر دارد و این دو شعر را بحضرت صادق علیه السلام منسوب
داشته اند شاید حضرت باقر علیه السلام تذکره فرموده باشد و دیگر فرمود إِنَّمَا مَثَلُ الْحَاجَةِ إِلَى
مَنْ أَصَابَ مَالَهُ حَدِيثاً كَمَثَلِ الدِّرْهَمِ فِي فَمِ الْأَفْعَى أَنْتَ إِلَيْهِ مُحْوِجٌ وَأَنْتَ
فِيهَا عَلَى خَطَرٍ حاجت مند بودن بمردم نوکیسه که بتازه دارای مال و بضاعت شده اند مانند درهمی است
که در دهان ماری گزنده و افعی کشنده باشد که تو آن درهم نیازمند باشی لکن دچار هلاک و دمار میشوی
و نیز میفرماید ثَلٰثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَداً حَتّٰى يَرَى وَبَالَهُنَّ الْبَغْيُ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ
وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللّٰهَ بِهَا وَإِنَّ أَعْجَلَ الطَّاعَةِ ثَوَاباً لَصِلَةُ الرَّحِمِ وَإِنَّ
الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فُجَّاراً فَيَتَوَاصَلُونَ فَتَنْمِي أَمْوَالُهُمْ وَيُثْرُونَ وَإِنَّ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ وَقَطِيعَةَ

الرَّحِمِ لَيَذَرَانِ الدِّيَارَ بَلَاقِعَ مِنْ أَهْلِهَا سه خصلت است که صاحب آن سه خصال هرگز نمیرد تا وبال
آن را بنگرد یکی ظلم و ستمکاری دیگر قطع رشتهٔ خویشاوندی و دیگر دروغ سوگند خوردن است و سوگند
دروغ چنان است که بخدای مبارزت و جرئت ورزند و در میان طاعات ثواب صلهٔ رحم زودتر عاید شود
و بسا باشد که فلان قوم مردمی فجار و زشت کار هستند و بصلهٔ رحم اقدام مینمایند لاجرم از برکت آن
کردار سعادت شعار اموال ایشان بسیار و خود ایشان نامدار و کامکار میگردند و سوگند دروغ و قطع
رحم چه خاندانهای کهن را ویران و از سکانش خالی میگرداند و دیگر فرمود لَا يُقْبَلُ عَمَلٌ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ
وَلَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَلَا عَمَلَ لَهُ
هیچ کرداری جز بمعرفت پذیرفته نشود و معرفت جز بعمل صحت نپذیرد و هر کس دارای معرفت باشد معرفتش
بر عمل دلالت نماید مراد این است که عمل بدون معرفت شأن و مقام قبول ندارد و چون معرفت حاصل باشد
طاعت و عبادت و عمل کردن باوامر و نواهی الهی لازمهٔ آن است و چون کسی عارف باشد خود آن
عرفان او را بطاعت و عبادت یزدان راهنما خواهد بود و دیگر فرمود إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَهْلاً
مِنْ خَلْقِهِ حَبَّبَ إِلَيْهِمُ الْمَعْرُوفَ وَحَبَّبَ إِلَيْهِمْ فِعَالَهُ وَوَجَّهَ لِطُلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ
إِلَيْهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَسَّرَ الْغَيْثَ لِلْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُحْيِيَهَا وَيُحْيِيَ أَهْلَهَا وَإِنَّ
اللّٰهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَعْدَاءً مِنْ خَلْقِهِ بَغَّضَ إِلَيْهِمُ الْمَعْرُوفَ وَبَغَّضَ إِلَيْهِمْ فِعَالَهُ وَحَظَرَ
عَلَى طُلَّابِ الْمَعْرُوفِ التَّوَجُّهَ إِلَيْهِمْ وَحَظَرَ عَلَيْهِمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَحْظُرُ الْغَيْثَ عَنِ الْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُهْلِكَهَا

وَيُهْلِكَ أَهْلَهَا وَمَا يَعْفُو اللّٰهُ أَكْثَرُ

یزدان تعالی برای معروف و احسان و نکوئی ورزیدن با جهانیان مردمی از میان خلقان خود مقرر ساخته
که بحسب طبیعت و استعداد فطرت دوست میدارند معروف و عمل بمعروف را و طالبان معروف را برای
طلب معروف با ایشان متوجه ساخته و آن جماعت را بموجب محبت فطری که بعمل معروف و احسان با
مخلوق دارند موفق و میسور فرموده است که بقضای حوائج مسلمانان برخوردار و باین واسطه در هر دو
سرای کامکار باشد چنانکه باران آسمان را بموجب تقاضای استعداد آسمان و میسور فرموده که بر زمین خشک
و بی گیاه و علم بزرع ببارد و آن زمین را زنده سازد و مردمش را که از بی نانی و بی آبی افسرده و دل مرده اند
حیات تازه بخشد و همچنین خداوند تعالی از میان بندگان خود مردمی را بموجب فطرت و قابلیت و استعداد
سرشت و لیاقت خودشان دشمن معروف و کار نیک و احسان نموده و احسان را مبغوض ایشان گردانیده
و عمل بمعروف و احسان را مبغوض آنان ساخته و طلاب معروف را ممنوع گردانیده است توجه بسوی
این جماعت را و برای این مردم نیز میسر نفرموده است قضای معروف و احسان را چنانکه گاهی باران از افاضه
بزمین خشک بی گیاه امساک میورزد تا آن زمین و مردمش را دچار دمار و بوار سازد و آنچه خدای عفو
فرموده است از آن بیشتر است یعنی این جمله بحسب مجازات و مکافات است که خود لایق و قابل آن و مستحق

 شمول عذاب و نکال میشوند معذالک آنچه را که خدای عفو میفرماید افزون است از آنچه فرامیدهد و دیگر
میفرماید اِعْرِفِ الْمَوَدَّةَ فِی قَلْبِ اَخِیکَ بِمَا لَهُ فِی قَلْبِکَ مودت و محبت قلبی برادر خویشتن را نسبت بخود
بمودت خودت نسبت بدو قیاس کن یعنی اگر بخواهی اندازهٔ دوستی قلبی برادر دینی خود را نسبت بخود بشناسی
نظر بمودت قلب خودت نسبت باو کن بهمان اندازه که تورا بوی مودت است او را نیز با تو محبت است
و دیگر میفرماید اَلْاِیمَانُ حُبٌّ وَبُغْضٌ شناختن ایمان وگرویدن باین دو است دوستی با خدای
و دوستان خدای و دشمنی با دشمنان خدای و دشمنی با اعدا اولیای خدای است یعنی لازمهٔ ایمان تولی
و تبری است و جمع میان هر دو نشاید پس اگر کسی گوید با خدای ایمان دارم و از دشمنان خدای بیزاری
نجوید ایمانش صحیح نیست بلکه شرط ایمان خدای دوستی وگرویدن با خدای و دشمنی و مخالفت با اعدای
اوست زیرا که دوست دوست دوست است و دشمن دوست دشمن است و دوست دشمن دشمن است و اینحال
نسبت بدیگران نیز برانیمنوال است چه هرکس با هرکس اظهار اتحاد و وداد نماید باید با دوست او دوست و
با دشمن او دشمن باشد وگرنه منافق خواهد بود نه موافق و دیگر میفرماید وَاللّٰهِ مَا شِیعَتُنَا اِلَّا مَنِ اتَّقَی
اللّٰهَ وَاَطَاعَهُ وَمَا كَانُوا يُعْرَفُونَ اِلَّا بِالتَّوَاضُعِ وَالتَّخَشُّعِ وَاَدَاءِ الْاَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللّٰهِ وَالصَّوْمِ
وَالصَّلٰوةِ وَالْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَتَعَهُّدِ الْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَذَوِي الْمَسْكَنَةِ وَالْغَارِمِينَ
وَالْاَيْتَامِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْاٰنِ وَكَفِّ الْاَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ اِلَّا مِنْ خَيْرٍ
وَكَانُوا اُمَنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْاَشْيَاءِ سوگند با خدای نیستند شیعیان و پیروان افعال
و اقوال و اطوار و اخلاق ما مگر آنکس که از خدای بپرهیزد و او را اطاعت نماید و شیعیان ما شناخته
نشوند مگر بتواضع و تخشع و بازگردانیدن امانت را یعنی رد نمودن امانت را بصاحب آن و تعهد حال همسایگان
فقیر و مسکین محتاج و مدیونین و یتیمان را نماید و در راندن حدیث براستی سخن کند و قرآن یزدان را تلاوت
نماید و زبان خود را جز به نیکوئی و خیر مردمان نگردانند و از آنچه زیان کسان را باز رساند لب فرو بندد و
شیعیان ما باید در همه چیز در عشایر و اقوام خود امین باشند و دیگر فرماید اَرْبَعٌ مِنْ كُنُوزِ الْبِرِّ كِتْمَانُ
الْحَاجَةِ وَكِتْمَانُ الصَّدَقَةِ وَكِتْمَانُ الْوَجَعِ وَكِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ چهار چیز است که از گنجهای بر و فرمان برداری است
نخست این است که حاجت خود را مکتوم دارد یعنی تا میتواند حفظ مقام و منزلت خود را بنماید و عرض حاجت
بمخلوق حاجتمند نیاورد و دیگر اینکه چون چیزی تصدق دهد مکتوم دارد و دیگر اینکه اگر دردی داشته باشد
پوشیده بدارد و ناله و شکایت نکند یعنی بشکایت و ناشکری نپردازد چه درد را خدای داده و او را در وی
مصلحت و حکمت است دیگر اینکه چون مصیبتی بروی روی کند بصبوری و شکیبائی پردازد و نیز میفرماید
مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكٰى عَمَلُهُ هرکس زبانش براستی سخن کند کردارش پاک و پاکیزه است زیرا که
آنکس که گفتارش براستی باشد ناچار کردارش پاکیزه و پسندیده خواهد بود وَمَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ زِيدَ فِي رِزْقِهِ

وَمَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِاَهْلِهِ زِيدَ فِي عُمْرِهِ هرکس خوش نیت باشد بر رزق و روزی وی فزوده شود و هرکس با
کسانش احسان و نیکوئیش پسندیده باشد بر عمرش فزوده شود و از جهات آن یکی این است که هرکس خوش نیت
باشد و خیر مردم را بخواهد و قدم و قلم و زبان و بیانش بخیر مردم بگردد مطبوع طباع گردد و رفتار و کردار و گفتار
و آثارش ستوده باشد و مردمان با وی بطریق احسان و اکرام روند و در انجام مقاصدش و مرام او بکوشند و اگر
و اگر درمانده شود درمان و چاره آورند و هرگز به پریشانی و اضطرار او رضا نهند و در هر کار مدد کارش گردند
خدای نیز با او یار و معین گردد و بوسعت رزق و سلامت احوال بگذراند و چون با کسان و آل خود به نیکی و احسان
رود و از ایشان نگاهداری فرماید همواره در دعای بقای او بکوشند و دوام او را از حضرت علام بخواهند
و چنانکه خدای میفرماید وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ دور کارها در جهان بپاید و اما آنکس که بر خلاف
این شیمت رود بر خلاف مطلوب بیند و دیگر فرمود اِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجَرَ فَاِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ
مَنْ كَسِلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا وَمَنْ ضَجِرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلٰى حَقٍّ بپرهیز دار از کسالت و ضجرت در امور چه هرکس بکسالت و ماندگی
رود ادای هیچ حقی نکند و هرکس ضجرت و ملالت گیرد بر هیچ حقی صابر و شکیبا نتواند بود و دیگر فرمود مَنِ اسْتَفَادَ
اَخًا فِي اللّٰهِ عَلٰى اِيمَانٍ بِاللّٰهِ وَوَفَاءٍ بِاِخَاءٍ طَلَبًا لِمَرْضَاتِ اللّٰهِ فَقَدِ اسْتَفَادَ شُعَاعًا مِنْ نُورِ
اللّٰهِ وَاَمَانًا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ وَحُجَّةً يَفْلُجُ بِهَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَعِزًّا بَاقِيًا وَذِكْرًا نَامِيًا لِاَنَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ
وَجَلَّ لَا مَوْصُولٌ وَلَا مَفْصُولٌ هرکس در راه خدای و ایمان بخدای استفادت اخوتی و طلباً لمرضات الله در آن
اخوت بوفا و صفا رود همانا شعاعی و درخشی از نور خداوند غفور را استفاده کرده است و امانی از عذاب خدای
و حجتی را که موجب رستگاری و برخورداری روز قیامت و عزی باقی و پاینده و ذکری نامی و نماینده را
دریافته است زیرا که شخص مؤمن از حضرت خداوند مهیمن نه موصول است و نه مفصول عرض کردند معنی
موصول و مفصول در اینجا چیست فرمود لَا مَوْصُولٌ بِهِ اَنَّهُ هُوَ وَلَا مَفْصُولٌ مِنْهُ اَنَّهُ مِنْ غَيْرِهِ یعنی
مؤمن را بحضرت محبوب حقیقی اتصال کاملی حاصل است اما موصولیت و اتصال او نه بآن میزان است که
گوئیم که وجودش با واجب الوجود یکسان است یعنی آنگونه با شئونات انوار الهیه اتصال یافته که جدائی هویدا
نباشد و از مقام عبودیت بیرون تاخته است و نه چنان از حضرت حق جدا باشد که بگوئیم آن مؤمن از غیر
حق است پس نه او را حق توان گفت و نه از غیر حق شمرد بلکه شعاع غیر منفک از نور حق است معلوم باد که
که این منزلت و مقام و رتبت به پیروان خاص حضرات معصومین و اوصیای طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین اختصاص دارد و دیگر فرمود كَفٰى بِالْمَرْءِ غِشًّا لِنَفْسِهِ اَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا
يَعْمٰى عَلَيْهِ مِنْ اَمْرِ نَفْسِهِ اَوْ يَعِيبَ غَيْرَهُ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَهُ اَوْ يُؤْذِيَ جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ
کافی است برای خیانت کردن مرد نسبت بخویشتن اینکه بر معایب خویش نابینا و بر معایب
دیگران بینا باشد زیرا که چون معایب خود را که مرد بآن عالم و بدرجهٔ ایقان تواند بود منکر و در مقام

 تفکر در اصلاح بر نمی آید و این خیانتی بزرگ است که بخود روا داشته و چاره عیب و تصفیه نفس خویشرا ترصد نکرده است با اینکه برای او امکان دارد و خداوند راهش را بر وی مسدود نداشته است اما ممکن است مساوی را که در دیگران نگران و نکوهش کنان است برخلاف آنچه تصور کرده است باشد چه بر ضمایر و سرایر ایشان واقف نیست و چون عیب جوئی ایشان را نماید مرتکب معصیت بزرگ و تهمت عظیم گردیده و اسباب تولید عداوت ایشان را فراهم ساخته است و در صورت صحت تصور او نیز هیچ شایبه نیست که آنکس که خود دارای عیوب است باید اصلاح کار خود را نماید بلکه باید در رفع معایب خویش برآید و چون اصلاح کار خود را نمود و زر وجود خود را از محک آزمایش خالص و دهی بدید و او را مجال و فراغت اصلاح مفاسد دیگران بدست آمد آنوقت با نیت خوش و قلب سالم و زبان پاک و بیان تابناک بطریق احسن و سلامت نفس و خیرجوئی محض بموعظت و نصیحت دیگران پردازد و این حال برای همه کس ممکن نیست زیرا که هر کسی تا در جهان باقی است همه روز و همه وقت اگر اصلاح حال و چاره عیوب خویش بکوشد هنوز کافی نیست چه هر عیبی را چاره نمود از نفس اماره تولید عیب دیگر خواهد شد و اصلاحش بروی بسی لازم است و همچنین کافی است برای خیانت ورزیدن با خویشتن که در آن کاری که خود تارک آن نتواند گشت دیگران را نکوهش نماید چه بزبان حال گویند اگر این کاری نکوهیده است تو خود از چه روی ترک آن را نمی کنی و اگر پسندیده است چرا ما را از آن ممنوع میداری و نیز کافی است برای خیانت کردن با نفس خود که جلیس خود را بآنچه مقصود و معنی در آن نیست آزار نماید و در آنچه خودش در صدد چاره در رفع آن بر نمی آید او را رنجیده خاطر گرداند و دیگر میفرماید اَلتَّوَاضُعُ الرِّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ وَاَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَاَنْ تَتْرُكَ الْمِرَاءَ وَاِنْ كُنْتَ مُحِقّاً معنی تواضع و فروتنی این است که در جائیکه فروتر از محل شرف مجلس میباشد شخص بنشیند و هر کس را بنگری سلام فرستی و مراء و مجادلت را از دست بگذاری اگرچه ذیحق باشی و دیگر میفرماید اِنَّ الْمُؤْمِنَ اَخُو الْمُؤْمِنِ لَا يَشْتِمُهُ وَلَا يَحْرِمُهُ وَلَا يُسِيئُ بِهِ الظَّنَّ شخص مؤمن برادر هر شخص مؤمنی است نباید بدو دشنام دهد و او را محروم بگرداند یا در حقش بدگمان باشد و نکته لطیف این کلام مبارک این است که این فرمایش راجع به بین اثنین است و چون هر مؤمنی با مؤمنی دیگر اینحالت بدست کرد و او را در همه کار برادر و برابر خود خواند و عرض و ناموس او را با خود یکسان شمرد و ضرر و سود او را سود و ضرر خویش انگاشت و هرگز با یکدیگر نفاق نورزیدند و جز به صدق و صفا نرفتند و همدیگر را از یکدیگر جدا نشمردند لابد در هر کاری که از هر یک پدیدار شد موجب سوء ظن نخواهد گشت و اگر این صفات پدید نگردد چگونه میتوانند سوء ظن نداشته باشند و نیز چون مقام اتحاد و صفا و خلوص عقیدت حاصل گشت البته هیچیک در هیچ فرمان آن یک را

روا نخواهد داشت و دیگر میفرماید اِصْبِرْ نَفْسَكَ عَلَى الْحَقِّ فَاِنَّهُ مَنْ مَنَعَ شَيْئاً فِي حَقٍّ اُعْطِيَ فِي بَاطِلٍ مِثْلَيْهِ خویشتن را به کار حق شکیبائی ده چه هر کس چیزی را در امر حق منع نماید دو چندان آن را در کار باطل خواهد داد و دیگر میفرماید مَنْ قُسِمَ لَهُ الْخُرْقُ حُجِبَ عَنْهُ الْاِيمَانُ هر کس بهرۀ جهل و حمق و بدخوئی و حیرت مبتلا گردد شاهد گرامی ایمان از وی محجوب شود و نیز میفرمود اِنَّ اللهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ یزدان تعالی دشنام گوی و بیهوده و لغوگوی را دشمن میدارد و دیگر فرماید اِنَّ لِلّٰهِ عُقُوبَاتٍ فِي الْقُلُوبِ وَالْاَبْدَانِ ضَنْكٌ فِي الْمَعِيشَةِ وَوَهْنٌ فِي الْعِبَادَةِ وَمَا ضُرِبَ عَبْدٌ بِعُقُوبَةٍ اَعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ خداوند تعالی را برای دلها و تنها عقوبتها است تنگی در امور معیشت و سستی در کار عبادت که این هر دو عقوبت ابدان است و قساوت و سخت دلی که بزرگتر عقوبت دلها است و در حقیقت معنی خسارت دنیا و آخرت همین است چه سستی در عبادت و سختی بدلی کار هر دو جهان را باطل میکرداند و دیگر فرماید اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ نَادَى مُنَادٍ اَيْنَ الصَّابِرُونَ فَيَقُومُ فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ اَيْنَ الْمُتَصَبِّرُونَ فَيَقُومُ فِئَامٌ چون روز قیامت اندر آید منادی ندا کند کجایند صابران پس گروهی از مردمان بپای شوند پس از آن منادی ندا کند کجایند متصبرون پس انبوهی از مردمان بپای شوند راوی میگوید بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم فدایت شوم صابران و متصبران کیانند فرمود صبر کنندگان بر ادای فرایض و متصبران بر ترک محارم و دیگر فرمود خداوند میفرماید يَا ابْنَ آدَمَ اجْتَنِبْ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ اَوْرَعِ النَّاسِ ای فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کردانیده ام دوری بگیر تا از اورع ناس باشی و دیگر میفرماید اَلْعِبَادَةُ عِفَّةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ معنی پرستش و عبادت این است که در آنچه حلال نیست شکم باره و زناکاره نباشند بلکه در حلال نیز ملاحظه اقتصاد را از دست ندهند و دیگر فرماید اَلْبِشْرُ الْحَسَنُ وَطَلَاقَةُ الْوَجْهِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَحَبَّةِ وَقُرْبَةٌ مِنَ اللهِ وَعُبُوسُ الْوَجْهِ وَسُوءُ الْبِشْرِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَقْتِ وَبُعْدٌ مِنَ اللهِ بشارت روی و گشادگی دیدار کسب محبت کند و بحضرت کبریا تقرب بخشد و ترشروئی و دیدار ناپسند موجب حصول خشم و کین جهانیان و دوری از پیشگاه رحمت و عنایت ایزد منان است و دیگر فرماید مَا تَوَسَّلَ اِلَيَّ اَحَدٌ بِوَسِيلَةٍ هِيَ اَقْرَبُ لَهُ اِلَى مَا يُحِبُّ مِنْ يَدٍ سَالِفَةٍ مِنِّي اِلَيْهِ اَتْبَعْتُهَا اُخْتَهَا لِيُحْسِنَ حِفْظَهَا وَرَبَّهَا لِاَنَّ مَنْعَ الْاَوَاخِرِ يَقْطَعُ لِسَانَ شُكْرِ الْاَوَائِلِ وَمَا سَمَحَتْ لِي نَفْسِي بِرَدِّ بِكْرِ الْحَوَائِجِ هیچ ذریعه و وسیله در حضرت من برای انجاح مقصود آنکس نزدیکتر بمحبوب و مطلوب و قضای حاجت او بهتر از آن نیست که از آن پیش با وی جوانمردی کرده باشم و هم اکنون دست جود دیگر را انباز دست سابق تو ام نمایم تا حفظ آن و حفظ این دست را با آن دست کند و آنرا نیکو گرداند چه منع اواخر قاطع لسان شکر اوایل است یعنی چون کسی با کسی احسانی بورزد و او را شاکر سازد و دیگر باره

من الناس ۳

آن شخص بدو عرض حاجت آورد و ممنوع و محروم کرد و این منع اخیر موجب آن میشود که شکر سابق را نیز ممنوع دارد و از مدح و شکر سابق مهجور شود اما چون تجدید جود و قضای مقصود بپردازد در شکر و سپاس وی بیفزاید و هرگز نفس من برد دیگر حوایج مساحت نکرده است یعنی هرگز چنان نیفتاده است که اگر در خدمتش بعرض حاجتی تازه دیگرا اقدام کنند رد مسئول ایشان را نمایم یا طمع من اقدام در رد آن حاجت نماید و دیگر فرماید اَلْحَیاءُ وَالْایمانُ مَقْرُونانِ فی قَرَنٍ فَاِذا ذَهَبَ اَحَدُهُما تَبِعَهُ صاحِبُهُ شرم و ایمان در یک قرن و ریسمان مقرون و این هردو گوهر گرانمایه در یک سلک منظوم هستند لاجرم چون یکی برود رفیقش نیز برافقت و مصاحبت آن یک میرود چنانکه فرموده اند مَنْ لا حَیاءَ لَهُ لا ایمانَ لَهُ هرکس را شرم در دیده نباشد ایمان در دل ندارد زیرا که او صافی که در ایمان شرطاست مانع عدم حیاست پس اگر هریک در کسی موجود نباشد آن یک نیز مفقود خواهد بود اما باید دانست که معنی حیا نه آن است که باید از تمام اجرای حدود و احکام الهیه و اوامر و نواهی شرعیه و قصاص و مجازات جنایات واجبه منصرف شد و اسمش را حیا گذاشت بلکه شرط ایمان مراعات این مسائل و امثال آن است و عین بی شرمی قصور در اجرای این امور است چنانکه فرموده اند لا حَیاءَ فِی الدّینِ و رسول خدای و ائمه هردو سرای صلوات الله علیهم اجمعین صاحب گوهر شرم و جوهر ایمان هستند و در این مراتب باندازهٔ حبه دلی خودداری نفرمایند و دیگر فرمود اِنَّ هذِهِ الدُّنْیا یَتَعاطاها الْبَرُّ وَالْفاجِرُ وَاِنَّ هذَا الدّینَ لا یُعْطیهِ اللّهُ اِلّا اَهْلَ خاصَّتِهِ این جهان ناپایدار را نیکوکار و زشت کار هردو برخوردار میشوند لکن گوهر دین را خداوند تعالی جز بخواص بندگان خود که مستعد و لایق هستند عطا نفرماید و دیگر میفرماید اَلْایمانُ اِقْرارٌ وَعَمَلٌ وَالْاِسْلامُ اِقْرارٌ بِلا عَمَلٍ علامت ایمان اقرار بلسان و عمل بارکان است اما برای اسلام و مسلمان خوانده شدن همان اقرار زبان بدون عمل کردن کافی است چه تا شخص در دل ایمان نیاورد با اوامر و نواهی باطنیه و اعمال و افعال مقرون بنیت و توجه قلب رفتار نکند لکن مسلمان همان اقرار بشهادتین و حفظ ظاهر مسلمان است چنانکه میفرماید اَلْایمانُ ما کانَ فِی الْقَلْبِ وَالْاِسْلامُ ما عَلَیْهِ التَّناکُحُ وَالتَّوارُثُ وَحُقِنَتْ بِهِ الدِّماءُ وَالْایمانُ یُشْرِکُ الْاِسْلامَ وَالْاِسْلامُ لا یُشْرِکُ الْایمانَ ایمان از آن اقرار و طاعت قلبی و رعایت شرایط ظاهریه است و اسلام عبارت از آن شان و مقامی است که چون کسی را مسلمان خوانند مناکحت با وی جایز و توارث او صحیح و خون او محفوظ باشد پس ایمان شامل اسلام هست و هر مومنی البته مسلم است اما اسلام شریک ایمان نیست و شرط نمی باشد که هرکه مسلمان است البته مومن هم خواهد بود و زبانش با جانش توام میباشد و دیگر فرماید مَنْ عَلَّمَ بابَ هُدًی فَلَهُ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلا یَنْقُصُ اُولئِکَ مِنْ اُجُورِهِمْ شَیْئاً وَمَنْ عَلَّمَ

بابَ ضَلالٍ کانَ عَلَیْهِ مِثْلُ اَوْزارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلا یَنْقُصُ اُولئِکَ مِنْ اَوْزارِهِمْ شَیْئاً هرکس تعلیم نماید باب هدایت را برای او مانند اجر هرکس که بآن باب عمل نماید میباشد با اینکه از اجر و مزد آنکسان که در خدمتش تعلم ورزیده اند چیزی کاسته نمی شود و این معلم بقدر و میزان تمام متعلمین اجر و مزد یابد و هرکس تعلیم باب ضلالت و گمراهی نماید باندازه تمام اوزار و وبالی که بر آن جماعت که بر آن کار رفتار خواهند نمود بر وی فرود آید و حال اینکه از اوزاری که بهرهٔ متعلمین اوست چیزی کاسته نخواهد شد و از این پیش باین حدیث تقریبی اشارت رفته است و دیگر فرماید لَیْسَ مِنْ اَخْلاقِ الْمُؤْمِنِ الْمَلَقُ وَالْحَسَدُ اِلّا فی طَلَبِ الْعِلْمِ خوی و خلق مومن اینست که جز در طلب علم و خواهش گوهر دانش نزد هیچکس پوزش نکند و بر هیچ متاع دولتی و بضاعتی غبطه نبرد چه در هر قلبی که ایمان حاصل شد رشتهٔ علاقه را از ماسوی الله قطع کند و طلب فانی نکند و در تدارک آنچه باقی است و موجب وصول بمقصد حقیقی و معشوق معنوی است بکوشد و دیگر فرمود لِلْعالِمِ اِذا سُئِلَ عَنْ شَیْءٍ وَهُوَ لا یَعْلَمُهُ اَنْ یَقُولَ اللّهُ اَعْلَمُ وَلَیْسَ لِغَیْرِ الْعالِمِ اَنْ یَقُولَ ذلِکَ برای شخص عالم دانا میشاید که چون از مسئله از وی پرسند و او نداند بگوید خداوند داناتر است لکن برای غیر عالم این گفتار جایز نیست و در خبر دیگر فرمود یَقُولُ لا اَدْری لِئَلّا یُوقِعَ فی قَلْبِ السّائِلِ شَکّاً شخص عالم میتواند بگوید آنچه را که نمیداند نمیدانم تا در دل سائل شکی وارد نکند یعنی اگر بگوید خدای بهتر داند ممکن است که سائل گمان کند میداند و بطفره میرود و نمیخواهد او را بیاگاهاند اما چون گفت نمیدانم آلوده شک و ریب نیگردد این خبر تقریبی از این پیش مذکور شده است و دیگر فرماید اَوَّلُ مَنْ شُقَّ لِسانُهُ بِالْعَرَبِیَّةِ اِسْمعیلُ بْنُ اِبْرهیمَ عَلَیْهِمَا السَّلامُ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثَ عَشَرَةَ سَنَةً کانَ لِسانُهُ عَلی لِسانِ اَبیهِ وَاَخیهِ فَهُوَ اَوَّلُ مَنْ نَطَقَ بِها وَهُوَ الذَّبیحُ اول کسیکه زبانش بلغت عرب متکلم شد حضرت اسمعیل بن ابراهیم بود و اینوقت سیزده سال از عمر شریفش برگذشته بود و زبان پدر و برادرش سخن میراند که لسان سریانی بود و پس اسمعیل اول کسی است که بعربیت سخن نمود و او ست اسمعیل ذبیح معلوم باد که چنانکه در تواریخ مسطور است اول کسیکه بزبان عربی تکلم کرد یعرب بن قحطان است اگرچه این شعر را بحضرت آدم علیه السلام نسبت میدهند که در مرثیت پسرش هابیل علیه الرحمه می فرماید

تَغَیَّرَتِ الْبِلادُ وَمَنْ عَلَیْها   وَوَجْهُ الْاَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبیحٌ

ممکن است مقصود در این مقام این باشد که از میان پیغمبران اول کسی که بزبان عربیت سخن کرد اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام بود که در میان بنی جرهم بپالید و دیگر فرمود اَلا اُنَبِّئُکُمْ بِشَیْءٍ اِذا فَعَلْتُمُوهُ یَبْعُدُ السُّلْطانُ وَالشَّیْطانُ مِنْکُمْ آیا خبر ندهم شما را بکاری که چون بجای آورید آن را دور گرداند سلطان و شیطان را از شما ابوحمزه عرض کرد ما را خبر فرمای تا آن را معمول بداریم فرمود عَلَیْکُمْ بِالصَّدَقَةِ

 فبکروا بها فانها تسود وجه ابلیس وتکسر شرة السلطان الظالم عنکم فی یومکم ذلک
وعلیکم بالحب فی الله والتودد والموازرة علی العمل الصالح فانه یقطع دابرهما یعنی
السلطان والشیطان والحوا فی الاستغفار بر شما باد بدادن صدقه . در صبحگاهان چه ادای صدقه
فرمودن روی شیطان را سیاه کند و قهر و تیغ سلطان را در آینه وز در هم شکند و بر شما باد که در راه خدای
و رضای حق با مردم دوستی و مودت گیرید یعنی دوستی شما از این راه باشد و بر عمل صالح موازرت و
معاونت نمائید چه اینکار ریشه ظلم سلطان و وسوسه شیطان را بر میکند و چندانکه میتوانید در کار استغفار
و طلب آمرزش از حضرت پروردگار الحاح و ابرام نمائید چه این کردار گناهان را محو و نابود گرداند و دیگر
فرمود ان هذا اللسان مفتاح کل خیر وشر فینبغی للمؤمن ان یختم علی لسانه کما
یختم علی ذهبه وفضته فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال رحم الله مؤمنا امسک لسانه من
کل شر فان ذلک صدقة منه علی نفسه ثم قال لا یسلم احد من الذنوب حتی یخزن لسانه
این زبان کلید هرگونه خیر و شری است پس مؤمن را میسزد که بر زبان خود خاتم خاموشی بر زند چنانکه بر صندوق
زر و سیم خود مهر برمیزند چه رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود خداوند رحمت کند مؤمنی را که زبان خود را
از هر شری باز دارد چه این بربستن زبان از سخن راندن بشر صدقه ایست از سخنگوی که برای حفظ نفس خود
کرده است پس از آن فرمود هیچکس از گناهان سالم نمی ماند تا گاهی که زبان خود را از کلام ناپسند نگاه دا
باشد و دیگر فرماید من الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه فاما الامر الظاهر
منه مثل الحدة والعجلة فلا بأس ان تقوله وان البهتان ان تقول فی اخیک ما لیس فیه
از جمله غیبت راندن این است که در حق برادر دینی خود چیزی را گوئی که خدای بروی مستور داشته است
اما پاره اوصاف و اخلاق ظاهریه او را که آشکار او معین است برشمردن مثل اینکه گوئی فلان کس
تند است یا عجله دارد بأسی و باکی بر این گفتن نیست و بهتان این است که برادر خود را بصفتی و عملی که در وی
نیست برشماری و دیگر میفرماید ان اشد الناس حسرة یوم القیمة عبد وصف عدلا ثم خالفه
الی غیره سخت ترین کسان از جهت حسرت بردن در روز قیامت بنده ایست که توصیف عدل را نماید
لکن خود مرتکب بعمل عدل نشود و بغیر عدل رفتار نماید و واعظ غیر متعظ باشد و از این پیش حدیثی باین تقریب
مذکور شد و دیگر فرمود علیکم بالورع والاجتهاد وصدق الحدیث واداء الامانة
الی من ائتمنکم علیها برا کان او فاجرا فلو ان قاتل علی بن ابی طالب علیه السلام ائتمننی علی امانة
لادیتها الیه بر شما باد بداشتن ورع و کوشش در امور دینیه و راستگوئی در حدیث راندن
و باز رسانیدن امانت را بصاحب آن خواه نیکوکار باشد یا نابکار همانا اگر قاتل علی بن ابیطالب علیه السلام
امانتی نزد من بسپارد و مرا بر آن امین گرداند آن امانت را بدو باز پس دهم و دیگر فرمود صلة الارحام

تزکی الاعمال وتنمی الاموال وتدفع البلوی وتیسر الحساب وتنسئ فی الاجل
احسان نمودن بارحام و صله آن اعمال را پاکیزه و اموال را بالیده و بلیت را دفع و حساب را آسان و عمر را
بسیار گرداند و دیگر فرماید ایها الناس انکم فی هذه الدنیا اغراض تنتضل فیکم المنایا لن
یستقبل احد منکم یوما جدیدا من عمره الا بانقضاء آخر من اجله فای اکلة لیس فیها
غصص ام ای شربة لیس فیها شرق استصلحوا ما تقدمون علیه بما تظعنون عنه فان الیوم
غنیمة وغدا لا تدری لمن هو اهل الدنیا سفر یحلون عقد رحالهم فی غیرها فقد خلت
منا اصول نحن فروعها فما بقاء الفرع بعد اصله این الذین کانوا اطول اعمارا منکم
وابعد امالا اتاک یا ابن آدم ما لا ترده وذهب عنک ما لا یعود فلا تعدن عیشا منصرفا
عیشا ما لک منه الا لذة تزدلف بک الی حمامک وتقربک من اجلک فکانک قد صرت الحبیب
المفقود والسواد المخترم فعلیک بذات نفسک ودع ما سواها واستعن بالله یعنک
ای مردمان همانا شما در این جهان جهنده و دنیای فریبنده نشانهای تیرهای منایا و سهام مرگ و بلایا باشید هیچیک
از شما روزی تازه از زندگانیش نمودار نشود مگر اینکه یک روز از ایام عمرش بپایان رفته باشد کدام لقمه شیرین
از کام بسپارید که در گلوی شما گره نشود و حلق شما را در هم نفشارد یا کدام شربتی گوارا نوشید که بگلوی شما
فرو نماند و بزحمت دچار نگرداند کار آخرت را در دنیا باعمال حسنه دنیائی اصلاح کنید و در این کشتزار ناپایدار
تخم سعادت بیفشانید تا بار سعادت را در آن سرای برگیرید چه امروز که در آن اندرید باید غنیمت شمارید و زاد
و توشه سرای جاوید را بساز آورید چه دانید فردا بهره کیست و با کیست مردم دنیا مسافرانی باشند که
بند رحال خود را در غیر آن برمیگشایند اصول ما و آبا و اجداد ما که ریشه نهال وجود ما بودند تار و پود را
بگذاشتند و از این کارگاه شهود و نمود نابود شدند و در اندیشه ابد و سود ندیدند ما که شاخ آن تناور درختهای
سبز و خرم هستیم که بجمله از تندباد حوادث و برنده دهره دواهی بخشکیدند چگونه امید خلود داشته باشیم و کدامکسان
خویش را در مقام انکار و جحود شویم کجایند آنانکه از شما بدرازی روزگار و دیر بازی زمان ناسازگار برخوردار تر
و بآرزوهای بسیار امیدوار تر بودند ای فرزند آدم پیک اجل و گرگ مرگ با چنگ و دندانی تیز و هیبت و هیئتی
پرستیز چنان بر تو تازان است که هیچ تدبیر و آلات و ادواتی نتوانی از خویشتن بازش گردانی و آن عمر گرانمایه
از تو بشد که هرگزش بازگشتن نباشد پس هرگز عمر برگذشته و زندگانی روی برکاشته را در شمار عیش و عمره خویش
شمار مکن لذتی جانپرور که ترا برکت تن او بار میکشاند و باجل خودت نزدیک میگرداند و گویا تو محبوبتی
مفقود و شخصی هالک و نشانی از بیخ و بن برافکنده گردیدی پس بر تو باد که نفس خود را در صدد اصلاح
باشی و از این کردار و اصلاح مفاسد نفس سرکش بدیگر کار نپردازی و با خدای استعانت بجوی که خدایت
معین میگردد و دیگر فرمود من صنع مثل ما صنع الیه فقد کافأ ومن اضعف کان

 مَشْکُوراً وَمَنْ شَکَرَ کانَ کَریماً وَمَنْ عَلِمَ اَنَّهُ ما صَنَعَ کانَ اِلیٰ نَفْسِهِ لَمْ یَسْتَبْطِئِ النّاسَ فی
شُکْرِهِمْ وَلَمْ یَسْتَزِدْهُمْ فی مَوَدَّتِهِمْ فَلا تَلْتَمِسْ مِنْ غَیْرِکَ شُکْرَ ما اَتَیْتَهُ اِلیٰ نَفْسِکَ وَوَقَیْتَ
بِهِ عِرْضَکَ وَاعْلَمْ اَنَّ طالِبَ الْحاجَةِ لَمْ یُکْرِمْ وَجْهَهُ عَنْ مَسْئَلَتِکَ فَاَکْرِمْ وَجْهَکَ عَنْ رَدِّهِ هر کس
در ازای نیکی کسی بهمان اندازه نیکی کند همانا مکافات کردار او را کرده است و بافزون نرفته است
و هر کس در عوض آن دو چندان نیکی نماید مشکور باشد یعنی بعلاوهٔ پاداش آن احسان شکر احسان او را
هم بجای میآورند و هر کس شکر احسان گذارد کریم است و هر کس چنان بداند که احسانی نموده است چنین کس میتواند
بگوید در شکر احسان مردمان توانی و درنگ نکرده است و در مقام مودت و دوستی با ایشان طلب
زیادت سود و احسان ننموده است و شرف نفس خود را از دست نگذاشته است پس از دیگران خواستار شکر
آن احسان و تشریفی که از بهر نفس خویش تهیه کرده و عرض و ناموس خود را بآن محفوظ داشته نباش
یعنی اگر با کسی احسان کنی جلالت و شرافت نفس و حفظ عرض و ناموس خویش را تحصیل کرده باشی پس
از چه روی خواستار شکرگذاری وی میشوی و دانسته باش که آنکس که بتو عرض حاجت میکند حفظ مقام
و آبرومندی خویش را نمی کند یا نمی تواند بکند پس تو آبروی خویش را بجوی و خویشتن را گرامی بدار
که رد مسئولش را نکرده باشی یعنی اگر رد مسئول او را بکنی تو نیز آبروی خود را از دست داده باشی و نیز حضرت
باقر صلوات الله علیه میفرماید اِنَّ اللهَ یَتَعَهَّدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلاءِ کَما یَتَعَهَّدُ الْغائِبُ اَهْلَهُ
بِالْهَدِیَّةِ وَیَحْمیهِ عَنِ الدُّنْیا کَما یَحْمِی الطَّبیبُ خداوند بندهٔ مؤمن خود را بوصول بلا تفقد میفرماید چنانکه المریض
شخص مسافر غایب کسان خود را تفحص و تفقد مینماید بتقدیم هدیه و خدای بندهٔ مؤمن خود را از میل کردن
بدنیای خونخوار ناهنجار پرهیز میدهد چنانکه طبیب عالم و پزشک دانا پرهیز میدهد بیمار را از اکل و شرب ناسازگار
و دیگر فرمود اِنَّ اللهَ یُعْطِی الدُّنْیا مَنْ یُحِبُّ وَیُبْغِضُ وَلا یُعْطِی دینَهُ اِلّا مَنْ یُحِبُّ
خداوند تعالی دنیا را بهر کس که محبوب درگاه الهی یا مبغوض آستان کبریائی باشد عطا میفرماید لکن دین خود را
جز بآنکس که در حضرت احدیت محبوب باشد عطا نمی کند و این حدیث بمضمون حدیث سابق قریب است
و دیگر فرمود اِنَّما شیعَتُنا عَلیٰ الْمُتَباذِلُونَ فی وِلایَتِنا الْمُتَحابُّونَ فی مَوَدَّتِنا الْمُتَزاوِرُونَ
لِاِحْیاءِ الدّینِ اِذا غَضِبُوا لَمْ یَظْلِمُوا وَاِذا رَضُوا لَمْ یُسْرِفُوا بَرَکَةٌ عَلیٰ مَنْ جاوَرُوا سِلْمٌ لِمَنْ خالَطُوا
شیعهٔ علی علیه السلام و پیرو آثار و افعال آن حضرت کسانی هستند که در راه ولایت و دوستی ما جان
و مال خویش را بذل می کنند و در کار مودت ما با همدیگر دوستی میورزند و برای احیای دین و زنده
داشتن آئین خداوند آسمان و زمین بملاقات و دیدار یکدیگر راه می سپارند اگر بخشم اندر شوند ستم نرانند
و اگر از کسی خوشنود گردند اسراف نورزند و با هر کس مجاورت جویند موجب برکت و میمنت حال و روزگار
وی شوند و بر هر کس مخالطت گیرند مایهٔ سلم و سلامت و کارنامهٔ عفت و عافیت باشند و دیگر فرمود

الکسل

الْکَسَلُ یَضُرُّ بِالدّینِ وَالدُّنْیا کاهلی و سستی در امور دین و دنیا بازیان میرساند و نیز میفرماید
لَوْ یَعْلَمُ السّائِلُ ما فِی الْمَسْئَلَةِ ما سَئَلَ اَحَدٌ اَحَداً وَلَوْ یَعْلَمُ الْمَسْئُولُ ما فِی الْمَنْعِ ما مَنَعَ اَحَدٌ اَحَداً
اگر سؤال کننده بداند که چه چیز است در مسئله هیچکس از هیچکس در مقام خواهش و سؤال بر نمی آید
و اگر آنکس که از وی سؤال مینمایند بداند چه چیز است در منع قبول مسئلت هیچکس منع هیچکس را نمی کند یعنی اگر
شخص سؤال کننده بداند که در آن سؤالی که از مخلوق مانند خود میکند چگونه زیانها و بر باد رفتن آبروها
و شرف خویشتن و از خدای بی نیاز بنده نواز روی برگاشتن و بعدم توکل موصوف و مذموم گشتن
و گرد و غبار ذلت و خواری بر چهر آبرو و اعتبار انباشتن و غالباً محروم و نادم شدن است بپارهٔ نان
و ذرعی کرباس و شربتی آب و خشتی برای راحت و خواب خود میبازد و بمردم عاجز زبون که مانند
خودش بیچاره اند دست نیاز دراز و آبروی عزت را بخاشاک ذلت انباز و خویشتن را با حرص
بر آز همراز نگرداند اگر مسئول بداند که در قبول قضای حاجت نیازمندی چه منافع دنیویه و فواید اخرویه
و شرف و سعادتها مندرج است هرگز رضا نمیدهد سائلی را محروم دارد و آن مراتب را با دیگری موکول
بگرداند بلکه قبول مسئول را فیض و فوزی بزرگ و سعادت و شرف و غنیمتی عظیم شمارد و دیگر
میفرماید اِنَّ لِلّهِ عِباداً میامینَ مَیاسیرَ یَعیشُونَ وَیَعیشُ النّاسُ فی اَکْنافِهِمْ وَهُمْ فی
عِبادِهِ مِثْلُ الْقَطْرِ وَلِلّهِ عِبادٌ مَلاعینُ مَناکیدُ لا یَعیشُونَ وَلا یَعیشُ النّاسُ فی اَکْنافِهِمْ وَهُمْ
فی عِبادِهِ مِثْلُ الْجَرادِ لا یَقَعُونَ عَلیٰ شَیْءٍ اِلّا اَتَوْا عَلَیْهِ خدا را بندگانی ملاعین و دور افتاده از پیشگاه رحمت علیه
رب العالمین و سخت عیش و ناخوش روزگار هستند که نه خود از زندگانی خود بهره یاب و نه مردمان
در اکناف عنایت و احسان ایشان کامیاب میشوند و این جماعت در میان بندگان یزدان
مانند ملخ باشند که بر هرچه بنشینند برباید و تباه سازند و درین کلام مبارک لطائفی بدیع است چه
بندگان با میمنت و برکت را بقطره باران تشبیه میفرماید که سبب روئیدن نباتات و زراعات
و رزق و روزی بندگان و مایه زندگانی ایشان است و آن صنف دیگر را بملخ همانند میگرداند
که وصولش دلیل شآمت و فساد مزروعات و اثمار و اشجار و تباهی ماکولات و خرابی بنیان عیش
و زندگانی است خداوند ازین نگاه و برآن بیفزاید و دیگر فرماید قُولُوا لِلنّاسِ اَحْسَنَ ما تُحِبُّونَ
اَنْ یُقالَ لَکُمْ اِنَّ اللهَ یُبْغِضُ اللَّعّانَ السَّبّابَ الطَّعّانَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ الْفاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ السّائِلَ
الْمُلْحِفَ وَیُحِبُّ الْحَیِیَّ الْحَلیمَ الْعَفیفَ الْمُتَعَفِّفَ و در مکالمت و محاورت با مردمان آنرا که
بسیار دوست میدارید که در حق شما گفته شود بگوئید چه خدای دشمن میدارد کسی را که نسبت بمؤمنان
دشنام دهد و لعن گوید و طعن زند و زبانش بفحش گردد و از روی ستیزندگی و سخت زبانی سؤال
کند و خدای دوست میدارد آنکس را که با شرم و بردبار و پارسا باشد و در پارسائی کوشش نماید

 و دیگر فرمایند إنّ الله یحبّ إفشاء السّلام خداوند دوست میدارد افشای سلام را و از این پیش توضیح این کلام در ضمن کلمات دیگر اشارت رفت

بیان بعضی کلمات حکمت آیات که در کتب متفرقه بحضرت باقر علیه السلام منسوب است

در کافی و بحار الانوار از ابو مریم مروی است که حضرت باقر علیه السلام با سلمة بن کهیل و حکم بن عیینه فرمود شرّقا و غرّبا فلا تجدان علماً صحیحاً الّا شیئاً خرج من عندنا در تمام شرق و غرب عالم اگر در تفحص و پژوهش کنید علم صحیح بدست نیاورید مگر آنچه از حضرت ما بیرون آید یعنی حقیقت علم و معرفت الهی در صدور و سینهٔ ما مخزون است و باین حدیث از این پیش بتقریبی اشارت رفته است و نیز در آن دو کتاب سند بابی بصیر میرسد که آن حضرت با من فرمود حکم بن عیینه از جمله آن کسان است که خدای میفرماید وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللهِ وَبِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَما هُمْ بِمُؤْمِنِینَ از جمله مردمان کسی است که میگوید بخدای و روز جزا ایمان آوردیم و حال اینکه ایشان ایمان نیاورده اند یعنی از روی نفاق اظهار ایمان کنند و حکم بن عیینه نیز منافق است و در اظهار ایمان زبانش با دلش یکسان نیست فَلْیُشَرِّقِ الْحَکَمُ وَلْیُغَرِّبْ اَما وَاللهِ لا یُصِیبُ الْعِلْمَ اِلّا مِنْ اَهْلِ بَیْتٍ نَزَلَ عَلَیْهِمْ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلامُ حکم بن عیینه بگردد شرق و غرب عالم را و باختر تا خاور را در زیر پی طلب در سپارد سوگند با خدای که هر علم حقیقی را جز از آن اهل بیتی که جبرئیل بر ایشان نازل میشده است بدست نیاورد

و دیگر در بحار از ابو بکر حضرمی مروی است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام عرض کردند عکرمه مولای عباس بحالت احتضار اندر است آنحضرت عازم ملاقات وی شد و فرمود اگر او را دریابم کلامی را بدو بیاموزم که طعمهٔ آتش نگردد در همین حال مردی بخدمت آن حضرت بیامد و عرض کرد عکرمه هلاک شد اینوقت با آنحضرت عرض کردند آن کلام را با ما بیاموز فرمود وَاللهِ ما هُوَ اِلّا هذَا الْاَمْرُ الَّذِی اَنْتُمْ عَلَیْهِ سوگند با خدای آن کلام جز همان نیست که شما بر آن هستید یعنی ولایت اهل بیت علیهم السلام

و دیگر در بحار از شقیق بلخی سند بحضرت باقر علیه السلام میرسد که با آن حضرت عرض کردند چگونه بامداد کردی فرمود اَصْبَحْنا غَرْقی فِی النِّعَمِ مَوْفُورِینَ بِالذُّنُوبِ یَتَحَبَّبُ اِلَیْنا اِلهُنا بِالنِّعَمِ وَنَتَمَقَّتُ اِلَیْهِ بِالْمَعاصِی وَنَحْنُ نَفْتَقِرُ اِلَیْهِ وَهُوَ غَنِیٌّ عَنّا بامداد نمودیم در آن حال که غرق بحار نعمت و رحمت الهی هستیم و در عوض آن گناه بسیار در حضرت پروردگار ورزیده ایم خداوند قادر مهربان به اعطای نعمتهای بی پایان با ما تحبب میفرماید و بمحبت خود میطلبد لکن ما با اعمال او را و معاصی او را بر خویشتن خشمناک میسازیم و حال اینکه ما بجمله در حضرتش نیازمند و مستمند و او

از

از جمله ما بی نیاز و مستغنی است ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

در کتاب نثر الدرر مسطور است که عبدالله بن معمر لیثی در خدمت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد بمن پیوسته است که تو در امر متعه فتوی میرانی یعنی در متعه زنان فرمود خداوندش در کتاب خود حلال ساخته و رسول خدای صلی الله علیه و آله این امر را سنت ساخته و اصحاب آن حضرت باین کار رفتار نموده اند عبدالله گفت عمر بن خطاب متعه را نهی کرده است فرمود فَاَنْتَ عَلی قَوْلِ صاحِبِکَ وَاَنَا عَلی قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ تو بقول صاحبت عمر کار کن و من بر قول رسول خدا میروم عبدالله بن معمر عرض کرد مسرور میشوی که زنان تو چنین کنند حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود وَما ذِکْرُ النِّساءِ هاهُنا یا اَنْوَکُ اِنَّ الَّذِی اَحَلَّها فِی کِتابِهِ وَاَباحَها لِعِبادِهِ اَغْیَرُ مِنْکَ وَمِمَّنْ نَهی عَنْها تَکَلُّفاً بَلْ یَسُرُّکَ اَنَّ بَعْضَ حُرَمِکَ تَحْتَ حائِکِ یَثْرِبَ نِکاحاً قالَ لا قالَ فَلِمَ تُحَرِّمُ ما اَحَلَّ اللهُ لَکَ قالَ لا اُحَرِّمُ وَلکِنَّ الْحائِکَ ما هُوَ لِی بِکُفْوٍ در این مقام نام زنان از چه باید بر زبان آوردای گول نادان و بیگانه از عقل و خرد همانا آنکس که متعه را در کتاب خود حلال کرده است و برای بندگان خود حلال ساخته از تو و از آنکس که نهی داشته غیورتر است بلکه مسرور میدارد ترا که بعضی از حرم ترا جولاه یثرب در نکاح گیرد عرض کرد مسرور نمیدارد فرمود از چه روی حرام میگردانی آنچه را که خدای حلال فرموده است عبدالله عرض کرد حرام نمیکنم لکن حائک با من انباز و شریک نیست فرمود اِنَّ اللهَ ارْتَضی عَمَلَهُ وَرَغِبَ فِیهِ وَقَدْ زَوَّجَهُ حُوراً اَفَتَرْغَبُ عَمَّنْ رَغِبَ اللهُ فِیهِ وَتَسْتَنْکِفُ مِمَّنْ هُوَ کُفْوٌ لِحُورِ الْجِنانِ یزدان تعالی پسندیده است کسب و عمل او را و در او راغب است و او را حوری جنت بزوجیت داده آیا تو روی بر میتابی از آنکس که خدای با نظر رحمت در وی مینگرد و انکار و استنکاف میجوئی از آنکس که همسر و شریک حور بهشت است کِبْراً وَعُتُوّاً از روی تکبر و سرکشی عبدالله چون این کلمات بشنید بخندید و عرض کرد سینه های شما را جز منابت اشجار علم نمی بینم که ها میوه و بار علم بهرهٔ شما است و برگش قسمت مردمان

ابو عمرو عثمان جاحظ گوید امام محمد باقر علیه السلام صلاح شأن عالم را تمامت در دو کلمه فراهم کرده است و فرموده است صَلاحُ شَأْنِ الْمَعایِشِ وَالتَّعاشُرِ مِلْءُ مِکْیالٍ ثُلْثاهُ فِطْنَةٌ وَثُلْثُهُ تَغافُلٌ اسباب اصلاح امر معاش و معاشرت پیمانهٔ پری است که دو قسمتش فطنت و زیرکی و یک ثلث دیگرش تغافل است و از این پیش بتقریبی باین کلام مبارک اشارت شد

و دیگر وقتی حضرت باقر علیه السلام مردی را که خدای پسری بدو عطا کرده بود تهنیت نمود و فرمود اَسْئَلُ اللهَ اَنْ یَجْعَلَهُ خَلَفاً مَعَکَ وَخَلَفاً بَعْدَکَ فَاِنَّ الرَّجُلَ یَخْلُفُ اَباهُ فِی حَیاتِهِ وَمَوْتِهِ از خدای مسئلت مینمایم که این مولود را در زمان تو و بعد از تو خلف صالح بگرداند همانا مرد در زمان پدرش و بعد از مرگ پدرش خلف او تواند گشت حکم بن عتبه گوید بزنی بگذشتم که در حال احرام بود

در

وَقَدْ اَسْبَلَتْ ثَوْبَهَا قُلْتُ اِسْفِرِي عَنْ وَجْهِكِ قَالَتْ اَفْتَانِي بِذَلِكَ زَوْجِي
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و جامه خود را بیاویخته بود گفتم روی برکشای گفت شوهر من محمد بن علی بن
الحسین سلام الله علیهم با من چنین فتوی داده است و نیز در آن کتاب مذکور است که هرگاه امام محمد باقر
علیه السلام کسی را میدید که دچار بلائی گردیده است استعاذه را مخفی میداشت یعنی طوری استعاذه نمی فرمود
که آن بیچاره بشنود و کوفته خاطر و خفیف گردد و هرگز شنیده نشد که در سرای مبارکش در جواب سائلی گویند
یَا سَائِلُ بُورِكَ فِيكَ ای خواهنده خدایت برکت دهد یا گویند ای خواهنده بگیر این را بلکه میفرمود این مردم
یعنی فقرا و سائلان را بنیکوترین اسامی ایشان بنامید و میفرمود اَللّٰهُمَّ اَعِنِّي عَلَى الدُّنْيَا بِالْغِنَى وَ
عَلَى الْآخِرَةِ بِالْعَفْوِ بارخدایا اعانت فرمای مرا در کار دنیا بتوانگری و بر امر آخرت بعفو و گذشت و آن حضرت
بفرزندش میفرمود اِذَا اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْكَ نِعْمَةً فَقُلْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاِذَا حَزَنَكَ اَمْرٌ فَقُلْ لَا حَوْلَ وَ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ وَاِذَا اَبْطَاَ عَلَيْكَ رِزْقٌ فَقُلْ اَسْتَغْفِرُ اللهَ چون خداوند بنعمتی منعم فرماید بگو الحمد لله
و چون امری اندوهناک نماید بگو لا حول ولا قوة الا بالله و هر وقت در وصول رزق تو درنگی افتاد بگو استغفر الله
یعنی چون حمد کنی سپاس نعمت بگذاشته باشی و نعمت افزون شود و چون خدا را بحول و قوت یاد کنی اندوه از تو بزداید
و شادی بر تو بفزاید و چون استغفار نمائی گناهان ترا که موجب تنگی و درنگ رسیدن رزق است بیامرزد و رزق
ترا هرچه زودتر برساند در امالی شیخ طوسی از ابوحمزه ثمالی مروی است که از حضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه شنیدم
میفرمود اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ اِسْلَامُهُ وَاُعِينَ عَلَى اِيمَانِهِ وَمُحِّصَتْ ذُنُوبُهُ وَلَقِيَ رَبَّهُ وَهُوَ
عَنْهُ رَاضٍ وَلَوْ كَانَ فِيمَا بَيْنَ قَرْنِهِ اِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبٌ حَطَّهَا اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَهِيَ الْوَفَاءُ
بِمَا يَجْعَلُ اللهُ عَلَى نَفْسِهِ وَصِدْقُ اللِّسَانِ مَعَ النَّاسِ وَالْحَيَاءُ مِمَّا يَقْبُحُ عِنْدَ اللهِ وَعِنْدَ
النَّاسِ وَحُسْنُ الْخُلْقِ مَعَ الْاَهْلِ وَالنَّاسِ وَاَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَسْكَنَهُ اللهُ فِي اَعْلَى
عِلِّيِّينَ فِي غُرَفٍ فَوْقَ غُرَفٍ فِي مَحَلِّ الشَّرَفِ كُلَّ الشَّرَفِ مَنْ آوَى الْيَتِيمَ وَنَظَرَ لَهُ فَكَانَ لَهُ اَبًا وَمَنْ
رَحِمَ الضَّعِيفَ وَاَعَانَهُ وَكَفَاهُ وَمَنْ اَنْفَقَ عَلَى وَالِدَيْهِ وَرَفَقَ بِهِمَا وَلَمْ يَحْزُنْهُمَا
وَلَمْ يَخْرَقْ بِمَمْلُوكِهِ وَاَعَانَهُ عَلَى مَا يُكَلِّفُهُ وَلَمْ يَسْتَسْعِهِ فِيمَا لَا يُطِيقُ بِهِ
چهار چیز است که در هر کس موجود گردد اسلامش را کامل و ایمانش را معین و ذنوبش را پاک گرداند و چون پروردگار
خود را ملاقات نماید خدای از وی راضی باشد و اگر از فرق سر تا قدمش را معاصی فرو گرفته باشد خداوند آن
گناهان را از وی فرو ریزد و آن چهار خصلت یکی وفا نمودن بر آنچه خدای بر وی فرض کرده است دیگر با مردمان
براستی رفتن است سوم شرم داشتن از ارتکاب آن افعال و اقوالی که در حضرت یزدان و بندگان یزدان قبیح
و نکوهیده است دیگر با کسان خود و مردمان با خلق حسن و خوی نیکو معاشرت کردن است و چهار صفت است
که هر مومنی دارای آن باشد خداوندش در اعلی علیین در غرفهای برتر از غرف و اشرف اماکن مسکن دهد نخست آنکس

که یتیمی را منزل دهد و بنظر عنایت و ابوت از وی نگاهداری کند دوم کسی که شخصی ضعیف و درمانده را رحم نماید
و او را در امور او اعانت و کفایت کند سوم آنکس که از پدر و مادر خود نگاهداری فرماید و در حق ایشان انفاق کند
و با ایشان برفق و نرمی و ملایمت رود و احسان بورزد و با ایشان سختی و شدت نورزد و خاطرشان را نیازارد
و با مملوک خود بدرشتی و تندخوئی نباشد و او را بر آنچه بر وی تکلیف نموده اعانت کند و نیز در کتاب خصال از
جابر بن یزید مروی است که حضرت باقر علیه السلام فرمود اِذَا كَانَ حِينَ يَبْعَثُ اللهُ تَعَالَى الْخَلْقَ اُتِيَ
بِالْاَيَّامِ تَعْرِفُهَا الْخَلَائِقُ بِاسْمِهَا وَحِلْيَتِهَا يَقْدُمُهَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ لَهُ نُورٌ سَاطِعٌ تَتْبَعُهُ سَائِرُ
الْاَيَّامِ كَاَنَّهَا عَرُوسٌ كَرِيمَةٌ ذَاتُ وَقَارٍ تُهْدَى اِلَى ذِي حِلْمٍ وَيَسَارٍ ثُمَّ يَكُونُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ
شَاهِدًا وَحَافِظًا لِمَنْ سَارَعَ اِلَى الْجُمُعَةِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ عَلَى قَدْرِ سَبْقِهِمْ اِلَى الْجُمُعَةِ چون هنگام
محشر و نشور خلایق در رسد ایام هفته را بامر خالق مهر و ماه و نماینده روز و شب حاضر کنند و آفریدگان هر روز را
باسم و رسم و حلیه اش بشناسند و روز جمعه بر تمام ایام تقدم یابد و چنانش نوری درخشان باشد که سایر ایام در دنبالش
بپویند و روز جمعه در میان سایر ایام هفته مانند عروس هر هفت و ماه دو هفته فزایش و نمایش و با وقاری تمام
بر سایر ایام تابش افکند که گوئی بدارای علم و بردباری و بسیار و دولت یار رهسپار میگردد آنگاه روز جمعه شاهد و
حافظ آنکسان خواهد شد که در این جهان جمعات را از دست نگذاشته و نماز جمعه و جماعت را مرعی داشته پس از آن
جماعت مومنین که در دنیا در عبادت این روز میکوشیدند باندازه مساعی جمیله خود درون جنت میشوند راقم
حروف گوید اینگونه اخبار و احادیثی که در تقدم و تفوق و شرافت و جلالت روز جمعه که عید این امت مرحومه است
وارد است با عقیدت مردم یهود که تغییر احکام شریعت خود را بحسب اقتضای وقت جایز نمیشمارند گرانکه میگویند
شنبه و عید آن روز هرگز تغییر نیافته و نخواهد یافت با اینکه در کتب آسمانی خود مستند بسندی استوار نیستند منافات
وارد و آن قول را مسطور میگردانند و نیز بدلایل خارجیه معلوم است که جز پیغمبری که برتبت خاتمیت باشد
هیچ شریعتی تا قیامت پاینده نبوده است و اینکه میفرماید حلال و حرام آن حضرت تا قیامت حلال و حرام و دین
و شریعت او ناسخ ادیان و شرایع است و آنچه عقل بآن حکم میکند شرع آنحضرت بآن حکم می نماید بجمله از دلایل
قاطعه خاتمیت است و تا کسی خاتم انبیا و رسل نباشد و پس از وی رشته رسالت و نبوت و وحی منقطع نگردیده
باشد دعوی این امور را نتواند نمود زیرا که شاید پس از چندی دیگر پیغمبری دیگر و رسول و اولوالعزم دیگر بیاید و دین
و آئین و شریعت دیگر بیاورد که ناسخ آن شریعت سابقه باشد چنانکه از ابتدای خلقت تا زمان میمنت ارکان
حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هیچ پیغمبری و فرستاده این دعوی را ننمود بلکه چون مبعوث شد شریعتی
بیاورد و مدتی آن شریعت ثابت و مقرر بود تا پیغمبری دیگر برسالت بیامد و شریعتی از نو بیاورد و نگفت که این
شریعت من ناسخ شرایع و تا قیامت ثابت و مقرر است مگر حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله که دارای نجم نهم
مقام خاتمیت بود چنین فرمود و تاکنون که سالهای دراز از زمان مبارکش بپای رفته و تا امروز که روز پنجشنبه

پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و سیصد و بیست و سوم هجری است برقرار و روز تا روز در تمام اهالی
ممالک اسلامیه و غیر اسلامیه شایع تر و بیشتر میشود و عقلای ممالک خارجه متفق شده اند که قانون اسلام
بر تمام قوانین مردم کیهان اشرف و اکمل و اتم و انفع و برای این دو نیا و ملک و ملت مفید تر است و اغلب
احکام و قوانین این ملت سنیه را در دولتهای بزرگ جهان مجری میدارند و صلاح حال و قوام و نظام
جهان و اهل جهان و سرای جاویدان را در آن می شمارند و اگر معدودی علتیل برای شهرت خود و معروف
کردن خود و خوش آمد پاره مردم بدکیش نکوهیده اندیش در نگارش روزنامه و امثال آن که همه از
صحت و صدق دور و نجیک دیوحمق و سفاهت و غوایت مزدور است در پاره مطالب که هر ذی
شعوری و خردمندی بر صحت آن حکم میکند عنوانی نمایند و دین مزدک و امثال او را جلوه گر خواهند
باطن شریعت مطهره چنان نشان خود را نمایان کند که تمام السنه و اقلام و بیانات جهانیان بلکه اقارب
و اماثل ایشان بر خفت عقل و سستی عقیده و ضعف دین و اعلی درجه سفاهت و حمق و ضلالت
و جهل و خرافت و عدم عمق ایشان گویا و جاری گردید و اغراض شخصیه و امراض قلبیه و خیلای نفسانی
ایشان ظاهر و سهام ملامت و نصال مذمت را هدف گردید و الله متم نوره و لو کره الکافرون
نستعیذ بالله مما یفترون و دیگر در آن کتاب از عبدالرحمن بن اعین از حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه
مرویست لَقَدْ غَفَرَ اللهُ تَعالی لِرَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْبادِیَةِ بِکَلِمَتَیْنِ دَعا بِهِما خداوند تعالی مردی از اهل بادیه را
از برکت دو کلمه بیامرزید عرض کردند آن دو کلمه چه بود فرمود اَللّهُمَّ اِنْ تُعَذِّبْنی فَاَنَا اَهْلُ ذلِکَ
وَاِنْ تَغْفِرْ لی فَاَنْتَ اَهْلُ ذلِکَ فَغَفَرَ لَهُ بارخدایا اگر مرا عذاب فرمائی بواسطه کثرت معاصی
و نافرمانی که نموده ام سزاوار آنم و اگر مرا بیامرزی بواسطه عظمت و رحم تو که بر غضب تو سبقت گرفته
شایسته آنی لاجرم خدای او را بیامرزید و دیگر در امالی طوسی از محمد بن مسلم ثقفی مسطور است که فرمود
از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام شنیدم میفرمود لا دینَ لِمَنْ دانَ بِطاعَةِ مَنْ عَصَی اللهَ وَلا دینَ
لِمَنْ دانَ بِفِرْیَةِ باطِلٍ عَلَی اللهِ وَلا دینَ لِمَنْ دانَ بِجُحُودِ شَیْءٍ مِنْ آیاتِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
نیست دین و آئینی برای آنکس که بطاعت کسی که خدا را عصیان ورزد نرم گردن شود و نیست
دین آنکس را که بر خدای بفریه باطل و دروغ عادت نماید و نیست دین و کیشی برای آنکس که با انکار
چیزی از آیات خدای کیش و عادت و اعتقاد داشته باشد و هم در آن کتاب مسطور است
که حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود بَرِءَ اللهُ مِمَّنْ تَبَرَّءَ مِنّا لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَنا اَهْلَکَ
اللهُ مَنْ عادانا اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اَنّا سَبَبُ الْهُدی وَاِنَّما یُعادُونا فَکُنْ اَنْتَ الْمُنْفَرِدُ بِعَذابِهِمْ
بیزار است خدای از آنکس که از ما بیزاری جوید لعنت کند خدای کسی را که ما را بناشایست یاد نماید هلاک
فرماید خدای آنکس را که با ما دشمنی ورزد بارخدایا تو خود میدانی ما سبب هدایت جهانیان هستیم

و با انجال با ما دشمنی کنند پس تو در عقوبت و عذاب ایشان متفرد باش و این کلام را از آن روی میفرماید
که اشد عذابها عذابی است که خداوند بذات کبریائی خودش متفرد در آن گردد در کتاب خصال از
حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مرویست که با نجم فرمود یا نجم کُلُّکُمْ فِی الْجَنَّةِ مَعَنا اِلّا اَنَّهُ ما اَقْبَحَ
بِالرَّجُلِ مِنْکُمْ اَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ قَدْ هُتِکَ سِتْرُهُ وَبَدَتْ عَوْرَتُهُ ای نجم جمله شما با ما در بهشت
میباشید جز اینکه سخت قبیح است که مردی از شما درون بهشت شود و پرده عفت او پاره و عورتش آشکار
باشد نجم گفت فدایت گردم این حال برای این منوال خواهد بود فرمود آری اِنْ لَمْ یَحْفَظْ فَرْجَهُ وَبَطْنَهُ
اگر فرج و بطن خود را محفوظ نکرده اند و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مروی است که از حضرت ابی جعفر
علیه السلام شنیدم میفرمود اَلْعَبْدُ بَیْنَ ثَلاثَةٍ بَلاءٍ وَقَضاءٍ وَنِعْمَةٍ فَعَلَیْهِ فِی الْبَلاءِ مِنَ اللهِ الصَّبْرُ
فَریضَةً وَعَلَیْهِ فِی الْقَضاءِ مِنَ اللهِ التَّسْلیمُ فَریضَةً وَعَلَیْهِ فِی النِّعْمَةِ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الشُّکْرُ فَریضَةً
هر بنده در میان سه چیز اندر است یکی بلاء و دیگر قضاء و دیگر نعمت پس بر وی لازم است که در هنگام
نزول بلاء صبر و شکیبائی را فریضه خویش داند و هنگام قضای از جانب خدای تسلیم و رضا را فریضه
خود انگارد و در زمان وصول نعمت حضرت احدیت شکر نعمت را فریضه همت داند و دیگر از ابو عبیده حذاء
از حضرت باقر علیه السلام مرویست اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ بِجَلالی وَجَمالی وَبَهائی وَعَلائی وَارْتِفاعی
لا یُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوایَ عَلی هَواهُ اِلّا جَعَلْتُ غِناهُ فی نَفْسِهِ وَهَمَّهُ فی آخِرَتِهِ وَکَفَفْتُ عَنْهُ
ضَیْعَتَهُ وَضَمَّنْتُ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ رِزْقَهُ وَکُنْتُ لَهُ مِنْ وَراءِ تِجارَةِ کُلِّ تاجِرٍ
خداوند عز و جل میفرماید سوگند بجلال و جمال و بهای من و علو من و ارتفاع من که هیچ بنده برنگزیند آرزو و
هوای مرا به هوای خودش مگر اینکه برای او توانگری و غنائی در نفس او و همتی در کار آخرت او و باز میگردانم
هلاک و دمار را از وی و آسمانها و زمین ضامن رزق او میشوند و من برای او مایه سود و سوداگری هر تاجری
و تجارتی میشوم و دیگر در آن کتاب از حمران بن اعین مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام
شنیدم فرمود اِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ ثَمَرَةً وَثَمَرَةُ الْمَعْرُوفِ تَعْجیلُ السَّراحِ برای هر چیزی ثمره و میوه ایست
و ثمره معروف و کار نیکو عجلت ورزیدن در انفاذ و فتح فراغ است و هم در آن کتاب از حنان بن سدیر
از پدرش از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود کُلُّ ذَنْبٍ یُکَفِّرُهُ الْقَتْلُ فی سَبیلِ اللهِ اِلّا
الدَّیْنَ لا کَفّارَةَ لَهُ اِلّا اَداؤُهُ اَوْ یَقْضِیَ صاحِبُهُ اَوْ یَعْفُوَ الَّذی لَهُ الْحَقُّ
هر گناهی را قتل در راه خدای کفاره شود مگر وام و قرض را که جز ادای آن یا قضای مدیون دین و قرض خود را
یا گذشتن صاحب حق کفاره نتواند بود و هم در آن کتاب از آن حضرت مروی است اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذا
صافَحَ الْمُؤْمِنَ تَفَرَّقا مِنْ غَیْرِ ذَنْبٍ شخص مومن چون با مومنی دیگر مصافحه نماید جدا میشوند گاهی
که بی گناه باشند و دیگر فرمود تَزاوَرُوا [illegible] فَاِنَّ ذلِکَ حَیاةٌ لِاَمْرِنا

 رَحِمَ اللّهُ عَبْداً اَحْیا اَمْرَنا در خانهای خود بزیارت همدیگر مبادرت جوئید چه این کردار شما و این
اجتماع و اتحاد شما موجب زنده شدن امر ولایت و امامت ما است خداوند رحمت کند بنده را که زنده بگرداند
امر ما را و دیگر در آن کتاب از فضل مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود مِنَ الذُّنُوبِ الَّتی لا
تُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ یا لَیْتَنی لا اُؤاخَذُ اِلّا بِهذا از گناهان که آمرزیده نمی شود این است که مردی
بگوید کاش من جز باین کار ماخوذ و مؤاخذ نمیشدم زیرا که او چه داند چه کارها و اسباب مؤاخذه و گرفتاری
اوست و چه عمل او معفو و کدام یک غیر معفو است و دیگر فرمود اَلْاَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ
خَلْقانِ مِنْ خَلْقِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ نَصَرَهُما اَعَزَّهُ اللّهُ وَ مَنْ خَذَلَهُما خَذَلَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
امر فرمودن بمعروف و نهی فرمودن از منکر دو مخلوق هستند از خلق خدای عز و جل پس هر کس یاری
این دو کار را نماید خداوند او را عزیز گرداند و هر کس مخذول بگرداند آنرا خداوند عز و جل آن شخص را
مخذول بگرداند و دیگر فرمود اَلْبِرُّ وَ الصَّدَقَةُ یَنْفِیانِ الْفَقْرَ وَ یَزیدانِ فِی الْعُمْرِ وَ یَدْفَعانِ سَبْعینَ
مَیْتَةَ سُوءٍ نیکوئی و صدقه فقر را بر میگیرند و در عمر می افزایند و هفتاد نوع مرگ سوء را دفع می نمایند
و هم در آن کتاب از سعد بن طریف از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام مروی است ثَلاثٌ
دَرَجاتٌ وَ ثَلاثٌ کَفّاراتٌ وَ ثَلاثٌ مُوبِقاتٌ وَ ثَلاثٌ مُنْجِیاتٌ فَاَمَّا الدَّرَجاتُ فَاِفْشاءُ
السَّلامِ وَ اِطْعامُ الطَّعامِ وَ الصَّلوةُ بِاللَّیْلِ وَ النّاسُ نِیامٌ وَ الْکَفّاراتُ اِسْباغُ الْوُضُوءِ فِی
السَّبَراتِ وَ الْمَشْیُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ اِلَی الصَّلَواتِ وَ الْمُحافَظَةُ عَلَی الْجَماعاتِ وَ اَمَّا الثَّلاثُ
الْمُوبِقاتُ فَشُحٌّ مُطاعٌ وَ هَوًی مُتَّبَعٌ وَ اِعْجابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ اَمَّا الْمُنْجِیاتُ فَخَوْفُ اللّهِ فِی السِّرِّ
وَ الْعَلانِیَةِ وَ الْقَصْدُ فِی الْغِنی وَ الْفَقْرِ وَ کَلِمَةُ الْعَدْلِ فِی الرِّضا وَ السَّخَطِ (الغضب) سه چیز موجب ادراک
درجات رفیعه و سه چیز اسباب کفارهٔ افعال ذمیمه و سه چیز اسباب هلاکت و سه چیز مایهٔ نجات از هر گونه
بلیت است اما آن سه کار که اسباب رفع درجات است یکی افشاء سلام است دوم اطعام طعام
سوم نماز کردن در دلهای شب است گاهی که مردمان بخواب راحت اندرند و کفارات یکی اسباغ
وضوء است یعنی تمام گردانیدن وضو است در صبحگاهان بسیار سرد و راه سپردن در شب و روز
برای ادای نمازها و حفظ اوقات نماز بجماعت و اما آن سه چیز که موجب هلاک و دمار است نخست حرص
و بخلی است که بر نفس چیره شود و آدمی مطیع آن گردد و دیگر اعجاب و شگفتی مرد است بنفس خویش یعنی خود را
عظیم داند و بر دیگران برتر شمارد و چنان داند که یک نوع فضل و جلالتی در اوست که در دیگران نیست و باین علت
بر خویشتن ببالد و دیگران را بنظر حقارت بنگرد و اما آن سه چیز که انسان را از مخاطر دنیا و آخرت نجات میدهد
یکی بیم داشتن از خداوند است در پوشیده و آشکار چه هر کس را این حالت پدید شد باوامر الهی کار کند و از
نواهی کناری گیرد و البته این دو کار اسباب رستگاری هر دو سرای است و دیگر میانه روی و اقتصاد در حال

توانگری است یعنی ممسک باشد و نه متلف و همچنین در حال فقر و درویشی جانب اقتصاد را از دست نگذارد و بقناعت
کار کند زیرا که قناعت توانگر کند مرد را و دیگر این است که در حال خوشنودی یا سخط و خشمناکی جز بعدل سخن نکند
یعنی بهوای نفس سخن نکند بلکه حقیقت گوی و عدل پرور باشد و دیگر در آن کتاب مروی است که فرمود
اَیّامُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلاثَةٌ یَوْمُ یَقُومُ الْقائِمُ وَ یَوْمُ الْکَرَّةِ وَ یَوْمُ الْقِیمَةِ روزهای خداوند
عز و جل سه روز است یکی آن روز که قائم آل محمد صلوات الله علیه و آله قیام کند دیگر روزیکه رسول خدا و ائمهٔ هدی
صلوات الله علیهم و دیگران رجعت نمایند دیگر روز قیامت است و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر و صادق
سلام الله علیهما مروی است ثَلاثَةٌ لا یَنْجُونَ اَعْوَرُ یَمینٍ وَ اَزْرَقُ کَالْفَصِّ وَ مَوْلُودُ السِّنْدِ سه کس نجیب نیستند
یکی آنکس که چشم راستش اعور باشد دیگر کسیکه چشمش مانند نگین انگشتری کبود باشد دیگر کسیکه در سند متولد گردیده
باشد و دیگر از سعد اسکاف از آن حضرت مروی است ثَلاثٌ قاصِماتُ الظَّهْرِ رَجُلٌ اسْتَکْثَرَ عَمَلَهُ وَ
نَسِیَ ذُنُوبَهُ وَ اُعْجِبَ بِرَأْیِهِ سه چیز هستند که پشت آدمی را در هم شکنند مردیکه عمل خود را بسیار شمارد و گناهان
خود را فراموش کند و برای و اندیشه خود معجب و بشگفتی باشد و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود
لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَنَّةٌ لا یَدْخُلُها اِلّا ثَلاثَةٌ رَجُلٌ حَکَمَ فی نَفْسِهِ بِالْحَقِّ وَ رَجُلٌ زارَ اَخاهُ الْمُؤْمِنَ
فِی اللّهِ وَ رَجُلٌ آثَرَ اَخاهُ فِی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خداوند تعالی را بهشتی است
که جز سه تن در آن اندر نشوند یکی آنکه در حق خویشتن بحق و انصاف حکم نماید و دیگر مردیکه برادر دینی خود را در راه
خدای زیارت نماید و دیگر مردیکه برادر ایمانی خود را برای خوشنودی خداوند عز و جل بر خود برگزیند و نیز
در آن کتاب از آن حضرت مروی است اَلْمُعْطُونَ ثَلاثَةٌ اَللّهُ الْمُعْطی وَ الْمُعْطی مِنْ مالِهِ وَ السّاعی
فی ذلِکَ مُعْطٍ بخشندگان سه کس باشند نخست خداوند بخشنده بنده نواز بی انباز بی نیاز با منت بی
منت است که تمام زمین سفره عام اوست   براین خوان یغما چه دشمن چه دوست   از در بخشندگی و
بنده نوازی   مرغ هوا را نصیب ماهی دریا   از کمال علم و جود و مخلوق پروری و عنایت گستری بدانم
و برآرد   حاجت موری بزیر صخرهٔ صما   تمام ماسوی از بساط جود و سماط کرمش هویدا و با نواع نعم و اقسام
آلاء و کرم بر خوردار و کامکار و همه با عین غفلت و جهالت بر حسب فطرت و سجیت پدید آرندهٔ خود را امر مدام
اصل جود و مبین عطاء او راست که با اینکه از همه بی نیاز است همه را برگ و ساز از وست و با اینکه هیچ آفریده
محتاج نیست حاجت تمام حاجتمندان هر دو سرای را کفیل و کافی و وافی خداوست جل جلاله و عم نواله نه غرض
او را کاستن و نه هیچ حاجتمندی و سائلی را از درگاه قاضی الحاجاتش منع مسئلت و خواستن است
از تحت الثری یا از فراز عرش اعلی و هر چه را دانیم و نشناسیم و نیاموخته و نشناخته باشیم و هرگز نتوانیم بدانیم
و بشناسیم محض کمال جود از کتم عدم بعرصه وجود بیاورد و از خوان نعم متکاثره و سماط آلاء متوافره مرزوق
و متنعم فرموده نه بر کفران کفره از رزق روزی بر آن بکاست و نه جبران جبابره را بقطع روزی ایشان مقرر داشت

چا ۵

 چاره درد یار را خود فرمود و قرض را خود ادا نمود و مظلوم را برحمت و عنایت خود پاداش خیر نهاد و عباد و
بلاد را برحمت واسعه خود کامکاری و دولت و نعمت بداد و آنوقت مخلوق ضعیف را که آلتی بیچاره و هیکلی بیچاره آ
دارای شئونات و حسنات و درجات عالیه و مراتب سامیه گردانید باینکه توفیق را خود عطا کرد و اسباب
عمل معروف و افعال حسنه را خود عنایت نمود پس معلوم میشود که معنی معطی وجود و کریم حقیقی چیست
و منحصر بهمان درگاه است که هیچ خواهنده از آن در نزد وی مقصود معطی دوم کسی است که از اموال خود
می بخشد و معطی سیم آن کس باشد که در این کار ساعی باشد یعنی کسیکه خود دارای بضاعت نباشد و قدرت جود
کردن و بخشیدن را نداشته باشد لکن سعی نماید تا از دیگران فایدتی بدیگری عاید دارد او نیز معطی است و از این
عبارت معلوم میشود که آنکس که در اصلاح حال مخلوق رنج میبرد دارای چه رتبت و مقام میگردد و در شمار
کدام سلسله اندر میآید و نیز در کتاب خصال از ابوحمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود
اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ ابْنَ آدَمَ تَطَوَّلْتُ عَلَيْكَ بِثَلَاثٍ سَتَرْتُ عَلَيْكَ مَا لَوْ يَعْلَمُ بِهِ
اَهْلُكَ مَا وَارَوْكَ وَاَوْسَعْتُ عَلَيْكَ فَاسْتَقْرَضْتُ مِنْكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْرًا وَجَعَلْتُ
لَكَ نَظْرَةً عِنْدَ مَوْتِكَ فِي ثُلُثِكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْرًا خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای پسر آدم
در سه چیز بر تو تفضل کردم و منتی عظیم بر نهادم چیزی را بر تو مستور فرمودم که اگر کسان خودت بآن عالم بودند
ترا در خاک پوشیده و پنهان نمی کردند و دیگر اینکه ترا بوسعت دولت برخوردار ساختم آنگاه از تو در طلب
قرض برآمدم و تو خیری پیش نفرستادی یعنی با اینکه قرض دادن نیز برای تو سود داشت و خیر دنیوی به آخرت ترا متضمن بود
و به اضعاف مضاعف عوض می یافتی از روی جهل و ضلالت اجابت نکردی و ذخیرهٔ از بهر خویشتن بر ننهادی
و نیز قرار دادم که تو در حال مردن مختار بر ثلث مال خود باشی و در مبرات و خیرات بکار بندی همچنان این وصیت
نگذاشتی و تخم سعادت بر نداشتی و دیگر در آن کتاب از آن حضرت مروی است اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ
بَنَى اللّٰهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مَنْ آوَى الْيَتِيمَ وَرَحِمَ الضَّعِيفَ وَاَشْفَقَ عَلَى وَالِدَيْهِ وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ.
چهار چیز است که در هر کس جمع شود خداوند تعالی برای او خانه در بهشت بنیان فرماید کسیکه یتیمی را پناه دهد و
ماوی بخشد و بر ضعیف رحم آورد و در حق پدر و مادر خود از راه اشفاق باشد و به بندهٔ زرخرید خود ملایمت
و نرمی کند و دیگر فرمود اَرْبَعَةٌ اَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةً رَجُلٌ اَحْسَنْتَ اِلَيْهِ وَيُكَافِيكَ بِالْاِحْسَانِ
اِلَيْهِ اِسَاءَةً وَرَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ وَرَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَى اَمْرٍ فَمِنْ اَمْرِكَ
الْوَفَاءُ لَهُ وَمِنْ اَمْرِهِ الْغَدْرُ بِكَ وَرَجُلٌ يَصِلُ قَرَابَتَهُ وَيَقْطَعُونَهُ چهار کار است که موجب سرعت عقوبت است
یکی آن مردیکه بدو احسان ورزیده باشی و در ازای احسان تو با او بدی و اساءت با تو مکافات نماید و مردیکه
تو بر وی بغی و ستم نرانده باشی و او بر تو ستم راند و سرکشی جوید و مردیکه در میان تو و او در امری عهد و پیمانی
استوار کرده باشد و کار تو وفای با او و کار او غدر و کیدت با تو باشد و مردیکه صلهٔ رحم اقربای خود بگذارد و ارحامش

 قطع نمایند و هم در آن کتاب از سدیر صیرفی مرویست که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لَا تُقَارِنَنَّ وَلَا تُوَاخِ
اَرْبَعَةً الْاَحْمَقَ وَالْبَخِيلَ وَالْجَبَانَ وَالْكَذَّابَ اَمَّا الْاَحْمَقُ فَاِنَّهُ يُرِيدُ اَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَاَمَّا
الْبَخِيلُ فَاِنَّهُ يَاْخُذُ مِنْكَ وَلَا يُعْطِيكَ وَاَمَّا الْجَبَانُ فَاِنَّهُ يَهْرُبُ عَنْكَ وَعَنْ وَالِدَيْهِ وَاَمَّا
الْكَذَّابُ فَاِنَّهُ يَصْدُقُ وَلَا يُصَدَّقُ با چهار تن مقارنت و اخوت مجوی یکی شخص احمق در همان حال که اندیشه سود ترا دارد
زیانت میرساند و اما شخص بخیل همانا از تو مأخوذ میدارد و همه چیز را از تو میطلبد اما فلسی بتو نمیدهد و اما شخص جبان
ترساننده او نیز بدون علتی صحیح از تو و از پدر و مادر خود گریزان میگردند و اما کسیکه بسیار دروغ میگوید او نیز اتفاق
می افتد که سخنی بصدق گوید اما مردمان چون او را بسیار آزموده اند و دروغگویش دیده اند تصدیقش را نمی کنند و دیگر
فرمود اَلدُّنْيَا دُوَلٌ فَمَا كَانَ لَكَ فِيهَا اَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ اَتَاكَ وَلَمْ
تَمْتَنِعْ مِنْهُ بِقُوَّةٍ ثُمَّ اَتْبَعَ هٰذَا الْكَلَامَ بِاَنْ قَالَ مَنْ يَئِسَ مِمَّا فَاتَ اَرَاحَ بَدَنَهُ وَمَنْ قَنِعَ بِمَا اُوتِيَ
قَرَّتْ عَيْنُهُ دور روزگار و نعمتهای جهان ناپایدار بنوبت هر کس بگردش اندر است پس هرچه نوبت و بهره تو باشد
اگر چند مردی ضعیف و سست باشی بتو خواهد رسید و آنچه از وی بر تو وارد باشد و ترا مطبوع نباشد همچنان
بتو میرسد و تو بهیچ نیروئی و قوتمندی نتوانی از آن امتناع ورزید پس از آن آنحضرت این کلام را باین سخن
متابعت داد و فرمود هر کس از آنچه فوت شده مأیوس باشد بدن خود را آسایش داده و هر کس بآنچه او را رسیده
قانع باشد چشمش روشن و خوشحال میگردد و نیز در آن کتاب مسطور است که فرمود اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ
خَمْسَةٌ نُوحٌ وَاِبْرٰهِيمُ وَمُوسٰى وَعِيسٰى وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ پنج تن از رسولان مقام اولی العزم
دارند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیه و آله و علیهم اجمعین و از این پیش بمعنی اولی العزم اشارت
رفته است و دیگر از ابوبصیر مروی است که حضرت باقر علیه السلام فرمود خواهران از اهل بهشت را خدای
رحمت فرماید پس نام ایشان را بفرمود یکی اسماء بنت عمیس الخثعمیه است که در حباله نکاح جعفر بن ابیطالب
بود و دیگر سلمی بنت عمیس الخثعمیه است که در تحت نکاح حمزه بود و پنج زن دیگر از بنی هلال بودند یکی
میمونه بنت حارث که بزوجیت پیغمبر صلی الله علیه و آله افتخار داشت و دیگر ام الفضل بود که در سرای عباس
میگذرانید و نامش هند است و دیگر غمیصا مادر خالد بن ولید است و دیگر عزه بود که در قبیله ثقیف
در سرای حجاج بن علاط روزگار میبرد و دیگر حمیده است که او را عقبی نبود و دیگر از جابر جعفی مسطور است
که حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام فرمود اَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللّٰهِ وَاعْلَمُوا اَنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ اَبْوَابٍ
عَرْضُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا مَسِيرَةُ اَرْبَعِينَ سَنَةً در حضرت یزدان خوش گمان باشید و بدانید که بهشت را
هشت در است و عرض هر دری از آنجمله باندازه چهل سال راه است و دیگر از ابوبصیر مروی است که گفت
در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم مردی در حضرتش عرض کرد اَصْلَحَكَ اللّٰهُ اِنَّ بِالْكُوفَةِ
قَوْمًا يَقُولُونَ مَقَالَةً يَنْسُبُونَهَا اِلَيْكَ جماعتی در کوفه هستند که سخنی میگویند و بتو نسبت میدهند

 فرمود آن چیست عرض کرد میگویند ایمان غیر از اسلام است فرمود آری آنرد عرض کرد ایمان را برای من توصیف فرمای فرمود مَنْ شَهِدَ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ اَقَرَّ بِما جاءَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ اَقامَ الصَّلوٰةَ وَ آتَی الزَّکوٰةَ وَ صامَ شَهْرَ رَمَضانَ وَ حَجَّ الْبَیْتَ وَ لَمْ یَلْقَ اللّٰهَ بِذَنْبٍ اَوْعَدَ عَلَیْهِ النّارَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ کسیکه شهادت بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دهد و بآنچه از جانب خدای رسیده اقرار کند و نماز را بپای دارد و زکوة را بپردازد و در شهر رمضان بروزه رود و خانه خدای را حج گذارد و خدایرا با گناهی که آتش جهنم را برآن وعید داده ملاقات نکند مومن است ابو بصیر عرض کرد فدای تو گردم کدام یک از ما باشیم که خدایرا بگناهی که آتش دوزخ را در ازای آن وعید داده ملاقات نکند فرمود لَیْسَ هُوَ حَیْثُ تَذْهَبُ اِنَّما هُوَ لَمْ یَلْقَ اللّٰهَ بِذَنْبٍ اَوْعَدَ عَلَیْهِ النّارَ لَمْ یَتُبْ مِنْهُ چنین نیست که تو بر آن رفته بلکه مقصود این است که شخص مومن نباید خدایرا بچنین گناهی که میعادش نار است و از آن توبت نکرده باشد ملاقات نماید چنانکه در حدیثی دیگر در آن کتاب از فضیل بن یسار از آن حضرت مروی است که ده چیز است که هر کس خدایرا بآنجمله ملاقات نماید درون بهشت میشود آنچه مذکور شد بعلاوه دوستی با اولیاء و ائمه و برائت از دشمنان خدا و اجتناب از هر مسکری مذکور است و نیز از ابو بصیر از آن حضرت مروی است اِذا اَتَتْ عَلَی الْعَبْدِ اَرْبَعُونَ سَنَةً قِیلَ لَهُ خُذْ حِذْرَکَ فَاِنَّکَ غَیْرُ مَعْذُورٍ وَ لَیْسَ ابْنُ اَرْبَعِینَ سَنَةً اَحَقَّ بِالْعُذْرِ مِنِ ابْنِ عِشْرِینَ سَنَةً فَاِنَّ الَّذِی یَطْلُبُهُما واحِدٌ وَ لَیْسَ عَنْهُما بِراقِدٍ فَاعْمَلْ لِما اَمامَکَ مِنَ الْهَوْلِ وَ دَعْ عَنْکَ فُضُولَ الْقَوْلِ چون بنده را چهل روزگار بر سر برجهد با او گویند از این پس احتیاط خویش را از دست مگذار و شرایط پرهیز از معاصی و طاعت اوامر و نواهی را محفوظ بدار و از آنچه موجب عقاب و عذاب است پرهیز دار چه از این پس ترا معذور نمیدارند یعنی کمال عقل و قوت مغز تو درین سن است دیگر برای تو در ارتکاب مناهی عذری نخواهد بود و نه آن است که شخص چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر بعذر یعنی بمعذور داشتن خود را باشد چه آنکس که ایشان را میطلبد یکی است یعنی هر دو را خداوند طلب میفرماید و در مورد خطاب و حساب در میآورد و بحالت خواب و غفلت نباشد پس برای تهیه و چاره آن هول و هیبتی که به پیش روی اندر داری کاری و تدبیری و چاره بکن و فضول قول و سخن بیهوده را از خود فرو بگذار و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه مروی است که حضرت باقر علیه السلام فرمود مَنْ قُسِمَ لَهُ الْخُرْقُ حُجِبَ عَنْهُ الْاِیمانُ هر کس کردارش از روی رفق و ملایمت نباشد گوهر ایمان از وی در حجاب شود محمد بن مسلم میگوید از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام شنیدم می فرمود ما اَحْسَنَ الْحَسَناتِ بَعْدَ السَّیِّئاتِ وَ ما اَقْبَحَ السَّیِّئاتِ بَعْدَ الْحَسَناتِ چند نیکو و پسندیده است بجای آوردن اعمال حسنه را بعد از اعمال سیئه و تا چند نکوهیده است مرتکب شدن افعال نکوهیده را

 بعد از اعمال پسندیده و دیگر فرمود ما یَأْخُذُ الْمَظْلُومُ مِنْ دِینِ الظّالِمِ اَکْثَرُ مِمّا یَأْخُذُ الظّالِمُ مِنْ دُنْیا الْمَظْلُومِ آنچه ستم دیده از دین ستم کننده بهره و ما خوذ میدارد بیشتر است از آنچه ستمگر از دنیا و اموال دنیویه مظلوم اخذ میکند و نیز در آن کتاب از عبد الله بن سلیمان از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است که با مردی فرمود یا فُلانُ لا تُجالِسِ الْاَغْنِیاءَ فَاِنَّ الْعَبْدَ یُجالِسُهُمْ وَ هُوَ یَرَی اَنَّ لِلّٰهِ عَلَیْهِ نِعْمَةً فَما یَقُومُ حَتّی یَرَی اَنْ لَیْسَ لِلّٰهِ عَلَیْهِ نِعْمَةٌ ای فلان با توانگران و دولتمندان مجالست مکن چه بنده با ایشان مجالست میکند و چنان میداند که خدایرا بر او نعمتی است و از جای برنخیزد تا آنکه بداند خدایرا بر وی نعمتی نیست و نیز در آن کتاب از عبد الله بن ولید وصافی مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود اَلْمَعْرُوفُ یَقِی مَصارِعَ السُّوءِ وَ کُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ اَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِی الدُّنْیا اَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِی الْآخِرَةِ وَ اَهْلُ الْمُنْکَرِ فِی الدُّنْیا اَهْلُ الْمُنْکَرِ فِی الْآخِرَةِ وَ اَوَّلُ اَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً اِلَی الْجَنَّةِ اَهْلُ الْمَعْرُوفِ وَ اِنَّ اَوَّلَ اَهْلِ النّارِ دُخُولاً کردار نیک و احسان با اهل آن آدمی را از موارد هلاک و دمار نگاهدار است و هر معروفی صدقه است و مردم نیکوسیار در دنیا اهل معروف هستند و در آخرت نیز اهل معروف هستند و اما آنکه کردار و عمل منکر آورند در دنیا و آخرت بهمان صفت متصف باشند و اول مردمی که در سرای آخرت بجنت اندر شوند اهل معروف هستند و اول طبقه که بجهنم اندر آیند اهل منکر هستند و دیگر در امالی صدوق از ابو حمزه مروی است که از حضرت امام محمد باقر سلام الله و صلوته علیه شنیدم فرمود اَما اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ سَنَةٍ اَقَلَّ مَطَراً مِنْ سَنَةٍ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَضَعُهُ حَیْثُ یَشاءُ اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ جَلالُهُ اِذا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعاصِی صَرَفَ عَنْهُمْ ما کانَ قَدَّرَ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِی تِلْکَ السَّنَةِ اِلی غَیْرِهِمْ وَ اِلَی الْفَیافِی وَ الْبِحارِ وَ الْجِبالِ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَیُعَذِّبُ الْجُعَلَ فِی جُحْرِها بِحَبْسِ الْمَطَرِ عَنِ الْاَرْضِ الَّتِی هِیَ بِمَحَلَّتِها لِخَطایا مَنْ بِحَضْرَتِها وَ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لَها السَّبِیلَ اِلی مَسْلَکٍ سِوی مَحَلَّةِ اَهْلِ الْمَعاصِی هیچ سالی نیست که وصول باران آسمانی در آن سال کمتر از سال دیگر باشد و همه سال باران رحمت خداوند متعال نازل میشود لکن خداوند تعالی بتقاضای حکمت بالغه بهر کجا که خود خواهد و بر زمینی که شایسته است فرو می بارد و همانا خداوند جل جلاله چون قومی بمعاصی پردازند آن بارانی که در آن سال از بهر ایشان مقرر و مقدر فرموده بود از ایشان منصرف میگرداند و بدیگر بلاد و بیابانها و دریاها و جبال باز میگرداند و خداوند تعالی جعل را در لانه اش عذاب میفرماید تا چرا در محله که اهل معصیت بمعاصی خدای کار میکنند منزل کرده اند و حال اینکه خداوند مسلکی دیگر برای آن سوای مسلک اهل معاصی مقرر داشته لاجرم چون باران از ایشان بازداشته شد جعل نیز بآن بلا معذب و مبتلا میشود و پس از آن حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود فَاعْتَبِرُوا یا اُولِی الْاَبْصارِ قالَ وَجَدْنا فِی کِتابِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اِذا ظَهَرَ الزِّنا کَثُرَ مَوْتُ الْفُجاةِ وَ اِذا طُفِّفَ الْمِکْیالُ اَخَذَهُمُ

بالسّنین والنّقص و اذا منعوا الزّکوة منعت الأرض برکاتها من الزّرع والثّمار والمعادن کلّها و اذا جاروا فی الأحکام تعاونوا علی الظّلم والعدوان و اذا نقضوا العهود سلّط اللّه علیهم عدوّهم و اذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال فی ایدی الأشرار و اذا لم یأمروا بمعروف و لم ینهوا عن منکر و لم یتّبعوا الأخیار من اهل بیتی سلّط اللّه [illegible] ای صاحبان دیدهٔ بینش و نظر دوربین نظر عقل و فکر برگشایید و بر این جمله بعبرت اندر شوید پس از آن فرمود در کتاب علی علیه السّلام دریافتیم که فرمود رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله میفرماید چون زنا در زمین آشکار شود مرگ ناگهان در کسان فراوان گردد و چون در کیل و پیمانه خیانت رود و بدون حق فزودن و کاستیدن گیرد خداوند تعالی آن جماعت را بسالهای قحط و غلا و نقص و بلا در سپارد و چون مانع زکوة شوند در کشت و زرع زمین برکت نماند و از برکت زمین محروم شوند و در اثمار و معادن بتمامت برکت نگیرند و چون در احکام بجور و ستم روند بر ظلم و عدوان معاونت کرده باشند و چون نقض پیمان کنند خداوند تعالی دشمنان ایشان را بر ایشان مسلّط فرماید و چون قطع رحم نمایند آن اموال ایشان بدست اشرار ناس افتد و چون از امر بمعروف و نهی از منکر روی بپردازند و متابعت اهل بیت اخیار را نگذارند خداوند تعالی اشرار ایشان را بر ایشان نیرومند گرداند و در اینحال خوبان ایشان هرچند بدعا و استغاثت پردازند از شآمت آن جماعت دعای آنها مستجاب نشود و هم در آن کتاب از زرارة بن اعین مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السّلام سؤال کردم حقّ خدای بر بندگان چیست فرمود ان یقولوا ما یعلمون و یقفوا عند ما لا یعلمون این است که بآنچه علم صریح بر آن دارند سخن کنند و در آنچه نمیدانند توقّف جویند و از جهات این کلام مبارک این است که چون در آنچه دانا نیستند سخن نمایند مردمان را بغوایت و ضلالت افکنند و مفاسد عظیمه در دین و دنیا حاصل شود لکن اگر گویند ما نمیدانیم البتّه بکسانی که عالم بحقّ و از اوصیاء و اولیاء و صاحبان علوم ربّانی هستند رجوع مینمایند و بآستان ایشان عارف میشوند و در آنچه صلاح دنیا و آخرت ایشان است واقف میگردند و هم در آن کتاب از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابی جعفر محمّد بن علی باقر علیه السّلام مروی است من قدّم اولادا یحتسبهم عند اللّه حجبوه من النّار باذن اللّه عزّ و جلّ هرکس فرزندانی از پیش بفرستد و در حضرت خدای وهّاب احتساب نماید یعنی چون فرزندانش بمیرند بر مرگ ایشان صبوری کند و در پیشگاه خداوند ذخیرهٔ اخروی خود شمارد در قیامت همان اولادش باذن خدای عزّ و جلّ او را از آتش دوزخ محجوب میدارند و دیگر در مجموعهٔ ورّام از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام مرویست که فرمود الصّبر صبران صبر علی البلاء حسن جمیل و افضل الصّبرین الورع عن المحارم شکیبائی و صبوری بر دو گونه است یکی صبر کردن بر بلا و آن نیکو و جمیل است و افضل از هر دو صبر ورع داشتن و کفّ نفس است از ارتکاب محرّمات و معاصی الهی

فیدعو خیارهم عند ذلک فلا یستجاب لهم

راقم حروف گوید چنین مینماید از این حدیث شریف چیزی از قلم کاتب ساقط شده است و دیگر در مجموعهٔ ورّام مذکور است که ابو محمود احمد بن حمّاد مکتوبی مشروح و مفصّل و مطوّل بحضرت ابی جعفر علیه السّلام معروض داشت و در پاره اجوبهٔ آن حضرت این کلمات مندرج بود امّا الدّنیا فنحن متفرّقون فی البلاد و لکن من هوی هوی صاحبه و دان بدینه فهو معه و ان کان نائیا عنه و امّا الآخرة لهی دار القرار میفرماید امّا حال و وضع دنیا این است که ما دامی که در آن اندریم در بلاد و امصار مختلفهٔ بعیده پراکنده و از همدیگر جدائیم لکن با این بعد مسافت و رنج مفارقت هرکس بمیل و هوای صاحب خویش رود و بعادت و روش و آئین او متابعت گیرد همانا چنین کس چنان است که همواره نزد صاحب خود حاضر است اگرچه از وی بحسب ظاهر دور باشد امّا حال و وضع آخرت این است که سرای قرار است یعنی فنا و زوال و تفرقه و مباعدت از همدیگر در کارش نیست و هم در آن کتاب از ابن فضّال مسنداً بحضرت ابی جعفر علیه السّلام میرسد قال لا و اللّه ما اراد اللّه من النّاس الّا خصلتین ان یقرّوا له بالنّعم فیزیدهم و بالذّنوب فیغفرها لهم فرمود لا و اللّه خدای تعالی از مردمان و خلقت ایشان جز دو خصلت اراده نفرموده است نخست اینکه بر نعمتهای او اقرار نمایند تا نعمتهای ایشان را افزایش دهد دیگر اینکه اعتراف و اقرار بمعاصی و گناهان خود نمایند تا گناهان ایشان را قرین آمرزش دارد و در این کلام مبارک نکتهٔ لطیف است چه جز بمعرفت کردگار و مراتب قدرت و قهّاریّت و رزّاقیّت او و منحصر شمردن صفت رزّاقیّت را بخالق کریم و فاطر رحیم اقرار بنعمتهای او حاصل نمیشود که اوست منعم حقیقی و چون این مقام معرفت حاصل شد البتّه آن شخص عارف مرتکب معاصی از قبیل شرک و کفر و امثال آن که آمرزش پذیر نیست نخواهد شد و اگر بمعاصی دیگر ارتکاب جوید خداوند تعالی بفضل و کرم خود بیامرزد چنانکه این کلام شریف که در همان کتاب از آن حضرت مرویست شاهد این است و اللّه ما ینجو من الذّنب الّا من اقرّ به سوگند با خدای نجات نمی یابد از عقوبت گناه مگر کسیکه اقرار بآن نماید چه اقرار کردن بگناه از روی ندامت و خشیت و معرفت است و چون کسی بتقصیر خویش معترف شد خداوند او را از ارتکاب معاصی دیگر محفوظ میدارد و قرین غفران میگرداند و دیگر در مجموعهٔ ورّام از آن حضرت مرویست من عرف من عبد من عبید اللّه کذبا اذا حدّث او خیانة اذا اؤتمن ثمّ ائتمنه علی امانة اللّه کان حقّا علی اللّه عزّ و جلّ ان یبتلیه فیها ثمّ لا یخلف علیه و لا یأجره هرکس بنده از بندگان خدای را بصفت کذب در حدیث و خیانت در امانت بشناسد و باینحال بروی معرفت یابد و معذلک او را بر امانت خدای امین کرده باشد بر خداوند عزّ و جلّ واجب میشود که او را در آن امانت و آن کار مبتلا سازد آنگاه او را بر آن عوض ندهد و مأجور نگرداند و دیگر در آن کتاب مرویست که حضرت باقر علیه السّلام فرمود چون روز قیامت اندر آید گروهی در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ حاضر شوند و از بهر

خویشتن حسناتی نیابند و عرض کنند ای خداوند ما این سیئات حسنات ما چه شد خداوند عزوجل میفرماید اکلتها الغیبة آن غیبتها که در دنیا در بارهٔ مردم میراندید حسنات شما را فرو خورد فان الغیبة لتاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب الحلفاء همانا غیبت میخورد حسنات را چنانکه آتش تافته میخورد هیزم حلفا را و حلفاء با حاء مهمله گیاهی است معروف و دیگر در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله از حضرت باقر علیهما السلام مرویست لا خیر فی الکسل واذا کسل الرجل ان یتم رکوعه وسجوده وطهوره فلیس فیه خیر لامر آخرته واذا کسل عما یصلحه بمعیشة دنیاه فلیس فیه خیر لامر دنیاه هیچ خیر و خوبی در کسل بودن امور نیست چون مردی در کار رکوع و طهور خود کسل و سست باشد در امر اخروی او خیری نیست و چون در اصلاح امور دنیای خود کسالت داشته باشد خیری در کار دنیای او نخواهد بود و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست لا یکون العبد عابداً لله حق عبادته حتی ینقطع عن الخلق کلهم الیه فحینئذ یقول هذا خالص لی فیقبله بکرمه هیچ بنده حقیقت عبادت خدای را بجای نیاورد تا گاهی که از تمام مخلوق منقطع و بحضرت احدیتش متصل شود و چون چنین کرد خداوند میفرماید این عبادت در حضرت من خالص است و بکرم خود از وی قبول فرماید و مراد ازین مطلب این است که باید خلوت دل را مخصوص به پرتو انوار محبوب حقیقی ساخت تا آن عبادت که نماید از روی معرفت باشد و در پیشگاه حضرت احدیت پذیرفته شود و آن عبادت خالص خواهد بود نه اینکه از معاملات و مناکحات و مراودات و معاشرات لازمه اجتناب ورزید چه دنیا دار اسباب است و پیغمبران و اولیاء و اولوا الالباب جز برین نهج نرفته اند و دیگر میفرماید الحکمة ضالة المؤمن فحیث ما وجد احدکم ضالته فلیأخذها حکمت گمشدهٔ مؤمن است پس در هر کجا هر یک از شما این گمشدهٔ گرامی را دریابد باید اخذ نماید یعنی باید گران عین حکمت و این گوهر فرخنده آیت گردد و غنیمت شمرد و از دست نگذاشت نه اینکه بدارنده و خازن آن نگرند و اگر ظرف را مطبوع نیابند از آن مظروف مغتنم بی بهره گردند چنانکه اگر کسی گوهر تابناک را در میان مزبله خاشاک بنگرد باید برگیرد و او را از فضول پاک فرماید و در بهترین اوعیه و ظروف مخزون گرداند و دیگر از محمد بن مسلم مرویست که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود بنده را بمحشر درآورند و او خونی در دنیا نریخته باشد پس برای او چیزی شبیه بشاخ حجامت گری یا بزرگتر از آن ملبند و ر سازند و با او گویند این سهم تو است از خون فلان عرض میکند ای پروردگار من تو نیک میدانی که روح مرا قبض فرمودی و هیچ خونی نریخته بودم میفرماید بلکه شنیدی از فلان چنان و چنین روایتی را و از وی باز گفتی و آن روایت چندان نقل مجالس شد و چندان باز گفته شد تا بفلان مرد جبار پیوست و آن جبار آن مرد را بر آن گفتار بکشت و اینک سهم تو از خون آن مقتول این است یعنی گناه این مقدار خون وی بر گردن وی جای شد و دیگر در آن کتاب

از حضرت عبدالعظیم بخدمت امامت رتبت امام محمد باقر علیهما السلام سند میرسد که با محمد بن مسلم فرمود لا یغرنک الناس من نفسک فان الامر یصل الیک دونهم ولا تقطع النهار عنک کذا وکذا فان معک من یحصی علیک ولا تستصغرن حسنة تعملها فانک تراها حیث تسرک ولا تستصغرن سیئة فانک تراها حیث تسوءک فاحسن فانی لم ار شیئاً قط اشد طلباً ولا اسرع دركاً من حسنة لذنب قدیم ولیس بتقوی الله طول عبادته ولکنما التقوی مجانبة الشبهة سخن بیهودهٔ مردمان در حق خودت مغرور نگرداند یعنی تمجید و تحسین مردمان بیهوده گوی فریب مخور چه سخن آنها غرض آمیز و بعلم ناقص بعضی چیزها با تو گویند تا فریفته شوی و از راه راست بگردی و دانسته باش که چون بکلمات فریب انگیز مردمان خویشتن را فراموش کنی و از یاد خدای بگردی بکیفر خود مبتلا میشوی و با ایشان کاری نیست و بیدار باش که عمر خود را بیهوده بپای نبری چه با تو کسی است که مدت و گذشت عمر و اعمال ترا در شمار می آورد و تو هر گز کرداری نیک و حسنه را که از تو پدیدار میآید کوچک مشمار زیرا که تو همان عمل حقیر را در منزلی خطیر دریابی یعنی خداوند خبیر آگاه است تا کدام حسنهٔ تو صغیر یا خطیر است اما تو خود نمیدانی و همان کردار را که بس کوچک دیدی از اجر بیشماری نگران میشوی که در حضرت یزدان رتبتی عالی دارد که تو از دیدار آن مسرور میشوی و هیچ سیئه را نیز کوچک مخوان چه بسیار افتد گناهی بس حقیر در حضرت خالق قدیر بسیار خطیر است و چون مقامش را بنگری بسیار نکوهیده حال گردی و تا بتوانی احسان کن و اعمال حسنه را تقدیم نمای چه من هیچ چیز را برای چاره ذنب قدیم از حسنه سخت تر و سریعتر نیافته ام در ارشاد القلوب دیلمی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست من مشی فی حاجة اخیه المؤمن اظله الله عزوجل بخمسة وسبعین الف ملک ولم یرفع قدماً الا کتب الله له بها حسنة وحط بها عنه سیئة ورفع له بها درجة فاذا فرغ من حاجته کتب الله بها بکل ما قضاه له اجر حاج ومعتمر هر کس در حاجت برادر ایمانی خود و قضای آن راه سپار شود خداوند هشتاد و پنج هزار فرشته در سپارد و هیچ قدمی بر نگیرد مگر اینکه حسنه از بهرش بر نگارند و سیئه را محو نمایند و درجه بواسطه آن قضای حاجت بپایش بر کشند و چون از بر آوردن حاجتش فراغت یافت خداوند در عوض هر چه از بهرش بر آورده ساخته اجر حج گذارنده و عمره سپارنده مینویسد و نیز در آن کتاب از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست ان الشیطان یغری بین المؤمنین ما لم یرجع احدهما عن دینه فاذا فعلوا ذلک استلقی علی قفاه وقال فزت فرحم الله امرأ الف بین ولیین لنا یا معشر المؤمنین تألفوا وتعاطفوا همانا شیطان در میان دو مؤمن هر خصومتی و مناقشتی روی دهد تا آنچه که یکی از ایشان از آن مقام فرود نیاید غوایت کند و چون ایشان چنان کنند شیطان از شادی بر پشت بیفتد و گوید فائز و برخوردار شدم پس خداوند رحمت کند مردی را که در میان دو تن

خویشتن حسناتی نیابند و عرض کنند ای خداوند ما ای سید حسنات ما چه شد خداوند عزوجل میفرماید
اَکَلَتْهَا الْغِیبَةُ آن غیبتها که در دنیا درباره مردم میراندید حسنات شما را فرو خورد فَاِنَّ الْغِیبَةَ لَتَأْکُلُ
الْحَسَنَاتِ کَمَا تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ الْحَلْفَاءَ همانا غیبت میخورد حسنات را چنانکه آتش تافته میخورد
هیزم حلفا را و حلفاء با حاء مهمله گیاهی است معروف و دیگر در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله از حضرت
باقر علیهما السلام مروی است لَا خَیْرَ فِی الْکَسَلِ وَاِذَا کَسِلَ الرَّجُلُ اَنْ یُتِمَّ رُکُوعَهُ وَطُهُورَهُ
فَلَیْسَ فِیهِ خَیْرٌ لِاَمْرِ آخِرَتِهِ وَاِذَا کَسِلَ عَمَّا یُصْلِحُهُ بِمَعِیشَةِ دُنْیَاهُ فَلَیْسَ فِیهِ خَیْرٌ لِاَمْرِ دُنْیَاهُ هیچ خیر و خوبی در کسل
بودن امور نیست چون مردی در کار رکوع و طهور خود کسل و سست باشد در امر اخروی او خیری نیست
و چون در اصلاح امور دنیای خود کسالت داشته باشد خیری در کار دنیای او نخواهد بود و دیگر
در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست لَا یَکُونُ الْعَبْدُ عَابِداً لِلّٰهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتّٰی یَنْقَطِعَ
عَنِ الْخَلْقِ کُلِّهِمْ اِلَیْهِ فَحِینَئِذٍ یَقُولُ هٰذَا خَالِصٌ لِی فَیَقْبَلُهُ بِکَرَمِهِ هیچ بنده حقیقت عبادت خدای را بجای
نیاورد تا گاهی که از تمام مخلوق منقطع و بحضرت احدیتش متصل شود و چون چنین کرد خداوند میفرماید
این عبادت در حضرت من خالص است و بکرم خود از وی قبول فرماید و مراد ازین مطلب این است
که باید خلوت دل را مخصوص به پرتو انوار محبوب حقیقی ساخت تا آن عبادت که بنماید از روی معرفت
باشد و در پیشگاه حضرت احدیت پذیرفته شود و آن عبادت خالص خواهد بود نه اینکه از معاملات و
مناکحات و مراودات و معاشرات لازمه اجتناب ورزید چه دنیا دار اسباب است و پیغمبران
و اولیاء و اولوالالباب جز بر این نهج نرفته اند و دیگر میفرماید اَلْحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَیْثُ مَا وَجَدَ
اَحَدُکُمْ ضَالَّتَهُ فَلْیَأْخُذْهَا حکمت گمشده مؤمن است پس در هر کجا هر یک از شما این گمشده گرامی را دریابد
باید اخذ نماید یعنی باید گران عین حکمت و این گوهر فرخنده آیت کردگار را غنیمت شمرد و از دست نگذاشت
نه اینکه بدارنده و خازن آن نگرند و اگر ظرف مطبوع نیابند از آن مظروف مغتنم بی بهره
گردند چنانکه اگر کسی گوهر تابناک را در میان مزبله خاشاک بنگرد باید برگیرد و او را از فضول پاک فرماید
و در بهترین ادعیه و ظروف مخزون گرداند و دیگر از محمد بن مسلم مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام
شنیدم میفرمود بنده را بمحشر درآورند و او خونی در دنیا نریخته باشد پس برای او چیزی شبیه بشاخ حجامت
گری یا بزرگتر از آن طلب در سانند و با او گویند این سهم تو است از خون فلان عرض میکند ای
پروردگار من تو نیک میدانی که روح مرا قبض فرمودی و هیچ خونی نریخته بودم میفرماید بلکه شنیدی
از فلان چنان و چنین روایتی را و از وی باز گفتی و آن روایت چندان نقل مجالس شد و چندان باز
گفته شد تا بفلان مرد جبار پیوست و آن جبار آن مرد را بر آن گفتار بکشت و اینک سهم تو از خون
آن مقتول این است یعنی گناه این مقدار خون وی برگردن وی جای باشد و دیگر در آن کتاب

از حضرت عبدالعظیم بخدمت امامت رتبت امام محمد باقر علیهما السلام سند میرسد که با محمد بن مسلم فرمود
لَا یَغُرَّنَّکَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِکَ فَاِنَّ الْاَمْرَ یَصِلُ اِلَیْکَ دُونَهُمْ وَلَا تَقْطَعِ النَّهَارَ عَنْکَ کَذَا
وَکَذَا فَاِنَّ مَعَکَ مَنْ یُحْصِی عَلَیْکَ وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُهَا فَاِنَّکَ تَرَاهَا حَیْثُ تَسُرُّکَ
وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَیِّئَةً فَاِنَّکَ تَرَاهَا حَیْثُ تَسُوؤُکَ وَاَحْسِنْ فَاِنِّی لَمْ اَرَ شَیْئاً قَطُّ اَشَدَّ طَلَباً وَلَا اَسْرَعَ
دَرَکاً مِنْ حَسَنَةٍ لِذَنْبٍ قَدِیمٍ وَلَیْسَ بِتَقْوَی اللّٰهِ طُولُ عِبَادَتِهِ وَلٰکِنَّمَا التَّقْوَی مُجَانَبَةُ الشُّبْهَةِ
سخن بیهوده مردمان در حق خودت مغرور نگرداند یعنی تمجید و تحسین مردمان بیهوده گوی فریب مخور چه سخن
آنها غرض آمیز و بعلم ناقص بعضی چیزها با تو گویند تا فریفته شوی و از راه راست بگردی و دانسته باش
که چون بکلمات فریب انگیز مردمان خویشتن را فراموش کنی و از یاد خدای بگردی بکیفر خود مبتلا میشوی
و با ایشان کاری نیست و بیدار باش که عمر خود را بیهوده بپای نبری چه با تو کسی است که مدت و گذشت عمر
و اعمال ترا در شمار می آورد و تو هر کردار نیک و حسنه را که از تو پدیدار میآید کوچک مشمار زیرا که تو همان
عمل حقیر را در منزل خطیر در یابی یعنی خداوند خبیر آگاه است تا کدام حسنه تو صغیر یا خطیر است اما
تو خود نمیدانی و همان کردار را که بس کوچک و بیرون از اجر میشماری نگران میشوی که در حضرت یزدان
رتبتی عالی دارد که تو از دیدار آن مسرور میشوی و هیچ سیئه را نیز کوچک مخوان چه بسیار افتد گناهی بس
حقیر در حضرت خالق قدیر بسیار خطیر است و چون مقامش را بنگری بسیار نکوهیده حال گردی
و تا بتوانی احسان کن و اعمال حسنه را تقدیم نمای چه من هیچ چیز را برای چاره ذنب قدیم از حسنه
سخت تر و سریعتر نیافته ام در ارشاد القلوب دیلمی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است مَنْ مَشَی
فِی حَاجَةِ اَخِیهِ الْمُؤْمِنِ اَظَلَّهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِخَمْسَةٍ وَسَبْعِینَ اَلْفَ مَلَکٍ وَلَمْ یَرْفَعْ قَدَماً اِلَّا
کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَحَطَّ بِهَا عَنْهُ سَیِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَاِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ کَتَبَ
اللّٰهُ لَهُ بِهَا بِکُلِّ مَا قَضَاهُ لَهُ اَجْرَ حَاجٍّ وَمُعْتَمِرٍ هر کس در حاجت برادر ایمانی خود و قضای آن راه سپار شود خداوند بس
سایه هفتاد و پنجهزار فرشته در سپارد و هیچ قدمی برنگیرد جز اینکه حسنه از بهرش بنگارند و سیئه را محو نمایند
و درجه بواسطه آن قضای حاجت بپاداش برکشند و چون از برآوردن حاجتش فراغت یافت خداوند
در عوض هر چه از بهرش برآورده ساخته اجر حج گذارنده و عمره سپارنده مینویسد و نیز در آن کتاب از
حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست اِنَّ الشَّیْطَانَ یُغْرِی بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ مَا لَمْ یَرْجِعْ اَحَدُهُمَا عَنْ دِینِهِ
فَاِذَا فَعَلُوا ذٰلِکَ اسْتَلْقَی عَلَی قَفَاهُ وَقَالَ فُزْتُ فَرَحِمَ اللّٰهُ امْرَاً اَلَّفَ بَیْنَ وَلِیَّیْنِ لَنَا یَا مَعْشَرَ
الْمُؤْمِنِینَ تَاَلَّفُوا وَتَعَاطَفُوا همانا شیطان در میان دو مؤمن هر خصومتی و مناقشتی روی داد تا
آنچند که یکی از ایشان از آن مقام فرود نیاید غوایت کند و چون ایشان چنان کنند شیطان از
شادی بر پشت بخفتد و گوید فایز و برخوردار شدم پس خدای رحمت کند مردی را که در میان دو تن

دوست ما تألیف دهد ای معشر مؤمنان باهم بمؤالفت و معاطفت کار کنید و نیز در ارشاد القلوب مسطور است که حضرت ابی جعفر سلام الله علیه فرمود إنّ الله عزّ وجلّ إذا کان من أمره أن یکرم عبداً وله و علیه ذنب ابتلاه بالسقم فإن لم یفعل ذلک به شدّد علیه الموت لیکافیه بذلک الذنوب قال وإن کان من أمره أن یهین عبداً وله حسنة أصحّ بدنه وإن لم یفعل ذلک به وسّع علیه فی رزقه چون خداوند عزوجل خواهد بنده را که گناهی و چاره است تکرم و گرامی دارد او را به بیماری و تن آزاری گرفتار نماید و اگر چنان نکند مرگ را بروی سخت و جان پرداختن را دشوار گرداند تا او را بدین کار مکافات گناهان بدهد و اگر امر و اراده خداوندیش بر آن باشد که بنده را خوار و اهانت فرماید و او را حسنه باشد بدنش را صحیح گرداند و اگر این کار را با وی مرعی نفرماید روزیش را گشاده گرداند و اگر این معاملت نیز با وی نشود مردن را با وی هموار و آسان بگرداند تا مکافات حسنه او را داده باشد در جلد هفدهم بحار الانوار از حسین بن حسن مروی است که محمد بن علی علیهما السلام می فرمود سلاح اللئام قبیح الکلام اسلحه نزد مردم لئیم سخن زشت است و از نکات این کلمات شریفه این است که اسلحه کارزار برای حفظ و صیانت از گزند تیر و تیغ و نیزه و دشنه و زوبین جانشکار است و چون برای مردم لئیم هیچ زخمی و جراحتی سخت تر و جانربا تر از شنیدن و دیدن سائل و عرض حاجت او نیست از همه اسلحه استوارتر و قلعه محکمتر بی زحمت مخارج و مصارف و انفاق چون ترش کردن روی و تلخ آوردن خوی و زشت آوردن سخن و تنفر گردانیدن مرد و زن حاصل نمیشود لاجرم هیچوقت آن خوی درشت و دیدار زفت و کلام کلفت را تارک نمیشود و همیشه خود را در این قلعه حصین محفوظ میدارد و دیگر از کتاب حلیة الاولیاء از خلف بن حوشب از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام منقول است الإیمان ثابت فی القلب والیقین خطرات فیمرّ الیقین بالقلب فیصیر کأنه زبر الحدید ویخرج منه کأنه خرقة بالیة گوهر ایمان در قلب شخص مؤمن ثابت و پاینده است و حالت یقین خطرات قلبیه است و چون یقین بقلب مؤمن رسید مانند پاره های آهن میگردد و چون بیرون می آید چنان می شود که گوئی کهنه فرسوده است و دیگر در بحار الانوار از کتاب درة الباهره مسطور است که آنحضرت فرمود الغلبة بالخیر فضیلة و بالشر قبیحة پیروزمندی در عمل خیر فضیلتی است و غلبه بعمل شر نکوهیده و قبیح است و دیگر فرمود إذا علم الله تعالی حسن نیة من أحد اکتنفه بالعصمة چون خداوند بحسن نیت کسی عالم گردد او را در کنف عصمت محفوظ میدارد و میفرماید من عمل بما یعلم علّمه الله ما لم یعلم هر کس عالماً اقدام بعمل نماید و آنچه داند عمل کند خداوند او را آنچه نداند تعلیم فرماید یعنی اعطای علم برای عمل کردن بآن است و چون کسی بمعلومات خود کارگر و فیاض علی الاطلاق بهجانش بافاضت فیض و ازدیاد علم بر خوردار فرماید و دیگر باره اوعیه و ظروف مستعده او را

از بحار علوم آسمانی سرشار فرماید چه در مبدء فیض بخل نباشد

بیان مواعظ و کلمات نصایح آیات حضرت باقر علیه السلام که در طی مکالمات ظاهر شده است

در هفدهم بحار مسطور است که یکی از شیعیان حضرت باقر علیه السلام آهنگ سفری داشت پس در حضرتش عرض کرد مرا وصیتی بفرمای فرمود لا تسیرنّ سبراً وأنت حاف ولا تنزلنّ عن دابّتک لیلاً إلا ورجلاک فی خفّ ولا تبولنّ فی نفق ولا تذوقنّ بقلة ولا تشمّها حتی تعلم ما هی ولا تشرب من سقاء حتی تعرف ما فیه ولا تسیرنّ إلا مع من تعرف واحذر من لا تعرف در طی سفر هیچ راهی با پای برهنه مسپار و چون شب هنگام خواهی از مرکب خود فرود آئی باید جز با هر دو پای بموزه اندر از مرکب بزیر نشوی و هرگز در گذرگاه مسافران بول مفکن و هیچوقت سبزه و گیاهی را تا ندانی چیست و نشناسی مچش و مبوی و هیچوقت از مشک و آبکری که در آن آب هست تا تأمل و احتیاط نکنی حال ظرف و مظروف چگونه است آب میاشام و چون رفیق سفر خواهی جز با آنکس که او را بشناسی همسفر مشو و نیز چون نشناسی از وی در حذر باش یعنی بسا اشخاص هستند که سالها در حضر با هم دوست و متحد هستند و اظهار صفوت و امانت و دیانت نمایند اما چون سفر پیش آید خوی دیگر پیش آورند و اخلاقی از ایشان بروز نماید که هیچ از ایشان گمان نمی بردند و دیگر فرمود تعلّموا العلم فإنّ تعلّمه حسنة وطلبه عبادة والمذاکرة له تسبیح والبحث عنه جهاد وتعلیمه صدقة وبذله لأهله قربة والعلم ثمار الجنة وأنس فی الوحشة وصاحب فی الغربة ورفیق فی الخلوة ودلیل علی السراء و زین عند الأخلاء وسلاح عند الأعداء یرفع الله به قوماً فیجعلهم فی الخیر سادة وللناس أئمة یقتدی بفعالهم ویقتصّ آثارهم ویصلّی علیهم کلّ رطب ویابس وحیتان البحر وهوامّه وسباع البرّ وأنعامه بیاموزید علم را که آموختنش حسنه و طلبش عبادت و مذاکره اش تسبیح و مباحثه اش جهاد و تعلیمش صدقه و بذل کردن گوهر علم را بکسی که اهل و شایسته آن باشد موجب قربت حضرت احدیت است و علم میوه بهشتی و مایه انس در تنهائی و مصاحب در حال غربت و رفیق در هنگام خلوت و دلیل و راهنمای بر سرور و بهجت و یار و معین بر دفع شرور و مضرت و دین ستوده و کیش پسندیده با ارباب خلت و سلاح و حربه با دشمنان و معاندان است خداوند قادر بدولت این گوهر با هر قومی را در اجرای خیر بلند گرداند و ایشان را در امر خیر بزرگ و آقا گردانید و پیشوایان مردمان ساخت تا با فعال ایشان اقتدا و بآثار ایشان اقتفا نمایند و هر تر و خشکی حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چرندگان صحرا بر ایشان درود میفرستند و دیگر در معالم العبر مسطور است که ابو عبیده حذاء گفت در خدمت

۴۴۰ حضرت باقر علیه السلام عرض کردم مرا بچیزی که از آن سودمند شوم حدیث فرمای فرمود ای ابو عبیده
مرگ را فراوان یاد کن فَاِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ اِنْسَانٌ ذِكْرَ الْمَوْتِ اِلَّا زَهِدَ فِي الدُّنْيَا هیچکس یاد مرگ را فراوان نکند
جز اینکه در دنیا و حطام دنیا زاهد و بی رغبت گردد و نیز از آن حضرت مروی است مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ
يَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ فرشته ایست که در هر روز ندا بر میکشد بزای از بهر
مردن و فراهم کن از بهر نابود شدن و بساز از برای ویران گشتن و این شعر که لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ
يَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ در ضمن چند شعر دیگر منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است
و نیز در آن کتاب از آن حضرت مروی است که با جناب جابر جلیل مقامه فرمود ای جابر دنیای خود را
مانند منزلی بشمار که در آنجا نزول جوئی و از آن پس در همان روز که بدان اندری اراده تحول بدیگر منزل
نمائی و چون مالی در حیال بجر که در عالم خواب کسب کرده باشی و چون از جامهٔ خواب سر بر کنی هیچت
از آنجمله بدست اندر نمانده باشد وَاِذَا كُنْتَ مِنْهُ فِي جِنَازَةٍ فَكُنْ كَاَنَّكَ اَنْتَ الْمَحْمُولُ وَكَاَنَّكَ
سَئَلْتَ رَبَّكَ الرَّجْعَةَ اِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ عَمَلَ مَنْ عَاشَ فَاِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ الْعُلَمَاءِ
كَمِثْلِ الظِّلِّ و چون در دنیا بتشییع جنازه برداری چنان باش که گویا تو خود آن میت هستی و اینک ترا
حمل کرده اند و گویا تو از پروردگارت خواستار هستی که بدنیا رجعت گیری تا عمل نمائی عمل آنکس را که زندگانی
دارد چه دنیا نزد دانایان و خردمندان مانند سایه در گذر است ظاهر عبارت چنان می نماید که اشارت باین آیه
شریفه رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا باشد که چون کسی بمرد و هول و هیبت بعد از مرگ را مشاهدت
کرد از شدت حیرت و خشیت در حضرت خالق الناس التماس کند و عرض نماید ای پروردگار من
مرا بدنیا مراجعت بده شاید باعمال صالحه پردازم و مسئولش ابداً مقبول نمیگردد میفرماید تو نیز
چنان بدان که هم اکنون بمرده و ترا بجانب گور حمل میدهند و چون مراتب عذاب و عقوبت را بنگری
آرزومند مراجعت شوی و از تو پذیرفته نخواهد شد تا تدارک مافات نمائی اکنون که وقت داری
غافل منشین نه وقت بازی است وقت هنر است و سرفرازی است عمر را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
و در اعمالی که موجب سعادت دارین است کوشش و از وقت گرامی بی عوض چشم مپوش و در روایت
دیگر است وَكَاَنَّكَ سَئَلْتَ رَبَّكَ الرَّجْعَةَ اِلَى الدُّنْيَا فَرَدَّكَ فَاعْمَلْ عَمَلَ مَنْ قَدْ عَايَنَ
و چنان گمان کن که از این جهان بیرون شدی و شداید عذاب و عقاب را مشاهدت کردی و از خدای
خواستار شدی که ترا بدنیا باز گرداند تا تدارک مافات نمائی و اکنون باز گشتی پس هم اکنون مانند
کسی که رفته و دیده و مسئلت نموده و برای تلافی مافات مصمم گردیده است بآنچه بآن مکلف هستی رفتار
کن و این حدیث شریف در کتاب مذکور از جابر جعفی باینصورت از آن حضرت مرویست يَا جَابِرُ
اَنْزِلِ الدُّنْيَا مِنْكَ كَمَنْزِلٍ نَزَلْتَهُ تُرِيدُ التَّحَوُّلَ عَنْهُ وَهَلِ الدُّنْيَا اِلَّا دَابَّةٌ رَكِبْتَهَا

فِي مَنَامِكَ فَاسْتَيْقَظْتَ وَاَنْتَ عَلَى فِرَاشِكَ غَيْرُ رَاكِبٍ وَلَا اَحَدٌ يَعْبَاُ بِهَا اَوْ كَثَوْبٍ لَبِسْتَهُ
۴۴۱ اَوْ كَجَارِيَةٍ يَا جَابِرُ الدُّنْيَا عِنْدَ ذَوِي الْاَلْبَابِ كَفَيْءِ الظِّلَالِ ای جابر دنیا را بمنزله منزلگاهی که بآنجا در آیند و با آهنگ
وطنها
کوچیدن بر آیند در شمار بیاور و آیا دنیا در نظر اهل دانش و بینش جز مانند دابه که در عالم رؤیا بر آن نشینی
و چون بیدار شوی نشانی از مرکوب نیابی و بر فراش خود بدون حالت رکوبی جای داشته باشی و هیچکس آن
نباید مبالاتی بورزد یا چون جامه که برتن در آوری یا کنیزکی را مباشرت کنی یعنی همانطور که لذت آنها در
نپاید و هر چه زودتر بگذرد دنیا نیز با همه وسعتش زود میگذرد و زائل میشود ای جابر دنیا در نظر خردمندان
چون سایه زود در گذر است و این معانی را اغلب اشخاص در نظم و نثر خود در آورده اند
اِنَّمَا الدُّنْيَا كَظِلٍّ زَائِلٍ اَوْ كَضَيْفٍ بَاتَ فِي بَيْتٍ رَحَلَ
و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ
عَنْ اَعْرَاضِ النَّاسِ اَقَالَهُ اللهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللهُ عَنْهُ
عَذَابَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ هر کس خویشتن را از تعرض باعراض مردمان باز دارد خداوندش در قیامت
از عذاب محفوظ بدارد و نیز ابو حمزه از آن حضرت روایت نماید گوید شنیدم میفرمود ثَلٰثٌ اُقْسِمُ اِنَّهُنَّ
حَقٌّ مَا اَعْطَى رَجُلٌ شَيْئًا مِنْ مَالِهِ وَلَا صَبَرَ عَنْ مَظْلَمَةٍ اِلَّا زَادَهُ اللهُ بِهَا عِزًّا وَلَا فَتَحَ عَلَى
نَفْسِهِ بَابَ مَسْئَلَةٍ اِلَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ سه چیز است که قسم میخورم که حق و راست است عطا
بخشد مردی از مال خود که نقصانی بر آن مال وارد آید یعنی اگر کسی از مال خود چیزی در راه خدای و زکوة
مستحق آن بدهد خداوند برکت بمال او دهد و نقصان نگیرد دیگر اینکه هیچکس از ظلم و ستمی که بر وی رانده
باشند شکیبائی نجوید جز آنکه خداوندش بواسطه آن شکیبائی عزت بخشد و هیچکس در ب سؤال و خواستاری
از مردمان را بر خود نگشاید بجز اینکه بابی از فقر و نیاز بروی باز گرداند و دیگر از جابر جعفی از آن حضرت
مروی است مَنْ اَرَادَ اَنْ يُطَيِّبَ اللهُ حَيٰوتَهُ فَلَا يَاْكُلْ اِلَّا طَيِّبًا فَاِنَّ اللهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ يَا
اَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا اِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ هر کس بخواهد که خدای تعالی
پاک و پاکیزه و طیب گرداند بهره و حظ او را بایست جز ماکول و مشروب طیب پاک حلال نخورد و نیاشامد
همانا خدای تعالی در قرآن خود میفرماید ای رسولان از طیبات بخورید و عمل شایسته بجنید و بدانید
من بآنچه شما کنید دانا هستم و دیگر جابر از آن حضرت روایت کند که فرمود هیچ مجلسی منعقد نشود که در آن
ابرار و فجار جلوس نمایند و بدون اینکه خدای را در آن مجالس یاد کنند پراکنده شوند جز آنکه آن مجلس
در روز قیامت بر ایشان حسرت و اندوه خواهد بود و دیگر در آن کتاب مسطور است که جابر جعفی گفت
از حضرت باقر شنیدم که همی گفت پدرم میفرمود سَلُوا رَبَّكُمُ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فَاِنَّكُمْ لَسْتُمْ
مِنْ رِجَالِ الْبَلَاءِ فَاِنَّهُ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَنِي اِسْرَائِيلَ شُقُّوا بِالْمَنَاشِيرِ عَلَى اَنْ يُعْطُوا

اَلْکُفْرُ وَلَمْ تُعْطُوهُ اَبَدًا از پروردکار خودتان در طلب عفو و عافیت باشید چه از آن مردان که تن
ببلا در سپاردند نیستید چه پیش از شما جماعتی از بنی اسرائیل بودند که اندام ایشان را با ارّه جفا پاره پاره
میکردند بجدای کافر شوند و ایشان ابدا اطاعت این امر را ننمودند یعنی چون شما دارای قوّة و ایقان
نیستید که توانید در معرض امتحان و ابتلای بزرگ اندر آئید و اطاعت مخالفان و مشرکان را ننمائید
پس از خدای خواستار عفو از معاصی و آسایش از آزمایش را مسئلت کنید چه درآمدن در مقام امتحان
و فرسایش دیدن در کورهٔ آزمایش کار هر کس نیست و این کلام اشارت بداستان فرعون و سحرهٔ موسی
علیه السلام است و نیز جابر جعفی میگوید از آنحضرت شنیدم میفرمود از گناهان کوچک و حقیر بپرهیزید چه آنرا
طالبی است یعنی گمان نکنید که معاصی صغیره را در شمار نیاورند و بار تکاب آن جسارت کنید بلکه خداوند
احسب الحاسبین هیچ چیز را فروگذار نمی فرماید و هیچیک از شما نشاید که باید گناهی را مرتکب و از خدای
خواستاری عفو را طمع بندد با اینکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید سَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَ
كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُبِينٍ زود است که آنچه از پیش گذاشته و از دنبال بر نهاده اند در دیوان
حساب بنگاریم و هر چیزی را در امامی آشکار احصا فرمائیم و میفرماید اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ
فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ الآیه بدرستیکه اگر بوزن دانهٔ از خردلی در سنگی سخت
یا در آسمانها و زمین باشد تا آخر آیه یعنی اعمال جهانیان اگرچه باین مقدار هم باشد از ترازوی عدل و ثبت
کرام الکاتبین بیرون نتواند شد و هم جابر گوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمود اِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ
بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ الْاَشْبَرَيْنِ يُدْرِكُهُ الشَّقَاءُ فَيُدْخِلُهُ النَّارَ وَاِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ
اَهْلِ النَّارِ حَتّٰى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ اِلَّا شِبْرَيْنِ يُدْرِكُهُ السَّعَادَةُ فَيُدْخِلُهُ
اللّٰهُ الْجَنَّةَ یعنی بسا باشد که بندهٔ در این سرای مرتکب اعمالی شود که بهشتیان را
سزد و مستحق بهشت میگردد چنانکه در میان او و بهشت افزون از دو شبر باقی نمی ماند یعنی بسیار نزدیک
بآن میشود که اهل بهشت شود لکن غرور او را فرو گیرد و بدبختی او در سپارد و شرارت نفس امّاره روی
چره کردد و باعمال و افعالی پردازد که اعمال و طاعات و عبادات سابقه اش محو و در خور آتش
و خوار کردد و خداوندش بجهنم جای دهد و بسیار شود که بندهٔ در این جهان مدتها روزگار خویش را
بمعاصی و ملاهی و نواهی بپایان برد و چنان خود را بجهنم نزدیک نماید که در میان او و دوزخ افزون
از دو شبر نماند امّا مهد سعادت و نیک بختی ناگاه از گردون اقبال بتابد و او را در انوار هدایت و نجابت
در سپارد و اعمال گذشته اش نکوهیده نماید و شایستهٔ بهشت کردد و خداوندش درون بهشت برد
و نیز جابر گوید از امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم میفرمود كَيْفَ يَزْهَدُ قَوْمٌ فِي اَنْ يَعْمَلُوا الْخَيْرَ
وَقَدْ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَبْدُ اللّٰهِ فَقَدْ اَوْجَبَ لَهُ الْجَنَّةَ عَمَدَ اِلٰى قُرُبَاتٍ لَهُ فَجَعَلَهَا

صَدَقَةً مَبْتُولَةً تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ لِلْفُقَرَاءِ قَالَ اللّٰهُمَّ اِنَّمَا فَعَلْتُ هٰذَا لِتَصْرِفَ وَجْهِي مِنَ
النَّارِ وَتَصْرِفَ النَّارَ عَنْ وَجْهِي چگونه جماعتی از اعمال خیریه زهادت و غفلت میورزند یعنی گمان میکنند
که بواسطهٔ همان عبادت و ریاضت که متحمل میشوند محتاج باعمال خیریه نیستند و حال اینکه علی علیه السلام
که خدای تعالی بهشت را برای او واجب ساخته بصدقات جاریه که از مال خود جدا و موقوف بر فقرا ساخته
اقدام میفرمود و عرض کرد بار خدایا من این عمل خیر و توقیف مال خود را بعد از خود برای فقیران از آن
نمودم که روی مرا از آتش و آتش را از چهرهٔ من برتابی و نیز در آن کتاب از جابر مسطور است که گفت
از آنحضرت شنیدم میفرمود كُونُوا مِنَ السَّابِقِينَ بِالْخَيْرَاتِ وَكُونُوا وَرَقًا لَا شَوْكَ فِيهِ فَاِنَّ مَنْ
كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا وَرَقًا لَا شَوْكَ فِيهِ وَقَدْ خِفْتُ اَنْ تَكُونُوا شَوْكًا لَا وَرَقَ فِيهِ وَكُونُوا دُعَاةً
اِلٰى رَبِّكُمْ وَاَدْخِلُوا النَّاسَ فِي الْاِسْلَامِ وَلَا تُخْرِجُوهُمْ مِنْهُ وَكَذٰلِكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يُدْخِلُونَ النَّاسَ فِي الْاِسْلَامِ
از آن کسان باشید که سبقت گیرند کان بخیرات شوید و برگی باشید که خاری در آن نباشد یعنی سود برسانید
و زیان نرسانید و ملاطفت کنید و مخاشنت نزوید و اخلاق حمیده را باوصاف غیر سعیده ممزوج نکردانید
چه مردمان نیکوکار که پیش از شما بجهان اندر بودند ورق بی خار و آینهٔ بی غبار و او صافی دل پذیر و عهودی
استوار بودند و من بیم دارم که شما خارهای بی برگ باشید و باید مردمان را بحضرت پروردکار بخوانید
و ایشان را در دایرهٔ اسلام در آورید و از حوزهٔ اسلام بیرون نکنید چنانکه آن بزرگان و صالحینکه پیش از شما
بودند مردمان را بدین اسلام در می آوردند و ایشان را از اسلام بیرون نمی کردند و این کلام مبارک
اگرچه خطاب بحاضران اصحاب است لکن نظر عنایت و موعظت بتمام اهل اسلام تا انجام جهان میکشاید
و به پند و تنبه و تیقظ میکشاند و مراد این است که همانطور که پیغمبر و اولیا و اصحاب کبار آن حضرت
در بروز اخلاق حمیده و مراتب زهد و تقدس و عبادت و اتحاد و اتفاق و مواسات و مساوات و حسن
خلق و جود و کرم و خداپرستی و حق سپاری و رعایت همدیگر و نگاهداری فقرا و ضعفا و رفع ظلم و بدعت
و احقاق حق و رضا و تسلیم و نشر علم و معارف و اطوار محموده و اقوال مطبوعه و دعوتهای دلپسند رفتار
میکردند و جلب قلوب می نمودند و مردمان را باسلام مشتاق میساختند و باین دین حنیف مستمند میساختند شما نیز
چنان باشید و وجودات خود را مثمر ثمر سازید تا مردمان بهوای شما بر آیند و بآئین شما از جان و دل
شایق کردند نه اینکه بزرگان و علما و حکام و فقها و سلاطین و وزراء و امرای اسلام بهوای نفس بروند
و حق را باطل و باطل را حق و مستحق را محروم و ذیحق را ممنوع دارند و بر مسند احکام شرعیه جلوس نمایند
و احکامی صادر نمایند که در کبر و مجوس آشوب افکند و مردمان از آثار ظلم و عناد و افساد ایشان
یکباره از اسلام بیزار کردند بلکه مسلمانان از مسلمانی پشیمانی گیرند زیرا که چون اینگونه اخلاق و اوصاف
و احکام بنگرند چنان دانند که مبنای دین اسلام بر این است امّا بیشتر ایشان ندانند که قانون اسلام

چنین نیست بلکه قانون این اشخاص که خود را حافظ بیضهٔ اسلام و ناصر شریعت سید الانام و ناشر آثار و آیات دین ملک علام میشمارند بر خلاف قواعد اسلام است یزدان تعالی تمام اهل اسلام را ازین لصوص دنیا پرو فلوس و امنای غیر منصوص نجات بخشد و آنچه موجب صلاح حال مسلمانی و مسلمانان است فراهم نماید و دیگر جابر گوید از آن حضرت شنیدم فرمود مَا مِنْ عَبْدٍ یُسِرُّ خَیْراً اِلّا لَمْ تَذْهَبِ الْاَیّامُ حَتّی یُظْهِرَ لَهُ خَیْراً وَمَا مِنْ عَبْدٍ یُسِرُّ شَرّاً اِلّا لَمْ تَذْهَبِ الْاَیّامُ حَتّی یُظْهِرَ لَهُ شَرّاً خلاصه معنی این حدیث مبارک این است راز با راستی نماید آشکار   تا توانی تخم بد هرگز مکار   هرچه کنی بخود کنی   گر همه نیک و بد کنی   و دیگر جابر میگوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمود ثَلٰثٌ لا یَزِیدُ اللّهُ مَنْ فَعَلَهُنَّ اِلّا خَیْراً الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَاِعْطاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَصِلَةُ مَنْ قَطَعَهُ سه کار است که فاعل آن را از خداوند تعالی مزید خیر است نخست صفح نظر کردن از آنکه بدوی ستم کرده دوم بخشیدن بآنکس که او را محروم داشته سوم نیکی ورزیدن با کسیکه قطع نیکی و احسان کرده است و نیز جابر گوید از آن حضرت شنیدم فرمود وَاِذا غَدَا الْعَبْدُ فی مَعْصِیَةِ اللّهِ وَکانَ راکِباً فَهُوَ مِنْ خَیْلِ اِبْلیسَ وَاِذا کانَ راجِلاً فَهُوَ مِنْ رِجالَتِهِ چون بندهٔ در معصیت و نافرمانی خداوند سبحانی بامداد نماید و در حال رکوب باشد از جملهٔ خیل و سواران شیطان است و اگر پیاده باشد در شمار پیادگان اعوان شیطان است و هم در هفدهم بحار از ابوحمزه مروی است که گفت از ابوجعفر علیه السلام شنیدم فرمود اَلْخَلْقُ عِیالُ اللّهِ فَاَحَبُّهُمْ اِلَیْهِ اَحْسَنُهُمْ صَنیعاً اِلی عِیالِهِ مردمان عیال خداوند سبحان هستند و هرکس بعیال خدا رفتارش نیکتر باشد در حضرت خدای محبوب تر است و هم در آن کتاب از خیثمهٔ جعفی مسطور است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام برای وداع تشرف جستم فرمود ای خیثمه بموالی و دوستان ما سلام برسان و ایشان را وصیت کن که از خدای پرهیز داشته باشند وَاَوْصِهِمْ اَنْ یَعُودَ غَنِیُّهُمْ عَلی فَقیرِهِمْ وَقَوِیُّهُمْ عَلی ضَعیفِهِمْ وَاَنْ یَشْهَدَ حَیُّهُمْ جَنازَةَ مَیِّتِهِمْ وَاَنْ یَتَلاقَوْا فی بُیُوتِهِمْ فَاِنَّ لِقاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضاً فی بُیُوتِهِمْ حَیوةٌ لِاَمْرِنا رَحِمَ اللّهُ عَبْداً اَحْیا اَمْرَنا یا خَیْثَمَةُ اَبْلِغْ مَوالِیَنا اَنّا لَسْنا نُغْنی عَنْهُمْ مِنَ اللّهِ شَیْئاً اِلّا بِعَمَلٍ وَاَنَّهُمْ لَنْ یَنالُوا وِلایَتَنا اِلّا بِوَرَعٍ وَاَنَّ اَعْظَمَ النّاسِ حَسْرَةً یَوْمَ الْقِیمَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً ثُمَّ خالَفَهُ اِلی غَیْرِهِ و با ایشان وصیت کن که اغنیای ایشان در رعایت حال فقرا و اقویای ایشان در معاونت ضعفای خودشان قصور نجویند و زندگان در تشییع جنازه مردگان حاضر شوند و در خانهای همدیگر بدیدار یکدیگر برخوردار و بمصاحبت و مجالست همگان کامکار گردند چه ملاقات ایشان در منازل خودشان موجب احیای امر ما میباشد یعنی چون باهم متحد و دوست و متفق گردند و باهم مجالست و مصاحبت ورزند و بحدیث ما انجمن و از ما و شریعت و احکام شریعت و ترویج آن صحبت کنند عقاید آنها استوار و آئین ایشان

محکم گردد و احیای امر نموده باشند خداوند رحمت کند مردیرا که احیای امر ما را نماید ای خیثمه موالی ما را ابلاغ کن که از ایشان در پیشگاه خدای جز بعمل مغنی نباشیم و ایشان جز بورع بولایت ما نائل نتوانند شد و به ایشان باز رسان بزرگترین مردمان از حیثیت حسرت در روز قیامت کسی است که توصیف عدل را نماید لکن بآن عمل نکند و دیگری عامل آن باشد و دیگر از یزید بن عجلی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود وَجَدْنا فی کِتابِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ اَلا اِنَّ اَوْلِیاءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ اِذا اَدَّوْا فَرائِضَ اللّهِ وَاَخَذُوا سُنَنَ رَسُولِ اللّهِ ص وَتَوَرَّعُوا عَنْ مَحارِمِ اللّهِ وَزَهِدُوا فی عاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْیا وَرَغِبُوا فیما عِنْدَ اللّهِ وَاکْتَسَبُوا الطَّیِّبَ مِنْ رِزْقِ اللّهِ لا یُریدُونَ بِهِ التَّفاخُرَ وَالتَّکاثُرَ ثُمَّ اَنْفَقُوا فیما یَلْزَمُهُمْ مِنْ حُقُوقٍ واجِبَةٍ فَاُولٰئِکَ الَّذینَ بارَکَ اللّهُ لَهُمْ فیمَا اکْتَسَبُوا وَیُثابُونَ عَلی ما قَدَّمُوا لِآخِرَتِهِمْ در مرقومات علی بن الحسین علیه السلام دیدم نوشته بود بدانید که براولیای خدای بیم و خوف و اندوهی نیست گاهی که ادای فرایض ایزدی و اجرای احکام رسول خداوند و کناری از محارم سبحانی نمایند و در احکام بیدوام اینجهان رغبت نه بندند و در مثوبات اخرویه دل برنهند و از طیبات رزق و روزی حلال کسب کنند و بالجمله ارادهٔ تفاخر و تکاثر نفرمایند و از مکاسب حلال خود در حقوق واجبه که بر ایشان لزوم دارد انفاق نمایند و اینمردم کسانی هستند که یزدان تعالی در مکاسب ایشان برکت دهد و بر آنچه برای توشهٔ آخرت و ذخیرهٔ آنسرای از پیش تقدیم کرده اند مزد و ثواب یابند و دیگر از جابر جعفی مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِذا اَرَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ اَنَّ فیکَ خَیْراً فَانْظُرْ اِلی قَلْبِکَ فَاِنْ کانَ یُحِبُّ اَهْلَ طاعَةِ اللّهِ وَیُبْغِضُ اَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَفیکَ خَیْرٌ وَاللّهُ یُحِبُّکَ وَاِنْ کانَ یُبْغِضُ اَهْلَ طاعَةِ اللّهِ وَیُحِبُّ اَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَلَیْسَ فیکَ خَیْرٌ وَاللّهُ یُبْغِضُکَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّهُ اگر خواهی معلوم داری که در وجود تو خیری موجود است بدل خویش درنگر اگر دیدی اهل طاعت خدای عزوجل را دوست و اهل معصیتش را مبغوض میدارد پس در تو خیری است و خدای ترا دوست میدارد و اگر نگران شدی که دلت دوست اهل معصیت خدای است پس در تو خیری نیست و خدای ترا دشمن میدارد چه هرکس با هرکس دوست شد قرین اوست یعنی اگر با دشمنان اهل طاعت دوستی با آنان قرینی و اگر با دوستان مطیعان خدای دوستی با آنها قرین باشی و دیگر فرماید اَلْاَدَبُ یَکُونُ تَأْلیداً وَاکْتِساباً فَمَنْ تَکَلَّفَهُ قَدَرَ عَلَیْهِ وَالْعَقْلُ حِباءٌ مِنَ اللّهِ یَهَبُهُ لِمَنْ یَشاءُ فَمَنْ تَکَلَّفَهُ لا یَزیدُهُ اِلّا جَهْلاً فرهنگ و ادب بتألیدی و اکتسابی است یعنی حصول ادب از دو صورت بیرون نیست یا ذاتی و جبلی یا اکتسابی و چون باکتساب نیز حاصل میشود پس اگر کسی بتکلف و رنج بردن بخواهد تحصیل ادب نماید موفق میشود و گوهر خرد عطیتی خدائی است که بهرکس خواهد و شایسته شمارد می بخشد پس هرکس خواسته باشد از روی تکلف کسب عقل نماید جز اندوه جهل نیابد گویا مراد این باشد که هرکس را خداوند

برحسب استعدادش از کوهر عقل عطا فرموده وعمل وافعال او باندازهٔ عقل اوست مثلاً کلمن تاب را عقلی و مالک الرقاب را عقلی است مالک الرقاب را خدای تعالی باندازهٔ تکالیف ومنصب او وپیش بردن کارهای خود عقل داده است تا ترتیب مهام را به نیروی عقل بدهد واکر درامری بخطا رود ویا اعوجاجی پدید کردد باارات عقل متین اصلاح کند وکلمن تاب را این مقدار عقل نداده واز بهرش لازم نبوده لاجرم اکر بخواهد باعمال وافعال مالک الرقاب ذهاب وایاب بکیرد بدریاب بی پایاب جهل وظلمت نادانی در افتد و سرکردان شود و بر مهابش بیفزاید واز آن مقدار هم که خود درامر خود میدانست فرو ماند و دیکر هشام بن محمد از پدرش حدیث کند که کفت حضرت ابی جعفر علیه السلام بامن فرمود اِسْتَتِرْ مِنَ الشّامِتینَ بِحُسْنِ الْعَزاءِ عَنِ الْمَصائِبِ خویشتن را از کزند زبان شماتت کنندکان بحسن عزا وتسلّی از مصائب مستور داریعنی در ورود مصائب بصبوری وشکیبائی وشکرکذاری کارکن تا زبان نکوهش کران از تو کوتاه وسهام ملامت ایشان منحرف کردد

حکایت قس بن ساعده

بیان پاره حکایات حضرت باقر از رسول خدای صلّی الله علیه واله وسلم

درکتاب معالم العبر از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود در آنکه رسول خدای صلّی الله علیه وآله در روز فتح مکه در پیشگاه کعبه شرف حضور ارزانی داشت ناکاه جمعی بحضرتش ورود دادند وبر آن حضرت سلام فرستادند رسول خدای فرمود از کدام قوم هستید عرض کردند جماعتی از قبیله بکر بن وائل هستیم فرمود آیا شمار از قس بن ساعده ایادی خبری باشد عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود پس چه کرد عرض کردند وفات نمود رسول خدای فرمود اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْمَوْتِ وَرَبِّ الْحَیوةِ کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ کَأَنّی اَنْظُرُ اِلی قُسِّ بْنِ ساعِدَةَ الْاِیادی وَهُوَ بِسُوقِ عُکاظٍ عَلی جَمَلٍ لَهُ اَحْمَرَ وَهُوَ یَخْطُبُ النّاسَ وَیَقُولُ اِجْتَمِعُوا اَیُّهَا النّاسُ فَاِذَا اجْتَمَعْتُمْ فَانْصِتُوا فَاِذا اَنْصَتُّمْ فَاسْتَمِعُوا فَاِذَا اسْتَمَعْتُمْ فَعُوا فَاِذا وَعَیْتُمْ فَاحْفَظُوا فَاِذا حَفِظْتُمْ فَاصْدُقُوا اَلا مَنْ عاشَ ماتَ وَمَنْ ماتَ فاتَ فَلَیْسَ بِآتٍ اِنَّ فِی السَّماءِ خَبَرًا وَفِی الْاَرْضِ عِبَرًا سَقْفٌ مَرْفُوعٌ وَمِهادٌ مَوْضُوعٌ وَنُجُومٌ تَمُورُ وَلَیْلٌ یَدُورُ وَبِحارٌ ماءٍ لا تَغُورُ یَحْلِفُ قُسٌّ ما هذا بِلَعِبٍ وَاِنَّ مِنْ وَراءِ هذا لَعَجَبًا مالی اَرَی النّاسَ یَذْهَبُونَ فَلا یَرْجِعُونَ اَرَضُوا بِالْمَقامِ فَاَقامُوا اَمْ تُرِکُوا فَناموا یَحْلِفُ قُسٌّ یَمینًا غَیْرَ کاذِبٍ اِنَّ لِلّهِ دینًا هُوَ خَیْرٌ مِنَ الدّینِ الَّذی اَنْتُمْ عَلَیْهِ ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللّهِ رَحِمَ اللّهُ قُسًّا یُحْشَرُ یَوْمَ الْقِیمَةِ اُمَّةً واحِدَةً ثُمَّ قالَ هَلْ فیکُمْ اَحَدٌ یُحْسِنُ مِنْ شِعْرِهِ شَیْئًا فَقالَ بَعْضُهُمْ سَمِعْتُهُ یَقُولُ

سپاس مخصوص بخداوندی است که پروردکار موت وآفریدکار حیوة است هر ذی روحی طعم مرک خواهد چشید ودر دبستان زندکانی وبهارستان کامرانی دچار خار هلاک ودمار وصرصر برک ریزان حوادث ناکهانی بخواهد کردید کویا نکران قس بن ساعدهٔ ایادی هستم که در بازار عکاظ بر اشتر سرخ موی خویش برنشسته وبا بیانی فصیح وزبانی بلیغ مردمان را بخطبه فرو کرفته وهمی کوید ایمردمان کرد هم بر آئید وچون انجمن ساختید خاموش شوید وچون خاموش شوید باکوش هوش بشنوید وچون نیوشیدید در کنجینه خاطر درآورید وچون خاطر را بآن جواهر زواهر بیاکندید محفوظ بدارید وچون بحفظ اندر آوردید آن کلمات حکمت آیات مواعظ سمات را براستی سخن کیرید وآن این است هان هرکس زندکانی نماید بمیرد یعنی دلیل مردن همان زندکانی نمودن است وهرکس بمیرد فوت و نابود شود یعنی دیکر باره بجهان باز نیاید ونشانی از وی پیا نیاید والبته برای او بازکردیدنی نیست بدرستیکه در آسمان هرچند از آن بیخبرید خبرها ودر این پهناور زمین هرچند نظر عبرت برنمی کشائید عبرتها است این آسمانها سقفهای برافراخته واین زمین آسایش کاهی پهناور ومهدی برنهاده واین آسمان استارکانی درکردش وزمانه را شب وروزی درکذارش وزمین را دریاهائی جوشنده است که هیچوقت آبش فرو کیشدن نکیرد یعنی این جمله بر وجود صانع حکیم دلالت کند چه اکر دریاها بخوشیدی کار زندکانی دشوار افتادی واکر دیکر اراضی که مسکن جهانیان است مانند دریاها آب داشتی فرو بردی همچنان کار سکون وتوطن وزراعت وحرکت میسر نیامدی سوکند میخورد قس بن ساعده که این جمله را بازیچه وبیهوده نتوان شمرده ببازی ولعب بیافریده اند نتوان کفت تمام این آسمانها وزمینها وانواع مخلوق در آنها وآن بدایع مصنوعات بجمله از برای چند روزه زندکانی این سرای ایرمان است وحکمت خالق متعال که چنین خلقتهای عظیم وعجیب کرده واین جمله پیغمبران واولیا وکتابهای آسمانی را فرستاده است البته برای این مشت مردم که در این نقطه زمین اندراند از آن برتر است که بهمین اکتفا رود واکر اکتفا شود فایدهٔ این خلقت چه خواهد بود پس از پی این امور عجیبه وعوالم غریبه وبرازخ عدیده ومراتب ومقامات ومنازل وترتیبات دیکر باید که آنچه در آن اندریم نسبت بآن بهیچ چیز شمرده نشود وهم سنک نیست چیست مرا که نکرانم که هرکس ازین جهان میرود باز نمیکردد آیا بآن مقام که دریافته اند خشنود شدند واقامت کردند یا ایشان را بیهوده بجای که اشتند تا بخواب اندر شدند یعنی نه چنان است که کمان کرده اند که هرکس که بمرد معدوم میشود بلکه در آن جهان برای او کارها وطی برزخها ومعادها است سوکند میخورد قس بن ساعده سوکندی که آلودهٔ کذب نیست که خدای را دینی است که بهتر از این دین است که شما بآن اندرید یعنی دین اسلام که دارای عقاید معادیه وسایر مسائل وقوانین ومعارف است ودر این کلام خبر از دین اسلام وظهور حضرت خاتم الانبیاء صلّی الله علیه وآله فرمود خداوند رحمت کند قس بن ساعده را که در قیامت امت واحده محشور میشود یعنی چون در این دنیا با عقیدت استوار ودین مختار پروردکار بجای میبرد ودیکران با وی هم کیش نبودند لاجرم در آن جهان خودش با هرکس که با او هم کیش بود علیحده محشور میشود وبا دیکر صفوف

مخلوط نخواهد بود آنگاه فرمود آیا در میان شما کسی باشد که شعر قس بن ساعده را نیکو بداند یکی از حاضران عرض کرد آری از وی شنیدم این شعر را می خواند

فِی الْأَوَّلِینَ الذَّاهِبِینَ مِنَ الْقُرُونِ لَنَا بَصَائِرْ
لَمَّا رَأَیْتُ مَوَارِداً لِلْمَوْتِ لَیْسَ لَهَا مَصَادِرْ
وَرَأَیْتُ قَوْمِی نَحْوَهَا یَمْضِی الْأَکَابِرُ وَالْأَصَاغِرْ
لَا یَرْجِعُ الْمَاضِی إِلَیَّ وَلَا مِنَ الْبَاقِینَ غَابِرْ
أَیْقَنْتُ أَنِّی لَا مَحَالَةَ حَیْثُ صَارَ الْقَوْمُ صَائِرْ

در گروه پیشینیان برگذشتگان که بجمله در این جهان روزگارها بناز و نعمت بسپردند و آخر الامر با همه قدرت و استطاعت در چنگال گرگ اجل درافتادند و هرچه بدست اندر داشتند بحسرت بگذاشتند بحسرت بگذشتند از بهر ما عبرتها و مایهٔ بصیرتها است چون موارد موت را بدیدم که همه کس البته بآن مورد اندر میشود اما بازگشتنی و مصدری از بهر شان نیست و بدیدم که قوم و عشیرت و آباء و اجداد و امهات و اخوات و اقارب و امثال من از بزرگ و کوچک بآن موارد ناگوار البته رهسپار شدند و دیگر باز گردیدن نتوانستند یقین کردم من نیز بآنجا که آن جماعت راه گرفتند و بآنچه دچار شدند میروم و دچار میشوم و چنانکه ایشان را بازگشتنی نیست از بهر من نیست پس برای آن منزل و مقام ابدی بباید در تهیه و تدارک بود تا پس از آن که بآنجا پیوستیم بندامت و حسرت سرمدی گرفتار نشویم بالجمله حکمت و معرفت قس بن ساعده بآن درجه بلند رسید که رسول خدای صلی الله علیه و آله هر کس از قبیلهٔ ایاد بحضرتش استعداد میگرفت از حکمت و کلمات بلیغهٔ او سؤال میفرمود و اصغای می نمود معلوم باد عکاظ بروزن غراب با عین مهمله و ظاء معجمه نخلستانی است که در وادی مسمی واقع شده و از آن وادی تا طایف یک شب راه و تا مکه سه روز راه است و عرب را قانون آن بود که در هر سال در آنجا در موضعی که ابتدا نام داشت بازاری بگردش درآوردند و فجار بجبر فا که نام روزی از ایام مشهورهٔ عرب که در میان قریش و قیس بن عیلان حرب افتاد در آنجا است و نیز در آنجا سنگها است که عرب بدورش حج می نهادند و طواف میدادند و عرب را بازارها بود در مواضع متعدده اطراف مکه معظمه و عکاظ ما بین نخله و طائف است و ذو المجاز در عقب عرفه و مجنه است و از تمامت این بازارها بازار عکاظ بزرگتر بود و عرب قانون داشت که هر وقت باقامت حج شدی شهر شوال را در عکاظ اقامت کردی از آن پس ببازار مجنه شدی و بیست روز از شهر ذی القعده را در آنجا اقامت ورزیدی و از آن پس ببازار ذو المجاز کوچیدی و تا ایام حج در آنجا بگذرانیدی و در ایام توقف عکاظ فصحای عرب انجمن شدند و عرض نثر و نظم کردند و انشاد ابیات نمودند و افتخارها کردند و هر متاع فاخری را در آن ماه که محل انجمن اعیان و عظمای عرب بود در آن بازار بهای گران بازار رسانیدند و از آنجا باطراف و اکناف زمین نقل و حمل کردند و بعکاظ نسبت دادند چنانکه میگفتند ادیم عکاظی است و چون دولت اسلام طلوع و نوبت جهل و جاهلیت افول گرفت آن بازار را ویران ساختند چه اسباب اشتغال مردم بلغو و لهو و تعطیل عمر و ظهور مفاسد

تفصیل بازار عکاظ

ومعایب و خون ریزیها و کینه وری بسیار شدی

حکایت حضرت باقر علیه السلام از رسول خدای صلی الله علیه و آله در بعضی موارد

در معالم العبر از محمد بن عذافر از پدرش از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله در بعضی سفرهای خود میگذشت ناگاه رکبی یعنی جماعت سواران بآن حضرت باز خوردند و عرض کردند السلام علیک یا رسول الله آنحضرت فرمود کیستید شما عرض کردند یا رسول الله ما جماعت مؤمن هستیم فرمود فَمَا حَقِیقَةُ إِیمَانِکُمْ علامت و معنی ایمان شما چیست عرض کردند الرِّضَا بِقَضَاءِ اللهِ وَالتَّفْوِیضُ إِلَی اللهِ وَالتَّسْلِیمُ لِأَمْرِ اللهِ خوشنودی بآنچه یزدان تعالی حکم بفرماید و تفویض نمودن تمام امور و احوال را بحضرت آفریدگار و تسلیم و انقیاد بفرمان الهی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود عُلَمَاءُ حُکَمَاءُ کَادُوا أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْحِکْمَةِ أَنْبِیَاءَ فَإِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْکُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْکُلُونَ وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ کسانیکه دارای این اوصاف سعیده باشند عالم و حکیم و دانشمندانی هستند که نزدیک است از نور حکمت در اخلاق انبیا متخلق گردند پس اگر در دعوی خود سخن بصدق میکنید و باین اوصاف متصف هستید بباید بنا نکنید آنچه را که در آن ساکن نیستید یعنی در این دنیا که سرای فانی است افزون از اندازهٔ لزوم عمارت نکنید بلکه در اندیشهٔ تعمیر سرای باقی که منزل جاوید ایشان است باشید و جمع نکنید آنچه را که نخواهید خورد یعنی افزون از سد رمق و قلیل تمعاش این چند روز معدود اموال و متاع جهان درگذر را فراهم نیاورید و آخر الامر حامل وزر و وبال و حسرت نشوید و بترسید از خداوندی که بازگشت تمام آفریدگان بپیشگاه عدل و داد اوست و از نقیر و قطمیر را بخواهد پرسش نمود در مجموعهٔ ورام از فضیل بن یسار مرویست که از حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای حاجتی بیرون شد در آن اثنا فضل بن عباس نمودار شد فرمود این غلام را در خلف من حمل نمائید و آنحضرت با دست مبارک از عقب سر بر گردن فضل علاقه کرده بود آنگاه بفضل فرمود یَا غُلَامُ خَفِ اللهَ تَجِدْهُ أَمَامَکَ یَا غُلَامُ خَفِ اللهَ یَکْفِکَ مَا سِوَاهُ وَإِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللهِ فَلَوْ أَنَّ جَمِیعَ الْخَلَائِقِ اجْتَمَعُوا عَلَی أَنْ یَصْرِفُوا عَنْکَ شَیْئاً قَدْ قُدِّرَ لَکَ لَمْ یَسْتَطِیعُوا وَلَوْ أَنَّ جَمِیعَ الْخَلَائِقِ اجْتَمَعُوا عَلَی أَنْ یَصْرِفُوا إِلَیْکَ شَیْئاً لَمْ یُقَدَّرْ لَکَ لَمْ یَسْتَطِیعُوا فَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ وَأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْکَرْبِ وَأَنَّ الْیُسْرَ مَعَ الْعُسْرِ وَکُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِیبٌ إِنَّ اللهَ تَعَالَی یَقُولُ لَوْ أَنَّ قُلُوبَ عِبَادِی اجْتَمَعَتْ عَلَی قَلْبِ أَشْقَی عَبْدٍ لِی مَا نَقَصَ ذَلِکَ مِنْ سُلْطَانِی وَلَوْ أَنَّ قُلُوبَ عِبَادِی اجْتَمَعَتْ عَلَی قَلْبِ أَسْعَدِ عَبْدٍ

مَا زَادَ ذٰلِكَ فِي سُلْطَانِي جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَلَوْ اَنَّنِي اَعْطَيْتُ كُلَّ عَبْدٍ سَأَلَنِي مَا كَانَ ذٰلِكَ اِلَّا مِثْلَ
اِبْرَةٍ جَاءَ بِهَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي فَغَمَسَهَا فِي بَحْرٍ وَذٰلِكَ اَنَّ عَطَائِي كَلَامٌ وَعِدَتِي كَلَامٌ وَاِنَّمَا اَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ
ای پسر از خدای بترس می یابی خدا را در پیش روی خود و میشود کنایه از این باشد که چون از خدای بترسی همیشه در
همه جا و در همه کار پروردگار را با خود حاضر و معین و ناصر بینی ای پسر بترس از خدای تا از کرند آنچه غیر از توست
ترا کفایت فرماید و چون خواهی زبان بمسئلت بگشائی در حضرت احدیت بگشای و بدیگران عرض حاجت منمای
و چون یاری خواهی از خدای اعانت بجوی و از بی عون و یاری بدیگران مپوی همانا اگر تمام آفریدگان
فراهم شوند و دست در دست دهند و پای بر پای بفشارند تا گر چیزی را از بهر تو مقدر و مقرر گشته است از تو برتابند
نتوانند و اگر جمله خلایق گرد آیند و نیرو در نیرو دهند که چیزی را که خدای از برایت مقدر نساخته بتو تسلیم نمایند
نتوانند دانسته باش که فیروزی با شکیبائی و فرج و گشایش با کرب و اندوه و آسانی با دشواری آید و هر چه آینده است
نزدیک است خدا میفرماید اگر تمام قلوب و دلهای بندگان من بر قلب شقی ترین و بدبخت ترین بندگان من
فراهم شود یعنی تمام مخلوق دچار شقاوت و غباوت و شرک و کفر گردند باندازهٔ بال پشه از مراتب عظمت و سلطنت
سلطنت و قهاریت من نکاهد بلکه این نقصان و زیان بخود ایشان که ناقص هستند باز گردد و در سرادقات جلال
و جمال من که بدرجهٔ کمال است غبار نقص راه نجوید و کمال حقیقی را نقصان نباشد و اگر قلوب بندگان
و آفریدگان بجمله بر قلب سعادتمندترین بندگان من فراهم شود یعنی بجمله سعید و موحد و عابد و زاهد و عارف
گردند باندازهٔ بال پشه در ملک و سلطان و کبریا و قهرمان من نیفزاید چه این کاستن یا افزودن یا کاسته
شدن یا افزون گردیدن در خور ممکن و محتاج است نه واجب الوجود و غنی بالذات و اگر من بهر بندهٔ
آنچه خواهد عطا فرمایم تمام اینجمله در بارگاه عظمت و بحار عنایت من مانند آن است که بندهٔ از بندگان من
نیش سوزنی را در بحر بیکران فرو برد یعنی چنانکه از نیش سوزن نقصانی در دریای بیکران نمایان نشود
قضای تمام حاجات جمله آفریدگان اولین و آخرین نیز از بحار و خزائن بی پایان من چیزی نکاهد بلکه این
نیز بر سبیل تمثیل است چه میتوان گفت نیش سوزن باندازهٔ که از یم نم یابد از دریا بکاسته است اما بحار رحمت
و خزاین عنایت الهی هر چه از آن انفاق شود بر آن افزوده آید چه آنچه خواهد و اراده فرماید در همان آن
خواهد شد این است که میفرماید این عدم نقصان از آن میباشد که عطای من کلام است و وعده من کلام است
و چون ارادهٔ چیزی کنم و گویم میباش میشود یعنی آنچه را که بندگان و آفریدگان من تقاضا کنند فرع اشارت
و ارادهٔ من است و چون از شؤونات حضرت واجب الوجود و صفات جلیله اش خلاقیت و رزاقیت است
هیچ آنی از آن صفت خارج نیست و دائماً بلا انفکاک در آفریدن مخلوق و رزق دادن مرزوق را
نظر عنایت دارد و همچنین از اوصاف جلیله اش جود است که دائماً پرتو انوار جود دستش عالمیان
فرو میگیرد و اگر آنی از آن ذات کامل الصفات این صفات انقطاع گیرد ترتیب نظام عالم

انقلاب گیرد و در سلسلهٔ خلق و رزق وجود انفصال افتد و این مخالف خلاقیت و رزاقیت
وجود میباشد در امالی طوسی از جابر بن یزید از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که چون
رسول خدای صلی الله علیه و آله در سفر حجة الوداع از مناسک خویش بپرداخت بر راحلهٔ خود برنشست
و شروع باین کلمات فرمود لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِماً الخ یعنی کسی که مسلمان باشد درون بهشت
نرود ابوذر علیه الرحمه عرض کرد یا رسول الله اسلام چیست یعنی حقیقت و معنی اسلام چیست فرمود
اَلْاِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَلِبَاسُهُ التَّقْوىٰ وَزِينَتُهُ الْحَيَاءُ وَمِلَاكُهُ الْوَرَعُ وَكَمَالُهُ الدِّينُ وَثَمَرُهُ
الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ اَسَاسٌ وَاَسَاسُ الْاِسْلَامِ حُبُّنَا اَهْلَ الْبَيْتِ پیکر شریف اسلام
برهنه است جامهٔ آن تقوی و پرهیزکاری و زینت آن حیا و شرمساری و ملاک و قوام آن بورع و بیمناکی
و کمال آن دیانت و دینداری و میوه و ثمر آن نیکوکاری و هر چیزی را اساسی و بنیادی است
و اساس اسلام دوستی با ما اهل بیت است و دیگر در کتاب مذکور از جابر مروی است که حضرت
باقر علیه السلام فرمود پسری یهودی با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار تشرف جستی حَتّٰى اسْتَخَفَّهُ وَرُبَّمَا
اَرْسَلَهُ فِي حَاجَتِهِ وَرُبَّمَا كَتَبَ لَهُ الْكِتَابَ اِلٰى قَوْمِهِ چندانکه در حضرتش سبکبار گشت یعنی ورودش
سبک می افتاد و آن حضرت بسیار افتادی که آن جوان یهودی بکاری مامور ساختی و بسا اتفاق افتادی
که او را بقوم حامل مکتوب داشتی تا چنان شد که روزی چند آن پسر را ندید و از حالش تفقد فرمود
یکی از حاضران عرض کرد در پایان زندگانی اوی را گذاشتم رسول خدای صلی الله علیه و آله با جماعتی
از اصحاب کبار بدیدار بیمار رهسپار گشت وَكَانَ لَهُ عَلَيْهِ بَرَكَةٌ لَا يُكَلِّمُ اَحَداً اِلَّا اَجَابَهُ
و رسول خدای را برکت و میمنت و عنایتی بود که با هیچکس تکلم نفرمودی جز اینکه جواب بعرض رسانیدی
پس با آن جوان یهود محتضر فرمود ای غلام از برکت خطاب آن حضرت چشم برگشود و عرض کرد لبیک
یا اباالقاسم فرمود بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ گواهی میدهم بوحدت خدا
و رسالت محمد مصطفی آن پسر نظر بپدرش افکند یعنی از او اشارت طلبید پدرش بدو چیزی نگفت
رسول خدای دیگر باره او را اندرز کرد و همان سخن اول را اعادت فرمود آن غلام با پدرش نگریست
و پدرش چیزی نگفت پس از آن رسول خدای در دفعه سوم همانگونه آن پسر را ملتفت کرد و غلام بجانب
پدرش ملتفت شد پدرش گفت اگر میخواهی بگو و اگر نمیخواهی مگو اینوقت آن پسر گفت اشهد ان لا اله
الا الله و انک رسول الله و فی الحال بمرد رسول خدای با پدرش فرمود اُخْرُجْ عَنَّا از حضرت
بیرون شو آنگاه با اصحاب خود فرمود او را غسل دهید و کفن کنید و نزد من حاضر سازید تا بروی
نماز گذارم بعد از آن بیرون آمد و میفرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْجٰى بِيَ الْيَوْمَ نَسَمَةً مِنَ النَّارِ شکر خداوندی را که
بواسطه من بنده را از آتش جهنم نجات بخشید معلوم باد همانا شرفیابی جوان یهودی در حضرت

۴۵۲ رسول خدای و برکت حضور مبارکش موجب اسلام جوان و خلود بهشت جاویدان گشت

دوستان را کجا کند محروم — آنکه با دشمنان نظر دارد

صلی الله علیه و آله و سلم دیگر در امالی طوسی از آن حضرت علیه السلام مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله قانون چنان بود که هر وقت رؤیت هلال فرمودی روی بجانب قبله آوردی و تکبیر بگذاشتی پس از آن میفرمود اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَیْنَا بِالْیُمْنِ وَالْاِیمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَهُدًی وَمَغْفِرَةٍ وَعَافِیَةٍ مُجَلِّلَةٍ وَرِزْقٍ وَاسِعٍ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ابو مریم عبد الغفار بن قسم راوی این حدیث شریف میگوید این کلام را در هنگام دیدار ماه نو تلاوت کردم و خیر و خوبی دیدم و دیگر در جلد ششم بحار الانوار و غیره از وارث علوم انبیا و مرسلین حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود چون بیست و دو ماه از روز ولادت با سعادت رسول خدای صلی الله علیه و آله برگذشت چشمهای مبارکش مرمود گشت جناب عبد المطلب با ابو طالب فرمود برادرزاده ات را بسوی عراف جحفه حمل کن و در آنجا راهبی در صومعه خویش بود که در فن طب مهارت داشت پس آنحضرت را در میان سبدی هندی غلام ابی طالب حمل کرد تا بدیر راهب رسید و در زیر صومعه بگذاشت آنگاه جناب ابو طالب از پائین صومعه ندا برکشید ای راهب چون راهب بشنید از فراز صومعه مشرف شد و در اطراف صومعه نگران نوری درخشان شد و صدای بال ملائکه را بشنید و با ابو طالب گفت تا کیستی فرمود ابو طالب بن عبد المطلب هستم برادرزاده خویش را بیاورده ام تا چشمش را معالجه کنی گفت بکجا اندر است گفت در سبد است و روی او را پوشیده ام تا از شعاع آفتاب زحمت نیابد راهب گفت چهره اش را برگشای چون برگشود چنان نوری از دیدار مبارکش لمعان برافکند که راهب را خوف و هراس فرو گرفت و با ابو طالب گفت رویش را بپوش پس بپوشید آنگاه راهب سر بصومعه خویش اندر برد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسوله حقاً حقاً و تو نیز همان پیغمبر که در توریة و انجیل بر زبان موسی و عیسی علیهما السلام بظهورت بشارت داده اند پس گواهی میدهم خدائی جز خداوند تعالی نیست و تو نیز رسول و فرستاده او و پس از آن سر از صومعه برون کشید و گفت ای فرزند من دیده را باز گردان که باکی بر وی نیست ابو طالب فرمود ای راهب سخنی بزرگ از تو بشنیدم گفت ای فرزند شان و مقام برادرزاده ات از آنچه از من بشنیدی بزرگتر است و تو براینحال او معین او ئی و از آن کسان که از مردم قریش آهنگ قتلش را دارد مانعی میفرماید پس ابو طالب بخدمت عبد المطلب برفت و آن خبر را بعرض رسانید عبد المطلب فرمود ای فرزند من خاموش باش که این سخن را هیچکس از تو نشنود سوگند با خدای محمد نمی میرد تا بر همه عرب و عجم بزرگی و آقائی کند و دیگر در کافی و بحار از زراره مروی است که حضرت باقر علیه السلام میفرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله را با اموات بنی هاشم مخصوصاً رفتاری بود که با هیچکس از مسلمانان بجای نمی آورد

چه

چه قانون آنحضرت آن بود که چون بر جنازه یکی از بنی هاشم نماز میگذاشت و قبرش را با آب گل میکردند کف مبارکش را چنان بر آن بر می نهاد که نشان انگشتهای شریفش در آن گل بر جای میماند لاجرم اگر از اقارب آن متوفی یا مسافری از اهل مدینه بآن گورستان بیامدی و آن گور تازه را که نشان کف رسول خداوند سبحان بر آن جای گرفته بدیدی گفتی کدام کس از آل محمد صلی الله علیه و آله بدرود جهان را نموده است ۴۵۳ و دیگر در بحار و کافی از زراره مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ اُوتِیَ بِالْیَهُودِیَّةِ الَّتِی سَمَّتِ الشَّاةَ لِلنَّبِیِّ فَقَالَ لَهَا مَا حَمَلَکِ عَلٰی مَا صَنَعْتِ فَقَالَتْ قُلْتُ اِنْ کَانَ نَبِیّاً لَمْ یَضُرَّهُ وَاِنْ کَانَ مَلِکاً اَرَحْتُ النَّاسَ مِنْهُ قَالَ فَعَفَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَنْهَا آن زن یهودیه را که رسول خدای صلی الله علیه و آله گوشت زهردار بخورانید بآن حضرت بیاوردند فرمود چه چیز است بر این کار و کردارت باز داشت عرض کرد با خویش همی گفتم اگر این مرد پیغمبر خداوند است البته خداوندش حفظ کند و از این گوشت مسموم زیان نیابد و اگر پیغمبر نیست و پادشاه است و دعوی پیغمبری کند مردمان را از آسیبش راحت بخشیده باشم رسول خدای صلی الله علیه و آله از وی درگذشت و عفو فرمود

حکایت فرمودن حضرت باقر علیه السلام از کیفیت ورود رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه

در بحار الانوار و بعضی کتب اخبار مسطور است که محمد بن علی باقر صلوات الله علیه فرمود که چون رسول خدای بمدینه طیبه تشریف قدوم بداد و آیات صدق و آیات حق و بینات نور تشریف جهان را منور ساخت کَادَتْهُ الْیَهُودُ اَشَدَّ کَیْدٍ وَقَصَدُوهُ اَقْبَحَ قَصْدٍ یَقْصِدُونَ اَنْوَارَهُ لِیُطْفِئُوهَا وَحُجَجَهُ لِیُبْطِلُوهَا مردم یهود بخود هر چه سخت تر در مقام کید و حیلت بآن حضرت برآمدند و همی خواستند آن نور فروزان یزدانی را از فروغ بیفکنند و آن حجج لایحه و براهین قاطعه را باطل کردانند و از جمله آنانکه بآهنگ رد و تکذیب پیغمبر خدای بودند مالک بن صیف و کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و ابو لبابة بن عبد المنذر و شیعه و پیروان وی بودند پس از میانه مالک بن صیف زبان برگشود و با رسول خدای صلی الله علیه و آله گفت ای محمد چنان گمان داری که فرستاده خدائی فرمود چنین است خداوند که آفریننده تمام مخلوقات است چنین فرموده است مالک گفت ای محمد برسالت تو ایمان نیاوریم تا این بساطی که بزیر پای ما اندر است با تو ایمان بیاورد یعنی بر زبان آید و برسالت تو گواهی دهد و شهادت بدهیم با اینکه تو از جانب خدای با رسول هستی تا این بساط شهادت دهد و ابو لبابة بن عبد المنذر گفت برسالت تو ایمان نیاوریم و شهادت ندهیم تا گاهی که این تازیانه که بدست من اندر است با تو ایمان بیاورد و در کار تو گواهی دهد

وکعب بن اشرف گفت ایمان نمی آورم که تو رسول خدائی و تصدیق نمی کنم ترا تا گاهی که این حمار گواهی دهد و شهادت بهد از کوشتی که بزیر پای اندداشت بمود رسول خدای صلّی الله علیه و آله فرمود اَنَّهُ لَیْسَ لِلْعِبادِ الْاِقْتِراحُ عَلَی اللهِ بَلْ عَلَیْهِمُ التَّسْلیمُ لِلّٰهِ وَالْاِنْقِیادُ لِاَمْرِهِ وَالْاِکْتِفاءُ بِما جَعَلَهُ کافِیاً بندگان را نمی شاید که بیرون از رویت در حضرت احدیت جسارت ورزند بلکه بر ایشان واجب و لازم است که در حضرت یزدان به تسلیم و انقیاد بر خدا و اکتفا بآنچه خدای کافی کردانید بپردازند آیا شما را کافی نباشد که توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم به نبوت من ناطق و بر صدق من دلیل و در حق برادرم و وصی و خلیفهٔ من در امّت من و بهترین کسیکه بعد از خودم در میان مردمان بجای گذاشتم که علی بن ابیطالب است در تمام آن کتب از بهر شما مبین و تصریح شده فَاَنْزَلَ عَلَیَّ هٰذَا الْقُرْآنَ الْباهِرَ لِلْخَلْقِ اَجْمَعینَ الْمُعْجِزَ لَهُمْ عَنْ اَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَاَنْ یَتَکَلَّفُوا شِبْهَهُ فَاَمّا هٰذَا الَّذی اقْتَرَحْتُمُوهُ فَلَسْتُ اَقْتَرِحُهُ عَلی رَبّی مِنْ دَلالَةِ عَزَّوَجَلَّ بَلْ اَقُولُ اِنَّ ما اَعْطانیهِ رَبّی مِنْ دَلالَتِهِ هُوَ حَسْبی وَحَسْبُکُمْ فَاِنْ فَعَلَ عَزَّوَجَلَّ مَا اقْتَرَحْتُمُوهُ فَذاکَ زائِدٌ فی تَطَوُّلِهِ عَلَیْنا وَعَلَیْکُمْ وَاِنْ مَنَعَنا ذٰلِکَ فَلِعِلْمِهِ بِاَنَّ الَّذی فَعَلَهُ فینا اَرادَ مِنّا پس خداوند تعالی و آنچه در حق من و وصی من در کتب آسمانی بر پیغمبران سجانی فرو فرستاد این قرآن کریم که بر تمامی جهانیان باهر و ظاهر و جمله فصحای روزگار را از اتیان بمانند آن حالت عجز و بیچارگی آشکار است بر من نازل نمود و امّا این مسائل که بلا رویه از من خواستار شدید من بحضرت پروردگارم باین جسارت مبادرت نکنم بلکه میگویم همین دلالات و اماراتیکه خداوند بمن در کتب آسمانی بمن عطا فرموده است مرا و شما را کافی است و اگر پروردگار تعالی آنچه را که شما باین نهج خواستار شده اید اجابت فرماید بر آنچه بر ما و شما منّت نهاده و عطا فرموده بر زیادت خواهد بود و اگر اجابت نکند بواسطهٔ علم خداوندی اوست که بآنچه با ما بجای آورده و آن شواهد و بیناتیکه عطا کرده در آنچه از ما خواسته کافی است چون رسول خدای صلّی الله علیه و آله ازین کلمات فراغت یافت خداوند تعالی بساط را بسخن آورد و گفت اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً صمداً قیوماً ابداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداً و لم یشرک فی حکمه احداً و اشهد انک یا محمد عبده و رسوله ارسلک بالهدی و دین الحق لیظهرک علی الدین کله و لو کره المشرکون و اشهد انّ علی بن ابیطالب ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف اخوک و وصیک و خلیفتک فی امتک و خیر من ترک علی الخلایق بعدک و انّ من والاه فقد والاک و من عاداه فقد عاداک و من اطاعه فقد اطاعک و من عصاه فقد عصاک و انّ من اطاعک فقد اطاع الله و استحق السعادة برضوانه و انّ من عصاک فقد عصی الله و استحق الیم العذاب بنیرانه گواهی میدهم که خدائی جز خداوند واحد احد صمد قیوم ابدی که دارای زن و فرزند و اهل و پیوند نباشد و هیچکس در حکمش شریک نباشد نیست و گواهی میدهم که توئی

ای محمد بنده او و فرستاده او و فرستاد ترا بهدی و هدایت و دین و آئین حق تا ترا و دین ترا بر تمام ادیان و مذاهب نیرو دهد اگر چند مشرکان را مکروه افتد و گواهی میدهم باینکه علی بن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف برادر تو و وصی تو و خلیفهٔ تو در امّت تو و بهترین کسی است که او را بعد از خودت در امّت خلافت دادی و اینکه هر کس دوست بدارد او را دوست میدارد ترا و هر کس دشمن دارد ترا دشمن داشت او را و هر کس اطاعت کند او امر و نواهی او را اطاعت کرده است ترا و هر کس با وی عصیان ورزد با تو عصیان نموده است و هر کس ترا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده است و مستحق سعادت و برخورداری برضوان خدای شده و هر کس با تو عصیان نماید البته با خدای عصیان نموده و مستوجب عذاب دردناک آتش تابناک کردیده است چون آن مردمان این سخنان بشنیدند بشگفتی اندر شدند و پاره با پارهٔ دیگر گفتند اینکار جز سحری آشکار نیست آن بساط از ظهور اینگونه شقاوت و کلمات چنان مضطرب و مرتفع شد که مالک بن ضیف و اصحابش از روی آن چنان سرازیر شدند که بر سر و صورت خود فرو افتادند پس از آن خداوند در آن بساط را دیگر باره نیروی سخن راندن داد و گفت اَنَا بِساطٌ اَنْطَقَنِی اللهُ وَاَکْرَمَنی بِالنُّطْقِ بِتَوْحیدِهِ وَتَمْجیدِهِ وَالشَّهادَةِ لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَاَنَّهُ سَیِّدُ الْاَنْبِیاءِ وَرَسُولُهُ اِلی خَلْقِهِ وَالْقائِمُ بَیْنَ عِبادِ اللهِ بِحَقِّهِ وَاِمامَةِ اَخیهِ وَوَصِیِّهِ وَوَزیرِهِ وَشَقیقِهِ وَخَلیلِهِ وَقاضی دُیُونِهِ وَمُنْجِزِ عِداتِهِ وَناصِرِ اَوْلِیائِهِ وَقامِعِ اَعْدائِهِ وَالْاِنْقِیادِ لِمَنْ نَصَبَهُ اِماماً وَوَلِیّاً وَالْبَرائَةِ مِمَّنْ اتَّخَذَهُ مُنابِذاً وَعَدُوّاً فَما یَنْبَغی لِکافِرٍ اَنْ یَطَأَنی وَلا یَجْلِسَ عَلَیَّ وَاِنَّما یَجْلِسُ عَلَیَّ الْمُؤْمِنُونَ من بساطی و گستردنی هستم که خدای تعالی بقدرت کاملهٔ خود مرا بسخن آورد و مکرم داشت مرا بواسطه سخن کردن بتوحید و تمجید او و گواهی دادن از بهر محمد پیغمبر او و اینکه آنحضرت سید تمام پیغمبران و گزین فرستاده خداوند سبحان است بتمام آفرینندگان و قیام کننده در میان بندگان یزدان است از روی حق و گواهی میدهم بامامت برادر او و وصی او و وزیر او و شقیق او و خلیل او و قاضی قروض و دیون او و وفا کنندهٔ بوعدهای او و نصرت نماینده دوستان او و برکننده دشمنان او و بانقیاد و باطاعت کردن فرمان آن کس را که رسول خدای او را بامامت و ولایت منصب فرموده و بیزاری از آنکس که رسول خدایش مطرود و دشمن داشته است و هیچ شایسته و سزاوار نیست که هیچ کافری مرا بپای در نوردد و بر من بنشیند چه باید مردم مؤمن بر من جلوس نمایند رسول خدای صلّی الله علیه و آله با سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار فرمود بپای شوید و براین بساط بنشینید چه شما تمام آنچه این بساط گواهی داد ایمان دارید پس ایشان بر آن جلوس کردند پس یزدان تعالی تازیانهٔ ابو لبابة بن عبد المنذر را بزبان آورد و گفت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ خالِقُ الْخَلْقِ وَباسِطُ الرِّزْقِ وَمُدَبِّرُ الْاُمُورِ وَالْقادِرُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ یا مُحَمَّدُ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَصَفِیُّهُ وَخَلیلُهُ وَحَبیبُهُ وَوَلِیُّهُ وَنَجیبُهُ جَعَلَکَ السَّفیرَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ عِبادِهِ

نُجِّیَ بِكَ السُّعَداءُ وَ هَلَكَ بِكَ الأَشقِیاءُ وَ اَشهَدُ اَنَّ عَلِیَّ بنَ اَبِی طالِبٍ المَذکُورَ فِی المَلَاءِ الاَعلی
بِاَنَّهُ سَیِّدُ الخَلقِ بَعدَكَ وَ اَنَّهُ المُقاتِلُ عَلی تَنزِیلِ کِتابِكَ لِیَسُوقَ مُخالِفِیهِ اِلی قَبُولِهِ طائِعِینَ
وَ کارِهِینَ ثُمَّ المُقاتِلُ بَعدَكَ عَلی تَأوِیلِهِ المُحَرِّفِینَ الَّذِینَ غَلَبَتْ اَهواؤُهُم عُقُولَهُم فَحَرَّفُوا تَأوِیلَ
کِتابِ اللّهِ وَ غَیَّرُوهُ وَ السّابِقُ اِلی رِضوانِ اللّهِ اَولِیاءَ اللّهِ بِفَضلِ عَطِیَّتِهِ وَ القاذِفُ فِی نِیرانِ اللّهِ اَعداءَ اللّهِ
بِسَیفِ نَقِمَتِهِ وَ المُؤثِرِینَ لِمَعصِیَتِهِ وَ مُخالَفَتِهِ گواهی میدهم که خداوندی جز خداوند نیست آفرینندهٔ آفریدگان
و بسط کننده رزق و مدبّر امور و قادر بر هر چیز است و گواهی میدهم که تو ای محمد بندهٔ او و رسول او و صفی او و خلیل او و حبیب او
و ولی او و برگزیده و در میان بندگانش سفیر اوئی سعداء از برکت وجود تو نجات یابند و اشقیا بواسطهٔ مخالفت
و عداوت تو هلاک شوند و گواهی میدهم باینکه علی بن ابیطالب که در ملأ اعلی مذکور و معروف است بعد از تو
سیّد و بزرگ جهانیان است و اوست که بر طبق تنزیل قرآن مقاتلت میدهد تا آنانکه مخالف رسول خدای
و احکام شریعت او هستند بقبول آن طوعاً و کرهاً پذیرفتار شوند و پس از تو با آنانکه منحرف از دین شده اند
بروفق تأویل کتاب خدای قتال میدهد و ایشان آنکسان هستند که هوای نفس ایشان بر عقل ایشان
چیره شده است لاجرم چون بر معانی و بواطن و تأویل صحیح کتاب خدای آگاهی ندارند تأویل کتاب خدایرا
منحرف و دیگرگون کرده اند و احکام شریعت را بواسطهٔ قصور فهم تأویل قرآن را دیگرسان کنند علی علیه السلام
که بر تأویل و تفسیر و تنزیل و باطن و ظاهر و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن داناست برای استقامت و قوام
و نظام امر دین و شریعت سیّد المرسلین قتال خواهد داد اولیای خدایرا بفضل عطیتش از رضوان خدای
بهره یاب و دشمنان خدای و برگزیدگان معصیت و مخالفت خدایرا از شمشیر نقمتش در آتش نیران
دچار عذاب و عقاب فرماید آنگاه تازیانه خود را از دست ابولبابه بیرون افکند و ابولبابه را چنان برکشید
که بر روی بر زمین افتاد و ابولبابه بپای شد و تازیانه دیگر باره اش فرو کشید و او را بر چهره بر زمین افکند
و کرّتی چند بر این طریق بگذشت و ابولبابه از شدّت حیرت و خشم گفت وای بر من چیست مرا خداوند عزّ و جلّ
تازیانه ابولبابه را بر زبان آورد و گفت ای ابولبابه همانا من تازیانه هستم که خداوندم بتمجیدش مکرّم و بتصدیق نبوّت
محمد صلی الله علیه و آله بزرگ بندگانش مرا مشرّف ساخت و مرا از آنان گردانید که دوستدار باشم بهترین خلق
خدای را بعد از رسول خدا و افضل اولیای خدا از خلق خدا بیرون از رسول خدا و مخصوص بدختر پیغمبر سیّدهٔ زنان
و مشرّف شدن در خوابیدن در خوابگاه پیغمبر که برترین و فاضلترین جهادهاست و ذلیل کنندهٔ دشمنان پیغمبر
بشمشیر انتقام و روشن کنندهٔ در میان امّت او حلال و حرام و شرایع و احکام را هیچ شایسته و سزاوار نیست
برای شخصی کافر که در مخالفت با محمد صلی الله علیه و آله مجاهدت ورزیده باشد که مرا بدست بگیرد و بکار فرمائی
نماید اینک همواره ترا فرو میکشم تا گاهی که ترا در خاک و خون در آورم و بکشم و از دست تو بیرون شوم یا باید
ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله را ظاهر سازی ابولبابه گفت اَشهَدُ بِجَمِیعِ ما شَهِدتَ بِهِ اَیَّتُهَا السَّوطُ

وَ اَعتَقِدُهُ وَ اُومِنُ بِهِ فَنَطَقَ السَّوطُ قَد تَقَرَّرتُ فِی یَدِكَ لِاِظهارِكَ الاِیمانَ وَ اللّهُ اَعلَمُ
بِسِرِّكَ وَ هُوَ الحاکِمُ لَكَ اَو عَلَیكَ فِی یَومِ الوَقتِ المَعلُومِ گواهی میدهم تمامت آنچه را تو شهادت
دادی ای تازیانه و اعتقاد بآنجمله کنم و بآن ایمان می آورم پس تازیانه بزبان آمد و گفت اکنون که اظهار ایمان کردی
من در دست تو قرار میگیرم امّا خداوند بدل تو و اعتقاد و نیّت تو آگاه است اگر عقیدت تو صاف و پاک باشد
ثواب و اجر ترا حکم میراند و گرنه در قیامت معذّب میگردی قالَ وَ لَم یَحسُنْ اِسلامُهُ وَ کانَ مِنهُ
هَناتٌ وَ هَناتٌ حضرت باقر میفرماید اسلام ابی لبابه پاک و خوب نگردید و بعضی حالات و افعال در پارهٔ اوقات
از وی نمودار شد فَقامَ القَومُ مِن عِندِ رَسُولِ اللّهِ فَجَعَلَتِ الیَهُودُ یُسِرُّ بَعضُها اِلی
بَعضٍ بِاَنَّ مُحَمَّداً لَمُؤتًی لَهُ وَ مَجنُونٌ فِی اَمرِهِ وَ لٰکِنَّهُ این هنگام آن جماعت بپای شدند و یهود عنود پاره با پاره صادق
پوشیده همی گفتند این محمد دیوزده است و پیغمبر صادق نیست وَ جاءَ کَعبُ بنُ الاَشرَفِ یَرکَبُ حِمارَهُ فَشَبَّ
بِهِ الحِمارُ وَ صَرَعَهُ عَلی رَأسِهِ فَاَوجَعَهُ ثُمَّ عادَ لِیَرکَبَهُ فَعادَ اِلَیهِ الحِمارُ بِمِثلِ صَنِیعِهِ ثُمَّ عادَ
لِیَرکَبَهُ فَعادَ عَلَیهِ الحِمارُ بِمِثلِ صَنِیعِهِ فَلَمّا کانَ فِی السّابِعَةِ اَنطَقَ اللّهُ تَعالَی الحِمارَ فَقالَ
یا عَبدَ اللّهِ بِئسَ العَبدُ اَنتَ شاهَدتَ آیاتِ اللّهِ وَ کَفَرتَ بِها اَنَا حِمارٌ قَد اَکرَمَنِی اللّهُ بِتَوحِیدِهِ
فَاَنَا اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلَّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَرِیكَ لَهُ خالِقُ الاَنامِ ذُو الجَلالِ وَ الاِکرامِ وَ اَشهَدُ اَنَّ
مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ سَیِّدُ اَهلِ دارِ السَّلامِ مَبعُوثٌ لِاِسعادِ مَن سَبَقَ فِی عِلمِ اللّهِ لَهُ بِالسَّعادَةِ
وَ اِشقاءِ مَن سَبَقَ الکِتابُ عَلَیهِ بِالشَّقاوَةِ وَ اَشهَدُ اَنَّ عَلِیَّ بنَ اَبِی طالِبٍ وَلِیُّهُ وَ وَصِیُّ رَسُولِهِ
یُسعِدُ اللّهُ مَن یُسعِدُ اِذا وَفَّقَهُ لِقَبُولِ مَوعِظَتِهِ وَ التَّأَدُّبِ بِآدابِهِ وَ الاِیتِمارِ بِاَوامِرِهِ وَ الاِنزِجارِ
بِزَواجِرِهِ وَ اَنَّ اللّهَ بِسُیُوفِ سَطَواتِهِ وَ صَولاتِ نِقمَتِهِ یَکبِتُ وَ یُخزِی اَعداءَ مُحَمَّدٍ حَتّی یَسُوقَهُم بِسَیفِهِ الباتِرِ
وَ دَلِیلِهِ الواضِحِ الباهِرِ اِلَی الاِیمانِ بِهِ اَو یَقذِفُهُم فِی الهاوِیَةِ اِذا اَبَی الاِیمانَ اَحَدٌ فِی غَیِّهِ وَ امتَدَّ فِی طُغیانِهِ وَ عَمَهِهِ
و کعب بن اشرف که بر حمار خود رهسپار بود بیامد و از کوشش حرونی کرده او را بسر بر زمین افکند و سخت دردناکش
گردانید کعب برخاست تا دیگر باره سوار شود حمار بر آنگونه نخستین او را بر زمین برزد دفعه سوم بر حمار برآمد
و حمارش از پشت بزمین آورد و چندانکه هفت دفعه بر این نهج بگذشت اینوقت خدای قادر قاهر آن حمار را بسخن
آورد و با کعب گفت ای بندهٔ خدای بد بنده که توئی مشاهدت آیات باهرات خالق ارضین و سموات را نمودی
و بآن کفران ورزیدی من حماری هستم که خداوندم مکرّم داشت و توحیدش را بر زبان من جاری ساخت اینک
شهادت میدهم که نیست خدائی جز خداوند بی شریک بی انباز آفرینندهٔ انام ذو الجلال و الاکرام است و گواهی
میدهم که محمد بندهٔ او و رسول او و بزرگ مردم دار السلام و بهشت برین و مخلوق اولین و آخرین است
مبعوث شده است تا هر کس را سعادتی در علم خدای از پیش سبقت گرفته سعید گرداند و هر کس را که قلم
قضا و کتاب سعادت و شقا بر شقاوتش سبقت یافته و استعدادش جز آن نیست بحال شقاوتش باز سپارد

 وگواهی میدهم که علی بن ابیطالب ولی و وصی رسول اوست سعید و سعادتمند گردانیده است خدای کسی راکه
توفیق یافتن بقبول موعظه و تأدیب بأدب او و فرمان برداری باوامر او و اثر جاریه و اجرای او کامیاب و نیک بخت
گردیده است و خداوند تعالی بسیوف سطوت اسد اللهی و صولات نقمت حیدری دشمنان محمد صلی الله علیه
وآله را چنان سرنگون و ذلیل میگرداند چندانکه بشمشیر برنده وادلهٔ باهره و براهین واضحه او ایشان را بوصمه
ایمان درآورد و اگر در غوایت و عصیان و امتداد طغیان و سرگشتگی و نفاق خویش بپایند باتش نیران شتابان
گرداند هیچ کافری را نشاید که برمن سوار گردد بلکه جز شخصی مومن که بخدای ایمان آورده و بمحمد رسول خدای
صلی الله علیه وآله در جمیع اقوال او بتصدیق و بتمامت افعالش بتصویب و در آن کردار جسته آثار آنحضرت
که اشرف طاعات است در نصب نمودن برادرش علی علیه السلام را بوصایت و ولایت و بوراثت علم
آنحضرت و قیمومت بدین آن حضرت و گواه بودن و نگاهبانی امت آن حضرت و قضای دیون و
وفای بوعدهای آن حضرت و دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان آن حضرت اذعان نماید
رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود ای کعب بن اشرف همانا دراز گوش تو از تو اعقل و باهوش
تر است که ابا نمود که بر آن برنشینی و تو هرگز سوار آن نخواهی شد هم اکنون آن حمار را ببعضی اخوان
ایمانی بفروش کعب گفت مرا هیچ حاجتی اندر آن نیست بعد از آن که بسحر تو دچار شد این هنگام
حمار بگفتار آمد و گفت ای دشمن خدای از خصومت و خصومت با محمد رسول خداوند دست بدار قسم بخدا
اگر کراهت مخالفت آن حضرت مانع نبودی ترا همی کشتم و بزیر سم ترا در میسپردم و سرت را با دندان
برمی کندم کعب از دیدار آن حال رسوا و خاموش و جزع و فزعش از گفتار حمار بسیار گشت و با دیدار
این آیات غریبه شقاوت بروی چیره و اختر سعادتش تیره شد و ثابت بن قیس آن حمار را بیکصد
درهم از وی خریدار شد و همواره بر آن سوار شدی و آن حمار او را در کمال نرمی و آرامی رهسپار داشتی
و آسوده از طرق و مسالک عبور دادی و بحضرت رسول خدای مشرف گردانیدی و رسول خدای
با او همی فرمود ای ثابت این دراز گوش تو اختصاص دارد وَأَنْتَ مُؤْمِنٌ حُرٌّ نَفِيقٌ بِمِرْفَقَيْنِ و تو بدولت
ایمان برخوردار و در هردو جهان بر بالش راحت و سعادت کامکاری و چون آن قوم از حضرت
رسول خدای بیرون رفتند و ایمان نیاوردند خدای تعالی این آیه شریفه را نازل فرمود
یا محمد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ فِي الْعَظَمَةِ ءَأَنْذَرْتَهُمْ فَوَعَظْتَهُمْ وَخَوَّفْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ لَا يُصَدِّقُونَ بِنُبُوَّتِكَ وَهُمْ قَدْ شَاهَدُوا هٰذِهِ الْآيَاتِ وَكَفَرُوا فَكَيْفَ
يُؤْمِنُونَ بِكَ عِنْدَ قَوْلِكَ وَدُعَائِكَ براستیکه آنانکه از روی جحود و عناد کفر ورزیدند و پوشیدند نور
ایمان را بظلمت کفر و شرک و بهیچ حجج ظاهره و دلایل باهره التفات نورزیدند تا ایشان را از ضلالت
وگمراهی بجادهٔ هدایت و رستگاری رساند مساوی و یکسان است برای ایشان در پند و موعظت

 آنکه بیم دهی ایشان را از عذاب و عقاب یا بیم ندهی و موعظت و تخویف نفرمائی پس خواه بیم دهی یا ندهی
ایمان نیاورند تا برسالت تو ایمان آورند و قرآن را تصدیق نمایند و ایشان با اینکه شاهدت
آن آیات را نمودند بخدای کافر شدند پس چگونه بسخن تو و دعوت تو ایمان میآورند معلوم باد چون
در این خبر منکرند مقام تصرف رسول خدای صلی الله علیه وآله و تقرب آنحضرت بحضرت احدیت معلوم
میگردد که با اینکه آنحضرت بساط و تازیانه و حمار را اشارت بگفتار نفرمود بلکه فرمود اگر خدای
چنین امر برایشان عطا فرماید بر آنجمله عطایای بیکرانش عطائی زاید است معذلک چون بر زبانش گذشت
جملگی بر زبان و گواهی اندر شدند و این معجزه بس بزرگ است که اشارت نفرموده همان شد که خواستند
و نیز نشاید چون مردمان تنگ سینه قصیر الادراک ضعیف الایمان بر اینگونه اخبار بگذرند انکار ورزند زیراکه
تمام معجزات انبیاء عظام علیهم السلام از قوه سایر بشر خارج است و اگر نبود معجزه نبود از نخست
علت گویائی و مدرکات خودشان را باز گویند آنگاه از دیگران را منکر شوند همان قادر توانائی که
آدمی را گویا فرمود گویائی آنها از زنده شدن اموات که از جمله معجزات پاره پیغمبران است یا افعی شدن عصا
و امثال آن عجب نیست و اگر بخواهند منکر تمام معاجز گردند مسئله دیگر است و جوابی دیگر دارد و اگر
گویند چگونه میشود که مالک و کعب و حیی بن اخطب و دیگران با اینگونه مشاهدات ایمان نیاوردند
آن نیز عجب نیست خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و امثال
این آیت که در قرآن و دیگر کتب آسمانی وارد است و تفسیرش در کتب تفاسیر مفصلاً مسطور با همی نماید
که آدمی را از ظلمت جهل و غشاوهٔ جهالت و غباوت و ضلالت و شقاوت مقامی بدست میآید که هرچه از این
قبیل معجزات ببیند منکر و راه انکار و جحود و حسد و عناد و استکبر میگردد چنانکه هم اکنون نیز جز این
نیست بسا کسان هستند که از نهایت بخل و حسد و بغض و کین و حمق و غوایت هرچند در شخصی فضایل و کمالات
و مراتب و شئونات بنیر ببینند بنیر منکر شوند و بر عداوت و جحود ایشان و انکار حق افزوده گردد
و این مطلب از محسوسات است محتاج بشرح و بیان نیست و نیز در جلد ششم بحار الانوار از اقوال الصباح
کنانی از حضرت ابی جعفر از آباء عظام آن حضرت علیهم السلام مرویست که فرمود که رسول خدای
صلی الله علیه وآله بر ما بیرون آمد و در دست راست او کتابی و در دست چپ آنحضرت مکتوبی بود و آنحضرت
کتابی را که در دست راست داشت برگشود و قرائت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم کِتَابٌ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ
بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ لَا يُزَادُ فِيهِمْ وَاحِدٌ وَلَا يُنْقَصُ مِنْهُمْ وَاحِدٌ این نوشته اسامی اهل جنت است که
اسامی ایشان و پدران ایشان در آن ثبت است نه بر این شمار چیزی افزوده و نه از آن جمله کسی کاسته
میشود میفرماید بعد از آن مکتوبی که بدست چپ اندر داشت برگشود و قرائت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
اهل دوزخ با سامی ایشان و اسامی پدران و قبایل خودشان در این نوشته مرقوم و موسوم هستند

[illegible]

یکی در ایشان افزوده و نه یکتن از ایشان کاسته آید و نیز در ذیل حدیثی دیگر که راجع بمعراج است حضرت باقر میفرماید رسول خدای آن دو صحیفه که اسامی اصحاب جنت و اهل نار در آن مذکور است از آسمان فرود شد و آن دو صحیفه را بعلی بن ابیطالب علیه السلام بداد و معلوم باد تا جنبندگان نگویند اگر چنین است که از روز ازل هر کس بهشتی است معین و در قلم تقدیر مذکور و هر کس دوزخی میباشد مشخص و در دفتر دوزخیان مسطور است پس زحمت عبادات با لذت معصیت مساوی است میگوییم بهشتی را درجات بود و طبقه بر زبر نهاد ارد و دوزخی اگر شفاعت نیابد چه طول امد بها والله اعلم و نیز در آن کتاب و کتاب خرایج راوندی از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله شبی نماز بسر برد و سوره تبت یدا ابی لهب را تلاوت فرمود شخصی بام جمیل خواهر ابوسفیان که زوجهٔ ابی لهب بود گفت همانا محمد در شب گذشته در نماز خویش ترا و شوهر ترا هجا آواز میداد و بر شما نفرین میفرستاد و آن مطروده خشمگین در طلب آنحضرت بیرون شد و همی گفت لَئِنْ رَأَيْتُهُ لَأُسْمِعَنَّهُ اگر پیغمبر را دیدم سخنی ناستوده می‌شنوانم و همی آواز بر میکشید کیست که مرا محمد باز برساند و بر این شکوه برفت تا برسول خدای پیوست و این وقت ابوبکر در حضرتش حضور داشت و عرض کرد یا رسول الله چه باشد بر کناری شوی چه ام جمیل میآید و بیم دارم که چیزی با تو گوید فرمود ام جمیل مرا نخواهد دید و ام جمیل بیامد تا در حضور آنحضرت بایستاد و گفت ای ابوبکر آیا محمد را دیدی گفت ندیدم ام جمیل نومید بسرای خود مراجعت گرفت حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید خداوند در میان آنحضرت و آن زن حجابی اصفر را حایل ساخت و آن زن را گوید و تمام قریش و کفار ایشان با آنحضرت در ازای محمد مذمم میگفتند پس از آن رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود خداوند تعالی نام مرا از خاطر ایشان ببرد وَهُمْ يَعْلَمُونَ يُسَمُّونَ مُذَمَّماً وَأَنَا مُحَمَّدٌ و ایشان میدانند من محمد هستم و عالماً عامداً مذمم میخوانند و دیگر در آن کتاب از ابو اسحاق و از حضرت ابی جعفر علیه السلام در آیهٔ شریفه وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وگردانیدیم از پیش روی ایشان سدی و از عقب ایشان سدی پس فرو گرفتیم ایشان را و ایشان نمیدیدند میفرمود فَأَعْمَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ الْهُدَى فَأَخَذَ اللَّهُ سَمْعَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ پس خداوند گوش و چشمهای ایشان را و دلهای ایشان را بجمله یعنی چشم و گوش و چشم دل و دیده و دانش و گوش شنوای ایشان را با خود داشت فَأَعْمَاهُمْ عَنِ الْهُدَى و ایشان را از دیدار نور هدی کور گردانید میفرمود این آیه را در حق ابی جهل بن هشام علیه اللعنة و تنی چند از اصحاب او نازل گردانید و این حکایت چنان است که رسول خدای صلی الله علیه و آله بنماز بایستاده بود و ابوجهل سوگند خورده بود که اگر رسول خدای را بنگرد که نماز میگذارد سر و مغز مبارکش را در هم شکند پس در اینوقت بسوی آنحضرت شد و سنگی را با خود حمل نمود و رسول خدای بنماز بپای بود و ابوجهل هر وقت سنگ را بلند میکرد

حکایت پیغمبر با ابوجهل

تا آنحضرت

تا آنحضرت را آسیب رساند خداوند تعالی دستش را بر گردنش چنان استوار میداشت که نمیتوانست کار فرمائی کند و سنگ در دستش گردش نمیگرفت و چون آن ملعون بیاران خود بازگردید سنگ از دستش بزیر افتاد از آن پس مردی دیگر از طایفهٔ ابی جهل برخاست و گفت من او را میکشم و چون نزدیک بآنحضرت شد قرائت رسول خدای را همی بشنید و در بیم و رعب اندر شد و نزد یاران خود بازگشت و گفت در میان من و او فحلی عظیم و شتری قوی هیکل حایل و همی دم خود را بلند کرد و بر هر دو ران خود بزد لاجرم بترسیدم که بآنحضرت نزدیک شوم و بجبارتی مبادرت ورزم و دیگر در آن کتاب و خرایج از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که در آن اثنا که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود بناگاه بپای شد و رنگ مبارکش دیگرگون شده بود فَتَوَسَّطَ الْمَسْجِدَ ثُمَّ أَقْبَلَ يُنَاجِي طَوِيلاً ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بر آن حال تا وسط مسجد برفت و مدتی دراز در حضرت کردگار بنیاز بمناجات و نیاز بپرداخت و دیگر باره با ایشان بازگشت عرض کردند یا رسول الله همانا در اینمدت که بر سپرده ایم هیچوقت منظر مبارک را باینگونه ندیده ایم فرمود بملک سحاب اسمعیل نگران شدم و این فرشته جز از بهر عذاب بزمین فرود نمیشود لاجرم من از بیم آنکه مبادا در بارهٔ امت من چیزی نازل بشود از جای برجستم و از وی از سبب هبوطش پرسش کردم گفت از پروردگار خود رخصت جستم تا بر تو سلام فرستم مرا اجازت داد گفتم آیا بامری در زمین مأمور شده باشی گفت آری در فلان روز و فلان ماه در فلان ساعت یعنی بارانی شدید نخواهد بارید اینوقت جماعت منافقان بپای شدند وَظَنُّوا أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ فَكَتَبُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَكَانَ أَشَدَّ يَوْمٍ حَرًّا و گمان همی بردند که برای تکذیب رسول خدای بدست آویزی بهره ور میشوند و آن روز را که از دیگر روزها گرمتر و در شدت و سورت گرما بود بنوشتند و همی نغز و لمز پرداختند رسول خدا با علی مرتضی فرمود بنگر در آسمان چیزی می‌بینی امیرالمؤمنین بیرون شد و فرمود در فلان مکان ابری مانند سپر مینگرم و هنوز درنگی نکرده بودند که ابری سیاه ایشان را فرو گرفت آنگاه چنان باران بارید و قطرات باران [illegible] بپای گردید [illegible] بضجه و فریاد بر آمدند و هم در آن کتاب از جابر جعفی از باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی بر علی علیه السلام و زبیر بگذشت و این وقت زبیر ایستاده بود و با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سخن میکرد رسول خدا با زبیر فرمود با علی چه میگوئی فَوَاللَّهِ لَتَكُونَنَّ أَوَّلَ الْعَرَبِ تَنْكُثُ بَيْعَتَهُ سوگند با خدای اول کسیکه از مردم عرب بیعت او را بشکند تو خواهی بود و دیگر در آن کتاب از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که جبرئیل در وصف اسرافیل بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کرد هَذَا حَاجِبُ الرَّبِّ وَأَقْرَبُ خَلْقِ اللَّهِ مِنْهُ وَاللَّوْحُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ فَإِذَا تَكَلَّمَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْوَحْيِ ضَرَبَ اللَّوْحُ جَبِينَهُ فَنَظَرَ فِيهِ ثُمَّ أَلْقَى إِلَيْنَا نَسْعَى بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَأَدْنَى خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْهُ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تِسْعُونَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ يَقْطَعُ دُونَهَا الْأَبْصَارُ مَا يُعَدُّ لَا يُوصَفُ وَإِنِّي لَأَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنْهُ وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ مَسِيرَةُ أَلْفِ عَامٍ اسرافیل حاجب پروردگار جلیل و از تمام مخلوق بحضرت خالق مقرب تر است

 و لوح از یک پارهٔ یاقوت سرخ در میان پیشانی اوست و چون خداوند تعالی جلاله بحکمی تکلم فرماید آن لوح
بجبین اسرافیل بر بزند و اسرافیل نظر در آن نماید پس آن فرمان الهی را بما برساند و ما بسماها و زمین از پی
تبلیغ فرمان یزدان شتابان میشویم و اسرافیل از تمام آفریدگان ایزد رحمن بحضرت سبحان نزدیکتر است
معذلک میان او و محل صدور وحی از عرش الهی نود حجاب از نور میباشد که چشمها را شعاعش از دیدار باز میدارد
و مقدار و وصف آنرا هیچ آفریده نتواند و من از تمام مخلوق با اسرافیل نزدیکترم و از آنجا که جای دارم تا مکان او
هزار سال بعد مسافت دارد معلوم باد که ممکن است مراد از حجب مسطوره حجب معنویه باشد والله تعالی اعلم
و دیگر در کتاب مسطور از زراره و فضیل مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لَمَّا اُسْرِيَ بِرَسُولِ
اللهِ اِلَى السَّمَاءِ فَبَلَغَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَحَضَرَتِ الصَّلٰوةُ فَاَذَّنَ جَبْرَئِيلُ وَاَقَامَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَفَّ الْمَلٰئِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ خَلْفَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چون در شب
معراج رسول خدایرا بآسمان بردند و آنحضرت به بیت المعمور رسید و هنگام نماز فراز آمد جبرئیل اذان
و اقامت بپای آورد و رسول خدای از پیش بایستاد و ملائکه و پیغمبران از عقب سر آنحضرت برای نماز
صف بر کشیدند و دیگر در کتاب مذکور از محمد بن مسلم از آنحضرت مروی است که هیچکس قبل از علی بن
ابیطالب و خدیجه صلوات الله علیهما اجابت دعوت رسول خدای صلی الله علیه و آله را نمود یعنی
اول کسیکه بآنحضرت ایمان آورد علی و خدیجه علیهما السلام بودند و رسول خدای تا مدت سه سال
در مکهٔ معظمه پنهان میزیست خَائِفًا يَتَرَقَّبُ وَيَخَافُ قَوْمَهُ وَالنَّاسَ در تمام این مدت از گزند قوم و عشیرت
خود و دیگر مردمان بیمناک و مترقب ظهور آسیب و آزار و آشوب ایشان بود چنانکه شرح آن در تواریخ
مسطور است و دیگر در جلد ششم بحار از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است كَانَ نَبِيُّنَا
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا وَعِنْدَهُ جَبْرَئِيلُ اِذْ حَانَتْ مِنْ جَبْرَئِيلَ نَظْرَةٌ قِبَلَ السَّمَاءِ فَانْتَقَعَ
لَوْنُهُ حَتّٰى كَاَنَّهُ كُرْكُمٌ در آن اثنا که رسول خدای جلوس فرموده و جبرئیل علیه السلام در حضرتش حضور
داشت ناگاه جبرئیل نظری بجانب آسمان بگشت و چهره اش دیگرگون گشت چندانکه بزردی زعفران گردید
و برسول خدای پناهنده شد رسول خدای بدانسوی که جبرئیل را نظر افتاده نگران شد و چیزی را
بآن عظمت بدید که آسمان و زمین را پر کرده و همی بزمین نزدیک آمد تا باندازهٔ کمانی با زمین فاصله یافت
و گفت ای محمد از جانب خدای بحضرت تو رسالت یافته ام که اگر ملک و رسول باشی دوست تر میدارد یا
بنده باشی که رسول باشی رسول خدای با جبرئیل ملتفت شد و اینوقت رنگ جبرئیل بحال اول باز شده
بود جبرئیل عرض کرد بلکه بنده و رسول باش رسول خدای فرمود بلکه میخواهم بنده و رسول باشم پس آن
فرشته پای راست خود را بلند کرد و بر گنبد آسمان دنیا بگذاشت و پای دیگر را بر آسمان دوم نهاد آنگاه پای
راست را بلند کرده در آسمان سوم نهاد و بر اینگونه در هر قدمی آسمانی را در سپرد تا بآسمان هفتم رسید

حکایت پیغمبر در ... و در اختیار ملک بودن

 و هر چند بلند میگردید کوچک میشد و چون بآسمان هفتم رسید از کنجشکی کوچکتر گردید اینوقت رسول خدای
بسوی جبرئیل التفات فرمود و گفت از تو مشاهدت دهشت و وحشتی عظیم نمودم و هیچ چیز را ندیدم که از تو
تغیر لون تو بیشتر مرا بیم دهد عرض کرد ای پیغمبر خدا از نکوهش مفرمای آیا میدانی این فرشته کیست و بیم او
ندانم عرض کرد این اسرافیل حاجب پروردگار جلیل است و از آن هنگام که یزدان تعالی آسمانها و زمین را
بیافریده هرگز از مکان خود فرود نگشته لاجرم چون او را گران شدم که از آسمان انحطاط گرفته گمان کردم
که قیامت برپای میشود از این روی چنانکه دیدی رنگ من دیگرگون شد و چون دیدم که پروردگارم
ترا برگزیده است رنگ من بحالت نخست باز شد و نفسم آسایش گرفت نگران نشدی که هر قدر بالا میرفت
کوچک میشد همانا هیچ چیز نیست که بحضرت پروردگار نزدیک شود مگر اینکه بواسطهٔ عظمت خداوند تعالی
کوچک میگردد و بقیهٔ خبر در باب لوحی که از یاقوت سرخ است و بر پیشانی اسرافیل است در حدیث سابق مذکور شد

بیان پارهٔ حکایاتی که از حضرت باقر از حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام مأثور است

در امالی طوسی از معروف بن خربوذ از جناب ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام مروی است
که فرمود روزی امیر المؤمنین در عراق مردمان را نماز بامداد بگذاشت و چون از نماز انصراف یافت
مردمان را بوعظ و پند سخن راند و بگریست و ایشان را از خوف یزدان گریان ساخت پس از آن
فرمود اَمَا وَاللهِ لَقَدْ عَهِدْتُ اَقْوَامًا عَلٰى عَهْدِ خَلِيلِي رَسُولِ اللهِ وَاِنَّهُمْ لَيُصْبِحُونَ وَيُمْسُونَ شُعْثًا
غُبْرًا خُمْصًا بَيْنَ اَعْيُنِهِمْ كَرُكَبِ الْمِعْزٰى يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا يُرَاوِحُونَ بَيْنَ اَقْدَامِهِمْ
وَجِبَاهِهِمْ يُنَاجُونَ رَبَّهُمْ وَيَسْاَلُونَهُ فَكَاكَ رِقَابِهِمْ مِنَ النَّارِ وَاللهِ لَقَدْ رَاَيْتُهُمْ مَعَ ذٰلِكَ وَهُمْ
جَمِيعٌ مُشْفِقُونَ مِنْهُ خَائِفُونَ سوگند با خدای در زمان خلیل و دوست خودم رسول خدای صلی الله علیه و آله اقوامی را
ادراک فرمودم که همه از کثرت عبادت و ریاضت و خوف و خشیت حضرت احدیت با موهای
ژولیده و گرد و غبار ریاضت و خضوع بر روی بر نشسته و بر خاک عبودیت جای ساخته و شکمها از
گرسنگی نزار و لاغر و بر پیشانی ایشان سلعهٔ سجود جای گرفته و شبها را بعبادت پروردگار خود بسجود
و قیام بصبح آورده گاهی از ایستادن بسجود و گاهی از سجود بقیام میپرداختند تا در هنگام قیام پیشانی را
و در وقت سجود قدم را آسایش باشد و همواره در حضرت پروردگار بمناجات پرداخته و نجات
خویش را از آتش دوزخ خواستار گردیده و با اینهمه ریاضت و عبادت از خالق ناس در بیم و هراس
بودند و دیگر در امالی ابن شیخ علیهما الرحمه از احمد بن علاء رازی مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر
شنیدم که فرمود چون امیر المؤمنین صلوات الله علیها بسوی نهروان بیرون شد و طعنوا فی

 اَوَّلِ اَرْضِ بابِلَ حِينَ دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ فَلَمْ يَقْطَعُوهَا حَتَّى غابَتِ الشَّمْسُ فَنَزَلَ النّاسُ يَمِيناً
وَشِمالاً يُصَلُّونَ اِلَّا الْاَشْتَرَ وَحْدَهُ فَاِنَّهُ قالَ لا اُصَلِّي حَتّى اَرى اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ نَزَلَ يُصَلِّي قالَ
فَلَمّا نَزَلَ قالَ يا مالِكُ هذِهِ اَرْضٌ سَبِخَةٌ وَلا تَحِلُّ الصَّلوةُ فِيها فَمَنْ كانَ صَلّى فَلْيُعِدِ الصَّلوةَ
ثُمَّ قالَ اِسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَتَكَلَّمَ بِثَلاثِ كَلِماتٍ ما هُنَّ بِالْعَرَبِيَّةِ وَلا بِالْفارِسِيَّةِ فَاِذا هُوَ بِالشَّمْسِ
بَيْضاءَ نَقِيَّةً حَتّى اِذا صَلّى بِنا سَمِعْنا لَها حِينَ انْقَضَّتْ خَرِيراً كَخَرِيرِ الْمِنْشارِ یعنی چون در اول خاک بابل رسیدند یکره
مرکب براندند و شتابان بتاختند و از زمین را در سنابک خیل در سپردند و این زمان عصر گاه بود و تا گاهی که
آفتاب بغروب رسید از آن زمین بیرون نشدند آنگاه مردمان چون نگران غروب شمس شدند از هر طرف
فرود آمدند و نماز بگذاشتند مگر مالک اشتر علیه الرحمه به تنهائی که او همی گفت من نماز نمیگذارم مگر وقتی بنگرم
امیرالمؤمنین نماز میگذارد چه میدانست فرود نیامدن آنحضرت و نگذاردن نماز را علتی است و چون
آنحضرت در آنجا که میشایست فرود شد فرمود ای مالک این اراضی شوره زار است و نماز در آن
روا نیست پس هر کس در این زمین نماز بگذاشت بباید اعادت نماید میفرماید بعد از آن امیرالمؤمنین
علیه السلام روی بقبله آورد و به کلمه که نه عربی و نه فارسی بود تکلم فرمود ناگاه آفتاب را پاک و صاف
و نور افشان نگران شدند و چندان بپائید تا آنحضرت ما را نماز بگذاشت و در هنگام فرو کشیدن
آفتاب آوازی چون صدای منشار از شمس بشنیدیم و دیگر در آن کتاب از بکیر بن عمار طویل و عمار بن ابی
معاویه از ابو عثمان که مؤذن بنی اقصی بود و بکیر میگوید ابو عثمان چهل سال از بهر ما اذان می گفت
و او گفت از علی علیه السلام در وقعه جمل شنیدم این آیه شریفه را میخواند وَاِنْ نَكَثُوا اَيْمانَهُمْ مِنْ
بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لا اَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ و اگر جماعت
مشرکان بشکنند پیمان خود را از آن پس که با شما پیمان و سوگند نهادند و در دین شما عیب جوئی و احکام
اسلام را بالصراحه تکذیب نمایند پس بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را بدرستیکه ایشان را
سوگندهای عهد و پیمان نیست شاید ایشان از شرک یا از طعن در دین اسلام باز ایستند حذیفه
بیان فرموده اهل این آیه هنوز موجود نشده اند یعنی ظهور نکرده و از این پس ظاهر خواهد شد
و با ایشان قتال میدهد ولی از اولیاء خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه مذکور شد در روز جمل
این آیه تلاوت کرد و فرمود اَما وَاللهِ لَقَدْ عاهَدَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ وَقالَ يا عَلِيُّ لَتُقاتِلَنَّ
الْفِئَةَ النّاكِثَةَ وَالْفِئَةَ الْباغِيَةَ وَالْفِئَةَ الْمارِقَةَ یعنی سوگند با خدای رسول خدای با من معاهدت کرد و باز نمود
و فرمود ای علی همانا با جماعت ناکثین و گروه باغین و ظالین و جماعت مارقین قتال خواهی داد
یعنی با اصحاب جمل و مردم معویه و جماعت خوارج نهروان که نکث بیعت کردند و به بغی و عصیان
و کفر و طغیان سر برآوردند و از دین بیرون شدند چنانکه تیر از کمان بیرون شود با لجمله راوی گوید

حکایت امیرالمؤمنین در روز جمل

 امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سوگند یاد فرمود در آن هنگام که این آیه را قرائت نمود که از آن زمان
که این آیه نازل و بقتال آنگونه جماعت امر شده است تا امروز قتال نرفته است یعنی این جماعت که خدای
بقتال ایشان فرمان داده است تاکنون ظهور نگرفته اند و اکنون که ظاهر شدند اجرای این امر را
مأمورم بکیر میگوید از این روایت از حضرت ابی جعفر سلام الله برسیدم فرمود صَدَقَ الشَّيْخُ هكَذا قالَ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ هكَذا كانَ ابو عثمان براستی گفته است علی علیه السلام چنین فرمود و داستان
چنان بود که فرمود و دیگر در مجموعه ورام از حضرت باقر علیه السلام مرویست که امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلاثِ خِصالٍ النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلامِ فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ
فِيهِ اعْتِبارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَكُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَكُلُّ كَلامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ
فَطُوبى لِمَنْ كانَ نَظَرُهُ عِبْرَةً وَسُكُوتُهُ فِكْرَةً وَكَلامُهُ ذِكْراً تمام خیر و خوبی در سه خصلت جمع است
نظر نمودن و خاموشی گزیدن و سخن بهنگام آوردن پس هر نظری و بینشی که در آن اعتبار و عبرتی
نباشد سهو و غفلت و از روی بیخبری است و هر خاموشی و سکوتی که در آن تفکر و تعقل و اندیشه نباشد
از روی غفلت و غافل بودن و آگاهی نداشتن است و هر کلامی که در آن ذکری و یادی از خدای
نباشد لغو و بیهوده است پس خوشا و خنکا بحال آنکس که چون نظر کند عبرت یابد و چون خاموش گردد
متفکر در امور دینیه و معالم یقینیه بگذراند و چون سخن کند بذکر خدای باشد و بمعیت خویش دیگر
مردمان از شرش ایمن و آسوده بگذرانند و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از محمد بن قیس
از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که علی علیه السلام را قانون چنان که همه روز صبحگاهان
در شهر کوفه بازار ببازار می گشت و تازیانه اش بر دوش مبارکش بود و آن تازیانه را دو طرف بود
و سبتیه نام داشت و آنحضرت در هر بازاری می ایستاد و ندا بر میکشید یا مَعْشَرَ التُّجّارِ قَدِّمُوا الْاِسْتِخارَةَ
وَتَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ وَاقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتاعِينَ وَتَزَيَّنُوا بِالْحِلْمِ وَتَناهَوْا عَنِ الْكِذْبِ وَالْيَمِينِ
وَتَجافَوْا عَنِ الظُّلْمِ وَانْصِفُوا الْمَظْلُومِينَ وَلا تَقْرَبُوا الرِّبا وَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزانَ وَلا تَبْخَسُوا
النّاسَ اَشْياءَهُمْ وَلا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ای گروه سوداگران استخاره را مقدم بدارید و با نیت پاک و قلب صافی و عقیدت
کامل از یزدان تعالی طلب خیر کنید و از سهولت برکت بخواهید یعنی در معاملات بسیار سخت مکوشید
و طمع بسیار منمائید تا برکت یابید چه اگر سختی کنید و گران فروشی و ارزان خریداری خواهید بایع و مشتری
از شما متنفر شوند و کسب شما رواج نگیرد و متاع شما بفروش نرسد و کسی متاع خود را بشما نفروشد لاجرم
برکت از مال و کسب شما زایل شود و با آنکه امتعه میفروشند یا شما با ایشان میفروشید با روی خوش
و زبان خوش و نیت خویش نزدیک شوید و بحلم و بردباری زینت یابید چه اگر تندخوی و ناشکیب و ترش
روی باشید بازار شما از گردش و متاع شما از رونق بیفتد و خریدار از دیدار شما فرار کند و فروشنده

[illegible]

حکایت امیرالمؤمنین در بازار

۳۶۶ از شما فرار کرده و از دروغ گفتن و سوگند خوردن کناره گیرید چه این هر دو صفت برکت از مال و کسب شما برگیرد و خریداران از شما متنفر و فروشنده از معامله شما خائف و متوحش گردد و از ظلم و ستم راندن در خرید و فروخت اجتناب نمائید چه اینحال نیز همان نتایج را بار آورد و ستم یافتگان را انصاف دهید و از اکل ربا و سود نار و اداوری کنید و پیمانه و ترازو را در مقامی که میفرمود نگاه دارید و کاهیکه می خرید نیفزائید و اشیاء مردمان و امتعه ایشان را کم داند که نخواهید و در زمین از روی فتنه و فساد نگذرانید امیرالمومنین علیه السلام در جمیع اسواق کوفه گردش میفرمود و این کلمات را بر زبان مبارک میراند

و از آن پس این شعر را قرائت میفرمود

تفنی اللذاذة ممن نال صفوتها ... من الحرام ویبقی الاثم والعار
تبقی عواقب سوء فی مغبتها ... لاخیر فی لذة من بعدها النار

کلمات امیرالمومنین بعد از عشاء آخر

و نیز در امالی صدوق از محمد بن قیس مسطور است که حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود امیرالمومنین علیه السلام در کوفه چون نماز عشاء آخر را بگذاشتی سه دفعه مردمان ندا برکشیدی تا تمام اهل مسجد بشنیدند ایها الناس تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل تجهزوا رحمکم الله وانتقلوا بافضل ما بحضرتکم من الزاد وهو التقوی و اعلموا ان طریقکم الی المعاد وممرکم علی الصراط والهول الاعظم امامکم وعلی طریقکم عقبة کئودا ومنازل مهولة مخوفة لابد لکم من الممر علیها والوقوف بها فاما برحمة من الله فنجاة من هولها وعظم خطرها وفظاعة منظرها وشدة مختبرها واما بهلکة لیس بعدها انجبار ای مردمان خداوند رحمت کند شما را تجهیز سفر آخرت بکنید چه نداهای آسمانی و هاتفهای پنهانی بکوچیدن شما از این سرای سپنج و سراچه سراسر آفات و رنج بلند است پس این توقف و دلبستگی بر این دنیا و این نداها و بانگها که برای کوچیدن از این منزل ویران بلند است از چیست رحمت کند خدای شما را تهیه و تجهیز این سفر پرخطر را بجنبید و منتقل شوید از دنیا با بهترین چیزی که برای شما موجود است از بهر زاد و توشه در این سفر دور و دراز و آن بهتر زاد و توشه تقوی و پرهیزکاری است و بدانید که گذرگاه شما بمعاد و ممر شما بر صراط و هول بزرگ و خوف عظیم در پیش روی شما و در این راه که بدان اندرید گریوهای ناهموار و منازل هول آثار و ترسناک است که البته بناچار باید بر آن عبور و بر آن وقوف کنید و اینحال بیرون از دو حال نیست یا این است که رحمت خدای شامل میشود و از آن هول و هیبت و خطر عظیم و فظاعت و دهشت منظر و شدت آزمایش نجات حاصل میگردد یا این است که بهلاکت و هلاکتی دچار میشود که پس از آنش انجبار و اصلاحی نیست و دیگر از عمرو بن جبیر از پدرش از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام ماثور است که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام را بسوی یمن بفرستاد چنان شد که اسبی از مردم یمن ببازی و نشاط برو

بالگد بزد و بکشت و اولیای مقتول این داوری بحضرت امیرالمومنین علیه السلام بردند و صاحب اسب ۳۶۷
بینه و شهود اقامت نمود که آن اسب از سرایش بیرون تاخته و آن مرد را بالگد مضروب داشته علی علیه السلام خون مقتول را باطل ساخت و اولیای مقتول چون اینحال را مشاهدت کردند و از یمن بحضرت پیغمبر بیامدند و از علی علیه السلام در آن حکومت که بر ایشان براند شکایت کردند و عرض کردند همانا علی با ما ستم راند و خون صاحب ما را باطل کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ان علیا لیس بظلام ولم یخلق علی للظلم وان الولایة من بعدی لعلی والحکم حکمه والقول قوله لایرد حکمه وقوله وولایته الا کافر ولایرضی بحکمه وقوله وولایته الا مؤمن همانا علی علیه السلام ظلم نمی کند و خلقتاً با ظلم مخالف است و بعد از من ولایت مخصوص به او و حکم حکم او و قول قول اوست جز کافر حکم و قول و ولایت او را رد نمی کند و جز مومن بحکومت و قول و ولایت او رضا نمی دهد چون اهل یمن این کلمات رسول خدای صلی الله علیه و آله را در حق علی علیه السلام بشنیدند عرض کردند یا رسول الله بقول علی علیه السلام و حکمش رضا دادیم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود هو توبتکم مما قلتم یعنی اظهار رضامندی که اکنون در حکومت و قول علی علیه السلام نمودید توبت شماست از آنچه گفتید یعنی چنان است که از آنچه در حق علی سلام الله علیه بر زبان راندید و آنحضرت را منسوب بظلم داشتید و مرتکب گناهی عظیم شدید توبت رفته باشید

ایضاً خطبه آنحضرت در صفین

و دیگر در امالی از جابر مروی است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در روز جمعه در صفین بپای خاست و مردمان را خطبه براند و اینوقت پنجروز قبل از لیلة الهریر بود پس فرمود الحمد لله علی نعمه الفاضلة علی جمیع خلقه من البر والفاجر وعلی حججه البالغة علی خلقه من عصاه او اطاعه ان یعف فبفضل منه وان یعذب فبما قدمت ایدیهم وما الله بظلام للعبید احمده علی حسن البلاء وتظاهر النعماء واستعینه علی ما نابنا من امر دیننا واؤمن به واتوکل علیه وکفی بالله وکیلا ثم انی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودینه الذی ارتضاه وکان اهله واصطفاه علی جمیع العباد بتبلیغ رسالته وحججه علی خلقه وکان کعلمه فیه رؤوفا رحیما اکرم خلق الله حسبا واجملهم منظرا واسخاهم نفسا وابرهم بوالد وآمنهم علی عقد لم یتعلق علیه مسلم ولا کافر بمظلمة قط بل کان یظلم فیغفر ویقدر فیصفح ویعفو حتی مضی مطیعا لله صابرا علی ما اصابه مجاهدا فی الله حق جهاده عابدا لله حتی اتاه الیقین فکان ذهابه اعظم المصیبة علی جمیع اهل الارض البر والفاجر ثم ترک فیکم کتاب الله یامرکم بطاعة الله وینهاکم عن معصیته وقد عهد الی رسول الله صلی الله علیه وآله عهدا لن اخرج عنه وقد حضرکم عدوکم وقد عرفتم من رئیسهم یدعوهم الی الباطل وابن عم نبیکم صلی الله علیه وآله بین اظهرکم یدعوکم الی طاعة ربکم والعمل بسنة

بَیْنَکُمْ وَلاٰ سَوٰاءٌ مَنْ صَلّیٰ قَبْلَ کُلِّ ذَکَرٍ لَمْ یَسْبِقْنی بِالصَّلوٰةِ غَیْرُ نَبِیِّ اللّٰهِ وَاَنَا وَاللّٰهِ مِنْ اَهْلِ بَدْرٍ
وَاللّٰهِ اِنَّکُمْ لَعَلَی الْحَقِّ وَاِنَّ الْقَوْمَ لَعَلَی الْبٰاطِلِ فَلاٰ یَصْبِرُ الْقَوْمُ عَلیٰ بٰاطِلِهِمْ وَیَجْتَمِعُوا عَلَیْهِ وَتَفَرَّقُوا
عَنْ حَقِّکُمْ قٰاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ بِاَیْدیکُمْ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ بِاَیْدی غَیْرِکُمْ
سپاس مخصوص بخداوندی است که تمام آفریدگان را خواه نیکوکار یا زشت کردار از نعمتهای گوناگون متنعم
و بهره یاب گردانید و پیغمبرهای بزرگوار و اولیای هدایت شعار بر ایشان مبعوث کرد و ایشان را از مطیع
و عاصی ابلاغ احکام الهی نمودند اگر از عصیان عاصیان در گذرد محض فضل شامل اوست و اگر دستخوش
عذاب و نکال فرماید بواسطهٔ افعال ناستوده و کردار ناهنجار ایشان است و خداوند را بر بندگان
خود ظلم و ستم نیرو و سپاس میگذارم خدا را بر آزمایش نیکو و امتحان ستوده و ظهور نعمتهای بی شمار
او در امور دنیه و اوامر و نواهی او و از وی اعانت میطلبم و بخدایان میآورم و بر وی توکل مینمایم و خدای
برای وکالت بندگان کافی است و شهادت میدهم بوحدانیت او و رسالت محمد بنده او که او را
بهدی و هدایت و دین و آیینی که در حضرتش پسندیده و مرضی است بفرستاد و تبلیغ رسالت خود و حجتهای او
بر آفریدگانش بر تمامت بندگانش برگزید و چنانکه خدای بخواست پیغمبری بود رؤف و رحیم و از تمامت
مخلوق گرامی تر از حیث حسب و منظر جمیل و نفس شجاع و نکوئی با والد و هرگزش با هیچ مسلم و کافری مظلمه
نیفتاد بلکه بروی ستم کردند و در گذشت و در مقام قدرت در صدد تلافی بر نیامد و با این سیر ستوده
و کردار جمیل و شکیبائی بر آزار امت و جهاد در راه خدای و عبادت خدای بگذرانید تا نحبی بپوست
و بیرون شدن آنحضرت ازین جهان ناپایدار از تمامت مصائب روزگار بر تمام اهل زمین از نیکوکار
و نابکار عظیم تر و ناگوارتر است و چون ازین سرای در گذشت کتاب خدا را در میان شما بگذاشت و آن کتاب
مبارک شما را بطاعت خدای و اطاعت فرمان خدا امر و از معصیت خدای و نافرمانی او نهی می کند
و رسول خدای با من عهد و پیمانی بر نهاد که هرگز از آن بیرون نمی شوم و اینک دشمن شما معویه حاضر و شما
شناخته اید که ایشان را رئیس کیست و ایشان را بباطل و راه باطل دعوت کند و حال اینکه پسر عم پیغمبر شما با شما
میباشد و شما را بطاعت پروردگار شما و عمل کردن بسنت پیغمبر شما میخواند و مساوی نمی باشد معویة بن
ابی سفیان که رئیس دشمنان شما و داعی آنهاست بسوی باطل با کسیکه سبقت در اسلام و ادای نماز
نمود و جز رسول خدای هیچکس در ادای نماز بر من سبقت نگرفت یعنی در آغاز اسلام که رسول خدای
نماز بگذاشت من بر همه کس در اقتدای بآن حضرت و سپردن نماز پیشی گرفتم پس هیچکس را نتوان با من
برابر شمرد سوگند با خدای من از اهل بدر هستم که در رکاب رسول خدای با آن شدت حال و نیروی
کفار از فراز غلبه کسان بپا شدم و جهاد و رزیدم سوگند با خدای شما که بر من گرویده اید بر حق هستید
و این قوم که بر خلاف شما با معویه و دیگر مخالفان و منافقان پیوسته اند بر باطل هستند پس نبایست

تن در دهید

تن در دهید تا اینقوم براه باطل خود بگذرند و بپایند و در پیرامون رئیس خود انجمن شوند و شما از حق خود
متفرق و ایشان حق را باطل سازند با ایشان بسختی و دلیری قتال دهید و ایشان را پایمال دمار و
هلاک سازید خدای ایشان را بدست شما معذب میگرداند و اگر شما را این اقدام و اهتمام نباشد و این
جماعت مقاتلت ندهید باری حضرت باری ایشان را البته بدست دیگران پای کوب رنج و شکنج و دست
فرسود عذاب و عقاب خواهد فرمود چون این خطبه بپای رفت اصحاب آنحضرت بتمام اطاعت و انقیاد
و رغبت عرض کردند یا امیرالمؤمنین هر وقت رای مبارک علاقه یابد باین جماعت و قتال ایشان حرکت
فرمای سوگند با خدای با هیچکس را با تو انباز نشاریم و با تو عوض نگیریم اگر باید بمیریم در رکاب تو شهید می شویم
و اگر باید زنده بمانیم در آستان تو زندگانی خواهیم امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب ایشان فرمود سوگند
بدانکس که جان من بدست قدرت اوست رسول خدای گاهی که در حضور مبارکش شمشیر همی زدم بمن نظر
کرد و فرمود لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی آنگاه با من فرمود ای علی تو با من بمنزله هارونی
با موسی یعنی وزیر من و خلیفه من باش چنانکه هارون وزیر و خلیفهٔ موسی بود مگر اینکه بعد از من پیغمبری
در کار نیست و مرگ و زندگانی تو ای علی با من است یعنی در حال حیات و ممات مانند من باشی و من همه جا
با توام سوگند با خدای نه دروغ میگویم و نه آنچه با من فرموده اند دروغ بوده است و نه گمراه میشوم و نه کسی
بواسطهٔ من گمراه میگردد و نه آنچه را که رسول خدای با من پیمان نهاده فراموش میکنم و فراموشی در من
راه نکند و من بر حجت و برهان پروردگار خود میباشم همان برهانی که خداوند منان برای پیغمبرش باز نمود
و پیغمبر بر من آشکار فرمود و من بر طریق واضح و راه روشن میروم که خدای و رسولش با من نموده اند و من
بدست آورده ام بعد از آن مردمان در روز پنجشنبه از جای بجنبیدند و از بدایت طلوع شمس تا غروب
آفتاب با لشکر شام رزم دادند و چنان در غلوای جنگ دچار بودند که چون هنگام نماز شدی جز به تکبیر
ادای نماز نکردند و علی علیه السلام در وقعهٔ لیلة الهریر پانصد و شش تن از لشکر معویه را بدست مبارک
بکشت و چون لشکر شام بامداد نمودند و آن حال سخت منوال را بدیدند آواز برکشیدند ای علی در بقیت
این مردم و این رزم دادن و خون ریختن از خدای بپرهیز و این چند خون مریز و قرآنها را بر اطراف
نیزه ها بر افراختند راقم حروف گوید وقعه لیلة الهریر از جنگهای بزرگ نامدار روزگار و عبرت افزای کتب
تواریخ و اخبار است و دیگر در جلد هفدهم بحار و روضهٔ کافی از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در صفین مردمان را خطبه براند و سپاس خدای و ثنای رسول خدای
صلی الله علیه و آله را بگذاشت آنگاه فرمود اَمّٰا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ لی عَلَیْکُمْ حَقّاً بِوِلاٰیَةِ
اَمْرِکُمْ وَمَنْزِلَتِیَ الَّتی اَنْزَلَنِیَ اللّٰهُ عَزَّ ذِکْرُهُ بِهٰا مِنْکُمْ وَلَکُمْ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذی لی عَلَیْکُمْ
وَالْحَقُّ اَجْمَلُ الْاَشْیٰاءِ فِی التَّوٰاصُفِ وَاَوْسَعُهٰا فِی التَّنٰاصُفِ لاٰ یَجْری لِاَحَدٍ اِلاّٰ جَریٰ

خطبه امیرالمؤمنین در صفین

عَلَیهِ وَلا یَجری عَلَیهِ اِلّا جَری لَهُ وَلَو کانَ لِاَحَدٍ اَن یَجرِیَ ذٰلِکَ لَهُ وَلا یَجری عَلَیهِ لَکانَ
ذٰلِکَ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ خالِصاً دُونَ خَلقِهِ لِقُدرَتِهِ عَلیٰ عِبادِهِ وَلِعَدلِهِ فی کُلِّ ما جَرَت عَلَیهِ
ضُرُوبُ قَضائِهِ وَلٰکِن جَعَلَ حَقَّهُ عَلَی العِبادِ اَن یُطیعُوهُ وَجَعَلَ کَفّارَتَهُم عَلَیهِ حُسنَ
الثَّوابِ تَفَضُّلاً مِنهُ وَتَوَسُّعاً بِما هُوَ مِنَ المَزیدِ لَهُ اَهلٌ ثُمَّ جَعَلَ مِن حُقُوقِهِ حُقُوقاً فَرَضَها
لِبَعضِ النّاسِ عَلیٰ بَعضٍ فَجَعَلَها تَتَکافَأُ فی وُجُوهِها وَیُوجِبُ بَعضُها بَعضاً وَلا یُستَوجَبُ
بَعضُها اِلّا بِبَعضٍ فَاَعظَمُ مِمّا افتَرَضَ اللّٰهُ تَبارَکَ وَتَعالیٰ مِن تِلکَ الحُقُوقِ حَقُّ الوالی عَلَی
الرَّعِیَّةِ وَحَقُّ الرَّعِیَّةِ عَلَی الوالی فَریضَةٌ فَرَضَهَا اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لِکُلٍّ عَلیٰ کُلٍّ فَجَعَلَها نِظامَ اُلفَتِهِم
وَعِزّاً لِدینِهِم وَقِواماً لِسُنَنِ الحَقِّ فیهِم فَلَیسَت تَصلُحُ الرَّعِیَّةُ اِلّا بِصَلاحِ الوُلاةِ وَلا تَصلُحُ
الوُلاةُ اِلّا بِاستِقامَةِ الرَّعِیَّةِ فَاِذا اَدَّتِ الرَّعِیَّةُ اِلَی الوالی حَقَّهُ وَاَدّیٰ اِلَیهَا الوالی کَذٰلِکَ
عَزَّ الحَقُّ بَینَهُم فَقامَت مَناهِجُ الدّینِ وَاعتَدَلَت مَعالِمُ العَدلِ وَجَرَت عَلیٰ اَذلالِهَا السُّنَنُ
وَصَلَحَ بِذٰلِکَ الزَّمانُ وَطابَ بِهِ العَیشُ وَطُمِعَ فی بَقاءِ الدَّولَةِ وَیَئِسَت مَطامِعُ الاَعداءِ وَاِذا
غَلَبَتِ الرَّعِیَّةُ عَلیٰ والیهِم وَعَلَا الوالی الرَّعِیَّةَ اختَلَفَت هُنالِکَ الکَلِمَةُ فَظَهَرَت مَطامِعُ الجَورِ
وَکَثُرَ الاِدغالُ فِی الدّینِ وَتُرِکَت مَعالِمُ السُّنَنِ فَعُمِلَ بِالهَویٰ وَعُطِّلَتِ الآثارُ وَکَثُرَ عِلَلُ
النُّفُوسِ وَلا یُستَوحَشُ لِجَسیمِ حَقٍّ عُطِّلَ وَلا لِعَظیمِ باطِلٍ اُثِّلَ فَهُنالِکَ تَذِلُّ الاَبرارُ وَتَعِزُّ
الاَشرارُ وَتَخرَبُ البِلادُ وَتَعظُمُ تَبِعاتُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ عِندَ العِبادِ فَهَلُمَّ اَیُّهَا النّاسُ اِلَی التَّعاوُنِ
عَلیٰ طاعَةِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَالقِیامِ بِعَدلِهِ وَالوَفاءِ بِعَهدِهِ وَالاِنصافِ لَهُ فی جَمیعِ حَقِّهِ فَاِنَّهُ لَیسَ العِبادُ اِلیٰ
شَیءٍ اَحوَجَ مِنهُم اِلَی التَّناصُحِ فی ذٰلِکَ وَحُسنِ التَّعاوُنِ عَلَیهِ وَلَیسَ اَحَدٌ وَاِن اشتَدَّ عَلیٰ رِضَی اللّٰهِ حِرصُهُ وَ
طالَ فِی العَمَلِ اجتِهادُهُ بِبالِغٍ حَقیقَةَ ما اَعطَی اللّٰهُ مِنَ الحَقِّ اَهلَهُ وَلٰکِن مِن واجِبِ حُقُوقِ اللّٰهِ عَلَی العِبادِ النَّصیحَةُ لَهُ
بِمَبلَغِ جُهدِهِم وَالتَّعاوُنُ عَلیٰ اِقامَةِ الحَقِّ بَینَهُم وَلَیسَ امرُؤٌ وَاِن عَظُمَت فِی الحَقِّ مَنزِلَتُهُ وَجَسُمَت فِی الحَقِّ فَضیلَتُهُ
بِمُستَغنٍ عَن اَن یُعاوَنَ عَلیٰ ما حَمَّلَهُ اللّٰهُ مِن حَقِّهِ وَلا لِامرِئٍ مَعَ ذٰلِکَ خَسَأَت بِهِ الاُمُورُ وَاقتَحَمَتهُ العُیُونُ

همانا خداوند تعالی کاهی که مرا والی امر شما کردانید و مقام و منزلت سلطنت و خلافت و امارت شما را با من
ارزانی فرمود حقی برای من در این امر بر شما واجب ساخت که عبارت از اطاعت و فرمان برداری شما
در اوامر و نواهی من باشد و نیز شما را حقی بر من مقرر است چنانکه مرا بر شماست که عبارت از حفظ و حراست
دین و دنیای شما و امر شما بمعروف و نهی شما از منکر و دلالت شما را بآنچه سعادت دنیا و آخرت شما در آنست
و حق و کار حق از تمامت اشیاء در استحکام مبانی عدل و بنیان معیشت و اقتصاد و انصاف جمیل تر است
و اجرای حق در حق همه کس جاری و ساری است و دامنه پهناور و وسیع دارد و همه کس احتمال آن را تواند
نمود و بر هیچکس تنک و دشوار نیاید و هیچکس نیست که او را از قبول حق و عدل و انصاف مستثنی

توان داشت و اکر جایز باشد برای کسیکه او را حق اجرای حق در حق دیکران باشد و این حکم در حق او نشاید همانا
اینحال مخصوص بخداوند ذوالجلال است و هیچکس از مخلوق او در این کار شریک نیست زیراکه خدای
سبحان را همه نوع قدرتی بر بندکان موجود است و در انواع قضایا و احکامش عدل صرف است
پس اکر باید کسی اجرای حق را بر غیر خود نماید و نفس خود را مستثنی بدارد خداوند تعالی باین حال اولیت
چه او لا او را کمال قدرت تامه است که هرچه خواهد میکند و مانع و دافعی ندارد لکن اکر دیکری که خود
عاجز است چنین کند هیچکس اطاعت او را ننماید و خدایتعالی قادر است که مخلوق را مجبور و مقهور فرماید
دوم اینکه اکر خدایتعالی بندکان را بر اعمال ایشان مجبور نفرماید و باین کار مکلف کرداند عادل خواهد
بود و کار بعدل فرموده چه او را نسبت به بندکان نعمتهائی است که اکر در تمام روزکار بعبادتش
لیل و نهار بپا رند حق یکی از این نعمتها را بجای نیاورده باشند لکن خدایتعالی حق خود را بر بندکان
بر آن مقرر داشت که او را اطاعت کنند و از آنجا که هر قدر باطاعت پردازند در مقام الوهیت
و حقوق خالقیت او قدر و مقامی ندارد و در حقیقت از عهده تدارک یکی از هزارها بر نیامده و قاصر
و مقصر باشند لاجرم کفاره این کار را محض رحمت و تفضلی که بر مخلوق دارد بحسن ثواب پاداش کرد
و ایشان را از بحار کرم و اصناف نعم قرین نعمت و وسعت کردانید پس از آن از جمله آن حقوق بیشمار که بر
بندکان خود ثابت و لازم دارد حقوقی چند را مقرر کردانید و برای بعضی بر بعضی فرض و واجب ساخت
و کردانید آن حقوق را بحیثیتی که برابر شوند در وجوه آن یعنی هر وجهی از آن حقوق را مقابل بمثل آن
قرار داد که عبارت از ظهور عدل و حسن سیرت از ایشان باشد و واجب کردانید بعضی از آن حقوق را
چون طاعت و پذیرائی فرمان بعضی دیکر را چون هدایت و قبول نصیحت و سزاوار و مستوجب نمی شود
بعضی از آن حقوق مکر ببعض دیکر چون رعایت اطاعت و متابعت ائمه دین و از این جمله بزرکترین حقوقی
که خدای سبحانه رعایتش را بر بندکان فرض و واجب ساخته رعایت حق والی و حاکم است بر رعایت در
اطاعت احکام و حفظ مراتب و شئونات او و حق رعیت است بر والی در رعایت اصلاح حال رعیت و حفظ
ناموس ایشان و ترتیب امور دینیه و دنیویه ایشان و امثال آن و این هر دو حق را فریضه ایست
که خدایتعالی فرض کردانیده است بر بندکان که همه در حق همه رعایت نمایند و رعایت این حقوق را
اسباب نظام حال ایشان و الفت ایشان و ارجمندی دین ایشان فرمود مثل اجتماع مردمان در مساجد
از بهر نماز یومیه و جمعه و عیدین و حج و عمره و زیارت مشاهد مقدسه و حضور بمجالس عقد و نکاح و تعزیت
و تسلیت و اتحاد در دفع اعدای دین و امثال آن لاجرم صلاح حال رعیت منوط بصلاح حال ولاة
و حکام و صلاح حال ولاة و امرای روزکار مربوط باستقامت حال رعیت و اطاعت و انقیاد ایشان
نسبت بفرمان روایان عهد است پس چون رعیت ادای تکلیف خود را از اطاعت و فرمان برداری

نسبت بحاکم بجای آورد و والی نیز حق رعیت در حفظ مراسم آسایش و اصلاح حال دنیوی و اخروی وی او مسلوک دارد کار حق و راستی و درستی در میان ایشان گرامی و ارجمند و مناهج دین و ایمان و علامات آئین و ایقان راست و بلند و مظان عدل و انصاف و امارات نصفت و احسان در حالت اعتدال و سیرتهای ستوده عالمیان و سنن شریفه بر مجاری و وجوه معالم جاری گردد و چون چنین شود حال زمان جانب اصلاح گیرد و در دوام و قوام دولت امیدواری پدید شود و مسلمانان را قوت و امنیت حاصل آید و دشمنان و معاندان را از دست برود دولت و ملت اسلام نومیدی فروگیرد در خبر است که یکی روز احنف بن قیس را با معویه صحبت و ملاقات افتاد معویه گفت حال زمان چگونه است احنف گفت تو خود زمانی اگر خویشتن را باصلاح آوری باری زمانه را اصلاح در سپرد و اگر جانب افساد سپاری زمانه را فساد درسپارد بالجمله میفرماید پس اگر رعیت بر والی خود در عدم اطاعت و انقیاد چیره گردد یا والی بر رعیت بر طریق جور و اعتساف برود اختلاف آراء و کلمه پدیدار شود و راه اتحاد مسدود و علامات جور و آیات ستم نمایان و فساد و دغل و خیانت در دین نمودار و طرق هدایت و سنن سید انام متروک و زمام اختیار از دست بیرون و مردمان بهوای نفس و آرزوی خویشتن رفتار نمایند و اجرای احکام ایزد علام و سنن خیر الانام در حیز تعطیل و مرضهای نفس اماره و اسباب و شبهات باطله و امور ناستوده و اخلاق رذیله و آیات ناخجسته بسیار شود و بمتابعت آراء فاسده و ملکات نکوهیده و بخل و حسد و عداوت و خصومت و نفاق و شقاق و امثال آن رهسپار گردند ازین روی اگر حقی بزرگ حالت تعطیل گیرد یا باطلی عظیم جاری شود پریشانی در خاطر هیچکس راه نکند و تعصبی در تعطیل آن و ترویج این نورزند لاجرم نیکوکاران خوار و اشرار عزیز و برخوردار شوند و جهانیان بعقوبات بزرگ خالق ارضین و سموات گرفتار گردند پس لازم و واجب است بر شما که در این امور بیندیشید و با فکر عمیق و عقل دقیق و دیده دانش بنگرید و بنصیحت و اندرز یکدیگر و رعایت اوامر و نواهی زبان برگشائید و در کار حق و امر دین بگرائید و برعایت احکام آئین مبین یاری کنید و در طاعت خدای عز و جل و قیام بعدل او و وفای بعهد او و انصاف در جمیع حقوق او معاونت نمائید همانا بندگان خدای بهیچ چیز حاجتمندتر از مناصحت در این امور و حسن معاونت در مراعات این حقوق نیستند اگر چند هر کس هر چند در تحصیل مرضات الهی حرصش شدیدتر و اجتهادش در اعمال صالحه و طاعت و عبادت طویلتر باشد البته نتواند بآن طاعت و حقیقت آن فرمانبرداری و عبودیتی که خدای سبحان سزاوار آن است بالغ و واصل گردد لکن معذلک از حقوق واجبه یزدان تعالی بر بندگانش این است که بآنقدر که طاقت و توانائی دارند در نصیحت راندن و یاری دادن همدیگر را باقامت حق در میان خودشان بکوشند و هیچ مردی نیست که اگر چه منزلت و مرتبت او در حق عظیم و فضیلت و مزیت او در اسلام مقدم باشد مستغنی و بی نیاز از یاری و معاونت در ادای حقوق الهیه که بروی حمل شده باشد بلکه بمعاونت دیگران

نیازمند است زیرا که تکلیف یزدان تعالی بطاعت هر کس بر حسب وسع و طاقت مکلف و گاهی چنان افتد که آن وسع مشروط بمعاونت دیگران است ازین روی هیچکس از معاونت و یاری همگنان بی نیاز نتواند بود و هیچ مردی نیست هر چند او را حقیر و فقیر و ضعیف و خوار شمرند که بیرون از آن باشد که یار حق باشد اگرچه بمجرد قبول صدقه از مسلمانان باشد یا باید او را برای رفع احتیاجش یاری نمایند مراد درین کلام معجز نظام ترغیب بر الفت و اتحاد و عار نداشتن فقر فقیر و ضعف ضعیف و حقارت حقیر و بی نیاز ندانستن غنی از فقیر و قوی از ضعیف است چنانکه در تائید و تاکید آن میفرماید آنانکه دولتمندتر و دارای نعمتهای بزرگ و عمارتهای عظیم هستند حاجت ایشان شدیدتر است چه ایشان بکارهای بزرگ مثل جهاد فی سبیل الله و اقامت حدود و شرایع و امر بمعروف و نهی از منکر مکلف میباشند ازین روی بیاری نمودن مردمان با ایشان محتاج تراند و در هر صورت تمام مخلوق در نیازمندی بحضرت بی نیاز بر یک سیرت و طریقت هستند چون این خطبه بلاغت آیت باین مقام ارتسام گرفت مردی از میان لشکریان آنحضرت که ندانستند کیست و گفته اند که پیش از آنروز و بعد از آن روز او را در میان سپاهیان امیرالمؤمنین ندیدند بپاسخ آنحضرت زبان برگشود و گفت و بعضی از محققین را عقیدت بر آن رفته است که وی حضرت خضر علیه السلام است چه خضر مکرر در مواطن کثیره بخدمت آنحضرت بیامده است چنانکه بعد از وفات امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیامد و بر در سرای همایونش بایستاد و بگریست و بگریانید و آنحضرت را بامثال این کلمات که مذکور میشود مخاطب داشت و تعزیت و تسلیت براند و از آنجا بیرون شد و از نظر مردمان غایب گردید چنانکه در تواریخ و اخبار مسطور است و امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد برای اتمام حجت بر حاضران بادی مکالمت فرمود با حمد خدای را بر وجهی نیکو بآنچه ایشان را بآن انعام فرمود و حقوق واجبه خود را بر ایشان و اقرار بتصرف حالاتی که نسبت بامام و ایشان روی داده یعنی از استیلاء پیشوایان جور بر آن حضرت و مظلومیت آنحضرت و تقصیر رعیت آنحضرت در حق آنحضرت و عدم قیام ایشان باز نمود پس از آن گفت اَنْتَ اَمیرُنا وَ نَحْنُ رَعِیَّتُکَ بِکَ اَخْرَجَنَا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الذُّلِّ وَ بِاِعْزازِکَ اَطْلَقَ عِبادَهُ مِنَ الْغُلِّ فَاخْتَرْ عَلَیْنا فَامْضِ اخْتِیارَکَ وَ ائْتَمِرْ فَامْضِ ائْتِمارَکَ فَاِنَّکَ الْقائِلُ الْمُصَدَّقُ وَ الْحاکِمُ الْمُوَفَّقُ وَ الْمَلِکُ الْمُخَوَّلُ لا نَسْتَحِلُّ فی شَیْءٍ مِنْ مَعْصِیَتِکَ وَ لا نَقیسُ عِلْماً بِعِلْمِکَ یَعْظُمُ عِنْدَنا فی ذٰلِکَ خَطَرُکَ وَ یَجِلُّ عَنْهُ فی اَنْفُسِنا فَضْلُکَ توئی از روی سزاواری امیر ما و مائیم از راه همه گونه حاجت و نیازمندی بوجود تو رعیت تو از برکت وجود مبارک خداوند تعالی ما را از ذلت ضلالت بیرون و بسبب اعزاز تو بندگان خود را از غل وساوس شیطانی و بند هواجس نفسانی و ظلمتکده جهل و غوایت و نادانی بشهرستان هدایت و سعادت هر دو جهانی رهانید پس بهر طوری که رای مبارکت علاقه میگیرد و صلاح حال ما را میدانی همان را اختیار کن و چنانکه خدایت فرمان داده ما را امر بفرمای چه تو آن گوینده و فرمان دهنده که هر چه گوئی و فرمان کنی عین صواب است

که خدای و اهل ایمان تصدیق او را نمایند و حاکمی باشی که بتوفیقات یزدانی و تائیدات سبحانی موفق هستی
و سلطانی باشی که خدایت بر ما امارت و حکومت داده و ما را خادم و تابع تو گردانیده هرگز نافرمانی
ترا در هیچ کار روا ندانیم و علم هیچکس را بدریای علوم تو قیاس نکنیم علم تو و اطاعت اوامر تو نزد ما عظیم
و فضل و فزونی تو در نفوس ما جای کبیر و جسیم است امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب او فرمود اِنَّ مِن حَقِّ
مَن عَظُمَ جلالُ اللهِ سُبحانَه في نَفسِه وَجَلَّ مَوضِعُه مِن قَلبِه اَن يَصغُرَ عِندَه لِعِظَمِ ذلِكَ كُلُّ
مَن سِواه وَاِنَّ اَحَقَّ مَن كانَ كَذلِكَ لَمَن عَظُمَت نِعمَةُ اللهِ عَلَيهِ وَلَطُفَ اِحسانُه اِلَيهِ فَاِنَّه لَم تَعظُم
نِعَمُ اللهِ على صالِحِ النّاسِ اَحَدٍ اِلّا ازدادَ حَقُّ اللهِ عَلَيهِ عِظَماً وَاِنَّ مِن اَسخَفِ حالاتِ الوُلاةِ عِندَ
صالِحِ النّاسِ اَن يُظَنَّ بِهِم حُبُّ الفَخرِ وَيوضَعَ اَمرُهُم عَلَى الكِبرِ وَقَد كَرِهتُ اَن يَكونَ جالَ في ظَنِّكُم
اَنّي اُحِبُّ الاِطراءَ وَاستِماعَ الثَّناءِ وَلَستُ بِحَمدِ اللهِ كَذلِكَ وَلَو كُنتُ اُحِبُّ اَن يُقالَ ذلِكَ لَتَرَكتُه
انحِطاطاً لِلّهِ سُبحانَه عَن تَناوُلِ ما هُوَ اَحَقُّ بِه مِنَ العَظَمَةِ وَالكِبرِياءِ وَرُبَّما استَحلَى النّاسُ الثَّناءَ بَعدَ البَلاءِ
فَلا تُثنوا عَلَيَّ بِجَميلِ ثَناءٍ لِاِخراجي نَفسي اِلَى اللهِ وَاِلَيكُم مِنَ التَّقِيَّةِ في حُقوقٍ لَم اَفرُغ مِن اَدائِها وَفَرائِضَ
لا بُدَّ مِن اِمضائِها فَلا تُكَلِّموني بِما تُكَلَّمُ بِهِ الجَبابِرَةُ وَلا تَتَحَفَّظوا مِنّي بِما يُتَحَفَّظُ بِه عِندَ اَهلِ البادِرَةِ وَلا
تُخالِطوني بِالمُصانَعَةِ وَلا تَظُنّوا بي استِثقالاً في حَقٍّ قيلَ لي وَلا التِماسَ اِعظامٍ لِنَفسي فَاِنَّه مَنِ استَثقَلَ
الحَقَّ اَن يُقالَ لَه اَوِ العَدلَ اَن يُعرَضَ عَلَيهِ كانَ العَمَلُ بِهِما عَلَيهِ اَثقَلَ فَلا تَكُفّوا عَن مَقالٍ بِحَقٍّ اَو مَشوَرَةٍ بِعَدلٍ فَاِنّي لَستُ
في نَفسي بِفَوقِ اَن اُخطِئَ وَلا آمَنُ ذلِكَ مِن فِعلي اِلّا اَن يَكفِيَ اللهُ مِن نَفسي ما هُوَ اَملَكُ بِه مِنّي فَاِنَّما اَنا وَاَنتُم عَبيدٌ مَملوكونَ
لِرَبٍّ لا رَبَّ غَيرُه يَملِكُ مِنّا ما لا نَملِكُ مِن اَنفُسِنا وَاَخرَجَنا مِمّا كُنّا فيهِ اِلى ما صَلَحنا عَلَيهِ فَاَبدَلَنا بَعدَ الضَّلالَةِ بِالهُدى وَاَعطانا البَصيرَةَ بَعدَ العَمى
همانا شایسته کسی که جلال و بزرگواری خداوند ذوالجلال در نفس او عظیم و موضعش در قلبش بلند و جلیل باشد
این است که بواسطه آن عظمت بزرگی جمال و جلال الهی همه چیز در نظر حقیقت بین وی جز خداوند متعال
کوچک نماید و البته هر کس حقوق الهی در باره اش عظیمتر و معرفت او بجلال جبروت حیّ لایموت بیشتر است
باید بدین حال کاملتر باشد لاجرم ائمه هدی صلوات الله علیهم که از تمام خلق جهان حقوق الهی بر ایشان بیشتر
و ثابت تر و ایشان را بجلال و جمال الهی معرفت و شناسائی برتر است شایسته تر است که نفوس ایشان نزد
ایشان بسی صغیر و جلال و عظمت حضرت احدیت در نفوس ایشان بسی خطیر باشد و هرگز دوستدار فخر
و مدحت مفرط نباشند و هر چه جز خداوند عظیم است در نظر مبارکشان صغیر و حقیر و بیچاره و فقیر است
چنانکه میفرماید و سزاوارترین کسیکه باید دارای این صفات و سمات باشد کسی است که نعمت خدای بروی
عظیم و احسان و انعامش در باره اش نیکو و لطیف باشد همانا عظیم نگشت نعمت خدای بر یکی از مردمان جز اینکه
بیشتر گردید رعایت عظمت خدای بر وی و بدرستیکه سست ترین حالات والیان جهان و امرای زمان نزد
اکثر مردمان و صالحان اهل جهان این است که در حق ایشان گمان برند که دوستدار فخر و نازش و بنای امر ایشان

بر گردنکشی و تجبر و فرازش هستند و من که امیر و خلیفه شما هستم سخت مکروه و ناخوش میشمارم که در گمان شما
چنان جولان جوید که دوست میدارم ستودن را و شنیدن ستایش و مدحت را و سپاس خداوند را که از این
اندیشه و اخلاق بری و بر کنارم گو بامیخواهید بفرماید کسیکه ماسوی الله تعالی در نظرش بواسطه عظمت جلال
و حشمت و جلال مهیمن متعال صغیر و حقیر است چگونه خود دوستدار فخر و کبر است که هر دو شایسته حضرت
کبریاست چنانکه میفرماید اگر دوست میداشتم که مرا مدح و ثنا نمایند و افتخار و مباهات بورزم محض
خضوع و افتادگی و پست شدن در مقام عظمت و رفعت خداوند سبحان ترک این خیال را می نمودم و هرگز بگرد
آنچه خدای تعالی از حیثیت عظمت و کبریا بمدح و ثنا و فخر و مباهات از تمام مخلوق شایسته تر است و بدو اختصاص
دارد نمی گشتم کنایت از اینکه مخلوق ضعیف ذلیل فانی حقیر چگونه باوصافی که مخصوص بخداوند جلیل باقی
خطیر است خود را متصف و موصوف تواند شمرد و بسیار افتد که مردمان را شیرین افتاده است که ایشان را
بعد از اینکه در جهاد فی سبیل الله و طاعات و عبادات و کوشش در مراسم عبودیت و زهد و عدالت
در امارت و عظمت در بضاعت و مکنت و جاه و منصب و کرامتی که خداوند بایشان عطا کرده است
مدح و ثنا گویند لکن زبان بمدح و ثنا و تمجید من بر مگشائید چه غرض من از طاعت خدای و رعایت بندگان
خدای و زهد در دنیای فانی جز این نیست که بیرون آورم نفس خود را با طاعت و عبادت خدا بحضرت خدا
و بعدل و احسان و هدایت و دلالت شما بسوی شما از بقیّت حقوق واجبه خداوندی که از ادای آن نپرداخته ام
و فرایضی که از ادای آن ناچار و بنهایت بیرون آمد و چون اطاعت من ادای حقوق واجبه بر من است
چگونه بر آن طاعت مستحق ثنا و مدحت شوم پس تکلم نکنید با من بآنگونه تکلمی که با جبابره و گردنکشان جهان
معمول میدارند و خویشتن را از من نگاهبان مباشید بدانگونه که با والیان تندخوی و ستمکار و متکبر
خویشتن داری میکنید یعنی با آن روش و آداب و ترتیبات که با سلاطین جبار و ولاة ستمکار سخن
میکنند و خویشتن را از سطوت و خشم و تیز و کبر و عتو ایشان نگاهبان می شوند و در حضور ایشان با کمال
خضوع و خشوع و بیم بپای می ایستند و خود را بسی حقیر و ایشان را بسی کبیر می شمارند و سخن بتملّق می سپارند
و آنچه ایشان گویند خواه بصواب یا بیرون از صواب و خواه بعدل و انصاف یا بجور و اعتساف
تصدیق و تصویب و تمجید می نمایند و از صولت و حشمت ایشان در عرض حال و تشکی از عمال آنها خاموش
میشوند بلکه ظلم و جور حکام و عمال ایشان را نیز محض خوش آمد ایشان مستور و معایب ایشانرا محاسن
میخوانند با من مرعی ندارند و در عرض حال خویش و تظلم و تشکیات از ستمکاران بدون هیچ خوف و ملاحظه
اگر چند این تشکی از اقارب و احباب و اصحاب من هم باشد قصور نورزند چه در پیشگاه عدل و داد من
تمام مردم مساوی هستند و هرگز بغرض و ملاحظه و طمع حکومت نفرمایم و حرف حق و کار حق در [illegible] را
نخواهم با فقرا انیس و با درویش جلیس و در عین قدرت و سلطنت چون بنده [illegible]

 وهرگز بآن اندیشه نرود که بتقدیم رشوه وامثال آن با من مخالطت نماید وهیچ گمان نکنند که در عرض اجرای حقی یا سخن حقی که بحضرت من معروض شود توانی وگرانی گیرم وخویشتن را سنگین وثقیل بگردانم یا اینکه خواستار باشم که مردمانم بزرگ شمارند ومرا دور از رای امر حق تسامح بنگرند ودر عرض حاجات خودداری نمایند چه هرکس خویشتن را بهر کار حق واجرای حق سنگین شمارد وتعلل نماید که بحضرتش معروض داشته اند یا در اجرای عدل واستدعای عدالت واقتصاد سنگینی بدید البته عمل کردن بعدل وحق بروی گرانتر خواهد بود وپس از گفتار بحق وصواب یا اصلاح خواستن بعدل واستصواب باز ایستادن مگیرید چه اگر چه عون وکفایت خدای سبحان که از من بآن مالکست تراست شامل حال نباشد چگونه از آن برتر خواهم بود که خطائی از من سر نزند همانا این کلام امیرالمومنین علیه السلام از حیث انقطاع بخداوند تعالی است نه بر سبیل جرم وخطا است چه آنحضرت از تمامت خطاها وبزه‌ها بری ولی معصوم ومصون است واین سخن از نهایت خضوع وتواضع است که باعث میشود ایشانرا بر انبساط بقبول حق ودر مقام عبودیت صرف خود را در شمار قاصرین می آورد واقرار میفرماید که عصمت واز جانب حضرت احدیت است نه اینکه اعتراف بعدم عصمت باشد وعصمت ومعنی آن جز آن نیست که باید خدای تعالی بنده خود را از ارتکاب معاصی نگاهدارد بدانگونه که آن حضرت وائمه هدی صلوات الله علیهم را نگاه داشته است چنانکه امیرالمومنین نیز اشارت باین مطلب کرده ومی فرماید الا ان یکفی واین کلام مبارک مثل قول یوسف علیه السلام است وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي یعنی من خویشتن را از ارتکاب معاصی نمیتوانم بری بگردانم چه نفس سرکش اماره بسوء است مگر اینکه پروردگارم رحم بفرماید یعنی اگر پروردگارم بر من از روز ازل رحم نمی نمود ومرا معصوم نمیکرد البته بوسوسه نفس اماره دچار میکردم بالجمله میفرماید من وشما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که هیچ پروردگاری جز او نیست مالک میشود از ما آنچه را که ما خود مالک آن نمی شویم از نفوس خود یعنی مالک النفس وحیات وموت ونجات ودنیا وآخرت ما اوست وبیرون آورد ما را از آنچه در آن بودیم یعنی از پهنه ضلالت وجهالت وغوایت بیرون وبعرصه اسلام وهدایت ورشادت وسعادت اندر آورد وپس تبدیل نمود ما را بعد از آنکه دچار ضلالت وگمراهی بودیم براه راست وعطا فرمود بما دیده بصیرت وبینش ودانش را بعد از آنکه کور واز طریق سداد وصواب مهجور بودیم باین کلام برای تلقین مخاطبان است بشکرگزاری وسپاس نهادن ایشان خداوند جهان را که ایشان را از ضلالت وغوایت زمان جاهلیت بنعمت اسلام برخوردار فرمود همانا اگر حکام روزگار وولاة بلدان وامصار بانظر عبرت واعتبار باین فصل از کلام امیرالمومنین علیه السلام نگران شوند وهرقدر امکان یابند سرمشق گردانند سعادت دنیا وآخرت را در خواهند یافت چون کلام امیرالمومنین علیه السلام باین مقام پیوست همان مرد که آنجواب را باز رانده بود این کلمات را در پاسخ آنحضرت بعرض رسانید أَنْتَ أَهْلُ مَا قُلْتَ وَاللهِ

فَوْقَ مَا قُلْتَهُ فَبَلَاؤُهُ عِنْدَنَا مَا لَا یُکْفَرُ وَقَدْ حَمَلَکَ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی رِعَایَتَنَا وَوَلَّاکَ سِیَاسَةَ
أُمُورِنَا فَأَصْبَحْتَ عَلَمَنَا الَّذِی نَهْتَدِی بِهِ وَإِمَامَنَا الَّذِی نَقْتَدِی بِهِ وَأَمْرُکَ کُلُّهُ رُشْدٌ وَقَوْلُکَ کُلُّهُ أَدَبٌ فَقَدْ قَرَّتْ بِکَ فِی الْحَیٰوةِ أَعْیُنُنَا وَامْتَلَأَتْ مِنْ سُرُورٍ بِکَ قُلُوبُنَا وَتَحَیَّرَتْ مِنْ صِفَةِ مَا فِیکَ مِنْ بَارِعِ الْفَضْلِ عُقُولُنَا وَلَسْنَا نَقُولُ لَکَ أَیُّهَا الْإِمَامُ الصَّالِحُ تَزْکِیَةً لَکَ وَلَا نُجَاوِزُ الْقَصْدَ فِی الثَّنَاءِ عَلَیْکَ وَلَنْ یَکُنْ فِی أَنْفُسِنَا طَعْنٌ عَلَی یَقِینِکَ أَوْ غِشٌّ فِی دِینِکَ فَنَتَخَوَّفَ أَنْ تَکُونَ أَحْدَثْتَ بِنِعْمَةِ اللهِ تَبَارَکَ وَتَعَالَی تَجَبُّرًا أَوْ دَخَلَکَ کِبْرٌ وَلٰکِنَّا نَقُولُ لَکَ مَا قُلْنَا تَقَرُّبًا إِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِتَوْقِیرِکَ وَتَوَسُّعًا بِتَفْضِیلِکَ وَشُکْرًا بِإِعْظَامِ أَمْرِکَ فَانْظُرْ لِنَفْسِکَ وَلَنَا وَآثِرْ أَمْرَ اللهِ عَلَی نَفْسِکَ وَعَلَیْنَا فَنَحْنُ طُوَّعٌ فِیمَا أَمَرْتَنَا نَنْقَادُ مِنَ الْأُمُورِ مَعَ ذٰلِکَ فِیمَا یَنْفَعُنَا تو ئی شایسته آنچه در حق خود بفرمودی سوگند بخدای فوق آنست که گفتی ونعمتهای الهی نسبت با آن جناب وافر ومتکاثر واز حد وحصر افزون است که امکان کفران وپوشیدن آن نیست یا اینکه باندازه ایست که سزاوار نیست کفران آن وترک شکر آن همانا خداوند تعالی بارعایت ونگاهداری وهدایت وولایت ما را از کوچه ضلالت بشاهراه سعادت بر تو حمل کرده وسیاست امور ما را بدست اختیار واختیار وحکومت وامارت تو محول داشته وتو بامداد فرمودی کاهی که علم وعلامت وآیتی هستی که بنور جمال وکمال هدایت تو راه مستقیم را دریابیم وپیشوای عالم زاهد پرهیزکار حق شناسی هستی که بتو اقتدا نمائیم آنچه امر کنی عین رشد ورشادت وآنچه بفرمائی همه از روی ادب وفرهنگ ونمایش راه حق وطریق فلاح ونجاح است عیون ما بوجود مبارکت روشن وایام زندگانی ما از امارت واشارت تو آراسته گلشن وقلوب ما از سرور وشادمانی تو آکنده وصدور ما از بحار علوم تو فراینده وعقول ما در مراتب فضل بارع وعلم بی پایانت در بیدای حیرت شتابنده وفرومانده است واگر در حضرت تو زبان برگشائیم وعرض کنیم ایها الامام الصالح نه از آن است که ترا تزکیه نمائیم یا در ثنای تو از مقام اقتصاد تجاوز نموده باشیم یعنی انخطاب مستطاب اگر چه خطابی عالی وبحسب قصد مراتب ومعانی ومبانی وشئونات آن بسیار بهای است وهمه کس را لیاقت این خطاب نیست بعد ذلک اگر بتو عرض کنیم وترا مخاطب گردانیم نه از راه تزکیه ومبالغت در ثنای توست بلکه لایق ومستحق وشایسته آن وبیش از آنی وهرگز در آشیانه اندیشه وپهنه پندار ومخزن نفوس ما طعن بیقین ودقایق ایمان وایقان تو یا غشی در آئین تو جای نگرفته ومرغ تیز پر خیال را منزل نیفتاده تا بیمناک شویم که ترا از آن نعمتهای افزون از حد وهم وشمار پندار که در حق تو از حضرت دادار نمودار است حالت تجبر وتکبری در تو پدیدار آید لکن آنچه ما در صفت تو واخلاق حمیده تو بعرض میرسانیم از آن است که بسبب توقیر تو واقرار بفضل بی کران تو وسپاس باعظام امر تو بحضرت یزدان تقرب یابیم پس در کار خود وما نظر نمای وفرمان خدای را بر خود وبر ما برگزیده دار چه ما بهر چه امر کنی

درظاهر و باطن مطیع و معذلک در آنجمله که سود ما در پذیرائی و انقیاد ماست منقاد هستیم چون کلمات آنمرد بپای آمد امیرالمؤمنین در جواب او فرمود وَاَنَا اَسْتَشْهِدُکُمْ عِنْدَ اللهِ عَلیٰ نَفْسِی لِعِلْمِکُمْ فِیمَا وُلِّیتُ بِهِ مِنْ اُمُورِکُمْ وَعَمَّا قَلِیلٍ یَجْمَعُنِی وَاِیَّاکُمُ الْمَوْقِفُ بَیْنَ یَدَیْهِ وَالسُّؤَالُ عَمَّا کُنَّا فِیهِ ثُمَّ یَشْهَدُ بَعْضُنَا عَلیٰ بَعْضٍ فَلَا تَشْهَدُوا الْیَوْمَ بِخِلَافِ مَا اَنْتُمْ شَاهِدُونَ غَداً فَاِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَا یَخْفیٰ عَلَیْهِ خَافِیَةٌ وَلَا یَجُوزُ عِنْدَهُ اِلَّا مُنَاصَحَةُ الصُّدُورِ فِی جَمِیعِ الْاُمُورِ و من نیز شما را در حضرت خدای شهادت میکنم بر نفس خود چه در آنچه از امور شما را ولایت یافتم و در کارهای شما امارت و حکومت راندم علم دارید و اندک مدتی بر نیاید که بهنگامهٔ محشر و هولناک موقف ما و شما را در پیشگاه عدل و پرسش از اعمال و افعال ما فراهم سازد و پس از آن گواهی دهد پاره از ما بر بعضی ممکن است معنی این باشد که اعضا و جوارح ما بر ما شهادت دهند یا پیشوایان قوم گواهی دهند چنانکه مفاد آیهٔ شریفهٔ یوم تشهد علیهم ارجلهم یا آیه لتکونوا علی الناس شهیدا دلالت بر این دارد و پس امروز بر خلاف آنچه فردای قیامت شهادت خواهید داد مدهید چه در حضرت خدای هیچ پوشیده اگر چه در دلها باشد مخفی نمی ماند و جز صفای قلوب و صدور از غبار نفاق و زنگ شقاق و نصیحت راندن و مشورت نمودن با یکدیگر در تمام امور جایز و سزاوار نیست و چون کلام شرافت نظام حضرت امیر مؤمنان و پیشوای متقیان باین مقام انتظام یافت آنمرد خدا دیگرباره بجواب آن حضرت مبادرت گرفت و بعضی گفته اند که او بعد از این کلمات که در خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعرض رسانید هیچکس او را ندید پس در حالتی که آتش سوزان در سینه اش شعله ور و فور گریه راه سخن راندن را بروی منقطع و اندوه بسیار آوازش را بواسطهٔ بزرگ داشتن خطر رزیت و مصیبت آنحضرت و وحشت او از آنکه آنحضرت ناگاه شهید خواهد شد در هم شکسته و با انجالت خدا را حمد و ثنا بگذاشت و وقوع آن بلیت ناگوار را مسئلت همی نمود و پس از آن آسیب بزرگ و آشوب عظیم و خطر عمیم و ذل طویل و خواری در بسیاری از روزگار که در فساد آن زمان و انقلاب آن ایام سعادت فرجام و انقطاع آن دولت هدایت ارتسام از حیثیت شهادت آنحضرت دامن گیر تمام بریت خواهد شد بحضرت یزدان شکایت همی برد پس از آن در حضرت یزدان تعالی بمسئلت پرداخت که بروی منت گذارد و آن بلیت را که مترصد و متوقع حصول آن نسبت بامیرالمؤمنین علیه السلام هستند و گمان وصول آن مصیبت را دارد از آن حضرت دفع دهد پس در حضرت خدای بسی تضرع برد و یزدان تعالی را ستایشها و ثناهای نیکو فرمود پس از آن عرض کرد یَا رَبَّانِیَّ الْعِبَادِ وَیَا سَکَنَ الْبِلَادِ اَیْنَ یَقَعُ قَوْلُنَا مِنْ فَضْلِکَ وَاَیْنَ یَبْلُغُ وَصْفُنَا مِنْ فِعْلِکَ وَاَنّیٰ نَبْلُغُ حَقِیقَةَ حُسْنِ ثَنَائِکَ اَوْ نُحْصِی جَمِیلَ بَلَائِکَ فَکَیْفَ وَبِکَ جَرَتْ نِعَمُ اللهِ عَلَیْنَا وَعَلیٰ یَدِکَ اتَّصَلَتْ اَسْبَابُ الْخَیْرِ اِلَیْنَا اَلَمْ تَکُنْ لِذُلِّ الذَّلِیلِ مَلَاذاً وَلِلْعُصَاةِ الْکُفَّارِ اِخْوَاناً فَبِمَنْ اِلَّا بِاَهْلِ بَیْتِکَ وَبِکَ اَخْرَجَنَا اللهُ جَلَّ وَعَزَّ مِنْ فَظَاعَةِ تِلْکَ الْخَطَرَاتِ

اَوْ بِمَنْ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْکُرُبَاتِ وَبِمَنْ اِلَّا بِکُمْ اَظْهَرَ اللهُ مَعَالِمَ دِینِنَا وَاسْتَصْلَحَ مَا کَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْیَانَا حَتَّی اسْتَبَانَ بَعْدَ الْجَوْرِ ذِکْرُنَا وَقَرَّتْ مِنْ رَخَاءِ الْعَیْشِ اَعْیُنُنَا لِمَا وَلِیتَنَا بِالْاِحْسَانِ جُهْدَکَ وَوَفَیْتَ لَنَا بِجَمِیعِ عَهْدِکَ فَکُنْتَ شَاهِدَ مَنْ غَابَ مِنَّا وَخَلَفَ اَهْلِ الْبَیْتِ لَنَا وَکُنْتَ عِزَّ ضُعَفَائِنَا وَثِمَالَ فُقَرَائِنَا وَعِمَادَ عُظَمَائِنَا یَجْمَعُنَا مِنَ الْاُمُورِ عَدْلُکَ وَیَتَّسِعُ لَنَا فِی الْحَقِّ تَأَنِّیکَ فَکُنْتَ لَنَا اُنْساً اِذَا رَأَیْنَاکَ وَسَکَناً اِذَا ذَکَرْنَاکَ فَاَیَّ الْخَیْرَاتِ لَمْ تَفْعَلْ وَاَیَّ الصَّالِحَاتِ لَمْ تَعْمَلْ وَلَوْلَا اَنَّ الْاَمْرَ الَّذِی نَخَافُ عَلَیْکَ مِنْهُ یَبْلُغُ تَحْرِیکَهُ جُهْدُنَا وَتَقْوَی لِمُدَافَعَتِهِ طَاقَتُنَا اَوْ یَجُوزُ الْفِدَاءُ عَنْکَ بِاَنْفُسِنَا وَبِمَنْ نَفْدِیهِ بِالنُّفُوسِ مِنْ اَبْنَائِنَا لَقَدَّمْنَا اَنْفُسَنَا وَاَبْنَاءَنَا قَبْلَکَ وَلَاَخْطَرْنَاهَا وَقَلَّ خَطَرُهَا دُونَکَ وَلَقُمْنَا بِجُهْدِنَا فِی مُحَاوَلَةِ مَنْ حَاوَلَکَ وَفِی مُدَافَعَةِ مَنْ نَاوَاکَ وَلٰکِنَّهُ سُلْطَانٌ لَا یُحَاوَلُ وَعِزٌّ لَا یُزَاوَلُ وَرَبٌّ لَا یُغَالَبُ فَاِنْ یَمْنُنْ عَلَیْنَا بِعَافِیَتِکَ وَیَتَرَحَّمْ عَلَیْنَا بِبَقَائِکَ وَیَتَحَنَّنْ عَلَیْنَا بِتَفْرِیجِ هٰذَا مِنْ حَالِکَ اِلیٰ سَلَامَةٍ مِنْکَ لَنَا وَبَقَاءٍ مِنْکَ بَیْنَ اَظْهُرِنَا نُحْدِثْ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ بِذٰلِکَ شُکْراً نُعَظِّمُهُ وَذِکْراً نُدِیمُهُ وَنُقَسِّمْ اَنْصَافَ اَمْوَالِنَا صَدَقَاتٍ وَاَنْصَافَ رَقِیقِنَا عُتَقَاءَ وَنُحْدِثْ لَهُ تَوَاضُعاً فِی اَنْفُسِنَا وَنَخْشَعْ فِی جَمِیعِ اُمُورِنَا وَاِنْ یَمْضِ بِکَ اِلَی الْجِنَانِ وَیُجْرِی عَلَیْکَ حَتْمَ سَبِیلِهِ فَغَیْرُ مُتَّهَمٍ فِیکَ قَضَاؤُهُ وَلَا مَدْفُوعٍ عَنْکَ بَلَاؤُهُ وَلَا مُخْتَلِفَةٍ مَعَ ذٰلِکَ قُلُوبُنَا بِاَنَّ اخْتِیَارَهُ لَکَ مَا عِنْدَهُ عَلیٰ مَا کُنْتَ فِیهِ وَلٰکِنَّا نَبْکِی مِنْ غَیْرِ اِثْمٍ لِعِزِّ هٰذَا السُّلْطَانِ اَنْ یَعُودَ ذَلِیلاً وَلِلدِّینِ وَالدُّنْیَا اَکِیلاً فَلَا نَرَی لَکَ خَلَفاً نَشْکُو اِلَیْهِ وَلَا نَظِیراً نَأْمُلُهُ وَلَا نُقِیمُهُ

ای عالم ربانی که در دین و علم راسخ و عالم عامل و مربی عباد و نماینده ایشانی براه صواب و سداد و مایهٔ آسایش خلق و آرامش بلادی و از نور معدلت چه فروزها در روان و چه فروغها در ابدان است بیان ما هر چند درجهٔ قصوی سپارد چگونه واصف فضل تو تواند گشت و توصیف ما هر چند رتبهٔ علیا گیرد مادح افعال جمیله و بالغ بحقایق حسن ثنای تو و احصای جمیع بلاء و زحمات و اهتمامات و صدماتی که در ترویج دین و قوام احکام آئین یافتی چگونه تواند گردید و چگونه از عهدهٔ وصف و مدح وجود همایونت بیرون توانیم آمد با اینکه از طفیل جهاد تو و مساعی جمیلهٔ تو که در زمان رسول خدای در تقویم دین ایزد علام و تشیید شریعت اسلام و ترویج احکام سید الانام بر خویشتن بر نهادی و جهانیان را از ظلمات جهالت و غوایت بعرصات رشادت و هدایت در آوردی نعمتهای خدای بر ما وافر و اسباب خیر و برکت بدست مبارکت بر ما متکاثر گردید آیا نه چنان است که درگاه معدلت پناه تو هر ذلیلی مستمند و مظلومی نیازمند است و ترا آن رأفت و رحمت است که با آنانکه با تو عصیان ورزیده و نعمت را کفران نموده اند چنان بعطوفت و عنایت میروی که در آستان اکرام و خوان احسانت بحالت اخوانیت رفتار نمایند و از تو چنان ایمن و آزاد هستند که برادران مهربان با یکدیگر معاشرت جویند پس بکدام کس جز باهل بیت تو یعنی رسول خدا و فرزندان تو و خودت خداوند تعالی ما را از فظاعت و شناعت خطرات و مصیبات و تاریکیهای جهالت

بیرون آورد و بکدام کس عمرات کربات ... یداحزان ما را از ما برکرفت و بکدام کس جز بوجود شما و اراوت
و امارت و هدایت شما معالم دین ما را آشکار و مفاسد یکه از این پیش در دنیای ما روی داده اصلاح شد
تا بعد از آن نقصان و کمنامی که در ما روی کرد نام ما و یاد ما روشن و آشکار و از رخاء عیش و وفور نعمت
و آرامش زندگانی که از امارت و ولایت و امامت تو کوشش و جهد تو برای ما حاصل کشت چشمهای ما
روشن کردید بهر چه با ما عهد و پیمان نهادی وفا نمودی پس تولی شاه آنکس که از ما غایب شد یعنی اگر
رسول خدا غایب کردید تو عوض او و شاهد و حاضری برای ما و خلیفه و بازماندهٔ رسول خدای و اهل بیتی
از بهر ما و تو بودی اسباب عزت ضعیفان ما پشت و پناه فقیران ما و عماد بزرکان ما عدل تو موجب
اجتماع ما و عدم تفرقهٔ ما در تمام امور کردید و تأنی و مدارات و عدم مبادرت و عجلت تو در حکم راندن بر ما
بآنچه مستحق آن بودیم کار را بر ما آسان ساخت و در کار حق وسعت داد تو بودی اسباب انس و آرامش ما
کاهی که ترا میدیدیم و موجب سکون و آرایش ما هر وقت بیاد میکذرانیم پس کدام عمل خیر است که بجای نیاورده
باشی و کدام صالحات باقیات است که معمول نداشته باشی و اگر آن امر که از آن بر تو بیمناکیم یعنی شهادت تو
میتوانستیم به نیروی جهد و کوشش بسیار از تو بدیکری بکردانیم و طاقت ما مدافعت آنرا نیز و مندی بود یا جایز
بود و ممکن بود که خود را و فرزندان خود را برخی و فدائی آن وجود مبارک بکردانیم البته جان خود و اولاد خود را
تقدیم آستان ملایک پاسبان نمودیم و خود را در معرض مخاطره و هلاک در می آوردیم و حال آنکه تقدیم این ارمغانی
و قربانی در آن حضرت بهیچوجه خطیر نیست و البته بقدر قوت و قدرت خود بعقد آنکس که آهنک قتل ترا نمود
و دفع آنکس که بکرند تو برخاست قیام میورزیدیم لیکن خداوند تعالی آنچه را که مقدر فرمود دیکرکون نشود و هیچکس
در آنچه خدا بخواهد بر اراده او غلبه نتواند کرد پس اگر بعافیت تو بر ما منت و در بقای تو بر ما ترحم نماید و ما را
از اینحالت که بدان اندری بحال سلامت بازکرداند و بر ما عطوفت فرماید و ما را بسلامت تو فرخناک نماید
و وجود مبارکت را در میان ما باقی کذارد خداوند عزوجل را سپاسی عظیم بکذاریم و دائما ذکر او اندر
باشیم و یک نیمهٔ اموال خود را بصدقات کذاریم و یک نیمهٔ ممالیک خود را در راه خدای آزاد کردانیم و تواضعی
خاص و تخشعی مخصوص در نفوس و امور خود بجای آوریم و اگر خداوند تعالی بر حسب تقاضای مصلحت و حکمت
خود بهشت را از بهر تو اختیار فرماید و اجل محتوم را بر تو مقرر کرداند و ترا بجوار رحمت و عنایت خود احضار نماید و ترا
از زحمت و مشقت این جهان ناساز که بآن اندری بنعیم دائم و آسایش همیکی رساند قضای او در حق تو متهم
نیست و چارهٔ این بلیت را هیچکس نتواند نمود چه قضایش همه برای راحت و آسایش تو هست و منجا ...
که با این تفصیل و این رنج مفارقت و زحمت هجرانی که از تو بنفوس ما میرسد قلوب ما را هیچ اختلافی
در آن روی با اینکه آنچه را که خدای از بهر تو در آنچه در حضرت او اختیار فرماید و آن را بر آن حال که اکنون
بر آن میباشی برکزینی عین صواب و صلاح و نجات و نجاح است و هیچکس را در آنچه خدای خواسته

چون چ

چون و چرائی و بر آنچه مختار اوست اختیار دیکر نشاید لکن ما کریه می کنیم و در این کریستن کناهی نداریم
و نه آن است که این کریستن بر آنچه خدای خواسته است باشد بلکه کریستن ما بر آن است که این سلطنت و خلافت
حقه که از وجود مبارکت موجود است و این امارت و ولایت کرامی دیکر باره بطور سابق جانب ذلت و سستی
و پستی کیرد و بواسطهٔ جور و ظلم و فسق و فجور ولاة روزکار دین و دنیا ماکول و پایمال کردد و این کریستن
از آن است که برای تو خلفی و جانشینی که بدو شکایت بریم و نظیری که بدو امیدوار باشیم او را بپای دارم نیست
معلوم باد که اگر این کلمات را خضر علیه السلام بعرض رسانیده باشد و این اتفاق در صفین روی
داده زیانی ندارد چه خضر علیه السلام بعلم نبوت میدانست که شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نزدیک است و روزکار اهل اسلام تاریک و نیز میدانست که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بعد از
آنحضرت مجال امامت و خلافت نمیدهند و خلفاء جور مستولی کردند و ریشهٔ عدل و داد را از بیخ انصاف و
اقتصاد بر افکنند اما اگر دیکری عرض کرده باشد مشکل می نماید که در صفین باشد بلکه چنان میرسد که در
ایام رنجوری و زخمداری آنحضرت معروض کردیده باشد و مؤید آن این است که میکوید اگر میتوانستیم
فرزندان خود را و خودمان را برخی وجود مبارکت نمائیم چنان میکردیم و اگر آن حضرت در صفین بود و تا زمان
شهادتش مدتی بر جای بود چکونه دیکران اینکونه عرض میکردند و اینکونه از مفارقت آن حضرت و فنا
در خلقت مینالیدند و دیکر در امالی طوسی مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود عبدالرحمن بن
ابی عمرة الانصاری مرا حدیث راند و کفت رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا عبدالرحمن نام کرد
کفت چون از مسیر طلحه و زبیر بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه معروض کشت مردمان را خطبه براند
و خدای را حمد و ثنا و مصطفی را درود بفرستاد آنکاه فرمود أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي مَسِيرُ هٰذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ
وَاسْتِخْفَافُهُمَا حَبِيسَ رَسُولِ اللهِ وَاسْتِفْزَازُهُمَا أَبْنَاءَ الطُّلَقَاءِ وَتَلْبِيسُهُمَا عَلَى النَّاسِ بِدَمِ عُثْمَانَ
وَهُمَا أَلَّبَا عَلَيْهِ وَفَعَلَا بِهِ الْأَفَاعِيلَ وَخَرَجَا لِيَضْرِبَا النَّاسَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ اَللّٰهُمَّ فَاكْفِ
الْمُسْلِمِينَ مُؤْنَتَهُمَا وَاجْزِهِمَا الْجَوَازِيَ وَحَضَّ النَّاسَ عَلَى الْخُرُوجِ فِي طَلَبِهِمَا همانا از سیر این دو مرد
یعنی طلحه و زبیر و استخفاف ایشان حبیس یعنی آنچه محبوس و موقوف و بازداشته و ممکن است مقصود
عایشه باشد که او را بقتال امیرالمؤمنین محرک شدند با اینکه بازداشته رسول خدای صلی الله علیه و آله است
و انکیزش بر ایشان ابناء طلقا یعنی معویه را بمقاتلت آن حضرت و تلبیس و تدلیس و اشتباه کاری
با مردمان باینکه این افعال و این حرکات ایشان در طلب خون عثمان است با اینکه ایشان خود بر وی
برآشوبیدند و آن کار که خواستند با وی بپای آوردند و هم اکنون برای وی خروج ورزیده اند
که مردمان را به نیروی تدلیس و تلبیس با هم نزدیک و طلبیس و در امر مخالفت همدست و همزبان کردانند
بار خدایا مسلمانان را از مؤنت و شر ایشان کفایت فرمای و ایشان را بآنچه مستحق هستند مکافات کن

۴۰۱۲ م آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام مردمان را در طلب ایشان انگیزش داد اینوقت ابومسعود عقبة بن
عمرو عرض کرد همانا در این حرکت که بفرمائی و آن بهره و ثوابی که از نماز در مسجد رسول خدای و مجالس تو در میان
قبر شریف و منبر مبارک آنحضرت از تو فوت خواهد شد عظیم‌تر از آن پایمالی است که از مملکت شام و عراق
امیدواری میرود و اگر رای مبارک بر آن قرار گرفته است که بجنگ آهنگ فرمائی همانا عمر بن خطاب در مدینه پای بند
و اقامت گزید و سعد بن وقاص جنگ قادسیه را و حذیفة بن الیمان حرب نهاوند را و ابوموسی اشعری
مقاتله مردم شوشتر را و خالد بن ولید جنگ شام را از وی کفایت کردند یعنی عمر که خلیفه زمان بود
در جای خویش ثابت بماند و آن سرداران را بجنگ و حرب دشمنان و فتح بلدان بفرستاد تو نیز بر جای بنشین
و از فرزندان خود تنی بیادگار خود در میان ما بگذار آنگاه ابومسعود این شعر را بخواند و با این معانی سخن همی راند

بَكَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَلَى الشَّاخِصِ — مِنَّا يُرِيدُ أَهْلَ الْعِرَاقِ
يَا وَزِيرَ النَّبِيِّ قَدْ عَظُمَ الْخَطْبُ — وَطَعْمُ الْفِرَاقِ مُرُّ الْمَذَاقِ
وَإِذَا الْقَوْمُ خَاصَمُوكَ فَقَوْمٌ — نَاكِسُوا الطَّرْفِ خَاضِعُوا الْأَعْنَاقِ
لَا يَقُولُونَ إِذْ تَقُولُ وَإِنْ قُلْتَ — فَقَوْلُ الْمُبَرِّزِ السَّبَّاقِ
فَعُيُونُ الْحِجَازِ تَذْرِفُ — بِالدَّمْعِ وَتِلْكَ الْقُلُوبُ عِنْدَ التَّرَاقِي
فَعَلَيْكَ السَّلَامُ مَا ذَرَّتِ — الشَّمْسُ وَلَاحَ السَّرَابُ بِالرَّقْرَاقِ

و در این اشعار خویش از اندوه خویش و دیگران در این اندیشه امیرالمؤمنین علیه السلام بارض عراق و نفاق
اهل شقاق باز نمود و چون کلمات او بپای رفت قیس بن سعد عرض کرد هیچ چیز در روی زمین پسندیده تر
و محبوب تر از آن نداریم که وجود مبارکت در میان ما اقامت فرماید چه تو آن درخشنده اختر هستی که بنور تو
طریق هدایت را باز دانیم و آن پناهگاهی که بآن ملتجی شویم و اگر چنان شود که ساعتی ترا مفقود یابیم هر آینه
زمین‌ها و آسمان‌ها تاریک میشود اما اگر معویه را بحال خویش گذاری و دفع شرش را آهنگ نفرمائی مصر و یمن را
آشفته کند و با قومی از ما بیاید که سخن از قتل عثمان کنند و ظن از علم و شک از یقین و هوای نفس از عاقبت
خیر اکتفا جویند با اینکه هوا را بر چیز و مکان اختیار نمایند یعنی دست ایشان بجای صحیح بند نباشد مملکت
عراق را در سپارد پس صواب چنان است که با مردم حجاز و عراق بدفع او راه بسپاری و کار بر وی سخت
و عرصه بر وی تنگ نمائی چنانکه راه نفس کشیدن بر وی نماند امیرالمؤمنین فرمود احسنت و اجملت یا قیس
و در این اثنا مکتوب ام الفضل دختر حارث بعلی علیه السلام رسید و در آن مکتوب از مسیر عایشه و طلحه
و زبیر و درکار او بعرض رسانیده و سرعت عزیمت امیرالمؤمنین علیه السلام را بحرب آنها خواستار شده
بود و از آن سوی از گرانی و توانی سعد و اسامة بن زید و محمد بن سلمة در حضرتش بعرض رسید و سعد
همی گفت تا مؤمن از کافر شناخته نشود تیغی از نیام بیرون و بحربی اقدام نکنم و اسامه میگفت با مردی که

۴۸۲ گوینده لا اله الا الله است قتال نمیدهم لکن اگر تو بدهان شیر شرزه اندر شوی من نیز با تو بدهانش اندر شوم
و محمد بن مسلمه همی گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله شمشیری با من عطا کرد و فرمود چون نگران اختلاف
مسلمانان شدی فَاضْرِبْ بِهِ عُرْضَ أُحُدٍ وَالْزَمْ بَيْتَكَ این تیغ را بر دامنه کوه احد کار فرمای و ملازمت
سرای را از دست مگذار و همچنین عبدالله بن عمر از آنحضرت تخلف ورزید اینوقت عمار بن یاسر در حضرتش
بعرض رسانید این قوم را که تخلف میورزند بخویشتن بگذار اما عبدالله بن عمر همانا مردی سست و ضعیف الحال است
و اما سعد مردی حسود است و اما محمد بن مسلمه همانا گناه تو با وی از آن روی میباشد که مرحب را که قاتل برادر
وی بقتل رسانیدی آنگاه عمار با محمد بن مسلمه گفت أَمَا نُقَاتِلُ الْمُحَادِّينَ فَوَاللَّهِ لَوْ مَالَ عَلِيٌّ جَانِبًا
لَمِلْتُ مَعَ عَلِيٍّ آیا با این جماعت که بمخالفت و محاربت امام زمان بیرون تاخته اند رزم نمی سازیم
سوگند با خدای بهر سوی که علی علیه السلام روی نماید بدون تامل و توانی و تردید و درنگ چون پروانه
بگرد شمع حضرتش بگردم و کعب بن مالک گفت يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ بَلَغَنَا عَنَّا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ
مَا لَوْ كَانَ غَيْرُنَا لَمْ يُقِمْ مَعَكَ وَاللَّهِ مَا كُلُّ مَا رَأَيْنَا حَلَالًا حَلَالٌ وَلَا كُلُّ مَا رَأَيْنَا حَرَامًا
حَرَامٌ وَفِي النَّاسِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِعُذْرِ عُثْمَانَ مِمَّنْ قَتَلَهُ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِحَالِنَا مِنَّا فَإِنْ كَانَ قُتِلَ ظَالِمًا قَبِلْنَا وَإِنْ كَانَ قُتِلَ
مَظْلُومًا فَاقْبَلْ قَوْلَنَا فَإِنْ وَكَلْتَنَا فِيهِ إِلَى شُبْهَةٍ فَعَجَبٌ لِيَقِينِنَا وَشَكِّكَ وَقَدْ قُلْتَ لَنَا عِنْدِي نَقْضُ
مَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَفَصْلُ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَقَالَ كَانَ أَوْلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِالنَّصْرِ عَلِيٌّ وَآلُ عَبْدِ مَنَافٍ لِلَّذِي فِي يَدِهِ مِنْ
حَرَمِ اللَّهِ وَقُرْبِ الْوَلَاءِ بَعْدَ التَّصَافِي ای امیرالمؤمنین همانا در حضرت تو از ما گروه انصار بوضوح پیوست آنچه را
که اگر دیگری جز ما بود در خدمت تو اقامت و ملازمت نمی جست سوگند با خدای نه چنان است که هر چه را
حلال و روا بدانیم حلال باشد و نه چنان باشد که آنچه را که حرام خوانیم البته حرام باشد و حال اینکه در میان
مردمان کسی هست که بعذر عثمان از آنکس که قاتل اوست اعلم است یعنی میداند عثمان در افعال خود
معذور و قتل او بیرون از وجوب بود و تو از ما بحال ما داناتری اگر عثمان را ظالم میدانی و او را در
حالتیکه ستمکار گشته اند ما قبول می کنیم و اگر او را مظلوم کشته اند پس قول ما را مقبول بدار و اگر حجاب
از روی کار بر نمی گیری و ما را بحال شبهت باز میگذاری یعنی بالصراحه نمیفرمائی عثمان در حال ستمکاری
یا در حالت مظلومیت کشته شد پس شگفتی میرود از یقین ما بمظلومیت و شک تو در امر او وَقَدْ قُلْتَ لَنَا
عِنْدِي نَقْضُ مَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَفَصْلُ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ با اینکه با ما همی فرمودی که نقض آنچه
این جماعت بر آن اتفاق کرده اند و فصل آنچه در آن اختلاف دارند نزد من است یعنی میفرمودی
این اتفاق که در قتل عثمان کرده اند چاره آنرا می نمایم و رفع این اختلاف را میفرمایم و با این حال چگونه
در کار او شک میداری با اینکه شک را در حضرت تو راه نیست و عثمان بن عفان همی گفت که از تمامت
اهل مدینه علی و اولاد عبد مناف با آن قدرت و استیلای بر حرم خدای و صفوت که پدید کرده

و التقرب

 دآنقرب و لار که ایشان راست برای یاری من سزاوارتر هستند و چنان بود که این کعب بن مالک شیعه و دوستدار و هواخواه عثمان بود این هنگام مالک اشتر بپای شد و در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بعضی سخنان بگذاشت که همیخواست آن حضرت را بر این جماعت که از التزام رکاب مبارکش تقاعد و توقف ورزیدند بر آغالد امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را ناستوده و مکروه همی شمرد چندانکه اشتر رنجیده خاطر شد چه رای مبارک آنحضرت بر آن بود که آن جماعت را بچیزی یاد نکنند و نام نبرد اشتر عرض کرد یا امیرالمؤمنین ما اگر چند از جمله مهاجرین و انصار نیستیم اما در میان ایشان میباشیم و این بیعت که با تو کرده اند عموم مردم را از دل و جان با تو بیعت رفته لاجرم هر کس از این بیعت عامه سر برتابد و بیرون شود یا در قبول آن درنگ جوید مقصر است و امروز هنوز میتوان تادیب ایشان را با زخم زبان چاره کرد اما اگر درنگ رود فردا کار بجنگ افتد و تادیب ایشان با شمشیر بر آن حالت باید همانا آن کسان که از خدمت تو کرانی و توانی و تقاعد گیرند با آنانکه بهر کجا روی و بهر سوی عنان بگردانی چون با دوران تو اهم عنان شوند مساوی نیستند و خر این نیست که این مردم تر از بهر نفوس خود اختیار کرده اند و اراده نموده اند تو نیز ایشان را از بهر خودت خواستار باش علی علیه السلام فرمود ای مالک مرا بخویشتن بگذار آنگاه روی بآن جماعت آورد و فرمود آیا شما چنان دیدید و می بینید که هر کس با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده و از آن پس بیعت خود را شکسته باشد آیا مقاتلت او را روا و سزاوار میدانید عرض کردند آری فرمود پس از چه روی از قتال دادن در رکاب من کناری میجوئید با اینکه با من بیعت کرده اید گفتند ما هرگز گمان نمی بریم که تو مخطی باشی و قتال آنانکه با تو بیعت کرده اند و از آن پس نکث بیعت کرده اند از بهر تو روا نیست یعنی البته تو بخطا نمیروی و قتال دادن با کسانیکه با تو مثل طلحه و زبیر بیعت کرده و بعد از آن نقض و نکث بیعت و پیمان نمودند برای تو سزاوار و رواست لکن ما را در قتال دادن با مردمیکه نماز میگذارند شک و شبهت است اشتر چون آن سخنان را از آن مردم بشنید عرض کرد یا امیرالمؤمنین دَعْنی اُوقِعْ بِهٰؤُلاءِ الَّذینَ یَتَخَلَّفُونَ عَنْکَ مرا بگذار و اجازت بده تا با این مردم که از خدمت تو تخلف میورزند و از جهاد با دشمنان دین تانی میجویند برانم و سزای ایشان را با ایشان رسانم علی علیه السلام با مالک اشتر فرمود کُفَّ عَنّی دست از من باز دار اینوقت اشتر با خاطری آشفته و غضبناک انصراف گرفت و از آن پس چنان شد که قیس بن سعد با مالک اشتر با تنی چند از مهاجر و انصار ملاقات نمود و با اشتر گفت ای مالک هر وقت سینه تو بچیزی سنگینی گرفت آن را بیرون کنی و هر وقت چیزی را کند و بطیء شمردی بشتاب و عجلت میروی همانا ادب صبر تسلیم است و ادب عجلت و شتاب تانی و درنگ است و بدترین سخنان آن چیزی است که برابری با عیب جوید و بدترین رایها آن رائی است که تولید تهمت نماید پس هر وقت مبتلا شدی بپرسیدن کن و چون مامور شدی اطاعت کن و پیش از بلا سؤال مکن و پیش از نزول امر تکلف مفرمای که آنچه در نفس تو میباشد

 در نفوس ما نیز هست پس کار را بر صاحب خود دشوار مساز یعنی باید محکوم امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشیم و هر چه را خواست و پسندید همان را خواست و پسند نمود و در آنچه رای مبارکش اشارت کند اطاعت نمود اشتر از این کلمات خشمناک شد و بر آنگونه غضبناک بود تا جماعت انصار بجد تمش رهسپار شدند و اسباب ترضیه او را فراهم کردند چندانکه اشتر خوشنود شد و چون علی علیه السلام اندیشه بر حرکت فرمود ابوایوب خالد بن زید صاحب منزل رسول خدای صلی الله علیه و آله در حضرتش بپای ایستاد و عرض کرد ای امیرالمؤمنین اگر در این بلد یعنی مدینه طیبه اقامت فرمائی همانا هجرتگاه رسول خدای صلی الله علیه و آله است قبر شریفش و منبر مبارکش در اینجاست پس اگر با اینحال اقامت در این شهر عرب و مملکت عرب از جهت استقامت گرفت بر سیره و آداب پیشینیان خواهی بود یعنی خلفای ماضی نیز در این شهر اقامت می کردند و سرداران سپاه را بمقاتلت و محاربت اعادی مامور میساختند و اگر رای مبارک بمسیر علاقه گرفته همانا معذوری یعنی آنچه کنی از راه صواب است امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب ابوایوب چیزی بفرمود و بازنمود که در مسیر معذور است و چون از توجه طلحه و زبیر در حضرتش معروض شد و معلوم گردید که بجانب بصره راه سپار شده اند از مدینه بیرون شد و چندان درنگ نمود تا لشکرش بسیار گشت اینوقت در طلب ایشان سرعت بگرفت و چنان برفت که آنجماعت از هیچ منزلی نمی کوچیدند جز آنکه آنحضرت در آنجای نزول میفرمود تا گاهی که در ذی قار فرود شد و فرمود سوگند با خدای مرا اندوه در می سپارد که با سپاهی اندک بر این جماعت اندر شوم پس حسن بن علی علیهما السلام و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را بجانب کوفه بفرستاد و مکتوبی باهل کوفه در قلم آورد و در صحبت ایشان روان داشت پس آنجماعت بکوفه شدند و حضرت امام حسن علیه السلام مردمان بخطبه در سپرد و خدای را حمد و ثنا بگذاشت و از علی علیه السلام و سابقه آنحضرت در اسلام و بیعت مردمان با آن حضرت و حالات کسانیکه بعد از بیعت با آنحضرت نقض و نکث ورزیدند یاد فرمود آنگاه فرمان کرد تا مکتوب علی علیه السلام را بر ایشان قرائت کردند و چنان رقم شده بود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اَمّا بَعْدُ فَاِنّی اُخْبِرُکُمْ عَنْ اَمْرِ عُثْمانَ حَتّی یَکُونَ سَمْعُهُ عِیانُهُ اِنَّ النّاسَ طَعَنُوا عَلَیْهِ وَکُنْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُهاجِرینَ اُکْثِرُ اسْتِعْتابَهُ وَاُقِلُّ عِتابَهُ وَکانَ هٰذانِ الرَّجُلانِ اَهْوَنُ سَیْرِهِما فیهِ الْوَجیفُ وَقَدْ کانَ مِنْ اَمْرِ عائِشَةَ فَلْتَةٌ عَلیٰ غَضَبٍ فَاُتیحَ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ ثُمَّ اِنَّ النّاسَ بایَعُونی غَیْرَ مُسْتَکْرَهینَ وَکانَ هٰذانِ الرَّجُلانِ اَوَّلَ مَنْ فَعَلَ عَلیٰ ما بُویِعَ عَلَیْهِ مَنْ کانَ قَبْلی ثُمَّ اِنَّهُمَا اسْتَأْذَنانی فِی الْعُمْرَةِ وَلَیْسا یُریدانِها فَنَقَضَا الْعَهْدَ وَآذَنا بِحَرْبٍ وَاَخْرَجا عائِشَةَ مِنْ بَیْتِها لِیَتَّخِذاها فِئَةً وَقَدْ سارا اِلَی الْبَصْرَةِ اخْتِیاراً لَها وَقَدْ سِرْتُ اِلَیْکُمْ اخْتِیاراً لَکُمْ ما اُبالی تُحِبُّونَ ما تُحِبُّونَ اِلاَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَنْ اُقاتِلَهُمْ وَفی نَفْسی مِنْهُمْ حاجَةٌ وَقَدْ بَعَثْتُ اِلَیْکُمْ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ع وَعَمّارِ بْنِ یاسِرٍ وَقَیْسِ بْنِ سَعْدٍ مُسْتَنْفِرینَ فَکُونُوا عِنْدَ ظَنّی بِکُمْ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ همانا من از واقعه عثمان

فرمان امیرالمؤمنین را بجمله گوش و چشم و مطیع و منقاد شدند و گفتند بفرمان او راضی شدیم و اطاعت امرش
واجب میدانیم و از دعوتش تخلف نمی ورزیم سوگند با خدای اگر آنحضرت خود از ما نصرت می جست سمعاً و طاعةً
او را یاری میکردیم چون حضرت امام حسن علیه السلام اینحال را نگران شد بخطبه بپای ایستاد و فرمود
اَیُّهَا النّاسُ اِنَّهُ قَدْ کانَ مِنْ اَمْرِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیٍّ ما تَکْفیکُمْ جُمْلَتُهُ وَقَدْ اَتَیْناکُمْ مُسْتَنْفِرینَ لَکُمْ
لِاَنَّکُمْ جَبْهَةُ الْاَمْصارِ وَرُؤَساءُ الْعِراقِ وَقَدْ کانَ مِنْ [illegible] طَلْحَةَ وَالزُّبَیْرِ بَیْعَتِهِما وَخُرُوجِهِما
بِعائِشَةَ ما قَدْ بَلَغَکُمْ وَهُوَ ضَعْفُ النِّساءِ وَضَعْفُ رَأْیِهِنَّ فَقَدْ قالَ اللهُ تَعالی اَلرِّجالُ قَوّامُونَ
عَلَی النِّساءِ وَاَیْمُ اللهِ لَوْ لَمْ یَنْصُرْهُ اَحَدٌ لَرَجَوْتُ اَنْ یَکُونَ لَهُ فیمَنْ اَقْبَلَ مَعَهُ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَالْاَنْصارِ
مَنْ یَبْعَثُ اللهُ لَهُ مِنْ نُجَباءِ النّاسِ کِفایَةً فَانْصُرُوا اللهَ یَنْصُرْکُمْ ای مردمان همانا از امیرالمؤمنین و بروز امر و بیعت مردم با آن حضرت بجمله آگاه
شده اید و اینک ما بشما آمدیم تا بیاری ما بر آئید چه شما معارف امصار و بزرگان عراق و رؤسای آفاق
هستید و خبر طلحه و زبیر و شکستن بیعت ایشان و بیرون آوردن عایشه را برای دست آویز فتنه و آشوب ایشان
چنان است که گوش زد شما شده است و این حال بواسطه ضعف فطری زنان و سستی رای ایشان است
و خدای تعالی میفرماید مردان بر زنان مستولی هستند سوگند با خدای اگر از دیگر کسان کسی بیاری آن حضرت بر نیاید
نیک امیدوارم که برای آنحضرت از همان مردم مهاجر و انصار و آن مردم نجیب که خدای بنصرت آن حضرت
برانگیخته کفایت باشد پس نصرت کنید خدای را که خدای نصرت کند شما را یعنی چون بنصرت دین خدای
بر آئید خدای شما را مدد میفرماید پس از ادای این کلمات امام حسن علیه السلام بنشست و عمار بن یاسر بایستاد
و گفت ای مردم کوفه اگر بدیدهای ما با شما نبود یعنی اگر در ظاهر کار با هم نبودیم باری امور ما بشما پیوست و از کار هم
باخبر بودیم و از عالم اتفاق بیرون نبودیم و از جاده یکرنگی و وفاق بیکسوی نمیرفتیم بدرستیکه کشندگان عثمان
هیچ چه از کشتن او بسوی مردمان بمعذرت نمی روند و عذر نمیخواهند بلکه کتاب خدای را در میان ایشان
و حجت و برهان خود دلیل سازند زنده ماند هر کس زنده است و کشته شد هر کس بقتل رسید و طلحه و زبیر
اول کسی هستند که بروی طعنه آوردند و آخر کسی هستند که بخون او امر و فتوی راندند و از پس قتل عثمان
اول کسی هستند که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت نمودند و چون بآنچه آرزو داشتند واصل و بآمال دنیویه
خود نایل نشدند و در آنچه گمان میبردند و طمع داشتند بهره‌ور نیامدند بدون حدوث هیچ حادثه و ظهور
بدعت و سببی نکث بیعت کردند و اینک پسر عم رسول خداوند است که با جماعتی از مهاجرین و انصار از شما
مدد میخواهد پس یاریش کنید او را که خداوند یاری فرماید شما را آنگاه قیس بن سعد بپای شد و خدای را حمد و ثنا
بگذاشت آنگاه گفت ای مردمان اگر در کار خلافت و تقریر خلیفه ما را طرف شور و کنکاش میخواندند البته
علی علیه السلام با آن سابقه در اسلام و هجرت با سید الانام و وفور علم و کمال فضایلش از تمام اهل جهان
باین امر شایسته تر بود و قتال دادن با آنکس را که در امر خلافت آن حضرت ابا و انکار نماید حلال میدانیم

چنان از روی صدق و حق با شما خبر بسپارم که هر کس بشنود چنان باشد که بچشم خویش دیده باشد و این حدیث
چنان است که مردمان بر افعال و اعمال او از هر طرف زبان بطعن بر کشیدند و من که در میانه مردمی از مهاجرین
بودم از پی اصلاح حال او و خمود نیران جوش و خروش مردمان دامن بر کمر بر زدم و همی روی دل مردمان را بسوی خویش
گرائیدن خواستم و عیوب او را در صدد اقلال و کم نمودن بر آمدم و این دو مرد که طلحه و زبیر باشند و اینک
خونخواهی عثمان را دست آویز حصول مآرب و بروز مقاصد و اظهار آنچه بدل اندر داشته و دارند و از پی
انتهاز وقت و ادراک فرصت بودند گردانیده اند و حال اینکه ایشان در تخریب امر او و تهییج مردمان بر
قتل او و انگیزش کسان را بمخالفت و عداوت او سبک ترین سیر ایشان از همه کس شتابنده تر بود و از میانه
عایشه بواسطه خشمی که با عثمان داشت بناگاه بروی بشورید و مردمان را بخون او دعوت کرد لاجرم گروهی برآنچه
نباید اقدام نمایند اهتمام ورزیدند و او را بقتل رسانیدند و از آن پس همه از روی طوع و رغبت بدون کراهت
با من بیعت کردند و طلحه و زبیر اول کس بودند که بقانونی که با دیگر خلفا بیعت نمودند با من دست بیعت دادند
یعنی چنانکه با عثمان بیعت نمودند و از آن پس بروی بشوریدند و جهانیان را بر خونش بر آغالیدن گرفتند همچنان
با من بیعت کردند و اینک محض اغراض دنیویه و غضبی که از بابت عدم ادراک بمقاصد و مطالب خود دارند
نقض و نکث بیعت کردند و خلق را بمخالفت و عداوت من انگیزش همی دهند بالجمله میفرماید چون طلحه و زبیر
نگریستند که آنچه مقصود ایشان است از حضرت من بحصول نخواهد پیوست و جز آنچه اصلاح دنیا و آخرت است از من
متوقع نشاید بود تدبیری بساختند و برای انگیزش فتنه و تحریض مردمان رخصت عمره از من بخواستند و حال اینکه
اراده عمره نداشتند پس نقض عهد بکردند و پیمان را بشکستند و رشته بیعت را بگسیختند و بحرب من اقدام
ورزیدند و عایشه را از سرایش بیرون آوردند تا اسباب قوت قصد خویش نمایند و اینک بجانب بصره راه
بر گرفته اند و آنجا و اهل آنجا را برای انجام مقصود اختیار کرده اند و من بجانب شما که اهل کوفه اید رهسپار و شما را
برای نصرت دین اختیار کرده ام سوگند بجان خودم که نه آن است در اجابت من و نصرت من اقدام نموده باشید
بلکه خدای و رسول خدا را اجابت کرده اید و هرگز با ایشان بغرض شخصی یا حاجتی که مرا با ایشان است قتال
نمیدهم یعنی بمیل طبیعت و هوای نفس آهنگ قتال ایشان را نفرمایم و ایشان را مسلمان نمی دانم و انتظار
رجوع ایشان را ندارم بلکه در کار دین و اصلاح امر مسلمین است و اکنون پسرم حسن و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را
بشما فرستادم و بنا بنیت چنان باشید که در حق شما و خلوص نیت و صدق عقیدت با من گمان دارم
ولا حول ولا قوة الا بالله چون این کتاب مبارک بر اهل کوفه قرائت شد خطبای کوفه شریح بن هانی
و دیگران گفتند سوگند با خدای همی خواستیم تا بمدینه راه در نوردیم تا از قضیه عثمان دانا شویم یعنی سبب
قتل و چگونگی کشته شدن او را باز دانیم اما خدای تعالی این خبر را با ما بگذاشت گاهی که در خانهای خود بودیم
یعنی این خبر که علی علیه السلام با ما سپرد چنان است که ما خود بودیم و برای العین بدانستیم بعد از آن

 و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حجت بر طلحه و زبیر اقامت گرفت چه هر دو تن با آن حضرت بیعت کردند
و محض بغض و حسد بدون هیچ علت و سببی آنحضرت را خلع کردند چون این سخنان بپای رفت خطبای
کوفه همه زبان باجابت و اطاعت بگشودند و نجاشی در این باب گفت

رضینا بقسم الله اذ کان قسمنا — علی و ابناء النبی محمد
و قلنا له اهلاً و سهلاً و مرحباً — نقبل یدیه من هوی و تودد
فمرنا بما ترضی نجبک الی الرضا — بضم العوالی و الصفیح المهند
و لسنا نرید من سواک لغیره مدافع — و ان کان من سواک غیره
فان تلک ما تهوی فذاک نریده — و ان تخط ما تهوی فغیر تعمد

و قیس بن سعد کاهی که اهل کوفه اجابت فرمان کردند این شعر را بگفت

جزی الله اهل الکوفة الیوم نصرة — اجابوا و لم یأبوا بخذلان من خذل
و قالوا علی خیر حاف و ناعل — رضینا به من ناقض العهد من بدل
هما ابرزا زوج النبی تعمدا — یسوق بها الحادی المنیخ علی جمل
فما هکذا کانت وصاة نبیکم — و ما هکذا الانصاف اعظم بذا المثل
فهل بعد هذا من مقال لقائل — الا قبح الله الامانی و العلل

چون خطبا از کار خود فارغ شدند و مردمان از روی طوع و رغبت اطاعت ورزیدند ابو موسی بپای شد
و مردمان را خطبه راند و با ایشان گفت هیچ روا نیست که حمل اسلحه کنید و ساخته جنگ و قتال شوید
و ایشان را از قتال نهی کرد و پس از آن گفت همانا خدای تعالی خون ما و اموال ما را یعنی عموم مسلمانان را
بر ما حرام کرده است و میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و لا تقتلوا
انفسکم ان الله کان بکم رحیما و دیگر میفرماید و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
خالدا فیها یا اهل الکوفه ای کسانیکه ایمان آورده اید اموال خود را در میان خود از روی باطل نخورید
و خویشتن را مکشید همانا خداوند با شما رحمت دارد و میفرماید هرکس مؤمنی را بعمد بکشد جزای او
جهنم است و در آتش جهنم همیشه بپاید تا آخر حدیث

بیان بعضی حکایات حضرت باقر علیه السلام که از رسول خدا در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مأثور است

در امالی طوسی از حضرت باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه
و آله با علی صلوات الله علیه فرمود کیف بک یا علی اذا وقفت علی شفیر جهنم و قد مد

 الصراط و قیل للناس جوزوا الجهنم هذا لی و هذا لک چگونه باشی ای علی گاهی که بر کناره
جهنم بایستی و آنوقت پل صراط را بگذارند و با اهل محشر گویند از این پل بگذرید و تو با جهنم گوئی این شخص
مخصوص بمن است و این شخص از آن تو است علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله این جماعت کیستند
یعنی آنانکه من گویم از آن من میباشند فرمود اولئک شیعتک حیث کنت ایشان شیعیان و
پیروان تو هستند و در هر کجا که باشی و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر از آباء و کرامش علیهم السلام مرویست
که رسول خدای با امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و علی آلهما فرمود بنویس آنچه را که بر تو املا می نمایم
عرض کرد ای پیغمبر خدا آیا از فراموشی کردن بر من بیمناک باشی فرمود لست اخاف علیک
النسیان و قد دعوت الله تعالی لک یحفظک و لا ینسیک و لکن اکتب لشرکائک قلت و من
شرکائی یا نبی الله قال الائمة من ولدک بهم تسقی امتی الغیث و بهم یستجاب دعائهم و بهم
یصرف الله عنهم البلاء و بهم تنزل الرحمة من السماء و اومی الی الحسن و قال
هذا اولهم و اومی الی الحسین علیه السلام و قال الائمة من ولده یعنی بتو از فراموشی
و نسیان ترسان نیستم و حال اینکه از خداوند بخواسته ام که آنچه بشنوی ترا بخاطر باقی گذارد و فراموشت
نگرداند لکن آنچه میفرمایم برای شرکای خودت بنویس عرض کرد ای پیغمبر خدای شرکای من کیستند فرمود
امامان و پیشوایانی هستند که از فرزندان تو باشند که از برکت وجود و طفیل نمود ایشان امت من
از باران آسمان کامکار و دعوات ایشان در حضرت یزدان از میمنت ایشان مستجاب و بسبب ایشان
خداوند بلا را از امت برگرفت و بواسطه ایشان خداوند تعالی رحمت را از آسمان فرود گرداند آنگاه
رسول خدا بحسن علیه السلام اشارت کرد و فرمود اول ایشان از ائمه هدی از فرزندان تو اوست
و بحسین علیه السلام اشارت نمود و فرمود پیشوایان و ائمه هدی از فرزندان وی باشند و دیگر در جلد
هفتم بحار الانوار از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که مردی بحضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام آمد و آنوقت آنحضرت بر منبر خود جای داشت عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا اجازت فرمای
تا بآنچه شنیده ام از عمار بن یاسر که از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت نمود سخن کنم و گفت از خدای
بترسید و بر عمار دروغ نیارید و چون آنمرد سه دفعه این کلام براند علی علیه السلام فرمود تکلم کن گفت شنیدم
از عمار که می گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم میگفت انا اقاتل علی التنزیل و علی
یقاتل علی التأویل من بر وفق تنزیل قتال میدهم و علی بر وفق تأویل کتاب خدای قتال میدهد
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود قسم بپروردگار کعبه راستی سخن کند ان هذا عندی فی الالف
الکلمة تتبع کل کلمة الف کلمة این مطلب در آن هزار کلمه که هر کلمه هزار دیگر را متابعت میکند نزد من است
این کلام اشاره بآن حدیث است که رسول خدای هزار کلمه بعلی علیه السلام بیاموخت که هر کلمه هزار باب

 دیگر از علوم را مفتوح نمود یعنی این فقرهٔ قتال بر تاویل از جملهٔ آن اسراری است که پیغمبر با من بگذاشت
و دیگر در مجلد نهم بحار و ارشاد شیخ مفید از جابر بن یزید از حضرت ابی جعفر محمد بن علی از پدر بزرگوارش
علیهم السلام مروی است که فرمود اِنْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَفَعَهَا اِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يُصْلِحُهَا ثُمَّ مَشَى فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ غَلْوَةً اَوْ نَحْوَهَا وَاَقْبَلَ عَلَى اَصْحَابِهِ وَقَالَ اِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ
عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلَ مَعِي عَلَى التَّنْزِيلِ فَقَالَ اَبُو بَكْرٍ اَنَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ لَا فَقَالَ عُمَرُ اَنَا
يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ لَا فَاَمْسَكَ الْقَوْمُ وَنَظَرَ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ لٰكِنَّهُ خَاصِفُ
النَّعْلِ وَاَوْمَأَ بِيَدِهِ اِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاِنَّهُ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ اِذَا تُرِكَتْ سُنَّتِي وَنُبِذَتْ
حُرُوفُ كِتَابِ اللّٰهِ وَتَكَلَّمَ فِي الدِّينِ مَنْ لَيْسَ لَهُ ذٰلِكَ فَيُقَاتِلُهُمْ عَلِيٌّ عَلَى اِحْيَاءِ دِينِ اللّٰهِ تع دوال نعل مبارک
رسول خدای صلّی الله علیه وآله پاره شد و پیغمبر آنرا با علی علیه السلام بگذاشت تا اصلاح فرماید و رسول خدای
با یک نعل راه سپرکشت چندانکه گفتی چندانکه گفتی باندازهٔ یک تیر پرتاب بنده است بعد از آن روی با اصحاب آورد و فرمود
همیتیکه از شما کسی است که بر تاویل قتال خواهد داد چنانکه با من بر تنزیل قتال میدهد آبوبکر عرض کرد
یا رسول الله منم آنکس فرمود تو نباشی عمر عرض کرد آنکس منم یا رسول الله فرمود تو نیستی اینوقت حاضران
زبان از لا و نعم بر بستند و پاره بپارهٔ پیوستند پس رسول خدای صلّی الله علیه وآله فرمود لکن آنکس که
بتاویل قتال میدهد دوزندهٔ دوال نعل است و اشارت بعلی علیه السلام کرد که اوست که بر تاویل قتال خواهد
داد گاهی که سنت من متروک و کتاب خدای را دور بیفکنند و آنکس که شایسته و لایق نیست در امور دین متکلم گردد
لاجرم علی برای احیای دین یزدان مبین با ایشان قتال خواهد داد و دیگر در همان مجلد فتن و محن بحار
الانوار از زراره مروی است که گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّمَا اَشَارَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِالْكَفِّ عَنْ عَدُوِّهِ مِنْ اَجْلِ شِيعَتِنَا لِاَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ اَنَّهُ سَيُظْهَرُ عَلَيْهِمْ بَعْدَهُ فَاَحَبَّ اَنْ يَقْتَدِيَ بِهِ مَنْ جَاءَ
بَعْدَهُ فَيَسِيرُ فِيهِمْ بِسِيرَتِهِ وَيَقْتَدِي بِالْكَفِّ عَنْهُمْ بَعْدَهُ یعنی که علی علیه السلام اشارت
فرمود تا از قتال دشمنانش دست بدارند بواسطهٔ شیعیان ما بود چه میدانست که زود باشد که ائمهٔ جور
و سلاطین ستم آئین روزگار بر شیعیان وی چیره می شوند و بعد از آن حضرت بر آنها مسلط میکردند
لاجرم دوست همی داشت که آنکس که بعد از آن حضرت میآید یعنی بمنصب والای امامت نایل می شود
در میان ایشان بسیرت علی علیه السلام اقتدا نماید و چنانکه آن حضرت از قتال دشمن دست بداشت
دست بدارد

اصلاح و زدن نعل از پیغمبر

سبب قعود علی علیه السلام از قتال

بیان پارهٔ آداب و اخلاق حسنهٔ حضرت امیر المومنین که از امام محمد باقر صلوات الله علیهما مأثور است

 عرصهٔ بی بدایت و نهایت اوصاف حسنه و اخلاق حمیده و آداب جلیله وزهٔ حضرت ولی الله اعظم
وصی نبی الله الافخم مطلوب کل طالب مقصود کل قاصد امیر المومنین علی علیه السلام از پهنهٔ زمین
و آسمان ملکه از عرش رحمن و روضهٔ رضوان پهناورتر و لطیف تر و مطبوع تر است چه عرش و کرسی و بهشت
و رضوان شعاعی از اشعهٔ انوار اخلاق کریمهٔ او و مولودی از مولدات اوصاف شریفهٔ اوست

باغ جنت ز باغ او باغی است　　　　راغ رضوان ز راغ او راغی است

و جز خداوند داور و پیغمبر اکبر هیچکس حد و حصر آنرا ندانند چنانکه گفته اند　　علی را قدر پیغمبر شناسد
که هر کس خویش را بهتر شناسد　　قدر اوصاف باصفای علی　　کس نداند مگر خدای علی
پس دیگران هرچه گویند باندازهٔ معیار مدرکات خویش را نموده اند و از درجات خلوص عقیدت
و صفوت ضمیر خود راز گشوده اند چنانکه حضرات ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم که با آنحضرت از یک نورند
آنحضرت را بصفتی وصف کنند که پیغمبر میفرمود و دیگر کسان هرچه گویند باندازهٔ مراتب خود شان است
ما للتراب و رب الارباب ما للمربوب و رب الارباب در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت ابی جعفر ع
بروایت ابی بصیر مروی است اِنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَرَى قَمِيصًا سُنْبُلَانِيًّا بِاَرْبَعَةِ
دَرَاهِمَ ثُمَّ لَبِسَهُ فَمَدَّ يَدَهُ فَزَادَ عَلَى اَصَابِعِهِ فَقَالَ لِلْخَيَّاطِ هَلُمَّ الْجَلَمَ فَقَطَعَهُ حَيْثُ انْتَهَتْ اَصَابِعُهُ
همانا علی بن ابیطالب علیه السلام پیراهنی سنبلانی بچهار درهم بخرید پس از آن بر تن مبارک بیاراست
در مجمع البحرین مسطور است ثوب سنبلانی یعنی جامه که درازی آن بسیار باشد یا منسوب بسنبلان است
که نام شهری است در روم و سنبل نیز شهری است در آن مرز و بوم و در میان سنبلان و سنبل هفت فرسنگ
مسافت است بالجمله میفرماید چون امیر المومنین آن قمیص را بپوشید آستین آنرا بکشید و آن آستین
از انگشتهای مبارکش در گذشت با خیاط فرمود بشتاب و این فزونی را قطع کن پس خیاط تا بآنجا که
بانگشتان مبارک آنحضرت میرسید بگذاشت و آنچه بر زیادت بود ببرید پس از آن فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِي كَسَانِي مِنَ الرِّيَاشِ مَا اَسْتُرُ بِهِ عَوْرَتِي وَاَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ يُمْنٍ وَبَرَكَةٍ
اَسْعَى فِيهِ لِمَرْضَاتِكَ وَاَعْمُرُ فِيهِ مَسَاجِدَكَ ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ كَانَ يَقُولُ مَنْ لَبِسَ ثَوْبًا جَدِيدًا فَقَالَ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ غُفِرَ لَهُ سپاس خداوندی که مرا از این
جامه چندانکه ستر عورتم را نماید و در میان مردمان بآن تجمل جویم بپوشانید بار خدایا این جامه را جامهٔ یمن
و برکت بگردان که با لبس آن برای مرضات تو سعی نمایم و عمر خود را انجوشنودی تو صرف کنم و مساجد ترا
بجلوس و ورود آن آبادی بخشم آنگاه فرمود از رسول خدای صلّی الله علیه وآله شنیدم میفرمود هر کس
جامهٔ نو بپوشد و این کلمات را بگوید آمرزیده گردد و دیگر در آن کتاب از زراره مروی است که از حضرت
ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود همانا علی امیر المومنین صلوات الله علیه در عراق پیراهنی سنبلانی

۴۹۲ نمیکرد و درشت را بچهار درهم بخرید پس از آن هر دو آستینش را که تا بانگشتان مبارکش میرسید برید
یعنی آنچه از انگشتهای شریفش میگذشت قطع میفرمود مشمراً الی نصف ساقه در حالتی که تا نصف ساق مبارکش
برزده بود و چون بپوشید زبان بحمد و ثنای الهی برگشود و در روایتی دیگر فرمود آیا بشما نمایم عرض کردم
بنمای پس آن قمیص را بخواست و هر دو آستینش سه شبر و بدنش سه شبر و طول آن شش وجب بود و هم در آن
کتاب از حضرت باقر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مروی است که میفرمود غَسْلُ الثِّيابِ يُذْهِبُ
الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَهُوَ طَهُورٌ لِلصَّلٰوةِ شستن جامه موجب رفع اندوه و حزن و طهور و پاکیزگی است برای نماز
و خداوند تبارک و تعالی میفرماید وَثِيابَكَ فَطَهِّرْ جامهای خود را پاکیزه بدار یعنی شمر برکش تا بزمین
نرسد و کثیف نگردد و هم از آنحضرت در تفسیر فطهر وارد است که فقصر یعنی جامهای خود را کوتاه بدار
تا بر زمین نرسد چه اینکار موجب کثافت جامه و علامت تکبر و تجبر است و هر دو مذموم است و دیگر
از صالح ازرق از جدش مدان مسطور است که گفت هرگز مردی را ندیدم که در دنیا از علی علیه السلام
زاهدتر و در قسمت بالسویه بهتر و دانا تر باشد هرگز دو جامه قطوانی بپوشید تا وفات کرد و حال آنکه
در آن روزها جز مردمان پست جامه قطوانی نمی پوشیدند و در حدیث وارد است عبادة قطوانیه بتحریک
نسبت بقطوان است که نام موضعی است در کوفه و اکسیه قطوانیه منسوب بهمین موضع است
علی بن ابی ربیعه گوید بر تن علی علیه السلام جامه بدیدم یعنی جامه پست بدیدم عرض کردم این چیست
فرمود اَیُّ ثَوْبٍ اَسْتَرُ مِنْهُ لِلْعَوْرَةِ وَاَنْشَفُ لِلْعَرَقِ کدام جامه است که از این جامه عورت را بهتر مستور
بدارد و عرق بدن را نیکتر بخود درکشد و نیز در مکارم الاخلاق از مختار تمار مروی است که گفت در مسجد
کوفه میبوته و در رحبه نزول می نمودم و نان از بقال میخوردم و ابن مختار از مردم بصره بود میگوید روزی
بیرون شدم ناگاه مردی را بدیدم که بر من صدا برزد اِرْفَعْ اِزارَكَ فَاِنَّهُ اَنْقىٰ لِثَوْبِكَ وَاَتْقىٰ لِرَبِّكَ ازارت
ازار خود را برکش یعنی چندان بلند بگیر که بزمین رسد چه اینکار برای پاکی جامه تو بهتر و برای پرهیز از پروردگار
بهتر است شاید مقصود این باشد که چون جامه بلند و زمین کشان باشد موجب تکبر و عدم خضوع در عبادت
گردد گفتم این شخص کیست گفتند علی بن ابیطالب علیه السلام است پس از دنبال آنحضرت روان شدم
و اینوقت ببازار شیرفروشان میرفت چون بآنجا رسید بایستاد و فرمود یا مَعْشَرَ التُّجّارِ اِيّاكُمْ وَالْيَمِينَ الْفاجِرَةَ
فَاِنَّها تُنْفِقُ السِّلْعَةَ وَتَمْحَقُ الْبَرَكَةَ ای گروه سوداگران بپرهیزید از سوگند دروغ چه اینکار بضاعت را
ناچیز و برکت را زایل گرداند پس از آنجا بگذشت تا بتمرفروشان رسید و کنیزکی را گریان شد که نزد خرما
فروشی میگریست فرمود ترا چیست عرض کرد این مرد مرا بفرستاد تا بیکدرهم از بهر ایشان خرما بخرم
چون خرما را برای ایشان بردم نپسندیده نداشتند و رد کردند و اینک خرما فروش از باز گرفتن آن
ابا می نماید امیرالمؤمنین فرمود با تمار که ای فلان تمر را از این جاریه بگیر و درهمش را باو بازده خرما فروش

۴۹۳ نپذیرفت باوی گفتند این شخص علی بن ابیطالب علیه السلام است چون بدانست خرما بگرفت و آن درهم را
بجاریه بداد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین نشناختم ترا از من درگذر فرمود یا مَعْشَرَ التُّجّارِ اِتَّقُوا اللهَ وَاَحْسِنُوا
مُبايَعَتَكُمْ يَغْفِرِ اللهُ لَنا وَلَكُمْ ای گروه تاجران از خدای بترسید و در بیع و شری نیکوئی کنید تا
خدای بیامرزد ما و شما را پس از آن مکان بگذشت و اینوقت باران از آسمان باریدن گرفت آنحضرت
بدکانی نزدیک آمد و از صاحب دکان خواستار و اجازت طلب گشت که بدکان اندر شود تا باران بایستد
صاحب دکان بآنحضرت اجازت نداد و بعلاوه جسارت کرده آنحضرت را بر کناری افکند امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود ای قنبر این مرد را بیرون بیاور و تازیانه بروی برکشید آنگاه فرمود ما ضَرَبْتُكَ لِدَفْعِكَ
اِيّايَ وَلٰكِنّي ضَرَبْتُكَ لِئَلّا تَدْفَعَ مُسْلِماً ضَعِيفاً فَتَكْسِرَ بَعْضَ اَعْضائِهِ فَيَلْزَمُكَ ترا نه از آن
مضروب داشتم که مرا بر یکسوی انداختی بلکه از آنت میزنم تا متنبه شوی و وقتی مردی مسلمان ضعیف القوه را
اینگونه طرد و دفع نکنی تا پاره اعضایش را بشکنی و قصاص و دیه او بر تو لازم و واجب شود آنگاه از آنجا
بگذشت تا ببازار کرباس فروشان رسید و مردی وسیم و قرنی را بدید و فرمود ای مرد نزد تو دو جامه حاضر هست
که پنج درهم بهای آن باشد آنمرد از جای برجست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین آنچه بآن حاجت داری نزد من
موجود است چون آنمرد آنحضرت را بشناخت امیرالمؤمنین از وی درگذشت و بر فراز سر غلامی بایستاد
و فرمود ای غلام دو جامه که پنج درهم ارزش داشته باشد داری عرض کرد آری دو جامه دارم و آن
حضرت دو جامه را یکی بسه درم و آن دیگر را بدو درم بخرید آنگاه فرمود ای قنبر آن جامه را که سه درهم
بها دارد تو برگیر عرض کرد تو بآن سزاوارتری که بر فراز منبر میشوی و مردمان را خطبه میرانی فرمود
وَاَنْتَ شابٌّ وَلَكَ شَرَةُ الشَّبابِ وَاَنَا اَسْتَحْيي مِنْ رَبّي اَنْ اَتَفَضَّلَ عَلَيْكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلعم
يَقُولُ اَلْبِسُوهُمْ مِمّا تَلْبَسُونَ وَاَطْعِمُوهُمْ مِمّا تَأْكُلُونَ تو جوانی
و آرزومندی و حرص جوانی در تست و من از پروردگارم شرم میدارم که بر تو فزونی جویم از رسول خدای
صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود بپوشانید ایشان را یعنی غلامان و کنیزان و زیردستان خود را
از آنچه می پوشید و بخورانید ایشان را از آنچه میخورید و چون آن قمیص را بپوشید دست مبارک را در
آستینش دراز کرد و دید آن آستین از انگشتان مبارکش درگذرد فرمود این فزونی را قطع کن و چون
ببرید آن غلام پیراهن فروش گفت بیاور تا آستینش را اصلاح کنم فرمود دَعْهُ كَما هُوَ فَاِنَّ الْاَمْرَ
اَسْرَعُ مِنْ ذٰلِكَ بگذار بهمین حال باشد چه مرگ و اجل سریعتر از این است یعنی شاید در همین حال
که مشغول اصلاح این کار باشی مرگ در رسد و من مشغول امورات دنیویه شخصیه باشم از حضرت صادق
علیه السلام مروی است که فرمود اِغْتَمَّ اَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْماً فَقالَ مِنْ اَيْنَ اُتيتُ فَما
اَعْلَمُ اَنّي جَلَسْتُ عَلىٰ عَتَبَةِ بابٍ وَلَا شَقَقْتُ بَيْنَ غَنَمٍ وَلَا لَبِسْتُ سَراويلي مِنْ قِيامٍ وَلَا مَسَحْتُ يَدي وَوَجْهي بِذَيْلِ

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بناگاه اندوهناک شد فرمود این غم و اندوه از کجا مرا در سپرد با اینکه نه بر آستانه دری نشسته ام و نه در میان دسته گوسفند راه نوشته ام و نه شلوار را ایستاده بپای در آورده ام و نه دست و صورت خود را بدامان خود مسح نموده ام و هم در آن کتاب از اصبغ بن نباته مروی است که گفت در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون شدیم تا بخرمافروشان رسیدیم فرمود لَا تَنْصِبُوا قَوْصَرَةً عَلَىٰ قَوْصَرَةٍ زنبیل خرما را بر روی زنبیل خرمای دیگر نصب مکنید آنگاه از آنجا بگذشت تا بگوشت فروشان رسید فرمود لَا تَنْكُؤُا فِي اللَّحْمِ یعنی گوشت را شرحه شرحه مکنید تا از صورت و هیئت بازاری خارج نشود و از آنجا بگذشت تا ببازار ماهی فروشان رسید و فرمود لَا تَبِيعُوا الْجِرِّيَّ وَلَا الْمَارْمَاهِي وَلَا الطَّافِي در مجمع البحرین مسطور است جری بکسر جیم و راء مشدده مکسوره و در آخر یاء مشدده نوعی از ماهی است که فلس ندارد و آن را جریث با ثاء مثلثه نیز گویند و طافی با طاء حطی آن ماهی است که در آب مرده و بر فراز آب آید و بآب اندر نرود و مار ماهی بفتح راء معرب است و حیة السمک است و در بعضی نسخ مسطور است مارماهج معرب مار ماهی است و در حدیث وارد است که مار ماهی و جری و زمار طایفه از بنی اسرائیل بوده اند که مسخ شده اند و از این پیش در کتاب حضرت سجاد علیه السلام حدیثی باین تقریب مسطور شد بالجمله امیرالمؤمنین علیه السلام از مبایعه این سه قسم ماهی نهی فرمود زیرا که حرام است و هیچ حرامی نیست که در حرمت آن حکمتی نباشد خواه زیان دینی یا دنیائی یا نفسی یا عقلی یا بدنی یا عمومی یا خصوصی در آن باشد بالجمله حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه از آنجا بگذشت و بجماعت بزازان پیوست و با مردی در خریداری دو جامه سخن در افکند و قنبر در خدمت آنحضرت بود و با بزاز فرمود دو جامه بمن بفروش عرض کرد یا امیرالمؤمنین نزد من حاضر نیست و آنحضرت از وی بگذشت تا بجوانی رسید و فرمود دو جامه مرا بفروش آن غلام در قیمت سخن فراوان بگذاشت تا هر دو تن بهفت درهم اتفاق کردند یکی را بچهار درهم و دیگری را بسه درهم آنگاه با غلام خود قنبر فرمود یکی از این دو جامه را اختیار کن قنبر آن جامه را که بچهار درم بها داشت برگزید و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آن جامه را که بسه درم قیمت داشت بپوشید و فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَأَتَجَمَّلُ بِهِ فِي خَلْقِهِ و بعد از آن بمسجد اکبر آمد و مقداری ریگ فراهم کرده مستقیماً بر آن بنشست و در این اثنا پدر آن پسر بیامد و عرض کرد پسرم ترا نشناخت و اینک آن دو درهمی است که بسود و ربح برده است و فزونی کرده است باز گیر فرمود مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ مَاكَسْتُهُ وَمَاكَسَنِي وَاتَّفَقْنَا عَلَى رِضًا این دو درهم را نگیرم چه من در این مبایعه شرط دقت را بجای آوردم و او نیز کوشش خود بنمود و این معاملت برضای طرفین بگذشت و دیگر در آن کتاب از دوشیکه مروی است که علی علیه السلام را نگران شدم که ازار را بالای ناف مبارک می بست و تا نیمه ساقهای مبارکش می پیوست و بدست مبارکش دره بود

و با اینحال در بازار گردش مینمود و میفرمود از خدای بترسید و پیمانه را باندازه گیرید و کم و کاست مکنید گوئی آنحضرت معلم کودکان است راقم حروف گوید آری جبرئیل و تمام بندگان خداوند جلیل شاگرد دبستان علم و تربیت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میباشند و هم در آن کتاب مسطور است که امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر خود را بیرون آورد و فرمود کیست که این شمشیر را بر من بستاند همانا اگر مرا پیراهنی بودی این شمشیر را بخرج نمیدادم پس آن تیغ را بسه درهم بفروخت و پیراهنی سنبلانی خریداری فرمود که آستینهای آن تا نیمه دو ذراع مبارکش میرسید و از طرف درازی تا نیمه هر دو ساق شریفش را مستور میداشت عبدالله بن ابی الهذیل گوید بر بدن مبارک علی علیه السلام پیراهنی رازی دیدم که چون گوشه آستین او را بجر فتی و بکشیدی تا بناخن مبارکش رسیدی و چون رها کردی ببازوی همایونش پیوستی ابن اشعث عبری از پدرش حکایت کند که علی علیه السلام را نگران شدم روز جمعه در فرات غسل کرد پس پیراهنی از کرباس بسه درم بخرید و با همان پیراهن مردمان را نماز جمعه بگذاشت با اینکه گریبانش را خیاطت نکرده بودند و نیز در مکارم الاخلاق از عبدالله بن عباس مرویست که گفت چون از بصره مراجعت کرد و منال بصره را با خود حمل نمود و بکوفه اندر شد امیرالمؤمنین علیه السلام را نگران شد که در بازار ایستاده و بنفس نفیس ندا میفرماید ای گروه مردمان هر کس را بعد از این روز دریابم که جری طافی و مار ماهی میفروشد عَلَوْنَاهُ بِدِرَّتِنَا هٰذِهِ او را با این تازیانه ادب میفرمائیم و آن دره را سبتیه میخواندند ابن عباس میگوید پس بحضرتش سلام فرستادم و پاسخ مرا بداد پس از آن فرمود ای برادرزاده مال بصره چه شد عرض کرد یا امیرالمؤمنین در اینجا حاضر است و بحضرتش حمل کردم آن حضرت مرا بخود نزدیک ساخت و ترحیب گفت بعد از آن منادی بخدمت او بیامد و شمشیر آنحضرت با او بود و ندا همی کرد بهفت درهم فروخته میشود آنحضرت فرمود اگر در بیت المال مسلمانان بیرون از تو مرا ثمنی بودی این شمشیر را نمیفروختم پس آن شمشیر را بفروخت و چهار درهم در بهای قمیصی بداد و دو درهمش را تصدق فرمود و با یک درهم دیگر سه روز مرا ضیافت نمود و دیگر در جلد نهم بحار الانوار از اسمعیل بن ابراهیم بن مهاجر مروی است که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی از ثقیف را در بانقیا و سوادی از سواد کوفه عامل گردانید بانقیا با باء موحده و نون و قاف و یاء حطی و الف همان قادسیه و حوالی آن است و قادسیه را از آنرو قادسیه گفتند که ابراهیم خلیل علیه السلام بآن خطاب کرد و فرمود کونی مقدسة و بروایتی فرمود کونی مطهرة و آنجا را از آنجهت بانقیا خواندند که حضرت ابراهیم صلوات الله علیه آن زمین را بیک صد میش از گوسفندان خود بخرید و در زبان نبطی بانی بمعنی یکصد و نقیا بمعنی گوسفند است بالجمله میگوید آن مرد ثقفی که علی علیه السلام او را عامل بانقیا فرمود با من گفت که آن حضرت گاهی که مردمان حضور داشتند مرا فرمود اُنْظُرْ خَرَاجَكَ فَجُدَّ فِيهِ وَلَا تَتْرُكْ مِنْهُ دِرْهَمًا وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَتَوَجَّهَ إِلَىٰ عَمَلِكَ فَمُرَّ بِي فَأَتَيْتُهُ

[illegible]

لی اِنَّ الَّذِی سَمِعْتَ مِنّی خُدْعَةٌ اِیّاکَ اَنْ تَضْرِبَ مُسْلِماً اَوْ یَهُودِیّاً اَوْ نَصْرانِیّاً فی دِرْهَمِ خَراجٍ اَوْ تَبِیعَ دابَّةً
در کار خراج خود مراقبت جوی که یکدرهم از آن بر جای نماند و چون خواهی بمقر حکومت خویش روی کنی مجدداً مرا
ملاقات کن پس بخدمتش برفتم فرمود آنچه از من بشنیدی همانا وی خدعت بود یعنی بملاحظه تقیه با تو گفتم بپرهیز
از آنکه مسلمانی یا یهودی یا نصرانی را در کار وصول یکدرهم خراج مضروب بداری یا مجبور و ناچار شوند که برای ادای
خراج دابه و بارکش خود را بفروشند چه ما امر کرده اند که بطور سهولت با ایشان رفتار نمائیم و با اخلاق و خوی
ایشان بسازیم و در اخذ خراج آنچه را برای ایشان سهل و آسان است پذیرفتار شویم و بر ایشان سخت گیری
نکنیم اصبغ بن نباته گوید امیرالمؤمنین علیه السلام روزی بر منبر کوفه که مشغول خطبه بود میفرمود یا اَیُّهَا النّاسُ
لَوْلا کَراهِیَةُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ اَدْهَی النّاسِ اَلا اِنَّ لِکُلِّ غَدْرَةٍ فَجْرَةً وَلِکُلِّ فَجْرَةٍ کَفْرَةً
اَلا وَاِنَّ الْغَدْرَ وَالْفُجُورَ وَالْخِیانَةَ فِی النّارِ ای مردمان اگر نه آن بودی که غدر و بیوفائی
نمودن مکروه است از تمامت مردمان بزرگی و کاردانی برتر بودم همانا برای هر غدره فجره و هر فجره کفره و غدر
و فجور و خیانت را جای جهنم است مقصود این است که میخواهد بفرماید اینکه حکام و عمال روزگار یکی از شرایط
امارت را غدر و خیانت میدانند و مکر و تذویر را شرط عمده حکومت میشمارند نه آن است که اگر من بخواهم
این صفت را ظاهر کنم نتوانم و عالم بآن نباشم اما چون مخالف عقل سلیم و رای حکیم و امور اخرویه است
و دنیویه را نیز بالمآل فاسد میسازد اینست که هرگز جز بصدق و راستی کار نکنم و در اخبار دیگر در اخلاق آنحضرت
مروی است که آنحضرت هیزم میشکست و هیزم برای می آورد و زوجه کریمه اش فاطمه زهرا سلام الله علیها با اینکه از تمام
زنان جهان نیکوتر بودی با دست مبارک با دست آس آرد نمودی و خمیر ساختی و نان پختی و جامه ها را در پیرا
زدی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که چون علی بن ابیطالب علیه السلام خلافت یافت بر منبر
بر آمد و خدا را سپاس بگذاشت آنگاه فرمود وَاللهِ لا اَرْزَؤُکُمْ مِنْ فَیْئِکُمْ دِرْهَماً ما قامَ لی عِذْقٌ
بِیَثْرِبَ فَلْتُصَدِّقْکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَفَتَرَوْنی مانِعاً نَفْسی وَمُعْطِیَکُمْ همانا یکدرهم از بهره و حق شما نمی کاهم و بمصارف خود
نمیرسانم تا در یثرب دارای آب و چشمه باشم پس خوب است با نفوس خود مشورت روید و نفوس شما
با شما براستی و صداقت سخن کنند آیا چنان میدانید که من خویشتن را ممنوع و شما را کامکار کردانم یعنی هرگز
تواند شد که من در اموال شما خویشتن را باین درجه محروم دارم اما شما را افزون از حقوق ثابته شما عطا
فرمایم اینوقت عقیل کرم الله وجهه بپای شد و بآنحضرت عرض کرد خدا را اینکه آیا مرا با یکتن از سیاهان
که در مدینه باشند مساوی کردانی فرمود بجای خویش بنشین در اینجا دیگری نبود که تکلم کند جز تو ترا بر آن سیاه
چه فضیلت است مگر بواسطه سابقه یا بسبب تقوائی یعنی بواسطه سبقت در اسلام و خدمت باسلام و تقوی
میتوان بر دیگری فزونی جست از محمد بن جنیلان عباسی از پدرانش مروی است که علی بن ابی طالب
علیه السلام در پنج صفت از ما امتیاز و فزونی و اختصاص دارد در فصاحت و صباحت و سماحت و نجدت

و مباشرت با زنان وقتی در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند چیست ترا که مجاور گورستان میشوی
فرمود اِنّی اَجِدُهُمْ جیرانَ صِدْقٍ یَکُفُّونَ السَّیِّئَةَ وَیُذَکِّرُونَ الْاخِرَةَ ایشان را همسایگانی راست
یافته ام که از سیئات باز میدارند و آخرت را بیاد می آورند یعنی چون کسی بگورستان مواظبت گیرد و انجام
روزگار آدمی را بنگرد که بباید بزحمت بگذاشت و بصحبت بگذشت لاجرم از کردار ناشایست و طمع ناپسندیده
دست و چشم بربندد و بیاد پرسش آن سرای و حساب روز شمار درآید و باعمال حسنه بکوشد و از افعال
سیئه چشم بپوشد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرماید هیچ وقت اتفاق نیفتاد که امیرالمؤمنین
علیه السلام را مصیبتی در سپارد مگر اینکه در آن روز هزار رکعت نماز بگذاشتی و شصت تن درویش را صدقه
دادی و سه روز بروزه بسپردی شعبی گوید در رحبه کوفه درآمدم و در سن جوانی بودم ناگاه علی علیه السلام را
بدیدم که بر دو صره از زر و سیم قیام داشت و بدره خود مردمان را دور میساخت آنگاه توجه بآن مال کرد و چندان
در میان مردمان قسمت فرمود که هیچ چیز بر جای نماند آنگاه منصرف گشت و از آنجمله بیش یا کم بمنزل خود
حمل نفرمود چون اینحال را بدیدم نزد پدر خود باز شدم و گفتم امروز بهترین مردمان یا نادانترین کسان را
بدیدم گفت ای پسرک کیست گفتم علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین را بدیدم که چنین و چنان میکرد و آن حکایت را
با او بگذاشتم پدرم سخت بگریست و گفت ای پسرک من همانا بهترین جهانیان را دیده باشی در خبر است
که امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری سویق ماخوذ و در انبانی مختوم میداشت و از بیم اینکه از سویقی
دیگر بر آن بیفزایند بر آن خاتم مینهاد و عقبة بن علقمه گوید بر علی سلام الله علیه درآمدم و در حضور مبارکش
شیری ترشیده و پاره نانی خشکیده بدیدم و ترشیدگی آن شیر بمن آزار میرساند عرض کردم یا امیرالمؤمنین
آیا مانند این شیر و نان را ماکول میداری فرمود ای ابوالجنوب رسول خدای صلی الله علیه و آله از آن خشک
تر از این را میخورد و زبرتر از این را می پوشید و اشارت بجامه های خود نمود فَاِنْ اَنَا لَمْ اٰخُذْ بِما اَخَذَ بِهِ خِفْتُ اَنْ
لا اَلْحَقَ بِهِ اگر من بکردار آنحضرت نروم میترسم بدو پیوسته نگردم و نیز عقبة بن علقمه گوید که در کوفه
بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درآمدم و در حضور مبارکش قدحی از شیر بدیدم که بویش را از شدت
حموضت و ترشیدگی آن بشنیدم و هم در دست شریفش گرده نان جوین بود که پوستهای جو بر روی
آن نان نمودار بود و آن حضرت آن نان را بدست مبارکش می شکست و گاه بگاه بهر دو زانوی مبارک
مینهاد و باستعانت زانو می شکست و ناگاه جاریه آن حضرت فضه خاتون بر فراز سر همایونش ایستاده
بدیدم بدو گفتم آیا از خدای در کار این شیخ بزرگوار نمی ترسید آیا این آرد را از پوست پاک نمی سازید
فضه گفت اِنّا نَکْرَهُ اَنْ نُؤْجَرَ بِهِ فَاِنَّهُ قَدْ اَخَذَ عَلَیْنا اَنْ لا نَنْخُلَ لَهُ دَقیقاً مکروه میشماریم
که ما را بمؤاخذه در سپارد و آنحضرت از ما عهد گرفته که آرد او را از پوست پاک نکنیم میگوید علی علیه السلام
سخن فضه را می شنید پس از آن روی بدو کرد و فرمود چه میگوئی فضه عرض کرد از وی بپرس با من فرمود

بافته چه یکفتی عرض کردم بافته کفتم چه بودی که این آرد را از پوست پاک میکردید آن حضرت بگریست و فرمود
بِأَبِي وَأُمِّي مَنْ لَمْ يَشْبَعْ ثَلٰثاً مُتَوالِيَةً مِنْ خُبْزِ بُرٍّ حَتّى فارَقَ الدُّنْيا وَلَمْ يَنْخُلْ دَقِيقَهُ
پدرم و مادرم فدای آنکس که در ایام زندگانی هر کز سه روز متوالی از نان کندم سیر نشد تا کاهی که از دنیا
مفارقت کرفت و هر کز آرد خود را از پوست تهی نساخت و از این سخن رسول خدای صلی الله علیه و آله را
اراده فرموده است و از این پس نیز در این کتاب بپارهٔ اوصاف و اخلاق حمیده آنحضرت که بر اثبات
ولایت آنحضرت برهان قاطع تواند بود بخواست خدا اشارت میرود راقم حروف کوید خوشا و خنکا
بر چنان عهد همایون و فرخا بر آن معاهدین سعادت مقرون که چون امیر المؤمنین حاکمی عادل و عالمی عامل را
که در میزان عدل و اقتصادش مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ
و در دفتر احصائش لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً و در طریق هدایت و سبیل ارشادش وَأَنَّ هٰذا
صِراطِي مُسْتَقِيماً از ائمهٔ دین تفسیرش مأثور است ادراک نمودند که یک نفس جز باراده و رضای خدای
بر نیاوردی و یک شمشیر جز در راه خدا و تقویت دین خدا از نیام بیرون نکشیدی و یک تازیانه جز در اصلاح
حال عموم بندکان خدا و تربیت ایشان و انتظام امر دین و دنیای ایشان بکار نبردی چنانکه چون داستان
سابق و تأدیب صاحب حانوت بنکرند میدانند که امیر المؤمنین علیه السلام جز غم امت نخوردی و جز
سعادت دنیا و آخرت ایشان را آهنک نفرمودی و هر کز بغرض نفسانی دمی بر نیاوردی و آن مرد را
اکر تازیانه نواخت نه از بهر آن که با آن حضرت جسارت ورزید بلکه برای آن بود که خود فرمود که اکر بر آن
عادت و شیمت و خوی درشت باشد و بندهٔ ضعیف الحالی را اینکونه از دکه خویش دور بیفکند ناچار
صدمتی باعضای او برساند بکجا مسلمانی را آسیب رسانیده و بکجا خودش دچار امر ترافع و مسئولیت
حکومت و قصاص و دیت میشود و بکجا اینکونه کار و کردار بیرون از روش مردم آزاده و آدمی وش است
و بکجا موجب نقصان سعادت دنیا و آخرت و دور افتادنش از طی درجات عالیه است و در این جمله
چنانکه خود فرمود هیچ جز خویشتن را منظور نمیداشت چنانکه مزدوری میفرمود و طپانچه می یافت و برای
ضارب در صدد مکافات نبود یا در هنکام جهاد و قتل مرد کافر محض همین که مرد کافر چهرهٔ
همایونش را با آب دهن مرتهن میکردانید فوراً از قتل او درنک میکرفت تا مبادا آن کار را با امر
پرورد کار اختلاطی افتد و از آن طرف با آن شأن و مقام امارت مؤمنان که بر همهٔ سلطنت های
جهان تفوق و تقدم داشت و با آن قدرت و استیلای ظاهر و باطن و با آن شجاعت و عظمت که او را
بود در کوی و برزن کوفه کردش همی داد و مرد و زن را تبلیغ و به هنر کاری تنذکر همی شد و بازاریان را
بهر کونه پند و نصیحت در میسپرد و بعلوم ربانی در تمام مبایعات و معاملات دستور العمل میداد و هر
متاعی که اسباب زیان بود و در شریعت حرمتش رسیده از فروش و خرید آن نهی میفرمود و چون

طبیبی حاذق و حکیمی دانا و معلمی بینا و مؤدبی توانا و پدری مهربان و حکمرانی قهرمان و نحریری فاضل و عاملی
عادل در همه چیز مردمان خواه راجع بدنیا و آخرت یا دینی یا شرعیتی یا طریقتی یا معیشتی یا بدنی یا روحی
ایشان یا احکام شرع ایشان یا نظام و قوام امور هر دو سرای ایشان یا تعلیم و تأدیب ایشان نظر
مبارک می افکند و از سحار علوم خود مستفیض میکردانید و اکنونه جامه بر تن می نمود و بدانکونه در لباس
فقر حرکت می نمود که اغلب مردم او را نمی شناختند و بسیار افتادی که نشناخته جسارتی در حضرتش کردند
و آنحضرت در حق ایشان استغفار نمود و در همان حال که از ایشان جسارت میدید غم ایشان میخورد
و غلام خود قنبر را بر خود تفضیل میداد و اولاد خود را بر پیرزالی شکسته بال ترجیح میداد و خویشتن را همیشه
برهنه و کرسنه میداشت و چاره خستکی روز و شب را در نخلستان کوفه کاهی که همه کس بخواب راحت
اندر بودند تا بامداد بعبادت و ریاضت و خضوع و خشوع و استغفار از بهر امت میکذرانید هیچکس ندانند
خداوند چکونه مخلوقی بیافرید که نه میتوانش مخلوق و بشری چون این مخلوق خواند و نه میتوان مقامات
و شئونات او را از هزاران یکی بشناخت مخلوق است اما نه چون دیکر مخلوق بشر است لکن نه چون دیکر بشر
چنانکه کفته اند ما عَلِيٌّ بَشَرٌ كَيْفَ بَشَرٌ خداوندش میشناسد و آفریننده اش قدر و مقدار میداند
صفاتش از حد اوصاف ممکن بیرون و بنده مخصوص و بمثل حضرت بیچون است در هر صفتی از اوصاف
از اندازه بشریت و استطاعت مخلوقیت افزون است و در مراتب فصاحت و بلاغت و زهادت و
عبادت و عظمت و قناعت و سلطنت و خضوع و شجاعت و خشوع و قوت و ملایمت و عدم اعتنای
بپوشیدن و نوشیدن و خوردن و خفتن و آسایش و آرامش و قبول زحمات و مشقات و ریاضات
فوق العاده و سخا و جود و طهارت نفس و طهارت ذیل و معاشرت و مباشرت و خوف و خشیت
و دلیری و قوت قلب و ثبات خاطر و فنون امارت و ریاست و سیاست و سطوت و حکومت
و عوالم درویشی و فروتنی و نورانیت و جنبهٔ خدائی و خلقی و امثال اینها در هر یک بدرجه مستولی و با
بضاعت و استطاعت و نمایندهٔ اضداد است که در قوهٔ متخیلهٔ هیچ دانشمندی عمیق الفکر و عاقلی
دقیق النظر در نمی آید چنانکه متون کتب نفیسه جمیله باین معانی مزین است و هنوز از دفتر مراتب و
مقامات عالیه اش صفحه را حاوی و راوی نیست و فضایل او را هیچ نویسنده نتواند جزئی از اجزایش را
در قلم آورد و البته آنکس که مظهر صفات کاملهٔ الهی است چکونه میتوان اوصاف و محاسن اخلاقش را
احصا نمود عَجَزَ الْواصِفُونَ عَنْ صِفَتِهِ خوشا بروزکار آنکسان که روزکار همایونش را ادراک نمودند و
از آن پیش که عهد دیکر را دریابند سر در زیر خاک کشیدند چنانکه آن بیچارکان که بجای ماندند و پس از آن
حضرت یک چند مدت بنوبت دیکران دچار شدند با چه صدمتها و زحمتها و مشقتها و حسرتها و افسوسها روز
بشب رسانیدند و بر چه کونه ظلم و جور و طغیان جهال و عمال ضلال و قوت مردمان دنیا طلب

و زبونی حال ابرار و نیرومندی اشرار و نقصان سعادت دنیائی و اخروی روز تا روز جانب تکاثر گرفت
و هیچ ضعف و فتوری پیدا نکرده و نخواهد کرد تا خداوند سبحان هر وقت نظر عنایت و مشیتش تعلق
گیرد و فرزند برومند امیر المؤمنین حضرت خاتم الاوصیا صاحب العصر و الزمان را ظاهر گرداند و آن
طریقت و حکومت حقه را آشکار فرماید و بعض بساطهای ظلم و عدوان و کفر و طغیان و جور و عصیان را
از جهان براندازد و صفحه زمین را از پاره ناکسان خس و خسان ناکس و ارذال خبیث و ضلال لئیم و جهال
ذمیم و فساق فاجر و فجار فاسق پاک و عرصه غبرا از لوث وجود ناپاک بعض حکام گمراه و عمال نامه سیاه
و فرمان فرمایان بی عدل و انصاف و امیران با جور و اعتساف صاف گرداند عجب اینکه در یک نیمه
روی زمین که خود را مسلمان و گرنه عابد یزدان میشمارند و اظهار زهد و ورع و تقدس و تقوی و مسلمانی
و دین داری و حق شناسی میکنند و اغلب اوقات گوش بوعظ و عاظ و نصح نصاح میگشایند و نظر بکتب
اخلاق و تواریخ و اخبار و غرایب و بدایع روزگار و آثار پیغمبران بزرگوار میگمارند و نتایج افعال و اعمال را
می شنوند و میخوانند و می بینند و میدانند و مجالس خود را تبندگره این اسمار بپایان می آورند معذلک
چون بخلوت میروند آنکار دیگر می کنند حکایت ملامت گربه و ناله باریک فقر آمیز اوست و این جمله
همه در وقتی است که از گوشت و پوست و موش و طیور و وحوش چیزی حاضر نیست و چون با بولی [illegible]
رسید فی الفور خوی دیگر و روی دیگر و موی دیگر و آهنگ دیگر و دندان دیگر و چنگ دیگر مینماید که بهیچوجه
مشابه اخلاق سابق نیست [illegible] علی عاملان در زمان معزولی همه شبلی و بایزید شوند
چنانکه از باستان داستان کرده اند که عارضی از حاکمی بسلطانی عادل متظلم و رفع تعدیش بوزیر اعظم راجع شد و وزیر در رفع
عارض گفت عجب است که وی در حال استیلا زبانش بنصیحت و پند و اندرز و بی ثباتی دنیا و پشت پا زدن بر هوا جس نفس اماره و
و اشتغال با مور آخرت و عبادت و نیکی با خلیقت و تحصیل نام نیک و تکمیل نفس و ادراک مثوبات
اخرویه و مرضات الهیه و عطوفت و عنایت با خلق خدا و طمع نداشتن بمتاع این دار فنا و چشم
فرو بستن از محرمات و عرض و ناموس بندگان خدا و اعتکاف در مساجد و معابد و امثال این جمله
گوینده است اما در همان حال که گوینده دیگران را براه مستقیم دلالت مینماید خود اسیر دیو نفس میباشد
و مترصد آن است که چگونه بخت او یاری کند و بحکومت و ایالت و ریاست و داروغگی و کدخدائی فلان قریه
یا مباشری فلان ده یا نوکری در فلان دار الاماره برخوردار شود و آن موی سفید را که خبر از سیاهی قلب
مکتوم میدهد بقوت کتم سیاه گرداند و آن قوز پشت و خمیدگی را از ملاقات ماه طلعتان سرو قد ابرو کمان
اصلاح نماید و از صباح تا رواح خم باده گان طاح و سیمبران صباح و نوشیدن کاسات عقار و رواح
رواحی الصباح و صباحی بر رواح نرساند و برای انجام خواهش نفس خویش جانها تباه و نامه ها سیاه و مالها
بتغلب و تیر مقصود بهدف رساند و از بیچارگان در یوزه که از هر قوت یک شبه و یک روزه خویش

بچاکرنیش دارند بزحمت عقوبت و شکنجه مال بستاند و در تدارک باغ و بوستان و تجمل فوق العاده بر آید و آنچه
از یک فرسوده برار بعد مدت ها زدرآورده در بهای بکتازی و معشوق پرنازی بکار بندد و مال به روی مال تجارت
بر روی بضاعت بگذارد و دیناری در تجمل خود بکار نبرد و جز در معاصی و ملاهی که زاینده غضب ربانی و فزاینده
سبب شقاوت هر دو جهانی است بمصرف نرساند اگر درویشی دلریش از اول شب تا پایان شب گرسنه
بر در سرایش با هزار گونه سوز و تعب ناله بر آورد و برای قرص نانی [illegible] نگشاید و نیازش مستجاب نشود
بلکه اغلب اوقات مضروب و مطرود گردد اگر فاضلی مهذب و عابدی [illegible] در خدمتش
خواهان درهمی گردد جز توهین و تعطیل نیابد و اگر عالمی [illegible] و مستمندی خواستار دیناری گردد
جز ذلت و خواری نشنود و اگر مظلومی ستم یافته با شهادت شهود عادل دادرسی نماید بدادش نرسد
اما چون سیمبری پیچاده لب و ساده پسری سیمین غبغب از دور اشارتی و بغمزه بشارتی دهد ناخواسته برخیزد
و نا طلبیده بشتابد و آنچه خواهد خواه متاع دنیائی یا دینی یا عرضی یا ناموسی بدون درنگ تقدیم نماید یا مردی
از رجال دنیا که دارای حکم و حکومتی یا وسعت و بضاعتی است از در سرایش بگذرد بی موزه و ردا
بحضرتش بشتابد و تن و توشش را بهزار گونه التجا و التماس خواهان گردد و اگر پذیرفتار شود و بیاید و به
[illegible] این است که بعد از قرنی آقا و مولای من التفات و بنده [illegible]
[illegible] و از همه جهت چشم بر گرفته و دین کلیه
درویشی [illegible] بر نهاده اند و از همه چیز و همه کار بگذشته اند [illegible] را از انجام مطالب و مقاصد
علیه منصرف ساخته که اقلاً روزی فارغ از قال و قیل بصحبت [illegible] و انبساط خیال بگذرانند تکلیف شما
این است که جز از اهل طرب و مسخره و مضحکه و جوانان فرشته خوی فرشته روی خواه از نوع خواتین عظام
یا خواتین مکرمه که ناز ایشان را بهزار گونه نیاز باید خریدار شد در سرای بر هر بیگانه و آشنائی فراز گردانید
و با ما از ورود فلان عالم یا ادیب یا فاضل یا شاعر یا فقیه [illegible] که مخرب مقصود این مجلس
هستند سخن مکنید بگذارید روزی را در حضور محترم مغتنم این آقا [illegible] و استفاضه بگذرانیم و از کلمات
مسجع و مقفا و بیانات ملیح [illegible] این مردم [illegible] و خنده سر دهیم آسوده باشیم روز نرد
با تخته نرد و شطرنج با شطرنج [illegible] آس و قلیان با مطلبان و سوز باد و وز و ملاعبه با یوز است
نه معاشرت این مردم بد کیش و پوز روز نخوردن باده بیجاده رنگ پر فروغ است نه شنیدن اخبار و افسانهای
دروغ روز ملاقات یار دلدار و تماشای رقص شاهد گلعذار است نه معاشرت ارباب دستار و دستار دینار
دار قناعت نه محل بقا و هزار حیلت و فسوس در این گنبد آبنوس بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس
چه دانیم امشب چه زاید و فردا چه پدید آید وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی دمی از عشق است
و عشق را دمی و معشوق را نمی دیگر هر چه خواهی گو باش کس را چه پدید نیست که انجام کار چیست

میهمان نورسید این کلمات بهجت آیات را شنود خنده قهقاه از پایان ... بلند و زبان بگردش

درآورد که فی الحقیقه راست گفته اند القلب یهدی الی القلب آنچه سالها در دل داشتیم و در

اندیشه بیکاشتیم از مدد بخت و قوت طالع امروز بزبان مبارک سرکار والا تبار بگذشت خوب ملاحظه فرمایید

چگونه بخت ما خفته و طالع نگونسار ما در خواب بی سعادتی چار است مدتهاست بدل همی خواستم در منزل

یکی از دوستان جائی ساعتی با آسایش و آرامش بگذرانیم نه میسر گشت نه کسی را این ذوق و سلیقه بود که

که چنین ترتیبی را بهم بپیوندد معلوم است شما را از غیب مددی است و با فرشته و جن آشنائی و صحبتی و معاشرت

و الفتی که اینطور از مکنون خاطر و مخزون قلب گرفته من خبر داد معلوم است خیر ما در این است و اگرچه شاغل امروز

چون روزهای دیگر بگذشته و بر روی هم ریخته و مهام انام فی جام نخفته و بجمعی وعدهٔ صریح داده بودم که امروز

فیصل پذیر گردد و بعد از آنکه دعوت فرمودید و ناچار قبول کردم خیال بر این رفت که بمسامحت و گرنه یکساعت

بیشتر توقف نکنم و زحمت ندهم و با اجازت شما برای اصلاح امور ناگذشته چند سالهٔ این بندگان خدا

که همه در شرف هلاکت و از شدت مظلومیت در عین فلاکت هستند و بواسطهٔ موانع و وسایطی که همه وقت

موجود است بدفع الوقت و طفره گذشته و حالا قرار بر آن رفته است که دعاوی صحیحهٔ ایشان را بدهٔ یک

کنده اینده یعنی بجان اندازند که بگیرند و جان خود را بوطن برسانند و امروز اینکار را بانجام رسانیده مرخص

و دعاگو باشند لکن این بیانات و ترتیبات شما چنان حالت اختیار را سلب و کارگر در قلب آمد که از همه چیز میگذرم

و از چنین روز و چنین بساط و نشاط و انبساط و اختلاط نمی گذرم بلکه اگر موجب زحمت خاطر شریف نشود

شب نیز خود را از صحبت شما براحت و شما را از زحمت و تعب مجبور میکردانم مشروط باینکه بیگانگی و مباینت در

کار نباشد و جوجه کباب و پیمانه شراب و خورش ریواس و ساده پسری رقاص و مختصر آواز و ساز و سیم

خاتونی پر کرشمه و ناز و حریفی نرّاد و دلربائی شطرنج باز انباز نباید بلکه تقدیر بر آن رفته باشد که ما هم از ایام

عمر که همه در صحبت عمرو و زید و تظلم زینده و زبید بیهوده بگذشت یکروز و شب را بر وفق آرزوی هزار ساله

با شراب دو ساله و محبوب چهارده ساله و گردش جام و پیاله بپایان بریم و تلافی این حرمان بی پایان را

بکنیم و شبی با دوست هزار ساله بپایان رسانیم و میدانید درجهٔ خلوص و ارادت من چیست گرفتاری روزگار

غدار مانع ادراک مقصود و ملاقات مطلوب و زیارت احباب و صحبت اصحاب است   بروزگار عزیزان

که روزگار عزیز   حرام باشد بی دوستان بسر بردن   چون صاحب سرای این ملاطفت و مواددت را

مشاهدت نماید از کمال وجد و نهایت شوق و شعف و فخر و مباهات آب سرور در چشم غرور بگرداند

و از شدت انبساط حالت ترقص در وی نمودار شود و عرضه دارد ای مایهٔ افتخار و شرف و عزت و آبرو

و اعتبار و مخدوم حقیقی و مطاع این بندهٔ قدیمی   کرخانه محقر است و تاریک   بر دیدهٔ روشنت نشانم

همیشه قانون بوده است که سلیمان را با موران نظری و بزرگان را با خانقاه درویشان گذری و شاه را

باگدا الفتی و ماه را با تهابنستی میرفته است اگر این سرکار جلالتمدار را نیز با این عبد عقیدت شعار که از چاکران

قدیمی آن آستان است نظری بر حمت و عنایت باشد هیچ از مراسم ذره پروری آن آفتاب آسمان ابهت

و شوکت بیرون نیست نهایت امتنان از این گونه گفتار و رفتار و اتحاد و یگانگی حاصل و تا قیامت متشکر و دعاگو

گردید سمعاً و طاعةً بطوریکه مقرر فرمودند رفتار میشود و باختصار که موجب مزید خجلت و انکسار است

میکوشد و چشم از بعضی تدارکات و رعایت شئونات آن وجود مبارک می پوشد تا در آن حضرت

معلوم باشد که این بندهٔ صمیمی جز رعایت میل خاطر عاطر را طالب نیست زیرا که اگر جز این نماید و بخیال خود در اد

موافق شأن و تشریف قدوم محترم اقدامی بورزد چنان خواهد نمود که خود را صاحب دار و مختار مدار میداند

و حال آنکه صاحبخانهٔ حقیقی و مختار معنوی آن حضرت فلک رفعت است پس ناظر و مباشر را احضار کرده

میگوید دستور العمل امروز و امشب شما بر این نسق است که فرموده اند چیزی که من اضافه میکنم همان است

که باید دقت کنید مشروبات و مأکولات هرچه باشد مطبوع طبع و ذائقه و خوش طبخ و معطر باشد و اگرچه

فرمایشی نفرموده اند و هرچه بگویم فضولی است اما یک مرغ فسوجن و یک مینای جوهر خلر از فلان دکان که چند شب

قبل آورده بودید و یک جرعه اش کار یک بطر را مینماید گو یا یکتومان هم میدهد و ارزشش هم دارد حاضر

کنید و ازده باشی که قدیمی و توث محله است خواهش نمائید که از ارباب طرب و خواتونهای سیمین غبغب

که بمجلس خواص اختصاص دارند حاضر کنند.   از آنها که شاهد هر مجلس و معشوق هر مفلس و محبوب

هر ناکس میشوند با او بگو از ما پول دادن و از تو جنس نفیس آوردن هرچه خواهی بخواه بشرط اینکه هرچه می آوری

نفیس و مطلوب و دلکش و مرغوب باشد میهمان محترم را از استماع این بیانات وجد و سروری دیگر پدیدار

و تبسم کنان روی با پیشخدمت مخصوص خویش آورده و میگوید پسر جان اگر خدا خواهد روز خوشی بر ما گذشته

بپای رود ما نباید غنیمت بشماریم و پای بر پشت بخت زنیم هم اکنون نوکرها و خدام را مرخص کن بدنبال کار خود بروند

و گوش ما را از استماع پاره قیل و قالها آسوده بگذارند همه چیز عوض دارد جز صحبت دوست و مجلس دوست اما

سفارش بلیغ بکن که هر کس برایش از طلوع آفتاب حاضر نماید بلکه بتلافی این طفره امروز فردا از صبح تا بشام باصلاح

مطالب معروضه اقدام نمایم و بانجام رسانم و خرجوت که مونس دل و آرام جان و دفع غمی هیچکس از خدام من

در اینجای نمانند   چون سخنان آقای محترم باین مقام رسید پیشخدمت مخصوص با جمالی دلارا و غمزهٔ دلفریب میگوید

شما که امشب در این سرای بیتوته بفرمائید جواب فلان شخص که مدتی است متظلم است و آنچه باید تقدیم حضور معالی

دستور نماید بالمضاعف کرده است چیست آقا دهان را از خنده واگنده نماید و از روی استعجاب گوید ای جان

عزیز میدانی در اینخانه با این صاحبخانه جائی مطلبی پوشیده ندارم بی رشوه گرفتم و وعده کردم بآن امید که

تدلیسی نمایم و حکمی که خواسته است در جزو دیگر مطالب بعرض برسانم و باشتباه کاری بمهر برسانم اما نمیدانم این مرد

چه بختی خواب آلود دارد که هنوز ممکن نشده است و چنین موقعی بدست نیامده عیب بزرگ کار ما این است

۵۰۴ که رئیس امروز مملکت ذوق سلیمی ندارد و هر کز سرش را بباده ناب و چشمش را بزلف بر پیچ و تاب مشغول نفرماید
تا در چنان حالت هر حکمی و هر مطلبی در پیش بیاید فوراً ممضی و مختوم شود و از آن طرف چنان پاسبان خاتم خویش است
که آسان آسان نمیتوان مقصودی حاصل کرد بجان عزیزت که گرامی سوگند من است بواسطهٔ همین حالت
و اشکال گذرانیدن امور بجان رسیده‌ام و میخواهم ترک همه چیز کنم افسوس از عهود سابقه من آنوزرا قدر
نشناختم به نستم اکنون که دیهیم خدمت امیدیکه هست و من بواسطهٔ همین امید داری را هی میروم این است که این رئیس
بسیار فرزند دوست است در آن اندیشه‌ام که فلان پسرش را که از تمام فرزندانش محبوب‌تر است به نیروی
رشوه با خود دست یار و از این بعد کارهای دشوار را هموار نمایم چون صاحبخانه این سخن را میشنود صد البته میفهمد
خداوند تیار و دست غیبت مدد کار آنوقت روی با پیشخدمت کرده میگوید بهمان علتی که در طفره زدن و دهان
مدعی بستن داری او را خاموش کرده او بوعدهٔ فردا خوشدل کن تا به بینیم کار ما چه خواهد بود و هم چنین دیگران را
نیز بهمان سبکی و روشی که میدانی روانه منزلهای خودشان کن تو خودت میدانی آن شخصی که بروی ستم رانده
و ملک و مال او را برده است و باهل و عیال او متعرض شده است مردی بزرگ و با بضاعت است رشوه میدهد
و کار خود را از پیش میبرد و این بیچاره هنوز در خواب است و او در کار خود کامیاب از قدیم گفته‌اند بی مایه فطیر
و بی آتش خمیر است بالجمله آقای محترم بهمین طریق جواب و سؤال‌ها مینماید و میفرماید شتاب و باز آی که بحضور تو
بر ما حاجت هست خیم اینوقت صاحبخانه که خود از وجود امیدها و بود و او طمع و طلبها داشت بحالت یأس اندر میشود
و میگوید فی الحقیقه بفرمائید با این حال و روزگار این چه زحمت است که بر وجود مبارک میرسد در جواب میگوید

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو — که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را

بنده و شما را با این حرفها و مطلبها چکار است همینقدر میگویم چراغی خاموش و آسیابی میگردد خوشا بحال شما
که آسوده در خانه نشسته و در بر آشنا و بیگانه بر بسته و خبر از این اوضاع ندارید تا هر ساعتی هزار دفعه جان
شما بر لب برسد دل با چند راس اسب و یدک و چهار توپ قدک و برگ و باغ بی برگ و ساز که مایهٔ خود نمائی
ظاهر و فریب دادن غایب و حاضر است خوش است با اینکه هنوز صاحب یابوها و انواع بطالة قیمت آنرا نپرداخته
و تا به بینیم چه میدهیم و چه میگیریم باید مرد و بی کفن تجهیز رفت بهتر این است که غم خویش خوریم و بیگانه
و خویش را بحال خویش بگذاریم و کمتر پرده از روی کار و اسرار برداریم که جز موجب مزید غم و غصه و تولید
اندوه و قصه نخواهد بود

پیوند عمر بسته بموئی است هوش دار — غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

اکنون این روز و شب را که با چون تو یار جانی بفیض جاودانی نایل میشوم باید غنیمت شمرد که همه وقت
میسر نمیشود و فرصتی نباید بگذرد تا چنین مجلسی و صحبتی بسر بگذرد و خردمندان پیشین که تجربه روزگار فرموده‌اند گفته‌اند

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار — کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

حالا هم من میگویم — ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست — یا چه فلان کس مال فلان را بجور و یا ۵۰۵
زن فلان را ببرد یا خانهای فلان جماعت را ویران کردند یا فلان خیانت بزرگ را نمودند و حسابش
دیدند خیلی مرد کافی باشیم کلیم خود را از آب بیرون آوریم صاحبخانه افسرده خاطر اشارت بمباشر
و ناظر نماید تا آنچه باید حاضر نمایند میهمان محترم یکی دو جام برکشد و با انتظار پیشخدمت بنشیند چون در قدومش
تعطیل افتد مضطرب گردد و با صاحب سرای گوید بفرستید بنگرند نور چشم من کجا اندر است صاحب خانه
یکی دو نفر را بفرستد بعد از ساعتی بروند و باز گردند و آشفته بطوریکه با آقای خود سخن کنند صاحب خانه
سکوت نماید و آقا را حالت اضطراب شدید گردد و با اصرار استفسار فرماید میزبان گوید چنانکه گویند
پیشخدمت را بخانه فلان شخص برده‌اند و سبب پرسیده‌اند گفته‌اند مدتیست وجهی گرفته تا شبی از حسن
بدیع خود عوض دهد چون بعنوان امیکه وعده خوبان را وفائی نیست آن شخص را با انتظار گذاشته
اتفاقاً امروز از آنکوچه عبور کرده است او را برده‌اند لکن سرکار آسوده باشید تا ساعت دیگر صحیح و سالم
ساقی مجلس سرکار خواهد بود آقا آشفته خاطر و در حالت مستی گوید چه مستی است ندانم که رو بما آورد
که بود ساقی و این باده از کجا آورد — دلی خوش کردم که روز و شبی بدون رنج و تعبی با دوستی باصفا
و محبوبی با وفا میگذرانم اما نمیدانستم

ناگشاده گل نقاب آهنگ رحلت ساز کرد — ناله کن بلبل که گلبانگ دل افکاران خوش است

آنگاه چون زن بچه مرده ناله بگریه برکشد و آواز غریبانه چون سگی غریب برآورد و در آنحال مستی گوید
اگر پیشخدمت من تا نیمساعت دیگر نیاید دیوانه وار سر بکوچه و بازار گذارم و ناله و فریاد برآورم صاحب
سرای چون آنحالت جنون آیت را مشاهدت نماید بر آبروی خود بترسد و خادمی محرم محترم را از پی
اصلاح آن کار که راه بسیار دارد و او برود و با مدتی و زحمات بسیار و دادن ده دینار پیشخدمت را
کاهیکه پس خدمتها کرده با رنگ پریده و تنگ دریده و ازار پاره بیاورد مژده و رودش را با آقا در میان
آورند باستقبالش بتازد و خود را بپایش بیندازد و چهرش را ببوسد و مویش را ببوید و متفقاً بمجلس باز
و طرح عیش را ساز کنند و چندی در دیدارش دیده افکند و گوید

یکامشبی که در آغوش شاهد شکرم — گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

ای جان عزیز ای فروغ دیده باز گوی کجا شدی و از چه دیر آمدی معشوق آهسته سخنی گوید آقا
که از بخار باده و دیدار آن ماه روی ساده تازه کار دهن حفظ اسرار نتوانست کرد گفت بعد از این تفاصیل
وا اینهمه قال و قیل کار خاتون و اهل سرای بکجا انجامید گوید بهمان حال که بودند اندرند اینوقت روی
بصاحب خانه کند و گوید میدانید مستی است و راستی خاتون من گویا بی نان و آب مانده‌اند و این
نور چشم من برای تدارک کار ناچار باین کوچه عبور داده و گرفتار شده است من از شما هیچ مطلبی را

۵۰۶ پوشیده نمیدارم خدا را و امید دارد در می پس شما مشغول عیش و نوش باشیم و آنها گرسنه و مستاصل بعد از آن
روی با ناظر صاحبخانه کرده میگوید خانه آقای من کی است جان را از هم دریغ نمی کنیم تا بمال چه رسد شما
بالفعل زحمت کشیده ده تومان وجه نقد بدرسرای من برده بفلان پسر من برسانید تا آسوده باشم صاحبخانه
ناچار دینار را تسلیم کرده و خود بمهمان داری مشغول و دل خوش دارد که چون بامداد چهره کشاید
ازین بلای ناگهانی آسوده میشود اما نمیداند وقتی نجات یافته است که یک هفته گذشته و بهزار تکلیف شاق
دچار گردیده تا بعد از مخلصه از ضیافت آن ضیف فراغت می یابد و خساره تها بر خود وارد می نماید و بهزار
گونه پشیمانی و ندامت دچار و بزیان دنیا و آخرت گرفتار میشود از نخست از دادن فلسی بمفلسی اگونه امساک
میورزد و عاقبت بچنان خسارت و صدمت و تعطیل وقت و تضییع عمر دچار میشود و این همه از سوء نیت
و کوهیدگی اندیشه و ناراستی نیت و بیخبری از خالق بریت است و اگر رؤسای قوم و زعمای عصر و امرای
روزگار در حال تقوی باشند و مردمان را به پرهیزکاری دلالت فرمایند برکت بیفزاید و یمنت نمایش یابد
و بزرگ و کوچک و سیاه و سفید بسعادت هر دو سرای فیروز گردند در امالی صدوق از محمد بن قیس
از حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه مرویست که فرمود سوگند بخدای علی علیه السلام چون بندگان
بماکول پرداختی و چون بندگان نشستی یعنی با آن عظمت و سلطنت که او را بود بر روش بندگان زرخرید
رفتار کردی و بخوردی و نشستی و آن حضرت دو پیراهن سنبلانی بخریدی و غلام خویش در اختیار مختار
آن اختیار دادی و آن دیگر را خود بپوشیدی و چون آستین آن از انگشتهای شریفش تجاوز
کردی قطع فرمودی و چون از دو کعبش بگذشتی محذوف داشتی و آنحضرت بیست سال بخلافت
و امارت بگذرانید و آجری بر روی آجری و خشتی بر فراز خشتی نگذاشت وَلَا أَقْطَعَ قَطِيعًا
وَلَا أَوْرَثَ بَيْضَاءَ وَلَا حَمْرَاءَ إِنْ كَانَ لَيُطْعِمُ النَّاسَ خُبْزَ الْبُرِّ وَاللَّحْمِ وَيَنْصَرِفُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَيَأْكُلُ
خُبْزَ الشَّعِيرِ وَالْخَلَّ وَالزَّيْتَ و هیچوقت ملکی و ضیعتی را در اقطاع خود مقرر نفرمود و سیم سفید
و زر سرخ میراث نگذاشت و اگر چند مردمان را بنان گندم و گوشت سیر میساخت لکن خود بمنزل
خویش باز میگشت و بنان جو و سرکه و زیت قناعت میفرمود و هر گز دو کار که رضای پروردگار در آن بود
بروی وارد و نداد جز آنکه آنیک را که زحمت و مشقتش بر بدن مبارک شدیدتر بود اختیار می نمود
وَلَقَدْ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ تَرِبَتْ فِيهِ يَدَاهُ وَعَرِقَ فِيهِ جَبِينُهُ هزار بنده با کد یمین
و عرق جبین بخرید و آزاد فرمود و هیچکس از مردمان طاقت عمل و ریاضت و عبادت آن
حضرت را نداشت و بهر روز و شبی هزار رکعت نماز میگذاشت و علی بن الحسین علیهما السلام از سایر
مردمان بآنحضرت مانندتر بود و بعد از امیرالمومنین علیه السلام هیچکس تاب و طاقت عمل
علی بن الحسین صلوات الله علیهم را نداشت و مردی از تابعین از انس بن مالک شنید که میگفت

این آیه شریفه در حق علی بن ابیطالب سلام الله علیه نازل شد أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ ۵۰۷
قَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ آیا کسیکه در ساعات و آنات شب بقنوت و سجود
و قیام بپای میبرد و از عقاب آخرت حذر میکند و برحمت پروردگارش امیدواری میجوید آن مرد
میگوید پس بحضرت علی علیه السلام آمدم تا نگران عبادت و بندگی آن حضرت شوم و من خدای را
گواهی میگیرم که هنگام مغرب بدیدار آن حضرت بیامدم و نگران شدم که اصحابش را نماز مغرب
میگذارد و چون از نماز فراغت یافت بتعقیب بنشست تا گاهی که باقامت نماز عشاء و اپسین ایستاد
و از آن پس بمنزل خود شد من نیز با آن حضرت داخل شدم و بدیدم که در تمام شب نماز گذاشت
و قرائت قرآن فرمود تا گاهی که فجر طالع شد آنگاه تجدید وضو فرمود و بمسجد بیرون شد و مردمان را
نماز بامداد بگذاشت آنگاه بتعقیب جلوس نمود تا آفتاب طلوع کرد این هنگام مردمان بخدمتش روی
کردند پس دو تن بحضرتش داوری میآوردند و چون فارغ میشدند بر میخواستند و دو مرد دیگر
بمخاصمت میپرداختند تا گاهی که آن حضرت بنماز ظهر بر میخواست و برای نماز ظهر تجدید وضو میفرمود
آنگاه اصحابش را نماز ظهر میگذاشت و بتعقیب می نشست تا زمانیکه ایشان را نماز عصر می سپرد
بعد از آن مردمان بحضرتش میآمدند بعد دو مرد بر میخاست و دو مرد دیگر می نشست و آن حضرت
در میان ایشان قضاوت و فتوی میراند تا آفتاب غروب می نمود و من همیگویم که خدای را بشهادت
میگیرم که این آیه در حق آنحضرت نازل شد در مجلد هشتم بحار الانوار بسند مذاذان میرسد که گفت
با قنبر بحضرت امیرالمومنین علیه السلام روانه شدیم قنبر عرض کرد قُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئَةً
قَالَ فَمَا هُوَ قَالَ قُمْ مَعِي فَإِذَا بِأَشْنَةٍ مَمْلُوَّةٍ جَامَاتٍ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ بپای شو
ای امیرالمومنین که از بهر تو ذخیره و دفینه آماده کرده ام چون برفتند انبانها و بروایتی جوالهای مملو از
جامهای طلا و نقره بود آنگاه عرض کرد یا امیرالمومنین همانا هیچ چیزی را بر جای نگذاشتی جز اینکه قسمت
فرمودی لاجرم من این اشیاء را از بهر تو ذخیره ساختم علی علیه السلام فرمود همانا دوست داشتی که خانه مرا
باتشی فراوان در سپاری بعد از آن شمشیر خود برکشید و بر آنجمله بزد و آن ظروف زر و سیم تمامت
دو قطعه و سه قطعه شد آنگاه فرمان کرد تا از روی حصه قسمت نمایند و بموجب فرمان آن حضرت
اطاعت کردند و آن حضرت همی فرمود هٰذَا جَنَايَ وَخِيَارُهُ فِيهِ إِذْ كُلُّ جَانٍ يَدُهُ إِلَى فِيهِ
این بیت از جمله امثله عرب است و جنی در اینجا بمعنی مجنی است و نیز با ره روایت کرده اند
هذا جنای و هجانه فیه و کل جان یده الی فیه یعنی خیاره هجان بمعنی گرامی و نیکوئی است
و معنی چنین است که این است که چیده ام و خوب و گزیده اش در آن است و هر چیننده دستش
در دهان خودش جا باشد یعنی هر کس که می چیند هر میوه خوبتر و بهتر و تازه تر است در دهان خود

۵۰۸ میگذارد و در حدیث است لایجنی الجانی الا علی نفسه و این حدیث مثل قول خدای تعالی ولا تزر وازرة وزر
اخری میباشد. و سبب نزول این آیه مبارکه این است که در زمان جاهلیت قانون چنان بود که مردی دیگرا
بگناه دیگری معاقب و ماخوذ میداشتند و بهمان قدر که ایشان را با آن مرد قرابتی و خویشاوندی بود معذب
میداشتند لاجرم این آیه شریفه برد آن وارد شد در مجمع الامثال مذکور است که اول کسیکه باین مثل تکلم
نمود عمرو بن عدی خواهرزاده جذیمة الابرش ملک حیره است که او را جذیمة الابرص گویند و این حکایت
چنان است که هنگامی که حیره تا سرزمین را خرمی و طراوتی خاص نمودار بود جذیمه با اهل و عیال و فرزندان
خود از پی تفرج و تنزه در بوستانی دلارا و صحرائی سبز و پر گیاه خیمه و خرگاه برزد و در آنجا بعیش و عشرت
بنشست و فرزندانش بچیدن سماروغ پرداختند و هر یک را کماتی جید و سماروغی تازه بدست افتادی
بخوردی و چون عمرو را سماروغی نیکو بدست آمدی در جامه خود بنهفتی آنگاه دوان و شتابان بخدمت
جذیمه روی نهادند و عمرو بن عدی که در اینوقت کودکی شیرین زبان بود همی گفت هذا جنای و خیاره فیه
اذ کل جان یده الی فیه کنایت از اینکه آنچه من بچیدم بذخیره آوردم چه دیگران هر کس هرچه چید بدهان
خود برد جذیمه او را در بغل کشید و بملازمت خویش برگزید و بقول او و فعل او مسرور گردید و فرمان داد
تا گردن بندی از برهش بساختند از این روی او را عمرو ذوالطوق میخواندند و این عمرو همان است
که این کلام کبر عمرو عن الطوق که مثل مشهور است در حق او گفته شده است و اول شخص عربی که او را
طوق بر گردن نهادند همین عمروست و تقدیر این مثل این است هذا جنای و لم آخذ لنفسی خیر ما فیه
اذ کل جان یده الی فیه یا کلمه این است آنچه چیده ام و من برای خویشتن آنچه در آن جمله
بهتر است ماخوذ نداشتم چنانچه هر چیننده دستش در دهان است و چیده خود را میخورد یعنی من
بر خلاف دیگرانم و نیکوتر از بهر خود اختیار نمی کنم و خویشتن را بر دیگران ترجیح نمیدهم و داستان
عمرو و خبر طوق چنین است مفصل حکایت کرده و گوید اول کسیکه باین مثل مشهور کبر عمرو عن الطوق
تکلم نمود جذیمة الابرش بود و این عمرو خواهرزاده وی بود و هو عمرو بن عدی بن نصر و جذیمه پادشاه
حیره بود و جماعتی از پسرهای پادشاهان را برای خدمت خود فراهم ساخته از جمله ایشان عدی بن نصر
بود و عدی را چهره دلفریب و دیداری دلارا بود رقاش خواهر جذیمه بر آن موی و روی عاشق گشت
و وصالش را خواستار شد و با عدی گفت امشب چون پادشاه را پیمانه چند بپیمائی و او را
از شراب ناب و زلف پرپیچ و تاب خود سرمست و خراب ساختی در آن حالت سکر و بیخبری مرا از وی
خطبه کن چون شب در رسید عدی چهره خویش را چون ماه بیاراست و شرابی چون آفتاب در جام
بگردشش آورده با غمزه دلفریب چنان از جذیمه شکیب برد و در خدمتش چنان بکرشمه درآمد که
او را از عقل بیگانه و در او نی پیاله مست گردانید عدی گفت ای آشوب دل و آرام جان و آسیب دین

حکایت عمرو بن عدی

و دفع اندهان هرچه دوست میداری از من بطلب که محبوب منی چو دیده راست ای سرو روان بر تن ۵۰۹
عدی با زبان چرب و عشوه دلفریب و چهره گرم و گونه پر لهیب گفت از تو خواستارم که خواهرت رقاش را
با من تزویج فرمائی جذیمه گفت چگونه تواند بود که او تو را انکار و دیگرش شکیب باشد و دلش اسیر کمند زلفت
نگردد همانا او را با تو تزویج نمودم و از آن طرف رقاش که طاقت صبوری و نیروی مهجوری نداشت
میدانست که چون صبح شود و جذیمه را خمار خمر از سر و هر دو چشم پر خمار عدی از نظر برشود باین امر رضا
ندهد و چنین بدیع خواهر را بدینجنس منع او نگذارد لاجرم با آن ماه شب افروز گفت هم امشب زوجه
خود را در کنار بیار و کامکار و برخوردار بر کنار شو عدی چون چنان لقمه از خوان وصال پیش را بدانگونه
آماده یافت بر روی ابر آمد و اندوی [illegible] با جامه جدید و عطر
وطیب مخصوص بامدادان بخدمت جذیمه رسید چون جذیمه او را بدید گفت این آئین و زیب چیست
و کدام حور و مهر از این نور و چهر برخورده بوده است عرض کرد تو خود خواهرت رقاش را در شب گذشته
با من بحباله نکاح درآوردی جذیمه آشفته خاطر شد و گفت من هرگز چنین کار نکرده ام پس از آن دست
خود در شتی خاک بزد و همی بر صورت و سر بزد آنگاه روی با خواهر خود رقاش آورده این شعر بخواند

حَدِّثِینِی وَأَنْتِ غَیْرُ کَذُوبِ ... أَبِحُرٍّ زَنَیْتِ أَمْ بِهَجِینِ
أَمْ بِعَبْدٍ فَأَنْتِ أَهْلٌ لِعَبْدٍ ... أَمْ بِدُونٍ وَأَنْتِ أَهْلٌ لِدُونِ

براستی بازگوی آیا با مردی آزاده زنا دادی یا با کسی فرومایه یا با بنده پست پایه یا با مردی زبون
سبک سایه و اگر چنان باشد همانا تو هم بالین و همسر چنین کسان خواهی بود رقاش گفت تو خود مرا با کفوی
کریم که از پسران پادشاهان است تزویج فرمودی جذیمه خشمگین سر بزیر افکند چون عدی این حال
از وی مشاهدت کرد بر جان خویش بیمناک شد و اندر گاه وی فرار کرده بقوم و بلاد خود پیوست
و در آنجا بود تا بمرد و از آن طرف رقاش در همان شب از عدی باردار شد و پس از انقضای مدت حمل پسری
بزاد و جذیمه او را عمرو نام کرد و به پسری برداشت و سخت او را دوست میداشت چه جذیمه را فرزندی
پدید نمی گشت و چون عمرو هشت ساله شد با جماعتی از ملک زادگان که خدمتگذار جذیمه بودند در طلب
چیدن کماة بیرون میشدند و آن جماعت در هر وقت سماروغی خوب و ممتاز بدست میرسید بدهان
میبردند و میخوردند و آنچه ناپسند بود بخدمت جذیمه میبردند لکن عمرو آنچه بچیدی بجمله نزد جذیمه آوردی
و در حضورش بگذاشتی و بگفتی هذا جنای الی آخره و این کلمه مثل شد پس از آن عمرو بن عدی روزی
با جامه رنگین و حلی و زیوری مطبوع برون شد مردمان این حال را با فال میمون نشمردند و از اثر سحر
ایشان زمانی دراز مفقود شد هرچند در آفاق جهان از دنبال او بتاختند او را نیافتند و چون مدتی
بر این حال بگذشت مالک و عقیل دو پسران فارج که دو مرد از بهترین [illegible] بودند [illegible]

باهدایا و تحف گرانمایه بدرگاه جذیمه راه سپار و در طی راه در پای اودیه سماوه فرود آمده بودند عمرو بن عدی با ایشان بپیوست و آنوقت ناخنها و موهایش سخت بلند گردیده گفتند باز گوی تا کیستی گفت پسر تنوخیه ام مالک و عقیل دیگر با او نپرداختند و با جاریه که با ایشان بود گفتند ما را طعامی بده چون طعام بداد عمرو نیز اشارت نمود که مرا طعام بده او را هم طعام داد پس از آن مالک و عقیل را از شراب ناب سیراب ساخت عمرو گفت مرا نیز سقایت کن جاریه گفت لَا تُطْعِمِ الْعَبْدَ الْكُرَاعَ فَيَطْمَعَ فِي الذِّرَاعِ بردم فرومایه چون پاچه بدادی طمع در ذراع افکند و این سخن نیز مثل شد پس از آن عمرو را بدرگاه جذیمه حمل کردند او را بشناخت و جوانی چون ماه و خورشید در بغل کشید و ببوسید و ببوئید و با مالک و عقیل گفت هر چه میخواهید بخواهید گفتند همی خواهیم در این درگاه ندیم پادشاه باشیم جذیمه اجابت کرد و ایشان چهل سال در خدمت وی ندیم بودند تا گاهی که مفرق جماعات در میان ایشان جدائی افکند و وَكُنَّا كَنَدْمَانَيْ جُذَيْمَةَ در حق دو تن که باهم مدتی بصداقت و اخوت نمایند مثل شد و از آنطرف جذیمه عمرو را نزد مادرش رقاش بفرستاد رقاش نیک شادمان شد و او را بگرمابه بفرستاد و تن و روی بشست و جامهٔ فاخر بر تن او بیاراست و آن طوق طلا را که در کودکی بر گردن او در میآورد بر گردنش بگذاشت چون جذیمه او را بدید گفت كَبُرَ عَمْرٌو عَنْ طَوْقٍ کنایت از این که عمرو از آن برتر است که او را طوق بر گردن گذارند و این سخن در میان عرب مثل گردید و از آن پس جذیمهٔ ابرش بن مالک بن فهم عمرو را ولیعهد دولت و قائم مقام سلطنت ساخت و تفصیل حال جذیمه و عدی و عمرو و قتل عمرو بدست نایله دختر عمرو بن ظرب که او را زبا لقب بود و جذیمه را در قصاص خون پدرش عمرو بکشت و بعد بدست عمرو بن عدی قصاص یافت بشرح و بسطی کامل در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ تألیف پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک طاب ثراه مذکور است متمم بن نویره این شعر را در حق مالک و عقیل گوید

وَكُنَّا كَنَدْمَانَيْ جُذَيْمَةَ حِقْبَةً ... مِنَ الدَّهْرِ حَتَّى قِيلَ لَنْ يَتَصَدَّعَا
فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا كَأَنِّي وَمَالِكًا ... لِطُولِ اجْتِمَاعٍ لَمْ نَبِتْ لَيْلَةً مَعَا
وَعِشْنَا بِخَيْرٍ وَالْحَيٰوةِ وَقَبْلَنَا ... اَصَابَ الْمَنَايَا رَهْطَ كِسْرَىٰ وَتُبَّعَا

همانا این اشعار را متمم یربوعی در مرثیه برادرش مالک بن نویره گوید که در زمان خلافت ابی بکر بن ابی قحافه بدست خالد بن ولید بقتل رسید و میگوید من و مالک مانند دو ندیم جذیمهٔ الابرش ملک حیره که مالک و عقیل بودند بودیم و روزگاری درازی باهم بصدق اخوت و صفای نیت بگذرانیدیم چندانکه مردمان گمان بردند که بنیان اتفاق و بنیاد صحبت ما را شکستی پدید نخواهد شد اما چون روزگار غدار و دهر ختار در میان ملاطفت مباینت و مشارکت و تشتت و تفرق را نمودار و آیت مهاجرت را قرائت کرد چنان بچشم اندر همی نمود که گویا من و مالک یک شب باهم سر در یک بستر نداشته ایم و با آن طول صحبت در خیال چنان گذشت که گویا

هرگز

هرگز با همدیگر شبی بروز نگذاشته ایم روزگاری باهم بخوبی و خوشی زندگانی کردیم و کامرانی نمودیم افسوس که گردش فلک آبنوس آن صحبت مانوس را باین هجرت غیر مانوس مبدل و آن حلاوت معاشرت را باین تلخی مغایرت متحول گردانید و حالت روزگار با تمام ابنای خود بر این منوال بگذشته و با پادشاهان تاجدار و سلاطین کامکار و خسروان با اقتدار همین معاملت ورزیده و با تبابعه و قیاصره و اکاسره و جبابره و فراعنه و نماروده و خواقین و خوانین جام خونین پیموده و از فراز تخت بر تخته تابوت و از مسند جبروت بر عرصهٔ برهوت کشانیده است

همین منزل است این جهان خراب ... که بوده است ایوان افراسیاب
همین مرحل است این بیابان دور ... که گم شد در او لشکر سلم و تور

و این بیت دوم را در کتب مقدمات بشاهد آورند و گویند لام لطول بمعنی بعد است ای بعد طول اجتماع و بعضی بمعنی مع دانسته اند ای مع طول اجتماع و میدانی در مجمع الامثال میگوید در اینجا لام بمعنی علی میباشد ای علی طول اجتماع و میگوید جایز است متعلق بتفرقنا باشد یعنی لاجتماعنا و اشاره باین باشد که سبب تفرق اجتماع است و نیز ابو خراش هذلی در این شعر خود اشارت بمالک و عقیل کرده است

اَلَمْ تَعْلَمِي اَنَّ التَّفَرُّقَ قَبْلَنَا ... خَلِيلَا صَفَاءٍ مَالِكٌ وَعَقِيلٌ

بالجمله تمثل امیر المؤمنین علی علیه السلام باین کلمه اشارت باین بود که تو گمان همی بردی که من فریفته این ابنا بنها یا جوالهای زر و سیم میشوم و این جمله را که مختار دیگرا متعه است از بهر خویش اختیار میفرمایم و بخویشتن میگردانم چنین نیست بلکه هر چه هست باید از روی مساوات و مواسات در میان مسلمانان قسمت شود بعد از آن فرمود يَا بَيْضَاءُ يَا صَفْرَاءُ غُرِّي غَيْرِي ای سیم سفید و زر زرد و روزگار دیگر را جز من فریب بدهید و اذان که راوی حکایت است میگوید در آن بیت مقداری است او رخن و خلخال شاخ و سوزن بود فرمود این را قیمت کنید عرض کردند ما را حاجتی بآن نیست حبیب بن ثابت گوید عبد الله بن جعفر بن ابیطالب گفت یا امیر المؤمنین اگر در حق من بمعونت یا نفقه فرمان کنی سوگند باخدای چیزی نزد من نیست جز اینکه ناقهٔ خود را بفروشم با جعفر فرمود لَا وَاللّٰهِ لَا اَجِدُ لَكَ شَيْئًا اِلَّا اَنْ تَأْمُرَ عَمَّكَ اَنْ يَسْرِقَ فَيُعْطِيَكَ سوگند باخدای چیزی برای تو موجود نمی بینم مگر اینکه عم خود یعنی امیر المؤمنین فرمان کنی سرقت کند و بتو دهد یعنی اگر مالی هست باید از روی عدل بمسلمانان قسمت نمود از عبد الله بن نافع مروی است که ابو موسی بعیادت حسن بن علی علیهما السلام برفت علی سلام الله علیه فرمود اَنَّهُ لَا يَمْنَعُنَا مَا فِي اَنْفُسِنَا عَلَيْكَ اَنْ نُحَدِّثَكَ بِمَا سَمِعْنَا اَنَّهُ مَنْ عَادَ مَرِيضًا شَيَّعَهُ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يَسْتَغْفِرُ لَهُ اِنْ كَانَ مُصْبِحًا حَتّٰى يُمْسِيَ وَاِنْ كَانَ مُمْسِيًا حَتّٰى يُصْبِحَ وَكَانَ لَهُ خَرِيفٌ فِي الْجَنَّةِ اگر ما را از تو کدورتی در نفس و خاطر باشد شاید اشارت بقصهٔ حکمین است مانع نمیگردد ما را که با اینحال ترا بآنچه شنیده ایم حدیث کنیم که هر کس مریضی را عیادت کند هفتاد هزار فرشته او را مشایعت نمایند

۵۱۴ و بجلاء از بهرش طلب آمرزش کنند اگر آن عبادت را صبحگاه نموده باشد تا شامگاه از بهرش استغفار نمایند
و اگر شامگاه فرموده باشد از آن هنگام تا صبحگاه استغفار کنند و هم او را خریفی یعنی زاویه در جنت دهند
که آن جنت وسعتش باشد که اگر شخصی سوار بخواهد آن زاویه را طی نماید چهل سال مدت آن باشد و ازین کلام مبارک
و این رفتار و لایات آثار معلوم میشود که حالت بزرگی امیرالمؤمنین علیه السلام و وسعت میدان عفو و اغماض
و صدق عقیدت و لطف سجیتش در حق مؤالف و مخالف تا چه مقدار است و دیگر قدم ضبی روایت کند
که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد تا لبید بن عطارد تمیمی را حاضر کنند پس برفتند و او را بیاوردند
و در عرض راه بمجلسی از مجالس بنی اسد مرور دادند که نعیم بن دجاجه در آن مجلس بود نعیم بپای شد و لبید را
خلاص کرد آن جماعت بخدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند آن مرد را بگرفتیم و چنان افتاد که
عبور ما بر نعیم بن دجاجه افتاد و نعیم او را از دست ما باز ستانید و این نعیم از شرطة الخمیس بود علی علیه السلام
فرمود نعیم را نزد من حاضر کنید و بفرمود او را سخت مضروب داشتند و چون او را از پس مضروبیت
بیرون بردند گفت یا امیرالمؤمنین اِنَّ الْمُقَامَ مَعَكَ لَذُلٌّ وَ اِنَّ فِرَاقَكَ كُفْرٌ ای امیرالمؤمنین
بودن در حضرت تو ذلت آورد و مفارقت از حضرت تو کفر است یعنی چون تو عدل صرف هستی و در
اجرای حق و حد همه کس در نظر مبارکت یکسان است مقام جستن در خدمت تو موجب ذلت است
چه هیچ نتواند بهوای نفس خویش برود یا خود را بر دیگری فزونی دهد یا اگر خطائی کند متوقع عفو و اغماض
باشد پس همواره ذلیل و خائف است اگر برای همین جهات از تو مفارقت کند فوراً کافر است
و از حق روی برگاشته است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اِنَّهُ لَكَذَالِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ خَلُّوا سَبِيلَهُ
آنچه میگوئی بر وفق عقیدت تو است عرض کرد آری فرمود او را براه خود گذارید و دیگر از شعبی مرویست

حکایت علی علیه السلام با نصرانی

که علی علیه السلام زره خود را نزد مردی نصرانی دیده آن مرد نصرانی را بمخاصمت در محضر شریح قاضی
حاضر کرد شریح چون امیرالمؤمنین را بدید بی خویشتن از جای خود برفت تا آن حضرت جلوس فرماید علی
علیه السلام فرمود بجای خود بنشین آنگاه بپهلوی وی بنشست و فرمود ای شریح اگر خصم من مسلمان بود
جز با او نمی نشستم لکن وی مردی نصرانی است و رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده است
اِذَا كُنْتُمْ وَ اِيَّاهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاَلْجِئُوهُمْ اِلَى مَضَائِقِهِ وَ صَغِّرُوا بِهِمْ كَمَا صَغَّرَ اللّٰهُ بِهِمْ فِي غَيْرِ اَنْ تَظْلِمُوا
چون شما با جماعت نصاری در یک طریق باشید ایشان را ملجأ و ناچار سازید که از تنگنای طریق که موجب
زحمت و کلفت و مشقت است راه سپار شوند و ایشان را کوچک بگردانید چنانچه خدای صغیر گردانیده است
ایشان را لکن بدون اینکه ظلم بر ایشان روا دارید و حکمت این کلام مبارک آنست که چون چنین کردند
ایشان خوار و حقیر میکردند و آخر الامر ناچار میشوند بلکه راغب و مایل میگردند که مسلمانی گیرند و از این ذلت
بعزت رسند و نیز بواسطه این تحقیر و تصغیری که از مسلمانان بینند بمخالطت و مجالست ایشان آرزومند نخواهند

۵۱۳ تا اسباب ضعف عقاید مسلمانان و ذلت خود شان شود و نیز مسلمانان چون خود را در باره ایشان متقشف
باین احوال یابند بیشتر از مخالطت و عقاید ایشان متنفر شوند اما اگر با ایشان بظلم و ستم روند از مسلمانان
و مسلمانی گریزان گردند و بر بغض و کین ایشان و حفظ دین و آئین خودشان و دشمنی با دین اسلام افزوده
شود بالجمله میگوید پس از آن علی علیه السلام با شریح قاضی فرمود این زره من است نه فروخته ام و نه
بخشیده ام نصرانی گفت این زره جز زره من نیست و امیرالمؤمنین را نیز دروغگوی ندانم شریح روی بعلی
علیه السلام آورد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا بینه و گواهی هست فرمود نیست لاجرم شریح امر کرد که آن
زره از آن نصرانی است نصرانی قدمی چند برفت و دیگر باره بازشد و گفت اما من همانا شهادت
میدهم که اینگونه حکم از احکام و اخلاق پیغمبران است که داوری مرا نزد قاضی خود میبرد و قاضی
آنحضرت بر حقانیت من حکم میراند گواهی بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی میدهم این زره سوگند
با خدای زره تست یا امیرالمؤمنین چون نصرانی مسلمان شد و آن گواهی بداد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرمود اما چون تو اسلام آوردی از آن تو باشد و نیز او را بر اسبی بنشاند شعبی گوید خبر داد مرا آنکس
که آن نصرانی را دیده بود که در رکاب آنحضرت با خوارج نهروان قتال میداد راقم حروف گوید
این کردار امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ قانون اسلام است که فرموده است البینة علی المدعی
و هیچکس را از آن مستثنی نداشته است و البته چون حفظ قانون هر مذهبی در حد خود بشود موجبات
استحکام آن مذهب و اهل آن مذهب فراهم میشود و میتوان گفت همین رعایت قانون بود که نصرانی
مسلمانی گرفت و این کردار امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برای این بود که چون نور اسلام را در باطن او میدید
او را باین سعادت نائل فرمود چه اول کار انبیاء و اوصیاء تکمیل خلق و بیرون آوردن ایشان را از
طریق ضلالت بسبیل هدایت است ابوعمرو کندی گوید روزی در حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
حضور داشتم و مردمان در مزاج مبارکش حالت طیب نفس و انبساط خاطری احساس کردند و عرض
کردند یا امیرالمؤمنین ما را از اصحاب خود حدیث فرمای فرمود از کدام اصحاب من از من پرسش میکنید
عرض کردند از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فرمود تمام اصحاب محمد صلوات الله علیه اصحاب من باشند
از کدام یک از ایشان از من میپرسید عرض کردند از آنانکه ما گران هستیم که نام ایشان را بملاطفت
می بری و برای ایشان بیرون از دیگران درود میفرستی فرمود از کدام یک ایشان عرض کردند از
عبدالله بن مسعود فرمود قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ عَلِمَ السُّنَّةَ وَ كَفَى بِذَلِكَ قرآن را قرائت نمود
و سنت را بیاموخت و کافی است باین مردمان که حاضر بودند گفتند سوگند با خدای ما از این کلام
امیرالمؤمنین علیه السلام و کفی بذلک ندانستیم مقصود این است کفی بقرائت القرآن و علم السنة
یا کفی بعبدالله کافی است قرائت قرآن و سنت یا اینکه برای عبدالله بن مسعود همین کافی است

که قاری قرآن و عالم سنت باشد میگوید عرض کردم ما را از ابوذر حدیث فرمای فرمود کانَ یُکْثِرُ السُّؤالَ
فَیُعْطی وَ یُمْنَعُ وَ کانَ شَحیحاً حَریصاً عَلی دینِهِ حَریصاً عَلَی الْعِلْمِ الْجَزْمِ قَدْ مَلَأَ فی وِعاءٍ
لَهُ حَتَّی امْتَلَأَ وَ عاؤُهُ عِلْماً عَجَزَ فیهِ بسیار سؤال میکرد هم اجابت مسئولش
میشد و هم ممنوع میگردید و بر دین خود شدید الحرص و بر علم جزم حریص بود و همی در طلب علم برآمد تا گنجینهٔ
سینه اش از گوهر علم آکنده شد و در آن عاجز گشت میگوید سوگند با خدای از این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
عجز فیه ندانستیم مقصود این است که عاجز از کشف آنچه نزد او بود گردید یا عاجز از مسئلتش گردید عرض کردیم
از حذیفة الیمان با ما حدیث فرمای فرمود عَلِمَ اَسْماءَ الْمُنافِقینَ وَ سَئَلَ عَنِ الْمُعْضَلاتِ
حینَ غَفَلَ عَنْها وَ لَوْ سَأَلُوهُ وَ لَوْ جَدُوهُ بِها عالِماً اسامی منافقان را بیاموخت و از معضلات و مشکلات چون
غفلتی از آنها بر ایشان روی داد سؤال کرد و اگر از وی پرسش کردند او را بآنجمله دانا میدیدند عرض کردند
ما را از سلمان فارسی حدیث کن فرمود مَنْ لَکُمْ بِمِثْلِ لُقْمانِ الْحَکیمِ وَ ذلِکَ امْرُءٌ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ
اَدْرَکَ الْعِلْمَ الْاَوَّلَ وَ اَدْرَکَ الْعِلْمَ الْآخِرَ وَ قَرَءَ کِتابَ الْاَوَّلِ وَ قَرَءَ کِتابَ الْآخِرِ بَحْرٌ لا یُنْزَفُ
کیست از بهر شما که مانند لقمان حکیم است همانا سلمان از ما اهل بیت است علم اول و علم آخر را ادراک نمود و کتاب
اول و کتاب آخر را قرائت فرمود دریائی است که هر چند از وی برگیرند فانی نشود و از این کلام امیرالمؤمنین
علیه السلام شأن و شرفی برای حضرت سلمان و مراتب علم او استدراک میشود که درخور انبیاء بزرگ
و اولیای فخام است و در رجال کشی از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود
روایت میکنی آنچه را که مردمان روایت کنند که علی علیه السلام در حق سلمان فرمود ادرک علم الاول و
علم الآخر عرض کردم آری فرمود هیچ میدانی امیرالمؤمنین چه قصد فرموده است عرض کردم مقصود علم بنی
اسرائیل و علم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نه چنین است لکن قصد فرموده است علم نبی و علم علی صلوات الله
علیهما و امر نبی و امر علی علیهما السلام است معلوم باد عدم ارادهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام این معنی در این
کلام دلالت بر آن نمی کند که جناب سلمان علم بنی اسرائیل را ادراک نمی کند چنانکه در این حدیث قرء
کتاب الاول و قرء کتاب الآخر دلالت بر این مقصود مینماید میگوید عرض کردیم از عمار بن یاسر حدیث
بگذار فرمود ذلِکَ امْرُءٌ خالَطَ اللّهُ الْایمانَ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ وَ شَعْرِهِ وَ بَشَرِهِ حَیْثُ زالَ زالَ مَعَهُ
وَ لا یَنْبَغی لِلنّارِ اَنْ تَأْکُلَ مِنْهُ شَیْئاً این مردی است که خداوند جهر ایمان را با گوشت و موی و پوست و خون او مخلوط ساخت
و در هر کجا باشد ایمان با اوست و آتش را نمیرسد که از وی چیزی را ماکول دارد عرض کردیم پس حدیث فرمای
از برای ما از نفس نفیس خودت فرمود مَهْلاً نَهانَا اللّهُ عَنِ التَّزْکِیَةِ آرام و آهسته باش خداوند نهی فرموده است
که خویشتن را بستائیم و تزکیه نفس خویش نمائیم مردی دیگر عرض کرد همانا خدایتعالی میفرماید وَ اَمّا بِنِعْمَةِ
رَبِّکَ فَحَدِّثْ از نعمتهائی که پروردگارت بتو ارزانی داشته با مردمان باز گوی فرمود فَاِنّی اُحَدِّثُ بِنِعْمَةِ

رَبّی کُنْتُ وَ اللّهِ اِذا سُئِلْتُ اَعْطَیْتُ وَ اِذا سَکَتُّ ابْتَدَأْتُ وَ اِنَّ تَحْتَ الْجَوانِحِ مِنّی عِلْماً جَمّاً فَاسْئَلُونی
این عبارت را بدو صورت میتوان خواند و معنی کرد هم مجهول و هم معلوم اگر مجهول بخوانیم معنی آن چنان است
که از جمله نعمتهای الهی در حق من این است که هر وقت از من چیزی خواستار شوند عطا میکنم و اگر سائل و مستحق
لب از سؤال هم بربندد من در عطیت بدایت نمایم و این خود نعمتی بزرگ است که انسان دارای چنین صفتی محموده باشد و اگر
معلوم بخوانیم معنی چنین است که هر وقت از خداوند مسئلتی کردم با من عطا شد و اگر خاموش بودم همچنان
خداوند بمن عطا فرمود و این نعمتی بزرگ است که بنده را در پیشگاه خداوند چنین مقام قرب و منزلتی رفیع حاصل گردد
معلوم باد که امیرالمؤمنین علیه السلام را در حق هر یک از صحابه عقیدت و علم و اطلاعی مخصوص است که تکلیف
خود را در افشای آن نمیداند و اغلب آنها با نهایت قبول عامه و ظاهر مطلوبی که داشته اند منافق بوده اند
این است که در تصدیق احوال و تشریح مقام بعضی باجمال میرود و بیانی مبهم میآورد و بواسطه نهایت
حشمت و هیبت آن حضرت و نیز عدم اجازهٔ باطنیهٔ آنحضرت که در قوهٔ متصرفهٔ امامت و ولایت
مطلقه اندراج دارد هیچکس را قدرت استکشاف و استفسار نبوده است و اگر خواسته است
نتوانسته است بالجمله میگوید در اینوقت ابن کوا بپای شد و از مسائل عدیده بپرسید و جواب بشنید چنانکه
در مقامات خود شرح داده اند از زرارة بن اعین از حضرت ابی جعفر محمد بن علی مروی است که علی
علیهم السلام را عادت چنان بود که چون نماز فجر بگذاشتی همچنان بتعقیب پرداختی تا آفتاب چهره
بنمودی و چون شمس طالع شدی فقرا و مساکین بحضرتش انجمن شدندی و نیز جز ایشان دیگر مردمان
بحضور مبارکش تشرف جستند و آنحضرت با ایشان فقه و قرآن بیاموختی و آنحضرت را وقتی بود که
از مجلس خویش برخاستی پس روزی برخاست و بمردی بگذشت و آن مرد کلمهٔ ناپسند با آنحضرت براند
و حضرت باقر علیه السلام نام آنمرد را بر زبان نراند فَرَجَعَ مِنْ مَوْضِعِهِ عَلی بَدَنِهِ حَتّی صَعِدَ الْمِنْبَرَ
امیرالمؤمنین بازگشت و بر منبر صعود داد و مردمان را بنماز جماعت ندا کردند و آن حضرت خدای را
حمد و ثنا بگذاشت بعد از آن فرمود اَیُّهَا النّاسُ اِنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ اَحَبَّ اِلَی اللّهِ وَ لا اَعَمَّ نَفْعاً مِنْ حِلْمِ
اِمامٍ وَ فِقْهِهِ وَ لا شَیْءٌ اَبْغَضَ اِلَی اللّهِ وَ لا اَعَمَّ ضَرَراً مِنْ جَهْلِ اِمامٍ وَ خُرْقِهِ اَلا وَ اِنَّهُ مَنْ
لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ واعِظٌ لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنَ اللّهِ حافِظٌ اَلا وَ اِنَّهُ مَنْ اَنْصَفَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ یَزِدْهُ اللّهُ
اِلّا عِزّاً اَلا وَ اِنَّ الذُّلَّ فی طاعَةِ اللّهِ اَقْرَبُ اِلَی اللّهِ مِنَ التَّعَزُّزِ فی مَعْصِیَتِهِ ای مردمان هیچ چیز در
حضرت خدای محبوب تر و عمیم النفع تر از حلم و فقه امام و پیشوای انام نیست و هیچ چیز در پیشگاه خالق مهر
وده مبغوض تر و عمیم الضرر تر از جهل امام و کولی پیشوای جهانیان نیست و دانسته باشید که هر کس از
از خویشتن بر خویشتن واعظی نداشته باشد برای او از جانب خدای حافظی نخواهد بود و هر کس انصاف
خود را بدهد خداوند جز عزت از بهرش نیفزاید و دانسته باشید آنذلتی که در طاعت خدای فراز آید

 اقرب است بحضرت خدای از آن عرقی که در معصیت خدای حاصل شود آنگاه فرمود أَيْنَ الْمُتَكَلِّمُ آنفاً
کجاست آنکسی که ساعتی از آن پیش اینگونه تکلم نمود از بیم مهابت ضربود و قدرت انکار نیافت و عرض
کرد یا امیر المؤمنین اینک من حاضرم فرمود أَمَا إِنِّي لَوْ أَشَاءُ لَقُلْتُ بدانید اگر بخواهم میگویم
آنمرد عرض کرد یا امیر المؤمنین عفو وصفح نظر میفرمائی که تو اهل عفو و گذشتی فرمود گذشتم و صفح نظر
کردم شخصی در حضرت باقر علیه السلام عرض کرد امیر المؤمنین علیه صلوات الله چه میخواست بفرماید
فرمود أَرَادَ أَنْ يُنَبِّئَهُ میخواست از نسب او باز گوید و ازین کلام معلوم میشود او در انسب نا ستوده بوده است
و نیز در ذیل حدیثی که در مجلد هشتم بحار الانوار از حضرت صادق علیه السلام مروی است میفرماید
علی صلوات الله علیه چنان عمل میکرد که گوئی در میان بهشت و دوزخ ایستاده و ثواب بهشتیان
میگرد و برای ثواب و مزد کار میکند و بد و زخیان میگرد و برای پرهیز از عقاب اجتناب میگیرد و چون
از بهر نماز بپای میشد و این کلمه را میفرمود وجهت وجهی رنگ مبارکش چنان میگشت که میدانستند
گونه همایونش دیگر گونه شده است و هزار بنده از کد یمین و عرق جبین آزاد فرمود و در خدمتش
بشارت دادند که در ملک و مال آن حضرت چشمهٔ آبی باندازهٔ گردن شتر قوی هیکل بر جوشیده است
فرمود این بشارت باوارث گذارید پس از آن آب گذارا بر فقیران و درویشان و راه گذریان تا
پایان جهان بصدقه مقرر داشت لِيَصْرِفَ اللهُ النَّارَ عَنْ وَجْهِهِ از بهر آنکه خداوند آتش را از وی بگرداند
ابو غسان نهدی روایت کرده است که قومی از شیعیان بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه
درآمدند و آن حضرت را بر حصیری کهنه نشسته دیدند رحبه بفتح راء مهمله و سکون حاء مهمله و باء موحده
آن موضع و زمین وسیعی است که در میانگاه خانها واقع است و رحبه بسیار است و رحبه خنیس محله ایست
در کوفه و منسوب به خنیس بن سعید است بالجمله میگوید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چه چیز شما را
بیاورده است عرض کردند دوستی تو یا امیر المؤمنین فرمود أَمَا إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّنِي رَآنِي حَيْثُ
يُحِبُّ أَنْ يَرَانِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي رَآنِي حَيْثُ يَكْرَهُ أَنْ يَرَانِي هرکس مرا دوست بدارد
می بیند مرا در آنجا که دوست بدارد به بیند مرا و هر کس دشمن دارد مرا می بیند مرا در آنجا که مکروه دارد
مرا در آنجا بنگرد کنایت از اینکه دوستان من در بهشت مرا بنگرند و دشمنان من که در جهنمند مرا
ملاقات نمایند پس از آن فرمود مَا عَبَدَ اللهَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَّا نَبِيُّهُ وَلَقَدْ هَمَّ أَبُو طَالِبٍ عَلَيْنَا
وَأَنَا وَهُوَ سَاجِدَانِ فَقَالَ أَوَفَعَلْتُمُوهَا ثُمَّ قَالَ لِي وَأَنَا غُلَامٌ وَيْحَكَ انْصُرِ ابْنَ عَمِّكَ وَيْحَكَ
لَا تَخْذُلْهُ وَجَعَلَ يَحُثُّنِي عَلَى مُؤَازَرَتِهِ وَمُكَانَفَتِهِ هیچکس خدا را پیش از من جز پیغمبرش عبادت
نکرده بود و روزی ابو طالب بر ما ورود کرد و من و پیغمبر مسجود اندر بودیم ابو طالب گفت آیا کردید
این کار را پس از آن با من گفت و من در آنوقت پسر خورد سال و پیران بودم و یحک پسر عمت را

یاری کن و یحک او را تنها مگذار و بر موازرت و معاونت و یاری کردن آنحضرت مرا انگیزش میداد
راقم حروف گوید اگرچه در اینجا مقصود و مفهوم از ظاهر کلام این است که تا آن زمان هیچکس در عبادت
بر طریقت اسلام جز پیغمبر بر من سبقت نگرفته بود چه خداوند را بدیگر مذاهب و ادیان عبادت کرده
بودند اما در باطن این معنی است که از ابتدای آفرینش هیچکس خدا را در ادای حق عبادت جز پیغمبر که صادر
اول است بر من پیشی نداشت چنانکه از اخبار کثیره این معنی استفاده میکردد و دیگر سدیر صیرفی
از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کند که امیر المؤمنین علیه السلام را عارضه مرضی روی داد ابوبکر و عمر
بعیادتش رهسپر و از حضرتش بدر و به پیغمبر شدند رسول خدای صلی الله علیه و آله پرسید از کجا میرسید
عرض کردند علی را عیادت کردیم فرمود چگونه اش دیدید عرض کردند دَأَبْنَاهُ لِمَا بِهِ اورا
بآنحال که بآن اندر است بدیدیم و ازین کلام خواستند اظهار یأسی از صحت آن حضرت نمایند فرمود
كَلَّا إِنَّهُ لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يُوَسِّعَ غَدْراً وَبَغْياً وَلَيَكُونَنَّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ عِبْرَةً يَعْتَبِرُ بِهِ النَّاسُ مِنْ بَعْدِي
علی هرگز نخواهد مرد تا گاهی که در پهنه ظلم و بغی و عدوان و ستمکاران ستمها بیند و در میان این امت عبرتی
شود که بدو اعتبار گیرند چنانکه من فهم ازین کلام مبارک آن فتن و محنی که بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله
برای آنحضرت روی میدهد و آن اعمال و افعال و حروب و زحمات و مشقاتی که اتفاق می افتد
و آن فضایل و مناقب و مآثر و مصائب و معجزات و آیاتیکه از آن حضرت ظهور میرسد مفهوم میشود
و دیگر از مسیّب بن نجبه مروی است که روزی در آن اثنا که علی علیه السلام مشغول قرائت خطبه بود
ناگاه اعرابی پدید شد و فریاد و امظلوماه برکشید امیر المؤمنین او را نزدیک خواست و چون بآنحضرت
نزدیک شد فرمود إِنَّمَا لَكَ مَظْلَمَةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا قَدْ ظُلِمْتُ عَدَدَ الْمَدَرِ وَالْوَبَرِ تو از بهر یک مظلمه که بر تو رسیده
این ناله و فریاد کنی اما ظلمها و ستمهائی که بمن وارد شده از شمار ریگهای بیابان و پشم و موی چارپایان
بیشتر است و بروایتی دیگر بآن اعرابی فرمود و یحک من نیز سوگند با خدای مظلوم هستم بیا تا
بر آنکس که بر ما ظلم کرده است نفرین کنیم و دیگر در آن کتاب و نهج البلاغه مسطور است که وقتی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از حالات و صفات و مراتب جماعت قریش پرسیدند فرمود أَمَّا بَنُو مَخْزُومٍ
فَرَيْحَانَةُ قُرَيْشٍ نُحِبُّ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْياً وَأَمْنَعُهَا
لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا وَهُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكَرُ وَأَنْكَرُ
وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ اما بنی مخزوم از مردم قریش همانا ریحانه قریش و در زیر حدیث و اخبار
رجال ایشان و نکاح در زنان ایشان است و ازین عبارت میرسد که لذت معاشرت و زندگانی
و تمتع از روزگار در مردان و زنان ایشان از دیگر طبقات قریش بیشتر است و اما بنی عبد الشمس همانا مردمی
دور بین و حمایت پسکان و کسان خود بیشتر نمایند و اما جماعت بنی هاشم در بذل جان و مال در هیچ

518 در هیچ مقام دریغ نکنیم و در آنچه بدست داریم ساحت ورزیم و در آنجا که باید از جان بگذریم از دیگران حاضرترم و بنی عبد الشمس با تمام مردم قریش بیرون از بنی هاشم از ما بیشتر و اکثر هستند یعنی مکر و حیله و نکراء و عقل دنیوی ایشان کامل است و ما از ایشان فصیحتر و ناصح تر و صبیح تر یم یعنی با زبانی روشن و چهره خرم تر از کاشتن با زن و مرد بطلاقت لسان و بشاشت وجه و بند و بصیحت ملاقات می کنیم و نیز مسطورات که وقتی ازاری کهنه که دارای رقعه و وصله بود بر تن مبارک امیر المومنین علیه السلام بدیدند و عرض کردند این جامه مندرس مرقوع چیست فرمود يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَيَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ پوشیدن اینگونه جامه موجب خشوع قلب و خوار شدن نفس اماره است و هم جماعت مومنان بآن اقتدا مینمایند یعنی بسا میشود که مومنی استطاعت پوشیدن جامه نو و فاخر ندارد و از پوشیدن لباس کهنه و ذرلی زده شرمسار میشود اما چون من این کار کنم و اینگونه جامه بر تن در آورم بر وی نیز هموار گردد وقتی قومی در حضور مبارکش بمدح و ثنای آن حضرت زبان برگشودند فقال اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَاَنَا اَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ عرض کرد بار خدایا تو بمن از من داناتری و من بر نفس خودم از این جماعت عالم ترم بار خدایا بگردان ما را بهتر از اینکه دیگران گمان میبرند و در گذر از ما از آنچه ایشان نمیدانند و نیز در مجلد هشتم بحار الانوار مرویست که چون امیر المومنین علیه السلام وارد نهروان شد از جمیل بن بصبهری که در پیشگاه انوشیروان نویسنده و کاتب بود پرسش فرمود عرض کردند بعد از این مدت متمادی زنده است و از خداوند رزاق روزی میبرد فرمان کرد تا او را حاضر کنند چون جمیل حاضر شد حواس او بجمله سالم و بی عیب بود و مرحمتش ذهنی صافی و قریحه تامه داشت از وی سؤال فرمود كَيْفَ يَنْبَغِي لِلْاِنْسَانِ يَا جَمِيلُ اَنْ يَكُونَ انسان سزاوار است که چگونه باشد عرض کرد واجب چنان است که انسان را دوست اندک و دشمن بسیار باشد فرمود ای جمیل همانا سخنی بدیع آوردی همانا عقیدت تمام مردم بر این است که بسیار دوست اولویت دارد عرض کرد این امر چنان نیست که مردم گمان کرده اند فَاِنَّ الْاَصْدِقَاءَ اِذَا كَلَّفُوا السَّعْيَ فِي حَاجَةِ الْاِنْسَانِ لَمْ يَنْهَضُوا بِهَا كَمَا يَجِبُ وَيَنْبَغِي چون دوست بسیار شود دوستان انسان برای قضای حاجت او بهدست شوند و خود را بانجامش مکلف دارند چنانکه باید و شاید آن حاجت را بجای نیاورند و مقصود او را حاصل نکنند چنانکه چون کشتی بان بسیار شود کشتی غرق گردد امیر المومنین علیه السلام فرمود این امر را امتحان کرده ام و مقرون بصواب یافته ام منفعت دشمن بسیار چیست عرض کرد اِنَّ الْاَعْدَاءَ اِذَا كَثُرُوا يَكُونُ لِلْاِنْسَانِ اَبَدًا مُتَحَرِّزًا مُتَحَفِّظًا اَنْ يَنْطِقَ بِمَا يُؤْخَذُ عَلَيْهِ اَوْ يَبْدُوَ مِنْهُ زَلَّةٌ يُؤْخَذُ عَلَيْهَا فَيَكُونُ اَبَدًا عَلَى هٰذِهِ الْحَالَةِ سَلِيمًا مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ چون دشمنان آدمی بسیار شوند ناچار انسان همیشه عرض خویشتن را از نطق بکلمتی که بآن ماخوذ شود

یا بواسطه لغزشی از وی ظاهر گردد که بر آن ماخوذ گردد نگاهدار و پرهیزکار باشد و چون دانائی این حال 519
و این خودداری باشد همیشه از خطا و زلت که موجب جفا و ذلت است براحت بگذراند امیر المومنین علیه السلام این بیان را از وی پسندیده شمرد راقم حروف گوید بعلاوه این منفعت که باز نمود کثرت دشمن اسباب تهذیب افعال و تهذیب اخلاق و تکمیل فکر و تصفیه مرآت عقل و تدبیر و تدبر و تهیه آلات و ادوات مدافعت و تحصیل اصدقاء و نور عظمت و ابهت و تیزی هوش و ازدیاد فضایل و کمالات و بروز صفات مجیبه حمیده گردد و چنان می نماید که جمیل این جواب را مطابق حال امیر المومنین علیه السلام که داشت چه آنحضرت را دشمن بسیار و دوست اندک بود و بدیهی است که در هر کس مراتب عالیه و شئونات جلیله و فضایل کریمه موجود گردد موجب بغض و حسد همگنان شود و نتیجه حسد خصومت و عداوت است پس کثرت دشمن علامت بزرگی و عظمت و جلالت طرف برابر است و از اینجا معلوم میشود که انوشیروان عادل یا دیگر سلاطین بزرگ کامل اهتمامی شامل در فضل و کمال و مناقب و اخلاق حمیده کاتب داشته اند چه نوشته هر کس مرآت مراتب و مدارج اوست و نامه هر کس عنوان گوهر عقل و دانش او و در بان هر کس علامت مقامات کمالیه نفسانیه اوست این است که منشیان و نویسندگان پادشاهان بزرگ جهان حکما و فضلای نامدار روزگار بوده اند و مهام وزارت و فیصل و تکمیل امورات مشکله ببر انگشت تدبیر و قلم تحریر ایشان راجع بوده و در بان ایشان مردمی دانشمند خبیر بصیر مجرب مهذب بوده اند و مکاتیب و رسائل ایشان برتر ذخیره خزائن ملوک میسکر دیده است و بهمین وسیله کارهای بزرگ را بدون زحمت قتال و جدال و انفاق مال و منال بانجام میرسانیده اند و دارای سلطنتی عظیم و ابهتی جسیم میشدند چنانکه خدایتعالی در قرآن کریم بقلم و آنچه مینگارند سوگند میخورد اما از شمشیر و خونی که میریزاند سخن نمیگوید

كَذَبَ الْقَائِلُونَ اَنَّ الْمَعَالِي فِي صُدُورِ الْمُثَقَّفَاتِ الدَّوَامِي
اِنَّمَا الْمَجْدُ وَالنَّدٰى وَالْمَسَاعِي وَالتَّرَدِّي فِي اَلْسِنَةِ الْاَقْلَامِ

ضحاک بن مزاحم از علی علیه السلام حدیث کند که فرمود خلیل من رسول خدای چیزی برای باما دحبس نمیکرد و ابوبکر نگاه میداشت و عمر بن خطاب را در این باب رای چنان بود که تدوین دواوین کند و مال را تا یکسال موخر دارد اما من همان کار کنم که خلیل من رسول خدای میفرمود و میگوید علی علیه السلام روزی مردمان را از جمعه تا جمعه دیگر عطا میفرمود و قرائت می نمود هٰذَا جَنَايَ وَخِيَارُهُ فِيهِ اِذْ كُلُّ جَانٍ يَدُهُ اِلٰى فِيهِ چنانکه ازین پیش مشروحاً مسطور شد و هم در آن کتاب سند بمجمع تیمی میرسد که گفت اِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَنْضَحُ بَيْتَ الْمَالِ ثُمَّ يَتَنَفَّلُ فِيهِ وَيَقُولُ اِشْهَدْ لِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَنِّي لَمْ اَحْبِسْ فِيكَ الْمَالَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ یعنی بدرستیکه علی علیه السلام

 اموال بیت المال الجمله با آنکه بنیابت میپرداخت آنگاه در همان مکان خالی از اغیار نماز نافله می نمود و میفرمود در روز قیامت در حق من شهادت باش که من در میان تو مال را بر مسلمانان بزندان نیاوردم یعنی از بهر خود ذخیره و از ایشان دریغ نداشتم عاصم بن کلیب از پدرش حکایت کند که از اصفهان مالی بدرگاه علی علیه السلام بیاوردند و آنجمله را بمسلمانان قسمت کرد و در میان آن گرده نانی دید و آنرا هفت پاره کرد و آنگاه هر پاره را بر یک قسمت آن مال بگذاشت پس از آن امرای اسباع را بخواند و در میان ایشان قرعه بیفکند تا کدام از نخست عطا بفرماید چه کوفه در آن روزگار اسباع بود یعنی بر هفت قسمت بود و از ابو اسحق همدانی مروی است که دو زن در هنگام قسمت بخدمت علی علیه السلام بیامدند یکی از ایشان عرب و این یک زنی از عجم است کنایت از اینکه مرا بروی فزونی نیاوردی فرمود سوگند با خدای برای بنی اسمعیل در این فیئ بهره فضیلتی بر بنی اسحق نیافته ام دیگر هارون بن مسلم بجلی از پدرش مسلم حکایت کند که علی علیه السلام در یکسال سه دفعه مردمان را بذل عطا بهره ور فرمود یعنی آن چند مال از اطراف و جوانب بحضور مبارکش بیاوردند که سه نوبت مردمان را مبذول داشت و از آن پس خراج اصفهان بحضرتش وارد گشت آن حضرت فرمود

آیُّهَا النَّاسُ اغْدُوا فَخُذُوا فَوَاللّٰهِ مَا اَنَا لَکُمْ بِخَازِنٍ ای مردمان آماده شوید و قسمت خود را بگیرید سوگند با خدای من خزینه دار شما نیستم بعد از آن بفرمود تا بیت المال را جاروب کشیدند و آب بپاشیدند آنگاه دو رکعت نماز در آنجا بگذاشت بعد از آن فرمود یَا دُنْیَا غُرِّی غَیْرِی ای دنیا فریب بده غیر از مرا و از آن پس از بیت المال بیرون شد و از جانب قبلی مسجد بارهای بسته بدید فرمود این بارها چیست عرض کردند از زمین کسری یعنی از ملک عجم رسیده است فرمود در میان مسلمانان قسمت کنند فَکَانَّهُمْ ازْدَرُوهَا گویا آنگاه پاره از حاضران آن را برگشودند دیدند کتان است که بعمل آورده بودند و در آنجمله مایل شدند و بخریداری در آمدند و تا پایان روز آن امتعه بدراهم بها یافت و هم در آن کتاب از ابو اسحق سبیعی مروی است که گفت در روز جمعه بر گردن پدرم سوار بودم و امیرالمؤمنین علیه السلام مردمان را خطبه میراند و همی با آستین خود باد همیزد و گفتم ای پدر امیرالمؤمنین احساس گرما میفرماید یعنی گرما بحضرتش تأثیر مینماید گفت نه گرما و نه سرما را در می یابد لکن آنحضرت پیراهن خود را غسل داده و اکنون تر است و آنحضرت را جز این پیراهنی نیست اکنون آن باد میزند تا خشک شود عباد بن عبد الله گوید علی علیه السلام بر منبری از آجر خطبه میراند و هم از ابو اسحق در آن کتاب مروی است که گفت پدرم مرا بلند کرد پس علی علیه السلام را دیدم که موی سر و محاسن مبارکش سفید و مابین هر دو شانه مبارکش عریض بود عدی بن ثابت گوید وقتی پالوده بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیاوردند و آنحضرت از خوردن آن ابا فرمود و دیگر صالح روایت کند که جده اش بخدمت علی علیه السلام آمد و آن حضرت خرمائی بود که خود حمل کرده بود آن زن سلام براند و عرض کرد این خرما را با من گذار تا حمل نمایم فرمود پدر عیال سزاوار تر است بحمل آن آنگاه با آن زن

وآن یک از معالی و پس بهر یک از ایشان بیست و پنج درهم و مقداری طعام عطا فرمود و آن زن که از عرب بود عرض کرد یا امیرالمؤمنین مرا با زنی از عرب

فرمود آیا میخواهی از این خرما عرض کرد مایل نیستم بگوید آنحضرت آن خرما را بمنزل برد و باز گشت و همان ملحفه را ردا ساخته و هنوز پوست خرما در آن باقی بود و در میان همان ملحفه مردمان را نماز جمعه بگذاشت حضرت صادق علیه السلام میفرماید وقتی خبیصی یعنی افروشه که عبارت از طعامی است که از خرما و روغن ترتیب میدهند بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیاوردند آنحضرت از خوردنش ابا فرمود عرض کردند آیا حرام فرمودی این طعام را فرمود چنین است وَلٰکِنِّی اَخْشٰی اَنْ تَتُوقَ اِلَیْهِ نَفْسِی از آن میترسم که نفس من بآن مایل گردد پس از آن تلاوت فرمود اَذْهَبْتُمْ طَیِّبَاتِکُمْ فِی حَیٰوتِکُمُ الدُّنْیَا کنایت از اینکه اگر در این جهان بلذات آن مراقبت نمایند از لذات سرای جاویدان مهجور شوند وقتی یکی از اصحاب علی علیه السلام بحضرتش معروض داشت تا چند تصدق میفرمائی آیا امساک نمیفرمائی فرمود ای وَاللّٰهِ لَوْ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ قَبِلَ مِنِّی فَرْضًا وَاحِدًا لَاَمْسَکْتُ وَلٰکِنِّی وَاللّٰهِ مَا اَدْرِی اَقَبِلَ اللّٰهُ مِنِّی شَیْئًا اَمْ لَا چنین است که گوئی سوگند با خدای اگر بدانم خدای ادای یک فرض را از من می پذیرد البته امساک میفرمودم اما سوگند با خداوند نمیدانم آیا خدای قبول فرموده است چیزی را از من یا قبول نفرموده است و نیز در آن کتاب در ذیل حدیثی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود حلوای امیرالمؤمنین سلام الله تمر و شیر و جامه های آنحضرت کرباس بود و لیلی را تزویج فرمود فَجُعِلَ لَهُ حَجَلَةٌ فَهَتَکَهَا وَقَالَ اَحِبُّ اَهْلِی عَلٰی مَا هُمْ فِیهِ برای آن حضرت حجله مرتب کردند امیرالمؤمنین آن زینت حجله را بهم زد و فرمود پسندیده و محبوب چنان است که اهل من بر آن روش که سایرین هستند باشند مکشوف باد اگرچه بعضی روایات که در این فصل مسطور گشت بحضرت باقر صلوات الله علیه پیوسته نمی گشت لکن چون مناسب این عنوان و راجع بآداب امیرالمؤمنین علیه السلام بود تیمنا مذکور گردید

بیان بعضی حکایات که از حضرت باقر علیه السلام در حق بعضی کسان وارد است

حکایات بعضی از ایشان

در امالی شیخ طوسی از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام مروی است که فرمود ابوذر و سلمان در طلب رسول خدای صلی الله علیه و آله بیرون شدند شخصی با ایشان گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بناحیه قبای روی نمود ایشان از دنبال آنحضرت روان شدند و رسول خدای را در زیر درختی بسجده یافتند و بانتظار آنحضرت بنشستند چندانکه گمان بردند که پیغمبر بخواب اندر است و به آنسوی شدند تا رسول مختار را بیدار گردانند آن حضرت سر مبارک بجانب ایشان برکشید و فرمود مکان شما را دیدم و مقال شما را شنیدم و من در خواب نبودم اِنَّ اللّٰهَ بَعَثَ کُلَّ نَبِیٍّ کَانَ مِنْ قَبْلِی اِلٰی اُمَّتِهِ بِلِسَانِ قَوْمِهِ وَبَعَثَنِی اِلٰی کُلِّ اَسْوَدَ وَاَحْمَرَ بِالْعَرَبِیَّةِ وَاَعْطَانِی فِی اُمَّتِی خَمْسَ خِصَالٍ لَمْ

بعضها نبیاً کان قبلی نصرنی بالرعب یسمع بی القوم بینی و بینهم مسیرة شهر فیؤمنون بی و احل لی
الغنم و جعل لی الارض طهوراً اینما کنت منها اتیمم من تربتها و اصلی علیها
همانا یزدان تعالی هر پیغمبری را که پیش از من بود با قبیله و قومش بزبان قومش مبعوث فرمود و مرا بهر سیاهی
و سرخی یعنی تمام مخلوق بزبان عربی برانگیخت و پنج خصلت در میان امتم بمن عطا فرمود که بهیچ
پیغمبری که پیش از من بعثت یافت عطا نفرمود یکی اینکه مرا برعب و هیبتی که در من بنهاده نصرت
فرمود چنانکه آنانکه یکماه راه از من دور هستند چون نام من و دین مرا بشنوند بمن ایمان می آورند و دیگر آنکه
غنیمت را بر من حلال گردانید دیگر اینکه زمین را برای من مسجد و پاک گردانید تا بهر کجا که باشم
از تربت آن زمین تیمم کنم و بر آن زمین نماز بایستم وَ جَعَلَ لِکُلِّ نَبِیٍّ مَسْئَلَةً فَسَئَلُوهُ اِیّاها
فَاَعْطاهُمْ ذلِکَ وَ اَعْطانِی مَسْئَلَةً فَاَخَّرْتُ مَسْئَلَتِی لِشَفاعَةِ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ اُمَّتِی اِلی
یَوْمِ الْقِیمَةِ فَفَعَلَ ذلِکَ وَ اَعْطانِی جَوامِعَ الْعِلْمِ وَ مَفاتِیحَ الْکَلامِ وَ لَمْ یُعْطِ ما اَعْطانِی نَبِیّاً قَبْلی
فَمَسْئَلَتِی بالِغَةٌ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ لِمَنْ لَقِیَ اللهَ لا یُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً مُؤْمِناً بِی مُوالِیاً لِوَصِیِّی مُحِبّاً لِاَهْلِ بَیْتی
و خدای تعالی برای هر پیغمبری قرار داد که در پیشگاه احدیت یک مسئلت نماید و قرین اجابت دارد لاجرم
پیغمبران هرکدام خواهشی که میخواستند نمودند و خداوند آن مسئلت را عطا فرمود لکن من مسئلت خود را
برای شفاعت مؤمنان امت خود تا روز قیامت بتأخیر افکندم دیگر اینکه خداوند تعالی جوامع
کلم و مفاتیح کلام را بمن عطا فرمود و آنچه بمن عطا کرد بهیچ پیغمبری پیش از من نبخشید پس مسئلت من
بالغ است و میرسد تا روز قیامت برای کسیکه خدا را ملاقات کند و هیچ قسمت به و شرک نیاورده باشد
و با من ایمان بیاورد و با وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام موالات داشته باشد و اهل بیت مرا
دوست بدارد و دیگر در آن کتاب از اسمعیل بن حکم از ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام ماثور است

حکایت قاضی

که فرمود در بنی اسرائیل مردی قاضی بود که در میان ایشان قضاوت میراند چون زمان مرگش در رسید
با زوجهٔ خود گفت چون بمردم و جهان گفتم مرا غسل ده و کفن کن و مرا بر سریر بگذار و روی مرا
بپوش که از این کار چیزیکه بد باشد نخواهی دید میفرماید چون قاضی بمرد زوجه اش چنانکه وصیت کرده
بود بجای آورد و چندی درنگ نموده رویش را برگشود تا ببیند و بنگرد کرمی را بدید که سوراخ بینی او
در میشود از این مشاهدت دهشت گرفت و چون شب در رسید شوهرش بخوابش در آمد و گفت آیا از آنچه
دیدی بیمناک شدی گفت آری ترسیدم گفت اما انک ان کنت فزعت ما کان ما رأیت الا فی اخیک
فلان اتانی و معه خصم له فلما جلسا الی قلت اللهم اجعل الحق له و وجه القضاء فیه علی القضاء
له علی صاحبه فلما اختصما الی کان الحق له و رأیت ذلک بیناً فی القضاء فوجهت
القضاء له علی صاحبه فاصابنی ما رأیت لموضع هوای کان معه و ان وافقه الحق

دانسته باش که اگر بفزع و بیم افتادی از آنچه در من دیدی این عقوبت را جز از بهر فلان برادرت ندیدم
چه فلان برادر تو وقتی برای داوری با خصم خود بحضرت من بیامد و چون هر دو تن بنشستند همی گفتم بار
خدایا حق را برای برادر زن من مقرر و حکم را در باب او موجه بدار چون نزد من بمخاصمت پرداختند حق با
برادر تو بود و در حال قضا بر من آشکار گشت لاجرم حکم از بهر او بر صاحب او جاری شد ازین جهت این کرم
بمن افتاد تا چرا میل همی داشتم که حق بجانب او باشد اگرچند نیز حق با او توافق یافت و دیگر در امالی
صدوق علیه الرحمه از جابر بن یزید جعفی از حضرت محمد بن علی الباقر علیه السلام مروی است که خداوند
عزوجل برسول خدای صلی الله علیه و آله وحی فرستاد اِنِّی شَکَرْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ اَبِی طالِبٍ اَرْبَعَ
خِصالٍ چهار خصلت جعفر بن ابیطالب در پیشگاه کبریایی من مشکور است رسول خدای جعفر را
بخواند و آن خبر براند جعفر عرض کرد اگر خدای تعالی ترا خبر نمیداد من در حضرتت معروض نمیداشتم
هرگز خمر نیاشامیده ام چه دانستم اگر بیاشامم عقل من زایل میشود و هرگز دروغ نگفته ام زیرا که دروغ
از مروت میکاهد و هرگز با حرام نیامیخته ام چه از آن بترسیدم که اگر زنا کنم با ناموس من همین معاملت
رود و هرگز پرستش هیچ بتی را نکرده ام چه دانستم نه زیان میرساند نه سود میفرماید پیغمبر دست مبارک
بر شانهٔ جعفر بزد و فرمود حَقٌّ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ اَنْ یَجْعَلَ لَکَ جَناحَیْنِ تَطِیرُ بِهِما مَعَ الْمَلائِکَةِ
فِی الْجَنَّةِ سزاوار است مر خدای عزوجل را که برای تو دو بال قرار بدهد که بدستیاری آن با فرشتگان
در جنان جاویدان طیران کنی و در رجال کشی از زراره از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود
خُلِقَتِ الْاَرْضُ لِسَبْعَةٍ بِهِمْ یُرْزَقُونَ وَ بِهِمْ یُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ یُمْطَرُونَ زمین برای هفت تن
خلق شده بواسطهٔ ایشان روزی میبرید و بوجود ایشان نصرت می یابید و از برکت ایشان باران
بر شما می بارد از جمله ایشان سلمان فارسی و مقداد و ابوذر و عمار و حذیفه رحمة الله علیهم هستند
و علی علیه السلام میفرمود وَ اَنَا اِمامُهُمْ وَ هُمُ الَّذِینَ صَلَّوا عَلی فاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلامُ من امام و پیشوای
ایشان هستم و ایشان همان کسان هستند که بر فاطمه علیها السلام نماز بگذاشتند و در حدیث دیگر
عبدالله بن مسعود نیز درین جمله است صدوق علیه الرحمه میفرماید معنی لسبعة نه آن است که خلق زمین
از ابتدا تا انتها برای ایشان است بلکه معنی این است که در آن وقت برای کسانیکه در نماز بر فاطمه
شاهد و حاضر بودند فایدهٔ زمین مقدر شد و این خلق تقدیری است نه بمعنی خلق تکوینی و دیگر در
رجال کشی و بحار الانوار از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود وقتی ابوذر
بر سلمان در آمد و سلمان دیگی بر نهاده مشغول طبخ بود در آن اثنا که مشغول حدیث بودند ناگاه
دیگ بر زمین سرازیر شد و از آن گوشت و اجزای آن چیزی بر زمین نرسید ابوذر از مشاهدت این حال
بعجب رفت و بسی شگفتی گرفت و سلمان دیگ را برگرفت و بحالت اول بر آتش بر نهاد و دیگر باره

 بحدیث پرداختند و در همان اثنا دیگ با دیگ اگوشت در نهایت حرارت بر روی در افتاد و هیچ
از دیگ فرو نریخت ابوذر از دیدار این حال ترسناک و متحیر از خدمت سلمان بیرون شد و در آنحالت تفکر ناگاه
امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بر در بدید چون آنحضرت ابوذر را بدید فرمود چه چیزت از منزل
سلمان بیرون آورد و چه چیزت خوفناک گردانید ابوذر آن حکایت را بعرض رسانید و گفت از این
روی در عجب شدم فرمود یا اباذر اِنَّ سَلْمانَ لَوْ حَدَّثَكَ بِما یَعْلَمُ لَقُلْتَ رَحِمَ اللهُ قاتِلَ سَلْمانَ یا اباذر
اِنَّ سَلْمانَ بابُ اللهِ فِی الْاَرْضِ مَنْ عَرَفَهُ کانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ اَنْکَرَهُ کانَ کافِراً وَ اِنَّ سَلْمانَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ
ای ابوذر اگر سلمان با آنچه میداند از بهر تو حدیث فرماید میگوئی خدای رحمت کند کشندگان سلمان را
ای ابوذر سلمان باب الله هست در زمین هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس منکر او شود کافر
میباشد و سلمان از ما اهل بیت است و این حدیث مبارک برترین احادیثی است که در شأن و جلالت سلمان
وارد است چه او را بمقام ولایت میرساند و مقر او را مؤمن و منکرش کافر میشمارد و نیز بحار علم او را
چنان زخار و گرانبار میخواند که مانند ابوذر را آن ظرفیت و طاقت و استعداد نیست که تحمل آن را نماید
و هم در آن دو کتاب از حسین بن صهیب از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که در خدمتش از
سلمان فارسی سخن رفت فرمود خاموش باش بگوئید سلمان فارسی بگوئید سلمان محمدی ذٰلِکَ رَجُلٌ
مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ سلمان از ما اهل بیت است و هم از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام
مروی است که فرمود علی علیه السلام محدث بود معلوم باد درجات وحی و الهام و تحدیث مراتب
اند و نه آن است که بآن درجه که علی علیه السلام را تحدیث است سلمان را است معذلک در این مقارنت
شأن و جلالت بس عظیم است و هم از آن حضرت علیه السلام مروی است که سلمان از متوسمین بود
و متوسم بمعنی متفرس متامل متثبت فی نظره میباشد تا عارف بحقیقت گردد و در حدیث دیگر که بحضرت
صادق علیه السلام میرسد میفرماید محدث از امام خود بود نه از پروردگارش زیرا که جز حجت را ملائکه از
جانب خداوند عز و جل حدیث نکند و دیگر در بحار الانوار از زید شحام مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام از عذاب قبر پرسش کردند فرمود حضرت ابی جعفر علیه السلام ما را حدیث فرمود که مردی
نزد سلمان فارسی علیه الرحمه آمد و گفت مرا حدیث بگذار سلمان حدیث فرمود دیگر باره آن سخن را
اعادت کرد همچنان خاموش شد لاجرم آن مرد روی برتافت و این آیه مبارکه را تلاوت همی کرد اِنَّ
الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الْهُدیٰ مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنّاهُ لِلنّاسِ فِی الْکِتابِ الآیة
که کتوم میدارند آنچه را که ما از بینات و هدی فرو فرستادیم از آن پس که در قرآن روشن داشتیم کنایت
از اینکه تو چیزی را که خدای برای بندگان خود بیان فرموده مکتوم میداری سلمان با آن مرد فرمود
باز شو اگر ما مردی امین را دریابیم از برایش حدیث میرانیم وَ لٰکِنْ اَعِدَّ لِمُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ اِذا اَتَیاکَ فِی قَبْرِکَ

فَسَاَلاکَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَاِنْ شَکَکْتَ اَوِ الْتَوَیْتَ ضَرَباکَ عَلیٰ رَأْسِکَ
بِمِطْرَقَةٍ مَعَهُما تَصِیرُ بِها رَماداً ... آماده نکیر و منکر باش که بگور تو اندر بیایند و از رسول خدای
صلی الله علیه و آله پرسش کنند اگر بشک افتادی و در کلمات توحید پیچ و خم جستی گرزی بر سرت بنوازند که خاکستر
گردی انور از ... دیگر چه میشود فرمود عود میکنی و معذب میگردی گفت منکر و نکیر کیست فرمود هر دو تن
قعید قبر هستند گفت آیا دو فرشته اند که مردمان در گور ایشان عذاب میفرمایند فرمود آری و دیگر در
ششم بحار الانوار از ابوالجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام در قول خدای تعالی وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ
الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ
زِینَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیا مروی است که فرمود این آیه در حق سلمان فارسی نازل شد و سلمان را کسائی بود که طعام
خود را در آن نهادی و آن کساء دثار او و رداء او بود و پشمینه بود پس عیینة بن حصین بحضرت پیغمبر درآمد
و اینوقت سلمان حضور داشت و از بوی کسای سلمان آزار همی دید چه سلمان عرق کرده و عرق در کسا
اثر نموده و روزی بس گرم بود عیینه عرض کرد یا رسول الله هر وقت ما بحضرت تو اندر میشویم این مرد را
از حضور خود بیرون کن و چون ما از خدمت بیرون شدیم هر کس را میخواهی بخدمت خود اندر آور پس
این آیه را نازل فرمود وَ لا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا اطاعت مکن آنکس را که دلش را
از یاد ما غفلت است و هو عیینة بن حصین بن حذیفة بن بدر الفزاری و معنی آیه شریفه این است
و باز دار خود را و شکیبائی کن با آنانکه میخوانند پروردگار خویش را در بامداد و شامگاه یعنی شب و روز
بپرستش حق مشغول هستند و رضای او را در تمام اوقات میطلبند و باید که در نگذرد چشمهای تو از
ایشان و خود با ایشان التفات نکنی در آنحال که در آن نگریستن آهنگ زینت زندگانی دنیا را فرمائی
یعنی عمل خود را مانند آنکس مکن که بزینت دنیا مایل است چه آنانکه دنیا طلب هستند از فقرا اعراض
مینمایند و باغنیا توجه فرمایند و فرمان مبر آنکس را که غافل گردانیده ایم دل او را از یاد کردن
خود معلوم باد نه چنان است که جناب سلمان را بوئی ناخوش بوده است بلکه در مشام عیینه یا امثال
خلف که مشام ایشان بریاح عفونت شرک و نفاق آکنده و مغز ایشان از باد غرور و عصیان آغنده است
چنان میرسد تا مباینت کلیه میان کفر و ایمان و عیینه و سلمان است معلوم گردد آب نیل در کام سبطیان
شیرین و گوارا و در حلق قبطیان ناخوش و نامطبوع است آب همان آب است اما کام و حلق یکسان نیست
بوی دهان صائم در دماغ ساکنان ملأ اعلی عبیر مشک و در مغز عاصیان مانند سیر و شکست گلخن تاب
از بوی مشک بخویشتن گراید و از بوی مشک آشفته گردد و کذلک غیر ذلک و دیگر در کتاب
نفس الرحمن که از تألیفات مرحوم مبرور حاج میرزا حسین نوری مازندرانی ابن مرحوم مغفور کهف
الانام حاج میرزا محمد تقی حشرهما الله تعالی مع الائمة الاطهار که در این عصر مبارک در فنون روایت

ودرایت وحدیث واخبار عدیل و نظیر نداشت ومؤلفات عدیده بیادگار بگذاشت واندک مدتی است که در قصبات عالیات ونجف اشرف جانب دیگر سرای گرفت ونیز در کتاب قصص الانبیاء از معروف بن خربوذ از حضرت ابی جعفر علیه السلام معروف ومأثور است که فرمود پدرم علی بن الحسین علیهما السلام از جابر بن عبد الله علیه الرحمة با ما خبر داد که جابر گفت از سلمان فارسی علیه الرحمة شنیدم حدیث همی نمود که در پادشاهان مملکت فارس سلطانی عنید وجباری ستمکار بود که او را روزین همی نامیدند چون فتنه وفساد وآشوبش در بلاد وعباد جانب اشتداد گرفت خداوند جبارش دردی در نیمه سر او از طرف راست مبتلا ساخت واو را باین بلا مبتلا گردانید وآن مرض چندان نیرو فزود که پادشاه خونخوار را از خوردن وآشامیدن محروم نمود سلطان با آن عظمت واقتدار بناله واستغاثه وذلت وخواری دچار شد وزرای پیشگاه را بخواند واز آن درد بیدرمان شکایتها براند دواها بدو بخورانیدند ویکباره از سکون وآرام او ناامیدی افتاد در این هنگام یزدان تعالی یکی از پیغمبران خود را بدو فرستاده فرمود بسوی روزین بنده ستمکار جبار من در بیت الجبار او برگیر واز تخت باوی بطریق تعظیم ورفق کارکن وبدو باز نمای که بدون دوائی که بدو بیاشامی یا داغی که بروی بازنهی هرچه زودتر درد او را شفا میرسانی وچون نگران شدی که روی با تو آورد یعنی از تو در طلب علاج برآمد فقل انّ شفاء دائک فی دم صبیّ رضیع بین ابویه یذبحانه لک طائعین غیر مکرهین فتأخذ من دمه ثلث قطرات فتسقطها فی منخرک الایمن تبرء من ساعتک که صحت وشفای تو از این درد که بدان گرفتاری در خون طفلی شیرخوار است که او را در حضور پدر ومادر از بهر تو سر ببرند وپدر ومادر او از روی طوع ورغبت باشند نه اینکه کراهت یابند واز آن پس سه قطره از خون آن کودک شیرخوار را برگیری ودر سوراخ راست بینی خود بچکانی ودر ساعت از این درد آسایش گیری آن پیغمبر برحسب فرمان ایزدی نزد سلطان شد وآنجمله را بجای آورد پادشاه گفت در تمام مردمان باین گونه پدر ومادر شناسائی ندارم گفت ان بذلت العطیة وجدت البغیة اگر دست بذل وعطا برگشائی بدستیاری بخشش مطلوب خود را دریابی پادشاه جمعی را برای انجام این امر بفرستاد برفتند وکودکی نورسیده که پدر ومادری بس نیازمند داشت دریافتند وایشان را بعطیت وبخششهای خسروی رغبت دادند وآن پدر ومادر کودک را بدرگاه پادشاه بیاوردند پادشاه بفرمود طاسی نقره با کاردی بیاوردند وبا مادرش گفت کودک خود را بدامان خود بدار این وقت خداوند تعالی آن کودک را بزبان آورد وگفت ایها الملک مادر وپدرم را از سر بریدن من باز دار همانا به پدر ومادری هستند ای پادشاه همانا کودک ضعیف چون مظلوم واقع شود باید پدر ومادرش از وی دفع ستم کنند واکنون ایشان با من ستم میرانند بپرهیز از اینکه ایشان را

در ستم راندن بمن اعانت کنی پادشاه از مشاهدت اینحال واین مقال سخت درهم شد چندانکه آن درد از وی برفت ودر همان حالت بخواب اندر بخفت ودر عالم خواب کسی را دید که با وی گفت انّ الله الاعظم انطق الصبیّ ومنعک ومنع ابویه من ذبحه وهو ابتلاک بالشقیقة لنزعک من سوء السیرة والشرة فی البلاد وهو الذی دلّک الی الصحة وقد وعظک بما اسمعک همانا خداوند بزرگ ویزدان سترگ آن کودک را بسخن اندر آورد وترا وپدر ومادر او را از سر بریدن آن کودک بی گناه بازداشت وترا بدرد یک نیمه سر گرفتار گردانید تا ترا از این سوء سیرت ونکوهیدگی سریرت که با بلاد وعباد بسیاری برکند وخداوند همان کس باشد که ترا از چنان مرض دشوار بصحت باز گردانید وبآنچه از کودک وسخن آمدن او ومشاهدت امری بآن غرابت دیدی وشنیدی ترا پند وموعظت داد پادشاه از خواب سر برگرفت وبدانست که جمله امور از جانب یزدان غفور است واز آن پس بعدل واقتصاد روی آورد ونیز در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مروی است که جماعتی از اهل فارس که آهنگ حج داشتند در مدینه بخدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدند واز معالم دین خود پرسشها نمودند و... آن حضرت از تمام آن مسائل با ایشان خبر داد بعد از آن از آن حضرت از سلمان فارسی ورغبت او بسوی عمر در تزویج دختر او که خواهر حفصه زوجه رسول خدای صلی الله علیه وآله بود بپرسیدند که آیا این خبر مقرون بصحت هست یا نیست فرمود والله ما کان سلمان ممن یمیل الی النساء ولا الی نعیمها ولا کان مفتتنا بالنساء لانّ الله خلقه معصوما وما کان له ما یکون للرجال ولا للنساء من العورة ولکنه اختبر عمر بخطبة ابنته وامتحنه سوگند با خدای سلمان نه از آن کسان بود که بدنیا مایل گردد وبنعیم دنیا رغبت فرماید ومفتون بزنان نمی گشت زیرا که خداوند او را معصوم بیافریده واو را آن عورت که مردان یا زنان راست نبود لکن در این خطبه کردن دختر عمر خواست او را اختبار وآزمایش فرماید عرض کردند یا ابن رسول الله پس چگونه این کلام را با عمر بگفت وعمر با او سخنی نرانده بود فرمود سلمان بر عمر بگذشت واینوقت با گروهی از بنی عدی بر در سرای خویش بایستاده بود پس عمر سلمان را بخواند وگفت یا ابا عبد الله آیا در چیزی از دنیای ما رغبت نداری تا ترا بآن قرین وسعت بداریم فرمود آری رغبت دارم ای ابو حفص در اینکه دخترت خواهر حفصه را با من بحباله نکاح درآوری عمر بدو بخشم اندر شد وبا قوم خود گفت آیا نگران این عجمی طمطمانی نیستید طمطمانی یعنی کسیکه در زبانش عجمه باشد وبفصاحت سخن نراند با جمله گفت باین طمطمانی نمی نگرید که چگونه محمد او را از مقدارش برتر گردانیده است چندانکه خویشتن را بآنچه بیرون از حد اوست بلند میخواهد آنگاه عمر با حالتی منکر وخاطری کوفته بحضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله رهسپار شد فقال یا رسول الله لا ترفع مقدار من لا له قدر حتی یزید علی اشراف اصحابک تفاخرا وقدرا گفت ای رسول خدا کسی را که او را قدر ومنزلتی نیست مقدارش را بلند مکن تا

برا شراف اصحاب تو از روی تفاخر و قدر فزونی جوید رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که ایکس
این کار را با تو کرده است پس داستان خود را و آنچه او با سلمان و سلمان با او گفته بود بعرض رسانید
رسول خدای فرمود وَیْحَكَ یَا عُمَرُ مَا تَرْضَى أَنْ تُزَوِّجَ سَلْمَانَ إِنْ رَغِبَ إِلَيْكَ وَأَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ
وَهَذَا تَشْتَاقُ إِلَيْهِ الْجَنَّةُ ای عمر راضی نیستی که اگر سلمان با تو رغبت کند با او تزویج نمائی و بدو تقرب
یابی و حال اینکه بهشت بدو مشتاق است وَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ وَفِيكُمْ مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ أُولَئِكَ
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ
و فرو فرستاد خدای تعالی در حق سلمان و درباره شما معاشر قریش این جماعت هستند که
ایشان را کتاب و حکم و نبوت دادیم پس اگر این گروه بآنجمله کافر شدند موکل ساختیم بآن جمله قومی را
که بآن کافر نیستند عمر عرض کرد این جماعت کیستند یا رسول الله یعنی آنانکه بآن کافر نیستند فرمود سوگند
با خدای سلمان و قوم و طایفه او است الی آخر الخبر معلوم باد در این مسئله که در این خبر مبارک
مسطور شد که برای حضرت سلمان بود آنچه برای مردان و زنان است نهایت غرابت را دارد اگر چه
در خبری دیگر که جعفر بن محمد بن مالک بن یونس بجابر بن عبدالله بن حرام انصاری علیه الرحمه
مستند میدارد در ذیل آن مسطور است که چون عمر بن خطاب با سلمان بعضی خطابها و عتابها نمود
بادی بوزید و جامه سلمان را از محل عورتش برگرفت و حاضران دیدند که آنچه مردان و زنان دارند
وی ندارد و نیز در خبری دیگر که از ابوالعباس احمد بن یوسف بحضرت صادق علیه السلام سند میرساند در آنجا
نیز میرساند که او را بر عورتی از مردان و زنان شناسائی نیست و از آن هنگام که عقل یافته عورت خود را
ندیده است مؤید خبر مذکور است لکن با اخباری که در باب تزویج سلمان هستند و میگویند حضرت سلمان
مجبوب بوده است چنانکه اسامی آنان در مجالس المؤمنین مذکور است و علاوه راوی خبر اول
حسین بن حمدان حضینی است که با ابوحمزه ثمالی منتهی میگرداند و نجاشی میگوید ابوعبدالله حسین بن
حمدان حضینی جنبلانی مردی فاسد المذهب و در خلاصه میگوید کذاب است و التفاتی با خبار او
نمیرود از فضیل بن یسار روایت کند که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا قُبِضَ صَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ إِلَّا أَرْبَعَةً عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمِقْدَادُ
وَسَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ فَقُلْتُ فَعَمَّارٌ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الَّذِينَ لَمْ يَدْخُلْهُمْ شَيْءٌ فَهَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ
چون رسول خدای از این سرای بحضرت خدای پیوست تمام مردم بدین و آداب جاهلیت برگشتند
مگر چهار تن علی علیه السلام و مقداد و سلمان و ابوذر عرض کردم حال عمار بن یاسر چیست فرمود
اگر میخواهی آنکسان را که بعد از رسول خدای هیچ چیز در خاطر ایشان خلجان نکرده و بهمان دین و
آئین که بودند ثابت و با کمال ایقان بماندند این سه تن بودند یعنی از اصحاب رسول خدای مقداد

و سلمان و ابوذر بر دین خود استوار بماندند و هیچ جهه لغزشی و اندیشه برای ایشان روی نداد و نیز
در آن کتاب از ابوبصیر مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود جَاءَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ
وَغَيْرُهُمْ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از آن جماعت مهاجر و انصار و دیگران بحضرت علی علیه السلام
آمدند و عرض کردند سوگند با خدای تو اولی از همه ایشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک را بیاور تا با تو
بیعت کنیم سوگند با خدای در پیش روی تو جان سپاری میکنیم علی علیه السلام فرمود اگر راست
میگوئید فَاغْدُوا غَدًا عَلَيَّ مُحَلِّقِينَ یعنی بامدادان نزد من بیائید گاهی که سرهای خود را از موی
سترده باشید یعنی علامت صدق و امتیازی برای شما از دیگران باشد پس علی علیه السلام و سلمان
و مقداد و ابوذر موی از سر تراشیدند و جز ایشان کسی نتراشید پس آن جماعت دیگرباره انصراف
گرفتند و بعد از آن بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده شدند و عرض کردند سوگند با خدای امیرمؤمنان
توئی و از تمام خلق سزاوارتر و اولی به پیغمبر توئی بیاور دست را تا با تو بیعت کنیم فرمود اگر براستی سخن میکنید
بامداد با سرهای تراشیده نزد من بیائید همچنان جز آن سه تن کسی موی سر نتراشید گفتم عمار در میان
ایشان نبود فرمود نه بود عرض کردم پس عمار از اهل رده است فَقَالَ عَمَّارٌ قَدْ قَاتَلَ مَعَ عَلِيٍّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدُ فرمود از آن پس عمار در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام قتال داد و در جلد ششم
بحار الانوار از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که عثمان با مقداد
گفت لَتَنْتَهِيَنَّ أَوْ لَأَرُدَّنَّكَ إِلَى رَبِّكَ الْأَوَّلِ باید از کردار خود بر یکسوی شوی و گرنه ترا به پروردگار
اولین تو باز میگردانم میفرماید چون مقداد را زمان وفات در رسید با عمار گفت عثمان را از جانب من باز رسان
که من به پروردگار اول خود باز شدم ممکن است مراد عثمان از رب اول آقای نخستین او باشد که اسود بن
عبد یغوث زهری است که او را آزاد نمود و ابومعبد مقداد بن عمرو بحرانی را بواسطه نسبت با و مقداد اسود
گفتند یا قصد عثمان آن بتی است که در زمان جاهلیت می پرستیده و مراد مقداد رضی الله عنه از رب
اول پروردگار قدیم تعالی شأنه است و نیز در آن کتاب از علی بن محمد قتیبی سند بابی حمزه میرسد
که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم فرمود لَمَّا مَرُّوا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي رَقَبَتِهِ
حَبْلٌ إِلَى زُرَيْقٍ ضَرَبَ أَبُو ذَرٍّ بِيَدِهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ لَيْتَ السُّيُوفَ قَدْ عَادَتْ بِأَيْدِينَا ثَانِيَةً وَقَالَ
مِقْدَادٌ لَوْ شَاءَ لَدَعَا عَلَيْهِ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ سَلْمَانُ مَوْلَايَ أَعْلَمُ بِمَا هُوَ فِيهِ گاهی که امیرالمؤمنین علیه السلام
با آن ریسمانی که بر گردن مبارکش افکنده بودند بسوی زریق میبردند ابوذر از کمال افسوس دانه دست
خود را بر دست دیگر بزد و گفت کاش آن شمشیرها دیگر باره بدست ما دفعه دوم باز میگشت و مقداد گفت
اگر امیرالمؤمنین میخواستی پروردگار عز و جل را میخواندی سلمان گفت مولای من بآنچه در اوست
داناتر است و از این خبر فضل و فزونی و ایمان و اعتقاد و ایقان جناب سلمان بر مقداد و ابوذر

تو ولی امیرالمؤمنین هستی و تو ولی سوگند با خدا

باز میرسد و دیگر از علی بن الحکم از ابو بکر حضرمی مروی است که ابو جعفر علیه السلام فرمود مرتد شدند مردمان جز سه تن سلمان و ابو ذر و مقداد میگوید عرض کردم پس عمار چگونه بود فرمود قَدْ كَانَ جَاضَ جَيْضَةً ثُمَّ رَجَعَ یعنی میل و عدولی نمود و دیگر باره بعقیدت کامله خود باز شد آنگاه فرمود اِنْ اَرَدْتَ الَّذِي لَمْ يَشُكَّ وَلَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَالْمِقْدَادُ فَاَمَّا سَلْمَانُ فَاِنَّهُ عَرَضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ اَنَّ عِنْدَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اِسْمُ اللّٰهِ الْاَعْظَمُ لَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لَاَخَذَتْهُمُ الْاَرْضُ وَهُوَ هٰكَذَا فَلُبِّبَ وَوُجِئَتْ عُنُقُهُ حَتّٰى تُرِكَتْ كَالسِّلْعَةِ فَمَرَّ بِهِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ هٰذَا مِنْ ذَاكَ بَايِعْ فَبَايَعَ وَاَمَّا اَبُو ذَرٍّ فَاَمَرَهُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالسُّكُوتِ وَلَمْ يَكُنْ تَاْخُذُهُ فِي اللّٰهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ فَاَبٰى اِلَّا اَنْ يَتَكَلَّمَ فَمَرَّ بِهِ عُثْمَانُ فَاَمَرَ بِهِ ثُمَّ اَنَابَ النَّاسُ بَعْدُ فَكَانَ اَوَّلَ مَنْ اَنَابَ اَبُو سَاسَانَ الْاَنْصَارِيُّ وَاَبُو عَمْرَةَ وَشُتَيْرَةُ وَكَانُوا سَبْعَةً اگر میخواهی آنکس را باز شناسی که هرگز مرآت تابناک عقیدتش بغبار شک وریب دچار و در قلبش هرگز اندیشه بیرون از صواب داخل نشده است همانا مقداد میباشد و اما سلمان را عارضه در قلبش پدید گشت که امیر المؤمنین علیه السلام را نام بزرگ خدا همراه باشد و اگر زمین را بآن نام بخواند این گروه را فرو میگیرد و او چنین است لاجرم دچار ستم فرمانگذار عصر گردید پس جامه های او را بر حلقش بر پیچیدند و گردنش سخت دردناک شد چنانکه از آن فشار مانند سلعه در گردنش پدیدار شد پس از آن امیر المؤمنین علیه السلام بروی بگذشت فرمود ای ابو عبد الله این بلیت که بآن گرفتار شدی از بابت آن اندیشه ایست که نمودی یعنی گمان بردی آنچه من میکنم به نیروی اسم اعظم است و حال اینکه در همه چیز متصرف هستم راقم حروف گوید آفرین بر تو همینکه اسم اعظم را نیز واسطه اثر او ست بیعت کن پس بیعت کرد یعنی اکنون بیعت تازه و از روی عقیدت کامل و محفوظ از پاره خیالات بنمای و اما ابو ذر علیه الرحمه را امیر المؤمنین علیه السلام فرمان کرد خاموش باشد یعنی مصلحت بر خاموشی است و ابو ذر کسی بود که در راه خدای از ملامت نکوهش گران بیندیشید و از کلمه حق امساک نورزد لاجرم ابا نمود جز اینکه تکلم نماید از آن پس عثمان بروی بگذشت و بفرمود او را بغربتی سخت بیازردند یعنی اگر چه ابو ذر از کمال غیرت و محبت با امیر المؤمنین علیه السلام و حمایت کار حق سخن نمود معذلک شأن عقیدت و ایمان کامل این بود که آنچه امیر المؤمنین بفرماید همان را اختیار کند و باندیشه خود نرود و بقدر سر موئی انحراف نکند و چون ننمود بآن بلیت مبتلا شد تا متنبه گردد و از آن پس پاره از مردمان از حالت ارتداد و تشکیک باز شدند و اول کسیکه بانابت رفت ابو ساسان انصاری و ابو عمرة و شتیره بودند و آنجمله هفت تن بر آمدند و در آن هنگام جز این هفت تن عارف بحق امیر المؤمنین علیه السلام نبودند نویسنده حروف گوید در این مقام از نگارش سطری که بر اغلب کسان مجهول است ناچاریم همانا بر اسنه هر طبقه از مردمان میگذرد که بترسید و پرهیز کنید زیرا که چون غضب خدای بر گناهکاران بجنبد و آتش قهر الهی شعله زدن گیرد تر و خشک را با هم بسوزد و عاصی و غیر عاصی را در میدان هلاکت در نوردد و گاهی تکیه این کلمات را

تحقیق در بار عدل و بعضی از آن

باخبار ماثوره و هند و این جمله از اعوجاج سلیقه و عدم اطلاع بر آیات قرآنی و اخبار صریحه انبیا و اولیای سبحانی و منافی عدل حضرت یزدانی است عدل را آن مقام و رتبت است که در عداد اصول دین بلکه اول درجه معرفت رب العالمین و علت بزرگ ارسال مرسلین و برهان قوی بر وحدت خداوند مبین است اگر عدل نباشد هیچ نیست و گردش جهان ملکه تمام آفریدگان را نظامی نخواهد بود و بالطبیعه رشته دوام و قوام عالم گسیخته خواهد شد چنانکه اگر در مملکتی اجرای عدل را متروک دارند آن ملک و مملکت فانی خواهد شد و خداوند تعالی در قرآن کریم در مقامات عدیده اشارت فرماید و از اوصاف جلیله اش قیام بقسط است و می فرماید اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰى اَهْلِهَا وَاِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ و در جای دیگر میفرماید هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و نیز میفرماید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ یعنی بالعدل وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰى اَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى و از این قبیل آیات بسیار است و از این روشن تر این است که خدای تعالی در قصه قوم صالح میفرماید فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ اٰمَنُوا مَعَهُ و تصریح میفرماید که آنانکه بحقیقت عقیدت و ایمان برخوردار بودند از آن بلیت نجات یافتند و بعد از آن میفرماید وَاَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ و مکشوف میفرماید که بلیت بظالمان و ستمکاران و کافران اختصاص دارد چنانکه در اقوام دیگر پیغمبران همینطور است و میفرماید وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَاَهْلُهَا مُصْلِحُونَ پس چون هلاکت هر جماعتی هنگامی است که اهل صلاح در آن نباشد لابد چون بواسطه ظلم و کفر مستحق نزول بلا شوند هر کس مصلح و مؤمن باشد رستگار خواهد شد و از اسامی مبارکه الهی عدل و عادل و معدل است و تمام کتب آسمانی و کلمات انبیای عظام و وصایا و نصایح و ابشار و انذار ایشان بعدل و ترک عدل است و تمام اخبار از میزان عدل الهی اشارت کند و معنی عدل احقاق حق بذی حق است پس با اینحال چگونه میتوان گفت که در شهری یا مملکتی یا جماعتی پاره روزه بروزه و شب بعبادت و ریاضت بگذرانند و با وامر الهی کار کنند و از نواهی اجتناب ورزند و از سیئات بپرهیزند و بحسنات روزگار سپارند و جمعی دیگر بر خلاف این روند و بعصیان یزدان عمر سپارند و چون مستحق نزول عذاب شوند و باعمال خود دچار گردند و عذابی نازل شود مطیع و عاصی را فرو گیرد و هر دو را معاقب دارد اگر چنین است تفاوت در حسنات و عبادت و اطاعت برای کیست هرگز در حکومت مخلوقی ضعیف متوقع این بروز و ظهور نتوانیم شد و اگر حاکمی یا سلطانی در میان خائن و خادم و مطیع و عاصی فرق نگذارد مورد ملامت اهل روزگار و آخر الامر دچار هلاک و دمار و مطرود صغار و کبار گردد با اینکه در احوال اغلب مردم علم و بصیرت ندارد و خادم را از خائن نمی شناسد چگونه میتوانیم این نسبت را بخداوند قاهر عالم عادل خبیر بصیر دانای بر ظاهر و باطن و بینای بر سرایر و ضمایر و عواقب دهیم که خود میفرماید وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ

وما ربک بغافل عمّا تعملون ومیفرماید یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصّدور والله یقضی بالحقّ ومی فرماید تجزی کلّ نفس بما کسبت لا ظلم الیوم واگر دراین جهان بعدم ظلم موصوف نباشد چگونه بوعدهٔ عدلش در آن سرای مطمئن توان گردید گر جز این نیست چون نسبت عدل را بگذارند موصوف بظلم خواهند شد و چنانکه در قرآن کریم وارد است گاهی که لقمان حکیم فرزند خود را نصیحت در سپارد نخست چیزی که بدو میگوید او را از شرک نهی میکند و چون میخواهد شرک را بصفتی مذموم که موجب فساد دین و دنیا و عقبی است موصوف دارد میفرماید لا تشرک بالله انّ الشّرک لظلم عظیم و چیزی را در این مقام و تحذیر از شرک از توصیف نمودن شرک را بظلم برتر نمی شمارد و برتر هم نیست و خداوند تعالی در توصیف ذات مقدس در قرآن میفرماید انّ الله لا یظلم مثقال ذرّة و در مقام دیگر میفرماید انّ الله لا یظلم النّاس شیئا و در جای دیگر میفرماید لا یظلم ربّک احدا واز خارج نیز معلوم است که عقلا و حکمة ظلم منافی لقای موجودات است چنانکه گفته اند عالم بکفر میگردد اما بظلم نمیگردد و ببراهین قاطعه معین است که این صفت در ذات مستجمع تعالی موجود نیست و عدل با ظلم بهیچوجه توافق و تآلف و تطابق نجوید و در میانهٔ این دو صفت منافات کلّی طبعی است بلکه ضدّ همدیگرند و دو ضدّ اجتماع نشاید و چون مدار عالم و تبقای موجودات بعدل و فنای آن بظلم است ناچاریم که خدا را بصفت عدل موصوف و ذات اقدسش را از صفت ظلم بی نیاز و مبرّی بدانیم و محال است که جز این دانسته و با نوع دیگر را تصور نمائیم نه آن است که خود میفرماید ولا تزر وازرة وزر اخری و نیز میفرماید ومن یعمل مثقال ذرّة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرّة شرّا یره ومیفرماید ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها ومیفرماید کلّ نفس بما کسبت رهینة امّن هو قانت آناء اللّیل ساجدا
وقائما یحذر الآخرة ویرجوا ومیفرماید ذلک جزیناهم بما کفروا وهل نجازی الّا الکفور ومیفرماید لها ما کسبت وتمزینه
وعلیها ما اکتسبت ومیفرماید لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الّا احصیها وکذلک غیر ذلک از آیاتیکه امر بعدل و نهی از ظلم دارد مگر جز این است که ظلم عبارت از عدم ایصال حق بذی حق و عدم رعایت مستحق است خدای میفرماید این قیام لیل و عبادت و اطاعت برای امیدواری برحمت پروردگار است و جزای کافران چنین است و هرگز این دو صنف باهم یکسان نباشند و آنوقت میفرماید هیچکس حامل وزر دیگری نباشد و میفرماید اگر خوب کنید بخود کرده اید و اگر بد کنید بخود کرده اید و میفرماید هر نفسی گروگان کردار خویش است و میفرماید تمام افعال و اعمال را خواه کوچک یا بزرگ باشد احصا میکنیم تا در موقع خود پاداش یابند لکن چون قومی را مستحق عذاب بینند و عذابی بفرستند اهل ثواب و عقاب هر دو را دوچار فرماید لتنجحنّ الله عمّا تفترون زیرا که بیخبر هستند از حال درون پس معلوم میشود که اگر عذابی فرود آید گروهی را در سپارد و آن کسان را که ظاهر الصلاح بوده اند بزرگی

وموجب استجاب شود برای آن است که خداوند عالم بر سرایر احوال تذویر و نفاق و شقاق باطنی آن جماعت آگاه است چنانکه در اخبار پیغمبران گذشته نیز مکشوف میشود هر وقت عذابی عام وارد شده اشخاص مومن را بهیچوجه شامل نشده و جماعت کافران و مشرکان و عاصیان را با آن اشخاصی که در ظاهر صالح و در باطن طالح بوده اند و زیان ایشان در دین از آنانکه ظاهرا نیز کافر بوده اند بیشتر است در سپرده است چنانکه از اصحاب رسول خدای صلّی الله علیه و آله و همچنین سایر ائمه هدی علیهم السّلام که جمعی کثیر بوده اند چون مقام امتحان میرسیده است از هزار تن یکتن بجامهٔ تقوی و گوهر ایمان که سپر هر بلا و عذابی است آراسته نبوده اند پس اگر ائمه علیهم السّلام نیز گاهی بر سبیل تحذیر و انذار میفرموده اند بترسید از نزول عذاب و سموم قهر آلهی که همه را در میسپارد مراد این است که آنان هم که ظاهر الصلاح هستند اما باطن ایشان باتش نفاق و کفر و شقاق مشتعل است در چنان وقت محروس نمی مانند و بسزای خود میرسند لهذا در همه حال عرض میکنیم الهی عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک یا اکرم معلوم باد که اخبار و احادیث در فضایل جناب سلمان و ابوذر و مقداد بسیار است و نه آن است که اگر جناب سلمان را سانحی توجهی والتفاتی رفته باشد باید داخل صغایر یا کبایر شمرد بلکه مانند ترک اولائی است که بحضرات انبیا علیهم السّلام نسبت دهند یا پاره حالاتی است که گاهی از ائمه هدی صلوات الله علیهم مشاهدت رود چنانکه امام زین العابدین علیه السّلام را در یوم الطف و کذلک بر کشتگان اهل بیت علیهم السّلام حالتی دست داد که عمه اش حضرت زینب سلام الله علیها از دیدار آن حالت هر مصیبتی را که دریافته بود فراموش نمود و بتسلیت آن حضرت شروع فرمود و آن خبری را که از پدرش علیه السّلام شنیده و خبر زائده مشتمل بر آن است در حضرتش مذاکره نمود و این حکایت در کتاب طراز المذهب مشروحا مسطور شد و لطیفهٔ این خبر این است که چون اندک تغییری در حالت ظاهر امام حاضر پدید شود مانند حضرت صدیقهٔ صغری که ولیة الله العظمی است چنان دیگرگون شود و عظمت و هیبت عنوان امامت در وی اثر نماید که جمله مصائب را اگرچه مصیبت خود حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه باشد فراموش نماید چه آن مصیبت در گذشت و اما حاضر قلب عالم امکان و متصرف در همهٔ عوالم و بنیان مرصوص تمام موجودات است و اگرچه اثرش در تمام موجودات میرسد و از آنجا که خود ندانسته مؤثر گردند اما آنچه مثل حضرت زینب علیها السّلام ادراک و احساس فرماید جز شخص امام محمد باقر علیه السّلام که امام صامت بود نتواند ادراک فرمود پس بروز هر حالتی و تعیین هر عنوانی نسبت بمقام خود است اگر جناب سلمان را حالتی پیش آید و در مقداد پیش نیاید نه آن است که مقداد بروی فزونی داشته باشد بلکه اگر آن حال در مقداد پدید آید هیچ در وی نقصانی نرساند بلکه نسبت بمقام سلمان حکم ترک اولی پدیدار کند چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیئات المقرّبین ترک اولی از ولی تو بخود قیاس مکن

حسنات

 خانه ابرار است سیئات نزدیکان چنانکه آن اخبار که در حق جناب سلمان مسطور شد و خبری که
وارد است سلمان منا اهل البیت و آن مقام محرمیتی که او را بود دلالت بر آن دارد که بر دیگران
مراتب کثیره فزونی دارد و علامه در خلاصه میفرماید سلمان فارسی مولی رسول خدای صلی الله علیه و آله
اول ارکان اربعه است بسیار عظیم الشأن و الحال است جداً و مشکور است و مرتد نگردیده است
و همچنین در حق وی فرموده اند وی معصوم بود و این مقامی بس عالی است که نزدیک بمقام انبیاء
و اولیاء است و باید دانست که عصمت نیز مراتب و مقامات مختلفه دارد و نسبت بهر شخصی منزلتی پیدا
میکند نه آن است که تمام معصومین با هم بیک شأن و مقام باشند عصمت پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه هدی
صلوات الله علیهم را شأنی و مقامی است و عصمت انبیاء عظام اکه اولوالعزم و رسول هستند
مقامی است و عصمت سایر انبیا را مقامی و عصمت اولیاء و اوصیاء را علی قدر مراتبهم و استعدادتهم
مقامی است و مراتب عصمت بحسب استعداد نفوس است هر نفسی قوی‌تر و شریف‌تر و جلیل‌تر است دارای
عصمتی است که مستعد آن تواند بود نه آن است که دیگران نتوانند دارای عصمتی شوند که رسول خدای
صلی الله علیه و آله را بوده است همانطور که دیگران را نیروی حمل آنگونه وحی و تکالیف نبوده است
استطاعت حمل و رعایت این نوع عصمت نمیباشد در کتاب تنبیه الغافلین از سعید بن وهب مرویست
که گفت در صحبت سلمان فارسی علیه الرضوان نزد تنی از دوستانش شدیم سلمان با صدیق خود فرمود

إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَبْتَلِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ ثُمَّ يُعَافِيهِ فَيَكُونُ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى وَمُسْتَعْتَبًا لِمَا بَقِيَ
وَإِنَّ اللهَ لَيَبْتَلِي عَبْدَهُ الْفَاجِرَ بِالْبَلَاءِ ثُمَّ يُعَافِيهِ فَيَكُونُ كَالْبَعِيرِ الَّذِي عَقَلَهُ أَهْلُهُ ثُمَّ أَطْلَقُوهُ
لَا يَدْرِي فِيمَ عَقَلُوهُ وَلَا فِيمَ أَطْلَقُوهُ یزدان تعالی مبتلا میکرداند بنده مؤمن را ببلا پس از آن او را

عافیت می‌بخشد و آن رنجوری و بلیت کفارهٔ اعمال گذشته او و موجب استعتاب و استرضاء مابعدات
و خدای تعالی بندهٔ نابکار خود را دچار بلیت میفرماید مگر اینکه اسباب تنبه و عبرت او شود لکن چون از
بند بیماری رستگاری گرفت مانند شتری مست است که او را ببندد بر زانو بربندند و چونش از بند برآورند
هیچ نداند بچه سبب در عقال شد و برای چکار از بند جست و هم در آن کتاب از ابوعثمان
نهدی و او از جناب سلمان علیه الرضوان الرحمن روایت کند که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله
میفرمود إِذَا جَاءَتِ الْحُمَّى إِلَى النَّفْسِ الْمُؤْمِنَةِ فَنَادَاهَا الرُّوحُ مِنْ جَوْفِ النَّفْسِ فَتَقُولُ أَيَّتُهَا
الْحُمَّى مَا تُرِيدِينَ مِنْ هَذِهِ النَّفْسِ الْمُؤْمِنَةِ فَيُجِيبُهَا الْحُمَّى فَتَقُولُ أَيَّتُهَا الرُّوحُ الطَّيِّبَةُ إِنَّ الدُّنْيَا
نَفْسَكَ هَذِهِ كَانَتْ طَاهِرَةً فَقَذَرَتْهَا الذُّنُوبُ وَالْخَطَايَا فَأَنَا أُطَهِّرُهَا فَتُجِيبُهَا الرُّوحُ إِذًا فَإِذَا لَا أَمْرَ فَطَهِّرْهَا
چون تب بجان مؤمنی اندر آید روح انسانی که در جوف روح نفسانی است او را ندا کند و گوید ای تب
[illegible] خدای تب در جواب گوید ای روح طیبه همانا این نفس تو پاک و طاهر بود

 و از خبث گناهان و زنگ خطاها ناپاک شده و من او را از آن آلایش پیرایش و طهارت میدهم چون روح
این سخن بشنود تا سه مرتبه گوید پاک گردان این نفس آلوده را راقم حروف گوید این حدیث مبارک بازمینماید
که روح نفسانی مرکب روح انسانی است و مؤید اقوال حکمای جهان و دانایان باستان است
چنانکه در کتاب طراز المذهب بشرح و بسط مذکور داشتیم و از این قبیل اخبار معلوم میشود که مقامات علوم
و حکم رسول خدای و ائمه ابرار صلوات الله علیهم را حد و حصر و میزان و مقیاسی نتوان مشخص ساخت
و در این مقام برای توضیح مراتب عالیه جناب سلمان باین خبر شاذان بن جبرئیل بن اسمعیل بن ابی طالب
قمی که در کتاب فضایل باسناد صحیح از اصبغ بن نباته اشارت کنیم همانا ابوالفضل سدید الملة والدین
شاذان بن جبرئیل در کتاب فضایل نوشته است که اصبغ بن نباته گفت گاهی که سلمان فارسی امارت
مداین داشت در خدمت او بودم چه عمر بن خطاب امارت مداین را بسلمان گذاشت و جناب سلمان
تا زمان سعادت توامان امیرالمؤمنین علیه السلام در آن امارت بگذرانید و اصبغ بن نباته در زمان
خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام سلمان را در مداین ملاقات فرمود میگوید روزی خدمت سلمان
بیامدم و در این هنگام بمرض موت دچار بود و من همواره بعیادتش میرفتم تا بیماریش شدت گرفت
و یقین فرمود که از این جهان رخت برمی‌بندد بسوی من التفات فرمود و گفت یا اصبغ در زمانیکه
در حضرت رسول خدای معاهد بودم با من فرمود ای سلمان زود باشد که مرده با تو تکلم نماید گاهیکه
وفات تو نزدیک آید و هم اکنون مایل هستم بدانم وفات من نزدیک شده است یا نشده است اصبغ گفت
ای سلمان ای برادر بزرگوار من بهر چه میخواهی امر فرمای گفت میخواهم بیرون شوی و سریری نزد من
حاضر سازی و بدانگونه که از بهر مردگان مفروش مینمایند فرش کنی و مرا در آن سریر بدستیاری چهار تن
حمل کنی تا بگورستان اندر آوری اصبغ گفت حباً و کرامةً آنگاه بسرعت برفت و پس از ساعتی تختی
بیاورد و همانگونه فرشش که از بهر اموات بگسترانند بر آن سریر بیفکند آنگاه با تنی چند بیامدند و سلمان را
در آن سریر بر دوش کشیده بمقبره در آوردند چون آن جناب را در آن گورستان بگذاشتند فرمود
ای جماعت روی مرا بجانب قبله آورید چون چنان کردند با صدائی بس بلند گفت اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
يَا أَهْلَ عَرْصَةِ الْبَلَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مُحْتَجِبِينَ عَنِ الدُّنْيَا اصبغ میفرماید از آن وادی خاموشان از هیچکس
جوابی بر نیامد سلمان بدفعه دوم ندا کرد اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَنْ جُعِلَتِ الْمَنَايَا لَهُمْ غِذَاءً اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
يَا مَنْ جُعِلَتِ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ غِطَاءً اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَنْ لَقُوا أَعْمَالَهُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
يَا مُنْتَظِرِينَ النَّفْخَةَ الْأُولَى سَأَلْتُكُمْ بِاللهِ الْعَظِيمِ وَالنَّبِيِّ الْكَرِيمِ إِلَّا أَجَابَنِي مِنْكُمْ مُجِيبٌ
سلام باد بر شما ای کسانیکه مرگ تن اوبار غذای لیل و نهار ایشان است سلام باد بر شما ای کسانیکه
سزای اعمال خود را که در دار دنیای فانی بجای آورده اند می نگرند سلام بر شما باد ای کسانیکه

همواره منتظر و مترصد بانگ صور نخست اسرافیل هستند سؤال میکنم از شما بحق خداوند عظیم و نبی کریم
که یکی از شما جواب مرا باز دهد که منم سلمان فارسی مولی رسول خدای صلی الله علیه و آله آن حضرت با من
فرمود ای سلمان چون وفات تو نزدیک شود زود باشد که مرده با تو تکلم نماید هم اکنون خواهانم بدانم
مرگ من نزدیک شده است یا نشده است چون سلمان از سخن کردن خود خاموش گشت ناگاه مرده
از گور خود بزبان آمد و همی گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا اَهْلَ الْبِنآءِ وَ الْفَنآءِ الْمُشْتَغِلُونَ
بِعَرْصَةِ الدُّنْیا وَ ما فیها ها نَحْنُ لِکَلامِکَ مُسْتَمِعُونَ وَ لِجَوابِکَ مُسْرِعُونَ فَسَلْ عَمّا بَدا لَکَ رَحِمَکَ اللهُ
سلام و رحمت و برکات خدای بر تو باد ای صاحبان ابنیهٔ عالیه و اموال فانیه و اشتغال یافتگان
بعرصهٔ دنیا و آنچه در دنیاست اینک ما گوش بفرمان تو داریم و در عرض جواب تو شتابانیم هم اینک هر آنچه
خواهی پرسیدن بپرس خدایت رحمت کناد سلمان فرمود ای کسیکه بعد از مردن بسخن کردن آمدی
و پس از دریغ و افسوس خوردن بر فوت متکلم شدی آیا بعفو خداوندی از اهل بهشتی یا بعدل او از مردم
دوزخی عرض کرد ای سلمان من از آن کسان هستم که خدای تعالی از راه عفو و کرم خود بر وی نعمت داد
و از روی رحمت خود داخل بهشتش فرمود سلمان فرمود الآن ای بندهٔ یزدان مرگ را از بهر من صفت
کن که چگونه یافتی و از وی چه مشهود کردی و چه معاینت نمودی و بدیدی گفت مهلاً یا سلمان سوگند
با خدای اگر کسی را زنده گوشت اندامش را و تمام اعضایش را با مقراضها ریزه ریزه کرده باشند
یا با اره از هم پاره پاره سازند یک غصه از غصه‌ها و مشقتها و اندوههای مرگ است و نود ضربت
شمشیر یافتن آسانتر از نزعه از نزعات موت و جان کندنی از جان کندنهای مرگ است
سلمان فرمود حالت تو در دار دنیا چه بود یعنی با این سختی و تلخی و مشقتی که از مرگ دیدی باز گوی
در ایام زندگانی دنیا بچه حال میگذرانیدی گفت دانسته باش که من در دار دنیا از جمله آن مردم
بودم که خدای تعالی خیر و عمل خیر را بمن الهام فرموده بود یعنی عمر خود را در اعمال خیریه بپایان ساندم
و فرایض خدای را ادا و قرآن را تلاوت و در نیکوئی با پدر و مادر بسیار حریص و از حرام و محارم اجتناب و از
مظالم بر کنار و روز و شب را بکد یمین و مساعی بسیار در طلب حلال میگذرانیدم و از پرسش روز جزا
بسی بیمناک بودم پس در آن اثنا که در لذیذترین ایام زندگانی و غبطه و فرح و سرور اندر بودم ناگاه رنجور
شدم و روزی چند در بستر بیماری جای داشتم چندانکه رشتهٔ زندگانی سرای فانی گسیخته و مرگ من نزدیک شد
پس در اینحال شخصی بزرگ خلقت بمنظری بس فظیع و شدید که از حوصله و ادراک افزون بود بیامد و در
برابر روی من بایستاد در حالی که نه باسمان بر و نه بزمین اندر بود یعنی در میان آسمان و زمین بود پس
اشارتی بچشمم نمود و چشمم را از دیدار بیفکند و اشارتی بگوشم نمود و کر ساخت و بزبانم اشارت فرمود گنگ
شد و در همان آن نه دیدارم دیداری نه گوشم را شنوائی نه زبانم را گفتاری بماند در این هنگام اهل و عیال

و فرزندان و برادرانم بگریستن و نالیدن اندر شدند و خبر مرگم با برادران و همسایگان من پیوست در اینحال گفتم
گیتی تو ای کسیکه مرا از اموال و اولاد و کسانم مشغول ساختی همانا پهلوهای من از خوف تو بلرزه اندر است
فرمود من ملک الموت و فرشتهٔ مرگم و برای گرفتن جان تو بیامده‌ام و ترا از دار دنیا بدار آخرت انتقال میدهم
چه مدت زندگانی این سرای فانی تو منقضی گشت و مرگ تو در رسید پس در آن اثنا که وی بر این حال
و مقال بود دو شخص نزد من بیامدند که هرگز در تمام آفریدگان مخلوقی باین خوش روئی ندیده بودم یکی از طرف
راست من و دیگری از سوی چپ من نشستند و گفتند السلام علیک ایها العبد و رحمة الله و برکاته همانا کتاب تو
یعنی نامه اعمال ترا بیاورده‌ایم الآن بستان و بخوان و آنچه در آن است بنگر گفتم شما کیستید خدای رحمت کند
شما را و چه کتابی است مرا که بنگرم و قرائت کنم گفتند ما آن دو فرشته هستیم که در دنیا بر دو کتف تو با تو بودیم و آنچه
میکردی خواه بر سود تو یا بر زیان تو مینگاشتیم و این است نامه کردار تو پس بآن نامه بنظاره آمدم و چون
بخواندن نامه حسنات و کردارهای نیکوی خود شدم که بدست رقیب اندر بود مسرور شدم و آن خیراتی را
که در آن بدیدم شادان و خندان و خوشوقت و بسیار خرسند گردیدم آنگاه بنامهٔ سیئات و کارهای
نکوهیدهٔ خود که بدست عتید اندر بود نگران آمدم بسیار بر من ناخوش گردید و بگریستم با من گفت بشارت
باد ترا که تراست خیر و خوبی آنوقت شخص نخستین یعنی عزرائیل بمن نزدیک شد و جان از تنم بیرون همی کشید
و در هر جذبه و بیرون کشیدن جان سخت‌تر از افتادن از آسمان بزمین بود و از اینحال بود تا جانم
بسینه‌ام رسید آنگاه بمن بجذبه اشارت نمود که اگر آن سختی و مشقت را بر کوهها می‌نهادند فرو میآوردند
البته آب میشد و بر هم میگداخت پس جان مرا از بالای بینی و تیغهٔ انف من قبض نمود این هنگام فریاد
و گریه و زاری و بی‌قراری اهل و کسان من از زمین باسمان بلند گشت و هر چه میکردند و میگفتند
بجمله بر من معلوم و بر آن دانا بودم و چون ناله و نفیر و صراخ و فریاد آن جماعت بر من شدت گرفت
ملک الموت از روی خشم و غضب بر ایشان ملتفت شد و فرمود ای معاشر قوم گریستن شما از چیست با وی
ستم نرانده‌ایم که بشکایت اندر شوید و تعدی بر وی روا نداشتیم که فریاد و گریه بر آورید لکن ما و شما بندگان
یک پروردگاریم هر چه خواهد در ایشان حکم میراند و اگر خداوند شما را در حق ما امر میفرمود البته در کار ما ....ل
می‌نمودید چنانکه ما درباره شما امتثال کردیم سوگند با خدای روح او را قبض ننمودیم تا گاهی که رزق و روزی
او فانی و مدتش منقضی گردید و اکنون بحضرت پروردگار کریم روی کند تا هر چه خواهد در حقش
حکم فرماید و او بر همه چیز قادر است هم اکنون اگر شکیبائی کنید مزد یابید و اگر جزع کنید گناهکار شوید
چه بسیار از بهر من بازگشتنها است بسوی شما که جان فرزندان و دختران و پدران و مادران را
مقبوض بخواهم نمود پس از آن ملک الموت از پیش من بازگشت و روح من با وی بود پس در این حال
دیگر بیامد و آن روح را از وی ماخوذ داشت و در جامه سبز از حریر بیفکند و آن را بلند ساخت و در مدتی اند

اندک تر از چشم برهم زدن در حضور پروردگار بگذاشت چون روح در پیشگاه پروردگار سبحان حاضر شد از صغیره و کبیره و از نماز و روزهٔ شهر رمضان و حج بیت الله الحرام و قرائت قرآن و زکوة و صدقات و سایر اوقات و ایام و طاعت پدر و مادر و از قتل نفس بدون حق و از خوردن مال یتیم و مال عباد و از زنا و فواحش و از مظالم عباد و شب زنده داری هنگامی که مردمان بخواب اندر بودند و از امثال و اشباه این جمله سؤال فرمود و از آن پس دیگر باره روح را باذن خدای تعالی بسوی زمین بازگردانیدند و در اینوقت غسال بیامد و جامه های مرا از تنم بیرون کرد و شروع در غسل دادن نمود پس روح او را بخواند و گفت ای بندهٔ خدای ترا بخدای سوگند میدهم که با این بدن ضعیف مدارا کن چه سوگند باخدای از هیچ رگ و ریشه بیرون نیامده ام جز آنکه پاره شده است و از هیچ عضوی بیرون نشده ام جز آنکه برهم شکافته است سوگند باخدای اگر آنکس که مرده را میشوید این سخن را بشنود هیچکس هیچ مرده را نخواهد شست و هرگز مرده شسته نخواهد شد آنگاه مرده شوی آب بر بدنم بریخت و سه دفعه مرا غسل بداد و در سه جامه ام کفن ساخت و مرا بحنوط حنوط نمود و این حنوط و کفن آخر توشهٔ من بود که از دنیا برای آخرت بیرون بردم پس از آن مرده شوی انگشتری را از دست راست من بیرون آورد و به بزرگترین فرزندانم بداد و گفت خداوند ترا در مصیبت پدرت اجر دهد و اجر و عزای ترا نیکو فرماید آنگاه مرا در کفن در پیچید و تلقین نمود و ازین خبر معلوم میشود که تلقین در حال تکفین مستحب است بعد از آن اهل من و همسایگان من فریاد برکشیدند بشتابید تا با وی وداع کنیم و چون از وداع با من فراغت یافتند مرا بر سریری از چوب بنهادند و سریر مرا بر دوش چهار تن حمل کردند و روح من در این هنگام ما بین روی من و کف من و بر نعش من واقف بود و همی گفت ای کسان من و ای فرزندان من دنیا بازی ندهد شما را چنانکه با من ببازی اندر شد و این اموال است که من از حلال و غیر از حلال فراهم کردم و در حال صحت و تن آسانی مخلف نمودم از من و حال من در آن پرهیزکار شوید یعنی چون حال و مآل کار مرا نگران شدید و دیدید که آخر الامر چگونه بحسرت بگذاشتم و بگذشتم متنبه شوید و در دنیا و متاع این عاریت سرا حریص نگردید چه در پایان کار همان بینید که دیدم و همان یابید که یافتم با جمله گفت بر استقبال بودم تا مرا برای نماز بر زمین بنهادند و بر من نماز بسپردند و چون از نماز فراغت یافتند و مرا بجانب گور حمل کردند و بقبر نزدیک نمودند پس از آن روح من ما بین شانه و روی من بلندی گرفت و مرا بگور آوردند و بر کناره و کرانهٔ قبر بیفکندند اینوقت معاینهٔ هولی بزرگ نمودم ای سلمان ای بندهٔ یزدان چون مرا در قبر نهادند مرا چنان نمود که از آسمان بزمین در افتادم . و لحد در آمدم آنگاه خشت بر روی من بچیدند و خاک بر من بریختند آنگاه مرا زیارتی بکردند و باز شدند پس روح بسوم بازگشت و حالت ندامت و پشیمانی بر من استیلا گرفت و همی گفتم کاش از جملهٔ بازشدگان بودم و در اینوقت روح از زبان مسلوب و گوش و چشم دیگرگون

شدند و چون ندای منادی بانصراف بلند شد در بیهٔ پشیمانی در آمدم و از تنگنای گور و فشار آن گریستن گرفتم و همی گفتم کاش با این جماعت بودمی که بازگردیدندی تا عملی صالح و کرداری شایسته بجای آوردمی پس پاسخ دهنده از یک سوی گور مرا پاسخ گفت كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ هرگز بازشدن نخواهد بود و این آرزوئی است که میکند و سخنی است که میراند یعنی پذیرفته نمیشود و دیگرباره بجهان مراجعت نخواهد بود و در پیش روی ایشان برزخی است تا روزیکه انگیخته شوند گفتم کیستی ای کسیکه با من تکلم کنی و حدیث رانی گفت منبه یعنی آگاه کننده ام گفتم منبه کیست گفت فرشته ام که خداوند تعالی مرا بتمامت مخلوقش موکل ساخته است تا ایشان را پس مرگ ایشان آگاهی سپارم تا اعمال خود را بر نفوس خود برنگارند در حضور خدای تعالی پس از آن مرا بکشید و بنشاند و گفت بنویس عمل خود را و آنچه را که بر سود و زیان تو در دار دنیا بوده است گفتم احصای آن را نتوانم و بآن شناسا نیستم گفت آیا نشنیده باشی قول پروردگارت را احصاه الله و نسوه یعنی اگر شما ها فراموش کردید خدای جمله آنرا احصا فرمود پس از آن گفت هم اکنون بنویس و من بر تو املا میکنم گفتم کاغذ و بیاض کجاست پس قطعه از کفنم را برگرفت و دیدم پوست نازک آهوئی گردید و گفت اینک صحیفهٔ تست گفتم قلم از کجاست گفت انگشت سبابهٔ تست گفتم مداد از کجاست گفت آب دهان تست آنگاه آنچه در دنیا از اول عمر تا پایان آن نموده بودم بر من املا کرد و من نوشتم و هیچ چیز از اعمال من خواه کوچک یا بزرگ بر جای نماند جز اینکه باز نمود و از آن پس این آیهٔ شریفه را تلاوت کرد لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا تمام اعمال صغیره و کبیره را خداوند عالم علام الغیوب احصا میفرماید و صاحبان عمل آنچه در دار دنیا کرده اند سزایش را حاضر بینند و پروردگار تو با هیچکس ستم نکند یعنی فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ آنگاه آن فرشته آن کتاب را برگرفت و بخاتمی مختوم داشت و بگردن من چون طوقی بگردانید مرا در خیال چنان مجسم گردید که گویا تمام کوههای دنیا را در گردن من طوق گردانید پس گفتم ای منبه از چه روی این کار با من نمودی گفت آیا نشنیده باشی قول پروردگارت را وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا هر انسانی را طومار عملش را بگردنش اندازیم و روز قیامت آن نامه منشور را بامی قرائت بدو گذارند و گویند بخوان همانا امروز خویشتن برای حساب خویشتن کافی باشی پس ترا روز قیامت بدینگونه مخاطب دارند و ترا با کتاب تو که در پیش هر دو چشمت برگشوده باشد حاضر کنند تا گواهی دهی بآن بر نفس خودت آنگاه آن ملک از پیش من برفت و من بر آن حال تنهائی و حسرت دنیا همی برخویشتن بگریستم و در اینحال منکر با منظری بس عظیم و شخصیتی بس موحش بمن آمد و گرزی آهنین بدست اندرش بود که اگر تمام جن و انس اجتماع ورزیدند نتوانستند حرکتش داد مرا در بیم و دهشت و فزعی عظیم

در افکند و تهدید نمود و بمن نزدیک شد و مرا بموی ریش من بکشید آنگاه صیحه بر من بزد که اگر مرده دم دنیا
بشنیدند تمامت از هول و هیبت جامه هستی بدرود نمودند آنگاه با من گفت ای بنده خدای باز نمای که
کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و آنچه در دار دنیا بر آن مذهب میگذرانیدی و با آن
عقیدت اندر بودی از شدت بیم و فزعی که از وی مرا در سپرد زبانم بسته شد و در کار خویشتن متحیر اندر شدم
و ندانستم تا چه گویم و در اندام من عضوی بجای نماند چرا که از آن فزع از من جدائی گرفت و اعضاء
و اوصال من از کمال ترس و بیم از هم منقطع شده در اینحال رحمت ذوالجلال شامل احوال من شد
و دل من بجای آمد و پشتم را محکم ساخت و زبانم باز گشت و ذهنم بمن باز گردید در اینوقت با او گفتم ای بنده
خدای از چه روی مرا بفزع افکنی و حال اینکه گواهی میدهم که خدائی جز خدای نیست و محمد رسول او
و خدای پروردگار من است و محمد پیغمبر من و اسلام دین و آئین من و قرآن کتاب من و کعبه قبله من و علی
امام من و بعد از او فرزندان طاهرش پیشوایان من و جماعت مؤمنان برادران من هستند و اینکه مرگ
حق و راست است و پرسش قبر حق است و صراط حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است
و روز قیامت میآید و در وقوعش هیچ شک و ریبی نیست و خداوند قادر تمام مردگان را از قبور شان
برمی انگیزاند این است قول من و اعتماد من و بر همین قول و عقیدت پروردگارم را ملاقات میکنم
در اینوقت گفت ای بنده خدای بشارت باد ترا بسلامت همانا از من نجات یافتی و اکنون با آسایش
عروس بخواب راحت اندر باش پس از نزد من برفت و از آن پس شخصی از وی هایل تر که معروف
به نکیر است بمن آمد و نعره بس هولناک و از صیحه نخستین عظیم تر برکشید از هول و هیبت آن صیحه اعضای من
مانند انگشتان در هم مشبک شد بعد از آن با من گفت ای بنده خدای هم اکنون عمل خود را با آن مذهب
و عقیدت که از دنیا بیرون شدی بمن بنمای و باز گوی پروردگارت کیست و پیغمبرت کیست و دین
و آئینت چیست من از آن هول و بیم در رد جواب متحیر و متفکر بماندم و ندانستم تا جواب چگویم و نتوانستم سخنی
بر زبان برانم در اینحال رحمت و فضل خداوند متعال در رسید و از آن شدت روع و فزع باز رهانید
و حجت را بمن ملهم ساخت و حسن توفیق و یقین معین گردید پس گفتم ای بنده خدای با من بملایمت
و رفق بپرداز و این هیبت و عجلت مورز و مهلت ده تا با تو باز گویم گفت بگوی گفتم از دنیا بیرون شدم
گاهی که گواهی دادم که خدائی جز خداوند بی شریک و انباز نیست و شهادت دادم که محمد صلی الله علیه و آله
بنده و فرستاده او بوده است و اینکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه طاهرین از ذریه او سلام الله علیهم اجمعین
امامان و پیشوایان من هستند و اینکه مرگ حق است و قبر و صراط و میزان و حساب و سؤال نکیره و منکر
حق است و بهشت و آن نعمتهائی که خدای تعالی در بهشت وعده داده حق است و دوزخ و عذابها
که خدای مجید در آنجا وعید داده حق است و روز قیامت خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست و خدای تعالی

مردگان را از گورها بر خواهد انگیخت آنگاه با من گفت ای بنده خدای بنعیم همیشگی و خیر مقیم بشارت باد
ترا پس از آن مرا انجا بابید و گفت بخواب مانند خوابیدن عروس پس از آن از بالای سر من دری
بسوی بهشت و از طرف پای من دری بسوی دوزخ برگشوده بود مسدود ساخت و آن دری را که از بالای سرم
بسوی بهشت برگشوده بود بجای بگذاشت و از آن پس همواره نسیم بهشت و نعیم بهشت بگور من اندر همی شود
و لحد را باندازه که چشم بنگرد وسعت داد و چراغی از بهرم برفروخت که از آفتاب و ماه فروزان تر است و چون
این جمله را بجای آورد از پیش من برفت این است صفت من و حدیث من و آنچه ملاقات کرده ام
از شدت اهوال و سوگند بخدای یاد همی کنم که تلخی مرگ تا روز قیامت در حلق من باقی است فراقب الله ایها
السائل خوفاً من وقفة المسائل وخف من هول المطلع وما قد ذکرته لک هذا الذی لقیتُ و
انا من الصالحین ای پرسش کننده خدای را مراقب باش و بترس از توقف در موقف مسائل و عظمت آن
سؤالها که می نمایند و از هول مطلع بترس و از آنچه با تو شرح دادم بیمناک باش و من این مشقات و زحمات
و صدمات را دیدم با اینکه از جمله صالحان و نیکوکاران هستم و چون کلماتش با جناب سلمان باین مقام
رسید دیگر قطع کلام نمود سلمان با اصبغ و آنانکه با او بودند فرمود بسوی من شتاب کنید و مرا برگیرید
چون بمنزلش رسیدند گفت خدای رحمت کند شما را فرود آورید مرا چون بر زمینش نهادیم و در برابرش
در آمدیم گفت مرا تکیه بدهید پس او را تکیه دادیم پس از آن چشم شریفش را بجانب آسمان افکند و عرض کرد
یا من بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون وهو یجیر ولا یجار علیه بک آمنت وعلیک توکلت
وبنبیک اقررت وبکتابک صدقت وقد اتانی الذی وعدتنی یا من لا یخلف المیعاد فاقبضنی
الی رحمتک وانزلنی الی دار کرامتک فانی اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله وان علیاً امیرالمؤمنین وامام المتقین والائمة من
ذریته ائمتی وسادتی چون جناب سلمان این کلمات را در توسل و توکل بحضرت احدیت
و شهادت بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی و امامت علی مرتضی و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
بگذاشت از خداوند بخواست که روح شریفش را بجوار رحمتش برساند و در سرای کرامتش منزل بخشد و چون این دعا
بگذاشت روح مقدسش با کمال سرعت بآشیان قدس پرواز گرفت و بقیه خبر غسل و کفن و دفن او با حضور
امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است معلوم باد در صدر و ذیل این خبر مؤید آن خبری است که اهل کوفه بحضرت
آن حضرت بیامدند که دعای باران فرماید و در آنجا سلمان نیز مذکور است و همچنین بعضی از مورخین
وفاتش را در سال سی و ششم هجری نوشته اند و عثمان بن عفان در ماه ذی الحجه سال سی و پنجم هجری از جهان
رخت کشید و حرب جمل در ماه جمادی الاخری سال سی و ششم روی نمود و از این جمله ظاهر میگردد که وفات
سلمان در ایام خلافت علی علیه السلام اتفاق افتاد و در بعضی روایات وفاتش در سال سی و چهارم و ...

و مراد این خبر این است که نوشته‌اند علی علیه السلام از مدینه از برای تغسیل او بیامد چنانکه ابن ابی الحدید میگوید وفات جناب سلمان در اواخر خلافت عثمان بن عفان بود و آنانکه در زمان خلافت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته‌اند میگویند علی علیه السلام از کوفه بطی الارض بمداین حاضر گشت و آن حکایت که نوشته‌اند عثمان حارث بن حکم بن ابی العاص را بحکومت مداین مأمور کرد باز مینماید که سلمان در همان سال سی و چهارم وفات کرده است و حارث را بجای او مأمور ساخته‌اند در روضة الواعظین مرقوم است که ابن عباس گفت سلمان فارسی را در خواب خود بدیدم گفتم توئی سلمان گفت آری گفتم آیا تو مولی پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشی گفت هستم و بر سر سلمان تاجی از یاقوت و بر اندامش همه نوع حلی و زیور بود گفتم یا سلمان این منزلتی نیکوست که خداوندت عطا فرموده گفت آری گفتم در بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول خدا چه چیز را افضل و فزونتر دیدی فَقَالَ لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ شَيْءٌ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْاقْتِدَاءِ بِهِ هیچ چیز در بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول خدا از دوستی علی بن ابیطالب سلام الله علیه و اقتدا با آن حضرت افضل نیست در امالی شیخ طوسی علیه الرحمه از یحیی بن قاسم یعنی ابو بصیر مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام از ابوذر علیه الرحمه روایت فرمود يَا بَاغِيَ الْعِلْمِ قَدِّمْ لِمَقَامِكَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّكَ مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِكَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ ای خواهنده علم و دانش برای آنروز که در پیشگاه خداوند عز و جل ایستاده شوی یعنی ترا بعرصه حساب و سؤال در آورند زاد و ذخیره از پیش بفرست چه تو گروگان کردار خود هستی هر چه کنی همان با تو معمول دارند ای طلب کننده علم نماز بگذار از آن پیش که قادر بر لیل و نهاری نباشی که در آن نماز بسپاری یعنی از آن پیش که عمرت بپایان و حسرت بر پرده روزگارانت نمایان گردد همانا مثل نماز برای نماز سپار چون مردی است که بر دارای سلطنت و اقتداری اندر شود و آن سلطان گوش بدان بسپارد و لب از سخن فرو بندد تا از عرض حاجت خود فراغت یابد حالت مرد مسلم نیز در حضرت یزدان چنان است و مادامی که بنماز ایزد بی نیاز اشتغال دارد خداوند نظر رحمت بدو دارد تا هنگامی که از نماز خود بپردازد ای طالب علم تصدق کن از آن پیش که عطا نکنی و ممنوع نتوانی داشت یعنی از آن پیش که قدرت منع و استطاعت عطا داشته باشی همانا مثل صدقه برای صاحبش مثل مردی است که قومی او را در طلب خونی بخواهند بقتل رسانند وی گوید مرا مکشید و مدتی برای من قرار بدهید که در رضا و خوشنودی شما بکوشم حال مرد مسلمان نیز باذن یزدان چنین است که هر وقت تصدق نماید بصدقه گره عقده از گردنش گشوده شود و چون خدا را دریابد از وی و آن جماعت نیز از وی راضی باشند و هر کس که خدای از او خوشنود باشد از آتش دوزخ آزاد باشد ای طالب علم همانا این زبان سخن را کلید هر خیر و کلید هر شری است پس بر دهان خود مهر ختام گذار چنانکه بر طلای خود و زر مسکوک خود ختم برنهی

ای طالب علم همانا این مثلها را خدای تعالی برای مردمان بیاورده است لکن جز دانایان از تعقل آن برخوردار نشوند ای طالب علم دنیا را چنان بشمر که هیچ نبوده و نیست مگر عملی که از خیر آن سودمند یا از شرش زیانکار شوند مگر اینکه رحمت خداوند عز و جل شامل گردد ای خواهان علم و طالب دانش نبایست هیچ اهلی و مالی ترا از نفس خودت باز دارد و بدیگر کار مشغول بگرداند چه تو آنروز که از ایشان مفارقت جوئی در حکم مهمانی باشی که شبی با ایشان بپای برده باشی و از آن پس از نزد ایشان بدیگر کسان تحویل نمائی و دنیا و آخرت بمنزله منزلی باشند که از آنجا یعنی از دنیا بدیگر جای انتقال نمائی و در میان مرگ و روز برانگیزش جز مانند خوابی نباشد که بخواب رفته باشی و از آن پس از آن خواب بیدار گردی در جلد ششم بحار الانوار از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که مردی از نزد ابوذر آمد و او را از بچه آوردن گوسفندانش بشارت داد و گفت بشارت باد ترا که گوسفندانت بزائیدند و بسیار شدند ابوذر فرمود کثرت آنها مرا شادمان نکند و دوستدار آن نیستم و آنچه کم و کافی باشد دوستدارم هستم از آنچه بسیار باشد و مرا از یاد خدای مشغول دارد بدرستیکه از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود عَلَى حَافَتَيِ الصِّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّحِمُ وَ الْأَمَانَةُ فَإِذَا مَرَّ عَلَيْهِ الْوَصُولُ لِلرَّحِمِ الْمُؤَدِّي لِلْأَمَانَةِ لَمْ يَتَكَفَّأْ بِهِ فِي النَّارِ بر دو سوی صراط در روز قیامت رحم و امانت حاضرند پس چون کسی بر صراط بگذرد که صله رحم را مرعی داشته و ادای امانت را کرده باشد بآتش نمی افتد و هم در آن کتاب از ابو حمزه از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مروی است که ابوذر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی را بمادر او سرزنش کرد و گفت ای پسر زن سیاه چه مادر آن مرد سیاه بود رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود تُعَيِّرُهُ بِأُمِّهِ يَا أَبَا ذَرٍّ یعنی ای ابوذر این مرد را بمادرش سرزنش کردی فَلَمْ يَزَلْ أَبُو ذَرٍّ يُمَرِّغُ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ وَ رَأْسَهُ حَتَّى رَضِيَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْهُ چون ابوذر آن سخن را بشنید چهره روی و سر خود را در خاک بمالید تا رسول خدای از وی خوشنود گردید و نیز در آن کتاب از جابر جعفی مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود از جابر بن عبدالله بن حرام انصاری شنیدم که می گفت لَوْ نُشِرَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُمَا اللهُ لِهٰؤُلَاءِ الَّذِينَ يَنْتَحِلُونَ مَوَدَّتَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ لَقَالُوا لِهٰؤُلَاءِ كَذَّابُونَ وَ لَوْ رَأَى هٰؤُلَاءِ أُولٰئِكَ لَقَالُوا مَجَانِينُ اگر سلمان و ابوذر علیهما الرحمه زنده شوند از بهر این کسان که اکنون اظهار مودت شما اهل بیت را مینمایند میگویند این اشخاص در اظهار مودت خود دروغگوی باشند و اگر این جماعت سلمان و ابوذر و امثال ایشان را بنگرند میگویند دیوانه‌اند یعنی آنچه در عقاید و عوالم ایشان جنونیت بیابند دیگر بگویند و دیگر در هفدهم بحار الانوار از سکونی از حضرت صادق از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر سلام الله علیهما مروی است که ابوذر نزدیک کعبه بایستاد و گفت منم جندب بن سکن مردمان در اطرافش انجمن شدند فرمود اگر یکی از شما آهنگ سفری کند آنچه در بایست آن سفر باشد فراهم نماید باز گوئید برای سفر روز قیامت

چه آماده کرده اید و چه زاد و توشه که در خور باشد ذخیره ساخته اید از میانه مردی برخاست و گفت بار ارشاد فرمای فَقالَ صُمْ يَوماً شَديدَ الحَرِّ لِلنُّشُورِ وَحُجَّ حَجَّةً لِعَظائِمِ الاُمُورِ وَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فِي سَوادِ اللَّيْلِ لِوَحْشَةِ القُبُورِ روزی سخت گرم را روزه بدار برای نشور یعنی تا یاد کنی روز نشور و گرمی و سختی آنروز را و از برکت این روزه آسایشی گیری و حجی بگذار برای امور بزرگ خطیر یعنی برای چاره معاصی و کارهائی که در جهان از تو نمایان شده است و دو رکعت نماز در تاریکی شب بگذار برای چاره وحشت تنگنای گور باید تا توانی سخن بخیر کنی و از شر لب بربندی تا مسکینی را بصدقه خرسند کنی تا تو ای مسکین با آن واسطه نجات بینی و از آنروز سخت دشوار رستگار مانی دیناری و درهم قرار بده یکدرهم برای نفقهٔ عیال خود و درهمی دیگر را برای ذخیره آخرت خویش انفاق نمای و درهم سوم را نفع و زیانی نباشد یعنی باید بهرهٔ خود را از جهان از این دو قسم بر افزون نگردانی دیناری و کلمه مقرر دار یک کلمه در طلب حلال و کلمهٔ دیگر را برای آخرت و کلمه سوم ضرر میرساند و سود نمی آورد با آهنگ آن مباش پس از آن فرمود اندیشهٔ آنروز که ادراک آنرا نموده ام مرا کشت و این کلمه دلالت بر کمال ایقان و اقرار جناب ابی ذر علیه الرحمه بحادثه بزرگ قیامت دارد چه تا بچیزی یقین نکنند و بحادثه بزرگی اعتنا نداشته باشند چنین سخن نمی کنند و دیگر در جلد ششم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود خداوند تعالی بمن وحی فرمود که چهار تن را دوست بدارم علی و ابوذر و سلمان و مقداد را معلوم باد محبت با هر کسی باندازهٔ مقام اوست در کتاب خصال از عبدالله بن صامت از جناب ابی ذر علیه الرحمه مروی است که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا بهفت کار و کردار وصیت نهاد یکی آنکه با آنکس که از من فرودتر و پست تر است نگران باشم نه با آنکس که بر من تفوق و برتری دارد و دیگر اینکه دوستدار فقراء و مساکین باشم و با ایشان نزدیکی جویم و مرا وصیت فرمود که سخن بحق کنم هر چند در مذاق مردمان تلخ باشد دیگر اینکه صلهٔ رحم را از دست نگذارم هر چند وی روی برتابد دیگر اینکه در کار خدا و راه خدا از سرزنش ملامت گران بیم نکنم و با من وصیت فرمود که کلمه لا حول و لا قوة الا بالله را بسیار گویم چه این کلمهٔ طیبه از گنجهای جنت است

بیان پاره مکالمات حضرت باقر علیه السلام با پاره کسان و معاصران عهد همایونش

شیخ طوسی در امالی از منهال بن عمر روایت کند که در خدمت محمد بن علی باقر علیهما السلام حضور داشتم ناگاه مردی بخدمتش بیامد و سلام بگذاشت و پاسخ دریافت و آنگاه عرض کرد کیف انتم حال شما چگونه است امام محمد باقر علیه السلام فرمود وَ ما اَنْ لَكُمْ اَنْ تَعْلَمُوا كَيْفَ نَحْنُ اِنَّما مَثَلُنا فِي هٰذِهِ الاُمَّةِ مَثَلُ

بَنِي اِسْرائيلَ كانَ يُذَبِّحُ اَبْنائَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسائَهُمْ اَلا وَاِنَّ هٰؤُلاءِ يُذَبِّحُونَ اَبْنائَنا وَيَسْتَحْيُونَ نِسائَنا آیا شما را چکار با اینکه بدانید ما بر چه حال هستیم یعنی حاصل آن چیست و فایدهٔ دانستن شما چیست و از آن پس که بدانید چه میسازید همانا مثل ما در این امت مانند بنی اسرائیل است در زمان فرعون که پسران ایشان را می کشتند و زنهای آنها را زنده میگذاشتند هم اکنون این مردم بنی امیه پسران ما را بقتل میرسانند و زنان ما را بجای میگذارند عرب را چنان گمان میرود که ایشان را بر عجم فضل و فزونی است مردم عجم گفتند این فضیلت شما بر عجم از چیست گفتند محمد صلی الله علیه و آله که از ماست عرب است عجم گفتند براستی سخن کردید و جماعت قریش را گمان همی رود که او را بر دیگر طوایف عرب فضلی است آنجماعت عرب که بیرون از قریش هستند با قریش گفتند از چه روی خود را بر ما افضل میدانید گفتند از این در که محمد صلی الله علیه و آله قرشی است گفتند براستی گفتید پس اگر این جماعت بصداقت رفته اند البته ما را بر دیگر کسان فضیلتی است چه ما ذریهٔ پیغمبر و اهل بیت محمد هستیم خاصّةً و عترت او هستیم جز ما در این منقبت و مرتبت کسی با آنحضرت شرکت ندارد و در این فضیلت انباز نتواند بود آنمرد چون این کلمات را بشنید عرض کرد سوگند با خدای من شما اهل بیت را دوست میدارم قالَ فَاتَّخِذْ لِلْبَلاءِ جِلْباباً فَوَاللهِ اِنَّهُ لَاَسْرَعُ اِلَيْنا وَاِلى شيعَتِنا مِنَ السَّيْلِ فِي الْوادِي وَبِنا يَبْدَءُ الْبَلاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَبِنا يَبْدَءُ الرَّخاءُ ثُمَّ بِكُمْ فرمود چون خود را در پهنهٔ محبت ما مستقیم میشماری جلبابی برای وصول بلا آماده دار سوگند با خدا بلا بسوی ما و شیعیان ما شتابنده تر است از سیلی که بر وادی و خانه درگذرد بلا از نخست بما بدایت گیرد آنگاه شما را شاد و خوار گرداند معلوم باد از این پیش در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام حدیثی بهمین تقریب مسطور شد ممکن است حضرت باقر نیز علیه السلام در این مورد فرموده باشد و دیگر در آن کتاب از اسمعیل جعفی مسند بحضرت باقر علیه السلام میرساند و میگوید مردی بخدمت آنحضرت اندر شد و آنوقت صحیفهٔ مسائل مانند خصومات با آن حضرت بود ابو جعفر علیه السلام فرمود هٰذِهِ صَحِيفَةُ مُخاصِمٍ عَلَى الدِّينِ الَّذِي يَقْبَلُ اللهُ فِيهِ الْعَمَلَ این صحیفه ایست که مخاصمه میشود بر آن دینی که خدای تعالی کردار را در آن پذیرفتار میشود عرض کرد رحمک الله همین را اراده دارم حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود گواهی بده که خدائی جز خداوند یگانه بی انباز نیست و محمد بنده او و فرستاده اوست و اقرار بکن با آنچه پیغمبر از جانب خدای آورده است و بولایت ما اهل بیت و بیزاری از دشمنان ما و تسلیم بحضرت ما و بتواضع و طمأنینه و انتظار امر فَاِنَّ لَنا دَوْلَةً اِذا شاءَ اللهُ تَعالىٰ جاءَ بِها زیرا که برای ما دولتی است که هر وقت خدای بخواهد آن دولت را آشکار میفرماید و هم در آن کتاب مسطور است که زنی در حضرت باقر سلام الله علیه عرض کرد اَصْلَحَكَ اللهُ اِنِّي مُتَبَتِّلَةٌ فرمود تبتّل نزد تو چیست عرض کرد هرگز ارادهٔ تزویج و شوهر رفتن ندارم فرمود از چه روی عرض کرد در این کار فضل استار

فضل وفزونی باشم فرمود اِبْصِرْنی فَلَوْ کانَ فی ذلِکَ فَضْلٌ لَکانَتْ فاطِمَةُ علیها السّلام اَحَقَّ بِهِ مِنْ قَبْلِ اَنَّهُ لَیْسَ اَحَدٌ یَسْبِقُها اِلَی الْفَضْلِ بجای خود بازشو واین اندیشهٔ خام در کنار بگذار چه اگر در تبتّل وانقطاع از تزویج فضیلتی بودی فاطمه صلوات الله علیها از تو دراداک این فضل شایسته تر بودی همانا هیچکس در هیچ فضلی وفضیلتی بر آن حضرت سبقت نگرفته است یعنی هر کرداری وصفتی محمود وفضیلتی ممدوح باشد در حضرت فاطمهٔ صدیقهٔ کبری ودختر حضرت خاتم الانبیا موجود است اگر این کار هم فضیلتی داشت البتّه در آنحضرت موجود بود ودیگر از سدیر مروی است که گفت با جماعتی در حضرت ابی جعفر علیه السلام حضور داشتیم پس از آنچه مردمان بعد از رسول خدای صلّی الله علیه وآله احداث نمودند وامیر المؤمنین علیه السّلام را بذلّت دچار آوردند سخن میراندیم مردی از میان جماعت برخاست وعرض کرد اصلحک الله پس آن عزّت وجلادت وحدّت وعدّت بنی هاشم بکجا رفته بود ابو جعفر علیه السلام فرمود وَما کانَ بَقِیَ مِنْ بَنی هاشِمٍ اِنَّما کانَ جَعْفَرٌ وَحَمْزَةُ فَمَضَیا وَبَقِیَ مَعَهُ رَجُلانِ ضَعیفانِ ذَلیلانِ حَدیثا عَهْدٍ بِالْاِسْلامِ عَبّاسٌ وَعَقیلٌ وَکانا مِنَ الطُّلَقاءِ اَما وَاللهِ لَوْ اَنَّ حَمْزَةَ وَجَعْفَراً کانا بِحَضْرَتِهِما ما وَصَلا اِلی ما وَصَلا اِلَیْهِ وَلَوْ کانا شاهِدَیْهِما لَاَتْلَفا نَفْسَیْهِما از عظمت وشوکت وعدّت بنی هاشم در آنوقت چه بر جای مانده بود زیرا که دو تن جعفر بن ابیطالب وحمزة بن عبد المطلب جوانمرد وشجاع وباجلادت وجلالت بودند وهر دو تن درگذشته بودند وبا امیر المؤمنین علی علیه السّلام عباس وعقیل بر جای مانده بودند که هر دو تن ضعیف وذلیل وتازه مسلمان بودند ورسول خدای هر دو تن را در غزاة بدر بعد از آنکه اسیر عدوان شدند رها ساخت واز ایشان فدا بگرفت سوگند با خدای اگر جعفر وحمزه در آن هنگام ومحضر آن دو تن یعنی ابوبکر وعمر بودند ایشان را بمقصود خود نمیرسیدند واگر حمزه وجعفر در آن روز شاهد وحاضر بودند هر دو تن را تلف کرده بودند وایشان ممکن نبود که خلافت یابند ودر روضهٔ کافی از خنّان از پدرش مروی است که بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم فرزندان یعقوب پیغمبران بودند فرمود نبودند وجز بحالت سعادت از دنیا مفارقت نکردند واز آنچه کردند توبه نمودند واعمال خود را متذکر شدند الی آخر الحدیث ونیز در آن کتاب از عبد الملک ابن اعین مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام بپای شدم وبر دست خود تکیه کرده بگریستم فرمود ترا چیست عرض کردم امیدوار بودم که این امر را ادراک نمایم ومرا قوّتی باشد کلمات از اینکه پیر شدم وبمقصود نرسیدم فرمود اَما تَرْضَوْنَ اَنَّ عَدُوَّکُمْ یَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَاَنْتُمْ آمِنُونَ فی بُیُوتِکُمْ اِنَّهُ لَوْ کانَ ذلِکَ اُعْطِیَ الرَّجُلُ مِنْکُمْ قُوَّةَ اَرْبَعینَ رَجُلاً وَجُعِلَتْ قُلُوبُکُمْ کَزُبَرِ الْحَدیدِ لَوْ قُذِفَتْ بِهَا الْجِبالُ لَقَلَعَتْها وَکُنْتُمْ قِوامَ الْاَرْضِ وَخُزّانَها آیا رضا نمیدهید که در طی این مدّت دشمنان شما پاره بکشند پاره دیگر را وشما در خانهای خود ایمن وآسوده باشید

لکن اسباط واولاد انبیاء بودند

همانا چون زمان شرح اندر رسد هر مردی از شما را نیروی چهل تن عنایت فرمایند ودلهای شما مانند پارهٔ آهن گردد که اگر بر کوه زنند کوه را آسیب رساند وبرکند وشما در آن روزگار ان اسباب قوام زمین واستحکام امور جهانیان باشید ومردمان در پناه شما اندر شوند ونظام وآسایش بلاد وعباد بوجود شما باشد

بیان پاره حکایات حضرت باقر صلوات الله علیه در بعضی مقامات

در روضهٔ کافی از ابو الصّامت از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود من وابو جعفر صلوات الله علیه روزی بر جماعت شیعه بگذشتیم وایشان در میان قبر ومنبر مبارک رسول خدای صلّی الله علیه وآله بودند بحضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم خداوند مرا فدای تو گرداند اینک شیعیان وموالی تو هستند فرمود در کجا هستند عرض کردم ایشان را در میان قبر ومنبر می بینم فرمود مرا بجانب ایشان بر پس با ایشان شد وبر ایشان سلام براند واز آن پس بفرمود وَاللهِ اِنّی لَاُحِبُّ ریحَکُمْ وَاَرْواحَکُمْ فَاَعینُوا مَعَ هذا بِوَرَعٍ وَاجْتِهادٍ اِنَّهُ لا یُنالُ ما عِنْدَ اللهِ اِلّا بِوَرَعٍ وَاجْتِهادٍ وَاِذا ائْتَمَمْتُمْ بِعَبْدٍ فَاقْتَدُوا بِهِ اَما وَاللهِ اِنَّکُمْ لَعَلی دینی وَدینِ آبائی اِبْراهیمَ وَاِسْمعیلَ وَاِنْ کانَ هؤُلاءِ عَلی دینِ اُولئِکَ فَاَعینُوا عَلی هذا بِوَرَعٍ وَاجْتِهادٍ سوگند با خدای من دوست میدارم بوی شما را وروح شما را پس اعانت کنید مرا با اینحال بورع واجتهاد وکوشش در عبادت وشرایط دین چه جز بورع واجتهاد بآن مقامات عالیه ومثوبات جلیله که در حضرت یزدان جلیل است واصل نتوان گردید واگر بنده را به پیشوائی خود تان اختیار کردید بآنچه کوید وکند اقتدا نمائید قسم بخدای شما بر دین من ودین پدران من ابراهیم واسمعیل هستید واگر چند ابراهیم واسمعیل ودیگر پیغمبران بر دین وآئین رسول خدای صلّی الله علیه وآله بوده اند پس با این شرف وشرافت که در دین دارید اعانت کنید یعنی ما را اعانت کنید برای شفاعت شما بورع شما از محارم واجتهاد شما در طاعات معلوم باد که تمام انبیاء عظام در دین مبین اسلام مشارک هستند واین تخصیص شاید برای این باشد که ابراهیم واسمعیل از سایر آباء گرامی آنحضرت افضل هستند ومحمد صلّی الله علیه وآله واهل بیت آنحضرت اصل وریشه در آئین دین میباشند وسایر انبیا بر دین ایشان هستند پس کلام آن حضرت هؤلاء اشارت با براهیم واسمعیل وجز ایشان از پیغمبران گذشته سلام الله علیهم واولئک اشارت برسول خدا وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین است چنانکه این خبر که در کتاب مسطور از ابو حمزه مروی است مؤید این مطلب است ابو حمزه میگوید از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود ما اَحَدٌ مِنْ هذِهِ الْاُمَّةِ یَدینُ بِدینِ اِبْراهیمَ عَلَیْهِ السَّلامُ اِلّا نَحْنُ وَشیعَتُنا وَلا هُدِیَ مِنْ هذِهِ الْاُمَّةِ اِلّا بِنا وَلا ضَلَّ مَنْ ضَلَّ مِنْ هذِهِ الْاُمَّةِ اِلّا بِنا هیچکس از این امت بر دین ابراهیم علیه السلام

مگر با دوستی شیعیان او و بستگی ایشان بدین هدایت یافته است مگر بواسطه او هیچکس پس از این امت بضلالت
و گمراهی نیفتاده است مگر بواسطه او از معانی و لطایف این کلام مبارک این است که اصل تمام ادیان و مذاهب
اهل جهان دین مبین اسلام است و انبیاء عظام صلوات الله علیهم جمله برسول خدای و دین و آئین آنحضرت
معتقد و معترف بوده اند و ایمان داشته اند و اگر برحسب تکلیف ظاهری مقام و احکامی می نموده اند
زیانی بعقیدت نمیرساند و انبیاء عظام را اگر اندک تأملی رفته است مبتلا بهلیات عظیم شده اند چنانکه
انجمله در مقامات خود مشروحاً مبسوط است و چون دین اسلام اکمل و اتم و اشرف و اعدل تمام شرایع
و احکام است معلوم است خداوند تعالی جماعت پیغمبران بزرگ خود را از ادراک آن محروم نمی فرماید
و ایشان را بآنچه اکمل است بصیر میکرداند چه موجب کمال سعادت هر دو جهان است و پیغمبران ماضی
در کتب آسمانی خود خبر یافته اند و بمقتضای دقت و استعداد اهل روزگار رفتار نموده اند و همان طور که
در کتب منزله برایشان بوجود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و دین و آئین او و ائمه معصومین اشارت
و تصریح رفته و بمتابعت ایشان حکم شده است ایشان نیز در وصایا و احکام خود بامت خود ابلاغ
کرده اند که هر وقت چنین پیغمبری را ادراک نموده و این اوصاف و اخلاق را در وجود مبارکش
موجود دیدید البته بدو بگروید و بدین و آئین او اندر شوید و این بدیهی است که پیغمبران را نسبت بامت
ایشان تفاوت بسیار است اگر ایشان معاصر پیغمبر آخر زمان نباشند اما بواسطه نور نبوت و علم و مکاشفات
پیغامبری چنان است که در عهد مبارک آنحضرت باشند و باین سبب در همان زمان هم که بوده اند برسول
خدای و دین او و اوصیای او ایمان داشته اند و نمی توانسته اند نداشته باشند زیرا که رسول خدای
صادر اول و واسطه میان مخلوق و خالق است چگونه تواند بود که انبیاء عظام با رتبت نبوت خبر این
باشند بلکه از بعضی بزرگان و اولیای آن ازمنه و جماعت رهبان و علمای کتب الهیه نیز در تواریخ و کتب
اخبار مشهود و معلوم است که سالهای دراز قبل از ظهور رسول خدا با آن حضرت ایمان آورده اند و در نثر
و نظم خود یاد کرده اند و متابعت آن حضرت را با خلاف خود وصیت کرده اند پس این حکم که هر وقت
زمان آنحضرت را دریافتید متابعت کنید معلوم مخلوق و عوام ایشان تعلق میگیرد و خداوند تعالی چگونه
پیغمبران عظام را که برحسب ... خداوندی قبل از رسول خدای بجهان می آیند از چنین دولت بزرگوار
بی نصیب میگذارد و ایشان را با سایر خلایق یکسان میکرداند و در قیامت باین شرف و شرافت
و جلالت برخوردار نمیخواهد چنانکه آیات قرآنی نیز براین مطلب دالی و دلیل است پس امت هر پیغمبری که در زمان
حضرت خاتم الانبیاء و نوبت تکمیل دین و اهل یقین است معاصر شود اگر بمتابعت آن حضرت نرود از
امت آن پیغمبر که خود را بدین او میخواند خارج است و هر کس که تابع رسول خدای صلی الله علیه و آله
باشد اگرچه بآن پیغمبر دیگر خود را منسوب نداند بالطبیعه ... هر کس مسلمان است

خود را میخوانند ابراهیمی یا موسوی یا عیسوی بخوانند لکن در دولت اسلام از اسلام بی نصیب باشد از روی حقیقت
نه ابراهیمی است و نه موسوی و نه عیسوی بلکه میتوان گفت دارای هیچ دینی و آئینی نیست و از این است
که باید ایشان را نجس خواند و از ایشان دوری گرفت زیرا که نه اهل کتاب هستند نه معتقد پیغمبر و دین
و آئین هیچ پیغمبری این است که حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید خبر ما و شیعیان ما بر دین ابراهیم علیه السلام
که ولکن کان حنیفاً مسلماً نیست و این است که میفرماید از این است هیچکس جز بواسطه ما هدایت نیابد چه
هر کس متوسل بائمه هدی و طریقت مصطفی شد چنان است که بهمه انبیا و کتب آسمانی ایمان آورده باشد
و بنور هدایت ازلی و ابدی برخوردار گردد و هیچکس گمراه نشود مگر بواسطه مخالفت و خصومت و معاندت با ما
زیرا که چنان است که بتمام انبیاء و احکام الهیه کافر شده باشد و در عرصه ضلالت و جهالت و غباوت
ازلی و ابدی و سرمدی دچار گردد و ذلک هو الخسران المبین و دیگر در آن کتاب از ابوایوب از یزید بن معویه
مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود یزید بن معویه بمدینه درآمد و آهنگ
حج داشت پس بفرستاد و مردی از قریش را حاضر کرد و با او گفت باید اقرار کنی که بنده من هستی و هر وقت
بخواهم ترا میفروشم و هر زمان خواهم آزادت مینمایم آنمرد گفت سوگند بخدای ای یزید تو در میان قریش
از حیثیت حسب از من کریمتر نیستی و پدرت در جاهلیت و اسلام از پدرم افضل نبوده و تو در دین و آئین
از من افضل و نیکوتر نباشی پس چگونه بآنچه خواهی اقرار نمایم یزید گفت اگر این اقرار نکنی سوگند بخدای
میکشم ترا آنمرد گفت کشتن تو مرا بزرگتر از کشتن تو حسین بن علی فرزند رسول خدای صلی الله علیه و آله نیست
چون یزید این انکار را بدید فرمان داد تا او را بقتل رسانیدند و از این پیش در کتاب حضرت سجاد علیه السلام
و وقعه حره و آمدن مسلم بن عقبه بمدینه طیبه و قتل مردم آن شهر و مکالمات او با امام زین العابدین علیه السلام
و اهل مدینه باین حکایت و ما بعد آن اشارت رفت و دیگر در روضه کافی از زراره مروی است که حضرت
ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ النّاسَ لَمّا صَنَعُوا ما صَنَعُوا اِذْ بایَعُوا اَبابَکْرٍ لَمْ یَمْنَعْ اَمیرَالْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ
مِنْ اَنْ یَدْعُوَ اِلی نَفْسِهِ اِلّا نَظَراً لِلنّاسِ وَ تَخَوُّفاً عَلَیْهِمْ اَنْ یَرْتَدُّوا عَنِ الْاِسْلامِ فَیَعْبُدُوا الْاَوْثانَ وَ لا یَشْهَدُوا
اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ وَ کانَ الْاَحَبُّ اِلَیْهِ اَنْ یُقِرَّهُمْ عَلی ما صَنَعُوا مِنْ اَنْ یَرْتَدُّوا عَنْ
جَمیعِ الْاِسْلامِ وَ اِنَّما هَلَکَ الَّذینَ رَکِبُوا ما رَکِبُوا فَاَمّا مَنْ لَمْ یَصْنَعْ ذلِکَ وَ دَخَلَ فیما دَخَلَ فیهِ النّاسُ
عَلی غَیْرِ عِلْمٍ وَ لا عَداوَةٍ لِاَمیرِالْمُؤْمِنینَ فَاِنَّ ذلِکَ لا یُکَفِّرُهُ وَ لا یُخْرِجُهُ مِنَ الْاِسْلامِ وَ لِذلِکَ کَتَمَ عَلِیٌّ اَمْرَهُ وَ بایَعَ
مُکْرَهاً حَیْثُ لَمْ یَجِدْ اَعْواناً چون مردمان بواسطه ضعف ایمان و حرص باین جهان ایمان کردند آنچه را
که کردند و با ابوبکر بیعت برنهادند هیچ چیز امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از اینکه مردمان را بدعوت بیعت
خویشتن اقدام فرماید باز نداشت جز ملاحظه و نظر کردن در حال مردم و بیم داشتن برایشان از اینکه مرتد شوند
و از اسلام روی برتابند و بعبادت اصنام پردازند و بوحدانیت خداوند یکتا و رسالت محمد مصطفی ...

و آن حضرت را محبوب تر بود که ایشان با دیگری بیعت کنند و از تمامت شرایط و قواعد اسلام و مسلمانی از راه
نگردند و آنکسان که کردند آنچه را که مرتکب شدند بهلاکت ابدی دچار شدند و آنکسان که مرتکب کاری نشدند
و در آنچه دیگران اندر آمدند بدون اینکه با علی یا با امیرالمؤمنین سلام الله علیه عداوتی داشته باشند همانا
همانا باین مقدار نه کافر شوند و نه از دین اسلام بیرون روند و ازین روی بود که علی علیه السلام امر خود را
مکتوم داشت و بکراهت بیعت فرمود گاهی که اعوانی از بهر خود نداشت و ازین حدیث مبارک بر می آید که
امیرالمؤمنین بیعت کرد لکن اظهار کراهت نیز فرمود چه اگر با تمام میل و رغبت بیعت می نمود اثبات حق طرف
برابر و ابطال حق خود را میفرمود پس بایست برای دفع مفسده و غائله عظمی که در اسلام روی می نمود
و مردمان مرتد میشدند بیعت فرماید و برای اثبات حق خود و عدم وجود و وجدان اعوان اظهار نهایت
کراهت و اینکه جابر و مظلومیت خود را بنماید چنانکه در همان کتاب از عمرو بن ابی المقدام از پدرش مروی است
که گفت در حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه عرض کردم عامه را گمان چنان است که بیعت ابی بکر در آنجا
که مردمان اجتماع کردند برضای خدای عزّ ذکره بود و خدای تعالی امت محمد را صلی الله علیه و آله بعد از آن
حضرت دچار فتنه نمی فرماید ابوجعفر علیه السلام فرمود آیا کتاب خدای را قرائت نمی کنند آیا خداوند
نمیفرماید وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ
عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ نیست
محمد صلی الله علیه و آله مگر رسول و فرستاده از حضرت من بدرستیکه گذشته اند پیش از او فرستادگان
یعنی رسولان پیش از وی بمردند و از جهان بیرون شدند پس مردن بروی محال نیست و زود باشد
که این فرستاده نیز از جهان درگذرد چنانکه دیگر پیغمبران بجهان اندر آمدند و از جهان بیرون شدند
پس آیا اگر این پیغمبر بموت طبیعی بمرد یا کشته گردد باز میگردید بر پاشنه های خود یعنی مرتد می شوید و بحالت
کفر و جهلی که اندر بودید عود میکنید یا ترک جهاد میگوئید و آنکه باز میگردد بر پاشنه های خود پس زیانی
بحضرت یزدانی نمیرساند بهیچوجه بلکه ضرر بنفس خودش راجع میشود و زود باشد که خداوند داد گر پاداش
دهد سپاس دارندگان را بر نعمت اسلام بثبات ورزیدن و در آن ابوالمقدام راوی خبر می گوید
بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه عرض کردم عامه این آیه شریفه را بوجهی دیگر تفسیر مینمایند فقال قد اخبر
اللّه عزّ و جلّ عن الّذین من قبلهم من الامم فاختلفوا من بعد ما جاءتهم البیّنات حین
قال و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و ایّدناه بروح القدس و لو شاء اللّه ما اقتتل الّذین
من بعدهم من بعد ما جاءتهم البیّنات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر و لو شاء اللّه
ما اقتتلوا و لکنّ اللّه یفعل ما یرید فرمود این خبر داده است خداوند عزّ و جلّ از آنکسان که پیش از ایشان
باشند که بجهان اندر بوده اند و از آن پس که معجزات روشن دیده اند بهمچنان اندر اختلاف ورزیده اند

در آنجا که در آیه شریفه میفرماید و دادیم عیسی بن مریم را معجزهای روشن و هویدا و نیرو دادیم او را بروح پاکیزه
که جبرئیل در وی دمید و اگر خدای تعالی هدایت تمامت مردم را باکراه و اجبار خواستی اختلاف نکردند آنانکه
پس از انبیا آمدند از آن پس که علامات واضحه و ادله ساطعه را که بر نبوت پیغمبران است بدیشان آمد
ولیکن از روی اختیار اختلاف کرده اند و پاره به نیروی توفیق طریق راست در سپردند و گروهی بعناد و گمراهی
بپائیدند پس پاره از ایشان آنکس بود که ایمان آورد و بر دین اسلام بپائید و بعضی از ایشان کسی بود
که کافر شد و از دین حق روی برتافت و اگر خدای بخواستی که ایشان را ملجاء گرداند و با ایمان اندر آورد
اختلاف نمی کردند و لیکن خدای برحسب مقتضای حکمت و مصلحت آنچه را که خواهد میکند که عبارت از دادن
زمام اختیارات در قبضه اقتدار بندگان و ملجاء نگردانیدن ایشان را با یمان بعد از آنکه راه حق و
باطل را بایشان بنمود و پاداش هر یک را باز نمود و عقل و استطاعت تمیز نیک را از بد بایشان عنایت فرمود
وَفِي هٰذَا مَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَىٰ أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ قَدِ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ
مَنْ كَفَرَ و در این مطالب استدلال میشود براینکه اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله بعد از
وفات آن حضرت باختلاف رفتند و از ایشان پاره ایمان آوردند و برخی کافر شدند و از دین حق روی
برتافتند و دیگر در آن کتاب از محمد بن یحیی از عبدالرحیم قصیر مسطور است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام
عرض کردم مردمان بفزع و بیم اندر شوند گاهی که بگوئیم چه بسیاری از مردمان مرتد گشتند فقال یا عبد الرحیم انّ النّاس
عادوا بعد ما قبض رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اهل جاهلیّة انّ الانصار اعتزلت فلم
تعتزل بخیر جعلوا یبایعون سعداً و هم یرتجزون ارتجاز الجاهلیّة یا سعد انت المرجّا و شعرک
المرجّل و فحلک المرجّم فرمود ای عبدالرحیم همانا مردمان پس از وفات رسول خدای بهمان حالات
و آداب جاهلیت عودت گرفتند چنانکه جماعت انصار اگر چند جانب عزلت و اعتزال سپردند لکن
این اعتزال ایشان نیکو و پسندیده نبود چه مراد ایشان ازین کردار نه آن بود که حق را اختیار
و باطل را برکنار نمایند بلکه باطلی را در مقام باطلی دیگر برگزیدند و بعصبیت و حمیت جاهلیت کار کردند
و با سعد بن عباده بیعت کردند و ارجوزه چون رجزهای زمان جاهلیت قرائت کردند و همی گفتند یا سعد انت
المرجّا و شعرک المرجّل و فحلک المرجّم و نیز در آن کتاب سند بابی جعفر علیه السلام میرسد که فرمود النّاس
صاروا بعد رسول اللّه بمنزلة من اتّبع هارون علیه السلام و من اتّبع العجل
مردمان بعد از وفات رسول خدای صلی الله علیه و آله بمنزله آنکس شدند که هارون علیه السلام را متابعت
نمودند و آنکس که گوساله پرست شد یعنی بعضی با یمان خود باقی و بعضی کافر شدند و چون راوی این خبر
معروف نیست از نگارش بقیه خبر انصراف گرفت و دیگر در آن کتاب از زراره مروی است که از حضرت
ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود چون مروان متولد شد او را آماده کردند که بحضرت رسولخدا

صلی الله علیه و آله برده تا آن حضرت بروی دعا بخواند پس او را نزد عایشه فرستادند چون مروان را بعایشه نزدیک ساختند گفت این وزغ بن وزغ را از نزدیک من بیرون برید زراره که راوی خبر است میگوید خبری نداشتم کرا اینکه فرمود و او را لعن نمود شاید مقصود این باشد که گفته است رسول خدای او را و در آن حال لعن فرمود و این حال مروان بن حکم است و این حدیث اگر چه موتی نیست اما بوصفی دیگر بعد کتاب حضرت زینب و جلد اول این کتاب بشرح و بسطی کامل مرقوم گردیده است و نیز در روضهٔ کافی از ضریس مروی است که روزی مردمان در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بمجادلت سخن کردند و بعضی گفتند محاربت با علی علیه السلام از حرب رسول خدای صلی الله علیه و آله بدتر است و برخی گفتند محاربت با رسول خدای از جنگ با علی بدتر است میگوید پس حضرت ابی جعفر سلام الله علیه سخنان ایشان را بشنید و فرمود چه میگوئید عرض کردند اصلحک الله سخن در حرب رسول خدای و در حرب علی علیه السلام داریم پاره از ما میگویند آنانکه با علی علیه السلام جنگ ورزیدند شدید تر از کسانی هستند که با رسول خدای حرب نمودند و برخی گویند آنانکه با رسول خدای صلی الله علیه و آله رزم دادند بدتر از آنان باشند که با علی علیه السلام محاربت ورزیدند آنحضرت فرمود بَلْ حَرْبُ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ شَرٌّ مِنْ حَرْبِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بلکه جنگ کنندگان با علی علیه السلام بدتر از حرب با رسول خدای صلی الله علیه و آله است یعنی آن جماعت از این جماعت شریرترند فرمود آری وَ سَاُخْبِرُکَ عَنْ ذٰلِکَ اِنَّ حَرْبَ رَسُولِ اللهِ لَمْ یُقِرُّوا بِالْاِسْلَامِ وَ اِنَّ حَرْبَ عَلِیٍّ اَقَرُّوا بِالْاِسْلَامِ ثُمَّ جَحَدُوهُ علت آن این است که آنانکه با رسول خدای جنگ می نمودند اقرار باسلام نداشتند اما آنانکه بعد از رسول خدای با علی علیه السلام حرب کردند باسلام اقرار کرده بودند یعنی آنانکه با رسول خدای جنگ میدادند هنوز اسلام نیاورده بودند و از روی جهالت و ضلالت محاربت می جستند لکن کسانیکه بعد از رسول خدای در حق آنحضرت و فضایل و مناقب کثیرهٔ آن حضرت باخبر بودند و خود را مسلمان میخواندند محض کفر و شقاق باطنی و عناد با حق جنگ می نمودند و البته اینجماعت از آن جماعت شریرتر و خبیث ترند چه باسلام اقرار نمودند و از پس آن منکر و مرتد شدند و نیز در روضهٔ کافی از ابوحمزه مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام حضور داشتم و آنحضرت نظر بآسمان افکند آنگاه فرمود یا اَبَا حَمْزَةَ هٰذِهِ قُبَّةُ اَبِینَا آدَمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ سِوَاهَا تِسْعَةً وَ ثَلٰثِینَ قُبَّةً فِیهَا خَلْقٌ مَا عَصَوُا اللهَ طَرْفَةَ عَیْنٍ ای ابوحمزه این قبهٔ پدر ما آدم علیه السلام است و خدای عزوجل را سوای این قبه سی و نه قبهٔ دیگر است در آنجمله آفریدگانی هستند که باندازهٔ چشم برهم زدنی بعصیان یزدان نرفته اند معلوم باد محتمل است که این قبه های چهل گانه پارهٔ محیط بر دیگری باشد یا مراد از آن آسمانها یا آنچه بالای آسمانها است از حجب و مراد از ساکنان آن ملائکه باشند لکن ظاهر عدم احاطه است و از این پیش حدیثی باین تقریب مسطور شد و از حضرت صادق

حکایت از قبهٔ آدم علیه السلام

علیه السلام نیز حدیثی باین مضمون ماثور است و نیز در آن کتاب از حمران بن اعین مسطور است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم مردمان همی گویند که زمین از بهر ما پیچیده و نوردیده می شود در شب چگونه زمین نوردیده میشود فرمود اینطور آنگاه جامهٔ مبارکش را بر هم معطوف ساخت یعنی لای برلای افکند و دیگر در روضهٔ کافی از ابومریم مروی است که حضرت ابی جعفر فرمود روزی پدرم علیهما السلام کاهی که اصحابش در حضور مبارکش فراهم بودند فرمود مَنْ مِنْکُمْ تَطِیبُ نَفْسُهُ اَنْ یَأْخُذَ جَمْرَةً فِی کَفِّهِ فَیُمْسِکُهَا حَتّٰی تُطْفَأَ قَالَ فَکَاعَ النَّاسُ کُلُّهُمْ وَ نَکَلُوا کدام یک از شما بر خویشتن هموار می کنید که پارهٔ آتش افروخته در مشت بگیرد و چندان بدارد که خاموش گردد مردمان از این سخن بدهشت و هیبت اندر شدند و از قبول این امر باز ایستادند ابوجعفر میفرماید من بپای شدم و عرض کردم ای پدر بزرگوار آیا فرمان میکنی تا من چنین کنم فرمود لَیْسَ اِیَّاکَ عَنَیْتُ اِنَّمَا اَنْتَ مِنِّی وَ اَنَا مِنْکَ بَلْ اِیَّاهُمْ اَرَدْتُ وَ کَرَّرَهَا ثَلٰثًا ثُمَّ قَالَ مَا اَکْثَرَ الْوَصْفَ وَ اَقَلَّ الْفِعْلَ اِنَّ اَهْلَ الْفِعْلِ قَلِیلٌ ترا قصد کردم همانا تو از منی و من از تو ام بلکه این جماعت را اراده کردم و آن سخن را تا سه دفعه مکرر ساخت و چون از هیچکس اقدامی مشهود نشد فرمود چه بسیار است وصف و چه اندک است فعل یعنی از اعمال و ایمان شما بسیار توصیف نمایند اما چون بمقام فعلیت رسد کردار اندک است و اهل کار و کردار قلیل هستند و ما کسانی را که گفتار را با کردار انباز دارند میشناسیم و نه این است که در این آزمایش که نمودیم دلالت بر عدم اطلاع ما بر احوال و مقامات شما باشد بلکه برای این بود که شما را بیازمائیم و اعمال شما را بنگاریم حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید سوگند با خدای از شدت اضطراب و احوال و شرمساری که ایشان را روی می داد زمین همی خواست بر ایشان انقلاب گیرد چندانکه نگران مردی از ایشان شدم که عرق شرمساری و انفعال از وی فرو همی ریخت و چشمهای خود را از زمین بر نمیگرفت چون آنحضرت این حالت و شدت را در ایشان مشاهدت فرمود گفت خدای رحمت کند شما را من خیر و نیکی قصد کرده ام اِنَّ الْجَنَّةَ دَرَجَاتٌ فَدَرَجَةُ اَهْلِ الْفِعْلِ لَا یُدْرِکُهَا اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ الْقَوْلِ وَ دَرَجَةُ اَهْلِ الْقَوْلِ لَا یُدْرِکُهَا غَیْرُهُمْ قَالَ فَوَاللهِ لَکَاَنَّمَا نُشِطُوا مِنْ عِقَالٍ بدرستیکه بهشت را درجات کثیره میباشد و درجهٔ آنانرا که اهل کردار هستند هیچکس از آنانکه اهل گفتارند در نیابند و درجهٔ اهل قول را جز خودشان ادراک نکنند حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید سوگند با خدای چون این سخنان را بشنیدند گوئیا از بند و زندان بیرون جستند معلوم باد حضرت امام زین العابدین علیه السلام در این کلمات همی خواست اصحاب خود را در مراتب ایمان و اطاعت ایشان در تکالیف بیازماید

بیان بعضی اخباریکه از حضرت باقر علیه السلام در فضایل امیرالمؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه و آله ماثور است

در کتاب خصال از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود خُلِقَ الانسانُ مِن شَجَرٍ شَتّی و خُلِقتُ اَنا و ابنُ ابی طالبٍ مِن شَجَرةٍ واحدةٍ اَصلی علیٌّ و فرعی جعفر مردمان از درختهای مختلف آفریده شدند و من و علی بن ابیطالب علیه السلام از یکدرخت آفریده شدیم اصل و ریشه من علی است و فرع و شاخ من جعفر است و دیگر در امالی طوسی از غالب جهنی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین از آباء عظام از علی بن ابیطالب سلام الله علیهم مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود چون مرا بآسمان و از آسمانی بآسمانی دیگر و از آن پس بسدرة المنتهی سیر دادند و در حضور پروردگارم عزّ و جلّ بایستادم با من فرمود ای محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک فرمود قد بَلَوتَ خلقی فایّهم وجدتَ اطوعَ لک آفریدگان مرا آزمایش نمودی کدام را مطیع تر از بهر خود یافتی عرض کردم ای پروردگار من علی را فرمود ای محمد راست گفتی فهل اتّخذتَ لنفسک خلیفةً یؤدّی عنک و یُعلّم عبادی من کتابی ما لا یعلمون آیا از بهر خود خلیفه مقرر داشتی که آنچه باید از تو با دیگران باز رساند و بندگان مرا از کتاب من آگاهی سپارد آنچه را نمیدانستند عرض کردم تو از بهر من اختیار فرمای چه آنچه را تو برای من برگزینی برای من نیک تر است فرمود علی را برای تو اختیار کردم پس او را برای خود خلیفه و وصی بگردان چه من علم و حلم خود را بدو عطا کردم و اوست از روی حق امیر المؤمنین و پیش از وی و بعد از وی هیچکس را این لقب نرسد ای محمد علی است رایت هدی و پیشوای کسی که اطاعت کند مرا و نور اولیای من و هو الکلمة التی الزمتها المتّقین من احبّه فقد احبّنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشّره بذلک یا محمد و اوست این کلمه که متقیان را بآن ملزم داشته ام هرکس دوست بدارد او را مرا دوست داشته و هرکس دشمن بدارد او را مرا دشمن است ای محمد علی را باین مقام و مرتبت بشارت بده پیغمبر عرض کرد پروردگارا علی را بشارت دادم و علی گفت من بنده خداوندم و در قبضه اقتدار او هستم اگر مرا عذاب فرماید بواسطه گناهان من است و هیچ بر من ستم نرانده است و اگر تمام گرداند آنچه را که با من وعده نهاده پس خداوند بمن اولی است عرض کردم بار خدایا اَجلُ قلبَه و اجعل ربیعَه الایمانَ بک دلش را روشن و آیینه قلبش را فروزان و ربیع و بهارش را یعنی فرح و انبساط و نشاط او را بایمان بخودت بگردان فرمود ای محمد با او چنین کردم جز اینکه او را ببلائی اختصاص دادم که هیچکس از اولیای خود را بچنان بلا مبتلا نداشتم رسول خدای فرمود عرض کردم پروردگارا برادر من و صاحب من است فرمود انّه سبق فی علمی انّه مُبتلی و مُبتلی به و لولا علیٌّ لم یُعرف حزبی و لا اولیائی و لا اولیاء رسلی در علم من سبقت گرفته است که وی مبتلا میباشد و دیگران بدو مبتلا خواهند شد و اگر علی نبودی حزب و گروه من و دوستان من و دوستان فرستادگان من شناخته نشدند و دیگر در کتاب مسطور

از جابر جعفی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام از جابر بن عبد الله انصاری مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند تو فرمان میکند که به خطبه برخیزی و در تفضیل علی بر جمله اصحاب سخن کنی تا از این پس این مطلب را از تو تبلیغ نمایند و بفرمود تا جمله فرشتگان آنچه را که میفرمائی بشنوند و خداوند تو وحی فرمود ای محمد هرکس در کار علی علیه السلام با تو مخالفت کند بآتش دوزخ اندر شود و هرکس ترا اطاعت نماید بهشت بدو مخصوص گردد پس رسول خدای صلی الله علیه و آله بفرمود تا منادی ندا برکشید و مردمان را بنماز جماعت بخواند مردمان فراهم شدند و رسول خدای بیرون شد و بر فراز منبر برآمد و نخست کلمه که فرمود این بود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم پس از آن فرمود ایّها النّاس انا البشیر النّذیر و انا النّبیّ الامّیّ انّی مبلّغکم عن الله عزّ و جلّ فی امر رجلٍ لحمه من لحمی و دمه من دمی هو عیبة العلم و هو الّذی انتجبه الله من هذه الامّة و اصطفاه و هداه و تولّاه و خلقنی و ایّاه و فضّلنی بالرّسالة و فضّله بالتّبلیغ عنّی و جعلنی مدینة العلم و جعله الباب و جعله خازن العلم و المقتبس منه الاحکام و خصّه بالوصیّة و ابان امره و خوّف من عداوته و ازلف من والاه و غفر لشیعته و امر النّاس جمیعا بطاعته و انّه عزّ و جلّ یقول من عاداه عادانی و من والاه والانی و من ناصبه ناصبنی و من خالفه خالفنی و من عصاه عصانی و من آذاه آذانی و من ابغضه ابغضنی و من احبّه احبّنی و من اراده ارادنی و من کاده کادنی و من نصره نصرنی یا ایّها النّاس اسمعوا لما امرکم به و اطیعوه فانّی اخوّفکم عقاب الله یوم تجد کلّ نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تودّ لو انّ بینها و بینه امدا بعیدا و یحذّرکم الله نفسه و الی الله المصیر منم پیغمبر بشارت دهنده و بیم نماینده و منم پیغمبر امّی هم اکنون ابلاغ میکنم شما را از پروردگار در حق مردیکه گوشت او از گوشت من روئیده و خون او از خون من جوشیده و اوست صندوق علم و اوست کسیکه خداوند تعالی او را از میان این امت برگزیده و بنور هدایت و تولای خود برخوردار گردانید و مرا و او را بیافرید و مرا برتبت رسالت فضیلت داد و او را بمنزلت تبلیغ نمودن از جانب من فضیلت بخشید و مرا شهر علم و او را باب آن مدینه گردانید و او را گنجور علم و خازن دانش فرمود و او کسی است که احکام خداوند علّام و شریعت اسلام بلکه تمام شرایع را از وی باید اقتباس نمود و خداوند او را برتبت وصایت اختصاص داد یعنی اگرچه وصی من است اما وصایت او نیز بحکم خداوند از جانب ایزد تعالی است و امر و مقام و مراتب و مناصب او را روشن فرمود و از عداوت و خصومت او تخویف داد و دوستانش را بمقام قرب نزدیک داشت و شیعیانش را بیامرزید و تمام مردمان را باطاعت او فرمان کرد و خداوند عزّ و جلّ میفرماید هرکس با او دشمنی کند با من عداوت کرده و هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داده و هرکس بخصومت و ناسزای او سخن کند با من کرده است و هرکس او را آزار کند مرا آزار کرده است

وهرکس اورا مبغوض دارد مرا مبغوض داشته وهرکس با او محبت ورزد با من بمحبت رفته است وهرکس اورا آسیب رساند وتباهی اورا طلبد وبرخلاف او رود با من مخالفت کرده است وهرکس با او کید نماید با من بمکیدت رفته است وهرکس اورا نصرت کند مرا نصرت کرده است ای مردمان گوش هوش برگشائید وآنچه را که خدای شما را بآن فرمان کرده است بشنوید واورا اطاعت کنید همانا من بیم میدهم شما را از عقاب خدای در آنروز که بیابد هرکس از عمل کنندگان از آنچه کرده باشد از نیکوئی حاضر گردانیده شده نزد خود یعنی صحیفهٔ حسنات را بنگرد وهمچنان صحیفهٔ سیئات را نگران گردد دوست همیدارد که در میان او وآنروز که عمل بعدل وداد میشود زمانی بس دور ودراز باشد ومیترساند خداوند شما را از عذاب خود معلوم باد پایان این آیه مبارکه وَاللهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ است یعنی خدای با بندگان مهربان است وایشان را از آنچه نشاید وعقوبت بار آرد میترساند ودر اینجا وَاِلَی اللهِ المَصیرُ مذکور شده واین کلمه از آیه سابقه است که بآن ختم آیه میشود والبته از سهوی است که از برای کاتب اتفاق افتاده است بالجمله رسول خدای بعد از این بیانات دست علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام را بگرفت وفرمود مَعاشِرَ النّاسِ هٰذا مَوْلَی المُؤْمِنینَ وَحُجَّةُ اللهِ عَلی خَلْقِهِ اَجْمَعینَ وَمُجاهِدُ الکافِرینَ اَللّٰهُمَّ اِنّی قَدْ بَلَّغْتُ وَهُمْ عِبادُکَ وَاَنْتَ القادِرُ عَلی صَلاحِهِمْ فَاَصْلِحْهُمْ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ وَاَسْتَغْفِرُ اللهَ لی وَلَکُمْ ثُمَّ نَزَلَ عَنِ المِنْبَرِ فَاَتاهُ جَبْرَئیلُ عَلَیْهِ السَّلامُ فَقالَ یا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَیَقُولُ لَکَ جَزاکَ اللهُ عَنْ تَبْلیغِکَ خَیْراً فَقَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَاَرْضَیْتَ المُؤْمِنینَ وَاَرْغَمْتَ الکافِرینَ یا مُحَمَّدُ اِنَّ ابْنَ عَمِّکَ مُبْتَلیً وَمُبْتَلیً بِهِ یا مُحَمَّدُ قُلْ فی کُلِّ اَوْقاتِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمینَ وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ ای گروه مردمان علی بن ابیطالب مولای مؤمنین وحجت خداوند است بر تمام مخلوق خداوند مبین واز این تلفیق کلمات معلوم میشود که مولی بمعنی اولی بالتصرف است چه هرکس بر تمام آفریدگان یزدان حجت خداوند سبحان باشد لابد دارای این مقام است بلکه خصوصیتی دیگر در این کلام است که میفرماید مولای مؤمنین است والبته جماعت مؤمنان مولای سایرین هستند بالجمله میفرماید علی علیه السلام با جماعت کافران جهاد میورزد بارخدایا من تبلیغ فرمان تو را کردم وایشان بندگان تو هستند وتو بر اصلاح حال ایشان قادری پس برحمت خودت اصلاح فرمای حال ایشان را واز خدای طلب آمرزش مینمایم برای خودم وبرای شما پس از آن از منبر فرود آمد وجبرئیل علیه السلام نازل شد وعرض کرد ای محمد خداوند عزوجل ترا سلام میرساند ومیفرماید از این تبلیغ نیکوئی که نمودی خداوندت پاداش نیک فرماید همانا رسالت پروردگار رب را ابلاغ نمودی وامت خود را پند دادی ومؤمنان را خوشنود ساختی وبینی کافران را بر خاک خواری فرو مالیدی ای محمد همانا پسر عم تو بدست بلیات زمانه ومخالفت مخالفین مبتلا میشود ودیگران بدو مبتلا گردند

ای محمد در تمام اوقات بگو حمد وسپاس مخصوص بپروردگار عالمیان است وزود باشد که بدانند آنانکه ظلم نمودند در چه گردش گاه بگردش اندر شوند ودیگر از جابر از حضرت باقر از جابر انصاری مروی است که رسول خدای با علی بن ابیطالب صلی الله علیهما وعلی آلهما فرمود اَلا اُبَشِّرُکَ اَلا اُمْنِحُکَ قالَ بَلی یا رَسُولَ اللهِ آیا مژده ندهم با تو آیا عطیت نورزم با تو عرض کرد چنین کن یا رسول الله فرمود همانا من وتو از یک گل بیافریده شدیم واز آن گل چیزی فزون بماند وشیعیان ما از فاضل طینت ما خلق شدند وچون روز قیامت پدید آید تمام مردمان را بنام مادران بخوانند یعنی خطاب کنند فلان بن فلانه ابنه فلانه جز شیعیان ترا فَاِنَّهُمْ یُدْعَوْنَ بِاَسْماءِ آبائِهِمْ لِطیبِ مَوْلِدِهِمْ چه بواسطه صحت ولادت ایشان یعنی چون حلال زاده ومعروف ومعلوم النسب هستند ایشان را بنام پدر ایشان خوانند وگویند فلان پسر فلان مرد ودیگر از سدیر صیرفی مروی است که گفت پدرم از محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام با من حدیث کرد وفرمود پیغمبر در مسجد خود نشسته بود علی علیه السلام در آمد وسلام بداد وبنشست پس از آن حسن بن علی علیهما السلام بیامد پیغمبر صلی الله علیه وآله اورا بگرفت ودر دامان عنایت بنشاند وبجود بر چسبانید واورا ببوسید وفرمود برو با پدرت بنشین پس از آن حسین علیه السلام بیامد رسول خدای همان معاملت با وی بجای آورد وفرمود با پدرت بنشین در این اثنا مردی بمسجد اندر شد وبر رسول خدای خاصه سلام براند واز علی وحسن وحسین صلوات الله علیهم اعراض نمود پیغمبر صلی الله علیه وآله با او فرمود ما مَنَعَکَ اَنْ تُسَلِّمَ عَلی عَلِیٍّ وَوَلَدَیْهِ فَوَالَّذی بَعَثَنی بِالهُدی وَدینِ الحَقِّ لَقَدْ رَاَیْتُ الرَّحْمَةَ تَنْزِلُ عَلَیْهِ وَعَلی وَلَدَیْهِ چه چیزت منع نمود که بر علی وفرزندانش سلام فرستی سوگند با خدائی که مرا بهدی ودین حق مبعوث فرمود رحمت را بدیدم که بر علی ودو پسرش نازل شد راقم حروف گوید چه شبهه است این عتاب رسول خدای با خطاب الهی شیطان رجیم ما مَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ ومعنی وصول رحمت بر ایشان از دو مأخذ تواند بود یکی اینکه نزول رحمت الهی مخصوص با ایشان است وبواسطه ایشان بدیگران نیز عاید میشود ودیگر اینکه مراد از رحمت خاصه الهیه باشد که مراتب معنویه ولایت وامامت است ونیز در امالی طوسی از جابر از حضرت باقر از آبا عظامش از علی بن ابیطالب علیهم السلام مروی است که فرمود از قرض ودینی بحضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله شکایت بردم فرمود یا علی بگو اَللّٰهُمَّ اَغْنِنی بِحَلالِکَ عَنْ حَرامِکَ وَبِفَضْلِکَ عَمَّنْ سِواکَ فَلَوْ کانَ عَلَیْکَ مِثْلُ صَبیرٍ دَیْناً قَضاهُ اللهُ عَنْکَ بارخدایا مرا بحلال خود از آنچه حرام فرمودی وبفضل خودت از دیگران بی نیاز گردان همانا اگر وامی باندازهٔ کوه صبیر بر گردن داشته باشی خدا آن قرض را ادا می فرماید وصبیر بر وزن امیر کوهی است در یمن وهیچ کوهی در یمن از کوه صبیر بزرگتر وجلیل تر نیست ودهم در آن کتاب از جابر از حضرت باقر از پدران گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود اَنا مَدینَةُ العِلْمِ وَهِیَ الجَنَّةُ وَاَنْتَ یا عَلِیُّ بابُها فَکَیْفَ یَهْتَدِی المُهْتَدی

اِلَی الْجَنَّةِ وَلا یَهْتَدی اِلَیْها مِنْ بابِها سم شهر علم و آن بهشت است، و تو ای علی باب آن هستی
پس چگونه میتواند کسی به بهشت نایل شود جز به بسیاری تو که باب بهشتی و هم در آن کتاب از عبدالله بن لهیعه سند بعروة بن
زبیر میرسد که مردی در محضر عمر بن خطاب در حق علی علیه السلام بجسارت سخن کرد عمر فرمود میشناسی صاحب این
قبر را آیا میدانی صاحب این قبر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و علی پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب است
وَیْلَكَ لا تَذْكُرَنَّ عَلِیّاً اِلّا بِخَیْرٍ فَاِنَّكَ اِنْ تَنْقُصْتَهُ اَذَیْتَ هذا فی قَبْرِه وای و ویل بر تو باد سیعلی
علیه السلام را جز بخیر و خوبی یاد مکن چه اگر بکاهش علی سخن کنی پیغمبر را در قبرش آزار کرده باشی راقم حروف گوید
این خبری است که عروة پسر زبیر بن العوام از پدرش زبیر می نماید و زبیر خود در آن محضر حاضر و بر کلمات عمر ناظر
بوده است و مؤید دیگر خبرهاست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود هر کس علی را بیازارد مرا بیازرده
است الی آخرها و از اینگونه اخبار میرسد که عمر بن خطاب یا دیگران در حق امیرالمؤمنین علیه السلام در غیاب
آن حضرت هم از حفظ الغیب غفلت نداشته اند بلکه این کار را برای تقویت امور خود لازم میشمرده اند و برای
حفظ مقاصد و مراتب امر سلطنتی خود واجب میشمرده اند و عقل ایشان نیز بر اینکار حکم میکرده و باین کردار
ارادت می نموده است چنانکه رفتار امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و مماشاتی که میفرموده اند مؤید این آیت
و انگهی فضایل و مناقب آن حضرت آنچند بسیار و آشکار بوده است که اگر مردمان بزرگ جهانجوی در مقام
کتمان برمی آمدند جز رسوائی و اغراض شخصیه خود را بر جهانیان روشن نمیداشتند چنانکه معاویة بن ابی سفیان که از
کثرت پستی حسب و زشتی نسب برای پیشرفت خویش در مقام کتمان برآمد چه زیانها دید و چه زیانها یافت
با اینکه او را چندان دنائت فطرت و خباثت حسب بود که از هرگونه کنایت و تصریح و اشارت و تلویح
آزرده خاطر نمیشد و دیگر در امالی شیخ طوسی رحمة الله علیه از حنان بن سدیر مروی است که گفت من و پدرم
بر دیگر از فرزندان ابولهب که او را عبیدالله بن ابراهیم جعفر میخواندند بگذشتیم پس ما را ندا کرد ای ابوالفضل این
مرد که سدیف نام او را نوشته اند ترا از ابوجعفر حدیث میکند پس بآن جماعت نزدیک شدیم و بر ایشان سلام
راندیم آنگاه با سدیف گفت برای وی حدیث کن گفت حدیث فرمود مرا محمد بن علی باقر علیهما السلام و هیچوقت
هیچکس را با وی برابر و معادل ندیده ام از جابر بن عبدالله انصاری که رسول خدای صلی الله علیه و آله
بیامد تا بر منبر برشد و جماعت مهاجران و انصار در حال صلاح انجمن داشتند پس از آن فرمود اَیُّهَا النّاسُ
مَنْ اَبْغَضَنا اَهْلَ الْبَیْتِ بَعَثَهُ اللهُ یَهُودِیّاً هر کس دشمن اهل بیت باشد خداوند او را بر کیش یهود بر انگیزد
جابر میگوید بسوی آنحضرت برخاستم و عرض کردم یا رسول الله و اگر چه آن کس شهادت دهد به وحدت خدا
و رسالت تو قالَ نَعَمْ وَ اِنْ شَهِدَ اِنَّمَا احْتَجَزَ بِذلِكَ مِنْ اَنْ یُسْفَكَ دَمُهُ اَوْ یُؤَدِّیَ الْجِزْیَةَ عَنْ
یَدٍ وَ هُوَ صاغِرٌ فرمود آری اگر این شهادت را هم بدهد و دشمن اهل بیت باشد بر دین یهود مبعوث
گردد زیرا که فایده شهادتین همان است که خون آن شخص محفوظ باشد و یا از اینکه در کمال ذلت و خواری

ادای جزیت نماید مصون باشد پس از آن فرمود اَیُّهَا النّاسُ مَنْ اَبْغَضَنا اَهْلَ الْبَیْتِ بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ
الْقِیمَةِ یَهُودِیّاً وَ اِنْ اَدْرَكَ الدَّجّالَ آمَنَ بِهِ وَ اِنْ لَمْ یُدْرِكْهُ بُعِثَ حَتّی یُؤْمِنَ بِهِ مِنْ قَبْرِهِ اِنَّ رَبّی
عَزَّ وَ جَلَّ مَثَّلَ لی اُمَّتی فِی الطّینِ وَ عَلَّمَنی اَسْماءَ اُمَّتی كَما عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْماءَ كُلَّها فَمَرَّ بی اَصْحابُ
الرّایاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِیٍّ وَ شیعَتِهِ ای مردمان هر کس دشمن باشد با اهل بیت خداوندش در روز قیامت
با جماعت یهود در یک ردیف و کیش محشور گرداند و اگر چنین کس در جهان دجال را دریابد بدو ایمان آورد و اگر
زمان دجال را در نیابد چون دجال خروج کند خداوند عز و جل این شخص را از گورش برانگیزاند تا با دجال بگرود همانا
خدایتعالی امت مرا در آن هنگام که در گل بودند برای من ممثل ساخت یعنی از آن پیش که دارای روح حیوانی شوند ایشان را
بمن بازنمود و اسامی امتم را بمن تعلیم فرمود چنانکه آدم علیه السلام را تمام اسماء بیاموخت پس در اینحال که ایشان
بر من ممثل میشدند و اسامی ایشان را بمن تعلیم میفرمود صاحبان رایات بر من عبور دادند پس از بهر علی و شیعیان او
استغفار نمودم ممکن است مقصود از صاحبان رایات جماعت مجاهدان و سرداران باشند خواه از طرف مؤمنان
یا از جانب دیگران و رسول خدای صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام و گروه شیعیان او استغفار فرموده است
و ازین خبر معلوم میشود که جماعت محبان منحصر بشیعیان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میباشد که بشرف استغفار رسول
مختار نایل هستند و اگر با رسول خدای اظهار محبت نمایند و با اهل بیتش دوست نباشند در خدمت آن حضرت و پیشگاه
خالق سفید و سیاه سودمند نباشد بالجمله حنان میگوید پدرم با من گفت اینحدیث را بنگار پس بنوشتم و بامداد
دیگر بجانب مدینه راه بر گرفتیم و چون بمدینه درآمدیم در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام مشرف شدیم
آنگاه عرض کردم فدایت گردم مردی که او را سدیف گویند از پدر بزرگوارت سلام الله علیه مرا باین حدیث
حدیث راند و فرمود حفظ کردی عرض کردم برنگاشتم فرمود بیاور پس بحضرتش بعرض رسانیدم و چون آنحضرت
باین عبارت رسید که رسول خدای فرمود مَثَّلَ لی اُمَّتی فِی الطّینِ وَ عَلَّمَنی اَسْماءَ اُمَّتی كَما عَلَّمَ آدَمَ
الْاَسْماءَ كُلَّها فرمود یا سُدَیْرُ مَتی حَدَّثَكَ بِهذا عَنْ اَبی قُلْتُ الْیَوْمَ السّابِعُ مُنْذُ سَمِعْناهُ مِنْهُ بِرَوْیَةٍ عَنْ
اَبیكَ فَقالَ قَدْ كُنْتُ اَری اَنَّ هذَا الْحَدیثَ لا یَخْرُجُ عَنْ لَبی اِلی اَحَدٍ
ای سدیر چه وقت سدیف این حدیث را از بهر تو از جانب پدرم بگذاشت عرض کردم امروز هفت روز است
که اینحدیث را از وی بشنیدیم که از پدر بزرگوارت روایت همی کرد حضرت صادق علیه السلام فرمود همی چو
میدانستم که اینحدیث از دهان مبارک پدرم بسوی هیچکس بیرون نشده است شاید مقصود آن حضرت
این بوده است که این حدیث مبارک تا چند گونه لطافت است که از فهم اغلب مردم بیرون است
و نیز شامل آن است که هر کس شیعه علی علیه السلام نباشد مدعی محبت رسول خدای صلی الله علیه و آله نتواند شد
والعلم عند الله تعالی در کتاب خصال سند بسالم بن ابی حفصه میرسد که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام
شنیدم فرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَلَّمَ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلامُ اَلْفَ

باب

باب فانطلق اصحابنا فسئلوا ابا جعفر علیه السلام عن ذلک فاذا سالم قد صدق رسول خدای صلی الله علیه و آله هزار باب بعلی علیه السلام تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب دیگر برگشود اصحاب و یاران ما چون اینحدیث جلیل را بشنیدند بحضرت ابی جعفر علیه السلام روی نهادند و از آن حضرت از این حدیث سؤال کردند معلوم شد سالم بصداقت حدیث کرده است بجز میگوید مرا حدیث کرد آنکس که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه استماع اینحدیث را نموده است پس از آن فرموده بود ولم یخرج الی الناس من تلک الابواب غیر باب او اثنین واکثر علیّ انه قال باب واحد از تمام این ابواب هزار بار هزارگانه جز یک باب یا دو باب برای جهانیان بیرون نشده است و بیشتر گمانم چنان است که حضرت باقر علیه السلام فرمود جز یک باب خارج نشده است راقم حروف گوید از اینجا معلوم میشود که اندازهٔ علوم امیرالمؤمنین علیه السلام را جز خدا و رسول خدا هیچکس نتواند باز داند زیرا که از علم آن حضرت آن چند تراوش نماید که برای مردم جهان تا پایان روزگار کافی باشد و در همین یک باب واحد نیز چه حکمای بزرگ و فضلاء و علماء و فقهاء و ادبای روزگار در هزاران هزار معضلات دچارند و از حل آن اظهار عجز و نفهم نموده بعضی دون بعضی عنوان فخر می کنند و این است که آن حضرت بارها اشارت بسینهٔ مبارک فرموده است که در گنجینهٔ الهی بسی لآلی علوم ربانی و دُرر فنون سبحانی است و این حدیث مبارک از راویان متعدده مروی است و نیز از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مأثور است که فرمود علی علیه السلام فرمود بتحقیق که رسول خدای صلی الله علیه و آله هزار باب بمن تعلیم نمود که هر بابی هزار باب دیگر را برگشود و نیز در کتاب خصال از ابوبکر حضرمی از حضرت ابی جعفر مروی است انّ رسول الله صلی الله علیه وآله علّم علیّاً علیه السلام الف حرف کل حرف یفتح الف حرف والالف حرف کل حرف منها یفتح الف حرف رسول خدای صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را هزار حرف بیاموخت هر حرفی هزار حرف دیگر برگشود و از آن هزار حرف از هر حرفی هزار حرف گشوده شد این حدیث مبارک نیز همان معنی حدیث سابق را دارد و بعلاوه اینکه باز میرساند که یک هزار باب بر هزار بار هزار باب سابق افزوده میشود که عبارت از دو هزار کرور حرف یا باب باشد چنانکه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله هزار کلمه و هزار باب بعلی وصیت فرمود و هر کلمه و هر بابی هزار کلمه و هزار باب را برگشود و نیز در آن کتاب از بکر بن حبیب از ابوجعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود ادعوا الیّ خلیلی فارسلتا عایشة وحفصة الی ابیهما فلما جاءا اغطی رسول الله وجهه ورأسه فانصرفا فکشف رسول الله صلی الله علیه وآله الرداء وقال ادعوا الیّ خلیلی فارسلت حفصة الی ابیها وعایشة الی ابیها فلما جاءا اغطی رسول الله وجهه فانطلقا وقالا اما تری رسول الله اراد نا فقالتا اجل انما قال ادعوا الی خلیلی او

قال حبیبی فرجونا ان یکونا انتما هما فجاء امیرالمؤمنین والذی رسول الله صدره بصدره واوحی الی اذنه فحدثه بالف حدیث لکل حدیث الف باب دوست مرا بخوانید چون عایشه و حفصه این سخن را بشنیدند هر یکی با پدر خود پیام کردند و آگهی دادند چون ابوبکر و عمر بیامدند رسول خدای صلی الله علیه و آله سر و روی مبارک را بپوشیدند و ایشان برفتند و رسول خدای پرده از چهره برگرفت و فرمود خلیل مرا بسوی من بخوانید حفصه با پدرش عمر و عایشه با پدرش ابوبکر پیام فرستادند تا هر دو بیامدند و چون حاضر شدند رسول خدای همچنان بر چهرهٔ مبارکش پوشش ساخت و ایشان باز شدند و با دختران خود گفتند چنان نمی بینیم که پیغمبر ما را قصد فرموده باشد گفتند آری پیغمبر فرمود خلیل من یا حبیب مرا بخوانید ما امیدوار شدیم که شما آن کس باشید پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد و رسول خدای صلی الله علیه و آله سینهٔ مبارکش را بسینهٔ شریفش بچسبانید و بگوش آنحضرت اشارت کرد تا علی علیه السلام گوش بفرمایش پیغمبر بداشت پس رسول خدای او را بهزار حدیث داستان فرمود که برای هر حدیثی هزار باب بود و از آن جمله مقصود علم است چنانکه در روایات دیگر بآن تصریح شده است و علی علیه السلام خود فرموده است که رسول خدای مرا بخود نزدیک ساخت و هزار باب از ابواب علم با من بپوشیده باز نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح شد و ان شاء الله تعالی در کتب احوال حضرت ائمهٔ هدی بتوفیق خدا اشارت خواهد شد و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از فیض بن مختار بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه سند میرسد که از پدر بزرگوارش از جد عالی مقدارش روایت فرمود خرج رسول الله صلی الله علیه وآله ذات یوم وهو راکب وخرج علیّ علیه السلام وهو یمشی فقال له یا ابا الحسن اما ان ترکب واما ان تنصرف فانّ الله عزّ وجلّ امرنی ان ترکب اذا رکبت وتمشی اذا مشیت وتجلس اذا جلست الّا ان یکون حدّاً من حدود الله لا بدّ لک من القیام والقعود وما اکرمنی الله بکرامة الّا وقد اکرمک بمثلها وخصّنی بالنبوّة والرسالة وجعلک ولیّی فی ذلک تقوم فی حدوده وفی صعب اموره والذی بعث محمّداً بالحق نبیّاً ما آمن بی من انکرک ولا اقرّ بی من جحدک ولا آمن بالله من کفر بک وانّ فضلک لمن فضلی وانّ فضلی لک لفضل الله وهو قول ربّی عزّ وجلّ قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر ممّا یجمعون ففضل الله نبوّة نبیّکم ورحمته ولایة علیّ بن ابی طالب فبذلک قال بالنبوّة والولایة فلیفرحوا یعنی الشیعة وهو خیر ممّا یجمعون یعنی مخالفیهم من الاهل والمال والولد فی دار الدنیا والله یا علیّ ما خلقت الّا لیعبد ربّک ولیعرف بک معالم الدین ویصلح بک دارس السبیل ولقد ضلّ من ضلّ عنک ولن یهتدی الی الله عزّ وجلّ من لم یهتد الیک والی ولایتک وهو قول ربّی عزّ وجلّ وانّی لغفّار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثمّ اهتدی یعنی الی ولایتک ولقد امرنی ربّی تبارک وتعالی ان افترض من حقّک ما افترضه من حقّی وانّ حقّک لمفروض علی من آمن بی ولولا

لم یعرف حزب الله وبک یعرف عدو الله ومن لقی الله بغیر ولایتک لم یلقه بشیء ولقد انزل الله الیّ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی فی ولایتک یا علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته ولو لم ابلغ ما امرت به من ولایتک لحبط عملی ومن لقی الله عز وجل بغیر ولایتک فقد حبط عمله وعداً ینجز لی وما اقول الا قول ربی تبارک وتعالی وان الذی اقول لمن الله عز وجل انزله فیک

روزی رسول خدای در حالی که سوار بود بیرون شد و علی علیه السلام پیاده بیرون آمد رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود ای ابوالحسن یا تو سوار شو یا انصراف بجوی چه خداوند عز وجل مرا فرمان کرده است که تو سوار باشی گاهی که من سوار باشم و پیاده گام بسپاری چون من پیاده راه بسپارم و بنشینی چون من بنشینم مگر اینکه حدی از حدود الهی پیش آید که تو بقیام و قعود در آن امر ناچار گردی و خداوند تعالی مرا بهیچ کرامتی مکرم نساخته است جز اینکه ترا بمانند همان کرامت تکریم فرموده و مرا به نبوت و رسالت اختصاص داده و ترا در این امر ولی من گردانیده است که در حدود آن و صعوبت امور آن قیام بورزی و سوگند بآن کس که محمد را به نبوت از روی حق مبعوث فرمود ایمان با من نیاورده است کسی که منکر شود ترا و اقرار بمن نموده است کسی که جاحد تو باشد و با خدای ایمان نیاورده باشد آنکس که با تو کفران بورزد و بدرستیکه فضل تو از فضل من و فضل من برای تو از فضل خداوند است و این است قول پروردگار من عز وجل بگوای بندگان شادخوار گردید بفضل و رحمت خدای پس بر چنین فضل و رحمت خداوندی که بیرون از تناهی است باید مومنان شادخوار و فرخناک شوند و مراد از فضل خدا نبوت پیغمبر شما و مقصود از رحمت خدای ولایت علی بن ابیطالب است پس باین فضل و رحمت باید گروه شیعیان شادان گردند و این بهره وافی بهتر است از آنچه ایشان فراهم می کنند یعنی مخالفین ایشان از مال و اولاد و فرزندان ایشان در دار دنیا فراهم می نمایند ای علی سوگند با خدای آفریده نشدی مگر آنکه پروردگارت عبادت کرده شود و برای اینکه معالم دین تو معروف و شناخته و سبیل هدی که جانب اندراس یافته بوجود تو اصلاح شود و بدرستیکه گمراه گردیده است هر کس از حضرت تو و طریق تو گمراه شود و هر کس تو راه نیابد و بولایت تو هدایت نجوید بحضرت خداوند عز وجل راه نیابد و این است قول پروردگار من عز وجل که میفرماید می آمرزم کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل نیکو بجای گذارد و از آن در طلب راه راست برآید یعنی بولایت تو راه بجوید همانا پروردگار من بمن امر کرده است که حق ترا فرض کردانم چنانکه فرض کرده است حق مرا و بدرستیکه حق تو مفروض است بر کسیکه ایمان بمن بیاورد و اگر تو نبودی حزب خدای شناخته نشدی و بسبب تو شناخته میشود دشمن خدای یعنی هر کس با تو مخالف و منافق و دشمن باشد با خدای دشمن است و هر کس خدای را بازاد و ذخیره ولایت تو ملاقات نکند بچیزی او را ملاقات نکرده باشد و خداوند تعالی بمن نازل فرمود همان ای رسول ابلاغ کن آنچه از جانب پروردگارت بتو نازل شده یعنی آنچه را که خدای در باب

ولایت تو نازل کرده است بابیست ابلاغ نمایم و اگر ابلاغ نکنم آنچه را که خدای تعالی در امر ولایت تو با من فرمان کرده است عمل من باطل میشود و هر کس خداوند عز وجل را بدون ولایت تو ملاقات نماید تمام اعمال او باطل است چه خدای اینگونه با من وعده نهاده و آن وعده را بجای خواهد آورد و من جز آنچه پروردگارم تبارک و تعالی فرموده است نیگویم و آنچه را که میگویم از جانب خداوند عز وجل است که در شأن تو نازل ساخته است راقم حروف گوید از این خبر بجهت بسیر لطایف و معانی متعدده مستفاد میشود نخست اینکه تمام انبیا و اولیا و اوصیا علیهم السلام بولایت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه ایمان داشته اند چه ایمان برسول خدای مشروط با ایمان بولایت آنحضرت است دیگر اینکه امیرالمومنین در تمام مراتب و مقامات جز نبوت خاصه خاتمیه با رسول خدای صلی الله علیه وآله انباز است و در اقامت حدود و صعوبات آن همراز و هم آواز دیگر اینکه فضل مطلق و رحمت مطلق خداوند رحیم عبارت از نبوت خاصه و ولایت مطلقه است که از جمله بضاعتها و ذخایر برای شیعیان برتر است دیگر اینکه از این تخصیص رسول خدای که فرمود ترا خدای خلق نفرمود مگر برای اینکه پروردگارت را عبادت نمایند باز میرساند که از آنگاه که خدای را عبادت کرده اند و حضرت باریتعالی معبود بوده است علی علیه السلام نیز موجود بوده است و این نیز معینت چه رسول خدای که صادر اول است میفرماید کنت نبیا وآدم بین الماء والطین و علی علیه السلام فرموده است کنت مع جمیع الانبیاء سراً ومع محمد صلی الله علیه وآله جهراً و سایر اخبار کثیره که در تقدم وجود رسول خدا و ائمه هدی بر تمام مخلوق و عبادت ایشان قبل از آفرینش تمام آفرینش و طفل ابجد خوان بودن جبرئیل در خدمت امیرالمومنین صلوات الله علیه در زمانیکه او داند و خدای او دیگر اینکه چنان میرساند که دین مبین احمدی صلی الله علیه وآله در همه اوقات جریان معنوی داشته و سبیل هدایت همیشه نمایان بوده و اگر بپاره جهات چندی مردمان را از آن جهالت بوده و کهنه شده است دیگر باره بدستیاری علی علیه السلام و نور وجود آن معلم کل و استاد سبل تجدید شده است و از این است که میفرماید چون دارای این مقام و منزلت بزرگ و این تقدم و جلالت هستی هر کس از حضرت تو گمراه شد بورطه گمراهی که موجب هلاکت ابدی است درافتاد و هر کس بخواهد بیرون از راهنمائی تو بحضرت خدای راه یابد بنور هدایت برخوردار نشود بلکه راه یافتن بحضرت الهی منوط بآن است که از نخست بسوی تو و ولایت تو که باب علم و نگاهبان طریقت مستقیم راه سپار گردند و آن هدایت تامه کامله که متمم ایمان و مکمل عمل صالح است و خداوند تو چنان کس را می... مخصوص براه یافتن بولایت تواست و همانگونه حقوقی که از من بر جهانیان فرض است از تو نیز بر مردمان فرض است و میزان دوست و دشمن خدا توئی و از نمایش آن بوجود مسعود تو رایج است و قبول تمام اعمال و تابع ولایت تواست و اگر در بازار دین و آئین خدائی هزاران هزار گونه متاع بجلوه آورند تا متاعی بعرض نرساند که تار و پود ولایت تو آراسته و پیراسته باشد بهیچ چیز شمرده نیاید

وحاملش را بهای غلسی بیاورند وازوی نپذیرند بلکه حال او را در روی نامزد دار و بارهای ندامت و آزار است دیگر اینکه مقصود از رسالت خاصه الهی تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است این است که میفرماید اگر تبلیغ آنچه در ولایت علی علیه السلام نازل شده است نکنی ادای رسالت را نکرده باشی واین ابلاغ را آن مقام است که رسول خدای میفرماید اگر این تبلیغ را نکنم وولایت تو را بجای نیاورم عمل من باطل است وازین کلام معلوم میشود که نتیجه صحت تمام اعمال مردم روزگار از هر طبقه و هر صنف بقبول ولایت آن حضرت بازگشت دارد واگر هزاران هزار سال بپرستش وعبادت روزگار گذرانند وبدون متاع ولایت ببازار قیامت روی کنند جز بهای ندامت وملالت عوض نیابند وتمام اعمال ایشان وامتعهٔ ایشان باطل وکاسد گردد ودیگر در امالی صدوق از حکم بن صلت از ابوجعفر باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود خُذُوا بِحُجْزَةِ هٰذَا الْأَنْزَعِ يَعْنِي عَلِيًّا فَإِنَّهُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ الْفَارُوقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ مَنْ أَحَبَّهُ هَدَاهُ اللّٰهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَهُ اللّٰهُ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ مَحَقَهُ اللّٰهُ وَمِنْهُ سِبْطَا أُمَّتِي الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا ابْنَايَ وَمِنَ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ هُدَاةٌ أَعْطَاهُمُ اللّٰهُ عِلْمِي وَفَهْمِي فَتَوَلَّوْهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا وَلِيجَةً مِنْ دُونِهِمْ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِ فَقَدْ هَوَىٰ وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ

متمسک شوید باین انزع یعنی کسیکه هر دو جانب پیشانیش موی ندارد وبعضی گفته اند مراد از انزع البطین که بآن حضرت نسبت میدادند یعنی کسیکه از شرک منتزع ودرونش مملو از علم است با جمله میفرماید بعلی علیه السلام وذیل ولایتش متمسک شوید که اوست صدیق اکبر واوست فاروق میان حق وباطل هر کس دوست بدارد او را خداوندش هدایت فرماید وهر کس دشمن دارد او را خداوندش دشمن بگیرد وهر کس از وی تخلف نماید خداوند از وی برکت برگیرد واو را در بهنهٔ تباهی وبطالت دچار گرداند واز اوست دو سبط این امت حسن وحسین واین دو تن دو پسر من هستند وائمهٔ هادین از نسل حسین باشند خداوند تعالی علم وفهم مرا بایشان عطا فرماید پس بدوستی وولایت وتولای ایشان روید وبیرون از ایشان خاصه وبطانه ومقتدا وامام نگیرید تا خشم خدای شما را فرو نگیرد وهر کس دچار غضب پروردگار گردد در وادی تباهی وهلاکت سرمدی فرو افتد واین زندگانی دنیای فانی جز متاع غرور وفریب نیست ونیز در آن کتاب از محمد بن الفرات از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر از پدرش از جدش علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَةُ اللّٰهِ وَخَلِيفَتِي وَحُجَّةُ اللّٰهِ وَحُجَّتِي وَبَابُ اللّٰهِ وَبَابِي وَصَفِيُّ اللّٰهِ وَصَفِيِّي وَحَبِيبُ اللّٰهِ وَحَبِيبِي وَخَلِيلُ اللّٰهِ وَخَلِيلِي وَسَيْفُ اللّٰهِ وَسَيْفِي وَهُوَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي مُحِبُّهُ مُحِبِّي وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضِي وَوَلِيُّهُ وَلِيِّي وَعَدُوُّهُ عَدُوِّي وَحَرْبُهُ حَرْبِي وَسِلْمُهُ سِلْمِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَأَمْرُهُ أَمْرِي وَزَوْجَتُهُ ابْنَتِي

وَوُلْدُهُ وُلْدِي وَهُوَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَخَيْرُ أُمَّتِي أَجْمَعِينَ یعنی بدرستیکه علی بن ابیطالب خلیفهٔ خدای وخلیفهٔ من وحجت خدا وحجت من وباب الله وباب الرسول وصفی خدا وصفی من وحبیب خدا وحبیب من وخلیل خدا وخلیل من وسیف وشمشیر خدا وسیف من وبرادر من وصاحب من ووزیر من ووصی من است دوست او دوست من ومحب او محب من ودشمن او دشمن من وولی او ولی من وعداوت با او عداوت با من وجنگ با او جنگ نمودن با من وآشتی با او آشتی با من وسخن او سخن من وفرمان او فرمان من وزوجهٔ او دختر من است وفرزندان او فرزندان منند واوست سید وبزرگ تمام اوصیا وبهتر وفرخنده تر از تمام امتان من ونیز در آن کتاب از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که مردی بحضرت پیغمبر تشرف جست وعرض کرد یا رسول الله آیا هر کس بگوید لا اله الا الله مؤمن است فرمود عداوت ما با یهود ونصاری ملحق میگرداند یعنی هر کس با من واهل بیت من دشمن باشد در زمرهٔ یهود ونصاری محسوب شود شما داخل بهشت نشوید مگر با دوستی من ودروغ میگوید کسی که گمان برد مرا دوست میدارد ودشمن بدارد وی را یعنی علی علیه السلام را ونیز در امالی صدوق علیه الرحمه از جابر از حضرت ابی جعفر از پدرش از جدش از علی بن ابیطالب علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَهِيَ الْجَنَّةُ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا فَكَيْفَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا يَهْتَدِي إِلَيْهَا إِلَّا مِنْ بَابِهَا منم شهر حکمت وآن بهشت است وتوئی ای علی در آن شهر پس چگونه کسی میتواند بهشت را دریابد وحال آنکه جز از در بهشت نمیتوان درون بهشت شد وازین خبر معلوم شد که بهشت معنوی وبوستان بی زوال حقیقی وجود مبارک رسول خدای است که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار وعلی علیه السلام دروازه بان این شهر وباب این شهرات که بر هرچه در آن اندر است وبر هرچه از آن اندر شود آگاه است وهر کس بخواهد ادراک آن بهشت وآن انوار ازهار را بنماید جز به ستیاری تمسک بولایت ومتابعت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ممکن نشود وجز بوسیلهٔ محبتش بهیچ فیض نایل نگردد ودیگر در آن کتاب از ابوحمزهٔ ثمالی از ابوجعفر محمد بن علی باقر از آباء کرامش علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود یَا عَلِيُّ مَا ثَبَتَ حُبُّكَ فِي قَلْبِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا ثَبَتَتْ لَهُ قَدَمٌ حَتَّى يُدْخِلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُبِّكَ الْجَنَّةَ ای علی ثابت نشود دوستی تو در دل مؤمنی واو را در طی صراط قدمی بلغزد جز اینکه قدمی برایش ثابت بماند تا گاهی که خدای عزوجل او را به ستیاری محبت تو داخل بهشت فرماید گویا مقصود این است که هر مؤمنی که نهال دوستی ترا در مرتع دل بارور کند اگرچه بواسطهٔ پارهٔ معاصی در طی صراط لغزش گیرد بسبب ثبات قدمش در محبت تو قدمی دیگر بر صراط ثابت گذارد تا از صراط بگذرد وبهشت اندر شود ومصداق عَلِيٌّ حُبُّهُ جُنَّةٌ قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ آشکارا گردد وصدق

قول خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه

علی سلیم و علی سالم و علی مسلم   علی قسیم قصور و علی است قاسم نار

معلوم آید و دیگر در امالی صدوق از اسمعیل بن جابر از حضرت باقر علیه السلام در ذیل حدیثی طویل مذکور است إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ لَمَّا أَسْرَىٰ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّهُ قَدِ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَانْقَطَعَ أُكُلُكَ فَمَنْ لِأُمَّتِكَ یعنی چون خداوند منان رسول خدا را بآسمان جلالت و مقام حضرت احدیت برکشید با او فرمود ای محمد همانا مدت نبوت تو منقطع و رشته پیغمبری و رسالت آسمانی بریده و زمان تعیش و زندگانی تو در جهان فانی پایان گرفت باز گوی پس از تو کدام کس مقتدا و امیر و پیشوای امت تو و وصی و خلیفت تواست عرض کردم ای پروردگار من همانا جهانیان را در بوته آزمایش در آوردم هیچکس را از علی بن ابیطالب نسبت بخود مطیع تر نیافتم خداوند عز و جل فرمود ای محمد نسبت بمن نیز هیچکس از وی فرمانبردار تر نیست باز گوی برای امارت و امامت امت تو کیست عرض کردم پروردگارا همانا مخلوق ترا امتحان کردم هیچکس را نیافتم که از علی بن ابیطالب با من دوست تر باشد خداوند عز و جل فرمود همچنین نسبت بمن از همه کس دوست تر است فَبَلِّغْهُ أَنَّهُ رَايَةُ الْهُدَىٰ وَإِمَامُ أَوْلِيَائِي وَنُورٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي پس بدو باز رسان و ابلاغ کن که اوست علم هدی و رایت و پیشوای اولیای من و نور و فروز مطیعان من و هم در آن کتاب از ابو حمزه مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود خداوند عز و جل بمحمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد ای محمد إِنِّي خَلَقْتُكَ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا وَنَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنِّي أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلَىٰ خَلْقِي جَمِيعًا فَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي وَأَوْجَبْتُ ذٰلِكَ فِي عَلِيٍّ وَفِي نَسْلِهِ مِمَّنِ اخْتَصَصْتُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي یعنی من ترا بیافریدم و از عدم بوجود آوردم و محض تکریم تو از روح خود یعنی از آن روح که اشرف ارواح است در پیکر شریفت بردمیدم و نیز ترا تکرم داشتم گاهی که اطاعت ترا بر تمام آفریدگانم وحی و حتم نمودم پس هر کس اطاعت کند ترا اطاعت کرده است مرا و هر کس عصیان نماید با تو عصیان ورزیده است با من و همین اطاعت و فرمان برداری را درباره علی و فرزندان او از آنانکه ایشان را بخود اختصاص داده ام بر تمام خلق واجب ساختم و وحی نمودم یعنی بر تمام آفریدگان من واجب است که اطاعت تو و علی و اولاد او را که ائمه اطهار و برگزیدگان کردگار قهارند بر خود حتم و لازم شمارند

بیان بعضی اخبار حضرت باقر علیه السلام در جلالت حضرت خدیجه و فاطمه علیهما السلام

در جلد ششم بحار الانوار از زراره و حمران و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مرویست

که

که فرمود ابو سعید الخدری روایت نمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي حِينَ رَجَعْتُ وَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ قَالَ حَاجَتِي أَنْ تَقْرَأَ عَلَىٰ خَدِيجَةَ مِنَ اللّٰهِ وَمِنِّي السَّلَامَ وَحَدَّثَنَا عِنْدَ ذٰلِكَ أَنَّهَا قَالَتْ حِينَ لَقِيَهَا نَبِيُّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهَا الَّذِي قَالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَىٰ جَبْرَئِيلَ السَّلَامُ در آن شب که معراج شدم در حال مراجعت با جبرئیل گفتم ای جبرئیل آیا ترا حاجتی باشد عرض کرد حاجتم این است که از جانب خدای و از جانب من خدیجه را سلام باز رسانی بالجمله ابو سعید حدیث فرمود که چون پیام جبرئیل را با خدیجه بگذاشت آن مخدره کبری و عالمه عظمی در جواب عرض کرد همانا خداوند تعالی عین سلام است و سلام از جانب او و بسوی اوست و بر جبرئیل سلام باد و از این جواب که حضرت عصمت آیت خدیجه کبری سلام الله علیها میفرماید درجات علم و عرفان آنحضرت و ادب و فرهنگش روشن میگردد و البته دارای این رتبت و شئونات و علم و ادراک و فضل و فهم بود که بدولت مواصلت صادر اول و خدمت با سلام برخوردار شد و چون حضرت بتول عذرا صدیقه کبری فاطمه زهراء زوجه علی مرتضی و مادر ائمه هدی صلوات الله علیهم از وی پدیدار گشت کدام فضل و منقبتی است که برتر از آن که گنجینه انوار و اسرار الهی گردد و نیز در آن کتاب و کتاب کافی از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله بر خدیجه در آمد گاهی که قاسم پسر آن مخدره وفات کرده بود و خدیجه می گریست با خدیجه فرمود چه چیزت میگریاند[۲] عرض کرد شیر مهر و عطوفت بفرزند دلبند به پستان اندر بجوشید از این روی گریانم هستم فرمود ای خدیجه أَمَا تَرْضَيْنَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَنْ تَجِيئِي إِلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ وَهُوَ قَائِمٌ فَيَأْخُذُ بِيَدِكِ فَيُدْخِلُكِ الْجَنَّةَ وَيُنْزِلُكِ أَفْضَلَهَا وَذٰلِكَ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ إِنَّ اللّٰهَ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ أَنْ يَسْلُبَ الْمُؤْمِنَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ ثُمَّ يُعَذِّبَهُ بَعْدَهَا أَبَدًا آیا خوشنود نمی شوی که روز قیامت بدر بهشت بیائی و قاسم را در آنجا ایستاده نگری پس دست ترا بگیرد و در بهشت در آورد و ترا در برترین و فاضلترین منازل بهشت فرود آورد و اینحال برای هر مومنی هست یعنی از هر بنده مومنی فرزندی بمیرد بر در بهشت بانتظار پدر و مادر بنشیند تا ایشان را بدرون بهشت و مقامات عالیه منزل سازد همانا خداوند عز و جل از آن احکم و اکرم است که میوه دل مومنی را از وی باز گیرد و از آن پس هرگز او را دست خوش عذابی فرماید و هم از آن حضرت بهمین سند روایتی در باب وفات طاهر پسر رسول الله صلی الله علیه و آله و نهی فرمودن آن حضرت از گریستن خدیجه علیها السلام و مکالمات ایشان بهمین تقریب مسطور است در اصول کافی از جابر از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله با فاطمه فرمود ای فاطمه بپای شو و این کاسه بهین را بیرون بیاور

[۲] [illegible]

…حمه بر خاست و قدحی که در آن ترید و پاره میوه بود بیرون آورد پس رسول خدای و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سیزده روز از آن بخوردند از آن پس ام ایمن حسین علیه السلام را بدید که بدست وی چیزی بود عرض کرد این از کجا بتو رسیده فرمود روزی چند است که ما میخوریم آن را ام ایمن بحضرت فاطمه سلام الله علیها شد و عرض کرد یا فاطمه هر وقت چیزی نزد ام ایمن باشد همانا بفاطمه و فرزندانش اختصاص دارد و هر وقت نزد فاطمه چیزی باشد ام ایمن را از آن بهره نیست لاجرم فاطمه از آن ماکول چیزی از بهر ام ایمن بیرون آورد و ام ایمن از آن بخورد و آن قدح را از آن ماکول چیزی بر جای نماند پیغمبر صلی الله علیه و آله با فاطمه فرمود اَمَا لَوْلا اِنَّکِ اَطْعَمْتِها لَاَکَلْتِ مِنْها اَنْتِ وَ ذُرِّیَّتُکِ اِلی اَنْ تَقُومَ السّاعَةُ اگر از این طعام ام ایمن را اطعام نمیفرمودی از این قدح و این طعام تا وقتیکه قیامت بر پای شود تو و ذریه تو میخوردند پس از آن حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود وَ الصَّحْفَةُ عِنْدَنا یَخْرُجُ بِها قائِمُنا عَلَیْهِ السَّلامُ فی زَمانِهِ الکون هم اکنون آن قدح نزد ما میباشد و چون قائم ما علیه السلام ظهور فرماید این قدح را بیرون می آورد و از این خبر میرسد که آن ظرف و مظروف از بهشت است و در خور اهل بهشت و پیشوایان و خزاین اهل بهشت است ازین روی چون دیگران از آن کامکار شوند از ماکول بهشتی پرداخته شود و این قدح در زمان ائمه هدی سلام الله علیهم مخفی است و در زمان حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بیرون میآید و هم در آن کتاب از حبیب سجستانی مروی است که گفت از حضرت باقر صلوات الله علیه شنیدم فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از بعثت آن حضرت تولد یافت و هیجده سال هفتاد و پنج روز چون از عمر شریفش برگذشت وفات کرد و هم در آن کتاب از یزید بن عبدالملک از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود چون فاطمه علیها السلام تولد یافت خداوند تعالی بفرشته وحی فرستاد فَاَنْطَقَ بِهِ لِسانَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَسَمّاها فاطِمَةَ ثُمَّ قالَ اِنّی فَطَمْتُکِ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمْتُکِ مِنَ الطَّمْثِ زبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله را از جانب خدای بنام فاطمه ناطق ساخت و رسول خدای آن حضرت را فاطمه نامید و فرمود من ترا بعلم و دانش از جهل باز داشتم و از طمث باز نمودم پس از آن ابو جعفر علیه السلام فرمود وَ اللهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللهُ بِالْعِلْمِ عَنِ الطَّمْثِ بِالْمیثاقِ سوگند با خدای همانا خداوند تعالی فاطمه را بعلم و دانش از جهل و طمث بسبب پیمان و میثاق که نهاده بود باز داشت و دیگر در کتاب امالی از حضرت باقر علیه السلام بروایت جعفر احمر مروی است که فرمود از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم میفرمود قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اِذا کانَ یَوْمُ الْقِیمَةِ تُقْبِلُ ابْنَتی فاطِمَةُ عَلی ناقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةِ الْجَنْبَیْنِ خِطامُها مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ قَوائِمُها مِنَ الزُّمُرُّدِ الْاَخْضَرِ ذَنَبُها مِنَ الْمِسْکِ الْاَذْفَرِ عَیْناها یاقُوتَتانِ حَمْراوانِ عَلَیْها قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ یُری ظاهِرُها مِنْ باطِنِها وَ باطِنُها مِنْ ظاهِرِها داخِلُها عَفْوُ اللهِ وَ خارِجُها رَحْمَةُ اللهِ عَلی رَأْسِها تاجٌ مِنْ نُورٍ لِلتّاجِ سَبْعُونَ رُکْناً کُلُّ رُکْنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَ الْیاقُوتِ یُضیءُ

کَما یُضیءُ الْکَوْکَبُ الدُّرِّیُّ فی اُفُقِ السَّماءِ وَ عَنْ یَمینِها سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَکٍ وَ عَنْ شِمالِها سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَکٍ وَ جَبْرَئیلُ آخِذٌ بِخِطامِ النّاقَةِ یُنادی بِاَعْلی صَوْتِهِ غُضُّوا اَبْصارَکُمْ حَتّی تَجُوزَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَلا یَبْقی یَوْمَئِذٍ نَبِیٌّ وَ لا رَسُولٌ وَ لا صِدّیقٌ وَ لا شَهیدٌ اِلّا غَضُّوا اَبْصارَهُمْ حَتّی تَجُوزَ فاطِمَةُ فَتَسیرُ حَتّی تُحاذِیَ عَرْشَ رَبِّها جَلَّ جَلالُهُ فَتَزُجُّ بِنَفْسِها عَنْ ناقَتِها وَ تَقُولُ اِلهی وَ سَیِّدی اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَ مَنْ ظَلَمَنی اَللّهُمَّ اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدی فَاِذَا النِّداءُ مِنْ قِبَلِ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ یا حَبیبَتی وَ ابْنَةَ حَبیبی سَلینی تُعْطَیْ وَ اشْفَعی تُشَفَّعی فَوَعِزَّتی وَ جَلالی لا جازَنی ظُلْمُ ظالِمٍ فَتَقُولُ اِلهی وَ سَیِّدی ذُرِّیَّتی وَ شیعَتی وَ شیعَةَ ذُرِّیَّتی وَ مُحِبّی وَ مُحِبّی ذُرِّیَّتی فَاِذَا النِّداءُ مِنْ قِبَلِ اللهِ اَیْنَ ذُرِّیَّةُ فاطِمَةَ وَ شیعَتُها وَ مُحِبُّوها وَ مُحِبُّو ذُرِّیَّتِها فَیُقْبِلُونَ وَ قَدْ اَحاطَ بِهِمْ مَلائِکَةُ الرَّحْمَةِ فَتَقَدَّمُهُمْ فاطِمَةُ حَتّی تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود چون روزگار قیامت پدیدار آید دخترم فاطمه بر ناقه از ناقهای بهشت سوار نمودار گردد که پوشش آن از دیبا و استبرق بهشتی و مهارش از مروارید آبدار و قوائمش از زمرد سبز شاهوار و دم آن ناقه از مشک اذفر و هر دو چشمش از دو یاقوت سرخ رنگ و بر پشت آن ناقه قبه از نور با صفا و لطافت که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش آشکار است درونش بعفو خدای مشحون و برونش برحمت خداوند بیچون مقرون و بر سر مبارک آن حضرت تاجی از نور و تاج را هفتاد رکن و هر رکنی بدر و یاقوت مرصع و بروشنی و فروز بخشد مانند ستاره درخشان در میان آسمان و از جانب یمین وی هفتاد هزار فرشته و از طرف یسارش هفتاد هزار فرشته باشند و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته با آواز بس بلند ندا همی برکشد و با اهل محشر گوید بپوشید چشمهای خود را تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد در این روز و این هنگام هیچ پیغمبری و هیچ رسولی و هیچ صدیقی و هیچ شهیدی بر جای نماند جز آنکه چشمهای خویش را بر هم گذارند تا فاطمه صلوات الله علیها درگذرد و همچنان راه بسپارد تا در برابر عرش پروردگار جل جلاله باز رسد این وقت برای عظمت و جلال ایزد ذو الجلال خویشتن را از فراز آن ناقه و قبه بر زمین خضوع و عبودیت بیندازد و عرض کند ای خدای من ای سید من در میان من و آنکسان که با من بستم رفته اند حکم فرمای بار خدایا در میان من و آنانکه فرزندان مرا کشته اند حکم کن در اینحال ندائی از پیشگاه قادر متعال جل جلاله برآید ای حبیبه من و ای دختر حبیب من از من مسئلت کن تا آنچه خواهی با تو عطا شود و در حق هر کس خواهی شفاعت نمای تا شفاعت تو مقبول شود قسم بعزت و جلال خودم سزای ظلم ظالم را میدهم فاطمه سلام الله علیها عرض میکند ای خدای من و ای سید من در حق ذریه خودم و شیعیان خودم و شیعیان ذریه خودم و دوستان خودم و دوستان ذریه و فرزندان خودم مسئلت مینمایم این هنگام ندا از جانب پروردگار علام جل جلاله بلند گردد کجا هستند ذریه فاطمه و شیعیان و دوستان فاطمه و دوستان فرزندان و ذریه فاطمه پس آن جماعت روی نمایند و ملائکه رحمت بر ایشان احاطه کرده باشند

پس فاطمه سلام الله علیها در مقدمه ایشان راه سپار گردد و ایشان را با خود روان دارد تا بهشت اندر آورد و از خداوند فاطر السموات والارض مسئلت همی نمائیم که دست ما را از حبل المتین ولایت و محبت رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم کوتاه و از شفاعت ایشان بی بهره نفرماید و این سعادت سرمدی و شرافت ابدی در هر دو سرای کامیاب و برخوردار فرماید و دیگر در اصول کافی از محمد بن نعمان از سلام از حضرت ابی جعفر علیه السلام در قول خدای تعالی آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا ایمان آوردیم بخدای و آنچه بما نازل شده است فرمود إِيَّانَا عَنَى بِذَلِكَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَجَرَتْ بَعْدَهُمْ فِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ فَإِنْ آمَنُوا يَعْنِي النَّاسَ بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ يَعْنِي عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ و اصل آیه شریفه براین منوال است فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس اگر ایمان آورند تمام اهل کتاب از یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان آورده اید پس هرآینه راه هدایت یافته باشند و اگر از ایمان برگردند پس جز این نیست که ایشان در خلاف و نزاع هستند و از کردار ایشان هیچ اندیشه مفرمای زود باشد که خدای کفایت کند و بازدارد از تو شر ایشان را با جمله حضرت باقر میفرماید مقصود از این علی و فاطمه و حسن و حسین است و بعد از آن در حق ائمه علیهم السلام جاری است پس از آن باز میگردد این قول از جانب خدای در حق مردمان پس میفرماید اگر ایمان بیاورید یعنی مردمان ایمان بیاورند بمانند آنچه شما بآن ایمان آورده اید یعنی شما که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم هستید همانا ره راست را دریافته اند و اگر از اینگونه ایمان روی برتابند جز در شقاق و خلاف نیستند و بزودی خداوند تعالی پاداش ایشان را بدهد و شر ایشان را از تو کفایت فرماید و دیگر در امالی طوسی از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود إِنَّا وُلْدَ فَاطِمَةَ مَغْفُورٌ لَنَا ما که فرزندان فاطمه علیها السلام هستیم بغفران ایزد منان برخوردار هستیم و این منقبتی بزرگ و جلالتی بس عظیم است برای حضرت فاطمه صلوات الله علیها و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب علیه الرحمه از حضرت باقر علیه السلام در این قول خدای تعالی مروی است که فرمود باینطور بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ معلوم باد که در پاره آیات مبارکه قرآنی از ائمه و پیشوایان سبحانی بعضی تأویلات و تفسیرات و تغییرات و تبدیلات مأثور است چنانکه در طی این کتب مبارکه ببرخی اشارت رفت و از آن طرف ما را رسیده است که در قرآن تحریف و کم و نقصانی راه نکرده و هیچ آفریده را قدرت و مکانت و استطاعت این خیال نیست که در قرآن کریم که لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین

تصرفی نماید اگر در بعضی کتب آسمانی بادله و براهین مشخصه قائل بتحریف شده اند و از جمله دلایل آن این است که اگر نشنوند مخالف با عصمت معصوم خواهد بود مثل پاره نسبتها که بحضرت عیسی و حضرت لوط علیهما السلام میدهند و یقین است که بری و منزه میباشند والا با عصمت منافات کلی دارد و در قرآن کریم نیز چنانکه در تفاسیر مذکور است بپاره آیات اشارت رفته است که از آن بکاسته اند و محض غرض و خصومت دیگرگون ساخته اند و قرآن را ببوختند جز اینکه علی علیه السلام قرآن صحیح را چنانکه از جانب خدای نازل شده است بخط مبارک خویش برنگاشت و در ایام اعتزال بآن امر و جمع قرآن اشتغال میورزید معذلک قبول اینکه این قرآن که بدست اندر است بعضی آیاتش را که باحکام و شرایع راجع است تغییر داده باشند با ظاهر شرع سازگار نیست مگر اینکه گوئیم آنچه در قرآن مجید راجع بفضائل و مناقب امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است کم کرده اند چنانکه اخبار کثیره که در تفاسیر وارد و در این کتب احوال ائمه علیهم السلام باشرح و بسط کامل مسطور و علمای عامه نیز بپاره تصدیق دارند براین مطلب شاهد است و آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام جمع میفرموده برصورت نخست است و زمان ظهور آن هنوز نرسیده است و منحصر بهنگام ظهور حضرت خاتم الاوصیاء صلوات الله علیهم است والله تعالی اعلم

بیان پاره اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در باب محشر وارد است

درروضه کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود ای جابر چون روز قیامت نمودار شود پروردگار قهار آفریدگان نخستین و واپسین را برای فصل الخطاب یعنی آن خطابی که فاصل میان حق و باطل است و میان مردم را در خصومت جدائی اندازد فراهم میفرماید رسول خدای صلی الله علیه و آله را میخوانند علی علیه السلام را دعوت میکنند پس رسول خدای حله سبز می پوشد که از فروغ آن مابین مشرق و مغرب روشن میگردد و علی علیه السلام نیز چنین حله برتن آورد و رسول خدای حله گلگون برتن کند که تمام شرق و غرب جهان را فروزان گرداند و علی علیه السلام نیز همانگونه حله برتن مبارک بیاراید آنگاه صعود گیرند و از آن پس ما را بخوانند و حساب مردمان را با ما بگذارند پس مائیم سوگند باخدای که اهل بهشت را در بهشت و آتشیان را در آتش درآوریم پس از آن جماعت پیغمبران علیهم السلام را بخوانند و ایشان نزد عرش یزدان بدو صف بایستند تا ما از حساب مردمان فارغ شویم و چون اهل بهشت در بهشت و مردم دوزخی در دوزخ جای گرفتند پروردگار عزت علی علیه السلام را برانگیزد تا ایشان را در منازل خود درآورد و با هم تزویج فرماید سوگند باخدای علی همان کس باشد که مردم بهشت را در بهشت باهم توام گرداند و این کار را جز علی علیه السلام

هیچکس مختار نگردد و این کرامتی است از جانب خداوند عزذکره و فضلی است که علی را باین فضل اختصاص
داده و بروی منت برنهاده و علی است که آتشیان را در آتش درآورد و اوست که می بندد درهای
بهشت را بر اهل بهشت گاهی که در بهشت اندر شوند چه بهشت و گشاد درهای بهشت و درهای دوزخ
باختیار آن حضرت علیه السلام است و این حدیث ازین پیش نزدیک بهمین مضمون مسطور شد
و دیگر در آن کتاب و امالی از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود چون این آیه
شریفه نازل شد وجیء یومئذ بجهنم و بیاورند در روز قیامت و بهنهٔ رستاخیز دوزخ را
از رسول خدای صلی الله علیه و آله از آن حال سؤال کردند فقال اخبرنی الروح الامین ان
الله لا اله غیره اذا جمع الاولین و الآخرین اتی بجهنم تقاد بالف زمام اخذ بکل زمام مائة
الف ملک من الغلاظ الشداد لها هدة و تغیظ و زفیر و شهیق انها لتزفر الزفرة فلولا ان
الله عزوجل اخرها الی الحساب لاهلکت الجمیع ثم یخرج منها عنق یحیط بالخلائق البر منهم و الفاجر
فما خلق الله عبدا من عباده ملک و لا نبی الا و ینادی یا رب نفسی نفسی و انت تقول یا رب امتی امتی
ثم وضع علیها صراط ادق من الشعر و احد من السیف علیه ثلاث قناطر الاولی فعلیها الامانة و
الرحمة و الثانیة علیها الصلوة و الثالثة علیها عدل رب العالمین جل و عز لا اله غیره
فیکلفون الممر علیها فتحبسهم الرحمة و الامانة فان نجوا منها کان المنتهی الی رب العالمین جل و
عز و هو قوله تبارک و تعالی ان ربک لبالمرصاد و الناس علی الصراط فمتعلق و قدم تزل
و قدم تستمسک و الملائکة حولهم ینادون یا حلیم اغفر و ارحم و اصفح و عد بفضلک و سلم سلم
و الناس یتهافتون فیها کالفراش فاذا نجا ناج برحمة الله عزوجل نظر الیها فقال الحمد لله الذی
نجانی منک بعد ایاس بمنه و فضله ان ربنا لغفور شکور
فرمود جبرئیل با من خبر داد که چون خداوند یکتا و یگانه آفریدگان اولین و آخرین را در بهنهٔ محشر
فراهم سازد دوزخ سوزان را با هزار مهار که هر مهاری بدست صد هزار فرشتهٔ بس غلیظ و شدید و سخت
و درشت اندر است به بهنهٔ رستاخیز بکشانند و جهنم را فریادی سخت مانند آوای شکستن بنیان استوار
و عظیم و شهیق و بانگی جان فرسا و زفیری دل شکن برآید و زفیرها و نعرها برکشد که اگر نه مشیت خدای
بر آن علاقه گرفته است که خلایق را زنده بدارد تا در پیشگاه حساب اندر آیند بتمامت روان از کالبدها
بسپارند و بعرصهٔ تباهی اندر شوند پس از آن یک گردنهٔ آتشی از آن دوزخ تابناک بیرون جهد که تمام
که تمام آفریدگان را از نیکوکار و نکوهیده کردار فرو گیرد و بر جمله ایشان احاطه نماید در اینحال
و این اهوال هر مخلوقی از آفریدگان خداوند عزوجل خواه فرشته یا پیغمبر در عرصهٔ محشر بناله و فریاد
رب نفسی نفسی اندر شوند و خبر بخویشتن و چارهٔ کار خویشتن سخن نکنند اما تو ای پیغمبر خدای ندا همی بر کشی

امتی امتی و باندیشهٔ نجات امت باشی پس از آن صراط را بر جهنم برکشند و آن پلی است باریک تر
از موی و تند تر از دم شمشیر و بر آن سه پل است بر پل نخست امانت و رحمت و بروایتی رحم است یعنی ادای
حقوق بسوی خدا و بسوی خلق و عدم خیانت در آن و ترحم بر بندگان و ترک ستمکاری با ایشان
و معاونت و همراهی با آنها و دفع ضرر نمودن از ایشان و صلهٔ رحم را مراعات نمودن و بر قنطرهٔ دوم نماز است
یعنی ادای نماز خدا را چنانکه امر شده است و بر پل سوم عدل پروردگار عالمیان است که حکم بعدل میرانند
و بر حسب مسئولیت و علم در حق ایشان حکم میشود و در این هنگام مردمان را مکلف دارند که بر صراط
عبور دهند چون خواهند عبره نمایند رحمت و امانت ایشان را نگاه دارد یعنی تا چرا چنانکه شرط است
ادای این دو را ننمودند لاجرم ایشان را نگاه دارند و از عبور مانع شوند و اگر از چنگ این دو نگاهبان
نجات یابند نماز با ایشان درآویزد و نگاه بدارد و اگر از نماز نیز رستگار شدند پایان کار ایشان با پروردگار
عالمیان جل ذکره است و این است که خدای میفرماید همانا پروردگار تو در کمینگاه است و این وقت
مردمان بر صراط هستند بعضی خود را بر آن بیاویختند و قدم ایشان لغزان است و گروهی با قدم ثابت
و قلب استوار میگذرند و فرشتگان در اطراف صراط باشند و ندای یا حلیم و یا کریم درگذر و عفو بفرمای
و بفضل و رحم خود باز شو و ایشان را بسلامت بگذران زبان برگشایند و مردمان مانند پروانه بآتش
اندر افتند و چون کسی از آن پل بگذشت و رحمت خداوند تعالی شامل او گشت با آن آتش تافته
و حال دوزخیان نگران شود و گوید سپاس خداوندی را که مرا از یأس و هیبت و شدت تو بعد از آنکه نومید
بودم بفضل و منت خود نجات داد همانا پروردگار ما غفور و شکور است و دیگر در روضهٔ کافی
بسند محمد بن اسحق میرسد که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که از رسول خدای صلی الله
علیه و آله از معنی و تفسیر این قول خدای عزوجل یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا روزیکه جماعت
پرهیزکاران را به پیشگاه خداوند رحمن برای نایل شدن باقسام رحمت الهی حشر میکنیم فرمود ای علی وفد
جز مردم سواره نباشند یعنی اطلاق وفد بر سواران می شود و این جماعت یعنی این اشخاص که در این آیهٔ شریفه
اشارت رفته مردمی باشند که از خدای پرهیزکار بودند و با تقوی روزگار سپردند لاجرم خدای عزوجل
ایشان را دوست داشت و اختصاص بخشید و اعمال ایشان را مرضی شمرد و این مردم را متقیان نامید پس از آن
رسول خدای فرمود یا علی اما و الذی خلق الحبة و برء النسمة انهم لیخرجون من قبورهم
و ان الملائکة لتستقبلهم بنوق من نوق العز علیها رحائل الذهب مکللة بالدر و الیاقوت و جلائلها
الاستبرق و السندس و خطمها جدل الارجوان تطیر بهم الی المحشر مع کل رجل منهم الف ملک
من قدامه و عن یمینه و عن شماله یزفونهم زفا حتی ینتهوا بهم الی باب الجنة الاعظم و علی باب الجنة
شجرة ان الورقة منها لیستظل تحتها الف رجل من الناس و عن یمین الشجرة عین مطهرة مزکیة

قال فیشربون منها شربة فیطهر الله بها قلوبهم من الحسد ویسقط عن ابشارهم الشعر وذلک قول الله عز وجل وسقاهم ربهم شرابا طهورا من تلک العین المطهرة قال ثم یصرفون الی عین اخری عن یسار الشجرة فیغتسلون فیها وهی عین الحیوة فلا یموتون ابدا فلا یموتون

ای علی سوگند بدان کس که دانه را بر شکافت و آفریدگان را بیافرید این گروه پرهیزکار که در دار دنیا به تقوی کار کرده اند از قبور خود بیرون می شوند و فرشتگان خدای سبحان با ناقهای عزت که بر آنها رحل طلا برنهاده و مکلل بدر و یاقوت ساخته و از استبرق و سندس بهشت پوشش نموده و زمامش از پرنیان ارغوان بافته ایشان را استقبال کنند و ایشان را با چنین عظمت و ابهت و جلال بمحشر طیران دهند و با هر مردی از آن جماعت هزار فرشته از پیش روی و جانب راست و چپ وی روان باشند و ایشان را در کمال عزت و کرامت راه سپار دارند تا بباب بهشت اعظم برسانند و بر باب این بهشت درختی عظیم است چنانکه هر برگی از برگهایش هزار مرد از آدمیان را در سایه سپارد و از جانب راست این درخت چشمه پاک و صافی است پس این جماعت جرعه جرعه از آن بیاشامند و خدای تعالی از برکت و میمنت این چشمه قلوب ایشان را از غبار حسد بشوید و پاک بگرداند و موی فزونی از بشره ایشان فرو ریزاند و این است معنی قول خدای تعالی که میفرماید و بیاشامانید پروردگار ایشان با ایشان شرابی طهور از این چشمه مطهر میفرماید پس از آن بچشمه دیگر از طرف یسار آن درخت میشوند و در آن چشمه خویشتن را شست و شوی دهند و این عین حیوة و چشمه زندگی است لاجرم هرگز بوی مرگ نشنوند و نمیرند

قال ثم یوقف بهم قدام العرش وقد سلموا من الآفات والاسقام والحر والبرد ابدا قال فیقول الجبار جل ذکره للملائکة الذین معهم احشروا اولیائی الی الجنة ولا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضائی عنهم ووجبت رحمتی لهم وکیف ارید ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسیئات قال فتسوقهم الملائکة الی الجنة فاذا انتهوا بهم الی باب الجنة الاعظم ضرب الملائکة الحلقة ضربة تصر صریرا فیبلغ صوت صریرها کل حوراء اعدها الله لاولیائه فی الجنان فیتباشرون بهم اذا سمعوا صریر الحلقة فیقول بعضهم لبعض قد جائنا اولیاء الله فیفتح لهم الباب فیدخلون الجنة فتشرف علیهم ازواجهم من الحور العین والآدمیین فیقلن مرحبا بکم فما کان اشد شوقنا الیکم ویقول لهن اولیاء الله مثل ذلک

از آن پس ایشان را در پیش روی عرش خدای باز دارند و اینوقت از تمام آفات و اسقام و آلام و امراض و زحمت گرما و صدمت سرما آسوده شده باشند پروردگار جبار میفرماید بآن فرشتگانی که با ایشان هستند دوستان مرا ببهشت جاوید ره سپار دارید و با دیگر خلایق متوقف نگردانید چه سبقت گرفته است رضا و خوشنودی من از ایشان یعنی هنگامی که در دار دنیا بوده اند کار بتقوی رانده و مرا از اعمال خود خوشنود ساخته اند لاجرم رحمت من در حق ایشان واجب شد دیگر چگونه اراده میفرمایم که ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات متوقف گردانم میفرماید پس فرشتگان این جماعت را بسوی بهشت برانند و چون بدر بهشت اعظم رسند

فرشتگان حلقه در را چنان بکوبند که صدای آن بتمام آن حوریانی که خداوند تعالی ایشان را در نعمای بهشت و جنات رضوان برای دوستان خود مهیا داشته بشنوند و چون آن صریر را بشنوند یکدیگر را بشارت دهند و پاره با پاره گویند اولیای خدا نزد ما آمدند پس در بهشت بزرگ را بگشایند و ایشان درون بهشت شوند و از ازواج ایشان از جماعت حور العین و آدمیین بر ایشان مشرف شوند و گویند مرحبا بر شما چند بدیدار شما مشتاق بودیم و اولیای خدای نیز بهمانگونه با ایشان سخن کنند علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله خبر ده ما را از این قول خدای عز وجل غرف من فوقها غرف مبنیة غرفهای بس بلند و بر فراز آن غرفهای بلند دیگر که بدون قصور و اعوجاج در نهایت استحکام بنا شده بپرسیدم که این غرفهای چه بنیان شده است ای رسول خدا فرمود ای علی این غرفهائی است که خداوند عز وجل برای اولیای خویش بدر و یاقوت و زبرجد بنا کرده است و سقفهای آنرا از طلا بر کشیده و محکم داشته اند بنقره برای غرفه از این غرف هزار در طلا و بر هر دری هزار فرشته موکل ساخته فیها فرش مرفوعة اذا دخل المؤمن الی منازله فی الجنة ووضع علی راسه تاج الملک والکرامة البس حلل الذهب والفضة والیاقوت والدر منظوم فی الاکلیل تحت التاج قال والبس سبعین حلة حریر بالوان مختلفة بالذهب والفضة والیاقوت الاحمر فذلک قول الله عز وجل یحلون فیها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر فاذا جلس المؤمن علی سریره اهتز سریره فرحا فاذا استقر لولی الله عز وجل فی الجنان استاذن علیه الموکل بجنانه لیهنئه بکرامة الله عز وجل ایاه فیقول له خدام المؤمن من الوصفاء والوصائف مکانک فان ولی الله عز وجل قد اتکا علی اریکته وزوجته الحوراء تهیا له فاصبر لولی الله که در آن منازل عالیه فرشهای بلند مقدار بر فراز هم افکنده است

و چون مؤمن بمنازل خود که در بهشت اندر شود و تاج ملک و کرامت را بر سر گذارد و جامها و حلهای زرتار و سیمین و با یاقوت و در بهم پیوسته و در اکلیلی که در زیر تاج باشد بر تن بیاراید و هفتاد جامه حریر با رنگهای گوناگون و انواع رنگارنگ با طلا و نقره و یاقوت سرخ مزین گردیده بپوشد و این است که خدای میفرماید زیور پوشند در بهشت جاوید بادست اورنجهای زرین و مروارید و جامه ایشان در خلد برین حریر است و چون شخص مؤمن بر تخت خویش جلوس فرماید سریرش از شدت فرح و شادمانی بجنبش اندر شود و چون ولی خدا در جنان جاویدان حالت استقرار یابد آن فرشته که موکل باغهای اوست رخصت طلبد تا او را بکرامت خدای عز وجل تهنیت فرستد خدام مؤمن از زن و مرد بدو گویند بجای خویش باش چه اکنون ولی خدا بر اریکه خود تکیه داده و زوجه حورای او آماده لقای وی شده پس برای ملاقات ولی خدای شکیبائی کن میفرماید پس زوجه حوریه از خیمه خویشتن برای معاشرت وی بیرون میشود و روی بدو آورده کام سپار میگردد و خدامش بر اطرافش راه می سپارند و هفتاد جامه که با یاقوت و لؤلؤ و زبرجد از مشک و عنبر بافته شده است

برتن دارد یعنی جامهای او چون مشک و عنبر خوشبوی و معطر باشند و بر سرش تاج کرامت و در هر دو پای لطیفش دو نعل ظریف مکلل بیاقوت و لؤلؤ و بند نعلین او و دوال آن از یاقوت احمر است و چون با اینحال و این لطافت و جمال و شرافت و جلال بولی خدا نزدیک شود و ولی خدای با آن اندیشه رود که بواسطه کثرت شوقی که بملاقات وی دارد چشمش را برپای شود حوراء گوید یا ولی الله امروز روز رنج و زحمت و تعب نیست بلکه زمان آرامش و آسایش است برپای نشو و این زحمت بر قدوم مبارک مپسند که من برای توام و تو از بهر منی میفرماید در اینوقت آن مؤمن و آن حورای بهشت برین با هم دست بگردن شوند و مدت معانقه ایشان بمقدار پانصد سال از سالیان این جهان است و هیچیک از طول این معانقه ملول نگردند و چون بدون ملالت و خستگی فتوری در آن امر حاصل گردد مؤمن را بگردن آن حوری نظر افتد و طوقی از قصب که از یاقوت احمر است در وسطش صفحه از مروارید است بنگرد که در آن نوشته اند تو ای ولی خدا حبیب من هستی و منم حوراء محبوبه تو نفس من بتو مایل است و نفس تو بمن راغب پس از آن خداوند تعالی هزار فرشته نزد مؤمن نفرستد تا او را بر روضه رضوان و حوراء جنان جاویدان تهنیت گویند آن فرشتگان بدو روی گذارند تا باول در بوستانش باز رسند و با فرشته که بدرهای جنانش موکل است گویند از بهر ما رخصت بجوی تا بخدمت ولی خدا اندر شویم چه خداوند تعالی ما را برای تهنیت وی برانگیخته است آن فرشته میگوید تا بدربان گویم و از حال شما بدو خبر دهم پس آن فرشته نزد حاجب شود و در میان آن فرشته و حاجب سه بوستان فاصله است و چون بدر اول میرسد با حاجب میگوید اینک بر در این عرصه هزار فرشته بپای ده اند و پروردگار عزت ایشان را بفرستاده است تا ولی خدا را تهنیت گویند و از من خواستار شده اند که از ولی خدای برای ایشان اجازت طلب کنم حاجب میگوید بر من کاری عظیم است که در چنین هنگام که ولی خدای با زوجه حوریه خود میباشد برای هیچکس اجازت طلبم میگوید در میان حاجب و ولی خدای دو باغستان است پس حاجب بر قیم در آید و گوید اینک هزار فرشته بر در عرصه اند که خداوند تعالی ایشان را بتهنیت ولی خود مأمور داشته برای ایشان رخصت بطلب این وقت قیم بسوی خدام شود و گوید اکنون فرستادگان پروردگار جبار که هزار فرشته اند که خدای ایشان را بتهنیت ولی خود فرستاده بر در عرصه باشند او را از ورود ایشان بیاگاهانید خدام با ولی خدای آگاهی سپارند و او اجازت دهد تا ملائکه اندر شوند و این هنگام ولی خدای در غرفه جای دارد و آن غرفه را هزار در و بر هر دری از درهایش فرشته موکل است چون ملائکه را رخصت دهند که بر ولی خدای اندر شوند هر فرشته آن در را که بر آن موکل است برگشاید اینوقت قیم هر فرشته از ابواب غرفه در آید و رسالت خداوند جبار جل و عز را تبلیغ نماید و این است که در قرآن خدای عز و جل میفرماید و فرشتگان داخل میشوند بر هر در از ابواب غرفه که سلام باد بر شما تا آخر آیه مبارکه میفرماید این است که خدای میفرماید و چون در آنجا بنگری می بینی نعیم و ملکی بزرگ و از این ولی الله را خواسته

و بآن کرامت و نعیم و ملک عظیم کبیر که او راست باشارت فرموده که فرستادگان خدای که از فرشتگان هستند از وی اجازت طلبند و بیرون از اجازتش بر وی در نیایند پس این است ملک عظیم کبیر میفرماید نهرها از زیر مساکن ایشان جاری است و این است که خدای میفرماید میگذرد از زیر مساکن ایشان نهرها و میوهها با ایشان نزدیک باشد چنانکه خدای میفرماید سایه اشجار با ایشان نزدیک و چیدن میوهها برای ایشان آسان است تا چنانکه خواهند تناول و مأکول دارند و آنچه را مایل باشند بعینه دریابند و مؤمن تکیه بر نهاده و اقسام فواکه بدو گویند یا ولی الله بخور مرا از آن پیش که از آن یک مأکول داری میفرماید هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه از بهرش بوستانهای بسیار است و این بوستانها بر داشته و حمل کرده شده و بر آنچه حامل بر آنهاست و غیر معروشات است یعنی حمل نشده و بر زمین افتاده است و در آن بوستانها جویهاست از شراب و نهرهاست از آب و جویهاست از شیر و نهرهاست از شهد صافی و چون ولی خدای میل بغذائی کند بدون اینکه از آنچه بآن مایل است نام برد حاضر کنند میفرماید از آن پس با برادران خود خلوت کند و بعضی بزیارت بعضی بیایند و در بوستانهای خود در ظلی ممدود و سایه برکشیده مانند بین الطلوعین و خوشتر از آن تنعم کنند و برای هر مؤمنی هفتاد زوجه حوریه و چهار زوجه آدمی زاد است و مؤمن ساعتی با حوریه و ساعتی با زوجه انسیه خود میگذراند و ساعتی با خود خلوت کند گاهی که متکی بر اریکه خود باشد و مؤمنان بعضی با بعضی در نظاره همی شوند و مؤمن را در آن حال که بر اریکه خود متکی است شعاع نوری فرو گیرد و با خدام خود گوید این شعاع لامع چیست خداوند جبار بملاحظه من توجه فرموده خدام او گویند قدوس قدوس جل جلاله و از جواب خدام چنین بر میآید که مراد مؤمن از کلمه لحظی این است که خداوند جبار از انوار خود بر من افاضت فرموده یا مقصودش یک نوع لحظه معنوی است که مناسب شأن رفیع الهی نیست لاجرم خدامش از روی تنزه گویند قدوس قدوس جل جلاله یعنی جلال خدای ذوالجلال از این عظیمتر است که چنین گمان بری لمعان نور حورائی از زنان تو است که از این پس بروی در می آئی و اینک از نهایت شوقی که بملاقات تو دارد از خیمه خود بر تو مشرف شده و خود را بر تو عرضه میدارد و ملاقات ترا سخت دوست میدارد و چون ترا بر سریر خود متکی دید بجانب تو از کمال اشتیاق تبسمی نمود و این شعاع که بینی و این نور که ترا در سپرده از سفیدی و صفا و پاکی و لطافت و نازکی دندان اوست اینوقت ولی خدای میفرماید بدو اجازه دهید تا بمن آید پس هزار تن خادم و هزار نفر خادمه بجانبش شتاب گیرند و او را باین حال بشارت دهند و آن حوراء بهشتی از خیمه خویشتن بسوی وی نزول کرد و او را هفتاد حله که با زر و سیم بافته و بدر و یاقوت و زبرجد مکلل ساخته و با مشک و عنبر برنگهای گوناگون رنگین داشته اند بر اندام لطیف باشد و از لطافت و ظرافت اندام و آن البته شکستام مخ ساق بلورینش از آنسوی هفتاد حله پدیدار است و درازی قامت دلفریبش هفتاد ذراع و پهنای ما بین

بن بازو و کفش ده ذراع و چون بولی الله نزدیک شود خدام بشتابند و صحایف زرین و سیمین که آگنده از دُر و یاقوت و زبرجد است بیاورند و بر آن حوری نثار کنند از آن پس حورا و ولی خدا با یکدیگر معانقه بردا و با طول مدت ملالت نگیرند حضرت ابی جعفر علیه السلام بعد از این بیان فرمود اما جنان و بوستانها که در کتاب خدای مذکور هستند یکی جنت عدن و دیگر جنت فردوس و دیگر جنت نعیم و دیگر جنت المأوی است میفرماید خدای جل و عز را بوستانهاست که باین چهار جنت محفوف است و بنده مؤمن را که خود دوست بدارد و میل نماید بوستانهائست که در آنجمله بهر طور که خواهد تنعم جوید و هر وقت مؤمن خواستار چیزی شود دعوتش چنین باشد سبحانک اللهم و چون این کلمه را بگفت خدام بخدمتش مبادرت گیرند و بدون آنکه نام برد آنچه بدان مایل باشد حاضر کنند و هیچ اظهار طلب نکرده و بآن امر نفرموده باشد و این است که خدایتعالی میفرماید دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ یعنی تحیت خدام در خدمت ایشان چنین است و آخر دعوت و خواندن ایشان این است که میگویند الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ یعنی چون ملذات خود از مباشرت و خوردن طعام و شراب نایل شدند و حاجات خود را بجای آوردند خدای عز و جل را در حال فراغ حمد و سپاس گذارند و اما قول خدایتعالی أُولٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ میفرماید یعنی خدام میدانند که چه باید تناول کنند و برای اولیای خدا پیش از آنکه ایشان خواستار گردند بیاورند و اما قول خدای فواکه و هم مکرمون میفرماید اولیاء الله هیچ چیز در بهشت مایل نشوند جز اینکه در حق ایشان اکرام شود معلوم باد از اینکه میفرماید وَآخِرُ دَعْواهُمْ نه این است که این آخر کلام اهل بهشت است و از آن پس بچیزی متکلم نشوند بلکه مقصود این است که اهل بهشت در هر چه بآن نایل و متلذذ گردند حمد خدا را بپایان کلمات خود کرد آرند و اینکه اهل بهشت بفواکه متنعم شوند برای این است که چون حالت اهل دنیا با ایشان نیست که بدل ما یتحلل خواهند و هرگز بتحلیل نروند بلکه بدوام لذت برخوردارند و حاجتمند بپارهٔ اطعمه که بدل ما یتحلل گردد نیستند و هر چه خورند و هر چه کنند و هر چه گویند بجمله محض لذت صرف است چنانکه اهل روزگار نیز تناول فواکه را غالباً برای لذت خواهند و این خبر اگر چه براوی معلومی نتیجه ندارد لکن چون با اغلب اخبار که در اینباب وارد است قریب المأخذ است مذکور شد چنانکه در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه و کیفیت جنت و جنتیان مذکور گشت و باین خبر نیز اشارت شد و چون این خبر از حضرت باقر علیه السلام است و در آن کتاب بالمناسبه مرقوم گردید در اینجا بالاصاله سمت ترقیم یافت و دیگر در امالی طوسی از ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام مأثور است که چون روز قیامت جلوه نماید خداوند جمله آفریدگان را در یک صعید فراهم کند و منادیی از جانب خدای ندا بر کشد و تمام آن جماعت از اول تا آخر بشنوند کجایند اهل صبوری و شکیبائی پس جماعتی از مردمان بپای شوند و گروهی از فرشتگان باستقبال ایشان بیایند و با ایشان گویند این چه صبری بود که شما شکیبائی نمودید گفتند نفوس خود را بر طاعت خدای و برنج ریاضت صبوری دادیم

و از عدم ارتکاب معاصی الهی و لذات آن شکیبائی ورزیدیم اینوقت از جانب خدای منادی ندا کند بندگان من براستی سخن کردند ایشان را براه خود گذارید تا بدون حساب درون بهشت شوند میفرماید بعد از آن منادی دیگر ندا کند و آخرین آن گروه ندای او را مانند اولین بشنوند کجا هستند اهل فضل پس جماعتی از آن مردم بپای شوند و دسته از فرشتگان باستقبال ایشان بیایند و گویند شما را چه فضلی است که باهل فضل نامبردار شدید گویند در دار دنیا بر ما بجهالت رفتار کردند و جاهل شمردند و ما احتمال نمودیم و با ما اساءت ورزیدند و ما در گذشتیم پس از جانب خدایتعالی ندا بر کشند که بندگان مرا راست گفتند ایشان را بگذارید تا بدون حساب در بهشت جاوید مآب گیرند پس از آن منادی از جانب خداوند عز و جل ندا بر کشد چنانکه تمام ایشان بشنوند و گویند کجا هستند همسایگان خدای در خانه خدای پس جماعتی از میان خلایق بپای شوند و یک زمره از ملائکه باستقبال ایشان آیند و گویند عمل شما در دار دنیا چه بود که امروز از برکت آن در شمار جیران یزدان در خانه او شدید گویند در راه خدای دوستی میورزیدیم و در راه او بذل می نمودیم و در راه او احتمال مشقات میکردیم پس منادی از جانب خدای ندا بر کشد که براستی سخن کردند بندگان من ایشان را با خود گذارید تا بجوار خدای در بهشت جاوید بدون حساب اندر شوند و ایشان بدون اینکه در معرض حساب اندر شوند داخل بهشت گردند پس ابوجعفر علیه السلام فرمود فَهٰؤُلاءِ جِيرانُ اللّٰهِ فِي دارِهِ يَخافُ النّاسُ وَلا يَخافُونَ وَيُحاسَبُ النّاسُ وَلا يُحاسَبُونَ ایشان هستند همسایگان خدا در دار رحمت و عنایت الهی تمام مردم از شدائد محشر و عذاب و عقاب بیمناک هستند و ایشان را بیم و خوفی نیست سایر مردمان در مورد حساب در آیند و ایشان از این بلیه و مسائله آسوده میباشند و این خبر بتقریبی در کتاب حضرت سجاد سلام الله علیه مسطور شد و در اینجا نیز برای اینکه ترک خبر مروی از حضرت باقر علیه السلام نشود مرقوم شد

بیان پاره اخبار حضرت باقر علیه السلام در برخی فضایل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام

در امالی طوسی علیه الرحمه از حنان بن سدیر از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است ما ثَبَّتَ اللّٰهُ تَعالىٰ حُبَّ عَلِيٍّ مِنْهُمْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ فَزَلَّتْ لَهُ قَدَمٌ إِلّا ثَبَتَتْ لَهُ قَدَمٌ أُخْرىٰ خداوند تعالی ثابت و پایدار نفرموده است دوستی علی علیه السلام را در دل هیچکس که او را یکقدم لغزش رسد جز اینکه قدم دیگری برایش ثابت فرماید یعنی اگر محب علی را معصیتی روی دهد و در کاری قدمی بلغزش یا بشبهت بگذارد از برکت آن محبت دیگرباره قدمش بر مقام یقین و ایقان استوار گردد و نیز از ابوحمزه ثمالی از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین مروی است که علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم فرمود ما نَزَلَتْ آيَةٌ إِلّا وَأَنَا عالِمٌ مَتىٰ نَزَلَتْ وَفِيمَنْ أُنْزِلَتْ وَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَمّا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ لَحَدَّثْتُكُمْ هیچ آیتی نازل نشده است

مگر اینکه میدانم چه وقت و در حق چه کس نازل شده است و اگر از من از تمام آیات آسمانی بپرسید با شما حدیث میکنم
و دیگر در اصول کافی از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
نَصَبَ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلامُ عَلَماً بَیْنَهُ وَبَیْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ کانَ مُؤْمِناً وَمَنْ اَنْکَرَهُ کانَ کافِراً وَمَنْ جَهِلَهُ
کانَ ضالّاً وَمَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَیْئاً کانَ مُشْرِکاً وَمَنْ جاءَ بِوِلایَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ
خداوند عز و جل علی علیه السلام را در میان خودش و مخلوقش علمی و نشانی برکشید پس هر کس علی را شناخت
مؤمن است و هر کس او را منکر شد کافر است و هر کس بحق او جاهل گردید گمراه است و هر کس دیگری را با
آنحضرت منصوب و شریک ساخت مشرک است و هر کس با متاع ولایت او ببازار محشر نمایش کرد ببهشت
اندر است و دیگر در کافی و جلد هشتم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که تمامت
انبیا یکصد و بیست هزار تن بودند پنج تن از ایشان اولو العزم هستند که نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم میباشند وَاِنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ کانَ هِبَةَ اللهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی
اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَوَرِثَ عِلْمَ الْاَوْصِیاءِ وَعِلْمَ مَنْ کانَ قَبْلَهُ اَما اِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ عِلْمَ مَنْ کانَ
قَبْلَهُ مِنَ الْاَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ و علی بن ابیطالب علیه السلام
موهبتی خدای برای محمد صلی الله علیه و آله و نعمتی بود که خدای بآنحضرت کرامت فرمود و علی سلام الله
علیه وارث علم اوصیا و پیشینیان خود بود و محمد صلی الله علیه و آله وارث پیغمبر و مرسلان پیش از خود شد
و دیگر در جلد نهم بحار الانوار از حکم بن جبیر مروی است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم
شعبی در کوفه برای ما روایت کرد که علی علیه السلام فرمود بهترین امت بعد از پیغمبر ایشان ابوبکر و عمر است
فرمود اِنَّ الرَّجُلَ یُفَضِّلُ عَلی نَفْسِهِ مَنْ لَیْسَ هُوَ مِثْلَهُ حُبّاً وَکَرامَةً گاهی چنان باشد
که مردی دیگری را که مانند او نیست از راه اظهار محبت و کرامت فزونی میدهد پس از آن بخدمت علی بن الحسین
علیهما السلام تشرف جستم این خبر را عرض رسانیدم فَضَرَبَ عَلی فَخِذَیْهِ فَقالَ هُوَ اَفْضَلُ مِنْهُما بَیْنَ
السَّماءِ وَالْاَرْضِ دست مبارک را بر ران خود زد و فرمود فزونی و برتری علی علیه السلام بر ایشان مانند فزونی
و رفعت آسمان است بر زمین و در مجلد نهم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است
که دو تن اعرابی بخدمت عمر بن الخطاب بمخاصمه بیامدند عمر گفت یا اباالحسن در میان ایشان حکومت
فرمای پس علی علیه السلام بر یکی از ایشان حکم راند آنکس که بروی حکم جاری شده بود گفت
ای امیرالمؤمنین علی در میان ما حکمرانی کند عمر سخت برآشفت و بدو برجست و جامهای او را بگرفت
و درهم پیچید و بکشید آنگاه گفت ویحک نمیدانی این شخص کیست هذا مَوْلایَ وَمَوْلی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ
مَنْ لَمْ یَکُنْ مَوْلاهُ فَلَیْسَ بِمُؤْمِنٍ علی مولای و آقای من و هر مؤمنی است و هر کس دوست مولای
وی و غلام وی نباشد مؤمن نیست و هم در آن کتاب از عبدالله بن عبدالرحمن از عثمان بن عفان
از عمر بن

از عمر بن الخطاب از ابوبکر بن ابی قحافه مروی است که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم
میفرمود اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی خَلَقَ مِنْ نُورِ وَجْهِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ مَلائِکَةً یُسَبِّحُونَ وَیُقَدِّسُونَ وَیَکْتُبُونَ
ثَوابَ ذلِکَ لِمُحِبِّیهِ وَمُحِبّی وُلْدِهِ خداوند تعالی از نور روی مبارک علی بن ابیطالب علیهما السلام فرشتگانی
بیافریده که او را بتسبیح و تقدیس نمایند و ثواب آن تسبیح و تقدیس را برای دوستان علی و دوستان
فرزندان علی علیهم السلام بنویسند و هم در آن کتاب و کتاب مناقب مروی است که شیرویه
دیلمی و ابوالفضل حسینی هروی باسناد معتبره از حماد بن ثابت از عبید بن عمیر لیثی از عثمان بن
عفان از عمر بن الخطاب روایت کند که عمر فرمود اِنَّ اللهَ خَلَقَ مَلائِکَةً مِنْ نُورِ وَجْهِ عَلِیِّ بْنِ اَبی
طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ خداوند تعالی فرشتگانی را از نور وجه و فروز دیدار همایون علی بن ابی طالب
علیه السلام بیافرید و هم در آن کتاب از سالم مروی است که با عمر بن الخطاب گفتند تو را می‌بینیم
که با علی علیه السلام رفتاری بجای آوری و حرمتی و عظمت و حشمتی میگذاری که با هیچیک از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله مرعی نمیداری گفت اِنَّهُ مَوْلایَ علی علیه السلام مولا و آقای من است
و دیگر در آن کتاب مذکور است که غزالی در کتاب المنقذ من الضلال باین لفظ مرقوم داشته است
وَالْعاقِلُ یَقْتَدی بِسَیِّدِ الْعُقَلاءِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ حَیْثُ قالَ لا یُعْرَفُ الْحَقُّ بِالرِّجالِ اِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ اَهْلَهُ
شخص عاقل بسید عقلا و بزرگ خردمندان عالم علی علیه السلام اقتدا باید نماید در آنجا که میفرماید
حق را برجال نتوان شناخت حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی و هم غزالی در رساله علم لدنی
میگوید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ اَدْخَلَ لِسانَهُ فی فَمی فَانْفَتَحَ فی قَلْبی
اَلْفُ بابٍ مِنَ الْعِلْمِ وَفُتِحَ لی کُلُّ بابٍ اَلْفُ بابٍ رسول خدای صلی الله علیه و آله زبان
مبارکش را بدهان من درآورد و در دل من هزار باب علم گشوده شد و برای من هر بابی هزار باب را مفتوح داشت و نیز
میفرماید لَوْ ثُنِیَتْ لِیَ الْوِسادَةُ وَجَلَسْتُ عَلَیْها لَحَکَمْتُ بَیْنَ اَهْلِ التَّوْراةِ بِتَوْراتِهِمْ وَاَهْلِ الْاِنْجیلِ بِاِنْجیلِهِمْ
وَاَهْلِ الْفُرْقانِ بِفُرْقانِهِمْ اگر بر مسند قضاوت بنشینم و در میان اهل توریه بتوریه ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان
و اهل فرقان بقرآن ایشان حکومت کنم یعنی بر تمام کتب آسمانی عالم هستم و با اهل ایشان باحتجاج سخن کنم و حق را از
باطل و منسوخ را از ناسخ باز نمایم و چنین مرتبه بمجرد تعلم حاصل و نایل نمیگردد بلکه برای مرد بقوت علم لدنی این مرتبت
ممکن شود و نیز فرمود گاهی که از عهد موسی علیه السلام حکایت میفرمود که اگر کتاب او را یعنی توریه را شرح بفرمایم
چهل وقر یعنی چهل بار شتر میشود غزالی میفرماید این کثرت وسعت و انفتاح در علم جز از جانب یزدان و بهره آسمانی
نتواند بود راقم حروف گوید اگر چه در این فصل بچند روایتی که بیرون از روایات حضرت باقر علیه السلام است اشارت
رفت از عنوان این کتاب بیرون است لکن بر حسب مناسبت مقام و تأیید کلام است و اگر بخواهیم از اقرار مخالفین
و بیانات ایشان در فضایل امیرالمؤمنین و سید الاوصیاء المرضیین صلوات الله علیهم اجمعین در قلم آوریم

کتابی محفوظ

کتابی مخصوص بفضایل و مناقب آفتاب تابان آسمان ولایت و خورشید فروزان افلاک امامت مشحون میشود و نمانند در مجلدات بحار الانوار مذکور و حکایات احمد بن حنبل و شافعی و ابوحنیفه و غزالی و نظام و حسن بصری و خلفای ثلث و بنی امیه و بنی عباس و علمای آن عهود و اعصار الی یومنا هذا الی یوم القرار در کتب تواریخ و اخبار و احادیث و آثار مذکور بوده و هست و ازین پس در گذر روزگار و شمر لیل و نهار خواهد بود و در این مقام از بیان عنوانی و توضیح مطلبی ناگزیریم تا اینچند برچننده کان و آینده کان و خوانندکان و شنوندکان پوشیده و پنهان نباشد همانا فضایل و مناقب و حقوق واضحهٔ ثابته و براهین ساطعه و علوم و معارف جلیله و زهد و تقدس و تقوی و عبادت و زهادت و سیاست و امانت و خدمت و سبقت و جلالت امیرالمومنین علی علیه السلام روشن تر از آفتاب منیر و ماه مستنیر و افلاک عالیات و حلم و صبرش گران تر از جبال راسیات و صدر و سینهٔ وسیعش وسیع تر از بحر زخار و قلب شریفش گران بارتر از کوه ذخار و نام رفیعش برتر از گنبد دوار و شأن منیعش مشهورتر از لیل و نهار و آثار بدیعش نماینده تر از نمایش روزگار و نشان مناقبش دایرتر از مدار ادوار است نه چنان مشهود است که در مقام جحود برآیند نه چنان آشکار است که در محل انکار سپارند کور مادرزاد منکر آفتاب تواند شد لکن مناقب او را نادیده نتواند انگاشت جاهل نادان جاحد ماه گردون تاب تواند گشت

لکن دانه بیدانشی از تمام مفاخرش را بدل اندر نتواند برکاشت

آفتاب آمد دلیل آفتاب　　　گر دلیلت باید ازوی رخ متاب

خصوصاً آن آفتاب آسمان ولایت مطلقه و ولی اللهی که هزاران هزار خورشید نور افشانش از اشعه انوار درخشی و هزاران هزار نورهای عرش افروزش از لمعات انوار هدایت فروغ بخشی است کوثر و تسنیم از حدائق روان بخشش نعیمی و خلد برین از گلزار جنت آرایش شمیمی پس چگونه میتوان گفت که فحول علما و دانشمندان و عقلا خصوصاً آنانکه عهد پیغمبر را دریافته اند و آن مناقب و مفاخر را از زبان مبارکش در وجود همایونش شنیده اند و بدیده اند و بدانسته اند در مقام انکار بر میآیند و خود را بر آن حضرت افضل و افزون میشمارند و اگرچه بواسطه بغض و حسد و شقاق و نفاق آنچه میتوانستند و مخالف مطلوب خود میدانستند فروگذار نمی نمودند اما نه باین شدت که اکنون فتری شهرت است چه اگر میخواستند نمیتوانستند آری حسد حاسدان و عداوت عدوان و جهل جهال و ضلالت ضلال و مخالفت رجال را منکر نمی شویم که میخواهند آفتاب را بگل اندود کنند اما نمیتوانند و دریا را بپیمانه بپیمایند اما قدرت نیابند و صحرای بی انتها را بلانه گیرند اما استطاعت ندارند استعداد انکار را مقامی و بضاعت کتمان را مقامی است بلکه دنیا طلبان و ریاست و سلطنت خواهان را روتی است چه اگر باین درجه در محل انکار بتازند گوهر گرانمایه مقصود را ببازند بلکه بسا باشد که جان عزیز را نیز باضافه بسپارند بلی اهل روزگار بر حسب طبیعت و سجیت طالب دنیا و اهل دنیا هستند و از پی

زمینی میشتابند که مقاصد ایشان را اگر بجمله بجای نیاورد ببعضی دون بعضی را مرعی بدارند گرفتیم در خلفای ماضی بپارهٔ مقامات و شئونات و صحبت پیغمبر و خدمت بدین و آیین و رعایت احکام خیرالبشر و اجرای حدود خالق اکبر حتی دربارهٔ پیر قائل و بایشان مایل و اوامر و نواهی ایشان را متحمل شدند اگر نه محض طلب دنیای دنی بود بحکومت معویه و یزید چه مزیتی دیدند و اطاعت کردند و عذاب شدید را بر خود باز خریدند با اینکه عمرو بن عاص و محارم با اختصاص ایشان هر وقت کاری بیرون از رغبت ایشان پدید شدی در چشم او از فضایل و مناقب و مفاخر و استحقاق و لیاقت علی علیه السلام مذکور میداشتند و بمثالب و معایب و پستی نسب و حسب معویه و عدم لیاقت او سخن میراندند و معنی الثلب ما حکمت به الاحباب را در حقش متحمل میباختند و او می شنید و بر خود می پیچید و جز صبر و سکوت تدبیری نداشت و اینحال را حلم میخواندند با اینکه ازین صفت بهره نداشت و جز بر عدم غیرت و حمیت و عصبیت حمل نمیشود زیراکه انبیای عظام و خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و علیهم درچنین مواقع غضبناک میشدند و خون چنان مردم را هدر میساختند و معویه از ناچاری و دنیاداری این شکیبائی و بردباری را می نمود و به کجا که توانستی از ظالمان جهان سبقت السباق ظلم و عدوان از میدان طغیان می ربود چنانکه جماعتی از شیعیان علی مرتضی و اصحاب رسول خدا را بدون هیچگونه گناه تباه نمود و حسن مجتبی علیه السلام را بزهر جفا شهید ساخت و اینهمه بکین و بغض او نسبت بامیرالمومنین علیه السلام بود و چون در وجودش فضل و منقبتی نبود که بتواند بروش ابوبکر و عمر رفتار کند و با آن اوصاف رذیله و شکم بارگی و جهان خوارگی و حرص و آز مفرطی که در نهاد و دنائتی که در نسب و حسب داشت آن تمکن نداشت که خود را خلیفهٔ پیغمبر شمارد و امر خلافت و روش پیشینیان را از دست بگذاشت و بر سیرت جبابره و اکاسره و قیاصره و فراعنه و تبابعه سلطنت تبدیل داد و دنیاطلبان بر گردش انجمن شدند و بمقاصد دنیویهٔ خویش نایل گشتند و هر وقت معویه خواست فرصتی بدست کند و از علی علیه السلام منقصتی در پیش آورد همان کسان که همه روز و شب بر خوان و اطعامش جای داشتند سخن در دهانش بشکستند و از منقبت علی علیه السلام و دنائت معویه در چشمش بکفتند و او جز صبر و سکوت و تصدیق تدبیری نداشت و گاهی خود نیز از فضایل و مناقب و زهد و تقوی و علم و معارف آن حضرت تذکره می نمود و مصداق الفضل ما شهدت به الاعداء را روشن ساخت و بعد از شهادت امام حسن علیه السلام که میدانی بدست کرد و در کار سلطنت قوت گرفت و از اصحاب رسول و کبار شیعیان و اخیار مومنین زمین را خالی و مردمان را گرفتار حرص دنیای ناسازوید نهب و قتل آنانکه منتسب بدوستی شیعیان هم بودند اقدام نمود و چون آتش حسد و کین دیرین و تعصب جاهلیتش خاموش نمی گشت و دیگ عداوتش

از جوشش نمی ایستاد و پاره خطبای بجیبا و بیرون از هر دین و کیش را بسبّ آن حضرت باز داشت و پسرش یزید پلید را پوشیده با نجام آن مقاصد به اطفاء انوار الهیّه فرمان کرد و چون نوبت بعمر بن عبد العزیز رسید در حق معویه و دیگران چنانکه در طی این کتب یاد کرده ایم آن خطبه را براند و آن سخنان را در کفر و شقاق و دنائت ایشان بپرد و سبّ آن حضرت را متروک ساخت و در همین افعال معویه و امثال او آناً فآناً انوار جلالت و عظمت و حقانیت آن حضرت تابنده تر و نشان کفر و طغیان و ضلالت و عدوان این جماعت نماینده تر شد چنانکه تا قیامت این هر دو علامت ثابت و نماینده تر است اما خلفای سابق که از اصحاب رسول خدای بودند و در قبائل عرب محتشم و محترم میزیستند و در بدایت اسلام خدمت می نمودند و دارای رشته نسبی اصیل و پیوندی جلیل و بضاعت و استطاعتی جمیل و مثالبی قلیل بودند چون رسول خدای از جهان بگذشت بواسطه انتساب برسول خدای و مواصلت با آن حضرت و مطاعیت در جماعت در مقام تقاضای خلافت برآمدند و چون این منصب به تخصیص رسول خدا بعلی علیه السلام تخصیص میجست بسبب بعضی عناوین و فزونی سن روزگار متمسک شدند و اعیان آن عصر که غالباً با امیر المؤمنین بکین اندر بودند و با باطنی خونخواه بآن حضرت نگران میشدند و منافق و مخالف بودند و بجان کفر و شقاق جاهلیت بازگشت داشتند و نیز مأیوس بودند که اگر امیر المؤمنین بر مسند خلافت جای کند از وی سودمند توانند شد یا بمقصودی نایل توانند گشت یا آن حضرت در حال اجرای حدود الهی یا تسهیم سهام ایشان را با سایر مسلمانان فرقی خواهد گذاشت یا در مقام دادخواهی و احقاق حق بزرگ را از کوچک و غنی را از فقیر برخواهد گزید از آن حضرت دست بداشتند و با ایشان پرداختند اگرچه سیره ابوبکر و عمر در حفظ ظاهر شریعت مذموم نگشت اما چون میدانستند در مراتب عالیه علی علیه السلام نایل نتوانند شد و خود را از نسبت بآن مقام بسیار دور میدیدند برای اسکات بعضی کسان بشیخوخیت خود و علم بسیاست متوسل شدند و مردمان بواسطه اغراض و امراض باطنیه خود از ایشان اعراض ننمودند اگرچه در باطن جواهر را از اعراض فرق میگذاشتند و در بعضی مواقع لازمه بازمی گفتند معذلک ابوبکر و عمر با آن حال تزهد رعایت حشمت و جلالت و سبقت و علم و فضایل آن حضرت را مینمودند و تذکره میکردند و با آنحضرت مشورت میورزیدند و معاونت میجستند و آن حضرت نیز برای قوت اسلام دریغ نمیفرمود و اعانت میفرمود و برای اینکه میدانست مردمان از حیثیت باطن بر چه حال هستند و عقیدتی استوار ندارند و در لباس اسلام اندرند و از ایمان بیخبراند و با آن حضرت کینه ورند و اگر برای احقاق حق خود و ادراک منصب خود کار را بکارزار افکند مردمان ارتداد خود را آشکار کنند و یکباره بنیان اسلام برخیزد و بیکبارگی

پرداخت و حفظ اسلام را بر ادراک آن مقام مقدم شمرد و با حاضران بطریق مماشات بگذرانید ایشان نیز در خدمتش فروتنی داشتند و رعایت حرمت و مقامش را منظور می نمودند و از استحقاقش بر زبان میآوردند چنانکه در مجلد نهم بحار الانوار از کتاب الموفقیات زبیر بن بکار زبیری بسند با بن عباس منتهی میشود که گفت وقتی با عمر بن الخطاب در یکی از کوچهای مدینه راه میسپردیم ناگاه عمر با من گفت یا ابن عباس ما اُظُنُّ صاحِبَكَ اِلّا مَظلوماً صاحب تو یعنی علی علیه السلام را جز مظلوم نمیدانم یعنی این مسند خلافت حق او و در بارهٔ او ستم کرده اند که بدو نگذاشته اند ابن عباس میگوید با خویشتن گفتم وَاللهِ لا یَسبِقُنی بِها سوگند با خدای نمی گذارم در این تصدیق بر من پیشی جوید پس گفتم یا عُمَر فَارْدُدْ ظُلامَتَهُ ای عمر اگر چنین است که تو خود اقرار داری حق علی را با او بازگردان و این ظلامه را بجای خود مردود ساز عمر چون این سخن را بشنید دستش را از دست من بیرون کشید و بگذشت و ساعتی با خویشتن بهمهمه اندر بود پس بر جای بایستاد تا بدو رسیدم گفت یا بن عباس ما اَظُنُّهُم مَنَعَهُم مِنهُ اِلّا اَنِ استَصغَرُوهُ فَقُلتُ فی نَفسی هٰذِهِ شَرٌّ مِنَ الاُولیٰ فَقُلتُ وَاللهِ مَا استَصغَرَهُ اللهُ حینَ اَمَرَهُ اَن یَاخُذَ سُورَةَ بَراءَةٍ مِن صاحِبِكَ قالَ فَاَعرَضَ عَنّی ای پسر عباس گمان میکنم باز داشتن ایشان علی را از حق خودش و خلافتش جز اینکه او را کم روزگار خواندند چون این سخن بشنیدم با خود گفتم همانا این سخن و این عذر را مطبوع برای عمر از سخن نخستین او بدتر باشد پس گفتم سوگند با خدای که کوچک نشمرد خداوند علی علیه السلام را گاهی که او را فرمان داد تا سورهٔ برائت از صاحب تو ابوبکر مأخوذ دارد و خود عامل آن گردد میگوید عمر چون این جواب بشنید راه پاسخ نیافت و از من روی برتافت و از این قبیل کلمات و اعترافات از عمر بن خطاب و ابوبکر و دیگران در مقامات مختلفه فراوان بروز نموده است چنانکه در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است که مکرر عمر گفته است لَولا عَلِیٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ یا خداوند باقی نگذارد مرا در امری معضل که ابو الحسن در حل آن حاضر نباشد و هر زمان که امیر المؤمنین در مقام احتجاج سخنی فرمود و از مقامات عالیهٔ خود و خدمات در اسلام و کلمات پیغمبر در حضور مخالف و مؤالف برشمرد جز صدای اللّهم نعم چیزی بگوشش نرسید و چون نوبت بعثمان افتاد سیرهٔ ابوبکر و عمر را بگردانید و بر قانون سلاطین راه نوشت و ابنیه و آثار جبابره برپای ساخت و دست بنی امیه را در بلاد و عباد قوی گردانید و ایشان را بر اموال مسلمانان مستولی ساخت و اصحاب رسول خدای صلّی الله علیه و آله را مضروب و مقتول و مطرود گردانید ازین روی در امرش اختلال افتاد و بر خونش اتفاق کردند و هم در آن حال از علی علیه السلام امداد خواست و آنحضرت دریغ نفرمود تا پارهٔ مکاتیب او که بر خلاف عهد و میثاق او بود مکشوف گشت و قلوب از جای برفت و خواطر غایب و حاضر آشفته گشت تا بآنجا رسید که رسید و کینه که کشیده برترین تقصیرات و خطاهای او که بروی گرفتند و بخونش تاختند این بود که از چه روی با اصحاب پیغمبر آن معاملت ورزید و مطرود بن

آن حضرت را چرا تقرب و استیلا داد و آداب جبابره از چه روی پیش گرفت و ابوذر ها از چه روی بر بده نفی کرد و چون کردار تا بینجا بیک خلیفه مانند عثمان بن عفان با آن اعوان و انصار و جلالت و اقتدار بچند نفر از اصحاب کبار خاتمه امر و پایان روزگارش را بهلاک و دمار انجام دهد و چنان سلطنتی نامدار را دچار بوار و انکسار نماید با اینکه مدتها از زمان ارتحال رسول خدای برگذشته و از اصحاب آن حضرت جمعی کثیر به بکر سرای راه نوشته و اهل آن عصر بیک مقداری بآن آداب جدیده پرورش یافته و دنیا طلبان بآرزوی خود دست یافته و حامی آن سلطنت و قوانین جدیده بودند باید بتامل بنگریم و بتعمق تفکر و تعقل نمائیم که در همان حدود رحلت پیغمبر خدای و حضور آن اصحاب و اختیار و رعایت تامه که در حفظ شریعت غرا و جزئیات و کلیات قانون اسلام سلوک میداشتند و آن حشمت و حرمت و عظمتی که نسبت باهل بیت آن حضرت مرعی می‌نمودند و نعل مبارکش را از تاج سلاطین جهان محترم تر می‌شمردند و البته بیاییت شمرد و آن وصایا که در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نصوصی که در امر خلافت آن حضرت شنیده و دانسته بودند و بر آن فضایل و مناقبی که در حضرتش روشن تر از آفتاب میدیدند ممکن بود که دیگران در آنحال که همی خواستند بپارهٔ دست آویزها بر مسند خلافت پای گذارند و حق امیرالمؤمنین را باطل کردانند با آن شجاعت و بسالت و جلادت و جلالتی که در حق وی آگاهی داشتند و آن عقاید راسخه که از مردمان نسبت بآن حضرت و خاندان نبوت مشهود میساختند بپارهٔ جسارتها اقدام کنند و به نیروی قهر و غلبهٔ تامه آن حضرت را از سرای بیرون کشند و برگردن حبل المتین دین مبین ریسمان افکنند و با سر برهنه بمسجد کشند و حضرت فاطمه صدیقه طاهره سلام الله علیها بآن گونه حمایت در آید و اثر نکند و از آنحضرت بچنین حالت در حضور جمع و جماعت بیعت ستانند و نامش را بیعت گذارند و مردمان چنان بیعت را بیعت بخوانند و تقریر امر خلافت را مقرون بصحت پندارند و آنکس که بر منبر رسول خدای جلوس کرده آنا بچنین بیعت خویشتن را خلیفه شمارد و جهانیان را بالطوع والرغبة مطیع خود داند و خویشتن را نایب پیغمبر گرداننده بسلامت و عافیت فرود آید و تهنیت گذاشته برخوردار و بسلامت و عافیت بدار الخلافه رهسپار شود یا اینکه نسبت بحضرت عصمت آیت صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها با آن مناقب و مفاخر و آن کلمات رسول خدا من آذاها فقد آذانی و امثال آن که گوشها مملو از آن بود بپارهٔ جسارتها مبادرت و بر چهرهٔ مبارکش که لایمسها الا المطهرون دست هر نامحرم پلید خبیثی آشنائی بجوید و نیلی گردانند و امیرالمؤمنین علیه السلام که غیرة الله و قتال عرب و اشجع اهل روزگار و هیبت و هیمنه اش در انظار فجار و ابرار آشکار است سکون فرماید و مسلمانان نبکرند و خاموش بنشینند و عامل آن جسارت را زنده باقی گذارند یا بر اسقاط محسن خبر یابند و اگر جانی را نجاک و خون در نیاورند خود را مؤمن شمارند تا چه رسد بآنکس که اسباب اینجمله فراهم کرده است و اگر ایشان ساکت شدند چگونه خود را اولی امت و خلافت

شمرند عقل سلیم تواند بر اینگونه واردات غیر معقوله تصدیق نماید غریب این است که در بعضی تواریخ مسطور است که محسن فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها چندی در جهان زنده بوده و مدت زندگانیش را شش ماه و بیشتر در نظر آورده ام و این خبر بالمره منافی امر سقط است و چگونه میتوان قبول نمود که آن دری که جبرئیل امینش را پاسبان میدانستند هنوز آن سخنها در دهانها و در زبانها باشد و کسیکه خود را خلیفهٔ پیغمبر میخواهد بسوزاند و مردمان آن آتش فروزان را بنگرند و خاموش بنشینند و فاعل آنرا نایب و مستعد مقام پیغمبر خوانند یا از قنفذ بر جسارتی بگذرند و او را باقی گذارند تصدیق اینگونه مطالب با آن عوالم موجب مزید استعجاب است و انگهی عمر بن خطاب در آن اوقات بر مسند خلافت هم جالس نبود که این قدرت و استطاعت داشته باشد و مردم آنگونه تمکین کنند بلکه خلافت ابوبکر هنوز استقرار نداشت و محل انکار اصحاب کبار بود و کمال تزلزل را داشت آنچه ظاهر میشود این است که بعد از وفات رسول خدای صلی الله علیه وآله آنانکه بدون استحقاق خواستند دارای رتبت خلافت شوند چون شعار آن در وجودشان موجود نبود بخت عصمت را در کار خلافت مشروط نشمردند چه اگر می‌شمردند لابد چنانکه پیغمبر معصوم بود خلیفهٔ آنحضرت نیز واجب العصمه است و اگر معصوم نباشد نتوان او را از سایر حکام و سلاطین امتیازی داد و آن سلطنت و امارت را الهی شمرد چه هر کس از جانب خدای امیر مؤمنان و مردمان گردد بدلایل عقلیه و نقلیهٔ خارجیه ناچار باید معصوم باشد و در آنچه حکم نماید از خطا و خلل معصوم بماند وگرنه در شمار ظلمه و حکام جور بباشد و اگر او را عادل شمارند بالنسبه با امثال خود اوست نه بر حسب حقیقت نفس الامر و نبوت و ولایت مطلقه و امارت تامه صحیحه جز بوجود عصمت درست نمی‌آید و خلفای بعد از پیغمبر برای ادراک مقصود خودشان تغییر آن حالت را دادند تا حکومت ایشان منوط بعصمت نباشد چنانکه هم اکنون نیز سلاطین اهل سنت و جماعت را بهمان اسم و رسم خوانند و او را اولوالامر دانند اما نه بآن معنی ملک سلطنت را این نام گذارند و سلطان عصر را خلیفه و نایب پیغمبر گویند و چون خلفا این نهج را پیش آوردند معاصرین ایشان که تابع هوای نفس بودند مقصود خود را در خدمت ایشان موجود دیدند و با ایشان گرویدند اما خلفا و تابعین ایشان میدانستند خلافت باطنی با امیرالمؤمنین است و از رعایت احتشام و تکریمش بر کنار نبودند و بر جامهٔ نفاق اظهار وفاق میکردند و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز طبیعت اهل دنیا و عدم موافقت ایشان را میدانست و نیز بدانست که اگر بمقاتلت پردازد اسباب ارتداد ظاهری منافقین و مسلمانان نیز میشود از این روی در آن مقام توقف فرمود و از روی کراهت بیعت نمود و حق خود را در میان حاجات و احتجاجات عدیده ثابت و تقصیر آنان را بر همه واضح ساخت و جانب عزلت گرفت و هم در آن حال هر وقت مطلبی پیش آمد که اسباب زحمت مسلمانان و ضعف ملت را آماده میکرد معاونت میفرمود و از اغاثت مظلوم و اجرای حدود شرعیه آن چند که خود صلاح میدانست کناری نمی‌گرفت و با خلفای عصر

در حفظ ظاهر قصور نمی‌نمود اما خلفا در ابطال حق آن حضرت مسئول حضرت احدیت و پیشگاه نبوت هستند
و در ارکان قوانین شریعت آن ثلمه که شایسته نبود افکندند و اسلوب شریعت را که بعصمت حاکم شرع
مربوط بود دیگرگون ساختند و فدک را بعنوان اینکه نحن معاشر الانبیاء لا نورث غصب کردند
و باین خبر مجعول حق صدیقه طاهره را مجهول گردانیدند و آن چند که توانستند در اضمحلال اخبار و آثار استقلال
اشرار باطناً قصور نورزیدند دیگر برای جواب روز جزا و پیغمبر هدی چه بدست اینان دارند خود دانند
میگوئیم عمر مردی فظ و غلیظ و درشت خوی و سخت گوی و بی‌باک بود چنانکه اوصاف او در زمان جاهلیت
و اسلام مخفی نیست اما عقل و تدبیر دنیائی و دنیاجوئی او مقتضی آن نبود که مرتکب اینگونه اطوار شود که
مخرب بنیان تمام مقاصد و آمال میشود یا ابوبکر مزور و مدبر و طالب دنیا نبود اما نه باین مقدار
که عنان اقبال مردمان یکباره از وی منعطف و طباع دنیاطلبان بناچار از وی منصرف شود و
آنان که بحیل مختلفه میخواهند تبذیر و بیرون از حق در برابر ولی مطلق با آن معادن فضایل و مناقب
و حقوق ثابته او و دست تهی خود ببازار شوند و دکانی به نیرنگ برگشایند و با تزلزل زخارف مزخرف
نمایند همین کار برای ایشان کافی نیست که برافزون بتازند و بپاره امور متعرض شوند که موجب
انقطاع احبال مکاید و اشباک تداویر و تدابیر و ویرانی بنیان تصورات صوریه و خیالات فاسده
و کساد امتعه کاسده ایشان و هلاک و دمار ایشان خواهد شد و الّا کی اخبار مختلفه در نفی و اثبات
اطوار ناپسند بسیار است از کجا اگر اجتهادی برود تمیز آن معلوم شود یا آن خبر را که منسوب بمعصوم
میگردانند راوی و روایت آن صحیح باشد چنانکه در بعضی اخبار رسیده که امام علیه السلام ابوبکر را
صدیق خواند و چون راوی اظهار عجب نمود بر آن تصریح فرمود بناچار باز میباید که حفظ ظاهر را
چندان از دست نداده‌اند که گاهی باین عنوانها منسوب میشده‌اند و این مطلب بدیهی است
که برترین معاصی غیر شرک تا قیامت مولد مفاسد عظیمه و مخرب دین و قانون شرع متین است غصب
خلافت است دیگر چه حاجت که تولید بعضی خیالات و عبارات هستند و این مطلب را هم منکر بعنوان
شد چه روزگار غدار همیشه برین نهج بوده است که مردم جهان با حق و عدل مخالف هستند زیرا که
اگر این دو حال دایر شود بهیچوجه با خیالات و طمع اهل دنیا موافق نیست و اهل ایمان همیشه اندک
بوده‌اند و تمام مردم جهان در طلب جهان هستند و همیشه حکام و سلاطین و امرای جهان طالب
قدرت و استطاعت خود بوده‌اند و فقها و علما و فضلا را مانع اجرای مقصود دانسته‌اند و آنچند
که توانستند در باطن امر در تهیه اسباب ضعف و اضمحلال ایشان میکوشند معذلک از حفظ ظاهر
چشم نمی‌پوشند چه اگر بپوشند مردمان بر ایشان بشورند و ایشان را فانی گردانند چنانکه هم اکنون
بلکه تا قیامت نیز چنین هست و خواهد بود و اگر حکمرانی با نهایت استقلال و جامعیت شرایط قهاریت

بخواهد

بخواهد در صورت ظاهر با رؤسای ملت و امنای طریقت که منتسبین با نجابت هر چندان بزهد و ورع
هم نروند و با حذر شوند و حکم مخالف شریعت رفتار نمایند بهتاکی روند و پرده حرمت ایشان چاک
زنند خروش در جهانیان افتد و همی گویند هر چند فلان عالم یا فقیه چندان پارسا و با احتیاط نیست
و طالب دولت و بضاعت دنیوی است اما چون در این لباس اندر است حفظ مراتب واجب
و مخرب این بنا کافرانست و سلطانی جابر و قادر و محتشم تواند بر خیال خود فایز شود و او را در معرض
هون و هوانی آشکار درآورد و باید با او مماشات ورزد تا مگر وقتی فرصتی بدست یابد و امثال او را
با او بمخالفت و مخاصمت درآورد و نفاقی در میان خودشان در اندازد و او را بدست خود آنها ذلیل
گرداند و ذلت او نیز بواسطه سستی دین او میشود و الّا هرگز مخالف نیابد غباری بر دامان احتشامش نشیند
و برترین اسباب محافظت عالم و قدرت و نفوذ امراء و دول تقوی و ورع اوست و چون عالمی را باین صفت
بشناسند هیچکس بر وی غلبه نتواند نمود و حرمت خداوندش محروس بخواهد داشت و از آن طرف اهل
دنیا و زخارف دنیا و طالبان جاه و مال که از ایمان بی بهره‌اند نه عالم میشناسند نه فقیه را منزلتی مینهند
و هزار محضر عالم نحریر را با یک مجلس جهودی با مکنت مساوی دانند و با اینکه بر مقامات او دانا هستند
بواسطه پاره حرون حرص و از بیدان طمع و طلب نباز در تاخت و تاز باشند و امر و نهی آن فقیه
کامل را وقعی نگذارند و میل و اشارت جاهلی ناقص را مطیع و منقاد باشند معذلک حشمت و حرمت
ظاهر آن فقیه را از دست نگذارند و خبث باطن را پوشیده بکار برند و دوام امر و قوام مقصود و تحصیل مطلوب
خود را در این شمارند و اگر بر خلاف این روند و عالمی نامدار از ذلیل و خوار گردانند بانگ تکفیر ایشان از کره و دوین اثیر
بگذرد و مردمان بر قتل و نهب ایشان بکوشند و همی گویند بر ریش ذلت و اهانت روا داشت و اگر بهزار تدبیر جان
از میان در برد چندانکه زنده باشد ذلیل و فقیر و مطرود و منقوص جهانیان باشد تا بهمان حال ذلت و ملالت
و ندامت جان بپردازد و پس از مرگش نیز او را مذموم و ملعون خوانند و باد او و دانش بخصومت و عدوان وندوات
حال نیز از معجزه صاحب شریعت است تا این شرع قویم و طریق مستقیم ضایع نماند و در احکامش خلل نرسد با این
صورت چگونه میتوان قائل شد که آنکس که خود را خلیفه پیغمبر میخواند و مسند و منبر او را میجوید با مثل امیر المؤمنین و صدیقه
طاهره علیهما السلام با آن شرف و جلالت و علم و فضیلت بر آن طریقت رود و معذلک خود را خلیفه پیغمبر شمارد
و از تکفیر و تفسیق و تعجیز صغیر و کبیر آسوده بگذرد و مسلمانان را حکمران و امیر گردد و مستبعد این امر خبر آن صورت
و روایت که مسطور گردید مشکل نماید با اینکه در هیچ مقامی نتوانستند منکر فضل و علم و اجتهاد و زهد و عبادت
و ورع و اعلی درجه تقوی و عصمت آن حضرت شوند و کتب خود را بیاد این اوصاف و اخلاق حمیده مزین
و مرتب نموده‌اند چنانکه اگر یزید پلید یا پاره کسان این رعایت را ننموده‌اند و بر آن جمله بر مزید رفتند بکفر و لعن
ایشان اتفاق ورزیده‌اند و تا دامان قیامت ملعون اهل روزگار و مذموم مخالف و ابرار و فجار گردیدند و دیگر

بخواهیم بر تمامت این بیان بشرح بعضی اخبار و دلایل و آثار بپردازیم موجب اطناب کتاب کم دد معذلک العلم عند الله تعالی
و چون در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام و آن خطبهٔ شریفه و مکتوب مشروح آن حضرت من عبد الله امیرالمؤمنین
الی قرآه کتابی هذا من المؤمنین والمسلمین السلام علیکم تا آخر آن مکتوب که در جواب بعضی اصحاب که عرض کردند در حق
ابی بکر و عمر چه فرمائی بنگرند بآنچه باید آگاه میشوند چنانکه در ناسخ التواریخ مسطور است و چه بسیار آیات قرآنیه است
که مخصوصاً در شأن آنحضرت و ولایت آن حضرت مروی است که محل قبول و تصدیق فریقین است و چه اخبار
پیغمبر یزدانی است که بر ولایت آن حضرت تخصیص دارد و مخالف و مؤالف بر صدق آن تصدیق دارند
و علمای سنت و جماعت در کتب خود اشارت کرده اند و بر اهل تتبع مکشوف است و همچنین بر غضب حضرت
صدیقهٔ طاهره تصریح مینماید چنانکه در صحیح بخاری مسطور است وَمَاتَتْ فَاطِمَةُ وَكَانَتْ سَاخِطَةً عَلَى الشَّيْخَيْنِ
فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها وفات فرمود گاهی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و سخط بر خلاف رضا است و حالت
سخطی است که اثر قبل از آنکه آن حضرت با آن حالت سخط وداع جهان فرمود تحصیل رضای او میشد زیرا که موافق
خبر صریح که از حضرت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در کتب عامه و خاصه وارد است هر کس حضرت فاطمه را
خشمناک کند رسول خدا را بخشم آورده است پناه بخدای میبریم از سخط فاطمه چه غضب بتول غضب رسول
و غضب رسول غضب پروردگار قهار است در مجلد نهم بحار الانوار از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام
از این آیه شریفه پرسیدند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ بدرستیکه اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما یزدان تعالی و فرستاده او محمد مصطفی
و آن کسانیکه ایمان آورده و متصف بپای داشتن نماز و دادن زکوة هستند در حالتی که در نماز بر کوع اندرند
حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود چنان افتاد که جماعتی از مردم یهود بشرف اسلام نایل شدند از جمله ایشان
عبد الله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا بودند پس بحضرت رسول صلی الله علیه و آله بیامدند
عرض کردند ای پیغمبر خدا همانا موسی علیه السلام بیوشع بن نون وصیت نهاد یعنی او را وصی خود کرد اینک پس
وصی تو کیست ای رسول خدا و ولی ما بعد از تو کیست پس این آیه مبارکه مذکوره نازل شد بعد از آن رسول
خدای با ایشان فرمود بپای شوید آن جماعت برخاستند و مسجد بیامدند ناگاه شخصی سائل را بدیدند که
بیرون آمده رسول خدای فرمود ای سائل آیا هیچکس چیزی بتو عطا نکرد عرض کرد آری این انگشتری را
فرمود مَنْ أَعْطَاكَهُ قَالَ أَعْطَانِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي يُصَلِّي قَالَ عَلَى أَيِّ حَالٍ أَعْطَاكَ قَالَ كَانَ رَاكِعًا
فَكَبَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلُ الْمَسْجِدِ فَقَالَ النَّبِيُّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي
قَالُوا رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيًّا
کدام کس این انگشتر را بتو عطا کرد گفت همین مرد که نماز میگذارد فرمود بچه حالت بود که این عطیت را با تو
بگذاشت عرض کرد در حالت رکوع پس پیغمبر تکبیر براند و اهل مسجد بجمله زبان بتکبیر یزدان قدیر برگشودند آنگاه

پیغمبر فرمود علی بن ابیطالب بعد از من ولی شما میباشد گفتند خوشنودیم بخدای از حیثیت پروردگار
بودن و باسلام از حیثیت دین و آئین گردیدن و بمحمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر باشد و بعلی بن ابیطالب
که ولی ما گردد پس از آن خداوند عزّ و جلّ این آیه شریفه را نازل ساخت وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و هر کس با خدای و رسول خدا و با آنان که ایمان آورده
دوستی کند پس جز این نیست که لشگر خدای که اهل ایمان هستند غالب و نیرومند بر طاغیان و
دشمنان از عمر بن خطاب روایت کرده اند که گفت سوگند با خدای از آن پس که این آیه نازل شد
چهل انگشتری در حال رکوع تصدق نمودم تا مگر در شأن من نیز آیتی نازل شود چنانکه در حق علی
علیه السلام نازل شد و نازل نگردید در مناقب مسطور است که این آیه شریفه در حق علی علیه السلام
نازل گردید گاهی که در حال رکوع خاتم خود را بسائل بخشید و در اینباب در میان مفسرین خلافی نیست
ثعلبی و ماوردی و قشیری و قزوینی و رازی و نیشابوری و فلکی و طوسی و طبری در تفاسیر خود
از سدی و مجاهد و حسن و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبایة
الربعی و عبد الله بن عباس و ابوذر غفاری یاد کرده اند و ابن البیع در معرفة اصول الحدیث
از عبد الله بن عبید الله بن عمر بن علی بن ابیطالب و واحدی در اسباب نزول القرآن از کلبی
از ابو صالح از ابن عباس و ابو بکر سمعانی در کتاب فضائل الصحابه از حمید طویل از انس و سلمان بن
احمد در کتاب معجم از عمار و ابوبکر بیهقی در مصنف و محمد الفتال در تنویر و در روضه از عبد الله بن سلام
و ابیصالح و شعبی و مجاهد و زرارة ابن اعین از محمد بن علی و نطنزی در خصایص از ابن عباس و ابانة
از فلکی از جابر انصاری و ناصح تمیمی و ابن عباس و کلبی در روایات مختلفة الالفاظ متفقة المعانی
و در اسباب النزول از واحدی روایت کرده اند که عبد الله بن سلام بیامد و چند تن از قوم او
با او بودند و در خدمت رسول خدای شکایت کردند که قوم ما چون نگران شدند که ما مسلمان شدیم
ما را متروک نمودند و با ما تکلم نکنند و مجالست و مناکحت نورزند پس این آیه شریفه نازل شد و پیغمبر
صلی الله علیه و آله بیرون آمد و سائلی را بدید الی آخر الخبر در تفسیر اسباب النزول از واحدی
منقول است و من یتول الله یعنی یحب الله و رسوله والذین آمنوا یعنی علیاً فان حزب الله یعنی شیعة الله
و رسوله و ولیه هم الغالبون یعنی هم العالون علی جمیع العباد و خدایتعالی در این آیه شریفه از نخست
بذات اقدس خود بدایت گرفته بعد از آن به پیغمبر خود بعد از آن بولی خود و همچنین در آیه ثانیه و در حساب
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون بمیزان
کلمه مبارکه محمد المصطفی رسول الله و بعده المرتضی علی بن ابیطالب و عترته است و شمار حساب
هر یک ازین دو آیه مبارکه سه هزار و پانصد و هشتاد است در کافی از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام مرویست که چون آیه انما ولیکم الله و رسوله نازل شد تنی چند از اصحاب رسول خدا
در مسجد مدینه انجمن کردند و پاره‌ئی با پاره‌ئی دیگر گفتند درین آیه چه میگوئید بعضی گفتند اگر بگوئیم باین آیه کفر ان
میورزیم تمام آیات قرآن کافر شده‌ایم و اگر ایمان بیاوریم اسباب ذلت ما خواهد شد که علی بن ابیطالب
بر ما تسلط جوید پس از آن گفتند ما میدانیم که محمد صلی الله علیه و آله در آنچه میگوید صادق است لکن
ما تولای او را داریم و علی را در آنچه میگوید اطاعت نمی‌کنیم لاجرم این آیه شریفه نازل شد یعرفون نعمة الله ثم
ینکرونها یعنی ولایت علی را و اکثرهم الکافرون یعنی بولایة علی علیه السلام سید در کتاب سعد السعود میفرماید
در تفسیر محمد بن عباس بن علی بن مروان نگران شدم که نزول آیه شریفه انما ولیکم الله از نود طریق با سانید
متصله کلها او جلها از رجالی که با اهل بیت علیه السلام مخالف هستند در حق علی بن ابیطالب علیه السلام است
از محمد بن مسلم مروی است که گفت در حضرت ابی جعفر بر دو صف نشسته و آن حضرت بر سریر جلوس فرموده
و ما را باحادیث مبارکه مسرور همیداشت و ما را آنچند سرور و روشنائی چشم پدید بود که مقدارش را خدای
میدانست چنانکه در بوستان جاویدان و جنات رضوان اندریم پس در آنحال که بآنحال بودیم ناگاه در
خدمتش بعرض رسانیدند که سلام جعفی بر در است و اجازت جویند ابوجعفر علیه السلام فرمود اذن بده
تا اندر آید ازین حال باندوه و ملال و مشقت درآمدیم چه ما را مکروه بود که از آن نعمت که برخوردار بودیم
مهجور شویم پس سلام درآمد و بر آن حضرت سلام براند و جواب بشنید پس از آن گفت سلام علیک
یابن رسول الله خیثمه با من از جانب تو از قول خدای تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا حدیث
راند که این آیه در حق علی بن ابیطالب نازل شده است فرمود صدق خیثمه راست گفته است
خیثمه و این آیه شریفه از علی بن الحسین و حضرت صادق و باقر و ائمه هدی علیهم السلام و محمد بن شیعی
و سنی بطرق مختلفه و روات مختلفه و عبارات و بیانات مختلفه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست
در خلاصة المنهج مسطور است که جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت بر آنند که این آیه در شأن
رفیع علی بن ابیطالب علیه السلام است و علمای امامیه باین آیه استدلال کرده‌اند که خلافت
مخصوص بآن حضرت است زیرا که لفظ ولی در این آیه شریفه بمعنی اولی بتصرف است در امور مسلمانان
و اتفاق بر سالح آفرینگان پس ولایت آنکس را باشد که در حال رکوع تصدق نموده باشد زیرا که
باتفاق این صفت بآن حضرت اختصاص دارد و نیز در بحار از علی بن یاسین مروی است که گفت
من و ابو مریم بر عبدالله بن عطا درآمدیم ابو مریم گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودیم ناگاه
عبدالله بن سلام بر گذشت عرض کردم فدایت گردم این پسر همان است که علم کتاب نزد اوست
فرمود وی نیست لکن آنکس که دارای علم کتاب است علی بن ابیطالب علیه السلام است که در شأن
او آیتها از جانب خداوند عز و جل نازل شده است ومن عنده علم الکتاب افمن کان علی بینة من ربه

ویتلوه

ویتلوه شاهد منه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید استدلال باین آیه کریمه بر امامت امیرالمؤمنین صلوات الله
و سلامه علیه بر بیان امری چند توقف دارد نخست این است که این آیه خاصه است و شامل آنحضرت است
نه تمام مؤمنان و بیان آن این است که یزدان تعالی در این آیه شریفه ولایت را بآن مؤمنین اختصاص داده
که نماز را بپای و زکوة را ادا نمایند در آنحال که برکوع اندرند و آشکار است که این اوصاف مجتمعا شامل
جمیع مؤمنین نیست و هیچکس را نمیرسد که بگوید مراد بقول خدای و هم راکعون این است که این حال
ادای زکوة در حالت رکوع جهت عادت مؤمنان بوده و نمیتوان و هم راکعون را که حال است حال از
ایتاء الزکوة شمرد زیرا که رکوع در یقیمون الصلوة داخل است پس اگر حمل بر حالیت نباشد در حکم تکرار خواهد
بود و بتاویلی که مفید باشد بپردازیم بهتر و سزاوارتر از آن است که قائل بتأویل بعید غیر مفید شویم و اما حمل نمودن
رکوع را در این آیه شریفه بر غیر حقیقه شرعیه با اینکه حمل بر خضوع نمائیم و گوئیم رکوع در این مقام بمعنی خضوع است
هیچ داعی و سببی در آن نخواهد داشت مگر عصبیت ورزیدنی که هر کس زیرک و هوشیار باشد این حمل را از
مقام اعتبار بیرون میشمارد دیگر این است که مراد بولی در اینجا کسی است که اولی بتصرف و متولی تدبیر امر باشد
چنانکه گفته میشود فلانکس ولی این زن و ولی این مرد مجنون و ولی دم است و سلطان ولی امر رعیت است و آنکس را
که بعد از فلان سلطان بجای او جلوس میکنند ولی عهد مسلمین میخوانند و کمیت شاعر در مدح علی علیه السلام
میگوید ونعم ولی الامر بعد ولیه ومنتجع التقوی ونعم المؤدب وابوالعباس مبرد در کتاب العبارة
عن صفات الله میگوید اصل ولی آنکس است که اولی باشد یعنی احق و شایسته‌تر باشد و اگرچه ولی در مقامات
دیگر بپاره معانی مانند محب و ناصر استعمال میشود لکن در این مقام جز بولی بالتصرف والتدبیر ممکن نیست
اراده شود چه لفظ انما افاده تخصیص مینماید و کسی را که در لغت و کلام فصحای قوم و موارد استعمالات
و تصریحات ادبا و تلویح اهل علم بصیرت و تتبعی باشد هیچ ارتیابی نیست که حمل نمودن ولی را در این آیه
بمعانی دیگر منافات بامفاد آیه وارد زیرا که سایر معانی که در بادی رأی احتمال پذیرد هیچیک از آن
بپاره مؤمنین بیرون بیرون از بعضی دیگر اختصاص نجوید چنانکه خدای تعالی میفرماید والمؤمنون والمؤمنات
بعضهم اولیاء بعض دیگر این است که باید دانست که این آیه شریفه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نازل شده است چنانکه باتفاق اقوال علماء و مفسرین اهل سنت و جماعت و تواتر آن از طریق مخالف
و مؤالف اشارت رفت و زمخشری و بیضاوی و امام فخر رازی که در نهایت شدت تعصب و کثرت اهتمام
بپوشیدن و مخفی داشتن فضایل آن حضرت هستند در تفاسیر خود روایت نموده‌اند چه این خبر از کمال
اشتهار مانند آفتاب درخشان است در رابعه نهار و اگر در اخفا چنین خبری اقدام می‌نمودند یکباره
از ظلمکده بغض و حسد که از آن حضرت در قلوب ایشان جای گرفت پرده برداشته و نفاق و شقاق ایشان

مشهور آفاق میشد و اگر گویند چگونه این خطاب و این اشارت بآن حضرت انحصار و اختصاص دارد با اینکه الذین یؤتون الزکوة و هم راکعون الفاظ جمع صله و موصول و مبتدا و خبر و ضمیر همه جمع است نه واحد میگوئیم اکابر محدثین و مفسرین از قدماء مخالفین که مدار تفاسیر بر ایشان است میگویند اما اطلاق جمع بر واحد بملاحظهٔ تعظیم و تفخیم مخاطب در لغت و عرف در هر زبانی وارد است و جماعت مفسرین این وجه را در بیشتر آیات کریمه مذکور داشته اند چنانکه خدای تعالی میفرماید وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ آسمان را ما بنا کردیم و نوح را ما برسالت فرستادیم و قرآن را ما نازل فرمودیم با اینکه فاعل این افعال خدای واحد است و خداوند را در افعال خود شریکی نیست و میفرماید الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ با اینکه قایل یکتن بوده است و امثال این بسیار است و در خطاب ملوک و رؤسای روزگار بسیار است چنین کردیم و چنین امر فرمودیم و ما چنین صلاح دیدیم و ما فلان کس را منصوب یا معزول فرمودیم و دیگران نیز چون خواهند نسبت چیزی با سلاطین و بزرگان دهند خطاب بجمع آورند و گویند شما فرمان کردید و در غیاب ایشان گویند پادشاه یا وزیر یا فلان حکمران چنان فرمودند و چنان خواستند و چنان کردند و این جمله برای تعظیم است گویا آن یک تن بمنزله جماعت است و هر فرمانی که او میدهد چنان است که همه کرده اند چه همه مطیع و منقاد او هستند زمخشری میگوید اگر بگوئی چگونه صحیح باشد که این آیه در حق علی علیه السلام باشد و حال اینکه لفظی که مذکور است صیغه جمع است در جواب میگوئیم بآن سبب بلفظ جمع آمده و اگرچه سبب نزولش یک مرد است که علی علیه السلام است تا سایر مردمان در چنین بذل و احسان رغبت نمایند و بکردار آن حضرت رفتار نمایند و بدانگونه ثواب نایل شوند و برای اینکه آگاهی سپارد که بسجیت مؤمنان واجب است که در حرص بر نیکوئی و احسان تا باین درجه برسد که در حال نماز و هنگام رکوع نیز معطل بفراغت از نماز نگردانند و در همان حال ادا نمایند و در بعضی روایات شیعه وارد است که مراد از لفظ جمع جمیع ائمه علیهم السلام هستند و ایشان بجمله بمانند این فضیلت متعرض شده اند و نیز هر کس قائل است با آنکه مراد تولی در این آیه شریفه چیزی است که بامامت راجع است قائل است باینکه مقصود بآن علی علیه السلام است و هیچکس قائل بفرق نیست و چون اول ثابت شد ثانی هم ثابت میشود راقم حروف گوید مگر چه این است که چون عبد الله بن سلام و جماعت یهود عرض کردند یا رسول الله چون موسی وفات کرد یوشع بن نون را وصی خود ساخت تو نیز با ما باز نمای که بعد از تو وصی تو و ولی ما کیست و تفصیلی که مذکور شد این آیه شریفه مسطوره نازل گشت تا ایشان وصی رسول و ولی عهد و اولی بتصرف در امور را بشناسند و اگر بمعنی فروتر از این حمل شود مطلوب و مقصود ایشان شامل نمی شود و از این گذشته با خداوند تعالی و رسول خدا بالتخصیص کلمهٔ انما مرادف نمیشد و زبان شعراء در این ماده بمدح و ثنا گذارش میگرفت چنانکه

شعر کمیت و این شعر حسان بن ثابت شاهد کافی است

أَبَا حَسَنٍ تَفْدِيكَ نَفْسِي وَمُهْجَتِي — وَكُلُّ بَطِيءٍ فِي الْهُدَى وَمُسَارِعِ
أَيَذْهَبُ مَدْحِي وَالْمُحَبَّرُ ضَائِعٌ — وَمَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْإِلَهِ بِضَائِعِ
فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا — فَدَتْكَ نُفُوسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعِ
فَأَنْزَلَ فِيكَ اللهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ — وَبَيَّنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ

همانا در این اشعار باز میرساند که ایتاء زکوة در حال صلوة و حال رکوع و نزول آیه شریفه در باره امیر المؤمنین مخصوص است و ولی بمعنی اولی بتصرف است چه اگر جز این معنی را میخواستند نمی گفت بهترین و برترین ولایت را خدای تعالی در حق تو نازل و در محکمات شرایع مبین فرمود و اگر چنان بودی که آن حضرت این بر و احسان و عمل صالح را که هیچکس بر وی سبقت نگرفته حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای بیاوردی و آنوقت در چنان موقعی که عبد الله بن سلام و دیگران استفسار از وصی آن حضرت و ولی امور مسلمانان و امت مینمایند آیتی نازل شود و شامل دیگران نیز باشد چه مزیتی برای آنحضرت و چه تفاوتی با دیگران خواهد داشت و حکمت و اهمیت نزول آیه مبارکه و حرکت پیغمبر بجانب مسجد و آن بر طبق سؤال چیست و تأکید بآیه دوم کدام است و معنی فصاحت و بلاغت و لطف عبارت و کنایت قرآن کجاست و مؤید این مطلب آیه شریفه تطهیر است چنانکه در بحار الانوار در روایت ابو الجارود از حضرت باقر در این قول خدای تعالی مروی است إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا اخبار این است که خدای میخواهد تا ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کند شما را از ارجاس و معاصی پاک گردانیدنی خلاصه معنی این است ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی بآن تعلق گرفته است که خطیئات و سیئات و آثام را از شما دور دارد تا از ذیل عصمت شما که از روز ازل باین دولت عصمت متنعم شده اید آلوده غبار عصیان و گرد گناه نگردد و از هر صغیره و کبیره و خطا و نسیانی معصوم باشید بالجمله حضرت ابی جعفر فرمود این آیه کریمه در باره رسول خدا و علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شد و این مسئله در خانه ام سلمه زوجه پیغمبر اتفاق افتاد رسول خدای صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را بخواند و کساء خیبری خود را بر ایشان پوشش ساخت و خود نیز با ایشان بزیر عبا اندر شد پس از آن عرض کرد هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِيَ الَّذِينَ وَعَدْتَنِي فِيهِمْ مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا ایشان همان اهل بیت من هستند که ما را وعده فرمودی در باره ایشان آنچه را که وعده نهادی بار خدایا رجس را از ایشان ببر و مطهر و پاک بدار ایشان را پاک نمودنی این آیه شریفه در این وقت نازل شد ام سلمه عرض کرد یا رسول الله من نیز با ایشان هستم یعنی از جمله این اهل بیت میباشم

 فرمود اَبْشِری یا اُمَّ سَلَمَةَ فَاِنَّکِ اِلیٰ خَیْرٍ بشارت باد ترا ای ام سلمه که تو بسوی خیر و خوبی باشی یعنی در شمار ایشان نیستی لکن بسعادت هر دو جهان برخورداری ابو الجارود میگوید زید بن علی بن الحسین علیهم السلام فرمود جماعتی نادان از جمله مردمان چنان گمان میبرند که خداوند تعالی در این آیه شریفه زنهای پیغمبر را اشارت و اراده فرموده است سوگند با خدای دروغ میگویند چه اگر مقصود از اهل بیت آنحضرت در این آیه شریفه ازواج پیغمبر بوده اند میفرمود لِیُذْهِبَ عَنْکُنَّ الرِّجْسَ وَیُطَهِّرَکُنَّ تَطْهیراً و ضمیر خطاب مؤنث وارد میشد چنانکه فرموده وَاذْکُرْنَ ما یُتْلیٰ فی بُیُوتِکُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ و فرمود لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ راقم حروف گوید همان است که جناب زید فرمود چه این دو آیت شریفه متصل بهم است و خدای تعالی میفرماید یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَقَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْاُولیٰ وَاَقِمْنَ الصَّلوٰةَ وَاَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ و در این آیه شریفه که خطاب بعنوان پیغمبر نزدیکتر است همه جا ایراد الفاظ تأنیث شده و خطاب بجمع مؤنث است و در اخبار و تفاسیر علمای سنی و شیعی وارد است که آیه تطهیر مخصوص بآل عبا علیهم السلام است و بحکایت ام سلمه سلام الله علیها باختلاف روایات خود اشارت کرده اند چنانکه احمد بن حنبل در مسند خود از عطاء بن رباح بحکایت فاطمه صلوات الله علیها و طبخ در دیگ کلین و آوردن بحضرت سیده عالمین و دیگر از ابوالحسن اندلسی که جامع صحاح سته است بهمین مضمون مذکور است و عبدالله بن محمد بن عمران که یکی از فضلای اهل سنت است از ابوالحمراء و در مجمع از ابو سعید خدری و انس بن مالک و واثلة بن اسقع و عایشه و ام سلمه مروی است که این آیه شریفه برسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین سید الشهداء صلوات الله علیهم اختصاص دارد و ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود نقل میکند که این آیه شریفه در حق آل عبا نازل شده و ثعلبی باسناد خود از مجمع روایت کرده که روزی با مادرم نزد عایشه رفتم مادرم با عایشه گفت هیچ دیدی که در روز جمل خروج کردی و از فرمان الهی وقرن فی بیوتکن قرار گرفته در خانه‌ها خود پای بیرون نهادی گفت از قضا و قدر بود آنگاه از حال امیرالمؤمنین علی علیه السلام از وی پرسش کردم گفت هر پرسیدی از من از دوست‌ترین مردمان برسول خدا و از شوهر دوست‌ترین یعنی از آنکس پرسیدی که از تمام اهل جهان در حضرت رسول محبوب‌تر و از شوهر کسی که از ما در خدمت رسول خدا دوست‌تر بود سوگند با خدای که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بزیر جامه فراهم ساخت و آن جامه را بر سر ایشان کشید و عرض کرد بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشاوندان من هستند پس رجس را از ایشان دور فرمای و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از آشوب معصیت بعد از آن عایشه گفت با رسول خدای عرض کردم ای رسول خدا من اهل بیت توام فرمود دور شو که تو اهل بیت من نیستی چنانکه اهل من باشند و از این قبیل روایات بسیار است که این آیه شریفه مخصوص بآل عباست و از خارج

معلوم است که دروغ راندن و کذب از رجس است بلکه بدترین رجسهاست و هیچ خلاف نیز نبود که امیر
المؤمنین علی علیه السلام که صدق محض است دعوی امامت فرمود و اصحاب با آنحضرت مخالفت ورزیدند لاجرم آنحضرت در دعوی خود صادق اند و اصحاب که خلاف نمودند کاذب و برخلاف حق رفته اند چگونه توانند در این آیه شریفه اندر باشند و در آن حدیث که در بحار الانوار از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مروی است که فرمود در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است با آیه تطهیر و اختصاص آن بآل عبا صلوات الله علیهم بیانی روشن مذکور است و چون در جای دیگر مرقوم داشته ایم باعادت نپرداختیم که احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود و حکایت شداد بن عمار با واثلة بن اسقع باین آیه مبارکه و اختصاص آن بآل کسا تصریح رفته است و تخصیص آیه شریفه طهارت بآل عبا از یازده طریق از رجال مخالف غیر از طرق اربعه دیگر که در بحار الانوار مذکور است مروی است مجلسی اعلی الله مقامه در بیان دلالت این آیه شریفه بر عصمت آل عبا صلوات الله علیهم و استشهاد باخبار و روایات مخالفین و علمای سنت و مفسرین آن جماعت و چگونگی ترتیب این آیه با آیه ماقبل و ما بعد شرحی مبسوط مرقوم میفرماید و چون بحاصل آن بیانات در مطاوی این کتاب و سایر کتب ائمه که تاکنون بنگارش موفق شده ایم اشارت کرده ایم بهمین اشارت کفایت رفت و مؤید این مطلب نزول سوره مبارکه هل اتی و آیه شریفه یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً و فا می کنند بنذری که در بیماری حسنین علیهما السلام کرده بودند که سه روز بروزه روند و بیترسند از روزیکه شرش فاش و آشکار و بهمه جا منتشر گردیده و میدهند طعام خود را در راه دوستی خدای بدرویش و یتیم و اسیری که بدار الحرب گرفته اند در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مراد از انسان در این سوره مبارکه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً علی بن ابیطالب علیه السلام است و هل استفهام و اینجا در معنی نفی است نه بمعنی تحقیق و معنی چنان است که هیچ زمان و مدتی نگذشت که علی در آن زمان مذکور نشود بلکه همه وقت مذکور و معروف بود و چگونه غیر از این باشد با اینکه نام همایونش با نام خدا و رسول خدا بر ساق عرش و بر در بهشت پیش از خلق عالم نوشته باشد در مناقب خوارزمی از جابر بن عبدالله انصاری منقول است که پیغمبر فرمود بر در بهشت مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب اخ رسول الله دو هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها خلق شده باشند و در کتب مخالف و موافق مذکور است که بر ساق عرش نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و هم در مناقب خوارزمی مروی است که امام حسین علیه السلام فرمود نور من و پدرم در حضرت خدای تعالی یک نور بود و چهار هزار سال قبل از آدم آفریده شده بود و از این قبیل احادیث بسیار است و مؤید این قول است که این سوره مبارکه باجماع امامیه و جمهور اهل سنت در حق اهل بیت

علیهم السلام وارد شده است و باید دانست که باتفاق تمام علما و مفسرین شیعی و معظم اهل سنت آیه شریفه إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا و آنچه بعد از آنست تا آخر سوره مبارکه در شان حضرت امیرالمومنین و فاطمهٔ زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات الله و سلامه علیهم و فضه خاتون خادمه ایشان شرف نزول یافته است چنانکه شاعر در این شعر خود اشارت باین معنی کرده و گفته است

أنا عبد لفتى أنزل فيه هل أتى   إلى متى أكتمه أكتمه إلى متى

و لله در القائل

إلى ما إلى مَ و حتى متى   أعاتب في حب هذا الفتى
و هل زوجت فاطم غيره   و في غيره هل أتى هل أتى

و از بزرگان اهل سنت و محدثین این جماعت ثعلبی که امام اهل حدیث است در تفسیر خود بطریق اهل سنت مذکور نموده است که این آیه شریفه ان الابرار تا آخر آیه بلکه تا پایان سوره مبارکه در حق اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده است و در سبب نزول آن چنین حکایت کرده اند که وقتی حسنین سلام الله علیهما بیمار شدند رسول خدای با جمعی از اصحاب بعیادت ایشان بیامد و با علی علیه السلام فرمود یا ابا الحسن برای این دو فرزند خود نذری بکن تا یزدان تعالی ایشان را شفا بخشد و بلباس عافیت ملبس گرداند علی علیه السلام نذر فرمود که اگر خدای تعالی ایشان را از آن بیماری بهبودی بخشد من سه روز روزه بدارم چون آن حضرت این نذر را بفرمود فاطمه و حسن و حسین و فضه خادمهٔ ایشان بموافقت آن حضرت همان نذر را بنمودند و از آن پس که از بستر رنجوری برخاستند و بجامه بهبودی پیوستند عزیمت باقامت نذر فرمودند و در آن وقت هیچ طعامی در حجرهٔ طاهره نبود که بآن افطار نمایند علی علیه السلام نزد شمعون یهودی که همسایه آن حضرت بود برفت و فرمود ای شمعون آیا تواند بود که پاره پشم بمن دهی تا دختر محمد صلی الله علیه و آله از بهر تو بریسد و تو در اجرت آن سه صاع جو بمن دهی عرض کرد باین معامله راضی شدم و بخانه خود برفت و آن پشم و جو را بیاورد و آن حضرت آن جمله را بحجره مبارکه فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها آورد و اهل بیت بروزه اندر شدند و فاطمهٔ زهرا در روز نخست یک صاع از آن جو بیاورد و آرد کرد و پنج گردهٔ نان آماده فرمود چون شب در رسید نماز شام را بگذاشتند و طعامی را که مهیا کرده بودند حاضر ساختند و چون خواستند روزهٔ خود را بشکنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید سلام بر شما باد ای اهل بیت محمد همانا مسکینی از مساکین و نیازمندم و گرسنه ام مرا طعامی بخشید تا یزدان تعالی شما را از مائده های بهشتی کامیاب فرماید سید اوصیا علی مرتضی قرص نان خود را باو تصدق فرمود و سایر اهل بیت نیز بآن حضرت اقتدا کرده و در آن شب بآب خالص افطار فرموده فضه خاتون نیز قرص خود را باو تصدق فرمود روز دوم نیز حضرت فاطمه برنهج روز اول پنج گردهٔ نان مهیا ساخت و چون شب و هنگام افطار در رسید ناگاه

صوتی بگوش ایشان در رسید ای اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله یتیمی بر در سرای شما گرسنه و بینوا هستم مرا طعامی دهید علی علیه السلام بهرهٔ خود را باو عطا کرد و اهل بیت و فضه نیز متابعت فرمودند و هم در آن شب روزهٔ خود را بآب بشکستند و چون روز سوم چهره بنمود صدیقه طاهره صلوات الله علیها پنج قرص دیگر آماده کرد و گاهی که نوبت افطار شد ناگاه آوازی گوشزد ایشان گردید اسیری از اسرای محمد و گرسنه ام مرا طعامی اطعام فرمائید تا ایزد متعال شما را از خوان جنان بهره کامل دهد امیرالمومنین و سایر اهل بیت صلوات الله علیهم نان خود را باو عطا کردند و در آن شب نیز با آب روزه را برگشودند روز چهارم علی دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بحضرت رسول خدا آورد و حسنین از شدت گرسنگی و ضعف میلرزیدند چون رسول خدای ایشان را بدید فرمود ای ابوالحسن این دو معصوم بچه حال اندرند که این چند ضعیف و ناتوان شده اند آنحضرت تفصیل را بحضرتش معروض داشت رسول خدای بسرای فاطمهٔ زهرا روان شد و چون بحجرهٔ شریفه اش اندر آمد فاطمه را در مصلای خود بنماز بخواست و از گرسنگی و بی قوتی شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود چون آنحال را بدید عرض کرد ای پروردگار عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد جبرئیل علیه السلام در رسید و عرض کرد ای محمد بگیر این را و بآن کرامتی که یزدان تعالی در بارهٔ اهل بیت تو فرموده است خوش باش و سورهٔ مبارکه هل اتی را تا پایان آن بآن حضرت تلاوت کرد با لجمله مفسرین سنی و شیعی را اختلافی در اصول مقصود و نزول این آیات شریفه در حق اهل بیت نیست چنانکه روایات پاره ایشان در سبب نزول مختلف است مثل واقدی و معدودی دیگر و بیان آنجمله در این مقام لازم نیست در منهج الصادقین و اغلب کتب تفاسیر و اخبار مشروح است و بپاره روایات باز میرسد که یکشب و روز گرسنه بوده اند و طعام خود را بآن زحمت آب کشیدن امیرالمومنین علیه السلام از اول شب تا صبح و تحصیل رزق بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرموده اند در تفسیر صافی مرقوم است که در مناقب از بسیاری از جماعت کبار مورخین و بروایت اهل بیت علیهم السلام از حضرت باقر سلام الله علیه خبری نزدیک بهمان خبر مسطور شد مسطور است چنانکه در آن خبر از روزه حسنین علیهما السلام مذکور نیست دیگر همان خبر وارد است که پیغمبر اهل بیت را گرسنه دید پس جبرئیل نازل شد و قدحی از نقره که در و یاقوت ترصیع داشت و آکنده از ترید و عراق یعنی آن استخوانی که معظم گوشت را از آن گرفته اند و بوی مشک و کافور از آن بر میدمید با او بود پس بنشستند و بخوردند تا سیر شدند و با اینحال بقدر یک لقمه از آن صحفه کاسته نگشت و امام حسین علیه السلام بیرون شد و پاره از آن عراق با خود داشت در اینحال زنی یهودیه او را سؤال کرد ای اهل بیت گرسنه ام این طعام از کجا شما را رسید از آن بما اطعام کن امام حسین دست دراز کرد تا او را اطعام بخشد جبرئیل نازل شد و آنرا از دست امام حسین بگرفت و صحفه بآسمان بر شد رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اگر نه آن بودی که حسین خواست از آن قطعه بآن جاریه طعام بخشد برکت این صحفه در میان اهل بیت من بجای میماند و از آن میخوردند تا روز قیامت و آن صدقه در شب بیست و نهم ذی الحجه

ذی الحجه و نزول هل اتی در روز بیست و پنجم آن ماه بوده و دیگر آیهٔ مبارکهٔ مباهله و بعضی آیات دیگر است که مؤید مطلب مسطورات و بعضی مرقوم و پاره در جای خود مذکور میشود

بیان حکایت رأس الیهود با امیر المؤمنین که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما مأثور است

حکایت رأس الیهود با علی علیه السلام

در بحار الانوار و کتاب خصال صدوق علیه الرحمه و کتاب فضائل ارشاد دیلمی از جابر جعفی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است و نیز از محمد حنفیه روایت کرده اند قَالَ اَتَى رَأْسُ الْيَهُودِ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ وَقْعَةِ النَّهْرَوَانِ وَهُوَ جَالِسٌ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اِنِّي اُرِيدُ اَنْ اَسْئَلَكَ عَنْ اَشْيَاءَ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا نَبِيٌّ اَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ قَالَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا اَخَا الْيَهُودِ قَالَ اِنَّا نَجِدُ فِي الْكِتَابِ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا بَعَثَ نَبِيًّا اَوْحَى اِلَيْهِ اَنْ يَتَّخِذَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ مَنْ يَقُومُ بِاَمْرِ اُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْ يَعْهَدَ اِلَيْهِمْ فِيهِ عَهْدًا يُحْتَذَى عَلَيْهِ وَيُعْمَلُ بِهِ فِي اُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَمْتَحِنُ الْاَوْصِيَاءَ فِي حَيٰوةِ الْاَنْبِيَاءِ وَيَمْتَحِنُهُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ فَاَخْبِرْنِي كَمْ يَمْتَحِنُ اللهُ الْاَوْصِيَاءَ فِي حَيٰوةِ الْاَنْبِيَاءِ وَكَمْ يَمْتَحِنُهُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ مِنْ مَرَّةٍ وَاِلَى مَا يَصِيرُ اٰخِرُ اَمْرِ الْاَوْصِيَاءِ اِذَا رَضِيَ مِحْنَتَهُمْ

[illegible]

گاهی که علی علیه السلام از نهروان بازگردیده در مسجد کوفه جلوس فرموده بود بحضرتش تشرف جست و عرض کرد یا امیر المؤمنین همی خواهم از چیزها از تو سؤال نمایم که جز پیغمبری یا وصی پیغمبری بر آن نتواند آگاه باشد فرمود از هر چه خواهی پرسش کن ای برادر یهود یعنی برادر دینی جماعت یهود عرض کرد ما در کتاب یعنی توریة چنان یافته ایم که یزدان عز و جل چون کسی را به پیغامبری برانگیزاند بدو وحی فرستد تا از میان کسان خویشتن یکتن را اختیار فرماید تا بعد از رحلت پیغمبر در امور دنیویه و اخرویهٔ امت وی قیام ورزد و چون وصی خود را معلوم ساخت با امت خود در امر ولایت و وصایت او عهدی استوار فرماید تا بعد از آن پیغمبر آن عهد و پیمان و آئین در حق امت وی مرعی دارد و خداوند تعالی را قانون چنان بوده است که اوصیاء انبیاء را در زمان زندگانی انبیاء و نیز بعد از وفات انبیاء در موارد امتحان و آزمایش درآورد هم اکنون با من باز نمای که خداوند تعالی چند مرة اوصیاء را در حیات انبیاء و چند دفعه بعد از وفات انبیا بیازموده است و پایان امر اوصیا گاهی که آزمایش ایشان و امتحان آنها در حضرت یزدان تعالی مرضی و پسندیده گشت بکجا میرسد علی علیه السلام فرمود وَاللهِ الَّذِي لَا اِلٰهَ غَيْرُهُ الَّذِي فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي اِسْرَائِيلَ وَاَنْزَلَ التَّوْرٰيةَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَئِنْ اَخْبَرْتُكَ بِحَقٍّ عَمَّا تَسْئَلُ عَنْهُ لَتُقِرَّنَّ بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَالَّذِي فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي اِسْرَائِيلَ وَاَنْزَلَ التَّوْرٰيةَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَئِنْ اَجَبْتُكَ لَتُسْلِمَنَّ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَمْتَحِنُ الْاَوْصِيَاءَ فِي حَيٰوةِ الْاَنْبِيَاءِ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيَبْتَلِيَ طَاعَتَهُمْ فَاِذَا رَضِيَ طَاعَتَهُمْ وَمِحْنَتَهُمْ اَمَرَ الْاَنْبِيَاءَ اَنْ يَتَّخِذُوهُمْ اَوْلِيَاءَ فِي حَيٰوتِهِمْ وَ

اَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ وَيَصِيرُ طَاعَةُ الْاَوْصِيَاءِ فِي اَعْنَاقِ الْاُمَمِ مِمَّنْ يَقُولُ بِطَاعَةِ الْاَنْبِيَاءِ ثُمَّ يَمْتَحِنُ الْاَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاةِ الْاَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيَبْلُوَ صَبْرَهُمْ فَاِذَا رَضِيَ مِحْنَتَهُمْ خَتَمَ لَهُمْ بِالسَّعَادَةِ لِيُلْحِقَهُمْ بِالْاَنْبِيَاءِ وَقَدْ اَكْمَلَ لَهُمُ السَّعَادَةَ سوگند میدهم بآنخدائی که جز او خدائی نیست و دریا را برای بنی اسرائیل بر شکافت تا سلامت بگذشتند و توریة را بر موسی علیه السلام فرو فرستاد اگر ترا از آنچه سؤال کنی براستی و حق پاسخ دهم بآن اقرار مینمائی رأس الیهود عرض کرد آری فرمود بآن خدائی که بحر را برای بنی اسرائیل بر شکافت و توریة بر موسی نازل ساخت سوگند همی دهم اگر پاسخ پرسش ترا باز دهم مسلمانی میگیری عرض کرد آری فرمود همانا یزدان عز و جل اوصیاء را در زمان زندگی انبیاء در هفت موطن ممتحن میدارد تا مقام طاعت و فرمان برداری ایشان را بیازماید و چون از اطاعت و آزمایش ایشان خوشنود شد پیغمبران را فرمان دهد تا ایشان را در زمان زندگی خود ولی و بعد از وفات خود وصی گردانند و قلادهٔ طاعت ایشان را بر گردن آنانکه قائل بطاعت انبیاء هستند در اندازد پس از آن نیز چون انبیاء بگریجان خرامان شدند اوصیای ایشان را در هفت موطن امتحان فرماید تا مقام صبر و مقدار شکیبائی ایشان را در مورد آزمایش نمایش دهد و چون از بوتهٔ آزمایش خالص و پسندیده بیرون آمدند سعادت را با ایشان انباز و گوهر وجود ایشان را با خمیر مایهٔ سعادت تخمیر انبیاء همراز و روان شرافت توامان ایشان را در میدان سعادت بدرجهٔ اکمال ممتاز فرماید رأس الیهود عرض کرد یا امیر المؤمنین بصداقت سخن راندی مرا خبر فرمای که ایزد متعال ترا از زمان زندگانی محمد صلی الله علیه و آله چند مره و بعد از رحلت آن حضرت چند دفعه ممتحن ساخت و پایان امرت بکجا خواهد انجامید امیر المؤمنین علیه السلام دست او را بگرفت و فرمود با من بیا تا ترا با این امر خبر دهم در اینوقت جماعتی از اصحاب علی علیه السلام در حضرتش بپای شدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین ما را نیز با او خبر بده فرمود از آن بیم دارم که دلهای شما نتوانند حمل این امر را نماید عرض کردند یا امیر المؤمنین از چه روی فرمود برای اموری که از بیشتر شما برای من ظاهر شد یعنی بواسطهٔ بغض و نفاقی که از جمعی کثیر مشهود گشت در اینحال اشتر نخعی برپای شد و عرض کرد ای امیر المؤمنین اَنْبِئْنَا بِذٰلِكَ فَوَاللهِ اِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّهُ مَا عَلَى ظَهْرِ الْاَرْضِ وَصِيُّ نَبِيٍّ سِوَاكَ وَاِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّ اللهَ لَا يَبْعَثُ بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ نَبِيًّا سِوَاهُ وَاَنَّ طَاعَتَكَ لَفِي اَعْنَاقِنَا مَوْصُولَةٌ بِطَاعَةِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ خبر ده ما را از این امر سوگند با خداوند ما البته و بیقین میدانیم که در تمام عالم جز تو وصی پیغمبری نیست و نیک میدانیم که خداوند تعالی بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پیغمبری جز او انگیزش نمیدهد و رشتهٔ طاعت تو که بر گردن ما استوار است بطاعت پیغمبر ما پیوسته و موصول است یعنی این دو طاعت باهم پیوسته است و هر کس تارک یکی باشد هر دو را

فرو گذاشته است پس علی علیه السلام نشست و روی مبارک با یهودی آورد و فرمود یَا اَخَا الْیَهُودِ اِنَّ
اللهَ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَنِی فِی حَیٰوةِ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی سَبْعَةِ مَوَاطِنَ فَوَجَدَنِی فِیهِنَّ مِنْ
غَیْرِ تَزْکِیَةٍ لِنَفْسِی بِنِعْمَةِ اللهِ لَهُ مُطِیعاً قَالَ وَفِیمَ وَفِیمَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ
یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ای برادر یهود همانا خداوند تعالی مرا در زمان زندگانی پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله
در هفت موطن بیازمود و مرا در آنجمله مطیع خود یافت و این سخن نه از آن روی باشد که خویشتن را بخواهم
تزکیه نمایم بلکه این سعادت نیز از دولت نعمت بی پایان یزدانی است رأس الیهود گفت در چه و در چه
ای امیر المؤمنین فرمود اَمَّا اَوَّلُهُنَّ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَوْحَی اِلَی نَبِیِّنَا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
وَاَنَا اَحْدَثُ اَهْلِ بَیْتِی سِنّاً اَخْدِمُهُ فِی بَیْتِهِ وَاَسْعَی بَیْنَ یَدَیْهِ فِی اَمْرِهِ فَدَعَا صَغِیرَ بَنِی عَبْدِ
الْمُطَّلِبِ وَکَبِیرَهُمْ اِلَی شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَامْتَنَعُوا مِنْ ذٰلِکَ وَاَنْکَرُوهُ
عَلَیْهِ وَهَجَرُوهُ وَنَابَذُوهُ وَاعْتَزَلُوهُ وَاجْتَنَبُوهُ وَسَائِرُ النَّاسِ مُقْصِینَ لَهُ وَمُخَالِفِینَ عَلَیْهِ قَدِ اسْتَعْظَمُوا مَا اَوْرَدَهُ
عَلَیْهِمْ مِمَّا لَمْ تَحْتَمِلْهُ قُلُوبُهُمْ وَلَمْ تُدْرِکْهُ عُقُولُهُمْ فَاَجَبْتُ رَسُولَ اللهِ وَحْدِی اِلَی مَا دَعَا اِلَیْهِ مُسْرِعاً مُطِیعاً مُوقِناً
لَمْ یَتَخَالَجْنِی فِی ذٰلِکَ شَکٌّ فَمَکَثْنَا بِذٰلِکَ ثَلٰثَ حِجَجٍ وَمَا عَلَی الْاَرْضِ خَلْقٌ یُصَلِّی اَوْ یَشْهَدُ لِرَسُولِ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِمَا آتَاهُ غَیْرِی وَغَیْرُ ابْنَةِ خُوَیْلِدٍ رَحِمَهَا اللهُ وَقَدْ فَعَلَ
اما اول آن هفت امتحان که در زمان زندگانی رسول خداوند سبحانی روی داد همانا خداوند عزوجل
به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی فرستاد و این هنگام من از تمام اهل بیت و خانواده خود از حیثیت سن
کوچکتر بودم که رسول خدای را در خانه او خدمت سپارم و در حضور مبارکش در انجام اوامرش ساعی باشم
و بدانگونه رفتار کردم پس از آن رسول خدای کوچک و بزرگ بنی عبد المطلب را دعوت کرد تا بشهادتین
اقرار نمایند و ایشان از قبول آن امر امتناع ورزیدند و بروی انکار کردند و از وی هجرت گزیدند
و او را دور کردند و تنها گذاشتند و از حضرت رسالت مرتبتش اجتناب کردند و دیگر مردمان بکین و
مخالفت و معاندت آن حضرت برآمدند و دعوت آن حضرت را که قلوب ایشان طاقت
حمل نداشت و عقول ایشان ادراک نمی کرد بس بزرگ شمردند و من در چنین وقت و چنان حال
رسول خدای را بآنچه دعوت فرمود اجابت کردم و به تنهائی در نهایت سرعت و اطاعت و کمال ایمان
بدون آنکه غبار شک و شبهتی در من خلجان نماید بدو گرویدم پس تا مدت سه سال بر این حال روزگار
نهادیم و بر روی زمین هیچ آفریده نبود که نماز گذارد و بآنچه رسول خدای آورده گواهی دهد
مگر من و دختر خویلد یعنی حضرت خدیجه خاتون که خداوندش رحمت کند و البته رحمت فرمود
چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه این کلمات بگذاشت روی با صحاب آورد و فرمود آیا
چنین نیست عرض کردند چنین است ای امیر المؤمنین وَاَمَّا الثَّانِیَةُ یَا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ قُرَیْشاً

لَمْ تَزَلْ تُخَیِّلُ الْآرَاءَ وَتَعْمَلُ الْحِیَلَ فِی قَتْلِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَتَّی کَانَ آخِرُ مَا اجْتَمَعَتْ فِی ذٰلِکَ
یَوْمَ الدَّارِ دَارِ النَّدْوَةِ وَاِبْلِیسُ الْمَلْعُونُ حَاضِرٌ فِی صُورَةِ اَعْوَرِ ثَقِیفٍ فَلَمْ تَزَلْ تَضْرِبُ اَمْرَهَا ظَهْراً لِبَطْنٍ
حَتَّی اجْتَمَعَتْ آرَاؤُهَا عَلَی اَنْ یَنْتَدِبَ مِنْ کُلِّ فَخِذٍ مِنْ قُرَیْشٍ رَجُلٌ ثُمَّ یَأْخُذُ کُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ سَیْفَهُ
ثُمَّ یَأْتِیَ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَهُوَ نَائِمٌ عَلَی فِرَاشِهِ فَیَضْرِبُونَهُ جَمِیعاً بِاَسْیَافِهِمْ ضَرْبَةَ رَجُلٍ
وَاحِدٍ فَیَقْتُلُوهُ فَاِذَا قَتَلُوهُ مَنَعَتْ قُرَیْشٌ رِجَالَهَا وَلَمْ تُسَلِّمْهَا فَیَمْضِی دَمُهُ هَدَراً
فَهَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاَنْبَأَهُ بِذٰلِکَ
وَاَخْبَرَهُ بِاللَّیْلَةِ الَّتِی یَجْتَمِعُونَ فِیهَا وَالسَّاعَةِ الَّتِی یَأْتُونَ فِرَاشَهُ فِیهَا وَاَمَرَهُ
بِالْخُرُوجِ فِی الْوَقْتِ الَّذِی خَرَجَ فِیهِ اِلَی الْغَارِ فَاَخْبَرَنِی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْخَبَرِ وَاَمَرَنِی اَنْ اَضْطَجِعَ فِی مَضْجَعِهِ وَاَقِیَهُ بِنَفْسِی فَاَسْرَعْتُ اِلَی ذٰلِکَ
مُطِیعاً لَهُ مَسْرُوراً لِنَفْسِی بِاَنْ اُقْتَلَ دُونَهُ فَمَضَی عَلَیْهِ السَّلَامُ لِوَجْهِهِ وَاضْطَجَعْتُ فِی
مَضْجَعِهِ وَاَقْبَلَتْ رِجَالَاتُ قُرَیْشٍ مُوقِنَةً فِی اَنْفُسِهَا اَنْ تَقْتُلَ النَّبِیَّ فَلَمَّا اسْتَوَی بِی وَبِهِمُ الْبَیْتُ
الَّذِی اَنَا فِیهِ نَاهَضْتُهُمْ بِسَیْفِی فَدَفَعْتُهُمْ عَنْ نَفْسِی بِمَا قَدْ عَلِمَهُ اللهُ وَالنَّاسُ
ندوه با نون و دال مهمله بمعنی اجتماع نمودن برای مشورت است و قصی که از اجداد پیغمبر است دار الندوه را
برای اینکار بنا نهاد و این داستان در تواریخ مسطور است و شیطان که در مجمع قریش بصورت پیری در آمد
پیر نجدی نوشته اند بالجمله فرمود در دفعه دوم ای برادر یهود همانا جماعت قریش یکسره آراء و اندیشه
بهم می پیوستند و حیل مختلفه بکار می بستند که رسول خدای صلی الله علیه و آله را بقتل رسانند و پایان کار
و عهود و حیل ایشان یوم الدار که دار الندوه است پیوست و در آنوقت شیطان ملعون بصورت
اعور ثقیف حاضر بود و همچنان اقوال و آراء سقیمه ایشان را مردود میداشت تا متفق الرأی گردیدند
که از هر طایفه و قبیله از مردم قریش مردی را آماده کنند و هر یک از آنها شمشیر خود را برگیرد و برای پیغمبر
بیایند و گاهی که آن حضرت بجامه خواب اندراست تمام آن شمشیرداران آن حضرت را بشمشیر
بزنند چنانکه بمنزله شمشیر واحد باشد و او را شهید نمایند و از این روی مردم قریش بحمایت رجال خود
بر آیند و خونخواهان آنحضرت تسلیم نکنند لاجرم آن خون مبارک بهدر برود پس جبرئیل علیه السلام بر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و آن حضرت را از اندیشه ایشان و آن شبی که مقرر
داشته بودند انجمن کنند و آن ساعتی که میعاد نهاده بودند بخوابگاه آن حضرت بیایند با خبر
گردانید و او را بهمان وقت که بجانب غار بیرون شد امر نمود رسول خدای صلی الله علیه و آله
آن حکایت را که جبرئیل معروض داشته بود با من بفرمود و مرا امر نمود که در خوابگاه آن حضرت
بجای وی بخوابم و خویشتن را برخی آنحضرت بگردانم پس باطاعت امر مبارکش شتابان شدم

وسخت مسرور گردیدم که من بجای او کشته شوم و آن جان پاک زنده بماند پس رسول خدای براه خود برفت و من در خوابگاه مبارکش بخفتم و از آن طرف مردان قریش چنانکه عهد بربسته بودند با استعداد تمام بیامدند و همه یقین داشتند که رسول خدا را بخواهند کشت چون من در آن بیت که خفته بودم با ایشان برابر شدم و با شمشیر آخته حمله ور گردیدم و ایشان را چنانکه خدا و خلق میدانند از خود دور ساختم آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام روی با اصحاب آورد و فرمود آیا چنین نیست بجملگی عرض کردند آری چنین است ای امیرالمؤمنین وَاَمَّا الثّالِثَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ ابْنَیْ رَبیعَةَ وَابْنَ عُتْبَةَ کانُوا فُرْسانَ قُرَیْشٍ دَعَوا اِلَی الْبِرازِ یَوْمَ بَدْرٍ فَلَمْ یَبْرُزْ لَهُمْ خَلْقٌ مِنْ قُرَیْشٍ فَاَنْهَضَنی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَعَ صاحِبَیَّ رَضِیَ اللهُ عَنْهُما وَقَدْ فَعَلَ وَاَنَا اَحْدَثُ اَصْحابی سِنّاً وَاَقَلُّهُمْ لِلْحَرْبِ تَجْرِبَةً فَقَتَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِیَدی وَلیداً وَشَیْبَةَ سِوی مَنْ قَتَلْتُ مِنْ جَحاجِحَةِ قُرَیْشٍ فی ذلِکَ الْیَوْمِ وَسِوی مَنْ اَسَرْتُ وَکانَ مِنّی اَکْثَرُ مِمّا کانَ مِنْ اَصْحابی وَاسْتُشْهِدَ ابْنُ عَمّی فی ذلِکَ الْیَوْمِ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ واما سوم همانا دو پسر ربیعه و پسر عتبه یعنی عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه و ولید بن عتبة بن ربیعه از فرسان و سواران نامدار قریش بودند در وقعه بدر بمیدان نبرد بتاختند و در طلب هم آورد بانگ برکشیدند از جماعت قریش هیچکس آهنگ جنگ ایشان نکرد و یارای پیکار ایشان را نداشت پس رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا با دو صاحب من حمزه و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب بحرب برانگیخت و در اینوقت از یاران خودم بر حسب سالخوردگی کوچکتر بودم و نیز در جنگ و نبرد کمتر آزمایش و تجربه یافته بودم پس خداوند عزوجل ولید بن عتبه و شیبة بن ربیعه را بدست من مقتول داشت و این سوای دیگر جنگ آوران قریش بودند که در آنروز بدست من پایمال دمار و بوار آمدند و سوای آن کسان بود که باسیری بگرفتم و در آن وقعه آنان را که من از مشرکان بقتل رسانیدم افزون از آن مقتولها بود که اصحاب من مقتول ساختند و در این روز پسر عمم عبیدة بن عبد المطلب علیه الرحمه شهید شد چون امیرالمؤمنین این سخنان بگذاشت روی با اصحاب خود آورده فرمود آیا چنین نیست عرض کردند آری یا امیرالمؤمنین پس از آن فرمود وَاَمَّا الرّابِعَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ اَهْلَ مَکَّةَ اَقْبَلُوا اِلَیْنا عَلی بَکْرَةِ اَبیهِمْ قَدِ اسْتَحاشُوا مَنْ یَلیهِمْ مِنْ قَبائِلِ الْعَرَبِ وَقُرَیْشٍ طالِبینَ بِثارِ مُشْرِکی قُرَیْشٍ فی یَوْمِ بَدْرٍ فَهَبَطَ جَبْرَئیلُ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاَنْبَأَهُ بِذلِکَ فَذَهَبَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَعَسْکَرَ بِاَصْحابِهِ فی سَدِّ اُحُدٍ وَاَقْبَلَ الْمُشْرِکُونَ اِلَیْنا فَحَمَلُوا عَلَیْنا حَمْلَةَ رَجُلٍ واحِدٍ وَاسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمینَ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَکانَ مِمَّنْ بَقِیَ ما کانَ مِنَ الْهَزیمَةِ وَبَقیتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ وَمَضَی الْمُهاجِرُونَ وَالْاَنْصارُ اِلی مَنازِلِهِمْ مِنَ الْمَدینَةِ کُلٌّ یَقُولُ قُتِلَ النَّبِیُّ وَقُتِلَ اَصْحابُهُ ثُمَّ ضَرَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وُجُوهَ الْمُشْرِکینَ وَقَدْ جُرِحْتُ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللهِ نَیِّفاً وَ

سَبْعینَ جَرْحَةً مِنْها هذِهِ وَهذِهِ ثُمَّ اَلْقی رِداءَهُ وَاَمَرَّ یَدَهُ عَلی جِراحاتِهِ وَکانَ مِنّی فی ذلِکَ ما عَلَی اللهِ ثَوابُهُ اِنْ شاءَ اللهُ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلی اَصْحابِهِ فَقالَ اَلَیْسَ کَذلِکَ قالُوا بَلی یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ واما امتحان چهارم این است که مردم مکه معظمه تمام و کمال بدون اینکه هیچکس تخلف نماید بسوی ما روی آوردند و از قبایل اعراب که با ایشان مجاور و نزدیک بودند در طلب لشکر اندر شده و جماعت قریش نیز بخونخواهی مشرکان قریش که در روز بدر بقتل رسیده برخاسته بودند پس جبرئیل علیه السلام بر رسول خدای صلی الله علیه و آله فرود شد و آن حضرت را از انحال و آهنگ مردم قریش با خبر گردانید پیغمبر صلوات الله علیه و آله با اصحاب خود بیرون شد و در سد احد لشکرگاه ساخت و از آنسوی جماعت مشرکان بجانب ما شتابان گردیدند و یکباره و یک آهنگ بر ما حمله ور گردیدند چنانکه جمعی از مسلمانان شهید شدند و آنانکه زنده بودند نیز بهزیمت رفتند و من یکتنه در حضرت رسول خدای بر جای ماندم و جماعت مهاجرین و انصار از آنجای بگذشتند و بمنازل خویش پیوستند و یک زبان گفتند پیغمبر و اصحابش کشته شدند و از آن پس خداوند عزوجل اعیان مشرکان را از جای برگرفت و من در آنحال افزون از هفتاد زخم در حضور مبارک پیغمبر در آن کارزار براندام یافتم و از آنجمله نشان این زخمها بر جای است پس عبای مبارک از تن بگذاشت و با دست مبارک بر آن جراحات بسود و بنمود و فرمود در آن جنگ و آن بلیت و آن مشقت زخمها یافتم که ثواب آن بر خداوند تعالی است انشاء الله و چون این حکایت را بپایان آورد روی با اصحاب خود نمود و فرمود آیا چنین نبود که باز نمودم عرض کردند یا امیرالمؤمنین چنین است که بفرمودی پس از آن فرمود وَاَمَّا الْخامِسَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ قُرَیْشاً وَالْعَرَبَ تَجَمَّعَتْ وَعَقَدَتْ بَیْنَها عَقْداً وَمیثاقاً لا تَرْجِعُ مِنْ وَجْهِها حَتّی تَقْتُلَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَتَقْتُلَنا مَعَهُ مَعاشِرَ بَنی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ اَقْبَلَتْ بِحَدِّها وَحَدیدِها حَتّی اَناخَتْ عَلَیْنا بِالْمَدینَةِ واثِقَةً بِاَنْفُسِها فیما تَوَجَّهَتْ لَهُ فَهَبَطَ جَبْرَئیلُ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاَنْبَأَهُ بِذلِکَ فَخَنْدَقَ عَلی نَفْسِهِ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَالْاَنْصارِ فَقَدِمَتْ قُرَیْشٌ فَاَقامَتْ عَلَی الْخَنْدَقِ مُحاصِرَةً لَنا تَری فی اَنْفُسِها الْقُوَّةَ وَفینَا الضَّعْفَ تُرْعِدُ وَتُبْرِقُ وَرَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَدْعُوها اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَیُناشِدُها بِالْقَرابَةِ وَالرَّحِمِ فَتَأْبی وَلا یَزیدُها ذلِکَ اِلّا عُتُوّاً وَفارِسُها وَفارِسُ الْعَرَبِ یَوْمَئِذٍ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ یَهْدِرُ کَالْبَعیرِ الْمُغْتَلِمِ یَدْعُو اِلَی الْبِرازِ وَیَرْتَجِزُ وَیَخْطِرُ بِرُمْحِهِ مَرَّةً وَبِسَیْفِهِ مَرَّةً لا یُقْدِمُ عَلَیْهِ مُقْدِمٌ وَلا یَطْمَعُ فیهِ طامِعٌ لا حَمِیَّةٌ تُهَیِّجُهُ وَلا بَصیرَةٌ تُشَجِّعُهُ فَاَنْهَضَنی اِلَیْهِ رَسُولُ اللهِ وَعَمَّمَنی بِیَدِهِ وَاَعْطانی سَیْفَهُ هذا وَضَرَبَ بِیَدِهِ اِلی ذِی الْفَقارِ فَخَرَجْتُ اِلَیْهِ وَنِساءُ اَهْلِ الْمَدینَةِ بَواکٍ اِشْفاقاً عَلَیَّ مِنِ ابْنِ عَبْدِ وُدٍّ فَقَتَلَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِیَدی وَالْعَرَبُ لا تَعُدُّ لَها فارِساً غَیْرَهُ وَضَرَبَنی هذِهِ الضَّرْبَةَ وَاَوْمَأَ بِیَدِهِ اِلی هامَتِهِ فَهَزَمَ اللهُ قُرَیْشاً وَالْعَرَبَ بِذلِکَ وَبِما کانَ مِنّی فیهِمْ مِنَ النِّکایَةِ

واما امتحان و آزمودن پنجم که بدان ممتحن شدم این بود که فجار قریش و کفار عرب برگرد هم فراهم شدند

و پیمانی سخت و عقدی استوار ببستند که از آن سوی که روی آورده‌اند روی برنتابند و بدیگر سوی عزیمت نیفکنند
و از بهنهٔ پیکار بر کنار نروند تا گاهی که رسول مختار و با جماعت بنی عبد المطلب را بقتل رسانند پس ساختگی
کرده با نهایت حدت و شدت و کمال عدت و عدت راه سپار گشته و در کنار مدینهٔ طیبه بار فرو گرفتند
و بآنچه سقصه دل داشتند وثوق تمام گرفتند و بر شجاعت و دلاوری خویش مطمئن بودند که بانجام امر
و ادراک مطلوب نایل میشوند جبرئیل علیه السلام فرود شد و خبر ایشان را در حضرت رسول خدای
معروض داشت رسول خدای حفاظت خویش و گروه مهاجر و انصار را که در حضرتش حاضر بودند
خندقی بر پیرامون حملگی بر آورد و مردم قریش بتاختند و گرد خندق را احاطه کرده ما را بحصار در سپردند
و همه بر قوت خود و ضعف ما یقین داشتند و چون صاعقه و ابر خروش بر آوردند و نعره و نفیر بگردون
اثیر باز رسانیدند و رسول خدا از در شفقت و عنایت و رحمت و موعظت آن جماعت را بحضرت
احدیت دعوت و بقرابت و خویشاوندی و رعایت رحم سوگند همی داد و آن مردم نابکار از راه
ابا و انکار و امتناع و استکبار در آمدند و پذیرفتار نشدند و از این کردار خود جز سرکشی و طغیان نمیخواستند
و جز براه کین و شقاق نمیتاختند و در آنوقت سوار نامدار و فارس جرار ایشان و جملهٔ شجعان عرب
عمرو بن عبدود بود که چون شتری مست در آن عرصه و هامون نعره بگردون رسانیدی و آوای
هل من مبارز بچرخ بوقلمون کشانیدی و رجز از پی رجز بخواندی و بانگ از پس بانگ برکشیدی و نمایش
از پی نمایش باز نمودی و از لمعان تیغ آبدار و سنان شرربار روان پیاده و سوار را پر شرار ساخت
و هیچکس آهنگ جنگش نساختی و طمع در مبارزتش نیفکندی نه حمیت موجب هیجان و عصبیت گردان گشتی
و نه بصیرت بر وجوب حفظ دین اسلام و حراست خیر الانام و رضای یزدان و بر کندن ریشهٔ کفر
و شاخهٔ طغیان موجب تشجع و مبادرت و جلادت جنگ آوران شدی چون رسول خدای
نگران اینحال و تقاعد آنجماعت گردید مرا بمبارزت وی انگیزش بداد و بدست مبارکش سرم را
بدستاری استوار بربست و این شمشیر خود را که ذو الفقار است با من عطا فرمود پس بجنگ او بتاختم
زنان اهل مدینه محض بیم و شفقت بر من بگریستند و نصرت مرا از خدای خواستار همی شدند و خداوند
قاهر او را بدست من بکشت گاهی که در تمام عرب هیچ سواری انباز او نبود و این ضربت را عمرو بن عبدود
بر من فرود آورد و بفرق همایونش اشارت فرمود پس از آن خداوند سبحان کفار قریش و عرب را
بواسطهٔ قتل عمرو و آن کفایت و جلادت و شدتی که از من در ایشان نمایان گشت هزیمت داد و چون
امیر المؤمنین این داستان را بگذاشت باصحاب خود روی کرد و فرمود آیا چنین نبود بجمله عرض کردند
یا امیر المؤمنین چنین است که باز فرمودی بعد از آن گفت وَأَمَّا السَّادِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّا وَرَدْنَا مَعَ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَدِينَةَ أَصْحَابِكَ خَيْبَرَ عَلَى رِجَالٍ مِنَ الْيَهُودِ وَفُرْسَانِهَا مِنْ قُرَيْشٍ

غَيْرِهَا فَتَلَقَّوْنَا بِأَمْثَالِ الْجِبَالِ مِنَ الْخَيْلِ وَالرِّجَالِ وَالسِّلَاحِ وَهُمْ فِي أَمْنَعِ دَارٍ وَأَكْثَرِ عَدَدٍ كُلٌّ يُنَادِي لِلْبِرَازِ
وَيَدْعُو وَيُبَادِرُ إِلَى الْقِتَالِ فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيْهِمْ مِنْ أَصْحَابِي أَحَدٌ إِلَّا قَتَلُوهُ حَتَّى إِذَا احْمَرَّتِ الْحَدَقُ وَدُعِيتُ إِلَى
النِّزَالِ وَأَهَمَّتْ كُلَّ امْرِئٍ نَفْسُهُ وَالْتَفَتَ بَعْضُ أَصْحَابِي إِلَى بَعْضٍ وَكُلٌّ يَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ انْهَضْ فَأَنْهَضَنِي رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى دَارِهِمْ فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيَّ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا قَتَلْتُهُ وَلَا يَثْبُتُ لِي فَارِسٌ إِلَّا طَحَنْتُهُ ثُمَّ شَدَدْتُ عَلَيْهِمْ شَدَّةَ
اللَّيْثِ عَلَى فَرِيسَتِهِ حَتَّى أَدْخَلْتُهُمْ جَوْفَ مَدِينَتِهِمْ مُسَدِّدًا عَلَيْهِمْ فَاقْتَلَعْتُ بَابَ حِصْنِهِمْ بِيَدِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِمْ
مَدِينَتَهُمْ وَحْدِي أَقْتُلُ مَنْ يَظْهَرُ فِيهَا مِنْ رِجَالِهَا وَأَسْبِي مَنْ أَجِدُ مِنْ نِسَائِهَا حَتَّى أَفْتَتِحَهَا وَحْدِي وَلَمْ يَكُنْ
لِي فِيهَا مُعَاوِنٌ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ آزمایش ششم این بود که در رکاب مبارک رسول خدای صلی الله
علیه و آله در کنارهٔ شهر شما که خیبر نام دارد و از رجال یهود و فرسان قریش و شجعان دیگر قبایل آراسته ورود
دادیم اهل خیبر چون بر آن خبر مستحضر شدند چون دریای اخضر بجوش و خروش در آمدند و پرخاشگر شدند و با اسلحهٔ
کارزار آهنگ بهنهٔ پیکار نمودند و ابطال رجال و مردان با گرز و کوپال مانند آهنین جبال در عرصهٔ قتال
و دشت نزال چنگ و چنگال تیز و میدان ستیز و آویز را آماده شدند و بآن باره‌های صحرا سپار و آن
باره‌های استوار و برجهای محکم و لشکرهای بشمار پشت یار و در میدان نبرد در طلب هم آورد نعره زنان بر آمدند
هیچکس از اصحاب من روی با ایشان نگذاشت جز اینکه سر از تن بگذاشت و جامه دیگر سرای برداشت و بر
اینگونه بتاختند و روان از تن بپرداختند چندانکه چشمها در چشم خانها از زردی رخسارها سرخی فزود و از دیدار گونهٔ
کارزار و محاربت حیرت گرفت و قدرت مبارزت در هیچکس نماند و مرا بقتال بخواندند و خویشتن بر خویشتن بپاییدند
و یاران من از نهایت خشیت و حیرت پاره بر پارهٔ نگران شدند و هر یک همی گفتند یا ابا الحسن وقت آنست
که جانب میدان سپاری و تیغ شرربار در گردن کفار بگذاری رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا آن مسکن
و دار و پیکار ایشان انگیزش داد پس بکارزار ایشان بتاختم هیچکس از ایشان آهنگ من نکرد جز اینکه
بپالهنگ مرگ گرفتار و هیچ سواری به پیکار من نتاخت جز اینکه سر بباخت و ایشان را همی بکشتم و اجساد
ایشان را در زیر پای مرکب در نوشتم و اندام ایشان را در هم شکستم و از آن پس چنان بر ایشان تابنده
و جانها را از تنها ربانیده شدم و بسختی و صولت و درشتی و صلابت در هم سپردم که شیر ژیان بر شکار خود تازان
گردد چندانکه آن گروه را بدرون شهر خودشان بتاختم و ایشان از بیم و هراس در هر منزل پنهان شدند و درها
بر خود فراز کردند و من بدست قوی و بازوی پهلوی خود در خیبر و قلعهٔ استوار ایشان را با آن گرانباری
و استواری و ثقل و سنگینی از جای بر کندم و تنها بشهر ایشان اندر شدم هر کس از مردان ایشان را اظهار
جلادتی کرد و بمدافعت بیرون شد بکشتم و هر یک از زنان ایشان را در یافتم اسیر ساختم تا گاهی که آن شهر را به تنهایی
بر گشودم و مفتوح ساختم و جز خداوند یگانه هیچکس معین و ناصر من نبود چون امیر المؤمنین علیه السلام این
داستان بگفت روی باصحاب آورد و فرمود آیا نه چنین است بجمله عرض کردند یا امیر المؤمنین

۶۰۸ چنان است که فرمودی آنگاه فرمود وَاَمَّا السّابِعَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَمّا تَوَجَّهَ لِفَتْحِ مَکَّةَ اَحَبَّ اَنْ یُعْذِرَ اِلَیْهِمْ وَیَدْعُوَهُمْ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ آخِراً کَما دَعاهُمْ اَوَّلاً فَکَتَبَ اِلَیْهِمْ کِتاباً یُحَذِّرُهُمْ فِیهِ وَیُنْذِرُهُمْ عَذابَ اللهِ وَیَعِدُهُمُ الصَّفْحَ وَیُمَنِّیهِمْ مَغْفِرَةَ رَبِّهِمْ وَنَسَخَ لَهُمْ فی آخِرِهِ سُورَةَ بَراءَةٍ لِیَقْرَأَها عَلَیْهِمْ ثُمَّ عَرَضَ عَلی جَمیعِ اَصْحابِهِ الْمُضِیَّ بِهِ فَکُلُّهُمْ یَرَی التَّثاقُلَ فیهِ فَلَمّا رَأی ذلِکَ نَدَبَ مِنْهُمْ رَجُلاً فَوَجَّهَهُ بِهِ فَاَتاهُ جَبْرَئیلُ فَقالَ یا مُحَمَّدُ لا یُؤَدّی عَنْکَ اِلّا اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْکَ فَاَنْبَأَنی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ وَوَجَّهَنی بِکِتابِهِ وَرِسالَتِهِ اِلی اَهْلِ مَکَّةَ فَاَتَیْتُ مَکَّةَ وَاَهْلُها مَنْ قَدْ عَرَفْتُمْ لَیْسَ مِنْهُمْ اَحَدٌ اِلّا وَلَوْ قَدَرَ اَنْ یَضَعَ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنّی اِرْباً لَفَعَلَ وَلَوْ اَنْ یَبْذُلَ فی ذلِکَ نَفْسَهُ وَاَهْلَهُ وَوُلْدَهُ وَمالَهُ فَبَلَّغْتُهُمْ رِسالَةَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَقَرَأْتُ عَلَیْهِمْ کِتابَهُ فَکُلُّهُمْ یَلْقانی بِالتَّهَدُّدِ وَالْوَعیدِ وَیُبْدی لِیَ الْبَغْضاءَ وَیُظْهِرُ الشَّحْناءَ مِنْ رِجالِهِمْ وَنِسائِهِمْ فَکانَ مِنّی فی ذلِکَ ما قَدْ رَأَیْتُمْ

آزمایش هفتم این بود که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله بفتح مکه توجه فرمود که خویشتن را در کار ایشان وقتال آنجماعت معذور فرماید و چنانکه از نخست آنجماعت را بخداوند عزوجل دعوت نمود در پایان کار نیز دعوت فرماید یعنی بر ایشان اتمام حجت کند شاید بدون اشتعال نایرهٔ قتال و اسر نساء و رجال طریق هدایت و اطاعت بسپارند و زیان دنیا و آخرت نیابند پس از راه رحمت و شفقت و پند و نصیحت مکتوبی بدیشان نمود و در آن نامه انذار و وعید و بیم و امید و پرهیز از عذاب خدای مجید مندرج گردانید و باز نمود که اگر سر باطاعت و انقیاد در آورند از اعمال سابقهٔ ایشان درمیگذرد و بآمرزش پروردگار برخوردار میشوند و در پایان آن نامه سورهٔ برائت را اندراج داد تا بر ایشان قرائت شود آنگاه آن مکتوب مبارک را بر تمام اصحاب خود عرض داد تا کی قدم مردی پیش نهد و آن نامه را بمردم مکه حامل شود از چهره جملگی مشهود رفت که حمل این کار را ثقیل شمرند و توانی و گرانی گرفتند چون اینحال را مشاهدت نمود یکتن از ایشان را بآن رسالت دعوت فرمود وی نیز اجابت کرد پس آن مکتوب را در صحبت او روان داشت در اینحال جبرئیل نازل شد و عرض کرد ای محمد فرمان الهی چنان است که این رسالت را جز تو یا مردی که از خودت باشد با ایشان نباید برساند لاجرم رسول خدای مرا از امر یزدانی آگهی داد و مرا حامل آن رسالت و مکتوب گردانیده بجانب مکهٔ معظمه گسیل ساخت پس بطرف مکه شدم و اهل مکه همان کسانند که شما ایشان را خوب میشناسید که در میان ایشان هیچکس نبود مگر اینکه اگر قدرت داشتی که هر پارهٔ اندام مرا بر هر کوهی بگذارد چنان میکرد و اگر چند در ازای این کار و ادراک این مقصود جان و اهل و فرزندان و اموال خود را مبذول ساختی پس من برقم و رسالت رسول خدای را بر ایشان بگذاشتم و آن کتاب مبارک را فرو خواندم تمام مردم مکه از رجال و نساء بتهدید و وعید من زبان برگشودند و بغض و کین دیرین را ظاهر ساختند و از من آن کارها آشکار شد که همه بدیده آید آنگاه روی با اصحاب آورد و فرمود آیا بر این منوال نبود

عرض کردند یا امیرالمؤمنین آری چنین است بعد از آن فرمود یا اَخَا الْیَهُودِ هذِهِ الْمَواطِنُ الَّتِی امْتَحَنَنی ۶۰۵
فیهِ رَبّی عَزَّ وَجَلَّ مَعَ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَوَجَدَنی فیها کُلِّها بِمَنِّهِ مُطیعاً لَیْسَ لِاَحَدٍ مِنْها مِثْلُ الَّذی لی وَلَوْ شِئْتُ لَوَصَفْتُ ذلِکَ وَلکِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ نَهی عَنِ التَّزْکِیَةِ فَقالُوا یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ صَدَقْتَ وَاللهِ لَقَدْ اَعْطاکَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْفَضیلَةَ بِالْقَرابَةِ مِنْ نَبِیِّنا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاَسْعَدَکَ بِاَنْ جَعَلَکَ اَخاهُ تَنْزِلُ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی وَفَضَّلَکَ بِالْمَواقِفِ الَّتی باشَرْتَها وَالْاَهْوالِ الَّتی رَکِبْتَها وَذَخَرَ لَکَ الَّذی ذَکَرْتَ وَاَکْثَرَ مِنْهُ مِمّا لَمْ تَذْکُرْهُ وَمِمّا لَیْسَ لِاَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ مِثْلُهُ یَقُولُ ذلِکَ مَنْ شَهِدَکَ مِنّا مَعَ نَبِیِّنا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاحْتَمَلْتَهُ وَصَبَرْتَ فَلَوْ شِئْنا اَنْ نَصِفَ ذلِکَ لَوَصَفْناهُ عِلْماً مِنّا بِهِ وَظُهُوراً مِنّا عَلَیْهِ اِلّا اَنّا نُحِبُّ اَنْ نَسْمَعَ مِنْکَ ذلِکَ کَما سَمِعْنا مِنْکَ مَا امْتَحَنَکَ اللهُ بِهِ فی حَیاتِهِ فَاَطَعْتَهُ فیهِ فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ یا اَخَا الْیَهُودِ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَنی بَعْدَ وَفاةِ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی سَبْعَةِ مَواطِنَ فَوَجَدَنی فیهِنَّ مِنْ غَیْرِ تَزْکِیَةٍ لِنَفْسی بِمَنِّهِ وَنِعْمَتِهِ صَبُوراً ای برادر یهود این مواطنی بود که پروردگار عزوجل آزمایش فرمود مرا در خدمت پیغمبرش صلی الله علیه و آله و مرا بمن خود در تمام این مواطن هفتگانه مطیع یافت چنانکه هیچکس را در این احوال و اینگونه اطاعت و عبودیت مانند من ندیدند و اگر بخواهم توصیف و بیان و شرح این جمله را بازمی نمایم لکن یزدان تعالی نهی فرموده است که تزکیه نفس و خویشتن ستائی نمایند حاضران متفق اللسان عرض کردند یا امیر المؤمنین سوگند با خدای آنچه فرمودی عین صدق و آنچه حکایت نمودی مقرون بصداقت است قسم بخدای که یزدان عزوجل ترا بدستیاری قرابت با پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آن فضل و فزونی عطا فرموده است که احدی از جهانیان را بهره نیفتاده است و باین موهبت بزرگ و بخشش عظیم که ترا با پیغمبر خود برادر و بمنزلت هارون نسبت بحضرت موسی علیهم السلام در آورده سعادت دارین و شرف نشأتین را بهرهٔ تو گردانیده و ترا در تمام مواقف و مواردی که بنفس نفیس مباشر آن شدی و آن اهوال و مخاوف را که در دفع کفار و ترویج اسلام و تقویت آیین خیر الانام مرتکب گردیدی فضل و فزونی عظیم بود که خداوند کریم در آنگونه عطیت بر تمام بریت بفزایش اختصاص و نمایش مزیت عنایت فرمود و این گذارش محاسن افعال و تراوش محامد اعمال که از وجود مقدست رونق بخش عوالم امکان و نور افزای معالم عرفان و کمال آرای مراتب ایقان و صفوت نمای مدارج ایمان گردید بهره دو جهانت ذخیره بس جمیل و گنجینه بس جلیل آمد و آنچه از ظهور خدمات نامیه و تحمل زحمات سامیه و کردار ستوده و اطوار سعیده خویشتن برشمردی یکی از هزارها و اندکی از بسیارها که بجای آوردی نتواند بود و هیچیک از مسلمانان را بضاعت اظهار و استطاعت نمایش آن نیست و از ما گروه و جماعت هر کس حالات و اخلاق حمیدهٔ ترا

۶۱۲ از میان ببرد از این روی از آنکار روی برداخت و باجرای وصایای رسول خدا و جمیع کتاب خدا و احکام
شریعت غراء و ترویج ملت بیضاء روزگار برشمرد و از حقوق خود نام نبرد اگرچه آنچه را پیش افکند همان واجب‌تر
و بمصالح دین و دنیا و آیین و عقبی و هدایت و رعایت آفریدگان نزدیکتر و شایسته‌تر و نتایج حسنه و عواقب
مستحسنه‌اش کاملتر بود و خود آن حضرت اعلم است که آنچه فوایدش برای اصلاح حال جمهور بیشتر است
اقدم است و اگر جز این بود آن دیگر را که انفع بود مقدم میداشت و از اخذ حق و منصب خود بجز نداشت
و هیچکس را قدرت طرد و منع نبود و از منع و طرد مخلوق از آنچه خدای از روز ازل بحکی عنایت فرموده
چه سود امامت و ولایت و وصایت و خلافت آسمانی و پیغمبر خداوند سبحانی باختیار دیگرکسان نیست
هرچه رنج برند و در طلب آن سعی کنند جز دست تهی و انبان خالی ندارند و اگر بظاهر و اسم برون از مسمی
دل خوش شوند جز وخامت عاقبت و ندامت بهره نبرند باز چون در مقام خود و هنگام معنویت پیش آید همان کس
که از جانب خدای منصوب است بال بگشاید و برقلهٔ جلالت و قمهٔ نبالت خیمهٔ ولایت و قبهٔ امارت و امامت را
برافرازد و مدعیان را جز وزر و وبال نماند و چون بنگرند خویشتن را بوهوم مسرور و از موجود و معلوم مهجور
و محروم ساخته‌اند و اگر کسی موافق عقیدت شیعی و دلایل و براهین عدیده اگر یک آن نظر توجه و تصرف و التفات
امام علیه السلام متوجه نباشد مدار عالم کون و فساد نگردد و در تمام اشیاء موجوده مکنه انقلاب و اضطراب
افتد چه تمام حرکات و سکنات عالم بالا و مرکز سفلی همه بنظر عنایت و تصرف و امر و اشارت اوست
بالجمله چون امیرالمؤمنین آن کلمات و حکایات را بگذاشت روی با حاضران کرد و فرمود آیا نه چنین است
گفتند یا امیرالمؤمنین چنین باشد که فرمودی فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ وَاَمَّا الثّانِیَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ رَسُولَ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَمَّرَنی فی حَیاتِهِ عَلی جَمیعِ اُمَّتِهِ وَاَخَذَ عَلی جَمیعِ مَنْ حَضَرَهُ مِنْهُمُ الْبَیْعَةَ وَالسَّمْعَ
وَالطّاعَةَ لِاَمْری وَاَمَرَهُمْ اَنْ یُبَلِّغَ الشّاهِدُ الْغائِبَ ذلِكَ فَكُنْتُ الْمُؤَدّی اِلَیْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ
آلِهِ اَمْرَهُ اِذا حَضَرْتُهُ وَالْاَمیرَ عَلی مَنْ حَضَرَنی مِنْهُمْ اِذا فارَقْتُهُ لا تَخْتَلِجُ فی نَفْسی مُنازَعَةُ اَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ لی
فی شَیْءٍ مِنَ الْاَمْرِ فی حَیوةِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَلا بَعْدَ وَفاتِهِ ثُمَّ اَمَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
بِتَوْجیهِ الْجَیْشِ الَّذی وَجَّهَهُ مَعَ اُسامَةَ بْنِ زَیْدٍ عِنْدَ الَّذی اَحْدَثَ اللهُ بِهِ مِنَ الْمَرَضِ الَّذی تَوَفّاهُ فیهِ فَلَمْ یَدَعِ
النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَحَداً مِنْ اَفْناءِ الْعَرَبِ وَلا مِنَ الْاَوْسِ وَالْخَزْرَجِ وَغَیْرِهِمْ مِنْ سائِرِ النّاسِ
مِمَّنْ یَخافُ عَلی نَقْضِهِ وَمُنازَعَتِهِ وَلا اَحَداً مِمَّنْ یَرانی بِعَیْنِ الْبَغْضاءِ مِمَّنْ قَدْ وَتَرْتُهُ بِقَتْلِ اَبیهِ اَوْ اَخیهِ اَوْ حَمیمِهِ
اِلّا وَجَّهَهُ فی ذلِكَ الْجَیْشِ وَلا مِنَ الْمُهاجِرینَ وَالْاَنْصارِ وَالْمُسْلِمینَ وَغَیْرِهِمْ وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَالْمُنافِقینَ
لِتَصْفُوَ قُلُوبُ مَنْ یَبْقی مَعی بِحَضْرَتِهِ وَلِئَلّا یَقُولَ قائِلٌ شَیْئاً مِمّا اَكْرَهُهُ وَلا یَدْفَعَنی دافِعٌ مِنَ الْوِلایَةِ وَالْقِیامِ
بِاَمْرِ رَعِیَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ كانَ آخِرُ ما تَكَلَّمَ بِهِ فی شَیْءٍ مِنْ اَمْرِ اُمَّتِهِ اَنْ یَمْضِیَ جَیْشُ اُسامَةَ وَلا یَتَخَلَّفَ عَنْهُ
بَعْدُ
مِمَّنْ اَنْهَضَ مَعَهُ وَتَقَدَّمَ فی ذلِكَ اَشَدَّ التَّقَدُّمِ وَاَوْعَزَ فیهِ اَبْلَغَ الْاِیعازِ وَاَكَّدَ فیهِ اَكْثَرَ التَّأْكیدِ

فرمود

۶۱۳ فرمود یا اخا الیهود آزمایش دوم که خداوند آب و آتش بعد از وفات پیغمبر محمود بفرمود این بود که رسول خدا
در زمان زندگانیش بر تمامت امتش یعنی بر تمام آفریدگان امارت داد و از جملهٔ حاضران حضرتش بیعت
از بهر من بگرفت و عهد و پیمان و استوار نمود که با وامر و نواهی من مطیع و منقاد باشند و فرمان مرا چون فرمان
یزدان در گوش سپارند آنگاه با حاضران فرمود که امارت مرا با آنانکه غایب هستند تبلیغ کنند لاجرم
از آن هنگام اوامر آن حضرت را گاهی که زمان وفاتش در رسیده بود بجماعت امتش میرسانیدم و چون از
آن حضرت جدائی گرفتم امیر حاضران و غایبان بودم و هرگز در خاطر من خلجان نمی‌نمود که با آن ترتیبات
و تاکیدات که رسول خدای در امر امارت و خلافت من بجای آورد احدی در حال حیات و پس از
وفات آنحضرت در هیچ چیز بمخالفت و منازعت من مبادرت بورزد و چون رسول خدای از تقویم
و تقریر آن امر خطیر بپرداخت و بآن مرض که هم در آن مرض عرض بگذاشت و جوهر خالص مقدسش بروضهٔ
رضوان و نورالانوار مطلق ملحق و با جواهر مجرده ملصق گشت دچار شد بتوجیه و ترتیب آن لشکری که
اسامة بن زید را بر ایشان امیر ساخت امر فرمود و پیغمبر خدا هیچکس از قبایل و طوایف متفرقهٔ عرب
و جماعت اوس و خزرج و جز ایشان از دیگرکسان و همچنین آنان را که از نقض پیمان ایشان در امر
بیعت من و منازعت با من از ایشان بیمناک بود باک نیز اگر میدانست که بواسطهٔ اینکه پدر یا برادرش
در راه اسلام بدست من بقتل رسیده و کین من اندرزند و منتظر خونخواهی هستند یا در نفاق و شقاق
و حمیت جاهلیت و کفر از منهٔ سابقه باقی مانده‌اند بجای نگذاشت جز اینکه بمتابعت و معاونت و در کت
با جیش اسامه فرمان داد و نیز جماعت مهاجرین و انصار و مسلمانان و جز ایشان و مؤلفه قلوب
و منافقین را باین امر مامور داشت تا قلوب آن جماعت که با من در حضرتش بجای میمانند صافی گردد
و هیچکس سخنی که مرا مکروه افتد بر زبان نیاورد و هیچ مانع و دافعی در کار ولایت و امارت من
بعد از آن حضرت حاضر نباشد و چون این ترتیب را بداد آخر سخنی که در کار امتش بفرمود این بود
که لشکر اسامه بتعجیل حرکت نمایند و از آن مردمی که فرمان کرده است با آن لشکر بروند هیچکس
تخلف نورزد و در ایعاب و تقدیم این کار آنچه که بایست از تاکید و تشدید و ایعاد و اتعاظ
و تقدم و توصیه فرو نگذاشت خلاصهٔ مطلب این است که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله
برحسب فرمان یزدان خلافت و امارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در اوقات نبوت
بموجب تقاضای وقت و در غدیر خم بآن تصریح و تلویح تقریر داد و در زمان رحلت آن حضرت در رسید
همچنان برای تاکید و تشدید این امر و اکمال تبلیغ امر الهی که مسئول و ان لم تبلغ فما بلغت
رسالته نگردد و امر ولایت و خلافت آنحضرت بغایة القصوای ابلاغ و اتمام حجت برساند
و هیچکس را در عصیان و طغیان و مخالفت آن کار معذور نگذارد لاجرم بعلم و حکمت

وبصیرتی که بمقام صادر اول وعقل کل وخاتمیت نبوت اختصاص داشت ترتیب جیش اسامه را بداد وهرکس را که میدانست بر کین امیرالمؤمنین وحمیت وعصبیت وکفر ونفاق جاهلیت وانتظار خونخواهی کشته شدگان کافر خود از آن حضرت باقی است ومتهز روزی میباشد که با آن حضرت تلافی ومخالفت نماید ودر ارکان خلافت وبنیان ولایتش ثلمه در اندازد بمتابعت آن لشکر فرمان داد وهم آن لشکر را بموافق ومخالف آراسته ساخت که موجب اندیشه وپارهٔ خیالات فاسده مخالفان نگردد وچون چنانکه مقتضی حکمت ومصلحت بود آن ترتیب را بداد وآن لشکر را معین وبیرون فرستاد برای نهایت تأکید فرمود لعنت خدای هرکس را که از جیش اسامه تخلف جوید آنگاه هرکس را از دل وجان ودین وایمان موافق میدانست در مدینه بر جای گذاشت تا گجاده جادهٔ مستقیم هدایت وولایت کبری از خس وخار وخاک وخاشاک وگرد وغبار اغیار واشرار ومنافقان وکفار پاک وگوهر ولایت بر مرکز وصایت تابناک آید وتقریر جیش اسامه ولعن صریح پیغمبر بر متخلفین از آن جیش را علمای فریقین اقرار دارند وشک وشبهتی در آن ندارند واگر درست تأمل شود تشیید وتأکید وتمهید ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در این مرة از غدیر خم اخوت میجوید وهمان گونه استقامت دارد واین مطلب معین است که رسول خدای صلی الله علیه وآله بر وفات خود علم ویقین کامل داشت وهیچ واجب نبود که در زمان انتقال خود چنین لشکری را با چنان ترتیبی با آن تأکید مأمور فرماید زیرا که پر واضح بود که بعد از آن حضرت هرکس بر سریر امارت بنشیند بمقتضای وقت سپاهی آراسته ومأمور خواهد فرمود واگر امیری ورئیسی بجای آنحضرت قیام نورزد در آن لشکر اسامه نهایت پریشانی وانقلاب وضعف روی خواهد داد ومسلمانان را اضطرابی عظیم از آن انقلاب فرو میگیرد ومخالفان ودشمنان که در انتظار فرصت بودند بر آن لشکر بی سردار ومسلمانان بی رئیس غلبهٔ تامه حاصل خواهند کرد والبته در چنین حالی وانتقال رسول خدای صحیح‌تر چنان بود که چنان سپاهی را آماده ومأمور ندارند ودر مرکز خود بجای بگذارند پس این مأمور داشتن برای دفع موانع وحفظ ودایع امیرالمؤمنین واصلاح حال دین ومسلمین بود وگرنه از چه روی در دیگر غزوات ایام حیات وتعیین سپاه بدیگر صفحات این تأکید وترتیب هویدا نشد واین لعن بر زبان الهام تبیانش جاری نگشت هر مردی خردمند این بیان را بشنود ودر غرض ومرض نباشد تصدیق مینماید اکنون باید بتأمل نگران شد وحالت آنان را با آن مقامات جلیله که در خود گمان میبردند ودر آن وقت محکوم ومأمور بتبعیت واطاعت اسامة بن زید ودر شمار یکی از افراد لشکر گردیده واز نهایت خشم وکمال بغض وطمع وطلب وعدم اعتنای بامر مطاع رسول خدا که از لشکر اسامه تخلف ورزیده واز امر واجب الاطاعه رسول خدای انحراف جستند

بدانست که چیست ومقام ومنزلت چنین مردم واستحقاق ولیاقت ایشان وامیرالمؤمنین علی علیه السلام که در چنین وقت با آن شجاعت وجلادت ولشکرکشی ومردم‌کشی مأمور بتوقف مدینه وانجام امور شخصی رسول خدای که بامر وصایت وولایت اختصاص دارد چگونه است گر خوب ببیند قیمتی فارغ شوی از شبهت ور بیک نظر سازی برحق بشوی عارف فَلَمْ اَشْعُرْ بَعْدَ اَنْ قُبِضَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِلَّا بِرِجالٍ مِمَّنْ بُعِثَ مَعَ اُسامَةَ بْنِ زَیْدٍ وَاَهْلِ عَسْکَرِهِ قَدْ تَرَکُوا مَراکِزَهُمْ وَاَخَلُّوا بِمَواضِعِهِمْ وَخالَفُوا اَمْرَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فیما اَنْهَضَهُمْ لَهُ وَاَمَرَهُمْ بِهِ وَتَقَدَّمَ اِلَیْهِمْ مِنْ مُلازَمَةِ اَمیرِهِمْ وَالسَّیْرِ مَعَهُ تَحْتَ لِوائِهِ حَتّی یَنْفُذَ لِوَجْهِهِ الَّذی اَنْفَذَهُ اِلَیْهِ فَخَلَّفُوا اَمیرَهُمْ مُقیمًا فی عَسْکَرِهِ وَاَقْبَلُوا یَتَبادَرُونَ عَلَی الْخَیْلِ رَکْضًا اِلی حَلِّ عُقْدَةٍ عَقَدَهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لی وَرَسُولُهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی اَعْناقِهِمْ فَحَلُّوها وَعَهْدٍ عاهَدُوا اللهَ وَرَسُولَهُ فَنَکَثُوهُ وَعَقَدُوا لِاَنْفُسِهِمْ عَقْدًا ضَجَّتْ بِهِ اَصْواتُهُمْ وَاخْتَصَّتْ بِهِ آراؤُهُمْ مِنْ غَیْرِ مُناظَرَةٍ لِاَحَدٍ مِنّا بَنی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اَوْ مُشارَکَةٍ فی رَأْیٍ اَوِ اسْتِقالَةٍ لِما فی اَعْناقِهِمْ مِنْ بَیْعَتی فَعَلُوا ذلِکَ وَاَنَا بِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَشْغُولٌ وَبِتَجْهیزِهِ عَنْ سائِرِ الْاَشْیاءِ مَصْدُودٌ فَاِنَّهُ کانَ اَهَمَّها وَاَحَقَّ ما بُدِئَ بِهِ مِنْها فَکانَ هذا یا اَخَا الْیَهُودِ اَقْرَحَ ما وَرَدَ عَلی قَلْبی مَعَ الَّذی اَنَا فیهِ مِنْ عِظَمِ الرَّزِیَّةِ وَفاجِعِ الْمُصیبَةِ وَفَقْدِ مَنْ لا خَلَفَ مِنْهُ اِلَّا اللهُ تَبارَکَ وَتَعالی فَصَبَرْتُ عَلَیْها اِذا اَتَتْ بَعْدَ اُخْتِها عَلی تَقارُبِها وَسُرْعَةِ اتِّصالِها چون روان خاتم پیغمبران بحضرت خداوند پیوست بناگاه نگران شدم وخبر یافتم که مردانی چند که مأمور بلشکرگاه اسامة بن زید ومتابعت وی بودند بازشدند واز مراکز ومواضعی که بآنجا مأمور ومحکوم بودند فرو گذاشتند وفرمان پیغمبر را در آنچه ایشان را امر کرده واز ملازمت امیر خودشان وحرکت کردن با او ودر تحت رایت امارت او تا بدانجا که حکم شده بود راه سپار گردد نادیده انگاشتند واز امیر خودشان اسامه که هنوز در لشکرگاه خود مقیم بود تخلف کرده وبا اعوان خود بجانب مدینه شتابان گردیده تا آن پیمانی را که یزدان تعالی ورسولش برای من بر ایشان برنهاده وآن بیعتی را که رسول خدای از ایشان بخلافت وولایت من از آنها گرفته بود بگسستند وچون بیامدند آن عهد استوار را درهم شکستند ونکث بیعت کرده وبرای خود عقدی بربستند که بیرون از امر واجازت خدای ورسول خدای وجماعت مؤمنین بود ودر آن رای واندیشه واین هوا وهوس جز بآراء واندیشهٔ خود شان کار نکردند واز ما بنی عبدالمطلب که اصل ومایه وپایه وصاحب این امریم نپرسیدند وبرویت واشارت ومشارکت ما حرکت ننمودند سهل است در مقام استقالهٔ آن بیعت که از من برگردن داشتند برنیامدند وبا اینکه خودشان گروگان عهد وپیمان من بودند ورشتهٔ استوار بیعت مرا بر گردن در سپرده بودند از بهر خود بیعت گرفتند واین کارها را ایشان میکردند در حالی که من بکار غسل وکفن وتجهیز رسول خدای مشغول واز ترتیب دیگر کارها ممنوع ومصدود بودم چه آن امر از دیگر امور بیشتر اهمیت داشت

واز هرچه در نظر جلوه کرشدی شایسته تر بودی یا اخا الیهود این کردار ناهنجار ایشان از دیگر واردات دل مرا بیشتر ریش نمودی بعلاوه آن مصیبت عظمی و رزیت کبری که در وفات رسول خدا هویدا و فقدان آنکس که جز خداوند بیش مخلف نتواند بود مرا روی داده بگردید و من بر آن مصیبت که از افعال اینجماعت بر من رسید و با آن مصیبت که از وفات رسول خدای اتفاق افتاد مقارن و سریع الاتصال بود شکیبائی ورزیدم همانا امیرالمؤمنین علیه السلام مصیبت تخلف از جیش اسامه را که منجر بغصب خلافت و فساد احوال امت تا قیامت با فقدان رسول خدای یکسان واین هر دو مصیبت را خواهر و با یکدیگر برابر خوانده است والله خزاین غیب زیرا که بعثت آنحضرت و ظهور نور نبوت مطلقه از عالم لاهوت بعالم ناسوت و توجه از مراتب کلیه بعالم جزئیه برای تکمیل نوع بشر و حفظ رشته بقاء و دوام و ترقی ایشان که دارای گوهر عقل که از جواهر مجرده علویه هستند از اسفل السافلین جهل و ضلالت باعلی علیین نباهت و درایت و سعادتمندی ایشان در دنیا و آخرت و اتصال وجود ایشان بمبداء فیض مطلق و انوار حق است و چون در این مقصود خلل افکنند چنان است که بر تمام آن جمله لطمه زنند و فقدان این در حکم فقدان آنحضرت خواهد بود و چنان باشد که آنحضرت را شهید ساخته باشند این است که امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید بر این دو مصیبت بزرگ شکیبائی ورزیدم و چون قرآن کریم شامل تمام احکام دین مبین است این امت که آن حضرت بجمع آن اشتغال ورزید و این کار را که معنی نبوت و خلافت و ولایت باطنیه و ظاهریه را شامل و حفظ عترت رسول خدا را که خلفاء یزدان و حافظ و ودایع خداوند منان و اصل دین و حارس آئین میباشند بر رعایت امور ظاهره و آداب صوریه مقدم شمرد والله اعلم چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از این فصل بپرداخت روی با اصحاب آورد و فرمود آیا چنین است که فرمودی فرمود یا اخا الیهود اما از مایش سوم این است فان القائم بعدالنبی صلی الله علیه واله کان یلقانی معتذراً فی کل ایامه و یلزم غیره ما ارتکبه من اخذ حقی و نقض بیعتی و یسئلنی تحلیله فکنت اقول تنقضی ایامه ثم یرجع الیّ حقی الذی جعله الله لی عفواً هنیئاً من غیر ان احدث فی الاسلام مع حدوثه و قرب عهده بالجاهلیة حدثاً فی طلب حقی بمنازعة لعل فلاناً یقول فیها نعم و فلاناً یقول لا فیؤول ذلک من القول الی الفعل و جماعة من خواص اصحاب محمد صلی الله علیه واله اعرفهم بالنصح لله و لرسوله و لکتابه و دینه الاسلام یأتونی عوداً و بدءً و علانیة و سراً فیدعونی الی اخذ حقی و یبذلون انفسهم فی نصرتی لیؤدوا الیّ بذلک بیعتی فی اعناقهم فاقول رویداً و صبراً قلیلاً لعل الله یأتینی بذلک عفواً بلا منازعة و لا اراقة الدماء فقد ارتاب کثیر من الناس بعد وفاة النبی صلی الله علیه واله و طمع فی الامر بعده من لیس له باهل فقال کل قوم منا امیر و ما طمع القائلون فی ذلک الا لتناول غیری الامر فلما دنت وفاة القائم و انقضت ایامه صیّر الامر بعده لصاحبه و کانت هذه اختها و محلها منی مثل محلها و اخذا منی ما جعله الله لی فاجتمع الیّ من اصحاب محمد صلی الله علیه واله ممن مضی و من

بقی ممن اخره الله من اجتمع فقالوا لی فیها مثل الذی قالوا فی اختها فلم یعد قولی الثانی قولی الاول صبراً و احتساباً و یقیناً و اشفاقاً من ان تفنی عصبة تألفهم رسول الله صلی الله علیه واله باللین مرة و بالشدة اخری و بالبذل مرة و بالسیف اخری حتی لقد کان من تألفه لهم ان کان الناس فی الکر و الفرار و الشبع و الری و اللباس و الوطاء و الدثار و نحن اهل بیت محمد صلی الله علیه واله لا سقوف لبیوتنا و لا ابواب و لا ستور الا الجرائد و ما اشبهها و لا وطاء لنا و لا دثار علینا یتداول الثوب الواحد فی الصلوة اکثرنا و نطوی اللیالی و الایام جوعاً عامتنا و ربما اتانا الشیء مما افاءه الله علینا و صیره لنا خاصة دون غیرنا و نحن علی ما وصفت من حالنا فیؤثر به رسول الله صلی الله علیه واله ارباب النعم و الاموال تألفاً منه لهم فکنت احق من لم یفرق هذه العصبة التی الفها رسول الله صلی الله علیه واله و لم یحملها علی الخطة التی لا خلاص لها منها دون بلوغها او فناء آجالها همانا ابوبکر بعد از رسول خدای صلی الله علیه وآله بامر امارت قیام کرفت و در تمام ایام عمر خود در حضرت من زبان بمعذرت بر میگشود و عمر را نکوهش مینمود تا چرا باعث شد که ابوبکر امر خلیفتی را که حق من بود بستد و بیعت مرا که از خدای و رسول بر گردن داشت بشکست و از من خواستار همی شد که او را بحل کردانم و من با خود همی گفتم ابوبکر را سالی فراوان بر سر چیده است و زود باشد که ازین جهان جای بپردازد و قالب از روان تهی سازد و چون ازین دنیا بیرون شود حق من بمن بازگردد و منصب خلافت که خدای از برای من مقرر فرموده است بدون کلفت و مشقت و تصدیع با من راجع شود و بیرون از اینکه برای مطالبه حق خود مشاجرت و مناقشت و مقاتلت مبادرت شود و در مردم اسلام که بعهد جاهلیت قریب العهد هستند و هنوز باسلامی استوار برخوردار نمیباشند احداث احدوثه و منازعتی افتد یکی تصدیق کند و یکی تصویب نماید و آخر الامر از مقام قول بمرتبه فعلیت رسد و فتنه در اسلام پدید آید بمقصود خود نایل خواهم شد و جماعتی از اصحاب محمد که بر خلوص عقیدت و صدق نیت و حسن نصیحت و رعایت خوشنودی خدا و دین و کتاب خدا ایشان را شناخته ام همه وقت در پنهان و آشکار بحضرت من بدایت میگرفتند و مرا بمطالبه و اخذ حق خودم میخواندند و در نصرت من از جان دریغ نمیکردند تا حقوق بیعت را که بر گردن داشتند فرو گذارند و من در جواب ایشان بتامل و صبوری سخن میکردم و همی گفتم اندکی درنگ جوئید شاید خداوند تعالی حق را بمن باز رساند و کار بمنازعت و خونریزی نکشد چه حالت این مردم بعد از وفات رسول خدای صلی الله علیه و آله دستخوش شک و ریب کردیده و در مقام مسلمانی استوار نیستند و آنانکه شایسته خلیفتی نیستند بهوای آن برشده اند و هر گروهی گفتند باید امیر از ما باشد و سبب این قول و این طمع ایشان کاهی روی داد که پای غیر از من در میان آمد و یکانه بر مسند امارت بنشست یعنی چون قبایل عرب و زعمای اقوام

تحقیق در مسئله

سخنران

بخوان شدند که مردمان بعد از وفات پیغمبر وصیت آنحضرت کار نکردند و از فرمان خدا و رسول خدا روی
برکاشتند و دیگری را بامارت برداشتند لاجرم هرج و مرج گشت و تمام طوایف باندیشهٔ خلافت برخواستند
و خود را از دیگر کمتر نینگاشتند و در جویبار خلافت و بوستان امامت نهالهای آرزومندی امید برکاشتند
اما اگر حق من بمن می پیوست و حق بر مرکز می نشست هیچکس باین طمع و طلب نمی نشست و رشتهٔ چنین آرزوی
نظام را نگسست و چون وفات قائم یعنی ابوبکر که بعد از رسول خدای بکار خلافت قیام داشت نزدیک شد
و روزگارش بپایان رسید امر خلافت را بتدابیر مختلفه برای صاحب و رفیق خود عمر مقرر گردانید و این مصیبت
و بلیت و امتحانی دیگر بود که مانند آنچه بمن وارد شده و همان حالت و انزجار که مرا از آن یک روی داد
از این یک نیز حاصل شد و هر دو تن غاصب حق من شدند و آنچه را که خدای بمن اختصاص داده مأخوذ
داشتند اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله چه آنانکه از جهان بگذشتند و چه آنکسان که در جهان
باقی هستند نزد من انجمن شدند و با من در این قضیه و حادثهٔ ثانیه همان سخنان بگذاشتند که در حادثه
اولی میگفتند یعنی مرا محرک می شدند که بمطالبهٔ حق خویش سخن کنم اما با ایشان همان پاسخ بگذاشتم که در دفعه
نخست نهاده بودم و بصبوری و احتساب کار کردم و انجمله محض کمال یقین باحقاق حق خود و شفقت
و رعایت حفظ آن گروهی از امت است که رسول خدای صلی الله علیه و آله در جمع و تالیف و تألف ایشان
گاهی بنرمی گاهی بسختی گاهی بتخویف و تهدید و گاهی بکار فرمودن شمشیر بر آن رنج برد و قبول زحمات
و مشقات فرمود تا بهم پیوست و اگر من جز بصبوری و شکیبائی و تحمل و بردباری میرفتم و در مقام
مطالبهٔ حق خود بر میآمدم ناچار کار بکارزار و استعمال تیغ شرربار میرسید و در صورت اجتماعیه
مسلمانان و ظاهر اسلام ایشان تفرقه و تشتت و در جمع ایشان تفرق و گروهی کشته و نابود میشدند
مفاد این کلام مبارک این است که در حضرت بصیر و خبیر و دانا و بینای من که لو کشف الغطاء ما ازددت
یقیناً مکشوف و بیقین کامل مقرون است که خلافت رسول و ولایت و امارت مخلوق که در ازل بوجود
من اختصاص یافته هرگز تغییر پذیر نشود و اگر دیگران چنان بدانند که دارای این مقام ظاهر هم
شده اند محض پندار است زیرا که شرائطی که در این امر لازم است در ایشان موجود نیست و نیز
میدانم که بهر وقت که مصلحت باشد بعنوان ظاهر نیز متصف خواهم شد پس از چه روی بیرون از
وقت و با حالت نفاق و شقاق جمعی کثیر و اتفاق ایشان بر اجرای مقاصد خود برای مطالبهٔ
حق ثابت خود که همیشه مرا بود وجهت عجلت نمایم و کار بمنازعت و مقاتلت افکنم و اسباب تفرقه و جمعیت
و ارتداد گروهی منافق که بالفعل مسلمان خوانده میشوند فراهم شود و از جمله میفرماید حالت تالیف رسول
خدای و تألف آن حضرت برای این مردم این بود که اسباب راحت و استراحت و استقرار و تعیش
ایشان را از هر حیثیت از منزل و مأوی و خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی فراهم ساخت و ما یحتاج کامل مهیا

آنحضرت بودیم

آنحضرت بودیم چنان بعسرت و سختی معیشت میگذرانیدیم که نه سقفی بر بیوت و نه ابوابی بر منازل و
اماکن و نه پرده و ستری برای حفظ حشمت و نه زیرافکن و زبرپوش داشتیم بلکه ابواب و ستور را بالیف
خرما و امثال آن بیاراستیم و از قلت البسه در مواقیت نماز جامه برتن کرده یکی نماز بگذاشت و با دیگری
برای اقامت او از تن خود بر داشت یعنی چون جامه برتن نداشتند و نتوانستند ادای نماز کنند و همه جهت
یک جامه برای ادای نماز موجود بود تن تن آن جامه را بتن کرده نماز میگذاشتند و بعد از فراغت
از تن بیرون آورده با آن دیگر میگذاشت تا نماز گذارد و جملگی با زحمت جوع دچار بودیم معذلک هر وقت
مالی میرسید که از جانب خدای بما اختصاص داشت رسول خدای برای تالیف دیگران با ایشان بذل
میفرمود لاجرم من شایسته تر بودم که آن گروهی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانگونه مؤالف
و مؤلف ساخته در میان ایشان تفرقه نیندازم و ایشان را بواسطهٔ این کردار خود باندیشهٔ کاری نفکنم
که یا باید مقهور و بر شکسته یا در عرصهٔ قتل درآیند لِأَنِّي لَوْ نَصَبْتُ نَفْسِي فَدَعَوْتُهُمْ إِلَى نُصْرَتِي كَانُوا مِنِّي فِي
أَمْرِي عَلَى إِحْدَى مَنْزِلَتَيْنِ إِمَّا مُتَّبِعٌ مُقَاتِلٌ وَإِمَّا مَقْتُولٌ إِنْ لَمْ يَتَّبِعِ الْجَمِيعَ وَإِمَّا خَاذِلٌ يَكْفُرُ بِخِذْلَانِهِ إِنْ
قَصَّرَ فِي نُصْرَتِي أَوْ أَمْسَكَ عَنْ طَاعَتِي وَقَدْ عَلِمَ أَنِّي مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى يَحِلُّ بِهِ فِي مُخَالَفَتِي وَالْإِمْسَاكِ
عَنْ نُصْرَتِي مَا أَحَلَّ قَوْمُ مُوسَى بِأَنْفُسِهِمْ فِي مُخَالَفَةِ هَارُونَ وَتَرْكِ طَاعَتِهِ وَرَأَيْتُ تَجَرُّعَ الْغُصَصِ
وَرَدَّ أَنْفَاسِ الصُّعَدَاءِ وَلُزُومَ الصَّبْرِ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ أَوْ يَقْضِيَ بِمَا أَحَبَّ أَنْ يُدْلِيَ فِي حَظِّي وَ
أَرْفَقَ بِالْعِصَابَةِ الَّتِي وَصَفْتُ أَمْرَهُمْ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً وَلَوْ لَمْ أَتَّقِ يَا أَخَا الْيَهُودِ
ثُمَّ طَلَبْتُ حَقِّي لَكُنْتُ أَوْلَى مِمَّنْ طَلَبَهُ لِعِلْمِ مَنْ مَضَى مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَمَنْ بِحَضْرَتِكَ مِنْهُمْ بِأَنِّي كُنْتُ أَكْثَرَ عَدَداً وَأَعَزَّ عَشِيرَةً وَأَمْنَعَ رِجَالاً وَأَطْوَعَ أَمْراً وَأَوْضَحَ حُجَّةً وَأَكْثَرَ فِي
هَذَا الدِّينِ مَنَاقِبَ وَآثَاراً لِسَوَابِقِي وَقَرَابَتِي وَوِرَاثَتِي فَضْلاً عَلَى اسْتِحْقَاقِي ذَلِكَ بِالْوَصِيَّةِ الَّتِي
لَا مَخْرَجَ لِلْعِبَادِ مِنْهَا وَالْبَيْعَةِ الْمُتَقَدِّمَةِ فِي أَعْنَاقِهِمْ مِمَّنْ تَنَاوَلَهَا وَقَدْ قُبِضَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَإِنَّ وِلَايَةَ الْأُمَّةِ فِي يَدِهِ وَفِي بَيْتِهِ لَا فِي يَدِ الْأُولَى تَنَاوَلُوهَا وَلَا فِي بُيُوتِهِمْ وَلَأَهْلُ
بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِهِمْ فِي جَمِيعِ الْخِصَالِ
چه اگر من بدعوی خلافت و مسند امارت برآمدم و انجماعت را بنصرت خویش دعوت فرمودم آن مردم
در امر من و حق من از یکی از دو حال بیرون نبودند یا متابع و مقاتل بودند یا مقتول میشدند اگر تمامت
متابعت نمیکردند یا بر کناره یک طرف می نشستند و بواسطهٔ اینکه در نصرت من قصور و از طاعت من
امساک میورزیدند کافر میشدند چه میدانستند که منزلت من در حضرت رسول خدای منزلت هارون
نسبت بموسی صلوات الله علیهما است لاجرم هر کس با من مخالفت میورزید همان خسران و عقوبت
بر وی فرود میشد و همان کفر و شقاق را دارا می گشت که قوم موسی را در مخالفت و ترک طاعت هارون

فرو شد ازین روی صلاح در آن دیدم که جام لبریز اندوه را بحلق اندر فرو بستم و نفس سرد و آه غم بر آوردم و با تلخی صبر بسازم تا خداوند تعالی ابواب فیروزی و نصرت برگشاید یا بواسطهٔ این صبوری و تحمل آنچه دوست میدارم بر حظ و بهرهٔ من بیفزاید پس با آن گروه منافق مخالف جاهل که کار ایشان را توصیف نمودم رفق و نرمی ورزیدم و آنچه خدای امر کرده جز آن نمی شود و آنچه از قسم تقدیر برگذشته دیگرگون نمیگردد مقصود این است که منکه امیرالمؤمنین هستم مصلحت وقت و حفظ دین اسلام و عموم مسلمانان کار میکنم و امر دین را بر آمال دنیویه و مطلوبات این جهانی مقدم میدارم و اجتهاد می نمایم تا ممکن است مردمان از سخط یزدان و آتش نیران آسوده باشند و چون اطاعت من و قبول ولایت من بر همه کس واجب و مخالف من کافر و مستوجب خشم و عذاب خداوند قاهر است و نیز میدانستم که اگر مسلمانان را با امت خود دعوت نمایم بواسطه اضلال ضلال و اغوای جهال متفق و متحد نمی شوند و ناچار آنان که اجابت نکنند بعذاب و عقاب ایزد قهار و بلیت کفر گرفتار و معدودی که متابعت نمایند در عرصهٔ کارزار بقتل و نهب دچار آیند لاجرم رعایت حفظ این حال را که برای حفظ دماء و صیانت از تفرقه در اسلام و کفر و استحقاق نکال ایزد بیهمال را واجب بود بر دیگر مطالب مقدم داشتم میفرماید و اگر حفظ و رعایت اینحال را بکنم و از آن پس طلب حق خود را بنمایم همچنان از آن کسان که با آن حیل مختلفه و تدابیر متباینه در طلب آن برآمدند سزاوارتر بودم زیرا که اصحاب رسول خدای چه آنانکه از جهان بگذشتند و چه آنانکه از آن جماعت در حضور تو و زمان تو حاضرند بر این امر عالم میباشند و البته اگر من آن ملاحظات را نمیکردم عدد من از حیثیت قبیله و طایفه از دیگران بیشتر و عشیرت من گرامی تر و مردان دلیر و شجاع من منیع تر و امر و فرمان من مطاع تر و حجت و برهان من روشن تر و مناقب و آثار من از حیثیت سوابق و قرابت و وراثت من در اسلام و خدمت آن حضرت و با آن حضرت و از آن حضرت در این دین مبین فزونتر و علاوه بر اینجمله آن فزونی استحقاق در کار خلافت بواسطهٔ آن وصیتی که رسول خدای در حق من و خلافت من و ولایت من بگذاشت و برای بندگان خدای هیچ راهی برای تخلف و خروج از آن نگذاشت و نیز آن بیعتی که رسول خدای در کار من از جهانیان ماخوذ داشت و بر گردن همان کسان که در طمع و طلب و غصب خلافت بر آمدند تا قیامت بر جای بماند و حال اینکه چون پیغمبر بدیگر سرای رهسپر شد ولایت امت بدست او و در خانوادهٔ او بود نه بدست آنانکه بغصب ربودند و نه در خانهٔ آنها که بظلم تصاحب نمودند و البته این منصب والا و مقام اعلی باهل بیت او که خدای تعالی زنگ و غبار آلایش شک و شبهت و رجس و شرک را از قلوب ایشان برداشته و مرآت ایمان و ایقان ایشان را از هر کدورتی پاک نموده و ایشان را بفروغ انوار هدایت نور جبیل درایت منور و مطهر گردانیده بعد از رسول خدای با امر ولایت و خلافت و وصایت

از همه کس در تمام اوصاف و خصال سزاوارترهستند و در این فصل از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام چون بتامل بنگرند بسا دقایق و حقایق معلوم میشود و باز نموده آید که مخالفت آن حضرت کفر و ادعای خلافت مخالف امر خدای و رسول و تطهیر از رجس که در کلام خدای وارد و بعصمت مصرح است مخصوص باهل بیت خاصهٔ پیغمبر و خلفای آن حضرت و دیگران از آن بی بهره و بیعت آن حضرت بر اعناق آن جماعت تا قیامت باقی و صفات حسنه ولایت و خلافت در اهل بیت موجود و در دیگران مفقود است والله تعالی اعلم بالجمله چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از این فصل بپرداخت و شطری از حال خود و دیگران بگذاشت نظر عنایت بآن جماعت بینداخت و فرمود آیا چنین نیست عرض کردند یا امیرالمؤمنین چنین است آنگاه فرمود وَاَمَّا الرّابِعَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ الْقائِمَ بَعْدَ صاحِبِهِ کانَ یُشاوِرُنی فی مَوارِدِ الْاُمُورِ فَیُصْدِرُها عَنْ اَمْری وَیُناظِرُنی فی غَوامِضِها فَیُمْضیها عَنْ رَأْیی لا اَعْلَمُ اَحَداً وَلا یَعْلَمُهُ اَصْحابی یُناظِرُهُ فی ذلِکَ غَیْری وَلا یَطْمَعُ فِی الْاَمْرِ بَعْدَهُ سِوایَ فَلَمّا اَتَتْهُ مَنِیَّتُهُ عَلی فُجاءَةٍ بِلا مَرَضٍ کانَ قَبْلَهُ وَلا اَمْرٍ کانَ اَمْضاهُ فی صِحَّةٍ مِنْ بَدَنِهِ لَمْ اَشُکَّ اَنّی قَدِ اسْتَرْجَعْتُ حَقّی فی عافِیَةٍ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتی کُنْتُ اَطْلُبُها وَالْعاقِبَةِ الَّتی کُنْتُ اَلْتَمِسُها وَاَنَّ اللهَ سَیَأْتی بِذلِکَ عَلی اَحْسَنِ ما رَجَوْتُ وَاَفْضَلِ ما اَمَّلْتُ فَکانَ مِنْ فِعْلِهِ اَنْ خَتَمَ اَمْرَهُ بِاَنْ سَمّی قَوْماً اَنَا سادِسُهُمْ وَلَمْ یُسَوِّنی بِواحِدٍ مِنْهُمْ وَلا ذَکَرَ لی حالاً فی وِراثَةِ الرَّسُولِ وَلا قَرابَةً وَلا صِهْراً وَلا نَسَباً وَلا لِواحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلُ سابِقَةٍ مِنْ سَوابِقی وَلا اَثَرٌ مِنْ آثاری وَصَیَّرَها شُوری بَیْنَنا وَصَیَّرَ ابْنَهُ فیها حاکِماً عَلَیْنا وَاَمَرَهُ اَنْ یَضْرِبَ اَعْناقَ النَّفَرِ السِّتَّةِ الَّذینَ صَیَّرَ الْاَمْرَ فیهِمْ اِنْ لَمْ یُنْفِذُوا اَمْرَهُ وَکَفی بِالصَّبْرِ عَلی هذا یا اَخَا الْیَهُودِ صَبْراً فَمَکَثَ الْقَوْمُ اَیّامَهُمْ کُلَّها کُلٌّ یَخْطُبُها لِنَفْسِهِ وَاَنَا مُمْسِکٌ قَدْ سَأَلُونی عَنْ اَمْری فَناظَرْتُهُمْ فی اَیّامی وَاَیّامِهِمْ وَآثاری وَآثارِهِمْ وَاَوْضَحْتُ لَهُمْ ما لَمْ یَجْهَلُوهُ مِنْ وُجُوهِ اسْتِحْقاقی لَها دُونَهُمْ وَذَکَّرْتُهُمْ عَهْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِلَیْهِمْ وَتَأْکیدَ ما اَکَّدَهُ مِنَ الْبَیْعَةِ لی فی اَعْناقِهِمْ دَعاهُمْ حُبُّ الْاِمارَةِ وَبَسْطُ الْاَیْدی وَالْاَلْسُنِ فِی الْاَمْرِ وَالنَّهْیِ وَالرُّکُونُ اِلَی الدُّنْیا وَالْاِقْتِداءُ بِالْماضینَ قَبْلَهُمْ اِلی تَناوُلِ ما لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُمْ فَاِذا خَلَوْتُ بِالْواحِدِ مِنْهُمْ ذَکَّرْتُهُ اَیّامَ اللهِ وَحَذَّرْتُهُ ما هُوَ قادِمٌ عَلَیْهِ وَصائِرٌ اِلَیْهِ الْتَمَسَ مِنّی شَرْطاً اَنْ اُصَیِّرَها لَهُ بَعْدی فَلَمّا لَمْ یَجِدْ عِنْدی اِلَّا الْمَحَجَّةَ الْبَیْضاءَ وَالْحَمْلَ عَلی کِتابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَصِیَّةِ الرَّسُولِ وَاِعْطاءِ کُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ ما جَعَلَهُ اللهُ لَهُ وَمَنْعِهِ ما لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ آزمایش چهارم در این بود که چون عمر بن خطاب بعد از ابوبکر بخلافت نشست در غوامض مسائل و مهمات امور که جانب ظهور میگرفت و موجب زحمت و اشکال میگشت با من مشورت همی کرد و آنچه را که من تصویب میکردم و رای من بر آن قرار میگرفت ممضی میداشت و در ایام خلافت او جز من کسی طرف مشورت او نبود و اصحاب من نیز میدانند که با دیگری باستشاره نمی پرداخت و هیچکس غیر از من طمع در آن نمیکند که بعد از عمر بر مسند خلافت جای کند و بدینگونه روزگار بسپرد و چون مرگ او بدون اینکه بمرضی دچار

یا اینکه در اوقات صحت بدنش امضای امری کرده باشد و انتخاب و اختیاری نموده باشد بناگاه
در رسید یعنی غیلة و غفلة بزخم کاری ابولؤلؤ و چار و بلامقدمه بمرگ ناگهانی گرفتار شد نه اینکه رنجور شده
باشد و روزی چند بر بستر رنجوری درافتد و از روی فرصت و اندیشه و شور و تدبیر وصیتی نموده یا اینکه
در زمان صحت بدن و مشاعر تقدیم ترتیبی و ترتیب مقدمه داده باشد تا بگوئیم مسبوق بتشکیل امری بوده است
و امر را در اوقات مجال و تصویب رجال ممضی داشته و تغییرش جایز نیست بلکه در همان حال که در کلیات
و جزئیات مطالب با من مشورت همیکرد و برای و اندیشهٔ صواب من فصیل امور همیداد و کرارا گفت لولا علی
لهلک عمر و امثال آنرا همی گفت و از تدابیر حسنه و معاضدت و معاونت من فواید حسنه و نتایج مفیده را
ادراک همی نمود و من شک نداشتم که با اینحال بدون ورود هیچ دافع و مانعی بلکه در نهایت عافیت
بمقام و منزلت خویش و خلافت که حق من بود واصل میشوم و خداوند تعالی بزودی بیکبیر و پسندیده و فرونتر
از آنچه آرزو داشتم من بازمیرساند کار و کردار و وصیت عمر بر آن افتاد که پایان امر خود را بآن
کشاند که تنی چند را که من ششمی ایشان بودم نامبردار کرد یعنی تعیین مجلس شوری ترتیبی که مطلوب او بود
بفرمود و شش تن را که از آنجمله من نیز بودم و مرا شخص ششم قرار داد و بعلاوه این کار مرا با هیچیک
از آن پنجتن برابر ساخت یعنی آن پنجتن را بر من فزونی داد تا بمقصود خود نایل شود و عثمان را
بمقام خلافت واصل گرداند و در تقریر این مجلس و تعیین این اشخاص و ترتیب این مقصود بهیچوجه
یادی از اینکه من وارث و خویشاوند و داماد رسول خدای هستم نکرد و از نسب و حسب و سوابق
و آثاریکه از من در دولت اسلام الی یوم القرار برقرار است نام نبرد و کار خلافت را که بحکم خدا
و وصیت رسول خدا بمن اختصاص داشت در میان ما بشوری موکول داشت و پسرش را بر ما حاکم
گردانید و بدو فرمان داد که اگر این شش تن را که برای شوری مقرر داشته امر او را نافذ نکردانند
سر از تن برگیرد یا اخا الیهود برای صبوری ورزیدن و شکیبائی نمودن همین کار او کافی است
یعنی همین ترتیب که او داد برای اینکه تمام عمر را بتلخی صبر بگذرانند کافی است تا چه رسد بآن حوادث
دیگر که نمایش گرفت پس آنقوم در ایام خود هر کس آرزومند خلافت بود و آن امر را برای خود می خواستند
لکن من در این مقام که از امر من از من پرسنده بودم پس از آن در روزگار خود و ایام ایشان و آثار
خود و آثار ایشان با آنجماعت مناظرتها کردم و از وجوه استحقاق خود و اختصاص آن امر بمن دیگران
که خود ایشان نیز مجهول نداشتند از بهر ایشان واضح ساختم و از عهد و پیمان رسول خدای
در کار خلافت و وصایت من با ایشان و آن بیعت مؤکد مؤبد را که از من در اعناق ایشان استوار
بود باز گفتم حب امارت و ریاست و بسط دستها و زبانها در امر و نهی و میل و رکون بسوی جهان
و خواستن جهان و ریاست جهان و پیروی گذشتگان خود که غاصب شدند بمیل و طلب آنچه که خدای

برای ایشان مقرر نفرموده برآمدند و چون با یکتن بخلوت اندر بودم از شداید روزگار قیامت و کیفر
اعمال بد و تذکره نمودم و او را از آنچه بدان اقدام نمود و بدان پای خواهد گذاشت و بسوی آن خواهد رسید
تحذیر همیکردم و هر یک در خلوت با من شرط همیکردند با تو معاونت کنم بدان شرط که پیمان بر نهی که بعد از
خود امر خلافت را با من سپاری یعنی گمان کرد که این امر چون سلطنت دیگران است و ندانست که
از جانب یزدان است بالجمله میفرماید چون اهل شوری تن بتن بدیدند که در زمان خلافت من جز عدل
و اجرای احکام کتاب خدای و سنت رسول و طریقت بیضاء و اعطای هر کسی را آنچه خدای از بهرش
مقرر داشته و منعش از آنچه خدای از بهرش برقرار نگردانیده یعنی دانستند اگر من خلافت یابم
جز بعدل و اعطاء حق باهل حق و منع از غیر حق و عمل بکتاب و سنت و رعایت احکام شریعت رفتار نکنم
و آنچه طمع دارند بآن نایل نمی شوند مأیوس شدند و خلافت را که خدای و رسول خدای بمن مخصوص
داشته بودند برای غرض و طلب دو روزه روزگار ناپایدار و برخورداری از حطام این جهان حتار
خود را سول پیشگاه پرورد کار کردانیدند ثُمَّ اِذَا الْهَاعَنِّي اِلَى ابْنِ عَفَّانَ رَجُلٌ لَمْ يَسْتَوِ بِهِ وَ بِوَاحِدٍ مِمَّنْ حَضَرَهُ
حَالٌ قَطُّ فَضْلاً عَمَّنْ دُونَهُمْ لَا بِبَدْرٍ الَّتِي هِيَ سَنَامُ فَخْرِهِمْ وَلَا غَيْرِهَا مِنَ الْمَآثِرِ الَّتِي اَكْرَمَ اللّٰهُ بِهَا رَسُولَهُ
وَمَنِ اخْتَصَّهُ مَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ اَعْلَمِ الْقَوْمَ اَمْسَوْا مِنْ يَوْمِهِمْ ذٰلِكَ حَتّٰى ظَهَرَتِ
النَّدَامَةُ مِنْهُمْ وَنَكَصُوا عَلٰى اَعْقَابِهِمْ وَاَحَالَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ كُلٌّ يَوْمٍ يَلُومُ نَفْسَهُ وَيَلُومُ اَصْحَابَهُ ثُمَّ لَمْ تَطُلِ
الْاَيَّامُ بِالْمُسْتَبِدِّ بِالْاَمْرِ ابْنِ عَفَّانَ حَتّٰى اَكْفَرُوهُ وَتَبَرَّؤُا مِنْهُ وَمَشٰى اِلٰى اَصْحَابِهِ خَاصَّةً وَسَائِرِ اَصْحَابِ رَسُولِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ عَلٰى هٰذِهِ يَسْتَقِيلُهُمْ مِنْ بَيْعَتِهِ وَيَتُوبُ اِلَى اللّٰهِ مِنْ فَلْتَتِهِ فَكَانَتْ هٰذِهِ يَا اَخَا الْيَهُودِ
اَكْبَرَ مِنْ اُخْتِهَا وَاَفْظَعَ وَاَحْرٰى اَنْ لَا يُصْبَرَ عَلَيْهَا فَنَالَنِي مِنْهَا الَّذِي لَا يَبْلُغُ وَصْفُهُ وَلَا يُحَدُّ وَقْتُهُ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي
فِيهَا اِلَّا الصَّبْرُ عَلٰى مَا اَمَضَّ وَاَبْلَغَ مِنْهَا وَلَقَدْ اَتَانِي الْبَاقُونَ مِنَ السِّتَّةِ مِنْ يَوْمِهِمْ كُلٌّ رَاجِعٌ عَمَّا كَانَ رَكِبَ مِنِّي
يَسْئَلُنِي خَلْعَ ابْنِ عَفَّانَ وَالْوُثُوبَ عَلَيْهِ وَاَخْذَ حَقِّي وَيُعْطِينِي صَفْقَتَهُ وَبَيْعَتَهُ عَلَى الْمَوْتِ تَحْتَ رَايَتِي اَوْ
يَرُدَّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ حَقِّي فَوَاللّٰهِ يَا اَخَا الْيَهُودِ مَا مَنَعَنِي مِنْهَا اِلَّا الَّذِي مَنَعَنِي مِنْ اُخْتَيْهَا قَبْلَهَا وَرَاَيْتُ الْاِبْقَاءَ
عَلٰى مَنْ بَقِيَ مِنَ الطَّائِفَةِ اَبْهَجَ لِي وَآنَسَ لِقَلْبِي مِنْ فَنَائِهَا وَعَلِمْتُ اَنِّي اِنْ حَمَلْتُهَا عَلٰى دَعْوَةِ الْمَوْتِ رَكِبَتْهُ فَاَمَّا
نَفْسِي فَقَدْ عَلِمَ مَنْ حَضَرَ مِمَّنْ تَرٰى وَمَنْ غَابَ مِنْ اَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اَنَّ الْمَوْتَ عِنْدِي
بِمَنْزِلَةِ الشَّرْبَةِ الْبَارِدَةِ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ مِنْ ذِي الْعَطَشِ الصَّدِي وَلَقَدْ كُنْتُ عَاهَدْتُ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اَنَا وَعَمِّي حَمْزَةُ وَاَخِي جَعْفَرٌ وَابْنُ عَمِّي عُبَيْدَةُ عَلٰى اَمْرٍ وَفَيْنَا
بِهِ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ فَتَقَدَّمَنِي وَتَخَلَّفْتُ بَعْدَهُمْ لِمَا اَرَادَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ فِينَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اصحابی
رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا
حَمْزَةُ وَجَعْفَرٌ وَعُبَيْدَةُ فَقَضَوْا نَحْبَهُمْ وَاَنَا وَاللّٰهِ الْمُنْتَظِرُ يَا اَخَا الْيَهُودِ وَمَا بَدَّلْتُ تَبْدِيلًا

وَمَا سَكَّتَنِي عَنِ ابْنِ عَفَّانَ وَحَثَّنِي عَلَى الْإِمْسَاكِ إِلَّا أَنِّي عَرَفْتُ مِنْ أَخْلَاقِهِ فِيمَا اخْتَبَرْتُ مِنْهُ بِمَا
لَنْ يَدَعَهُ حَتَّى يَسْتَدْعِيَ الْأَبَاعِدَ إِلَى قَتْلِهِ وَخَلْعِهِ فَضْلًا عَنِ الْأَقَارِبِ وَأَنَا فِي عُزْلَةٍ فَصَبَرْتُ
حَتَّى كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَنْطِقْ فِيهِ بِحَرْفٍ مِنْ لَا وَلَا نَعَمْ ثُمَّ أَتَانِي الْقَوْمُ وَأَنَا وَ
[illegible] لِعِلْمِي بِمَا تَطَاعَمُوا مِنِ اغْتِنَامِ الْأَمْوَالِ وَالْمَرَحِ فِي الْأَرْضِ وَعِلْمِهِمْ بِأَنَّ
تِلْكَ لَيْسَتْ لَهُمْ عِنْدِي وَشَدِيدٌ عَادَةٌ مُنْتَزَعَةٌ فَلَمَّا لَمْ يَجِدُوا عِنْدِي تَعَلَّلُوا الْأَعَالِيلَ

بگردانید از من و تقریر این امر را برای پسر عفان اختصاص داد مردی که هرگز بوجود او یا تنی از آنانکه با وی
حضور داشتند هیچ حالی استوار نمی‌جست تا چه رسد با آنکه جز آنان بودند نه در وقعه بدر که سنام و برترین
مقام مفاخرت و مباهات ایشان بود و نه در مآثری که خدای تعالی رسول خود را و آنکس را که از اهل بیتش با او
اختصاص داده یعنی علی علیه السلام را بدان گرامی داشته استوار استقامت جسته بود و آن جماعت که بر خلاف
امر حق رفتار کردند و تقریر امر خلیفتی را بآراء فاسده و اغراض شخصیّه نفسیّه خود اختیار نموده و از من بگردانیدند
هنوز آن روز را بشب نیاورده بودند که پشیمانی گرفتند و بیعت او را نادیده انگاشتند و بازگونه نعل زدند و پاره
با پاره برآمدند و هر یک خویشتن و اصحاب خویشتن را بملامت و نکوهش بسپرد و از آن پس روزگاری
بسیار بر پسر عفان که بغصب خلافت استبداد بورزیدی برگذشت که مردمانش تکفیر کردند و از وی برائت
همی جستند لاجرم بسوی اصحاب خود خصوصاً و سایر اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله بر این
حال راه می‌نوشت و از ایشان خواستار اقاله آن بیعت میگشت یعنی خواستار میشد که بیعت او را از گردن
فرو گذارند و این معنی بدیهی است که آن بیعتی که از جانب یزدان باشد هرگز نمیتوان اقاله نمود و آن عهد را
درهم شکست و از آن فلته و قبول آن امر که بدون تفکر و تعقل و تدبر پذیرفتار شده بود و از آن پس
دچار بلیت تکفیر و مخالفت مردمان و حمال احمال اوزار و اثقال مسلمانان گردیده و جز پشیمانی سودی
نبرده و بغیر از خسارت فایدتی نیافته بحضرت احدیت انابت و توبت نبرد ای برادر جماعت یهود همانا
وبال این انتحال و این روزگار نکبت آثار و ضلالت و جهالت و غوایت ایشان دم تا بهنجار بزرگتر از کار نکبت بود
و بسی شایستگی و لیاقت داشت که بر آن شکیبائی و صبوری نورزند لاجرم [illegible] لی بمن دست داد که بوصفش
نمیتوان رسید و حدّی از بهرش نمیتوان مشخص نمود و مرا جز صبوری تکلیفی نبود اما بقیه آن شش تن یعنی اهل
شوری سوای عثمان در همان روز که آن کار را بپسر عفان بگردانیدند [illegible] آمدند و بجمله از آنچه در تضییع
حق من بر خویش بر نهاده و متولی گردیده بودند باز گردیده و پشیمان شده بودند و تن بتن از من خواستار
میشدند که پسر عفان را خلع نماید و بروی بتازند و حق مرا که خود بمن عطا فرمایند و همه دست بیعت بمن
سپرند و عهد بر می‌نهادند که در زیر رایت من جنگ و جهاد نمایند تا بقتل رسند چندانکه خدای تعالی
حق مرا بمن بازگرداند یا اخا الیهود سوگند با خدای هیچ چیز مرا از قبول آن کار باز نداشت مگر همان علتی

که در زمان

که در زمان ابوبکر و عمر در کار بود یعنی همان مفاسد ارتداد و ریختن خون و نهب اموال مسلمانان مرا
از آن باز داشت که در آن روز که عثمان را خلافت دادند و شامگاهش نادم و پشیمان نزد من آمدند و آن عهود
و مواثیق را که بداشتند پذیرفتار اقوال و عهود ایشان نشدم و ابقای آنانکه از طایفه مسلمانان و مؤمنان
بجای مانده بودند مرا خوشتر و با بهجت‌تر و در دلم مأنوس‌تر بود تا فنای ایشان و یقین داشتم که اگر حامل امر
خلافت گردم بدان شرط که با من برگ پیمان بندند می‌پذیرفتم و بر آن سوار میشدم و خود در قبول موت
دریغ نداشتم و آنانکه حاضرند و می‌بینی و آنانکه از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله غایب میباشند نیک دانا هستند
که پیمودن پیمانه مرگ در نزد من بمنزله آبی سرد و گوارا میباشد که در روزی سخت گرم بتشنه جگر تفته رسد
و چنان بود که من و عمم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمم عبیده بر امری عهد ببستیم و در حضرت خدای و رسول خدای
آن پیمان وفا کردیم کنایت از اینکه پیمان بنهادیم که در راه خدا و ترویج دین خدا و رسول خدا جانبازی
کنیم یاران من حمزه و جعفر و عبیده در شهادت بر من سبقت گرفتند و من برای چیزی که خدای عز و جل
اراده فرموده بود بعد از ایشان بر جای بماندم و خداوند عز و جل این آیه شریفه را در حق ما نازل فرمود
که از جمله این معاهدین پاره‌ای بعهد خویش وفا کرده و شربت شهادت بنوشیدند و از جمله ایشان کسی است
که شهید نگشته و منتظر شهادت است و در آنچه مقرر داشتند تغییر و تبدیلی نداده‌اند یعنی حمزه و جعفر
و ابو عبیده بعهد خود وفا کرده و هیچ تبدیلی نداده و در راه خدا جهاد کردند تا شهید شدند و منم سوگند
با خدای که منتظر ادراک فوز شهادت هستم و هیچ تبدیلی ننموده و نمی‌نمایم یا اخا الیهود سکوت من از پسر
عفان و امساک من در کار او جز از آن راه نبود که میدانستم که آن اخلاق ناستوده و شیم ناپسندیده و
افعال غیر مشروعه که در اوست کارش را بدانجا میرساند که مردمان از اماکن و امصار بعیده آهنگ قتل
و خلع او را خواهند نمود تا چه رسد با قارب و نزدیکان و من بحالت اعتزال میگذرانیدم و صبوری
مینمودم تا آنحال بر حسب اقتضای طبیعت و حال او روی نمود و در کار او بلا و نعم تکلم نورزیدم و چون کار او
بپایان رسید مردمان بحضرت من و بیعت من شتابان و گرایان شدند و خدای میداند که در پذیرفتن
سخن ایشان بکراهت اندر بودم چه بجمله در طمع مال و بضاعت وی که انباشته میکرد بودند و همی خواستند
از دفاین و خزاین او بهره یاب و در روی زمین بعشرت و شادکامی روزگار بگذرانند با اینکه میدانستند
آنچه ایشان میجویند و بدان طمع می‌بندند در خدمت من بدست نیاید و ترک این عادت بسی سخت و دشوار
بلکه غیر ممکن است و چون در زمان خلافت من مأیوس شدند و بدیدند که بر آنچه جویند در حضرت من
نه بینند بنای تعلل و بهانه جوئی و فتنه و فساد انگیزی را برنهادند و بآن کار شروع نمودند از آن پس
امیرالمؤمنین سلام الله علیه باصحاب خود التفات نمود و فرمود نه چنین است عرض کردند چنین است
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَّا الْخَامِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ الْمُبَايِعِينَ لِي لَمَّا لَمْ يَطْمَعُوا فِي تِلْكَ [illegible]

وَثَبُوا بِالْمَرْأَةِ عَلَيَّ وَأَنَا وَلِيُّ أَمْرِهَا وَالْوَصِيُّ عَلَيْهَا فَحَمَلُوهَا عَلَى الْجَمَلِ وَشَدُّوهَا عَلَى الرِّحَالِ
وَأَقْبَلُوا بِهَا تَخْبِطُ الْفَيَافِيَ وَتَقْطَعُ الْبَرَارِيَ وَتَنْبَحُ عَلَيْهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ وَتَظْهَرُ لَهُمْ عَلَامَاتُ النَّدَمِ
فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَعِنْدَ كُلِّ حَالٍ فِي عُصْبَةٍ قَدْ بَايَعُونِي ثَانِيَةً بَعْدَ بَيْعَتِهِمُ الْأُولَى فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَتَتْ أَهْلَ بَلْدَةٍ قَصِيرَةٍ أَيْدِيهِمْ طَوِيلَةٍ لِحَاهُمْ قَلِيلَةٍ عُقُولُهُمْ عَازِبَةٍ
آرَاؤُهُمْ وَهُمْ جِيرَانُ بَدْوٍ وَوُرَّادُ بَحْرٍ فَأَخْرَجَتْهُمْ يَخْبِطُونَ بِسُيُوفِهِمْ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَيَرْمُونَ بِسِهَامِهِمْ بِغَيْرِ
فَهْمٍ فَوَقَفْتُ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ كِلْتَاهُمَا فِي مَحَلَّةِ الْمَكْرُوهِ مِمَّنْ إِنْ كَفَفْتُ لَمْ يَرْجِعْ وَلَمْ
يَعْقِلْ وَإِنْ أَقَمْتُ كُنْتُ قَدْ صِرْتُ إِلَى الَّتِي كَرِهْتُ فَقَدَّمْتُ الْحُجَّةَ بِالْإِعْذَارِ وَالْإِنْذَارِ وَ
دَعَوْتُ الْمَرْأَةَ إِلَى الرُّجُوعِ إِلَى بَيْتِهَا وَالْقَوْمَ الَّذِينَ حَمَلُوهَا عَلَى الْوَفَاءِ بِبَيْعَتِهِمْ لِي وَالتَّرْكِ لِنَقْضِهِمْ
عَهْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ وَأَعْطَيْتُهُمْ مِنْ نَفْسِي كُلَّ الَّذِي قَدَرْتُ عَلَيْهِ وَنَاظَرْتُ بَعْضَهُمْ فَرَجَعَ
وَذَكَّرْتُهُ فَذَكَرَ ثُمَّ أَقْبَلْتُ عَلَى النَّاسِ بِمِثْلِ ذَلِكَ فَلَمْ يَزْدَادُوا إِلَّا جَهْلًا وَتَمَادِيًا وَغَيًّا فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا هِيَ
رَكِبْتُهَا مِنْهُمْ فَكَانَتْ عَلَيْهِمُ الدَّبْرَةُ وَبِهِمُ الْهَزِيمَةُ وَلَهُمُ الْحَسْرَةُ وَفِيهِمُ الْفَنَاءُ وَالْقَتْلُ وَحَمَلْتُ نَفْسِي
عَلَى الَّتِي لَمْ أَجِدْ مِنْهَا بُدًّا وَلَمْ يَسَعْنِي إِذْ فَعَلْتُ ذَلِكَ وَأَظْهَرْتُهُ آخِرًا مِثْلُ الَّذِي وَسِعَنِي مِنْهُ أَوَّلًا مِنَ الْإِغْضَاءِ
وَالْإِمْسَاكِ وَرَأَيْتُنِي إِنْ أَمْسَكْتُ كُنْتُ مُعِينًا لَهُمْ عَلَيَّ بِإِمْسَاكِي عَلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ وَطَمِعُوا فِيهِ
مِنْ تَنَاوُلِ الْأَطْرَافِ وَسَفْكِ الدِّمَاءِ وَقَتْلِ الرَّعِيَّةِ وَتَحْكِيمِ النِّسَاءِ النَّوَاقِصِ الْعُقُولِ وَالْحُظُوظِ عَلَى
كُلِّ حَالٍ كَعَادَةِ بَنِي الْأَصْفَرِ وَمَنْ مَضَى مِنْ مُلُوكِ سَبَأٍ وَالْأُمَمِ الْخَالِيَةِ فَأَصِيرُ إِلَى مَا كَرِهْتُ أَوَّلًا وَ
آخِرًا وَقَدْ أَهْمَلْتُ الْمَرْأَةَ وَجُنْدَهَا يَفْعَلُونَ مَا وَصَفْتُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ النَّاسِ لَمْ أَهْجُمْ عَلَى الْأَمْرِ إِلَّا بَعْدَ
مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ وَتَأَنَّيْتُ وَرَاجَعْتُ وَأَرْسَلْتُ وَأَعْذَرْتُ وَأَنْذَرْتُ وَأَعْطَيْتُ الْقَوْمَ كُلَّ شَيْءٍ الْتَمَسُوهُ بَعْدَ أَنْ
عَرَضْتُ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَلْتَمِسُوهُ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا تِلْكَ أَقْدَمْتُ عَلَيْهَا فَبَلَّغَ اللهُ بِي وَبِهِمْ مَا أَرَادَ وَكَانَ لِي عَلَيْهِمْ بِمَا كَانَ مِنِّي إِلَيْهِمْ شَهِيدًا

و اما آزمایش پنجم این بود که آنانکه بمتابعت و بیعت من عهد و پیمان بپای استند چون در آنچه طمع و آرزو
داشتند از من نومید گشتند عایشه را بر من برانگیختند و بمخالفت و محاربت من برآشفتند با اینکه مرا پیغمبر
ولی او کرده بود و بروی وصایت داشتم پس او را بر شتر بنشاندند و از سرای پیغمبر بیرون آوردند
و قول خدای وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى که امر بقرار و نهی صریح و منع
فصیح از بیرون شدن زنان پیغمبر است که بعد از آن حضرت برای اطاعت امر حضرت احدیت از منزل
خود بیرون نشوند مانند تبرج جاهلیت نادیده انگاشتند و کلام رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم را
اَیَّتُکُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْاَدْبَبِ تَنْبَحُهَا کِلَابُ الْحَوْأَبِ نشنیده شمردند و عایشه را باغوای ایشان طی براری
و صحاری نمود و سگهای حوأب بروی بانگ زدند حوأب بروزن جعفر نام آبگاهی است نزدیک شهر بصره
و آن جماعت را که باین مخالفت و غوایت پرداختند و صدق کلام رسول خدای را که سالها از آن

پیش خبر آموز و سوار شدن عایشه بر چنان شتر و بانگ زدن سگهای حوأب را بر روی ایشان
مکشوف داشته دیدار نموده معاینت کردند بهیچ ساعت بحالت ندامت اندر شدند و از آن کردار خود
که بعد از آنکه دو نوبت یکی در زمان رسول خدای و یکی دیگر در زمان خلافت من با من بیعت نموده
و هر دو را بشکستند سخت پشیمانی گرفتند و از مرکب غوایت و ضلالت و تدلیس ابلیس بزیر نیامدند
تا بمردم بصره که مردمی کوتاه دست و بلند ریش که علامت حمق است و اندک عقل و با آرای غیر مستقیمه
بودند باز رسیدند و آن جماعت جیران بدو و وراد بحر یعنی در میان اعرابی که بدوی و اعرابی
که در کنار دریا بودند واسطه بودند و عایشه آن جماعت جهالت آیت را از اماکن خود از بهر جنگ
بیرون آورد و ایشان شمشیر برآهیختند و تیر بیفکندند در حالتی که هیچ ندانستند که این شمشیر از بهر که
و برروی کدام کس میکشند و هیچ نفهمیدند این تیرها را برای کدام کس بر چله نهند و بکدام کس از چله رها
گردانند و من در کار و کردار ایشان بدو کار دچار آمدم که هر دو را مکروه میشمردم چه اگر دست باز
میداشتم از اندیشه خود باز نمی شدند و تعقل نمیورزیدند و اگر برای دفع فساد بقتال چاره می جستم
بآنچه کراهت داشتم بپایست بپردازم لاجرم از نخست تقدیم حجت و برهان و اعذار و انذار نمودم و
عایشه را ببازگشتن بخانه خود و آن قوم را که او را حمل کرده بودند بوفای به بیعت خود که با من کرده بودند
و ترک نقض ایشان عهد خدای عز و جل را دعوت فرمودم و با ایشان عهد نهادم که بر آنچه قادر
باشم هر ایشان را مرعی بدارم و با پاره از آن جماعت بمناظرت پرداختم پس از اندیشه خود بازگشت
و تذکره نمودم و متذکر شد آنگاه با دیگر مردمان بر اینگونه محاورت و مناظرت مبادرت کردم
لکن در ایشان اثر نکرد و جز بازدیاد جهالت و غوایت و سرکشی و طغیان نیفزودند و چون از قبول
نصیحت و موعظت و اطاعت فرمان من ابا و امتناع ورزیدند و از باره سرکش عصیان فرود نیامدند
ناچار به پیکار ایشان اقدام کردم و حاصل کار ایشان جز ادبار و هزیمت و فرار و حسرت و فانی شدن
و بقتل رسیدن نبود و ناچار شدم که خود را بر آنچه چاره جز آن نبود و امکان نداشت حمل کنم چه آن
مکان وسعت و گنجایش که در آغاز امر برای من بود در پایان نبود و آن چشم فروبستن و امساک
و عفو که در آن هنگام جایز بود در این هنگام نبود چه اگر در انحال طغیان و عصیان ایشانرا اغماض
می نمودم و سکوت میورزیدم معین خیالات فاسده و طمع ایشان در بردن اموال مردمان و ریختن خون
مسلمانان و قتل رعیت و حکومت دادن زنان را که در همه حال ناقص العقل و ناقص الحظ میباشند
میشدم مثل عادت بنی الاصفر و گذشتگان ملوک سبا و امتهای گذشته که زنان را فرمانگذار (بین الفریقین)
مملکت جهان میکردند لاجرم بناچار بآنچه از نخست و آغاز امر مکروه می شمردم در پایان کار بهمان
پرداختم بهانه در اول امر و بدایت کار عایشه و لشکرش را بخویشتن بگذاشتم و ایشان آنچه را که توصیف کردم

بین الفریقین میکردند و من بر آن امر یعنی بر قتال و دفاع هجوم نیاوردم مگر از آن پیش که شرایط تقدیم و تأخر و تأنی و مراجعه و مراسله و فرستادن رسول و سفیر و اظهار اعذار و انذار را مرعی و ملتمسات قوم را بعد از آنکه آنچه را که ملتمس نشده بودند بر ایشان عرضه داده معنی علاوه بر آنچه کان همی میکردند مقبول کردم و تجویز التماسش رای کردند محض اتمام حجت و دفع بهانه ایشان پذیرفتار شدم و چون ابای اطاعت و قبول فرمان را نمودند ناچار بدفع ایشان رهسپار شدم و خدایتعالی آن کار را چنانکه اراده فرموده بپای برد و با آنچه از جانب من نسبت بایشان ظهور گرفت شاهد و گواه است چون امیرالمؤمنین علیه السلام ازین فصل بپرداخت روی با اصحاب آورد و فرمود آیا چنین نیست عرض کردند آری یا امیرالمؤمنین پس از آن فرمود وَاَمَّا السَّادِسَةُ يَا اَخَا الْيَهُودِ فَتَحْكِيمُهُمُ الْحَكَمَيْنِ وَمُحَارَبَةُ ابْنِ آكِلَةِ الْاَكْبَادِ وَهُوَ طَلِيقُ ابْنُ طَلِيقٍ مُعَانِدٌ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ مُنْذُ بَعَثَ اللّٰهُ مُحَمَّداً اِلَى اَنْ فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مَكَّةَ عَنْوَةً فَاُخِذَتْ بَيْعَتُهُ وَبَيْعَةُ اَبِيهِ لِي مَعَهُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَفِي ثَلٰثَةِ مَوَاطِنَ بَعْدَهُ وَاَبُوهُ بِالْاَمْسِ اَوَّلُ مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ بِاِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَجَعَلَ يَحُثُّنِي عَلَى النُّهُوضِ فِي اَخْذِ حَقِّي مِنَ الْمَاضِينَ قَبْلِي يُجَدِّدُ لِي بَيْعَتَهُ كُلَّمَا اَتَانِي وَاَعْجَبُ الْعَجَبِ اَنَّهُ لَمَّا رَاٰى رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالٰى قَدْ رَدَّ اِلَيَّ حَقِّي وَاَقَرَّهُ فِي مَعْدِنِهِ وَانْقَطَعَ طَمَعُهُ اَنْ يَصِيرَ فِي دِينِ اللّٰهِ رَابِعاً وَفِي اَمَانَةٍ حُمِّلْنَاهَا حَاكِماً كَرَّ عَلَى الْعَاصِي ابْنِ الْعَاصِ فَاسْتَمَالَهُ فَمَالَ اِلَيْهِ ثُمَّ اَقْبَلَ بِهِ بَعْدَ اَنْ اَطْعَمَهُ مِصْرَ وَحَرَامٌ عَلَيْهِ اَنْ يَاْخُذَ مِنَ الْفَيْءِ دُونَ قِسْمَتِهِ دِرْهَماً وَحَرَامٌ عَلَى الرَّاعِي اِيصَالُ دَرَاهِمِ الْيَةٍ فَوْقَ حَقِّهِ فَاَقْبَلَ يَخْبِطُ الْبِلَادَ بِالظُّلْمِ وَيَطَاُهَا بِالْغَشْمِ فَمَنْ تَابَعَهُ اَرْضَاهُ وَمَنْ خَالَفَهُ نَاوَاهُ ثُمَّ تَوَجَّهَ اِلَيَّ نَاكِثاً عَلَيْنَا مُغِيراً فِي الْبِلَادِ شَرْقاً وَغَرْباً وَيَمِيناً وَشِمَالاً وَالْاَنْبَاءُ تَاْتِينِي وَالْاَخْبَارُ تَرِدُ عَلَيَّ بِذٰلِكَ فَاَتَانِي اَعْوَرُ ثَقِيفٍ فَاَشَارَ عَلَيَّ اَنْ اُوَلِّيَهُ الْبِلَادَ الَّتِي هُوَ بِهَا لِاُدَارِيَهُ بِمَا اُوَلِّيهِ مِنْهَا وَفِي الَّذِي اَشَارَ بِهِ الرَّاْيُ فِي اَمْرِ الدُّنْيَا لَوْ وَجَدْتُ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي تَوْلِيَتِهِ لِي مَخْرَجاً وَاَصَبْتُ لِنَفْسِي فِي ذٰلِكَ عُذْراً فَاَعْمَلْتُ الرَّاْيَ فِي ذٰلِكَ وَشَاوَرْتُ مَنْ اَثِقُ بِنَصِيحَتِهِ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ فَكَانَ رَاْيُهُ فِي ابْنِ آكِلَةِ الْاَكْبَادِ كَرَاْيِي يَنْهَانِي عَنْ تَوْلِيَتِهِ وَيُحَذِّرُنِي اَنْ اُدْخِلَ فِي اَمْرِ الْمُسْلِمِينَ يَدَهُ وَلَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَرَانِي اَنْ اَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً فَوَجَّهْتُ اِلَيْهِ اَخَا بَجِيلَةَ مَرَّةً وَاَخَا الْاَشْعَرِيِّينَ مَرَّةً كِلَاهُمَا رَكَنَ اِلَى الدُّنْيَا وَتَابَعَ هَوَاهُ فِيمَا اَرْضَاهُ فَلَمَّا لَمْ اَرَهُ اَنْ يَزْدَادَ فِيمَا انْتَهَكَ مِنْ مَحَارِمِ اللّٰهِ اِلَّا تَمَادِياً شَاوَرْتُ مَنْ مَعِي مِنْ اَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْبَدْرِيِّينَ وَالَّذِينَ ارْتَضَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَمْرَهُمْ وَرَضِيَ عَنْهُمْ بَعْدَ بَيْعَتِهِمْ وَغَيْرَهُمْ مِنْ صُلَحَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَالتَّابِعِينَ فَكُلٌّ يُوَافِقُ رَاْيُهُ رَاْيِي فِي غَزْوِهِ وَمُحَارَبَتِهِ وَمَنْعِهِ مِمَّا نَالَتْ يَدُهُ وَاِنِّي نَهَضْتُ اِلَيْهِ بِاَصْحَابِي اُنْفِذُ اِلَيْهِ مِنْ كُلِّ مَوْضِعٍ كُتُبِي وَاُوَجِّهُ اِلَيْهِ رُسُلِي اَدْعُوهُ اِلَى الرُّجُوعِ عَمَّا هُوَ فِيهِ وَالدُّخُولِ فِيمَا فِيهِ النَّاسُ مَعِي فَكَتَبَ يَتَحَكَّمُ عَلَيَّ وَيَتَمَنَّى عَلَيَّ

الْاَمَانِيَّ وَيَشْتَرِطُ عَلَيَّ شُرُوطاً لَا يَرْضَاهَا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا رَسُولُهُ وَلَا الْمُسْلِمُونَ آزمایش ششم این بود که مرا ناچار ساختند بتقریر حکمین و محاربت معویة پسر هند جگرخوار و طلیق بن طلیق و معاند و دشمن خدای و رسول خدای و جماعت مؤمنان از آن زمان که خدایتعالی پیغمبرش را مبعوث نمود تا گاهی که مکه معظمه را رسول خدای مفتوح بالعنوة والغلبه ساخت آنگاه بیعت معویه و پدرش ابوسفیان را در همان روز که آن قهر و غلبه مکه را فرو گرفتیم برای من بگرفتند و همچنین از آن پس در سه موطن دیگر بیعت نهاد و پدرش ابوسفیان همان کس باشد که روزی بسیار بر نگذشته که بر من بامارت مؤمنان سلام داد و همی مرا تحریض میداد که حق خود را از گذشتگان پیش از خود مأخوذ دارم و هر وقت نزد من بیاید با من تجدید بیعت میکرد و از این جمله عجیب تر این است که چون پروردگار من تبارک و تعالی حق مرا با من بازگردانید و حق بمرکز و معدنش بازگشت و خلافت با من افتاد و معویه رشته آن طمع و طلب که همی خواست در دین خدای و در امانت خدای که حامل آن ائمه بعد از عثمان خلیفه چهارم و حکمران شریعت ایزدی و مردم گردد منقطع کردید عمرو بن العاص را که عاصی بن عاص بود بحمایت خود و مخالفت من مستعد گردانید و او را بجانب خویشتن گرایان نمود عمرو سخن او گوش بسپرد و بطرف وی گرویدن گرفت معویه چون اینحال را نگران شد کار را موافق دلخواه دید عمرو را بعمارت مصر تطمیع کرد و مصر را باو گذاشت و طعمه شکم حرص و آز او در اقطاع وی مقرر نمود و منال چنان ملک را بهره او بگردانید با اینکه بروی حرام بود که یکدرهم افزون از حق و قسمت خود مأخوذ دارد و نیز بر کسیکه والی و راعی امت و امور امت است حرام است که زیادتر از حق او یکدرهم بدو گذارد چون معویه کار خود را با عمرو بن عاص بپایان آورد و دین او را بملک و مال مصر بخرید و او را یاور خویش و وزیر و مشیر خود فرمود بخیال فارغ و اندیشه آزاد بلاد و عباد را بظلم و جور و فتنه و فساد در سپرد و هر کس متابعتش برفت با وی بخصومت و عداوت کار کرد و چون ازین اعمال ناستوده بپرداخت بحرب من روی کرده نکث بیعت و نقض پیمان را سهل و آسان شمرد و در بلاد و امصار شرقاً و غرباً و یمیناً و شمالاً از دقایق ظلم و ستم و کفر و طغیان و غارت فرو نگذاشت و این اخبار از هر سوی بحضرت من پیوست اعور ثقیف یعنی مغیرة بن شعبه ثقفی نزد من بیامد و اشارت بمن نمود که آن بلادی را که معویه در آن بود یعنی بلاد شام را بحکومت او گذارم و با او بمدارا آنچه دارم تا از آن پس باقتضای وقت رفتار شود و اگر این کار در حضرت خدای ناستوده نبود و توانستمی برای خویشتن عذری بدست کنم برای امر دنیا اندیشه درست می نمود یعنی اگر در بدایت خلافت و ظهور آن فتنه و فساد با معویه چنین میکردم و او را بآن امارت قانع و شاکر و خرسند میداشتم برای استحکام امور دنیوی مستحسن می نمود اما از بسط ید ظالم و حکومت او در میان مسلمانان و کثرت حیف و میل او هیچ عذری در حضرت خدای نداشتم لاجرم در آنچه دی

رای بد بینا نشیدم و باکسی که بدین و ایمان او و صدق نیت او در حضرت خدا و رسول خدا و خود م
وثوق داشتم مشورت نمودم رای و اندیشه او در کار پسر آکلة الاکباد مانند رای من بود و از
تولیت او نهی کرد و از در آوردن او را در امر و حکومت مسلمانان تحذیر داد و هرگز چنان نبوده و نخواهد شد
که خدای ببیند که من ستمکاران را معاضد و معاون خویش بگردانم لاجرم برادر بجیله را که مردی بود در
جماعت اشعریین را مره دیگر نیز نزد معویه بفرستادم و تفصیل رسالت این دو نفر در کتب تواریخ مسطورات با لجمله میفرماید
و این هر دو تن بدنیا و اموال دنیا میل و رکون گرفتند و در آنچه او را خوشنود میداشت متابعت کردند
و چون نگران شدم که معویه بالجمله ارتکاب محرمات و انتهاک محارم الهی از جادهٔ غوایت و طغیان
بیرون نشد و بهر ساعت بر ظلم و ستم و عصیان بیفزود از آنانکه از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله از جماعت
مهاجرین و آن کسان که افعال و اقوال ایشان در حضرت یزدان پسندیده و خدای معبد از آنکه با من
بیعت کرده بودند از ایشان خوشنود بود و نیز با دیگر مردمان از صالحان مسلمین و تابعین مشورت
کردم تمام ایشان در نبرد و محاربت و قتال با معویه و منع نمودن او را از تصرف در آنچه دست بآن
افکنده بود با من هم رای شدند و بآنچه من اندیشه بر نهادم متفق گشتند لاجرم اصحاب خود را آماده
دفع و طرد او نمودم و از اطراف و جوانب مکاتیب و فرستادگان من بدو می پیوستند و او را باز
گشت از خیالات فاسده او و اتفاق با مسلمانان در بیعت و اطاعت من بخواندم معویه در جواب
من مکتوبی برنگاشت که بر من تحکم ورزیده و مقاصد و آمال بعیده را تمنی و شروطی را در قبول دعوت
من مقرر میداشت که خدای و رسول خدای و جماعت مسلمانان بر آن راضی نبودند وَیَشتَرِطُ فی بَعضِها
اَن اَدفَعَ اِلَیهِ اَقواماً مِن اَصحابِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ اَبراراً فیهِم عَمّارُ بنُ یاسِرٍ وَ اَینَ مِثلُ عَمّارٍ وَ اللهِ
لَقَد رَاَیتُنا مَعَ النَّبِیِّ وَ ما نُعَدُّ مِنّا خَمسَةٌ اِلّا کانَ سادِسَهُم وَ لا اَربَعَةٌ اِلّا کانَ خامِسَهُم اِشتَرَطَ دَفعَهُم
اِلَیهِ لِیَقتُلَهُم وَ یَصلِبَهُم وَ انتَحَلَ دَمَ عُثمانَ وَ لَعَمرُ اللهِ ما اَلَّبَ عَلی عُثمانَ وَ لا جَمَعَ النّاسَ عَلی قَتلِهِ اِلّا هُوَ
وَ اَشباهُهُ مِن اَهلِ بَیتِهِ اَغصانُ الشَّجَرَةِ المَلعُونَةِ فِی القُرآنِ فَلَمّا لَم اُجِب اِلی ما اشتَرَطَ مِن ذلِکَ کَرَّ
مُستَعلِیاً فی نَفسِهِ بِطُغیانِهِ وَ بَغیِهِ بِحَمیرٍ لا عُقُولَ لَهُم وَ لا بَصائِرَ فَمَوَّهَ لَهُم اَمراً فَاتَّبَعُوهُ وَ اَعطاهُم مِنَ الدُّنیا
ما اَمالَهُم بِهِ اِلَیهِ فَناجَزناهُم وَ حاکَمناهُم اِلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعدَ الاِعذارِ وَ الاِنذارِ فَلَمّا لَم یَزِدهُ ذلِکَ
اِلّا تَمادِیاً وَ بَغیاً لَقیناهُ بِعادَةِ اللهِ الَّتی عَوَّدَنا بِها مِنَ النَّصرِ عَلی اَعدائِهِ وَ عَدُوِّنا وَ رایَةُ رَسُولِ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ بِاَیدینا لَم یَزَلِ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی یَفُلُّ حِزبَ الشَّیطانِ بِها حَتّی یَقضِیَ المَوتَ
عَلَیهِ وَ هُوَ مُعلِمٌ راياتِ اَبیهِ الَّتی لَم اَزَل اُقاتِلُها مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فی کُلِّ المَواطِنِ فَلَم یَجِد مِنَ
المَوتِ مَنجاً اِلَّا الهَرَبَ فَرَکِبَ فَرَسَهُ وَ قَلَبَ رایَتَهُ لا یَدری کَیفَ یَحتالُ فَاستَعانَ بِرَأیِ ابنِ العاصِ
[illegible] عَلَیهِ بِاِظهارِ المَصاحِفِ وَ رَفعِها عَلَی الاَعلامِ وَ الدُّعاءِ اِلی ما فیها وَ قالَ اِنَّ ابنَ اَبی طالِبٍ وَ حِزبَهُ

اَهلُ بَصائِرَ وَ رَحمَةٍ وَ بُقیا وَ قَد دَعَوکَ اِلی کِتابِ اللهِ اَوَّلاً وَ هُم مُجیبُوکَ اِلَیهِ آخِراً فَاَطاعَهُ فیما اَشارَ بِهِ عَلَیهِ
اِذ رَأی اَنَّهُ لا مَنجا لَهُ مِنَ القَتلِ وَ الهَرَبِ غَیرُهُ فَرَفَعَ المَصاحِفَ یَدعُو اِلی ما فیها بِزَعمِهِ فَمالَت اِلَی المَصاحِفِ قُلُوبُ
مَن بَقِیَ مِن اَصحابی بَعدَ فَناءِ اَخیارِهِم وَ جَهدِهِم فی جِهادِ اَعداءِ اللهِ وَ اَعدائِهِم عَلی بَصائِرِهِم وَ ظَنُّوا
اَنَّ ابنَ آکِلَةِ الاَکبادِ لَهُ الوَفاءُ بِما دَعا اِلَیهِ فَاَصغَوا اِلی دَعوَتِهِ وَ اَقبَلُوا بِاَجمَعِهِم فی اِجابَتِهِ
و در پاره مکاتیب خود شرط بر آن میسپرد که قومی چند از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله را
که مردمانی نیکو و از جملهٔ ابرار و در زمرهٔ ایشان عمار بود بدو سپارم و کجاست کسی مانند عمار سوگند
با خدای عمار بن یاسر از جملهٔ خواص و محارم اصحاب رسول خدای بود چنانکه هر وقت پنج تن از خواص
نزد رسول خدای بود شخص ششم وی بود و اگر چهار تن بود پنجمین ایشان عمار بشمار میرفت و معویه
شرط چنان می نهاد که چنین مردم ابرار و اصحاب اخیار را بدو سپارند تا ایشان را مقتول و مصلوب
و در ازای خون عثمان محسوب دارد با اینکه سوگند ببقای خدای هر دو سرای جز خود معویه و امثال
و اشباه او اصرار بر قتل وی نکرد و مردمان را جز او و همانندان او و از اهل بیت وی که اغصان
شجرهٔ ملعونه مذکوره در قرآن میباشند بروی آشفته و فراهم نداشت و چون معویه نگریست که آنچه را
که شرط و عهد نموده اجابت نمی کنم لاجرم با غرور و استعلای نفس خود بطغیان و بغی و سرکشی
خویش با مردمی از قبیله حمیر چون دراز گوش نادان که نه دارای خرد دوربین و نه دیدهٔ دانش
بودند سر برکشید و ایشان را بسخنان فریب آمیز و دروغ بفریفت و آن جماعت بمتابعتش درآمدند
و معویه از مقاصد و آمال دنیویه ایشان را چندی برآورده و آنها را خرسند داشت پس با ایشان
بمناجزت و کوشش درآمدیم و بعد از تقدیم مراسم اعذار و انذار خدای عز و جل را در میانه
بمحاکمت باز نمودیم و چون از این جمله در معویه اثر نکرد و جز تمادی و بغی و طغیان بر نیفزود در حسب عادتی
که بنصرت و اعانت خدای در فیروزمندی بر دشمنان یزدان و اعدای خود داشتیم بمبارزت آن
جماعت شقاوت آیت روی نهادیم و رایت نصرت علامت حضرت رسول خدای را بدست اندر
داشتیم و با ایشان حرب نمودیم و خداوند تعالی همواره لشکر شیطان را بمیمنت آن رایت مبارک
زبون و ذلیل و تباه و کلیل و هزیمت میگردانید چنانکه معویه بر مرگ خود یقین نمود و رایات
پدرش را که همواره در رکاب رسول خدای با او مقاتلت مینمودم برمی افراخت و معویه را
از مرگ و تباهی ملجأ و مآبی جز فرار پدیدار نگشت و از شدت بیم و هراس و خوف و خشیت براسب
خود برنشست و رایت خود را سرنگون انداخت ندانست چه چاره کند و بچه حیله و مکیدت خویشتن را
از گرداب فنا و آسیاب بلا باز رهاند و چون خودش در تولید تدبیری مفید و تقدیم رای سدید
عاجز گردید برای و رویت و حیلت عمرو بن العاص استعانت ورزید عمرو تدبیری که از پیشین درکار

 بساخته و در مخزن خاطر سپرده بود که هر وقت لشکر معویه را در این وقعه شکست و ضعفی شدید پدید شود بکلام یزدانی متوسّل و مردم را بقرآن خداوندی بخوانند بمعویه اشارت کرد و چنانکه در تواریخ مسطور است در تمام لشکرگاه پژوهش کرده از هر کجا قرآنی بود بدست آورده آنجمله پانصد مجلّد برآمد و بعلاوه قرآن خط عثمان بن عفّان را که قرآنی بس عظیم بود و قرآن اعظم میخواندند بیاوردند و هر قرآنی را از سرنیزه برافراختند و قرآن اعظم را بر چهار نیزه نصب نموده ترتیبی مخصوص بمیدان حربگاه درآوردند و آن قضیه پس از انجام وقعه لیلة الهریر و آن مقاتله طولانی و آن قتل ذریع کثیر و ظهور آنگونه آثار شجاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آنمدرجه بیم و تشویش و انقلاب و اضطراب لشکر معویه و معویه و زعمای سپاه شام بود بالجمله عمرو بن العاص بمعویه گفت تدبیری که مدتیست برای چنین روز نموده ام این است که قرآن ها را بر سر نیزه ها نصب کرده و لشکر عراق را باحکام قرآنی و آیات یزدانی دعوت کنی چه پسر ابیطالب و لشکر او مردمی بصیر و با رحمت و عطوفت و ایمان و ایقان هستند و از نخست ترا بکتاب خدای بخوانده اند و البته اکنون که نوبت انجام کار است ترا اجابت مینمایند معویه این رای پسندیده شمرد چه میدانست جز بقتل رسیدن یا از میانه پیکار فرار کردن و از عرصه ستیز بر مرکب گریز [illegible] زدن راهی نیست لاجرم قرآنها را بر سنانها برافراخته و مردم عراق را بآنچه در قرآن است بزعم ناصحیح خود دعوت همیکرد و در این هنگام اصحاب من که بجمله بصیر و خبیر و دانشمند و از جمله موارد امور و احکام یزدان غفور باخبر بودند بعد از آنکه جهادها نموده و کوششها کرده و قتالها سپرده بودند شهید و نابود شده بودند بقیه اصحاب من که آن بصیرت و درایت و نباهت و فقاهت نداشتند بدعوت معویه و رفع مصاحف دل از دست بدادند و بدو مایل شدند و گمان بردند که پسر آکلة الاکباد در آنچه میعاد گذارد و دعوت نماید وفائی خواهد بود پس بفریب او دچار شدند و دعوتش را پذیرفتار گردیدند و بجمله باجابت مسئولش روی آوردند

فاعلمتهم ان ذلك منه مكر ومن ابن العاص معه وانهما الى النكث اقرب منهما الى الوفاء فلم يقبلوا قولي ولم يطيعوا امري وابوا الا اجابته كرهت ام هويت شئت او ابيت حتى اخذ بعضهم يقول لبعض ان لم يفعل فالحقوه بابن عفان او ادفعوه الى ابن هند برمته فجهدت علم الله جهدي ولم ادع علة في نفسي الا بلغتها في ان يخلوني ورايي فلم يفعلوا وراودتهم على الصبر على مقدار فواق الناقة او ركضة الفرس فلم يجيبوا ما خلا هذا الشيخ واومى بيده الى الاشتر وعصبة من اهل بيتي فوالله ما منعني ان امضي على بصيرتي الا مخافة ان يقتل هذان واومى بيده الى الحسن والحسين عليهما السلام فينقطع نسل رسول الله صلى الله عليه وآله وذريته من امته ومخافة ان يقتل هذا وهذا واومى بيده الى عبد الله بن جعفر ومحمد بن الحنفية رضي الله عنهما فاني اعلم لولا مكاني لم يقفا ذلك الموقف فلذلك صبرت على ما اراد القوم مع ما سبق فيه من علم الله عز وجل فلما

رفعنا عن القوم سيوفنا تحكموا في الامور وتخيروا الاحكام والآراء وتركوا المصاحف وما دعوا
اليه من حكم القرآن وما كنت احكم في دين الله احدا اذ كان التحكيم في ذلك الخطاء الذي لا شك فيه ولا امتراء فلما ابوا الا ذلك اردت ان احكم رجلا من اهل بيتي او رجلا ممن ارضى رايه وعقله واثق بنصيحته ومودته ودينه واقبلت لا اسمي احدا الا امتنع منه ابن هند ولا ادعوه الى شيء من الحق الا ادبر عنه واقبل ابن هند يسومنا عسفا وما ذاك الا باتباع اصحابي له على ذلك فلما ابوا الا غلبتي على التحكيم تبرأت الى الله عز وجل منهم وفوضت ذلك اليهم فقلدوه امرأ فخدعه ابن العاص خديعة ظهرت في شرق الارض وغربها واظهر المخدوع عليها ندما

ایشان را آگاه نمودم که معویه و عمرو بن العاص بمکر و حیل و دغل این کار را پیش آورده اند و بنکث عهد و پیمان نزدیکترند تا بوفای میثاق قول مرا مقبول نداشتند و این امر معقول را اطاعت نکردند و بیرون از اجابت مسئولش چیزی را نپذیرفتند و من خواه بحالت کراهت یا میل یا خواستار بودم یا بحال امتناع اندر بودم که پاره ای با گروهی دیگر همی گفتند که اگر امیرالمؤمنین این امر را پذیرفتار نشود او را بکشید و بعثمان بن عفان ملحق بدارید یا او را و کسانش را بمعویه پسر هند بسپارید چون این عقیدت نمودند چنانکه خدای میداند آنچه لازمه جهد و کوشش بود بجای آوردم و آنچه ببایست با ایشان بازرسانیدم که مرا با خود گذارند تا برای و رویت خود کار کنم هیچ چه پذیرفتار نشدند و چندانکه ایشان را گفتم و پیام نهادم که باندازه زمان میان دو دوشیدن شیر شتری یا یک تاختن و جنبش اسبی صبوری نمایند تا کار معویه و لشکر شام بانجام رسد و ریشه فتنه و فساد برکنده آید و آنجماعت مغلوب و مقهور گردند و دست ظلمه کوتاه و خلق جهان آسوده گردند بجز این شیخ که مالک اشتر است و جمعی از اهل بیت خودم اجابت نکردند سوگند با خدای هیچ چیز مرا از دفع و منع و اصلاح آن امور با آن بصیرت تامه که خود داشتم باز نداشت مگر بیم اینکه حسن و حسین کشته و نسل رسول خدای و ذریه او از میان امت او منقطع گردد و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه مقتول شوند چه من میدانستم که اگر برعایت مکانت من نبودی این دو تن در این موقف توقف نمیکردند از این روی بر تکالیف این قوم جاهل شکیبائی گرفتم و از این جمله علاوه علم خدای بر این امر سبقت گرفته بود و چون ناچار باصرار این مردم نادان ناهنجار دست از جنگ برداشتیم و شمشیر از قتل اعدای نابکار برگرفتیم آن گروه منافق که از دین بیگانه بودند در امور تحکیم رفتند و در احکام یزدانی بهوا و حس نفسانی پرداختند و آراء فاسده خود را دخیل کردند و مصاحف را و آنچه را که مردمان را در عمل کردن باحکام و آیات آسمانی دعوت می نمودند متروک ساختند و از تقریر حکمین سخن کردند و من هرگز پذیرفتار نمیشدم که در اجرای احکام دین خدای قبول تحکیم نمایم چه بدون هیچ شک و شبهت در پذیرفتن حکمین خطائی بزرگ حادث می شد و چون آن جماعت جز تقریر حکمین را مقبول نداشتند خواستم تا مردی از اهل بیت خود یا مردی را

کہ بصحت رای و متانت عقل و تدبیر و نصیحت خالص و خلوص مودت و دین او وثوق داشتم انتخاب فرمایم
و هرکس را که خود میشناختم و بکار او مطمئن بودم نام بردم معویه نمی پذیرفت و بهر امری که مقرون بحق بود
او را میخواندم پشت بر آن میکرد و معویه به پشت گرمی مخالفت اصحاب من با من تکالیف شاقه می نمود
و بیرون از حق و طریقه مستقیم راه می نوشت و چون ابا و امتناع ورزیدند که بیرون از آنکه مرا بقبول
تحکیم مجبور دارند امری دیگر را بپذیرند بحضرت خداوند عز و جل از ایشان بیزاری و برائت جستم و آن کار را
بخود ایشان تفویض نمودم و ایشان بمیل و رأی ناقص خود مردی را یعنی ابوموسی اشعری را متقلد این کار
نمودند و حکم گردانیدند و او برفت و در دومة الجندل با عمرو بن العاص بسخن درآمدند و پسر عاص
او را چنان دستخوش مکر و خدیعت نمود که آثار فسادش شرق و غرب عالم را تا قیامت فرو گرفت
و ابوموسی که فریب خورده بود اظهار پشیمانی نمود و از این کلام مبارک معلوم میشود که ابوموسی
بواسطه آن حمق و نفاق و جهل و شقاق که بنهاد اندر داشت نه آن بود که از این تخم فسادی که در
مرتع و مزارع امارت حقه مسلمانان تا پایان جهان بکاشت باطناً پشیمان شده است بلکه بدروغ
اظهار ندامت همی کرد و چون این حکایت بخاتمت پیوست امیرالمؤمنین علیه السلام روی با اصحاب خود
آورد و فرمود آیا نه چنین بود گفتند آری یا امیرالمؤمنین پس از آن فرمود وَاَمَّا السّابِعَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ
فَاِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کانَ عَهِدَ اِلَیَّ اَنْ اُقاتِلَ فی آخِرِ الزَّمانِ مِنْ اَیّامی قَوْماً مِنْ
اَصْحابی یَصُومُونَ النَّهارَ وَیَقُومُونَ اللَّیْلَ وَیَتْلُونَ الْکِتابَ یَمْرُقُونَ بِخِلافِهِمْ عَلَیَّ وَمُحارَبَتِهِمْ اِیّایَ
مِنَ الدّینِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِیَّةِ فیهِمْ ذُو الثُّدَیَّةِ یُخْتَمُ لی بِقَتْلِهِمْ بِالسَّعادَةِ فَلَمّا انْصَرَفْتُ اِلی
مَوْضِعی هذا بَعْدَ الْحَکَمَیْنِ اَقْبَلَ بَعْضُ الْقَوْمِ عَلی بَعْضٍ بِاللّائِمَةِ فیما صارُوا اِلَیْهِ مِنْ تَحْکیمِ الْحَکَمَیْنِ
فَلَمْ یَجِدُوا لِاَنْفُسِهِمْ مِنْ ذلِکَ مَخْرَجاً اِلّا اَنْ قالُوا کانَ یَنْبَغی لِاَمیرِنا اَنْ لا یُتابِعَ مَنْ اَخْطَأَ وَاَنْ
یَقْضِیَ بِحَقیقَةِ رَأْیِهِ عَلی قَتْلِ نَفْسِهِ وَقَتْلِ مَنْ خالَفَهُ مِنّا فَقَدْ کَفَرَ بِمُتابَعَتِهِ اِیّانا وَطاعَتِهِ لَنا فِی
الْخَطاءِ وَاَحَلَّ لَنا بِذلِکَ قَتْلَهُ وَسَفْکَ دَمِهِ فَتَجَمَّعُوا عَلی ذلِکَ وَخَرَجُوا راکِبینَ رُؤُسَهُمْ یُنادُونَ
بِاَعْلی صَوْتِهِمْ لا حُکْمَ اِلّا لِلّهِ ثُمَّ تَفَرَّقُوا فِرْقَةً بِالنُّخَیْلَةِ وَاُخْری بِحَرُوراءَ وَاُخْری راکِبَةً رَأْسَها تَخْبِطُ
الْاَرْضَ شَرْقاً حَتّی عَبَرَتْ دِجْلَةَ فَلَمْ تَمُرَّ بِمُسْلِمٍ اِلَّا امْتَحَنَتْهُ فَمَنْ تابَعَها اسْتَحْیَتْهُ وَمَنْ خالَفَها قَتَلَتْهُ فَخَرَجْتُ
اِلَی الْاُولَیَیْنِ اَدْعُوهُمْ اِلی طاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالرُّجُوعِ اِلَیْهِ فَاَبَیا اِلَّا السَّیْفَ لا یُقْنِعُهُما غَیْرُ ذلِکَ فَلَمّا
اَعْیَتِ الْحیلَةُ فیهِما حاکَمْتُهُما اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَتَلَ اللهُ هذِهِ وَهذِهِ وَکانُوا یا اَخَا الْیَهُودِ لَوْلا ما فَعَلُوا لَکانُوا
رُکْناً قَوِیّاً وَسَدّاً مَنیعاً فَاَبَی اللهُ اِلّا ما صارُوا اِلَیْهِ ثُمَّ کَتَبْتُ اِلَی الْفِرْقَةِ الثّالِثَةِ وَوَجَّهْتُ رُسُلی
تَتْری وَکانُوا مِنْ جُلَّةِ اَصْحابی وَاَهْلِ التَّعَبُّدِ وَالزُّهْدِ فِی الدُّنْیا فَاَبَتْ اِلَّا اتِّباعَ اُخْتَیْها وَالْاِحْتِذاءَ
عَلی مِثالِهِما وَاَسْرَعَتْ فی قَتْلِ مَنْ خالَفَها مِنَ الْمُسْلِمینَ وَتَتابَعَتْ اِلَیَّ الْاَخْبارُ بِفِعْلِهِمْ فَخَرَجْتُ حَتّی قَطَعْتُ

اِلَیْهِمْ دِجْلَةَ اُوَجِّهُ السُّفَراءَ وَالنُّصَحاءَ وَاَطْلُبُ الْعُتْبی بِجُهْدی بِهذا مَرَّةً وَبِهذا
اُخْری وَاُومِئُ بِیَدی اِلَی الْاَشْتَرِ وَالْاَحْنَفِ بْنِ قَیْسٍ وَسَعیدِ بْنِ قَیْسٍ الْاَرْحَبِیِّ وَالْاَشْعَثِ بْنِ
قَیْسٍ الْکِنْدِیِّ فَلَمّا اَبَوْا اِلّا تِلْکَ رَکِبْتُها مِنْهُمْ فَقَتَلَهُمُ اللهُ یا اَخَا الْیَهُودِ عَنْ آخِرِهِمْ وَهُمْ اَرْبَعَةُ الْافٍ
اَوْ یَزیدُونَ حَتّی لَمْ یُفْلِتْ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ فَاسْتَخْرَجْتُ ذَا الثُّدَیَّةِ مِنْ قَتْلاهُمْ بِحَضْرَةِ مَنْ تَری لَهُ ثَدْیٌ کَثَدْیِ الْمَرْأَةِ
و آزمایش هفتم این بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله با من خبر داده و معهود گردانیده بود
که من در پایان روزگار خویش با گروهی از اصحاب خود قتال خواهم داد که روز را بروزه سپارند و شب را
بنماز بپای دارند و قرآن خدای را قاری باشند لکن با اینحال عبادت و ریاضت بسبب مخالفتی که
با من بخواهند ورزید چنان از سلسله دین و رشته آئین اسلام بیرون جهند که تیر از نشان بگذرد و
ذوالثدیه حرقوص بن زهیر در میان ایشان بود و خداوند در قتل ایشان سعادت را بر من ختم فرمود
و چون بعد از حکمین بموضع خود انصراف گرفتم آن مردم بنکوهش خویشتن و ملامت یکدیگر روی کردند
که چرا بتحکیم حکمین اقدام و ابرام ورزیدند و برای خویشتن هیچ راهی و عذر و بهانه بدست نکردند جز اینکه
با خود همی گفتند شایسته چنان همی بود که امیر ما بمتابعت آنانکه آرای ایشان بخطا برود و بحقیقت رأی
و اندیشه خود برکشتن خودش و کشتن هرکس که او را مخالف شد از ما جماعت حکومت فرماید همانا
بواسطه همان متابعتی که ما را کرد و اطاعتی که ما را در آنچه بخطا رفته ایم کافر گردید و بدین سبب قتل او
و ریختن او بر ما حلال شد یعنی گاهی که ما او را بقبول تحکیم حکمین مجبور میداشتیم و او در قبول این امر
خطاپذیر و گرفتار شد و خود بخطا رفت باید خود و ما را که با او مخالف بودیم بکشد و چون چنین نکرد در ریختن
خون وی بر ما روا باشد پس بر این قول و عقیدت متفق شدند و خروج نمودند و همی فریاد
لا حکم الا لله هیچکس را جز خدای حکومت نیست برکشیدند آنگاه چند فرقه شدند گروهی در نخیله
و انبوهی در حروراء که دهی است در حوالی کوفه و جماعت خارجی را که در آنجا فراهم شدند حروریه
خوانند فراهم شدند و برخی بطرف شرقی زمین رهسپار شدند تا دجله را درسپردند و هر مؤمنی را دریافتند
بیازمودند اگر متابعت ایشان را نمودی زنده وگرنه مقتول بجای گذاشتند چون حال ایشان
بر این منوال گردید بجانب آنانکه در نخیله و حروراء منزل ساخته بودند بیرون شدم و به ترتیب
ایشان را با طاعت خداوند عز و جل و بازگشت بحق و کار ام نیل دعوت کردم و هر دو جماعت جز
از شمشیر آن سخن در میان نیاوردند و چون هیچ چاره در هدایت و اصلاح آراء فاسده ایشان
نیافتم حکم ایشان را با یزدان تعالی بگذاشتم و خداوند تا در هر دو گروه را بکشت یا اخا الیهود اگر
اگر این مردم باین طریق خطا و راه ضلالت و مخالفت بیرون نشده بودند با آن استحکام عقیدت
و ثبات قدم که در امور دینیه میورزیدند برای اسلام رکنی قوی و سدی منیع بودند لکن تقدیر یزدان

تدبیر بر آن رفته بود که باین حال اندر شوند و چون از مهم این دو طایفه فراغت یافتم بفرقه سوم که دجله را بسپردند و مرتکب این افعال شدند فرستادگان خود را بسوی آن مردم مأمور و مکاتیب خویش را متواتر ساختم و آن جماعت از جمله اصحاب من و در سلسله عباد بودند و در دار دنیا زهاد میبودند آنجماعت نیز از خواب جهل و ضلال سر بر نداشته و گفتند غیر از عقیدت آن دو طایفه را نمی جوئیم و جز بطریقت ایشان سلوک نمی ورزیم این بگفتند و هر کس از مسلمانان را که بر خلاف عقیدت ایشان و متابعت افعال اخیار میرفتند بقتل رسانیدند چون این فتنه و آشوب را در کار ایشان و مسلمانان نگران شدم اصلاح این کار را بطرف ایشان راه سپار گردیدم و دجله را همی در سپردم و جماعتی را برسالت و نصیحت آن جماعت بفرستادم و چندانکه ببایست از شرایط موعظت و تیقظ ایشان فرو گذاشت نکردم و مالک اشتر و احنف بن قیس و سعد بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی را که هم اکنون در این محضر حاضرند بمرات عدیده بآن جماعت رسالت دادم و چون این مواعظ و نصایح در ایشان مؤثر نگشت و بیرون از اندیشه و معتقدات خودشان نرفتند ناچار بدفع ایشان و حسم نایره فساد ایشان برفتم و خداوند تعالی آنجماعت را که از چهار هزار تن بیشتر بودند تباه گردانید و چنان دستخوش تیغ و تیر شدند که یکتن از ایشان نجات نیافت که خبر بدیگران برد بعد از آن حرقوص بن زهیر که ریشه و مایه آن فتنه و آشوب و رئیس ایشان و معروف بذی الثدیه بود و هیچکس نشان و مکان او را در میان کشتگان نمیداد و نتوانست جثه او را بدست آرد باز نمودم و مکان و نشانش را باز گفتم تا جسد او را که در زیر چهل کشته بیفتاده بود بیرون آوردند و بدیدند که مانند زنان پستان داشت

و چون امیرالمؤمنین علیه السلام این حکایات و امتحانات چهارده گانه را حدیث فرمود باصحاب خود روی نمود و فرمود آیا چنین نبود جمله عرض کردند یا امیرالمؤمنین چنین بود فَقالَ قَدْ وَفَيْتُ سَبْعًا وَسَبْعًا يا أَخَا الْيَهُودِ وَبَقِيَتِ الْأُخْرى وَأَوْشَكَ بِها فَكانَ فَبَكى أَصْحابُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَبَكى رَأْسُ الْيَهُودِ وَقالُوا يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنا بِالْأُخْرى فَقالَ الْأُخْرى أَنْ تُخْضَبَ هذِهِ وَأَوْمى بِيَدِهِ إِلى لِحْيَتِهِ مِنْ هذِهِ وَأَوْمى بِيَدِهِ إِلى هامَتِهِ امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه با رأس الیهود فرمود همانا هفت امتحان محمد رسول خدای صلی الله علیه و آله و هفت امتحان بعد از وفات آنحضرت را بانجام رسانیدم و در تمام این چهارده آزمایش وفا کردم و آنجمله را با تو باز نمودم و یکی دیگر باقی است و یقین است که آن نیز بزودی روی خواهد داد حاضران چون آن کلام معجز نظام را که بر شهادت آن حضرت اشارت داشت بشنیدند سخت بگریستند و ناله از جگر برکشیدند رأس الیهود نیز اشک خونین از دو دیده بپالود و عرض کرد یا امیرالمؤمنین مارا از آن امتحان دیگر خبر فرمای فرمود آزمایش و ابتلای واپسین این است که رنگین بگردد

ریش من از خون فرق من چون این خبر دهشت اثر را بشنیدند چنان ناله و زاری و گریه و ندبه و مویه و نفیر مردمان در مسجد جامع بلند گردید که فریاد و ضجه ایشان همگونه شهر کوفه را فرو گرفت که هیچ خانه در آن شهر بزرگ نماند جز آنکه مردمش از شدت فزع و اضطراب بیرون تاختند و ناله و زاری ایشان از زمین بآسمان برخاست و رأس الیهود در همان ساعت بدست امیرالمؤمنین سلام الله علیه اسلام آورد و همواره در پیشگاه همایونش مقیم بود تا گاهی که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شهید و ابن ملجم ملعون مأخوذ شد این وقت رأس الیهود بیامد تا بحضرت امام حسن علیه السلام بایستاد و مردمان و عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنة و العذاب در حضور مبارکش حاضر بودند پس بآن حضرت عرض کرد یا ابا محمد بکش این ملعون را که خداوندش بکشد فَإِنِّي رَأَيْتُ فِي الْكُتُبِ الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلى مُوسى عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ هذا أَعْظَمُ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْمًا مِنِ ابْنِ آدَمَ قاتِلِ أَخِيهِ وَمِنَ الْقُدارِ عاقِرِ ناقَةِ ثَمُودَ چه من در کتب آسمانی و اخبار سبحانی که بر موسی علیه السلام نازل شده است دیده ام که قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام از پسر آدم علیه السلام که برادر خویش را بکشت و از پی کننده ناقه ثمود جرم و جریرت و گناه و معصیتش در حضرت احدیت بزرگتر است راقم حروف گوید چون در این فصول کلمات و حکایات امیرالمؤمنین تأمل و تعقل و تفکر بنگرند بر مطالب و دلایل عالیه آگاهی یابند و بدانند جز عنصر مبارک ولایت مطلقه احتمال این بلیات و مشقات و ناملایمات را نتواند نمود و حامل این مقامات و شؤنات نتواند گردید و نیز معلوم دارند که جمله افعال و اعمال آنحضرت همه از روی حکمت و غمخواری امت و نگاهداری دین حضرت احدیت و شریعت و سنت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و علیهم بوده است و هیچ فعلی از آنحضرت بدون حجتی مبرهن و برهانی قاطع در رضای ایزد دو سرای و نبی رهنمای نیست و بالمره راه چون و چرا مسدود داشت و آن کسان را که در بعضی افعال اولیای خدا حالت تحیر و تعجب و شک و شبهت روی میدهد چون بنگرند و بشنوند از آلایش زنگ و غبار شک و ریب آسوده میگردند هیچ ندانیم با اینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را آن درجه ولایت و رتبت اخوت و قدس و زهادت و علم و بصیرت و قضاوت و خبرت و اطلاع در تمام امور و احکام و قضایا بود در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله در یک دینار و درهم یا صدور احکام و دیگر امور حکومتی دخالتی میرفت و چون یکی از افراد مسلمانان روز کار مینهاد و در جزئیات و کلیات مهام نظر باوامر و نواهی و احکام سید الانام میرفت چگونه بود که معویه و دیگران را با آن عدم اعتماد و لیاقت و استعداد این بسط ید و اختیار و مطاعیت در مال و خون و ناموس مسلمانان و صرف اموال ایشان بهوای نفس خود و در غیر مواقع شرعیه و آن اوامر و نواهی بیرون از قواعد و قانون دین الهی و آن قدرت و جسارت و بی باکی در ریختن خون مسلمانان

و ذراری فرزندان پیغمبر آخر الزمان و آن جمله ارتکاب محرمات و هتک محارم الهی و ترک سنت و وضع بدعت و متابعت هوای نفسانی و مخالفت اوامر سبحانی از چه راه و بر چه طریق و علت بود جز اینکه مصداق لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ و نظایر و امثال آن ظاهر و معجزه امیر المؤمنین در جواب راس الیهود و اخبار از شهادت خود و اسباب اسلام راس الیهود آشکار شود و مطلب دیگر این است که بدانند امیر المؤمنین علیه السلام را در قبول تحکیم حکمین باختیار خود نگذاشتند و میل خود شان آنچه کردند کردند یا در قتل خوارج چگونه براهین ساطعه بود و نیز در اثبات ولایت بلافصل آنحضرت دلایل عدیده را میگیرند مطلب دیگر این است که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدای اشرف و افضل تمام انبیا و اولیا است و فرزند مقتول آدم علیه السلام از هر پیغمبری که شهید شده است فرود تر است مگر نه آن است که یحیی بن زکریا علیهم السلام و جمعی از پیغمبران را بقتل رسانیده اند پس از چه روی در کتب منزله وارد است که معصیت قاتل امیر المؤمنین از قاتل پسر آدم عظیم تر است والبته جهات عدیده دارد یکی از جهاتش این است که این اول قتلی بود که در عالم اتفاق افتاد و در حقیقت بانی این فعل قبیح که سرمشق دیگران گردید وی بود و مقتول از همه جهة مظلوم و قاتل از هر حیثیت ظالم بود و باعث ظهور فتنه عظیم و ظلمی عمیم گشت دیگر اینکه قاتل او چنان است که یک نیمه اهل جهان را تا پایان جهان طبقه از پی طبقه دیگر بقتل رسانیده باشد و معلوم است که قدر و منزلت آن مقتول تا چه مقدار و ظلم و جریت قاتل تا چه اندازه است و چون این قتل از هر قتلی عظیم تر است نسبت قتل امیر المؤمنین علیه السلام بآن میدهند نه آنکه بگوئیم هر دو هم سنگ هستند بلکه برای فقدان مشابه به میباشد و اما در اینکه در خبر است که قاتل امیر المؤمنین مثل عاقر ناقه صالح است این نیز معلوم است که قاتل خود حضرت صالح یا سایر انبیاء سلف علیهم السلام را صد هزاران یک جریت و معصیت قاتل آنحضرت نیست تا بناقه آن حضرت چه رسد و در این مطلب نیز جهات عدیده است از جمله این است که جلالت و عظمت اولیاء و انبیای خدای برای حفظ دین و آئین و قبول اوامر و نواهی الهی و معارف ایزدی است پس هر کس در حفظ علامت و آیات آن بیشتر کوشد بزرگتر است و بدلایل خارجه هیچ چیز در حضرت یزدان از دین خدا که اسباب معرفت خدا و ظهور و بروز علت غائی خلقت که معرفت است گرامی تر نیست و شرف انبیاء نیز برای آن است که حافظ و مظهر آن هستند و چون دین اسلام که اکمل و اتم مذاهب است اشرف ادیان است حافظ و مظهر آن که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است اشرف تمام انبیاء و خاتم پیغمبران و ناسخ دیگر شرایع ناقصه است چنانکه خدای میفرماید إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و این اشارت بآن است که دین صحیح کامل

دین اسلام است و سایر ادیان از شعبات آن هستند و احکام الهی بحسب تقاضای زمان و استعداد نفوس و عقول در ازمنه مختلفه کثیره ظهور و بروز پیغمبری برای حفظ و انتشار آن ظاهر میشده است نه اینکه آن دین کامل و ریشه قوی ثابت باشد بلکه از اغصان دین اسلام است و چون مردمان را لیاقت و بروز آن استعداد پدید شد که بدین اسلام که اشرف ادیان است اندر آیند و نوبت کمال در رسید خداوند تعالی بدستیاری حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ظاهر ساخت و فرمود امروز دین شما را کامل ساختم و ازین است که بعد از آن رشته نبوت و رسالت قطع شد چه ازین دین اشرف و اتمی نیست که بتجدید دین دیگر حاجت رود حلاله حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة و ازین روی میباشد که آنانکه در این دین فساد افکنند با آنانکه دعوی الوهیت کرده اند یا قاتل پیغمبری جلیل القدر شده اند در یک مقام و مورد پای کوب عذاب و عقوبت شوند و چون در زمان حضرت صالح علیه السلام آیت قبول دین او ناقه او گردید و در عهد هیچ پیغمبری آیتی باین سمت و نمط و معجزه باین صورت و حیثیت جانب ظهور نگرفت و نیز هیچ حیوانی بکثرت منفعت و عدم آزار و اذیت آن نیست این است که کشنده آن در حکم میراننده دین یزدان است و کشنده امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز مخرب دین و احکام آئین است قاتل آنحضرت را بعاقر ناقه صالح تشبیه نمایند اما نه آن است که این هر دو در یک میزان باشند بلکه برای این است که از آن فعل قبیح بزرگتری ندارند تا بآن مثل زنند و از فساد و فتنه عاقر ناقه که در دین خدای روی داد عظیم تری نیست که بآن همانند خوانند

بیان پاره اخبار و مناقب و فضایل حضرت امیر المؤمنین که ابن ابی الحدید و امثال او یاد کرده است

صفحات ارض و سما و السنه ما سوی بحلیه فضایل و مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه آراسته و ناطق است اگر در ظاهر حال هم گویا نباشد در باطن امر گویا است اگرچه خفاش بواسطه ضعف قوه باصره دشمن آفتاب نور پاش است لکن بالطبیعه مدح آفتاب و تابش انوار و خواص آنرا نماید و ذم ضعف بینش خود کند زیرا که هر وقت خواهد مذمت آفتاب را نماید نمیتواند بلکه بگوید تمیز لیل و نهار و فزایش دهور و ادوار و جنبش نباتات و اشجار و نمایش ریاحین و ازهار و تراوش فواکه و اثمار و ترقی معادن و احجار و فروغ دل و دیدار بجز از آن آفتاب منیر و مهر عالمتاب است اما میگوید چون نیروی دیده و دیدارم ضعیف است معاند این نور لطیف و فروز شریفم پس در عین شکایت بمدحت آن پرداخته است در اینصورت معلوم است حالت شمس حقیقی آسمان ولایت که صد هزاران آفتاب جهانتاب از فروز انوار ولایت ذره و هزاران هزار ماه گردون خبایش از اشعه لمعات امامت شعاعی است چگونه است سبحان الله مالک الملک ندانیم این خفاش

مبارک چگونه خلقتی است که با هیچ مخلوقیش مشارکت و مشابهت نتوان داد زیراکه اوصاف و فضایلش برتبتی که از عالم ادراک هر مخلوقی بیرون است مخلوق است نه چنانکه ما میدانیم خالق است نه بآن معنی که مردم غلاة میخوانند وعلیٌّ بشرٌ کیف بشر تبارک الله تعالی احسن الخالقین جز خدای و پیغمبر خدای ندانند چگونه خلقت و چگونه آیتی است و این چه موجودی است که جامع اشتات است و هم حاوی اضداد ابن ابی الحدید در آغاز شرح نهج البلاغه بیانی ظریف مینماید و خلاصه اش این است که بعد از آنکه از اقوال و عقاید طبقات علما شرحی مسطور و به افضلیت علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر تصریح مینماید میگوید اما آن کسان که از اصحاب جمل و لشکر شام که در صفین بحرب امیرالمؤمنین علیه السلام درآمدند بتمامت هالک و باتش دوزخ سالک میباشند مگر عایشه و طلحه و زبیر که تائب شدند و از مخالفت آن حضرت بخدای بازگشت کردند و اگر بتوبت نمی رفتند البته بجهنم میرفتند و درباب لشکر شام هیچکس از میش و مرد و سر را استثنا نمیکند و میگوید هیچیک از ایشان از نار رستگار نیستند و اما گروه خوارج موافق خبر نبوی صلّی الله علیه و آله بجمله از دین بیرون شده اند و بلا اختلاف اهل جهنم میباشند چه اصحاب ما هر فاسقی را که بر حالت فسق خود بمیرد داخل نار می شمارند و هیچ شک نمیرود که هر کس بر امام حق باغی و یاغی شود خواه از راه شبهه یا بدون شبهه فاسق است و میگوید عمل مغیرة بن شعبه و امثال او که در حضرت امیرالمؤمنین بصدق ارادت نرفته اند باطل و بیهوده است و چون از عبدالله بن زبیر در خدمت شیخ ما ابوالقاسم بلخی حدیث میگذشت میگفت خیر و خوبی در وی نیست و یک مره گفت نماز و روزه او را پسندیده نمی افتد و با اینکه رسول خدای صلّی الله علیه و آله با علی علیه السلام فرمود لا یبغضک الّا منافق دشمن نمیدارد ترا مگر آنکس که منافق باشد ابن زبیر را از نماز و روزه اش سودی نخواهد رسید یعنی از آتش و عقوبت رستگار نخواهد گشت و از این کلمات ابن ابی الحدید تبیین حال مخالفین امیرالمؤمنین علیه السلام و تصریح بر صحت خبر مذکور معلوم گشت و بعد از این بیانات بمناقب و فضایل آنحضرت شروع کرده میگوید اما نسب آن حضرت همانا از جانب مادر و پدر با آباء و امهات رسول خدای صلّی الله علیه و آله بهم پیوسته است و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بن قصی اول هاشمیه ایست که هاشمی بزاد و اول زنی است که از زنهای عالم با پیغمبر خاتم ایمان آورد و اسلام او در آن هنگام بود که بهمه جهت ده تن اسلام آورده بودند و فاطمه شخص یازدهمین بود و مادر فاطمه بنت اسد فاطمه بنت هرم بن رواحه است که بعد نسبت میرساند و مقامات تکریم رسول خدای نسبت بفاطمه بنت اسد و تشریفات آنحضرت با او حتی گاهی که او را در قبر بگذاشت محتاج بشرح و بسط نیست و مادر ابوطالب بن عبدالمطلب پدر امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است و عبدالله بن عبدالمطلب پدر حضرت رسول خدای صلّی الله علیه و آله نیز از همین فاطمه متولد گردیده است لکن مادر زبیر بن عبدالمطلب و سایر فرزندان عبدالمطلب از دیگر زنان هستند و از شرافت و جلالت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که جز آن حضرت

هیچ مولودی در کعبه معظمه پای بعرصه وجود نگذاشته است و اغلب روایات معتبره بر آن دلالت دارد که از آن پیش که سن مبارکش به ده سال اتصال گیرد اسلام بیاورد و چون مردم قریش دچار قحط سال شدند رسول خدای صلّی الله علیه و آله با دو عم گرامی خود حمزه و عباس فرمود الا تحمل ثقل ابی طالب فی هذا المحل آیا در چنین تنگ سالی و سخت روزگاری رعایتی در حال و عیال ابی طالب نمیکنیم و کفالتی از فرزندان او را متحمل نمیشویم پس بجملگی نزد ابوطالب شدند و خواستار گردیدند که فرزندانش را با ایشان گذارد ابوطالب گفت عقیل را با من گذارید چه او را سخت دوست میداشت پس عباس بن عبدالمطلب طالب را و حمزه جعفر را کفیل گردیدند و پیغمبر علی علیه السلام را ببرد و با ایشان فرمود قد اخترت من اختاره الله لی علیکم علیاً علیه السلام از فرزندان ابوطالب علی بن ابیطالب را که خداوندش از تمامت جهانیان برای من اختیار کرده بود برگزیدم لاجرم علی علیه السلام از همان زمان که شش ساله بود در حجر عطوفت و عنایت و کفالت و تربیت رسول خدای اندر آمد و رسول خدای در مراتب احسان و شفقت و نیکوئی و حسن تربیت آنحضرت هیچ فروگذاشت نمیفرمود چنانکه ابوطالب بعد از وفات جناب عبدالمطلب با رسول خدای همان طریقت را می سپرد و این خبر مطابق قول آنحضرت علیه السلام است که مکرر بفرمود ولقد عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامة سبع سنین هفت سال از آن پیش که هیچکس از این امت بعبادت خدای روز نهاده باشد من مشغول عبادت بودم و میفرماید کنت اسمع الصوت و ابصر الضوء سنین سبعاً و رسول الله صلّی الله علیه و آله حینئذٍ صامت ما اذن له فی الانذار و التبلیغ هفت سال از آن پیش که رسول خدای مأمور به تبلیغ رسالت و انذار اهل روزگار گردد آوای کارفرمایان ملکوت را می شنیدم و فروز دین مبین و فروغ ایمان را می نگریدم و از این حال و این عبادت دراز زمان معلوم میشود درجات مکاشفات و مشاهدات آنحضرت در آن سن قلیل چه بوده و باز مینماید که این ظاهر را معنیها و باطنهای دیگر است و هم از این خبر صریح ابن ابی الحدید مبرهن میشود که آن حضرت بر تمام اهل جهان سبقت اسلام و قدمت ایمان دارد چه هیچکس مدعی آن نیست که در زمان رسول خدا از آن پیش که برسالت و تبلیغ مبعوث گردد با آنحضرت ایمان آورده باشد بالجمله ابن ابی الحدید میگوید و اما فضایل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درفش عظمت بر مقامی برافراشته و خرگاه ابهت در پهنه بی بدایت و نهایت برافراخته و کوس هیمنه در عرصات بی آغاز و انجامی بر نواخته و در صفحات روزگار بدانگونه آیات اشتهار و انتشار برقرار ساخته است که از حد تعرض و تفکر و احصاء و نگارش بیرون و تفصیلش از حوصله قرطاس و قلم و مداد و رقم افزون است و جز اظهار عجز و قصور نشاید کرد و چگونه در حق مردی بزرگوار که دشمنش بفضل و منقبتش اقرار کند و اعدایش را انکار فضایلش ممکن نگشت و هر چند بهر گونه حیلت و تدبیری دست برآوردند تا مگر آن نور ایزدی را خاموش و فروز سرمدی را پوشیده کرده اند

امکان نیافتند و چون بهیچکاری نتوانستند و بمقصودی نرسیدند دست بتقلب و تحریف و وضع معایب و مثالب زدند و خواستند تا که بهر نوع دروغ کاری بسازند و بر تمام منابر در حضرتش ناسزا زبان برگشودند و اما آنکه مدح آنحضرت را می نمودند بزحمت درافتادند بلکه محبوس و مقتول گردیدند و اخباری را که حاوی مناقب و فضایل آنحضرت بود چندانکه توانستند نابود ساختند و هر کس را که بدوستی آن حضرت مشهور بلکه منسوب میگشت تباه میساختند تا اینکه یقین کردند از آن پس نام و نشان آن حضرت از میان میرود و هیچکس بیاد آن حضرت نمیرود و در فضلش سخنی نیراند لکن از آنجا که وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ این اعمال و افعال و تدابیر و حیل ایشان بر رفعت و عظمت و بلندی مقام و مکان آنحضرت برافزود چنانکه مشک را هر چند مستور دارند بویش آشکار گردد و آفتاب تابان را با هیچ ستری مستور نتوان داشت در روز روشن را اگر چشمی کلیل و کور ننگرد دیگر چشمهایش بنگرد و مقاماتش را باز دانند و چگونه در حق مردی عظیم القدر که هر فضیلتی بدو منسوب و هر فرقه از اعلام جهان بحضرتش پیوسته و منتهی و هر طایفه در هر علمی و مقامی رفیع باستان همایونش را سپار میباشد فَهُوَ رَئِيسُ الْفَضَائِلِ وَيَنْبُوعُهَا وَأَبُو عُذْرِهَا وَسَابِقُ مِضْمَارِهَا وَمُجَلِّي حَلْبَتِهَا كُلُّ مَنْ بَرَعَ فِيهَا بَعْدَهُ فَمِنْهُ أَخَذَ وَلَهُ اقْتَفَى وَعَلَى مِثَالِهِ احْتَذَى پس علی علیه السلام است رئیس فضایل و فضلاء روزگار و اوست چشمه جوشنده و بحر خروشنده فضایل و علوم ... و در سوم که هر کس از آن جوشیدن خوشیدن و از آن خروشیدن فروکشیدن و از آن فزایش کاهش و از آن صوت و صیت خموشیدن نیست حجله مناقب را آراستگی و زینت و شرافت بدوست و عروس فضایل و دوشیزه علوم را نوشاه با اکتساء و انتباه خود اوست و هر کس بعد از آنحضرت کسب علم و دانشی کند و از پیمانه فضایل شربتی بنوشد و از بحار علوم و آثار بقطره کامیاب گردد یا در عرصه دانشمندی قدمی بگذارد همه از طفیل او و اقتدار و اقتفاء و متابعت او و خوشه چینی از خرمنهای مایه و رِبی فناء و زوال اوست و نیک بدانسته که اشرف علوم و ارفع مقاصد علم الهی است چه شرف علم بشرف معلوم است و معلوم علم الهی ذات مقدس لایزال حضرت خداوند بیچون است که اشرف موجودات است لاجرم علم الهی اشرف علوم است و این علم بجمله از کلمات حکمت آیات آنحضرت منقول و بآنحضرت منتهی و مربوط و بدایتش از آنحضرت و نهایتش نیز بدوست چه گروه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر هستند و دیگران از ایشان اخذ علم و معارف الهی نموده اند شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب کبار ش هستند چه بزرگ ایشان واصل بن عطا شاگرد ابو هاشم بن عبدالله بن محمد بن حنفیه است و ابو هاشم شاگرد پدر خود محمد و محمد شاگرد و دبستان معارف ارکان پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب علیه السلام است و اما جماعت اشعریه همانا این جماعت در علوم خود بسوی ابوالحسن علی بن ابی الحسن علی بن ابی بشر اشعری باز میرسانند

[illegible]

و او تلمیذ ابو علی جبائی و ابو علی یکتن از مشایخ معتزله است لاجرم جماعت اشعریه در پایان کار باستاد معتزله و معلم خودشان علی بن ابیطالب سلام الله علیه منتهی میشوند و اما جماعت امامیه و زیدیه که انتما و انتساب ایشان بآنحضرت آشکار است و ابن ابی الحدید در ذیل شرح خطبه مبارکه عِبَادَ اللّٰهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللّٰهِ إِلَيْهِ و بیان پاره اوصاف و فضایل و علوم امیرالمؤمنین علی علیه السلام مینویسد احدی از عرب از هر طبقه و هر صنف ابداً و اصلاً در فن حکمت و بحث در امور الهیه چیزی نقل نشده است اهل یونان و حکمای قدیم باین فن جلیل منفرد بوده اند و از مردم عرب اول کسیکه در این معنی خوض فرمود علی علیه السلام است و از این روی میباشد که در کلمات و خطبه مبارکه آنحضرت مباحث دقیقه در توحید و عدل از آنحضرت موجود است و از احدی از صحابه و تابعین یک کلمه بر این نمط نرسیده و خودشان تصور آن را نمی کرده اند و عرب را باین مقام چکار و چه راه و باین سبب آن جماعت متکلمین را که در بحار معقولات شناور شده اند مخصوصاً بآن حضرت منسوب داشته اند نه بدیگری را قسم حروف گوید آن لطایف و دقایق و مباحث ظریفه که در حکمت و توحید و اوصاف جمال و جلال و عظمت ایزد متعال وارد است هرگز در کلمات حکمای اوایل مندرج نیست و از جمله علوم جلیله فقه است و علی علیه السلام اصل و اساس و پایه و مایه این علم شریف است و هر فقیهی که در اسلام است عیال آنحضرت و خوشه چین خرمنهای فقاهت اوست اما اصحاب ابی حنیفه که از فقهای نامدار است مانند ابو یوسف و محمد و جز ایشان که از ابو حنیفه اخذ فقه نموده اند و اما شافعی که فقیه و بزرگ جهان است همانا علم فقه را در خدمت محمد بن حسن قرائت کرده و فقه او نیز با بوحنیفه بازگشت دارد و اما احمد بن حنبل در خدمت شافعی فقه بیاموخت و فقه او نیز با بوحنیفه بازگشت دارد و اما احمد بن حنبل در خدمت شافعی فقه بیاموخت و فقه او نیز با بوحنیفه راجع است و ابو حنیفه از جعفر بن محمد علیهما السلام تحصیل علم فقه نمود و جعفر صادق در خدمت پدر بزرگوارش حضرت باقر تفقه جست و فقه ایشان بعلی بن ابیطالب صلوات الله علیهم بپایان میگردد و اما مالک انس که از فقهای اربعه است در خدمت ربیعة الرای و ربیعة الرای در خدمت عکرمه و عکرمه در خدمت عبدالله بن عباس و ابن عباس در حضور فقاهت دستور علی علیه السلام قرائت علم فقه نمود و این جمله فقهای اربعه اهل سنت و جماعت هستند و اما فقه شیعه رجوعش بآن حضرت آشکار است و نیز فقهای صحابه که عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس هستند هر دو تن از علی علیه السلام فقه را اخذ کردند اما اخذ نمودن ابن عباس ظاهر و معلوم است و اما عمر بن الخطاب بر همه کس معلوم است که رجوع عمر در اکثر مسائل غامضه فقهیه که بروی و بر سایر صحابه مشکل میگشت بعلی علیه السلام رجوع میکردند و حل معضله از جناب حضرتش آرزومند می شدند چنانکه قول عمر لولا علی لهلک عمر

۶۴۲ امکان نیافتند و چون هیچکاری نتوانستند و بمقصودی نرسیدند دست تقلب و تحریف و وضع معایب و مثالب زدند و خواستند تا مگر بفروغ دروغ کاری بسازند و بر تمام منابر در حضرتش ناسزا زبان برگشودند و آنانکه مدح آنحضرت می‌نمودند بزحمت درافتادند بلکه محبوس و مقتول گردیدند و اخباری را که حاوی مناقب و فضایل آنحضرت بود چندانکه توانستند نابود ساختند و هر کس را که بدوستی آن حضرت مشهور بلکه منسوب میگشت تباه میساختند تا اینکه یقین کردند از آن پس نام و نشان آن حضرت از میان میرود و هیچکس بیاد آن حضرت نمیرود و در فضلش سخنی نمیراند لکن از آنجا که وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ این اعمال و افعال و تدابیر و حیل ایشان بر رفعت و عظمت و بلندی مقام و مکان آنحضرت برافزود چنانکه مشک را هر چند مستور دارند بویش آشکار گردد و آفتاب تابان را با هیچ ستری مستور نتوان داشت و در و روشن را اگر چشمی کلیل و کور ننگرد دیگر چشمهایش بنگرد و مقاماتش را بازدانند و چگونه در حق مردی عظیم القدر که هر فضیلتی بدو منسوب و هر فرقه از اعلام جهان بحضرتش پیوسته و منتهی و هر طایفه در هر علمی و مقامی رفیع بآستان همایونش راه سپار میباشد فَهُوَ رَئِيسُ الْفَضَائِلِ وَيَنْبُوعُهَا وَأَبُو عُذْرِهَا وَسَابِقُ مِضْمَارِهَا وَمُجَلِّي حَلْبَتِهَا كُلُّ مَنْ بَزَغَ فِيهَا بَعْدَهُ فَمِنْهُ أَخَذَ وَلَهُ اقْتَفَى وَعَلَى مِثَالِهِ احْتَذَى پس علی علیه السلام است رئیس فضایل و فضلاء روزگار و اوست چشمهٔ جوشنده و بحر خروشندهٔ فضایل و علوم. آن درسوم که هر کرش از آن جوشیدن خوشیدن و از آن خروشیدن فروکشیدن و از آن فزایش بکاهش و از آن صوت و صیت خموشیدن نیست حجلهٔ مناقب را آراستگی و زینت و شرافت بدوست و عروس فضایل و دوشیزهٔ علوم را نوشاه با اکتفاء و انتباه خود اوست و هر کس بعد از آنحضرت کسب علم و دانشی کند و از پیمانهٔ فضایل شربتی بنوشد و از بحار علوم و آثار بقطرهٔ کامیاب گردد یا در عرصهٔ دانشمندی قدمی بگذارد همه از طفیل او و اقتدار و اقتفاء و متابعت او و خوشه‌چینی از خرمنهای مایه ور بی فناء و زوال اوست و نیک بدانسته که اشرف علوم و ارفع و نفایسه علم آلهی است چه شرف علم بشرف معلوم است و معلوم علم الهی ذات مقدس لایزال حضرت خداوند بیچون است که اشرف موجودات است لاجرم علم الهی اشرف علوم است و این علم بجمله از کلمات حکمت آیات آنحضرت منقول و بآنحضرت منتهی و مربوط و بدایتش از آنحضرت و نهایتش نیز بدوست چه گروه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر هستند و دیگران از ایشان اخذ علم و معارف الهی نموده‌اند شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب کبارش هستند چه بزرگ ایشان واصل بن عطا شاگرد ابوهاشم بن عبدالله بن محمد بن حنفیه است و ابوهاشم شاگرد پدر خود محمد و محمد شاگرد دبستان معارف ارکان پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب علیه السلام است و اما جماعت اشعریه همانا این جماعت در علوم خود بسوی ابوالحسن علی بن ابی بشر اشعری باز میرسانند

واما

۶۴۴ و او تلمیذ ابوعلی جبائی و ابوعلی یکتن از مشایخ معتزله است لاجرم جماعت اشعریه در پایان کار باستاد معتزله و معلم خود شان علی بن ابیطالب سلام الله علیه منتهی میشوند و اما جماعت امامیه و زیدیه که انتماء و انتساب ایشان بآنحضرت آشکار است و ابن ابی الحدید در ذیل شرح خطبهٔ مبارکه عِبَادَ اللّٰهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللّٰهِ إِلَيْهِ و بیان پاره اوصاف و فضایل و علوم امیرالمؤمنین علی علیه السلام مینویسد احدی از عرب از هر طبقه و هر صنف ابداً و اصلاً در فن حکمت و بحث در امور الهیه چیزی نقل نشده است اهل یونان و حکمای قدیم باین فن جلیل منفرد بوده‌اند و از مردم عرب اول کسیکه در این معنی خوض فرمود علی علیه السلام است و از این روی میباشد که در کلمات و خطبهٔ مبارکه آنحضرت مباحث دقیقه در توحید و عدل از آنحضرت موجود است و از احدی از صحابه و تابعین یک کلمه بر این نمط نرسیده و خود شان تصور آن را نمی‌کرده‌اند و عرب را باین مقام چکار و چه راه است و باین سبب آن جماعت متکلمین را که در بحار معقولات شناور شده‌اند مخصوصاً بآن حضرت منسوب داشته‌اند نه بدیگری را قسم حروف گوید آن لطایف و دقایق و مباحث ظریفه که در حکمت و توحید و اوصاف جمال و جلال و عظمت ایزد متعال وارد است هرگز در کلمات حکمای اوایل مندرج نیست و از جمله علوم جلیله فقه است و علی علیه السلام اصل و اساس و پایه و مایه این علم شریف است و هر فقیهی که در اسلام است عیال آنحضرت و خوشه‌چین خرمنهای فقاهت اوست اما اصحاب ابی حنیفه که از فقهای نامدار است مانند ابویوسف و محمد و جز ایشان که از ابوحنیفه اخذ فقه نموده‌اند و اما شافعی که فقیه و بزرگ جهان است همانا علم فقه را در خدمت محمد بن حسن قرائت کرده و فقه او نیز با بوحنیفه بازگشت دارد و اما احمد بن حنبل در خدمت شافعی فقه بیاموخت و فقه او نیز بابوحنیفه بازگشت دارد و اما احمد بن حنبل در خدمت شافعی فقه بیاموخت و فقه او نیز با بوحنیفه راجع است و ابوحنیفه از جعفر بن محمد علیهما السلام تحصیل علم فقه نمود و جعفر صادق در خدمت پدر بزرگوارش حضرت باقر تفقه جست و فقه ایشان بعلی بن ابیطالب صلوات الله علیهم بپایان میگردد و اما مالک انس که از فقهای اربعه است در خدمت ربیعة الرای و ربیعة الرای در خدمت عکرمه و عکرمه در خدمت عبدالله بن عباس و ابن عباس در حضور فقاهت دستور علی علیه السلام قرائت علم فقه نمود و این جمله فقهای اربعه اهل سنت و جماعت هستند و اما فقه شیعه رجوعش بآن حضرت آشکار است و نیز فقهای صحابه که عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس هستند هر دو تن از علی علیه السلام فقه را اخذ کردند اما اخذ نمودن ابن عباس ظاهر و معلوم است و اما عمر بن الخطاب بر همه کس معلوم است که رجوع عمر در اکثر مسائل غامضهٔ فقهیه که بروی و بر سایر صحابه مشکل میگشت بعلی علیه السلام رجوع میکردند و حل معضلهٔ از جناب حضرتش آرزومند می‌شدند چنانکه قول عمر لولا علی لهلک عمر

قول:

و قول او لا بقیت لمعضلة لیس لها ابو الحسن و قول او لا یفتین احد فی المسجد و علی حاضر اگر علی نبود عمر دستخوش هلاک میشد و باقی نمانم برای امر معضلی و حل مسئله مشکلی که ابو الحسن برای حل آن نباشد و تا علی حاضر است هیچکس نباید در هیچ مسئله از مسائل و حکمی از احکام فتوی براند و این کلمات را مرات عدیده بر زبان بگذرانیده بود و بر این جمله شاهد و برهان که انتهاء فقه بآن حضرت است کافی است چنانکه علمای عامه و خاصه عموماً روایت کرده اند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اقضاکم علی و قضا همان بیان فقه است یعنی علی علیه السلام از تمامت شما افقه است و نیز جملگی ایشان روایت کرده اند که رسول خدای گاهی که علی علیه السلام را بقضاوت و امارت یمن سفر ستاد عرض کرد اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه بار خدایا دل علی را بنور علم و فروغ فقه هدایت و زبان او را در بیان مسائل حقه و اجرای احکام حق بحق و علوم الهیه حقیقیه فقهیه ثابته و ناطق بفرما ی علی علیه السلام میفرماید از آن پس که این دعا را بفرمود هرگز در حکومت میان دو تن شک ننمودم چنانکه فتاوی آن حضرت در حق زنی که در شش ماهگی وضع حمل نمود و درباره زنی زانیه که فرزند در شکم داشت و در مسئله منبریه که فرمود ثمن او تسع است بر این جمله حاکی است و این مسئله ایست که اگر فقیهی دانشمند و مفتی خبیر و بصیر مدتی طویل در حل آن بفکر عمیق اندر شود بعد از طول نظر بسیار نمیتواند جوابی باین استحسان باز گوید تا چه رسد بآنکس که بالبداهه و ارتجالا پاسخ دهد و امثال این مسائل که نقلش از آن حضرت مأثور است بسیار است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن کریم است همانا این علم مبارک از آن حضرت مأخوذ است چون بکتب تفاسیر رجوع نمایند صحت این بیان معلوم گردد چه بیشتر تفاسیر فرقان یزدانی از آن حضرت و ابن عباس منقول است و حالت ابن عباس در خدمت آنحضرت و ملازمت او و انقطاع او بآن حضرت و شاگردی او در پیشگاه آن حضرت و بیرون آوردن مسائل و تفاسیر را از معادن علوم بی پایان آن حضرت بر تمام خلیقت مکشوف است و وقتی با ابن عباس گفتند مقام علم تو نسبت بمقامات علوم پسر عم ت علی صلوات الله علیه بر چه میزان است گفت کنسبة قطرة من المطر الی البحر المحیط مانند نسبت یکقطره باران است بدریای بی پایان محیط و از جمله علوم شریفه علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و این معنی مبرهن و مشهود است که سلسله این فن در تمام بلاد اسلام بآنحضرت معارف رتبت نهایت و در آستان مبارکش توقف گیرد شبلی و جنید بغدادی و ابو یزید بسطامی و ابو محفوظ معروف کرخی و جز ایشان از عرفای جهان بر این امر تصریح کرده اند و همان خرقه که شعار ایشان است تا امروز و اسناد ایشان که بجمله بآنحضرت متصل است برای آن تصدیق کافی است و از جمله علوم مهمه علم نحو و عربیت می باشد تمام جهانیان کافه میدانند که علی علیه السلام انشاء و ایجاد این علم را فرموده برابوالاسود دئلی

حسن دارای مطلب

اصول و جوامع آنرا املا نمود و از جمله املاءات آنحضرت این بود که فرمود الکلام کله ثلثه اشیاء اسم و فعل و حرف و از جمله آن تقسیم کلمه بسوی معرفه و نکره و تقسیم وجوه اعراب برفع و نصب و جر و جزم است و این کار را باید بمعجزات ملحق داشت چه قوه بشریه باین حصر وافی و باین استنباط حاوی نتواند شد و از آنجمله که ابن ابی الحدید باز نمود خلاصه از علوم جلیله و معارف ربانیه و فنون حکمیه آنحضرت است و بدیهی است که هر علمی و فنی را که باز نمایند و نام گذارند بجمله از این فنون و علوم بیرون نباشد و از متشعبات آن است پس علی بن ابیطالب علیه السلام معلم تمام علوم و فنون جلیله اهل عالم بود و بتمام افراد بنی آدم علی قدر مراتب استعدادهم است و چون بتصدیق مؤالف و مخالف و دوست و دشمن و تمام علمای فریقین دارای این مقامات باشد مکشوف میشود که ولایت و امامت و وصایت مطلقه غیر منفصله مختص باوست چه ارسال رسل و ایفاد کتب برای اصلاح امر ربیت و شناسائی حضرت احدیت و اصلاح ربیت و شناسائی حضرت احدیت جلاله و اصلاح امور معاشیه و معادیه است و حفظ ودایع رسالت شأن ولی و وصی است تا بعد از پیغمبر در میان امت بجای دارد و نظام و قوام ایشان جز بحکومت و قضاوت صورت پذیر نیست و قضاوت و حکومت جز بفروز گوهر علم و فقه و معرفت و خداشناسی و حق سپاری ممکن نگردد و جهانیان در ورطه جهالت و ضلالت بهلاکت اندر شوند و خلق مخلوق عبث خواهد بود و این مخالف حکمت تامه مطلقه الهی و فیوضات کامله نامتناهی است پس مبرهن و مبین میگردد که اعلم و افقه روزگار برای حفظ این مطلوب اقدم و اولی و حکومت و قضاوت او اشرف و ارفع و برای بقای نظام انفع است و چون مسلم شد که خیاط ازل این جامه والای علم و معرفت را بر بالای علی علیه السلام اختصاص داده است معلوم می افتد که منصب اعلای ولایت و وصایت تا قیامت بدو و فرزندان او که وارث علوم انبیاء عظام علیهم السلام اند مخصوص و منصوص است چنانکه چون از این مقام تنزل کنیم این حال در سایر سلاطین و حکام شرعیه و عرفیه ملحوظ و جاری است چه در هر مقام به اعلم و افقه زمان رجوع می کنند و اگر جز آن نمایند مفاسد عظیمه بروز نماید و پایانش بانجا میرسد که قاضی و حاکم سابق را معزول و آنکس که اقضی و اعلم و افقه است منصوب دارند تا مخلوق را راحت و تکالیف شرعیه و عرفیه را حدی صحیح المسلک و قوی المأخذ بدست آید بالجمله شرح اینجمله بیرون از اقتضای این مقام است ابن ابی الحدید بعد از بیان مختصری از درس فضایل و مناقب و علوم امیر المؤمنین علیه السلام می نویسد اگر بخواهیم بخصایص خلقیه و فضایل نفسانیه و دینیه رجوع نمائیم همچنان می بینیم که رایت تفوق و تقدم و آیت تفاخر و تکاثر با اوست و نماینده و نمایش گر و مباهی و مفتخر اوست اما صفت شجاعت همانا علی علیه السلام در این صفت بتمام آفرینش پیشی و دراز گام است بمبارک

وحروب پیشی دارد چون شجاعت او را دیدند تمام شجاعان گذشته روزگار را فراموش کردند و نام
پیش آیندگان را محو و منسی گردانید و مقامات آن حضرت در جنگها و حروب از آفتاب و ماه
و مریخ و بهرام روشن تر و تا قیامت ضرب المثل تمام افراد اهل جهان است و اوست شجاعی دلیر
و قهرمانی شیرگیر که هرگزش از هیچ لشکری جرار و سپهی خونخوار و انبوهان انبوه پیاده و سواره
بیمی و خوفی و گریزی و هراسی نبوده و هرگز با احدی از جنگ آوران روزگار مبارزت نفرموده
جز آنکه او را بجنت گر اینکه بکشف عورت خود راه نجات دادند و هرگز ضربتی فرود نیاورد که ضربت
نخست بضربت دوم محتاج باشد چنانکه در حدیث وارد است کَانَتْ ضَرَبَاتُهُ وِتْرًا ضربهایی
شیر یزدان و شاه مردان و آن شجاع فرزانه بجمله یگانه بود و زوج نبود و چون معویه را در اوقات
حرب صفین بمبارزت خود دعوت فرمود تا مردمان بکشته شدن یکتن از ایشان از جنگ و رزیدن
برآسایند عمرو بن عاص با معویه گفت همانا علی با تو بانصاف رفته است معویه چون این سخن بشنید
گفت تا امروز هر وقت سخنی بنصیحت و مشورت آوردی از روی نیکخواهی و صداقت بود اما امروز
برخلاف دیگر ایام است آیا همی خواهی مرا بمبارزت ابی الحسن ممتحن سازی با اینکه میدانی وی
شجاع مطرق است دلیری است که در میدان دار و گیر چنگال از چنگ شیر بیرون کشد و شجاعی است
که در بهنه پیکار گنبد دوار را از بر کشاند و جنگ آوری است که سر و مغز جنگ آوران جهان را درهم کوبد
و در میدان رزم چون ایوان بزم بهر سوی بپوید و هرگز سخن از ضعف و ملال نگوید چنان می بینم
که همی خواهی مرا بکشتن دهی و بعد از من بر مسند امارت شام و حکومت انام قیام بکیری تمام شجاعان
عرب افتخارها میورزیدند که در میدان جنگ با آنحضرت مقابل شوند و اما آنکسان که بدست
آنحضرت کشته میشدند افتخار و اعتبار قبیله و طایفه ایشان بهمینکه لقاتل مقتول ایشان با آن
شیر بیشه شجاعت بوده است بیشتر از آن اوقات میکردید که بقتل نرسیده بود چنانکه عمرو بن عبدود
که از شجعان جهان یادگار بود و چون بدست آن حضرت کشته شد خواهرش این مرثیه را در حقش بگفت

لَوْكَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ بَكَيْتُهُ اَبَدًا مَادُمْتُ فِي الْبَلَدِ
لٰكِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَانَظِيرَ لَهُ وَكَانَ يُدْعىٰ اَبُوهُ بَيْضَةَ الْبَلَدِ

اگر جز علی علیه السلام که شأن و لیاقت آنرا دارد که قاتل برادرم مانند عمرو شجاعی بی نظیر باشد
اگر دیگری عمرو را کشته بود در تمام عمر بروی میگریستم لکن علی را نظیری در صفحه جهان نیست و هیچکس را
در هیچ حالی از وی عار و ننگ نبود بلکه کشته شدن بدست او عین فخار و اعتبار است روزی
معویه خفته بود و بیدار شد و عبدالله بن زبیر را در پائین پای خود بر سریر او نشسته بدید معویه نیز
نشست عبدالله از روی مزاح گفت یا امیرالمؤمنین اگر خواستمی بتو آسیبی رسانم چنان کردمی

معویه گفت یا ابا بکر همانا بعد از ما اظهار شجاعت کن عبدالله گفت انکار شجاعت مرا از چه روی میکنی
با اینکه در صف حربگاه در مقابل علی بن ابیطالب بایستادم معویه گفت اگر چنین جلادتی می نمودی
بیگمان و لابد علی علیه السلام ترا و پدرت را با دست چپ خود بقتل میرسانید و دست راستش فارغ
و بیکار میماند و منتظر و مترصد می بود تا کدام کس را دریابد و با آن دست مقتول دارد و جمله این است
که هر شجاعی که در این جهان باشد و اظهار شجاعت نماید و آثار جلادت بر صفحه روزگار بیاد گار گذارد
بحضرتش پایان گیرد و در مشارق و مغارب زمین بنام مبارکش نداکنند و اما نیرومندی و زبردستی
نیز حضرتش را ضرب المثل نمایند و چون کسی را خواهند بکمال شجاعت و قوت و زورمندی و زبردستی بستایند
یا از این اوصاف تذکره فرمایند گوئی اسدالله الغالب علی بن ابیطالب است ابن قتیبه در کتاب المعارف
گوید آنحضرت با کسی مصارعت و کشتی در نیامد جز آنکه پشتش را با پشت خاک اخوت داد و برزمین ذلتش
مصاحبت بخشید و اوست که بدست مبارک در از خیبر برکند و آنقدر چندان وزین و ثقیل بود که جماعتی
از زورمندان قوی بازو جمع شدند تا مگر آن در را بجنبانند نتوانستند و آنحضرت همان کس باشد
که بنیروی بازوی همایونش هبل را که بتی بسیار عظیم و بزرگ و استوار و مه تها بر بسی گذشت که بر فراز کعبه منصوب و کفار را
مسجود بود از آنجا برکند و بر زمین افکند و این اشارت بداستان فتح مکه و برآمدن علی علیه السلام بر کتف
رسول خدای صلی الله علیه و آله و برکندن آن بتها را از دیوار کعبه و افکندن بر زمین است چنانکه ابونواس
که از شعرای نامدار اهل تسنن است باینحکایات در این مدیحه که در حق آن حضرت بعرض رسانیده اشارت کند
و در جمله آن گوید

وَعَلِيٌّ وَاضِعٌ اَقْدَامَهُ فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللّٰهُ يَدَهُ

مرحوم فتحعلی خان ملک الشعرا متخلص بصبا جد راقم حروف در کتاب خداوند نامه این معنی را
بیک شعر ایجاز فرموده است

ابر کف پیغمبر پاک رسیده خدا دست سود و خداوند پا سیده

و نیز در ایام خلافتش سنگی بزرگ و صخره عظیمه را از آن پس که تمام لشکریان از جنبش آن عاجز ماندند
بدست مبارکش از زمین برکند و آب از زیرش جوشیدن گرفت راقم حروف گوید اگر بخواهند
از این اخبار شرح دهند کتابی مخصوص خواهد چنانکه داستان آنحضرت با خالد بن ولید و ولید بن
عتبه و مرحب و جواب عمرو بن معدیکرب بعمر بن الخطاب در باب صمصامه و حدیث لیلة الهریر
و ضربات آنحضرت در ایام محاربات عهد رسول خدا و جنگ جمل و صفین و خوارج در گذر لیل
و نهار و تا پایان روزگار تذکره و تبصره اولی الابصار است و اما سخاوت و جود همانا حال امیرالمؤمنین
سلام الله علیه در این دو صفت ممدوح ظاهر است چه آن حضرت روزه میگرفت و از شدت گرسنگی

سنگ بر شکم برمی‌بست و مزدوری مینمود و زاد و توشهٔ خود را می‌بخشید و سائل را بر خود اختیار میکرد
و این آیهٔ شریفه در حق آنحضرت نازل شد وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا جماعت مفسرین روایت کرده‌اند که آن حضرت هرگز
افزون از چهار درهم را مالک نمی‌گشت و آنها را یکدرهم را شب هنگام و یکدرهم را در روز و درهمی دیگر را
پوشیده و دیگر درهم را آشکارا تصدق میفرمود و این آیهٔ شریفه در حق آنحضرت وارد و نازل شد
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً روایت کرده‌اند که آن حضرت با دست
مبارک برای نخلستان گروهی از یهود آب می‌کشید و چندان آب کشی فرمود که دست مبارکش را
از شدت زحمت آبله و شوخ در سپرده بود و با اینکه از نهایت گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بربسته
بود آنچه مزد گرفت تصدق بداد وقتی در حضور شعبی از آنحضرت سخن میرفت گفت از تمامت فرزندان
خدای در این صفت که محبوب خداوند میباشد برتر و بخشنده‌تر بود هرگز در جواب سائلی «لا» سخن نفرمود
معویة بن ابی سفیان که دشمن‌ترین و کینه‌ورترین مردم جهان نسبت با آنحضرت بود و همیشه کوششها میورزید
و تفحصها مینمود که مگر راهی بدست کند و آنحضرت را نکوهشی یاد نماید گاهی که محقن ابی محقن ضبّی
با معویه گفت از نزد بخیل‌ترین مردمان نزد تو آمده‌ام معویه با آن شدت بغض و کین که با امیرالمؤمنین
داشت نتوانست سکوت و تصدیق نماید و گفت ویحک چگونه میگوئی وی بخیل‌ترین مردمان است
با اینکه اگر خانه انباشته از زر ناب و خانهٔ دیگر پر از کاه داشته باشد آن خزانهٔ زر را پیشتر از دفینهٔ کاه
انفاق مینماید و آنحضرت همان کس باشد که بیوت اموال را جاروب میفرمود و در آنجا نماز میگذاشت
یعنی بیت المال را چنانکه ازین پیش نیز اشارت رفت از دینار و درهم میپرداخت و مسلمانان از روی
عدل بهره میداد و از بهر خود چیزی مأخوذ نمیداشت چندانکه بیت المال را از وبال اموال آسوده
و پاک میساخت و در آن بیوت بفراغت نماز شکر میگذاشت تا خداوندش آن توفیق و سعادت
عنایت فرمود که حقوق مسلمانان را بدون کم و کسر و حیف و میل بایشان باز رسانید و خودش آلوده
بآن نگشت و آن حضرت همان کس باشد که میفرمود یَا صَفْرَاءُ وَيَا بَيْضَاءُ غُرِّي غَيْرِي ای زر
زرد چهره و ای سیم سفید که مدار عالم بشما و میل و رغبت تمام بنی آدم بشما و همه فریفته و خویشتن
باخته و دل از دست داده و خواهندهٔ شما هستند فریب دهید جز من را یعنی من بنمایش و بریق و صفا
و مطلوبیت شما فریفته نشوم و آنحضرت همان کس باشد که با اینکه جز بر مملکت شام بر تمام روی زمین
مالک و متصرف و حکمران بود چون ازین جهان درگذشت هیچ چیز از وی بمیراث نماند و اما حلم
و بردباری و صفح نظر و گذشت از بزه کاری همانا امیرالمؤمنین علیه السلام با آن مقام خلافت
و جلالت و هیبت و جلادت و شجاعت و سطوت از تمام اهل جهان در بردباری و حلم از گناه

آن

آنانکه با آن حضرت بد کرده بودند فزونتر بود و صحت این بیان که نمودیم در وقعهٔ جمل ظاهر گشت چه گاهی
که امیرالمؤمنین علیه السلام بر مروان بن حکم که از تمام خلق عالم با آن حضرت دشمن‌تر و بغض و کینش
بیشتر و سخت‌تر بود دست یافت از وی درگذشت و عبدالله بن زبیر نسبت بآن حضرت در ملاء مردمان
دشنام میراند و در یوم البصره بر منبر برفت و حضرتش را ناستوده یاد کرد و علی علیه السلام میفرمود
مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى شَبَّ عَبْدُ اللَّهِ همیشه زبیر مردی از ما اهل بیت
بود تا گاهی که پسرش عبدالله بالیده و بسن شباب برسید و آن حال و اوراق را بگردانید چنانکه ازین پیش
باین حدیث شریف اشارت رفت و چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در وقعهٔ جمل بر وی
ظفر یافت و او را اسیر گرفت از وی درگذشت و بدو فرمود اِذْهَبْ فَلَا أُرَيَنَّكَ بجائی باش
که تو را نبینم و ازین برافزون چیزی نفرمود و همچنان بعد از وقعهٔ جمل در مکهٔ معظمه بسعید بن العاص
که دشمن آنحضرت بود دست یافت و روی از وی برتافت و هیچ چیز بدو نفرمود و نیک هویدا و
معلوم است که در تمام مدت از عایشه چه دید و چه شنید معذلک چون بر وی نصرت یافت
او را گرامی داشت و او را با بیست تن زن از نسوان عبدالقیس که چون مردان عمامه بر سر و شمشیرها
حمایل ساخته بودند بجانب مدینه بفرستاد و چون عایشه راه سپار گشت در عرض راه آن حضرت را
بآنچه نمی‌بایست یاد کرد و همی گفت بواسطهٔ این مردان و لشکر خودش که با من همطریق ساخته حشمت
مرا پاره کردانید و لست و چون بمدینهٔ طیبه ورود داد زنها آن عمامه‌ها را از سر بیفکندند و گفتند ما
بجمله زن باشیم و مردم بصره با آن حضرت محاربت کردند و شمشیر بر روی آنحضرت و اولادش برکشیدند
و ناسزا و دشنام گفتند و چون آن حضرت بر آن مردم دست یافت شمشیر از ایشان برداشت و منادی
آنحضرت در اطراف لشگر ندا بر کشید که هیچکس از دنبال روی برتافته نتازد و مجروحی آزار نرساند
و اسیری را بقتل نیاورد و هر کس جامهٔ جنگ را از تن بگذارد در زنهار اندر باشد و هر کس بلشگر امام پیوسته
شود در امان است و از اموال و اثقال اهالی بصره و بار و بنهٔ ایشان چیزی گرفت و از اموال آنجماعت
هیچ چیز بغارت و غنیمت نبرد و اگر خواستی تمام آن اثقال را بچنگ بیاورد قدرت داشت لکن جز بعفو
و گذشت کار نفرمود و سنت رسول خدای صلی الله علیه و آله را پیش نهاد ساخت چه آن حضرت نیز
در روز فتح مکه با آن شیمت و عفو برفت با اینکه آتش کین و حقد را سردی نباشد و بدی از خاطر نرود
در آن هنگام که لشکر معویه آبگاه را فرو گرفتند و بر شریعهٔ فرات احاطه کردند و لشکر آنحضرت بی آب
بماندند و رؤسای شام با معویه گفتند اکنون که بر این امر مستولی شدی آب را بر ایشان بربند و علی
و لشکر او را از شدت عطش هلاک کن چنانکه عثمان را تشنه بکشتند علی علیه السلام و اصحاب آنحضرت
از آن جماعت خواستار شدند که باندازهٔ رفع عطش آب با ایشان بگذارند گفتند لا والله یک قطره

آب نخواهی نوشید تا با لب تشنه و جگر تافته بمیری چنانکه پسر عفان با جگر عطشان روان بگرجهان برد چون امیرالمؤمنین این حال و این جواب را بدید بدانست که در هر صورت بباید از تشنگی ترک جان نمود لاجرم آماده کارزار شد و با سپاه خود مانند شیر ژیان و اژدهای دمان و پلنگ غران و بر بیان بر سپاه معویة بن ابی سفیان حملاتی چون کوه گران افکند چندانکه از آن پس که گروهی انبوه از ایشان کشته و سر و دستها بر زمین افکنده گشت سپاه شام از جای برفتند و امیرالمؤمنین و لشکریان آب را فرو گرفتند و معویه و لشکرش در بیابانی بی آب منزل ساختند اینوقت اصحاب و شیعیان آن حضرت عرض کردند یا امیرالمؤمنین ایشان را از شرب آب بازدار چنانکه ترا ممنوع داشتند و یک قطره آب باین مردم شام میاشام و جملگی را با شمشیر عطش بقتل رسان و ایشان را جگر تفته به نبردی دست ماخوذ دار و بدون اینکه حاجتی بحرب یابی از بی آبی تا بی آبی بر ایشان نصرت یابی امیرالمؤمنین علیه السلام که باب رحمت الهی بود فرمود لا والله من بکردار ایشان بمکافات نپردازم و مانند ایشان رفتار نفرمایم پاره رهگذرهای آب را بایشان گذارید چه بازبان شمشیر ازین کار بی نیازی باشد همانا این شیمت بزرگ را اگر بحلم و صفح و گذشت نسبت دهند برای محسنات حلم کافی است و اگر بدین و ورع منسوب دارند بسی شایسته و سزاوار است که از مانند آن حضرت علیه السلام چنین فعلی صادر گردد و اما جهاد فی سبیل الله همانا نزد دوست و دشمن آنحضرت مراتب جهادش معلوم است و میدانند که آن حضرت سید المجاهدین است و آیا برای احدی جز آن حضرت جهادی هست یعنی جز آن حضرت را که دارای آن درجات شجاعت و دین پروری و ارادت و خدای پرستی است دیگران را میتوان از اهل جهاد شمرد یا اینکه با آن آثاری که در دولت اسلام در مرور لیالی و ایام و گذر شهور و اعوام تا قیام یوم القیام از آن حضرت سمت ارتسام گرفته هیچکس را میتوان مجاهد خواند . و ازین کلام ابن ابی الحدید مکشوف میشود که هر خدمتی و فتحی و نصرتی در اسلام روی داده از برکات مجاهدات ظاهره و معنویه آنحضرت و احیاء و ابقای دین مبین و آثار و سنن سید المرسلین بوجود مبارک اوست با این حالت بمکرم مقام خلافت و ولایت در خور کیست بعلاوه سایر فضایل و مآثر و مناقب بیرون از حد و حصر آنحضرت و از تواریخ و آثار آشکار است که عظیمترین و سخت ترین غزوات رسول خدای صلی الله علیه و آله که موجب نکایت حال مشرکان گشت جنگ بدر کبری است نخبه شجعان و فرسان مشرکین در آن واقعه حضور داشتند و در میدان جنگ چون پلنگ و نهنگ بیخروشیدند و زلزله در زمین و ولوله در آسمان می افکندند و درین جنگ هفتاد تن از دلاوران مشرکان بقتل رسید و ازین جمله سی و پنج تن یاسی و شش تن را علی علیه السلام بدست مبارک بکشت و سی و چهار تن را سایر مسلمانان و فرشتگان یزدان بقتل رسانیدند و در اخبار وارد است که آن فرشتگان نیز خود را بصورت علی علیه السلام

می نمودند و قتال میدادند و چون بمغازی محمد بن عمر واقدی و تاریخ الاشراف یحیی بن جابر بلاذری و دیگر تواریخ بگذرند صحت این حکایت را بنگرند و انجمله بیرون از جهادهای دیگر آنحضرت در وقعه احد و خندق و غیرهما میباشد و این فصل را شرح و اطناب دادن با یضاح واضح پرداختن است زیرا که در حکم معلومات ضروریه است مثل علم بوجود مکه و مصر و امثال آن است و اما فصاحت و بلاغت همانا آنحضرت امام فصحا و سید بلغاست چنانکه در شأن و مقام کلمات فصیحه و بلیغه اش گفته اند از کلام خالق فرود تر و بر کلام تمام مخلوق برتر است و از کلمات فصاحت آیاتش تمام خلق جهان و فصحای زمان فن خطابت و کتابت را بیاموختند عبدالحمید بن یحیی میگوید هفتاد خطبه از خطب آن حضرت را از بر کردم و از افاضات آن فیضها و از جواهر الفاظ و معانی و حکم آن بهرها بردم و چون بحر زاخر در گنجینه خاطر جوشها از پی جوشها برآورد و ذخیرها از پس ذخیرها بگذاشت ابن نباته گوید صد فصل از مواعظات آن حضرت گنجی بزرگ را محفوظ داشتم که هرچند از آن انفاق کردم بر زیادت و وسعت و عظمتش افزوده شد و چون محقن بن ابی محقن با معویه گفت جِئْتُكَ مِنْ عِنْدِ أَعْيَى النَّاسِ از نزد کسی بدرگاه تو آمدم که از تمام مردمان در بیان کلام کندتر است معویه گفت و یحك چگونه آنحضرت را باین صفت موصوف میداری سوگند با خدای جز علی بن ابیطالب سنت فصاحت و اساس بلاغت را برای قریش بجای نگذاشت ابن ابی الحدید میگوید برای اثبات اعلی درجه فصاحت و اقصی مراتب بلاغت آن حضرت همین کتاب نهج البلاغه که شامل خطب و کلمات حکمت سمات اوست و ما بشرح آن آغاز میکنیم کافی است که باز مینماید که در تمام آفرینش هیچکس را بضاعت اتیان و استطاعت ارائه آن گونه فصاحت و بلاغت نیست و صحت این دعوی را همین بس باشد که از احدی از فصحای صحابه ده یک آن مدون نگردیده است و ابوعثمان جاحظ که از فصحا و ادبا و علمای نامدار روزگار است در کتاب البیان والتبیین و دیگر کتب خود باین جمله مدح و فصاحت و بلاغت آن حضرت نگارش داده است و اما در اوصاف سجاحت اخلاق و خوشی و نیکی خوی و بشارت و گشادگی روی و تبسم و بشاشت دیدار مضروب المثل اهل روزگار است و غلبه این اوصاف در پیکر مبارکش بآن درجه بود که دشمنانش نکوهش میکردند و عمرو بن العاص با مردم شام میگفت آن حضرت بسیار مزاح میکند و علی علیه السلام درین باب فرمود عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ سخت از پسر نابغه شگفتی است که مردم شام را چنان باز نماید که در من دعابه و مزاحی است یعنی مزاحی که بحد افراط برسد و لعبش تواند خواند نه باندازه اعتدال که موافق سنت هست و مرا نسبت بملاعبه و مصارعه با زنان میدهد که در خور اشخاص فارغ القلبی است که خواهان لذت نفس باشد راقم حروف گوید این صفت دعابه در رسول خدای صلی الله علیه و آله موجود بود و صفتی ممدوح

وضد عبوس وخشونت است وعمرو بن العاص این کلام را از عمر بن الخطاب ماخوذ نموده است چه در آن هنگام که عمر تقریر اهل شوری را داده و آن وقت هر یک را بصفتی مخصوص نکوهش می نمود و چون نوبت به علی علیه السلام رسید گفت لِلّٰهِ اَبُوهُ لَوْلَا دُعَابَةٌ فِیکَ تمام اوصاف حمیده آراسته و در خور خلافتی جز اینکه یک اندازه دعابه و مزاحی در تو میباشد و عمر بن خطاب بهمین مقدار اقتصار نمود و عمرو بن عاص بر این بیفزود و دعابه شدیده گفت راقم حروف گوید هیچ ندانیم که عمر بن خطاب بعد از آنکه در میزان تبیان اوصاف آن حضرت سنجیده کیها نمود و چه نکوهشها فرمود و هیچ عیب ونقصی دست نیافت جز اینکه این صفت را که از اوصاف جمیله انبیاء عظام و روسای انام و از شئونات حکام وسلاطین و موجبات میل قلوب و جذب نفوس است مذکور داشت و چون با شرارت خوی وغلظت طبع وخشونت کلام و فظاظت خلق او ضدیت داشت ناستوده می انگاشت چگونه همین امر را دلیل انصراف و اعتزال آنحضرت شمرد و در عثمان چه خلق عظیم و اوصاف جمیله بیرون از نقصان و حالات بیرون از هر گونه عیب و نکوهش بدید که بتدابیر مخصوصه خلافت را بدو گردانید یا عمرو بن العاص چگونه معویه را با آن اخلاق رذیله و حسب و نسب ناستوده اختیار نمود و از علی علیه السلام که او را بیک صفت دعابه موصوف میداشت روی برگاشت عجب این است که ابن ابی الحدید در ذیل شرح همین خطبه مبارکه و شرح حال عمرو بن العاص و مکالمات ابن عباس و عمر بن الخطاب در باب تقریر خلیفه و کلمات عمر در حق امیرالمومنین و مدح و ثنای آن حضرت و موصوف داشتن آنحضرت را بدعابه مینویسد میگوید چون هر کس صاحب هر خلقی باشد فضیلت و فزونی را هم در آن خوی و شیمت میداند چنانکه شخص بخیل فضیلت را در امساک میداند و مردم جواد را نکوهیده میشمارد و او را بتبذیر نسبت و شخص جواد مردم بخیل را عیب میکند و ایشان را به ضیق نفس و سوء ظن و حب مال نسبت میدهد و کذلک غیر ذلک و چون عمر بن خطاب شدید الغلظة وتندخوی و خشن الملمس و دایم العبوس بود چنان میدانست که فضیلت در این و خلاف آن نقص است و اگر عمر مردی نرم و گشاده روی و با بشاشت و سماحت خلق مفطور و مطبوع بود اعتقادش بر این بود که فضیلت در این اوصاف و ضدش منقصت است حتی اگر چنان تقدیر می نمودیم که اخلاق عمر در علی علیه السلام میگفت اگر علی را شرارت خوی بود حق خلافت بجمله در وی موجود بود و میگوید نزد من معلوم نیست که عمر از این کلمه که گفت در علی علیه السلام دعابه و مزاحی است قصدش قدح آنحضرت باشد لکن از خلق آن حضرت خبر میدهد بدان گمان که امر خلافت جز بشرارت خوی و هیبت و فظاظت و تندی و ترش رویی اصلاح نمیگیرد و بواسطه همین تندی و تلخ رویی در مقامات کثیره در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله چنان رأی میزد که قومی را بقتل رساند

و رسول خدای بقای آنها را بصواب میدید و صوابدید عمر را مکانتی نمیگذاشت و جمله امر این است که عمر از این کلام منقصت علی علیه السلام را نمی جست و راهی در این کار نبود میگوید چون در احوال امیرالمومنین در ایام رسول خدای نگران شوی می بینی آنحضرت از نسبت دعابت و مزاح بعید است چه در کتب شیعه و محدثین سنت و جماعت هیچ چیزی که مشعر بر این باشد از آن حضرت نقل نشده است و چون حال آنحضرت را در زمان ابوبکر و عمر تامل کنی یک حدیث که بر دعابه و مزاح آنحضرت دلالت نماید پدید نیست در اینصورت چگونه میتوان بعمر گمان برد که آن حضرت را بصفتی که هیچکس از دوست و دشمن موصوف نداشته منسوب دارد بلکه از این کلمه مذکور سهولت خلق آنحضرت را قصد کرده است لاغیر و گمان برده است که قوام این امر جز بغلظت و خشونت و سختی و ترش رویی که در خود عمر موجود بوده قوام نمیگیرد و حالات آنحضرت در زمان عثمان و ایام ولایت خودش نیز بر آن منوال بود و هرگز حالتی از آنحضرت مشهود نگشت که بصفت دعابه موصوف باشد یعنی آن دعابه که بحد افراط برسد و زمان مبارکش یکسره در عبادت و نماز و ذکر و فتاوی و علوم شرعیه بر مردمان برای فتاوی و احکام و تعلیم قرآن و قیام لیل و صیام نهار میگذشت و اگر کار حرب روی میداد بمباشرت آن امر خطیر می پرداخت و کلام مبارکش یاد مرگ از لعب و بازیچه باز میدارد عین صدق است و برای جلالت مقام و کثرت محاسن آن حضرت کافی است که دشمنان آنحضرت چون زحمتها بکشند تا عیبی بر آنحضرت ببندند آنحضرت را بصفتی نامدار کنند که رسول خدای بر آن صفت بود و صفتی ممدوح و برای امرای روزگار از همه کس شایسته تر و واجب تر است چنانکه بسیار اوقات اتفاق افتادی که رسول خدای مزاح فرمودی در خبر است که وقتی یحیی عیسی علیهما السلام را در حالت تبسم بدید یحیی گفت چیست مرا که ترا لاهی می بینم چنانکه گوئی ایمن هستی عیسی گفت من ترا عابس میخوانم گویا آیسی یحیی گفت از اینجا بدیگر جای نشویم تا بر ما وحی نازل شود و خدایتعالی وحی فرستاد اَحَبُّکُمَا اِلَیَّ الطَّلِقُ الْبَسَّامُ اَحْسَنُکُمَا ظَنًّا بِی محبوب ترین شما در حضرت من آن یک تن که همیشه گشاده روی و نیکخوی باشد و در خبر است که از بزرگان صحابه مزاح و انشاد اشعار میکردند و از این پس نیز بپارهٔ این معانی اشارت میرود ابن ابی الحدید میگوید صعصعة بن صوحان و دیگران از شیعیان و اصحاب آن حضرت میگفتند امیرالمومنین در لین جانب و شدت تواضع و سهولت انقیاد و فروتنی در میان ما مانند یکی از ما بود معذلک ما چنان از مهابت آن حضرت در بیم و هیبت بودیم که اسیری دست و پا بسته را بنظر با شمشیر زننده که بر فراز سرش ایستاده باشد بیم و هراس باشد معویه با قیس بن سعد میگفت رَحِمَ اللّٰهُ اَبَا حَسَنٍ فَلَقَدْ کَانَ هَشًّا بَشًّا ذَا فُکَاهَةٍ خدایتعالی ابوالحسن علیه السلام را رحمت کند که همواره هشاش و بشاش و نیکوخوی و نیکوروی و نیکوگوی و با مزاح بود و قیس گفت آری رسول خدای صلی الله علیه و آله نیز با اصحاب خود

مزاح و در روی ایشان تبسم فرمود و تو را می‌بینم که خود دوستدار این صفت هستی اما آنحضرت را عیب میکنی سوگند با خدای تعالی که امیرالمؤمنین علیه السلام با اینحالت فکاهت و طلاقت روی کان اهیب من ذی لبدتین قد مسّه الطوی تلک هیبة التقوی لیس کما یهابک طغام اهل الشام از شیری شرزه خشم آلوده سخت گرسنه مهیب‌تر بود و این هیبت تقوی بود که خدای در آنحضرت نهاده نه مانند آن هیبتی که اجلاف و طاغیان اهل شام از تو دارند و این صفت ممدوح در دوستان آنحضرت متوارث و متناقل است و تاکنون حالت محبین و اولیاء آن حضرت بر این شیمت است چنانکه فرموده اند المؤمن هشاش بشاش بآن مثابه که صفت جفا و خشونت و ورع در مخالفین آن حضرت و اعقاب ایشان باقی است و هر کس اندک معرفتی با خلاق و عوائد مردمان باشد بر این اوصاف شناسا میباشد و اما زهد و عدم رغبت بدنیای ناساز همانا آن حضرت سید زهاد و بدل ابدال و آبستان مبارکش شدرحال هر زاهدی میگشت و هر کس را هر چه از این بضاعت بدست اندر بود بارش در آن بازار گشوده و تسلیم میکردید هرگز از هیچ طعامی سیر نگشت و همواره خود را گرسنه میداشت و از تمامت جهانیان ماکول و ملبوسش خشن‌تر بود عبدالله بن ابی رافع گوید روز عید بحضرتش تشرف جستم پس انبانی که مهر بر آن برنهاده بیاوردند و در میان آن نان جوین خشک کوبیده بدیدم پس آنحضرت از آن بخورد عرض کردم یا امیرالمؤمنین از چه روی انبان را با اینحال مهر میفرمائی فرمود خفت هذین الولدین ان یلتّاه بسمن او زیت از آن روی مختوم میدارم که میترسم این دو فرزند من بدستیاری روغن یا زیت نرم بگردانند و جامه تن مبارکش را گاهی با پوست و گاهی با لیف خرما پاره میدوخت و هر دو نعل مبارکش از لیف خرما بود و کرباسهای درشت غلیظ را بر تن می پوشید و چون آستین آنرا بلند می نگریست با کاردی می برید و همانگونه پاره و نادوخته میگذاشت و از آن آستین بریده همچنان بر هر دو ذراع مبارکش متساقط و مستقل بود تا گاهی که نشانی از پود آن قمیص بر جای نمی ماند یعنی باین چند کهنه و فرسوده میگردید و هر وقت نان و خورشی خواستی بسرکه یا نمک پرداختی و اگر از این برترجستی بسبزی و نبات زمین ممزوج و اگر از این نیز برتر شدی بمقداری بس قلیل از شیر شتر قناعت ورزیدی و گوشت را بسیار کم خوردی و میفرمود لاتجعلوا بطونکم مقابر الحیوان شکمهای خود را گورستان جنبندگان مگردانید و با اینحالت قناعت و قلت ماکول و ریاضت از تمام آفریدگان نیرومندتر و زبردست‌تر بود سختی گرسنگی از نیرویش نمی کاست و قلت بضاعت از کثرت جود و منت بازنمیداشت و آن حضرت همان کس باشد که دنیا را مطلقه ساخت و از تمام بلاد اسلام جز شام خراج و اموال بحضرتش تقدیم میکردند و آن حضرت آنجمله را پراکنده و مبلغ‌ها از آن تقسیم میفرمود و این کلام را که از این پیش مسطور و مشروح شد قرائت میکرد هذا جنای و خیاره فیه تا آخر

و اما در امر عبادت و پرستش حضرت احدیت علیه السلام از تمامت خلق جهان در کثرت عبادت و نماز و روزه برتر و فزونتر بود و عابدین جهان نماز شب و ملازمت باوراد و اذکار و قیام بنوافل را از آن حضرت تعلیم گرفتند و کان چه میرود در عبادت و کثرت ملازمت و مراقبت بنماز و اوراد و مردگی از زهد عبادتش در وقعهٔ لیلة الهریر نظری در میان و وصف همی سازند و در هنگامی که سهام حوادث و تیر بلا از اطراف و جوانب چون تگرگ فرو میریخت و در پیش روی مبارکش بزیر می آمد و از جانب یمین و یسار با هر دو گوشش همدوش میگذشت و آن حضرت را هیچ بیم و خوفی نبود و از جای حرکت نفرمود و دل بخدای سپرده وظایف عبادت و اوراد خود را بپای همی برد تا فراغت یافت و کان چه میرود در مراتب عبادت مردگی بر پیشانی مبارکش بواسطهٔ طول سجود در حضرت معبود مانند زانوی شتر پینه بسته بود و چون در دعوات و مناجات آنحضرت و آن تعظیم و اجلالی که نسبت بخداوند باری جل جلاله و آن خضوعی را که از هیبت خدای و خشوعی را که از عزت ایزد هر دو سرای متضمن است بنگرند و در دقایق و لطایفش تأمل و تفکر نمایند مراتب اخلاص آنحضرت را بشناسند و بفهمند که از چگونه دلی تراوش و از چگونه زبانی گذارش گرفته با علی بن الحسین علیهما السلام که در مراسم عبادت بنهایت رسیده بود عرض کردند عبادت جدم نسبت بعبادت رسول خدای صلی الله علیه و آله است و اما در قرائت قرآن و اشتغال بآن همانا وجود مبارکش منظور الیه جمله خلق جهان است و تمام علما و فضلای فریقین بر آن اتفاق دارند که آن حضرت در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله قرآن را بجمله محفوظ داشت و جز آن حضرت هیچکس در حفظ نداشت و از آن پس اول کسی که قرآن را فراهم ساخت آن حضرت بود و جملهٔ علمای فریقین متفق هستند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از بیعت ابوبکر تأخر جست علمای شیعی بر آن عقیدت هستند که تأخر آنحضرت برای مخالفت در بیعت ابی بکر بود اما علمای حدیث سنت و جماعت بر آن رفته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام اشتغال بجمع قرآن داشت راقم حروف گوید از این کلام ابن ابی الحدید معلوم شد که باتفاق علمای فریقین آنحضرت از بیعت ابی بکر تأخر ورزید بهیچ چه عذری موجه نیست چه حضور آن حضرت در چند دقیقه ساعت و متابعت در بیعت منافی امر نبود از خانه آنحضرت تا مسجد بعد مسافتی نداشت و دست به بیعت دادن مدتی نمی میخواست و قرآن که بالتمام در خاطر مبارکش محفوظ است از این قبیل تعطیل در جمعش تفرقی حاصل نشد و الحق اگر این خلیفتی را بصحت و سلامت مقرون میشمرد واجب بود که حاضر شود و با دیگران موافقت کند بلکه در آنحال از آن اشتغال هم واجب‌تر بود چنانکه از آن پس نیز در نهایت کراهت حاضر گشت و تذکرهٔ حقوق خود را از جانب خدای و رسول که شنید غایب و حاضر ساخت

بالجمله ابن ابی الحدید میگوید اینکه همه گفتند تا آخر آن حضرت بواسطهٔ تشاغل بجمع قرآن بود دلالت
صریح بر آن دارد که علی علیه السلام اول کسی است که قرآن کریم را جمع فرمود چه اگر در زمان رسول
خدای صلی الله علیه و آله مجموع بود حاجت بآن نمیرفت که بعد از وفات آن حضرت علی علیه السلام
بجمع آوردن اشتغال بورزد و چون بکتب تفاسیر قرآن رجوع نمایند ایشان را مکشوف میگردد
که ائمهٔ قرآن یعنی پیشوایان قراء بجمله بآن حضرت رجوع دارند مثل ابی عمرو بن العلاء و عاصم بن
ابی النجود و جز ایشان چه رجوع ایشان بعبد الرحمن بن السلمی قاری و عبد الرحمن شاگرد آنحضرت است
و قرآن را از امیر المؤمنین علیه السلام فرا گرفت لاجرم فن تفسیر و قرائت قرآن کریم نیز مثل سایر
علوم کثیره تا آن حضرت منتهی میشود و اما سیاست و امور راجعه بامارت و حفظ تربیت و رعیت
همانا امیر المؤمنین علیه السلام سخت سیاست و فی ذات الله خشن بود و چون امری خدائی پیش آمدی
مراقب ابن عمش در آن عمل که از جانب آنحضرت متولی میگشت نیامدی و برادر و پسر نشناختی چنانکه
داستان آنحضرت با عقیل مشهور است و جماعتی از غالیان را که آنحضرت را بخدائی ستودند
در آتش بسوخت و سرای مصقلة بن هبیره و سرای جریر بن عبد الله بجلی را ویران ساخت و جماعتی را
دست برید و جمعی را مصلوب فرمود و از جمله سیاسات آن حضرت جنگهای اوست در ایام
خلافتش در جمل و صفین و نهروان که عشری از اعشار و اندکی از بسیارش برای اثبات این صفت
تمجید کمال کافی است چه هیچ سایسی در صفحه جهان بفتک و بطش و انتقام و سیاست آن حضرت
نمیرسد بلکه بعشر افعال و اعمال آنحضرت علیه السلام که در این جنگها بدست مبارک خودش و اعوانش
بجای آورده هیچکس نتواند رسید و این اوصافی که مسطور نمودیم خصایص نوع بشر و مزایای ایشانست
که روشن داشتیم که امیر المؤمنین علیه السلام در تمام آنجمله امامی است که کردار او متابعت و تأسی است
که بآثار او اقتفا ورزیده و تا قیامت بپایست بورزند راقم حروف گوید در جلد اول از مجلدات
تاریخ بنی امیه که بر حسب امر نفاذ شاهنشاه گیتی پناه کردون دستگاه خسرو جهان گیر جهان بخش
جهاندار جهانجوی فریدون انتباه السلطان (مظفر الدین پادشاه) که پیکر همایونش تابنده
از ماه و روزگار دشمن بخت مقرونش تارتر از موی سیاه باد این کمتر چاکر پیشگاه بحیز تحریر درمیآورد
باین کیفیت موافق نقل ابن ابی الحدید بشرح مبسوطی مرقوم گردیده و نیز در این کتاب اشارتی
مختصر شده است بالجمله ابن ابی الحدید گوید چگویم در صفت و مدایح شیمت مردی بزرگ مقدار
که اهل ذمه با اینکه تکذیب نبوت را می نمایند دوستدار او هستند و گروه فلاسفه با معاندتی که
با اهل ملت دارند از دقایق تعظیم و تفخیمش خودداری نمی کنند و سلاطین فرنگ و روم و هر مرز
و بوم چهرهٔ مبارکش را در بیع و پرستش خانهای خود در حالتی که شمشیر خویش را حایل ساخته

و برای جنگ آهنگ برنهاده برکشیده و ملوک ترک و دیلم و عرب و عجم آن صورت همایون را بر
شمشیرهای خود نقش میکردند چنانکه شمشیر عضد الدوله بن بویه و پدرش رکن الدوله و الب ارسلان
و پسرش سلطان ملکشاه که از عظمای سلاطین و رؤسای خواقین و شجعان ملوک و فرسان میدان
نبرد هستند بچهره با همنت و میمنتش مزین بود و باین صفت آیت نصرت را مشاهدت میکردند و چگونم
دربارهٔ مردی کریم الآثار که جمله آحاد و زکار دوستدار همی بودند که بوجود مبارکش کثرت و فزونی
و در انتساب بحضرتش تجمل و استحسان جویند حتی در صفت فتوت و جوانمردی و شهامت که در حد
وصفت آن ستوده تر سخن این است اَن لاتَستَحسِنَ مِن نَفسِكَ ما تَستَقبِحُه مِن غَيرِكَ هر صفت
و شیمتی را که چونش در دیگران نگران شوی زشت شماری اگر در خویشتن نیز نگری نیکو مخوان و شاعر گوید
لاتَنهَ عَن خُلُقٍ وَتَأتِىَ مِثلَهُ عارٌ عَلَيكَ اِذا فَعَلتَ عَظِيمٌ
هرگز از گفتار و کردار و رفتاری که تو خود دارای همان باشی دیگران را نهی مکن که جز بار ننگ و عار را
بر پشت خویش استوار و در دامنهٔ روزگار برقرار نخواهی داشت و ست همیداشتند که بحضرت فتوت
آیتش نسبت برند و آنانکه دارای صفت فرزانهٔ فتوت بودند خویشتن را بآن حضرت منسوب
و در اینباب کتابها مکتوب و برای این انتساب اثبات اسنادی مینمودند که بآن حضرت انتها
و اقتصار میگرفت و آن حضرت را سید الفتیان میخواندند و استحکام و ارتباط خود را با آن مقصود و الله
باین بیت آسمانی مناط میدادند لاسَيفَ اِلّا ذُوالفِقارِ وَلا فَتىٰ اِلّا عَلِىٌّ و چگویم در حق مردی جلیل النسب
که پدر گرامی گوهرش جناب ابی طالب سید البطحاء و شیخ قریش و رئیس مکه است و گفته اند که کم می افتد
که مردی بی بضاعت بزرگ و رئیس و زعیم قوم و قبیله جمعی کثیر گردد و حضرت ابی طالب علیه السلام
با اینکه قلیل البضاعة بود دارای این مقام بزرگ شد و مردم قریش آن حضرت را شیخ می نامیدند
و در خبر عفیف کندی وارد است که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله را در آغاز دعوت بنماز
بدیدم و پسر و زنی را بمتابعتش مشغول عبادت یافتم با عباس گفتم این چیست گفت وی پسر برادر
من است گمان میبرد که از جانب خدای بمردمان رسالت و پیامبری دارد و در این دعوت جز این
پسر که او نیز برادرزادهٔ من است و این زن که زوجهٔ اوست هیچکس متابعت او را ننموده است
گفتم پس شما را سخن بر چیست گفت منتظریم تا این شیخ یعنی ابو طالب چکند و چه فرماید و ابو طالب
همان کس باشد که رسول خدا را در حالت صغارت کفالت نمود و چون آنحضرت کبیر شد بحفظ
و حمایت و نگاهداری او را از مشرکان قریش پرداخت و باین جهت رنجها و زحمتهای عظیم دریافت
و در بلیات شدیده دچار شد و در نصرت آن حضرت و قیام بامر رسول خدای این جمله مشقات را
متحمل و بر آن زحمات صابر شد و در خبر رسیده است که چون جناب ابیطالب بکر سرای سفر گرفت

رسول خدای صلی الله علیه وآله را وحی در رسید که ازین پس از مکه بیرون شو که یاور تو بدیگر جهان رهسپر گشت
و علی علیه السلام را با شرف این ابوت شرفی دیگر بلکه فزونتر است که پسر عم سید الاولین والآخرین است
و نیز برادرش جعفر ذوالجناحین است که رسول خدای در حقش فرمود اَشْبَهْتَ خَلْقِی وَ خُلْقِی و زوجه او
سیده زنان عالمیان و دو پسرش آقای جوانان اهل بهشت هستند پس آباء امیرالمؤمنین آباء رسول الله
و امهات آنحضرت امهات رسول الله صلی الله علیهما و علی آلهما باشند و ازین اصلاب شامخه
و ارحام طاهره دو گوهر محمود بعرصه وجود درآمد که هر دو سید و بزرگ خلق اولین و آخرین و دنیا
و آخرت هستند اول محمد مصطفی دوم علی مرتضی صلوات الله علیهما و رسول خدای منذر است
و علی علیه السلام هادی است و این کلمه اشارت بآیه وافی دلالت اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
میباشد که در این کتاب مشروح گشت و ازین کلام ابن ابی الحدید که از اعیان علما و ادبای
اهل سنت و جماعت است باز نموده آمد که علی علیه السلام در تمام اوصاف و اخلاق و شرف نسب
و حسب و عناوین آسمانی سوای رتبت نبوت که لا نبی بعده تالی و ثانی رسول خدای صلی الله علیه وآله
است و با این عقیدت و این بیانات ندانیم سخن او را در اثبات ولایت بلافصل آن حضرت چیست
و مسند خلافت حق کیست میگوید چگویم درباره آنکس که بر تمام آفریدگان یزدان بهدی
و هدایت سبقت گرفت و با خدای ایمان و بعبادتش اشتغال گرفت گاهی که تمام خلق پرستش
سنگ و چوب می نمودند و منکر خالق بودند جز حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله که سابق
بهر گونه خیرات است هیچکس در توحید بروی سبقت نجست عموم محدثین مگر معدودی قلیل اتفاق ورزیده اند
که علی علیه السلام در متابعت و ایمان بحضرت رسالت رتبت بر تمام خلقت سبقت گرفته بود
و خود میفرمود اَنَا الصِّدِّيقُ الْاَكْبَرُ وَ اَنَا الْفَارُوقُ الْاَعْظَمُ الْاَوَّلُ اَسْلَمْتُ قَبْلَ اِسْلَامِ النَّاسِ وَ
صَلَّيْتُ قَبْلَ صَلَوتِهِمْ و در این کلمات بلاغت آیات بر مطلب مذکور تلویحی صریح و تصریحی صحیح است
و هر کس بر صاحبان کتب حدیث وقوف گیرد او را معلوم و واضح خواهد شد و واقدی و ابن جریر
طبری بر این عقیدت راسخ و ثابت هستند و صاحب کتاب استیعاب این بیان را ترجیح میدهد و تصدیق
و تقویت می نماید ابن ابی الحدید بعد از بیان این عناوین می نویسد که آنچه ما در مقدمه این کتاب
یاد کردیم جملتی از فضایل آنحضرت بود که بالعرض لا بالقصد مذکور شد و اختصار و اقتصارش
واجب می نمود و اگر بخواهیم مناقب و خصایص امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه را مشروح
گردانیم بکتابی مانند این کتاب شرح نهج البلاغه بلکه فزونتر از این نیازمند شویم اکنون میگوئیم
که بعد از آنکه مثل ابن ابی الحدید و امثال او از علما و ادبا و فقهای اهل سنت و جماعت در
اظهار مراتب فضایل و مناقب و مآثر و خصایص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که مظهر

غرایب و مظهر عجایب فروز و فصول و عرض و طول و فروع و اصول فضایلش روشن تر از خورشید
رخشان و ماه فروزان و نماینده تر از چرخ گردان و پهناورتر از ایوان کیوان و زخارتر از بحر محیط و برافراز
تر از عرش برین و سنگین تر از پهنه بسیط و ثمین تر از گوهر عقل رزین و موجب تحیر و تعجب خردمندان
اولین و آخرین با آن حدت نظر و دقت فکر و مراقبات در صحت چگونه بیانات نمایند و کتب
خود را بذکر فضایل و مخایل کریمه اش مدون و مثالب مخالفین او را بناچار مشخص و معین برنگارند
و بر حسب تکلیف اخبارنگاری و حدیث شماری با اینکه چندانکه توانسته اند در قصور هر دو قصور نموده اند
بنگریم با بیان اخبار دیگر ایشان که مخالف تمام اقوال ایشانست عذر و بهانه چیست ابن ابی الحدید کتابی
باین جامعیت و متانت برنگاشته و علوم مختلفه و فنون علمیه خویش را در آن ظاهر ساخته چنانکه
چون بدقت بنگرند کمتر ادیبی در صفحه اسلام باین جامعیت و هوش و فراست و زکاوت و کیاست
و فنون ادبیه و حکمت و جودت ذهن و سلیقه و قریحه آمده است و از آن کسان که نقل اخبار مینمایند
همه هم سنگ او و بعضی از او برتر و بحسب زمان بزمان سعادت نشان امیرالمؤمنین نزدیکترند و سید
رضی علیه الرحمه که جامع خطب مبارکه آن حضرت است قریب العهدتر است و ابن ابی الحدید که افتخار
بشرح این خطب شریفه و کلمات منیعه مینماید در اغلب موارد این کتاب و شرح این خطب بملاحظه اظهار
فضیلت و متانت کتاب خود آنچند از اخبار فضایل و مناقب آن حضرت و مثالب مخالفین آن
حضرت نقل کرده و بشرح در آورده است که اگر بیرون آورند کتابی مفصل و جامع الفضایل والمثالب
و برای اثبات حق آن حضرت و ابطال افعال مخالفین کافی و برهانی قاطع و حجتی ساطع خواهد بود
و بپاره مطالب اشارت می نماید و از آن حضرت می نگارد که بعقاید آن جماعت برتر از درجه
امامت و ولایت است چنانکه در شرح این مکتوب امیرالمؤمنین علیه السلام بمعویة بن ابی سفیان
که خود می نویسد از محاسن کتب است و امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله آن خطبه مبارکه فَقَدْ اَتَانِی
كِتَابُكَ تَذْكُرُ اصْطِفَاءَ اللهِ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَأْيِيدَهُ اِيَّاهُ بِمَنْ اَيَّدَهُ مِنْ اَصْحَابِهِ فَلَقَدْ خَبَّأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَباً
خطاب بمعویه میفرماید وَ مَا اَنْتَ وَ الْفَاضِلَ وَ الْمَفْضُولَ وَ السَّائِسَ وَ الْمَسُوسَ وَ مَا لِلطُّلَقَاءِ وَ
اَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ وَ التَّمْيِيزَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْاَوَّلِينَ وَ تَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ وَ تَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ
و بر این منوال معویه را بپستی نسب و حسب و مثالب و عدم لیاقت اختلاط درباره مراتب جلیله
بر می شمارد و از فضایل خود و دودمان و اقارب و اقوام و مقامات عالیه ایشان در حضرت
یزدان میگذارد و میفرماید اگر نه آن است که خدای تعالی نهی فرموده است که مرد به تزکیه نفس
خویشتن ستائی برآید فضایلی برشمرده می آمد که قلوب مؤمنین بر آن شناسا باشند و گوشهای
شنوندگان را لآلی گرانبار کرد و آنگاه میفرماید فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَاِنَّا صَنَائِعُ

رَبِّنا وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا لَمْ يَمْنَعْنا قَدیمُ عِزِّنا وَلا عادِیُّ طَوْلِنا عَلی قَوْمِكَ اَنْ خَلَطْناكُمْ بِاَنْفُسِنا فَنَكَحْنا وَاَنْكَحْنا فِعْلَ الْاَكْفاءِ وَلَسْتُمْ هُناكَ وَاَنّی یَكُونُ ذلِكَ كَذلِكَ وَمِنَّا النَّبِیُّ وَمِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ وَمِنّا اَسَدُ اللهِ وَمِنْكُمْ اَسَدُ الْاَحْلافِ وَمِنّا سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صِبْیَةُ النّارِ وَمِنّا خَیْرُ نِساءِ الْعالَمینَ وَمِنْكُمْ حَمّالَةُ الْحَطَبِ فی كَثیرٍ مِمّا لَنا وَعَلَیْكُمْ فرو گذار از یاد آنکس که دنیا بدو مایل و او بدنیا مایل کردید و در مقام ما ازین مردم باز گوی چه ما پرورش یافتگان و مصنوعات پروردگار خودیم و چون از ما بگذری تمام مردمان مصنوعات ما هستند و اگر ما از پیشین زمان خود را با شما مخلوط ساختیم و از جانبین بمناکحت و مواصلت پرداختیم نه چنان است که شما با ما بمنزلت و مقام نزدیک شوید یا در عز قدیم و برتری و فزونی و قدرت و نیروئی که ما را بر شما است فتوری افتد و چنان دانید که این مناکحت و مواصلت نشانه آن است که شما کفو و مانند مائید و شما بسی ازین مراحل دور هستید و هرگز در چنان موارد و مقامات شمرده نیائید و چگونه چنین امری در پیشگاه خیال و پهنه اندیشه نزدیکی تواند گرفت با اینکه از ماست نبی کریم و از شماست مکذب لئیم و از ماست اسد الله و از ماست دو سید جوانان اهل بهشت جاویدان و از شما کودکان آتش نیران و از ماست بهترین زنان عالمیان و از شماست حمالة الحطب و ازین جمله بسیار است که ما را و شما راست با تجلد ابن ابی الحدید که سخت حدید البصر و دقیق النظر است در شرح این کلمات مینویسد اگر گویند آیا این کلام امیر المؤمنین علیه السلام که بگذار خبر آنکس را که بدنیا مایل و دنیا بدو مایل شد اشارت بابی بکر و عمر است میگوئیم سزاوار چنان است که امیر المؤمنین علیه السلام ازین معنی منزه باشد و این کلمه و روی این سخن را بعثمان بر تا هم چه معویه در نامه خود عثمان را نکو داشته و اگر کسی بانصاف رود میداند که آنحضرت ابوبکر و عمر را بآن عنوان نامیکه عثمان را یاد میفرمود مذکور نمیفرماید چه حال در میان آن حضرت و عثمان بسیار مضطرب بود و اینکه میفرماید فَاِنّا صَنائِعُ رَبِّنا وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا کلامی بس عظیم و بر هر کلامی بلکه بر جنس کلام بشر تفوق دارد و برتری میجوید و معنی آن بر تمام معانی بلندی میگیرد همانا صنیعهٔ ملک آنکس باشد که پادشاهش بدست تربیت پرورش دهد و قدرش را بلند گرداند میفرماید احدی از بشر را آن حق و مقام نیست که او را بر ما نعمتی مقرر کرد و بلکه خداوند تعالی همان کس باشد که ما را بنعمت منعم میدارد پس در میان ما و خدای واسطه نیست و مردمان صنایع و ساخته و پرداختهٔ ما هستند و مائیم واسطه در میان ایشان و خالق ایشان و این مقامی بس جلیل است که معنی ظاهر آن آگاهی یافتی و معنی باطنی آن این است که ایشان یعنی امیر المؤمنین و رسول خدای صلی الله علیه و آله بندگان خدای هستند و تمام مردمان بندگان ایشان میباشند همانا ابن ابی الحدید برای این عبارت دو معنی نموده و هر دو مذکور شد و معنی دوم این است که تمام مردمان عبد محمد و علی و اولاد ایشان صلوات الله علیهم هستند چه میگوید وَاَنَّ النّاسَ عَبیدُهُمْ

و معلوم است که ضمیر جمع راجع بایشان است که منصوص بامامت و ولایت هستند نه تمام افراد بنی هاشم و بنی عبد المطلب لاجرم از کلام خودش بر خودش حجت میشود که هیچ بنده نتواند رئیس مولی و آقای خود باشد و هیچ آقائی نشاید تا مادامی که باوصاف جمیله سیادت باقی است مرئوس بندهٔ خود گردد چنانکه در حق خالق مطلق همین معنی مبرهن است که بر تمام مخلوق تفوق و اقتدار دارد پس چگونه میتوان گفت علی علیه السلام بعد از رسول خدای مرئوس دیگران و دیگران توانند رئیس بر او و ترجیح فاضل بر مفضول بدیهی است اما ترجیح مفضول بر فاضل ترجیح بلا مرجح است و ترجیح بلا مرجح و تقدیم مفضول بر فاضل عقلاً قبیح است و اگر معنی اینهم که ایشان منعم بنعمت الهی هستند و دیگران را ولی نعمت و واسطه ما بین ایشان و حضرت احدیت میباشند همچنان نمی شاید مرئوس منعمین خود شوند و با اینکه واسطه هستند از ایشان متأخر باشند چه بعد از آنکه ایشان واسطه باشند لابد بر جمله ما سوی الله تقدم و تفوق خواهند داشت و چگونه مقدم علیه بر مقدم تقدم تواند گرفت و مقام رفیع امیر المؤمنین را آنگونه رفعت و نصاعت کیرش را آن چند استطاعت است که چون چنین کلامی سخن میفرماید شاید چنین مینویسند و باندازهٔ فهم خود و تکلیف خود شرح میدهند و استعجاب میکنند لکن چون و چرا نتوانند کرد و امثال معویه بن ابی سفیان که در ذیل آنجمله مثالی که بنحو آنها راجع است بر چنین کلامی عالی میکذرند و راه نفس ندارند در آتش بغض و حسد و کفر و نفاق می سوزند و در آب خجلت و نکرار میبارند و نیز ابن ابی الحدید در عبارت آن حضرت قدم غزا بیانی میکند که لطافت اگرچه در لطیفه مستور است اما بر لطیفه جویان اهل درجه منظور است و در شرح این مکتوب امیر المؤمنین علیه السلام بمعویه بن ابی سفیان که در جواب مکتوب او رقم فرموده وَاَمّا طَلَبُكَ اِلَیَّ الشّامَ فَاِنّی لَمْ اَكُنْ لِاُعْطِیَكَ الْیَوْمَ ما مَنَعْتُكَ اَمْسِ و در جمله میفرماید وَاَمّا قَوْلُكَ اِنّا بَنُو عَبْدِ مَنافٍ فَكَذلِكَ نَحْنُ وَلكِنْ لَیْسَ اُمَیَّةُ كَهاشِمٍ وَلا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلا اَبُو سُفْیانَ كَاَبی طالِبٍ وَلَا الصَّریحُ كَاللَّصیقِ وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ و اینکه امارت شام را از من خواستار شدی همانا دلیلی بر آن نیست که آنچه دیروز از تو دریغ داشتم امروز با تو سپارم و اینکه گوئی ما فرزندان عبد مناف هستیم چنین است لکن امیه مانند هاشم و حرب مانند عبد المطلب و ابوسفیان هم سنگ ابوطالب و مهاجرین پاک اعتقاد با طلقای غشناک و محق با مبطل و مؤمن با مفسد یکسان نتواند بود شرحی در باب لصیق و طلیق و بعضی مطالب دیگر مینگارد و میگوید اگر گوئی از چه روی آن حضرت در طی این کلمات نفرمود وَلا اَنَا كَاَنْتَ و من که علی هستم مانند تو که معویه هستی نیستم در پاسخ میگوئیم زشت و قبیح است که چنین سخنی گفته آید و اگر گفته شود چنان است که گویند شمشیر از عصای خشک برنده تر است

بلکه برای امیرالمؤمنین ناستوده است که او را در ازاء هیچکس از مسلمانان برابری دهند بلی
آن حضرت این کلمه را بر سبیل تعریض میشاید بفرماید نه از روی تصریح زیرا که نفس مبارکش
ارفع از آن میباشد که بهیچکس قیاس شود یعنی آفتاب را با ذره چه قیاس و نور را با ظلمت
چه وجه مشابهت میباشد چنانکه در کلام مبارکش ولا المهاجر کالطلیق اشارت باین امر است
زیرا که معویه از جملهٔ طلقاءست بالجمله عجب این است که با این بیاناتیکه در اغلب خطب امیرالمؤمنین
علیه السلام مندرج و از برتر درجات فضایل را متضمن و نیز از اغلب مثالب مخالفین حاکی است
و ابن ابی الحدید و دیگران بشرح آن پرداخته اند جمعی گویند معویه خال المؤمنین است و اگر
دربارهٔ موارد خطائی کرده است مجتهد و مثاب است و بروز این مقالات را از این مردم عجب
نباید کرد چه در حق پسرش یزید پلید که در سه سال سلطنت خانهٔ کعبه را ویران و پسر پیغمبر و ذراری
او را شهید و اهل بیت را اسیر و مردم مدینه را بقتل و نهب در سپرد سهل و آسان روند و لعن او را
جایز نشمارند و ذنوب کبیرهٔ او را بچیزی نشمارند و گویند چون مسلمان بود لعنش نشاید و از مثبت
اما معویه و اولادش علی علیه السلام را هشتاد سال در منابر بدانگونه یاد میکردند تا عمر بن عبد العزیز
متروک داشت به ایشان عیب نشمارند و مردمی باگذشت و اغماض گردند اما این راثی داند
که این رشته طولانی شود و اما آنکه از خلفای بنی امیه و بنی عباس متجاهر بفسق و پارهٔ بکفر و بعضی
بزندقه منسوب شده اند باید در تحت این قاعده مندرج شوند و بعلاوه چون مراتب عقاید
و سستی کلمات و مبانی ترتیبات ایشان براین نهج باشد اقوال و اعتقادات و اعتمادات
ایشان دربارهٔ اسلاف نیز همین منزلت را خواهند داشت و محل اعتنا نخواهد گردید و ابن
ابی الحدید در شرح این خطبهٔ مبارکه وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ که در ذیل آن میفرماید فَأَيْنَ يُتَاهُ
بِكُمْ وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ پس بکدام بیابان
سرگشتگی و تیه جهالت اندر میشوید بتحیر و ضلالت دچار میگردید و حال اینکه عترت پیغمبر شما که زمامهای
حق و زبانهای صدق و راستی هستند در میان شما میباشند میگوید عترت رسول خدای
صلی الله علیه و آله کسان آن حضرت که بآن حضرت نزدیک میباشند و نسل او هستند و قول
آنکس که میگوید مراد از عترت رهط و قبیلهٔ آن حضرت هستند هرچند بعید باشد مقرون بصحت
نیست و اینکه ابوبکر در روز سقیفهٔ بنی ساعده گفت نحن عترة رسول الله صلی الله علیه و آله و بیضته
التی تفقات عنه بر طریق مجاز است چه ایشان بالنسبه بجماعت انصار عترت میشوند نه از روی
حقیقت چنانکه عدنانی چون خواهد با قحطانی افتخار جوید میگوید من پسر عم رسول خدایم و مقصودش
این نیست که حقیقة پسر عم آن حضرت است بلکه بر حسب اضافه بقحطانی و بالنسبه بدو ابن عم میشود

و اگر بخواهند قائل بتقدیر حذف مضافات شوند و گویند وی ابن عم اب الاب است تا بعد و کثیری
در فرزندان و آباء مذکور دارند و گویند ابوبکر نیز عترت اجداد است بر سبیل حذف مضاف
این نیز نمی شاید چه رسول خدای صلی الله علیه و آله در آن وقت که فرمود إِنِّي تَارِكٌ
فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ و نیز در تشخیص آن فرمود عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي و در مقام دیگر باز نمود که اهل
بیت من کیست و این در آنوقت بود که کساء یمانی را بر ایشان بگسترانید و گاهی که آیهٔ شریفه
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ نازل شد عرض کرد بار خدایا ایشان
هستند اهل بیت من فَأَذْهِبِ الرِّجْسَ عَنْهُمْ آلایش شک و شبهت را از ایشان
برگیر و اگر گوئی این عترتی که امیرالمؤمنین در این کلام قصد کرده است کیست میگویم خویشتن را
اراده فرموده است و دو فرزندان خودش را و اصل در حقیقت نفس مبارک خود اوست چه دو
پسرش تابع او و نسبت آن با آنحضرت مثل نسبت ستارگان رخشان در هنگام طلوع آفتاب تابان است
و رسول صلی الله علیه و آله براین امر تنبیه داده در آنجا که میفرماید وَأَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا پدر شما علی
از شما که حسن و حسین هستید بهتر است و نیز در این کلام نبوت ارتسام در صدق این قضیه میفرماید
وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ و در پایان این کلمات شریفه وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ
فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ میگوید اینکه میفرماید عترت را با قرآن
بیک مقام و منزلت در آورد دارای سری عظیم است چه مکلفین را امر میفرماید عترت را در رعایت اجلال
و اعظام و انقیاد ایشان و اطاعت اوامر ایشان در حکم قرآن شمارند و جاری مجرای قرآن گذارند
و اگر گوئی این قول بر عصمت حضرات عترت مشعر است پس سخن اصحاب شما در این مقام چیست میگویم
ابومحمد بن متویه رضی الله تعالی عنه تصریح و تنصیص نموده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام معصوم است
اگرچه واجب العصمة و عصمت شرط در امامت نیست لکن ادلهٔ نصوص دلالت صریح دارد که آن حضرت
معصوم است و باطناً و معنیً در حق آنحضرت منصوص است و این عصمت باین رتبت امری است که
اختصاص بخود امیرالمؤمنین دارد و سایر صحابه را بهرهٔ از آن نیست و در سخن ما که گوئیم زید معصوم است
یا گوئیم زید واجب العصمة فرق کلی ظاهر دارد چه امیرالمؤمنین امام است و از شروط امامت عصمت است
و اعتبار اول مذهب ما میباشد و اعتبار ثانی که واجب العصمة باید باشد مذهب امامیه است و ابن
ابی الحدید در شرح این خطبهٔ مبارکه آن حضرت که در حق عمرو بن العاص میفرماید عجباً لابن النابغة
یزعم لاهل الشام ان فیّ دعابة چنانکه از این پیش در این فصل مذکور گردید و در ترجمهٔ احوال عمرو بن العاص
و بعضی مطالب و حکایات دیگر مینویسد عمر بن الخطاب بر اسلم مولای خود برگذشت و او و را دید
مشغول بتغنی بدید گفت دیگر باره این صوت را بر من اعادت کند راوی گفت ما هیچ

خواندن گرفتیم و گفتیم یا امیرالمؤمنین کدام یک از ما بهتر میخوانیم عمر از روی مزاح گفت شما مانند دو حمار عبادی هستید یکی گفت کدام یک ازین دو حمار نا هنجارتر است گفت این یک یعنی اسلم پس از آن اسلم گفت یا امیرالمؤمنین من اول ازین دو حمارم گفت تو دومین هستی راقم حروف گوید از اینجا معلوم شد که این حکایت در زمان خلیفتی عمر بوده است و عمر چون بحالت تلذذی اندر میشده است دریغ از دعابه و مزاح نمیکرده است چنانکه ازین پیش در آنجا که از بدایت ظهور غنا حدیث میرفت پاره حالات عمر در آن امر اشارت شد بالجمله ابن ابی الحدید بعد از آنکه شطری از مزاح رسول خدای صلی الله علیه و آله و اجلهٔ اصحاب مینویسد و داستان مذکور را بر مینگارد میگوید از انبوهی از صحابه و تابعین داستان نموده اند که به نرد و شطرنج بازی میکرده اند و بعضی شرب نبیذ و سماع و تغنی طرب انگیز می نموده اند و ابن ابی الحدید در این عبارت احدی را استثنی نداشته است که بدانیم کدام کس مرتکب و کدام یک مجتنب بوده اند مگر اینکه میگوید اما امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون بکتب حدیث و سیر نظر کنی از تمام آفرینندگان یزدان خواه دوست یا غیر دوست یا موافق یا منافق هیچکس نیست که هیچ چیز ازین صفات را نه قولاً و نه فعلاً بآن حضرت نسبت دهد و هیچ جدی بزرگتر و اعظم از جد آنحضرت و هیچ وقاری اکمل و اتم از وقار آن حضرت نیست و هرگز بهزل نفر موده و بلعب نپرداخته و از خوی و ناموس دینی خواه پوشیده خواه آشکار اجدائی نجسته و چگونه امکان دارد که آن حضرت را اهل هزل شمارند با اینکه از کلمات مشهورهٔ آن حضرت است مَا مَزَحَ امْرُءٌ مَزْحًا اِلَّا وَمَجَّ مَعَهَا مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً هیچکس مزاح نکرده است مگر اینکه بیک اندازه بعقلش زیان رسیده است اما خلقت وجود مبارک علی علیه السلام بر سجیتی لطیف و اخلاق و اوصافی سهل و ستوده و روئی گشاده و خوئی آزاده و کلامی پسندیده و بشارت دیداری دلپذیر بود و این جمله از جمله فضایل و خصایص آنحضرت بود که خداوند تعالی برای مزید شرف او را اعطا کرده و بمزیت آن اختصاص داده بود و غلظت و سخت گیری آن حضرت در افعال بود نه اقوال و در ضرب شمشیر جهاد بود نه با آنچه بندگان را اکره افتد و طعن آن حضرت بزبان سنان بود نه بلسان و سوء خلق و نکوهیدگی خلق و خوی در وجود مبارکش راه نداشت چنانکه رسول خدای تعالی میفرماید خَصْلَتَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ اَلْبُخْلُ وَسُوءُ الْخُلْقِ دو صفت است که در مؤمنی جمع نشود صفت بخل و دیگر سوء خلق و خدای تعالی با پیغمبر خود میفرماید وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ اگر درشت خوی و سخت دل باشی مردمان از اطراف تو پراکنده می شوند و در خدمت رسول خدای عرض کردند شوم چیست فرمود بدی خوی است و وقتی جابر انصاری با مردی بدخوی در طریق مکه مصاحب شد و از سوء خلق آن مرد رنجیده خاطر گشت جابر فرمود من بد در حرم میکنم چه از وی مفارقت مینمایم و باقی اند برای او سوء خلقش ابراهیم بن عباس صولی گوید اگر این کلمه رسول خدای

صلی الله علیه و آله با محاسن خلق بیک میزان بسنجند این کلمه سنگین تر خواهد بود اِنَّكُمْ لَنْ تَسَعُوا النَّاسَ بِاَمْوَالِكُمْ فَسَعُوهُمْ بِاَخْلَاقِكُمْ چون نمی توانید مردمان را از ریزش مال سیر و شاکر سازید بار یابی از اخلاق و اطوار و افعال نیکوی خود شاد خوار و شاکر و مسرور فرمائید وقتی مرقد و محمد بن واسع بعیادت بیماری برفتند در حال صحبت سخن از رفق و عنف بگذشت مرقد گفت وقتی در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کردند یا رسول الله آتش دوزخ بر چه شخصی حرام است فرمود عَلَى الْهَيِّنِ اللَّيِّنِ السَّهْلِ الْقَرِيبِ چون حدیث را باز گفت محمد بن واسع بهر طرف بدید بیاضی برای سواد ندید لاجرم آن خبر مبارک را بر ساق خود رقم کرد و از عایشه مروی است که رسول خدای فرمود اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِاَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا اَدْخَلَ عَلَيْهِمْ بَابَ رِفْقٍ چون خدای تعالی درباره خانواده اراده خیر فرماید ایشان را برفق و ملایمت و خوی نرم و خصال کرم و حسن معاشرت و یمن مصاحبت برخوردار فرماید و ابن ابی الحدید بعد از اینکه شرحی از حسن خلق و خوی نکوهیده و اخبار و حکایاتی که در این باب وارد است مذکور میدارد و آنوقت از غلظت و فظاظت و سبب ظهور و وجود این خویهای ناپسند میگارد و نتایج وخیمهٔ دنیویه و اخرویه آنش را یاد مینماید و میگوید صاحبان اینگونه خلق مذموم که امور را به خود و زیردستان مشکل و کاهی کاهی را کوهی و وقتی کوهی را کاهی میکردانند و کارهائی بس آسان را دشوار و بر خویشتن و اخوان خویشتن بطریق الاقرب فالاقرب از مردم بیرون و اندرون جور میورزند و جملگی را از آن سوء خلق دچار رنج و عذاب و شدت و مشقت می نمایند و لغزش هیچکس را معفو نمیدارند و براستی چشم هیچکس نمی بخشند و اگر چه هیچ جرم و جریرتی را مرتکب نشده باشد بدستیاری هیجان و تحریک سوء خلق راهی برای آزار ایشان بدست می کنند تا از جهت دست و زبان مردم را می آزارند میگوید و اینحال بدانگونه شدت میگیرد که صاحب سوء خلق بواسطه قوهٔ غضبیه بر بهایم و چارپایان که دارای عقل و شعور نیستند خشمگین میشود و حتی دیا بورا بچوب و چماق بدون هیچ سبب مضروب میدارد و بالعکس لگد بر حمار و یا بوبر میزند و ظروف و اوانی را که دارای حس و شعور نیست مضروب و مکسور میسازد و آئینه را با آن صفا و لطافت بشکند و اگر گشودن قفل بر وی دشوار میگردد بدندان قفل را میگیرد و چنان میفشارد که دندانش را نقصان میرساند و بسیار میشود که اگر موئی در شکاف خامه نبگرد از شدت خشم آن قلم را می شکند چنانکه حکایت کرده اند که یکی از پادشاهان چون خبر تلاطم و اضطراب دریا و عدم جریان کشتیهای خود را می شنید بکنار دریا می آمد و بحر لجی پایان را بخشم و غضب در می سپرد و بغیظ و خود سوگند میخورد که کوههای بزرگ را باین دریا در افکنم تا بحر را چون زمین خشک گردانم و بحر را مخاطب میداشت و تهدید می نمود و زجری عنیف میفرمود چندانکه رگهای گردنش درشت و چهره اش چون آتش تافته بر می افروخت

و پاره از سلاطین یونان بودند که چون خشم میگرفتند تا گاهی که آبی سرد بر ایشان نمی ریختند یا بول نمی افکندند شعلهٔ غضبش فرو نمی کشید و ازین روی میباشد که در شریعت وارد است که هر کس بشدت غضب اندر شود باید وضو بسازد و نماز بگذارد و ابن ابی الحدید بعد از بیان این مطالب و حکایات میگوید هر وقت عمر بن خطاب بخشم و عتاب اندر میشد و بر یکی از کسانش غضبناک میگردید شعلهٔ خشمش فرو نمی نشست تا دست خود را چنان بدندان بگزد که خون از آن جاری شود وقتی زنی نزد وی شد و گفت یا امیر المؤمنین آیا مرا از زحمت ابی عیسی آسایش نمی بخشی عمر گفت ابو عیسی کیست گفت پسرت عبید الله است عمر گفت وَیحک آیا ابو عیسی کنیت داری پس از آن پسرش را بخواند و گفت بازگوی خویشتن را ابو عیسی کنیت نهادی آن پسر از خشم و تستیز عمر سخت بترسید پس عمر دستش را بگرفت و چندانش بدندان بفشرد و بگزید که خونین گردانید آنگاهش او را بزد و ادب داشت و گفت وای بر تو آیا عیسی را پدری بوده است آیا میدانی عرب چه کنیت میگذارد همانا ابو سلمه ابو حنظله ابو عرفطه ابو مره کنیت میسازد و از جهت قوت این قوه غضبیه عمر بود که عبد الله بن عباس ابطال قول بعول را پوشیده میداشت و بعد از قتل عمر ظاهر ساخت گفتند از چه روی این سخن را در زمان عمر نمی گفتی گفت بواسطهٔ هیبت عمر چه عمر امیری مهیب بود راقم حروف از این پیش در ذیل نگارش احادیث شریفه باز نموده است که فرموده اند ابو مره کنیت مسازید چه کنیت شیطان است و نیز گفته اند کنیت حسن و نیکو باید کرد و ابو عرفطه از کنای غیر مستحسنه است و عجب این است که عمر را شدت خشم چنان بی خویش و از همه راه بی خبر داشته است که میگوید عیسی را پدر نبوده و ندانسته است که عیسی را میتوان بر مولود نام کرد و هر کس پدر او باشد ابو عیسی کنیت خواهد داشت و ندانیم حالت عمر در هنگام غضب و خشم در حفظ حدود و احکام شریعت و امر و نهی و اقدام در امور جمهور چگونه بوده است و باین ترتیب نمی شاید عیسی را پدر نیز خواند و فلان بن عیسی گفت و کذلک غیر ذلک بالجمله ابن ابی الحدید میگوید و همچنین ابو سفیان در زمان استیلای زیاد از خشم و ستیز عمر اظهار خوف می نمود چنانکه از این پیش باین خبر اشارت کردیم و بواسطهٔ تهدیدیکه عمر بجبلة بن الایهم ملک غسان نمود از اسلام باز شد و بعد از ارتداد با شصت هزار تن مردم خود بروم پیوست و نیز بواسطهٔ همین خشونت خوی و فظاظت خلق بود که خالد بن ولید را از آن پس که مدتها با هم دوست و برادر صدق و صفا بودند از خود وحشت نزار ساخت و باین سبب بود که در میان عمر و طلحه آنگونه مناقشت پیش آمد و طلحه همان کس باشد که در آن هنگام که ابو بکر وداع جهان می نمود با او گفت جواب پروردگار خود را چگونه گوئی که مردی فظ و غلیظ القلب را والی امور امت ساختی

و نیز با ابو بکر گفت ای خلیفه خدای با اینکه تو زنده بودی و عمر را آن اقتدار و اختیار نبود و بیرون از امر تو کاری نمیتوانست سلطنت شریرتر از عمر نشناخته ایم پس چگونه خواهد بود حال ما با عمر و خشونت خلق و خوی او گاهی که تو مرده و عمر خلیفه باشد و ابن ابی الحدید بعد از این بیانات گوید ما را از تقریر این مطالب قدح و ذم عمر مقصود نبود زیرا که عمر را بواسطهٔ آن فتوحات و برکت و قوت اسلام که در عهد او روی داد مدح و تعظیم میشاید و ما همی خواستیم که از حال عنف و رفق و حال گشاده بودن خوی یا تنگ خوئی و حال بشاشت و عبوس و حال طلاقت و دعوره شطری برنگاریم و دیگر در جلد نهم بحار الانوار مسطور است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد بدانکه اگر امیر المؤمنین علیه السلام با آن فصاحت بیانی که یزدان هر دو جهانش از میان تمام آفریدگان بدان اختصاص آن داد بخواهد از مفاخر نفس مبارک خود باز گوید و در تعدیل مناقب و فضایل ذات مقدسش با آن بیان روشن و عبارات و اشارات لطیفه دقیقه مبالغت فرماید و تمام فصحای عرب نیز در شرح مفاخر و مناقب و فضایل و مآثرش با آنحضرت مساعد و همزبان گردند بعشری از اعشار و اندکی از بسیار آنچه از رسول خدای و پیغمبر صادق رهنمای صلوات الله و سلامه علیه و آله در امر آن حضرت و مراتب و مقامات و فضایل و مناقب عالیهٔ آن حضرت در زمان مبارکش بگذارند نتوانند رسید و مقصود من ازین مناقب و فضایل نه آن اخباری است که عموم و شیوع آن بر نهج احتجاج امامیه بر امامت آن حضرت است مثل خبر غدیر و منزله و قصهٔ برائت و خبر مناجات و خبر الدار در مکه در ابتدای دعوت و امثال آن بلکه آن اخبار خاصه ایست که ائمهٔ حدیث سنت و جماعت یاد کرده اند و هزاران یک این جمله برای غیر او نیست و من از اینجمله چیزی اندک را که آن علمای حدیث که در بیان آن متهم نیستند و بیشتر ایشان قائل بر آن هستند که سایر احادیثی که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده بر این احادیث مزیت و فضیلت وارد مذکور میدارم چه روایت این علمای حدیث را که از متعصبین محدثین سنیان هستند بدانگونه اسباب تسکین نفس و اطمینان قلب میشود که از روایات سایرین حاصل نمی شود بعد از آن ابن ابی الحدید به بیست و چهار خبر اشارت کرده است که خلاصهٔ آن این است خبر اول یا عَلِیُّ اِنَّ اللهَ قَدْ زَیَّنَکَ بِزِینَةٍ لَمْ یُزَیِّنِ الْعِبادَ بِزِینَةٍ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْها تا آخر و راوی آن ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء و ابو عبد الله احمد بن حنبل است در مسند خبر دویم حکایت وفد ثقیف و کلمات رسول خدای لَتُسْلِمُنَّ اَوْ لَاَبْعَثَنَّ اِلَیْکُمْ رَجُلاً مِنّی اَوْ عَدیلَ نَفْسی تا آخر خبر که عمر گفت تا آنروز تمنای امارت را نمی کردم و همی خویشتن را آماده می کردم مگر رسول خدای فرماید من آنکس هستم لکن رسول خدای دست علی علیه السلام را بگرفت و دو مرتبه فرمود

این است و این خبر را احمد بن حنبل در مسند مذکور نموده است خبر سوم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اِنَّ اللهَ عَهِدَ اِلَیَّ فی عَلِیٍّ عَهْدًا و باین خبر از این پیش در این کتاب اشارت شده وراوی این خبر ابو نعیم است که در حلیة الاولیا از ابو هریرة اسلمی و انس بن مالک مسطور داشته است خبر چهارم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود مَنْ اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلیٰ نُوحٍ فی عَزْمِهِ وَاِلیٰ آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ اِلیٰ اِبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَاِلیٰ مُوسیٰ فی فِطْنَتِهِ وَاِلیٰ عیسیٰ فی زُهْدِهِ فَلْیَنْظُرْ اِلیٰ عَلِیِّ [ابن ابی طالب] و این خبر مبارک را که مشتمل بر آن است که اوصاف حمیده پیغمبران بزرگوار اولوا العزم در علی علیه السلام جمع است و در هر یک صفتی خاص و مزیتی مخصوص بود که بآن انفراد داشته در آن حضرت فراهم شده احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود مرقوم نموده اند خبر پنجم مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَحْیی حَیٰوتی وَ یَمُوتَ مِیتَتی تا آخر آن ابو نعیم حافظ در حلیة الاولیاء و ابن حنبل در مسند و کتاب فضایل علی بن ابیطالب مسطور ساخته خبر ششم رسول خدای فرمود وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَوْلا اَنْ تَقُولَ طَوائِفُ مِنْ اُمَّتی فیكَ ما قالَتِ النَّصاریٰ فی ابْنِ مَرْیَمَ لَقُلْتُ الْیَوْمَ فیكَ مَقالًا لا تَمُرُّ بِمَلَاءٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ اِلّا اَخَذُوا التُّرابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْكَ لِلْبَرَکَةِ راقم حروف گوید با اینکه رسول خدای از اینگونه فضایل آن حضرت باز نفرمود جمعی علی را بخدائی خواندند و غالی شدند و راوی این خبر شریف احمد بن حنبل در مسند است خبر هفتم را که رسول خدای در شامگاه عرفه بر مردم حاج بیرون شد و فرمود اِنَّ اللهَ باهیٰ بِكُمُ الْمَلٰئِكَةَ عامَّةً الخ احمد بن حنبل در مسند و کتاب فضایل علی علیه صلوات الله نگاشته است خبر هشتم را اَنَا اَوَّلُ مَنْ یُدْعیٰ بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ الخ احمد بن حنبل در هر دو کتاب خود یاد کرده است خبر نهم یا اَنَسُ اُسْكُبْ لی وَضُوءً که در جمله آن در حق امیر المؤمنین میفرماید خاتم وصیین است و ابو نعیم حافظ در حلیة الاولیا باین خبر اشارت کرده است خبر دهم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اُدْعُوا لی سَیِّدَ الْعَرَبِ عَلِیًّا و تمام این خبر را [ابو نعیم] در کتاب خود مسطور گذارش نموده است خبر یازدهم مَرْحَبًا بِسَیِّدِ الْمُؤْمِنینَ الخ بروایت ابی نعیم در حلیة الاولیا خبر دوازدهم مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَحْیی حَیٰوتی وَیَمُوتَ مَماتی بروایت ابی نعیم در کتاب مسطور است خبر سیزدهم مامور فرمودن خالد بن ولید را در سریه و علی علیه السلام را در سریه دیگر بجانب یمن و تفتین خالد در حق علی صلوات الله علیه و کلمات رسول خدای صلی الله علیه و آله در فضایل و ولایت آن حضرت است که ابو عبد الله احمد بن حنبل در مسند در مواقع عدیده و هم در کتاب فضایل علی علیه السلام و همچنین اکثر محدثین سنت و جماعت مرقوم داشته اند خبر چهاردهم کُنْتُ اَنَا وَعَلِیٌّ نُورًا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الخ الی آخر الخبر است که ابن حنبل در مسند و کتاب فضایل علی علیه السلام و صاحب کتاب الفردوس یاد کرده اند و در آخر آن میفرماید فَکانَ لِیَ النُّبُوَّةُ وَلِعَلِیٍّ الْوَصِیَّةُ خبر پانزدهم اَلنَّظَرُ اِلیٰ وَجْهِكَ یا عَلِیُّ عِبادَةٌ

خبر شانزدهم آب خواستن پیغمبر در شب و رفتن علی علیه السلام در چاه عمیق و آمدن میکائیل و جبرئیل و اسرافیل باعانت آن حضرت تا آخر خبر بروایت ابن حنبل در کتاب فضایل علی علیه السلام از انس بن مالک حدیث هفدهم رسول خدای صلی الله علیه و آله مردمان را در روز جمعه خطبه راند و فرمود اَیُّهَا النّاسُ قَدِّمُوا قُرَیْشًا و در ضمن آن میفرماید لا یُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ وَلا یُبْغِضُهُ اِلّا مُنافِقٌ روایت احمد بن حنبل در کتاب فضایل علی علیه السلام حدیث نوزدهم اُعْطیتُ فی عَلِیٍّ خَمْسًا بروایت احمد بن حنبل در کتاب فضایل علی صلوات الله علیه حدیث بیستم سد کردن رسول خدای صلی الله علیه و آله ابواب صحابه را از مسجد پیغمبر و باز گذاشتن دری را که بعلی علیه السلام اختصاص داشت بامر پروردگار عالمیان و این حدیث مبارک را که بینی جمعی را بخاک بمالید و ابواب طمع را مسدود ساخت احمد بن حنبل در کتاب فضایل علی علیه السلام در چند موقع مذکور داشته است حدیث بیست و یکم خواندن رسول خدای علی علیه السلام را در غزوه طایف و مدتی طویل با آنحضرت بنجوی سخن کردن و کراهت جماعتی از اصحاب و کلمات رسول خدای صلی الله علیه و آله در جواب ایشان بروایت احمد بن حنبل در مسند حدیث بیست و دوم اَخْصِمُكَ یا عَلِیُّ بِالنُّبُوَّةِ فَلا نُبُوَّةَ بَعْدی تا آخر خبر بروایت ابی نعیم در حلیة الاولیاء خبر بیست و سوم فاطمه صلوات الله علیها در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کرد مرا با مردی درویش که دارای مالی نیست تزویج فرمودی و کلمات رسول خدا در جواب زهرا بروایت احمد بن حنبل در مسند حدیث بیست و چهارم حکایت نزول سوره اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ و کلمات پیغمبر در حق علی علیه السلام بروایت ابی اسحق ثعلبی در تفسیر القرآن ابن ابی الحدید بعد از نگارش این اخبار میگوید از این راه بنگارش این اخبار اقدام نمودم که جمعی از منحرفین چون بر کلمات امیر المؤمنین صلوات الله علیه در کتاب نهج البلاغه و مقامات دیگر که متضمن یاد کردن آن حضرت از نعمتهای الهی است در حق آن حضرت از برگزیدن و اختصاص دادن رسول خدای صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را از دیگران میگذرند آن حضرت را بکبر و خویشتن ستائی و فخر نسبت میدهند چنانکه وقتی با عمر بن خطاب گفتند سپهسالاری و امور حربیه را با علی بگذار عمر گفت کبر علی از این بیشتر است راقم حروف گوید این سخن که بر زبان عمر بگذشته از الهامات آسمانی است چه سالاری تمام آفریدگان اولین و آخرین نسبت بمقام بلند و شأن عالی و عظیم امیر المؤمنین بچیزی شمرده نیست مگر حفظ دین و امارت احکام رب العالمین و امارت یوم الدین و اما اینکه عمر باین عذر متعذر شد باید دانست که امارت سپاه و امر حرب را با دیگران که محول میداشت بتمام فضایل محلی و از تمام معایب مبری بوده اند باتجمله ابن ابی الحدید گوید آنچه رسول خدای صلی الله علیه و آله در فضایل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام و مراتب عالیه و مقامات متعالیه

آنحضرت فرموده و از جانب خدای تبلیغ نموده است اگر علی علیه السلام بآسمان برشود و در هوا
عروج گیرد و بر ملائکه و انبیاء عظام علیهما السلام از راه عظمت و جلالت و تجبّر مفاخرت فرماید
هیچ ملامتی ندارد بلکه شایسته و سزاوار باین کار و کردار است پس چگونه خواهد بود کاهی که آن حضرت
هرگز در هیچکار مسلک تعظّم و تکبّر را نه در اقوال خود و نه در افعال خود پیش نهاد نفرموده و از تمامت
بشر در حسن خلق و کرامت طبع و شدّت تواضع و بردباری و احتمال مکاره و بشارت و بشاشت و
طلاقت روی فزونی داشت و اینحال چندان قوّت داشت که پارهٔ دشمنان و مخالفان آنحضرت را
بدعابه و مزاح که هردو مخالف تکبّر و بلند پروازی است منسوب میداشتند و اگر کاهی باین نمط سخن
میفرمود از راه نفثهٔ مصدور و شکوای مکروب و تنفیس مهموم و اثبات حقوق خود بوده است
و از شرح آنجمله جز شکر نعمت و آگاهی آنانکه از فضائلی که خدایش بآن اختصاص داده غافل بوده
مقصودی نداشته و این نیز بر وفق شرع و از باب امر بمعروف که حفظ حقوق آن حضرت و نهی
از منکر است که عبارت از تقدیم دیگران است بر آن حضرت و در ذیل این بیانات می گوید
آمد و شد ملائکه بر آن حضرت و دو پسر آن حضرت مقرون بصحّت است چنانکه در اخبار صحیحه وارد است
که رسول خدای با جبرئیل فرمود علی از من است و منم از علی جبرئیل عرض کرد و انا منکما و این خبر
باز می نماید که علی علیه السلام مانند رسول خدا جبرئیل را ملاقات میفرموده است و ابن ابی الحدید
بعد از بیان پاره از فضائل آنحضرت و نگارش خبر انا مدینة العلم و علیّ بابها و نگارش کلمات
آن حضرت که در روز شوری و شرح فضائل خود یاد کرده و آیهٔ شریفه هذان خصمان اختصموا
فی ربهم اشارت و تفسیر آن گذارش مینماید و نیز مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید ابن ابی الحدید
در موضعی دیگر میگوید امیرالمؤمنین علی علیه السلام صاحب اخلاق متضاده است از آنجمله این است
که حال مردمیکه بصفت جرئت و جلادت و اقدام در امور خطیره ممتاز هستند غالباً این است که
بقساوت قلب و فتاکی و تنمّر و جرئت موصوف باشند و آن جماعت که اهل زهد و ترک دنیا و اشتغال
بمواعظ و بیمناک ساختن جهانیان را از خطرهای معاد و یادآوردن ایشان را از مرگ می باشند
غالب حال ایشان این است که برقّت و نرم دلی و ضعف قلب و سستی طبع موصوف باشند و این دو
حالت ضد یکدیگرند و در آن حضرت هردو جمع شده بود و از این جمله این است که مردم شجاع
و خونریز باید بخوی و خصال درندگان و طبیعت و سرشت وحوش باشند و نیز آنانکه اهل زهادت
و ارباب وعظ و تذکیر و ترک دنیا هستند باید گرفته خوی و ترش روی و تنفّر و باوحشت از مصاحبت
مردمان باشند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تمامت جهانیان شجاع تر و در خونریزی از همه کس
بزرگتر و از جمله مردمان زاهدتر و از لذائذ دنیویّه دورتر و از جملهٔ خلقان در وعظ و یاد کردن روزگار

قیامت و عذاب و عقاب آن سرای برتر و در اجتهاد بعبادت و سخت گیری با خویشتن شدیدتر بود معذلک
از تمام آفریدگان اخلاقش لطیف تر و در بشارت و بشاشت روی و خوی و دوری از تندخوئی و ترش روئی و کناری جستن از مردم و مباعدت از غلظت و فظاظت که موجب تنفّر
و تکدّر نفوس میشود فزونتر بود چنانکه آن حضرت را بدعابه و مزاح موصوف میداشتند و چون
در آن حضرت هیچ صفتی که اسباب غمز و طعن باشد نیافتند باین یک مسئله که آنهم در آن حضرت
نبود چنگ در انداختند و برای نفرت دستاویز ساختند و تلک شکاة ظاهر عنک عارها
و اینحال از عجایب و غرایب لطیفهٔ آنحضرت است و از آنجمله این است که آنانکه در شمار شرفاء و اهل
سیادت و ریاست هستند غالباً چنان است که متکبّر و خودستای هستند خصوصاً چون از حیثیت
نسب نیز ذی شرف باشند بر کبر و عظمت میافزایند و امیرالمؤمنین علیه السلام باتفاق دوست
و دشمن بعد از ابن عمّش رسول خدای صلوات الله علیه و آله از تمامت جهانیان از حیثیت جلالت
نسب اشرف است و نیز آنحضرت را بیرون از شرف نسب از جهات عدیده چگونه شرفها میباشد
معذلک از جملهٔ جهانیان برای کوچک و بزرگ تواضعش بیشتر و خلق و خویش نیکوتر و نرم تر و از
نشان کبر دورتر و بحق عارف تر بود و حالات آن حضرت خواه در زمان خلافت یا قبل از خلافت
و ریاست یکسان بود و چگونه در زمان خلافتش تغییر حالتی خواهد یافت زیرا که از آغاز امر رئیس و امیر
بود و از خلافت آن حضرت را شرافتی نبود بلکه شرف و زینت خلافت بآن وجود مبارک بود چنانکه
چون از خلافت ابی بکر و علی علیه السلام نزد احمد بن حنبل سخن کردند و بسیار گفتند احمد سر کشید
و گفت بسیار گفتید همانا علی را خلافت زینت نمیدهد لکن علی علیه السلام خلافت را زینت می بخشد
و مضمون این کلام این است که دیگری غیر از علی علیه السلام بخلافت فزونی و زینت گیرد و نقیصه اش
تمام شود یعنی کامل گردد لکن علی علیه السلام را نقیصه نبود که بخلافت اتمام گیرد و چون خلافت
فی نفسها نقصان دارد کاهیکه علی علیه السلام خلافت یافت از میمنت وجود مبارکش آن نقصان
مرتفع گشت و از این جمله این است غالب بر آنانکه صاحب شجاعت و مردم کشی و خونریزی و اراقت دماء
هستند این است که اندک گذشت باشند و زود گذر نباشند زیرا که اکباد ایشان پر جوش و کینه ور و قلوب
ایشان افروخته و مشتعل و قوّهٔ غضبیّهٔ ایشان سخت و شدید است و حال امیرالمؤمنین علیه السلام
در کثرت خونریزی معلوم و آنگونه حلم و بردباری و گذشت و چیرگی بر هوای نفس خودش مکشوف است
و کردار آنحضرت در وقعهٔ جمل بر تمام خلق مشهود و از آن جمله این است که ما هرگز شجاعی جواد ندیده ایم
چنانکه عبدالله بن زبیر در شمار شجعان روزگار بود لکن در صفت بخل بر تمامت مردم پیشی داشت
و پدرش زبیر شجاع بود و زفت و حریص بود و طلحه شجاع بود و لکن حرص و امساکی بکمال داشت

چنانکه بعد از مرگش آنچند مال و دولت از وی مخلف گشت که حد وحصر نداشت و عبدالملک بن مروان
بشجاعت امتیاز داشت لکن در حرص وشح مضروب المثل بود و بواسطه بخلش رشح الحجر نام یافت
اما مقام امیرالمومنین علی علیه السلام در مراتب شجاعت وسخاوت معلوم است بچه مقدار است و این حال
نیز از اعاجیب احوال و اوصاف آن حضرت است ونیز ابن ابی الحدید مینویسد که از حضرت جعفر صادق
صلوات الله علیه مروی است که فرمود کَانَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَرَی مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ وَیَسْمَعُ الصَّوْتَ یعنی علی علیه السلام در آغاز امر وقبل از بعثت رسول خدا نور ایمان را با آنحضرت
نگران وصدای جبرئیل را با آنحضرت شنوا بود و در جای دیگر در وصف عدالت وتقسیم اصول آن بر سه
قسم و فروع آن سخن میکند ومیگوید عدالت کامله با اوصاف مذکوره بعد از رسول خدای برای هیچکس
از نوع بشر جز از بهر امیرالمومنین علی علیه السلام حاصل نشد و در موضعی دیگر میگوید آیا معویه وجز او
از صحابه نمیدانستند که رسول خدای صلی الله علیه وآله در هزار موقع و مقام با علی علیه السلام فرمود
اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتَ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتَ و امثال این کلمات مثل اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ
وقول آنحضرت حربک حربی وسلمک سلمی وقول آنحضرت اَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَکَ و قول
آن حضرت هذا اخی وقول آنحضرت یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله وقول آن حضرت اَللّٰهُمَّ
ائْتِنِی بِاَحَبِّ خَلْقِکَ اِلَیْکَ وقول آنحضرت اَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی وقول آن حضرت
لَا یُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا یُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ وغیر ذلک فرموده بود واگر بخواهیم جمله را بنگاریم کتابی
مخصوص خواهد بود وراقم حروف گوید غالب حال کسانیکه بصفت نیرومندی نامی هستند این است
که در تن شباب باشند وشکمباره وکثیر الاکل باشند اما امیرالمومنین صلوات الله علیه با آن نیرومندی
که بر تمام خلق پیشی داشت قلت اکلش بدانجا رسیده است که اسباب حیرت وعبرت میشوند کاشت
وحالت قوت وشجاعتش در پایان زندگانی با اوایل جوانی هیچ تفاوت نداشت چنانکه وقعهٔ
لیلة الهریر وحروب صفین بر اینجمله شاهد است و در ایام صفین بود که چون خشمگین شد موی
مبارکش از شدت غضب آن حضرت سر از زره بیرون کرد ونیز آنانکه قلیل الاکل باشند واز اغذیه
لذیذه اجتناب گیرند در تمام عبادات وریاضات ومصاحبت نسوان نقصان یابند و آن حضرت
با آن قلت اکل واجتناب از اقسام لذائذ دنیویه در کار عبادات وریاضات واحتمال وفود مردم و
استفتاء ایشان ورسیدگی بکلیه امور ونظم حال جمهور وسر حدات وثغور ومزدوری ومشقت
گرسنگی برخویش نهادن ومصاحبت نسوان وکثرت فرزندان وازدحام زحمات وحوایج ایشان
ودیگران وممارست در حروب دارای مقامی است که موجب عجب ومصداق مظهر الغرایب
ومظهر العجایب است ونیز هر ذی فنونی مغلوب ذی فن است وامیرالمومنین علیه السلام در تمام فنون

۶۷۳ وعلوم واوصاف واطوار واخلاق وافعال واعمال وافضال بر تمام علما وفضلا وذی فنهای
جهان برتری وفزونی دارد و مقامات فضایل وجلالت ومراتب وشئونات آن حضرت بآنجا
میرسد که نظام که از اجلهٔ متعصبین متکلمین وائمهٔ ادبای متدینین است در حق آن حضرت باین تقریب
سخن میکند ومیگوید کار امیرالمومنین علیه السلام سخت مشکل است چه اگر بخواهیم در مدح وثنای او
باقتضای حق ومقام سخن کنیم غالی میشویم واگر قصور ورزیم کافر گردیم ویک حالت میانه مابین این
دو حال است که بسیار لطیف ودقیق وادراک آن منوط بتوفیق است وجار الله زمخشری که از فحول
علما ومفسرین اهل سنت وجماعت وموصوف بتعصب است میگوید در حدیث قدسی وارد است
که خدایتعالی میفرماید لَاُدْخِلَنَّ الْجَنَّةَ مَنْ اَطَاعَ عَلِیًّا وَاِنْ عَصَانِی وَاُدْخِلُ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَ
اِنْ اَطَاعَنِی البته بدون بهشت میبرم آنکس را که اطاعت علی را نماید واگر چه با من بعصیان برود والبته
بآتش جهنم میبرم کسی را که عصیان علی را نماید اگر چه مرا اطاعت نموده باشد زمخشری میگوید این
رمزی نیکو است چه دوستی وحب علی علیه السلام ایمان کامل است وبا وجود ایمان کامل اعمال
سیئه با ایمان زیان نمیرساند واینکه میفرماید واگر چه با من عصیان بورزد او را می آمرزم برای
اکرام مقام علی علیه السلام است ومیفرماید وبهشت میبرم او را بواسطه ایمان اوست پس برای آنکس
بهشت است بواسطهٔ ایمانش واز بهر او بسبب حب علی علیه السلام عفو وغفران است واینکه فرمود
وبآتش در افکنم آنکس را که با علی عصیان بورزد اگر چند اطاعت کند مرا برای این است که هر کس
دوستدار علی نباشد او را ایمانی نیست وطاعات دیگر آنکس از راه مجاز است نه حقیقت زیرا که سایر
اعمال وقتی حقیقی خواهد بود که بدوستی علی علیه السلام مضاف گردد پس هر کس دوست بدارد
علی علیه السلام را البته اطاعت کرده است خدای را وهر کس مطیع خدای باشد رستگار گردد لاجرم
هر کس علی را دوست بدارد از آتش جهنم رستگار شود پس معلوم گردید که حب علی علیه السلام اصل
ایمان وبغض علی علیه السلام اصل کفر و در روز قیامت خرجب وبغض نیست یعنی حال مردمان از این
بیرون نیست که یا دوستدار علی یا دشمن آن حضرت هستند دوستدار آنحضرت را نه سیئه ونه او را
حسابی است وهر کس را حسابی نباشد بهشت منزل وسرای اوست ودشمن او را ایمانی نیست وهر کس را
ایمان نباشد خداوندش بنظر رحمت ننگرد وطاعتش عین معصیت میباشد وجایش در جهنم است پس دشمن
هرگز علی علیه السلام بهلاک سرمدی دچار است اگر چه دارای تمامت حسنات بندگان باشد ودوستش
رستگار است اگر چه در بحار ذنوب ومعاصی مستغرق باشد وچون ایمان خالص حاصل باشد غبار
ذنوب را مجال راه است وبا وجود اکسیر محبت آن حضرت مس سیئات چگونه مجال خودپاستی
ولا یبقال میماند فَیُبْغِضُهُ مِنَ الْعَذَابِ لَا یُبْقَالُ وَمَحَبَّتُهُ لَا یُوقَفُ نَفْعُهَا لِلْاَوْلِیَاءِ وَسَخْطُهَا لِلْاَعْدَاءِ پس دشمن علی را

هرگز از کزند عذاب اقاله و فروگذاشتی نیست و دوست او را در عرصهٔ محشر توقف و پرسش و درماندگی نباشد و یکسره بجنت جاویدراه برگیرد و ماوی جوید پس خوشا بحال دوستان و بدا و هلاکا و دمارا برای دشمنان او راقم حروف گوید چون باین خبر از چنین راوی که شیخ طریح در مجمع البحرین در لغت خصا یاد کرده است تامل و فطانت بنگرند بپارهٔ مقامات ولی مطلق خالق و درجات وقوف یابند همانا جار الله زمخشری از اجله ارکان ادبا و مفسرین اهل سنت و جماعت است و شرح حالش را در ذیل مجلدات مشکوة الادب مذکور داشته ام و ندانیم حال او و امثال او که در عهد خود مشعل فروزان محفل علم و دانش و شبستان فهم و بینش و دارای ذوق سلیم و هوش مستقیم و نور علم و فروز فضل و احاطه بر احادیث و اخبار و تواریخ و آثار و تفسیر کلام ایزد دادار و صاحب عقل دوربین و اندیشهٔ رزین هستند در نگارش این خبر و اشباه آن چیست اگر دروغ گویند از چه گویند و محرک ایشان چیست بلکه تقاضای عهد و مذهب ظاهری ایشان برخلاف آن نتیجه است و اگر عالماً و عامداً می نوشته اند و بآن اقرار دارند دیگر چه جای سخن میماند یا باید اگر می توانند منکر صانع گردند یا شیعهٔ علی بن ابیطالب و منکر مخالف باشند چه دوستی آن حضرت با دوستی مخالفانش الفت ندارد و اصل دوستی آن حضرت آن است که بولایت و امامت و خلافت بلا فصلش قائل باشند زیرا که علی علیه السلام از محبت خود خواهان محبت خدا و رسول را که اصل توحید و معرفت است که علت غائی خلقت است و میفرماید بنا عرف الله و بنا عبد الله و خدای میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ خواهد و حصول ایمان جز بقبول ولایت آنحضرت ممکن نمیشود و گرنه آن حضرت را بمحبت ایمردم چه حاجت و از دشمنی ایشان چه زیان خداوند منان مابندگان درمانده را با ولای علی زنده و با ولایت او بدیگر جهان پوینده و با نور محبتش که اصل ایمان و کیمیای سعادت سرمدی هر دو جهان است از کور محشور و با آن گوهر پر نور بعرصهٔ نشور شتابنده و بی پرسش و توقف در بهشت جاویدان در جوار رحمت و رضوان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نماینده گرداند آمین یا رب العالمین در مجلد نهم از بحار الانوار و مناقب خوارزمی از مجاهد از ابن عباس مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرَ مِدَادٌ وَالْجِنَّ حُسَّابٌ وَالْإِنْسَ كُتَّابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اگر اشجار و نباتات باغستانها خامه گردند و آبهای دریاها مداد شوند و صنف جن حساب گر و نوع آدمیزاد نویسنده گردند نتوانند احصای فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را نمایند راقم حروف گوید میتوان گفت هر چه از آغاز جهان تا پایان جهان بروید و لیاقت آنرا داشته باشد که خامه گردد و هر چه دریا از بدایت آفرینش تا زمان برانگیزش در جهان نمایان باشد و هر چه از صنف جن خدای خلق فرموده باشد و هر چه از نوع انسان از بدایت جهان تا نهایت جهان خلق شود بلکه شامل ریاض و بحار و جن و انس هر دو سرای نیز میتواند بود و ازین است که آیهٔ شریفه والبحر یمده سبعة ابحر را بعضی از مفسرین با آنحضرت راجع میدانند و باین اسناد از

از حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام مروی است که رسول خدای فرمود لَوْ حَدَّثْتُ بِمَا أُنْزِلَ فِي عَلِيٍّ مَا وَطِئَ عَلَى مَوْضِعٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا أُخِذَ تُرَابُهُ إِلَى الْمَاءِ اگر بآنچه در فضایل و شئونات و مناقب و مقامات علی بن ابیطالب نازل شده است حدیث نمایم بر هیچ موضعی از زمین قدم نگذارد جز اینکه مردمان خاکپای مبارکش را برای میمنت و برکت و شرافت برگیرند تا گاهی که آن موضع را بواسطه کثرت کاوش نمایش آب افتد و ازین کلام مبارک میرسد که آنچه خدای در حق علی علیه السلام بر رسول خدا و سایر انبیاء صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین نازل فرموده است اکثرش را آشکار نفرموده اند و دیگر در آن کتاب از مسند احمد بن حنبل از عمر بن میمون حدیثی مبسوط در فضایل آن حضرت و شفای درد چشم مبارکش بدمیدن پیغمبر و حکایت سورهٔ مبارکهٔ برائة و گرفتن از ابوبکر و بردن علی علیه السلام و سبقت آن حضرت بر تمام رجال و مردان اهل عالم و خفتن در جای پیغمبر و حدیث کسا و داستان غزوه تبوک و خلیفتی آنحضرت از جانب رسول خدای و حدیث تَكُونُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنْتَ وَلِيِّي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بعدی و حکایت سد ابواب مسجد الرسول جز باب علی علیه السلام و خبر مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ و غیر ذلک مذکور است و هم در آن کتاب از کتاب الواحدة ابی الحسن علی بن محمد بن جمهور از اعمش خبری مبسوط که جامع فضایل و مناقب و شامل ولایت و امامت و وصایت و خلافت آنحضرت است مروی است و دیگر در آن کتاب از مصنف کتابی دیگر مروی است که گفت کتابی کبیر در مناقب اهل بیت علیهم السلام از تالیفات احمد بن حنبل نگران شدم که جامع و حاوی احادیث جلیله ایست که در آنجمله پیغمبر ایشان محمد صلی الله علیه و آله در خلافت علی علیه السلام از آنحضرت بر جهانیان تخصیص فرموده و بر مردم منصف جای شک و شبهت نیست و این احادیث بر مخالفان حجت و این کتاب در خزانهٔ مشهد علی علیه السلام در غری است و آن نسخه را بر کتابخانه مبارکهاش وقف کرده اند هر کس خواهد از آنجا طلب کند و دیگر ابو عمر یوسف بن عبد البر نمیری که از دانایان احوال رجال و از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت است در کتاب استیعاب شرحی از فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام را مسطور و مذکور و بعلاوه نصوصی را که بالصراحه در خلافت آنحضرت و اختصاص آنحضرت از میان دیگران بآن مقام و منزلت و تفضیل امیر المؤمنین علیه السلام بر سایر اصحاب مرقوم میدارد و از حصر فضایل و ذکر فواضل آنحضرت اعتراف بعجز مینماید و دیگر میگوید و ازین جمله آن روایاتی است که ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه که از اعیان رجال مذاهب اربعه است از اخبار مشاهده تواتراً و تصریحاً بفضایل امیر المؤمنین صلوات الله علیه و تحقیق نص بر خلافت آن حضرت میکند تحجر می نماید و دیگر میگوید و از این جمله آن روایاتی است که ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه که از اعیان رجال مذاهب اربعه است از اخبار شاهده تواتراً و تصریحاً بفضایل امیر المؤمنین صلوات الله علیه و تحقیق نص بر خلافت آن حضرت میکند و چون اندک تفحص و پژوهشی در آن کتاب نمودم دویست و هشتاد و دو منقبت دیدم که از

از پیغمبر خود شان در حق علی بن ابیطالب علیه السلام روایت نموده و در آنجمله تصریح در فضل خلافت آنحضرت و قیام او در مقام پیغمبر در میان امت دارد و میگوید از آن پس تا جلد کتاب ابن مردویه دست یافتم و سه مجلد دوم و ایک نزد من حاضر است و متضمن نصوص بر خلافت مولای ما علی بن ابیطالب سلام الله علیه است و از آنجمله اخباری است که حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در آن کتاب خودش که از تفاسیر اثنی عشر استخراج نموده و این حافظ از رجال و علمای مذاهب اربعه است و بر تنصیص و تصریح رسول خدای صلی الله علیه و آله بر خلافت و مناقب جلیله آن حضرت شامل است و از آنجمله روایات اسعد بن عبد القاهر بن شفروه اصفهانی است در کتاب الفائق که متضمن نصوص جلیه صریحه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است بر خلافت و فضائل عظیمه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و نسخه ازین کتاب را در خزانه مشهد علی علیه السلام در غری بدیدم و از آنجمله روایاتی است که موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطبا که از اعیان علمای مذاهب اربعه است در کتاب الاربعین فی مناقب امیر المؤمنین علیه السلام مذکور داشته و متضمن نصوصی است که از رسول خدای بر خلافت و فضایل آنحضرت وارد است و تسمیه کتبی که در تنصیص خلافت و فضایل آنحضرت وارد است از اندازه بیرون است و از آنجمله روایاتی است که ناصر بن ابی المکارم مطرزی خوارزمی معروف بحجة الاسلام که از اعیان علمای مذاهب اربعه و صاحب کتاب المغرب و المعرب و الایضاح است در فضایل و نصوص بر خلافت آنحضرت دارد و اعتراف بر عدم احصاء آن نموده است و میگوید مصداق این کلام این روایتی است که از رسول خدای وارد است لو کان الریاض اقلام الی آخرها که ازین پیش مذکور شد و ابن شیرویه دیلمی نیز در کتاب الفردوس باین خبر گذارش کرده است و دیگر در بحار الانوار از یونس بن حبیب نحوی که راقم حروف در مجلدات مشکوة الادب بنام او اشارت کرده است و او عثمانی بود مروی است که با خلیل بن احمد که از بزرگان ادبا و نحویین اهل سنت است گفتم میخواهم از چیزی از تو پرسش کنم و باید آنچه می پرسم بر من پوشیده بداری خلیل گفت این سخن تو دلالت بر آن دارد که جواب غلیظ تر از سؤال است تو نیز باید آنچه گویم پوشیده بداری گفتم آری چندانکه زنده باشی مکتوم میدارم گفت اکنون بپرس گفتم اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله و رحم ایشان را چیست که گوئی بجمله ایشان فرزند یک مادر هستند و علی بن ابیطالب علیه السلام از میان ایشان جدائی دارد و مادرش نوعی دیگر است خلیل از روی استعجاب گفت ترا با این سؤال چکار گفتم مرا بجواب میعاد نهادی گفت تو نیز ضمانت کتمان نمودی گفتم آری ضمانت کردم تا تو زنده باشی با کس نگویم گفت اِنَّ عَلِیًّا تَقَدَّمَهُمْ اِسْلاٰماً وَ فاقَهُمْ عِلْماً وَ بَذَّهُمْ شَرَفاً وَ رَجَحَهُمْ زُهْداً وَ طالَهُمْ جِهاداً فَحَسَدُوهُ وَ النّاسُ اِلیٰ اَشْکالِهِمْ وَ اَشْباهِهِمْ اَمْیَلُ مِنْهُمْ اِلیٰ مَنْ بانَ مِنْهُمْ فَافْهَمْ علی علیه السلام از حیث اسلام بر جمله امام تقدم و در علم

وفضل

و فضل بر ایشان تفوق و در شرافت و شرف و جلالت حسب و نسب و زهد و تقوی و کثرت جهاد در راه خدا بر آنها فزونی و رجحان و نمایشگری و برتری داشت لاجرم بروی حسد ورزیدند و از حضرتش کناری میکردند چه مردمان بآنکس که با ایشان شبیه و همانند و هم سنگ است مایل تر هستند تا بآنکس که در تمام صفات و مقامات و مراتب و درجات عالیه با ایشان مباینت دارد پس تأمل کن و بیندیش و بفهم راقم حروف گوید باین داستان نیز در ذیل مجلدات مشکوة الادب اشارت شده است و نیز در آن مجلدات در ضمن احوال حسن بصری که در شمار مبغضین امیر المؤمنین صلوات الله علیه و لعنة الله علی اعدائه و مبغضیه و از علما و ادبا و ارکان مفسرین است کلماتی مبسوط بهمین تقریب مسطور است که باز می نماید که چون نور مبارک و برهان ساطع و حجت لامع و فضایل جلیله و مناقب جمیله و مآثر حمیده و اوصاف سعیده آن حضرت آن جماعت را فرو گرفت و چراغ ایشان را تاریک و رشته عناوین ایشان را باریک ساخته بروی حسد بردند و دشمن شدند و حقش را غصب کردند و دیگر از حذیفه از رسول خدای مرویست که فرمود اگر مردمان بدانند کدام زمان علی با میر المؤمنین موسوم شد فضیلت او را منکر نمی شوند همانا علی را امیر المؤمنین نامیدند گاهی که آدم در میان روح و جسد بود قالَ اللهُ تَعالیٰ وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ و ایشان عرض کردند آری توئی پروردگار ما پس خدای تعالی فرمود منم پروردگار شما و محمد است پیغمبر شما و علی است امیر شما راقم حروف گوید این خبر نزدیک بخبر مشهور است کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْماءِ وَ الطّینِ معلوم میشود نبوت آن حضرت و ولایت و امارت علی صلوات الله علیهما و علی آلهما توأمان بوده اند اگرچه تقدم نبوت بر خلافت از خود این دو خبر مفهوم است و هم در آن کتاب از عمر بن خطاب مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اَلنّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتّیٰ وَ اَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ شَجَرَةٍ واحِدَةٍ و باین حدیث شریف در طی این کتب مبارکه اشارت شده است و نیز از عمر مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود یا علی اَنْتَ اَوَّلُ الْمُسْلِمینَ اِسْلاٰماً وَ اَوَّلُ الْمُؤْمِنینَ ایماناً وَ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هرُونَ مِنْ مُوسیٰ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ شیخ فاضل فهامه جمال الدین یوسف سبط ابو الفرج جوزی در تذکره خود در باب ذکر فضایل آنحضرت میگوید فضایل امیر المؤمنین علیه السلام از آفتاب و ماه مشهورتر و از سنگ ریزه و حجرات بیشتر است و از آنجمله آنچه ثابت و اشهر است انتخاب کردم و آن منقسم بر دو قسم است یک قسم آن است که از قرآن استنباط شده و قسم دوم آن است که از سنت ظاهره که هیچ شک و ریبی در آن نیست مفهوم میشود میگوید عکرمه از ابن عباس روایت کند که خداوند تعالی هیچ آیتی را در قرآن نازل نفرموده است مگر اینکه علی علیه السلام رأس و امیر آن است و نیز بخبر مذکور لَوْ اَنَّ الشَّجَرَ اَقْلاٰمٌ که سبقت گذارش یافت اشارت میکند و آیاتی چند که مخصوص بآن حضرت و فضائل و دال بر خلافت آن حضرت است اظهار می نماید و از مکالمات سعد بن وقاص با معویه

داستان میسر آید و باحادیث مرویه که بفضایل آنحضرت دلالت مینماید و بعضی بتنصیص خلافت تصریح دارد رجوع میکند و از داستان غدیر خم تذکره می نماید و میگوید رسول خدای فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ اَوْ وَلِيُّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ و میگوید گروهی بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیامدند و عرض کردند اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا و اینوقت آنحضرت در رحبه بود فرمود من چگونه مولای شما هستم و شما قومی از عرب هستید یعنی از کجا دانستید که من مولای شما هستم با اینکه از اینحال بیخبر هستید عرض کردند از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر خم فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و ازین حکایت نیز که سبط ابن جوزی روایت میکند معلوم میشود که مولا بمعنی مقصود است چه اگر بمعنی دوست بودی این سؤال و جواب لازم نشدی و بمقدمه این کلام نیز اشارت کند که رسول خدای با مردمان فرمود آیا ندیده اید که من بمؤمنان از نفوس ایشان اولی هستم عرض کردند آری فرمود فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و این کلام را چهار مرة تکرار نمود و تهنیتی که عمر بن خطاب بآن حضرت نمود تصریح مینماید بعد از آن بمعانی ده کانه مولی شرح میدهد و هر معنی را بیک دلیلی ازین مقام نفی میکند و میگوید معنی دهم مناسب این مقام است که بمعنی اولی باشد و معنی آن این است مَنْ كُنْتُ اَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ اَوْلَى بِهِ میگوید حافظ ابو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود مرج البحرین در ذکر این حدیث نوشته است که رسول خدای صلی الله علیه دست علی علیه السلام را بگرفت و فرمود مَنْ كُنْتُ وَلِيُّهُ وَاَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ پس معلوم شد که در تمام معانی مولا معنی دهم مقصود است میگوید و این کلمه نص صریحی در امامت آنحضرت و قبول طاعت اوست میگوید و همچنین قول رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق آن حضرت وَاَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ وَكَيْفَ مَا دَارَ فِيهِ دلالت بر آن کند که هرگز خلافی مابین آنحضرت و یکی از آن صحابه روی نداده است مگر اینکه حق با علی علیه السلام بوده است و نیز می نویسد شعرای عهد در کیفیت غدیر خم اشعار بسیار برده اند و حسان بن ثابت این شعر گفت

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	بِخُمٍّ فَاَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا
وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيُّكُمْ	فَقَالُوا وَلَمْ يُبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا
اِلٰهُكَ مَوْلَانَا وَاَنْتَ وَلِيُّنَا	وَمَا لَكَ مِنَّا فِي الْوِلَايَةِ عَاصِيَا
فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَاِنَّنِي	رَضِيتُكَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَهَادِيَا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا وَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ اَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيَا
هُنَاكَ دَعَا اللّٰهُمَّ وَالِ وَلِيَّهُ	وَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا

در این مقام بود که رسول خدای با حسان فرمود يَا حَسَّانُ لَا تَزَالُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا اَوْ نَافَحْتَ عَنَّا بِلِسَانِكَ ای حسان چندانکه ما را نصرت کنی و دشمنان ما را به تیغ زبانت از ما روی برتابی بروح القدس مؤید باشی و این تخصیص رسول خدای صلی الله علیه و آله برای این بوده است که میدانست بعد از

وفات آنحضرت با علی علیه السلام در حالت صدق و صفا کامل نخواهد بود با تحمله حسان با اینکه در شمار محبان خاص امیرمؤمنان میرود در کیفیت غدیر خم این اشعار را گفته و خود او که اهل لسان است معنی آن توضیح کرده است که حاضران عرض کردند پروردگار تو مولای ما و تو ولی ما باشی و هیچ یک از ما در موالات عصیان و انکار نورزیم و رسول خدای با علی فرمود بپای شو که بولایت و امامت و هدایت تو پس از من خوشنود هستم یعنی بعد از من امام و هادی امت توئی و هرکس را من مولای او هستم اینک علی ولی اوست و نیز با شعار قیس بن سعد بن عبادة انصاری که انشاد کرده و در روز صفین در حضور مبارک امیرالمؤمنین قرائت و بحدیث غدیر اشارت نموده و در آن جمله گوید رسول خدای در آنروز کار را تمام کرد و قال و قیل است ختم شد و هم باین ابیات کمیت شاعر گذارش می نماید

نَفَى عَنْ عَيْنِكَ الْاَرَقُ الْهُجُوعَا	وَهَمًّا تَمْتَرِي عَنْهُ الدُّمُوعَا
لَدَى الرَّحْمٰنِ يَشْفَعُ بِالْمَثَانِي	فَكَانَ لَهُ اَبُو حَسَنٍ شَفِيعَا
وَيَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِيرِ خُمٍّ	اَبَانَ لَهُ الْوِلَايَةَ لَوْ اُطِيعَا
وَلٰكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا	فَلَمْ اَرَ مِثْلَهَا خَطَرًا مَبِيعَا

و در این اشعار روشن میکرداند که رسول خدای ولایت علی علیه السلام را بر جهانیان روشن و مبین و مصرح داشت و اگر بعضی منافقین اطاعت نکنند از ضعف دین و اعتقاد خودشان است سبط ابن جوزی میگوید این ابیات را داستانی شگفت است همانا شیخ ما عمرو بن صافی موصلی رحمة الله تعالی ما را حدیث نمود که یکی از دانایان این اشعار را بخواند و در حال تفکر شب را بروز رسانید و علی علیه السلام را در عالم خواب بدید که شعری دیگر از کمیت از بهرش انشاد فرمود که بر آن زیادت داشت

فَلَمْ اَرَ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمِ يَوْمًا	وَلَمْ اَرَ مِثْلَهُ حَقًّا اُضِيعَا

و آن مرد از آن خواب مذعور و خوفناک بیدار شد و نیز از ابیات سید حمیری و بدیع الزمان همدانی که بر این معانی دلالت کند مذکور داشته است و شعرای اسلام بالسنه مختلفه و مضامین شریفه باین حکایت اشارت کرده اند و نگارش آنجمله کتابی مخصوص خواهد بود و همچنان باحادیثی که بآن گذارش رفت و نرفت روایت کرده و نیز بحدیث رد الشمس برای نماز آنحضرت تأمل و بصحت آن قائل میشود و میگوید جای عجب نیست که رد شمس از روی حقیقت باشد چه از معجزه رسول خدا و کرامت علی مرتضی است و اجماع و اتفاق کرده اند که آفتاب برای یوشع بن نون علیه السلام بازگشت و این رد شمس از دو حال بیرون نیست یا از معجزه موسی یا کرامت یوشع سلام الله علیهما است اگر بواسطه معجزه موسی باشد البته پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از موسی افضل است و اگر برای یوشع باشد علی علیه السلام از یوشع افضل است رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود علمای امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند و این مقام و منزلت در حق

آحاد علماست پس ظن و گمان تو در حق علی علیه السلام با آن مراتب عالیه و امارت و امامت و ریاست بر تمام علمای امت چیست و احمد بن حنبل در مسند روایت میکند که رسول خدای فرمود صدیق سه تن باشند حزقیل مومن آل فرعون و حبیب نجار مومن آل یسین میباشد و علی بن ابیطالب که افضل ایشان است و حزقیل یکی از پیغمبران بنی اسرائیل است مثل یوشع پس از بیان این اخبار مستفاد میشود که علی بر تمام انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام افضل است و نیز باشعاری که صاحب بن عبّاد کافی الکفات در باب وقوف شمس و مدح علی علیه السلام و بیان فضایل آنحضرت انشاد کرده اشارت میکند و میگوید در این باب حکایتی عجیب روی داده است که جماعتی از مشایخ با من حدیث رانده اند که در عراق در محضر ابی منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ حضور داشتم و ابو منصور در ناحیه مدرسه باب ابرز که محله ایست در بغداد هنگام بعد از عصر جلوس کرده و از حکایت ردّ شمس برای علی بن ابیطالب علیه السلام یاد همی کرد و آن داستان را با لفاظی شیرین و عباراتی رنگین مطرز و منمق میداشت و از آن پس از فضایل اهلبیت علیهم السلام در انحال ابری تیره و تار برخاست و چنان بر لمعان آفتاب پوشش گشت که مردمان را گمان همی رفت که آفتاب غروب نمود پس ابو منصور برفراز منبر بپای ایستاد و بآفتاب اشارت کرد و این شعر انشاد نمود

لاتغربی یا شمس حتی ینتهی — مدحی لآل المصطفی و لنجله
واثنی عنانک ان اردت ثناءهم — انسیت ان کان الوقوف لاجله
ان کان للمولی وقوفک فلیکن — هذا الوقوف لخیله و لرجله

میگوید ای آفتاب عالمتاب از ما روی متاب تا گاهی که مدح و ثنای من در حق آل مصطفی و فرزندانش ائمه هدی صلوات الله علیهم پایان گیرد و عنان انصراف را باز گردان اگر خواهانی که ثنای ایشان بر زبان آید آیا فراموش کردی که وقوف تو از برای ادای نماز آنحضرت و صلوات و درود محمد و آل صلوات الله علیهم بود و چون وقوف تو برای نماز مولای متقیان و امیر مومنان روی داده هم اکنون برای شیعیان و یاوران وی خواهد بود آن جماعت گفتند بمحض قرائت این ابیات سحاب از آفتاب بجست و خورشید روی نمود و لمعان و فروغش جهان تاریک را روشن ساخت بالجمله سبط ابن جوزی بعد از نگارش این ابیات و این داستان عجیب میگوید بر این مقدار نگارش فضایل و مناقب امیرالمومنین صلوات الله علیه که بالنسبه بر اسم مفاخر و مقامات و آثار آن حضرت مانند نسبت قطره بمطره و موجه بلجّه و ثمره بشجره و واحد بعشره است و اگر خواستم چنانکه باید شرح دهم از مصدر فیض و ابر رحمت و دریای عنایت مدد خواستی و آنچه نگاشتم بعلمای بزرگ اهل سنت و جماعت که محل وثوق ایشان و پیشوای ایشان مانند احمد بن حنبل و امثال او مستند داشتم تا برای مخالف و منافق جای سخن و محل تردید نماند بل ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین در ذیل نگارش شهادت امیرالمومنین شطری از فضایل آنحضرت صلوات الله علیه را در قلم آورده و از جمله

مرا

میگوید ابو اسحق روایت کرده است که بروز آدینه پدرم مرا بمسجد در آورد و مرا چنان برافراخت که علی علیه السلام را نگران شدم و از شمایل مبارکش چندی برشمرد و میگوید با پدرم گفتم ای پدر کیست اینکس گفت وی علی بن ابیطالب علیه السلام پسر عم رسول الله صلی الله علیه و آله و داماد رسول خدا و برادر رسول الله و وصی رسول خدا و امیرالمومنین صلوات الله و رضوانه و سلامه علیه است ابوالفرج میگوید فضایل آنحضرت علیه السلام بیشتر از حد احصا مستغنی از بیان است چه تمام طبقات اهل جهان اتفاق دارند که فضایل آن حضرت افزون از اندازه شمارت است و از آن مشهورتر است که حاجت بشرح و بیان داشته باشد در کتاب عقد الفرید مالکی مسطور است که شعبی میگوید علی بن ابیطالب علیه السلام در این امت مانند مسیح بن مریم علیهم السلام در میان بنی اسرائیل قومی دوستدار او شدند و در مقام غلو در محبتش کافر شدند و گروهی با او دشمن گشتند و در دشمنی او کافر گردیدند یعنی آنانکه در مراتب محبت آن حضرت با وصافی قائل گردیدند که در خور خالق است و غالی شدند کافر گردیدند و آنانکه با آن حضرت دشمنی ورزیدند نیز کافر گردیدند چنانکه بنی اسرائیل نیز در کار حضرت مسیح بهمین بلیت مبتلا آمدند و این کلام شعبی مطابق مضمون خبر رسول خدای صلی الله علیه و آله یا علی یهلک فیک اثنان محبّ غالٍ و مبغض قالٍ معلوم باد اغلب کتب معتبره مورخین و محدثین عامه نزد راقم کتاب موجود است و بخواست خدا و امداد انوار ساطعه ولایت علی مرتضی با آن کثرت تتبع و وفور احاطه که این بنده ضعیف را حاصل است اگر بخواهد در قلیل مدتی انتقاد و اختیار نماید کتابی جامع مقصود و حاوی مطلوب تالیف می نماید بدان شیمت که هیچ حاجت بروایات و کتب شیعه نباشد و شیعیان را حجتی قاطع و برهانی ساطع گردد و در این مقام برای اثبات مقصود و ادراک مطلوب باین مقدار که تحریر یافت کفایت میرود و از این جمله در این فصل که برای اتمام مرام و تکمیل دلیل است استعانت می جوید بمنه و توفیقه

دلیل وجوب تقریر ولی از جانب حضرت احدیت و اثبات خلافت بلا فصل علی علیه السلام

چنانکه نور شمس بوجود شمس و ظل بر وجود ذی ظل و هر مصنوعی عموماً بر وجود صانع و هر گردشی بر وجود گرداننده و هر حرکتی بر وجود محرک و هر نوری بر وجود منیر و منور و هر مرکبی بر وجود مرکب و هر بنائی بر وجود بانی و دیوار گر و هر منفوخی بر وجود نافخ و هر مذبوحی بر وجود ذابح و هر مقتولی بر وجود قاتل و هر مکتوبی بر وجود کاتب و هر مرقومی بر وجود راقم دلالت دارد و بالطبیعه پدید آرنده را دلیل و برهان بی چون و چرا هستند بناچار این چرخ گردان و آفتاب فروزان و کواکب رخشان و طبقات زمین و آسمان و عموم اشیاء مصنوعه مخلوقه از تحت الثری و فراز عرش اعلی تا بمقامی که لا خلاء و لا ملاء دلالت تامه مطلقه کامله بلا ارتیاب دارد که صانعی قدیر و خالقی قدیم و موجدی واجب الوجود خواهد که خالق اشیا و آفریننده

ما سوی و پدید آورندهٔ ارض و سماء و مبدع تمام ممکنات و مبدئ تمام مخلوقات است و اینجمله مصنوعات بالطبیعه و الفطره بهر حرکت و هر جنبشی که هستند خواه بدانند یا ندانند پدید آورندهٔ خود را فریدار و مطلوب خود را طلب کارند و اگر آنی ازین جستجو یا از کناری و ازین طلب بیزاری جویند در چاه سار عدم نگونسار و بجوانی که از آتش هر که سر بر گرفتن نخواهد بود دچار گردند حکمای اوایل و عقلای پیشین روزگار که دانایان هم زمان اندر و در چه مکان بهتر بوده اند بعد از تفکرات و تعقلات بسیار بر وجود کردگار قهار اقرار کردند و از آن پس که مدتها در ورطهٔ جهل و ضلال گرفتار و وجود صانع قدیر قدیم را انکار می نمودند از خواب جهل بیدار شدند و با فکر عمیق و اندیشهٔ دقیق یکصد و بیست هزار دلیل و برهان بلکه بیشتر از آن بر اثبات واجب الوجود و خالق کل و صانع عالم و رازق امم اقامت نمودند و از آنجمله انتخاب و انتقاد ادلهٔ قاطعه و براهین مسلمه نمودند که انکار آن در حکم انکار بدیهیات اولیه و در کتب قدما و حکمای مدون و طبیعیین را قوامع قارعه بر سر او کرده است چه طبیعت را شعور نیست که قابل تصرفات و تغییرات حالات و مظاهر گوناگون اختلافات مباینه تواند بود و از جامد و جمودت بحت چیزی نمایش و تراوش نتواند کرد و چون از این مقام بگذریم گوئیم این نیز بدیهی است که اگر این صانع کل که بذات خود باید قائم باشد و گرنه واجب الوجود نخواهد بود و ممکن الوجود باید باشد و از ممکن کار واجب پدیدار نتواند شد ازلی نباشد محتاج سابقی میشود و آن سابق که بروی مقدم است تقدم رتبت و قدرت و احاطت خواهد داشت و مقدم علیه خالق مقدم نتواند بود لاجرم باید ازل الآزال باشد و اگر ابدی نباشد باید آنکه بعد از اوست مدبر و مقدر باشد و آنکس واجب الوجود خواهد بود پس ناچار باید خالق کل بصفت ازلیت و ابدیت ممتاز باشد که نه بروی مقدمی و نه از وی مؤخری باشد و اگر مرئی باشد باید جسم باشد زیرا که اگر جسم نباشد مرئی نخواهد بود و اگر جسم باشد ناچار مرکب خواهد بود و هر مرکبی ترکیب کنندهٔ خواهد و آن مرکب نیز بالطبیعه قابل فساد و زوال است و اگر محل و مکان معین خواهد محتاج خواهد بود و اگر محتاج باشد صاحب قدرت کامله نیست و غنی بالذات نخواهد بود و چون حاجتش بدیگری افتد ممکن الوجود است و آنکه محتاج الیه است واجب الوجود خواهد بود و اگر برای او موت و فنا و تغییر و زوالی باشد خالق و صانع و حی و قدیر نخواهد بود بلکه مصنوع و مقدر و مخلوق دیگری است و آنکه ممیت اوست خالق اوست چه مصنوع و مخلوق بدون صانع و خالق نتواند بود و اگر بر تمام ما سوی محیط و عالم نباشد هر که محیط بر اوست عالم بر اوست و هر معلولی مؤخر از عالم است و مؤخر بر مقدم تفوق و احاطه نخواهد داشت و اگر معلول باشد علة العلل نتواند بود لابد آنکه علة العلل است پدید آورندهٔ وی خواهد بود و اگر مرید نباشد باید دیگری مرید باشد و اگر این مرید متعدد باشد فسادش معلوم است و گرنه آنکه مرید است قادر است و هیچ مقدوری خالق قادر نیست و کذلک غیر ذلک و ازین جمله معلوم شد که خداوند قادر متعال

بی شبه و مثال حی قیوم بی بدایت و نهایت بی فنا و زوال را از آنجا که بر تمام اشیا احاطه دارد نمیتوان شناخت و از آنجا که مدبر و مقوم تمام موجودات است موت و فنائی از بهرش نمیتوان انگاشت و از آنجا که قادر مطلق است و واجب الوجود است شریک و انباز نمیتواند داشت و از آنکه مرکب و مجسم نیست نمیتوانش دید و از آنجا که مکانی از بهرش معین نیست دست با ذیال عظمتش نمیتوان افکند و از آنجا که غنی بالذات است نمیتوانش بخلقت مخلوق محتاج و ناچار شمرد پس باید دانست که همه حاجتها بدست او و از همه بی نیاز است و همهٔ چارها از اوست و ما همه بیچاره ایم و همهٔ قدرتها از اوست و ما همه ناتوانیم و اوست بینندهٔ و شنونده دانندهٔ بخشنده مهیمن متعال قیوم لایزال و ما همه کور و کر و نادان و تهی دست و درمانده و فانی و مقهور هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و بتمام مهام دنیویه و اخرویه گرفتار هستیم و اصلاح هیچیک را قدرت نداریم و از زمان بین الصلب و الترائب تا اوان امارت بریت و کتاب در همه چیز و همه حال و هر آن و هر ساعت با عدم بضاعت بنعم گوناگون خالق النعم متنعم و بپرورش پروردگار عالمیان پروریده و بنظر رحمت و عنایت او آرمیده باید بود و چون بهیچوجه راهی بشناخت حضرت کبریا و مجانستی با کار فرمایان ملأ اعلی نداریم و بدون اینکه از عالم بالا بعالم ادنی افاضه فیض شود هرگز در عالم عنصری نظم و قوام و در امور معادیه و معاشیه ارتباط و ارتقا نخواهد بود و خداوند تعالی محض رحمت شاملهٔ آفریدگان را بیافرید و ایشان را بهیچوجه راهی و علمی بجهات تمدن و تعیش و ترقی و تکمیل و معارف الهیه نبود برای اصلاح حال هر دو سرای جهانیان بارسال انبیا و انفاذ کتب سماویه که حاوی حدود و احکام و کلیهٔ نظام و قوام است براین مخلوق منت نهاد و جماعتی روحانیین را که هیچ مجانستی با دیگران ندارند بلباس و هیاکل بشرای باین مرکز هبوط داد و با صلاب شامخه و ارحام مطهره در آورد و برحسب تقاضای زمان و استعداد خلایق صفحهٔ غبرا را ازین ساکنان عرش برین روشن و تودهٔ خاک را از بارانوار عرشیهٔ ایشان گلشن گردانید و اینکار از سنن جاریهٔ آلهی گردید اکنون بدایتش کی بود آنکس داند که اقصی مرتبهٔ بدایات را در مقامات تصورات ازلیت بی بدایتش تمنای تقرب محال است و نهایتش برحسب معنی بکدام زمان حوالت است آنکس داند که اعلی درجهٔ نهایات را در حضرت بی نهایتش در حجبهٔ خیالیهٔ ازل الازال توقع وصال است و چون ارواح مکرمه و عقول نفیسه و انوار شریفهٔ لاهوتیه را برای انتظام امور این عالم عنصری و قوام و دوام رشتهٔ بنی آدم بالبسهٔ صوریهٔ بشریه پوشش ساختند و در هر زمانی یکی را برسالت بفرستادند و احکام و حدود یک مقدار مدتی را که حکمت و مصلحت و استعداد نفوس و عقول جهانیان تقاضای آن را میداشت با وی نازل ساختند از آنجا که میل اعلی بادنی محال و نزول از عالم قدس باین عالم خاک همین و بال است و در حقیقت این هیاکل مقدسه و ارواح مکرمه را که از ریاض رضوان باین سپنجی سرای ایرمان مامور فرموده اند از فضاگاه قدس بزندان سرای بلیات دچار گشته اند این است که چون

چندی تبلیغ رسالت کردند و از تکالیف خود بپرداختند عدل و رحمت آفریدگار اقتضای آن را داشت که ایشان را بمراکز اصلیه و مدارج قدسیه خود باز گرداند و این مرغ خوش الحان را که در فضای عالم قدس پرواز داشت دیگر باره از محبس عالم ترکیب با آشیان خود رساند لاجرم روح مقدس ایشان را به پیشگاه قدس قبض فرمود و برای حفظ آن ودیعه و مراعات شرایط اجرای آن از جنس همان ارواح کرمه اختیار ولی و وصی و خازن آن ذخیره آسمانی را بفرمود و در ازمنه سابقه هر وقت رسول و پیغمبری اولی العزم و صاحب کتاب و نامه آسمانی و شرایع و احکام یزدانی بیامدی جماعتی دیگر برتبت نبوت و ولایت بیامدند تا بعد از آن پیغمبر چندانکه مقدر بود در میان امت حافظ آن شریعت باشند و این از فرایض و واجبات گردید زیرا اگر چنین نمیشد و آن گوهر بدیع و ودیعه گرانبها بدست صرافان دغل و گوهر ناشناسان پر مکر و حیل در افتادی ضایع و امور عالم و بنی آدم فاسد شدی و بر فعل حکیم مطلق ایراد وارد شدی تا چرا چنین گوهر آسمانی و ودیعه یزدانی را در این عالم کیانی بی حافظ و نگاهبانی بگذاشت و گروهی را در حال فتنه و فساد و تیره روزگاری و جهل و ضلالت مقرون داشت زیرا که بدون هیچ شکی عالمی که راسخ فی العلم باشد حافظ و مفسر آن نامه و احکام نتواند بود و این عالم بیرون از آنکس که مجانست با آن پیغمبر و دارای هر دو جنبه آسمانی و زمینی و ولی الخلقی و ولی الربی گردد نمی شاید باشد ازین روی تقریر امام و ولی و وصی بر خدای تعالی و پیغمبر خدای واجب است و گرنه رسالت و نبوت و احکام و شریعت او بی فایده بلکه موجب حصول مفسده می شود و این معنی بدیهی است که تقریر این وصی و ولی و خازن و حافظ در عهد هر پیغمبری بحسب تکالیف آن عهد و شئونات آن پیغمبر است و البته چون نوبت بحضرت خاتم الانبیاء و دوره تکمیل تکلیف و مکلفین افتاد همانطور که رسول خدای صلی الله علیه و آله واسطه اشرف است که خازن و حافظ اشرف و اتم ودایع و شرایع الهی است خود نیز اشرف و افضل تمام انبیاء عظام است وصی و ولی و خلیفه آن حضرت نیز دارای این مقامات و مراتب باید باشد و ازین است که میفرماید من و علی از یک نوریم و با هم برادریم و سالهای قبل از خلقت دیگر آفریدگان بعبادت و تسبیح حضرت احدیت مشغول بودیم یا اینکه میفرماید ائمه هدی در عرش اعلی اشباح نور بودیم و این جمله برای آن است که علی و اولاد علی صلوات الله علیهم که حافظ و حارس و امین ودیعه آسمانی هستند ناچار باید با پیغمبر اخوت معنوی و مجانست فطری داشته باشند تا لیاقت و قابلیت خزانت جواهر آسمانی و ودایع سبحانی را داشته باشند اگر اینحال در ایشان نباشد نتوانند مستعد این حفاظت و امانت گردند مثلاً حافظ لعل شاهوار را نمیتوان نعل و حمار شمرد چه استعداد آنها همان است که بر سم نعل یابند و خازن الماس را نتوان بوزینه و نسناس شمارند چه بهایش را ندانند و شئونات و خواصش را نشناسند و بزیر دم و سم و چنگ و دندان تباهش سازند سهل است بزمره آدمیان هم که بر سیم همین حال را دارد

قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری
کس نداند با الماس چکار

و حال کرباس و پرنیان را با گوهریان چه مناسبت و گرنه علی و ائمه هدی صلوات و اعقاب سعادت نصاب بوده اند از چه این شرف و مزیت بیک زمره از فرزندان پیغمبر که حامل این ودیعه هستند اختصاص دارد مثلاً حضرت امام حسن علیه السلام که برادر ارشد بود و او داشت از چه این ودیعه با حسین علیه السلام سپرد و چون بدو تسلیم فرمود چه شد که امام حسین سلام الله بعد از آنحضرت از اولاد امجاد حسن علیه السلام را که غالباً بصفت علم و حلم و حلیه زهد و تقوی آراسته بودند هیچیک را حافظ یا شریک در صیانت آن ودیعه نفرمود و در زمان شهادت نه از برادران خود که اولاد امیرالمؤمنین و نه از اولاد امام حسن که امام زمان بودند کسی را دخیل نساخت و این منصب را بفرزند علیل خود امام زین العابدین صلوات الله علیهم تفویض نمود اینهمه برای این بود که نگاهبان این سر الهی جز آنکس که از جانب خدای منصوب گردد نتواند بود و ازین روی بود که تمام افراد ائمه هدی در تمامت اوصاف و اخلاق و آثار و فضایل و مفاخر بر جمله علما و فضلای عهد برتری داشتند و هر فضل و شرف و علم و منقبتی که در هر یک بود در این یک نیز موجود بود و مخالف و مؤالف در مزایای ایشان اتفاق و تصدیق داشتند و برادران و اعمام و اقارب و اقوام ایشان اگر چه در سن و سالخوردگی بر ایشان فزونی داشتند فزونی و تقدم و مطاعیت و امارت و امامت و ریاست ایشان را بر خودشان مسلم میشمردند و ازین است که ائمه هدی بجمله بر یک روش و یک طریقت و یک فرقه و یک حقیقت بودند و هیچ هیچیک با دیگری بینونت نداشت زیرا که این انوار مقدسه و آیات منوره در منهج و مسلک دین الهی و احکام حضرت رسالت پناهی سالک و ناهج بودند و کارگاه ایشان بر آن تار و پود نمود داشت و تبدیل و تغییر در آن عین ضلالت است ازین روی این رشته را از کف نمی نهادند و هر ولی و امامی بعد از ولی و امام دیگر بر آن روش گذارش داشت و ازین است که چون بدقت بنگرند از آغاز جهان تاکنون اتفاق نیفتاده است که دوازده تن که هر یک دارای بحار علوم و فضایل و ظهورات و بروزات عالیه باشند روش نخست را از دست ندهند و افعال و اطوار و اعمال آخرشان با اول ایشان بر یکسان باشد و هیچ انحراف و اختلافی آشکار نکرده اما در سایر ملل و ادیان و طبقات ناس این اتفاق و اتحاد و استقامت بیک نهج باین ترتیب مشهود نگردیده و هیچ پسری روش پدر را اگر متروک هم نداشته طابق النعل بالنعل مرعی نداشته و بسلیقه خود بعضی تغییرات و تبدیلات قائل شده و در نهج انبیاء سلف و علمای روزگار نیز همینطور بوده است زیرا که شرایع ایشان بمقام تکمیل نبوده و هر پیغمبری اولی العزم که بعد از پیغمبری اولی العزم دیگر آمده شریعتی از نو بیاورده است اما چون دین اسلام اکمل و اتم تمام ادیان است و احتیاج بنی آدم را تا پایان عالم حاوی و کافی است برسالت و نبوت پیغمبری دیگر حاجت نمیرود و بدین علت این دین را ناسخ ادیان گویند و خدای میفرماید ان الدین عند الله الاسلام و بدین سبب اولیاء و اوصیاء خاتم الانبیاء ائمه

۶۸۶ صلوات الله علیهم بر یک نسق بوده‌اند و در احکام این شریعت غراء تغییر و تبدیل و فزودن و کاستن سخن
نیاورده‌اند و چون ارتباط کلام باین مقام پیوست بادلهٔ مذکوره و براهین منقوله و معقوله هر پیغمبری را که خدای
برسالت مبعوث و بدارائی شریعتی منعوت و مخصوص فرمود چون نوبت انتقال او بدیگر سرای رسید تعیین وصیی
و ولی نمود چنانکه از عهد آدم تا زمان خاتم بر این نهج بود و جز این نتواند بود و البته رعایت این حال در زمان ختم رسل
و انقطاع رشتهٔ نبوت و رسالت و بقای آن دین و احکام تا قیامت در نهایت وجوب و لزوم است و اگر نشود لوازم
و مفاسد عظیمه پدید شود که خواص آن از میان برود و اگر گویند رسول خدای کتاب خدای و سنت سنیه را در میان
امت بگذاشت و بگذشت کافی نیست زیرا که مفسر و مؤول و مبین خواهد و این مفسر و مبین جز بتفسیر و تأویل و حفظ
وصیات و امانت آنانکه راسخ در علم هستند صورت پذیر نگردد و این شأن و مقام نیز جز باشخاصی که از
جانب خدای و رسول راهنمای اختصاص یافته‌اند صحت پذیر نه چنانکه پیغمبر فرمود کتاب خدای و عترت خود را
در میان شما میگذارم و میروم و این هر دو از هم جدائی نتوانند گرفت تا قیامت و حضور در کنار حوض و
ادراک خدمت من و این عدم افتراق برای این است که احکام شریعت در قرآن کریم مندرج است و بتأویل
ایشان که عبارت از عترت باشند ناچار و ایشان نیز مکلف باجرای احکام قرآن هستند پس افتراق ایشان
محال است و از احادیث عامه و خاصه که بسیاری در این فصول منقول گردید معلوم شد که عترت رسول خدای
کدام کسان هستند و نیز بروایات عامه مسطور شد که علی علیه السلام افضل تمام عترت و اقضای جملهٔ
خلیقت است چنانکه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ابو بکر خیرکم و عمر میگوید اقضانا علی و بدلایل
مذکوره و اخبار و احادیث وارده معلوم شد که نبوت و رسالت سنتی است از جانب خدای عزوجل
و امامت فریضه است و سنن را انقطاعی و در بعضی حالات متروکیتی باشد لکن فرایض را زوال و
انقطاعی بعد از رسول خدای نتواند بود و اجل فرایض و اعظم آن از حیثیت خطر امامتی است که ادای
فرایض الهی و سنن رسالت پناهی و کمال دین و تمام نعمت بوجود مبارک او صورت پذیر است تا این امام
والا مقام آنچه از پیغمبر از جانب خدای به بندگان آورده برساند و عباد را بآنچه از آن غافل هستند آگاهی
سپارد و آنچه را که بر آن دانا نیستند مبین گرداند و ایشان را در امور دینیه و فرایض الهیه در حالت شبهت
و حیرت باقی نگذارد و اگر گویند این اتمام و اکمال دین در زمان خاتم النبیین جاری نشد با کلام الهی الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا مخالف و قائل آن کافر است و اگر گویند چون پیغمبر
از جهان برفت تقریر وصی و تعیین خلیفه نفرمود و دین خدای و احکام شریعت را مجمل و مکلفین را مهمل
و متحیر و معطل بگذاشت این نیز کفر است و نسبت به پیغمبر معصوم و عقل کل باید قائل بعصیان و خطا گردید
و اگر پیغمبر را معصوم ندانند این نیز مخالف قرآن و نقل و عقل است زیرا که صاحب دین و شریعتی که ناسخ ادیان
و وجود مقدسش خاتم پیغمبران و بقاء دولت آئینش تا پایان جهان است و او را صادر اول و عقل کل و اشرف

مخلوقات و باعث ایجاد موجودات خوانند اگر معصوم نباشد البته بسهو و خطا و ترک اولی منسوب خواهد بود
و چنین کس چگونه خاتم پیغمبران و شریعت او چگونه ناسخ شرایع و ادیان تواند بود و اگر احکام قرآن و شریعت را
تفسیر و تأویل صحیح نباشد مردمان در اغلب تکالیف و معالم دینیهٔ خود متحیر و جاهل بمانند و چنان باشد که
نقصانی در حدود و احکام این شریعت میباشد و برای چنین شریعت شأن و مقام ناسخیت از چه جهت خواهد بود
پس معلوم شد که پیغمبر بدون هیچ تردید بر حسب امر الهی و اقتضای حفظ شرع و اجرای حدود و احکام دین و تبیین
و تفسیر قرآن تقریر وصی و ولی و خلیفه فرمود و این نیز مدلل است که اگر وصی آن حضرت نیز معصوم نباشد همان
نواقص و معایب و مفاسد مسطوره ظاهر خواهد شد و هر کس قائل بعدم عصمت اولیای رسول خدا باشد چنانست
که رسول خدا را معصوم نداند و حال اینکه از آیات قرآنی و اخبار ائمه و انبیای عظام علیه السلام عصمت سایر
انبیا نیز ثابت است چنانکه چون در تفاسیر قرآن و کتاب تنزیه الانبیا بنگرند باز دانند و چون این مقدمات
باین ترتیب مذکور و مدلل شد که گذشته از جمله اخبار کثیره که بسیاری از آن متواتر و متفق علیه فریقین است و به
تنصیص خلافت و ولایت و وصایت و امامت و امارت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حاکی و مبرهن است
باید بدیدهٔ انصاف و دانش و عدم تعصب و اغراض و بینش نگران شد و با کمال تعقل تفکر نمود که مانند
رسول خدا که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و دارای مقام خاتمیت است چون میخواهد از این جهان انتقال
دهد برای حفظ احکام و قوانین شریعت و امامت امت غیر از این تواند بود که آنکس را که بر تمام اصحاب افضل و اعلم
و اسبق و اقضی و احلم و اشجع و اجود و اتقی و ازهد و اشرف و ارفع و اقدم و در تمام صفات و مخائل حسنه
ارفع و اعظم و در شرف حسب و نسب اجل و اتقن است باید اختیار فرماید و در طی این مرقومات که همه
روایات عامه و مخالف و همه شامل فضایل و مناقب امیرالمؤمنین و ذم مخالفین و اخلاق ناپسند ایشان
و اقرارات خود ایشان بر فضایل و مآثر و سوابق آن حضرت و در بسیاری آن نصوص که بر خلافت آن حضرت
حاوی بود ظاهر گشت که مقام والای ولایت و خلافت مخصوص بآنحضرت و از جانب خدای و رسول خدای منصوص
و مصرح و مبین است و اوست امام هدی و عنصر تقوی و ولی خداوند هر دو سرای و رسول رهنما و بوجود او
خدای را بشناختند و شریعتش را بدانستند و بعبادتش بپرداختند و هرگونه سپاس و ستایشی در خور اوست
که اسباب هدایت و نباهت خلیقت گشت و ایشان را از تیه ضلالت و غوایت سرمدیه و هلاکت ابدیه
بیرون آورد و چون بر این جمله بنگریم بدانیم که از علی و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم گذشته از اقرار مخالف
و مؤالف بفضایل و مآثر و علوم کثیره و زهد و تقوای ایشان هیچ شنیده نشده است که حتی کسانیکه متعصب
هستند هرگز نسبت خطا و نقصان و انحرافی بهیچیک از ایشان داده باشند و همواره آنانکه غاصب
مقامات ایشان بوده‌اند بفضل و حق ایشان اقرار داشته‌اند و هرچند تدبیر و زحمت بکار بردند که دامان طهارت
ایشان را آلودهٔ تهمتی دارند ممکن نگشت و آخر الامر از جانب غیب از مراتب فضل و قدس و تقوای ایشان

برزبان آنها جاری شد و پاره کلمات مثل الملک عقیم متمسک گشتند یا بعضی تماره با این حکایات با اینکه علی در میان شماست و هر کز صاحب حقی اینکونه سخن نمیکند و دیگری میگفت فلان فتنه روی داد و دیگری میگفت امام فعال خیر لکم من امام قوال با اینکه هر چه هست در سخن است بدین سخن شده تو ریش جانوران بدین فتادند ایشان بزیر بیع وشری اسلحه واسباب تمام انبیاء واولیا کتاب وسخن است وما ارسلنا رسولاً الا بلسان قومه وچون ازین بگذریم چه مقام سخن وروی این سخن باهل سخن وفهم این سخن باآورندگان سخن ومفسرین وکاشفین سخن است کر سخن این کثرت آمد وین همه چون وچرا واکر این گوهر گرامی نبود امتیاز آدمی از دیگر حیوانات چه بود رها شد از شکم ماهی وشب دریا یک سخن چو شنیدیم یونس بن متی از خداوند سخن آفرین مسئلت مینمائیم که زبان ما را جز بر سخن حق نکرداند وسخن ما را جز حلیهٔ صدق نپوشاند همانا در این فصل با اینکه از ترتیب ابواب این کتاب تا بنی جهت سخن باطناب کشید لکن چون در حقیقت فصل بر حسب اقتضای کتاب شطری از فضایل امیرالمومنین علیه السلام در حیز نگارش وحیز گذارش نمایش گرفت لهذا برای اینکه بر پاره مردم جاهل وذاهل وسست مایه غریب وعجیب نماند وحمل بر غلو ومبالغه نکنند واز اندازهٔ حوصلهٔ ایشان تجاوز نجوید باین بیانات مبادرت جست تا بخوانند وبدانند ومقام علی واولاد او علیهم السلام ومعاندان ومخالفان ایشان را بیک درجه نشناسند ونیز معلوم دارند که بفضل ورحمت الهی همه وز شرف مزیت ورفعت جامعیت دین اسلام در روی زمین مکشوف تر ومدلل تر وآثار فضایل ودلایل معاجز ومفاخر وکرامات وعلامات ائمه هدی نماینده تر ومشهودتر ومثالب ومعایب وقبایح مخالفین ایشان منتشرتر است والحمد لله تعالی فی الاول والآخر واینک خاتمه این فصل را نیز بپارهٔ فضایل ومناقب امیرالمومنین صلوات الله وسلامه علیه وعلی اولاده اجمعین مزین میگردانیم تا مصداق وفی ختامه مسک را حاوی وراوی باشد.

بیان بعضی از فضایل ومقامات وشئونات وخصال عالیه امیرالمومنین که از حضرت باقر علیهما السلام مأثور است

در جلد نهم بحار الانوار از ابو العلای خفاف از حضرت باقر علیه السلام مروی است که امیرالمومنین علیه السلام فرمود اَنَا وَجْهُ اللّٰهِ وَاَنَا جَنْبُ اللّٰهِ وَاَنَا الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَاَنَا الظّاهِرُ وَالْباطِنُ وَاَنَا وارِثُ الْاَرْضِ وَاَنَا سَبیلُ اللّٰهِ وَبِهِ عَزَمْتُ عَلَیْهِ الفاظ این عبارات محتاج بترجمه نیست واینکه میفرماید وبه عزمت علیه الفاظ این عبارات محتاج بترجمه نیست واینکه میفرماید وبه عزمت علیه یعنی خدای بعظمت وکبریا وفضل

در حمت خودش قسم میدهم گاهی که قضای حوایج را در حضرتش مسئلت نمائیم معروف بن خربوذ میگوید این کلمات امیرالمومنین علیه السلام را تفسیری است نه بدانگونه که جماعت غلاة بر آن معنی وعقیدت رفته اند یعنی نه چنانکه ایشان تاویل این کلمات را بر آن گونه می نمایند که از اندازهٔ شأن ومقام مخلوق بیرون است چنانکه در همان کتاب وکتاب مناقب مروی است که در حضرت امیرالمومنین علیه السلام عرض کردند در چه حال وچگونه صبح فرمودی فَقالَ اَصْبَحْتُ وَاَنَا الصِّدّیقُ الْاَکْبَرُ وَالْفارُوقُ الْاَعْظَمُ وَاَنَا وَصِیُّ خَیْرِ الْبَشَرِ وَاَنَا الْاَوَّلُ وَاَنَا الْاٰخِرُ وَاَنَا الْباطِنُ وَاَنَا الظّاهِرُ وَاَنَا بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ وَاَنَا عَیْنُ اللّٰهِ وَاَنَا جَنْبُ اللّٰهِ وَاَنَا اَمینُ اللّٰهِ عَلَی الْمُرْسَلینَ بِنا عُبِدَ اللّٰهُ وَنَحْنُ خُزّانُ اللّٰهِ فی اَرْضِهِ وَسَمائِهِ وَاَنَا اُمیتُ وَاَنَا اُحْیی لا اَموتُ

چون این کلمات بر زبان مبارکش بگذشت اعرابی متعجب گشت آنحضرت فرمود اَنَا الْاَوَّلُ اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللّٰهِ وَاَنَا الْاٰخِرُ آخِرُ مَنْ نَظَرَ فیهِ لَمّا کانَ فی لَحْدِهِ وَاَنَا الظّاهِرُ ظاهِرُ الْاِسْلامِ وَاَنَا الْباطِنُ بَطینٌ مِنَ الْعِلْمِ وَاَنَا بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ فَاِنّی عَلیمٌ بِکُلِّ شَیْءٍ اَخْبَرَ اللّٰهُ بِهِ نَبِیَّهُ فَاَخْبَرَنی بِهِ وَاَمّا عَیْنُ اللّٰهِ فَاَنَا عَیْنُهُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ وَالْکَفَرَةِ وَاَمّا جَنْبُ اللّٰهِ فَاَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللّٰهِ وَمَنْ فَرَّطَ فِیَّ فَقَدْ فَرَّطَ فِی اللّٰهِ وَلَمْ یَجُزْ لِنَبِیٍّ نُبُوَّةٌ حَتّی یَأْخُذَ خاتَماً مِنْ مُحَمَّدٍ فَلِذلِکَ سُمِّیَ خاتَمَ النَّبِیّینَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَیِّدُ النَّبِیّینَ وَاَنَا سَیِّدُ الْوَصِیّینَ وَاَمّا خُزّانُ اللّٰهِ فی اَرْضِهِ وَسَمائِهِ فَقَدْ عَلَّمَنا ما عَلَّمَنا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِقَوْلٍ صادِقٍ وَاَنَا اُحْیی اُحْیی سُنَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ وَاَنَا اُمیتُ اُمیتُ الْبِدْعَةَ وَاَنَا حَیٌّ لا اَموتُ لِقَوْلِهِ تَعالی وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّٰهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ این معنی مکشوف است که عبارات وکلمات رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم مانند فرقان یزدانی دارای بواطن ومعانی وصعب ومستصعب است ودر هر مقامی باندازهٔ فهم مخاطب واستعداد وسائل تعبیر وتفسیر میفرمایند پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر که در جنانش مکان باد در یکی از قصاید خود میفرماید

بازوی قدرت علی آنکو نبی را از ازل | هم بود نایب مناب وهم بود قایم مقام
آنکه اندر لوح وحدت بود اول سخن | آنکه اندر دفتر کثرت بود آخر کلام
ای علی مرتضی ای کارفرمای قضا | ای سپهر وصد سپهر اندر مدیحت مستهام
تو مثال ایزدی در بو ازل پیشین رقم | تو کتاب عالمی در تو ابد مشکین ختام
روی تو یک تابش افکند وهمی گفتند صبح | موی تو یک جنبش آورد وهمی خواندند شام
هیچ مرغی بی تو هرگز می نخورده است بال | هیچ موری بی تو هرگز می نبرده است گام
ذره ذره این جهان عضو تو جزو تو است | عضو را هرگز نباشد جز بشخص خود قیام
دشمن تو هم به نیروی تو برگیرد درفش | یاور تو هم ببازوی تو بر دارد حسام

آنخلاف از تو ستاند وز تو خواهد انحراف ... وین دلیل از تو بیابد وز تو جوید اعتصام

مهر تو جنت شود آنرا که آگاه موهبت ... قهر تو دوزخ شود این را به روز انتقام

آفرینش جلوهٔ از اهتمام جود تست ... می نپاید جود تو گر باز گیرد اهتمام

در جهان نور تو و احمد دو قسم واحد است ... بازرخ چون از جهان تابی نماند انقسام

کیست میکال احتساب تست در رزق عباد ... چیست جبریل التفات تست در وقت پیام

انبیا امواج و شخص تست جوشنده محیط ... اولیا امطار و ذات تست بارنده غمام

صد هزاران موسی از برق تجلی سوختی ... روی تو گر بر کشیدی این حجاب تیره فام

صد هزاران عیسی اندر دامنت آویختی ... رای تو گر مصلحت دیدی پی دفع سقام

منتهی یزدان که تو نام و نشان آورده ... کس از آن ذات مقدس نی نشان داند نه نام

حق چو با نام و نشان آید تو ئی نام و نشان ... هم تو ذات لایزالی هم تو حی لاینام

خواستم گویم زمام کاینات در کف است ... نیک چون دیدم تو خود هم کاینات هم زمام

علیه و علی آله الصلوة والسلام و مراین اشعار را حدیثی است که در بدایت آن و مطلع آن اشارت رفته و از خوابیکه یکی از موثقین عظام در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار اعلی مقامه فی درجات الرضوان سه شب به بیداری دیده و مژدهٔ قبول مدیحه آن مرحوم را در پیشگاه سیف الله المسلول ولی و زوج البتول در هر سه شب دیده و آن حدیث را آن مرحوم باز گفته بنظم در آورده است و نیز در آن کتاب از کتاب ابی بکر شیرازی مسطور است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جامع بصره خطبه راند و در جمله آن فرمود معاشر المؤمنين والمسلمين ان الله عز وجل اثنى على نفسه فقال هو الاول يعني قبل كل شيء والآخر يعني بعد كل شيء والظاهر على كل شيء والباطن لكل شيء سوا علمه عليه سلوني قبل ان تفقدوني فانا الاول انا الآخر تا آخر کلام مبارکش اهل بصره بجمله بگریستند و بر آن حضرت درود فرستادند انا دحوت ارضها وانشأت جبالها وفجرت عيونها وشققت انهارها وغرست اشجارها واطعمت ثمارها وانشأت سحابها واسمعت رعدها ونورت برقها واضحيت شمسها وانزلت قطرها واطلعت قمرها ونصبت نجومها وانا البحر القمقام الزاخر وسكنت اطوادها وانشأت جواري الفلك فيها واشرقت شمسها وانا جنب الله وكلمته وقلب الله وبابه الذي يؤتى منه ادخلوا الباب سجدا اغفر لكم خطاياكم وازيد المحسنين وبي وعلى يدي تقوم الساعة وفي يرتاب المبطلون وانا الاول والآخر والظاهر والباطن وبكل شيء عليم

در معنی این کلمات آنچه نسبت آن بخداوند است معنی دیگر را حامل و آنچه بآنحضرت منسوب است مفادی دیگر را شامل است چنانکه نسبت اولیت بذات احدیت باینکه قبل از همه اشیاء و آخریت باینکه بعد از همه اشیاء و ظاهر را باینکه ظاهر و قادر بر هر چیز و باطن را باینکه علم او سبحانه بر پوشیده

و آشکار بر هر چیزی مساوی است میدهد و اینکه در ضمن خطبه مبارکه میفرماید من زمین را بگسترانیدم و کوههای آنرا بر کشیدم و عیونش را منفجر و انهارش را منشق و اشجارش را غرس و اثمارش را ابدار و پرورش و ابرا انشاء و رعدش را بگوشها رسانیدم و برقش را نورانی و آفتابش را فروزنده و بارانش را ریزنده و ماهش را نماینده و ستارگانش را منصوب ساختم و منم آن دریای پهناور جوشنده که اطواد پاینده اش را ساکن و برقرار داشتم و کشتی را در دریا روان ساختم و در پاره کلمات و اشارات بآیه شریفه نغفر لكم خطاياكم ونزيد المحسنين تضمین فرموده است حضرت باقر صلوات الله علیه در شرح این کلمات میفرماید انا دحوت ارضها يقول انا وذريتي الارض التي يسكن اليها وانا ارسيت جبالها يعني الائمة من ذريتي هم الجبال الرواكد التي لا تقوم الا بهم وفجرت عيونها يعني العلم الذي ثبت في قلبه وجرى على لسانه وشققت انهارها يعني منه انشعب الذي من تمسك بها نجا وانا غرست اشجارها يعني الذرية الطيبة واطعمت ثمارها يعني اعمالهم الزكية وانا انشأت سحابها يعني ظل من استظل بنا اماما وانا انزلت قطرها يعني حبوة ورحمة وانا اسمعت رعدها يعني لما يسمع من الحكمة ونورت برقها يعني بنا استنارت البلاد واضحيت شمسها يعني القائم منا نور على نور ساطع واطلعت قمرها يعني المهدي من ذريتي وانا نصبت نجومها يهتدى بنا ويستضاء بنورنا وانا البحر القمقام الزاخر يعني انا امام الائمة عالم العلماء وحاكم الحكماء وقائد القادة يفيض علي ثم يعود الي كان البحر يفيض ماؤه على ظهر الارض ثم يعود اليه باذن الله وانا انشأت جواري الفلك فيها يقول اعلام الخير وائمة الهدى مني وسكنت اطوادها يقول فقأت عين الفتنة واقتل اصول الضلال وانا جنب الله وكلمته وانا قلب الله يعني انا سراج علم الله وانا باب الله يعني من توجه الى الله غفر له وتوله بي وعلى يدي تقوم الساعة يعني الرجعة قبل القيامة ينصر الله في ذريتي المؤمنين ولي القائم المشهود

و نیز در جلد نهم بحار الانوار بسند بحضرت ابی جعفر علیه السلام میرسد که فرمود چون این آیات خمسه مبارکه امن خلق السموات والارض وانزل لكم من السماء ماء الى كنتم صادقين على بن ابيطالب پهلوی رسول خدای صلی الله علیه و آله جای داشت فانتفض انتفاض العصفور مانند گنجشک صدا بر آورد رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ترا چیست ای علی عرض کرد از جرئت این جماعت در حضرت خدای و حلم خدای از ایشان در عجب شدم رسول خدای آن حضرت را مسح فرمود و گفت ابشر يا علي فانه لا يحبك منافق ولا يبغضك مؤمن ولولا انت لم تعرف حزب الله وحزب رسوله ای علی بشارت باد ترا که هیچ منافقی دوستدار تو و هیچ مؤمنی دشمن تو نمی شود و اگر تو نبودی لشکر خدا و لشکر رسول خدا شناخته نمیشد و مؤید خبر سابق است این خبر که از ابو الجارود در بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود

لِتِّ وَاحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی وَاَنْتَ یَا عَلِیُّ زِرُّ الْاَرْضِ اَعْنِی اَوْتَادَهَا وَجِبَالَهَا بِنَا اَوْتَدَ اللّٰهُ الْاَرْضَ
اَنْ تَسِیخَ بِاَهْلِهَا فَاِذَا ذَهَبَ الْاِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِی سَاخَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا وَ لَمْ
یُنْظَرُوا من و یازده تن از فرزندان من و تو ای علی قوام زمین و اوتاد و کوههای
زمین هستیم و از برکت وجود ماست که خدا یتعالی زمین را نگاهداری میفرمایه که اهل خود را بزلازل در سپارد
و آنرا ساکن میکرداند و چون دوازده تن از فرزندان من بروند زمین اهلش را فرو میبرد و ایشان را
مهلت و درنگی نخواهد بود مجلسی اعلی الله مقامه میفرمایه اینکه رسول خدای فرموده دوازده تن از فرزندان
تواند بود که با حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند یا اطلاق ولد بر امیر المومنین علیه السلام از راه تغلیب باشد
و عطف لفظ انت بر آن از قبیل عطف خاص بر عام باشد از روی تاکید و تشریف مثل عطف جبرئیل
بر ملائکه و دیگر در کتاب مذکور از ابن طریف از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای
صلی الله علیه و آله فرمود همانا جبرئیل علیه السلام بمن آمد و گفت یا محمد پروردگارت بحب علی بن ابیطالب
و ولایت او امر میفرماید و هم در آن کتاب از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که مردی
بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله بیامد و عرض کرد یا رسول الله هر کس گوید لا اله الا الله مؤمن است فرمود
همانا دشمنی با ما شخص را به یهودی و نصرانی ملحق میکرداند بدرستیکه شما داخل بهشت نمی شوید تا گاهی که
با من دوست باشید و دروغ میگوید کسی که گمان کند مرا دوست میدارد و این شخص یعنی علی علیه السلام را
دشمن میدارد و نیز در آن کتاب از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که علی
صلوات الله علیه فرمود كَانَتْ لِی مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ عَشْرُ خِصَالٍ مَا یَسُرُّنِی بِاِحْدٰهُنَّ مَا
طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ مَا غَرُبَتْ از رسول خدای متعال به ده خصال برخوردارم که در عوض هر یک
اگر تمام عالم را با من گذارند مسرور نشوم یکی از اصحاب آنحضرت عرض کرد این جمله را برای ما بیان فرمای
فرمود از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود یا عَلِیُّ اَنْتَ الْوَصِیُّ وَ اَنْتَ الْوَزِیرُ وَ اَنْتَ الْخَلِیفَةُ
فِی الْاَهْلِ وَ الْمَالِ وَ لِیُّكَ وَلِیِّی وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّی وَ اَنْتَ سَیِّدُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ بَعْدِی وَ اَنْتَ اَخِی
وَ اَنْتَ اَقْرَبُ الْخَلَائِقِ مِنِّی فِی الْمَوْقِفِ وَ اَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِی فِی الدُّنْیَا وَ
الْاٰخِرَةِ ای علی تو ئی وصی من و وزیر من و خلیفه و جانشین من در اهل و مال من دوست تو
دوست من است و دشمن تو دشمن من است و بعد از من توئی سید آقای مسلمانان و توئی برادر من و تو در
موقف از تمام خلایق بمن نزدیکتری و توئی صاحب لوای من در دنیا و آخرت و دیگر در آن کتاب از حسن بن عباس بن
جریش از حضرت باقر علیه السلام مروی است که علی صلوات الله علیه فرمود وَاللّٰهِ لَاَقْضِیَنَّ بَیْنَ اَهْلِ التَّوْرٰیةِ وَ لَا
اَهْلُ الْاِنْجِیلِ وَ لَا اَهْلُ الزَّبُورِ وَ لَا اَهْلُ الْفُرْقَانِ اِلَّا فَرَقْتُ بَیْنَ اَهْلِ كُلِّ كِتَابٍ
بِحُكْمِ مَا فِی كِتَابِهِمْ سوگند با خدای اهل توریة و انجیل و زبور و قران از من پرسش نکنند جز اینکه

درمیان اهل هر کتابی بحکم انجیل کتاب ایشان است حکم کنم یعنی بر تمام کتابهای آسمانی و مذاهب و ادیان و شرایع و احکام
خلق جهان آگاهم و حق را از باطل تمیز میگذارم و جواب ایشان را بر نهج کتاب خود ایشان میدهم و از کتاب خود شان
بر خود شان احتجاج و اقامت حجت مینمایم و دیگر در آن کتاب و کتاب بصائر الدرجات از سلیم بن قیس از حضرت
امیر المومنین علیه السلام مروی است که فرمود كُنْتُ اِذَا سَئَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ اَجَابَنِی وَ اِنْ فَنِیَتْ مَسَائِلِی
اِبْتَدَاَنِی فَمَا نَزَلَتْ عَلَیْهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آیَةٌ فِی لَیْلٍ وَ لَا نَهَارٍ وَ لَا سَمَاءٍ وَ لَا اَرْضٍ وَ لَا دُنْیَا وَ لَا آخِرَةٍ
وَ لَا جَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ وَ لَا سَهْلٍ وَ لَا جَبَلٍ وَ لَا ضِیَاءٍ وَ لَا ظُلْمَةٍ اِلَّا اَقْرَاَنِیهَا وَ اَمْلَاهَا عَلَیَّ وَ كَتَبْتُهَا بِیَدِی وَ
عَلَّمَنِی تَاْوِیلَهَا وَ تَفْسِیرَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ كَیْفَ نَزَلَتْ وَ اَیْنَ نَزَلَتْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ دَعَی
اللّٰهَ اَنْ یُعْطِیَنِی فَهْمًا فَمَا نَسِیتُ آیَةً مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَ لَا عَلٰی مَنْ اُنْزِلَتْ اِمْلَاءَهُ عَلَیَّ
قانون من چنان بود که هر سؤالی داشتم در حضرت رسول خدای معروض و بجوابش خوردار میشدم و اگر مسئله بجای
نمی ماند که حاجت بپرسش باشد آنحضرت بسخن بدایت میکرد و هیچ آیتی بر آنحضرت در باب شب و روز و آسمان
و زمین و دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ و زمین هموار و کوه بلند آثار و روشنائی و تاریکی نازل نشد جز اینکه بر من
قرائت و املا میفرمود و بدست من رقم میگشت و تاویل و تفسیر و محکم و متشابه و خاص و عام و چگونگی و محل نزول آنرا
و اینکه در حق چه کس نازل شده تا روز قیامت بر من بیاموخت خدای را بخواند که مرا فهم و حفظ عطا فرماید از این روی
هیچ آیتی از کتاب خدای را فراموش نکردم و تمام فقرات و شان نزولش را بر من املا فرمود و دیگر در بحار الانوار
از حضرت امام رضا از جناب امام حسن مجتبی علیهما السلام روایت است که فرمود از عمر بن خطاب شنیدم گفت از
رسول خدای در حق علی بن ابیطالب خصالی شنیدم که اگر یکی از آن در من بودی از تمام جهان و آنچه در جهان است
دوست دارترم از آن حضرت صلی الله علیه و آله شنیدم در حق علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود اَللّٰهُمَّ ارْحَمْهُ
وَ تَرَحَّمْ عَلَیْهِ وَ انْصُرْهُ وَ انْتَصِرْ بِهِ وَ اَعِنْهُ وَ اسْتَعِنْ بِهِ فَاِنَّهُ عَبْدُكَ وَ كَتِیبَةُ رَسُولِكَ بار خدایا
او را رحم و بروی ترحم فرمای و او را نصرت کن و بوجود او اسلام را یاری و اهل اسلام را منصور گردان و او را
معین باش و او را معین دین اسلام فرمای چه او بنده خاص و خالص تو و لشکر و کتیبه رسول تو و پشت و
پناه اهل اسلام است و دیگر در آن کتاب از علی بن اسباط از جماعتی از اصحاب ابن ذاب مروی است که گفت
گروهی را نگران شدم که گفتند خدا یتعالی پیغمبری در میان ما مبعوث میکرداند که در یکی از اصحابش هفتاد خصلت
از مکارم دنیا و آخرت جمع خواهد بود هم اکنون بنگرید و تفتیش نمائید در کیست و چنین خصلت فراهم هست تا چه رسد
بهفتاد خصلت پس چندانکه توانستند تفحص و پژوهش نمودند و اینگونه خصالی که جامع دین و دنیا باشد نیافتند
و در زهیر بن جناب کلبی ده خصلت یافتند که بجمله راجع بدنیا بود و بهره از دین را شامل نبود چه او شاعر و طبیب و منجم
و فارس و شریف و باهر و کاهن و قائف یعنی پی شناس و عائف یعنی فال گوی و زاجر یعنی بطیور فال گو
کردن و گفته اند سیصد سال در جهان بپائید و چهار دفعه گوشت بدن را فرسوده داشت ابن ذاب گوید

از آن پس اهل نظر و بینش در تمام عرب پژوهش کردند و این خصال مطبوعه هفتادگانه را که جامع محاسن دین و دنیا باشد جز در علی ابن ابیطالب علیه السلام نیافتند لاجرم بآن حضرت حسدی بردند که قلوب ایشان را برو گشته و اعمال ایشان را ضایع و باطل و بی ثمر گردانید با اینکه علی علیه السلام از تمام ایشان بدارائی آن خصال سعیده شایسته تر بود چه بوجود مبارکش بیوت مشرکان ویران شد و خدای تعالی پیغمبر را بدو نصرت کرد و در کشتن آنحضرت مردم مشرک را در طی مغازی پیغمبر صلی الله علیه و آله و دین مبین را عزیز و گرامی داشت و این خصال حمیده هشتاد و هفتاد در مجلد نهم بحار الانوار مسطور است در ذیل همین خواص مذکوره مسطور است که سعید بن قیس همدانی گفت یکی روز در پیشگاه سرائی آن حضرت را بدید عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا در چنین ساعت یعنی در این گرمگاه و سختی ساعات روز از محل راحت بیرون شدی فرمود بیرون نشدم مگر از بهر اینکه مظلومی را اعانت و ملهوفی را دادرسی فراهم و در اینحال همانحال زنی آشفته حال و کوفته بال و شکسته منقال و پریشیده خیال سرگردان و نالان بیامد و در حضور مبارکش بایستاد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین شوی من با من بستم رفته و تعدی ورزیده و سوگند یاد کرده است که مرا بضرب و آزار دچار کند علی علیه السلام سر مبارکش را جنبش همیداد پس از آن سر برکشید و همی گفت لَا وَاللّٰهِ حَتّٰی یُؤْخَذَ لِلْمَظْلُومِ حَقُّهُ غَیْرَ مُتَعْتَعٍ تا بدون تأویل و درنگ احقاق حق نکنم باز نه ایستم منزلت در کجاست آنزن عرض کرد در فلان موضع پس آنحضرت با آن زن رهسپار شد تا بمنزلش برسید آن زن عرض کرد اینک منزل من است سعد میگوید آنحضرت سلام فرستاد و جوانی که ازاری رنگین پوشیده بود بیرون شد امیرالمؤمنین فرمود از خدای بپرهیز چه زوجه خود را بیمناک ساختی گفت ترا با این سخن چکار سوگند با خدای بسبب همین سخن او را باتش میسوزانم میگوید قانون آنحضرت این بود که بهر کجا روی مینهاد تازیانه بدست و شمشیر از بر دست مبارکش آویخته بود تا هرکس را جرمی روی داده باشد که مکافاتش تازیانه یا قصاصش بشمشیر باشد بعوق و تعطیل نگذرد جوان از همه راه بیخبر ناگاه شمشیر بران را چون آفتاب درخشان بر فراز سرش سرافشان دید و فرمود من ترا بمعروف و نیکی مأمور و از منکر و ناستوده منهی میکردانم و تو معروف را مردود میداری و منکر و گرنه مقبولت میدارم و از آنطرف مردمان از کوی و برزن همی بیامدند و از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسش و پژوهش نمودند چندانکه در حضرتش حاضر و واقف شدند آن جوان یکباره از تاب و طاقت برفت و بتسلیم و انقیاد درآمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین از من درگذر خدای از تو درگذرد و سوگند با خدای من با خاک زمینی که با پای خود در سپارد یکسان و او را ملایم و منقاد باشم اینوقت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه زوجه آن جوان را فرمان کرد که بسرای خود اندر شود و هر دو تن از مشاجرت و منازعت برکنار باشند و این آیه مبارکه را قرائت همی فرمود لَا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ بعد از آن فرمود سپاس خداوند را که بسبب من و بوجود من امر زن و شوهرش را اصلاح فرمود خداوند تبارک و تعالی میفرماید لَا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ

مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ اَجْرًا عَظِیمًا و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم مروی است اِنَّ اللّٰهَ عَلَّمَ رَسُولَهُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالتَّأْوِیلَ فَعَلَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عِلْمَهُ کُلَّهُ عَلِیًّا خداوند رسول خود را بحلال و حرام و تأویل قرآن کریم عالم گردانید و رسول خدای صلی الله علیه و آله تمام علم خود را با علی علیه السلام تعلیم فرمود راقم حروف گوید چون از روی دقت بنگرند تمام علوم را بنظام و قوام عالم و عالمیان و توحید و عرفان حضرت دیان از تحت این علوم مذکوره بیرون نیست و هم در آن کتاب از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است اِنْقَضَتْ یَعْنِی رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نُبُوَّتُهُ وَاسْتُکْمِلَتْ اَیَّامُهُ اَوْحَی اللّٰهُ اِلَیْهِ اَنْ یَا مُحَمَّدُ قَدْ قَضَیْتَ نُبُوَّتَکَ وَاسْتَکْمَلْتَ اَیَّامَکَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِی عِنْدَکَ وَالْاٰثَارَ وَالْاِسْمَ الْاَکْبَرَ وَمِیرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ النُّبُوَّةِ فِی اَهْلِ بَیْتِکَ عِنْدَ اَهْلِ بَیْتِکَ عِنْدَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ فَاِنِّی لَمْ اَقْطَعِ الْعِلْمَ النُّبُوَّةَ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ کَمَا لَمْ اَقْطَعْهَا مِنْ بُیُوتَاتِ الْاَنْبِیَاءِ الَّذِینَ کَانُوا بَیْنَکَ وَبَیْنَ اَبِیکَ آدَمَ چون زمان نبوت تو امان و ایام زندگانی رسول خدای صلی الله علیه و آله پایان گرفت یزدان منان بدو فرستاد ای محمد همانا اوقات پیامبری و ایام زندگانیت سپری کردید هم اکنون آن علم و آثار و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت در اهل بیت تو با علی بن ابیطالب بگذار چه من علم نبوت را از پس آیندگان ذریهٔ تو منقطع نمیگردانم چنانکه از بیوتات و خانواده های پیغمبرانیکه در میان تو و پدرت آدم بودند این رشته را قطع نفرمودم و از سایر اخبار نیز تصریح میشود که علی صلوات الله علیه از موسی و عیسی و تمام انبیای عظام علیهم السلام کر رسول خدای صلی الله علیه و آله اعلم است و در خبر نزول رمانه نیز مسلم است و چون بدیهی و مبرهن است که نظام و قوام عالم و امور معاشیه و معادیه منوط بعلم است پس هرکس اعلم است در امر خلافت و ولایت امت بر تمام مردمان مقدم است چنانکه در قضایا و احکام امیرالمؤمنین در تمام ازمنهٔ رسول خدا و خلفا و ایام خلافت خود آن حضرت معلوم و مشهود است محمد بن اسحق از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه روایت کند کَانَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا اَخَذَ اَسِیرًا فِی حُرُوبِ الشَّامِ اَخَذَ سِلَاحَهُ وَدَابَّتَهُ وَاسْتَحْلَفَهُ اَنْ لَا یُعِینَ عَلَیْهِ هر وقت امیرالمؤمنین علیه السلام در اوقات محاربت با لشکر شام اسیری از ایشان میگرفت آلات حرب و مرکب سواری او را میگرفت آنگاه امر میکرد که آن اسیر سوگند یاد کند که از آن پس بمحاربت آنحضرت و معاونت دشمنان آنحضرت اقدام نکند و نیز در مجلد نهم بحار الانوار از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که مردی علی علیه السلام را نگران بشد وَتَحْتَهُ وَسْقٌ مِنْ نَوًی باری از هستهٔ خرما در زیر پای مبارکش بدید عرض کرد یا ابا الحسن چیست این فرمود مِائَةُ اَلْفِ عَذْقٍ اِنْشَاءَ اللّٰهُ صد هزار درخت خرماست اگر خدای بخواهد میگوید آنجمله را آن حضرت بکاشت و بتمامت سبز گشت و این روایت از طرق مخالف نیز رسیده و از این شمار بیشتر است و هم در آن کتاب و کتاب امالی از ابن قیس از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که

فرمود کَانَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ کُلَّ بُکْرَةٍ یَطُوفُ فِی أَسْوَاقِ الْکُوفَةِ سُوقاً سُوقاً وَمَعَهُ الدِّرَّةُ عَلَی عَاتِقِهِ
وَکَانَ لَهَا طَرَفَانِ وَکَانَتْ تُسَمَّی السَّبِیبَةَ فَیَقِفُ عَلَی سُوقٍ سُوقٍ فَیُنَادِی یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ قَدِّمُوا الِاسْتِخَارَةَ
وَتَبَرَّکُوا بِالسُّهُولَةِ وَاقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتَاعِینَ وَتَزَیَّنُوا بِالْحِلْمِ وَتَنَاهَوْا عَنِ الْکَذِبِ وَالْیَمِینِ وَتَجَافَوْا عَنِ الظُّلْمِ
وَأَنْصِفُوا الْمَظْلُومِینَ وَلَا تَقْرَبُوا الرِّبَا وَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی
الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ   ازین پیش خبری باین تقریب سبقت نگارش گرفت
راوی میگوید آن حضرت در تمام بازارهای کوفه بگردیدی و این کلمات را که مذیل بآیه شریفه است گوش زد
مردمان میساخت آنگاه این شعر را تذکره می فرمود

نَفْنَی اللَّذَاذَةُ مِمَّنْ نَالَ صَفْوَتَهَا   مِنَ الْحَرَامِ وَیَبْقَی الْإِثْمُ وَالْعَارُ
تَبْقَی عَوَاقِبُ سُوءٍ فِی مَغَبَّتِهَا   لَا خَیْرَ فِی لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

کنایت از اینکه آنانکه از محل حرام و رباخواستار لذات باقیه باشند هرگز صورت پذیر نیست لکه آن لذت
فانی گردد و غبار معصیت و عارش در صفحه روزگار باقی و در آن سرای موجب آتش دوزخ و عذاب الیم آیت
پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام باز می گشت و برای مردمان می نشست و چون نگران آن حضرت میشدند
که روی بدیشان کرده و خطاب میفرمود ای گروه مردمان جملگی دست از هر کار باز و گوشها بفرمان
واجب الاذعانش بر می نهادند و چشم بحضرتش بر می گشادند تا گاهی که از کلمات خود فراغت میگرفت این وقت
عرض میکردند السمع والطاعه یا امیرالمؤمنین   همه گوشیم تا چه فرمائی   رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی

حکایت شقیق با علی علیه السلام

و نیز در آن کتاب از شقیق بلخی از جابر بن عبد الله انصاری مروی است که گفت روزی هنگام بامداد علی بن ابیطالب
علیه السلام را ملاقات و عرض کردم یا امیرالمؤمنین چگونه و بچه حال بامداد فرمودی قَالَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ
مِنْ رَجُلٍ لَمْ یَزُرْ أَخاً وَلَمْ یُدْخِلْ عَلَی مُؤْمِنٍ سُرُوراً بانعمت و فضل خداوند احدیت که شامل حال مردی آیت
که برادری نیفزود و بر مؤمنی ادخال سرور ننمود بامداد آوردم عرض کردم اینحال چیست فرمود یُفَرِّجُ عَنْهُ کَرْباً
أَوْ یَقْضِی دَیْناً أَوْ یَکْشِفُ عَنْهُ فَاقَةً   کنایت از اینکه تکلیف هر مردی این است که چون بامداد نماید
قصد و کردار او این باشد که از برادر دینی و ایمانی خود چندانکه تواند اندوهی را بر گیرد یا قرض او را بگذارد
یا چاره برای درویشی و پریشان حالی او بنماید جابر میگوید همچنان روزی آن حضرت را بدیدم و عرض کردم
یا امیرالمؤمنین چگونه صبح نمودی فرمود أَصْبَحْنَا وَبِنَا مِنْ نِعَمِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ مَا لَا نُحْصِیهِ مَعَ کَثِیرِ مَا نُحْصِیهِ فَمَا نَدْرِی أَیَّ نِعْمَةٍ
نَشْکُرُ أَجَمِیلَ مَا یُنْشَرُ أَمْ قَبِیحَ مَا یُسْتَرُ   در حالی بامداد کردیم که چندان بنعمتها و فضل نامتناهی
الهی برخورداریم که از اندازه احصای آن بر نمیتوان آمد با اینکه بسیاری از آنرا احصا نموده ایم هیچ ندانیم
شکر کدام نعمت را بجای آوریم آیا سپاس گذاریم برای انتشار اوصاف جمیله خود یا ستایش کنیم بر پوشیدن
کردار قبیح خود و این مضمون همان خبر است که میفرماید یَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ   و از افضال انعام

بزرگ الهی است که محاسن عباد را منتشر میسازد تا ممدوح میشوند و قبایح ایشان را مستور میفرماید تا مذموم
نگردند و اگر چنین نمیفرمود یا بعکس آن میشد چاره و تدبیر چه بود و که آنکس را قدرت اصلاح می بود فحمداً له
ثم حمداً له و دیگر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب میفرماید صبحگاهی بخدمت عم علی علیه السلام که رنجور شده
بود بعیادت برفتم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین چگونه صبح فرمودی فرمود یَا بُنَیَّ کَیْفَ أَصْبَحَ مَنْ یَفْنَی بِبَقَائِهِ وَیَسْقَمُ
بِدَوَائِهِ وَیُؤْتَی مِنْ مَأْمَنِهِ   ای پسرک من چگونه است حالت کسی که فنای او ببقای او و دای او
بدوای او و بلای او بآسایشگاه اوست و این کلام معجز ارتسام در نهایت دقت و لطافت است و از معانی
آن این است که آدمی بهیچ چیز باید خود را مسرور و محفوظ و منصور نشمارد و جز بخداوند باقی توکل نجوید و سلامت
و عافیت و سرور این سرای غرور مغرور و بحصون حصینه و قلاع رصینه مطمئن و بهیچ دارو و طبیبی خرم
خیال و پاینده پندار و آرامش آثار و غفلت شعار نباید چه همان بقا و زندگانی دنیا اصل زوال و فنا میباشد
زیرا که هر ساعتی از جهان بگذراند مقداری از عمر خویش را سپرده و بمرگ نزدیکتر شده و بهمان مقدار
از قوای او بکاسته و بر ضعفش بیفزوده است و اگر خود ملتفت نباشد گذر لیالی و ایام و شهور و اعوام
و نمایش خریف و بهارش ناگاه متنبه و بیدار سازند و آنکس که بواسطه غرور جوانی و آغاز تن آسانی
در سورت زمستان بیک قمیص و پیراهن بگذرانیدی و سهام آن سورت را بجوشن بدن راه نگذاشتی
و اغذیه غلیظه و گوشت گاو و شتر را بالحوم کبک و تیهو یکسان از دندان بسپردی و به نیروی هاضمه از معده درگذرانیدی
و اگر بر سنگ و خاره سپار شدی پرنیان و حریر خواندی یا بر ناهموار زمین خفتی بستر نسرین پنداشتی ناگهان از مرور
ایام و فرسایش قوی و اعضا چنان ناتوان آمدی که گوشت بره را چون زبان اره بکام آوردی و برنج شماله را
نواله پنداشتی و نرمی و لطافت دیبا را ناز یبا انگاشتی و قدرت تحمل اندک سرما و گرما نداشتی و آن اندام سیمین
چون پنبه زار نمودی و اگر رنجوری خود را بدو نواند و چاره خود را از طبیب برآورده شمارد آن نیز شاید چه ناگواری
دوا و ملاقات بعضی اطبا که از دوا تلخ ترند عین مرض است و گفته اند دوا چون صابون است هر چند جامه را
پاک سازد فرسوده اش نیز بگرداند کردار دوا با اندرون و اعضا بر این منوال است و البته دارو و دوا که خود
فانی است اسباب بقا نتواند بود و اگر آدمی ورود حوادث و بلیات را ترتیب مأمنی دهد و خود را از آن محفوظ شمارد
این نیز خطا است چه آن مأمن بالاصاله بر حادثات و بلیات جهان نخستین است اولاً هیچ مأمنی بهر عنوان که خواهی
گوئی باشد مانع نزول بلیات و پیک اجل نتواند گشت ثانیاً هر چه را مأمن بشمارند همان مأمن بوصول نوازل و دواهی
مرتهن و ممتحن میگردد و آنچه خود را نتواند صیانت کرد چگونه دیگری را حفاظت خواهد نمود ثالثاً از خود همان مأمن
مترقب هزار گونه آزار و آسیب تن و بدن باید بود خواه آن مأمن را مرتب از مرد یا زن یا دیگر حیوانات یا از عمارات
و خانه‌ها و معاقل و منازل و امثال آن بگردانند بسا کسانیکه بوستان دلارای ایشان گورستان فنای
ایشان گردیده و از بهار شریف ایشان خار دیده لطیف ایشان شده و دوستان دیرین ایشان دشمنان کین گزین

ومنزل عشرت ایشان محفل حسرت آمده ومجلس آسایش ایشان محبس فرسایش افتاده و دشمن ایشان مدفن
کشته ویار کامرانی ایشان مار جانی ومایهٔ زندگانی ایشان آیت ویرانی وزن وفرزند واهل وپیوند ویاوران
وغمگساران ایشان موجب بلیت ومصیبت جاودانی ومال ایشان عین وبال ولشکر وکشور ودفاین وخزاین
ایشان اسباب حصول ندامت ورزیت ناگهانی ایشان شده است پس نه بندد دل بدنیا هوشیار
چگونه از آنچه خود محل آفت وفنا وطبیعهٔ زوال است خواستار کامکاری ونگاهداری باید بود زن هرکس از
هرکس بدوزن دیگر است وبلا وفسادش از همه کس بدو بیشتر است با اینکه از برای آسایش وآرامش خواهند
اول چیزی که میرباید آب حیات است پس برترین مطلوبها ومحبوبها آیت مرض وجاذب قوهٔ زندگی وعلامت
ممات است دوم چیزی که نتیجهٔ معاشرت وتمنای لذت مصاحب اوست کاهش تن وفرسایش قوی وبدن
وزیان بدین ودنیا ونقصان آیین زهد وتقوی وویرانی عشرتگاه اولی واخری ودرافتادن بمناهی ومعاصی خداوند
ارض وسما وبازماندن از سنن رسول رهنما بلکه از اغلب فرایض وواجبات بود وچار شدن بقبول ذلت
وتعلق بخسان وتملق بناکسان است فرزند از همه چیز دلپسندتر است وبهر آنی هزاران نشترش بر جگر ودولت
وبضاعت وضیاع وعقار وملک ودار بسیار عزیز واسباب کامکاری وبرخورداری است کسی را از این جمله
بهره باشد بی بهره ترین اهل جهان است چه از این اشیاء جز رنج وزحمت وتراکم خصومت ومشاجرت بلکه بتقاضای
محنت وهلاکت نیابد وبعلت همین دارائی محسود ومبغوض مردمان گردد ولقمهٔ نانی بافراغت بال وامنیت
خیال بدهان نسپارد واز هیبتش خرده ودندان نگردد وبقیه‌اش از شرورش جز محمود نباشد واز نامت وشیر ودوغ
وپنیر دکاو وگوسفندش جز مرارت محاسب نیابد واوغم بخورد ودیگران نعم او گرفتار وبال باشد ودیگران بفراغت
حال بهره‌ور شوند وحال آنکه او ودیگران نیز چون متقبل بشکرند جز رنج نبرند اگر زرده تخم مرغی بخورند بمرض تخمه دچار شوند
واگر بجد قیه از خوردن طعامی که آن نیز برای رفع مرض جوع است لذت برند چندین ساعت بزحمت هضم آن مبتلا
گردند وپس از چندی دچار بیمار بیماشوند وآنچه خورده اند بجلالت قی وضربات حقنه باز گردانند اگر بجامهٔ تن
بیارایند آنهم برای چاره ستر عورت ورفع برودت یاحرارت چندانکه نو وتازه است زحمت حراست آن را از غبار
کثافات متحمل باید بود واگر کهنه وفرسوده است در تدارک جامهٔ دیگر مبتلا باید گشت در روز از مشغلهٔ روزگار ناچار
ببایست نشست شب هنگام از خستگی زحمات ومشقات روز خسته وملول باید گردید در حالت بیداری بهزار
گونه ضجرت وبیزاری دچار باید گشت در حال خفتن که آن نیز مرضی بزرگ است که برای تدبیر روح حیوانی ودر اصلاح
قوای ظاهر وباطنی انسانی وآسایش وتفرج روح نفسانی از این قالب عنصری بفضا گاه آسمانی بر آدمی ودیگر
حیوانات چیره میگردد بعوالم اموات باید تقرب گیرد وچون بتحقیق بنگرند آنچه آدمی از خویشتن بر خویشتن ببیند
وآن بلیات که از وجود خود در خود یابد از هیچکس نیابد تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز اگر چشم ندیدی
وگوش نشنیدی ونفس هوس نکردی وخیال خجال ننمودی واسباب هیجان حرص وطمع نشدی هرگز این بلیات

وآفات را نیافتند لکن اگر چشم وگوش باطن را بگشایند ودر آینهٔ عقل ومرآت خرد بنگرند همه چیز را دریابند ودر آنچه باید
بنگرند وآنچه را که باید بشنوند واز آن تجاوز نفرمایند صاحب سعادت وبقای ابدی گردند وبا این سرای
ایرمان وعالم عنصری که دوامش عین درد وبقایش عین مرگ ونامش عین خطر است آرزومند نگردند
ونیز در نهم بحار الانوار از محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود در زمان علی
صلوات الله علیه مردی بود که دو کنیزک داشت وایشان هر دو تن در یک شب بار حمل فرو نهادند
یکی پسر وآن دیگر دختر بزاد وآن جاریه که دختر زائیده بود دختر خود را بگاهوارهٔ آنکه پسر آورده بگذاشت
وپسر او را برداشت کنیزکی که دارای دختر بود گفت این پسر از آن من دیگر من است وآنکه پسر زائیده میگفت
پسر از آن من است واین داوری بولی خداوند داور امیر المؤمنین علیه السلام بردند آنحضرت فرمان
کرد تا شیر هر دو جاریه را در ترازو بسنجند شیر هر یک سنگین تر باشد پسر از آن اوست وهم در آن کتاب
از عبدالله بن عباس مروی است که عمر بن خطاب از من پرسید ای فرزند من بعد از رسول خدای
صلی الله علیه وآله بهترین مردمان کیست گفتم آنکس میباشد که خدای حلال گرداند برای او آنچه را که بر مردمان
حرام گردانیده وحرام فرماید آنچه را که بر جملهٔ مردمان حلال فرموده است عمر گفت سوگند بخدای
همانا گفتی وبصداقت وراستی بپای راستی همانا صدقه بر علی بن ابیطالب علیه السلام حرام است وبرای
دیگر کسان حلال وبر مردمان حرام است که در حال جنابت بمسجد رسول خدای درآیند وبرای آنحضرت
حلال است چنانکه ابواب دیگر مردمان را از مسجد مسدود نمودند وباب علی علیه السلام را مسدود نساختند
واین کلام عمر راجع بخبر مشهوری است که از رسول خدای در باب سد ابواب دیگران ونابسته داشتن باب
آنحضرت مروی است واز این پیش در ذیل همین فصول برخی از آن مذکور گشت واین خبر دلالت بر آن
دارد که علی علیه السلام را چون دیگر مردمان قیاس نتوان کرد چون آلوده جنابت گردند پلید ونجس
باشند ونباید بمسجد آنحضرت اندر شوند ودیگر در آن کتاب از عیسی بن عبدالله علوی از پدرش
از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَجُوزَ
عَلَی الصِّرَاطِ کَالرِّیحِ الْعَاصِفِ وَیَلِجَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسَابٍ فَلْیَتَوَلَّ وَلِیِّی وَوَصِیِّی وَصَاحِبِی وَخَلِیفَتِی عَلَی
اَهْلِی وَاُمَّتِی عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ وَمَنْ سَرَّهُ اَنْ یَلِجَ النَّارَ فَلْیَتْرُکْ وِلَایَتَهُ فَوَعِزَّةِ رَبِّی وَجَلَالِهِ
اِنَّهُ لَبَابُ اللهِ الَّذِی لَا یُؤْتَی اِلَّا مِنْهُ وَاِنَّهُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ وَاِنَّهُ الَّذِی یُسْاَلُ
عَنْ وِلَایَتِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ هرکس دوست میدارد که مانند باد وزان از صراط بگذرد
ودر بهشت اندر شود وزحمت حساب وپرسش نیابد باید بولایت ولی من ووصی من وصاحب من وخلیفهٔ
من بر اهل من وامت من علی بن ابیطالب علیه السلام اندر باشد وهرکس مسرور میباشد که بآتش جهنم
اندر آید ولایت او را ترک بگوید سوگند بعزت وجلال پروردگار خودم که علی آن باب خدائی میباشد

که جز آن در نتوان سجده ی ونعمت هر دو سرای رسید واوست صراط مستقیم و علی بن ابیطالب همان
کس باشد که چون قیامت قیام گیرد خداتعالی مردمان را از ولایت او پرسش کند یعنی تمام مخلوق در
روز کار محشر مسئول ولایت او خواهند بود و هر کس بولایتش برخوردار نباشد بعذاب نار گرفتار است
خداوند غفار تمام بندگان را بنور ولایت او از شرار دوزخ رستگار و بنعیم جنت کامکار فرماید

بیان بعضی حکایات متفرقه که از حضرت باقر در حق امیر المؤمنین علیه السلام و دیگران وارد است

در جلد هشتم بحار الانوار و کتاب مستطاب کافی از زراره از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است
حَجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَقَامَ بِمِنًى ثَلَاثًا يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ صَنَعَ ذٰلِكَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ صَنَعَ ذٰلِكَ
عُمَرُ ثُمَّ صَنَعَ ذٰلِكَ عُثْمَانُ سِتَّ سِنِينَ ثُمَّ أَكْمَلَهَا عُثْمَانُ أَرْبَعًا فَصَلَّى الظُّهْرَ أَرْبَعًا ثُمَّ تَمَارَضَ
لِيَشُدَّ بِذٰلِكَ بِدْعَتَهُ فَقَالَ لِلْمُؤَذِّنِ اذْهَبْ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْ لَهُ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ
الْعَصْرَ فَأَتَى الْمُؤَذِّنُ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ
الْعَصْرَ فَقَالَ لَا إِذَنْ لَا أُصَلِّي إِلَّا رَكْعَتَيْنِ كَمَا صَلَّى [صلی رسول الله] اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبَرَ عُثْمَانَ بِمَا قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقَالَ اذْهَبْ إِلَيْهِ وَقُلْ لَهُ إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ هٰذَا فِي شَيْءٍ اذْهَبْ فَصَلِّ كَمَا تُؤْمَرُ قَالَ عَلِيٌّ لَا وَاللهِ
لَا أَفْعَلُ فَخَرَجَ عُثْمَانُ فَصَلَّى بِهِمْ أَرْبَعًا رسول خدای صلی الله علیه و آله حج بگذاشت و سه روز
در منی اقامت نمود و نماز را بدو رکعت بپرداخت یعنی قصر فرمود و چون نوبت با ابوبکر افتاد بآنحضرت
اقتدا کرد و دو رکعت نماز بجای آورد و چون خلافت با عمر رسید همچنان نماز را بدو رکعت بگذاشت
و گاهی که عثمان بر مسند امارت مسلمانان نشست تا شش سال بر این طریقت بپیوست و در منی بسنت
پیغمبر رفت و از آن پس برای خود نماز را کاملاً ادا نمود و در هنگام ظهر چهار رکعت نماز گذاشت و برای آنکه
این بدعت را استوار و یادگاری در صفحه روزگار برقرار دارد تمارض نمود و با مؤذن گفت نزد علی شو
و او را بگوی تا مردمان را نماز عصر بگذارد مؤذن بآنحضرت شد و فرمان عثمان را بعرض رسانید علی علیه السلام
فرمود من جز بر طریقت پیغمبر نمیروم و نماز را جز بدو رکعت نمی سپارم مؤذن نزد عثمان بازشد و گفت علی علیه السلام
چنین فرمود عثمان بدو گفت دیگره بدو پوی و بدو گوی ترا با این کار چکار چنانکه تو امر شده نماز بگذار
علی علیه السلام فرمود سوگند با خدای چنین نمی کنم و بدینگونه نماز نمی گذارم عثمان بیچاره ماند و از آن تمارض
سودی ندید و از سرای بیرون شد و مردمان را بچهار رکعت پیشوائی نمود و چون نوبت خلافت بمعویه رسید
و مردمان بروی انجمن شدند و امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد معویه حج بنهاد و در منی بنماز بایستاد
و مردمان را بدو رکعت نماز پیشوائی کرد و سلام بداد و چون نماز ظهر را بدو رکعت بنجا انت رسانید

جماعت بنی امیه پاره با پاره نگران شدند و مردم ثقیف و آنانکه از شیعیان عثمان بودند در عجب رفتند
آنگاه گفتند همانا معویه بر صاحب شما حکم راند یعنی حکم بر خطای او نمود و با وی مخالفت ورزید و دشمنش را بشماتت
او باز گذاشت فَقَامُوا فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا أَتَدْرِي مَا صَنَعْتَ مَا زِدْتَ عَلَى أَنْ قَضَيْتَ عَلَى صَاحِبِنَا
وَأَشْمَتَّ بِهِ عَدُوَّهُ وَرَغِبْتَ عَنْ صَنِيعِهِ وَسُنَّتِهِ فَقَالَ وَيْلَكُمْ أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى فِي هٰذَا الْمَكَانِ رَكْعَتَيْنِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَصَلَّى صَاحِبُكُمْ سِتَّ سِنِينَ كَذٰلِكَ
فَتَأْمُرُونِي أَنْ أَدَعَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا صَنَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ قَبْلَ
أَنْ يُحْدِثَ فَقَالُوا لَا وَاللهِ مَا نَرْضَى عَنْكَ إِلَّا بِذٰلِكَ قَالَ فَأَقْبِلُوا فَإِنِّي مُشَفِّعُكُمْ وَرَاجِعٌ إِلَى سُنَّةِ
صَاحِبِكُمْ فَصَلَّى الْعَصْرَ أَرْبَعًا فَلَمْ تَزَلِ الْخُلَفَاءُ وَالْأُمَرَاءُ عَلَى ذٰلِكَ إِلَى الْيَوْمِ پس جماعت بنی امیه و ثقیف
و پیروان عثمان بپای شدند و نزد معویه رفتند و گفتند هیچ میدانی امروز چه احدوثه بپای گذاشتی و هیچ
نیفزودی و نکاستی جز اینکه بر خطا و زلل صاحب ما عثمان حکم راندی و زبان دشمن را بروی دراز و شماتت
عدوان را بر عثمان دیر باز گردانیدی و از سنت او روی بر کاشتی و از آنچه او ساخت بپرداختی معویه در جواب
ایشان گفت وای بر شما مگر ندانسته اید که رسول خدای صلی الله علیه و آله نماز را در این مکان بدو رکعت
بپایان برد و از آن پس ابوبکر و عمر بر آن نهج رفتند و عثمان نیز شش سال متابعت این سنت را نمود اکنون
با من فرمان میکنید که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دست بگذارم و آن کار را که ابوبکر و عمر و عثمان
پیش از آنکه احداث اینحادثه را بنماید تادیه میکردند انکار نمایم گفتند لا والله هرگز از تو خوشنود نشویم مگر باینکار معویه گفت
اگر چنین است و جز این بسیج نیست باری برای نماز حاضر شوید چه من شما را متابعت کنم و بسنت صاحب شما
عثمان باز گردم پس معویه نیز بقانون عثمان نماز عصر را بچهار رکعت بپایان برد و از آن پس خلفاء و امراء
تاکنون بر این نهج میروند و نماز میگذارند راقم حروف میگوید از اهل زمانه و مردمان دنیا طلب سخت
بعید می نماید که احکام و سنن رسول خدای صلی الله علیه و آله را اینگونه تابع سلیقه غیر مستقیمه جمعی میکنند
و همچنان بواسطه طمع و حرص بر آنان میگروند گاهی بر نماز می افزایند و گاهی میکاهند گاهی کامل را قصر
و وقتی قصر را کامل و زمانی حرام را حلال و هنگامی حلال را حرام میسازند و همچنان بریاست و امارت
مسلمانان برقراری پایند عثمان شش سال بر سنت رسول خدا میرود و از آن پس دیگرگون میگرداند و معویه
در یک روز نماز ظهر را بطریقی و نماز عصر را برای خوشنودی دیگران بطریق دیگر می سپارد معذلک خود را
خلیفه پیغمبر و امیر مؤمنان میخواند چنان می نماید که احکام خدا و رسول خدا و کتاب خدا بجمله تابع میل و اراده
ایشان است و این جمله همه بواسطه حرص و طمع بمال و حطام دنیای زشت فرجام است زیرا که خود آنها نیز
در پایان کار اظهار ندامت همی کردند لکن اغراض و امراض شخصیه ایشان بآنجا رسید که بعد از خودشان هم تخم
فتنه و فساد را بکاشتند و ثمرات مقاصد را برداشتند و بگذشتند در بحار الانوار مسطور است که این روایت

بغیر خلاف ما ثورات که خلیفهٔ زمان در هنگام وفات خود گفت سه کار کردم و دوست میدارم که نمی کردم و سه
کار نکردم و دوست دارمی که میکردم و از سه مطلب غفلت نمودم و دوست داشتم که از رسول خدای سؤال
کرده باشم اما آن سه کار را که دوست داشتم نکرده باشم یکی فرستادن خالد بن ولید است بسوی مالک بن نویره
و قوم او که موسوم باهل ردة بودند و دیگر کشف سرای فاطمه سلام الله علیها و ان کان اغلق علی حرب
و این سخن او دلالت بر آن میکند که فاطمه علیها السلام را بخشم آورده و رسول خدای فرموده است که خدای
تعالی بسبب خشم تو خشمناک میشود و بواسطهٔ رضای تو خوشنود میگردد لاجرم هر کس فاطمه را خشمگین کند مستوجب
غضب خداوند میگردد و نیز رسول خدای میفرماید فاطمه پارهٔ تن من است هر کس او را بیازارد مرا آزار کرده
و هر کس مرا اذیت رساند خدای را آزار رساند و باین ترتیب لازم میشود که چنان کسی خدای و رسول را آزار
نموده باشد و حال اینچنین مردم در قرآن معلوم است چیست و از جملهٔ آن مسائل این است که گفت دوست داشتم
از رسول خدای سؤال کنم بعد از آن حضرت امر خلافت با کیست و صاحبش کیست و بهمین کلمه باز میرساند
که او خود خلیفهٔ رسول خدای نیست و در اینکه میگوید دوست داشتم که از آن حضرت بپرسم کلاله چیست و
قدر ارث جده چیست باز می نماید که باحکام شرعیه عالم نبوده است و معلوم است کسیکه جاهل باحکام باشد خلافت
او در حکومت ما بین مسلمانان بچه حالت است و با شهادت خودش معلوم میدارد که خلافت برای غیر او ست
چه اگر او را بود بایستی از جانب خدای و رسول خدای علم داشته باشد و چون خودش بغیر علم و اجازت
در این کار دخالت کرد و اینگونه اظهار ندامت نمود ندانیم حال جای نشین او چیست و نیز در آن کتاب از
عروة بن مجاشع از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که عایشه نزد عثمان آمد و گفت آنچه ابوبکر و عمر بن
خطاب بمن عطا میکردند تو نیز بازده عثمان گفت در کتاب و سنت از بهر تو چیزی نیافته ام و آنچه پدرت
ابوبکر و عمر بن خطاب بتو چیزی میداده اند از روی طیب نفس و میل خاطر خودشان بوده است و من این کار
نمی کنم عایشه گفت پس میراث مرا از رسول خدای صلی الله و آله بازده عثمان گفت اولم تجیئی انت و مالک
ابن اوس النصری فشهدتما ان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یورث حتی منعتما فاطمة میراثها و ابطلتما
حقها فکیف تطلبین الیوم میراث النبی صلی الله علیه و آله فترکته و انصرفت و کان عثمان اذا خرج
الی الصلوة اخذت قمیص رسول الله صلی الله علیه و آله علی قصبة فرفعته علیها ثم قالت
ان عثمان قد خالف صاحب هذا القمیص و ترک سنته
آیا تو و مالک بن اوس نصری نزد من نیامدید و همی گواهی ندادید که رسول خدای را ارث نیست یعنی آن حضرت
برای کسی ارث نمیگذارد و این کلام را چندان ممۀ و مکرر نداشتید تا گاهی که فاطمه را از میراث خودش
بی بهره و حقش را باطل ساختید پس چگونه تو خود امروز بیامدی و میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله را طلب و طمع
میکنی عایشه را جای سخن نماند و از خدمت عثمان بازگشت و از آن وقت هر زمان که عثمان بنماز بیرون میشد عایشه

پیراهن

پیراهن مبارک رسول خدای صلی الله علیه و آله را بر قصبه می افراشت و با مردمان همی گفت همانا عثمان با صاحب
این پیراهن مخالفت نمود و سنت او را متروک ساخت علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه بهمین تقریب باین خبر
اشارت کرده و در خبر این کلمات را اضافه کرده است که بعد از آنکه عایشه عثمان را بسخنان و کردار خود رنجیده
خاطر داشت عثمان بر منبر برشد و گفت بدانید که عایشه دشمن خدای است و ضرب المثل او و صاحبه او حفصه
دختر عمر در قرآن در این آیه مبارکه است امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین
فخانتاهما تا قول خدای تعالی و قیل ادخلا النار مع الداخلین کنایت از اینکه عایشه و حفصه
نیز مانند زوجه نوح و زوجه لوط علیهما السلام میباشند که زوجهٔ دو پیغمبر گرامی بودند و با ایشان بخیانت و
مخالفت رفتند و جای در جهنم ساختند چون عایشه این سخن را از آن شیخ ممتحن بشنید بر آشفت و گفت ای نعثل
ای دشمن خدای همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله ترا بنام نعثل یهودی که در مصر میگوید وارد بخواند و از آن پس
عثمان بلعن عایشه و عایشه بلعن عثمان زبان برگشادند و عایشه سوگند بخورد که هرگز در آن شهر نماند و مهیای
سفر مکه شد و چنانکه ابن اعثم کوفی در تاریخ الفتوح یاد نموده است با مردمان همی گفت بکشید نعثل را خدای
بکشد نعثل را همانا سنت رسول خدای را کهنه کرد و بفرسود با اینکه این جامهای پیغمبر است که هنوز کهنه نشده
و تازه است بعد از این وصایا و سخنان بسوی مکه بیرون شد و چون عثمان بقتل رسید عایشه بمدینه بازگردید و شخصی
عایشه را ملاقات کرد عایشه از اموال از وی بپرسید تفصیل اموال را بگفت و هم باز نمود که مردمان بخلافت
علی علیه السلام انجمن کرده اند چون عایشه این سخن بشنید از آن کین دیرین که با علی علیه السلام داشت سیرتی
دیگر بساخت و گفت سوگند با خدای خون عثمان را بخواهم جست با عایشه گفت تو خود از همه کس بر خون وی
حریص تر و تشنه تر بودی و مردمان را بکشتن او انگیزش میدادی عایشه سخن را بگردانید و گفت در آن زمان
که من گفتم و ریختن خون وی واجب بود او را نکشتند و او را مهلت دادند تا از گناهان خود توبه نمود و از
آلایش معاصی و زنگ آثام پاک و چون سبیکهٔ نقره و اگ شد آنوقت او را بکشتند و از این خبر مقام عداوت
عایشه نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام و حیلت و مکیدت و تدبیر و هوشیاری او در امور دنیویه و افروختن
آتش فساد و انگیزش عباد معلوم میشود نوشته اند نعثل مردی مصری بود که ریشی دراز داشت و بعضی
گفته اند نعثل بمعنی شیخ احمق است و نیز نعثل بمعنی کفتار نر است و ابن حجر در تبصرة المنتبه گوید نعثل نام
مردی یهودی است در مدینه و او مردی پر ریش بوده که عثمان بن عفان را بدو تشبیه نمایند در امالی صدوق
از ابوالجارود از حضرت ابی جعفر باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرمود من وقف نفسه موقف التهمة فلا یلومن من اساء به الظن و من کتم سره کانت الخیرة
بیده و کل حدیث جاوز اثنین فشا وضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک منه ما یغلبک
و لا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوءا و انت تجد لها فی الخیر محملا و علیک باخوان

الصِّدقِ فَاَکْثِرُوا مِنِ اکْتِسابِهِمْ فَاِنَّهُمْ عُدَّةٌ عِنْدَ الرَّخاءِ وَجُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلاءِ وَشاوِرْ فِی حَدیثِکَ
الَّذینَ یَخافُونَ اللهَ تَعالی وَاَحِبَّ الْاِخْوانَ عَلی قَدْرِ التَّقْوی وَاتَّقُوا شِرارَ النِّساءِ
وَکُونُوا مِنْ خِیارِهِنَّ عَلی حَذَرٍ اِنْ اَمَرْنَکُمْ بِالْمَعْرُوفِ فَخالِفُوهُنَّ کَیْلا یَطْمَعْنَ مِنْکُمْ فِی الْمُنْکَرِ هر کس خویشتن را در مواقع تهمت
در آورد نبایست ملامت نماید کسی را که در حق وی سوء ظن باشد و هر کس راز خویش را پوشیده بدارد
اختیار بدست اوست یعنی میتواند در زمان لزوم و هنگام مناسب آشکار دارد لکن چون ظاهر سازد اختیار
از دست او بیرون است و هر حدیثی که از میان دو لب بگذشت فاش میگردد کُلُّ سِرٍّ جاوَزَ الْاِثْنَیْنِ شاعَ
و همیشه در افعال و اعمال برادر دینی خود بر طرز و اندیشهٔ نیکو باش و کردار او را بر صحت و گفتارش را بر خیر
و سلامت حمل کن مگر وقتیکه چندان از ذمایم افعال یا اندیشه و خیال نامطلوبش بروز نماید که مقام تشکیک
نماند و هرگز سخنی را که از برادران دینی خود بشنوی چندانکه بتوانی محمل خیری برای آن قرار بدهی بگمان بد اتهام
مده و بر تو باد که آن چند که توانی دوستان صدیق و برادران شفیق از بهر خود تحصیل نمائی و در اکتساب ایشان
کوشش نفیس از پی فزونی باشی و هرگز بآنچه داری و فراهم ساختهٔ قانع و از اکثار آن ساکن نشینی چه دوستان
صدیق در زمان رضا همدست و هم پشت و در زمان ورود بلا سپر و نگاهبان باشند و در آنچه از بهر تو حادث
گردد با کسانیکه از خدای بترسند مشورت کن و هر کس از اخوان پرهیزکارتر است باید محبوب تر بداشت
و از زنان بد بپرهیز دارید و از خوبان ایشان بر حذر باشید اگر شما را بکردار خوب و معروف هم دلالت نمایند
بر خلاف امر ایشان کار کنید تا باین سبب در ارتکاب منکر بشما طمع نبندند راقم حروف گوید اینکه میفرماید
اگر زنان بکردار خوب هم امر نمایند از ایشان پذیرفتار نشوید برای این است که نواقص العقول والدین
هستند و اگر یکدفعه هم ولو مرتبه من غیر رأیهم بمعروفی امر نمایند و فرمان خود را جاری و مطاع شمارند در دیگر مقامات
نیز طمع نمایند و آن چند در پیشرفت خیالات فاسده و موهومات بی فایدهٔ خود ابرام و وسوسه نمایند که شخص را
بارتکاب امور نامشروع و کارهای نااستوار باز دارند و زیان کار هر دو سرای گردانند پس اگر از آن
یک دلالت ایشان هم که نیکو می نماید بگذرند و بر خلاف رأی ایشان کار کنند و ایشان را از خود نومید گردانند
و زبان و دهان ایشان را ببندند برای آسایش از دیگر مخاطر مفید و شر قلیل برای نفع کثیر جایز است
شاید اگر بحقیقت بنگرند آن یک نیز که خیر و خوب مینماید چون از شخصی است که بنقصان عقل و دین اتصاف
دارد در عاقبت کار مفید نباشد و دیگر در امالی طوسی از علی بن هاشم از پدرش از بکر بن عبد الله طویل و عمار بن
ابی معویه مروی است که گفتند ابو عثمان بجلی که موذن بنی اقصی است ما را حدیث کرد و گفت بکر بن عبد الله
چهل سال ما را اذان گفت و او ما را حدیث نمود که از علی علیه السلام شنیدم که در روز جمل میفرمود وَاِنْ
نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِی دینِکُمْ فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لا اَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ
و باین آیهٔ شریفه از این پیش اشارت شد و خلاصه این است که آنانکه بیعت کردند و پیمان بستند و از آن پس

بشکستند ایشان را که کافر شده اند بقتال در سپارید شاید از افعال و اعمال خود دست بدارند و چون امیر
المومنین این آیه مبارکه را قرائت فرمود سوگند یاد نمود که از آن هنگام که این آیه شریفه نازل شده است
تا امروز هیچکس با این گروه قتال نداده است گویا مقصود این است که این آیه در حق این جماعت که
با من مخالفت کردند و نقض بیعت نمودند نازل شده است و موقع اجرای این امر در این هنگام بود
و من بانجام رسانیدم بکر میگوید از این مسئله و حکایت از حضرت ابی جعفر علیه السلام بپرسیدم
قالَ صَدَقَ الشَّیْخُ هٰکَذا قالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ لَهٰکَذا کانَ فرمود آن شیخ براستی سخن کرد علی
علیه السلام چنین فرمود و آن داستان چنین بود در جلد هشتم بحار الانوار و کشف الیقین از عمرو بن
شمر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که ابن عباس گفته است که هر وقت امیر المومنین علیه السلام را
غضبی روی میداد یا خبری بهیجان میآورد من برای کشف آن برمی آمدم چنان افتاد که روزی یکی از
شیعیان آن حضرت از شام عریضه بحضرتش تقدیم کرد و در آنجمله بنوشت که معویه و عمرو بن العاص و عتبة بن
ابی سفیان و ولید بن عقبه و مروان در مجلس معویه انجمن کردند و از امیر المومنین سخن در میان آوردند
و نکوهش آنحضرت که از حیز آفرینش بیرون است زبان برگشادند و در میان مردمان و دهان کسان در افکندند
که امیر المومنین از شئونات اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله میکاهد و مدارج ایشان را در هم
میشکند و هر یکی را بآنچه نشاید یاد میفرماید و اینحال در آنوقت بود که آن حضرت اصحاب خود را فرمان
کرده بود که بانتظار آن حضرت در نخیله باشند لاجرم آن جماعت بکوفه اندر شدند و آن حضرت را بجای
گذاشته و کردار ایشان بر آنحضرت غلیظ گردیده بود و این خبر نیز در آن اثنا برسید ابن عباس
میگوید شب هنگام بدر سرای مبارکش برفتم و با قنبر گفتم خبر امیر المومنین چیست گفت امیر المومنین بخواب
اندر است امیر المومنین علیه السلام سخن مرا بشنید و از قنبر پرسید که امیر المومنین علیه السلام را با آن
عظمت سلطنت و حشمت خلافت منزلگاهش چنان کم طول و عرض بوده است که کلام قائل را از پس
در سرای میشنیده است نه چون دیگر فرمانگذاران که اگر بر در سرای ایشان صدای کوس و ناقوس
برخیزد از بعد مسافت نشنوند و بداد مظلوم نرسند و با خروش خروس فرق نگذارند بالجمله ابن عباس میگوید
فرمود کیست این شخص عرض کرد یا امیر المومنین ابن عباس است فرمود اندر آی پس بحضرتش تشرف جستم
و نگران شدم که آن حضرت بر یکسوی از جامهٔ خواب خود نشسته و جامه کهنه بر تن داشت و بر هیئت مردی
اندوهناک بود عرض کردم یا امیر المومنین ترا چیست فرمود وَیْحَکَ یَابْنَ عَبّاسٍ وَکَیْفَ تَنامُ عَیْنا
قَلْبٍ مَشْغُولٍ یَابْنَ عَبّاسٍ مَلَکَ جَوارِحَکَ قَلْبُکَ فَاِذا اَرْهَبَهُ اَمْرٌ طارَ النَّوْمُ عَنْهُ ها اَنَا کَما تَری
مُذْ اَوَّلِ اللَّیْلِ اِعْتَرانِیَ الْفِکْرُ وَالسَّهَرُ لِما تَقَدَّمَ مِنْ نَقْضِ عَهْدِ اَوَّلِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ الْمُقَدَّرِ
عَلَیْهِمْ نَقْضُ عَهْدِها ای پسر عباس چگونه دو چشم دلی که بدیگر کار مشغول باشد خواب در خود میپارد

ای پسر عباس دل تو مالک جمله اراح تو است و چون دل را از کار ی خوف و دهشت در سپارد خواب از وی
طیران کند اینک من چنانم چنانکه می بینی از اول شب فکر و بیداری بر من چنگ در افکنده است و بواسطه
نقض عهدی که از این امت از بدایت حال روی داده و نقض بر ایشان مقدر گشته از چشم من خواب
بیرون شتافته است إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ مَنْ أَمَرَ مِنْ أَصْحَابِهِ بِالسَّلَامِ عَلَيَّ فِي حَيَاتِهِ بِإِمْرَةِ
الْمُؤْمِنِينَ فَكُنْتُ أُؤَكِّدُ أَنْ أَكُونَ كَذٰلِكَ بَعْدَهُ وَفَاتَهُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ بَعْدَهُ وَلٰكِنْ
أُمُورٌ اجْتَمَعَتْ عَلَى رَغْبَةِ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا وَأَمْرِهَا وَنَهْيِهَا وَصَرْفِ قُلُوبِ النَّاسِ عَنِّي وَأَصْلُ
ذٰلِكَ مَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ
إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَلَوْ لَمْ يَكُنْ ثَوَابٌ وَلَا عِقَابٌ لَكَانَ
بِتَبْلِيغِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرْضٌ عَلَى النَّاسِ اتِّبَاعُهُ وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ
مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا أَتَرَاهُمْ تَهَوَّلُوا عَنِّي فَأَطَاعُوهُ وَالَّذِي
فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَفِدَاءً بِرُوحِ أَبِي الْقَاسِمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْجَنَّةِ لَقَدْ
قُرِنْتُ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيْثُ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُقَارِبَهُ
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَلَقَدْ طَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ
فِكْرِي وَهَمِّي وَتَجَرُّعِي غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ لِإِصْرَارِ قَوْمٍ عَلَى مَعَاصِي اللّٰهِ وَحَاجَتُهُمْ
إِلَيَّ فِي حُكْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ حَتَّى إِذَا أَتَاهُمْ مِنَ الدُّنْيَا أَظْهَرُوا الِاسْتِغْنَاءَ
كَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعُوا اللّٰهَ يَقُولُ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمْ
بدرستیکه رسول خدای صلی الله علیه و آله امر فرمود با آنکه از اصحاب خود امر نمود باینکه در زمان زندگی آنحضرت مرا
بامارت مؤمنان سلام فرستند و بامر و نهی من سر تسلیم پیش آورند و من بر آن اندیشه بودم که بعد از رسول خدای
چنین خواهم بود و مردمان در امارت من متفق و یکدل و زبان خواهند بود ای پسر عباس همانا من بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله
از تمام مردمان بر مردمان سزاوارتر و اولی بالتصرف و الاماره هستم لکن بعلاوه این رغبتی که مردمان را بدنیا و ریاست دنیا است
اموری چند بر ایشان دست یافت که موجب انصراف قلوب ایشان از من گردید و اصل این حال و بنیان اینگونه اعمال
و افعال همان است که خدایتعالی در این آیه شریفه میفرماید آیا مردمان بآنچه بآل محمد صلی الله علیه و آله حسد می برند
همانا دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشان را سلطنتی بزرگ و اگر عذاب و عقابی هم مقرر نبودی همی بایست
این مردمان بهمان تبلیغی که رسول خدای صلی الله فرمود متابعتش را فرض بدانند و هیچ انحراف نجویند با اینکه
خدایتعالی میفرماید آنچه را که رسول خدای از شرایع و احکام و نصایح و مواعظ و اوامر و نواهی و امثال آن شما اطلاع
میکند و از خدای باز میرساند بآن کار کنید و از آنچه باز میدارد و نهی میفرماید باز ایستید یعنی از جمله تبلیغات
رسول خدای یکی این بود که مرا خلافت و ولایت داد و از جانب خدای بمردمان تبلیغ فرمود و بطاعت او امر و نواهی

من فرمان کرد و ایشان اطاعت کردند و بیعت نمودند و عهد و پیمان استوار ساختند و هنوز کفن رسول خدای
تازه بود که مرتد شدند و روی برگاشتند آیا چنان مینگری که این بازایستادن مردمان از اطاعت فرمان من
اطاعت رسول خدای بود و چون از من کناری گرفتند رسول خدای را اطاعت نمودند یعنی هرگز چنین نیست سوگند
بدانکس که دانه را بر شکافت و مردمان را بیافرید و روح مقدس حضرت ابوالقاسم صلی الله علیه و آله را بریاض
قدس و گلشن جاوید ببرد با رسول خدای قرین بودم گاهی که آیه تطهیر نازل شد یعنی مرا این شأن و مقام است که
با آنحضرت در وصول این مرتبت مقارنت داشتم لاجرم ای پسر عباس فکر من و اندوه من و فرو کشیدن پیمانهای غصه
بعد از غصه دراز گردید تا چرا اینمردم بر معاصی خدای اصرار همی ورزند و حال اینکه حاجت ایشان بحضرت من در
احکام حلال و حرام نمایان بود تا گاهی که فریفته زخارف و حطام دنیای نکوهیده فرجام شدند این وقت
خویشتن را از من بی نیاز دانستند یعنی بعد از آنکه مقید باوامر و نواهی و رعایت حدود و احکام الهی شدند و بواسطه
انغمار در بحار حرص و طمع دنیا و امارت و سلطنت دنیا و متابعت نفس ناپروا با مور دنیه و کار عقبی و شداید روز جزا
اعتنا ننمودند معلوم است گاهی که از خدای و رسول خدای روی برگاشتند خود را از من و اوامر و نواهی من
بی نیاز انگاشتند گویا نشنیدند از خداوند تعالی و اگر باز گذارند به پیغمبر و صاحبان حکم هر آینه دانند آن کسانیکه
استخراج و استنباط خبر صحیح را می کنند از احوال ایشان همانا ایشان را دانا ساخته اند که بسوی من محتاج میباشند
و من از ایشان بی نیاز میباشم أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا فَقَضَى مَنْ مَضَى قَالَ عَلَيَّ بِضِغْنِ الْقُلُوبِ وَأَوْرَثَهَا
الْحِقْدَ عَلَيَّ وَمَا ذَاكَ إِلَّا مِنْ أَجْلِ طَاعَتِهِ فِي قَتْلِ الْأَقَارِبِ مُشْرِكِينَ فَامْتَلَؤُوا غَيْظًا وَاعْتِرَاضًا وَلَوْ
صَبَرُوا فِي ذَاتِ اللّٰهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ الْآيَةَ فَأَبْطَؤُوا مِنْ تَرْكِ الرِّضَا بِأَمْرِ اللّٰهِ مِمَّا
أَوْرَثَهُمُ النِّفَاقَ وَأَلْزَمَهُمْ بِقِلَّةِ الرِّضَا الشِّقَاقَ وَقَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ فَلَا تَعْجَلْ
عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا فَالْآنَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ قُرِنْتُ بِابْنِ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ وَعَمْرٍو وَعُتْبَةَ وَالْوَلِيدِ
وَالْمَرْوَانِ وَأَتْبَاعِهِمْ فَمَتَى اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي وَأُلْقِيَ فِي رُوعِي أَنَّ الْأَمْرَ إِلَى دُنْيَا يَكُونُ
هٰؤُلَاءِ فِيهَا رُؤَسَاءَ يُطَاعُونَ فَهُمْ فِي ذِكْرِ أَوْلِيَاءِ الرَّحْمٰنِ يَثْلِبُونَهُمْ وَيَرْمُونَهُمْ بِعَظَائِمِ
الْأُمُورِ مِنْ إِفْكٍ مُخْتَلَقٍ وَحِقْدٍ قَدْ سَبَقَ وَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِمَّنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ عَامَّةَ أَعْدَائِي مِمَّنْ أَجَابَ الشَّيْطَانَ عَلَيَّ وَزَهَّدَ النَّاسَ فِيَّ وَأَطَاعَ هَوَاهُ فِيمَا يَضُرُّهُ فِي
آخِرَتِهِ وَبِاللّٰهِ الْغِنَى وَهُوَ الْمُوَفِّقُ لِلرَّشَادِ وَالسَّدَادِ آیا بر مخزن قلوب و منشأ مدرکات و فهم و فکر ایشان
قفلهای آنها است پس در گذشت آنکس که بر گذشت که همی گفت علی دلهای ایشان را بر کین بسیکرداند و از حقد و حسد بر من
آکنده می سازد و این کلام اشاره بعثمان است و این سخنان او و تهمتهای او از آن روی بود که من در حرب
و طاعت فرمان رسول خدا اقارب و اقوام او را که مشرک بودند بقتل رسانیدم لاجرم کینه آن در دل ایشان انباشتن

دل از خشم و اعتراض و کین و انقراض پاک کنند با اینکه اگر در آنچه خواست خدا و فرمان و رضای اوست شکیبائی
میکردند و تسلیم میشدند و خاطر بر خونخواهی جماعت مشرکین بر نمی‌بستند برای ایشان بهتر بود خداوند عز و جل
پیغمبر را میفرماید نمی‌یابی جماعتی را که بخدا و روز جزا ایمان آورده‌اند که دوست بدارند کسانیرا که با خدای و رسول خدای
خلاف بجویند و ایشان بواسطهٔ اینکه نفاق بر ایشان چیره و شقاق بر ایشان مستولی گردید از رضای بامر خدا
روی بر تافتند و درون خود را از تخم عصیان بینباشتند و خداوند عز و جل پیغمبر را میفرماید پس تعجیل مکن بعذاب ایشان جز
این نیست که میشماریم برای ایشان شمردنی یعنی میشماریم بر ایشان ایام اجل ایشان را که بعد از مردن بعذاب موعود
برسانیم هم اکنون ای ابن عباس حالت اهل روزگار و حرص و طمع ایشان باین دنیای ناپایدار و بی‌خبری از قهر و غضب
پروردگار قهار بمقامی استقرار گرفته است که من بهایت با معویه پسر آکلة الاکباد و عمرو بن عاص و عتبة بن
ابی سفیان و ولید بن عقبه و اتباع ایشان قرین گردم یعنی مردمان روزگار چندان سست ایمان و غافل
و مغرور شده‌اند که نور را با ظلمت و علم را با جهل و کفر را با ایمان همعنان شمارند پس کدام وقت بوده و میباشد که
در سینهٔ من غلیان و در خاطر من نمایان شود که کار دنیا و اهل دنیا بجائی ارتقاء جوید که چنین مردم روسای
زمان و مطاع جهان گردند همانا این مردم بسبب کین و دین و حقد کینی که دارند اولیای یزدان را در مقام کاهش
در آورند و بعیب و نقص در سپارند و آلوده بتهمت خواهند و نیک میدانید جماعتی که مجاری اوقات عهد رسول خدا
صلی الله علیه و آله را انجا طرد دارند و اکنون در دنیا بجای هستند که عامهٔ دشمنان من کسانی باشند که در حق من
اطاعت و اجابت وساوس شیطان نموده‌اند و روی مردمان را از من بر تافته‌اند و آنچه را که شیطان خواسته
و موجب زیان آخرت است اطاعت نموده‌اند و جمله تواتر نهانیها بخداوند عباد است او است توفیق دهنده
رشاد و سداد یا ابن عباس ویل لمن ظلمنی ودفع حقی واذهب عظیم منزلتی این کانوا اولئک
وانا اصلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صغیرا لم یکتب علی صلوة وهم عبدة الاوثان
وعصاة الرحمن ولهم یوقد النیران فلما قرب اصعار الخدود وانتعاس الجدود واسلموا
کرها وابطنوا غیر ما اظهروا طمعا فی ان یطفؤا نور الله وتربصوا انقضاء امر
الرسول وفناء مدته لما اطمعوا انفسهم فی قتله ومشورتهم فی دار ندوتهم قال الله عز وجل ومکروا
ومکر الله والله خیر الماکرین وقال یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره
ولو کره المشرکون یا ابن عباس ندبهم رسول الله فی حیاته بوحی من الله بامرهم بموالاتی فحمل
القوم ما حملهم مما حمل علی ابینا آدم من حسد اللعین له فخرج من روح الله ورضوانه والزم اللعنة
لولی الله بما ذاك حسیبا وانه الله شیئا یا ابن عباس اراد کل امرء ان یکون راسا مطاعا تمیل الیه الدنیا والی اقاربه
فحملهم هواه ولذة دنیاه واتباع الناس الیه ان یغصب ما جعل الله لی ولولا اتقائی علی الثقل الاصغر ان یبید
فینقطع شجرة العلم وزهرة الدنیا وحبل الله المتین وحصنه الامین ولد رسول رب العالمین لکان طلب الموت
والخروج الی الله عز وجل اشهی الی من شرب ظمآن ونوم وسنان ولکنی صبرت وفی الصدر بلابل وفی النفس وساوس فصبر جمیل

والله

والله المستعان علی ما تصفون ولقدیما ظلم الانبیاء وقتل الاولیاء قدیما فی الامم الماضیة
والقرون الخالیة فتربصوا حتی یأتی الله بامره ای پسر عباس وای بر حال کسیکه بر من
ستم براند و حق مرا از من باز گرداینده و منزلت و مقام عظیم مرا ببرد این جماعت که این گونه با من
بظلم و عدوان رفتند و حق مرا غصب کردند کجا بودند در آن هنگام که من در خرد سالی که هنوز نماز بر من
واجب نبود با رسول خدای نماز میگذاشتم و ایشان به پرستش اوثان و عصیان رحمن روز میگذاشتند
و این کلمه تصریح مینماید که اسلام و ایمان و عبادت امیر المؤمنین بر تمام مردم جهان تقدم داشته بالجمله
میفرماید این مردم مخالفین که غاصبین که عابد اوثان و عاصی یزدان بودند همواره نیران فتنه و فساد را
فروزنده و آتش کفر و شرک و نفاق و [illegible] را پرستنده و از قبول حق و دعوت حق گریزنده بودند
تا گاهی که بازار اسلام رونق و حال مسلمانان قوت گرفت و بدانستند که چیزی بر نیاید که مسلمانان بر
دیگران چیره و چهره بخت و اقبال ایشان تیره میگردد بکراهت اسلام آوردند و از روی
نفاق اظهار وفاق کردند و شقاق و کفری را که با دل ایشان الصاق و التصاق داشت
مکتوم ساختند و بآن طمع اندر بودند که وقتی یابند و بهوش و کوشش بگذارند تا چون دست
یابند به نیران کفر و عصیان نور خدای را خاموش کردانند و همواره متربص و مترصد
انقضای امر رسول خدای و فنای مدت جاوید عدت حضرت رسالت آیت راهنمای
بودند چه در دار الندوه بمشورت می‌پرداختند و نفوس خبیثهٔ خود را در قتل خیر الانام
و هلاک باعث ایجاد دهور و اعوام و شهور و ایام مطمع انداختند خدای عز و جل می‌فرماید
این گروه شقاوت پژوه بمکاری و حیلت و زشت سگالی کار همی کردند و خدای سزای
ایشان را باز گذاشت و نیز میفرماید این مردم بی نور و شعور و کافر و کفور همی خواستند
بآتش عصیان و تابش بیان کفر ترجمان نور خدای را خاموش کنند با اینکه یزدان
تعالی البته نور خود را به اکمال و اتمام رساند اگر چند مشرکان را مکروه و ناگوار آید ای پسر
عباس رسول خدای در زمان زندگانی همایونش بموجب وحی پروردگار این جماعت را
به بیعت و خلافت من دعوت فرمود و بموالات من فرمان کرد و این مردم را حسد و حقد بر
مخالفت امر رسول خدا و عصیان امر خدا و خصومت من باز داشت چنانکه شیطان ملعون
نیز بواسطهٔ بغض و حسد بر پدر ما آدم علیه السلام کینه ور و از روح و رضوان یزدان بیرون
و بلعنت ابدی و دوری از رحمت سرمدی مقرون شد و این کار و کردار ایشان
اگر خدای بخواهد زیانی بر من فرود نمی‌آورد ای پسر عباس هر مردی همی خواهد
که ریاست و مطاعیت داشته باشد و اهل دنیا و اموال جهان بدو و اقارب او

روی بیاورد لاجرم هوای نفس او و لذت دنیای او و متابعت نمودن مردمان به اوامر و نواهی و میل نفس او حمل می نماید اورا که غاصب حق من گردد و اگر به ثقل اصغر نمی اندیشیدم که از دست نشوند و مبارک درخت علم و مایه فروغ و رونق جهان و حبل استوار یزدان و حصن امین ایزد منان فرزندان رسول پروردگار عالمیان را انقطاعی نرسد همانا طلب مرگ و بیرون شدن بحضرت خداوند عز و جل نزد من از شربت گوارائی که جگر تشنه را رسد و خوابی خوش که بدیده آنکس که بزحمت بیخبری خواب دچار شد خوشتر و اطیب بودی لکن بصبوری و شکیبائی پرداختم گاهی در سینه آهنگ ها و در نفس وسوسه ها است فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون همانا از پیشین زمان با پیغمبران ستمها رانده اند و اولیای یزدان را در امتهای گذشته روزگاران و قرون بر نوشته بقتل رسانیده اند پس بانتظار وصول امر پروردگار بباشید

وَ بِاللّٰهِ اَحْلِفُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ اِنَّهُ كَمَا فَتَحَ بِنَا يَخْتِمُ بِنَا وَ مَا اَقُولُ لَكَ اِلَّا حَقّاً يَا ابْنَ عَبَّاسٍ اِنَّ الظُّلْمَ يَثْبُتُ لِهٰذِهِ الْاُمَّةِ وَ يَطُولُ الظُّلْمُ وَ يَظْهَرُ الْفِسْقُ وَ تَعْلُو كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ وَ لَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ عَلَى اَوْلِيَاءِ الدِّينِ اَنْ لَا يُظَاهِرُوا اَعْدَاءَهُ بِذٰلِكَ اَمَرَ اللّٰهُ فِي كِتَابِهِ عَلَى لِسَانِ الصَّادِقِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوٰى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ الْآيَة يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ذَهَبَ الْاَنْبِيَاءُ فَلَا نَرٰى نَبِيّاً وَ الْاَوْصِيَاءُ وَ وَرِثْنَاهُمْ عَنْهُمْ اَخَذُوا عِلْمَ الْكِتَابِ وَ تَحْقِيقَ الْاَسْبَابِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ اَنْتُمْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ فَلَا يَزَالُ الرَّسُولُ بَاقِياً مَا نَفَذَتْ اَحْكَامُهُ وَ عُمِلَ بِسُنَّتِهِ وَ دَارُوا حَوْلَ اَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ بِاللّٰهِ اَحْلِفُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ لَقَدْ نُبِذَ الْكِتَابُ وَ تُرِكَ قَوْلُ الرَّسُولِ اِلَّا مَا لَا يُطِيقُونَ تَرْكَهُ مِنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ لَمْ يَصْبِرُوا عَلَى كُلِّ اَمْرِ نَبِيِّهِمْ وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا اِلَّا الْعَالِمُونَ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَ اَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ثُمَّ اِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ اِلَى اللّٰهِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ عَامِلِ اللّٰهَ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ تَكُنْ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ دَعْ مَنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرُطاً وَ يَحْسَبُ مُعَاوِيَةُ مَا عَمِلَ وَ مَا يَعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ لِيُمِدَّهُ ابْنُ الْعَاصِ فِي غَيِّهِ فَمَا يُغْنِي وَ كَيْدُهُ قَدْ هَوٰى وَ سَيَعْلَمُ الْكَافِرُ

لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ وَ اَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَقَالَ الصَّادِقُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ لَا تَفُتْ اَسْتَغْفِرُ ۷۱۱
اللّٰهَ لِي وَ لَكَ وَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

ای پسر عباس سوگند بخدای میخورم که چنانکه بما افتتاح یافت بما نیز اختتام میجوید و این کلمه احتمال چند معنی دارد یکی اینکه چنانکه افتتاح عبادت و معرفت خدای بما بود اختتام آن نیز بما باشد یعنی تکمیل این امر بوجود ما میباشد اگرچند در ظاهر هم چنان ندانند در باطن چنان است دیگر اینکه همانکه افتتاح امر اسلام بما بود اختتامش نیز بماست و اگر دیگران گمان میبرند که باستیلای ظاهری ایشان این امر با ایشان راجع است محض وهم است و از روز ازل این امر بنام ما و وجود و علوم و معارف ما موکول است و دیگران که از علم و معارف بی بهره هستند هرگز نتوانند دارای این معنی و مرتبت باشند دیگران بی بهره اند از جرعه کاس الکرام حافظ این امانت و گنجور این ودیعه و صاحب این مقام و قابل این مدارج جاویدار ما و مروج شریعت خیر الانام مائیم دیگر اینکه در ظاهر امر و آغاز کار ظهور و رواج دین اسلام بوجود ما بود و از آن پس جماعتی که لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا اُولٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ چندگاهی بتقلب و تغلب و حیل مختلفه اضل سبیلا
متصدی امور مسلمانان و متشمر باطفاء نور یزدان شدند و گمان همی بردند که این امر را از اهل بیت رسول خدا بیرون بردند و دیگرباره مردمان را بملت جاهلیت باز خواهند آورد این گمانی سست و پنداری نادرست است چه خداوند تعالی ائمه هدی صلوات الله علیهم را حافظ اسرار و امانات و ودایع حقیقت آیات خود گردانیده است خواه ظاهر مشهور خواه غایب مستور و در آخر الزمان نوبت ظهور او و رجعت ما و تشدید امر دین و رفع ظلم و دفع مخالفین و مشرکین است بالجمله میفرماید ای پسر عباس خبر حق و راستی با تو بگویم همانا رشته ظلم و سلسله بیداد در حق این امت اتساق گرفت و زمان ستمکاری امتداد یافت و فسق و فجور ظهور نمود و سخن ستمکاران بلند شد همانا خداوند تعالی از اولیای دین و والیان آئین پیمان استوار گرفته است که با اعدای دین در هواجس نفسانی ایشان معین نباشند و خداوند تعالی در کتاب خودش بر زبان صداقت توامان رسول الله صلی الله علیه و آله امر نموده و فرموده است بر نیکی و تقوی معاونت کنید و بر معصیت و عدوان یار و معین مگردید ای پسر عباس پیغمبران عظام علیهم السلام از جهان برفتند و تو امر و پیغمبری را نمی بینی و اولیای ایشان وارث علوم و شرایع و سنن و احکام ایشان هستند علم کتاب و تحقیق اسباب را اخذ نمودند خداوند عز و جل میفرماید چگونه کفر میورزید با اینکه آیات خدای بر شما قرائت میشود و رسول او در میان شماست یعنی احکام و شریعت و ولی او در میان شما باقی است پس تا زمانیکه احکام رسول جاری و سنت او معمول و مردمان محکوم امر و نهی او باشند آن رسول باقی است ای پسر عباس بخداوند سوگند یاد میکنم که در این زمانه احکام کتاب خدای را از پس پشت افکندند و کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را آن چنانکه بایستند متروک نمودند مگر آنچه را که نتوانستند از حلال و حرام و چرا طاقت تمام اوامر و نواهی پیغمبر خود طاقت نیاوردند یعنی چون از روی باطن

اسلام نیاورده بودند بلکه کرهاً مسلمان شدند و بطمع و غرض شخصی اظهار انقیاد نمودند و دل و زبان ایشان یکسان نبود لاجرم چون رسول خدای بدیگر سرای پیوست فرصت غنیمت شمردند و آنچه توانستند در اضمحلال دین و سنن آنحضرت بکوشیدند مگر آنچه را که اگر متروک میداشتند حکم بر عدم اسلام ایشان علکه بلهد او ایشان میشد و این امر را نیز اگرچه ناگوار نمی شمردند و اسلام را خاری در میان عقاید سابقهٔ خود میشمردند لکن چون متمکن باین قت را اسباب ادراک سلطنت و امارت و حصول مقاصد و تمنیات دنیویهٔ خود میدانستند بیک اندازه حفظ ظاهر نمودند تا چون درام سلطنت قوی حال کردند بتخریب بنیان اسلام نیز بکوشیدند چنانکه چون نوبت بمعویه و پارهٔ کسان و خلفای دیگر روزگاران افتاد بر آن نمونه و نمط که با قوانین اسلام شباهت نداشت و بر سیرهٔ اکاسره و قیاصره و جبابره بود زندگانی سپردند بالجمله امیرالمؤمنین کلام متین خود را بقرآن مبین تضمین میکند که میفرماید این امثال را برای مردمان میزنیم و جز آنانکه عالم هستند یعنی راسخان در علم میباشند تعقل نمی نمایند آیا چنان می پندارید که ما شما را ببازی و بیهوده آفریدیم و شما را بسوی ما بازگشتی نیست یعنی گمان می برید که مرتبات فات و حشر و معادی نیست پس در میان ما و ایشان مرجع بسوی خدای است یعنی چون قیامت در رسد خداوند در میان ما و ایشان حکم میفرماید و زود است که بدانند آنانکه ستم راندند در کدام گردشگاه گردش خواهند گرفت ای پسر عباس در پوشیده و آشکارا با خدای معاملت بکن تا از رستگاران باشی و کسانیرا که پیرو هوای نفس بدفرجام خود هستند و از حدیکه مقرر است بیرون می تازند روی بر تاب و هوای معویه کافی آنچه را که میکند و بعد از وی باعمال ناستودهٔ او عمل خواهند کرد و عمرو بن العاص او را در آن سرکشی و طغیانش امداد همی نماید همانا عمرش بپایان میرود و کید و فنونش سرنگون میگردد و زود است که شخص کافر بداند که پایان کار و عاقبت کردارش بر چه منوال و پرسش سرای مکافاتش چگونه ناهموار است چون سخنان امیر المؤمنین علی علیه السلام بدین مقام اختتام گرفت بانگ مؤذن بنماز صبح برخاست فرمود یا ابن عباس زمان نماز در رسید وقت را از دست مگذار برای خود و تو از خدای طلب آمرزش میکنم و خدای برای ما و تو کافی و بهتر وکیل است و حول و قوتی جز بخداوند علی عظیم نیست ابن عباس میگوید از انقطاع شب اندوهناک و بر سپری شدن آن متلهف گردیدم راقم حروف گوید چون در این خبر نگرند باز دانند که امیرالمؤمنین علیه السلام را اگر اظهار اندوهی می شود در غم امت و کجروان امت است که از چه روی بایست تابع فریب شیطان و هواجس نفس اماره گردند و از خوان اسلام که قائد روضهٔ رضوان و آشیان مینو نظام و سعادت سرمدی است انحراف و بزخارف دنیوی و شقاوت ابدی انصراف گیرند و خود را و جمعی کثیر را نسلاً بعد نسل و اصلاً بعد اصل بعذاب الیم آن سرای جاوید دچار سازند و بعلت مشغله دنیا از مشعله هدی بی نصیب ده قود دوزخ و لهیب کردند و این کلمات ملاحت آیات تا چند فصیح ملیح است که با اینکه همه از در شکایات و شکوی و حزن و اندوه است ابن عباس از اواسط شب گوش بدان سپرده و تا نوبت خواندن خروس سحرگاهی و بر شدن بانگ نماز آلهی امتداد یافته است اظهار افسوس و اندوه می نماید تا چرا شب بپایان رسیده و رشتهٔ آن کلام معجز ارتسام انقطاع گرفت و از اینجا مراتب فصاحت و بلاغت

و طلاقت و ذلاقت و حلاوت و ملاحت لسان و بیان ولی خداوند منان معلوم میشود که مانند عبدالله بن عباس که ابنیهٔ بلاغت و فصاحت را اساس و فصحای بلاغت آثار را ملجأ و مناص است اینگونه غرق آن بحر فصاحت و بلاغت است و خطب و کلمات شکایت آیات آن حضرت با نهایت فصاحت و رجاحت و وجاهت و اتمام حجت و اقامت براهین قاطعه در بحار الانوار و نهج البلاغه و ناسخ التواریخ مسطور است

بیان پارهٔ حکایات رسول خدای صلی الله علیه و آله که در کتب اخبار از حضرت باقر علیه السلام رسیده است

در جلد ششم بحار الانوار و تفسیر علی بن ابراهیم از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که پسری از صفیه دختر عبدالمطلب بمرد و صفیه روی براه آورد فَقَالَ لَهَا عُمَرُ غَطِّي قُرْطَكِ فَإِنَّ قَرَابَتَكِ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَنْفَعُكِ شَيْئاً چون عمر او را بدید گفت این گوشوار را که بگوش اندر بپوش چه خویشاوندی تو با رسول خدای ترا در هیچ چیز سود مند نیست صفیه برآشفت و گفت ای فرزند زن غیر مختونه آیا گوشوارهٔ مرا بدیدی آنگاه صفیه بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله شد و آن داستان بگذاشت و بگریست رسول خدای بیرون شد و ندا بنماز جماعت برکشید مردمان فراهم شدند فَقَالَ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّ قَرَابَتِي لَا تَنْفَعُ لَوْ قَدْ قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِي عُلُوجِكُمْ لَا يَسْأَلُنِي الْيَوْمَ أَحَدٌ مَنْ أَبَوَاهُ إِلَّا أَخْبَرْتُهُ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ أَبُوكَ غَيْرُ الَّذِي تُدْعَى لَهُ أَبُوكَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ أَبُوكَ الَّذِي تُدْعَى لَهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا بَالُ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّ قَرَابَتِي لَا تَنْفَعُ لَا يَسْأَلُنِي عَنْ أَبِيهِ فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ أَعُوذُ بِاللهِ يَا رَسُولَ اللهِ مِنْ غَضَبِ اللهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ اُعْفُ عَنِّي عَفَى اللهُ عَنْكَ رسول خدای فرمود چیست حال آن جماعتی که چنان می پندارند که خویشاوندی با من سودمند نیست چون در مقام محمود بایستم برای علوج شما شفاعت میکنم امروز هیچکس از پدر و مادرش از من پرسش نکند جز آنکه او را خبر باز میدهم یعنی باز میگویم که پدر او کیست در اینوقت مردی در حضرتش بپای شد و عرض کرد یا رسول الله پدرم کیست فرمود پدر تو غیر از آنکس هست که ترا باو میخوانند و بدو منسوب میدارند پدر تو فلان بن فلان است پس از آن دیگری بپای خاست و عرض کرد یا رسول الله پدر من کیست فرمود پدرت همان کس است که ترا بنام او و پسری او میخوانند یعنی حلال زاده هستی آنگاه فرمود چیست حال آنکس که گمان میکند قرابت من سود نمی بخشد از پدرش از من نمی پرسد در اینوقت عمر بپای شد و عرض کرد یا رسول الله پناه میبرم بخدای از غضب خدا و غضب رسول خدای از من درگذر خدای از تو بگذرد پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ تا آنجا که میفرماید ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ای کسانیکه ایمان آورده اید پرسش و پژوهش مکنید از چیزهائیکه اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهگین

معلوم باد علج بمعنی آن کبری است که هیچ دین ندارد و علوج جمع آن است مجلسی میفرماید میشاید مراد بعلوج در این کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله بندگان و عبید ایشان باشند که از کفار عجم اسلام آورده و در بعضی نسخ بجای فی علوجکم فی حاءٍ وحَکَمٍ مسطور است ابن اثیر در نهایه میگوید که در حدیث وارد است شَفاعَتی لِاَهْلِ الکَبائِرِ مِنْ اُمَّتی حَتّی حَکَمٍ وَحاءٍ یعنی شفاعت من شامل حال آنان است که از امت من معاصی کبیره نموده اند حتی دو قبیله حکم و حاء و ایشان دو قبیله هستند که از آنسوی یکجاتان یبرین جای دارند در مراصد الاطلاع مسطور است که یبرین بفتح یاء حطی و باء موحده ساکنه و کسر راء مهمله و یاء مثناة تحتانی و نون ریگستانی بس طویل و عریض است که در اعلی بلاد سعد واقع است و بعضی گفته اند این ریگستان از اصقاع بحرین و در میان آن و احساء دو مرحله است و نیز یبرین از قریه‌های حلب است راقم حروف گوید مقام احمد صلی الله علیه و آله از مقام محمود بسی برتر و اشرف است و هیچ شبهه نمیرود که اگر آنحضرت که خلقت دوزخ و جنت برای معاندین و محبین آن حضرت است اگر در حق هر کس بهر گناه و معصیت و دین و مذهب که باشد اراده شفاعت فرماید فوراً دوزخ و نیران بروی باغ و بوستان گردند و در اینجا میخواهد بفرماید که مرا که این مقام و رتبت است چگونه شفاعت در بارهٔ اقارب من شامل نمی شود و ذوو قرابت من سودمند نمیگردد و از کلمهٔ مبارکه لتشفعن بسی امیدواریها و بشارت میرسد و عظمت و جلالت و صدق قول و خبر رسول خدای را از اینگونه اخبار میتوان دانست و اذعان و تسلیم مردمان را نیز در این مواقع میتوان معلوم کردانید که چون با کسی میفرماید پدر تو نه آن کس باشد که ترا پسر آن میخوانند و پدر تو فلان بن فلان است و تصریح میفرماید که حلال زاده نیستی بهیچوجه جای سخن نمیماند و دیگری بپای میشود و میپرسد و دیگری معذرت میخواهم

بیان حکایت اعرابی و غیره با رسول خدای صلی الله علیه و آله که از حضرت باقر علیه السلام وارد است

در مجلد ششم بحار الانوار از سعد الاسکاف از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است جاءَ اَعْرابِیٌّ اَحَدُ بَنی عامِرٍ فَسَاَلَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَلَمْ یَجِدْهُ قالُوا هُوَ بِقُرَحٍ فَطَلَبَهُ فَلَمْ یَجِدْهُ قالُوا هُوَ بِمِنی قالَ فَطَلَبَهُ فَلَمْ یَجِدْهُ فَقالُوا هُوَ بِعَرَفَةَ فَطَلَبَهُ فَلَمْ یَجِدْهُ قالَ فَوَجَدَهُ فِی الْمَوْقِفِ قالَ حَلُّوا لِیَ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقالَ النّاسُ یا اَعْرابِیُّ ما اَنْکَرَکَ اِذا وَجَدْتَ النَّبِیَّ وَسْطَ الْقَوْمِ وَجَدْتَهُ مُفَخَّماً قالَ بَلْ حَلُّوهُ لی حَتّی لا اَسْئَلَ عَنْهُ اَحَداً قالُوا فَاِنَّ نَبِیَّ اللهِ اَطْوَلُ مِنَ الرَّبْعَةِ وَاَقْصَرُ مِنَ الطَّوِیلِ الْفاحِشِ کانَ لَوْنُهُ فِضَّةٌ وَذَهَبٌ اَرْجَلُ النّاسِ جُمَّةً وَاَوْسَعُ النّاسِ جَبْهَةً بَیْنَ عَیْنَیْهِ غُرَّةٌ اَقْنَی الْاَنْفِ واسِعُ الْجَبینِ کَثُّ اللِّحْیَةِ مُفَلَّجُ الْاَسْنانِ عَلی شَفَتِهِ السُّفْلی خالٌ کَاَنَّ رَقَبَتَهُ اِبْریقُ فِضَّةٍ بَعیدُ ما بَیْنَ مُشاشَةِ الْمَنْکِبَیْنِ کَاَنَّ بَطْنَهُ وَصَدْرَهُ سَواءٌ سَبْطُ الْبَنانِ عَظیمُ الْبَراثِنِ اِذا مَشی مَشی مُتَکَفِّئاً وَاِذَا الْتَفَتَ الْتَفَتَ بِاَجْمَعِهِ کَاَنَّ یَدَهُ مِنْ لینِهِما مَتْنُ اَرْنَبٍ اِذا قامَ مَعَ اِنْسانٍ لَمْ یَنْفَتِلْ حَتّی یَنْفَتِلَ صاحِبُهُ

وَاِذا جَلَسَ لَمْ یَحُلْ حَبْوَتَهُ حَتّی یَقُومَ جَلیسُهُ امردی اعرابی که یکتن از بنی عامر بود بیامد و از رسول خدای صلی الله علیه و آله پژوهش نمود و آنحضرت را نیافت با وی گفتند آن حضرت در قرح جای دارد قرح بضم قاف و فتح راء معجمه و حاء حطی بر وزن صرد نام کوهی است در مزدلفه که صعود بر آن مستحب است اعرابی در طلب پیغمبر بدانجا رهسپر شد و هم در آنجا نیافت بعضی گفتند در منی تشریف قدوم داده بدانجا شد و در آنجایش نیافت گفتند در عرفه میباشد بدانجا برفت و نیز بحضرتش مشرف نشد و برفت و رسول خدای را در موقف باز یافت اینوقت با مردمان گفت شمایل پیغمبر را با من برشمارید گفتند ای اعرابی چون در محضر مبارکش اندر شوی و حضور مبارکش را در میان جماعت دریابی از آن فخامت و عظمت و جلالتی که در وجود مبارکش مشهود است آنحضرت را شناخته میداری اعرابی گفت میخواهم جمال مبارک و خصال همایونش را چنان برای من توصیف نمائید که حاجتمند پرسش از هیچکس نباشم گفتند پیغمبر خدای را قامتی موزون و دیداری همایون است و اعتدالی بکمال دارد از مردم چهارشانه بلندتر و از دراز نا اندازه کوتاه‌تر است یعنی قامت مبارکش نه بلند است و نه کوتاه بلکه حد وسط را که بهترین نمط است داراست و رنگ مبارکش با نقره سفید و زر سرخ بیامیخته اند یعنی گلگون است و چون آمیزشش برف بخون است گیسوان مبارکش تا گوش را در سپرده و گاهی بر سر دوش میرسد و جبههٔ مبارکش پهن و محاسن شریفش انبوه و دندانهای مبارکش گشاده میان و بر لب زیرین خالی اندر و گردن شریفش چون سبیکهٔ نقرهٔ خام مصقول می نماید شکم و سینهٔ مبارکش یکسان و انگشتهای شریفش کشیده و بلند و نیکو و معتدل و کف و پنجه‌های مبارکش بزرگ است چون راه سپار شود بتمام وقار و سکون راه نوردد و راست و درست قدم بر نهد و بگذارد و چالاک بگذرد و این دلیل شجاعت و عدم کبر است و چون با کسی روی آورد بتمام روی روی نماید یعنی چون متکبران به نیم رخ چهره نگشاید و دست مبارکش از نهایت نرمی و نعومت چون متن خرگوش است هر وقت با شخصی بایستد تا مصاحبش جدائی نجوید جدائی نگیرد و چون با کسی بنشیند تا جلیس او بپای نشود ترتیب جلوس را از دست نگذارد اعرابی چون این کلمات را بشنید بیامد فَلَمّا نَظَرَ اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَرَفَهُ قالَ بِمِحْجَنِهِ عَلی رَاْسِ ناقَتِهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عِنْدَ ذَنَبِ ناقَتِهِ فَاَقْبَلَ النّاسُ تَقُولُ ما اَجْرَاَکَ یا اَعْرابِیُّ قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَعُوهُ فَاِنَّهُ اَرِبٌ ثُمَّ قالَ ما حاجَتُکَ قالَ جائَتْنا رُسُلُکَ اَنْ تُقیمُوا الصَّلوةَ وَتُؤْتُوا الزَّکوةَ وَتَحُجُّوا الْبَیْتَ وَتَغْتَسِلُوا مِنَ الْجَنابَةِ وَبَعَثَنی قَوْمی اِلَیْکَ رائِداً اَبْغی اَنْ اَسْتَحْلِفَکَ وَاَخْشی اَنْ تَغْضَبَ قالَ لا اَغْضَبُ اِنّی اَنَا الَّذی سَمّانِیَ اللهُ فِی التَّوْریةِ وَالْاِنْجیلِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ الْمُجْتَبی الْمُصْطَفی لَیْسَ بِفَحّاشٍ وَلا سَخّابٍ فِی الْاَسْواقِ وَلا یَتْبَعُ السَّیِّئَةَ السَّیِّئَةَ وَلکِنْ یَتْبَعُ السَّیِّئَةَ الْحَسَنَةَ فَسَلْنی عَمّا شِئْتَ وَاَنَا الَّذی سَمّانِیَ اللهُ فِی الْقُرْآنِ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَسَلْ عَمّا شِئْتَ قالَ اِنَّ اللهَ الَّذی رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ هُوَ اَرْسَلَکَ قالَ نَعَمْ هُوَ اَرْسَلَنی قالَ بِاللهِ الَّذی قامَتِ السَّمواتُ بِاَمْرِهِ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَاَرْسَلَکَ بِالصَّلوةِ الْمَفْرُوضَةِ

قال نعم هو ارسلني قال بالله الذي قامت السموات بامره هو الذي انزل عليك الكتاب وارسلك بالصلوة المفروضة
والزكوة المعقولة قال نعم قال وهو امرك بالاغتسال من الجنابة وبالحدود كلها قال نعم قال فانا آمنا بالله
ورسله وكتابه واليوم الآخر والبعث والميزان والموقف والحلال والحرام صغيره وكبيره قال فاستغفر له النبي ص ودعا
چون رسول خدای را کمتر آیت معرفت آفرینش را بشناخت و از ولعی که بپرسش داشت با چوبی که بدست
بودش اشارتی بر سر ناقه پیغمبر کرد مردمان بدو روی کردند و همی گفتند ای اعرابی تا چند جری و جسور هستی پیغمبر فرمود
او را بحال خود بگذارید که او را حاجتست بعد از آن فرمود ترا چه حاجت است عرض کرد همانا فرستادگان شما
ما را بیامدند و باقامت نماز و پرداختن زکوة و زیارت خانه خدای و غسل از جنابت امر کردند لاجرم قوم من مرا
باستان تو بفرستادند تا در اینجمله سؤال کنم و ترا باینجمله سوگند دهم و بیم همی دارم که خشمناک شوی فرمود خشمناک
نمیشوم چه اوصاف و اخلاق و نام و نشان مرا خدای در توریة و انجیل یاد کرده است و باز نموده است که وی محمد
فرستاده و برگزیده خدای است فحاش نیست و در اسواق فریاد نکند و سزای بدی را ببدی نگذارد بلکه از هر کس
بد بیند او را پاداش نیکو دهد از هر چه خواهی بپرس که من همان کس هستم که خداوند در قرآن در حق من میفرماید
اگر تو درشتخوی و غلیظ القلب باشی مردمان از پیرامون تو پراکنده کردند از هر چه میخواهی پرسش جوی اعرابی
عرض کرد آن خداوندی که آسمانها را بدون ستون برافراخته است ترا بمخلوق رسالت داده فرمود آری گفت
سوگند میدهم بآن خداوندی که آسمانها بفرمان او برپای هستند همان خداوند است که قرآن را بر تو نازل کرده است
و ترا فرمان و رسالت داده است که مردمان نماز را واجبی بگذارند و زکوة اموال خود را تقدیم نمایند فرمود آری
عرض کرد همین خداوند جلیل با تو باغتسال از جنابت و اجرای تمام حدود مأمور فرموده است فرمود آری آنوقت
اعرابی با امنیت خاطر و قبول دل عرض کرد پس ما با جمله بخدای و فرستادگان خدای و کتاب او و روز قیامت
و انگیز روز رستاخیز و میزان و موقف و حلال و حرام خواه کوچک و خواه بزرگ ایمان آوردیم میفرماید چون
اعرابی این سخنان بگذاشت و ایمان خود را اسلم داشت رسول خدای صلی الله علیه و آله از بهر او استغفار
و در حق او دعای خیر فرمود معلوم باد در کتب اخبار در الفاظ این خبر شریف بعضی اختلافات است و نیز از حضرت
باقر علیه السلام در شمائل رسالت و دلائل حضرت خیر الانام علیه و آله الصلوة و السلام احادیث متعدده وارد
و در مجلد ششم بحار مسطورات و دیگر در جلد ششم بحار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای
صلی الله علیه و آله فرمود انی لاعجب كيف لا اشيب اذا قرأت القرآن من بعجب اندر می شوم که
چگونه پیر نمیشوم گاهی که قرائت قرآن را می نمایم و از معانی این کلام مبارک اینست که قرآن مجید یا بر قصص و اخبار
پیشینیان و قرون ماضیه و چگونگی حال و مآل ایشان و مواعظ و نصایح حکایت میکند یا بر مراتب عظمت خلقت
و خلاقیت و قهر و قهاریت و توحید و معرفت خدای و عذاب و ثواب روایت می نماید یا از کیفیت احکام
و حدود الهی و از اوامر و نواهی و تکالیف مکلفین اشارت میفرماید و البته بندگان خدای بهر صفت و کیفیت و مقام

تعجب نبی در حال قرائت قرآن

واستعداد

و استعداد که باشند یا مؤمن هستند و قاصر یا مسلم هستند و غیر وافی یا کافر هستند و مقصر یا شایق هستند و غیر فائق
و یا عالم هستند آماده و بن بصیرت تامه یا جاهل هستند و مقصر در تعلم از علما در هر صورت چون بر آیات یزدانی بگذرند
و بر معانی و حقایق و بواطن که مخصوص بصنف علمای راسخین است بنگرند البته باید از کثرت تفکر و تعقل موی بر سرها
سفید و قوت قوای جوانی بضعف شیخوخیت و علامات آن مبدل شود و دیگر در آن کتاب از زراره از حضرت
باقر علیه السلام مروی است که مردی یهود بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله درآمد و آنوقت عایشه
در حضرتش حضور داشت و آن یهودی گفت السام عليكم رسول خدای فرمود علیک یعنی بر تو باد پس از آن
یهودی دیگر آمد و بدانگونه سلام راند و رسول خدای نیز بدانگونه که با صاحب او جواب رانده بود پاسخ داد پس از
وی یهودی دیگر اندر شد و بدانسان سلام فرستاد و جواب نیز بمانند پیشینیان بشنید عایشه از کردار ایشان خشمگین
گردید و گفت عليكم السام والغضب واللعنة يا معشر اليهود يا اخوة القردة والخنازير بر شما باد مرگ و بلا
و غضب و لعنت خداوند تعالی ای گروه یهود ای برادران بوزینگان و خوکان رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
يا عائشة ان الفحش لو كان ممثلا لكان مثال سوء ان الرفق لم يوضع على شيء قط الا زانه ولم يرفع
عنه قط الا شانه قالت يا رسول الله اما سمعت الى قولهم السام عليكم فقال بلى اما سمعت ما
رددت عليهم قلت عليكم فاذا سلم عليكم مسلم فقولوا السلام عليكم واذا سلم عليكم
كافر فقولوا عليك ای عایشه اگر فحش مثل مجسم گردد مثالی زشت و قالبی نکوهیده میگردد و این
کلام بر تجسم اعمال حدیث میکند میفرماید رفق و ملایمت را بهیچ چیزی هرگز نمیگذارند جز اینکه او را زینت بخشد و از آن
بر نمی دارند جز آنکه دچار نکوهش گردد میفرماید عایشه عرض کرد یا رسول الله این سخنان ایشان را نشنیدی
که السام علیکم گفتند فرمود آری بشنیدم آیا تو جواب مرا که با ایشان برگردانیدم نشنیدی که گفتم علیکم
پس هر وقت شخصی مسلمان بر شما سلام براند بگوئید السلام علیکم و چون کافری بر شما سلام براند بگوئید علیک
راقم حروف گوید مردم یهود از آن نفاق و کفر و حسدی که بر رسول خدای و تحیات اسلام داشتند چون
میخواستند السلام علیکم یعنی سلامت و رحمت بر شما باد بگویند بشیطنت و لعنت و خیانت زبان خود را کج
و دهان خود را معوج میداشتند و لام را ساقط ساخته و السام علیکم میگفتند و سام یعنی مرگ است رسول
خدای صلی الله علیه و آله نیز در جواب ایشان بلفظ علیک قناعت میفرمود یعنی آنچه گفتید و مقصود داشتید
بر شما و بهره شما باد و نیز امت را فرمان کرد تا در جواب سلام مسلمان بدانسان و در پاسخ سلام یهود بدانگونه
سخن برانند و دیگر در کتاب کافی و بحار از محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود
جاءت امرأة من الانصار الى رسول الله صلى الله عليه وآله فدخلت عليه وهو في منزل حفصة و
المرأة متلبسة متمشطة فدخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت يا رسول الله ان المرأة
لا تخطب الزوج وانا امرأة ايم لا زوج لي منذ دهر ولا ولد فهل لك من حاجة فان تك فقد

وَهَبتُ نَفسی لَکَ اِن قَبِلتَنی فَقالَ لَها رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ خَیراً وَدَعا لَها ثُمَّ قالَ یا اُختَ الاَنصارِ جَزاکُمُ اللهُ عَن رَسُولِ اللهِ خَیراً فَقَد نَصَرَنی رِجالُکُم وَرَغِبَت فیَّ نِساؤُکُم فَقالَت لَها حَفصَةُ ما اَقَلَّ حَیاءَکِ وَاَجرَاَکِ وَاَنهَمَکِ لِلرِّجالِ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ کُفّی عَنها یا حَفصَةُ فَاِنَّها خَیرٌ مِنکِ رَغِبَت فی رَسُولِ اللهِ فَلُمتِها وَعِبتِها ثُمَّ قالَ لِلمَرأَةِ انصَرِفی رَحِمَکِ اللهُ فَقَد اَوجَبَ اللهُ لَکِ الجَنَّةَ بِرَغبَتِکِ فیَّ وَتَعَرُّضِکِ لِمَحَبَّتی وَسُرُوری وَسَیَأتیکِ اَمری اِن شاءَ اللهُ فَاَنزَلَ اللهُ وَامرَأَةً مُؤمِنَةً اِن وَهَبَت نَفسَها لِلنَّبِیِّ اِن اَرادَ النَّبِیُّ اَن یَستَنکِحَها خالِصَةً لَکَ مِن دُونِ المُؤمِنینَ قالَ فَاَحَلَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ هِبَةَ المَرأَةِ نَفسَها لِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلا یَحِلُّ ذلِکَ لِغَیرِهِ

زنی از جماعت انصار بخدمت رسول خدای صلّی الله علیه وآله آمد و اینوقت آنحضرت در منزل حفصه جای داشت و آن زن خویشتن را بجامهٔ نیک و آرایش نیکو بیاراسته و در حضرت رسول خدای صلّی الله علیه وآله عرض کرد که رسم معمول نبوده و نمی شاید که زن بخواستگاری مرد برآید و اینک من زنی بیوه هستم و روزگاری است که بی شوی و فرزند میباشم آیا ترا حاجتی باشد یعنی خواهان زناشوئی هستی و اگر رغبت فرمائی همانا خویشتن را اگر بپذیری بتو هبه کردم و بخشیدم رسول خدای فرمود خیر و نیکوست و در حقش دعای خیر فرمود پس از آن گفت ای خواهر انصار خداوند شما را از رسول خدای جزای خیر دهد چه مردان شما بنصرت من آمدند و زنان شما بزوجیت من رغبت کردند حفصه با آن زن انصاریه گفت تا چند شرم و آزرمت اندک است و خواهان مرد هستی رسول خدای صلّی الله علیه وآله فرمود ای حفصه از نکوهش وی دست بدار که او از تو بهتر است برسول پروردگار رغبت افکنده و تو بنکوهش و عتاب او زبان میگشائی بعد از آن با آن زن فرمود بازشو خدایت رحمت کند همانا بواسطهٔ این میل و رغبت و تعرض تو به مزاوجت و محبت من بهشت را خدای بر تو واجب ساخت و زود است که اگر خدای خواهد امر و فرمان من بتو میرسد پس خدای تعالی این آیهٔ شریفه را نازل فرمود و اگر زنی مؤمنه نفس خود را بپیغمبر ببخشد اگر بخواهد پیغمبر در طلب نکاح او برآید و این حال خالص و خاص تواست بیرون از دیگر مؤمنان میفرماید پس خدای تعالی حلال گردانید که زن نفس خود را با رسول خدای صلّی الله علیه وآله هبه گرداند و برای دیگران حلال نفرمود راقم حروف گوید در تعیین این زن در کتب تفاسیر و تواریخ اختلافات است و در تفسیر در معنی آیهٔ مسطوره مذکور است که بتو اعلام میکنیم حلیت زن مؤمنه را که نفس خود را بتو ببخشد و ادعای مهر نکند و چنین اتفاقی بیفتد بدون صیغهٔ نکاح و این در صورت اراده فرمودن پیغمبر است نکاح او را چه اراده او جاری مجرای قبول است و این امر از مباحات است که از جمله خصایص آن حضرت است و در تواریخ مسطور است که این زن همان میمونه بنت الحارث بن حزن است که از جمله زوجات مطهرات است و بقولی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر هبه کرد و بعضی گفته اند این هبه از زینب بنت خزیمهٔ انصاریه که او را ام المساکین میگفتند روی داده و بروایتی که از حضرت سجاد علیه السلام رسیده است ام شریک بنت جابر اسدیه و بقولی خوله بنت حکیم و بروایتی ام سهل از قبیلهٔ بنی اسد

اتفاق انشاد داست و علمای شیعی و سنی را در اینباب تحقیقات و بیانات مفصله است و دیگر در بحار الانوار از ابوحمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که ولید بن مغیره بمرد و ام سلمه در حضرت رسول خدای صلّی الله علیه وآله عرض کرد آل مغیره مجلسی در نوحه گری بپای کرده اند مرا اگر اجازت رود با ایشان روم آن حضرت او را اجازت بداد ام سلمه جامهای خویشتن بپوشید و آمادهٔ آن محفل گشت و ام سلمه را آن حسن و جمال بود که چون پری می نمود و هر وقت بپای شدی گیسوی از سر فرو هشتی حال جَهلاً وَغَمَدَ بِطَرفِهِ خَلخالُها اندامش را در نوشتی و از دو طرفش تا ساق شریفش پوشیدی آنگاه در حضرت رسول خدای بندبه پسر عمش زبان برگشود و این اشعار را تذکره همی نمود

اَنعی الوَلیدَ بنَ الوَلیدِ اَبَا الوَلیدِ فَتَی العَشیرَةِ حامِی الحَقیقَةِ ماجِدٌ یَسمُو اِلَی طَلَبِ الوَتیرَةِ
قَد کانَ غَیثاً فِی السِّنینَ وَجَعفَراً غَدَقاً وَمیرَةً

رسول خدای در این امر بروی نکوهشی ننمود و چیزی نفرمود و هم در کافی و بحار از ابو اسحاق و از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که رسول خدای صلّی الله علیه وآله بر ام سلمه رضی الله عنها درآمد و با او فرمود مالی لا اَری فی بَیتِکِ البَرَکَةَ قالَت بَلی وَالحَمدُ لِلّهِ اِنَّ البَرَکَةَ لَفی بَیتی فَقالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَنزَلَ ثَلاثَ بَرَکاتٍ الماءُ وَالنّارُ وَالشّاةُ چیست مرا که در خانهٔ تو برکت نمی بینم ام سلمه عرض کرد برکت در خانهٔ من است و خدای را بر این حال سپاس میگذارم کنایت از اینکه برکات دنیا و آخرت از وجود مسعود تواست و تو اکنون در بیت من اندری فرمود خدای عز و جل سه برکت از آسمان فرو فرستاد یکی آب و دیگر آتش و سوم گوسفند و دیگر در کافی و بحار الانوار از ابو بصیر از ابو جعفر علیه السّلام مروی است که رسول خدای صلّی الله علیه وآله شبی نزد عایشه بود و برای ادای نوافل بپای شد و عایشه از خواب بیدار گشت و دست بزد و آن حضرت را نیافت و بگمان اندر شد که آن حضرت بسوی جاریهٔ وی روی کرده است پس برخاست و همی بر آن حضرت طواف داد و گردن مبارکش را بزیر پای در نوشت و آنحضرت در حال سجده و گریه بود و همی عرض میکرد سَجَدَ لَکَ سَوادی وَخَیالی وَآمَنَ بِکَ فُؤادی اَبُوءُ اِلَیکَ بِالنِّعَمِ وَاَعتَرِفُ لَکَ بِالذَّنبِ العَظیمِ عَمِلتُ سُوءاً وَظَلَمتُ نَفسی فَاغفِر لی اِنَّهُ لا یَغفِرُ الذَّنبَ العَظیمَ اِلّا اَنتَ اَعُوذُ بِعَفوِکَ مِن عُقُوبَتِکَ وَاَعُوذُ بِرِضاکَ مِن سَخَطِکَ وَاَعُوذُ بِرَحمَتِکَ مِن نِقمَتِکَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنکَ لا اَبلُغُ مَدحَکَ وَالثَّناءَ عَلَیکَ اَنتَ کَما اَثنَیتَ عَلی نَفسِکَ وَاَستَغفِرُکَ وَاَتُوبُ اِلَیکَ چون پیغمبر از کار خود منصرف گشت فرمود ای عایشه لَقَد اَوجَعتِ عُنُقی اَیَّ شَیءٍ خَشیتِ اَن اَقُومَ اِلی جارِیَتِکِ همانا گردن مرا درد آوردی از آن بیمناک بودی که من بسوی جاریهٔ تو روی کنم و از این خبر معلوم میشود که عایشه در حیات و حیات و ممات آن حضرت بر چه حالت بوده است و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از فرسیس کناسی از حضرت ابی جعفر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مَرَّ بِرَجُلٍ

غَرَسَ غَرْسًا فِي حَائِطٍ لَهُ فَوَقَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ اَلَا اَدُلُّكَ عَلَى غَرْسٍ اَثْبَتَ اَصْلًا وَاَسْرَعَ اِيْنَاعًا وَاَطْيَبَ ثَمَرًا وَاَبْقَى اِيْنَاعًا رسول خدای صلی الله علیه وآله بر مردی بر گذشت که در محوطهٔ خود غرس اشجار می نمود در آنجا بایستاد و فرمود آیا ترا خبر دهم بدرخت نشاندنی که ریشهٔ آن ثابت تر و استوار تر باشد و میوهٔ آن زودتر برسد و نیکوتر و انفاقش پاینده تر باشد عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم برخی تو باد خبر فرمای فرمود چون بامداد و شامگاه نمائی بگو سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ چون این کلمات را بگوئی در عوض آن برای تو بشمار هر تسبیحی ده درخت است از انواع و اقسام فواکه و این جمله از باقیات صالحات میباشد آنمرد عرض کرد یا رسول الله ترا گواهی میگیرم که این حایط من صدقه ایست که مخصوص بفقرای مسلمانان است از اهل صفه پس خداوند تعالی این آیهٔ مبارکه را نازل فرمود فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى

در روضهٔ کافی از فضیل از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله گاهی که جعفر علیه السلام از حبشه مراجعت کرده بود با او فرمود شگفت ترچیزی که دیدی کدام است قَالَ رَاَيْتُ حَبَشِيَّةً مَرَّتْ وَعَلٰى رَاْسِهَا مِكْتَلٌ فَمَرَّ رَجُلٌ فَزَحَمَهَا فَطَرَحَهَا وَوَقَعَ الْمِكْتَلُ عَنْ رَاْسِهَا فَجَلَسَتْ ثُمَّ قَالَتْ وَيْلٌ لَكَ مِنْ دَيَّانِ يَوْمِ الدِّيْنِ اِذَا جَلَسَ عَلَى الْكُرْسِيِّ وَاَخَذَ لِلْمَظْلُوْمِ مِنَ الظَّالِمِ فَتَعَجَّبَ رَسُوْلُ اللهِ عرض کرد در آنجا زنی حبشیه دیدم که زنبیلی بر سر داشت در اینحال مردی بر گذشت و او را زحمت داد و بیفکندش و زنبیلش را از سرش بر داشت آنزن چون بر اینحال نگران شد بنشست و گفت وای بر تو باد از پرسش خداوند دیان که در قیامت بر کرسی عظمت و عدالت استیلا جوید و داد مظلوم را از ظالم بستاند رسول خدای از این داستان شگفت اندر شد

ذکر پاره از معجزات باهرات حضرت ولی الله الخاشع الصابر امام محمد باقر صلوات الله علیه

معجزات الله علیه السلام

معجزات انبیاء عظام و اولیای کرام را بشماره و احصا نمیتوان در آورد چه اگر بانظر حقیقت بدقت نگرند تمامت آداب و افعال و اطوار و اقوال و آثار و اعلام بلکه گذارش دقایق و ساعات و ایام و اعوام ایشان معجزه و خارق عادت و افزون از حد بشر است چون هر نظر در خور این منظور و هر ادراک مدرک چنین مخبر نتواند بود این است که گاهی برای قوت ایمان و اعتقاد و بصیرت گروهی از بریت خارق عادتی اگر چه جمله خوارق عادات و معجزات موجود دارند بطوری جلوه گر فرمایند که آنانکه بصیرت تامه هم ندارند بهره بیابند و بر مراتب اعتقاد بیفزایند در کتاب فصول المهمه و بحار الانوار و اصول کافی و خرایج و راوندی و مدینة المعاجز و روضة الصفا و حبیب السیر و اغلب کتب احادیث و اخبار با سانید معتبره از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت روزی در حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در آمدم و عرض کردم شما ورثه و ذریه

اٰلی فرمودن چشم ابو بصیر را

رسول خدای

رسول خدای صلی الله علیه وآله باشید فرمود بلی عرض کرد رسول خدای وارث انبیاء و علوم ایشان بود فرمود آری عرض کرد شما جمله علم رسول خدای صلی الله علیه وآله را بمیراث یافته اید فرمود بعنایات حضرت ربانی میراث پدر خویش را یافته ایم عرض کرد پس شما را آنقدرت خواهد بود که مرده را زنده و کور و ابرص را از زحمت خود آسوده فرمائید و از آنچه مردمان میخورند و در خانهای خود ذخیره می نهند خبر دهید فرمود آری اینجمله را باذن خداوند تعالی بپای میبریم پس از آن فرمود اُدْنُ مِنِّيْ يَا اَبَا بَصِيْرٍ ای ابو بصیر با من نزدیک شو و ابو بصیر از حلیه بصر عاری بود میگوید بآنحضرت نزدیک شدم و دست مبارک بر چشم و چهره ام فرود آورد در ساعت چشم من بینا شد چنانکه کوه و صحرا و ارض و سما را بدیدم و هر چه در شهر و بروایتی آنچه در خانه بود نگران شدم پس فرمود اَتُحِبُّ اَنْ تَكُوْنَ هٰكَذَا تُبْصِرُ وَحِسَابُكَ عَلَى اللهِ اَوْ تَكُوْنَ كَمَا كُنْتَ وَلَكَ الْجَنَّةُ و بقولی فرمود تُحِبُّ اَنْ تَكُوْنَ هٰكَذَا وَلَكَ مَا لِلنَّاسِ وَعَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَوْ تَعُوْدَ كَمَا كُنْتَ وَلَكَ الْجَنَّةُ خَالِصًا دوست میداری که چشم تو روشن باشد و همان سود و زیان و نفع و خسران که برای دیگران ممکن است برای تو نیز در روز قیامت باشد یا بهمان حالت نابینائی بپائی و بی زحمت و حساب بهشت یابی عرض کردم بهشت مرا خوشتر است و بهمان حال بماندم راوی گوید این حدیث را با ابن عمیر در میان نهادم گفت شهادت میدهم که بحق و راستی است چنانکه روشنائی روز براستی است و دیگر در کشف الغمه و خرایج و فصول المهمه و حبیب السیر و مدینة المعاجز و بحار الانوار و تحفة المجالس از ابو بصیر مسطور است که گفت در خدمت حضرت باقر علیه السلام در مسجد رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودم و آن حضرت بتن شباب بودند و علی بن الحسین سلام الله علیهما زندگانی داشت و بروایت صاحب فصول المهمه حضرت امام زین العابدین علیه السلام تازه وفات کرده و بنوامیه در سلطنت خویش استقلال داشتند ناگاه داود بن علی و سلیمان بن خالد و ابو جعفر عبدالله بن محمد دوانیق پدیدار شدند و در کنج مسجد بنشستند با آنجماعت گفتند اینک محمد بن علی علیهما السلام است که جلوس فرموده است پس داود بن علی و سلیمان خالد بحضرتش ره فرا شدند امام علیه السلام فرمود مَا مَنَعَ جَبَّارَكُمْ مِنْ اَنْ يَاْتِيَنِيْ چه مانع است که ابو جعفر بدیدار ما نیامد عرض کردند بجهالت و ملالت و رنج پریشانی و شکنج حالت دچار است فرمود اَمَا وَاللهِ لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِيْ وَالْاَيَّامُ حَتّٰى يَمْلِكَ مَا بَيْنَ قُطْرَيْهَا ثُمَّ لَيَطَاَنَّ الرِّجَالُ عَقِبَهُ ثُمَّ لَتَذِلَّنَّ لَهُ رِقَابُ الرِّجَالِ ثُمَّ لَيَمْلِكَنَّ مُلْكًا شَدِيْدًا یعنی روزگار بپایان نرود تا منصور دوانیق در شرق و غرب جهان سلطان شود و مردان از پی او رهسپار و در خدمتش فروتن شوند و سلطنتی سخت و امارتی شدید دریابد داود بن علی عرض کرد ملک ما پیش از ملک شما و سلطنت شما قبل از سلطنت ماست داود عرض کرد مر آنرا مدتی است فقال نَعَمْ يَا دَاوُدُ وَاللهِ لَا يَمْلِكُ بَنُوْ اُمَيَّةَ يَوْمًا اِلَّا مَلَكْتُمْ مِثْلَيْهِ وَلَا سَنَةً اِلَّا مَلَكْتُمْ مِثْلَيْهَا وَلَيَتَلَقَّفُهَا الصِّبْيَانُ مِنْكُمْ كَمَا يَتَلَقَّفُ الصِّبْيَانُ الْكُرَةَ فرمود ای داود برای آن ملک مدتی است سوگند با خدای بنوامیه اگر روزی سلطنت کنند شما دو روز می کنید و اگر یکسال پادشاهی نمایند شما دو سال سلطنت کنید و کودکان شما

ملک جهان را چنان بدست گیرند و چنگ بدان در افکنند که دیگر کودکان گوی را بازی گیرند چون داود این سخن از آن حضرت بشنید شادان برخاست تا این مژده را با ابوجعفر دوانیقی گذارد چون داود و سلیمان بن داود برخاستند و روان شدند حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام از دنبال او ندا برکشید و فرمود یا سُلَیمانَ بنَ خالِدٍ لا یَزالُ القَومُ فی فُسحَةٍ مِن مُلکِهِم ما لَم یُصیبُوا مِنّا دَماً حَراماً وَ اَومَأَ بِیَدِهِ اِلی صَدرِهِ فَاِذا اَصابُوا ذلِکَ الدَّمَ فَبَطنُ الاَرضِ خَیرٌ لَهُم مِن ظَهرِها فَیَومَئِذٍ لا یَکُونُ لَهُم فِی الاَرضِ ناصِرٌ وَلا فِی السَّماءِ عاذِرٌ ای سلیمان بن خالد این قوم از مملکت خویش مادامیکه مرتکب خون حرامی از ما نشوند بوسعت و فسحت باشند و بسینه مبارک خویش اشارت فرمود و چون باین خون آلایش یابند در شکم زمین باشند بهتر است برای ایشان از پشت زمین و در این روز ایشان را در زمین ناصری و در آسمان عاذری نخواهد بود معلوم باد که اشارت کردن بسینه مبارک اختصاص بخود آنحضرت مقصود نیست بلکه آنحضرت و ذریه طاهره آن حضرت را شامل است بالجمله چون آن حضرت این کلمات را بفرمود سلیمان بن خالد راه برگرفت و با داود نزد منصور ابودوانیق شدند و این خبر بدو بازگفتند ابودوانیق بخدمت امام علیه السلام شد و سلام بداد و آنچه داود بن علی و سلیمان بن خالد بدو خبر داده بودند بعرض رسانید فَقالَ لَهُ نَعَم یا اَبا جَعفَرٍ دَولَتُکُم قَبلَ دَولَتِنا وَ سُلطانُکُم قَبلَ سُلطانِنا وَ سُلطانُکُم شَدیدٌ عَسِرٌ لا یُسرَ فیهِ وَ لَهُ مُدَّةٌ طَویلَةٌ وَاللهِ لا یَملِکُ بَنُو اُمَیَّةَ یَوماً اِلّا مَلَکتُم مِثلَیهِ وَلا سَنَةً اِلّا مَلَکتُم مِثلَیها وَ لَیَتَلَقَّفَنَّها الصِّبیانُ مِنکُم فَضلاً عَن رِجالِکُم کَما یَتَلَقَّفُ الصِّبیانُ الکُرَةَ اَفَهِمتَ فرمود فرمود آری ای ابوجعفر دولت شما قبل از دولت ما و سلطنت شما پیش از سلطنت ماست سلطنت شما سخت و دشوار است و سهولت و آسانی در آن نیست و برای این سلطنت مدتی دراز و زمانی دیر باز مقدر است سوگند با خدای تعالی بنی امیه یکروز سلطنت نکنند جز اینکه شما دو برابرش سلطنت کنید و یکسال مملکت دار نمانند مگر اینکه شما دو چندان کنید و کودکان شما تا چه رسد بمردان شما مملکت جهان را چنان در چنگ بازی گیرند که دیگر کودکان گوی را بدست گیرند آنگاه فرمود لا تَزالُونَ فی عُنفُوانِ المُلکِ تَرغَدُونَ فیهِ ما لَم تُصیبُوا مِنّا دَماً حَراماً فَاِذا اَصَبتُم ذلِکَ الدَّمَ غَضِبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَیکُم فَذَهَبَ بِمُلکِکُم وَ سُلطانِکُم وَ ذَهَبَ بِریحِکُم وَ سَلَّطَ اللهُ عَلَیکُم عَبداً مِن عَبیدِهِ اَعوَرَ وَ لَیسَ بِاَعوَرَ مِن آلِ اَبی سُفیانَ یَکُونُ اِستِیصالُکُم عَلی یَدَیهِ وَ اَیدی اَصحابِهِ ثُمَّ قَطَعَ الکَلامَ یعنی همیشه در ریعان و عنفوان و آغاز و تازگی ملک و مملکت بوسعت و نعمت عیش روزگار برید تا آن هنگام که آلوده بخون حرامی از ما نشوید و چون باین خون دست بیالائید خدای تعالی بر شما غضب فرماید و ملک و سلطنت و ناز و نعمت و آبرو و عزت شما را ببرد و بنده از بندگان خویش را که اعور باشد و نیست این اعور آن اعور از آل ابوسفیان و بر شما مسلط و مستولی فرماید و استیصال و اضمحلال شما را بدست او و اصحابش مقرر دارد و چون کلمات آنحضرت باین مقام پیوست رشته سخن را

قطع فرمود و بروایتی دیگر فرمود لیالی و ایام بپایان نرود تا این کس یعنی منصور متولی این امر این مردم شود و ابن دوانیقی رجال را در سپارد و شرق و غرب زمین را فرو گیرد و چندان عمر کند که از اموال و کنوز آن قدر فراهم کند که جز او هیچکس گرد نکرده باشد و چون این خبر بمنصور رسید بآن حضرت مشرف شد و عرض کرد بر جلالت و هیبت تو هیچ چیز مرا از دریافت حضور مبارک مانع نبود آنگاه عرض کرد ای سید من آنچه داود میگوید چیست فرمود هُوَ کائِنٌ لا مَحالَةَ این کار البته بخواهد شد عرض کرد ملک ما قبل از ملک شما باشد فرمود آری عرض کرد هیچکس از فرزندان من بعد از من پادشاهی بخواهند کرد فرمود آری عرض کرد طول زمان بنی امیه بیشتر است یا مدت ما فرمود مدت شما درازتر است و این ملک ما کودکان شما میربایند و بآن لعب میکنند چنانکه کودکان با گوی لعب کنند و این خبریست که از پدرم با من معهود است و از آن پس چون منصور بخلافت نائل شد از کلام حضرت باقر علیه السلام همواره در شگفتی بود مکشوف باد که مراد از خون حرام چنانکه اشارت رفت قتل اهل بیت علیهم السلام میباشد اگر چه بزهر باشد و این سبب سرعت زوال ملک ایشان باشد اگرچه مقارن هم نباشد یا اشاره بزوال ملک هر یک از ایشان باشد یا مقصود از خون حرام قتل آن سادات است که در زمان دوانیقی و رشید و جز ایشان کشته شدند و ممکن است که اشارت بقتل مردی از علویین است که مقارن با نقضاء دولت ایشان بقتل رسید چنانکه از مکتوبی که ابن علقمی بخواجه نصیرالدین طوسی مینویسد ظاهر میشود و قول امام علیه السلام که در صفت آنکس که بر ایشان مسلط خواهد شد میفرماید اعور است یعنی پست نژاد و نکوهیده خوی و اشارت بهلاکو خان است چنانکه حضرت ابیطالب علیه السلام در آنحال که ابوجهل در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله در حال اظهار دعوت اعتراض ورزید با ابوجهل فرمود یا اعور با اینکه ابوجهل اعور نبود لکن عرب آنکس که او را برادری از پدر و مادر نیست اعور گویند چنانکه در زبان فارسی نیز همین گویند چه برادر را بمنزله چشم شمارند و مایه فروز دیدار خوانند و هر کس را برادری نباشد گویا او را یکچشم نیست و نیز گویند که عرب هر چیز زبون و ناستوده اخلاق را اعور خوانند و در مورد عور را گویند و اینکه آنحضرت میفرماید این اعور از آل ابی سفیان نیست یعنی از مردم ترک است و دیگر در کشف الغمه و فصول المهمه و خرایج و جرایح و بحار الانوار و تحفة المجالس و اغلب کتب اخبار از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام مسطور است که یکی روز پدرم صلوات الله علیه در مجلس خود جلوس فرموده جمعی در خدمتش حضور داشتند ناگاه سر مبارک بزیر آورد و چندی بر آنحال سر بر زمین داشت آنگاه سر بر آورد و فرمود یا قَومُ کَیفَ اَنتُم اِذا جاءَکُم رَجُلٌ یَدخُلُ عَلَیکُم مَدینَتَکُم هذِهِ فی اَربَعَةِ الافٍ حَتّی یَستَعرِضَکُم بِالسَّیفِ ثَلاثَةَ اَیّامٍ وَیَقتُلَ مُقاتِلَکُم فَتَلقَونَ مِنهُم بَلاءً لا تَقدِرُونَ اَن تَدفَعُوهُ وَ ذلِکَ مِن قابِلٍ ای قوم چگونه خواهد بود حال شما گاهی که مردی بر شما باین شهر شما با چهار هزار تن درآید و سه روز شما را عرضه تیغ گرداند و جنگجویان شما را از دم شمشیر بگذراند و بلائی از وی شما را دچار گردد که نیروی دفعش را نداشته باشید و اینکار در سال آینده روی خواهد داد فَخُذُوا حِذرَکُم وَاعلَمُوا اَنَّ الَّذی قُلتُ لَکُم هُوَ کائِنٌ لابُدَّ مِنهُ هر تدبیر که توانید بکار بندید و دانسته باشید که آنچه با شما بر گفتم

البته نخواهد شد و چاره در آن نیست مردم مدینه باین کلام توجهی ننمودند و گفتند هرگز چنین کاری نخواهد شد و جز
معدودی از ایشان و جماعت بنی هاشم که میدانستند سخن آنحضرت مقرون بصدق و حق است و از مدینه بار بر بستند
و بیرون شدند دیگران بحال خود ماندند و رعایت حزم و احتیاط را از دست باز گذاشتند و چون سال دیگر فرا رسید
حضرت ابی جعفر عیال خود و بنی هاشم را برنشانده بیرون رفتند و در همان اوقات نافع بن ازرق با چهار هزار تن بر شهر
مدینه بتاخت و سه روز مردم مدینه را بقتل و غارت فرو گرفت و زنان ایشان را خوار و زار گردانیدند و از آن پس
که آن بلیه بگذشت مردم مدینه همی گفتند ازین بعد هرچه ابوجعفر علیه السلام بفرماید بباید بکنیم چه ایشان اهل بیت
نبوت باشند و جز بحق نطق نکنند و دیگر در کتاب بحار الانوار و مدینة المعاجز و زبدة التصانیف و خرایج راوندی
مسطور است که محمد بن مسلم میگوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که با مردی از اهل افریقیه فرمود حالت راشد (خبر از موت راشد)
چگونه است عرض کرد زنده و تندرست بود و باین حضرت سلام فرستاد فرمود خدایش رحمت کناد آنمرد عرض کرد
فدای تو شوم مگر راشد وفات نموده فرمود آری خدایش رحمت فرماید عرض کرد چه هنگام بمرد فرمود دو روز
بعد از بیرون آمدن تو عرض کرد لا والله او صحیح و بدون علت و مرض که داشتم فرمود بدون علت و مرض نیز
مردن میباشد راوی میگوید عرض کردم یابن رسول الله راشد چگونه کسی بود فرمود مردی از محبان و موالیان ما
بود آیا شما میدانید که ما از نزدیک و دور و در غیبت و حضور می بینیم و بر حالات شما مطلعیم و آواز مناجات و ادعیه
و حکایات شما را می شنویم گوهیده حالیت مرشما را اگر ما را اینگونه نمی شناسید بخدای سوگند که از افعال و اعمال شما
هیچ بر ما پوشیده نیست پس ببایست که شما را حاضر دانید و نفوس خویشتن را عادت بخیر دهید و از اهل خیر باشید
تا تقرب جوئید یعنی باین وسیله بحضرت کبریا و دیگر در کتاب بحار الانوار و کشف الغمه و خرایج و جرایح و غیره مسطور است
که حمدویه گفت از ابوالحسن ایوب بن نوح سؤال کردم که سلیمان بن خالد نخعی آیا در اخبار و اقوال خویش درست (معجزه در باب دفن سارق)
گوی و ثقه است گفت هرچه در مردم ثقه باید در وی موجود است گفتم عبدالله محمد مرا حدیث راند و گفت پدرم از اسمعیل بن
ابی حمزه باین حدیث نمود و گفت روزی حضرت ابی جعفر علیه السلام بحایطی از حیطان مدینه که مخصوص بآنحضرت بود
سواره روی نهاد من نیز در خدمتش بآنحضار روی آورده سوار شدم و سلیمان بن خالد نیز با ما بود پس سلیمان بن خالد
بآنحضرت عرض کرد فدای تو گردم امام بر آنچه در آن روز که در آن اندر باشد عالم است فقال یا سلیمان والذی بعث
محمداً بالنبوة واصطفاه بالرسالة انه لیعلم ما فی یومه وفی شهره وفی سنته ثم قال
یا سلیمان اما علمت ان روحاً ینزل علیه فی لیلة القدر فیعلم ما فی تلک السنة الی مثلها من
قابل وعلم ما یحدث فی اللیل والنهار والساعة تری ما یطمئن به قلبک فرمود ای سلیمان سوگند بآنکس که محمد را بنبوت
برانگیخت و برسالت برگزید که امام بر آنچه در روز او و ماه او و سال او واقع میشود عالم است پس از آن فرمود ای سلیمان
آیا ندانسته باشی که در هر شب قدری روح بر امام نازل میشود و از آنچه در آن سال تا سال دیگر روی میدهد آگاه میگردد
و هرچه در روز و شب حادث میگردد عالم میشود و هم در اینساعت چیزی بنگری که قلب تو بدیدار آن اطمینان جوید

سلیمان میگوید سوگند باخدای جز یک میل یا مثل آن راه نسپرده بودیم که فرمود هم اکنون دو مرد ترا پدیدار میگردند که
چیزی بدزدیده اند و پوشیده اند قسم بخداوند جز یک میل راه نوشته بودیم که دو مرد نمودار شدند و آن حضرت با غلامان خود
فرمود این دو مرد دزد را بگیرید پس هر دو را بگرفتند و حاضر ساختند و با ایشان فرمود سرقت نموده اید ایشان سوگند
یاد کردند که سرقت نکرده اند فرمود قسم بخدای اگر آنچه دزدیده اید بیرون نیاورید بآن مکان که آن مسروق نهاده اید
میفرستم و نزد صاحب شما که این مال را از وی دزدیده اید میفرستم تا شما را مأخوذ داشته و هر دو را نزد والی مدینه
ببرد اکنون بنگرید تا کار شما چه خواهد بود و آن دو تن از باز دادن آنچه سرقت کرده بودند اباء و امتناع ورزیدند ابوجعفر
علیه السلام بفرمود تا غلامانش هر دو تن را بر بستند قال فانطلق انت یا سلیمان الی ذلک الجبل واشار بیده الی ناحیة
من الطریق فاصعد انت وهؤلاء الغلمان فان فی قلة الجبل کهفا فادخل انت فیه فتستخرج
ما فیه وادفعه الی هذا الغلام یحمله بین یدیک فان فیه لرجل سرقة ولآخر سرقة
آنگاه فرمود ای سلیمان تو خویشتن بسوی این کوه راه برگیر و با دست مبارک بناحیه از طریق اشارت کرد و فرمود
با این غلامها بکوه بر شوید و در قله این کوه غاری است تو خود بآن غار درشو و هرچه در آن است بیرون بیاور
و باین غلام بده تا در پیش روی تو حمل نماید چه از مردی در آن سرقتی است و از مردی دیگر نیز سرقتی است سلیمان میگوید
من راه گرفتم و از آنچه شنیدم امری بزرگ در دلم جای گرفته بود و همچنان برفتم تا بکوه رسیدم و بآن غار که آنحضرت
صفت کرده بود درشدم و دو صندوق که بار دو تن بود از غار بیرون آوردم و در صحبت غلام بحضرت امام علیه السلام
بیاوردم آنگاه فرمود ان بقیت الی غد رأیت العجب بالمدینة مما یظلم کثیر من الناس اگر تا
فردا توقف کنیم در مدینه مردمان را بتهمت سرقت رنج و زحمت فراوان کنند پس بجانب مدینه باز شدیم و چون بدانجا
چهره برگشود ابوجعفر علیه السلام دست ما را بگرفت و در خدمت آن حضرت نزد والی مدینه رفتیم و در این هنگام آنکس
که اموالش را سرقت کرده بودند جمعی از رجال را که از آن مال متبری و بیخبر بودند بدار الحکومه در آورده بود و همی گفت
ایشان دزدان این اموال باشند و حاکم مدینه در حال تفرس و تجسس بود امام علیه السلام فرمود این جماعت
بری هستند و سارق نیستند و دزد اموال نزد من باشند آنگاه بآنمرد فرمود از تو چه برده اند عرض کرد صندوقی
برده اند که در آن فلان و فلان چیز بوده است و ادعای چیزی که از آن او نبود و از وی نبرده بودند می نمود ابوجعفر
علیه السلام فرمود از چه روی دروغ میگوئی عرض کرد بآنچه از من دزدیده اند از من اعلم هستی چون والی اینحال بدید
خواست بسیاست و عقوبت آن شخص فرمان کند امام علیه السلام او را از آن اندیشه باز داشت آنگاه فرمود ای غلام
بفلان نشان صندوق را نزد من بیاور غلام حاضر کرد و آنگاه با والی فرمود اگر بیشتر ازین ادعا نماید دروغگو است
و در آنچه مدعی است باطل است و صندوقی دیگر نزد من است و آن صندوق از مردی دیگر است وهو یأتیک
الی ایام وهو رجل من اهل بربر فاذا اتاک فارشده الیّ فان عیبته عندی و آن مرد
که از اهل بربر است تا روزی چند دیگر نزد تو میآید چون نزد تو آمد او را بمن راهنمائی کن چه صندوق او نزد من است

وهم بقطع دست دو سارق فرمان کرد پس هر دو تن را حاضر ساختند و چنان میدانستند که والی مدینه باشارت
آنحضرت بقطع دست ایشان امر میفرماید پس یکی از آن دو تن با والی گفت از چه روی بقطع دست ما فرمان میکنی
با اینکه ما بدزدی خود اقرار نکرده ایم والی گفت وای بر شما کسی بر شما شهادت داده است که اگر در حق تمام مردم مدینه
شهادت دهد این حکم براند شهادتش را مقبول و مجاز میدانم و چون دست ایشان را قطع کردند یکی از آندو عرض کرد
سوگند بخداوندای ابوجعفر دست مرا از روی حق قطع کردی و سپاس مخصوص خداوندی است که قطع دست من
و توبه مرا بدست فرزند رسول الله صلی الله علیه وآله مقرر گردانید و هیچ مسرور نبودم که خداوند جل و علا توبه مرا بدست
دیگری جز تو جاری گرداند و جمله خزائن مدینه از من باشد و من میدانم و من میدانم تو عالم بغیب نیستی لکن شما
اهل بیت نبوت باشید و فرشتگان بر شما نزول گیرند و شما معدن رحمت و کان عطوفت هستید اینوقت امام علیه السلام
بدو رقت کرد و فرمود تو بخیر و خوبی باشی آنگاه بوالی مدینه و جماعتی از مردمان روی نمود و فرمود وَاللهِ لَقَدْ
سَبَقَتْهُ يَدُهُ إِلَى الْجَنَّةِ بِعِشْرِينَ سَنَةً سوگند با خدای این دست مقطوع بیست سال پیش از خودش بجنت سبقت
گرفت سلیمان بن خالد با ابوحمزه گفت دلالتی ازین عجیب تر دیدیم همانا شگفتی در صندوق دیگر بود سوگند با خدای
جز اندکی نگذشت که آن مرد بربری نزد والی شد و از حکایت خویش در خدمتش داستان کرد والی او را با آنحضرت
بحضرت ابی جعفر علیه السلام ارشاد نمود چون شرفیاب شد ابوجعفر علیه السلام بدو فرمود میخواهی با تو خبر گویم
که در صندوق تو چیست از آن پیش که تو با من حکایت کنی بربری عرض کرد اگر با آنچه در آن است حدیث فرمائی
یقین میکنم که توئی آن امام که خدای تعالی طاعت ترا فرض گردانیده است فرمود یکهزار دینار از آن تو و یکهزار دینار
از آن دیگری است و فلان و فلان جامه میباشد عرض کرد نام آن مرد که آن هزار دینار از آن اوست چیست فرمود
محمد بن عبد الرحمن است و او مردی صالح و کثیر الصدقه و کثیر الصلوة است و هم اکنون بر در منتظر تو است و من خبر بحق
و براستی خبر میگویم چون آن مرد بربری نصرانی این معجزه و اخبار بغیب را بدید گفت ایمان آوردم بآن خداوند یکتا
و بی شریک و انباز است و اینکه محمد بنده او و فرستاده او و تو امام مفترض الطاعه و اهل بیت رحمت هستی که خداوند
رجس و پلیدی را از شما ببرد و مطهر گردانید چون نصرانی مسلمانی گرفت ابوجعفر علیه السلام فرمود خداوندت رحمت
فرماید پس سجده شکر بگذاشت سلیمان بن خالد میگوید من بعد از آن داستان بیست حج بگذاشتم و آن اقطع را
از اصحاب حضرت ابی جعفر سلام الله علیه بدیدم و بر و اتقی بود از کلام آن حضرت بعشرین سنة مروی است
که آن مرد بیست سال از آن پس زندگانی کرد و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و تحفة المجالس باسانید معتبره
از محمد بن سلیمان از پدرش مروی است که چنان بود که مردی از مردم شام بحضرت ابی جعفر علیه السلام شرف
یافتی و مرکزش در مدینه بود اما در مجلس محترم امام علیه السلام فراوان میآمد و عرض میکرد همانا محبت و دوستی من
با تو مرا باین حضرت نمی آورد و میگویم که در روی زمین هیچکس نیست که از شما اهل البیت نزد من مبغوض تر و دشمن تر
باشد و میدانم که طاعت یزدان و طاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله و طاعت امیرالمؤمنین عداوت ورزیدن

نموده فرمودن ادب شامی را

باشماست

باشماست لکن ترا مردی فصیح اللسان و دارای فنون فضایل و آداب و نیکو کلام مینگرم ازین روی
بمجلس تو میآیم اما حضرت ابوجعفر با او بنکوئی و خیر سخن میفرمود و میفرمود لَنْ تَخْفَى عَلَى اللهِ خَافِيَةٌ هیچ چیز
در حضرت یزدان پنهان نیست بالجمله روزی چند برگذشت و مردی شامی رنجور گردید و درد و رنجش شدت
یافت چون ثقیل و سنگین گردید ولی خویش را بخواست و گفت چون من بمردم جامه بر من برکشیدی بحضرت محمد بن
علی علیهما السلام شتاب و از حضرتش مسئلت کن که بر من نماز بگذارد و هم در خدمتش معروض دار که من خود این سخن
با تو گذاشته ام بالجمله چون شب بنیمه رسید گمان کردند که وی از جهان برفته است پس او را در هم پوشانیدند در
بامداد ولی او بمسجد درآمد و درنگ فرمود تا آنحضرت از نماز خود فراغت یافت وَتَوَرَّكَ وَكَانَ عَقَّبَ فِي مَجْلِسِهِ
یعنی متورکا جلوس فرموده و ظاهر پای راست را در باطن پای چپ قرار داده بود و در مجلس خود بتعقیب نماز پرداخت
عرض کرد یا اباجعفر همانا فلان مرد شامی هلاک شد و از تو خواستار گردید که بروی نماز گذاری فرمود كَلَّا إِنَّ
بِلَادَ الشَّامِ بِلَادُ صَرْدٍ وَالْحِجَازَ بِلَادُ حَرٍّ وَلَهَبُهَا شَدِيدٌ فَانْطَلِقْ فَلَا تَعْجَلَنَّ عَلَى صَاحِبِكَ حَتَّى
آتِيَكُمْ یعنی چنین نیست که پنداریده و دانسته اید که او هلاک شده است چه بلاد شام سخت سرد سیر است
و بلاد حجاز گرمسیر است و سورت گرمایش سخت است باز شو و در کار صاحب خود تعجیل مکن تا نزد شما شوم و بقول
صاحب تحفة المجالس فرمود چون او را غسل دهید و بر سریر نهید مرا خبر کنید پس از آن آنحضرت برخاست و وضو ساخت
و دیگر باره دو رکعت نماز بگذاشت و دست مبارک را چندانکه خدای خواست در برابر چهره مبارک برافراشت
و بسجده در افتاد تا آفتاب چهره گشود و ردای حضرت رسالت مرتبت را از دوش مبارک بیاویخت و روانه شد
و ما در خدمتش راه برگرفتیم تا بمنزل مرد شامی شد و بروی درآمدیم امام علیه السلام او را بخواند شامی عرض کرد لبیک
یا ابن رسول الله آن حضرت او را بنشاند و متکی بداشت و شربت سویقی طلب کرده بدو بیاشامانید و اهلش را فرمود
شکم او را و سینه او را از طعام بارد آکنده و خنک گردانید و آن حضرت بازگشت و چیزی برنگذشت که شامی
شفا و صحت یافت و بحضرت ابی جعفر علیه السلام بشتافت و عرض کرد با من خلوت فرمای آنحضرت خلوت
کرد تا عرض نمود شهادت میدهم که تو حجت خدائی بر خلق خدا و توئی آن باب که بباید از آن درآمد
و هر کس بیرون ازین حضرت برای دیگر پوید و یا کس دیگر گوید خایب و خاسر است و بضلالتی دور دچار است
امام علیه السلام فرمود وَمَا بَدَا لَكَ ترا چه پیش آمد و نمودار گردید گفت هیچ شک و شبهت ندارم که روح
مرا قبض کردند و مرگ را بچشم خویش معاینه کردم و ناگاه صدای منادی برخاست چنانکه بگوش خویش
بشنیدم که منادی کرد روح وی را بتنش بازگردانید که محمد بن علی از ما مسئلت نموده است حضرت ابی جعفر
علیه السلام با او فرمود اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ اللهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُبْغِضُ الْعَبْدَ وَيُحِبُّ عَمَلَهُ
نمیدانستی که خدای تعالی دوست میدارد بنده را و عملش را مبغوض میدارد و مبغوض میدارد بنده را و دوست
میدارد کردارش را یعنی گاهی چنین میشود چنانکه در حضرت خداوند مبغوض بودی اما محبت و دوستی تو

با من در پیشگاه یزدان مطلوب بود بالجمله راوی گوید آن مرد شامی از آن پس از جمله اصحاب ابی جعفر علیه السلام بود در اینحال مردی در آمد و عرض کرد از مردم شام هستم و خدایتعالی بر من تولا و دوستی شما منت نهاده و از تمامت مخالفان شما تبری جسته‌ام و بموافقان این آستان مبارک پیوسته‌ام پدری داشتم که با محبت بنی امیه روز میگذاشت و با مکنت و دولت بود و جز من فرزندی نداشت و در مدینه مسکن داشت و او را بوستانی بود که خویشتن در آن خلوت می‌نمود و چون بمرد هر چند در طلب آن مال بکوشیدم بدست نکردم و هیچ شک و شبهت نیست که محض آن عداوت که با من داشت آن مال را بنهفت و از من مخفی ساخت امام علیه السلام فرمود دوست میداری که پدرت را بنگری و از وی پرسش کنی که آن مال در کدام موضع است عرض کرد آری سوگند با خدای چه بیچیز و محتاج و مستمندم پس آنحضرت مکتوبی برنگاشت و بخاتم شریف مزین داشت آنگاه با جوان شامی فرمود انْطَلِقْ بِهٰذَا الْكِتَابِ إِلَى الْبَقِيعِ حَتَّى تَتَوَسَّطَهُ ثُمَّ نَادِ يَا دَرْجَانُ فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ رَجُلٌ مُعْتَمٌّ فَادْفَعْ إِلَيْهِ كِتَابِي وَقُلْ أَنَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ فَاسْأَلْهُ عَمَّا بَدَا لَكَ این مکتوب را بجانب بقیع ببر و در وسط قبرستان بایست آنگاه ندا برکش و بآواز بلند بگو یا درجان پس شخصی که عمامه بر سر دارد نزد تو حاضر میشود این مکتوب را بدو ده و بگو من فرستاده محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام هستم و از وی هر چه خواهی باز پرس مرد شامی آن مکتوب را بگرفت و برفت ابو عیینه میگوید چون روز دیگر فرا رسید بخدمت ابی جعفر علیه السلام شدم تا حال آن مرد را بنگرم ناگاه آن مرد را بر در سرای آن حضرت بدیدم که منتظر بار یافتن بود پس او را اجازت دادند و همگی بسرای اندر شدیم آن مرد شامی عرض کرد خدای بهتر داند که علم خود را در کجا بگذارد همانا شب گذشته ببقیع شدم و بآنچه فرمان رفته بود کار کردم در ساعت همان شخص با آن نام و نشان بیامد و با من گفت ازین مکان بدیگر جای شو تا پدرت را حاضر نمایم پس برفت و با مردی سیاه با کمال کراهت منظر حاضر شد و گفت اینک پدرت هر چه خواهی پرسش کن گفتم وی پدر من نیست گفت همان است لکن شراره آتش و دخان جحیم و عذاب الیم دیگرگونش کرده است گفتم تو پدر منی گفت بلی گفتم این چه حالت است گفت ای فرزند من دوستدار بنی امیه بودم و ایشان را بر اهل بیت پیغمبر که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند برتر میشمردم از این روی خدایتعالی مرا باین هیئت و این عذاب و عقوبت مبتلا گردانید و چون تو دوستدار اهل بیت بودی من با تو دشمن بودم از این روی ترا از مال خودم محروم داشتم و امروز بر این اعتقاد سخت نادم و پشیمانم ای فرزند بجانب آن بوستان من شو و در زیر فلان درخت زیتون را حفر کن آن مال را که صد هزار درهم میباشد برگیر و از آنجمله پنجاه هزار درهم را در حضرت محمد بن علی علیهما السلام تقدیم کن و بقیه را خود بردار و اینک برای اخذ آن مال میروم و آنچه حق تو است میآورم پس روی بدیار خود نهاده برفت ابو عیینه میگوید چون سال دیگر بحضرت ابی جعفر علیه السلام شدم و عرض کردم جوان شامی را حال بر چگونه رفت فرمود پنجاه هزار درهم برای من بیاورد و پاره از آن مبلغ را در ادای دینی که بر ذمه داشتم بگذاشتم و پاره را در بهای زمینی در ناحیه خیبر دادم و پاره را در صله اهل بیت خویش که حاجتمند بودند بکار بردم عرض کردم خدای را سپاس که ما را چون شما اهل البیت امام و پیشوا و مقتدائی روزی فرمود

بودن پدر او ... شمارده اند و سالها در روزگار زنده میماند و دیگر در بحار الانوار و خرائج و مدینة المعاجز و زبدة التصانیف و غیرها از ابو عیینه و ابو عبدالله علیه السلام منقول است که ابو عیینه گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام

که از برکت شما براه مستقیم شدیم نه بطریق جحیم و عذاب الیم و هم این روایت در بحار الانوار که از ابو عیینه بحضرت صادق علیه السلام مروی است باندک اختلافی مسطور است و نوشته است که آن شخص گفت یکصد و پنجاه هزار درهمش از آن مدفون است و پنجاه هزار را بخدمت ابی جعفر تقدیم کن و بقیه را در کار خود بکار بند و ابو جعفر علیه السلام از آن مبلغ دینی را که بر ذمت داشت ادا فرمود و زمینی را بخرید آنگاه فرمود أَمَا إِنَّهُ سَيَنْفَعُ الْمَيِّتَ النَّدَمُ عَلَى مَا فَرَّطَ مِنْ حُبِّنَا وَضَيَّعَ مِنْ حَقِّنَا بِمَا أَدْخَلَ عَلَيْنَا مِنَ الرِّفْقِ وَالسُّرُورِ یعنی زود باشد که این شخص مرده را که محبت ما فرو گذاشت و حق ما را ضایع ساخت بسبب آن ندامت که او را پدید گردید و سرور و رفق برای ما حاصل ساخت سودمند گرداند یعنی در عذاب و عقاب تخفیفی حاصل شود و دیگر در کشف الغمه و خرائج و جرائح و مدینة المعاجز و تحفة المجالس و بحار مسطور است که عیسی بن عبدالرحمن از پدرش روایت کرده است که گفت ابن عکاشة بن محصن اسدی بحضرت ابی جعفر علیه السلام در آمد و اینوقت جناب ابی عبدالله صلوات الله علیه در خدمت آن حضرت بپای بود در اینحال مقداری انگور در حضرتش پیش نهادند فقال حَبَّةً حَبَّةً يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَثَلَاثَةً وَأَرْبَعَةً يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ فَكُلْهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ فرمود دانه دانه باید مرد پیر و طفل صغیر تناول نماید و هر کس یکباره باشد سه دانه و چهار دانه بخورد و تو دو حبه دو حبه بخور طبخ انگور را چه انگور را دو دانه دو دانه خوردن مستحب است راقم حروف گوید گمان چنان میرود که چون غالباً در خوشه انگور زراریح که حیوانی کوچک و خوردنش اسباب هلاکت است جای میگیرد و اگر بدون احتیاط تناول نمایند بسا میشود موجب تباهی و هلاکت است این است که میفرماید دو دانه خوردن و رعایت احتیاط بجای آوردن مستحب است و حکمتهای دیگرش را خدایتعالی بهتر داند بالجمله ابن عکاشه بحضرت ابی جعفر عرض کرد از چه روی حضرت ابی عبدالله را زن نمیدهی چه این زمان را دریافته است و در آنحال صره مختومه در حضرتش حاضر بود فقال سَيَجِيءُ نَخَّاسٌ مِنْ بَرْبَرٍ فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ فَنَشْتَرِي لَهُ بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً فَكَانَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود زود است که جاریه فروشی از مردم بربر بدین دیار خواهد آمد و در سرای میمون نزول خواهد نمود و ما برای ابو عبدالله کنیزکی باین صره از آن نخاس خریداری میکنیم و چنان بود که آنحضرت بفرمود چه از پس چندی بخدمت آنحضرت شدیم فقال أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنْ ذٰلِكَ النَّخَّاسِ الَّذِي ذَكَرْتُهُ لَكُمْ قَدْ قَدِمَ فَاذْهَبُوا وَاشْتَرُوا بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً فرمود آیا خبر ندهم شما را از آن نخاسی که با شما میگفتم همانا وی بیامد این صره را برگیرید و باین مبلغ جاریه بخرید ابن عکاشه میگوید نزد نخاس شدیم گفت هر چه جاریه داشتم بفروختم و جز دو جاریه بیمار باقی نمانده است و یکی از دیگری نزارتر و گرامی تر است و بصحت نزدیکتر است گفتم هر دو را بیاور تا بنگریم نخاس هر دو را حاضر ساخت گفتیم این جاریه که نزارتر و بصحت نزدیکتر میباشد بهایش چیست گفت از هفتاد دینار کمتر نمیفروشم گفتیم بآنچه در این صره است این کنیز را از تو میخریم و نمیدانیم در این چه مبلغ است مردی با سر و محاسن سفید نزد وی حاضر بود و گفت مهرها بشکنید و بمیزان در آورید کنیز فروش گفت مهرها نشکنید و کیسه را نگشائید چه اگر بگوئید

از هفتاد دینار کمتر باشد نمیفروشم آن شیخ چون چنان دید گفت وزنش را معین کنید تا حاصل شود پس کیسه را بر گشودیم و دنانیر را بمیزان آوردیم بدون کم و زیاد هفتاد دینار بود پس آن کنیزک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلام بردیم و فرزند برومندش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حضرتش ایستاده بود پس آن خبر را در خدمت ابی جعفر بعرض رسانیدیم امام علیه السلام شکر خدا بگذاشت آنگاه بآن جاریه فرمود نام تو چیست عرض کرد حمیده است فرمود حَمِيدَةٌ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ اکنون مرا خبر ده دوشیزه هستی یا شوی دیده باشی عرض کرد باکره ام فرمود چگونه بر اینحال بماندی وَلَا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّخَّاسِينَ شَيْءٌ إِلَّا أَفْسَدُوهُ با اینکه هیچ کنیزی در دست کنیز فروشان نمی افتد مگر اینکه او را تباه می کنند یعنی مهر دوشیزگی او را باطل میکنند عرض کرد چنین است لکن هر وقت با من آهنگ زناشوئی میکرد و نزدیکی میطلبید خداوند تعالی مردی سر و محاسن سفید بروی مسلط میکرد و آنمرد بچهره بروی لطمه میزد تا از من دوری میگرفت و این کار را او تکرار نمود و آن مرد نیز او را دور گردانید حضرت باقر با حضرت صادق فرمود این کنیزک را برای خود دار امام جعفر صادق علیه السلام آن کنیزک را متصرف گردیده بعد از مدتی بهترین مردم روزگار امام موسی کاظم علیه السلام از وی پدیدار گردید و دیگر در بحار الانوار و خرایج و مدینة المعاجز از جابر بن یزید جعفی مروی است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام برای اقامت حج بیرون شدم و من در ردیف آنحضرت بودم ناگاه ورشانی و آن مرغی است که ساق حر نیز نام دارد پدیدار شد و بر عضاده محمل آن حضرت بنشست و ترنمی نمود من برفتم تا او را بگیرم آنحضرت بر من صیحه بر زد که مَه یَا جَابِرُ فَإِنَّهُ اسْتَجَارَ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ای جابر بجای باش چه این حیوان بما اهل البیت پناه آورده عرض کردم چه شکایت باین حضرت بیاورده است فَقَالَ شَكَا إِلَيَّ أَنَّهُ يُفْرِخُ فِي هَذَا الْجَبَلِ مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِينَ وَأَنَّ حَيَّةً تَأْتِيهِ فَتَأْكُلُ فِرَاخَهُ فَسَأَلَنِي أَنْ أَدْعُوَ اللَّهَ عَلَيْهَا لِيَقْتُلَهَا فَفَعَلْتُ وَقَدْ قَتَلَهَا اللَّهُ فرمود شکایت کرد با من که مدت سه سال است درین کوه جوجه مینهد و ماری آید در آنجا جوجگانش را میخورد و از من مسئلت نمود که خدای را بخوانم تا آن مار را بکشد و من دعا کردم و خدای آن مار را بکشت جابر میگوید همچنان سیر نمودیم تا هنگام سحر در رسید با من فرمود ای جابر فرود آی پس فرود شدم و زمام شتر را بگرفتم و آن حضرت فرود شد و از راه بیکسوی رفت آنگاه بمرغزاری از زمین که ریگزار بود بیامد و از یمین و یسار ریگ را بیک سوی فرمود و همی عرض کرد اللَّهُمَّ اسْقِنَا وَطَهِّرْنَا خداوندا ما را سیراب و مطهر دار و در این هنگام سنگی مربع و سفید پدید گشت آن حضرت آن سنگ را بر کند و چشمهٔ آبی صاف بجوشید پس وضو بساختیم و از آن آب بیاشامیدیم و بکوچیدیم و نزدیک قریه چند و درختستان خرمائی خشک راه گرفت و بآن نخله یابسه نزدیک شد و قال أَيَّتُهَا النَّخْلَةُ أَطْعِمِينَا مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ فِيكِ فرمود ای درخت خرما از آنچه خدایتعالی در تو بیافریده است ما را اطعام کن پس من نگران آن درخت شدم

که همی بخندید چنانکه ما از ترشش تناول نمودیم و بخوردیم ناگاه مردی اعرابی را نگران شدیم که همی گفت ساحری چون امروز هرگز ندیده ام امام علیه السلام فرمود یا اعرابی لَا تَكْذِبَنَّ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا سَاحِرٌ وَلَكِنْ عُلِّمْنَا أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ نَسْأَلُ بِهَا فَنُعْطَى وَنَدْعُو فَنُجَابُ ای اعرابی ما را تکذیب مکن چه هیچیک از ما اهل بیت ساحر نیستیم لکن باسماء الله عالم هستیم و خدای را بآن اسامی مسئلت مینمائیم و آنچه خواهیم خدای بما عطا میفرماید و دعا میکنیم باجابت مقبول میدارد معلوم باد که اشارات کلمات معصوم علیه السلام همه باقتضای وقت و بروی فهم مخاطب است وگرنه مقامات و مراتب ائمه علیهم السلام از آن برتر است که دیگران را قوت فهم و استعداد ادراک آن تواند بود و دیگر در کتاب خرایج و جرایح و مدینة المعاجز و تحفة المجالس و غیرها از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود روزی در خدمت باقر صلوات الله علیه بودم جماعتی از شیعیان در آمدند و جابر بن یزید نیز با ایشان بود عرض کردند آیا پدرت علی بن ابیطالب علیه السلام بامامت اول و ثانی راضی بود فقال اللَّهُمَّ لَا فرمود خدایتعالی میداند که راضی نبود عرض کردند اگر راضی نبود از چه روی خوله حنفیه را که از اسارای ایشان بود نکاح فرمود حضرت باقر فرمود امْضِ يَا جَابِرُ بْنَ يَزِيدَ إِلَى مَنْزِلِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ فَقُلْ لَهُ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَدْعُوكَ ای جابر بن یزید بمنزل جابر بن عبد الله انصاری شو و بگو محمد بن علی ترا میخواند جابر بن یزید میگوید بمنزل جابر بن عبد الله روی نهادم و دق الباب کردم از درون سرای مرا ندا کرد ای جابر بن یزید درنگ نمای جابر میگوید با خویش گفتم جابر انصاری از کجا دانست من جابر بن یزید هستم با اینکه جز ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله بر این دلایل و مراتب آگاه و عارف نیست سوگند با خدای چون جابر از سرای بیرون شود از نخست اینحال را از وی سئوال کنم چون جابر بیرون آمد با او گفتم از کجا بدانستی من جابر بن یزید هستم با اینکه من در بیرون سرای و تو درون سرای بودیم گفت مولای من حضرت باقر علیه السلام در شب گذشته با من خبر داد که تو امروز از آن حضرت از کیفیت خوله حنفیه سئوال خواهی کرد و من در طلب تو انشاء الله تعالی او را روان میکنم و ترا میخوانم و من منتظر وصول تو بودم جابر بن یزید گفت بصدق و راستی سخن ساختی پس متفقاً بحضرت باقر روی نهادند چون آن حضرت ما را بدید با آن جماعت فرمود برخیزید و از این شیخ پرسش کنید تا آنچه دیده و شنیده پاسخ شما را باز دهد ایشان گفتند ای جابر آیا امام و پیشوای تو علی بن ابیطالب علیه السلام بامامت آنانکه بآن حضرت سبقت گرفتند خوشنود بود جابر گفت خدایا میدانی که راضی نبود گفتند چون بامامت ایشان راضی نبود چگونه خوله حنفیه را که از سبایا و اسارای ایشان بود بعنوان ملک یمین تصرف کرد جابر رضی الله عنه فرمود آه آه گمان می بردم که بخواهم مرد و کسی از من این مطلب را نخواهد پرسید اکنون که پرسش کردید گوش برگشائید و نیک فرا گیرید در آنحال که اسیران را با خوله حنفیه در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله در آوردند حضور داشتم چون خوله آن جمعیت و کثرت ناس را در پیرامون او بگردید بوحشت و دهشت در آمد و بر تربت مقدس رسول خدای

روی نهاد و ناله و زفیر و انین و خروش برآورد و بگریه و زاری صدا برکشید و گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ وَ عَلی اَهْلِ بَیْتِکَ همانا این گروه امت ترا چون مردم نوبه و دیلم اسیر کردند سوگند با خدای ما را در خدمت ایشان هیچ گناهی جز میل و اخلاص با اهل بیت تو نیست و ایشان در ازای نیکی بدی کردند و در عوض بدی نیکی ورزیدند و ما را اسیر ساختند آنگاه روی با مردمان کرد و گفت از چه روی ما را اسیر ساختید با اینکه با وحدانیت خدای و رسالت محمد صلی الله علیه و آله اقرار داریم ابوبکر گفت شما مانع زکوة شدید خوله گفت اگر این گناه از مردان افتاده زنان را چه گناه است و بروایتی خوله گفت این سخن بصواب نیست و این واقعه چنان نیست که تو گمان کرده ما را سخن چنین بود که در زمان رسول خدای از اغنیای ما زکوة میگرفتند و بفقرای ما میدادند شما نیز با ما همین معاملت بجای گذارید از ما پذیرفتار نشدید و بر ما بظلم و ستم کار کردید و عورات مسلمانان را بدست نامحرم انداختید و بآن تقدیر که رجال منع زکوة از شما کردند زنان را گناه چیست که هر یک را مردی نامحرم اسیر نماید این سخنان بگفت و در گوشه مسجد بنشست حاضران از این سخنان منفعل گردیده راه جواب نیافتند ابوبکر برای آنکه چاره بیندیشید و سخنی در میان افکند و گفت القوم همانا در زمان رسول خدای قانون چنان بود که هر کس از اصحاب بر سر اسیری جامه می افکندند و دیگری بر آن نمی افزود آن اسیر بدو متعلق میگشت شما نیز چنین کنید پس خالد بن عثمان و طلحه آهنگ تزویج خوله برخاستند و جامهای خویش بروی افکندند خوله گفت برهنه نیستم که شما مرا جامه بپوشید با وی گفتند این دو تن بر آن اندیشه هستند که هر یک همی جامه بر تو افکند از هر کدام خوشتر باشد تو بدو مخصوص میشوی و از قید اسیر بیرون میآئی خوله گفت هیهات سوگند با خدای هرگز اینکار نخواهد شد و کسی مالک من و شوهر من نخواهد بود مگر کسیکه خبر دهد مرا بکلامی که در آن ساعت که از شکم مادرم بیرون آمدم بر زبان راندم مردمان از این سخن متحیر و خاموش و متفکر و مدهوش مانده بیکدیگر نگران شدند چون ابوبکر امتحان داعیان رجال بدید گفت چیست شما را که هر یک با هر یک در نظاره آید از میانه زبیر گفت بسبب این سخنان که از وی بشنیدی ابوبکر گفت اینکلمات نه آنست که عقول شما را برباید چه این جاریه از بزرگان قوم و عشیرت خود میباشد و بچنین مجالس و محافل عادت نداشته و اکنون او را فزع و دهشت دریافته است لاجرم سخنان بیهوده که هرگز سودمند و حاصل پذیر نیست بر دهان میگذراند خوله گفت تیر بتاریکی می افکنی و بیرون از مقام سخن میاندازی سوگند با خدای فزع و جزعی بر من چیره نشده و خبر بجز راستی چیزی نگویم و لابد و ناچار اینحال مکشوف خواهد افتاد و بحق این جلیل بنای دروغ نمیگویم آنگاه خاموش گردید و خالد و طلحه جامهای خویش را برگرفتند و خوله از یکسوی آنجماعت بنشسته بود در اینحال علی بن ابیطالب علیه السلام بمسجد درآمد و آن داستان را استماع فرمود و گفت این زن در آنچه میگوید براستی سخن کند و بروایتی چون آن حضرت بمسجد درآمد آن حال را بدید با مردمان فرمود درنگ نمائید تا از حال این ضعیفه پرسش کنم آنگاه با خوله فرمود چرا جزع مینمائی عرض کرد ایشان آهنگ تملک من هستند و من منتظر آن کس هستم که مرا از آنچه در حین

ولادت از من صادر شده خبر دهد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود ای خوله گوش با من دار همانا در آن وقت که در شکم مادر اندر بودی و درد زادن بر مادرت چیره گشت دعا کرد اَللّهُمَّ سَلِّمْنی مِنْ هذَا الْمَوْلُودِ خدایا مرا از زحمت ولادت این فرزند بسلامت بدار در همان ساعت دعایش باجابت مقرون گردید و تو متولد شدی و چون بزمین رسیدی گفتی اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ حاضران از این سخن در شگفتی آمدند و از آنچه از تو بشنیدند بر تخته از مس نوشتند مادرت آنرا در آن موضع که متولد شده بودی دفن کرد تا گاهیکه آثار مرگ را در خود مشاهدت کرد و ترا در محافظت این لوح وصیت نمود و در آن هنگام که ترا اسیر ساختند تمامت همت تو بر اخذ آن لوح مس مصروف بود و چون وقت بیرون آمدن تو از منزل فرا رسید خویشتن را بآن لوح باز رسانیدی و آن لوح را بر بازوی خود بربستی هم اکنون بیرون آور که منم صاحب آن فرزند مبارک و نام او محمد خواهد بود راوی میگوید نگران شدم که خوله روبسوی قبله نشست و عرض کرد اَللّهُمَّ اَنْتَ الْمُتَفَضِّلُ الْمَنّانُ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ لَمْ تُعْطِها لِاَحَدٍ اِلّا وَ قَدْ اَتْمَمْتَها عَلَیْهِ اَللّهُمَّ بِصاحِبِ النُّبُوَّةِ الْمُنْبِئِ بِما هُوَ کائِنٌ اِلّا تَمَّمْتَ فَضْلَکَ عَلَیَّ آن لوح سیمین را بیرون آورده نزد آنجماعت افکند چون قرائت کردند با آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت فرموده بود یک حرف زیاد و کم نبود جماعتی از متابعت ابی بکر باز شدند و گروهی سحر و ساحری شمردند و اکثر اهل مجلس گفتند رسول خدای براستی در حق تو فرمود که من شهر علمم علی در آنست آنگاه ابوبکر گفت یا اباالحسن این کنیز را بگیر خدای ترا در وی برکت دهد سلمان از جای برجست و گفت سوگند با خدای هیچکس را بر امیرالمؤمنین منت نیست بلکه منت از خدای و رسول خدای و امیرالمؤمنین است بر دیگران قسم بخدای علی علیه السلام خوله را جز بمعجز باهر و علم قاهر و آن فضیلت و فواضل که فضل هر ذی فضلی در مقابلش عاجز است اخذ نفرمود آنگاه مقداد رضی الله عنه لب بسخن بگشاد و فرمود چیست آن قومی را که خدای طریق هدایت و راه راست را از بهر ایشان باز نموده و ایشان آنرا فروگذاشته براه کوری و ضلالت درافتادند و هیچ قومی نیست جز آنکه دلایل و معجزات و فضایل امیرالمؤمنین بروی روشن و مبین گردیده است پس از آن ابوذر رضوان الله علیه آغاز سخن کرد و گفت در شگفتی هر مرد از آنکس که با حق معانده کرد با اینکه همیشه حق را روشن و آشکار همیکرد ای مردمان همانا خداوند بیان فضل اهل فضل را با شما بنمود پس از آن گفت ای فلان حقوق اهل حق را با ایشان گذار و ایشان را امین و مؤتمن پندار و از آنچه در دست تو است سزاوارتر شمار و عمار یاسر رضی الله عنه گفت آیا بر این امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله بامارت مؤمنان سلام نراندیم اینوقت عمر او را از سخن منزجر داشت و ابوبکر بپای شد و علی علیه السلام خوله را بسرای اسماء بنت عمیس بفرستاد و بروایتی اسماء در آنوقت زن ابوبکر بود و با او فرمود این جاریه را گرامی بدار و خوله همچنان در سرای اسماء میزیست تا برادرش بیامد و علی علیه السلام او را بوکالت برادرش بعقد خود درآورد و این کردار بر علم و دانش امیرالمؤمنین

و فساد شبهه که آن جماعت در افکنده بودند دلیلی روشن و حجتی مبرهن گردید و آن حضرت او را بعنوان نکاح تزویج فرموده ملک یمین مع الحدیث چون جماعت شیعیان و جابر بن یزید اینحکایت را از جابر بن عبدالله خدایتعالی ترا از حرارت آتش آسایش دهد چنانکه ما را از جهت سنگ و شبهت آسوده ساختی و دیگر در بحار الانوار و خرایج راوندی و کتاب زبدة التصانیف و غیرها از عبدالله بن معویة الجعفری مسطور است که گفت شما را بچیزی که دو گوش من بشنیده و دو چشم من بدیده است از ابوجعفر علیه السلام حدیث می کنم همانا تنی از بنی مروان در مدینه والی بود روزی مرا بخواند گاهی که هیچکس در خدمتش حضور نداشت و گفت مرا با تو اعتمادی کامل است و یقین دارم که جز تو تبلیغ پیام مرا نخواهد کرد دوست میدارم که دو عم خود محمد بن علی و زید بن الحسن علیهم السلام را ملاقات کنی و با ایشان بگوئی که امیر با شما میگوید که بمن رسیده که شما مردمان را بمتابعت خویشتن دعوت میکنید یا ازین کار بر کنار شوید یا آنچه که ناگوار شماست دیدار کنید من از سرای امیر مروانی بیرون شدم و بحضرت ابی جعفر علیه السلام روی نهادم و در عرض راه خدمتش را متوجه بمسجد دریافتم چون چشم مبارکش بر من افتاد تبسم نمود و خندان فرمود بَعَثَ اِلَیْکَ هٰذَا الطَّاغِیَةُ وَ دَعَاکَ فَقَالَ لَا لَقِیَ عَمَّکَ فَقُلْ لَهُمَا کَذَا وَ کَذَا آن یاغی طاغی ترا طلب کرده فرمود و عم خود را ملاقات کن و چنین و چنان بگوی و آنحضرت مرا بمقالات آن مروانی چنان خبر داد که گفتی در آنجا حاضر بود و از آن پس فرمود یَابْنَ عَمِّ قَدْ کُفِینَا اَمْرَهُ بَعْدَ غَدٍ فَاِنَّهُ مَعْزُولٌ وَ مَنْفِیٌّ اِلَی بِلَادِ مِصْرَ وَ اللّٰهِ مَا اَنَا بِسَاحِرٍ وَ لَا کَاهِنٍ وَ لٰکِنِّی اُوتِیتُ وَ حُدِّثْتُ ای پسر عم بسبب این ناهنجاری او کارش را بساختم و دو روز دیگر معزول میشود و بشهرهای مصر منفی میگردد سوگند بخدای تعالی من ساحر و کاهن نیستم یعنی این اخبار از روی سحر و کهانت نیست بلکه فرشته خدای نزد من میآید و مرا بآنچه واقع شده و خواهد شد حدیث میگذارد عبدالله بن معویه میگوید سوگند با خدای که در همان روز فرمان عزل و نفی او بطرف مصر فرا رسیده و دیگری بولایت مدینه منصوب گردید پس گفتم صدق الله و صدق رسوله و صدق ولیه و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و خرایج و زبدة التصانیف و تحفة المجالس و غیرها از ابوبصیر مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام بمسجد الحرام در آمدم و مردمان همی در آمدند و بیرون شدند آنحضرت با من فرمود یا ابا بصیر میدانی که مرا می بینند یا نمی بینند عرض کردم یا ابن رسول الله تواند بود که کسی مواجهه تو رسد و دیده اش از دیدار مبارکت محروم بماند فرمود هر کس را که تو می بینی پرسش کن که ابوجعفر را می بیند یا نه و آنحضرت در آنجا واقف بود پس بر حسب فرمان آن حضرت از هر یک سؤال کردم گفتند ندیدیم تا ابو هارون مکفوف بیامد آن حضرت فرمود از وی نیز بپرس با او گفتم آیا ابوجعفر را می بینی گفت آیا نه آنحضرت است که ایستاده است گفتم از کجا دانستی گفت چگونه نمیدانم که او نوری است درخشنده و آفتابی است درخشنده و ماهی است تابنده و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و خرایج راوندی و تحفة المجالس از حلبی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که مردمی در خدمت پدرم در آمدند و عرض کردند

علم آنحضرت بپیام ...

بیان حق امام علیه السلام

هدا امام چیست قَالَ حَقٌّ عَظِیمٌ اِذَا دَخَلْتُمْ عَلَیْهِ فَوَقِّرُوهُ وَ عَظِّمُوهُ وَ آمِنُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ شَیْءٍ وَ عَلَیْهِ اَنْ یَهْدِیَکُمْ وَ فِیهِ خَصْلَةٌ اِذَا دَخَلْتُمْ عَلَیْهِ لَمْ یَقْدِرْ اَحَدٌ اَنْ یَمْلَأَ عَیْنَیْهِ مِنْهُ اِجْلَالًا وَ هَیْبَةً لِاَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کَانَ کَذٰلِکَ وَ کَذٰلِکَ یَکُونُ الْاِمَامُ فرمود شأن و مقام امام این است که او را در همه جا و همه حال بنهایت توقیر و تعظیم و کمال اعزاز و تکریم بنگرید و آنچه فرماید دنبال نمائید مطیع و منقاد و مؤمن باشید و بر امام علیه السلام واجب است که شما را بمعالم دین و عوالم طریقت و مراتب رشاد هدایت کند و از تیه ضلالت بشاهراه نجات تنبیه فرماید و از خصایص امام یکی آن است که هیچیک از شما آن قدرت و بضاعت و قوت و طاقت نباشد که مردمک چشم و انسان دیده را از خصوصیات دیدار مبارک و بشره شریفش آکنده دارید چه آن جلالت و هیبت که حضرت احدیت در آن صورت مبارک بودیعت نهاده هیچ دیده را بضاعت آن دیدار نیست چه بزرگ است و در آئینه کوچک نماید زیرا که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نیز دارای این جلالت و رتبت بودند و ائمه هدی صلوات الله علیهم نیز چنین باشند آن جماعت عرض کردند یا ابن رسول الله امام شیعیان و دوستان خود را میشناسد فرمود آری در آنساعت که دوستی از دوستان خود را بنگرد بشناسد عرض کردند ما را از شیعیان خود میدانی فرمود بلی تمامت از شیعیان من هستید عرض کردند ما را بعلامتی در این مطلب خبر گوی قَالَ اُخْبِرُکُمْ بِاَسْمَائِکُمْ وَ اَسْمَاءِ آبَائِکُمْ وَ اَسْمَاءِ اُمَّهَاتِکُمْ وَ اَسْمَاءِ قَبَائِلِکُمْ فرمود خبر میدهم شما را از نامهای شما و اسامی پدران و مادران و قبیله شما عرض کردند خبر ده پس آنحضرت اسامی ایشان و پدران و مادران و اهل قبیله ایشان را یک بیک باز نمود عرض کردند براستی فرمودی فرمود اگر خواهید خبر دهم از آنچه میخواهید عرض کردند بلی یا ابن رسول الله فرمود میخواهید سؤال کنید که مراد از این آیه وافی هدایه شَجَرَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ چیست همانا مقصود ازین شجره مبارکه ما اهل بیت رسالت هستیم که عطا میکنیم بهر یک از شیعیان خود که بخواهیم علم و حکمت را ثُمَّ قَالَ یُقْنِعُکُمْ ... فرمود این معجزات و خوارق عادات که اکنون مشاهدت کردید شما را قانع کرد ایشد عرض کردند یا ابن رسول الله کمتر ازین هم قناعت میبافتیم و خدایتعالی را بسبب توفیق ملازمت خدمت تو سپاس میگذاریم و دیگر در کتاب خرایج راوندی و بحار الانوار و تحفة المجالس از ابوبصیر مروی است که روزی حضرت ابی جعفر علیه السلام با مردی از اهل خراسان فرمود پدرت در چه حال است عرض کرد بصلاح و سلامت است فرمود پدرت بمرد گاهی که باین حدود توجه کردی و بنواحی جرجان رسیدی آنگاه فرمود برادرت در چه حال است عرض کرد او را سالم و صحیح باز گذاشتم فرمود او را همسایه صالح نام بود در فلان روز و فلان ساعت برادرت را بکشت آنمرد بگریست و گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اُسْکُنْ فَقَدْ صَارَا اِلَی الْجَنَّةِ وَ الْجَنَّةُ خَیْرٌ لَهُمَا مِمَّا کَانَا فِیهِ فرمود ساکن باش و اندوه مدار که جای ایشان در بهشت است و از منازل اینجهان فانی برای ایشان خوشتر است عرض کرد یا ابن رسول الله در آن هنگام که باین حضرت توجه نمودم پسری رنجور و مریض داشتم که با درد و وجعی شدید دچار بود از حال او هیچ پرسش نفرمودی فرمود قَدْ بَرَأَ وَ قَدْ زَوَّجَهُ عَمُّهُ ابْنَتَهُ وَ اَنْتَ تَقْدَمُ عَلَیْهِ وَ قَدْ

وُلِدَ لَهُ غُلامٌ اِسْمُهُ عَلِیٌّ وَهُوَ لَنا شیعَةٌ وَاَمّا اِبْنُکَ فَلَیْسَ لَنا شیعَةً بَلْ هُوَ عَدُوٌّ لَنا یعنی پسرت صحت یافت و عمش دخترش را بدو تزویج نمود و چون تو او را دریابی پسری از بهرش متولد شده باشد که نامش علی است و از شیعیان ما باشد اما پسرت شیعه ما نیست بلکه دشمن ماست آنمرد عرض کرد آیا چاره و تدبیری در اینکار هست فرمود او را دشمنی است که میکشد او را عرض کرد آنمرد کیست فرمود مردی از اهل خراسان است که از شیعیان ما و در شمار مؤمنان است و این خبر مشتمل بر چند معجزه است یکی بدایت پرسش آنحضرت از پدر آن مرد و خبر دادن از فوت او و دیگر اخبار از مرگ برادر او و خبر دادن از صحت پسر او و داماد شدن و تزویج با دختر عم او و خبر دادن اینکه اینمرد دیدار پسرش میرود و نایل میشود و خبر دادن از تولد فرزندی از بهر او و تعیین نام او و اینکه پسر تو شیعه ما نیست و او را خواهند کشت و اینکه پسرزاده ات شیعه ماست و نیز خبر دادن از اینکه قاتل او یکی از شیعیان ما

خبر دادن از آمدن ابن عطا — و از اهل خراسان است و دیگر در کتب مذکوره از عبدالله بن عطاء مکی مروی است که گفت وقتی مشتاق زیارت جمال عدیم المثال حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه شدم و اینوقت در مکه جای داشتم و از غلبه شوق روی بمدینه طیبه نهادم و جز دیدار آن حضرت مقصودی نداشتم و در آن شب که بمدینه اندر میشدم بارانی سخت و سرمائی شدید بر من چیره گردید و با اینحال در نیمه شب بدر سرای آن حضرت رسیدم و با خود گفتم آیا جایز است که در اینوقت شب دق الباب نمایم یا منتظر باشم تا صبح نمودار گردد و همی در تفکر و اندیشه بودم ناگاه آواز مبارکش را شنیدم که فرمود بِالْجارِیَةِ اِفْتَحِی الْبابَ لِابْنِ عَطا فَقَدْ اَصابَهُ فی هذِهِ اللَّیْلَةِ بَرْدٌ وَاَذًی یعنی ای کنیزک در سرای بر ابن عطا برگشای که در این شب زحمت باران و سرما دچار گشته است پس جاریه در را برگشود و

رفتن خبر از ابن عطا — بملازمت خدمت ذی شرافتش برخوردار شدیم و هم در بحار الانوار و مناقب ابن شهر آشوب و بعضی کتب اخبار که عبدالله بن عطاء گفت شب هنگام بمکه معظمه درآمدم و چون از طواف و سعی فراغت یافتم و از شب پاسی بیش نگذشته بود با خود گفتم نیکوتر چنان است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام شوم و بقیه شب را از حضرتش مستعد و مستفیض گردم پس بدر سرای آمدم و در بکوفتم و شنیدم که ابو جعفر علیه السلام میفرمود اِنْ کانَ عَبْدُاللّهِ بْنِ عَطا فَاَدْخِلْهُ اگر عبدالله بن عطاست او را در آور پس از من پرسید کیستی گفتم عبدالله بن عطا هستم گفت اندر آی و دیگر در خرایج و جرایح قطب راوندی و بحار الانوار از ابو بصیر مروی است که گفت در خدمت حضرت باقر صلوات الله علیه در مسجد

خبر دادن از خلافت عمر بن عبدالعزیز — الحرام بودم ناگاه عمر بن عبدالعزیز پدیدار گردید و او را دو جامه رنگین بر تن بود و بر غلام خود تکیه داشت فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ لَیَلِیَنَّ هذَا الْغُلامُ فَیُظْهِرُ الْعَدْلَ وَیَعیشُ اَرْبَعَ سِنینَ ثُمَّ یَمُوتُ فَیَبْکی عَلَیْهِ اَهْلُ الْاَرْضِ وَیَلْعَنُهُ اَهْلُ السَّماءِ لِاَنَّهُ یَجْلِسُ مَجْلِساً لا حَقَّ لَهُ فیهِ ثُمَّ هَلَکَ وَاَظْهَرَ الْعَدْلَ جُهْدَهُ فرمود این پسر در مسند امارت و خلافت جای کند و عدل و داد آشکار نماید و چهار سال زندگانی کند آنگاه بمیرد و چون بمیرد مردم زمین بروی گریستن کنند و اهل آسمانش لعنت فرستند چه او در مجلسی جای کند که حق او نیست از این روی بهلاک و بوار افتد و عدل و داد را بقدر طاقت و نهایت مشقت آشکار نماید یعنی اگر چند کار

بعدل و داد سپارد لکن چون بر مسند خلافت که او را هیچ لیاقتی نبود بر آید و از اهلش غصب نماید ملعون و مؤاخذ باشد راقم حروف گوید از این حدیث چنان میرسد که مدت خلافت عمر بن عبدالعزیز چهار سال بوده است و این خبر مخالف اخبار مورخین است چنانکه بدان اشارت شد احتمال دارد که اربعین سنة باشد یعنی مدت عمر او چهل سال خواهد بود چنانکه سایر اخبار نیز با آن موافق است و در روایت روات یا نگارش کتاب سهوی روی داده و اربعین سنة را اربع سنین نوشته و گفته باشند والعلم عند الله تعالی چنانکه از خبر دیگر که از جابر جعفی در مدینة المعاجز مسطور است که جابر گفت اندکی بیش بر نیامد که عمر مالک ملک و منبر شد و چنانکه آن حضرت خبر داده بود وَیَعیشُ سَنَتَیْنِ اَوْ یَنْقُصُ اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یُغَیِّرُ وَیَنْقُصُ و سال یا کمتر خلافت نمود بر بحث این مطلب حجت است و دیگر در کتاب کشف الغمه و بحار

خبر از حال مغیرة بن سعید — الانوار از جابر مروی است که بمقدار پنجاه مرد در خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف بودیم ناگاه کثیر النوا که از جماعت مغیریه بود درآمد و سلام کرد و بنشست آنگاه عرض کرد که مغیرة بن عمران که در کوفه نزد ما جای دارد چنان گمان دارد که فرشته با تو است که کافر را از مؤمن و شیعه تو را از اعدای تو باز می نماید امام علیه السلام فرمود ما حِرْفَتُکَ یعنی حرفه تو چیست عرض کرد متاع گندم میکنم فرمود دروغ میگوئی عرض کرد گاهی هم اقدام که جو فروشی کنم فرمود چنان نیست که گوئی بَلْ تَبیعُ النَّوی بلکه هسته خرما میفروشی کثیر عرض کرد این خبر را که از کس با تو گذاشت فرمود مَلَکٌ الَّذی یُعَرِّفُنی شیعَتی مِنْ عَدُوّی وَلَسْتَ تَمُوتُ اِلّا تائِهاً یعنی این خبر را آن فرشته که شیعه مرا از دشمن من بمن میشناساند با من گذاشت و تو نخواهی مرد مگر بحالت پریشیدگی خرد و تباهی عقل جابر میگوید چون بکوفه باز شدم از جماعتی کثیر از حال کثیر پرسش نمودم مرا بفرتوتی سالخورده دلالت کردند از وی سؤال نمودم آنزن فرتوت گفت سه روز از این پیش در حالتیکه عقلش باطل و خردش زایل شده بود بمرد معلوم باد که مغیریه اصحاب مغیرة بن سعید بجلی هستند که مدعی بر آن بود که امامت بعد از محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام بمحمد بن عبدالله بن الحسن اختصاص دارد و چنان گمان داشت که وی زنده است و نمیرد اما شیخ و کشی گویند کثیر از جماعت بتریه است و برقی گوید که مردی عامی است و ظاهر آن است که تائه در کلام امام علیه السلام کسی است که عقل از کله اش بیرون رفته باشد و هم احتمال دارد که مراد بآن تحیر در دین و مذهب باشد و در رجال ابی علی از ابو بصیر مروی است که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم می فرمود اِنَّ الْحَکَمَ بْنَ عُتَیْبَةَ وَسَلَمَةَ وَکَثیرَ النَّوی وَاَبَا الْمِقْدامِ وَالتَّمّارَ اَضَلّوا کَثیراً مِمَّنْ ضَلَّ مِنْ هؤُلاءِ وَاِنَّهُمْ مِمَّنْ قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَبِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَما هُمْ بِمُؤْمِنینَ یعنی حکم بن عتیبه و سلمه و کثیر النوا و ابو المقدام و تمار یعنی سالم تمار جماعتی کثیر را از این مردم که گمراه شده اند بگمراهی در افکندند و ایشان کسانی باشند که خدایتعالی در قرآن مجید در صفت آنان میفرماید و از جمله مردمان کسی است که میگویند ایمان آوردیم بخدا و روز جزا و حال اینکه ایشان ایمان نمی آورند و هم از ابوبکر حضرمی مرقوم است که ابو عبدالله علیه السلام میفرمود اَللّهُمَّ اِنّی اِلَیْکَ مِنْ کَثیرِ النَّوی بَریءٌ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ بارخدایا من بحضرت تو در دنیا و آخرت

از کثیر النوا بزاری جوم و از محمد بن یحیی مسطور است که با کثیر النوا گفتم در حضرت ابی جعفر علیه السلام فراوان باستنجاف میروی گفت برای آن است که از آن حضرت چیزی شنیدم که هرگز دوست میدارم که از وی بشنوم می فرمود إِنَّ الْأَرَاضِيَ السَّبْعَ تُفْتَحُ بِمُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ یعنی هفت طبقهٔ زمین یا هفت طبقهٔ اقلیم جهان بدست محمد و عترتش سلام الله علیهم مفتوح میشود و دیگر در بحار الانوار و کشف الغمه و مدینة المعاجز مسطور است که ابو الصباح کنانی گفت روزی بدر سرای حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و دق الباب کردم جاریه بیرون شد که هر دو پستانش برجسته بود پس دست خود را بر دو کوی پستانش بنهادم و گفتم در خدمت مولایت عرض کن من بر در سرای می باشم پس آنحضرت از درون سرای بانگ برکشید اُدْخُلْ لَا اُمَّ لَكَ اندر آی مادرت مباد پس بسرای اندر شدم و عرض کردم بخدای سوگند این حرکت نه از روی ریبت بود و جز افزودن بر یقین و اعتقاد خود آهنگی نداشتم فَقَالَ صَدَقْتَ لَئِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ هٰذِهِ الْجُدْرَانَ تَحْجُبُ اَبْصَارَنَا كَمَا تَحْجُبُ اَبْصَارَكُمْ اِذًا لَا فَرْقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فَاِيَّاكَ اَنْ تُعَاوِدَ لِمِثْلِهَا فرمود بصداقت گوئی اگر چنین گمان میبرید که این دیوارها دیدار ما را حاجب و حایل میشود چنانکه حاجب ابصار شما میشود پس فرق میان ما و شما چیست از این پس بپرهیز که بپیرامون چنین کارها بگردی و دیگر در کتاب بحار الانوار و مدینة المعاجز از میسر بیّاع الزُّطی مروی است که بدر سرای حضرت ابی جعفر علیه السلام بیامدم و قرع الباب نمودم پس جاریهٔ خماسیه بیرون آمد من دست بر دستش زدم و گفتم بمولای خویش عرض کن اینک میسر واقف بر باب است آنحضرت علیه السلام از پایان سرای مرا ندا کرد و فرمود اندر شو که مادرت مباد آنگاه با من فرمود ای میسر لَوْ كَانَتْ هٰذِهِ الْجُدُرُ تَحْجُبُ اَبْصَارَنَا كَمَا تَحْجُبُ اَبْصَارَكُمْ لَكُنَّا وَاَنْتُمْ سَوَاءً اگر این دیوارها حاجب دیدار ما گردد چنانکه حاجب دیدار شما است ما و شما یکسان بودیم عرض کردم فدای تو شوم سوگند بخداوند در این کردار جز زیادتی ایمان اندیشه نداشتم و در روایتی دیگر است که از میسر بیّاع ثیاب زُطیه مروی است که بر در سرای ابو جعفر علیه السلام ایستادم و در بکوفتم پس جاریهٔ خلاسیه بیرون آمد من دست بر سرش نهادم الی آخر الخبر در مجمع البحرین و قاموس مسطور است حَمِس از باب فرح یعنی سخت و استوار شد در دین و حُمس بضم حاء مهمله و سکون میم جمع احمس است و قریش و کنانه و جدیله و آنانکه پیروی کرده اند ایشان را در زمان جاهلیت حمس لقب کرده اند بعلت ضلالت ایشان در کیش و اگر خماسیه با خاء معجمه باشد یعنی میانه بالا خواهد بود چه غلام خماسی بضم خاء و تشدید یاء پسری است که پنج وجب درازی بالایش باشد و اگر بروایت خبر خلاسیه با لام باشد یعنی زنی دو موی بود و دیگر در روضه کافی از میسر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مروی است که فرمود ای میسر میان شما و قرقیسیا چند مسافت میباشد عرض کردم قرقیسیا نزدیک بشاطی فرات است فرمود اَمَا اِنَّهُ سَيَكُونُ بِهَا وَقْعَةٌ لَمْ يَكُنْ مِثْلُهَا مُنْذُ خَلَقَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَلَا يَكُونُ مِثْلُهَا مَادَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ مَأْدُبَةٌ لِلطَّيْرِ تَشْبَعُ مِنْهَا سِبَاعُ الْاَرْضِ وَطُيُورُ الْاَرْضِ وَطُيُورُ السَّمَاءِ يَهْلِكُ فِيهَا قَيْسٌ وَلَا يَدَّعِي لَهَا دَاعِيَةٌ و در بعضی روایات بر این

افزوده اند و ینادی منادٍ هَلُمُّوا اِلَى لُحُومِ الْجَبَابِرَةِ و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و تحفة المجالس مسطور است از ابو بصیر مروی است که در کوفه زنی را تعلیم قرائت قرآن می نمودم روزی در حضرت با وی بچیزی مزاح راندم چون بحضرت ابی جعفر علیه السلام تشرف جستم خشمناک در من درنگریست و فرمود کسی که در خلوت گناه ورزد و از یزدان تعالی باک نداشته باشد خدا تعالی نیز باک ندارد که بچه نوع او را تباه و خسته نماید با آن زن چه گفتی من از شرم روی بپوشانیدم و عرض کردم توبه نمودم و در روایة حفص بن البختری است که امام علیه السلام با ابو بصیر فرمود با آن زن سلام برسان و بگو ابو جعفر ترا سلام میرساند و میفرماید خویشتن را با ابی بصیر تزویج کن ابو بصیر میگوید بنزد آن زن شدم و فرمان آنحضرت را بگذاشتم و آن خبر باز راندم چون آن زن بشنید گفت ترا بخدا ابو جعفر علیه السلام با تو چنین فرمود من سوگند خوردم که چنان فرمود پس خویشتن را بزوجیت من درآورد و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از حبابهٔ والبیه مسطور است که بعد از هنگام عصر در مکه در ملتزم یا ما بین باب و حجر بر زمینی بلند نگران شدم که مردی بر فراز منبر بود و عمامه افراخته داشت و آفتاب بر قلل جبال مانند عمایم بر فراز سر مردمان نمی نمود یعنی هنگام غروب شمس رسیده و جز قلل که بهار را از آفتاب بهره نبود و کف مبارک و نظر مبارک آن مرد جلیل بسوی آسمان بود و دعا میفرمود پس مردمان بحضرتش انجمن شدند و از معضلات مسائل سؤال میکردند و ابواب مشکلات بدو استفتاح مینمودند و آن حضرت با آن زمان اندک از جای برنخاست تا در هزار مسئله ایشان را فتوی راند آنگاه برخاست و روی برحل خود نهاد و منادی با صوتی بلند ندا بر کشید اَلَا اِنَّ هٰذَا النُّورُ الْاَبْلَجُ الْمُسْرَجُ وَالنَّسِيمُ الْاَرِجُ وَالْحَقُّ الْمَرِجُ یعنی بدانید این است نور درخشان که بندگان را بطریق هدایت دلالت فرماید و این است نسیم خوشبوی وزان که جان جهانیان را بنسایم معرفت و دانش معطر کرده و این است آن حقیقه که از کمند اعدا و فساد عقاید و ادیان جهانیان در میان مردمان ضایع مانده است و اگر مرج بضم میم و کسر را باشد معنی چنان است که در میان مردمان در حالت تحرک و اهتزاز است یا از خوف دشمنان مضطرب است بالجمله دیگران میگفتند وی کدام کس هست گفتند محمد بن علی باقر و شکافندهٔ غوامض علوم و ناطق از فم محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و در روایت ابی بصیر گفته اَلَا اِنَّ هٰذَا بَاقِرُ عِلْمِ الرُّسُلِ هٰذَا مُبَيِّنُ السُّبُلِ هٰذَا خَيْرُ مَنْ رَسَخَ فِي اَصْلَابِ اَصْحَابِ السَّفِينَةِ هٰذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الْغَرَّاءِ الْعَذْرَاءِ الزَّهْرَاءِ هٰذَا بَقِيَّةُ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ هٰذَا نَامُوسُ الدَّهْرِ هٰذَا ابْنُ مُحَمَّدٍ وَخَدِيجَةَ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ هٰذَا مَنَارُ الدِّينِ الْقَائِمِ بدانید این است شکافندهٔ علوم رسل و نمایندهٔ سبل و بهترین کسیکه در اصلاب اصحاب سفینه رسوخ کرده است این است پسر فاطمهٔ زهرا این است بقیة الله فی ارضه این است صاحب سر ملک و مخزن اسرار خداوندی در روزگار این است فرزند محمد و خدیجه و علی و فاطمه این است منار نورپاش دین مبین که تا زمان بازپسین برپای و نماینده است معلوم باد که مقصود از اصحاب سفینه آنان هستند که از انبیای عظام و اولیای فخام در کشتی نوح علیه السلام جای کردند و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز

جابر بن یزید جعفی مسطور است که در آنحال که در خدمت حضرت باقر علیه السلام از مکه بیرون شدیم در میان مکه
و مدینه بقافله باز رسیدیم و مردی از حجاج را بدیدیم که دراز گوشش هلاک شده و متاعش بر زمین مانده میگریست
چون امام علیه السلام را بدید بخدمتش روی نهاد و جزع نمود و عرض کرد یا بن رسول الله حمارم بمرد و بارم بماند
متحیر و بیچاره هستم و از آن میترسم که همسفران بروند و در این بیابان تنها و سرگردان بمانم خدای را بخوان تا حمار
مرا زنده فرماید امام علیه السلام دست بدعا برداشت و در ساعت خدایتعالی حمارش را زنده ساخت و دیگر

سیاه کردن موی حبابه والبیه

در بحار الانوار و مدینة المعاجز و کشف الغمه و تحفة المجالس از ابو حمزه ثمالی مروی است که حبابه والبیه تا زمان
حضرت باقر علیه السلام زنده بود پس بخدمت آنحضرت درآمدی تا چنان شد که بعلت عارضه مرضی روزی چند
دور ماند و چون شرفیاب شد فرمود مَا الَّذِی اَبْطَاَ بِكِ یَا حَبَابَةُ چه چیز ترا از ملازمت آستان باز داشت
عرض کرد فراوانی سن و علت برصی که بر سرم پیدا شده و موهای سرم را سفید ساخته و باین جهة مرا بغم و اندوه در
افکنده است آنحضرت فرمود نزدیک شو چون نزدیک شد دست مبارک بر فرق سرش بگذاشت و دعا فرمود
بکلامیکه حبابه نفهمید پس در ساعت موی سرش سیاه شد و بکمال سیاهی باز آمد و جوان گردید امام علیه السلام
فرمود آینه حاضر ساختند حبابه نظر کرد و موی خود را سیاه دید و برنگ اصلی خود مشاهدت نمود و سخت شادمان گردید
ابوجعفر علیه السلام نیز از سرور او شاد گردید و چون یک شادمانی اندر آمد عرض کرد سوگند میدهم ترا بآنکس
که میثاق و پیمان ترا از پیغمبران اخذ فرمود که شما در اظله چه بودید فرمود یا حبابه کُنَّا نُوراً قَبْلَ اَنْ خَلَقَ اللّٰهُ
آدَمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ نُسَبِّحُ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِیحِنَا وَلَمْ یَكُنْ قَبْلَ ذٰلِكَ فَلَمَّا خَلَقَ
اللّٰهُ آدَمَ اَجْرٰی ذٰلِكَ النُّورَ فِیهِ ای حبابه ما نور بودیم از آن پیش که خدایتعالی آدم علیه السلام را
خلق فرماید تسبیح نهادیم خدای را و فرشتگان بسبب تسبیح راندن ما تسبیح کردند و از پیش چنین نبود و چون خدایتعالی
آدم علیه السلام را بیافرید این نور را در وی جاری ساخت و بروایت دیگر فرمود كُنَّا نُوراً نُسَبِّحُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
قَبْلَ خَلْقِهِ فَلَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ خَلْقَهُ سَبَّحْنَا فَسَبَّحُوا تَسْبِیحاً وَكَبَّرْنَا فَكَبَّرُوا تَكْبِیراً وَهَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا تَهْلِیلاً
وَلَمْ یَكُنْ قَبْلَنَا تَسْبِیحٌ وَلَا تَكْبِیرٌ وَلَا تَهْلِیلٌ راقم حروف گوید ازین خبر معلوم میشود
که پیش از خلقت این انوار مبارکه هیچ چیز آفریده نشده بود چه علت خلقت مخلوق برای معرفت خالق است
پس اگر مخلوقی بود لابد از تسبیح و تهلیل و تکبیر که علامت معرفت بوجود خالق است بیخبر نبودند و علت غائی ضایع
و باطل نمیماند چنانکه وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ دلیل نیز دلیلی بر این است که هر وقت شیئی و موجودی بوده است
از تسبیح حق بهر زبان و بهر مقال که باید بیخبر نبودند پس اگر تسبیحی نبود ناچار مخلوقی هم نبوده است والسلام علی من اتبع الهدی
و دیگر در مدینة المعاجز و بحار الانوار از محمد بن ابی عمیر و علی بن ابی حمزه از ابو بصیر مروی است که بحضرت ابی جعفر
علیه السلام عرض کرد چه بسیار و عظیم است حجیج فرمود مَا اَكْثَرَ الضَّجِیجَ وَاَقَلَّ الْحَجِیجَ اَتُحِبُّ اَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ
مَا اَقُولُهُ وَتَرَاهُ عَیَاناً یعنی ضجه و فریاد کنندگان بسیارند و حج کنندگان اندک اند

آیا دوست میداری که صدق سخن ما را بدانی و بچشم بنگری پس دست مبارک را بر چشمهای من نهاده و بدعای چند دعا فرمود
و من بینا شدم آنگاه فرمود اُنْظُرْ یَا اَبَا بَصِیرٍ اِلَی الْحَجِیجِ مردم حاج را نظاره کن چون نظر کردم بیشتر مردمان را
بصورت بوزینه و خوک دیدم و اهل ایمان را در میان ایشان مانند کواکب درخشان در ظلمات بی پایان نگریستم و عرض
کردم ای مولای من درست فرمودی حجیج اندک و ضجیج بسیار است از آن پس دعا فرمود و دیگر باره نابینا شدم و آنحضرت
فرمود ای ابو بصیر ما را بدین کار بخیلی نمیرود اگر چند خدایتعالی اینحال را برای تو اختیار کرد و ما میترسیم که این کار
اسباب فتنه در میان مردمان شود و ایشان از فضل خداوند بر ما جاهل شوند و ما را پروردگار شمارند و حال آنکه
ما بندگان او هستیم نه در عبادتش استکبار ورزیم و نه در طاعتش خسته و ملول شویم و ما در حضرت او مسلم باشیم یعنی اگر
چشم ترا بحالت اول باز بیاورم پاره مردمان که چندان بصیرت ندارند این معجزه را از فضل خدای در حق ما ندانسته
و ما را خدا خوانند و اسباب فساد عقاید و احوال ایشان گردد ازین روی چشم ترا بحالت نخست باز گردانیدم و در
روایت ابن حمزه است که ابو بصیر در حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد من مولای تو و از جمله شیعیان
و ناتوان و کور هستم پس جنت را برای من ضمانت فرمای قَالَ اَوَلَا اُعْطِیكَ عَلَامَةَ الْاَئِمَّةِ فرمود نمیخواهی از
دلایل و علامات ائمه با تو باز نمایم یعنی معجزه ترا بنمایم تا بضمانت بهشت نیز ثابت العقیده باشی عرض کردم چه باشد که هم
علامت و هم ضمانت را برای من فراهم گردانی فرمود اینحال را دوست میداری عرض کردم چگونه دوست ندارم
پس دست مبارک بر دیده ام بمالید در حال در همان سقیفه که در آن جلوس فرموده بود جمیع ائمه را نزد آنحضرت
بدیدم آنگاه فرمود یَا اَبَا مُحَمَّدٍ مُدَّ بَصَرَكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰی بِعَیْنِكَ ای ابو محمد نیک بنگر تا بچشم خویش چه می بینی
و ازین خبر معلوم میشود که ابو بصیر را ابو محمد نیز کنیت بوده است یا در قلم کاتب یا روایت راوی سهوی رفته چه در کتاب
رجال این کنیت مسطور نیست با جمله ابو بصیر میگوید بخداوند سوگند که جز سگ و خوک و بوزینه ندیدم و عرض کردم
این مخلوق ممسوخ کیانند قَالَ هٰذَا الَّذِی تَرٰی هُوَ السَّوَادُ الْاَعْظَمُ وَلَوْ كُشِفَ لِلنَّاسِ مَا
نَظَرَ الشِّیعَةُ اِلٰی مَنْ خَالَفَهُمْ اِلَّا فِی هٰذِهِ الصُّوَرِ فرمود اینها که می بینی سواد اعظم است یعنی جماعت عامه
ناس هستند که از امام و احکام خداوند علام بی خبرند و اگر پرده از کار مردمان بردارند و صورت حقیقی کسان را با
نمایند مردم شیعه مخالفین خود را جز درین صورت مسخ نخواهند دید پس از آن فرمود ای ابو محمد اگر خواهی ترا برین
حال باز گذارم یعنی بحالت بینائی وَاِنْ اَحْبَبْتَ ضَمِنْتُ لَكَ عَلَی اللّٰهِ الْجَنَّةَ وَرَدَدْتُكَ اِلٰی حَالِكَ
الْاَوَّلِ و اگر دوست میداری در حضرت یزدان از بهر تو بهشت را ضمانت کنم و ترا بحالت نخست باز گردانم
عرض کردم هیچ حاجتی در نظاره بدین خلق منکوس مرا بحالت اول باز گردان چه هیچ چیز عوض بهشت نیست
پس با دست مبارک بر دیده ام مسح کرده و بآنحال که بودم باز شدم و دیگر در بحار الانوار و تحفة المجالس از
جابر بن یزید مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از قول خدایتعالی وَكَذٰلِكَ نُرِی اِبْرٰهِیمَ
مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ پرسیدم که مراد از ملکوت سموات و زمین چیست که بحضرت ابراهیم نمودند

امام علیه السلام دست مبارک بآسمان برداشت و با من فرمود نظر کن تا چه بینی چون سر برافراشتم سقف را از هم جدا دیدم و از ثمه درخشی را نا معی بدیدم چنانکه چشم خیره میشد و آن نور از دست مبارکش بآسمان انتصال یافته بود فَقَالَ هٰكَذَا رَأَى اِبْرٰهِيمُ مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ وَانْظُرْ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ ارْفَعْ رَأْسَكَ فرمود ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمانها را بدینگونه دید و بزمین نظر کن آنگاه سر برافراز چون چنان کردم سقف را بهمان حال که بود دیدم آنگاه دست مرا بگرفت و از سرای بیرون برد و جامه بر من بپوشید و فرمود ساعتی چشم فرو خوابان پس از آن فرمود اکنون در آن ظلمات هستی که ذوالقرنین بدید پس چشم برگشوده از نهایت تاریکی هیچ چیز را ندیدم آنگاه کامی برگرفت و فرمود بر سر چشمهٔ حیات هستی که خضر از آن بیاشامید پس از آن از عالمی بعالمی بگردیدیم تا از پنج عالم بگذشتیم و فرمود ملکوت زمین این است آنگاه فرمود هر دو چشم خود را برهم گذار و دست مرا بگرفت بناگاه خود را در همان سرای که بودیم دیدم پس آنچه بر من پوشانیده بود خلع فرمود عرض کردم فدایت گردم از مدت این روز چه برگذشته است فرمود سه ساعت و بروایتی جابر گفت آن حضرت مرا از عالمی بعالمی میبرد تا بآخر دنیا رسیدیم فرمود ملکوت آسمانها و زمین ها که ابراهیم علیه السلام دید چنین است که تو دیدی دوازده عالم است و هر امامی که از ما بگذرد در یکی از این عوالم ساکن میشود تا گاهی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را زمان ظهور فراز آید آنگاه با من فرمود چشم برهم نه و بعد از لمحهٔ فرمود برگشای چون گشودم خود را در سرای آنحضرت بدیدم پس جامهٔ اولین بر تن مبارک بیاراست و بمجلس نخست درآمد و چون تحقیق نمودم در مدت سه ساعت این گردشها را کرده بودیم و دیگر در کتاب مذکور از فیض بن مطر مسطور است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام شدم که سؤال کنم اگر کسی در محلی جای داشته باشد آیا نماز شب میتواند گذاشت چون آن حضرت مرا بدید از آن پیش که آن پرسش را بعرض رسانم فرمود كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي عَلٰى رَاحِلَتِهِ تَوَجَّهَتْ بِهِ یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله چون بر راحلهٔ خود برنشستی نماز میفرمود و هر کس که باشد در آن حالت بهر سوی روی داشته باشد میتواند نماز کند و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از علی بن ابی حمزه و ابو بصیر مروی است که گفتند ما را در حضرت ابی جعفر علیه السلام موعدی بود پس بخدمتش درآمدیم آن حضرت فرمود ای سکینه مصباح برا بیاور چون چراغ را حاضر کرد فرمود هَلُمِّي بِالسَّفَطِ الَّذِي فِي مَوْضِعِ كَذَا آن جامه دان را که در فلان موضع بود بیاور آن جاریه سفطی هندی یا سندی را بیاورد و آنحضرت مهرش را بگرفت و صحیفهٔ زرد رنگ بیرون آورد و آنحضرت از طرف اعلایش را بهم می پیچید و از طرف اسفلش را منتشر میساخت تا ثلث یا ربع آن رسید بمن نظر فرمود چنانکه بر خویشتن بلرزیدم و بر جان خویش بیمناک شدم چون مرا در آنحال بدید دست مبارکش را بر سینه ام بگذاشت و فرمود از آنحال آسایش گرفتی عرض کردم آری فدای تو شوم فرمود باکی بر تو نیست آنگاه فرمود نزدیک شو چون نزدیک شدم فرمود چه می بینی عرض کردم نام خود و نام پدرم و اسامی فرزندان از خودم را که ایشان را نمی شناسم فَقَالَ يَا عَلِيُّ لَوْلَا أَنَّ لَكَ عِنْدِي مَا لَيْسَ لِغَيْرِكَ مَا أَطْلَعْتُكَ عَلٰى هٰذَا أَمَا إِنَّهُمْ سَيَزْدَادُونَ

عَلٰى عَدَدِ مَا هٰهُنَا فرمود ای علی بن ابی حمزه اگر نه آن بود که تورا در حضرت مقامی مخصوص است تورا برین حال مطلع نمیساختم و دانسته باش که زود است که اولادت بر آنچه در اینجا نامدار شده اند فزونی گیرند علی بن ابی حمزه میگوید سوگند با خدای بیست سال از آن پس روزگار بنهادم و موافق همانچه در آن صحیفه دیدم فرزندان بیاوردم انتهی و دیگر در کتاب بحار و مدینة المعاجز و تحفة المجالس از عباد بن کثیر مروی است که بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم حق مؤمن بر حق تعالی چیست آنحضرت بپاسخ من التفات نفرمود و من دیگر باره سؤال کردم و توجه ننمود تا در نوبت سیم فرمود حق مؤمن بر خدا تعالی آن است که لَوْ قَالَ لِتِلْكَ النَّخْلَةِ اَقْبِلِي لَاَقْبَلَتْ اگر بدین درخت خرما گوید بجانب من بشتاب شتاب نماید عباد بن کثیر میگوید سوگند با خدای نظر بآن نخله نمودم که بمحض آن کلام از جای خود جنبش کرده بجانب آنحضرت روان شد چون امام علیه السلام آن نخله را نزدیک یافت فَاَشَارَ اِلَيْهَا قَرِّي فَلَمْ اَعْنِكِ بآن درخت اشارت کرد و فرمود بجای خود قرار جوی چه من ترا نطلبیده بودم و بر طریق مثل بیان کردم پس درخت بجای خود بازگشت و قرار گرفت و دیگر در بحار الانوار و کشف الغمه از ابو بصیر مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنِّي لَاَعْرِفُ رَجُلًا لَوْ قَامَ بِشَاطِئِ الْبَحْرِ يَعْرِفُ دَوَابَّ الْبَحْرِ بِاُمَّهَاتِهَا وَعَمَّاتِهَا وَخَالَاتِهَا یعنی بدرستیکه میشناسم مردی را که اگر در کنار دریا بایستد حیوانات دریا را با جمله مادرها و عمه ها و خالات آنها میشناسد و مقصود ازین کلام نفس مبارک خود آن حضرت بود که بر آنجمله عارف است در بحار الانوار در دنباله این خبر از اسود بن سعید مروی است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف بودم پس آن حضرت بدون آنکه خدمتش را سؤالی کرده باشم فرمود نَحْنُ حُجَّةُ اللّٰهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللّٰهِ وَنَحْنُ عَيْنُ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ وُلَاةُ اَمْرِ اللّٰهِ فِي عِبَادِهِ پس از آن فرمود اِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كُلِّ اَرْضٍ تَرًّا مِثْلَ تَرِّ الْبَنَّاءِ فَاِذَا اُمِرْنَا فِي الْاَرْضِ بِاَمْرٍ اَخَذْنَا ذٰلِكَ التَّرَّ فَاَقْبَلَتْ اِلَيْنَا الْاَرْضُ بِكُلِّيَّتِهَا وَاَسْوَاقِهَا وَكُوَرِهَا حَتّٰى نُنَفِّذَ فِيهَا مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ مَا اَمَرَ وَاِنَّ الرِّيحَ كَمَا كَانَتْ مُسَخَّرَةً لِسُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ سَخَّرَهَا اللّٰهُ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یعنی در میان ما و هر قطعهٔ زمینی تری یعنی ریسمان کاری چون ریسمان کار دیوارگران متصل است چون از جانب یزدان بما فرمان رسد که امری را در زمین جاری نمائیم این ریسمان کار را میگیریم و زمین بتمامت با اسواق و شهرها و اصقاع خود بما روی میکند تا آنچه از خدای فرمان شده در آن بجای آوریم و نافذ گردانیم بدرستیکه باد نیز چنانکه برای سلیمان علیه السلام مسخر شده بود خدای تعالی برای محمد و آل صلوات الله علیهم مسخر فرموده است و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم ثقفی مسطور است که روزی در حضرت ابی جعفر علیه السلام حضور داشتم ناگاه یک جفت ورشان یعنی کبوتر صحرائی که ساق خرمی مانند پدیدار شده نزد آنحضرت بیامده هدیل و صوتی برآوردند ابو جعفر سلام الله علیه نیز مانند آنها صدائی برآورد و چون پرواز کرده بر دیوار برآمدند کبوتر نر بکبوتر ماده آهنگی و صدائی زد ابو جعفر علیه السلام بمانند او صدائی برآورد که مردمان ندانستند چیست پس هر دو کبوتر برفتند عرض کردم فدای تو شوم حال این طیر چیست و چه میگوید فَقَالَ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ

كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ هُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَأَطْوَعُ مِنْ ابْنِ آدَمَ إِنَّ هٰذَا الْوَرَشَانَ أَتَانِي وَشَكَا إِلَيَّ مِنْ زَوْجَتِهِ وَقَدْ كَانَ ظَنَّ مِنْهَا ظَنَّ السَّوْءِ فَحَلَفَتْ لَهُ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَتْ لَهُ بِمَنْ تَرْضَى فَقَالَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَتْ رَضِيتُ فَأَقْبَلَا إِلَيَّ فَأَخْبَرَانِي بِقِصَّتِهِمَا فَسَأَلْتُهُمَا عَمَّا ذَكَرَ فَحَلَفَتْ لِي بِالْوِلَايَةِ أَنَّهَا مَا كَانَتْ خَائِنَةً فَصَدَّقْتُهَا فَنَهَيْتُهُ عَنْ ظُلْمِ زَوْجَتِهِ وَأَعْلَمْتُهُ أَنَّهُ ظَالِمٌ لَهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَهِيمَةٍ وَلَا طَائِرٍ يَحْلِفُ بِوِلَايَتِنَا إِلَّا أَبَرَّ إِلَّا ابْنُ آدَمَ فَإِنَّهُ حَلَّافٌ مَهِينٌ لَا يَعْرِفُنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا إِذَا حَلَفَ بِحَقِّنَا كَاذِبًا فرمود ای پسر مسلم هر ذی روحی را خدای تعالی بیافریده است در اطاعت اوامر و استماع احکام ما از فرزند آدم مطیع تر است همانا این کبوتر نزد من آمد و از زوجه اش بمن شکایت آورد چه در وی بدگمان شده بود و زوجه اش بر طهارت ذیل خود برای او سوگند یاد نموده و کبوتر نر قبول نکرده بود و کبوتر ماده گفت بکجا راضی هستی که حکومت و داوری طلبیم گفت در حضرت محمد بن علی گفت من راضی هستم پس بسوی من آمدند و مرا از داستان خویش بازراندند از آن حکایات از کبوتر ماده بپرسیدم بولایت سوگند یاد کرد که خیانت نکرده است من اورا تصدیق کردم و زوج اورا از تهمت زوجه اش نهی فرمودم و اورا باز نمودم که در حق زوجه اش ستمکار باشد چه هیچ چارپا و پرنده نباشد که بولایت ما سوگند بخورد جز آنکه براستی سوگند یاد کند مگر آدمیزاد که فراوان سوگند بدروغ یاد کند و چون از روی دروغ سوگند بخورد بحق ما عارف نخواهد بود و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم مروی است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام از مکه بجانب مدینه راه بسپردیم و آن حضرت بر روی قاطر بنشسته و من بر حمار خویش سوار بودم ناگاه گرگی پدیدار گردید که از فراز کوه میآمد و همی آهنگ میکرد تا بآن حضرت نزدیک شد آنحضرت استر را بازداشت و گرگ نزدیک آمد تا دست خود را بر قربوس زین بنهاد و با آن حضرت مخاطبه میکرد و آن حضرت سر بزیر داشت و گوش با او داشت آنگاه فرمود اِذْهَبْ فَقَدْ فَعَلْتُ مَا سَأَلْتَ بازشو چه آنچه خواستی بجای آوردم آن ذئب شادان و هروله کنان مراجعت نمود عرض کردم ای سید من این گرگ راچه بود که با تو مشاوره می نمود فرمود با من گفت یا بن رسول الله زوجه من در این کوه بدرد زائیدن دچار و سخت گرفتار است خدای را بخوان تا او را خلاص کند و هیچیک از فرزندان و نسل مرا بر هیچیک از شیعیان تو مسلط نگرداند من چنان کردم الی آخرالخبر و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم و عطیه برادر عوام مسطور است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام در مسجد رسول خدای صلی الله علیه واله بودم ناگاه مردی اعرابی بر شتری سوار پدیدار گشت و شترش را بربست و بمسجد درآمد و بدو زانو بنشست و شمله بر تن داشت حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای اعرابی از کجامی آئی عرض کرد از دورترین شهرها فرمود اَلْبُلْدَانُ أَوْسَعُ مِنْ ذَاكَ فَمِنْ أَيْنَ جِئْتَ شهرها از آن افزون است که از اقصی آن بیائی یا توان باین سخن معین و معروف نمود باز گوی از کدام شهر سیری عرض کرد از احقاف عاد قال نَعَمْ أَفَرَأَيْتَ ثَمَّةَ سِدْرَةً بِهَا اسْتَظَلُّوا بِفَيْئِهَا فرمود آری آیا در آنجا درخت کناری را بدیدی که در هنگام زوال شمس و حرارت روز بسایه اش

آسایش طلبند اعرابی عرض کرد خداوند مرا بفدای تو گرداند این علم تو از چیست فرمود هُوَ عِنْدَنَا فِي كِتَابٍ یعنی از آن کتابی است که نزد ما میباشد وَأَيُّ شَيْءٍ رَأَيْتَ أَيْضًا دیگر چه دیدی عرض کرد بیابانی مظلم و تاریک دیدم که جز جغد و بوم و مار و مور و مرغ شب گرد هیچ در آن نیست و پایانش چندانکه دیده شود بدید نیاید فرمود آیا هیچ میدانی این کدام بیابان است عرض کرد قسم بخداوند نمیدانم فرمود ذٰلِكَ بَرَهُوتُ فِيهِ نَسَمَةُ كُلِّ كَافِرٍ این بیابان برهوت است که ارواح کفار را در آن عذاب کنند آنگاه فرمود بکجی رسیدی اعرابی را از مشاهدت این حال جای سخن راندن نماند و مبهوت و حیران گشت امام علیه السلام فرمود بَلَغْتَ قَوْمًا جُلُوسًا فِي مَجَالِسِهِمْ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ وَلَا شَرَابٌ إِلَّا أَلْبَانُ أَغْنَامِهِمْ فَهِيَ طَعَامُهُمْ وَشَرَابُهُمْ یعنی گروهی را نگران شدی که در مجالس خویش جلوس نموده و ایشان را جز شیر گوسفندان خودشان طعام و شرابی نیست آنگاه امام علیه السلام نظر بآسمان افکند و عرض کرد خداوندا لعن کن اورا حاضران عرض کردند فدای تو شویم این شخص کیست که لعنش فرستادی فرمود هُوَ قَابِيلُ يُعَذَّبُ بِحَرِّ الشَّمْسِ وَزَمْهَرِيرِ الْبَرْدِ یعنی قابیل قاتل هابیل است که از حدت حرارت آفتاب و سورت شدت سرما بعذاب و نکال دچار است پس از آن مردی بخدمت آنحضرت آمد فرمود اِذَا رَأَيْتَ جَعْفَرًا از جعفر خبر داری اعرابی گفت این جعفر که از وی پرسش میفرماید کیست گفتند پسر آن حضرت است اعرابی گفت سبحان الله همانا کار و کردار این مرد سخت شگفت است مارا از اخبار آسمان خبر میدهد و نمیداند پسرش کجاست معلوم باد که آن حضرت از آن قوم از آن روی پرسش فرمود تا باز نماید که ابن آدم در قریه ایشان معذب است و باین جهت بعد از آن فرمود خدایا لعن کن اورا و چون بتامل نظر کنند این خبر از چند معجزه نشان میدهد و اغلب معاجز حضرات معصومین صلوات الله علیهم بر این منوال میباشد و در هر اظهار معجزه چند معجزه مندرج است و هم در مدینة المعاجز خبری دیگر متقارب بخبر مذکور مسطور است و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز بروایت ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء از ابو حمزه ثمالی مروی است که وقتی حضرت ابی جعفر علیه السلام صیحه عصفوری چند را استماع کرد با من فرمود هیچ میدانی چه میگویند عرض کردم نمیدانم فرمود پروردگار خود عزوجل را تسبیح کنند و قوت روز خود را مسئلت نمایند و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود در سرای پدرم ابو جعفر صلوات الله علیه کبوتری بود و از شعیب بن الحسن مسطور است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر نشسته بودم ناگاه صدای فاخته برخاست فرمود میدانید چه صیحه میزند عرض کردند ندانیم فرمود میگوید فَقَدْتُكُمْ فَقَدْتُكُمْ یعنی شمارا مفقود خواهیم دید فَافْقِدُوهَا قَبْلَ أَنْ تَفْقِدَكُمْ از آن پیش که او شمارا مفقود یابد شما اورا مفقود سازید آنگاه بفرمود آن کبوتر را ذبح کردند و از این پیش در کتاب امام زین العابدین علیه السلام بهمین تقریب حدیثی مذکور شد و نیز دیدار آنحضرت معاویه را در سلسله مسطور گشت و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از جابر بن یزید مسطور است که روزی بحضرت ابی جعفر علیه السلام درآمدم و از زحمت حاجت شکایت کردم فرمود ای جابر درهمی نزد ما نیست واندکی بر نگذشت و کمیت شاعر بحضرتش مشرف شد و عرض کرد فدای تو شوم اگر رای مبارک

عطا فرمود قصیده بعرض رسانم فرمود انشاد کن چون کمیت از عرض قصیده بپرداخت فرمود ای غلام ازین بیت
یک بدره بیرون بیاور و بکمیت بده غلام بدره بیاورد و بکمیت باز داد کمیت عرض کرد فدای تو شوم اگر رای مبارک
قرار گیرد قصیده دیگر بعرض برسانم فرمود بخوان کمیت قصیده دیگر معروض داشت و آن حضرت با غلام بفرمود
تا بدره دیگر از آنخانه بیرون آورده بکمیت بداد کمیت عرض کرد فدای تو گردم اگر اجازت رود قصیده سومین را در آستان
عرش قرین انشاد نمایم فرمود انشاد کن کمیت بعرض رسانید و آن حضرت فرمود ای غلام یک بدره از این بیت
بیرون بیاور و بکمیت باز ده غلام برحسب فرمان بدره دیگر درآورد و بکمیت بداد کمیت عرض کرد سوگند با خدای من از
طلب مال و فایده دنیوی بمدح شما زبان نگشودم و جز صله رسول خدای صلی الله علیه وآله و آنچه واجب کرد آن
خدای تعالی بر من در ادای حق سخن حق و طریق حق مقصودی ندارم حضرت ابی جعفر علیه السلام در حق کمیت دعای خیر نمود آنگاه
فرمود ای غلام این بدره را بمکان خودش باز گذار جابر میگوید چون این حال را نگران شدم در خاطرم چیزی
خطور کرد و همی با خود گفتم امام علیه السلام با من فرمود درهمی نزد من نیست و در حق کمیت سی هزار درهم فرمان کرد و چون
کمیت بیرون شد عرض کردم فدای تو شوم با من فرمودی یک درهم نزد من نیست و درباره کمیت سی هزار
درهم امر فرمودی فرمود قُم یا جابر وَادخُلِ البَیتَ بپای شو و بآن خانه که دراهم را بیرون آوردند و بدره و آن سی را
دیگر باره بآن باز گردانیدند اندر شو پس برخاستم و بآن خانه درآمدم ثُمَّ فَقالَ یا جابِرُ ما سَتَرنا عَنکُم اَکثَرُ
مِمّا اَظهَرنا لَکُم فرمود ای جابر آن معجزات و کرامات و آثار و فضایلی که از شما مستور داشته ایم بسی بیشتر است
از آنچه برای شما ظاهر میفرمائیم آنگاه بپای خاست و دست مرا بگرفت و بهمان بیت درآورد و با پای مبارک بر زمین
بزد ناگاه چیزی مانند گردن شتر از طلای احمر از زمین بیرون آمد ثم قال لی یا جابِرُ اُنظُر اِلی هذا وَلا تُخبِر
بِهِ اَحَدًا اِلّا المُؤمِنَ تَثِقُ بِهِ مِن اِخوانِكَ اِنَّ اللهَ اَقدَرَنا عَلی ما نُرِیدُ وَلَو شِئنا اَن نَسُوقَ
الاَرضَ بِاَزِمَّتِها لَسُقناها فرمود ای جابر با این معجزه باهره منکر و جز با برادران دینی خود که با ایمان
ایشان اطمینان داشته باشی این راز را در میان مگذار همانا خدای تعالی ما را قدرت داده است که هر چه خواهیم
چنان کنیم و اگر بخواهیم جمله زمین را با زمه و مهارهای خود بهر سوی باز کشانیم می کشانیم و بروایتی فرمود اِنَّ جَبرَئیلَ عَلَیهِ
السَّلامُ اَتی رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ غَیرَ مَرَّةٍ بِمَفاتِیحِ خَزائِنِ الاَرضِ وَکُنُوزِها وَ
خَیَّرَهُ مِن غَیرِ اَن یَنقُصَهُ اللهُ مِمّا اَعَدَّ لَهُ شَیئًا فَاختارَ التَّواضُعَ لِرَبِّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ وَنَحنُ نَختارُهُ اِلی آخِرِ الخَبَرِ یعنی جبرئیل بکرات و مرات کلیدهای گنجینه ها و دفائن زمین را بحضرت رسول خدای تعالی
بیاورد و باختیار آنحضرت نهاد تا قبول فرماید بدون اینکه از مقام و منزلت آن حضرت و آن مدارجی که خدای
از بهرش مقرر داشته چیزی کاسته شود و رسول خدای صلی الله علیه وآله تواضع و فروتنی در حضرت پروردگار عز
و جل را بر آنجمله اختیار فرمود و ما نیز همان را مختار شمردیم یعنی مال دنیا اسباب وبال و غرور و غفلت از ادراک
فیوضات عبادات پروردگار شکور و مثوبات سرای سرور است راقم حروف گوید اینکه امام علیه السلام فرمان کرد

واز آن دراهم چیزی نیافتم و بیرون شدم و بحضرتش درآمدم

تا بدره سومین را بجای خود عود دادند برای این بود که جابر بود و بنگرد و بیابد و بر اعتقاد و ایمانش بیفزاید و دیگر
در بحار الانوار و مدینة المعاجز از سعد اسکاف مسطور است که اجازت خواستم تا بحضرت ابی جعفر علیه السلام درآیم با من پیام
آوردند که تعجیل مکن که جماعتی از اخوان شما نزد من میباشند و چون اندکی برآمد دوازده مرد از خدمت آن حضرت بیرون
آمدند که مانند اهل سودان و هنود بودند و قباهای تنگ و طیلسان خز بر تن و موزه ها بر پای داشتند و سلام کردند
و برفتند پس بخدمت ابی جعفر علیه السلام درآمدم و عرض کردم این جماعت را که از حضرت تو بیرون آمدند نشناختم
فَقالَ هؤُلاءِ قَومٌ مِن اِخوانِكُمُ الجِنِّ فرمود جماعتی از پریان و جنیان هستند که برادر دینی شما هستند عرض کردم
ایشان در حضرت شما آشکار میشوند فَقالَ نَعَم یَغدُونَ عَلَینا فی حَلالِهِم وَحَرامِهِم کَما تَغدُونَ فرمود آری
هر بامداد بحضرت ما میآیند و از مسائل حلال و حرام پرسش مینمایند چنانکه شما نیز چنین مینمائید و دیگر در بحار الانوار و مدینة
المعاجز از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبد الله مروی است که حضرت ابی جعفر علیهما السلام در بیابانی نزول فرمود
و خیمه مبارک برافراخت آنگاه بیرون آمد و همی گام سپرد تا بدرختی خرمای خشک رسید و خداوند و دود را بمحامد حمد
نمود که مانند آن نشنیده بودم آنگاه فرمود اَیَّتُهَا النَّخلَةُ اَطعِمِینا مِمّا جَعَلَ اللهُ فیكِ ای نخله از آنچه خدای
در تو نهاده ما را اطعام کن امام جعفر میفرماید آن درخت خرمای سرخ و زرد همی فرو ریخت و آن حضرت از آن خرما بخورد
و ابو امیه انصاری که در خدمتش حاضر بود از آن خرما مأکول داشت فَقالَ یا اَبا اُمَیَّةَ هذِهِ الآیَةُ فینا
کَالآیَةِ فی مَریَمَ اِذ هَزَّت اِلَیها بِجِذعِ النَّخلَةِ فَتَساقَطَ عَلَیها رُطَبًا جَنِیًّا فرمود ای ابو امیه این آیت
و معجزت که از ما مشاهدت نمودی مثل آن آیتی است که برای مریم مادر عیسی نمودار شد گاهی که شاخه خرمای خشک را
بسوی خود کشید و خرمای تازه بروی فرو ریخت و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز بروایات متعدده مرویست
که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود بِالمَدِینَةِ رَجُلٌ قَد اَتَی المَکانَ الَّذی بِهِ ابنُ آدَمَ فَرَآهُ مَعقُولًا
مَعَهُ عَشَرَةٌ مُوَکَّلِینَ بِهِ یَستَقبِلُونَ بِهِ الشَّمسَ حَیثُما دارَت فِی الصَّیفِ یُوقِدُونَ حَولَهُ النّارَ فَاِذا
کانَ الشِّتاءُ صَبُّوا عَلَیهِ الماءَ البارِدَ کُلَّما هَلَكَ رَجُلٌ مِنَ العَشَرَةِ اَقامَ اَهلُ القَریَةِ رَجُلًا فَیَجعَلُونَهُ
مَکانَهُ فَقالَ لَهُ یا عَبدَ اللهِ ما قِصَّتُكَ وَلِاَیِّ شَیءٍ اُبتُلِیتَ بِهذا یعنی در مدینه مردی است که بآن مکان فرزند آدم
علیه السلام را دست و پای بر هم بسته ده تن بروی موکل ساخته بودند که در گرمای تابستان بهر سوی خورشید
روی آورد و رویش را در برابر آفتاب بتابانند و در اطرافش نیز آتش برافروختند و در سرمای زمستان آب سرد
بر پیکرش بریختند و هر وقت یکتن از آن ده تن بهلاکت پیوستی مردم آن قریه یکتن دیگر بجایش بفرستادند آن شخص
یعنی حضرت باقر علیه السلام با آن شخص معذب فرمود ای بنده خدای قصه تو چیست و از چه روی باین بلا مبتلا شدی
گفت از چیزی سؤال کردی که پیش از تو هیچکس از من سؤال نکرده بود و تو یا از تمامت مردمان گول تری یا از جمله
ایشان زیرکتر یعنی سؤال سائل یا از علم و کیاست است یا از نهایت جهل و خرافت و چنانکه از این پیش اشارت رفت
آن شخص قابیل بود که قاتل هابیل است راوی میگوید بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم آیا قابیل در آخرت نیز

معذب خواهد بود فرمود خدایتعالی عذاب دنیا و عذاب آخرت را بروی جمع کرده اند و از عبدالله بن مسکان از سدیر صیرفی
مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا اَبَا الْفَضْلِ اِنِّي لَاَعْرِفُ رَجُلاً مِنْ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ اَخَذَ قَبْلَ
مَطْلِعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ مَغْرِبِهَا اِلَى الْفِئَةِ الَّذِيْنَ قَالَ اللهُ وَمِنْ قَوْمِ مُوسٰى اُمَّةٌ يَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ
يَعْدِلُوْنَ لِمُشَاجَرَةٍ كَانَتْ فِيْمَا بَيْنَهُمْ فَاَصْلَحَ فِيْمَا بَيْنَهُمْ وَ رَجَعَ وَلَمْ يَقْعُدْ فَمَرَّ بِنُطَفِكُمْ فَشَرِبَ
مِنْهَا وَمَرَّ عَلَى بَابِكَ فَدَقَّ عَلَيْكَ حَلْقَةَ بَابِكَ ثُمَّ رَجَعَ اِلَى مَنْزِلِهِ وَلَمْ يَقْعُدْ یعنی ای ابو الفضل
همانا میشناسم مردی از اهل مدینه را و مراد خود آن حضرت علیه السلام است که قبل از طلوع آفتاب عالمتاب و قبل از آنکه
آفتاب در حجاب مغرب اندر شود بدانت و شروع نمود بسوی آن باقی ماندگان که خدایتعالی میفرماید و از قوم موسی
امتی است که بحق هدایت کنند و بحق روی کنند برفت و آن مشاجرتی که در میان ایشان پدید گشته باصلاح آورد و بازگشت
ننشست و آبهای صافی شما یعنی آب فرات بگذشت و از آن بیاشامید و بر در سرای تو بگذشت و حلقه در سرای
ترا کوفت و بمنزل خود باز شد و ننشست و هم از ابن مسکان از سدیر صیرفی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است
که میفرمود اِنِّي لَاَعْرِفُ رَجُلاً مِنْ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ اَخَذَ قَبْلَ انْطِبَاقِ الْاَرْضِ اِلَى الْفِئَةِ الَّتِي قَالَ اللهُ فِي كِتَابِهِ
وَمِنْ قَوْمِ مُوسٰى اُمَّةٌ يَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُوْنَ لِمُشَاجَرَةٍ كَانَتْ فِيْمَا بَيْنَهُمْ وَاَصْلَحَ بَيْنَهُمْ وَرَجَعَ
وَلَمْ يَقْعُدْ فَمَرَّ بِنُطَفِكُمْ فَشَرِبَ مِنْهَا يَعْنِي الْفُرَاتَ ثُمَّ مَرَّ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْفَضْلِ يَقْرَعُ عَلَيْكَ بَابَكَ وَمَرَّ
بِرَجُلٍ عَلَيْهِ مُسُوحٌ مُعَقَّلٌ بِهِ عَشَرَةٌ مُوَكَّلُوْنَ يَسْتَقْبِلُ فِي الصَّيْفِ عَيْنَ الشَّمْسِ وَ يُوقَدُ حَوْلَهُ النِّيْرَانُ وَيَدُوْرُوْنَ
بِهِ حِذَاءَ الشَّمْسِ حَيْثُ دَارَتْ كُلَّمَا مَاتَ مِنَ الْعَشَرَةِ وَاحِدٌ اَضَافَ اِلَيْهِ اَهْلُ الْقَرْيَةِ وَاحِدًا النَّاسُ يَمُوْتُوْنَ
وَالْعَشَرَةُ لَا يَنْقُصُوْنَ فَمَرَّ بِهِ رَجُلٌ فَقَالَ مَا قِصَّتُكَ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ اِنْ كُنْتَ عَالِمًا فَمَا اَعْرَفَكَ بِاَمْرِي
این حدیث با حدیث سابق قریب المضمون است و آن شخص را که عذاب میکردند پسر آدم علیه السلام قابیل قاتل برادرش
هابیل است و محمد بن مسلم گوید که آن مرد پرسنده محمد بن علی علیهما السلام بود و کلام امام علیه السلام قبل انطباق الارض
یعنی از آن پیش که اشعهٔ انوار خورشید عالمتاب بر طبقات و صفحات زمین منطبق گردد و نطفه بضم نون بمعنی آب صافی
زلال است خواه اندک یا زیاد باشد جمعش نطف و نطاف است و مسح بمعنی پلاس و جمعش مسوح است و دیگر
در بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم مروی است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام مسجد رسول خدای
صلی الله علیه و آله در آمدم ناگاه طاوس یمانی را بدیدم میگفت نصف مردم که بود و بروایتی گفت کدام وقت یک نیمه
مردم کشته شدند امام محمد باقر علیه السلام سخن او را بشنید و فرمود اِنَّمَا هُوَ رُبْعُ النَّاسِ اٰدَمُ وَحَوَّا وَهَابِيْلُ
وَقَابِيْلُ طاوس عرض کرد یا بن رسول الله راست فرمودی محمد بن مسلم میگوید با خویش گفتم سوگند با خدای
این مسئله ایست که باید پرسید پس بامدادان بسرای ابو جعفر علیه السلام راه گرفتم و اینوقت آن حضرت جامه
بر تن بیاراسته و مرکوبش را زین بر نهاده بودند چون مرا بدید ابتدا کرد از آن پیش که من پرسش نمایم در هندوستان
بمسافت بعیده مردی است که بروی پلاسی است و دستش بگردنش مغلول است و ده رهط بروی موکل است

نفس بمعنی عقوبت
هم هست مثل یحذرکم الله
نفسه ای عقوبته

خوردن محمد بن
مسلم قبل از زنش

و تا قیامت او را عذاب کنند عرض کردم این شخص کیست فرمود قابیل است و دیگر در کتاب بحار و مدینة المعاجز
و جز آن مروی است که جابر بن یزید جعفی گفت حضرت ابو جعفر علیه السلام هفتاد هزار حدیث برای من حدیث فرمود
و هرگز از آن احادیث با هیچکس در میان ننهاده ام و هرگز نخواهم باز گفت بالجمله جابر میگوید در خدمت حضرت
ابی جعفر علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم همانا وقری عظیم و باری بزرگ از احادیث خود که از اسرار خود تان
با من حدیث راندی و من با هیچکس در میان نگذاشتم و بسا میشود که این بحار احادیث چنان در کانون خاطر
و دیگدان سینه جوشش زدن میگیرد که حالتی شبیه بجنون بر من چیره میگردد فرمود ای جابر فَاِذَا كَانَ ذٰلِكَ
فَاخْرُجْ اِلَى الْجَبَّانِ فَاحْفِرْ حَفِيْرَةً وَدَلِّ رَاْسَكَ فِيْهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَكَذَا هر وقت
اینحال بر تو چیره در افتد روی به بیابان گذار و چاله حفر کن و سر آن چاله در آور و بگو محمد بن علی بفلان و فلان
مرا حدیث راند راقم حروف گوید در کتب اخبار از سی هزار و کمتر تا نود هزار حدیث بجابر نسبت داده اند چنانکه از این پیشتر
اشارت رفت و دیگر در بحار الانوار مسطور است که روزی حضرت باقر علیه السلام اصحاب خود را با حادیث سخت و شداد
حدیث میراند و مردیکه او را نصر بن قرواش مینامند حاضر بود و اصحاب آنحضرت چون آن مرد را منافق میدانستند از
حضور او و استماع چنان احادیث و اسرار غمگین و آزرده خاطر شدند تا گاهیکه آن مرد برخاست عرض کردند این مرد
خبیث و منافق است و شنید آنچه شنید یعنی با اینکه محرم نبود استماع اسرار نمود فرمود لَوْ سَئَلْتُمُوْهُ عَمَّا تَكَلَّمْتُ بِهِ
الْيَوْمَ مَا حَفِظَ مِنْهُ شَيْئًا اگر از وی پرسش کنید از آنچه شنیده هیچ از بر ندارد یکی از ایشان میگوید بعد از چندی
نصر را بدیدم و گفتم دوست میدارم از آن احادیث که از ابو جعفر علیه السلام استماع نمودی بشنوم گفت چنین نیست سوگند
با خدای از آن احادیث بیش و کم چیزی نفهمیدم و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از ابو حمزهٔ ثمالی مروی است که حضرت
ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنِّي لَفِي عُمْرَةٍ اعْتَمَرْتُهَا فِي الْحِجْرِ جَالِسًا اِذْ نَظَرْتُ اِلَى جَانٍّ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْعٰى حَتّٰى
دَنَا مِنَ الْحِجْرِ فَطَافَ بِالْبَيْتِ اُسْبُوْعًا ثُمَّ اَنَّهُ اَتَى الْمَقَامَ فَقَامَ عَلٰى ذَنَبِهِ فَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَذٰلِكَ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ
فیروزآبادی در قاموس میگوید جان اسم جمع جن و بمعنی ماری است که اکحل العین است و اذیت و آزار نمیرساند و در خانها
بسیار است و جوهری میگوید جان پدر پریان و بمعنی مار سفید است بالجمله میفرماید من در حال عمره بودم که در حجر اقامت
کرده و نشسته بودم ناگاه ماری را بدیدم که از ناحیه مسعی نمودار شد و بیامد تا بحجر نزدیک رسید و هفت طواف در بیت بداد
آنگاه در مقام آمد و بر دُم خود راست بایستاد و دو رکعت نماز بگذاشت و این هنگام زوال شمس بود پس عطا و جماعتی
از اصحابش آن حیوان را بدیدند و نزد من بیامدند و گفتند یا ابا جعفر این جان را ندیدی گفتم او را بدیدم و آنچه کرد
مشاهدت نمودم آنگاه با ایشان گفتم بسوی او شوید فَقُوْلُوْا يَقُوْلُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ اِنَّ الْبَيْتَ يَحْضُرُهُ اَعْبُدٌ
وَسُوْدَانٌ وَهٰذِهٖ سَاعَةُ خَلْوَتِهِ مِنْهُمْ وَقَدْ قَضَيْتَ نُسُكَكَ وَنَحْنُ نَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ مِنْهُمْ فَلَوْ خَفَّفْتَ
فَانْطَلَقْتَ قَبْلَ اَنْ يَاْتُوْا یعنی با آن مار بگوئید که محمد بن علی علیهما السلام تو میفرماید در این خانه یزدان بندگان او
از سیاه و سفید و زن و مرد حاضر خواهند شد و این ساعتی است که از وفور ایشان خالی است و تو نسک خویش را بجای آوردی

جان بر وزن شداد
بمعنی صحرا

و ما بر تو از ایشان بهتر اکیم اگر بیم داری از آن پیش که آنها بیایند برو میگوید چون این پیام بدو کذاشتیم از کیک کرشته مسجد

و سبب بر زمین نهاده با سمان بر شده و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و خرآن از ابو حازم بن یزید غلام عبد الرحمن مرویست

که گفت در مدینه در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم روزی بسرای هشام بن عبد الملک مرور کردیم که با سنگ

زیت استوار و پایدار میساختند آن حضرت فرمود اَمَا وَاللّٰهِ لَتُهْدِمَنَّ اَمَا وَاللّٰهِ لَيَنْقُلَنَّ تُرابُها مِنْ مَهْدِها

اَمَا وَاللّٰهِ لَتَبْدُوَنَّ اَحْجارُ الزَّيْتِ وَاِنَّهُ لَمَوْضِعُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ یعنی بدانید که سوگند با خدای هر آینه این سرای خراب

میشود و خاکش بجای بجای میرود و این احجار زیت ظاهر میگردد و موضع قتل نفس زکیه در آنجا خواهد بود ابو حازم میگوید

من از این کلمات در عجب شدم و با خود گفتم که کسی نتواند خانه هشام را خراب کند و از آن سوی این کلام را با این

گوش خود از ابو جعفر علیه السلام شنیدم و چون روزگاری چندی بر گذشت و هشام بدیگر جهان پیوست آن بنیان را خراب

شدم که ولید بویرانی و نقل ترابش کتاب فرستاده بود و همی خاکش را نقل کردند تا آن سنگها آشکار شد و من بدیدم

راقم حروف گوید احجار الزیت موضعی است در مدینه و در آنجا محمد بن عبد الله حسن ملقب بنفس زکیه شهید شد و دیگر

در کتاب بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم مروی است که گفت بجانب مدینه بیرون شدم و بدردی دچار شدم پس

در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردند محمد بن مسلم دردناک است آن حضرت شربتی در ظرفی که بندیلی پوشیده داشت

با غلام خود برای من بفرستاد غلام گفت آنحضرت فرمان کرده است که تا ازین شربت بیاشامی از اینجا باز نشوم

چون تناول نمودم بوی مشک بمشامم رسید و بسیار خوش طعم و سرد و گوارا بود و چون بیاشامیدم غلام گفت آن حضرت

فرمان کرده است که چون ازین شربت نوشیدی زود بحضرتش شتاب گیر من درین سخن متفکر بودم چه از آن پیش قدرت

نداشتم که بپای خویش حرکت نمایم چون آن شربت در اندرونم استقرار گرفت چنان چیت و زرنگ شدم که مانند شتری که

از عقال بر جهد در نشاط آمدم و بدر سرای آنحضرت بیامدم و رخصت طلبیدم تا بحضرتش تشرف جویم پس آن حضرت صدای

مبارک برکشید و فرمود جسم صحیح شد اندر آی پس بروی در آمدم و گریان سلام راندم و دست و سر مبارکش را بوسیدم

فرمود ای محمد از چه گریانی عرض کردم فدای تو شوم بر غربت و طول مشقت سفر و عدم قدرت اقامت در آن حضرت

و نظاره باین طلعت سعادت آیت میگریم فقال لی اَمّا قِلَّةُ الْقُدْرَةِ فَكَذٰلِكَ جَعَلَ اللّٰهُ اَوْلِياءَنا وَاَهْلَ

مَوَدَّتِنا وَجَعَلَ الْبَلاءَ اِلَيْهِمْ سَرِيعاً وَاَمّا ما ذَكَرْتَ مِنَ الْغُرْبَةِ فَاِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي هٰذِهِ الدُّنْيا

لَغَرِيبٌ وَفِي هٰذَا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ حَتّٰى يَخْرُجَ مِنْ هٰذِهِ الدّارِ اِلٰى رَحْمَةِ اللّٰهِ وَاَمّا ما ذَكَرْتَ مِنْ بُعْدِ

الشُّقَّةِ فَلَكَ بِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ بِاَرْضٍ نائِيَةٍ عَنّا بِالْفُراتِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَمّا ما ذَكَرْتَ

مِنْ حُبِّكَ قُرْبَنا وَالنَّظَرَ اِلَيْنا وَاَنَّكَ لا تَقْدِرُ عَلٰى ذٰلِكَ فَاللّٰهُ يَعْلَمُ ما فِي

قَلْبِكَ وَجَزاؤُكَ عَلَيْهِ فرمود اما قلت قدرت همانا خدای تعالی برای دوستان ما و اهل مودت ما را این

گونه خواسته و مرکب بلا را بر ایشان شتابان ساخته و اما از آنچه از غربت بر زبان آوردی همانا مردم مؤمن در این جهان

و در میان مردم منکوس بهر حال و هر مکان غریب و تنها باشند تا گاهی که ازین دنیای ناپایدار بجوار رحمت پروردگار

قرار جویند و اما آنچه از صعوبت و زحمت سفر و دوری از ما یاد میداری همانا تراست حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله

علیه تأسی باید بود چه آن حضرت در مکانی که از ما دور بود در کنار نهر فرات غریب و بی کس شهید شد و اما آنچه تذکره

نمودی که دوست همی داری که در حضرت ما باشی و بجمال ما در نظاره باشی و بر این کار قدرت نداری همانا خدای تعالی

آنچه ترا در ضمیر است میداند و پاداش نیکو فرماید و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از حمزة بن الطیار از پدرش محمد مرویست

که با آستان حضرت ابی جعفر علیه السلام راه گرفتم تا بخدمتش راه یابم مرا رخصت نداد و دیگری جز مرا اجازت داد لاجرم

افسرده خاطر و محروم و مغموم بمنزل خود مراجعت کردم و بر فراز تختی که در سرای داشتم خویشتن را بیفکندم و هر چند

خواستم تا مگر بخواب روم خواب از چشمم پریدن ساخت پس در مذاهب و ادیان باندیشه فرو رفتم و همی گفتم کز آن است

که جماعت مرجئه چنین گویند و گروه قدریه چنین و چنان میگویند و مردم حروریه چنین و چنان عقیدت دارند

و جماعت زیدیه بر فلان و فلان عقیدت میروند و این سخن ایشان مایه فساد حال ایشان است بالجمله در این مطالب

اندیشه همی کردم ناگاه ندای منادی برخاست و آواز دق الباب بلند گشت گفتم تا که باشی گفت فرستاده ابو جعفر

علیه السلام هستم آنحضرت ترا طلب فرموده است پس در ساعت جامه بر تن بیاراستم و با فرستاده آن حضرت

برفتم و در خدمتش در آمدم چون مرا بدید فرمود یا محمد لا اِلَى الْمُرْجِئَةِ وَلا اِلَى الْقَدَرِيَّةِ وَلا اِلَى

الْحَرُورِيَّةِ وَلا اِلَى الزَّيْدِيَّةِ وَلٰكِنْ اِلَيْنا وَاِنَّما حَجَبْتُكَ لِكَذا وَكَذا یعنی ای محمد خویشتن را بیهوده آلوده شک و ریب

مدار و بمذاهب مرجئه و قدریه و حروریه و زیدیه مپرداز و براه کج متاب بلکه از همه بگسل و بما پیوند جوی اینکه

ترا بار ندادم بفلان و فلان جهت و حکمت بود پس من قبول کردم و بهمان مذهب و روش که آنحضرت بدان بود

قائل گردیدم راقم حروف گوید در این خبر چند معجزه مندرج است نخست بار ندادن آن حضرت محمد را

برای اینکه او بپاره خیالات فاسده اندر شود و بعد از آن بر خلاص و یقین او افزوده شود دیگر احضار فرمودن

آن حضرت او را دیگر اخبار از ما فی الضمیر او و رفع شک او و دیگر در کتاب بحار الانوار از سدیر مروی است

که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام حاضر بودم مردی از اهل یمن بر ما بر گذشت امام علیه السلام

از مین از وی پرسش همی فرمود و آن مرد از هر در حدیث میراند ابو جعفر علیه السلام فرمود آیا سرای فلان و فلان را

میدانی عرض کرد بلی دیده ام و عرض کرد هیچکس را ندیده ام که بشهرها و دیارها از تو آگاه تر باشد آنگاه

ابو جعفر علیه السلام با من فرمود یا ابا الفضل تِلْكَ الصَّخْرَةُ الَّتِي غَضِبَ مُوسٰى فَاَلْقَى الْاَلْواحَ عَلَيْها

فَما ذَهَبَ مِنَ التَّوْراةِ الْتَقَمَتْهُ الصَّخْرَةُ فَلَمّا بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

اَدَّتْهُ اِلَيْهِ وَهِيَ عِنْدَنا ای ابو الفضل همانا این همان سنگ است که چون موسی علیه السلام از طور باز گشت و از کردار

قوم بخشم آمد الواحی را که توریه بر آن مکتوب بود بر روی زد و در هم شکست و آنچه از آیات توریه بسبب شکستن الواح از میان

برفت آن سنگ فرو برد و چون رسول خدای صلی الله علیه و آله مبعوث گردید آن صخره آنچه فرو برده بود

بحضرتش تسلیم کرد و هم اکنون آنجمله نزد ما میباشد و دیگر در کتاب بحار الانوار از عمر بن حنظله مسطور است که گفت

در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم مرا چنان گمان میرود که در خدمت تو دارای رتبت و منزلتی هستم فرمود
آری عرض کردم مرا در این حضرت حاجتی است فرمود چیست عرض کردم اسم اعظم را با من تعلیم فرمای فرمود طاقت آن را
داری عرض کردم آری فرمود باین خانه درآی چون بخانه درآمد حضرت ابی جعفر علیه السلام دست مبارک بر زمین
گذاشت و آن خانه تاریک شد و عمر الرزین فرو گرفت آنگاه فرمود چه میگوئی بیاموزم ترا عرض کردم پس
دست مبارک از زمین بر گرفت و خانه بهمان حال که بود باز آمد و دیگر در کتاب بحار الانوار از محمد بن مسلم مروی است
که حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود لَئِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّا لَا نَرٰیكُمْ وَلَا نَسْمَعُ كَلَامَكُمْ لَبِئْسَ مَا ظَنَنْتُمْ
لَوْكَانَ كَمَا تَظُنُّوْنَ اَنَّا لَا نَعْلَمُ مَا اَنْتُمْ فِیْهِ وَعَلَیْهِ مَا كَانَ لَنَا عَلَی النَّاسِ فَضْلٌ یعنی اگر گمان شما چنان است
که ما شما را در هر جا باشید نمی بینیم و هر وقت هر چه گوئید نمی شنویم بسیار گمان ناخوشی است که باحوال و اوقات شما آگاه
نباشیم و اگر چنین باشد ما را بر دیگر مردمان چه فضل و فضیلتی است عرض کردم دلیلی و علامتی با من بنمای فرمود
گاهیکه در بنده بودی در میان تو و آنکس که با تو ردیف بود جنگ و سخنی افتاد چندانکه ترا با ما و بد دوستی ما و شناسائی
نکوهش کرد عرض کردم سوگند با خدای همین است که میفرمائی و اینحال براین سؤال روی داد و در جمله خبر فرمود
سوگند با خدای من نه ساحرم و نه کاهن و نه دیوزده ولکن اینجمله از بحار علم نبوت است و آنچه خواهد شد ما را
حدیث میرانند عرض کردم کدام کس شما را باحوال و افعال ما حدیث میراند قَالَ اَحْیَانًا یُنْكَتُ فِیْ قُلُوْبِنَا وَیُوْقَرُ
فِیْ اٰذَانِنَا وَمَعَ ذٰلِكَ فَاِنَّ لَنَا خَدَمًا مِنَ الْجِنِّ مُؤْمِنِیْنَ وَهُمْ لَنَا شِیْعَةٌ وَهُمْ لَنَا اَطْوَعُ مِنْكُمْ
قُلْنَا مَعَ كُلِّ رَجُلٍ وَاحِدٌ مِنْهُمْ قَالَ نَعَمْ یُخْبِرُنَا بِجَمِیْعِ مَا اَنْتُمْ فِیْهِ وَعَلَیْهِ فرمود پاره اوقات اخبار را در قلوب ما افکنند
و گوشهای ما را آکنده میگردانند و بعلاوه ما را از گروه جنیان خدمتکاران باشند که شیعه ما هستند و از شما
در اطاعت اوامر و احکام ما مراقب تر باشند عرض کردیم آیا با هر مردی یکتن از ایشان موکل هستند و احوال و اخبار ایشان را
بعرض آن حضرت میرسانند فرمود آری بجزئی و کلی و پنهان و آشکار احوال شما ما را خبر میدهند معلوم باد که این گونه
اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم نظر باقتضای وقت و رعایت جانب مخاطب است و گرنه مقامات و شئونات این
انوار مقدسه و علوم عالیه ایشان ازین مراتب برتر است چه از ازل بر علم ما کان و ما یکون فایز و نائل هستند و هر کس
هر چه میداند خواه ملائکه مقربین و دیگر صنوف خلایق از طفیل وجود و عنایت وجود این انوار مقدسه است و دیگر
در بحار الانوار از فضیل بن یسار مسطور است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم ما
همی حدیث میرانیم که برای آل جعفر رایتی و برای بنی فلان رایتی است یعنی برای ایشان سلطنت و مملکتی است
آیا چنین است که ما میگوئیم فرمود اَمَّا لِاٰلِ جَعْفَرٍ فَلَا وَاَمَّا رَایَةُ بَنِیْ فُلَانٍ فَاِنَّ لَهُمْ مُلْكًا مُبْطِئًا یُقَرِّبُوْنَ فِیْهِ
الْبَعِیْدَ وَیُبَعِّدُوْنَ فِیْهِ الْقَرِیْبَ وَسُلْطَانُهُمْ عُسْرٌ لَیْسَ فِیْهِمْ یُسْرٌ لَا یَعْرِفُوْنَ فِیْ سُلْطَانِهِمْ مِنْ اَعْلَامِ الْخَیْرِ
شَیْئًا یُصِیْبُهُمْ فِیْهِ فَزَعَاتٌ ثُمَّ فَزَعَاتٌ كُلُّ ذٰلِكَ یَتَجَلّٰی عَنْهُمْ حَتّٰی اِذَا اَمِنُوْا مَكْرَ اللّٰهِ وَاَمِنُوْا
عَذَابَ اللّٰهِ وَظَنُّوْا اَنَّهُمْ قَدِ اسْتَقَرُّوْا صِیْحَ فِیْهِمْ صَیْحَةٌ لَمْ یَكُنْ فِیْهَا مُنَادٍ یُسْمِعُهُمْ وَلَا یَجْمَعُهُمْ وَذٰلِكَ قَوْلُ

اللّٰهِ حَتّٰی اِذَا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا اِلٰی قَوْلِهِ لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُوْنَ الْاٰیَةَ لَیْسَ اَحَدٌ مِنَ الظَّلَمَةِ اِلَّا وَلَهُمْ بَقِیَّا اِلَّا
اٰلَ فُلَانٍ فَاِنَّهُمْ لَا بَقِیَّا لَهُمْ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَلَیْسَ لَهُمْ بَقِیَّا قَالَ بَلٰی وَلٰكِنَّهُمْ یُصِیْبُوْنَ مِنَّا دَمًا فَظُلْمُهُمْ نَحْنُ وَشِیْعَتُنَا فَلَا بَقِیَّا لَهُمْ
یعنی اما برای آل جعفر رایتی و سلطنتی نیست و اما رایت بنی فلان یعنی بنی عباس همانا برای ایشان ملک و پادشاهی
سنگین و شدید و با دوام هست و ایشان در زمان سلطنت خود هر دوری را نزدیک و هر نزدیکی را دور گردانند
یعنی هر کس صاحب حق و در خور امارت و ریاست و حکومت و جلالت و عزت بوده محروم و دور دارند و آنانکه
سزاوار نیستند نزدیک نمایند و در مهام انام داخل و دخیل فرمایند و سلطنت ایشان مایه سختی و عسرت است و هیچ گشایش
و سهولت در آن نباشد یعنی در زمان ایشان اهل بیت رسالت و ذریت نبوت و امامت و اولیای حضرت احدیت
بکمال مشقت و مصیبت و سختی و صعوبت دچار شوند و نشان خیر و عافیت در سلطنت ایشان نیابند و تقدیر و قهاریت
خداوند قهار غافل و ایمن شوند و از عذاب یزدان اطمینان یابند و چنان گمان برند که بر مسند ملک و سلطنت مستقر
و پاینده اند صیحه در میان ایشان آید و ایشان را در آن صیحه منادی نباشد که بشنواند ایشان را و فراهم سازد ایشان را
و این است مفاد قول خدایتعالی که میفرماید تا گاهیکه فرا گرفت زمین پیرایه خود را با صناف نباتات و الوان مختلفه
آن چون عروس که بلباسهای رنگارنگ آراسته شود و گمان برند اهل آن زمین که بر درویدن گیاه و چیدن میوه‌ها
قادرند ناگاه فرمان ما بجرائی آن زمین شب یا در روز در رسد و کشت و زرع آن زمین را تا آنچه درویده باشند یا از بیخ
برکنده باشند گردانیدیم گوئیا که هیچ در شب نکرده و موجود نیامده و اثرش مشهود نیفتاده باشد دیروز یعنی
حالت زندگی و اقبال سرای ناپایدار بر اینگونه است و مانند گیاه زمین است که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره
و بی رونق و نضارت میشود و آغازش را صفت صفوت و پایانش را سمت کدورت است همانا بیان را نیز در این آیت
حال نوازش دولت و سرانجامش وبال و گذارش حسرت و نکبت است لکن باد غرور و غفلت ایشان را
بجولان جهالت باز میدارد و از وخامت انجام و ندامت فرجام غافل میگرداند و این آیات و امثال برای آنان
باشد که بدیده تفکر و نظر تعقل بنگرند و باقبال جهان مغرور نشوند و سرای غرور را با دار سرور یکسان نشمارند
و بفریب این از نصیب آن مهجور نشوند بالجمله میفرماید دانسته باشید که هر یک از مردم ستمکار را بهره از رحمت
و شفقت هست مگر آل فلان را که هیچ بهره رحمت و شفقت نیست راوی از کمال تعجب عرض کرد فدای تو
شوم آیا هیچ رحمت و شفقت در دل ایشان نیست فرمود هست لکن چون ایشان بخون ما آلایش یابند
و با ما و شیعیان ما بستم و عدوان روند لاجرم ایشان را رحم و شفقت نیست یعنی بعد از آنکه با ذریه رسالت
و امامت بظلم و ستم روند دارای رحم و شفقت نیستند اگرچه با دیگران برحمت معاملت ورزند و چون در این خبر
تامل نمایند معلوم گردد که مشتمل بر چند معجزه میباشد یکی نفی سلطنت از طایفه و اثبات آن برای طایفه دیگر و اشارت
بدوام و بسطت و سطوت و شدت زمان دولت ایشان دیگر ذلیل شدن اعزه و عزیز گردیدن اذله در عهد
ایشان دیگر سختی و دشواری سلطنت ایشان و عدم سهولت آن بر جهانیان دیگر ذهاب خیر وجود رنج

و رحمت و بیم و هیبت از منه پادشاهی ایشان که متواتر خواهد بود دیگر دچار شدن ایشان بعد از مغرور شدن
و عتو و سرکشی و بیخبری ایشان از ایزد سبحان بهلاک و دمار و ارتکاب ایشان بخون ائمه و اولیای دین مبین و دیگر
در کتاب بحار الانوار از جابر بن یزید جعفی مسطور است که گفت بمجلس عبدالله بن الحسن بگذشتم گفت بچه سبب
محمد بن علی بر من فضیلت و فزونی دارد یعنی در رتبت نسب یکسان هستیم آنگاه بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام
شدم چون مرا بدید بخندید آنگاه فرمود یا جابر فَإِنَّ أَوَّلَ دَاخِلٍ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هٰذَا الْبَابِ عَبْدُ
اللهِ بْنُ الْحَسَنِ ای جابر همانا اول کسیکه ازین در بر تو در آید عبدالله بن الحسن است من در کمال تصدیق و اعتماد
باخبار آن حضرت بجانب باب نگران بودم ناگاه عبدالله را پدیدار دیدم که دامن کشان همی بیامد فَقَالَ يَا عَبْدَ اللهِ
أَنْتَ تَقُولُ بِمَا ذَا فَضَلَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَلَدَاهُ وَلَقَدْ وَلَدَانِي فرمود
ای عبدالله تو میگوئی که بچه سبب و مزیت محمد بن علی علیهما السلام بر من فزونی و فضیلت دارد و رشته نسبت ما هر دو
بمحمد و علی صلوات الله علیهما پیوسته شود پس از آن با جابر فرمود احْفِرْ حَفِيرَةً وَامْلَأْهَا حَطَباً جَزْلاً وَاضْرِمْهَا نَاراً
گودالی حفر کن و از هیزم خشک انباشته دار و بآتش برافروز و بروایتی که در مدینة المعاجز مسطور است جابر جعفی گفت
بعبدالله بن حسن بگذشتم چون مرا بدید دشنام گفت و در حضرت باقر علیه السلام بجسارت و ناسزا زبان گشود من بحضرت
ابی جعفر علیه السلام شدم با حالت تبسم فرمود ای جابر بعبدالله بن حسن بگذشتی و ترا و مرا دشنام گفت عرض کردم بلی
ای سید من و در حضرت خدای بروی نفرین کردم با من فرمود اول کسیکه بر تو در آید اوست ناگاه عبدالله
پدیدار شد چون جلوس نمودند حضرت باقر علیه السلام با او فرمود مَا جَاءَ بِكَ يَا عَبْدَ اللهِ چه چیز اسباب
آمدن تو گردید عرض کرد توئی که ادعا می‌نمائی آنچه را ادعا میکنی حضرت باقر علیه السلام با او فرمود وَيْلَكَ
فَذَا كَفَرْتَ وای بر تو فرو ان گفتی و از حد و مقام و حق در گذشتی پس فرمود ای جابر عرض کردم لبیک فرمود
در این سرای حفیره بکن چون بکندم فرمود هیزمی بسیار بیار و در این گودال بیفکن چون فرمانش را بجای آوردم
فرمود نیک برافروز چون آن آتش سوزان را فروزان ساختم فرمود يَا عَبْدَ اللهِ بْنَ حَسَنٍ قُمْ فَادْخُلْهَا وَاخْرُجْ
مِنْهَا إِنْ كُنْتَ صَادِقاً ای عبدالله بن حسن اگر آنچه را که گوئی بصداقت باشی در این آتش اندر آی و بی گزند
و آسیب بیرون شو عبدالله عرض کرد از اول تو خود بآتش در شو پس حضرت ابی جعفر علیه السلام برخاست و بآتش
در شد و همچنان با پای مبارک آن آتش تافته را در نوردید و برهم سود چندانکه خاکسترش گردانید آنگاه از آن حفیره
بیرون شد و بنشست و از چهره مبارکش عرق بسترد آنگاه فرمود ثم فَعَجَّلَ اللهُ فَمَا أَقْرَبَ مَا يَحِلُّ بِكَ كَمَا حَلَّ
بِمَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ وَبِوَلَدِهِ برخیز که خدایت نکوهیده دارد همانا بسیار نزدیک است که مانند مروان بن حکم و فرزندانش
دستخوش هلاک و هوان گردی و بروایتی که در بحار است چون جابر آن آتش را برافروخت حضرت باقر علیه السلام
روی مبارک بعبدالله آورد و فرمود إِنْ كُنْتَ حَيْثُ تَرَى فَادْخُلْهَا لَنْ تَضُرَّكَ اگر در آن مقام
و منزلت هستی که گمان میبری باین آتش در شو که هرگزت زیان نرساند چون عبدالله این سخن بشنید نفس بر وی

قطع شد

قطع شد و آن حضرت در چهره جابر تبسم کرد آنگاه فرمود ای جابر فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ یعنی از همه جهت
راه سخن بروی مسدود شد و دیگر در کتاب بحار الانوار از ابوعروه مسطور است که با ابوبصیر اعمی بسرای
ابوجعفر و بروایتی ابوعبدالله علیهما السلام در آمدیم ابوبصیر با من گفت آیا می‌بینی در این سرای آن روزنرا
که نزدیک بسقف است گفتم آری تو از کجا دانستی گفت ابوجعفر علیه السلام با من بنمود و دیگر در بحار الانوار
و فصول المهمه و مدینة المعاجز و غیرها باسانید معتبره مسطور است که مردی گفت در میان مکه و مدینه بودم
ناگاه شبح و نشان شخصی را دیدم که در بیابان نمایان شد گاهی پدیدار و گاهی پنهان میگشت تا من نزدیک شد
چون درست بدیدم پسری بسن هفت سال یا هشت سال بود و مرا سلام گفت پاسخش بدادم و گفتم از کجا میائی
گفت مِنَ اللهِ از حضرت یزدان گفتم بکجا میشوی گفت إِلَى اللهِ بحضرت یزدان گفتم فَعَلَامَ بر چه
اندیشه و آهنگ گفت علی الله گفتم زاد و توشه ات چیست فرمود تقوی و پرهیزکاری از حضرت باری گفتم از کدام
مردمی فرمود مردی عربی هستم عرض کردم روشن‌تر گوی فرمود مردی هاشمی باشم عرض کردم واضح‌تر گوی
فرمود مردی علوی هستم آنگاه این شعر انشاد نمود

نَحْنُ عَلَى الْحَوْضِ ذُوَّادُهُ ... نَذُودُ وَنُسْعِدُ وُرَّادَهُ
فَمَا فَازَ مَنْ فَازَ إِلَّا بِنَا ... وَمَا خَابَ مَنْ حُبُّنَا زَادُهُ
فَمَنْ سَرَّنَا نَالَ مِنَّا السُّرُورَ ... وَمَنْ سَاءَنَا سَاءَ مِيلَادُهُ
وَمَنْ كَانَ غَاصِبَنَا حَقَّنَا ... فَيَوْمُ الْقِيَمَةِ مِيعَادُهُ

آنگاه فرمود منم محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام پس از آن چون ملتفت شدم
آنحضرت را نیافتم و ندانستم باسمان بر پا بزمین اندر شد و ازین پیش در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه
باین خبر بهمین تقریب اشارت شد و دیگر در کتاب بحار الانوار از مالک جهنی مسطور است که گفت در خدمت
حضرت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم پس بجمال عدیم المثال همایونش نظر همی کردم و همی در نفس خویش متفکر بودم
و با خویش میگفتم که خدای ترا بزرگ نمود و مکرم بداشت و ترا برآفرید کانش حجت گردانید چون این اندیشه بکردم
آن حضرت بجانب من التفات نمود و فرمود يَا مَالِكُ الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِمَّا تَذْهَبُ إِلَيْهِ ای مالک همانا
امر امامت و ولایت از آن بزرگتر است که تو بدانی و گمان کنی و دیگر در کتاب مستطاب مدینة المعاجز
از ابوبصیر مروی است که چون علی بن الدراع وفات نمود بمدینه در آمدم و بخدمت ابی جعفر علیه السلام
تشرف جستم با من فرمود ابن دراع بمرد عرض کردم خدایش رحمت کناد فرمود شما را بفلان و فلان حدیث راند
و آنحضرت از آن جمله شمردن گرفت و از آنچه ابن دراع با من حدیث رانده بود هیچ چیز را فروگذار نفرمود
عرض کردم سوگند با خدای از آن زمان که وی مرا حدیث راند تا گاهی که باین حضرت در آمدم با هیچکس در میان
نگذاشتم تو از کجا دانستی آن حضرت را ن مرا غمز کرد و فرمود هیهات هیهات حالا اسلام می آوری

خبر از اولاد دانیال بن جعفر

و دیگر در بحار الانوار از ابو بصیر مروی است که مولای من ابو جعفر صلوات الله علیه با من فرمود چون بکوفه مراجعت کردی پسری از بهرت متولد گردد و او را عیسی نام کنی و پسری ترا پدید آید و او را محمد می نامی و هر دو تن از شیعیان ما باشند و نام هر دو و اولادی که از ایشان تا قیامت پدیدار آید در صحیفه ما ثبت است عرض کردم شیعیان شما با شما باشند فرمود بلی اِذا خافُوا اللهَ وَ اتَّقَوْهُ کاهیکه از خدای بیمناک باشند و در حضرتش بتقوی و پرهیز کاری روند با ماهستند و دیگر در کتاب مسطور مروی است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی بمسجد در آمد و جوانی را در مسجد خندان دید فَقالَ لَهُ تَضْحَكُ فِي الْمَسْجِدِ وَ اَنْتَ بَعْدَ ثَلٰثَةٍ مِنْ اَهْلِ الْقُبُورِ با او فرمود در مسجد خندان هستی و حال آنکه بعد از سه روز دیگر جای در گور کنی راوی گوید آنمرد در اول روز سیم برد و در آخر روز مدفون گردید

خبر از مرگ جوان خندان

و دیگر در بحار الانوار از زراره مسطور است که گفت وقتی حضرت ابی جعفر علیه السلام در مسجد الحرام جای داشت پس از بنی امیه و دولت ایشان سخن در میان آمد و یکی از یاران آنحضرت با آن حضرت عرض کرد امید ما چنان است که تو صاحب و مختار ایشان باشی و این خلافت و امارت را خدای تعالی بدست تو آشکار فرماید

خبر از ملک بنی امیه

فَقالَ ما اَنَا بِصاحِبِهِمْ وَ لا یَسُرُّنی اَنْ اَکُونَ صاحِبَهُمْ اِنَّ اَصْحابَهُمْ اَوْلادُ الزِّنا اِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالٰی لَمْ یَخْلُقْ مُنْذُ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ سِنینَ وَ لا اَیّاماً اَقْصَرَ مِنْ اَیّامِهِمْ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَأْمُرُ الْمَلَكَ الَّذی فی یَدِهِ الْفَلَكُ فَیَطْوِیهِ طَیّاً فرمود من صاحب ایشان نیستم و هیچ مسرور نمی شوم که صاحب ایشان باشم چه اصحاب و یاران ایشان زنازادگان هستند همانا خداوند تبارک و تعالی از آن هنگام که آسمانها و زمین را بیافرید هیچ سالیان و روزگاری کوتاه تر از ایام ایشان خلق نفرمود چه خدای عز و جل با آن ملک که زمام فلک بدست اوست امر میفرماید که در نورد و فلک را نوردیدنی و هم در کتاب مسطور و مدینة المعاجز

خبر از مدت سلطان هشام

از جابر مروی است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام حضور داشتم و از سلطنت بنی امیه خبر میرفت آن حضرت فرمود هیچکس بر هشام خروج ننماید تا آنکه هشام او را مقتول نماید جابر میگوید از مدت سلطنت هشام سخن کرد و فرمود بیست سال است از طول سلطنت او غمناک و ملول شدیم فَقالَ ما لَکُمْ اِذا اَرادَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْ یُهْلِكَ سُلْطانَ قَوْمٍ اَمَرَ الْمَلَكَ فَاَسْرَعَ بِسَیْرِ الْفَلَكِ فَقَدَّرَ عَلیٰ ما یُریدُ فرمود چیست شما را و این جزع و ملال از چه روی باشد همانا هر وقت خدای عز و جل اراده فرماید که مدت سلطنت قومی را ناچیز گرداند با آن ملک که موکل فلک است فرمان کند تا فلک را بسرعت سیر دهد و بآن مقدار که خود خواهد دارد راوی میگوید این خبر را با زید بن علی علیه السلام بگذاشتم گفت من نزد هشام بودم و رسول خدای صلی الله علیه و آله را نزد او ناسزا میگفتند و او ازین کار انکار و منع ننمود سوگند با خدای اگر جز من و پسرم کسی دیگر با ما یار و یاور نباشد بروی خروج مینمایم و ازین پیش در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام در ذیل احوال جناب زید شهید بچگونگی این خبر اشارت شد معلوم باد چنانکه ازین پیش در دامنه این کتاب مستطاب سبقت نگارش رفت ممکن است که کُطی فلک و سرعت سیر آن کنایت از ترتیب اسباب زوال ملک بنی امیه باشد و ممکن است که برای هر ملکت

و دولتی فلکی باشد غیر از افلاک معروفه السیر و این اسراع و ابطاء در حرکت این فلک باشد تا با آنچه برای آنها از شمار دورات مقدره گردیده توافق نماید و هم در بحار و مدینة المعاجز از نعمان بن بشیر مذکور است که گفت با جابر بن یزید جعفی گاهی که در مدینه بودیم روزی جابر در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف شد و وداع کرده از حضرتش مسرور و شادان بیرون شد پس راه بر گرفتیم تا وارد اخرجه گردیدیم که اول منزلی است که معادل است با مقدار راه فید بسوی مدینه و این وقت روز جمعه بود و پس نماز زوال را بگذاشتیم و چون شتر ما را بحرکت آورد ناگاه مردی دراز بالا و گندم گون بدیدم و با او مکتوبی بود و بجابر بداد جابر بگرفت و ببوسید و بهر دو چشم خویش بر نهاد و چون بدیدم نوشته بود که این نامه ایست از محمد بن علی بسوی جابر بن یزید و گلی سیاه و تازه تر بر روی نامه بود جابر با آن مرد گفت چه وقت از خدمت سید و آقای من بیرون شدی گفت در همین ساعت گفت پیش از نماز یا بعد از نماز گفت بعد از نماز پس جابر مهر از نامه بر گرفت و بقرائت پرداخت و همی چهره در هم کشید تا بپایان نامه رسید و نامه را با خود بداشت و از آن پس او را خندان و مسرور ندیدیم تا بکوفه رسید و چون شب هنگام بکوفه در آمدیم آن شب را

حفظ جابر از قتل

خفته نمودیم و بامدادان بجاه محض تکریم و تعظیم جانب جابر بخدمتش بیامدم و او را نگران شدم که بدیدار من بیامد و استخوان مهره چند از گردن بیاویخته و بر نی سوار گشته و همی گوید می یابم منصور بن جمهور را امیر غیر مأمور و ازین کلمات و اشارات چندی بر زبان براند آنگاه در چهره من نگران شد و من در روی او نگران شدم و کودکان از هر طرف بر من و او انجمن کردند و مردمان فراهم شدند و جابر همچنان بیامد تا در رحبه کوفه فرا رسید و با کودکان بهر سوی چرخیدن گرفت و مردمان همی گفتند جابر بن یزید دیوانه شده است سوگند با خدای روزی چند بر نیامد که از جانب هشام بن عبد الملک فرمانی بوالی کوفه رسید که مردی را که جابر بن یزید جعفی گویند بدست آر و سر از تنش بر دار و بمن فرست والی با جلسای مجلس روی کرد و گفت جابر بن یزید جعفی کیست گفتند اصلحک الله مردی عالم و فاضل و محدث است و اقامت حج نموده است و این ایام مبتلای جنون مبتلا گردیده و اکنون بر نی سوار است و در رحبه کوفه با کودکان هم بازی و همعنان والی چون این سخن بشنید خود بدانسوی شده و او را بآن صورت و سیرت بدید گفت خدای را سپاس میگذارم که مرا بخون وی آلوده نساخت

بالجمله راوی میگوید چندی بر نگذشت تا منصور بن جمهور از جانب یزید بن ولید اموی در سال یکصد و بیست و ششم بعد از عزل یوسف بن عمر و دوازده سال بعد از وفات حضرت باقر علیه السلام در کوفه ولایت یافت و ممکن است که جابر رحمة الله علیه در آن خبرها که از وقایع آتیه کوفه از امام علیه السلام شنیده است باین خبر اخبار کرده باشد و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از سدیر صیرفی مسطور است که حضرت ابو جعفر بحوایجی که آنحضرت را در مدینه بود با من سفارش و وصیت فرمود پس بیرون شدم و در آن حال که در وسعت گاه روحاء که موضعی است در میان حرمین و تا مدینه سی و چهار میل بعد مسافت دارد بر راحله خویش سوار بودم ناگاه انسانی را نگران شدم که جامه های خویش را بجودی می پیچید بسوی او روی کردم و گمان بردم تشنه است

منصور بن جمهور در ... یزید بن ولید

و مطهره خود را بدو دادم تا آب بیاشامد گفت مرا آب حاجت نیست و مکتوبی بمن داد و کاغذش تر و تازه بود و چون بمهرش
نظر کردم از حضرت ابی جعفر علیه السلام بود گفتم چه وقت از صاحب این مکتوب جدا شدی گفت در همین ساعت
و چون مکتوب را قرائت کردم پاره اشیاء در آن نوشته و بانجام آن مرا امر فرموده آنگاه ملتفت شدم و هیچکس را نزد خود
ندیدم و از آن پس چون حضرت ابی جعفر علیه السلام قدوم فرموده و بخدمتش تشرف جستم عرض کردم فدای تو شوم
همانا مردی در فلان زمان نامه مبارکت را بمن آورد و کاغذش را تازه دیدم یعنی آنچه بر آن خاتم نهاده بودی فرمود یا سدیر اِنَّ
لَنا خَدَماً مِنَ الجِنِّ فَاِذا اَرَدْنا السُّرْعَةَ بَعَثْناهُمْ ای سدیر همانا ما را از طوایف جن خدمتکاران باشند
هر وقت خواهیم کاری را بشتاب بپای بریم ایشان را در انجام آن بر انگیزیم و بروایتی فرمود اِذا عُجِّلَ بِنا اَمْرٌ
اَرْسَلْنا بَعْضَهُمْ چون امری را خواهیم بتعجیل بگذرانیم پاره از ایشان یعنی جنیان را بفرستیم و دیگر در مدینة المعاجز — اطعام فرمودن از میان خشت
از ابو جعفر محمد بن جریر طبری مسطور است که ابو محمد سفیان از پدرش از اعمش حدیث کرده است که گفت قیس بن
الربیع روایت نمود که در خدمت محمد بن علی علیهما السلام میهمان شدم و در منزل مبارکش جز خشتی نبود چون وقت
نماز عشا فرا رسید آنحضرت بنماز بایستاد و من اقتدا کردم پس از آن دست مبارک بآن خشت بزد و مندیلی
نمکین از آن بیرون آورد و مائده که هر طعام گرم و سردی در آن بود بر آن گسترده شد و با من فرمود بخور فَهذا ما
اَعَدَّ اللهُ لِلاَوْلِیاءِ این غذائی است که خدایتعالی برای اولیای خود مهیا داشته پس آن حضرت و من بخوردیم
آنگاه مائده در آن خشت بلند گشت و مرا شک و شبهت فرو گرفت تا گاهی که آنحضرت برای حاجتی بیرون شد من آن
خشت را زیر و روی کردم و آنرا جز خشتی کوچک نیافتم و آن حضرت در آمد و مکنون خاطر مرا بدانست پس از آن خشت
قدحها و کوزه ها و ظرفهای سفالین که مملو از آب بود بیرون آورد و پس بیاشامیدیم و آن حضرت بیاشامید و بموضع خود
بازگردانید و فرمود مثل تو با من مثل یهود است با مسیح علیه السلام گاهی که باو وثوق نمی آوردند آنگاه خشت را فرمان کرد
تا سخن کوید و خشت تکلم نمود و دیگر در کتاب مدینة المعاجز از ابو جعفر طبری از علاء بن محمد مرویست که گفت در خدمت — خبر دادن چوب با آن حضرت
حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام حاضر و نگران شدم که عودی یعنی چوبی باریک در دست مبارک داشت
و از اخبار شهر بشهر سؤال میفرمود و آن چوب جواب عرض میکرد و میگفت در مصر فلان مقدار آب زیاد شده است
و در ارمنیه زلزله افتاده و حارث و جوبیر در موضعی یعنی جبلین باهم دچار شدند آنگاه نگران شدم که آن حضرت آن
چوب را درهم میشکند و دور می افکند و فراهم میفرماید و دیگر باره قضیبی میشود و دیگر در کتاب مسطور از ابو جعفر طبری
از جابر بن یزید جعفی مسطور است که گفت مولای خود حضرت باقر علیه السلام را دیدم که فیلی از گل بساخت و از آن پس — سواری بر فیل گل
بروی برنشست و در آسمان طیران نمود تا بمکه برفت و بازگشت مرة بن قبیصه راوی خبر میگوید این کلام را از جابر
مقرون بصدق نمی شمردم تا حضرت باقر علیه السلام را ملاقات کردم و عرض کردم که جابر از تو بچنین خبر سخن
با من حدیث راند پس آنحضرت بر فیل گلین برنشست و مرا با خود برنشاند و بمکه برده باز گردانید و دیگر در کتاب
مذکور از طبری از شهر بن وایل مسطور است که گفت حضرت باقر علیه السلام را بدیدم و در دست مبارکش کاسه چوبین بود

و آتش در آن افروخته و آن کاسه را زیان نمیرساند معلوم باد در کلمات آخر این حدیث شریف عبارتی
مغلوطات که در نسخ موجوده تصحیح آن ممکن نشد لهذا از نگارش آن انصراف رفت و بهمین مقام که
حاصل معجزه را متضمن است کفایت جسته و دیگر در کتاب مسطور از طبری از حکم بن سعد مروی است که گفت حضرت
ابی جعفر باقر علیه السلام را ملاقات کردم و بدست مبارکش عصائی بود که بر سنگی سخت بزد و آب از آن بجوشید عرض
کردم یا بن رسول الله این چیست فرمود نُبْعَةٌ مِنْ عَصَى مُوسى نَتَحَجَّبُ مِنْها شاخه از عصای موسی است
که از آن در عجب میرفتند و دیگر در کتاب مسطور از طبری از اعمش مذکور است که گفت منصور ما را حدیث راند خواستم که
بدریا برنشینم و از حضرت باقر علیه السلام مستدعی شدم و خاتمی بمن عنایت فرمود و آن خاتم را با خود داشتم و هر وقت
خواستم در زورق نهادم تا بجای ایستادی و هر وقت خواستم روان می گشت و چنان افتاد که کیسی از برادرم بدجله
در افتاد پس آن انگشتری مبارک را بدجله در افکندم آنگاه آب در شد و بیرون آمد و کیس را بیرون آورد باذن
خدایتعالی و دیگر در کتاب مسطور از طبری از جابر بن یزید مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام گاهی
که آن حضرت آهنگ حیره داشت بیرون شدم و چون بکربلا مشرف شدیم با من فرمود ای جابر هذِهِ رَوْضَةٌ
مِنْ رِیاضِ الجَنَّةِ لَنا وَ لِشیعَتِنا وَ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ جَهَنَّمَ لِاَعْدائِنا این زمین برای ما
و شیعیان ما بستانی از بوستانهای بهشت و برای دشمنان ما حفره از گودالهای دوزخ است و از آن پس هر چه مایل بود
کار کرد آنگاه با من روی کرد و فرمود ای جابر عرض کردم لبیک سیدی فرمود چیزی میخوری عرض کردم بلی
یا سیدی پس دست مبارکش را در میان سنگی بگرد و سیبی از بهرم بیرون آورد که هرگز بآن خوشبوئی ندیده بودم
و بهیچ جه با میوه های دنیائی شباهت نداشت و بدانستم از فواکه جنت است و از آن بخوردم و از برکت و فضیلت آن
تا چهل روز بطعام حاجت نیافتم و حدثی از من حدوث نیافت و دیگر در کتاب مسطور از سعد اسکاف مروی است
که وقتی از اوقات برای مطلبی بحضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدم و همی فرمود شتاب مکن چندانکه آفتاب
بر من بتافت و روز بلند گشت و من از سایه بسایه باز شدم و چون چندی بر گذشت جماعتی بر من در آمدند که چون
ملخهای زرد می نمودند و طیلسانها بر تن داشتند و از کثرت عبادت لاغر و نزار بودند سوگند با خدای از حسن
هیئت و نیکی نمایش آن جماعت آنچه باندیشه اش بودم فراموش نمودم و چون بخدمت امام علیه السلام در آمدم
فرمود اَرانی قَدْ شَقَقْتُ عَلَیْكَ چنان دانستی که بر تو انکار نمودم و تعطیل نمودم عرض کردم آری سوگند
با خدای که آن قوم را که بر من گذشتند هرگز مانند ایشان را در حسن هیئت و لباس و نمایش یکمرد واحد ندیدم
که مانند ملخهای زرد بودند و از کثرت عبادت نزار و مشقت بودند و آنچه در آن بودم فراموش ساختم فرمود ای سعد
ایشان را بدیدی عرض کردم بلی فرمود ایشان برادران دینی شما از طایفه جن هستند عرض کردم بخدمت تو
می آیند فرمود آری نزد ما می آیند تا از معالم دین و حلال و حرام خویش از ما پرسش کنند و دیگر در کتاب مزبور
از سعد اسکاف مسطور است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام شدم و همی خواستم شرف حضور مبارکش را ادراک نمایم

وشترهای چند بود در سرای مبارکش بر صف دیدم و صداها بلند بود پس از آن جماعتی بیرون شدند که عمامه بر سر داشتند و بمردم سودان و هند همانند بودند و چون بخدمت آن حضرت در آمدم عرض کردم فدای تو شوم امروز در اجازت دادن بمن درنگ فرمودی و جماعتی را دیدم که با عمامه بمن در آمدند و ایشان را نشناختم از چه گروه باشند فرمود ای سعید آیا دانستی ایشان کیانند عرض کردم ندانستم فرمود ایشان برادران جنی شما هستند که بحضرت ما در می آیند و از مسائل حلال و حرام و معالم دین خویش سؤال می کنند و هم در کتاب مسطور از ابوحمزه ثمالی مذکور است که دستوری خواستم تا بحضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف شوم با من گفتند اکنون در خدمت آن حضرت جماعتی حضور دارند پس اندکی درنگ نمودم تا ایشان در آمدند و آن جماعت را نشناختم و چون رخصت باریافتم عرض کردم فدای تو شوم اینک زمان سلطنت بنی امیه است و از شمشیر ایشان خون میچکد یعنی بنا دارد ورود و خود پاره کسان زیانی و آسیبی بآنحضرت باز رسد فرمود یا اباحمزه اینمردم جماعتی از شیعیان ما از جماعت جن هستند که بما وفود و ورود کنند و از معالم دین خود از ما پرسش نمایند و دیگر در کتاب مسطور از منصور بن حازم از سعد اسکاف مذکور است که با تنی چند از یاران خود بآستان ابوجعفر علیه السلام بیامدم تا شرف حضور مبارکش را دریابم ناگاه هشت نفر را بدیدم که گفتی همه از یک پدر و مادر باشند که جامهای مخمل و قباهای طاق و عمامه های زرد برتن داشتند بخدمتش برفتند و چندی بر نیامد که بیرون شدند فرمود ای سعد ایشان را بدیدی عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمود ایشان برادران دینی شما از مردم جن هستند که بخدمت ما می آیند و در مسائل حلال و حرام خویش از ما استفتاء می نمایند و دیگر در کتاب مسطور از ابا سجاد و مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود

(در حاشیه: آمدن جن با نحضرت — در آمدن بیست تن جن بر آنحضرت — فی انه موضع سر الله — چنانچه شما از ما استفتا مینمایند)

إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ اُدْنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أَسَرَّهُ اللهُ إِلَيَّ وَأَئْتَمِنَكَ عَلَى مَا ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِعَلِيٍّ وَفَعَلَهُ عَلِيٌّ بِالْحَسَنِ وَفَعَلَهُ الْحَسَنُ بِالْحُسَيْنِ وَفَعَلَهُ الْحُسَيْنُ بِأَبِي وَفَعَلَهُ أَبِي بِي یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله در آن مرض که وفات میفرمود علی علیه السلام را بخواند و فرمود ای علی با من نزدیک شو تا آن سری که خدای با من نهاده تو باز گذارم و آنچه خدای بمن بامانت گذاشته با تو بسپارم و رسول خدای بر این نهج با علی و علی با حسین و حسن با حسین و حسین با پدرم علی بن الحسین و پدرم با من معاملت کردند و اسرار آلهی و امانت خدائی را هر یک با دیگری بسپردند و هم و همچنین است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردند که امام کدام وقت امامت خود را میداند و امر امامت و ولایت با وی منتهی میگردد قَالَ فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ مِنْ حَيَوةِ الْأَوَّلِ حضرت صادق فرمود در آن آخر دقیقه از زمان زندگی امام اول یعنی آن امام که پیش از وی بامامت منصوب بود و دیگر در کتاب مسطور از زراره مذکور است که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه از جد یعنی از میراث جد پرسیدم فرمود مَا أَجِدُ أَحَدًا قَالَ فِيهِ إِلَّا بِرَأْيِهِ إِلَّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی هیچکس را نیافته ام که در اینباب جز اینکه برای خود سخن کرده و حکم رانده مگر امیرالمؤمنین علیه السلام

(در حاشیه: اخبار از باطن زراره)

یعنی غیر از آن حضرت هیچکس بعلم واقعی و باطن امر حکم نفرماید بلکه دیگران بآنچه مطابق آراء خودشان است حکم میکنند عرض کردم اصلحک الله امیرالمؤمنین در اینباب چه میفرماید فرمود چون بامداد شود مرا ملاقات کن تا این مسئله را در کتابی برای تو قرائت کنم عرض کردم اصلحک الله برای من حدیث فرمائی دوست تر دارم که در کتابی از بهر من فرو خوانی در کرت دوم فرمود آنچه با تو گفتم بگوش سپار و بامدادان بملاقات من باز شو تا از کتابی از بهرت قرائت کنم چون روز دیگر در آمد بعد از ظهر بخدمت آن حضرت شدم زیرا ساعتی که در خدمت آن حضرت بخلوت میشدم ما بین ظهر و عصر بود و چه مکروه میشمردم که از آن حضرت جز در خلوت پرسش کنم زیراکه بیم داشتم که بسبب حضور کسیکه بیگانه باشد از روی تقیه از بهر من فتوائی براند چون بخدمتش تشرف جستم با پسرش جعفر علیه السلام روی کرد و فرمود اَقْرِءْ زُرَارَةَ صَحِيفَةَ الْفَرَائِضِ یعنی صحیفه که احکام فرایض در آن مکتوب است برای زراره قرائت کن آنگاه آن حضرت برخاست تا بخوابد و من و جعفر علیه السلام در خانه بماندیم و امام جعفر بپای شد و صحیفه چون ران شتر بیاورد و فرمود اُقْرِئُكَهَا حَتَّى تَجْعَلَ لِي اللهُ عَلَيْكَ أَلَّا تُحَدِّثَ بِمَا تَقْرَأُ فِيهَا أَحَدًا أَبَدًا حَتَّى آذَنَ لَكَ وَلَمْ يَقُلْ حَتَّى يَأْذَنَ لَكَ أَبِي یعنی این صحیفه را برای تو قرائت نمیکنم تا گاهی که خدای را از بهر من بضمانت بگیری که آنچه در آن قرائت کنی از برای هیچکس قرائت نکنی تا وقتیکه من ترا اذن و رخصت دهم و نفرمود تا پدرم ترا اذن دهد عرض کردم اصلحک الله از چه روی اینگونه کار را بر من تنگ میگیری با اینکه پدرت علیه السلام ترا باین کار فرمان نکرده است فرمود مَا أَنْتَ بِنَاظِرٍ فِيهَا إِلَّا عَلَى مَا قُلْتُ لَكَ تا بآن شرط که ترا فرمودم کار نکنی باین صحیفه نظر نخواهی کرد کنایت از اینکه من خود امام و حافظ ودایع و اسرار و آنچه تکلیف ترا میدانم باز میگویم عرض کردم همان شرط پذیرفتارم و من چنان بفرایض و وصایا عالم و بحساب آن آگاه بودم که چه بسیار از ازمنه همی خواستم کسی بیاید و از من از مسائل فرایض الحکام و وصایا بپرسد و من بر آن عالم نباشم ممکن نشد یعنی هیچکس از من اعلم نبود چون یکطرف صحیفه را بر گرفتم مکتوبی غلیظ و درشت بود و معلوم میشد که از کتب اولین است پس در آن نظر کردم و آنچه در آن نوشته و حکم شده بود بر خلاف آن دیدم حتی در احکام صله رحم و امر معروف که مختلف فیها نیست چون در آن صحیفه مبارکه نگران شدم بر خلاف آن دیدم که اکنون در دست مردمان موجود است و عامه احکام و مکتوبات آن بر این نسق بود پس آن نوشته را بخواندم تا بپایانش رسیدم و در آن صحیفه شریفه چنانکه میبایست نظر نکردم و با خبث و ناخوشنودی نفس و قلت تحفظ و رأی رنجور و ناقص ملاحظه نمودم و با خویشتن بر بطلانش تا پایانش حکم نمودم آنگاه بهم بپیچیدم و باز دادم چون بامداد شد حضرت ابی جعفر علیه السلام را ملاقات کردم فرمود آیا صحیفه فرایض را قرائت کردی عرض کردم بلی فرمود چگونه دیدی آنچه را قرائت کردی عرض کردم باطل است و بر خلاف آن چیزی است که در دست مردمان یعنی معمول به علمای عصر است فرمود ای زراره آنچه را دیدی سوگند با خدای حق همان است و همان است که رسول خدای صلی الله علیه و آله املاء فرمود و علی علیه السلام بخط خود بنوشت این وقت شیطان مرا بوسوسه در افکند و همی گفت ابوجعفر از کجا میداند که رسول خدای املاء کرده و علی علیه السلام نوشته چون این اندیشه نمودم از آن پیش که

روان شوم سه مرتبه فرمود یا زراره لاتشکن ردّ الشیطان فی الله انّک شککت و کیف لا ادری انّه املاء رسول الله صلّی الله علیه و آله و خطّ علیّ علیه السلام بیده و قد حدّثنی ابی عن جدّی انّ امیر المؤمنین علیهم السلام حدّثه ذلک یعنی ای زراره از چه روی بفریب شیطان و شکّ درآمدی سوگند با خدای شیطان ترا بوسوسه و شکّ درافکند که در دل همی گفتی من از کجا دانستم که این صحیفه را رسول خدای املاء کرده و علی علیه السلام بخطّ مبارکش نوشته با اینکه پدرم علی بن الحسین از پدرش حسین با من حدیث فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام او را حدیث نمود که این صحیفه را رسول خدای املاء کرد و امیر المؤمنین نوشت و پدرم زراره میگوید عرض کردم خدای مرا فدای تو گرداند از این پس این شکّ و شبهت نکنم و سخت پشیمان شدم که آن کتاب از من فوت شد و اگر بحالت معرفت قرائت می‌کردم امیدوار بودم که یکحرف آن از خاطرم سترده نشود معلوم باد که افعال و کردار ائمّهٔ هدی سلام الله علیهم خواه جزئی یا کلّی همه از روی حکمت و معرفت و معجزه است و چنان می‌نماید که زراره را از آن برتر مقام و رتبت بوده است که از مختصر علم و آگاهی بر معلومات ائمّه و بودن صحیفه در خدمت ایشان بیشتر مشهود نماید این است که او را در این مقام باز داشته‌اند و بحفظ چنان اسرار و مسائل درخور نشمرده‌اند والله تعالی اعلم و دیگر در کتاب مسطور از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است که فرمود انّ الوصیّة نزلت من السّماء علی محمّد صلّی الله علیه و آله کتابا لم ینزل علی محمّد صلّی الله علیه و آله کتاب مختوم الّا الوصیّة فقال جبرئیل یا محمّد هذه وصیّتک فی امّتک عند اهل بیتک فقال رسول الله صلّی الله علیه و آله ایّ اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذرّیّته لیرثک علم النّبوّة کما ورثه ابراهیم علیه السلام و میراثه لعلیّ علیه السلام و ذرّیّتک من صلبه یعنی کتاب وصیّت از آسمان بر رسول خدای فرود گردید و جز کتاب وصیّت هیچ کتابی مختوم بر آن حضرت فرود نگشته بود و جبرئیل بآن حضرت عرض کرد ای محمّد این وصیّت تواست در امّت که نزد اهل بیت تو باشد فرمود ای جبرئیل کدام یک از اهل بیت من عرض کرد آنکه از همه افضل و برگزیده‌تر و نفیس‌تر است و همچنین ذرّیّت او تا علم نبوّت را از تو ارث کنند چنانکه از ابراهیم علیه السلام بمیراث بردند و میراث او مخصوص علی و ذرّیّت تواست از صلب علی میفرماید بر آن وصیّت نامه خواتیم و مهرها بود و علی علیه السلام خاتم نخست را برگشوده و بآنچه در ثبت بود کار کرد و از آن پس حسن علیه السلام در زمان خود خاتم دوم را مفتوح کرده و بآنچه آن حضرت را در آن وصیّت نامه امر کرده بودند عمل نمود و چون امام حسن وفات کرد حسین علیهما السلام خاتم سوم را برگشود فوجد فیها ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشّهادة لهم الّا معک و در آن نامه بقضایای کربلا و مقاتلت با کفّار و شهادت آن حضرت و اولاد و اقوام و اصحابش امر شده بود پس حسین علیه السلام بآنچه مأمور بود بپایان برد و از پس شهادت آنحضرت آن وصیّت نامه را که قبل از شهادتش بعلی بن الحسین علیهما السلام سپرده بود آن حضرت مهر چهارم را برگشود فوجد فیها ان اصمت و اطرق لما حجب العلم و در آن نامه آن حضرت را بسکون و سکوت امر کرده بودند زیرا که این روزگاری است که بواسطه معاصرین ناسازگار علم و دانش در پرده محجوب است و چون علی بن الحسین سلام الله علیهما درگذشت آن وصیّت را

بمحمّد بن علی سلام الله علیهما بازگذاشت و حضرت باقر مهر پنجم را مفتوح ساخت فوجد فیها ان فسّر کتاب الله و صدّق اباک و ورّث ابنک و اصطنع الامّة و قم بحقّ الله عزّ و جلّ و قل الحقّ فی الخوف و الامن و لا تخش الّا الله تعالی و آن حضرت باشاعه علم و تفسیر کتاب خدای و اشاره امر حق در خوف و امان و عدم بیم مگر از یزدان و تصدیق پدر گرامی کو هر فرمان یافته بود و چون زمانش بپایان گرفت وصیّت نامه را بآنکس که بعد از وی جانشین او بود که خود حضرت ابی عبدالله علیه السلام است بداد معاذ بن کثیر که راوی این خبر است میگوید بحضرت جعفر صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم تو همانی یعنی تویی آن امام که حضرت محمّد بن علی علیهما السلام آن وصیّت نامه را بتو داد تا چون ائمّهٔ سابق صلوات الله علیهم بآن کار کنی فقال ما بی الّا ان تذهب یا معاذ فترویه عنّی و از این کلام باز نمود که هر چه هست در خدمت آن حضرت است و وارث آباء عظام خود است معاذ میگوید عرض کردم که از آن خداوندی که این مقام و منزلت را از آباء عظام تو بتو روزی کرده اید مسئلت مینمایم که ترا از بازماندگان و فرزندان تو ببا نسند آن مرزوق دارد یعنی امامت و ولایت را در اولاد تو و نسل تو مقرّر دارد قبل از موت تو مطهر فرمود ای معاذ خداوند همینطور فرموده است یعنی فرزندم را وارث من ساخته عرض کردم فدای تو شوم او کیست فرمود هذا الرّاقد این است که در خواب است و با دست مبارک بعبد صالح یعنی حضرت کاظم علیه السلام اشارت فرمود و آن حضرت در خواب بود و از این پیش در کتاب حضرت سجّاد علیه السلام حدیثی قریب المضمون با این حدیث مسطور شد و دیگر در کتاب مسطور از عبدالله بن ابراهیم بن محمّد جعفی در حدیث طویلی مذکور است که اسمعیل بن عبدالله بن جعفر در خدمت حضرت ابی عبدالله معروض داشت که هیچ در خاطر مبارک داری آن روز را که پدرت محمّد بن علی علیهما السلام نزد تو آمد و مرا دو حلّه زرد بر تن بود پس آنحضرت فراوان در من نگران شد آنگاه بگریست عرض کردم چه چیز ترا بگریه درآورد فقال یبکینی انّک تقتل عند کبر سنّک ضیاعا لا ینتطح فی دمک عنزان فرمود گریه من از آن است که ترا در زمان سالخوردگی و پیری میکشند و خون ترا چنان ضایع و بیهوده و بیقدر میکردانند که دو بز در خونت با هم شاخ نمیزنند یعنی هیچ آشوبی و صدائی و قصاصی در خون تو نخواهد بود عبدالله گوید عرض کردم این قضیه در چه وقت خواهد بود فرمود اذا دعیت الی الباطل فابیته و اذا نظرت الی الاحول مشؤم قومه ینتمی من آل الحسن علی منبر رسول الله صلّی الله علیه و آله یدعو الی نفسه قد تسمّی بغیر اسمه فاحدث عهدک و اکتب وصیّتک چون ترا بکاری باطل یعنی از بنو حسن که مدّعی امامت و خلافت و مهدویّت شوند ترا به بیعت خویش بخوانند و تو ابا و امتناع نمائی و نیز چون نگران شوی که از آن جماعت آنکس که از آل حسن مشؤم قوم خود و منتمی خلافت است بر منبر رسول خدای صلّی الله علیه و آله مردمان را بخویشتن بخواند و خود را بآن نام و مقام که نه درخور او باشد بداند پس عهد خویش تازه کن و وصیّت خود را بنویس فانّک مقتول من یومک او فی غدک یعنی چون آن روزگار درآید در آن روز که دریابی یا در بامداد دیگرش کشته شوی ابو عبدالله علیه السلام فرمود نعم و هذا و ربّ الکعبة

لا نَصُومُ مِن شَهرِ رَمَضانَ اِلّا اَقَلَّهُ فَاَستَودِعُكَ یا اَبَا الحَسَنِ وَ اَعظَمَ اللّهُ اَجرَنا فیكَ وَ اَحسَنَ اللّهُ
الخِلافَةَ عَلی مَن خَلَّفتَ وَ اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ سوگند بپروردگار کعبه
چنان است که فرموده است جز اندکی از ماه رمضان جز روزی معدود در اروزه نخواهی گرفت یعنی در اوائل شهر رمضان
این قضیه روی میدهد و من با تو وداع میکنم و خدای اجر ما را در مصیبت تو عظیم فرماید و خلافت را در خلف تو
نیکو گرداند و ما را بازگشت بحضرت خدایتعالی است راوی میگوید از آن پس اسمعیل را بردند و امام جعفر را بمدینه
بازگردانیدند سوگند با خدای هنوز روز بشب نیاورده بودم ناگاه یکی فرزندان برادرش اولاد معویة بن عبد الله
ابن جعفر بروی در آمدند و او را در هم بکوفتند تا بقتل رسانیدند و محمد بن عبد الله کسی را نزد جعفر علیه السلام بفرستاد
و آنحضرت را رها کرده براه خویش گذاشتند و دیگر در کتاب مسطور از زراره مذکور است که گفت حضرت ابی جعفر
علیه السلام فرمود حَدِّث عَن بَنی اِسرائیلَ یا زُرارَةُ وَ لا حَرَجَ یعنی از بنی اسرائیل حدیث کن ای زراره
و حرجی نیست و ازین کلام چنین معلوم میشود که در نقل اخبار که از بنی اسرائیل در السنه و افواه مردم است و گاهی
محل تعجب میشود روایتش جایز است بالجمله زراره میگوید عرض کردم فدای تو شوم در حدیث شیعه چیزی است
که از احادیث ایشان اعجب است فرمود ای زراره آن کدام است پس زراره را اختلاس و اختلاطی در قلب یعنی
آنچه میخواست از آنحضرت سؤال کند یکدفعه از نظرش برفت و او را نسیانی پدید شد و ساعتی درنگ کرد و آنچه
اندیشه و اراده داشت بیاد نیاورد امام علیه السلام فرمود لَعَلَّكَ تُریدُ التَّقِیَّةَ شاید تقیه را اراده کرده باشی
عرض کردم آری فَالصَّدِّق بِها فَاِنَّها حَقٌّ یعنی در کار تقیه بتصدیق کن که امریست بر وفق حق و ازین
خبر چنان میرسد که زراره را در کار تقیه و ورود آن از جانب معصوم شکی بوده است لاجرم پرسید و جواب بشنید
و دیگر در کتاب مزبور از صالح بن میثم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که میگوید بآن حضرت عرض کردم
مرا حدیث فرمای فرمود اَلَیسَ قَد سَمِعتَ الحَدیثَ مِن اَبیكَ مگر آن است که از پدرت استماع حدیث
ننمودی عرض کردم بلی اگر مرا خطائی افتد آن خطا را مردود میفرمائی فرمود این آسان تراست عرض کردم
من چنان گمان دارم که مراد از دابة الارض علی علیه السلام است و خاموش گردیدم یعنی ندانستم چه میخواستم
گویم ابو جعفر علیه السلام فرمود وَ اَراكَ وَ اللّهِ سَتَقُولُ اِنَّ عَلِیًّا راجِعٌ اِلَینا وَ تَقرَءُ اِنَّ الَّذی فَرَضَ
عَلَیكَ القُرآنَ لَرادُّكَ اِلی مَعادٍ یعنی سوگند با خدای میدانم که تو میگفتی که علی علیه السلام در آخر زمان بسوی ما
عود میفرماید و این آیه شریفه را قرائت می نمودی که میفرماید بدرستیکه آنکس که قرآن را بر تو فرض نمود هر آینه
بازگرداننده تو است بسوی معاد عرض کردم سوگند با خدای همان را اراده داشتم از پرسش نمایم و فراموش
کردم با من باز نمودی ابو جعفر سلام الله علیه فرمود اَفَلا اُخبِرُكَ بِما هُوَ اَعظَمُ مِن هذا وَ ما اَرسَلناكَ اِلّا
کافَّةً لِلنّاسِ بَشیرًا وَ نَذیرًا یعنی آیا ترا بآنچه ازین عظیمتر است خبر ندهم که خدایتعالی با پیغمبر خود میفرماید
ترا نفرستادیم مگر اینکه بر تمامت مردمان بشیر و نذیر باشی لا یَبقی اِلّا وَ نُودِیَ فیها بِشَهادَةِ اَن لا اِلهَ اِلّا

اللّهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّهِ یعنی سرانجام در تمامت جهانیان با دست مبارک بآفاق زمین اشارت
فرمود بوحدانیت خدای و رسالت رسول رهنمای اقرار و اعتراف خواهند نمود و مفاد آیه وافی هدایه ظهور خواهد
گرفت و دیگر در کتاب مسطور و بحار از ابو بصیر مروی است که گفت یکی از اصحاب ابی جعفر علیه السلام نزد من بیامد
و با من گفت سوگند با خدای هرگز ابو جعفر را نخواهی دید پس من مکتوبی را بشهادت جماعتی برگرفتم و بیرون از ایام حج
روی بمدینه آوردم و دستوری حاصل کرده بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام تشرف جستم چون من نظر کرد فرمود
یا اَبا بَصیرٍ وَ ما فَعَلَ الصَّكُّ ای ابو بصیر آن مکتوب شهادت شهود در کار بکجا پیوست عرض کردم فلان
کس با من گفت سوگند با خدای هرگز ابو جعفر را نمی بینی و ازین خبر چنان مفهوم میشود که آن جماعت خواستند ابو بصیر را
تخفیفی یا گوشمالی نمایند و باز نمایند که تو ازین پس که از ایام حج و ادراک خدمت آنحضرت گذشته است دیگر بشرف
خدمتش نائل نمیشوی و آن مقام و رتبت نداری که خویشتن ادراک حضرتش نمائی و او ایشان را تکذیب کرده و سخنان ایشانرا
وقع نگذاشته و عهد و پیمان نهاده است که شرف حضور مبارکش را در می یابد و آن نوشته را بنوشته و آن شهود را با
انجام خیال خود مقرر ساخته و زمانی که غیر از زمان اقامت حج بوده بآستان ملائک پاسبان امام علیه السلام روی
نهاده است و چون بخدمتش شرفیاب شده است آن حضرت اظهار معجزه فرموده و از آن کیفیت اخبار کرده است
والعلم عند الله و دیگر در کتاب مسطور از عبد الکریم بن عمرو خثعمی از حبابه والبیه مذکور است که گفت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را در شرطة الخمیس زیارت کردم و عرض کردم یا امیر المؤمنین رحمت کند ترا خدای دلالت و نشانه
امامت چیست فرمود ازین ریگها بمن آور و با دست مبارکش بریکی اشارت کرد من از آن ریگها بیاوردم
و آنحضرت با خاتم مبارکش بر ریگها مهر فرمود و نقش خاتم شریفش بر آنها جای گرفت آنگاه با من فرمود یا حبابة
اِذَا ادَّعی مُدَّعٍ الاِمامَةَ فَقَدَرَ اَن یَطبَعَ كَما رَاَیتِ فَاعلَمی اَنَّهُ اِمامٌ مُفتَرَضُ الطّاعَةِ لا یَعزُبُ
عَنهُ شَیءٌ یُریدُهُ ای حبابه هر وقت کسی مدعی امر امامت و ولایت گردد و تواند چنانکه اکنون نگران شدی خاتم
خویش را بر ریگ نقش نماید دانسته باش که چنین کس امام مفترض الطاعه است و بر هر چه خواهد توانا و قاهر است
حبابه میگوید از خدمت آن حضرت برفتم و بحال خود ببودم تا گاهی که امیر المؤمنین علیه السلام بجهان جاوید خرامان شد
پس بخدمت حسن بن علی علیهما السلام شدم و آنوقت آن حضرت در مجلس امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود
و مردمان در خدمتش سؤال همی کردند فرمود ای حبابه والبیه عرض کردم نعم یا مولای فرمود بیاور آنچه
با خود داری پس آن سنگ ریزها را تقدیم کردم و آن حضرت مانند امیر المؤمنین با خاتم مبارکش بر آنها نقش فرمود
و از آن پس بحضرت حسین بن علی علیهما السلام شدم و آن حضرت در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله بود مرا
نزدیک خواند و ترحیب گفت آنگاه فرمود برای امامت دلالت و دلیلی باید عرض کردم نعم یا سیدی فرمود آنچه
با خود داری بیاور آن سنگ ریزها را بخدمتش تسلیم کردم و با خاتم مبارکش بر آنها نقش فرمود و بعد از آنحضرت
بخدمت علی بن الحسین علیهما السلام شدم و آنوقت از خمیدگی روزگار خمیدگی و رعشه داشتم و یکصد و سیزده سال

اخبار آن حضرت از هلاک

از روزگارم بر گذشته بود و آن حضرت را در حالت رکوع و سجود و بعبادت مشغول دیدم و از نمایشش دلالت نومید شدم آنحضرت با انگشت سبابه با من اشارت کرد در حال جوان شدم و عرض کردم ای سید من چه مقدار از روزگار بگذشته و چه مقدار باقی است فرمود اَمّا ما مَضی فَنَعَم اَمّا ما بَقِیَ فَلا یعنی آنچه گذشته است با تو میگویم و آنچه باقی است دانستن تو جایز نیست و از آن پس با من فرمود هاتِ ما مَعَکَ هرچه با خود داری بیاور پس آن سنگ ریزها را با آنحضرت بدادم و با خاتم مبارکش بر آنجمله نقش نهاد و از آن پس بحضرت ابی جعفر صلوات الله علیهم شدم و آنحضرت نیز در آن سنگ ریزها خاتم نهاد و نقش فرمود و بعد از آن بخدمت ابی عبد الله علیه السلام شدم همچنان با خاتم شریفش بر آنها نقش کرد و از آن پس بحضرت ابی الحسن موسی علیه السلام تشرف جستم آن حضرت نیز با خاتم شریفش در آن سنگریزها نقش فرمود آنگاه بحضور حضرت رضا سلام الله علیه شدم امام رضا علیه السلام نیز با خاتم مبارکش بر آنها نقش فرمود بالجمله بروایت محمد بن هشام حبابه والبیه بعد از آنحال نه ماه زندگانی کرد و از این پیش در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه باینحکایت و معنی کلام آن حضرت در جواب حبابه اشارت رفت و دیگر در مدینة المعاجز از جابر مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لا یَزالُ سُلْطانُ بَنی اُمَیَّةِ حَتّی یَسْقُطَ حائِطُ مَسْجِدِنا هذا یعنی سلطنت بنی امیه باقی میماند تا گاهیکه دیوار این مسجد ما یعنی مسجد جعفی فرو افتد و چنان بود که آنحضرت بفرمود و دیگر در کتاب مسطور از معتب مروی است که گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله بضیعتی روی نهادم چون آنحضرت بآن ضیعت درآمد دو رکعت نماز بگذاشت آنگاه فرمود روزی با پدرم نماز فجر را بگذاشتم و آنحضرت بتسبیح بنشست و در آنحال که مشغول بتسبیح بود ناگاه شیخی دراز بالا با سر و موی سفید پدید شد و بر پدرم سلام فرستاد و جوانی نیز در اثرش بیامد و نزد شیخ رسید و بر پدر سلام فرستاد و دست شیخ را بگرفت و گفت بپای شو چه تو باین مامور نیستی چون از خدمت پدرم برفتند عرض کردم ای پدر بزرگوار این شیخ و این جوان کیستند فَقالَ هذا مَلَکُ الْمَوْتِ وَهذا جَبْرَئیلُ و این روایت در کتاب مزبور بچند وجه مذکور است و دیگر در کتاب مسطور از عمار بن هارون مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ اِذا رَأیْناهُ بِحَقیقَةِ الْاِیمانِ وَبِحَقیقَةِ النِّفاقِ یعنی چون مرد را بنگریم خواه بزینت حقیقت ایمان آراسته باشد یا بخباثت حقیقت نفاق اتفاق داشته باشد از حالش با خبر و از مکنون خاطرش مستحضر هستیم و هم از جابر از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است قالَ اِنَّ اللهَ اَخَذَ میثاقَ شیعَتِنا مِنْ صُلْبِ آدَمَ فَنَعْرِفُ بِذلِکَ حُبَّ الْمُحِبِّ وَاِنْ اَظْهَرَ خِلافَ ذلِکَ بِلِسانِهِ وَنَعْرِفُ بُغْضَ الْمُبْغِضِ وَاِنْ اَظْهَرَ حُبَّنا اَهْلَ الْبَیْتِ فرمود خدایتعالی اخذ فرمود میثاق و پیمان شیعیان ما را از صلب آدم علیه السلام از این روی محبت دوستان خود را با خود میدانیم اگرچند بسبب تقیه یا علتی دیگر خلاف آن را ظاهر نمایند و هم دشمنی دشمنان خود را میدانیم اگرچند از روی نفاق یا بسببی دیگر اظهار آن را از دوستی اهل بیت نمایند و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مسلم مذکور است که از دلالت و علامت امامت و ولایت

از آنحضرت خواستار شد فَقالَ یا اِبْنَ مُسْلِمٍ وَفیمَ بَیْنَکَ وَبَیْنَ زَمیلِکَ بِالرَّبَذَةِ حَتّی عَیَّرَکَ بِنا وَبِحُبِّنا وَبِمَعْرِفَتِنا فرمود ای ابن مسلم همانا در میان تو و آنکه ردیف تو بود در زمین ربذه مشاجرتی و مکالمتی افتاد چندانکه ترا بدوستی ما و معرفت ما نکوهش نمود محمد بن مسلم عرض کرد فدای تو شوم سوگند با خدای کار بر این منوال گذشت که آنکس از اینگونه اخبار را در حضرت شما بعرض میرساند قالَ یا اِبْنَ مُسْلِمٍ اِنَّ لَنا خُدّاماً مِنَ الْجِنِّ هُمْ اَطْوَعُ لَنا مِنْکُمْ فرمود ای ابن مسلم همانا ما را از مردم جن خدمتگذارانی باشند که ما را از شما مطیع تر باشند و دیگر در کتاب مسطور از لیث بن سعد مذکور است که گفت بر کوه ابو قبیس بدعا مشغول بودم مردی را نگران شدم که دعا همیکرد و در دعای خویش عرضه همیداشت اَللّهُمَّ اِنّی اُریدُ الْعِنَبَ فَاَطْعِمْنیهِ بارخدایا انگور میخواهم بمن روزی فرمای پس ابری بیامد و بر او سایه افکند و بر سرش نزدیک شد و آنمرد دست بدو بر افراخت و یک سبد انگور از آن برگرفت و در حضور خود بنهاد و دیگر باره دست بدعا برداشت و عرض کرد خداوندا برهنه هستم مرا بپوش پس دیگر باره آن ابر بدو نزدیک شد و از ابر چیزی بهم پیچیده که در ثوبی بود بگرفت آنگاه بنشست و بخوردن انگور پرداخت و این هنگام زمان انگور نبود و من بدو نزدیک بودم پس دست بسبد دراز کردم و دانه چند برگرفتم نظر بمن افکند و فرمود چه میکنی گفتم من در این انگور با تو شریک هستم گفت از کجا گفتم تو دعا میکردی و من آمین همی گفتم و داعی و مؤمن شریک هستند فرمود بنشین و بخور پس بنشستم و با او بخوردم چون بحد کفایت بخوردیم آن سبد بیکباره بلند شد و او بپای شد و گفت این دو جامه را بردار عرض کردم بجامه حاجت ندارم فرمود روی بگردان تا خود بپوشم پس منحرف شدم و آن دو جامه را یکی ازار و دیگری ردا ساخت و آنچه بر تن داشت بهم پیچیده بخانواده بلند کرد و اینوقت از ابو قبیس فرود شده بود و چون بصفا نزدیک شد جماعتی باستقبالش بشتافتند از یکی سؤال کردم وی کیست گفت فرزند رسول خدای ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم است و بروایت صاحب تحفة المجالس چون آنحضرت از کوه فرود شد آنجامههای فرسوده را بشخصی عطا نمود و این خبر متضمن چند معجزه است یکی رسیدن انگور از آسمان دیگر بیرون از هنگام دیگر وصول دو جامه دیگر مشارکت راوی خبر در خوردن انگور دیگر کم نیامدن از سبد هرچه از آن تناول کردند و دیگر در کتاب مدینة المعاجز از داود بن کثیر رقی مسطور است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام بود و چنان بود که عبد الله بن الحسن مدعی امر امامت بود ناگاه وفدی از مردم خراسان که هفتاد و دو مرد بشمار بودند و مال و جواهر با خود داشتند وارد شدند و پاره از ایشان گفتند باید معلوم نمود که در این خاندان امر امامت با کیست در این اثنا رسول عبد الله بن الحسن نزد ایشان شد و گفت صاحب خویش را اجابت کنید و آنجماعت نزد او شدند و گفتند دلالت امامت چیست عبد الله گفت زره و انگشتری و عصا و عمامه رسول خدای صلی الله علیه و آله آنگاه گفت ای غلام صندوق را بیاور پس صندوقی را دو تن غلام بیاوردند و در حضور عبد الله بگذاشتند و عبد الله زرهی بیرون آورد و بر تن بیاراست و عمامه در آورد و بر سر ببست و عصائی درآورد و بر آن تکیه بنهاد آنگاه خطبه براند

و آن جماعت در هم بحیران شدند و گفتند انشاء الله تعالی فردا نزد تو میآئیم داود میگوید حضرت ابی جعفر علیه السلام
با من فرمود بر سرای عبدالله برو و بر طرف دکان بایست و زود باشد که هفتاد تن از وفد خراسان بسوی تو
بیرون میشوند ایشان را یک بیک باسم خودشان و اسم پدرشان و مادرشان بخوان داود چنانکه فرمود کار کرد
و چون بیرون شدند هر یک را باسم خودش و نام پدرش و مادرش آواز کرد و آن جماعت تماما در شگفتی رفتند آنگاه
با ایشان گفت صاحب خود را اجابت کنید و ایشان با وی راه گرفتند و بحضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدند
فَقَالَ لَهُمْ يَا أَخَا خُرَاسَانَ إِلَى أَيْنَ يُذْهَبُ بِكُمْ أَوْصِيَاءُ مُحَمَّدٍ أَكْرَمُ عَلَى اللهِ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ مَنْ لَمْ يُعْرَفْ مِنْهُمْ
أَيْنَ هِيَ فرمود ای برادران خراسانی بیهوده بکجا می پوئید همانا اوصیای محمد صلی الله علیه و آله در حضرت خدا
از آن گرامی ترند که بر جال وافدین و واردین آگاه نباشند آنگاه روی بحضرت ابی عبدالله علیه السلام آورد
و فرمود ای فرزند من ایتنی بخاتمی الاعظم انگشتری مرا که اعظم از دیگران است بیاور و آن حضرت
خاتمی که نگین از عقیق داشت بیاورد و آنحضرت آن خاتم را در حضور مبارک بگذاشت و لبهای مبارک را حرکت
داده آنگاه انگشتری را برگرفت و جنبش داد پس از آن خاتم زره رسول خدای صلی الله علیه و آله و عمامه و عصا
فرو افتاد و آن حضرت زره را بپوشید و عمامه بر سر پیچید و عصا را بدست مبارکش برگرفت آنگاه لبهای مبارک را
بکلماتی حرکت داد و زره بخاتم بازگشت پس از آن روی باهل خراسان آورد و قال إن كان عنده درع
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْعِمَامَةُ وَالْعَصَا فِي صُنْدُوقٍ وَيَكُونُ عِنْدَنَا فِي صُنْدُوقٍ فَمَا
فَضْلُنَا عَلَيْهِ يَا أَهْلَ خُرَاسَانَ مَا مِنْ إِمَامٍ إِلَّا وَتَحْتَ يَدِهِ كُنُوزُ قَارُونَ أَمَّا الْمَالُ الَّذِي أَخَذَهُ
مِنْكُمْ مَحَبَّةً لَكُمْ وَتَطْهِيراً لِرُؤُسِكُمْ فرمود اگر درع رسول خدای
صلی الله علیه و آله و عمامه و عصا در صندوقی نزد عبدالله باشد و نزد ما نیز در صندوقی باشد پس فزونی و فضل
و برتری ما بر وی چیست ای مردم خراسان هیچ امامی نباشد جز اینکه گنجهای قارون در دست اوست اما آن مال
که از شما ما خوذ میداریم محض دوستی با شما و پاک داشتن رؤس و نفوس شما میباشد چون مردم خراسان این معجز
باهره بدیدند آن اموال را فراهم کرده در حضرتش تقدیم نمودند و با اقرار بامامتش از خدمتش بیرون شدند معلوم باد
که اینکه میفرماید هیچ امامی نیست جز اینکه گنجهای قارون در زیر دست اوست از روی تمثیل و تقدیر است وگرنه تمام
کنوز و اموال و ذخایر زمین و آسمان بجمله در دست مبارک او و باطاعت و اشارت او و طفیل وجود مسعود اوست
همانا در این خبر چون بنگرند چند معجزه را مندرج یابند یکی خبر دادن بداود از وفود اهل خراسان دیگر عدد ایشان
دیگر خبرت دادن داود را بخواندن ایشان را بنام ایشان و پدران و مادران دیگر خواستن انگشتری و بیرون
آوردن آن اشیاء را از آن و بعد از آن استعمال آن و دیگر باره آنها نمودن آنگاه بانگشتری باز گردانیدن
و نیز در کتاب مسطور از ابو بصیر مروی است که گفت علی بن دراع در حال موت از بهر من حدیث راند و گفت
وقتی بحضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدم عرض کردم فدایت شوم در پاره اعمال خود مرا عامل ساخت و در آن عمل مالی دریافتم

و پاره از میان برفت و برخی را بخوردم و بعضی را عطا کردم و همی دوست میدارم که در این مال مرا بحل گردانی فرمود
أَنْتَ مِنْهُ فِي حِلٍّ عرض کردم فلان شخص از بهر من حدیث کرد که از حسن بن علی علیهما السلام خواستار شد
که زمینی را در رحبه باقطاع او دهد امام حسن علیه السلام بدو فرمود من چیزی را که از آن بهتر است برای تو بکار بندم و ضمانت
جنت از برای تو کنم و این ضمانت بر من و آباء من است آیا این خبر چنین است فرمود آری عرض کردم تو نیز جنت را
برای من ضمانت میکنی و بر تو و آباء تو خواهد بود چنانکه حسن علیه السلام در حق فلان ضمانت فرمود ابو جعفر علیه السلام
فرمود ضمانت کردم ابو بصیر میگوید علی بن دراع میگوید در حال مرگ این حدیث بر من بگذاشت و بمرد و من با هیچکس از این
حدیث لب نگشادم و از آنجا بیرون شدم و بمدینه اندر آمدم و بحضرت ابی جعفر صلوات الله علیه تشرف جستم چون نظر من کرد
فرمود مَاتَ عَلِيٌّ یعنی علی بمرد عرض کردم بلی فرمود با تو چنین و چنان حدیث کرد و آنچه علی بن دراع با من حدیث
رانده بود از بدایت تا نهایت با من بفرمود عرض کردم سوگند با خدای آگاهی که وی این حدیث با من میکرد هیچکس نزد من
نبود و از دهان من بسوی هیچکس بیرون نشد از کجا دانستی آنحضرت ران مرا بیفشارد و فرمود اکنون ساکت باش
و بروایتی چنانکه اشارت رفت از روی استعجاب فرمود حالا اسلام میآوری یعنی تاکنون اسلام تو محکم نبود که
اینک اینگونه سخن میکنی و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مروان از جعفر بن محمد علیهما السلام مروی است که فرمود در خدمت
پدرم علیه السلام در خانه کعبه مشغول طواف بودیم ناگاه مردی دراز بالا و جسیم که عمامه بر سر داشت پدید شد و گفت
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ پدرم پاسخ داد آن مرد گفت همی خواهیم از مسئله تو پرسش کنم که در روی زمین جز یک تن
یا دو تن بر آن آگاهی ندارد میفرماید چون پدرم از طواف بپرداخت در حجر در آمد و دو رکعت نماز بگذاشت و فرمود
با اینجا بیا و از آن پس مرا نیز بآنجا طلبید آنگاه روی بآن مرد کرد و فرمود گویا غریب باشی گفت آری خبر گوی مرا از این
طواف که بر چه کیفیت بود و از چه روی مقرر گردید قَالَ إِنَّ اللهَ لَمَّا قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فرمود چون خدای تعالی با فرشتگان فرمود من در زمین
خلیفه قرار میدهم در جواب عرض کردند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد بیفکند در آن و خون ریزی نماید
و ما بتسبیح و تقدیس تو مشغولیم تا آخر آیه مبارکه از این روی که این جواب راندند در حضرت یزدان عاصی شدند
و هفت روز از پرتو نور جلال ایزد بیهمال محجوب گردیدند لاجرم بعرش خدای پناهنده شدند و همی گفتند
لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ تا خداوند کریم بر ایشان بخشایش آورد و توبت آنان را پذیرفتار شد و چون
حضرت آدم گناه ورزید چندان در بیت طواف داد تا خدای تعالی از وی پذیرفتار شد آن مرد گفت براستی
گفتی و پدرم از این کلام او که گفت صدقت در عجب رفت آنگاه آن مرد عرض کرد خبر گوی مرا از ن وَالْقَلَمِ وَ
مَا يَسْطُرُونَ فرمود ن نهری است در بهشت که از شیر سفیدتر است قَالَ فَأَمَرَ اللهُ الْقَلَمَ فَجَرَى بِمَا
هُوَ كَائِنٌ وَمَا يَكُونُ فَهُوَ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ مَوْضُوعٌ مَا شَاءَ مِنْهُ زَادَ فِيهِ وَمَا شَاءَ نَقَصَ
مِنْهُ وَمَا شَاءَ كَانَ وَمَا لَا يَشَاءُ لَا يَكُونُ فرمود پس خدای تعالی امر فرمود قلم را و قلم بآنچه بوده و خواهد بود

جاری و آنچه مکتوب شده در حضرت حق موضوع است هرچه خواهد و آن می افزاید و از هرچه خواهد از آن میکاهد
و هرچه را خواهد میشود و هرچه را نخواهد نمیشود و ممکن است این مطلب راجع بامری باشد یعنی بآن معنی معروف نزد شیعه
امامیه که عبارت از اظهار ما اخفی الله علی عباده باشد نه ظهور ما کان مخفیاً علیه تعالی کما زعم العامة العمیاء فانه یستلزم
للجهل تعالی عن ذلک علواً کبیرا بالجمله آنمرد عرض کرد راست گفتی و پدرم از این کلامش در عجب شد آنگاه
آنمرد عرض کرد راست گفتی و پدرم از این کلامش در عجب شد آنگاه آنمرد عرض کرد خبر بگوی مرا از قول خدایتعالی
وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ این حق معلوم چیست قَالَ هُوَ الشَّيْءُ يُخْرِجُهُ الرَّجُلُ مِنْ مَالِهِ لَيْسَ مِنَ الزَّكٰوةِ فَيَكُونُ
لِلنَّائِبَةِ وَ الصِّلَةِ فرمود حق معلوم آن چیزی است که مرد از مال خودش خارج میکرداند و در شمار زکوة نیست
بلکه از برای نائبه و صله است یعنی برای رفع ملمات و نوائب و عطا و بخشش مرعی و مبذول میشود آنمرد گفت براستی
گفتی و پدرم از قولش صدقت در عجب رفت پس از آنجمله آنمرد برخاست پدرم فرمود این مرد را بمن آورید هر چه
در طلبش برفتم او را نیافتم و بروایتی دیگر از محمد بن مروان مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله شنیدم فرمود
که در حجر در خدمت پدرم بودم و در آنحال که آن حضرت بنماز قیام داشت ناگاه مردی بیامد و در حضرتش جلوس کرد و چون
از نماز فراغت یافت آنمرد سلام کرد و گفت از سه چیز از تو پرسش مینمایم که آن جمله را جز تو و مردی دیگر نمیداند فرمود آن چیست
گفت خبر گوی مرا که سبب طواف در خانه کعبه چیست فرمود چون خدایتعالی ملائکه را بسجده آدم فرمان کرد سر برتافتند
و عرض کردند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کند و خون ریزی در زمین و فتنه انگیزی نماید و حال آنکه ما در حضرت تو
تسبیح و تقدیس مینمائیم فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید و بر ایشان غضب فرمود فرشتگان از حضرت
یزدان در طلب بخشش برآمدند پس خدایتعالی با ایشان فرمود که در ضراح که بیت المعمور است طواف دهند و ملائکه
تا مدت هفت سال در بیت المعمور طواف دادند و در حضرت خدای استغفار نمودند و از آنچه گفتند طلب آمرزش کردند خدایتعالی
بیت الله الحرام را در محاذی بیت المعمور قرار داد تا برای گناهکاران بنی آدم اسباب توبت و طهارت باشد آنمرد عرض کرد
بصداقت گفتی و از آن پس آن دو مسئله را برنتق حدیث اول برسید و جواب شنید و عرض کرد صدقت من عرض کردم
ای پدر این مرد کیست فرمود یا بنی هٰذَا الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ای پسرک من این مرد خضر است و از این پیش در کتاب
امام زین العابدین علیه السلام حدیثی قریب المضمون باین حدیث مذکور شد و تفصیل ضراح و بیت المعمور و متعلقات
آنحدیث شریف مشروح گردید و نیز در دامنه این کتاب مستطاب حکایت جلوس حضرت الیاس علیه السلام با حضرت
ابی جعفر صلوات الله علیه و مکالمات با آنحضرت مسطور شد بتکرار حاجت نیست و دیگر در کتاب مسطور از اسلم مولای
محمد بن الحنفیة مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود أَمَا إِنَّهُ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ
سَيَظْهَرُ وَ يُقْتَلُ فِي حَالِ مَضْيَعَةٍ یعنی بدانید که محمد بن عبدالله بن الحسن زود است که ظهور نماید و کشته شود و خونش
ضایع گردد آنگاه فرمود ای اسلم این حدیث را با هیچکس در میان مگذار چه نزد تو امانت است اسلم میگوید این حدیث
با معروف بن خربوذ بگذاشتم و مانند آن عهد که آن حضرت از من مأخوذ داشته بود از وی باز گرفتم معروف

بعد از آنمدت توبه ایشان را اندر رفت و از آنها خوشنود گردید پس این کرد از اصل طواف بوده از آن پس خدایتعالی

در خدمت آنحضرت از آن مسئله پرسش کرد و چنانکه خواست نباید من باین مسئله مسبوق نیستم آنحضرت با من بگران شد
یعنی از راه استعجاب اسلم عرض کرد فدای تو شوم اندر عهد گرفتم مانند آنچه بر من پیمان گرفتی فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لَوْ كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ لَنَا شِيعَةً لَكَانَ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهِمْ شُكَّاكاً وَ الرُّبْعُ الْآخَرُ أَحْمَقَ امام محمد باقر علیه السلام فرمود اگر تمامت
جهان شیعیان ما باشند سه بخش ایشان شکاک و یک بخش ایشان احمق و کول خواهند بود و دیگر در کتاب مسطور از حسین بن
زید مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ مُوسَى اِسْمُهُ اِسْمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُدْفَنُ فِي أَرْضِ طُوسَ وَ هِيَ مِنْ خُرَاسَانَ يُقْتَلُ فِيهَا بِالسَّمِّ فَيُدْفَنُ فِيهَا غَرِيباً فَمَنْ زَارَهُ
عَارِفاً بِحَقِّهِ أَعْطَاهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ یعنی بیرون می آید
مردی از فرزندان موسی کاظم علیه السلام که همنام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و آنحضرت در زمین طوس که
از ارض خراسان است بخاک میرود و علی بن موسی علیهما السلام را در آنجا بزهر ستم می کشند و در آن زمین در حال غربت
مدفون میشود و هرکس علی بن موسی الرضا را در آنجا زیارت کند در آنحال که بحق او عارف باشد خدای عزوجل ثواب
آنکسان را که در خدمت رسول خدای قبل از فتح مکه از اموال خود انفاق کردند و در رکاب مبارکش با مشرکان قتال دادند
با وعطا میفرماید و در این خبر چون نگذرند اخبار از چند فقره است یکی خبر از شهادت امام رضا علیه السلام دیگر بزهر شهید شدن
و دیگر مهاجرت آنحضرت بارض طوس و دیگر مدفون شدن در آن مدفن غریبا و دیگر در کتاب مذکور از جابر بن یزید مروی است
که گفت بر حضرت ابی جعفر علیه السلام درآمدم و در حضور مبارکش کبوتری دیدم که با کبوتر ماده خود بانگ میزد من از آنحال
بخندیدم امام علیه السلام فرمود از چه بخندیدی عرض کردم بسبب شگفتی از این طایر که اینگونه بر ماده خود بانگ میزند
و با آشیان خودش میراند فرمود اینجا بر اگر بفهمی که با ماده خود چه میگوید در عجب میشوی عرض کردم بفدای تو باد پدر
و مادرم با آنچه میگوید با من خبر گوی فرمود یا جابر با ماده خود میگوید یا سَكَنِي وَ عِرْسِي وَ اللهِ مَا شَيْءٌ عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ أَكْرَمُ عَلَيَّ مِنْكِ بَعْدَ هٰذَا الْجَالِسِ وَ مَا مُنَايَ إِلَّا أَنْ يَرْزُقَنِيَ اللهُ مِنْكِ بَطْناً يَتَوَالَى مُحَمَّداً
وَ آلَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ لَا أُبَالِي مَا أَصِيرُ إِلَيْهِ ای آرام جان و اسباب آسایش دل و عروس مانوس و مصاحب
مأنوس من سوگند با خدای هیچ چیز بر روی زمین نزد من از تو گرامی تر نیست بعد از این کسی که نشسته است یعنی حضرت باقر
علیه السلام و هیچ آرزوی و امیدی ندارم جز آنکه خدایتعالی روزی گرداند مرا از تو اخلافی و اولادی که دوستدار محمد و آل محمد
صلی الله علیه و آله باشند و چون این دولت مرا نصیب گردد دیگر بهر حال و روزگار که باشم باکی ندارم و دیگر در بحار الانوار
از عبدالله بن العلا از حضرت صادق علیه السلام مروی است که گفت در خدمت پدرم بودم و قومی از اعضا
حضور داشتند ناگاه یکی بیامد و عرض کرد شتاب فرمائی که سرایت آتش گرفت فرمود ای پسرک من نسوخته است
پس آنمرد برفت و درنگی نموده بازگشت و عرض کرد سوگند با خداوند که خانه ات بسوخت فرمود ای پسرک من سوگند
با خدای نسوخته است و آنمرد برفت و درنگی نموده بازشد و جماعتی از اهالی و موالی ما با او بودند و میگریستند
و عرض کردند محققا سرای تو بسوخت فرمود كَلَّا مَا احْتَرَقَتْ وَ مَا كَذَبْتُ وَ أَنَا أَوْثَقُ بِمَا فِي يَدَيَّ

وَمِمّا اَبْصَرَتْ اَعْيُنُكُمْ هرگز چنین نیست برای من نوشته و دروغ نگویم و بآنچه در دست دارم از شما و آنچه می نگرید بیشتر وثوق دارم آنگاه پدرم برخاست و من در خدمتش برخاستم تا بمنازل خویش رسیدیم وانوقت شعله آتش از راست و چپ منازل ما و از اطرافش سر برکشیده بود آنگاه آن حضرت بجانب مسجد روی آورد و بسجده بیفتاد و در سجود خود عرض کرد وَعِزَّتِكَ وَجَلالِكَ لا اَرْفَعُ رَأْسِي مِنْ سُجُودِكَ اَوْ تُطْفِئَها سوگند بعزت و جلال تو سر از سجده تو بر ندارم تا این آتش افروخته را خاموش فرمائی میفرماید سوگند بخدای که سر مبارکش را از سجده بر نداشت تا آن آتش خمود گرفت و اطراف آنرا بسوخت و منازل ما سالم بماند و از آن پس حضرت صادق علیه السلام آن دعا را که آنحضرت قرائت فرموده بود باز نمود در اقسام حروف گوید ازین پیش در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام بدعای حریق و تفصیل آن اشارت رفت معلوم باد که برخی از معجزات حضرت باقر علیه السلام در ذیل احوال امام زین العابدین و پاره در طی این کتاب و جمله در اینباب معجزات باهره و برخی ازین پس بحسب مناسبت مقام انشاء الله تعالی مسطور میشود و از آنچه در مدینة المعاجز مذکورات از پاره بسبب تکرار یا پاره ملاحظات صرف نظر شد والله عالم بالصواب

ذکر روایات مختلفه در وفات حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین الباقر علیهم الصلوة والسلام

اختلاف الروایات فی وفاته علیه السلام ۱۱۴

ازین پیش در ذیل احوال ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام اختلاف روایاتی که در زمان ولادت باسعادتش روی داده نگارش و آنچه مختار بود گذارش یافت هم اکنون نیز اختلافات روایاتی که در هنگام وفات آن اختر برج امامت و گوهر درج ولایت برحسب وسع و استطاعت بنظر رسیده مسطور و آنچه مختار بداند مذکور میشود کلینی در اصول کافی میفرماید وفات حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در سال یکصد و چهاردهم در مدینه طیبه رحلت فرمود و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه با کلینی و مفید علیهم الرحمه موافقت فرموده است و در کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب تالیف شیخ جلیل السید جمال الملة والدین احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا بن عنبة الاصغر الداودی الحسنی وفات آن حضرت را در ماه ربیع الآخر بسال یکصد و چهاردهم در ایام سلطنت هشام بن عبد الملک رقم کرده است در تاریخ جزری گوید السید ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب الباقر علیهم السلام در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود حافظ ابرو گوید در اینسال یکصد و چهاردهم محمد بن علی بن الحسین معروف بمحمد باقر علیهم السلام جامه زندگانی بگذاشت و صاحب تاریخ سلطانی در ولادت و شهادت آنحضرت با روایات مشهور موافقت دارد و در تاریخ گزیده چنانکه در ذیل بیان تاریخ ولادت باسعادتش اشارت رفت وفات آنحضرت را در سال یکصد و هفدهم رقم نموده است ابن اثیر در تاریخ کامل وفات آنحضرت را در ذیل حوادث سال یکصد و چهاردهم هجری مرقوم داشته است و میگوید بعضی گفته اند در سال یکصد و پانزدهم بوده است

و بروایت شیخ مفید پنجاه سال

و این روایت اخیر چندان غرابتی ندارد ابو محمد عبد الله بن اسعد یافعی در تاریخ مرآة الجنان وفات حضرت باقر سلام الله علیه را در ذیل حوادث سال یکصد و چهاردهم مسطور داشته و میگوید در اینسال ابو جعفر باقر محمد بن زین العابدین علی بن الحسین علی بن ابیطالب علیهم السلام که موافق عقیدت امامیه یکی از ائمه اثنی عشر و پدر حضرت جعفر صادق علیهم السلام است بدیگر سرای خرامید قاضی شمس الدین احمد بن محمد بن ابراهیم بن خلکان در کتاب وفیات الاعیان میگوید وفات حضرت باقر علیه السلام در شهر ربیع الاول بسال یکصد و سیزدهم و بقولی در بیست و سیم شهر صفر سال یکصد و چهاردهم و بروایتی در سال یکصد و هفدهم و بقولی یکصد و هیجده در حمیمه روی داد و بمدینه نقل شد و ابن خلکان وفات آن امام انام را در سال یکصد و سیزدهم ترجیح میدهد صاحب روضة الصفا محمد خاوندشاه وفات آنحضرت را در سال یکصد و چهاردهم مذکور میدارد صاحب حبیب السیر میگوید وفات آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم روی داد و این روایت را اصح اقوال میشمارد و ابو علی محمد بن اسمعیل در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال در باب موالید و وفات ائمه هدی سلام الله علیهم میفرماید وفات ابو جعفر باقر علیه السلام در مدینه طیبه در سال یکصد و چهاردهم بود و میگوید علامه مجلسی علیه الرحمه فرموده است که وفات آنحضرت در هفتم ذی الحجه روی نمود و هم میگوید در کشف الغمه جنابذی مذکور است که وفات آنحضرت در سال یکصد و هفدهم اتفاق افتاد و دیگری گفته است در سال یکصد و هیجدهم بود و ابو نعیم فضل بن دکین در سال یکصد و چهاردهم دانسته و این روایت را ابو عیسی مقدم میشمارد و مجلسی علیه الرحمه در کتاب تذکرة الائمه میفرماید واقعه هائله شهادت آن حضرت در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهاردهم هجری واقع شد و نیز علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید مشهور آن است که وفات آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم هجرت و بعضی یکصد و هفدهم و برخی یکصد و شانزدهم و ماه وفاتش را بعضی ماه ذی الحجه و گروهی ماه ربیع الاول و جماعتی شهر ربیع الآخر و شیخ شهید و جمعی دیگر در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجه دانسته اند و صاحب جنات الخلود میگوید وفات آن حضرت روز دوشنبه هفتم شهر ذی الحجة الحرام و بقولی در ربیع الاول و بروایتی ربیع الثانی در مدینه در خانه خود وفات یافت و در کتاب آینه جهان نما که فهرست کتاب ناسخ التواریخ است وفات آنحضرت را در سال یکصد و پانزدهم مذکور داشته در بحار الانوار از محمد بن عمرو مروی است که گفت و اما در روایت ما میباشد که آن حضرت در سال یکصد و هفدهم وفات کرد و انوقت هفتاد و هشت ساله بود و دیگری جز او گوید وفات آنحضرت در سال یکصد و هیجدهم روی داد و ابو نعیم فضل بن دکین میگوید وفات آن امام امام علیه السلام در مدینه طیبه در سال یکصد و چهاردهم روی داد و محمد بن سنان گوید که محمد قبل از شهادت جدش حسین علیهما السلام بمدت سه سال متولد گردید و در سال یکصد و چهاردهم هجری در پنجاه و هفت سالگی وفات نمود و در کتاب اعلام الوری و مناقب وفات آنحضرت را در سال یکصد و چهاردهم نگاشته است و مسعودی در مروج الذهب میگوید که در ایام ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان وفات حضرت باقر علیه السلام روی داد و در سال وفات آن حضرت منازعه کرده اند بعضی چنان میدانند که در زمان هشام بن عبد الملک در سال یکصد و هفدهم بوده و پاره چنان دانسته اند

که آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود و بعضی گویند آنحضرت در ایام یزید بن الولید در مدینه وفات کرد و پنجاه و هفت سال از سن مبارکش برگذشته بود صلوات الله و سلامه علیه و سبط بن جوزی در تذکرة خواص الامة میگوید در تاریخ وفات آن حضرت به سه قول اختلاف نموده اند یکی این است که وفات آنحضرت در سال یکصد و هفدهم روی داده و راوی این روایت واقدی است دوم این است که در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود و راوی این خبر فضل بن دکین است سیم آن است که در سال یکصد و شانزدهم روی نمود و محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول میگوید وفات آن حضرت در سال یکصد و هفدهم روی داد و صاحب فصول المهمه میگوید که ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین الباقر علیهم السلام در سال یکصد و هفدهم برضوان یزدان خرامید و در تاریخ اخبار الدول و آثار الاول میگوید آنحضرت در سال یکصد و هفدهم بدرود جهان فرمود و در کتاب روضة المناظر فی اخبار الاوایل والاواخر تألیف ابی الولید محمد بن الشحنه میگوید و در سال یکصد و شانزدهم محمد الباقر بن زین العابدین صلوات الله علیهما وفات نمود و در کتاب تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی مسطور است که از اعلام و اعیانی که در زمان خلافت هشام بن عبدالملک وفات کردند ابوجعفر باقر علیه السلام بود و در کتاب نور الابصار وفات آنحضرت را در سال یکصد و هفدهم رقم کرده است و در کتاب رسالة الصبان نیز در سال یکصد و هفدهم مرقوم نموده است والله تعالی اعلم

ذکر کیفیت وفات حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه

در بحار الانوار و مدینة المعاجز از ابوبصیر و غیره مروی است که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم فرمود پدرم علیه السلام بمرضی شدید دچار شد چندانکه بر آنحضرت بیمناک شدیم و پاره از اصحاب آنحضرت بر فراز سرش گریان گشتند آن حضرت روی بدو کرد و فرمود اِنّی لَسْتُ بِمَيِّتٍ فی وَجَعی هذا یعنی غم و اندوه مدارید که من از این رنج که بآن اندرم نخواهم مرد میفرماید پس آنحضرت صحت یافت و چندانکه خدای میخواست زنده بماند و سالی چند بگذرانید آنگاه در آنحال که در کمال عافیت و صحت و سلامت بود و هیچ باکی نداشت فرمود ایفرزند من در فلان روز میمیرم و در همانروز که فرموده بود وفات نمود و بروایتی حضرت صادق علیه السلام فرمود از آن پس آنحضرت بمرضی خفیف و در سختی همواره دچار شد و ما را وصیتی همی گذاشت و فرمود جمعی از مردم مدینه را نزد من حاضر کن تا ایشان را بر این وصیت بشهادت گیرم عرض کردم ای پدر وجود مبارکت را باکی نیست فقال یا بُنَیَّ اِنَّ الَّذی جاءَنی فَاَخْبَرَنی اَنّی لَسْتُ بِمَيِّتٍ فی مَرَضی ذلِكَ هُوَ الَّذی اَخْبَرَنی اَنّی مَيِّتٌ فی مَرَضی هذا فرمود ای پسرک من همانا آنکس مرا آمد و خبر داد که در این مرض که بآن اندرم نخواهم مرد و بروایت دیگر از سدیر و محمد بن اسمعیل در بحار و مدینة المعاجز از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مسطور است که فرمود پدرم بمرضی شدید مبتلا گردید چندانکه بر آنحضرت بیمناک شدیم و پاره از اهل آنحضرت بر فراز سر مبارکش گریستن گرفت آن حضرت بدو روی بگردید و فرمود از این درد که بآن گرفتارم نمی میرم اَتانی اَتانِ اثنانِ فَاَخْبَرانی اَنّی لَسْتُ بِمَيِّتٍ مِنْ وَجَعی هذا بدرستیکه دو تن نزد من آمدند

اخبار آنحضرت از وفات خود

و با من خبر دادند که ازین درد نخواهم مردن و آنحضرت از آن وجع آسایش گرفت و چندانکه خدای میخواست زنده بماند تا روزی در آنحال که صحیح و سالم و بی باک بود فرمود یا بُنَیَّ اِنَّ الَّذَیْنِ اَتَیانی فی شَكْوایَ الَّتی قُمْتُ مِنْها اَتَیانی فَاَخْبَرانی اَنّی اَمُوتُ مِنْ وَجَعی هذا یَوْمَ كَذا وَ كَذا ای پسرک من همان دو تن که در آن مرض من که از آن برستم بمن آمدند و خبر دادند که از آن نمی میرم هم اکنون بیامدند و خبر دادند که ازین مرض بخواهم مرد حضرت صادق علیه السلام میفرماید در همان روز که این سخن فرمود وفات نمود صلوات الله علیه و هم در کتاب بحار الانوار و فصول المهمه و مدینة المعاجز بسند بحضرت ابی عبدالله علیه السلام منتهی میشود که فرمود در خدمت پدرم بودم در آن روز که وفات میفرمود پس با من در باب غسل و کفن و دفن خود بچیزی چند وصیت فرمود عرض کردم یا اباه سوگند با خدای از آنوقت که رنجور شدی هیچوقت ترا باین خوبی و خوشی که امروز همی بینم ندیدم و در چهره مبارکت اثر مرگ نمی نگرم فقال یا بُنَیَّ اَما سَمِعْتَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلامُ یُنادیني مِنْ وَراءِ الْجِدارِ یا مُحَمَّدُ تَعالَ عَجِّلْ فرمود ای پسرک من آیا نمی شنوی که علی بن الحسین علیهما السلام ندا میفرماید مرا از پشت دیوار که ای محمد شتاب گیر و بیا و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از عبدالله بن ابی یعفور مذکور است که گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم فرمود که روزی پدرم علیه السلام میفرمود اِنَّما بَقِیَ مِنْ اَجَلی خَمْسُ سِنینَ فَحَسَبْتُ فَما زادَ وَ لا نَقَصَ یعنی بدرستیکه از عمر من پنجسال باقی است و من آن مدت را حساب گرفتم نه یکروز زیاد و نه یکروز کم از آن مقدار شد و دیگر در بحار الانوار از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام از رؤیای آنحضرت و خبر از وفات آنحضرت علیه السلام مسطور است و چون از این پیش اشارت شد دیگر باعادت حاجت نمیرود و دیگر در بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مروی است که در آن شب که حضرت باقر صلوات الله علیه بجنان جاویدان میخرامید در خدمت آنحضرت شد و آنحضرت در حالت مناجات بود و با دست مبارک بآنحضرت اشارت فرمود که تأخیر کرد و آنحضرت بر جای بماند تا گاهی که حضرت باقر از مناجات فراغت یافت آنگاه حضرت صادق بآن حضرت علیهما السلام نزدیک شد حضرت باقر فرمود یا بُنَیَّ اِنَّ هذِهِ اللَّیْلَةَ الَّتی اُقْبَضُ فیها وَ هِیَ اللَّیْلَةُ الَّتی قُبِضَ فیها رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ای پسرک من همانا این همان شب است که قبض میشود روح من و این همان شب است که رسول خدای قبض روح شد و بروایت علامه مجلسی در جلاء العیون در دنباله این خبر فرمود و در اینوقت پدرم علی بن الحسین علیهما السلام برای من شربتی آورده که من بیاشامیدم و مرا بلقای خدای تعالی بشارت داد و نیز در جلاء العیون از قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام مسطور است که چون شب وفات پدرم علیه السلام فرا رسید و حالش دیگرگون گردید و چنان بود که آب وضوی آنحضرت را هر شب نزدیک جامه خواب آن حضرت میگذاشتند دو کرت فرمود که بریزید آب را مردم گمان کردند که آن حضرت از بیهوشی تب این سخن میفرماید پس من برفتم و آب را بریختم و نگران شدم که موشی در آن آب بیفتاده است و آنحضرت بنور امامت بدانسته بود و معلوم باد در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام حدیثی بهمین تقریب مذکور شد

ذکر وصیت حضرت باقر سلام الله علیه در باب غسل و کفن و دفن خود

دفن دندان آنحضرت با بدن آنحضرت

در کتاب جلاء العیون مسطور است بسند معتبر از کلینی که روزی یکی از دندانهای مبارک حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه جدا شد آن دندان شریف را بدست مبارک گرفت و فرمود الحمد لله آنگاه با حضرت صادق علیه السلام فرمود چون هنگام فوت سازی این دندان را با من دفن کن و پس از چند سال دندانی دیگر از آن حضرت جدا شد همچنان در کف دست مبارک گذاشت و فرمود الحمد لله و گفت ای جعفر چون من از دنیا بیرون شوم این دندان را با من دفن کن و دیگر در بحار الانوار و جلاء العیون و کتاب کافی مسطور است که حضرت ابی عبد الله فرمود پدرم علیهما السلام در جمله وصیت خود مکتوب فرمود که بدن مبارکش را در سه جامه کفن کنم یکی ردای آنحضرت که از برد یمانی بود در روزهای جمعه در آن نماز میگذاشت و در جامه دیگر و پیراهنی که خود می پوشید عرض کردم ای پدر اینگونه نگاشتن

کفن کردن آنحضرت به جامه

از چیست فرمود اَخافُ اَنْ یَغْلِبَکَ النّاسُ وَاِنْ قالوا کَفِّنْهُ فی اَرْبَعَةٍ اَوْ خَمْسَةٍ فَلا تَفْعَلْ وَعَمِّمْنی بِعِمامَةٍ وَلَیْسَ تُعَدُّ الْعِمامَةُ مِنَ الْکَفَنِ اِنَّما یُعَدُّ ما یُلَفُّ بِهِ الْجَسَدُ یعنی بیم دارم که مردمان در تو زبان گشایند و همی گویند پدرش را چهار یا پنج کفن کرده تو چنین مکن و عمامه بر سرم ببند و عمامه را در جمله جامههای کفن بحساب مگیر زیرا که آنچه بدن میت ملفوف شود کفن شمرده میشود و هم در این خبر در جلاء العیون مسطور است که فرمود برای من زمین را شق کن و بشکاف بجای لحد زیرا که من فربه میباشم و در زمین مدینه نمیتوان برای من لحد ساخت و قبر مرا چهار انگشت از زمین بر افراز و آب بر قبر من بریز و اهل مدینه را گواه گرفت چون ایشان بیرون رفتند

وصیت در شق قبر

عرض کردم ای پدر آنچه فرمان میفرمودی بجای میآوردم و حاجت بگواه نبود فرمود ای فرزند این گواه از بهر آن گرفتم که بدانند وصی من توئی و در امانت من با تو منازعت نورزند و بقیه خبر در جای خود مسطور شد و نیز در بحار الانوار از کافی بهمین تقریب که مذکور شد از حماد بن عثمان از حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه مسطور است که فرمود پدرم در ایام رنجوری خود روزی با من فرمود یا بُنَیَّ اَدْخِلْ اُناساً مِنْ قُرَیْشٍ مِنْ اَهْلِ الْمَدینَةِ حَتّی اُشْهِدَهُمْ ای پسرک من جماعتی از طایفه قریش که از مدینه اند بخدمت من در آور تا ایشان را گواه گردانم حضرت صادق علیه السلام میفرماید جماعتی از آن گروه را بخدمت آنحضرت در آوردم فَقالَ یا جَعْفَرُ اِذا اَنَا مِتُّ فَغَسِّلْنی وَکَفِّنّی وَارْفَعْ قَبْری اَرْبَعَ اَصابِعَ وَرُشَّهُ بِالْماءِ عرض کردم اگر این امر را فرمان میکردی بجای می آوردم و بشهادت این جمع از

احضار جماعتی از قریش

چه حاجت فَقالَ یا بُنَیَّ اَرَدْتُ اَنْ لا تُنازَعَ خواستم با تو نزاع نکنند یعنی در عمل کردن باین سنن و ارتکاب تغسیل و تکفین یا در امامت چه وصیت کردن آنحضرت از علامات امامت حضرت صادق علیه السلام است و نیز در بحار الانوار از کتاب کافی از زراره یا دیگری مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمان کرد تا در سوگواری و ماتم آنحضرت هشتصد درهم بکار بندند و این کردار را از سنت میدانست چه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود برای آل جعفر طعامی بساز آرید که ایشان بمصیبت مشغول هستند یعنی از تدارک کار خود باز مانده اند و هم در کافی مرویست

مخارج در ایام ماتم آنحضرت

که چون حضرت ابی جعفر وفات میفرمود بحضرت صادق علیه السلام وصیت فرمود که در آن حجره که در آن وفات نمود در هر شب چراغ بیفروزند و نیز در آن کتاب مسطور است که چون حضرت ابی جعفر وفات نمود حضرت صادق صلوات الله علیهما بفرمود تا در آن اطاق که آنحضرت ساکن بود چراغ برافروختند و چون امام جعفر صادق صلوات الله علیه وفات کرد حضرت ابی الحسن علیهما السلام بفرمود تا در اطاق ابی عبد الله علیه السلام چراغ روشن کردند تا گاهی که آنحضرت را بعراق بردند دیگر معلوم نشد چه شد و هم در کافی از اسمعیل بن همام از حضرت رضا علیه السلام مروی است که حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در حالت احتضار فرمود اِذا اَنَا مِتُّ فَاحْفِروا لی وَشُقّوا لی شَقّاً فَاِنْ قیلَ لَکُمْ اِنَّ رَسولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لُحِدَ لَهُ فَقَدْ صَدَقوا چون من بمردم گوری از بهر من حفر کنید و بر شکافته دارید و اگر با شما گویند برای رسول خدای صلی الله علیه و آله گور بکندند و لحد بر آوردند براستی سخن کردهاند یعنی اینکه من میگویم برای گور من لحد بر نیاورید نه آن است که معمول نیست بلکه برای قبر رسول خدای اینگونه قبر بپای بردند لکن چون من فربی هستم در خاک مدینه نمیتوان لحد برای قبر من بر آورد چنانکه بآن اشارت شد که خود آنحضرت باین سبب سخن فرموده است و دیگر در کتاب جلاء العیون و جز آن بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مسطور است که پدرم فرمود ای جعفر از مال من وقفی مقرر دار برای ندبه کنندگان و زاری نمایندگان که ده سال در منی در موسم حج بر من گریه کنند و رسم ماتم و قانون سوگواری را تجدید نمایند و بر مظلومیت من گریستن گیرند و دیگر در بحار الانوار از محمد بن مروان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمود چون ابو جعفر علیه السلام بدرود زندگانی میفرمود شصت تن مملوک داشت و در حال موت خود ثلث ایشان را آزاد ساخت و نیز در بحار الانوار از کتاب کافی از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله مروی است که فرمود حضرت ابی جعفر سلام الله علیهما اشرار غلامان خود را در حال موت خود آزاد و نیکویان آنان را بحال مملوکیت باز گذاشت عرض کردم ای پدر گرامی آن جماعت اشرار را آزاد فرمودی و آن جماعت را که نیکو هستند نگاه داشتی فَقالَ اِنَّهُمْ قَدْ اَصابوا مِنّی ضَرْباً فَیَکونُ هذا بِهذا فرمود آن غلامان شریر چون برای تنبیه مضروب واقع میشدند آزاد کردم که در عوض آن ضرب باشد

ذکر علت وفات حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه

در بحار الانوار و شرح شافیه ابی فراس و جلاء العیون مجلسی اعلی الله مقامه و جلاء العیون محمد رضای حسینی رحمة الله علیه و اغلب کتب احادیث و اخبار از قطب راوندی باسانید معتبره از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود چنان بود که زید بن الحسن با پدرم در میراث رسول خدای صلی الله علیه و آله مخاصمت می نمود و میگفت من از فرزندان حسن علیه السلام هستم و تو از فرزندان حسین سلام الله علیه و از تو بمیراث آنحضرت اولویت دارم چه از فرزندان اکبر و مهین تر هستم درع و دراعه و شمشیر رسول خدای را با من تسلیم کن و گرنه

در میان من و تو کار بخصومت میکشد و میراث آن حضرت را با من قسمت کن و با من گذار پدرم علیه السلام از انکار امتناع ورزید و چون عمّم زید بن علی ازینحال با خبر شد سخت خشمناک گردید و با زید بن الحسن گفت این جواب با من است و با اتفاق بمنزل قاضی به محاورت میرفتند یکی روز در حال مخاصمت و مکالمت زید بن الحسن با زید بن علی گفت یا بن السندیه خاموش باش چون زید بن علی این سخن بشنید گفت ناخوش و نکوهیده مجادلت و خصومتی است که نام مادر ما در آن برده شود سوگند بخدای تا زنده باشم باختیار خود با تو سخن نرانم پس از وی اعراض بر خاست و نزد پدرم آمد و عرض کرد ای برادر من محض وثوقی که بحضرت تو داشتم سوگندی بیاد آورده ام و میدانم که تو مرا اکره و خایب نمیفرمائی سوگند خورده ام که با زید بن الحسن مکالمه و مخاصمه نکنم و آن داستان را بعرض رسانید پدرم علیه السلام زید را معاف نمود و چون زید بن الحسن اینحال بدانست مغتنم شمرد و گفت مخاصمهٔ من با محمد بن علی است و با برادرش هیچ خصومتی ندارم و بعد از آن در خدمت پدرم شد و گفت قاضی در میان من و تو حکم است و ناچار باید بمحضر قاضی حاضر شوی چون آن حضرت بیرون شد زبان بنصیحت زید برگشود که ازین دعوی ناحق در گذر و بیرون از حقیقتی با دوستان یزدان بخصومت مگذران اگر خواهی از بهر تو معجزه آشکار نمایم تا ترا مکشوف افتد که حق با من است

بِاَنْ يُدانِ معَكَ سِكِّينَةٌ قَدْ اَخْفَيْتَها اَرَاَيْتَكَ اِنْ نَطَقَتْ هٰذِهِ السِّكِّينَةُ الَّتِي تَسْتُرُها مِنِّي فَتَشْهَدُ اَنِّي اَوْلٰى بِالْحَقِّ مِنْكَ فَتَكُفُّ عَنِّي ای زید همانا کاردی با خویش داری و پنهانش داری اگر این کارد که مستور داشتی بقدرت خدای بسخن در آید و بر حقانیّت من گواهی دهد از من دست باز میداری زید عرض کرد آری و بر این پیمان سوگند با خدای بخورد فقال اَيَّتُهَا السِّكِّينَةُ اِنْطِقِي بِاِذْنِ اللّٰهِ پدرم سلام الله علیه فرمود ای کارد سخن کوی باذن خدای پس آن دشنه از دست زید بن الحسن بزمین افتاد و با زبانی فصیح گفت ای زید تو ستمکاری و محمد از تو احق و اولی باشد و اگر از خصومت او دست باز نداری ترا هلاک میکنم زید چون اینحال بدید از کمال حیرت و دهشت بیهوش بیفتاد و پدرم دستش را بگرفت و بپای شد آنگاه فرمود یا زید اِنْ نَطَقَتِ الصَّخْرَةُ الَّتِي نَحْنُ عَلَيْهَا اَتَقْبَلُ ای زید اگر این سنگ که بر آن هستیم بسخن آید و بر حقیّت من و بطلان تو سخن کند آیا پذیرفتار میشوی عرض کرد آری پدرم بآن سنگ اشارت کرد و آن صخره بفرمان یزدان چنان بحرکت آمد که نزدیک بآن شد که زید را قرار و استقامت بر آن ممکن نشود و از آن سنگ آنچه در زیر قدم مبارک پدرم بود ساکن بود آنگاه سنگ بسخن آمد و گفت ای زید تو ظالمی و محمد از تو اولی و احق است و اگر ترک این خصومت نکنی ترا بهلاکت رسانم زید ازین حالت عجیب از خویش برفت و پدرم دستش را بگرفت و او را بپای داشت آنگاه فرمود یا زید اَرَاَيْتَ اِنْ نَطَقَتْ هٰذِهِ الشَّجَرَةُ اَتَكُفُّ ای زید اگر این درخت بر حقیّت من گواهی دهد ازین دعوی خاموش میشوی عرض کرد آری پس پدرم علیه السلام آن درخت را بخواند و آن درخت بقدرت خدای زمین را سخت و سست درهم بشکافت چندانکه ایشان را بسایه گرفت و گفت ای زید تو ستمکاری و محمد از تو سزاوارتر و اولی است از مخاصمتش کناری جوی و گرنه بزودی تباه میشوی چون زید اینحال غریب را مشاهدت نمود بیهوش بیفتاد و پدرم دستش را بگرفت

و بپای داشت و درخت بمکان خود بازگشت و زید سوگند یاد کرد که از آن پس ترک مخاصمت کند و با پدرم متعرض نشود و از همان مکان بازشدند و زید در همان روز بدرگاه عبدالملک بن مروان روی نهاد و بر وی در آمد و گفت همانا از نزد ساحری کذّاب و جادوکاری دروغ زن بدرگاه تو آمده ام و در دولتخواهی جایز نمیشمارم که او را بر جای گذاری پس آنداستان را بجمله بعرض رسانید عبدالملک نامه بعامل مدینه نگاشت که محمد بن علی را مقیّداً بسوی من فرست و با زید گفت اگر ترا بقتل محمد بن علی رخصت دهم او را بقتل میرسانی گفت آری بالجمله چون این مکتوب بعامل مدینه پیوست در جواب عبدالملک نوشت این نامهٔ من نه از در مخالفت و نافرمانی با امیرالمؤمنین است لکن آنچه در صلاح مینی و دولتخواهی بخاطرم میرسد بعرض میرسانم همانا این مرد را که این فرمان در حقش نمودی امروز در روی زمین هیچکس از وی عفیف تر و زاهدتر و با ورع تر نیست تمامت اوقات خود را در محراب عبادت میگذراند و چون در محراب عبادت صدا بتلاوت و قرائت کلمات یزدانی بلند می نماید وحوش و طیور از آن صوت دلربا بروی انجمن میشوند و درندگان بآن صوت دلفریب بی شکیب میگردند و چون آواز بقرائت بر میکشد گوئی داود علیه السلام بمزامیر مشغول گردیده است و بقرائت زبور پرداخته است وَاِنَّهُ مِنْ اَعْلَمِ النَّاسِ وَاَرَقِّ النَّاسِ وَاَشَدِّ النَّاسِ اِجْتِهَاداً وَعِبَادَةً وَكَرِهْتُ لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ التَّعَرُّضَ لَهُ فَاِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ و محمد بن علی علیهما السلام از تمامت مردم جهان داناتر و در تضرّع و زاری در حضرت باری رقیق تر و از جملهٔ جهانیان در عبادت یزدان کوشنده تر است و من مکروه میشمارم که امیرالمؤمنین بدون سبب و علّت بچنین کسی متعرض گردد چه خدای چنانکه فرموده است نعمت و دولت و وسعت و عزت هیچ قومی را دیگرگون نمینماید تا ایشان در احوال و اخلاق خویش تغییر ندهند چون عبدالملک بر مضمون این مکتوب واقف گردید نیک شاد و خرسند گردید و پند و اندرز والی را بپسندید و زید بن الحسن را بخواند و نامه را بدو داد تا بخواند زید گفت همانا محمد بن علی والی مدینه را بزر و سیم از خود خوشنود ساخته است عبدالملک گفت در اینجا راهی نماند اگر راهی دیگر برای زحمت آن حضرت بخاطر داری بیار زید بن الحسن گفت آری همانا سلاح رسول خدای صلی الله علیه و آله و شمشیر و زره و انگشتری و عصا و ترکهٔ آن حضرت نزد محمد بن علی میباشد اینجمله را بفرست و از وی طلب کن اگر از تقدیم آن مضایقت نمود بهانهٔ قتل او بدست تو می افتد و نزد مردم معذور خواهی بود عبدالملک این رای را ستوده شمرد و بعامل مدینه فرمان نوشت که هزار بار هزار درهم بخدمت محمد بن علی حمل کن و هرچه از میراث رسول خدای صلی الله علیه و آله نزد اوست از وی بطلب پس عامل بمنزل پدرم بیامد و آن مکتوب را بحضرتش معروض داشت فرمود روزی چند مرا مهلت بده والی مدینه مسئول آنحضرت را باجابت مقبول بداشت آنگاه پدرم متاعی چند که بر آنجمله عبدالملک خواسته بود و اشتمال داشت و مهیّا بود فراهم ساخت و حمل کرده برای عامل مدینه فرستاد عامل بخدمت او تقدیم کرد عبدالملک بسیار خرسند و شادمان گردید و زید بن الحسن را احضار کرده آن اشیاء را بروی عرضه داد زید گفت سوگند با خدای که محمد بن علی از متاع و ترکهٔ رسول خدای صلی الله علیه و آله کم و بیش هیچ از بهر تو نفرستاده است عبدالملک

 آشفته شد و با پدرم نوشت که مال ما را بگرفتی و از آنچه خواستم چیزی با نفرستادی پدرم در جواب عبدالملک نوشت که من هر چه بجانب تو فرستادم آنچه را دیدم خواهی باور کن خواهی سخن عبدالملک ناچار در صورت ظاهر آنحضرت را تصدیق کرد و مردم شام را انجمن ساخت و با ایشان گفت اینک متاعهای رسول خدای صلی الله علیه و آله است که برای من بفرستادند و بدین جمله مفاخرت و مباهات همی ورزید و نیز بحسب ظاهر با زید بن الحسن برآشفت و او را بگرفت و در بند و زنجیر کشیده محبوس ساخت و گفت اگر نه آن بودی که نمیخواهم بخون هیچیک از شما فرزندان فاطمه سلام الله علیها مبتلا گردم البته ترا میکشتم آنگاه مکتوبی بخدمت پدرم علیه السلام کرد که پسر عمت را بخدمت تو فرستادم تا او را بنیک تادیب نمائی و در حضرت تو در کار بیارد چون زید را بخدمت پدرم آوردند با زید فرمود ویحک ما اعظم ما تأتی به و ما یجری علی یدیک انی لأعرف الشجرة التی نحتت منها و لکن هکذا قدر فویل لمن اجری الله علی یدیه الشر وای بر تو ای زید چه بسیار عظیم و بزرگ است آنچه را اراده کرده و بسیار درد و سخت شنیع است آنچه بدو دست تو جاری خواهد شد همانا من میشناسم و میدانم آن درخت را که این زین را از آن تراشیده اند و آنچه در آن زین آمیخته و تعبیه کرده اند لکن تقدیر براینگونه رفته که من براین طریق شهید گردم پس وای بر کسیکه شر بدست او جاری شود پس آن زین را با مر آن خلیفه مردود بر اسب نهادند و آن حضرت بر آن سوار شد و چون پیاده گردید آماس و ورم کرده بود و آثار موت در خود مشاهدت فرمود آنگاه فرمان کرد تا کفنهای آنحضرت را حاضر ساختند و در میان آنها جامهای سفید بود که آنحضرت در آنها احرام بسته بود و فرمود که اینها را در میان اکفان من مقرر دارید و سه روز بدرد و الم و مشقت دچار بود و روز سوم بسرای شهدا و ائمه هدی و اهل بیت رسول خدا ملحق گردید حضرت صادق علیه السلام میفرماید که آن زین نزد ما معلق است و هر وقت بآن نظر میکنیم شهادت آن حضرت را بخاطر میآوریم و براینگونه آویزان خواهد بود تا طلب خون خود را از دشمنان خود بکنیم یا در زمان رجعت یا زمانیکه خود میدانند و چون حضرت باقر علیه السلام بجهان جاوید انخرامید زید بن الحسن را از پس چند روزی مرضی دچار و دماغش آشفته شد چنانکه خردش بر تافت و هذیان و بیهوده همی براند و ادای نماز را فرو گذاشت تا باتش نیران و عذاب یزدان بشتافت معلوم باد چنانکه در بحار الانوار و شرح شافیه ابی فراس و پاره کتب اخبار مسطور و ثبت گردیده است ظاهر چنان می نماید که از پایان این خبر شریف چیزی ساقط شده باشد و ظاهر میشود که اهانت و خوار نمودن عبدالملک زید را و فرستادن او را بحضرت باقر علیه السلام بر طریق مصلحت بوده چه خبث و طینت زید بر عبدالملک مکشوف گردیده که قاتل امام علیه السلام تواند بود از این روی پوشیده با وی پیمان نهاد که زین را مسموم کرده بتوسط او برای آنحضرت بفرستد تا آن حضرت بر آن سوار شود و اسباب شهادت آن امام علیه السلام گردد چنانکه در جلاء العیون در ترجمه این خبر مینویسد که زین را با زید بفرستاد تا آنحضرت بر آن بنشیند و امام محمد باقر علیه السلام بعلم امامت آن کید پنهان را آشکار فرمود و با زید بن الحسن گفت من آن درختی که این زین را از آن تراشیده اند میشناسم چگونه از آن سمی که در آن تعبیه کرده اند بی خبرم

آوردن زید بن الحسن زین زهرآلود را بخدمت آنحضرت

ارتکاب زید کار خود را

تحقیق درباره مطالب

 لکن تقدیر بر آن رفته است که باین طریق شهید شوم و ازین روی امام جعفر علیه السلام فرمود که آن زین در خدمت ایشان معلق است تا کسی بآن نزدیک نشود و از آن زهر زحمت نیابد و در آن هنگام که در زمان رجعت از کفار انتقام میکشند آن زین حاضر باشد راقم حروف گوید چنانکه در بحار نیز اشارت رفته است سخت مشکل مینماید که این حکایت در زمان عبدالملک مروان روی داده باشد و با هیچ تاریخی درست نمی آید زیرا که شهادت آنحضرت در زمان هشام بن عبدالملک است و بیگمان لفظ هشام از قلم کتاب ساقط شده است و پاره از مؤلفین که دقت نکرده اند در کتابهای خود بنام عبدالملک مذکور داشته اند و ازین گذشته حضرت باقر علیه السلام در زمان عبدالملک دارای رتبت امامت نبود و حضرت امام زین العابدین علیه السلام میراث رسول خدای صلی الله علیه و آله بحضرت باقر علیه السلام تعلق نمیگرفت که زید بن الحسن باآنحضرت خصومت نماید و آنحضرت اظهار معجزات باهره فرماید لابد این خبر در زمان هشام بن عبدالملک بوده است و اسم هشام از قلم کتاب و نساخ ساقط گردیده است چنانکه مجلسی علیه الرحمه در کتاب تذکرة الائمه تمام این خبر را با هشام بن عبدالملک منسوب داشته و میفرماید هشام زین زهرآلود زید بن الحسن داد و او را بخدمت آنحضرت فرستاد و اسباب شهادت آنحضرت همان زین مسموم گردید و با این صورت مشخص میشود که وفات آنحضرت در زمان هشام بن عبدالملک روی داده است و مخاصمه زید بن الحسن با آن حضرت در زمان امامت و وراثت آنحضرت بوده است چنانکه از اخباری که ازین پس بخواست خدا مسطور میشود نیز معلوم میگردد و بروایت علامه مجلسی در بحار از ابن بابویه ابراهیم بن ولید بن یزید آن حضرت را مسموم نمود و بروایت صاحب جنات الخلود ابراهیم بن ولید والی مدینه آن حضرت را در میان طعامی زهر داد و آنحضرت بدان سبب آزاری صعب بهم رسانید و بعد از چند روز رحلت فرمود و تحقیق این مطلب در جای خود مذکور می شود

ذکر خلفائی که از بنی امیه با حضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه معاصر بوده اند

مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار میفرماید در ایام امامت آنحضرت خلفای معاصرین عهد همایونش ولید بن عبدالملک بن مروان است که در پایان خلافتش حضرت امام زین العابدین وفات نمود و حضرت باقر سلام الله علیهما امام انام و فرمانفرمای عالم امکان شد و دیگر سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک است و آن حضرت در زمان خلافت هشام رحلت فرمود چنانکه در داستانهای این کتاب مستطاب بهمین ترتیب اشارت میرود و در کتب تواریخ و اخبار معتبره براین نسق عنایت رفته و اصح روایات شمرده اند و در فصول المهمه مسطور است که معاصرین آنحضرت ولید و غیر زمانش یزید و ابراهیم است و هم مجلسی بروایت از مناقب میفرماید که در سنین امامت آنحضرت ولید بن یزید و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و برادرش هشام و ولید بن یزید و برادرش ابراهیم بن یزید

خلفای معاصرین آنحضرت

خلافت کرده و آن حضرت در بدایت سلطنت ابراهیم رحلت فرموده و در جای دیگر میفرماید هشام بن عبد الملک آنحضرت را مسموم نمود و هم در جای دیگر میفرماید بقولی در زمان ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بزهر وفات نمود و در جای دیگر میفرماید سید بن طاوس علیه الرحمة در زیارت کبیره میفرماید وَضاعِفِ الْعَذابَ عَلیٰ مَنْ شَرِكَ فی دَمِهِ وَهُوَ اِبْرٰهیمُ بْنُ الْوَلیدِ مضاعف گردان عذاب را بر آنکس که شریک خون آن حضرت گردید و او ابراهیم بن ولید است و این اخبار با هم منافی است و بگمان در خبر سابق در قلم کاتب که معاصرین آنحضرت را ولید بن یزید نوشته سهو شده و مقصود ولید بن عبد الملک است

ذکر زمان انتقال حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام ازین سرای فانی بسرای جاودانی و ریاض رضوانی

زمان انتقال آنحضرت

بعد از ذکر اقوال مختلفه و روایات متشتته در وفات و معاصرین آنحضرت بنقل اقوالی که در زمان انتقال حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است اشارت میرود و مختار آن نگاشته می شود در بحار الانوار میفرماید وفات آن حضرت در زمان هشام بن عبد الملک بود و در جای دیگر از صاحب مناقب روایت میفرماید که وفات آن حضرت در مدینهٔ طیبه در شهر ذی الحجه و بقولی شهر ربیع الآخر سال یکصد و چهاردهم روی داد و هم در مقام دیگر از کافی مرقوم میفرماید که محمد بن علی باقر علیه السلام بروایت ابن مسکان از ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام در سن پنجاه و هفت سالگی در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود و نوزده سال و دو ماه بعد از علی بن الحسین علیهما السلام زندگانی کرد و در جلد اصول از کتاب کافی مسطور است در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود چنانکه باین خبر اشارت رفت و از بیان مجموع این اخبار و ملاحظهٔ مدت امامت سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم درپارهٔ امور دیگر که بر ارباب تتبع مکشوف می افتد اصح اقوال این است که شهادت آنحضرت در روز دوشنبه هفتم شهر ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهاردهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله روی داده باشد چنانکه در بعضی کتب دیگر و همچنین در کتاب تذکرة الائمه همین را اختیار فرموده است و شیخ شهید و جمعی دیگر و صاحب جنات الخلود و حبیب السیر نیز براین تاریخ وثوق دارند و از اینکه بگذریم وفات آنحضرت را بماه ربیع الاول یا ربیع الثانی سال مذکور نیز منسوب میتوان داشت لکن همان روایت که مختار و مذکور گردید اصح و اتقن روایات است در بحار الانوار و مدینة المعاجز و دیگر کتب اخبار و جلاء العیون مسطور است که حماد بن عثمان گفت از ابو بصیر مرا حدیث رفت و گفت شنیدم که حضرت ابی عبد الله علیه السلام میفرمود مردی در چند میل دور از مدینه بود در خواب دید که با او گفتند برو و بر ابو جعفر علیه السلام نماز بگذار همانا فرشتگان خدای در بقیع او را غسل میدهند پس آمده بیدار شد و بامدادان شتابان بجانب مدینه برفت چون در بقیع رسید معلوم کرد که آن حضرت برضوان خدای

تعیین روز شهادت آنحضرت

... آنحضرت نماز کند

شتافته و بدن مبارکش را غسل میدهند در کتاب جنات الخلود مسطور است که آنحضرت را هشام بن عبد الملک مسموم کردانید و منقول است که آنحضرت همیشه باعین تضرع در دل شب خصوصاً در آن ایام که در آزار بود این کلمات را تکرار میفرمود اَمَرْتَنی فَلَمْ اَئْتَمِرْ وَنَهَیْتَنی فَلَمْ اَنْزَجِرْ فَها اَنَا عَبْدُكَ بَیْنَ یَدَیْكَ وَلَا اَعْتَذِرُ صاحب جنات الخلود میگوید مروی است که حضرت باقر علیه السلام وصیت فرمود که آن پیراهنی را که در زمان حیات خود میپوشید بر آن حضرت کفن نمایند و برحسب وصیت معمول داشتند اگرچه برخی از فضلا مکروه شمرده اند که میت را در جامهٔ دوخته خصوصاً با آستین کفن نمایند لکن محتمل است که مقدمهٔ آنحضرت را مستثنی شمارند و جامه که وجود مبارکش در آن بعبادت اشتغال داشته بر کفن تازه مزیتی باشد چنانکه پیراهن مبارک رسول خدای صلی الله علیه و آله را برای فاطمه بنت اسد کفن ساختند و علتش آن است که تا قیامت پوسیده و فرسوده نخواهد شد و ازین روی در خبر است که چون کسی بدشواری جان بسپارد بموضع نمازش نقل کنند تا آسان جان دهد و ازین پیش در ذیل وصایای آنحضرت درباب پیراهن مبارک اشارت رفت و در تذکرهٔ سبط ابن جوزی و کتاب فصول المهمه نیز مسطور است که آنحضرت وصیت فرمود که بدن مبارکش را در آن پیراهن که در آن بعبادت مشغول بود کفن کردند والله تعالی اعلم

ذکر مدفن شریف حضرت ابی جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه

باتفاق ائمهٔ اخبار و نقلهٔ آثار مدفن شریف حضرت باقر محمد بن علی بن الحسین سلام الله علیهم در قبرستان بقیع در آنجا که پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین و عم جلیل پدرش حسن بن علی علیهم السلام در آن قبه که عباس بن عبد المطلب جای دارند مدفون میباشند واقع است در تذکرة الائمه مسطور است که قبر شریفش در مدینة الرسول صلی الله علیه و آله در قبرستان بقیع نزد جد بزرگوارش در مقبرهٔ عباس واقع است و اهل سنت نیز بر مبارکش سوگند می آرایند و چون آنحضرت مرطوب بود قبرش را شق کردند و لحد نساختند و بدن مبارکش را دفن نمودند صاحب جنات الخلود میگوید مدفن آن حضرت در گورستان بقیع است و وفات آنحضرت در سرای مبارک خود آنحضرت در مدینهٔ طیبه بود و در کتب اخبار و تواریخ وفات آن حضرت در مدینه نوشته اند لکن ابن خلکان در تاریخ وفیات الاعیان چنانکه اشارت رفت وفات آنحضرت را در حمیمه نوشته است و میگوید از حمیمه بمدینه انتقال یافت و در گورستان بقیع در آن مقبره که پدرش و عم پدرش حسن بن علی صلوات الله علیهم جای دارند در آن قبه که قبر عباس بن عبد المطلب در آنجاست مدفون شد و حمیمه بضم حاء مهمله و فتح میم قریه ایست در طریق مدینه از اراضی بلقاء و این قریه بعلی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب و فرزندان او اختصاص داشت چنانکه ازین پیش در این کتاب اشارت یافت و سفاح و منصور در آنجا متولد شدند بالجمله صاحب جنات الخلود میگوید و منقول است که آنحضرت را بهمان قبری که پدر بزرگوارش مدفون بود گذارده نه در قبری علیحده و این معنی اندک استبعادی دارد چه موهم نبش است و نبش در قبور تجویز نشده است مگر اینکه گوییم حکم ائمه علیهم السلام مستثنی است یا اینکه نبش نشده باشد بلکه مقداری برای آنحضرت از آن قبر شریف حفر کرده باشند یا اینکه

نبش کردن بعد از آن مدت را تجویز کرده باشند راقم حروف گوید از وصایای آنحضرت که در باب قبر شریف خود فرموده و مقرر داشته است که چهار انگشت از زمین افراخته دارند چنانکه مذکور شد معلوم میشود این خبر ضعیف است

ذکر مدت عمر و زمان حیات حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این جهان فانی

در مدت عمر شریف و زمان سعادت توامان حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام نیز باختلاف سخن کرده اند و ناچار اخبار و اقوال مختلفه را از نخست بر میگذاریم و آنچه را مختار داشتیم رقم می نمائیم در کتاب کافی در جلد اصول میفرماید مدت عمر آنحضرت پنجاه و هفت سال بود و شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد میفرماید در آن روز که حضرت ابی جعفر علیه السلام وفات فرمود پنجاه و هفت ساله بود صاحب کتاب کشف الغمه میگوید سن مبارکش در هنگام وفات پنجاه و هفت سال بود صاحب کتاب عمدة الطالب میگوید آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم در زمان سلطنت هشام بن عبد الملک وفات نمود و انوقت پنجاه و پنجساله بود ابن اثیر در تاریخ الکامل میگوید عمر مبارک آنحضرت هفتاد و سه سال بود و بقولی پنجاه و هشت سال بود یافعی در تاریخ مرآة الجنان میگوید پنجاه و شش سال از سن مبارکش بر گذشته بود ابن خلکان مقدار عمر شریفش را پنجاه و شش سال و کسری میشمارد و در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال سن مبارکش را پنجاه و هفت سال رقم میکند صاحب فصول المهمه میگوید عمر مبارک آنحضرت پنجاه و هشت سال و بقولی شصت سال و بروایتی سی و پنجسال بود و این روایت آخر صاحب فصول المهمه یقیناً تصحیف کاتب دارد در تذکره سبط ابن جوزی مسطور است که در مقدار سن مبارک آنحضرت بر سه قول رفته اند بعضی پنجاه و هشت سال و برخی پنجاه و هفت سال و گروهی هفتاد و سه سال دانسته اند و روایت اول اصح است چه در سن مبارک امیر المؤمنین علیه السلام باین روایت عنایت نمودیم و حضرت محمد باقر علیه السلام میفرماید که علی علیه السلام مقتول شد و پنجاه و هشت سال داشت و حسن علیه السلام در این سن وفات کرد و حسین علیه السلام در سن پنجاه و هشت سالگی شهید شد و علی بن الحسین سلام الله علیهم در پنجاه و هشت سالگی بدیگر جهان خرامید حضرت صادق علیه السلام میفرماید از پدرم علیه السلام شنیدم که با عمه خود فاطمه دختر امام حسین مادر عبد الله بن الحسن میفرمود که پنجاه و هشت سال روزگار برده ام و در همان سال وفات نمود و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول میگوید که عمر مبارک آنحضرت از شصت سال بر گذشته بود و بعضی غیر از این دانسته اند و از عمر مبارک خویش سی و چند سال با پدرش امام زین العابدین علیه السلام بگذرانید مسعودی در مروج الذهب میگوید مقدار عمر شریفش را پنجاه و هفت سال دانسته اند در کتاب تاریخ اخبار الدول مرقوم است که آنحضرت در پنجاه و هشت سالگی وفات کرد و بعضی گفته اند در زمان ابراهیم بن الولید بزهر شهید گردید و در کتاب روضة المناظر میگوید در هفتاد و سه سالگی وفات فرمود در کتاب نور الابصار مسطور است که آن حضرت در سن شصت و سه سالگی و بقولی پنجاه و هشت سالگی وفات نمود و در رساله الصبان میگوید آنحضرت در سن هفتاد و سه سالگی بزهر شهید گردید و در کتاب آینه جهان نما که فهرست کتب ناسخ التواریخ است مقدار روز مبارکش را پنجاه و هشت سال

مرقوم داشته اند و مجلسی اعلی الله مقامه در تذکرة الائمه میفرماید عمر شریفش پنجاه و هفت سال بود و در جلاء العیون مرقوم فرموده است که مشهور آن است که عمر شریف آن حضرت پنجاه و هفت سال بود و با جد خود امام حسین علیه السلام چهار سال بماند و با پدرش علی بن الحسین علیهم السلام سی و چهار سال بزیست و بقیه ایام مبارکش با مامت بگذشت صاحب روضة الصفا میگوید سن مبارکش پنجاه و هفت سال و قبر منورش در بقیع غرقد قریب بقبر امام حسن علیه السلام است صاحب حبیب السیر میگوید که حضرت ابی جعفر علیه السلام در زمان شهادت جدش امام حسین صلوات الله علیه سه ساله بود و در زمان رحلت پدر گرامی گوهرش حضرت امام زین العابدین علیه السلام سی و هشت ساله بود و بدین روایت که اصح اقوال است عمر مبارکش به پنجاه و هفت سال رسیده است چه وفات آن حضرت را در سال یکصد و چهاردهم صحیح می شمارد و در کتاب بحار الانوار از کتاب اعلام الوری مسطور است که آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم در شهر ذی الحجة الحرام بدیگر سرای خرامید و پنجاه و هفت سال تمام از عمر شریفش بپایان رفته بود و با جدش امام حسین علیه السلام چهار سال و با پدرش علی بن الحسین علیه السلام سی و نه سال بگذرانید و در جای دیگر از مناقب روایت میفرماید که آنحضرت در پنجاه و هفت سالگی وفات کرد و مقدار عمر شریفش مثل عمر پدرش و جدش علیهم السلام بود و با جدش امام حسین علیه السلام سه سال یا چهار سال و با پدرش علی بن الحسین سلام الله علیهم سی و چهار سال و ده ماه یا سی و نه سال بزیست و این تردید برای آنست که چون مدت اقامت آنحضرت علیه السلام را با جدش امام حسین صلوات الله علیه با آن مقدار که با پدرش علیه السلام زندگانی فرموده بجزئی داریم آن صورت میشود و چون در یکی بشماریم یعنی هر دو را با یام مصاحبت با پدرش سلام الله علیه محسوب داریم صورت دوم خواهد داشت و در جای دیگر از کافی روایت میدارد که محمد بن علی بن الحسین در پنجاه و هفت سالگی وفات نمود و بعد از علی بن الحسین صلوات الله علیهم نوزده سال و دو ماه بماند و در جای دیگر میفرماید در سن پنجاه و هفت سالگی وفات کرد و هشام بن عبد الملک آنحضرت را زهر خورانید و از شهید قدس الله سره مرقوم میدارد که میفرماید آنحضرت در روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سال یکصد و چهاردهم وفات کرد و روایت شده است که در سال یکصد و شانزدهم وفات نمود و نیز در بحار الانوار از حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام مروی است که فرمود از محمد بن علی علیهما السلام شنیدم که با فاطمه دختر حسین علیه السلام در چیزی از صدقه رسول خدای صلی الله علیه و آله را مذاکره میفرمود و میفرمود هٰذِهِ تُوَفِّيَ لِي ثَمانٍ وَخَمْسُونَ سَنَةً و در این سال پنجاه و هشت سال از روزگار بپای برده ام و در آن سال وفات نمود و محمد بن عمر گوید و اما در روایت ما این است که آنحضرت در سال یکصد و هفدهم وفات کرد و در این وقت هفتاد و هشت سال از عمرش بر گذشته بود و سفیان بن عیینه از جعفر بن محمد از پدرش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود قُتِلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ ابْنُ ثَمانٍ وَخَمْسِينَ وَقُتِلَ الْحُسَيْنُ وَهُوَ ابْنُ ثَمانٍ وَخَمْسِينَ وَماتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَهُوَ ابْنُ ثَمانٍ وَخَمْسِينَ وَأَنَا الْيَوْمَ ابْنُ ثَمانٍ وَخَمْسِينَ علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در سن پنجاه و هشت سالگی و حسین بن علی

در سن پنجاه و هشت سالگی شهید شدند و علی بن الحسین صلوات الله علیهم در سن پنجاه و هشت سالگی وفات نمود
و من امروز پنجاه و هشت ساله‌ام در تاریخ گزیده چنانکه در بیان زمان ولادت آنحضرت مسطور گشت عمر مبارکش را
پنجاه و دو سال و پنجاه و دوازده روز معین کرده است و در روایت محمد بن سنان وارد است که آن حضرت
در سال یکصد و چهاردهم هجری در سن پنجاه و هفت سالگی وفات نمود و ولادتش سه سال قبل از شهادت جدش
حسین علیه السلام بود و با پدرش علی بن الحسین علیهما السلام سی و پنج سال و دو ماه کم بزیست و بعد از پدرش نوزده سال
روزگار شمرد و در روایت دیگر است که ابوجعفر علیه السلام در سن سی و هشت سالگی بامر امامت قیام ورزید و مولدش
در سال پنجاه و ششم بود در کتاب جنات الخلود مسطور است که عمر مبارکش پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و
هشت سال و بروایتی پنجاه و نه سال است اما از روی تحقیق از ضرب اقوال مختلفه در ماه و سال ولادت و وفات
پانزده صورت است پنجاه و هفت سال و کسری که آن کسر پنجاه و هفت روز یا چهار ماه و پانزده روز یا ده ماه و
چهار روز باشد شصت سال با کسرهای مذکوره پنجاه و نه سال با کسرهای مذکوره پنجاه و شش سال با کسرهای مذکوره
پنجاه و هشت سال با کسرهای مذکوره و قول بعضی که عمر شریف را هفتاد و هشت سال قائل شده‌اند ضعیف است
بنده نگارنده گوید بعد از شرح این اقوال مختلفه آنچه در نظر قاصر و خاطر فاتر این بنده ضعیف مختار می‌آید این است
که با آن اختیاری که در روز و ماه و سال ولادت با سعادت حضرت ابی جعفر علیه السلام نمودیم که مطابق با غره شهر
رجب المرجب سال پنجاه و هفتم هجری و وفات آنحضرت را نیز در روز دوشنبه هفتم شهر ذیحجة الحرام سال یکصد و چهاردهم
اختیار کردیم مدت عمر مبارکش پنجاه و هفت سال و اگر نه پنجاه و هفت سال و کسری باشد چه آن حضرت بیگمان ‌ تعیین مدت عمر
زمان سعادت اقتران جدش حسین علیه السلام را دریافته و هم مورخین و محدثین بر آن اتفاق کرده‌اند چنانکه در بحار الانوار
در ذیل خبری که از زراره مسطور است مرقوم است که زراره گفت بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم حسین صلوات الله
علیه را ادراک فرمودی قال نعم فرمود آری و این شبهات که در سال وفات و مدت عمر آنحضرت افتاده بیشتر از عدم
احاطه روات است و اگر جز این بودی با وجود پاره قرائن خارجیه که ادله قاطعه میتوان شمرد پاره روات را این
شبهات بیفتادی و این اشتباه از چند جهت پدید گشته است و این بنده حقیر بحسب استیعاب و استقرای ناقص
خود عرضه میدارد و راه آن را باز می‌نماید نخست آن است که چون اغلب مورخین و روات اهل سنت را در باب امامت ‌ تحقیق در شبهات روات
و حفظ تواریخ ایام و روزگار سعادت فرجام ائمه هدی سلام الله علیهم چندان عنایتی و بر موالید و وفات ایشان اطلاعی حاصل
نیست لاجرم در نگارش احوال ایشان باستیعاب و استقرا و تفحص کامل نرفته‌اند بلکه گاهی پدر را با پسر فرق نگذاشته و حال
آن یک را با این یک تمیز نیاورده و در ذکر احوال خلفای معاصرین ایشان که عنوان تاریخ خود قرار داده‌اند ممزوج
داشته مثلاً پاره حالات که راجع بامام زین العابدین است در آنجا که خارج از عهد همایونش میباشد مذکور داشته‌اند
و آنچه راجع بحضرت باقر علیه السلام است بعهد آن حضرت نسبت کرده‌اند ازین روی مورخین شیعی که بعد از
آن جماعت بتحریر احوال ائمه علیهم السلام مشغول و بآن کتب اهل سنت رجوع کرده‌اند دچار شبهات شده‌اند و همچنین

گاهی

گاهی مورخین سنی نیز بسبب عدم تتبع و احاطه تام بر تواریخ ایام و سوانح روزگار و اعیان جهان در بعضی
مشروحات دچار شبهات شده‌اند مثلاً در اسامی خلفای بنی امیه ولید بن عبدالملک را با ولید بن یزید بن
عبدالملک تمیز نگذاشته‌اند و ابراهیم بن هشام بن اسمعیل بن ولید بن مغیره مخزومی را که هشام بن عبدالملک را
خال و سالها در زمان هشام بن عبدالملک والی مدینه بوده است با ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان ‌ و ولید بن یزید بن عبدالملک
که روزی چند بر مسند خلافت بنشست و خلافت او بعد از یزید بن ولید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک
و شانزده سال متجاوز بعد از رحلت حضرت باقر علیه السلام است فرق نیاورده‌اند و نوشته‌اند که بقولی
ابراهیم بن ولید آن حضرت را زهر داد و حال اینکه شهادت آنحضرت در زمان هشام بن عبدالملک
روی داد و ممکن است ابراهیم بن هشام که جدش ولید بن مغیره است با ابراهیم بن ولید بن مغیره است الی با ابراهیم بن
ولید نیز مذکور میشده است و چون در آن اوقات از جانب هشام بن عبدالملک والی مدینه بوده است بعد از
مخاصمه زید بن الحسن با حضرت باقر صلوات الله علیه و آن کیفیت که اشارت رفت بامر و اشاره هشام بن عبدالملک
آنحضرت را زهر داده باشد و بروایات اخبار با ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان که در حدود سال یکصد و
بیست و ششم و هفتم خلافت یافته مشتبه شده باشد و ازین روی سن مبارک آن حضرت را هفتاد سال و متجاوز
شمرده باشند غریب این است که مسعودی مینویسد که بعضی چنان دانسته‌اند که وفات آنحضرت در ایام
یزید بن الولید بوده و پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود و حال اینکه یزید بن الولید بن عبدالملک
بعد از هشام بن عبدالملک بر سریر خلافت جای کرده است و اگر آنحضرت در زمان او وفات کرده باشد چگونه
عمر مبارکش با پنجاه و هفت سال مطابق میشود با اینکه تمام مورخین و محدثین متفق القول هستند که حضرت باقر
زمان جدش حسین علیهما السلام را ادراک فرموده است سبب دیگر این است که ابن جوزی در کتاب تذکره مینویسد
که از جمله عجایب این است که سه تن در یک زمان پدید شدند که همه علماء اشراف و بنی اعمام بودند و هر یک از ایشان را
علی نام بود و پسرش را محمد نامیدند یکی علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام که پسرش محمد باقر سلام الله علیه است
و آن دیگر علی بن عبدالله بن عباس است که پسرش محمد بن علی پدر خلفای بنی عباس است سوم علی بن عبدالله بن جعفر است
که پسرش محمد نام داشت و ممکن است که بر پاره روات اهل سنت و جماعت در میان این سه محمد بن علی مشتبه شده
باشد میلاد و وفات آن یک را به دیگری منسوب داشته باشند چنانکه ابن اثیر در تاریخ الکامل در ذیل حوادث
سال یکصد و بیست و پنجم هجری در زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک مینویسد در این سال محمد بن علی بن
عباس در شهر ذیقعده وفات کرد و در این وقت هفتاد و سه سال داشت و ازین خبر معلوم میشود که پاره روات
که سن مبارک آنحضرت را باین تقریب اشارت کرده‌اند با این محمد بن علی بن عباس فرق نگذاشته‌اند و نظر
بآن روایت داشته‌اند که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در روز عاشورا از سالکان بشمار میرفت و پسرش
باقر علیه السلام پانزده ساله بود و چنانکه در این کتاب مستطاب در ذیل بیان زمان ولادت اقترانش اشارت رفته

سعادت

علت دیگر این است که چون روات اهل سنت با مامت ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم قائل نیستند در طلب تعیین مدت ایشان
نبوده اند لاجرم مقدار امامت ائمه را تعیین نکرده اند و دیگران که عنایت داشته اند تفحص و عنایت کامل مرعی داشته اند
و بتردید دچار گردیده اند و گرنه بعد از آنکه مدت امامت هریک از ائمه را چون بروایت اصح بنگریم و تا سال دویست و
شصتم هجری که ابتدای امامت حضرت حجة العصر والزمان صلی الله علیه و آله است بسنجیم تعیین سال عمر و اوقات
امامت ایشان بسیار آسان میشود و علت دیگر آن است که چون در این امر کامل العنایه نبوده اند خویشتن را بزحمت
نیفکنده اند و معاصرین ایشان را با ایشان نسنجیده اند تا برای پاره تشخیصات دچار پاره مشقات و سقطات
نگردند مثلا شهادت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام باتفاق تمام مورخین و محدثین
در اواخر سال یکصد و بیست و دوم و مقارن سلطنت هشام بن عبد الملک و در زمان بهجت نظام حضرت
کاشف حقایق و دقایق امام جعفر صادق و بعد از وفات حضرت باقر صلوات الله علیهما است چنانکه در کتاب
امام زین العابدین علیه السلام مشروح گردید و اگر در همین یک مسئله تفحص و عنایت میرفت اقلا بر ایشان معلوم
میشد که رحلت حضرت باقر صلوات الله علیه قبل از شهادت زید بوده است و بعد از خلافت هشام نبوده است
و در تعیین سال وفات و تقریر مقدار عمر کثیر البرکات آنحضرت باین تردیدات و تشکیکات گرفتار نمی شدند و در میان
مدت عمر آنحضرت تا به بیست سال بلکه افزون باختلاف سخن نمیراندند چنانکه پارهٔ مورخین عظام و محدثین کرام که
براین مراتب آگاه بوده اند بغبار شبهات آلایش نیافته اند و عجب آن است که چنانکه در کتاب جلاء العیون مسطور است
مثل قطب راوندی عالمی آگاه شهادت آنحضرت را بامر عبد الملک دانسته و برخلاف اقوال مشهوره و تواریخ
مضبوطه سخن کرده است و بسا که قطب راوندی بهشام بن عبد الملک نسبت داده و هشام از قلم کاتب ساقط شده است
و در این جمله که اشارت رفت نه ملامت دیگران را مقصودی باشد بلکه در هر صورت فضل و فرونی پیشینیان راست
همانا این مردم زحمتها کشیده اند و با موانع خارجیه دچار شده اند و در اوقاتی که باز مان تقیه توامان و از تند باد
حوادث جهان لرزان بوده اند و شاید اسباب کار ایشان نیز فراهم نبوده است کتابهای نفیس نگاشته اند و عمدهٔ
مقصود ایشان هم ضبط و جمع اخبار ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم بوده است تا چیزی از میان ساقط نشود و اجتهاد را
با آیندگان حوالت کرده اند و اگر خود شان زمان و فرصت یافته اند دریغ نفرموده اند و در کمال نفاست بپایه
آورده اند و در حقیقت آیندگان خوشه چین خرمن ایشان هستند و زحمت را آنان کشیده اند و مصدر را آنان معین
کرده اند و ینابیع علم و آثار را ایشان نمودار فرموده اند و طرق را ایشان هموار داشته اند آنوقت آیندگان را
بانجمله اخبار و تسلیم فرموده اند رحمة الله و برکاته علیهم اجمعین

ذکر مدت امامت سعادت علامت حضرت ابی جعفر باقر صلوات الله و سلامه علیه

در ابتدای این کتاب مستطاب در بیان ظهور امامت حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله علیه مسطور گردید مدة امامت باقر علیه السلام

که ظهور امامت آنحضرت در روز دوازدهم شهر محرم الحرام آخر سال نود و چهارم و آغاز سال نود و پنجم روی داد ۷۸۹
و چون این تاریخ را با تاریخ سال رحلت آنحضرت که موافق اصح اقوال مطابق است با روز دوشنبه هفتم شهر
ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهاردهم هجری که در حقیقت آخر آنسال و ابتدای سال یکصد و پانزدهم هجری است
و از این است که بعضی از اجلهٔ روات وفات آن حضرت را در سال یکصد و پانزدهم نگاشته اند بمیزان در آوریم مقدار
مدت امامت این امام عالی مقام قریب به بیست سال میشود صاحب جنات الخلود نوشته است مدت خلافت آنحضرت را
نوزده سال و دو ماه و بیست و پنج یوم گفته اند اما از ضرب اقوال مختلفه در سال فوت خود و والدش ده صورت
حاصل میشود اول هیجده سال و دو ماه و بیست و پنج روز یا نوزده روز یا دوازده روز است دوم نوزده سال و دو ماه
بیست و پنج روز یا نوزده روز سیم بیست و یکسال و دو ماه و بیست و پنج روز یا نوزده روز یا دوازده روز چهارم بیست و
دو سال با کسرهای مذکوره پنجم بیست و سه سال با کسرهای مذکوره ششم بیست و چهار سال با کسرهای مذکوره سه صورت
دیگر بسیار بعید می نماید سه سال و دو ماه و بیست و پنج روز شش سال با کسرهای مذکوره هفت سال با کسرهای مذکوره
و این اختلاف اقوال اغلب بسبب تردیدی است که از معتبرین در سال وفات آن حضرت روی نموده است چنانکه
صاحب جنات الخلود میگوید وفات آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم و بقولی یکصد و هفدهم و بقولی یکصد و
هیجدهم هجری بود و بهر تقدیر در حال اتمام پنجاه و هشت سالگی روی داد و ممکن است بعضی اختلافات بسبب سال
شمسی و قمری باشد در بحار الانوار از اعلام الوری روایت میکند که مدت امامت حضرت باقر علیه السلام نوزده سال
و بقولی که قوی نمی شمارد هیجده سال بود و در جای دیگر از کافی مسطور میدارد که مدت زندگانی آنحضرت بعد از پدرش
علی بن الحسین علیهما السلام نوزده سال و دو ماه بود و در جای دیگر از محمد بن سنان مرقوم میدارد که بقای آنحضرت
بعد از وفات پدرش علیهما السلام نوزده سال بود و حمد الله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده مدت امامت این امام
امام علیه السلام را بیست و دو سال و هفت ماه و هشت روز برنگاشته و موافق تقریری که در مدت امامت
ائمهٔ هدی سلام الله علیهم آورده است باین مقدار مذکور رقم کرده است و صاحب حبیب السیر اوقات شرافت
آیات امامت آن امام عالی مقام را نوزده سال مسطور داشته و میگوید بروایت صاحب تاریخ گزیده هشام بن
عبد الملک بن مروان آنحضرت را زهر داد و از تاریخ روضة الصفا که وفات امام زین العابدین را در ابتدای سال
نود و پنجم و وفات باقر علیهما السلام در سال یکصد و چهاردهم رقم کرده مقدار امامت آن حضرت بهمان میزان میشود
که صاحب حبیب السیر نقل کرده است و از یافعی نیز بهمین تقریب استنباط میشود و از ابن خلکان قدری کمتر معلوم
میشود و از کتاب منتهی المقال نیز بهمان تقریب استنباط میشود که در حبیب السیر مسطور است و مفهوم میگردد و از کتاب
کشف الغمه و تذکرة الائمه و تاریخ ابن اثیر همان میزان مفهوم میگردد و از کتاب کشف الغمه و تذکرة الائمه و تاریخ ابن اثیر
همین میزان مفهوم میگردد صاحب فصول المهمه نوشته است مدت امامت آنحضرت نوزده سال بود و از جلد
اصول کتاب کافی نیز از تعیین سال وفات امام زین العابدین و حضرت باقر علیه السلام بهمین مقدار واضح میشود

در جلاء العیون مجلسی اعلی الله مقامه مدت امامت آن حضرت را نوزده سال رقم فرموده و در کتاب آینهٔ جهان نما مدت امامت ذیشرافتش را بیست سال و دو ماه و بیست روز مرقوم داشته اند و از کتاب ارشاد مفید علیه الرحمه نیز مقدار امامت آنحضرت بحسب یقین سال وفات پدر والاگوهرش و وفات خود آن حضرت علیهما السلام بهمان تقریب که صاحب حبیب السیر و دیگران اشارت کرده اند نموده می آید و در هر صورت چنانکه اشارت رفت چون مدت امامت ائمه هدی را بحسب روایت اصح تا سال دویست و شصتم هجری که سال وفات حضرت امام حسن عسکری و امامت حضرت صاحب الامر علیهما السلام و متفق علیه تمامت نویسندگان است بمیزان آوریم مدت امامت حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام بهمان تقریب خواهد بود که در همین مقام بآن اشارت رفت

خصایصه علیه السلام

ذکر خصایص حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام

اگرچه صاحب جنات الخلود در سبک نگارش خویش بابی مخصوص برای خصایص حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مقرر نداشته است لکن گذشته از اینکه تمامت این انوار فروزان آسمان امامت و ولایت را خصایصی مخصوص است که جز نفوس شریفهٔ خودشان شریک و سهیمی ندارند این امام عالی مقام را چند منقبت است که از خصایص این مهر امامت میتوان شمرد و نخست این است که این وجود مبارک اول علوی است که از دو علوی و هاشمی است که از دو هاشمی پدید گردید و ولادت از حسن و حسین در وی فراهم شد چنانکه در بیان ولادت با سعادت و نسب مبارکش مشروح افتاد و دیگر ملقب شدن بباقر و شکافتن معضلات علوم و افتتاح ابواب فنون و رسوم انبیاء عظام و اولیاء فخام علیهم السلام و انتشار علوم جلیله قرآنی و احکام یزدانی را در تمامت جهان و دیگر شرف بتبلیغ نمودن جابر انصاری رضی الله عنه سلام شرافت فرجام رسول خدای صلی الله علیه و آله بآنحضرت چنانکه مفصلاً بآن اشارت رفت و در این مقام باین مقدار کفایت جست دیگر اینکه آن عظمت و اشتهار و جلالت و رفعت که در میان خاصه و عامه بر همگنان دریافت هیچکس را حاصل نگشت دیگر اینکه از هیچیک از اولاد امجاد حسنین علیهما السلام آنقدر علم دین و سنت و علم قرآن و سیرت و فنون آداب که از آنحضرت در پیشگاه ظهور جلوه گر شد بروز ننمود

توسله علیه السلام

ذکر دعائی که مخصوص است بتوسل جستن بحضرت ابی جعفر باقر صلوات الله و سلامه علیه

در جنات الخلود مسطور است که توفیق کسب علم و دریافت معرفت مختص است بتوسل جستن بحضرت ابی جعفر باقر علیه السلام باین طریق اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ وَلِیِّکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْباقِرِ وَاَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِهِ اَنْ تَرْزُقَنی عِلْماً کَثیراً نافِعاً وَفَهْماً کامِلاً وَیَقیناً صادِقاً فَاَطْمَئِنَّ بِهِ قَلْبی وَتُوصِلَنی اِلیٰ دَرَجاتِ الْمُقَرَّبینَ فی مَعْرِفَةِ اُمُورِ الدّینِ آمینَ یا رَبَّ الْعالَمینَ

ذکر دعای

ساعته علیه السلام

ذکر ساعتی از ساعات که بحضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه اختصاص دارد

در کتاب مسطور مرقوم است که ساعت پنجم که از آغاز زوال تا بقدر چهار رکعت از نافلهٔ ظهر است بحضرت امام محمد باقر سلام الله علیه اختصاص دارد و دعایش این است اَللّٰهُمَّ رَبَّ الضِّیاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالنُّورِ وَالْکِبْرِیاءِ تَجَبَّرْتَ بِعَظَمَةِ بَهائِکَ وَمَنَنْتَ عَلیٰ عِبادِکَ بِرَأْفَتِکَ وَرَحْمَتِکَ وَدَلَلْتَهُمْ عَلیٰ مَوْجُودِ رِضاکَ وَجَعَلْتَ لَهُمْ دَلیلاً یَدُلُّهُمْ عَلیٰ مَحَبَّتِکَ وَیُعَلِّمُهُمْ مَحابَّکَ وَیَدُلُّهُمْ عَلیٰ مَشِیَّتِکَ اَللّٰهُمَّ فَبِحَقِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ اَسْئَلُکَ وَاُقَدِّمُهُ بَیْنَ یَدَیْ حَوائِجی اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ آنگاه در طلب مقصود برآید و چون غالباً اکل و شرب در این ساعت میشود قبل از شروع در آن دعا بگوید اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ فی اَکْلی وَشُرْبِیَ السَّلامَةَ فی وَعْکِهِ وَالْقُوَّةَ بِهِ عَلیٰ طاعَتِکَ وَذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ وَاَنْ تُشْبِعَنی بِقُوَّتِها عَلیٰ عِبادَتِکَ وَالتَّحَرُّزِ مِنْ مَعْصِیَتِکَ و بعد از فراغت گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی اَطْعَمَنا وَسَقانا وَاَیَّدَنا وَآوانا وَاَنْعَمَ عَلَیْنا وَاَفْضَلَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی یُطْعِمُ وَلا یُطْعَمُ و چون سفرهٔ طعام را بردارند بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْها نِعْمَةً مَشْکُورَةً و هنگام آشامیدن بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مُنْزِلِ الْماءِ مِنَ السَّماءِ وَمُصَرِّفِ الْاَمْرِ کَیْفَ یَشاءُ بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْماءِ و بعد از سیراب شدن بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی سَقانی ماءً عَذْباً وَلَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحاً اُجاجاً بِذُنُوبی و در حال خلال کردن گوید اَللّٰهُمَّ بارِکْ فِی الْخَلّالینَ وَالْمُتَخَلِّلینَ

صلواته علیه السلام

ذکر طریقت صلوات و درود بر حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه

در کتاب مسطور مرقوم است که صلوات بر آنحضرت صلوات الله علیه برین طریقت و روش می باشد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ باقِرِ عِلْمِ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ وَاِمامِ الْهُدیٰ وَقائِدِ اَهْلِ التَّقْویٰ وَالْمُنْتَجَبِ مِنْ عِبادِکَ اَللّٰهُمَّ وَکَما جَعَلْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ وَمَناراً لِبِلادِکَ وَمُسْتَوْدَعاً لِحِکْمَتِکَ وَمُتَرْجِماً لِوَحْیِکَ وَاَمَرْتَ بِطاعَتِهِ وَحَذَّرْتَ عَنْ مَعْصِیَتِهِ وَصَلِّ عَلَیْهِ یا رَبِّ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلیٰ اَحَدٍ مِنْ ذُرِّیَّةِ اَنْبِیائِکَ وَاَصْفِیائِکَ وَرُسُلِکَ وَاُمَنائِکَ یا رَبَّ الْعالَمینَ

زیارته علیه السلام

ذکر طریقهٔ زیارت کردن حضرت ولی الله الصابر امام محمد باقر صلوات الله علیه

اگرچه در کتاب جنات الخلود در طریقتی که در نگارش احوال ائمه هدی سلام الله علیهم معمول است در ذیل احوال حضرت باقر علیه السلام جدولی مخصوص برای زیارت آنحضرت موضوع نیست لکن در ذیل احوال حضرت صادق علیه السلام زیارتی که تمامت ائمه صلوات الله علیهم را در همه روز و هر مکان بجای توان آورد مسطور داشته و این بنده

در اینجا بحسب اقتضای مقام مرقوم میدارد و آداب آن چنان است که غسل فرمایند و خویشتن را پاک و با صفا نمایند و جامهٔ پاکیزه بر تن بیارایند و در صحرا چهار رکعت نماز گذاشته و روی با قبله کرده بگویند اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَیُّهَا النَّبِیُّ المُرْسَلُ وَالْوَصِیُّ المُرْتَضٰی وَالسَّیِّدَةُ الْکُبْرٰی وَالسَّیِّدَةُ الزَّهْراءُ وَالسِّبْطانِ الْمُنْتَجَبانِ وَالْاَوْلادُ الْکِرامُ وَالْاُمَناءُ الْمُنْتَجَبُونَ جِئْتُ اِنْقِطاعاً اِلَیْکُمْ وَاِلٰی آبائِکُمْ وَوَلَدِکُمُ الْخَلَفِ فَقَلْبی لَکُمْ سِلْمٌ وَنُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّةٌ حَتّٰی یَحْکُمَ اللهُ لِدینِهِ فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ وَاِنّی لَمِنَ الْقائِلینَ بِفَضْلِکُمْ مُقِرٌّ بِرَجْعَتِکُمْ لا اُنْکِرُ لِلّٰهِ قُدْرَةً وَلا اَزْعَمُ اِلّا ما شاءَ اللهُ سُبْحانَ اللهِ ذِی الْمُلْکِ وَالْمَلَکُوتِ یُسَبِّحُ اللهَ بِاَسْمائِهِ جَمیعُ خَلْقِهِ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ

ذکر دعائی که مخصوص حضرت باقر صلوات الله وسلامه علیه است

در کتاب مسطور مرقوم است که دعای حضرت ابی جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه این است اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ لی عِنْدَکَ رِضْوانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لی وَلِمَنْ تَبِعَنی مِنْ اِخْوانی وَشیعَتی وَطَیِّبْ ما فی صُلْبی یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ دعای دیگر برای زراعت و فلاحت و طریقه اش این است که بگیرند قبضهٔ از هر تخمی که میخواهند بکارند و روی بقبله بگویند اَفَرَاَیْتُمْ ما تَحْرُثُونَ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ پس بگویند بَلِ اللهُ الزّارِعُ لا فُلانٌ و بجای لا فلان نام پاشندهٔ تخم را بگویند آنگاه بگویند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْهُ مُبارَکاً وَارْزُقْنا فیهِ السَّلامَةَ وَالسُّرُورَ وَالْغِبْطَةَ پس همان تخم که در دست دارند بپاشند با سایر آنچه اراده کاشتن آنرا دارند تا بخواست خدا بسیار نمو کند و بی آفت و نیکو شود و در هنگام آمدن باران گوید طَیِّباً هَنیئاً

ذکر طریقهٔ نماز حضرت ابی جعفر امام محمد باقر سلام الله تعالی علیه

در کتاب مسطور مذکور است که نماز آنحضرت علیه السلام دو رکعت است بر این نهج بنویسد بر ظرف پاکیزه بزعفران که اندک مشک در آن باشد سورهٔ مبارکهٔ یس و سورهٔ واقعه و سورهٔ حشر و سوره تبارک و قل هو الله احد و معوذتین را و بعد از آن اینجمله را با آب زمزم و آب باران یا آب پاک بشویند و آن آب را در ظرف پاکیزه جای دهند و ده مثقال از شکر و ده مثقال از عسل در آن آب ممزوج نمایند و شب در زیر آسمان گذارند و ظرفی از حدید بر سر آن بگذارند و در پایان شب جامهٔ پاکیزه بر تن بیارایند و اگر خویشتن را غسل داده باشند نیکوتر است و الا وضوی کامل ترتیب داده و بوی خوش بکار برند و برای هر حاجت که خواهند دو رکعت نماز گذارند و در هر رکعت بعد از قرائت حمد پنجاه بار سوره اخلاص را بخوانند و رکوع و سجود و قنوت آن نماز را درست بپای آورند و بعد از فراغ آن آب مذکور را بنوشند که از بهر نیروی حافظه مجرب است نماز دیگر صد رکعت است که باید در شب نیمه شعبان بجای گذاشت و در هر رکعت ده کرت سورهٔ توحید را قرائت نمایند و بعد از آنکه این نماز را بجای آورند تا جای خود را در بهشت نگرند نمیرند

ذکر ادعیه و آدابی که از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام در استخاره از خدای تعالی رسیده است

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب مفاتیح الغیب که در آداب و ادعیهٔ استخاره مرقوم فرموده میفرماید شیخ مفید و سید بن طاوس و دیگران با سانید کثیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که خداوند عز و جل میفرماید از جمله شقاوت بندهٔ من آنست که کارها بپای گذارد و از من طلب خیر خود را ننماید و هم از آنحضرت مسطور است که هر کس در امری بدون استخاره اندر شود و ببلائی مبتلا گردد یزدان تعالی در آن ابتلایش ماجور نفرماید و هم از آنحضرت مروی است که فرمود که چون در امری طلب خیر از خدای کرده باشم پروا ندارم که براحت افتم یا ببلا و فرمود پدرم علیه السلام مرا استخاره تعلیم میفرمود چنانکه سورهای قرآن را با من تعلیم می نمود و از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه روایت کرده است که ما استخاره را یاد میگرفتیم چنانکه سوره های قرآن را می آموختیم و هم از حضرت صادق مسطور نموده است که هیچ بندهٔ از خداوند عالمیان در طلب خیر بر نیامده است مگر اینکه خدای تعالی خیر را برای او میسر ساخته اگر چند او نخواهد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود چون رسول خدای صلی الله علیه واله مرا بیمن میفرستاد با من وصیت فرمود که یا علی حیران نمی شود کسیکه از خدای استخاره نماید و پشیمان نمی گردد کسیکه با مردم مشورت نماید بالجمله در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مذکور است که فرمود هر وقت امر عظیمی را اراده نمایم صد مرتبه از خدای تعالی طلب خیر می نمایم و اگر اراده خریدن غلام یا خران باشد سه مرتبه طلب خیر میکنم میگویم اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاَنَّکَ عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ الْاَمْرَ الَّذی اَرَدْتُ خَیْرٌ لی فَخِرْهُ لی وَیَسِّرْهُ وَاِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّهُ شَرٌّ لی فی دینی وَدُنْیایَ وَآخِرَتی فَاصْرِفْهُ عَنّی اِلیٰ ما هُوَ خَیْرٌ لی وَرَضِّنی فی ذٰلِکَ بِقَضائِکَ فَاِنَّکَ تَعْلَمُ وَلا اَعْلَمُ وَتَقْدِرُ وَلا اَقْدِرُ وَتَقْضی وَلا اَقْضی اِنَّکَ عَلّامُ الْغُیُوبِ مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید چنان می نماید که پیش از دعا صد مرتبه یا سه مرتبه استخیر الله برحمته بگوید و بعد از آن این دعا را بخواند و احتمال دارد که این دعا را مکرر بخوانند و هم در کتاب مسطور از سید و کفعمی و دیگران بچندین سند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود رسول خدای صلی الله علیه واله را سری است که قلیل کسی بر آن اطلاع یافت و میفرمود و من نیز میفرمایم که لعنت خدای و فرشتگان و صالحان خلق خدا بر کسی باد که سر آن حضرت را افشا نماید مگر نزد کسیکه با آنحضرت معتقد باشد و راز آنحضرت را پوشیده بدارد بدرستیکه شنیدم میفرمود یا علی همانا سوگند یاد می نمایم که نمیگویم تو را مگر آنچه را که گوشهای من شنیده و دل من حفظ نموده و دیدهٔ من بسویش نگریده است پس زنهار یا علی سر مرا فاش مگردان همانا از خدای خود خواستار شده ام که هر که سر مرا نزد کسیکه محرم نباشد آشکار نماید خدای تعالی گرمی آتش دوزخ را باو بچشاند آنگاه فرمود ای علی بسیاری از مردم اگر با آنچه من گویم

عمل نمایند در برترین درجه عبادت خواهند بود اگرچه عبادت ایشان اندک باشد و اگر نه بیم آن بودی که طاغیان
این امت دین مرا ضایع کنند هرآینه این پوشیده را آشکار میساختم و بهمه کس میفرمودم ازین روی نمیخواهم مگر کسیکه
محل اعتبار باشد بداند بدانکه در شب معراج چون بآسمان هفتم رسیدم بفرجهٔ از عرش الهی که نور از آن چون دیگی که
درجوش باشد میجوشید نظر کردم چون خواستم بازشوم مرا نزد آن فرجه نشاندند و مرا ندا رسید که ای محمد پروردگار
ترا سلام میرساند و میفرماید تو در حضرت او از تمامت آفریدگان گرامی تر هستی و در خدمت او علی است که از تمامت
پیغمبران و امتهای ایشان پنهان داشته است مگر تو و هر که را که بپسندی از امت خودت و هر که را او پس از خود
بپسندد و چون این دعا را بخوانند گناهان گذشته ایشان ناچیز گردد و بعد از آن از گناه نترسند و بهمین سبب
تو را انجمان و پوشیدن آن امر میفرمایم تا آنکه عمل کنند که ان باین دعا اکتفا نخستند و از سایر طاعات دست بدارند
پس در ضمن دعاها فرمود محمد که او را دو امر پیش آید و خواهد که من از بهر ش اختیار کنم هر یک را که نزد من پسندیده تر است
چون ارادهٔ آن امر را میکند این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اخْتَرْ لِي بِعِلْمِكَ وَوَفِّقْنِي لِرِضَاكَ وَمَحَبَّتِكَ اَللّٰهُمَّ
اخْتَرْ بِقُدْرَتِكَ وَجَنِّبْنِي بِعِزَّتِكَ مِنْ مَقْتِكَ وَسَخَطِكَ اَللّٰهُمَّ اخْتَرْ لِي فِيمَا اُرِيدُ مِنْ هٰذَيْنِ
الْاَمْرَيْنِ و آن دو امر را نام بردار میکنی اَيْسَرَهُمَا اِلَيَّ وَاَحَبَّهُمَا اِلَيْكَ وَاَقْرَبَهُمَا مِنْكَ
وَاَرْضَاهُمَا لَكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي وَارَيْتَ بِهَا عِلْمَ الْاَشْيَاءِ كُلِّهَا عَنْ جَمِيعِ
خَلْقِكَ فَاِنَّكَ عَالِمٌ بِهَوَايَ وَسِرِّي وَعَلَانِيَتِي فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْفَعْ بِنَاصِيَتِي اِلٰى
مَا تَرَاهُ لَكَ رِضًى وَلِي صَلَاحًا فِيمَا اسْتَخَرْتُكَ فِيهِ حَتّٰى تُلْزِمَنِي مِنْ ذٰلِكَ اَمْرًا اَرْضٰى بِحُكْمِكَ
وَاَتَّكِلُ فِيهِ عَلٰى قَضَائِكَ وَاَكْتَفِي فِيهِ بِقُدْرَتِكَ وَلَا تَقْلِبْنِي وَهَوَايَ لِهَوَاكَ مُخَالِفٌ
وَلَا مَا اُرِيدُ لِمَا تُرِيدُ لِي مُجَانِبٌ اُغْلُبْ بِقُدْرَتِكَ الَّتِي تَقْضِي بِهَا مَا اَحْبَبْتَ عَلٰى مَنْ
اَحْبَبْتَ بِهَوَاكَ هَوَايَ وَيَسِّرْنِي لِلْيُسْرٰى الَّتِي تَرْضٰى بِهَا عَنْ صَاحِبِهَا وَلَا تَخْذُلْنِي بَعْدَ تَفْوِيضِي
اِلَيْكَ اَمْرِي بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ اَللّٰهُمَّ اَوْقِعْ خِيَرَتَكَ فِي قَلْبِي وَافْتَحْ قَلْبِي لِلُزُومِهَا يَا كَرِيمُ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ
چون این دعا را بخواند اختیار میکنم برای او منافع دنیا و آخرت او را و دیگر در کتاب مسطور بسند موثق از زراره
مروی است که در حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم هرگاه باراده کاری شوم و خواهم از پروردگار خود طلب
خیری نمایم چگونه بگویم فرمود چون اراده استخاره داشته باشی روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را روزه بدار
آنگاه در روز جمعه در مکان پاکیزه دو رکعت نماز بگذار پس از آن بسوی آسمان بنگر و صد مرتبه بگو اَللّٰهُمَّ اِنِّي
اَسْئَلُكَ بِاَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ اَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ اِنْ كَانَ هٰذَا الْاَمْرُ
خَيْرًا لِي فِيمَا اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ فَيَسِّرْهُ لِي وَبَارِكْ فِيهِ وَافْتَحْ بَابَهُ وَاِنْ كَانَ ذٰلِكَ شَرًّا
فِيمَا اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ فَاصْرِفْهُ عَنِّي بِمَا تَعْلَمُ فَاِنَّكَ تَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ وَتَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَتَقْضِي وَلَا اَقْضِي وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
و نیز در آن کتاب از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است که فرمود هر بنده که صد مره طلب خیر از خدای تعالی کند

آنچه خیر اوست

آنچه خیر اوست در دلش می افتد و میگوید اَللّٰهُمَّ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اِنْ كَانَ مَا اَرَدْتُ خَيْرًا لِاَمْرِ
دُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَعَاجِلِ اَمْرِي وَآجِلِهِ فَيَسِّرْهُ لِي وَافْتَحْ لِي بَابَهُ وَرَضِّنِي فِيهِ بِقَضَائِكَ
در امالی شیخ طوسی علیه الرحمه از حضرت موسی بن جعفر از امام جعفر صادق مسطور است که فرمود استخاره باقر
علیهم السلام این بود اَللّٰهُمَّ اِنَّ خِيَرَتَكَ تُنِيلُ الرَّغَائِبَ وَتُجْزِلُ الْمَوَاهِبَ وَتُغْنِمُ الْمَطَالِبَ وَتُطَيِّبُ
الْمَكَاسِبَ وَتَهْدِي اِلٰى اَجْمَلِ الْعَوَاقِبِ وَتَقِي مَحْذُورَ النَّوَائِبِ اَللّٰهُمَّ يَا مَالِكَ الْمُلُوكِ اَسْتَخِيرُكَ
فِيمَا عَزَمَ رَأْيِي عَلَيْهِ وَقَادَنِي يَا مَوْلَايَ اِلَيْهِ فَسَهِّلْ مِنْ ذٰلِكَ مَا تَوَعَّرَ وَيَسِّرْ مِنْهُ مَا تَعَسَّرَ
وَاكْفِنِي فِي اسْتِخَارَتِي اَللّٰهُمَّ وَادْفَعْ عَنِّي كُلَّ مُلِمٍّ وَاجْعَلْ عَاقِبَةَ اَمْرِي غُنْمًا وَمَحْذُورَهُ سَلْمًا وَبُعْدَهُ قُرْبًا وَجَدْبَهُ خِصْبًا
اَعْطِنِي يَا رَبِّ لِوَاءَ فِيمَا اسْتَخَرْتُكَ فِيهِ وَفُورَ الْاِنْعَامِ فِيمَا دَعَوْتُكَ لَهُ وَمُنَّ عَلَيَّ بِالْاِفْضَالِ فِيمَا رَجَوْتُكَ فَاِنَّكَ
تَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ وَتَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بالجمله وجوه استخاره باقسام مختلفه از ائمه علیهم السلام ماثور است

ذکر قنوت و دعای بعد از قنوت حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله علیه

در کتاب مهج الدعوات و منهج العنایات سید بن طاوس علیه الرحمه است که قنوت حضرت امام محمد باقر علیه السلام این است
اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَدُوِّي قَدِ اسْتَسَنَّ فِي غُلْوَائِهِ وَاسْتَمَرَّ فِي عُدْوَانِهِ وَاَمِنَ بِمَا شَمِلَهُ مِنَ الْحِلْمِ عَاقِبَةَ جُرْاَتِهِ عَلَيْكَ
وَتَمَرَّدَ فِي مُبَايَنَتِكَ وَلَكَ اَللّٰهُمَّ لَحَظَاتُ سَخَطٍ بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ وَنَهَارًا وَهُمْ غَافِلُونَ وَجَهْرَةً
وَهُمْ يَلْعَبُونَ وَبَغْتَةً وَهُمْ سَاهُونَ وَاِنَّ الْخِنَاقَ قَدِ اشْتَدَّ وَالْوِثَاقَ قَدِ احْتَدَّ وَالْقُلُوبَ قَدْ
شُجِيَتْ وَالْعُقُولَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَالصَّبْرَ قَدْ اَوْدٰى وَكَادَ تَنْقَطِعُ حَبَائِلُهُ فَاِنَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ مِنَ الظَّالِمِ وَ
مُشَاهَدَةٍ مِنَ الْكَاظِمِ لَا يُعْجِلُكَ فَوْتُ دَرَكٍ وَلَا يُعْجِزُكَ احْتِجَازُ مُحْتَجِزٍ وَاِنَّمَا مَهَلْتَ اسْتِثْبَاتًا وَحُجَّتُكَ
عَلَى الْاَحْوَالِ الْبَالِغَةُ الدَّامِغَةُ وَلِعَبِيدِكَ ضَعْفُ الْبَشَرِيَّةِ وَعَجْزُ الْاِنْسَانِيَّةِ وَلَكَ سُلْطَانُ
الْاِلٰهِيَّةِ وَمَلَكَةُ الرُّبُوبِيَّةِ وَبَطْشَةُ الْاَنَاةِ وَعُقُوبَةُ التَّأْبِيدِ اَللّٰهُمَّ فَاِنْ كَانَ فِي الْمُصَابَرَةِ لِحَرَارَةِ الْمُعَانِ
مِنَ الظَّالِمِينَ وَكَيْدِ مَنْ نُشَاهِدُ مِنَ الْمُبَدِّلِينَ رِضًى لَكَ وَمَثُوبَةٌ مِنْكَ فَهَبْ لَنَا مَزِيدًا مِنَ التَّأْيِيدِ وَ
عَوْنًا مِنَ التَّسْدِيدِ اِلٰى حِينِ نُفُوذِ مَشِيَّتِكَ فِيمَنْ اَسْعَدْتَهُ وَاَشْقَيْتَهُ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِالتَّسْلِيمِ لِمَحْتُومَاتِ
اَقْضِيَتِكَ وَالتَّجَرُّعِ لِوَارِدَاتِ اَقْدَارِكَ وَهَبْ لَنَا مَحَبَّةً لِمَا اَحْبَبْتَ فِي مُتَقَدِّمٍ وَمُتَاَخِّرٍ وَمُتَعَجَّلٍ وَمُتَاَجَّلٍ
وَالْاِيثَارَ لِمَا اخْتَرْتَ فِي مُسْتَقْرَبٍ وَمُسْتَبْعَدٍ وَلَا تُخْلِنَا اَللّٰهُمَّ مَعَ ذٰلِكَ مِنْ عَوَاطِفِ رَاْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ
وَكِفَايَتِكَ وَحُسْنِ كِلَائَتِكَ بِمَنِّكَ و دعائی که آنحضرت در قنوت قرائت میفرمود این است
يَا مَنْ يَعْلَمُ هَوَاجِسَ السَّرَائِرِ وَمَكَامِنَ الضَّمَائِرِ وَحَقَائِقَ الْخَوَاطِرِ يَا مَنْ هُوَ لِكُلِّ غَيْبٍ حَاضِرٌ وَلِكُلِّ مَنْسِيٍّ ذَاكِرٌ
وَعَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَادِرٌ وَاِلَى الْكُلِّ نَاظِرٌ بَعُدَ الْمَهَلُ وَقَرُبَ الْاَجَلُ وَضَعُفَ الْعَمَلُ وَاَرَابَ الْاَمَلُ وَآنَ الْمُنْتَقَلُ
وَاَنْتَ يَا اَللّٰهُ الْآخِرُ كَمَا اَنْتَ الْاَوَّلُ مُبِيدُ مَا اَنْشَاْتَ وَمُصَيِّرُهُمْ اِلَى الْبِلٰى وَمُقَلِّدُهُمْ اَعْمَالَهُمْ وَمُحَمِّلُهَا
ظُهُورَهُمْ اِلٰى وَقْتِ نُشُورِهِمْ مِنْ بَعْثَةِ قُبُورِهِمْ عِنْدَ نَفْخَةِ الصُّورِ وَانْشِقَاقِ السَّمَاءِ بِالنُّورِ وَالْخُرُوجِ بِالْمَنْشَرِ

الی ساعة المحشر لا ترتد الیهم ابصارهم وافئدتهم هواء مترالطین فی غمرة ما اسلفوا ومطالبین بما احتقبوا
ومحاسبین هنالک علی ما ارتکبوا الصحائف علی الاعناق منشورة والاوزار علی الظهور مازورة
لا انفکاک ولا مناص ولا محیص عن القصاص قد افحمتهم الحجة وحلوا فی حیرة المحجة همس الضجة
معدول بهم عن المحجة الا من سبقت له من الحسنی فنجا من هول المشهد وعظیم المورد ولم یکن
ممن فی الدنیا تمرد ولا علی اولیاء الله تعند ولهم استعبد وعنهم بحقوقهم تفرد اللهم فان
القلوب قد بلغت الحناجر والنفوس قد علت التراقی والاعمار قد نفدت بالانتظار لا عن نقص استبصار
ولا عن اتهام مقدار ولکن لما تعانی من رکوب معاصیک والخلاف علیک فی اوامرک ونواهیک
والتلعب باولیائک ومظاهرة اعدائک اللهم فقرب ما قد قرب واورد ما قد دنا وحقق ظنون
الموقنین وبلغ المؤمنین تأمیلهم من اقامة حقک ونصر دینک واظهار حجتک والانتقام من اعدائک

ذکر حرز شریف حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله علیه

حرز ع م

درکتاب جنات الخلود این کلمات مبارکه را در جدول حرز شریف حضرت باقر علیه السلام رقم کرده است
اللهم یا نور السموات والارض جمیعا یا من خضع لنوره کل جبار وذل لهیبته اهل الانظار وهمد
ولبد جمیع الاشرار خاضعین خاشعین لاسماء رب العالمین حجبت عنی ضرر وحبار الهوی ومسترقی
السمع من السماء وحلال المنازل والدیار والمتغیبین بالاشجار والبارزین فی اظهار النهار حجبتکم
ودحرتکم معاشر الجن والانس والشیاطین باسماء الملک الجبار العظیم القهار خالق کل شیء بمقدار
لا تدرکه الابصار الا بر لا ملجاء لکم من صواعق القرآن المبین وعظیم اسماء رب العالمین لا ملجا
لواردکم ولا منفذ لهاربکم من رکبة التثبط ودواجن التخبط فرابعکم محبوس ونجم طالعکم منحوس وشامخ عزکم منکوس
فاستبقوا الحجابا وتزودوا اشتاتا وتواضعوا باسماء الله امواتا والله الغالب والیه در مهج الدعوات سید بن طاوس علیه الرحمه
نوشته است که این است حرز محمد بن علی الباقر علیهما السلام و باید بر بازوی راست بست اعیذ نفسی بربی
الاکبر مما یخفی ویظهر ومن شر کل انثی وذکر ومن شر ما رأت الشمس والقمر قدوس قدوس رب
الملائکة والروح ادعوکم ایها الجن والانس الی الذی ختمته بخاتم رب العالمین وخاتم
جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وبخاتم سلیمن بن داود وخاتم محمد سید المرسلین والنبیین
صلی الله علیه وآله علیهم اجمعین اخسئوا فیها ولا تکلمون اخسئوا عن فلان بن فلان کلما یغدو ویروح
من ذی حمة او عقرب او ساحر او شیطان رجیم او سلطان عنید اخذت عنه ما یری وما لا یری
وما رأت عین نائم او یقظان توکلت علی الله لا شریک له وصلی الله علی محمد الرسول
النبی الامی سیدنا محمد وآله الطاهرین وسلم تسلیما بسم الله

الرحمن الرحیم ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون
و بعد از این کلمات و آیه مبارکه خطوطی چند و کلماتی چند است که هرکس خواهد از کتاب مزبور ملاحظه میکند و از آن بعد
خطوط و رموز مسطورات که اسئلک بحق هذه الاسماء الطاهرة المطهرة ان تدفع عن
صاحب هذا الکتاب جمیع البلایا وتقضی حوائجه انک انت ارحم الراحمین وصلوات
الله علی محمد وآله الطاهرین اللهم کهکهیج بعط مهحما مسلح مسلع ودوده مهفتام
وبعونک الا ما اخذت لسان جمیع بنی آدم وبنات حوا علی فلان بن فلان الا بالخیر یا ارحم الراحمین
فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین و نیز این حرز شریف را در آن کتاب
از آن حضرت علیه السلام مرقوم داشته است بسم الله الرحمن الرحیم یا دائن غیر متوان یا ارحم الراحمین
اجعل لشیعتی من النار وقاء ولهم عندک رضی واغفر ذنوبهم ویسر امورهم واقض
دیونهم واستر عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینک وبینهم یا من لا یخاف الضیم و
لا تأخذه سنة ولا نوم اجعل لی من کل غم فرجا ومخرجا انک علی کل شیء قدیر

ذکر دعای احتجاب حضرت ابی جعفر امام باقر صلوات الله وسلامه علیه

دعای احتجاب

سید بن طاوس رحمه الله علیه در کتاب مهج الدعوات در فصل حجب مرویه از رسول خدای صلی الله علیه و آله
و ائمه هدی صلوات الله علیهم که از برکت آن ادعیه
مبارکه از کسیکه در اندیشه گزند ایشان
بوده احتجاب جسته اند این دعای
شریف را از حضرت باقر
مسطور داشته و حجاب
آنحضرت شمرده
است
الله نور السموات والارض جمیعا خضع لنوره کل جبار وخمد لهیبته اهل الانظار وهمد
ولبد جمیع الاشرار خاضعین خاشعین لاسماء رب العالمین
و این دعای شریف تا پایان آن در ذیل ذکر حرز مبارک
آنحضرت از این پیش مذکور شد و از این پس انشاء الله
تعالی بعضی از ادعیه شریفه آنحضرت در مقام
خود مذکور خواهد
(شد)

ذکر پاره‌ای احکام که در بعضی مسائل از حضرت باقر علیه السلام مرویست

در کتاب خصال از جابر بن یزید جعفی مرویست که از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه شنیدم میفرمود بر زنان اذان و اقامه
و جمعه و جماعت و بعیادت مریض رفتن و تشییع جنازه کردن و بصدای بلند لبیک گفتن و هروله در میان صفا و مروه و استلام
حجر الاسود نمودن و درون کعبه شدن و موی از سر ستردن نرسیده است بلکه باید در تقصیر که برای حاج مقرر است اندکی
از موی خود را کوتاه بدارند و زن را نمیرسد که قضاوت و امارت نماید و نباید با زن بمشورت سخن کرد و زن
نباید ذبح کند مگر وقتیکه حالت اضطرار پیش آید آنوقت تواند گوسفند و امثال آن را ذبح نماید و زنان را باید که چون
خواهند وضو بسازند از نخست بباطن ذراع شروع کنند اما مرد باید بظاهر ذراع شروع نماید و زنان را نمیرسد که
مانند مردان مسح نمایند بلکه زن را است که برای وضوی نماز بامداد یا شامگاه پرده‌ها را از موضع مسح سرش برافکند
و بر آن مسح نماید اما در سایر نمازها باید انگشت خود را در زیر خماری که بر سر دارد درآورد و بدون اینکه پوشش از سر
بیفکند وضع مسح را مسح کند و چون برای نماز قیام نماید هر دو پایش را بهم مضموم دارد یعنی در حالت قیام در میانه
هر دو پایش فاصله نگذارد و باید هر دو دستش را بر سینه خود بگذارد یعنی مستحب است که در هنگام قیام که مشغول نماز است
هر دو دست خود را بر سینه بر نهد چنانکه هنوز این رسم در زنهای عرب معمول است و زنان عجم را اعتنائی بدان
نیست و چون آهنگ رکوع نماید هر دو دست را بر ران خود یعنی بالای زانو بگذارد که خمیدن او بسیار نشود و چون
خواهد بسجود اندر شود بنشیند و خویشتن را جمع نموده سر بسجده گذارد و چون سر بسجده برد خویشتن را بر زمین بچسباند
دارد که اندامش چون مردان نمایان نشود و چون سر از سجده برگیرد بنشیند و پس بقیام برخیزد و چون بتشهد نشستن گیرد
هر دو پای خود را بر باطن ران مضموم دارد و رانها را بهم بچسباند بر خلاف مردان که باید بر هر دو زانو جلوس
نمایند و چون خواهد خدای را بتسبیح در سپارد شماره را بعقد انامل و بند انگشتان محسوب دارد و چون او را
حاجتی بخدای باشد باید بالای خانه‌اش برود و دو رکعت نماز بگذارد و سرش را بسوی آسمان مکشوف دارد
و چون چنین کند خدای دعایش را مستجاب کرداند و او را نومید نفرماید و زنان را در حال سفر غسل جمعه
نیست اما در حال حضر ترک آن جایز نیست و جایز نیست که در حدود الهی گواهی زن را پذیرفتار شوند یعنی
چون عقل کامل و دین کامل ندارند ممکن است در شهادت ایشان بهوای نفس خود دیگران سخن کنند پس
نباید در حدود و احکام الهی بشهادت ایشان توجه نمود و ایشان را نمیباید که در چنین موارد مهمه اندر شوند
و شهادت دهند همچنین شهادت ایشان در کار طلاق شایسته و متقن نباشد و هم گواهی ایشان در دیدار
هلال رمضان المبارک مقبول نیست و شهادت ایشان جایز است در آنچه برای مرد نظر کردن بسوی آن
حلال نباشد و زنان را نشاید که در سروات طریق یعنی میان گذرگاه که عبور و مرور و ازدحام خلق و کوس با هم
از همدیگر بیشتر است راه سپارند بلکه باید از دو کناره طریق گذاره گیرند تا دچار ازدحام و اقتحام نشوند و در پهلو
از مقاسات پهلو آسوده باشند و ایشان را نمی‌شاید که در غرف و اماکنی که مشرف بر کوی و برزن است جای

میرند همچنین آموختن نگاشتن برای ایشان نزیبد و برای ایشان مستحب است که مغزل و ریسندگی را بیاموزند و نیز برای ایشان
استحباب دارد که سوره نور را بیاموزند و مکروه است که سوره یوسف را بایشان تعلیم نمایند و حکمت این چند فقره این است
که چون زنان ناقص العقل و الایمان و دارای شهوت کامل هستند چون قلم نگار بکار برند بسیار شود که موجب مفاسد
عظیمه شود و نیز اسباب معاشقه با غیر گردد و چون سوره مبارکه یوسف علیه السلام از جمله امور قرآنی حدیث از عشق
و عاشقی و حیل مختلفه و مکاید عجیبه نسوان می‌نماید و گر بخوانند بهوا و هوس اندر شوند و نیز پاره مکاید و تدابیر آگاه گردند
اما سوره نور و امثال آن که از نور ایمان و پرهیزکاری و عصمت پروری و مجازات و مکافات و وخامت زشت
کاری و فجور روایت کند چون بر قرائتش ممارست گیرند البته اثر مینماید و حالت عفت و تقوی و صفای قلب
و مداومت بر افعال حسنه و اجتناب از اعمال سیئه را ملکه گردانند و چون زن از اسلام بری گردد و ارتداد گیرد باید
او را توبه داد اگر بتوبت گراید خوب و گرنه بایدش همیشه جای در زندان داد و چون از دین بازشود او را نکشند
چنانکه مردم مرتد را بقتل میرسانند بلکه او را استخدام مینمایند یعنی بخدمات و کارهای سخت و زحمات شدیده میدارند و خوردنی
و آشامیدنی او را بآن مقدار که جانش را نگاهدار باشد افزون نمیدهند و هر طعامی که باو بدهند باید ناگوار و
نامطبوع باشد و جز جامه غلیظ و زبر و درشت بر تن او نمی‌پوشند و او را در اوقات نماز و ایام و ازمنه روزه
میزنند و این نیز برای این است که چون استقامتی برای زنان نیست چنانکه زود از دین بیرون شوند باندک
زحمت و مشقتی که بر ایشان وارد سازید دیگر باره پشیمانی و مسلمانی گیرند و میفرماید برای زنان جزیه نیست یعنی
چنانکه برای رجال کفار جزیه برقرار است زنان ایشان را جزیه نیست و از ایشان مطالبه جزیه نباید کرد و
چون ولادت زن نزدیک شود واجب است که هر آنکه در آن خانه و منزل هست بیرون نمایند تا اول
کس نباشد که بر عورت آن زن نگاه کنند و جایز نیست که زن حائض و جنب بر فراز مرده که او را تلقین مینمایند
حاضر شود زیرا که فرشتگان پروردگار از این دو حال در آزار میشوند و جایز نیست که زن حایض یا جنب میت را
در قبر درآورند و چون زن از مجلس خود بپای شود نباید مرد بجای او بنشیند تا گاهی که آن مکان سرد گردد و جهاد و رزیدن
زن همان است که نیکو شوهرداری کند و حق شوهرش از تمام مردمان بروی بزرگتر است و نیز شوهرش از
دیگران سزاوارتر است که چون زوجه او بمیرد بر زوجه‌اش نماز بگذارد و برای زن جایز نیست که اندام خویش را
با زن یهودیه و نصرانیه برهنه و منکشف گرداند چه آنها چون دین و آئین اسلام ندارند حفظ اسرار نکنند و اوصاف
او را با شوهرهای خود باز نمایند و زن را جایز نیست که چون از خانه بکوی شود خویشتن را خوشبوی گرداند و نیز
برای او جایز نیست که خویشتن را بمردان همانند نماید چه رسول خدای صلی الله علیه و آله مردانی را که بزنان و زنانی را
که بمردان تشبه میجویند لعن فرموده است و زنان را نشاید که از خویشتن آرائی برای شوهران خود فروگذاشت نمایند
اگر چند بنمایش و علاقه نخی چند از ابریشم و جز آن باشد و زنان را نشاید که ناخنهای خود را سفید بگذارند اگر چه بهمان
اندازه باشد که بحنایش بمالند و مسح نمایند و نباید که هر دو دست خود را در ایامیکه حایض است خضاب کند چه از

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

از مجلد ششم از کتاب دوم ناسخ التواریخ

هم میرود و چون زن را در حال نماز حاجتی پیش افتد باید هر دو دست برهم زند لکن مرد را اگر در حال نماز حاجتی پدید آید که باید
باز نماید باید با سر خود یا بدست خود اشارت کند و در آن هنگام تسبیح بگوید و زن را نمی شاید که بدون خمار و پوشش
نماز بگذارد مگر اینکه کنیز باشد و او میتواند بدون چادر و بی ساتر و مکشوفة الراس نماز گذارد و برای زن جایز است که
چه در حال نماز چه در حال احرام جامه دیبا و حریر پوشد و این پوشش برای مردان حرام است مگر در هنگام جهاد و برای زن جایز است
که انگشتری طلا در انگشت کند و با آن نماز بگذارد لکن برای مردان مگر در حال جهاد حرام است پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود ای علی با انگشتری طلا انگشت میارای چه این زینت بهشتی تست نه دنیائی و جامه حریر بر تن مکن چه آن نیز
لباس بهشتی تواست و برای زن جایز نیست که از مال خود بنده را بخرد و آزاد نماید یا اینکه با کسی نیز احسان کند
مگر باذن و اجازه شوهرش برای زن نشاید که بدون اجازه شوهرش بروزه که واجب نیست اندر شود و نیز
برای زنان نمیشاید که سوار زین شوند مگر در حال ضرورت و سفر در خبری از امیرالمؤمنین ع دیده ام که میفرماید سوار
شدن زنان بر زین اسب اسباب هیجان ایشان میشود و میراث زن نصف میراث مرد و دیه او نصف دیه مرد است
یعنی دیه کامله برای مرد هزار دینار است اما اگر زنی را بناحق بکشند دیه او پانصد دینار است و در جراحات دیه
دیه آن زن و مرد یکسان باشند تا گاهی که بثلث دیه برسد یعنی آن جراحت یک ثلث دیه کامله دیه پیدا میکند اگر جراحتی
که مردان یا زن یابند دیه آن مساوی است و چون عظمت جراحت و مقام آن بجائی برسد که دیه آن از ثلث دیه
کامله برافزون آید مثلا نزدیک بچهارصد دینار برسد اینوقت دیه جراحتی که بمرد برسد روی بارتفاع نهد و دیه زن فرود
کرده و هر وقت زنی تنهائی میخواهد با مردی نماز بگذارد باید از عقب او بایستد و پهلوی او قیام نورزد و شاید سبب
این مطلب این باشد که اگر در خلوت نماز بگذارند و پهلوی هم بایستند البته از حضور قلب مهجور و ببلاده بیاره معاد
منتهی شود و چون بر جنازه زنی خواهند نماز گذارند آنکس که نماز میکند باید نزد سینه زن توقف کند و اگر خواهند مرده را
نماز بسپارند باید آنکس که نماز میسپارد مقابل سرش بایستد و چون زن را خواهند بگور در آورند شوهرش یا اقرباء او بی ضعی
بایستد که متناول ورک آن زن باشد و برای شفاعت زن از رضای شوهر او از وی در حضرت پروردگار
بهتر آن مقامی نیابد و چون حضرت فاطمه وفات کرد امیرالمؤمنین سلام الله علیه بر فراز سرش بایستاد و عرض
کرد پروردگارا همانا من از دختر پیغمبر تو راضی هستم بار خدایا فاطمه تنهاست وحشت او را بانس بیاور بار خدایا
فاطمه را از حق خودش جدا داشتند و اینک از کسان خود هجرت گرفت هجرتش را بوصلت متصل ساز بار خدایا

درحق او ستم کردند تو داوری او را بکن که توئی بهترین حکمرانان

بحمد خدا را جلد دوم این کتاب مستطاب که در ایام دوام دولت و سلطنت قاهره و قوام دین و ملت
باهره بر حسب امر و اشاره حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع امجد اسعد اکرم
افخم والاعین الدوله اتابک اعظم دامت ایام صدارته
و اعوام اداره بحلیه طبع و زینت انتشار پیوست

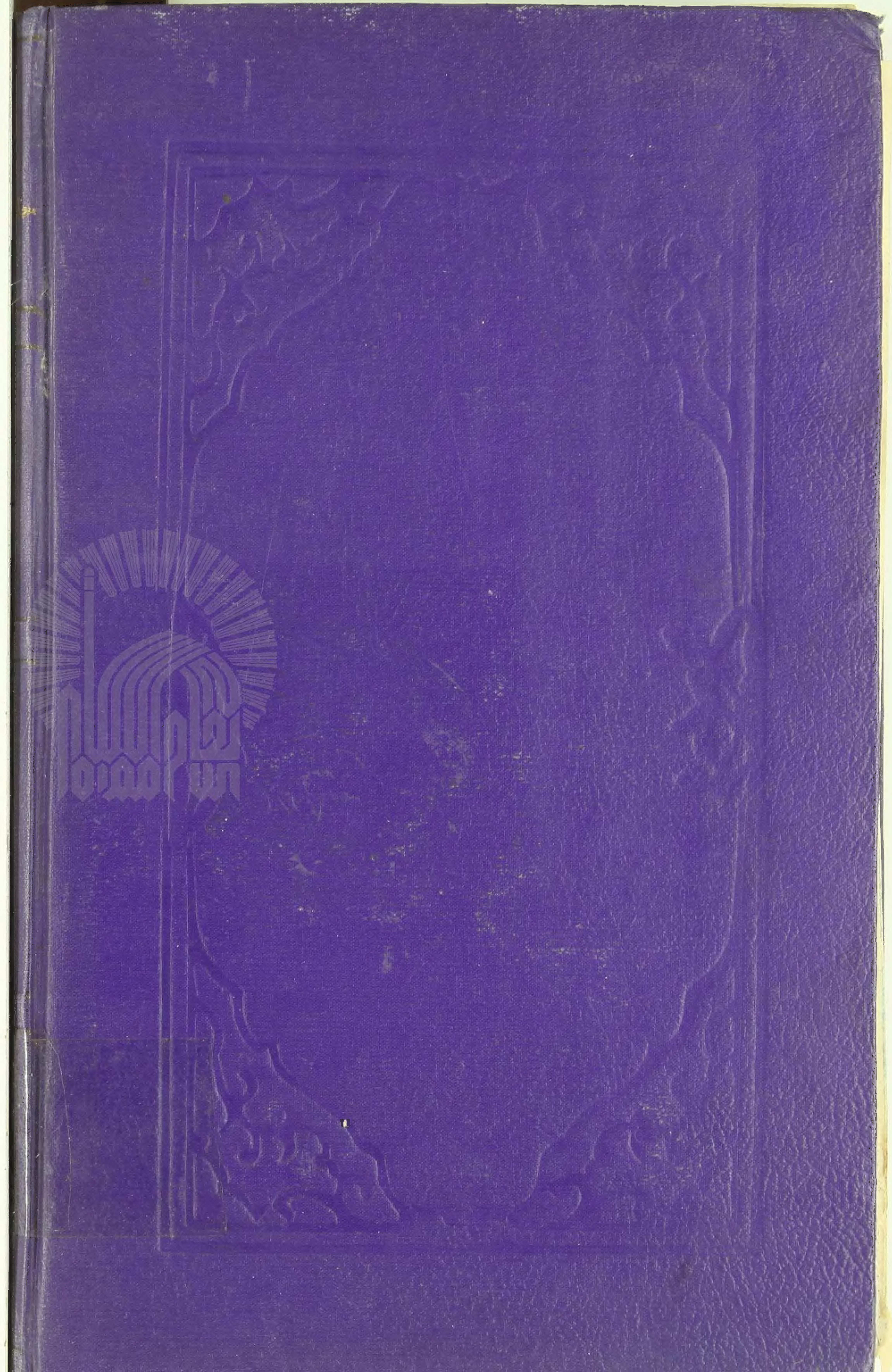

دوازدهم
ناسخ التواریخ
جلد دوم امام محمد باقر